معارف دین

۳-۱

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف دین

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

انتشارات حضرت معصومه (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف دین

مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی گلپایگانی، محمدجواد، ۱۲۵۰-۱۳۲۷.

عنوان و نام پدیدآور : معارف دین/ تالیف لطف‌الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر : قم: موسسه انتشارات حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، ۱۴۲۱ق.= ۱۳۷۹ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۱-۵: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۱ ۹۶۴-۶۱۹۷-۵۷-۴ : ؛ ۱۶۰۰۰ ریال (ج. ۲) ؛ ۶۰۰۰۰ ریال:ج.۳۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۵۷-۵:

یادداشت : ج.۲ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۵).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: بهار ۱۳۹۱) .

یادداشت : ناشر جلد ۲ و ۳، چاپ اول کتاب حاضر دفتر حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی است.

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه، جوانان، تهاجم فرهنگی.- ج. ۲. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه

موضوع : اسلام -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه

رده بندی کنگره : BP۸/ص۱۸م۶ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۶۷۹۲

معارف دین (۱)

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

سیر کمالی انسان نیازمند، برنامه‌ای کامل، دقیق، بر اساس حکمت و راهنمایانی خیرخواه و امین است.

تمسک به «حبل المتین قرآن» این معجزه جاوید الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام- امن ترین راه نیل به کمال انسانی و رسیدن به مقام قرب الهی است.

در طول تاریخ سراسر زهد، اخلاص و مجاهدت شبانه روزی، فقهای نام آور شیعه برای رفع این نیاز مبرم جامعه بشری و ادای تکلیف خطیر و رسالت سنگین خویش، ابتدا از چشمه معارف دین سیراب گشته و سپس ره توشه‌های شناخت عمیق علوم و معارف الهی را خالصانه به شیفتگان کمال و پویندگان راه نجات و هدایت تقدیم کرده‌اند.

آری این فکر آوران تقوا پیشه، همواره، ستیز با بدعت، احیای حق و حقیقت، خلوت را بر رفاه، و شهرتِ همراه با ناخشنودی

خداونـد ترجیـح داده‌انـد و زلال معارف مورد نیاز بشـریت را از صافی فقاهت و عدالت گذرانده و جان تشـنه جویندگان حقیقت را سیراب کرده‌اند.
اینک مؤسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها- برای جوابگویی به نیاز مبرم جامعه اسلامی و پویندگان راه رشد و هدایت، کتاب شریف معارف دین که مجموعه‌ای از استفتاءات ارزشمند و ماندگار با موضوعاتی متنوع و با سبکی بدیع به قلم فقیه اهل بیت عصـمت و طهـارت علیهم‌السـلام-، عـالم زاهـد بـدعت سـتیز، متفکّراسـلام شـناس و افتخـار تشـیّع مرجع عظیـم الشـان حضـرت آیت‌الله‌العظمی صافی گلپایگانی را به صاحبان فضیلت، پویندگان طریق عبادت و شیفتگان معارف زلال اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام- تقدیم می‌دارد.
بمَنّه و کَرَمِه

موسّسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها

۲۷ رجب ۱۴۲۱- آذر ماه ۷۹

معارف دین، ج۱، ص: ۶

فصل اول: اعتقادی

اشاره

معارف دین، ج۱، ص: ۸

اعتقادی

کتابهای اعتقادی

بسمه تعالی

س- در زمینه مسائل اعتقادی مهم‌ترین کتابهایی که شما تأیید می‌فرمایید چه کتاب‌هایی هستند؟
ج- بسـم الله الرحمـن الرحیـم- کتابهـایی کـه بزرگـان در ایـن رشـته تـألیف کردهانـد، بسـیار است و از لحـاظ اختصـار و تفصـیل و ملاحظات دیگر با هم تفاوت دارند. اجمالا ازقدماء علمادرزمینه اعتقادات کتاب‌های مورد اعتمادی در دست داریم که یا مسـتقلا در زمینه اهم امور اعتقـادی و یـا در رشـته خاص تألیف شـده و یا در مقـدّمه تألیفات خود مسایل اعتقادی را به طور مشـروح یا مختصـر مطرح فرموده‌اند. بعد از آن بزرگواران نیز تا این زمان، تألیف در عقاید ادامه داشته و هر کدام از بزرگان، به نوبه خود به زبان عربی یا غیر عربی تألیفات مفیدی داشته‌اند.
از جمله مشهورترین این کتاب‌ها می‌توان «تجریدالاعتقاد» خواجه طوسی و شرح علامه حلی بر آن (کشف المراد) و سایر کتاب‌های علّـامه را که همه مفیـد و سودمندنـد، نام برد. کتاب‌های علامه مجلسـی علیه‌الرحمه- نیز معتبر است. کتاب‌های فارسـی در اعتقادات

بسیار است؛ مانند: «کفایهٔالموحدین» و کتاب‌های «فخرالاسلام» مثل: «انیس الاعلام» و کتاب‌های بسیار دیگر که به عنوان ردّ بر یهود و نصاری و صوفیّه و فِرَق باطله مثل بهایی‌ها نوشته شده است؛ که می‌توانید از همه آن‌ها استفاده نمایید. واللهالعالم.

س- با وجود مشرب‌های مختلف، از دید حضرت عالی به عنوان یک فقیه، بهترین راه تحقیق در مسایل اعتقادی که قرآن کریم و سنّت صحیح پیامبر- صلی‌اللهعلیه وآله وسلّم- با عظمت اسلام آن را تأیید می کند، کدام است؟

معارف دین، ج۱، ص: ۹

ج- بهترین راه، همان استفاده از کتاب و سنّت است که منطقی‌ترین و باور بخش‌ترین ادلّه را ارایه می‌دهد؛ که البتّه باید با مراجعه به همان کتب قدما و مشاهیری که اقوالشان در عقاید ثابت است توأم باشد.

س- آیا اعتقادات مطرح شده و متداول برای پاسخ‌گویی به همه شبهات گروه‌های اجتماع، کافی است یا خیر؟ و اگر نقطه‌های ضعفی دارند، کدام است؟

ج- در مجموع، کتابهایی که در اعتقادات نوشته شده، پاسخ‌گوی همه شبهات می‌باشد و شبهه‌ای که جواب آن از این کتاب‌ها استفاده نشود، وجود ندارد؛ البتّه قدرت علمی و قوّت بیان مؤلّفان تفاوت دارد.

س- در مقابل ویژگی جهان غرب- که اصول ثابتی در مسائل اعتقادی ندارند- ما مسلمین از اصول ثابتی دفاع می کنیم. چنان‌چه آنان پایه و اساس این اصول را مخدوش جلوه بدهند، ما باید چه شیوه‌ای را اتّخاذ کنیم؟ به عنوان مثال اگر حجّیت عقل را قبول نداشته باشند، ما همه مسایل مبتنی بر آن را چگونه تثبیت کنیم؟

ج- اگر کسی مطلقاً حکم عقل و به علاوه اصول اوّلیّه‌ای که هر عاقل، صحّت آن را درک می کند (مثل: قواعد بدیهی منطقی و ریاضی) را قبول نداشته باشد، چنین کسی از نظر همه عقلا از استقامت فکر محروم است و رد یا قبول او در مسایل علمی قابل اعتنا نمی‌باشد. در مقام استدلال، هر شخص، هر حرفی دارد خود را با عقلا طَرَف می‌داند؛

البتّه بعضی از مسایل است که عقل به آن راه ندارد و از درک آن عاجز است؛ که به وسیله وحی، معرفت به آنها باز هم به حکم عقل، امکان‌پذیر است. والله العالم.

س- خواندن فلسفه چه حکمی دارد؟

ج- خواندن علم کلام برای تصحیح و تکمیل عقاید حقّه مستحسن، بلکه برای رفع شبهات لازم است. والله العالم

س- آیا برای تصحیح اعتقادات فرد مسلمان شیعه، استفاده از کتاب «اعتقادات» شیخنا الصدوق- قدس سره- کافی است؟

ج- در اصول اعتقادات مثل توحید، نبوت، امامت و معاد تطبیق اعتقادات با کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق قدس سره- و «اعتقادات» علّامه مجلسی علیه الرّحمهٔ- کافی است.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۰

همچنین مطالعه کتابی مانند: «حق‌الیقین» شبّر در این جهت مفید است. حقیر نیز رساله‌ای مربوط به اعتقادات صدوق نوشته‌ام که مطالعه آن نیز خالی از فایده نیست. واللهالعالم

س- با اهداء سلام و تحیّات، مستدعی است نظر مبارک را درباره بهترین کتاب مرقوم فرمایید. ادام الله تأییداتکم.

ج- در پاسخ به این پرسش عرض می‌شود: معلوم است که قرآن مجید و نهج البلاغه و کتب معتبر و جامع احادیث شریفه خارج از مورد سؤال سائل است؛ زیرا موضع و مقام ارفع و اجل و اقدس این کتاب‌ها بالاتر از این است که در ردیف کتاب‌های دیگر از آنها سؤال شود. همان فاصله‌ای که مخلوق با خالق و افراد جامعه با پیغمبر و امّت با امام معصوم دارند، کتاب‌های دیگران و اعاظم علما و بزرگان، هر که و در هر حد والایی از علم و دانش باشند، همان نسبت و فاصله را با آن کتاب‌های اقدس دارند.

بنابراین، سؤال از کتاب‌های ردیف دوم است که از این ردیف کتاب‌ها هم چون در فنون مختلف و علوم متشعب اسلامی بسیار

نوشته شده است و چون انتظار و نیازها و غرض اشخاص از مطالعه کتاب‌ها مختلف است، نمی‌توان به‌طور کلّی به همه افراد کتاب خاصّی را نشان داد.

امّا اجمالًا از کتاب‌های تفسیر، «تفسیر تبیان»، «مجمع البیان» و «شیخ ابوالفتوح» و «تفسیر لاهیجی»؛ و از کتاب‌های کلامی، کتاب «تجرید» خواجه و شرح آن از علّامه و کتاب‌های شیخ مفید و فاضل مقداد؛ و در کتب فارسی «کفایهٔالموحدین»؛ و از شروح نهج البلاغه، «شرح ابن ابی الحدید» و «الهیّات در نهج البلاغه» و از کتب فقه، کتب قدما و «جواهر»؛ و از کتب امامت، کتب «شافی» و «عبقات الانوار» و «المراجعات»؛ و خلاصه در هر فن از تاریخ و سیره و مقتل و رجال و درایه و طبقات و فنون دیگر باید به مؤلفات بزرگان این فنون رجوع کرد. علاوه بر «بحارالأنوار» دیگر کتاب‌های «علّامه مجلسی» برای مراجعه و استفاده بسیار مفید است.

در اخلاق، «معراج السّعاده» و «جامع السعادات»؛ و در دعا، «مصباح‌المتهجّد» و «اقبال» و صدها کتاب دیگر، همه مورد استفاده است.

بحمدالله تعالی کتابخانه شیعه از هر جهت، افراد را- در هر رشته که طالب کسب علم و آگاهی باشند- بی‌نیاز می‌سازد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱

فصل دوم: توحید و خداشناسی

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳

توحید و خداشناسی

راز آفرینش

س- هدف از خلقت و آفرینش چیست؟

ج- این پرسش که: «هدف از خلقت و آفرینش چیست؟» از پرسش‌های قدیمی بشر است.

بشر از آن روز که توانست خود را با دیده فهم و خرد، ببیند و به جهان و پدیده‌های آن بنگرد، این سؤال برایش پیش آمد که: فایده وجود من و میلیون‌ها و میلیاردها امثال من و این همه پدیده‌های بی‌شمار چیست؟ هدف از آفرینش این همه صنایع بدیع و زیبا و عوالم کوچک و بزرگ چه می‌باشد؟

هر انسانی که خود را فراموش نکرده، و از جهان و آن چه در آن است غافل نباشد، در گذشته و حال این پرسش برایش مطرح بوده است.

این سؤال را به دو بیان می‌توان طرح کرد:

نخست این که: هدف از خلق و آفرینش به معنی مصدری یعنی «آفریدن و خلق کردن»- که فعل خالق و آفریننده است- چیست؟ و آفریننده از آفرینش عالم- من حیث المجموع و از ابعاض و اجزای آن- چه هدفی داشته است؟

دوّم این که: فایده خلق به معنی اسم مصدری یعنی «آفریده و مخلوق» چیست؟ و به عبارت دیگر: خلقت کلّ عالم چه نتیجه‌ای دارد؟ و هم‌چنین نتیجه آفرینش اجزا و ابعاض و مجموعه‌هایی که به کلّ آن، عالم می‌گوییم و خلقت واحدهای بزرگ و کوچک و کوچک‌تر از کوچک چه می‌باشد؟

بنابراین، دو سؤال داریم؛ ولی چون به یکدیگر ارتباط دارند و امکان دارد که نتیجه و هدف دو چیز نباشند، با یک پاسخ به هر دو پرسش جواب داده می‌شود.

این پاسخ را بر دو اساس می‌توان بررسی کرد: یکی بر اساس داوری عقل؛ و دیگری بر اساس شرع که جامع‌تر و رساتر است و عقل هم پس از اطّلاع، آن را قبول می‌نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴

پیش از ورود، در بررسی جواب باید در نظر گرفت که خرد، به تنهایی و بدون یاری و راهنمایی انبیا- علیهم الصّلوة والسّلام- نمی‌تواند هدف و فایده خلقت مجموع عالم را تعیین نماید. چنان که در شناخت و معرفت، فایده و هدف آفرینش تمام اشیا نیز عاجز است؛ چون بشر با تمام وسعت دامنه اندیشه و اطّلاعات وسیع، از خواص و فواید اشیا و با پیشرفت‌های علمی- که توانسته است اتم را بشکافد و فضا را تا حدی تسخیر کند- هنوز هم این عالم را- کماهو- نشناخته و در کلاس اوّل دانشگاهی است که کلاس‌هایش حدّ و حصر ندارد.

آری، بشر کجا رفته است؟ و کجا را شناخته و چه فهمیده است؟ عوالم بی‌پایان، پنهان و آشکار، غیب و حضور- هر کدامشان- وسیع‌تر از آن است که بشر عادی بتواند وسعت آنها را تصوّر نماید.

معلوم است که درباره چیز ناشناخته هر چه گفته شود، از محیط احتمال تجاوز نمی‌کند؛ مانند: نابینایانی که در شب تاریک به کوهی عظیم و طولانی و مرتفع برسند که از دامنه آن درخت‌هایی سر به فلک کشیده، چشمه سارهایی جاری است؛ مراتع و مزارع بسیار در آنجا وجود دارد و حیوانات و انسان‌هایی در آن زندگی می‌کنند؛ این نابینایان چیزی را ندیده و بی‌خبر فقط می‌توانند چند متر از سنگ‌های کوه را با لامسه خود درک کنند؛ امّا هر یک در تعریف آن چیزی می‌گویند و آن را به چیزی تشبیه می‌نمایند که نه کوه است و نه کوهسار؛ نه مزرع است و نه مرتع؛ نه درخت است و نه شاخسار؛ و نه سایر موجوداتی که در آن زندگی می‌کنند.

معلوم نیست عقل و درک بشر در برابر عظمت عالم، بیشتر از درک یک نفر نابینا از این کوه بزرگ باشد. هنوز هم بشر وسعت عالم را به دست نیاورده است. او نمی‌داند که جهان، از بُعد زمان و مکان از کجا شروع، و به کجا ختم می‌شود؛ او نمی‌داند مبدأ شروع و ختم و پایان مکانی و زمانی را چگونه باید تصوّر کند؛ یعنی بعد از زمان و مکان و قبل از آنها را نمی‌تواند تصوّر نماید. آن‌جا که فضا نیست کجاست؟ و آن‌جا که فضا هست، چگونه به لافضایی منتهی می‌شود؟ و آن‌جا که خلأ هست و هوا نیست و از هوا لطیف‌تر هم در آنجا نیست، چه‌قدر وسعت دارد و مساحتش چه مقدار است؟ و اگر حدّ دارد، ماورای حدود آن چیست؟ و اگر ندارد، چگونه است؟ آن روز که هیچ چیز نبود، این خلأـ بود یا نبود؟ مجموع عالم امکان در چه مکانی قرار داده شده است؟ اگر اشیا، با فضایی که در آن واقع هستند، یک جا خلق شده‌اند، پس اشیا و فضا را در کجا گذارده‌اند؟ و اصولًا فراغ و خلأ و فضا چیست؟ وجود است یا عَدَم؟ آیا درست است که بگوییم: ظرف است؟ آیا مظروف دارد یا ندارد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵

از این گونه پرسش‌ها بسیار است و بهتر این است که چندان به آن نپردازیم و مانند آن نابینایان داوری ننماییم.

قانع کننده‌ترین پاسخ به این سؤالات، همان منطق وحی و منطق انبیا و قرآن مجید است که می‌فرماید: (الله خالق کل شیء)[۱]: خدا هر چیزی را آفریده است؛ امّا چگونگی آفرینش بسیاری از چیزها بلکه هر چیزی از نظر ما مخفی و پنهان است.

اکنون برای آن که نمونه‌ای از وسعت مکان و طول زمان را در نظر بیاورید، به ارقام ذیل توجّه کنید و با شاعر این دو بیت هم زبان شوید:

پشه چون داند که این باغ از کِی استدر بهاران زاد و مرگش در دی است

کرم کاندر چوب زاید سست حال‌کِی بداند چوب را وقت نهال

گفته شده است: خورشید یکی از دو میلیارد ستاره‌ای است که در کهکشان شیری قرار گرفته‌اند و نسبت به ستارگان دیگر که شناخته شده‌اند از ستارگان درجه چهارم یا پنجم شمرده می‌شود.

قطر خورشید در حدود ۰۰۰ /۳۹۰ /۱ کیلومتر و جرم آن را در حدود دو میلیارد وبیست میلیون میلیارد میلیارد تن گفته‌اند:

۰۰۰/ ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۰۰۰/ ۲۰۰/ ۲.

این ستاره که علی الاتّصال، اتم‌های «اکسیژن» را به «هلیوم» مبدّل می‌کند و سرّ (ذلک تقدیر العزیز العلیم)[۲] را به ما نشان می‌دهد، حرارت مرکزی‌اش برابر با ۰۰۰ /۰۰۰ /۱۴۰ درجه سانتیگراد، گرمی سطح آن از ۰۰۰ /۶۰ درجه کمتر نمی‌باشد، و ارتفاع شعله‌هایی که از سطح آن زبانه می‌کشد، به ۰۰۰ /۶۰۰ کیلومتر می‌رسد.

راجع به عظمت خورشید سخن‌ها گفته‌اند، برای این که بزرگی آن تا حدّی درک شود، گفته‌اند: اگر خورشید را شیء میان تهی و بی‌محتوا فرض کنیم، گنجایش آن، را دارد که یک میلیون کره زمین جوف آن گذارده شود.

برای توجّه به وسعت فضایی که منظومه شمسی در آن قرار دارد، گفته‌اند: پنجاه میلیارد میلیارد بزرگ‌تر از حجم زمین است؛ یعنی حدوداً عددی برابر با حاصل ضربِ: ۰۰۰ /۲۱۰ /۸۴۱ /۰۸۲ /۱ کیلومتر مکعب در عدد ۰۰۰ /۰۰۰ /۰۰۰ /۰۰۰ /۰۰۰ /۰۰۰ /۵۰.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶

البتّه، ستاره خورشید نسبت به ستارگان دیگر ستاره کوچکی است. «شعرای یمانی» ۲۸ برابر، «الجبّار» ۰۰۰ /۱۶ و «قلب العقرب» یا «انتارس» یک میلیارد از خورشید بزرگ‌تر است.

از بیان نسبت خورشید عالم‌تاب به کهکشانی که در آن واقع است، بهتر است صرف‌نظر کنیم؛ فقط متذکّر می‌شویم که نسبت خورشید به کهکشان خود، نیم میلیاردم از یک میلیاردم زیادتر نیست. به عبارت دیگر: اگر رقم ۰۰۰ /۰۰۰ /۰۰۰ /۱ به یک میلیارد تقسیم شود، خورشید را باید نیمی از یک واحد حاصل شده شمرد. به قول بعضی اگر کهکشان شیری را به وسعت تمام قارّه اروپا فرض کنیم، خورشید در آن مانند دانه شنی به حساب می‌آید.

حال این کهکشان یکی از هزارها یا میلیون‌ها میلیون کهکشانی است که وسعتش برای انسان قابل محاسبه نیست.

پاینده و جاوید است سخن همیشه زنده قرآن کریم که می‌فرماید:

(قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربّی ولوجئنا بمثله مدداً)[۳].

و زنده باد زبان معرفت آموز علی علیه السّلام- که به پاکی خدا از هر نقص و به توانایی او چنین درفشانی می‌نماید:

«سبحانک ما أعظم شأنک، سبحانک ما أعظم مانری من خلقک، و ما أصغر عظیمهٔ فی جنب قدرتک وما أهول ما نری من ملکوتک، وما أحقر ذلک فیما غاب عنا من سلطانک»[۴].

این راجع به وسعت مکان؛ امّا درباره طول زمان، کافی است که بگوییم: دانشمندان مدّعی هستند که از تشعشعات اتمی اورانیوم و تبدیل آن به هلیوم یا سرب، در می‌یابیم که عمر صخره‌های زمین از ۵۰۰ میلیون سال کمتر نبوده و توجّه داشته باشید که این نه عمر زمین بلکه عمر صخره‌های زمین است.[۵]

فقط خداوند می‌داند اگر بخواهیم خورشید و کهکشان‌ها را به این نسبت محاسبه کنیم، چند هزار میلیون و میلیارد سال می‌شود. و بی‌شک بشر نمی‌تواند آغاز این عالم را معیّن کند یا پایان جهان را پیش‌بینی نماید؛ که چند قرن، یاچندهزار یا میلیون سال دیگر است:

(و ما اوتیتم من العلم إلّا قلیلًا)[۶]

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷

بنابراین تعیین هدف و نتیجه مجموع عالم خلقت از توان بشر خارج است. مانند این است که شخصی ناآگاه و بی‌اطّلاع که ساعتی

بیش، برای بازدید و تماشا در کارخانه‌ای فرصت ندارد، بخوهد از محصول ماشینی که در حال کار است و شعب و رشته‌ها و دستگاههای گوناگون دارد، خبر دهد؛ این فرد یا باید- اگر عمرش وفا نماید صبر کند تا کارخانه، کارش تمام شده و محصولش را بدهد، یا این که از صاحب کارخانه توضیح بخواهد.

چنان که در عالم رَحِم نمی‌توان نتیجه خلقت جنین و اعضای او از دندان و گوش و چشم و دست و پا و ... را معیّن کرد؛ و تا زمانی که جنین از آن عالم منتقل نشده، و به عالم دنیا قدم نگذارد، هدف و فایده این اعضا معلوم نخواهد شد و محصول و هدف و فایده سازندگی ها و آفرینش عالم رَحِم در دنیا معلوم می‌شود، هدف و فایده عالم دنیا نیز در آخرت معلوم می‌گردد.

پس از این مقدّمه می‌گوییم:

گرچه عقل بشر نمی‌تواند بی‌استعانت از انبیا و هدایت آسمانی، هدف و نتیجه خلقت مجموع این جهان و تمام اشیا را بشناسد، امّا به خوبی درک می‌کند که خلقت، بیهوده و بازی نیست.

عقل از تشکیلات متنوّع کاینات، نظامات بی شمار عالم آفرینش، هر پدیده کوچک و بزرگ و ارتباطات استوار مخلوقات با یکدیگر که مانند اعضای یک خانواده و اجزای یک درخت و یک برگ درخت، و یک حیوان و یک انسان در حرکت و کار می‌باشند و واحد بزرگ منحصر به فردی را که ما به آن جهان می‌گوییم تشکیل داده‌اند، می‌فهمد که آفرینش، بی‌هدف و باطل و عبث نیست و احتمال این که آفرینش لغو و بیهوده باشد، مردود و خرد ناپسند است.

تمام قواعد و قوانینی که بر عالم حکومت دارند، اصل هدف را ثابت می‌نمایند؛ هر چند ماهیّت و چگونگی آن را معیّن نسازند.

مسأله نخست و اساسی در این بحث، هدف داشتن آفرینش است؛ که نظام حکیمانه و استوار کاینات و عالم امکان بر آن گواهی می‌دهد.

اگر وارد کارخانه‌ای شوید که در آن، نظام و ترتیب دقیق ببینید، چرخ‌های آن را در گردش، دستگاه‌های مختلف آن را با هم هماهنگ و اعضا و اجزای آن را مرتبط به هم مشاهده نمایید و ببینید که اجزای این کارخانه از هم یاری گرفته و درستی کار هر یک وابسته به درستی و بی عیبی کار سایر اجزای کارخانه است، چه می‌فهمید و چه می‌گویید؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸

می‌فهمید که این کارخانه را برای غرض و نتیجه و هدفی ساخته‌اند؛ هر چند شما آن هدف را نشناسید، زبان به تحسین سازنده آن باز می‌کنید و بر صنعت و هنر او آفرین می‌گویید.

علاوه بر این مسایل، این پرسش مطرح می‌شود که: هدف خلقت یک موجود اگر از لحاظ خودش در نظر گرفته شود، چه باید باشد؟

در پاسخ می‌توان گفت: باید این باشد که خاصیّت، اثر و نتیجه وجود آن ظاهر گردد؛ مثلًا درخت سیب نمو کند، به ثمر برسد و سیب بدهد. خورشید نورافشانی نماید و از نورش انسان و حیوان و نبات استفاده نمایند، مرکز منظومه شمسی باشد و فواید دیگر داشته باشد. فایده چشم یا گوش و هدف از خلقت آنها باید چه باشد؟ غیر از این که وسیله دیدن و شنیدن باشند، گوش یا چشم حق ندارند بپرسند که هدف و نتیجه خلقت ما چیست؟ زیرا در پاسخ، مطرح می‌شود: برای این که گوش، گوش و وسیله شنوایی؛ و چشم، چشم و وسیله بینایی باید باشد.

البتّه هدف خلقت بعضی اشیا مثل: هوا، بالفعل حاصل است و هدف بعضی دیگر به تدریج حاصل می‌گردد. ولی آن چه مسلّم است این که: عقل می‌تواند مستقلًا خواصّ بسیاری از موجوداتی را که خواصّشان بالفعل حاصل است، بشناسد؛ چنان که خواصّ بسیاری را هم با استفاده از آزمایش‌های دیگران می‌شناسد.

بالاخره می‌گوییم: مگر انسان که کاری را انجام می‌دهد، مثلًا خانه‌ای بنا می‌کند، یا ماشینی می‌سازد، هدفش غیر از این است که

خانه، آسایشگاه و محل استراحت و ماشین، وسیله انتقال او و دیگران از محلّی به محل دیگر باشد؟

نتیجه و هدف خلقت انسان هم این است که علم و معرفت و خیر و نیکی از او ظاهر شود و اسرار جهان را کشف کند.

نکته و سخن دیگر این است که بسیاری از افرادی که درباره هدف و نتیجه خلقت اندیشه می‌کنند، به علّت نارسایی ذهنی، دید مادّی، اطّلاعات محدود و یا با در نظر داشتن منافع شخصی در هدف‌دار بودن خلقت، دچار شکّ و تردید می‌شوند.

ایشان عالم وجود و مبدأ و منتهای سیرشان را خطّی فرض می‌کنند که از تولّد یا پیش از آن- عالم رَحِم و منویّت- آغاز و به مرگ، پایان می‌یابد و چنان ناشکیب و کم حوصله بوده و خود و آسایش خود را دوست می‌دارند که کوچک‌ترین فشار و ناملایمتی- که لازم عالم ماده و طبیعت است- وجودشان را لبریز از عقده و نارضایتی می‌نماید و با کاینات، در مقام ستیزه و بدگویی برمی‌آیند؛ به همه چیز با نظر بدبینی و ناامیدی

معارف دین، ج۱، ص: ۱۹

می‌نگرند، و همه را بی هدف می‌شمارند، غافل از این که: «بد در جهان نبینی اگر نیک بنگری»

اگر اینان دنیا را یکی از عوالمی بدانند که باید انسان از آن بگذرد و از آن کوچ کرده و منتقل شود و آن را قسمتی از راهی بدانند که بشر باید آن را طی کند، یا لااقل احتمال این معنی را بدهند؛ و اگر بدانند که لازمه عالم طبیعت کشمکش و تنازع و فشار است و این از نوامیس کامل کننده هر موجود مادی است، نباید با توجّه به یک قسمت حرکت و سیر مرحله دنیایی انسان‌ها، یا با وقوع بعضی امور ناگوار بگویند: خلقت بی‌هدف است و از آن‌چه که محقّق و محصل هدف و نتیجه است، گله و شکایت کنند.

چنان که نمی‌توان هدف خلقت جنین را- که عالم رحم را بین مبدأ و منتهای آن طی می‌کند- تعیین کرد، هدف خلقت انسان و خلقت تمام مخلوقات و کاینات زمینی و آسمانی و منظومه‌ها و کیهان‌ها را نیز که در نیمه راه هستند، بدون توجّه به سیری که در پیش رو دارند، و بدون اتّکای به وحی انبیاء، نمی‌توان معلوم ساخت و نمی‌توان وجود هر یک از اعضاء و اجزای آنها و وجود مجموع آنها را بی‌هدف دانست؛ چنان که نهالی را که به ثمر نرسیده باشد، اگر چه از ثمرش خبر نداشته باشیم، تا به کمال و پایان سیر خود نرسد نمی‌توان بی‌هدف و بی ثمر شمرد.

هدف نهایی خلقت از دید عقل، بعد از سیر عوالم آینده معلوم خواهد شد؛ همان گونه که مقصد ماشین یا هواپیمایی را که در حرکت می‌بینیم، با این که می‌دانیم مقصدی دارد، نمی‌توانیم معیّن کنیم؛ مگر آن که خلبان و راننده به ما اطّلاع بدهند.

اگر کسی بگوید: این سخنان و مطالب صحیح بوده و قابل قبول است که هدف خلقت هر چیزی به خاصیّت وجودی و فایده او است و اهداف افعال و کارهای ما همان خواص و منافع اعمال ما است که بهره‌برداری می‌نماییم؛ امّا هدف کار خدا و بهره‌ای که او از این آفرینش می‌برد چیست؟

جواب داده می‌شود: کارهای خداوند حکیم متعال به اغراض و اهداف نیازمندانه تعلیل نمی‌شود؛ چرا که خداوند متعال بی‌نیاز مطلق و غنی بالذّات است.

از آنجا که در مثل، مناقشه نیست برای توضیح به این مثال توجّه فرمایید:

یک معلّم یا استاد و مدرّس، شاگردانش را درس می‌دهد و زحمت می‌کشد تا آنها هر چه عمیق‌تر دروس را فرا گیرند و همه عالم و دانشمند شوند. یک فرد نیکوکار، بیمارستان می‌سازد که بیماران درمان شوند.

پرسش درباره هدف تدریس و یا بنیاد کردن بیمارستان، از چنان استاد و شخص نیکوکار- که نیّتشان خالص و منزّه از جلب منافع شخصی است- پرسش صحیحی

معارف دین، ج۱، ص: ۲۰

نیست؛ بلکه توهین است که از او بپرسند: چه فایده‌ای می‌بری و چه هدفی را دنبال می‌کنی و چه بهره‌ای می‌خواهی؛ زیرا نیکوکاری

با اغراض و منافع شخصی سازگار نیست؛ آن جا که غرض، منافع شخصی است، نیکوکاری نیست و آن جا که غرض نیکوکاری است، منافع شخصی در نظر نیست.

حساب منافع شخصی و سوداگری، حساب هدف نیست؛ حساب نفع و استفاده و استثمار است که خدا و بندگان خاص و با معرفت او از آن پاک و منزّه می‌باشند.

هدف نیکوکار و معلّم مخلص، درمان بیماران و دانا شدن نادانان است. این هدف، اگر هدف واقعی باشد، متعالی و مقدّس است و اگر برخی آن را هدف نشمارند و هدف داشتن را مانند هدف معلّمی که برای مزد درس می‌دهد، یا سازنده بیمارستانی که می‌خواهد تجارت کند و از بیماران پول بگیرد تفسیر می‌نمایند، خدا و اولیای خدا از این اهداف، مقدّس و منزّه می‌باشند.

شخص فیّاض، جواد و بخشنده، مهربان، خطابخش، پوزش‌پذیر و نوازشگر، فیض می‌دهد؛ جود و بخشش می‌نماید؛ مهربانی می‌کند؛ بر جراحات مردم مرهم می‌گذارد؛ از افتادگان دستگیری می‌نماید و آنان را مورد نوازش قرار می‌دهد؛ نه برای این که مزد و عوضی به او بدهند، یا از او تشکر نمایند.

بررسی موضوع از دید مصادر اسلامی:

آن‌چه تا این‌جا بررسی کردیم از نظر مستقیم عقل بود؛ اینک از نظر شرع بررسی می‌نماییم:

قبلاـ باید معلوم باشد غرض از این که می‌گوییم موضوعی را از راه اسلام بررسی کنیم، این نیست که شرع را در برابر عقل قرار دهیم و بخواهیم با شرع، عقل را ردّ کنیم؛ چون این دو راهنما با هم مخالفت و معارضه ندارند. احکام عقل را اسلام تأیید می‌نماید و بنابر قاعده «الواجبات الشرعیهٔ، الطاف فی الواجبات العقلیهٔ» اسلام، احکام عقل را به صورت الزام (وجوب یا حرمت) یا استحباب و کراهت تشریع نموده است و در بسیاری از نواحی که عقل، شرع را راهنمای مستقل می‌داند راه کشف حقایق، شرع است؛ از این جهت در این موارد، عقل به شرع رجوع می‌نماید و از روشنایی هدایت آن استفاده کرده و قانع می‌شود.

در این موضوع، آیات قرآن مجید و احادیث نیز عقل را در آن چه درک می‌کند، تأیید می‌نمایند و نیز عقل را در آنچه مستقلًا از درک آن عاجز است، راهنمایی می نمایند.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۱

راجع به این که خلقت، بیهوده و بی هدف و بازی نیست، آیات متعددی در قرآن مجید آمده است؛ از آن جمله:

(و ما خلقنا السماء و الأرض و مابینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا)[۷]: آسمان و زمین و آن‌چه را در بین آنها است به باطل نیافریدیم؛ این [که جهان بر باطل آفریده شده باشد] گمان آن کسانی است که کافر گردیدند.

(و ما خلقنا السماوات و الأرض و مابینهما لاعبین)[۸]: آسمان‌ها و زمین و آن‌چه را در آنها است؛ به بازیچه نیافریدیم.

(و ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بینهما إلّا بالحق)[۹]: نیافریدم آسمان‌ها و زمین و آن‌چه در میان آن‌هاست را مگر به حق.

(أفحسبتم أنما خلقنا کم عبثاً)[۱۰]: آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم؟!

از جمله آیاتی که صراحت دارد بر اینکه آفرینش بیهوده و باطل نیست و خردمندان بر بیهوده نبودن آفرینش گواهی می‌دهند، این دو آیه است:

(إن فی خلق السماوات و الأرض واختلاف اللیل و النهار لآیات لُاولی الألباب الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات والأرض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار)[۱۱]:

به تحقیق در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، هر آینه نشانه‌هایی برای خردمندان است؛ آنان که خدا را یاد می‌کنند در حالی که ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده‌اند و تفکّر در خلق آسمان‌ها و زمین می‌نمایند، [و می گویند:] پروردگارا! این را باطل نیافریدی؛ منزّهی تو؛ پس ما را از عذاب آتش نگاه‌دار.

راجع به هدف خلقت بسیاری از اشیاء و اعضاء، آیات متعدّدی در قرآن مجید است که با صراحت بیان می‌دارد که هدف خلقت و نتیجه آفرینش آنها، همان منافعی است که از آنها ظاهر می‌شود و خواصّی است که دارا هستند؛ برخی از این منافع مشهود و معلوم بوده و روز به روز ظاهرتر می گردد و برخی دیگر هنوز هم مخفی است. مانند این آیات:

(خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً)[۱۲]: جمیع آن‌چه را در زمین است برای شما آفرید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲

(والأرض وضعها للأنام)[۱۳]): زمین را برای مردم قرار داد.

(الذی جعل لکم الأرض مهداً)[۱۴]): آن که زمین را برای شما مهد و گهواره قرار داد.

(الذی جعل لکم الأرض فراشاً و السماء بناءاً و أنزل من السماء ماءاً فأخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله أنداداً و أنتم تعلمون)[۱۵]): آن که زمین را برای شما فراش و بستر، و آسمان را بنا قرار داد، و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها روزی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا همتایان قرار ندهید؛ در صورتی که می‌دانید خدا بی‌مانند است.

از این گونه آیات راجع به هدف آفرینش اشیاء و منافع آنها و هدف افعال الهی از وحی و نبوات، تکوینیّات و تشریعیّات، آفرینش ماه و خورشید و ستارگان، دریا و ابر و باران، اشجار و حیوانات و کوه‌ها بسیار است؛ که یادآوری و شرح و تفسیر مختصر آنها محتاج به نوشتن بس قطور می‌باشد.

امّا اجمالًا هر کس قرآن مجید را با تدبّر و تفکّر تلاوت نماید، این آیات بهترین راهنمای او به هدف آفرینش و فواید و منافع خلقت اشیاء است؛ چه نعمت‌های بزرگ و چه نعمت‌های به ظاهر کوچک که در اختیار ماست و ما از آنها استفاده می‌نماییم؛ با این وجود، از نتیجه و خاصیّت آن غافلیم و چه بسا که آن را بی‌فایده گمان کنیم.

قرآن کریم، راجع به فایده و هدف خلقت انسان می‌فرماید:

(و ما خلقت الجن و الإنس إلّا لیعبدون. ما ارید منهم من رزق و ما ارید أن یطعمون)[۱۶]

: نیافریدم جن و انس را مگر برای این که مرا عبادت ۱۷] کنند، از ایشان، روزی و این که مرا طعام دهند، نمی‌خواهم.

احتمالا تفسیر آیه این باشد که: چون عبادت و پرستش، خاصیّت این دو نوع است و در وجودشان مقتضی آن موجود است هر چند در بعضی موارد مانع، مقتضی را از تأثیر باز دارد و نور فطرت تجلّی ننماید، هدف خلقتشان عبادت و پرستش است؛ یعنی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳

انسان برای خاصیّتی که دارد (عبادت و پرستش حق) آفریده شده و هدف و نتیجه خلقتش عبادت است که از آن کمالی بالاتر نیست.

و شاید این همان هدف و نتیجه‌ای باشد که از نظر فرشتگان هم پنهان بود؛ وقتی به شرف خطاب و اعلام حق مشرف شدند که: (انّی جاعل فی الأرض خلیفة)[۱۸] (: من قرار دهنده‌ام در زمین، خلیفه و جانشینی را؛ با بیان:

(أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک)[۱۹] (جویای نتیجه هدف جعل خلیفه در زمین شده و گفتند: آیا قرار می‌دهی در زمین کسی را که در آن فساد نماید و خون‌ها بریزد؟ و ما تنزیه می کنیم تو را به سپاس تو؛ و تو را تقدیس می‌نماییم!

از جانب خداوند متعال به آنها جواب داده شد:

(انی أعلم مالا تعلمون)[۲۰] یعنی اگرچه بشر فساد و خونریزی می‌نماید، امّا فساد و خونریزی، نتیجه خلقت و هدف آفرینش او نیست؛ چنان که تصادف، مظلوم‌کشی و گلوگیر شدن، هدف ماشین، شمشیر و لقمه نیست. هدف، همان تسبیح، تحمید، تقدیس و عبادت است که کامل‌ترین درجات و عالی‌ترین مراتب آن، خاصیّت بشر است؛ که: «من می‌دانم آن‌چه را شما نمی‌دانید».

یا این که مراد این است: من می‌دانم آن‌چه را شما نمی‌دانید؛ آن کسی را که به مقام خلافت انتخاب می کنم، به خونریزی و فساد آلوده دامان نمی‌شود. من محمّد، علی، حسن، حسین، مهدی، ابراهیم خلیل، موسی و عیسی را به خلافت برمی گزینم که به فرمان من مکتب توحید و فضیلت، آزادی و اخلاق، صلاح و صیانت خون و شرف را بگشایند و جوامع بشری را از فساد و پرستش اصنام و اشخاص، جبابره و فراعنه، و ذلّت استعباد آنان نجات دهند و در بهشت آزادی و عزّت و رفاه و فضیلت اطاعتِ خودم در آورند.

یا این که مراد این است: (إنی أعلم ما لا تعلمون)[۲۱]: من می‌دانم آن‌چه را شما نمی‌دانید؛ که این خلیفه و بشر توانایی آن را دارد که به مقام علم و معرفت نایل شود؛ و به تعلیم اسما، سرفراز گردد. این همه اسباب و مقدّمات برای این است که این خاصیّت علم و دانش از بشر ظاهر گردد که عالی‌ترین خاصیّت‌ها است. و این همان هدف و نتیجه‌ای است که قرآن مجید می‌فرماید:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴

(الله الذی خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهن یتنزل الأمر بینهن لتعلموا أن الله علی کل شیء قدیر و أن الله قدأحاط بکل شیء علماً)[۲۲])

خدا شناسی

س: اینجانب کتاب «به سوی آفریدگار» شما را خواندم و از آن برای درس اصول عقاید، استفاده زیادی نمودم. در ضمن، تقاضا می کنم که به سه سؤال ذیل پاسخ دهید:

س ۱- در کتابی نوشته‌اند که: بعضی از اروپائیان بر این قاعده عقلیّه قطعیّه که: «هر آن‌چه در ذهن انسان تصوّر می‌شود یا ممکن‌الوجود، یا واجب‌الوجود و یا ممتنع الوجود است.» اشکال کرده‌اند، و علمای ما جواب داده‌اند.

بفرمایید: آیا اشکال آنها نظیر اشکال تصوّر کردن موجود لا اقتضاء- که نه اقتضای واجب‌الوجود و نه اقتضای ممکن‌الوجود داشته باشد- است (که به دقّت عقلی خلط بین واجب و ممکن و محال خواهد بود.) یا چیز دیگر؟

ج ۱- گاه گفته می‌شود که آن‌چه در ذهن متصوّر شود که وجود ذهنی امر خارجی نباشد، اگر از وجود یا عدم آن در خارج محالی لازم نمی‌آید، آن شیء «ممکن‌الوجود» است؛ و اگر از عدم آن در خارج، محال لازم می‌آید، آن «واجب‌الوجود» است؛ و اگر از وجود آن محال لازم می‌آید؛ آن «ممتنع‌الوجود» است. تقسیم نسبت به موجود خارجی ثلاثی نیست، بلکه ثنایی است؛ به این‌گونه که موجود خارجی، یا «ممکن‌الوجود» است؛ یعنی اگر نباشد محالی لازم نمی‌آید. و یا «واجب‌الوجود» است که اگر نباشد محال لازم می‌شود؛ و این همان تقسیمی است که خواجه در اشعار خود فرموده است:

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل:یا «واجب‌الوجود» و یا «ممکن‌الوجود»

تا پایان شعر ... و نیز در تجرید می‌فرماید:

«الموجود إن کان واجباً و إلّا استلزمه لاستحالهٔ‌الدّور و التسلسل»[۲۳].

امّا این‌که نسبت وجوب وجود و امکان، وجود لا اقتضاء باشد که فقط اقتضا وجود داشته باشد و ممکن باشد که هم واجب باشد و هم ممکن؛ یعنی ممکن باشد که هم از عدمش در خارج محال لازم آید و هم از عدمش محال لازم نیاید، قابل تصوّر نیست؛ زیرا امکان این‌که هم از عدم شیء محال لازم آید و هم محال، لازم نیاید، تناقض واضح و آشکار است؛ که استحاله آن از بدیهیات اوّلیه می‌باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵

س ۲- بعضی از مادّیین، مثل «هگل» و دیگران، با غرور زیاد گفته‌اند: «مادّه و حرکت را به من بدهید، جهان را می‌سازم.» منظور آنها چیست؟ (اگر همه جنّ و انس اجتماع کنند و دست به دست هم بدهند، نمی‌توانند حتّی یک پشه‌ای را خلق کنند.) آیا فقط نظر

آنها این است که جهان، به واسطه مادّه و حرکت به وجود آمده است؟ (که جوابش را در کتاب «به سوی آفریدگار» مرقوم فرموده‌اید:)

ج ۲- اگر نظرشان این باشد که جهان از ماده و حرکت به وجود آمده، به فرض که این فرضیّه را کسی قبول کند، مستلزم نفی خدا و عالم غیب نمی‌باشد؛ زیرا در این عالم همه مرکّبات را خدا از دو چیز یا بیشتر آفریده و اگر به فرض این‌که ممکن باشد ماده و حرکت را به کسی بدهند تا او، از آن موجود زنده را بسازد، در مسأله ایمان به خدا و آفریننده جهان شبهه‌ای ایجاد نمی‌شود و در آن صورت هم آن که بخشنده حیات و آفریننده ماده و حرکت است، خدا است.

هم اکنون و هم در گذشته با برخی اعمال عملی و جرّاحی موجبات تولید بعضی از جانوران را فراهم نموده‌اند. دست بشر در ظهور بسیاری از مظاهر مادی وارد است؛ امّا همه می دانند که این تصرّفاتی که بشر در عالم مادّی دارد، مربوط به علم و آگاهی او از برخی قوانین و سنّت‌های جاری در این عالم است. هیچ‌کس نمی‌تواند مادّه بسازد و اگر به وسیله برخی از تصرّفات، زمینه زایش یک موجود زنده را فراهم کند، نمی‌تواند حیات و زندگی او را به خودش مستند کند.

بشر نمی‌تواند چیزی بسازد که ساختن او را از این عالم نگرفته باشد و نمی‌تواند از بیرون از این عالم چیزی بیاورد، یا چیزی را بسازد. هر چه انجام بدهد در این عالم خلقت است؛ مثل یک بنّا که هرچه مصالح ساختمان می‌آورد و بنا می‌کند، از همین عالم گرفته است.

هر چه علم بشر هم پیشرفت کند و هر کار انجام دهد، ابزار کار، برنامه و همه چیز آن را باید از این عالم بگیرد. همان حقیقت که خدا به آن اشاره می‌فرماید، همه جا ظاهر است: (أم خلقوا من غیر شیء أم هم الخالقون)[۲۴] (أفَرَأیتم ما تمنون ءأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون)[۲۵] (أفرأیتم ما تحرثون ءأنتم تَزْرَعُونه أم نحن الزّارعون)[۲۶])

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶

با این تفاسیر آیا کسی می‌تواند بدون استفاده از این مواد و تلفیق آنها با یکدیگر و دست‌کاری در آنها، خودش یک نبات کوچک تحت قواعد دیگر- غیر از قواعدی که خدا در این عالم برقرار فرموده- خلق کند؟!

اگر مادّه و حرکت را قدیم می‌گویند، جوابش همان است که در کتاب «به سوی آفریدگار» و «الهیّات در نهج‌البلاغه» نوشته‌ام.

علاوه بر این از علّت ترکیب مادّه و حرکت و هم‌آهنگ شدن آنها با یکدیگر- که خود یک پدیده است- باید جواب بدهند.

س- آیا بی‌اعتنایی و یا احیاناً تندی با افرادی که در مقابل بداهت، شبهه می‌کنند، اشکال دارد یا خیر؟ مانند وقتی که گفته می‌شود: از واضحات عقول است که هر معلول و هر پدیده‌ای علّتی دارد و حتّی تصادفات و معجزات هم با اراده خاصّ خدای تبارک و تعالی انجام می‌گیرد، و در نتیجه علةالعلل و مسبب‌الاسباب، «واجب الوجود» است؛ آن شخص، بحث‌های بی‌نتیجه‌ای را مطرح می‌کند.

ج- اگر افرادی باشند که واضحات و بدیهیّات را انکار می‌کنند، بحث با آنها ثمری نمی‌بخشد: (سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم)[۲۷] (ذرهم یأکلوا ویتمتعوا ویلههم الأمل فسوف یعلمون)[۲۸]) با وجود این، همان‌طور که قرآن کریم دستور داده، صفح جمیل و برخورد کریمانه و بزرگوارانه با آنها- در صورتی که اثر سوء نداشته باشد- مناسب‌تر است.

س- وحدت وجود یعنی چه و معتقد به آن چه حکمی دارد؟ اگر شخصی وحدت وجود را به معنی وحدت مصداق وجود، قبول داشته باشد، آیا این سخن مستلزم کفر است؟- خواهشمند است توضیحات بیشتری در خصوص وحدت وجود بدهید.-

ج- تفکّر در ذات مقدّس خداوند متعال منهی عنه است، و تعیین هویّت حق به این که وجود است- بنحوی که قائلین به أصالة الوجود می‌گویند- متحقّقِ حقیقی را وجود می‌دانند و متحقّقات را بوجود و بالعرض واقعیّت‌دار و موجود و متحقّق می‌گویند؛ هر

چنـد وجود را صاحب مراتب بگوینـد، و وجود هر چه را که غیر از خـداست، غیر وجود او بگوینـد و یا اصـلًا آنها را مصـداق وجود ندانند و وجود را صاحب مصداق واحد بدانند؛ که آن وجود خداست و به این مطلب برمی‌گردد به این که خداوند تمام کلّ وجود است و وجود کـل، خـدا و حقیقت خـداست- هر طور بگوینـد- با مشـرب عرفان قرآنی که از کتاب و سنّت اخـذ می‌شود، سازگار نیست؛ زیرا:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷

اولًا، این قول متضـمّن تعیین هویّت برای حقّ متعال است؛ خواه وجود مقول به تشکیک باشد که در این صورت، سایر موجودات نیز در حقیقت با خداوند متعال مشترک می‌شوند و با (لیس کمثله شیء)[۲۹]) منافات دارد؛ یا مصداق وجود را واحد، و وجود خداوند متعـال بداننـد. بالاـخره تعیین هـویّت برای حق است: «کلّما میزتموه بأوهـامکم فی أدقّ معـانیه فهـو مخلـوق مصـنوع مثلکم مردود الیکم»[۳۰]).

ثانیاً، قول به وحـدت مصـداق، اگر به این معنی باشد که خداوند وجود است و حقیقت و کنه وجود هم غیر قابل درک است و سایر اشیاء، اشیای دیگرند، معنای این حرف، تعیین اسم برای خدا است؛ به ملاحظه این‌که ذاتش جایز الدّرک نیست؛ این اشکال ندارد؛ جز این که بگوییم اسماء الحسنی توقیفی است.

و اگر معنای آن نفی واقعیّت اشـیای دیگر، و تحقّق خارجی آنها باشـد، شـرک منافی با توحیـد نیست؛ امّا گذشـته از این که خلاف وجـدان و بدیهه است، منافی با بسـیاری از اسـماء الحسـنی و مسـتلزم نفی آنها است؛ که همه بر واقعیّت اشـیاء، مخلوقات، مرزوقات، مصـنوعات و معلومات دلالت دارند و با «لیس کمثله شیء»، «عالم الغیب و الشهادهٔ»، «الرّحمن الرّحیم»، «الخالق»، «الباری»، «الباسط»، «المالک» و.. منافات دارد.

بنابراین معرفت صـحیح آن است که خدا را به همان اوصافی که خودش و پیغمبران و حججش معرّفی کرده‌اند، بشناسیم؛ و بیشتر از آنچه مکلّف به معرفت آن هستیم، خود را مکلّف ندانیم؛ خدا را خدا بدانیم و او را، «او» و «یا هو» و «یا من لیس هو إلّا هو» بگوییم.

بر حسب بعضـی روایـات، چون در آخرالزّمـان مردمـانی می‌آینـد که بر خلاـف این که نبایـد تعمّق در ذات خـدا و اوصاف ذاتیّه او بنمایند، متعمّق می‌شوند:

سوره مبارکه توحیـد نازل شد که در خداشناسـی و معرفت به آن بسـنده نمایند و این تعمّقات را که خطر گمراهی و ضـلالت دارد، کنار بگذارند. راجع به سایر معانی وحدت وجود نیز قابل توجّه است؛ که از بعضی از آنها بوی کفر، استشمام می‌شود.

خداوند متعال همه را از زلّات اعتقادی مصون و محفوظ بدارد.

اسماء اللّه تعالی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸

س- «اسم اعظم» کدام یک از اسـماء است؟ آیا از طریقه رمزی منظومه مرحوم شـیخ بهایی- رحمه الله- (از شـعر ۸۷ که مصراع اوّل بیت نخست آن چنین است: «هشت حرف است به ترتیب و نظام» تا شعر ۹۵ به طوری که نوشته‌اند.) می‌توان آن را به دست آورد؟

ج- راجع به «اسم اعظم» اقوال و آرای متعـدّدی وجود دارد. «کفعمی» در «مصـباح» فرموده: «اقوال در این موضوع نزدیـک است که در کتاب مصنف و مجموع مؤلّفی منحصر نشود.»[۳۱] و از جمله شصت قول از این اقوال را ذکر کرده است.

و از «بصائر الـدرجات» از حضـرت صادق علیه السّـلام- روایت کرده است که: خداونـد اسم اعظم را ۷۳ حرف قرار داده، و بـه آدم بیست و پنج حرف؛ به نوح پانزده حرف؛ به ابراهیم، هشت حرف؛ به موسی چهار حرف و به عیسی دو حرف عطا فرمود. پس عیسی به آن دو حرف احیـاء مـوتی و ابراء اکمه و ابرص می‌کرد و به محمّـد- صـلی الله علیه و آله- ۷۲ حرف عطـا فرمود و یک حرف را

برای خود بر گزید.

و نیز در «شرح صحیفه»- شرح دعاء پنجاهم- از «ابی جعفر صفّار» و در «بصائر الدّرجات» به سند متّصل به حضرت امام محمّد باقر- علیه السلام- از آن حضرت روایت کرده است، قریب به این مضمون: اسم اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف است و نزد «آصف» یک حرف از آن بود (که با آن سریر «بلقیس» را با آن سرعتی که در قرآن مجید است، نزد «سلیمان» حاضر کرد و به محلّ خود برگرداند.) و نزد ما هفتاد و دو حرف از آن است و یک حرف آن را خدا به خود اختصاص داد؛ ولاحول ولاقوة إلّا باللّه العلی العظیم.

و این حدیث، شرحی دارد که در بعضی کتب، مثل «شرح صحیفه» و همچنین «شرح اسماء الحسنی» همدانی مذکور است.

و از حضرت رضا- علیه السلام- روایت است که: «بسم الله الرّحمن» نزدیکتر است به اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سفیدی آن.[۳۲] و در «مجمع البیان» (در تفسیر سوره حشر) روایت شده است از حضرت رسول اعظم صلّی الله علیه و آله- که: اسم اعظم در شش آیه آخر سوره حشر است.

همچنین در «الکلم الطیّب» برای اسم اعظم نشانه‌هایی ذکر فرموده و می گوید که اسم اعظم در پنج آیه از پنج سوره قرآن: بقره، آل عمران، نساء، طه و تغابن می‌باشد.[۳۳]

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹

بعضی دیگر گفته‌اند: «الحی القیّوم» اعظم اسماء حسنی است.

و در «مصباح»، کفعمی فرموده است: دعای «جوشن کبیر»، «مشلول» و «کمیل» از دعاهایی است که وجود اسم اعظم در آنها روایت شده است.

و در بعضی روایات دیگر از حضرت رضا- علیه السلام- روایت شده است: «العلی العظیم» اسم اعظم است؛ چون خداوند اعلی بر همه چیز، اعظم از هر چیز است.[۳۴]

«صدوق» در «ثواب الاعمال» از حضرت صادق علیه السلام- روایت فرموده است که: اسم اعظم خدا در سوره «فاتحة الکتاب» به طور پراکنده وجود دارد؛ یعنی حروف آن، همه در این سوره است.[۳۵]

امّا راجع به طریق شناختن اسم اعظم- همان‌طور که مرقوم داشته‌اید- اشعاری در این موضوع به شیخ بزرگ و نابغه شهیر «شیخ بهاءالدین محمد عاملی» نسبت داده شده است. این موضوع در «کلّیات شیخ»[۳۶] و «بیان الآیات در علم زبر و بینات»[۳۷] و در «روائح النّسمات»[۳۸] با شرح و توضیح ذکر شده است.

ولی اوّلًا، صحتِ این نسبت معلوم نیست و بعضی در آن تردید کرده‌اند.

ثانیاً، به نظر حقیر، ورود در این راه به قصد کسب قوّه و قدرت و استفاده از آثار اسم اعظم برای مقاصد دنیوی و این که به واسطه آن به دست شخص، عجایبی اظهار شود، خود باعث حجابی می‌شود بین انسان و خدا و سبب کدورت باطن و منافی با اخلاص و صفای قلب است.

ورود در این وادی موجب می گردد که شخص عمر خود را با حروف و حساب و نظر در زبر و بینات حروف و این مقوله مطالب تلف کند و از کمال قوّه علمیّه و عملیّه- که به وسیله عبادت، اطاعت، تفکّر، مطالعه و دقّت در آیات آفاقیّه و انفسیّه و نظر در معانی قرآن مجید و احادیث اهل بیت علیهم السّلام- حاصل می‌شود- بازماند؛ و در این مرحله، وقوف نموده و پس از عمری صرف وقت متوجّه شود که اشتباه کرده و فرصت‌ها را از دست داده است.

بلی، اگر علم به این اسم- تا حدّ و مقداری که برای غیر انبیاء و ائمه علیهم‌السلام- ممکن است- برای کسی حاصل شود، به نظر اینجانب از راه تعبّد و التزام به احکام شرعیّه و فعل واجبات و مستحبّات، ترک محرمّات و مکروهات، تخلّق به اخلاق حمیده و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰

تجنّب از صفات ذمیمه و التزام به ذکر خدا حاصل می‌شود؛ به شرط این که غرض از ادای این وظایف، اطاعت و امتثال امر الهی و تقرّب به درگاه او و کمال نفس و تهذیب اخلاق و رفع حجب باشد.

در این صورت شناختن اسم اعظم به شخصه لازم نیست؛ و اگر سالکِ راه خدا در همین اسامی شریفه- که در روایات به عنوان اسم اعظم معرفی شده- تفکّر نماید و به معانی آنها تا حدّی که میسّر است، معرفت پیدا کند و آنها را ورد زبان خود قرار دهد، مسلماً فواید و برکاتی که از این راه نصیب او می‌شود، فوق‌العاده خواهد بود.

و ثالثاً، آن اسم اعظمی که در حدیث، هفتاد و سه حرف است، و به مثل حضرت عیسی علی نبیّنا وآله وعلیه السّلام- دو حرف از آن داده شده، برای احدی- بر حسب همان حدیث- معرفت به تمام حروف آن اسم حاصل نخواهد شد؛ زیرا یک حرف آن را خدا مخصوص خود قرار داده است و به پیغمبر اکرم خاتم و ائمّه علیهم‌السّلام- هفتاد و دو اسم از آن اسامی اعطا شده، و به آدم بیست و پنج حرف؛ به نوح پانزده حرف؛ به ابراهیم هشت حرف و به موسی چهار حرف عطا شده است.

مگر این که کسی بگوید: به مقدار یک حرف که به «آصف» عطا شد، ممکن است به افراد نخبه‌ای مانند: سلمان، ابوذر، میثم تمّار و رشید هجری عطا شده باشد. خداوند به مکان و محلّ تفضّل و عنایت خود، داناتر است.

نکته‌ای که در این جا تذکّر آن لازم است این است که: معلوم نیست این حروف همه یک اثر و خاصیّت داشته باشند؛ بلکه ممکن است متفاوت باشند و علم به هر یک، آثاری داشته باشد، و بسا باشد که دو حرف عیسی از پانزده حرف نوح عظیم تر باشد. ممکن است آن یک حرف که به کسی عطا نشده از تمام این حروف اعظم و اکبر باشد که احدی از ممکنات را لیاقت و ظرفیّت فرا گرفتن آن نباشد.

رابعاً، بعضی از علما و اهل نظر برآنند که این هفتاد و سه حرف از هجائیه نیستند؛ بلکه حقایقی می‌باشند که درک و فهم آنها آثار مهمّی دارد و می‌گویند: دلیل بر این که اسم اعظم ترکیب لفظی این هفتاد و سه حرف نیست، این است که همه این حروف به کسی اعطا نشده، و به کسانی که اعطا شده، از یک حرف تا هفتاد و دو حرف آن عطا شده است. پس اگر ترکیب لفظی این حروف مراد باشد- در صورتی که یک حرف آن معلوم نباشد- معنایی آن قابل فهم نخواهد بود؛ مگر این که کسی بگوید: خصوص این حروف از این جهت شرافت و موضوعیّت دارند که اسم اعظم از آن ترکیب شده، و در صورتی که شخص هر یک از این حروف را بالخصوص بشناسد، آثاری دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱

وجه دیگری که به نظر حقیر می‌رسد، این است که: اگر مراد از این حروف، حروف هجائیه باشد، از بیست و هشت حرف تجاوز نمی‌کند؛ در حالی که در روایت، هفتاد و سه حرف معیّن شده و این که بگوییم این هفتاد و سه حرف از تکرار بعضی حروف حاصل شده، نیز بعید است.

وجه دیگر آن به نظر حقیر این است که: راجع به «آصف»- که بر حسب این روایات یک حرف از اسم اعظم را شناخته- در قرآن آمده است:

قال الذی عنده علم من الکتاب ۳۹] و احتمال این که مراد از کتاب، اسم اعظم- مرکّب از حروف هجائیه- باشد و علمی که» آصف «داشته، یک حرف هجائی از این اسم باشد، بعید است. پس ممکن است در این روایات، مراد از «اسم اعظم» مجموع عالم کون و ماسوی‌الله باشد؛ و مراد از علم، آن علوم کونیّه، جهان‌بینی، و جهان شناسی و اطّلاع از روابط مخلوقات با یکدیگر و حجم و وزن کواکب و کرات و منظومه‌ها و خواصّ قاطبه موجوداتِ جهانِ خلقت و ظاهر و باطن و روح و جسم و زمین و آسمان و ملایکه و مخلوقات کشف شده و کشف نشده باشد.

هر کس به اندازه‌ای که به تقدیرات الهیّه در این نظام کبیر متقن آگاه شود، می‌تواند کارهایی انجام دهد که افراد جاهل، از انجام آن کارها عاجزند، و چون «آصف» به مقدار یک جزء از هفتاد و سه جزء از این روابط عالم کون و علوم مادّیه و ماورای مادّه را می‌دانست، توانست با آن سرعت، تخت «بلقیس» را حاضر سازد.

مراد از این که هر کدام از انبیا و ائمّه علیهم السّلام- تعدادی از این حروف را دارا بودند، بیان سعه و ضیق دایره علوم آنها و به عبارت دیگر جهان شناسی آنها به تمام معنی‌الکلمه بوده است.

دلیل بر این مطلب، این آیه است:

(قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب)[۴۰]؛

که بر حسب بعضی تفاسیر، مراد از «من عنده علم الکتاب» امیرالمؤمنین علیه السّلام- است که اگر «آصف» علمی از کتاب و بهره‌ای از آن داشت، حضرت امیر- علیه السّلام- همه علم کتاب را دارا بود؛ پس عجیب نیست اگر می‌فرمود:

«سلونی قبل أن تفقدونی فوالله إنی لأعرف بطرق السماء من الأرض ...»[۴۱]

معارف دین، ج۱، ص: ۳۲

این نکته هم مخفی نماند: این که در بعضی روایات یک اسم معیّن مثل «الحی القیوم»، و در بعضی روایات اسم دیگر، مثل «العلی العظیم»، اسم اعظم معرفی شده، با همدیگر منافات ندارند؛ زیرا ممکن است مراد از اسم اعظم در این اطلاقات، اسمائی باشند که یا اسماء دیگر را به طور اصرَح شامل شوند و فوق جمله‌ای از اسماء باشد و یا دلالت آن اصرَح یا اصدَق باشد؛ که به این گونه ملاحظات اسم اعظم خوانده می‌شود.

به عبارت دیگر: اسماء اللّه الحسنی به ملاحظه این که دلالت بر ذات و صفات باری تعالی دارند و به قیاس به اسماء موجودات ممکنه اسم اعظم و اجل و اکبر هستند، در بین خودشان نیز به حسب سعه و عموم دلالت، بعضی اعظم از بعضی دیگرند و بعضی در تحت اسم مافوق واقع می‌باشند، تا به اسم اللّه اعظمی که تمام اسماء، در تحت آن هستند، برسد. پس به امثال این ملاحظات ممکن است چند اسم، اسم اعظم معرفی شود.

همچنین ممکن است به ملاحظه قرب معانی این اسامی با اسم اعظم، یا تشکّل لفظ آن از بعضی حروف اسم اعظم، بر آنها نیز حقیقتاً یا مجازاً «اسم‌اعظم» اطلاق شود.

و چنان که گفته شد، از جمله فواید این اطلاقات این است که بندگان به حفظ این اسامی شریف و التزام به ذکر و توجّه به معانی و تفسیر آنها بیشتر اهتمام نمایند؛ و هم به واسطه شناختن اسم اعظم از بین اسماء، از برکات ومعرفت اسماء دیگر باز نمانند.

آخرین نکته‌ای که در این‌جا توجّه خواننده را به آن جلب می‌کنم این است که: اگر اسم اعظم عبارت از اصوات و حروف باشد، به خودی خود مؤثر نیست؛ بلکه مؤثّر و فاعل، ذات بی‌زوال مسمّی است که در نزد دعا به این اسم، دعا را مستجاب می‌سازد.

از آن چه گفته شد معلوم گردید که این بحث از هر نظر از بحث‌های بسیار دقیق علمی است و به پایان رساندن آن کاری بس دشوار است؛ زیرا هر چه درباره آن نگاشته می‌شود دامنه آن وسیع‌تر می‌شود و از افق افهام عادی دورتر می‌گردد؛ چنان که گویی بحث و فحص، بر غموض و عمق آن می‌افزاید. (ولاحول و لاقوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم).

پس بهتر است ضعیفانی چون من اذعان کنیم که نه تنها برای امثال من، بلکه برای محقّقان بزرگ نیز معرفت حقیقت این موضوع- کما هو حقّه- حاصل نشده است و استعداد علمی و عملی ما ناقص تر از این است که این موضوع را به طور مستوفی و اطمینان‌بخش به پایان برسانیم. بنابراین باید بگوییم:

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاستاین قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

معارف دین، ج۱، ص: ۳۳

***

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتندحرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

***

گفتم: همه ملک حُسن سرمایه تو استخورشید فلک چو ذرّه در سایه تو است

گفتا: غلطی ز ما نشان نتوان یافتاز ما تو هر آن چه دیده‌ای پایه تو است

***

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهمو از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمرما هم چنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

س- تعداد «اسماء الحسنی» را بیان فرمایید؟

ج- آن‌چه از اسماء الله در قرآن مجید آمده است،- بر حسب بعضی کتب تفاسیر- ۱۲۷ اسم است.

علّامه مجلسی قدّس سرّه- در کتاب «توحید» در ابواب «اسماؤه تعالی»، باب سوّم آن را به باب «عدد اسماء الله تعالی و فصل إحصائها و شرحها»[۴۲] اختصاص داده است.

بر حسب روایاتی که در کتب معتبر مثل «مجمع البیان»[۴۳] و «توحید صدوق ۴۴]» و در کتب شرح اسماء الحسنی روایت شده، برای خداوند متعال ۹۹ اسم است؛ هر کس آنها را احصا کند، به بهشت وارد می‌شود؛ و این نود و نه اسم در خود روایات ذکر شده است.[۴۵]

صدوق علیه‌الرّحمه- می‌فرماید: مقصود از احصای آنها شمردن آنها نیست؛ بلکه مقصود، معرفت و اطّلاع بر معانی این نود و نه اسم است.

در کتب شرح اسماء الحسنی این ۹۹ اسم، شرح و تفسیر شده‌اند. «صدوق» نیز در کتاب «توحید» آنها را شرح فرموده است. «کفعمی» در «مصباح»، «ابن فهد» در «عدة الدّاعی»[۴۶] و بزرگان دیگر هم آن را شرح کرده‌اند؛ که مراجعه به این شرح‌ها برای مزید معرفت و توجّه نافع است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴

از بعضی اخبار نیز استفاده می‌شود که اسماء الحسنی ۳۶۰ اسم است؛[۴۷] بر حسب آن چه «مجلسی» و «سیّد علیخان» و «کفعمی» روایت فرموده‌اند،[۴۸] چهار هزار اسم می‌باشد.

ممکن است مراد از ۹۹ اسمی که در روایات اولی ذکر شده است اسم‌هایی باشد که اشرَف یا اشهَر یا اظهَر و اوفق و اسبَق و اصدَق به مسمّی باشد. و ممکن است که اسماء دیگر به این نود و نه اسم رجوع نماید.

گاهی کثرت اسماء به ملاحظه لغات مختلف تصوّر می‌شود؛ که به این لحاظ اسماء الحسنی از چهار هزار هم بیشتر می‌شود. و گاه به لحاظ اضافه این، کثرت پیدا می‌شود؛ که به این ملاحظه، حدّ و حصری ندارد؛ مثل «الخالق» که یک اسم است؛ ولی اگر اضافه شود متعدّد می‌شود؛ مانند: خالق الأرض، خالق‌السّماوات، خالق الشّجر، خالق الجبال، خالق الإنسان و ... و هم چنین اسم الفاطر، الباری، الرزاق، الکافی، الرب، الکاشف و اکثر اسماء الحسنی.

عباراتنا شتی و حسنک واحدو کل إلی ذاک الجمال یشیر

از نظر دیگر، موجودات و تمام مخلوقات اسماءالله هستند؛ زیرا اسم، آن چیزی است که دلالت بر مسمّی و وسیله شناختن و علامت و نشانه ذات صاحب نام باشد.

وجود مخلوقات آیات وجود خدا، کلمات خدا و آثار باری تعالی هستند و اکمل و اشرف این اسماء، انبیا و اولیای دین به ویژه حضرت خاتم النّبیّین و ائمه اثنی عشر- صلوات الله علیهم اجمعین- می‌باشند؛ چنان که در روایت از حضرت صادق علیه السّلام- وارد شده: «نحن والله الأسماء الحسنی الذی لایقبل من أحد طاعهٔ إلّا بمعرفتنا، قال: (فادعوه بها)»[۴۹] برای اینکه این بزرگواران از حیث ذات و صفات و افعال و اقوال، وسایل معرفهٔ اللّه و علایم و نشانه و آیات کبری و اسماء حسنای خداوند متعال می‌باشند.

س- اگر اکثریّت مردم یا بخش عظیمی از انسان‌ها گمراه باشند و فقط جمعیّت هدایت یافته منحصر به مسلمین و از آنها نیز منحصر به «فرقه ناجیّه» باشد، آیا با هدایت عامّه خدا و اسم شریف (الهادی)- که همه را شامل و فراگیر است- منافات ندارد و موجب حرمان اکثریّت از هدایت الهی نمی‌گردد؟

معارف دین، ج۱، ص: ۳۵

ج- مفهوم اسم «الهادی» و معنی هدایت الهی، اجبار بر هدایت و سلوک راه مستقیم نیست. هدایت به معنای عام- که شامل همگان است- عبارت است از: هدایت‌های تکوینی که در تمام عالم خلقت از جماد و نبات و حیوان و حتّی انسان وجود دارد و همه با آن هدایت به طرف کمال وجودی خود می‌روند. شاید مقصود آیه شریفه ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی ۵۰] همین هدایت باشد. هم چنین هدایت‌های تشریعی و راهنماییهایی که به وسیله انبیا برای مردم صورت گرفته، عمومی بوده و شامل خوب و بد و صالح و طالح است. این هدایت هم، شامل فرعون و قارون و شمر و دیگر اشقیا، و هم شامل صلحا است؛ و هیچ کس از هدایت الهی محروم نیست.

بنابراین، جمعیّت هدایت شده منحصر به مسلمین نیستند و عامّه افراد بشر نیز بر حسب فطرت و هدایت عقل و وحی و شرع هدایت شده‌اند؛ چنان که قرآن در این باره می‌فرماید: وأما ثمود فهدیناهم فاستحبواالعمی علی الهدی ۵۱] انا هدیناه السبیل إما شاکراً و إما کفوراً[۵۲]

در این میان هدایت‌های خاص و کمک‌ها و مددها و توفیقات و عنایاتی نصیب اشخاص می‌شود که در شرایط خاص و ظروف معیّن است و بیشتر مستند به گرایش انسان به سوی طلب هدایت و جهاد و مجاهده و بعضی شرایط می‌باشد؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و إن الله لمع المحسنین.[۵۳]؛ که البتّه این هدایت‌ها خاص است.

س- در برخی هیأت‌های مذهبی اشعاری سروده و خوانده می‌شود که در ضمن آن لفظ جلاله «اللّه» را به ذوات عصمت- سلام اللّه علیهم- و غیره نسبت می‌دهند؛ مثلًا گفته می‌شود: من علی اللّهی‌ام؛ من حسین اللّهی‌ام؛ من زینب اللّهی‌ام و ...؛ حتّی اخیراً گفته‌اند: من که هیچ، انبیا، اکبراللّهی هستند (مقصود، حضرت علی اکبر- علیه السّلام- است). گاهی لفظ مبارک «هو» را به طرز خاصّی به‌طور دسته‌جمعی فریاد می‌زنند و بعد از آن «یا حسین» و یا «یا زینب» می‌گویند؛ مثلًا می‌گویند: «هو یا زینب» و امثال آن.

از آن حضرت تقاضا می‌شود جهت تنویر افکار، نظر مبارک خود را مرقوم فرمایید که شدیداً مورد حاجت است. خداوند به همه ما توفیق تبعیّت کامل از احکام الهی را عنایت فرماید و همه را از فِتَن نجات دهد.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۶

ج- واضح است که گفتن این کلمات به قصد جدّ و اراده مفهوم ظاهر این الفاظ، شرک و کفر است و با شکّ در این که گوینده، مفهوم ظاهر آن را اراده کرده یا معنای دیگری در نظر داشته، اگر قرینه صارفه‌ای- که دلالت بر عدم معنای ظاهر آن دارد- نباشد، باز هم حمل بر کفرگویی می شود.

امّا به ملاحظه این‌که افرادی موحّد و خداپرست، این کلمات را بر زبان می‌آورند و حضرات ائمّه علیهم السّلام- را بنده و مقرّب خدا و اولیای خداوند می‌دانند؛ و با بی التفاتی و جهل به معنای این الفاظ، آن را بر زبان می‌آورند و یا به هر حال هرگز قصد ندارند که آن بزرگواران را اللّه و خدا بدانند، حکم به کفر و شرک آنها نمی‌شود.

با وجود این، لازم است از گفتن این الفاظ جدّاً خودداری شود؛ زیرا مفاسدی که بر این‌گونه شعارها مترتّب می‌شود و زیان‌هایی که برای دین و مذهب و درک و معرفت جامعه دارد، بسیار است. مسلمانی که در همه نمازهایش شهادت می دهد که شخص نبیّ اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم-- که افضل همه مخلوقات و همه این بزرگواران است- پیغمبر و بنده خدا است، معنی ندارد که بگوید: «محمّداللّهی» یا «علی‌اللّهی» یا «حسین اللّهی» هستم.

بنابراین باید مجالس مؤمنین از این برنامه‌ها و شعارها پاک و منزّه باشد و به ذکر فضایل و مناقب آن بزرگواران- که در احادیث صحیح آمده است- مجالس خود را مزیّن نمایند و امر ولایت اهل بیت علیهم السّلام- را زنده نگاه دارند و حدود توحید و نبوّت و امامت و حریم مقامات را رعایت نمایند.

خداوند متعال همه اعمال عبادی و کارهای ما را از تصرّفات شیاطین و افراد بی‌معرفت حفظ نماید و توفیق تعظیم شعائر و تأسّی کامل و صحیح به اهل بیت علیهم السّلام- را به همگان عطا فرماید.

لازم به تذکّر است که: در مقام متوجّه ساختن افراد مذکور به این حقایق باید برادرانه در محیطی صمیمی صفا و به طور مشفقانه عمل شود تا تذکّر- ان‌شاء الله تعالی- ثمر بخش و مفید واقع گردد.

علم و اراده الهی

س- مگر خداوند خوبی بنده‌اش را نمی‌خواهد؟ او می‌خواهد که بنده‌اش به سوی کمالات هدایت شود. پس چرا وقتی می‌خواهیم کاری را انجام دهیم، «ان‌شاءاللّه» می گوییم؟

مثلًا می‌خواهیم مسجدی را بنا کنیم و این مسجد ذخیره آخرتمان است؛ می گوییم: اگر خدا بخواهد، این کار را انجام می‌دهم. فلسفه این گفتار چیست؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷

ج- گفتن «ان شاءالله» با رسیدن به کمالات منافات ندارد؛ بلکه خود گفتن آن، مرتبه‌ای از کمال است؛ چون اوّلًا: در قرآن و روایات به آن ترغیب شده و ثانیاً: معنایش این است که تحقّق امور به مشیّت الهی بستگی دارد؛ یعنی اگر خداوند نخواهد، هیچ امری در خارج صورت حصول و تحقّق نمی گیرد.

گفتن «ان شاءالله» در امور خیر، به این برمی‌گردد که گوینده در واقع از خداوند می‌خواهد مانعی برای انجام کار خیری که قصد دارد انجام دهد، پیش نیاید و توفیق آن را داشته باشد؛ و این نشانه کمال توحید گوینده است. والله‌العالم.

س- آیا در انجام کارها مستغنی از اراده خدا هستیم و به اراده و اختیار خود، کار می کنیم؟

ج- اراده تکوینیّه خدا بر این تعلّق گرفته که کارها از ما به نحو اراده و اختیار صادر شود. ما بالوجدان حس می کنیم که در افعال خود مجبور نیستیم؛ هر چند این اختیاری که به ما داده شده که می‌توانیم کاری را انجام دهیم و می توانیم آن را ترک کنیم، به اراده و خواست خدا است.

س- آیا علم خداوند و انبیا و ائمّه، موجب سلب اختیار مردم در انجام کارها نیست؟

ج- علم خدا و علم انبیا و ائمّه علیهم السّلام- از وقایع و حوادث، مستلزم سلب اختیار اشخاص و علّت وقوع آن حوادث نیست؛ زیرا در غیر این صورت- العیاذباللّه- نفی علم خدا به همه وقایع کلّی و جزئی لازم می‌شود؛ که خلاف ضرورت وجدان است؛ و یا قول

به جبر کلّی لازم می‌آید؛ که آن نیز خلاف ضرورت و بداهت است و مستلزم این است که معلوم، تابع علم باشد.

حلّ اجمالی شبهه این است که: علم خدا و کسانی که علم خود را از خدا گرفته‌اند، متعلّق به وقوع حوادث به همان ترتیب طبیعی است؛ که از جمله وقوع فعل از اشخاص، مرید به اراده و اختیار است و اگر به غیر اراده و اختیار واقع شود و به جبر باشد، خلاف علم خدا واقع می‌شود.

به هر حال مسأله، مسأله‌ای است وجدانی و با رجوع به وجدان، هر کسی خود را صاحب اراده و اختیار می‌یابد و اگر هزار شبهه هم در مقابل آن باشد، خلاف وجدان و بداهت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸

از سوی دیگر هم علم خدا به هر چیز و هر جریان، و اخبار انبیا به ویژه حضرت رسول اعظم صلّی الله علیه و آله و سلّم- و ائمّه طاهرین علیهم‌السّلام- نیز از وقایع و حوادث ثابت و مسلّم است و بسیاری از آن اخبار واقع و ظاهر شده و آن‌چه مربوط به آینده است نیز واقع خواهد شد. و این خبرها نیز مانند خورشید در وسط آسمان ثابت است و قابل انکار نیست و به مسأله جبر و اختیار ارتباط ندارد.

س- با این که بیشتر مردم اهل جهنم هستند خلقت انسان و عالم تکلیف برای چیست؟

ج- خلقت همه انسان‌ها برای این است که با انتخاب و اختیار خود و استفاده از هدایت‌های، الهی به مقامات نایل شوند و به رضوان خدا و بهشت و نعمت‌های آن و کمال مطلوب برسند. اگر به گفته شما بیشتر مردم اهل جهنّمند، یا به جای بهشت، جهنّم و راه‌های آن را انتخاب می‌نمایند، به سوء اختیار خودشان است.

خلاصه این که: برنامه بسیار پیچیده امتحان و آزمایش، با این خلقت انجام می‌شود و در واقع تشخیص و تخلیص، تا گزینش زبده‌ها و صلحا برقرار می‌گردد و این وضعیّت و برنامه‌ای است که می‌توان گفت به یک معنی در درجات مختلف و در کلّ عالم طبیعت برقرار است؛ با این تفاوت که جریان در ناحیه تشریعیّات و امور تکلیفیّه در انسان به اختیار خودش وابسته است.

به علاوه، این مطلب که بیشتر مردم اهل جهنّم‌اند، یا مخلّد در آتش هستند، ثابت نیست و تعبیر قرآنی (کثیراً من الجن والإنس)[۵۴] است. آن‌چه مسلّم است این که: اشخاص مقصّر و ملتفت که در حال کفر مرده باشند، مستوجب جهنّمند و خلود در جهنّم فقط در مورد معاندین است.

س- روایت است حضرت علی- علیه السّلام- در پاسخ به مردی که سؤالی به تمسخر پرسیده بود، به «عمرسعد»- که آن زمان تازه راه افتاده بوده- اشاره کرد خبر داده بودند که: فرزند تو قاتل پسر من، حسین- علیه السّلام- است.

با توجّه به این نکته و عطف به این که سرنوشت این فرد و امثال او از قبل تعیین شده بوده، نقش «اختیار» را تشریح فرمایید.

با فرض این که کسی چون «عمرسعد» یا «شمر» از راهی که در آن بودند باز می‌گشتند، با توجّه به آن که قضای الهی بر شهادت امام حسین- علیه السّلام- قرار گرفته بود، آیا این اتّفاق نمی‌افتاد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۹

ج- مخاطب به این کلام، «سعد وقّاص»- پدر عمرسعد- بوده است. اخبار و احادیث از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله- و امیرالمؤمنین علیه السّلام- درباره شهادت سیّدالشهداء- علیه السّلام- بسیار است. این شبهه‌ای که مطرح کرده‌اید همان شبهه جبریّه است که در شعر منسوب به خیّام نیز آمده است:

مِی خوردن من حق ز ازل می دانست گر مِی نخورم علم خدا جهل بود

و جواب علمی آن را خواجه داده است:

علم ازلی، علّت عصیان گفتن نزد عقلا زِ غایت جهل بود

علم الهی به این‌که عمرسعد یا شمر قاتل سیّدالشهداء- علیه السّلام- است، سبب سلب اختیار، آنها و اجبار آنها بر قتل نمی‌شود و اصلًا علم الهی تعلّق گرفته است به این که: عمل قتل از آنها به اراده و اختیار خودشان صادر شود. و قتل و فعلی که به اراده و اختیار صادر نشود، متعلّق علم نیست و واقع نشده است.

به هر حال ما به بداهت می‌دانیم که «عمر سعد» و «شمر» و هر ظالم و هر شخص عادل همه به اراده و اختیار عمل می کنند. چنان‌که بر حسب اخبار متواتر هم می دانیم، شهادت آن حضرت علیه السّلام- و قتل آن حضرت توسّط قتله آن حضرت نیز از پیش به وسیله اخبار پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهماالسلام- معلوم و مسلّم بوده است. (واللّه العالم).

س- مدّت چهار سال است که- خواسته یا ناخواسته- در یک سری جریانات فکری، اعتقادی و دینی وارد شده‌ام و به تنهایی نمی‌توانم خارج شوم، به اشخاص مختلفی از جمله ... مراجعه کردم، امّا نتوانستم نتیجه دلخواه بگیرم. دوست دارم با یک مرجع و کسی که دید جدیدی به اسلام و تشیّع و ایدئولوژی دارد و یک عالم دانای آگاه بر امور زمان مشورت کنم. البتّه بیشتر دوست دارم دردم را حضوری بیان کنم؛ ولی به واسطه دوری راه برایم مقدور نیست.

در ابتدا بی تعارف بگویم که اگر مایل نیستید که جواب روشن‌فکرانه بدهید، حتماً بگویید که دیگر مزاحم شما نشوم و اگر عمری باقی بود برای اخذ پاسخ در پی دیگری بروم. آنچه را که من می‌خواهم باید عالمی آگاه پاسخ گوید. لطفاً بدون در نظر گرفتن این‌که ممکن است من با شنیدن حقیقت، گمراه شوم حقیقت و واقعیّت را بگویید؛ چون برای رهایی از هر بیراهه‌ای، بالاخره راه درستی هم پیدا می‌شود. از کسانی که با آنها حرف زده‌ام راضی نیستم؛ چون به جای گفتن جواب یا لااقل گفتن این‌که «من نمی‌دانم»، می گویند: «دنبال این چیزها نگرد؛ امر، امر الهی است». و مرا قانع نمی‌کند؛ چون دستورات خدا بی دلیل نیست و

معارف دین، ج۱، ص: ۴۰

هر کدام حکمت دارد. من و چند تن از دوستانم واقعاً مشکل داریم؛ یعنی در برزخ وحشتناکی قرار داریم. امیدوارم این مقدّمه حوصله‌تان را سر نبرده باشد؛ چرا که ذکر آن لازم بود.

امّا بحث کلّی ما درباره خداست و مهم‌ترین بخش آن بحث از اراده خداست. من درباره آن چیزهای مختلفی شنیده‌ام؛ امّا می‌خواهم نظر جامع شما را هم بدانم. بدانم که اراده خدا کجای این عالم هستی است؟ کجای زندگی و آینده انسان است؟ اراده خدا با اراده انسان چه ارتباطی دارد؟ روابط طولی و عرضی در این مورد خاص، اصلًا برایم قابل قبول نیست. (لازم به توضیح است که من فردی منطقی هستم و بیشتر بر استدلال منطقی و عقلی تکیه دارم؛ البتّه به معنویّات و نامحسوسات هم کاملًا توجّه دارم و شاید این موارد دلیل بر ناآگاهی و نادانی من باشد.)

در ادامه این که: اراده خدا چگونه زندگی انسان را تغییر می‌دهد؟ (سرنوشت انسان و اراده خدا و اراده انسان همزمان وجود دارند؛ ولی در عین حال در یک زمان با هم منافات دارند؛ یعنی قبول یکی مستلزم نفی دیگر است. اگر اراده خدا باشد، کارهای ما جبری است و اگر اراده انسان باشد، اراده خدا زیر سؤال می‌رود.)

قضا و قدر و تقدیر و سرنوشت همگی تحت تأثیر دعا و نیایش قرار دارند؛ ولی در این میان اراده خدا- که باید همان تقدیر باشد- تحت تأثیر درخواست انسان عوض می‌شود؛ یعنی انسان می‌تواند سرنوشت خود را تغییر دهد و با اراده خدا مقابله کند. بنابراین سرنوشت انسان دست خودش است. در این میان، دانایی خدا نسبت به سرنوشت انسان و اراده او تحت تأثیر کارهای انسان (به غیر از دعا) می‌باشد؛ یعنی انسان با کارهای خود سرنوشت خود را رقم می‌زند ....

نمی‌دانم که توانستم منظور خود را آنچنان که باید، درست مطرح کنم یا خیر. به هر حال شما به اختیار خودتان یک مطلب جامع و کامل درباره این مطالب برایم بنویسید؛ که این موضوع و حلّ آن خیلی مهم و حتّی حیاتی است. البتّه سؤالات من خیلی زیاد و فرصت، اندک است. امیدوارم با پاسخ گفتن به این سؤال هم گره کور اعتقادی من رفع شود و هم بر هر آنچه که تا کنون شنیده‌ام،

خطّ بطلان کشیده شود. (به امیّد خدا).

ج- نـامه حاکی از روحیّه کنجکاو و کاوشـگر جناب‌عالی واصل شـد. این رشـته‌ای که شـما درباره آن وارد کاوش شده‌ایـد، دارای شعب و برانگیزنده سؤالات بسیار است؛ که بشـر تا بوده با آن کلنجار رفته و تا هست با آن دست و پنجه نرم خواهد نمود و چه بسا که بسیاری از آنها لاینحل باقی بماند؛ چنان‌که بسیاری از آنها هم حل شده و به سؤالات مربوط به آنها پاسخ داده شده و یا بسا در آینده به آن سؤالات پاسخ شافی و کافی داده شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۱

معلومات بشـر هر چه هم زیاد باشـد و زیاد و زیادتر شود، در مقابل مجهولاتش چیزی به حساب نمی‌آید و هر چه معلومات او بیشتر می‌شود سؤالاـتش مضاعف می‌گردد و گمان نمی‌رود روزی برسـد که بشـر به اکتشاف و کسب آگاهی بیشتر و رفع جهل و نادانی خود نیازمنـد نباشـد؛ بنـابراین حسّ کنجکـاوی و کاوشـگری او هیـچ‌گاه از فعّـالیّت بـاز نمی‌ایسـتد. در این میـان هم بسیاری از این کاوشـگران که از عقول نادره و نابغه بشـر هسـتند و در این اقیانوس پهناور، عمر خود را به تحقیق و پژوهش گذرانیـده و پاسخ‌های بسیار به سؤالات کسانی چون بنده و جناب‌عالی داده‌اند، این‌گونه این عالم پر از استفهام را توصیف کرده‌اند که یکی می‌گوید:

دل گر چه در این بادیه بسیار شتافت‌یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت‌لیکن به کمال ذرّه‌ای راه نیافت

دیگری می‌گوید:

هرگز دل من زِ علم محروم نشدکم ماند زِ اسرار که مفهوم نشد

هفتاد و دو سال جهد کردم شب و روزمعلومم شد که هیچ معلوم نشد

نه این‌که بخواهـد بگویـد همه معلومـاتم مجهولاـت است؛ بلکه غرض این است که عمر هفتـاد و دو سـاله، بلکه هفتـادهزار ساله هم برای کاوش و طلب کافی نیست و این میدان بی کرانه و نامتناهی است.

یکی هم به زبان عربی می‌گوید:

مالِلتّراب و للعلوم و إنّمایسعی لیعلم أنه لایعلم

قرآن هم به انسـان در هر کجـا و در هر مرتبه از علم که باشـد دسـتور می‌دهـد: (قل ربّ زدنی علماً)[۵۵]؛ مبادا در راه تحصـیل علم بِایستی و وقوف کنی.

سؤالات انسان اگر از قسم سؤالاتی می‌باشـد که در ذهن جناب‌عالی است، این سؤالات چند قسم است: یک قسـمش سؤالاتی اسـت که اصلًا انسان، توانایی و استعداد دریافت جواب آنها را ندارد؛ بلکه سؤال و پرسش او نشانه کم علمی او است و وقتی به مرتبه‌ای از علم و آگاهی می‌رسد، می‌فهمد که این سؤال حقّ او نیست.

قسم دوّم سؤالاـتی است که پاسـخ دارد؛ ولی عقـل پاسـخگوی آن نیست و فقـط از وحی و دانشِ دریـافت شـده از عـالم غیب، باید پاسخ آن را گرفت؛ که طبعاً در این مسایل باید به علمای متخصّص در فنّ تفسیر و حدیث و علوم اسلامی رجوع نمود.

قسم سوّم سؤالاتی است که جواب دارد و عقل و تفکّر سالم پاسخگوی آنها است؛ که البتّه این قسم هم مراتب و ردیف‌هایی دارد و فقط عقلای بزرگ و دانشمندانی که در

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۲

علوم عقلی و نقلی عمرشان را گذرانده باشـند- امثال «خواجه طوسـی» ها و «علّامه حلّی» ها- می‌توانند به ردیف‌های بالای آن پاسخ صحیح و قانع کننده بدهند.

قسم چهارم هم سؤالاتی است که علوم متـداول، مانند: شـیمی و فیزیک و معرفهٔ الاعضاء و معرفهٔ النبات و معرفهٔ الحیوان و ... به آنها

پاسخ می‌دهند.

بنابراین اگر سؤالات از ردیف اوّل یا نزدیک به آن باشد، باید از ابتدا بدانیم که نه خود به پاسخ آن خواهیم رسید و نه از کسی پاسخ صحیح آن را دریافت می‌کنیم. معرفت و علم در اینجا این است که بفهمیم این سؤالات قابل طرح نیست؛ نظیر سؤال از حقیقت کنه ذات خدا و صفات ذاتیّه او.

اگر این پرسش‌ها از ردیف دوم باشد، جوابگوی آن فقط مکتب انبیا است و به هر حال، عقل جوابگوی آن نیست؛ نظیر سؤال از کیفیّت حشر و نشر و مواقف بعد از آن.

در مکتب علمی اسلام حدود و مرزهای همه این سؤالات و پاسخ‌های آنها بیان شده است و این پاسخ‌ها باید معقول و آگاهانه باشد. مقصود شما از این‌که جواب، روشنفکرانه باشد، معلوم نشد. عرض کردم برای بعضی سؤالات باید به نوابغ عالم عقل و علم و عقول کبیره رجوع نمود؛ به کسانی که از کلّ این عالم و اوضاع آن تفاسیر معقول و آرامبخش و تحیّر برانداز دارند و عالم را با معنی می‌دانند؛ نه آنان که عمرشان در تحیّر و سرگردانی و ایراد و اشکال به این عالم گذشته و سراپای وجودشان را یأس و ناامیدی و بدبینی گرفته و با هیچ پاسخ و معنایی قانع نمی‌شوند و تا جایی پیش می‌روند که اساس این عالم را عبث و وجود خود و همه را بی‌هدف و بی‌فایده می‌دانند و بالاخره عمرشان در ایراد و اشکال به تمام کاینات طی می‌شود و عاقبت؛ مرگ را بر حیات ترجیح می‌دهند و به خودکشی و انتحار دست می‌زنند. آنها نه روشنفکرند و نه سعادتمند.

ما پیرو مکتب قرآنیم که هدایت‌های آن بهترین وسیله آرامش و نجات از سرگردانی و تحیّر است و ایمان به قضاء و قدر الهی نیز این آرامش روحی را ثابت و مستحکم می‌سازد.

برادر عزیز! در این‌جا، مطالب بسیار است و اگر شما نوشته‌اید «سؤالات بنده خیلی زیاد و فرصت اندک است»، متأسّفانه یا خوشبختانه فرصت حقیر نیز خیلی کمتر است؛ با این همه اگر چه از نامه جناب‌عالی نقطه نظرات و ابهاماتی که در ذهن دارید، برای اینجانب کاملا روشن نشده است و اگر موضوع به موضوع سؤالات خود را طرح کرده بودید، بسا که جواب وافی‌تر بیان می‌شد؛ عرض می‌کنم:

معارف دین، ج۱، ص: ۴۳

امّا اراده خداوند متعال شمول عام دارد و همه عالم با اراده او موجود و برپا است. به فرموده «محقّق طوسی»- آن عقل بزرگ و کم نظیر-:

هر چیز که هست آن چنان می‌بایدو آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

این عالم از آنچه نامرئی است و از آنچه مرئی است- از جماد و نبات و حیوان و انسان (انسان مختار)- همه به اراده او برقرار است. اراده خدا در همه جای عالم هستی وجود دارد. در همه اوضاع زندگی، انسان، فاعل بالاختیار است و انسان، فاعل بالاختیار و به اراده او است. ارتباط اراده و اختیار او با اراده و اختیار انسان، این است که انسان را با اراده و اختیار آفریده است و مثل حیوانات بی‌اختیار، یا مثل جماد و نبات، بی‌اراده نیافریده است. و از همین جا معنای بلند و عرفانی (ما أصابک من حسنهٔ فمن اللّه و ما أصابك من سیئهٔ فمن نفسك)[۵۶] معلوم می‌شود که این جبر نیست و عین اختیار است. و این ممکن است یکی از معانی کلام معجز نظام امام علیه السّلام- و هدایت تامّ و تمام اهل بیت وحی علیهم‌السّلام- باشد که فرمودند

: «لاجبر و لا تفویض بل أمر بین أمرین و منزلهٔ بین منزلتین».[۵۷]

بیان دیگر اراده خدا این است که: انسان در هر جریان و امری که باید یکی از دو طرف ایجاب و سلب را اختیار کند، در اختیار یکی از دو طرف مجبور یا مضطرّ است؛ ولی در انتخاب خصوص احد طرفین آزاد و مختار است و این هم معنای دیگری از «أمر بین أمرین» است.

بیان سوم: انسان در تشریعیّات و آنچه در محدوده قانون‌گذاری و توبیخ و تشویق و تقدیر قرار می گیرد، مختار است و در تکوینیّات و اموری که او را بر آن تقدیر یا توبیخ نمی‌نمایند، اختیار ندارد؛ که این هم یک معنی از «أمر بین أمرین» و عدم جبر می‌باشد.

بیان چهارم: این که در همان محدوده‌هایی که انسان، فی‌الجمله مختار است، اختیار مطلق ندارد. انجام و تحقّق و حصول هر امری شرایط بسیار دارد؛ چنان‌که موانع بسیار نیز دارد. بسیاری از این شرایط و موانع در اختیار انسان نیست؛ بلکه تا اندازه‌ای است که اختیار انسان در این محدوده، در تحقّق یک امر یا جلوگیری از وقوع آن دخالت دارد و بدون اختیار او، وقوع یا لاوقوع صورت نمی‌پذیرد. پس این هم جبر است؛ یعنی بخشی از شرایط یا موانع فعل، در اختیار انسان نیست و هم اختیار است که

معارف دین، ج۱، ص: ۴۴

وقوع یا لاوقوع به اختیار انسان است و این نیز معنای دیگری از «أمر بین أمرین» می‌باشد.

بیانات دیگر نیز هست: قضا و قدر الهی نیز در این بین محفوظ است و نه با اختیار انسان، نه با عدل الهی و نه با قواعد عقلی دیگر نا سازگاری ندارند.

اصل اختیار بشر (نه به طور مطلق) بالوجدان ثابت و قابل انکار نیست. جبر و بی‌اختیاری و تأثیر قضا و قدر هم (نه به طور مطلق) در موارد خود، بالوجدان ثابت است و آن هم قابل انکار نیست. در این میان انسان باید با بال معرفت و بینش و عمل صالح، راه به سوی خدا را ادامه دهد و از این گونه افکار، تفسیرهای صحیح داشته باشد تا به سعادت دنیا و عقبی نایل شود.

البتّه این تذکّرات ممکن است جامع الأطراف و شامل همه ابعاد مسایلی که ذهن شما را به خود مشغول ساخته، نباشد؛ امّا امیدوارم تا حدّی به مقاصد شما کمک باشد. و من اللّه التوفیق و علیه التکلان. والسّلام علیکم و رحمهٔ اللّه.

س- خداوند، همه انسان‌ها را با فطرتی پاک آفریده است. پس چگونه است که گاهی انسانهای بدی را می‌بینیم؟

ممکن است در جواب بفرمائید: روی فطرت پاک آنها را پرده‌هایی پوشانده است که در برخورد با عوالم طبیعی به وجود آمده‌اند؛ امّا سؤال این است که: اصلًا چرا انسانی که خوب آفریده شده از اوّل بد می‌شود؟

ج- ضعف و از کار افتادن فطرت به جهات مختلف مربوط می‌شود که شاید ما به همه آنها احاطه نداشته باشیم. از آن جمله سوء تربیت و فساد محیط خانواده و جامعه و شرایط و موانع دیگر است. در حدیث است

«کلّ مولود یولد علی الفطرهٔ فأبواه یهوّدانه و ینصرانه و یمجسانه»[۵۸].

ولی این امور- چنانکه اشاره شد- متعدّد است و ما نمی‌توانیم به کلّ مقتضیات و شرایط و موانعی که در این مسیر است نسبت به اشخاص و افراد پی ببریم. اجمال مطلب این است که بر حسب آیه کریمه: (وأقم وَجْهَکَ للدّین حنیفاً فطرهٔ اللّه الّتی فطرالناس علیها)[۵۹] فطرت انسان بر استقامت و قبول دین حنیف و میانه (دین اسلام) است.

از آیه کریمه: (إنا خلقناالإنسان من نطفهٔ أمشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً)[۶۰] نیز نکات دقیقی استفاده می‌شود.

معارف دین، ج۱، ص: ۴۵

به هر صورت کاوش در این مسأله به‌طوری که انسان بتواند کلّ عوامل و روابط را درک کند، ظاهراً به جایی نمی‌رسد و اظهار عجز از درک اسرار قضا و قدر الهی- در عین ایمان به عدل خداوندی- علامت بلوغ عرفانی است. انسان باید اندیشه و تفکّر را در همان راه‌هایی که به او نشان داده‌اند، به کار اندازد تا معرفتش به علم و حکمت باری تعالی زیاد شود و معلوماتش، اسرار و مجهولات را- که بی‌شمار است- توجیه نماید.

وقتی ما اجمالًا به خود مراجعه می کنیم، می‌بینیم که فطرت ما علم را بر جهل، عدل را بر ظلم، و احسان و نیکی را بر اذیّت و آزار ترجیح می دهد. دل ما می‌خواهد نام ما در ردیف علما، رادمنشان، سخاوتمندان، متواضعان، راستگویان، امانتداران و پرهیزگاران ثبت شود و این را نمی‌توانیم انکار کنیم؛ چنان‌که نمی‌توانیم انکار کنیم که نمی‌خواهیم ما را از ستمکاران، نادانان، بی‌ادبان،

بی‌رحمان، خیانت پیشگان، متکبّران، زورگویان و ... بشمارند. حتّی اگر خدای ناخواسته از این دسته باشیم، اگر ما را به این عناوین بخوانند ناراحت می‌شویم. اینها همه دلیل پاکی فطرت است و نشان می‌دهد که تعالیم اعتقادی و اخلاقی و احکام اجتماعی و نظامی اسلام، همه با فطرت انسان موافق است.

از سوی دیگر می‌دانیم که انسان اختیار و اراده دارد و به اختیار خود، همان‌گونه که در قرآن است: (إنّا هدیناه السّبیل إمّا شاکراً و إمّا کفوراً)[۶۱] یا در طریق شکر و بندگی و اطاعت خدا قدم بر می‌دارد؛ یا راه کفران و ناسپاسی را اختیار می‌کند.

با این آگاهی و با ایمان به عدالت خدای عالم حکیم می‌دانیم که بر کسی از قضا و قدر الهی ظلم وارد نمی‌شود و خدا بندگان را چنان‌که باید کیفر یا پاداش می‌دهد. او به تمام شرایط و جریان‌هایی که هر بنده داشته، آگاه است. این ما نیستیم که بخواهیم به حساب بندگان خدا برسیم تا نیاز داشته باشیم که تمام علل محجوب شدن فطرت را بدانیم. آن‌که باید هر کسی را مطابق شرایطش جزا بدهد، همه را می‌داند.

بنابراین وظیفه ما تسلیم و اعتقاد به عدل و خدا و اختیار بشر و قضا وقدر و عمل به تعالیم الهی است. همان تسلیمی که اسماعیل- وقتی پدرش ابراهیم علیهماالسلام- به او مأموریّت ذبحش را اعلام نمود- اظهار کرد و گفت: (یاابت افعل ما تؤمر ستجدنی انشاءاللّه من الصابرین)[۶۲].

از بنده، بندگی شایسته است و از خدا هم خدایی صادر می‌شود. البتّه اجمالًا توجّه به این مطالب مفید و معرفت آموز است؛ امّا نباید ابلیس مآبانه که گفت: (خلقتنی من نار و

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۶

خلقته من طین)،[۶۳] افعال و احکام خدا را زیر سؤال برد و چون و چرا کرد؛ بلکه باید با نردبان عمل و عبادت جلو رفت. (واللّه العالم).

س- چرا خدا جهان را به وجود آورده است؟ آیا انسان برای چه آفریده شده و هدف از آفرینش او چیست؟

ج- هدف از آفرینش انسان، رسیدن او به کمال و برخورداری او از زندگی دایمی و مخلّد است؛ که با عبادت خداوند حاصل می شود. (واللّه العالم).

س- ما معتقدیم خدا انسان‌ها را برای امتحان آفریده است، آیا خدا نمی‌دانست که هر کدام از آنها چه کاره خواهد شد تا نیازی به خلقت باشد؟

ج- خداوند انسان را برای امتحان نیافریده و چنان‌چه در جواب سؤال قبل گفته شد، او برای رسیدن به زندگی سعادتمندانه جاوید و بی‌نهایت آفریده است؛ امّا او را در این دنیا در معرض امتحانات گوناگون قرار می دهد؛ نه برای این‌که وضعیّت بنده برای خدا روشن شود؛ چون خداوند عاقبت او را می داند؛ بلکه برای تربیت او و تحمّل مشقّت‌ها و ظهور و بروز عبودیّت و تکمیل مقام او و نیز اتمام حجّت بر او چنین می‌کند؛ تا به عذرهای غیرموجّه متوسّل نشود و حقیقت، برای خود بنده آشکار گردد و امر به او مشتبه نشود. (واللّه العالم).

س ۴- با اینکه خداوند از ازل می‌دانست که از مردم کارهای خلاف سر می‌زند، چگونه آنها را مجازات می‌کند؟

ج- مجازات خداوند منافات با علم مذکور ندارد؛ چون معاصی با اختیار خود عبد واقع شده و با اینکه می‌توانست ترک کند، انجام داده است. آنچه منافات با عذاب دارد، جبر است که بر حسب عقل و نقل، باطل است. (واللّه‌العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۷

فصل سوم: نبوّت

اشاره

معارف دین، ج۱، ص: ۴۹

نبوّت

س- آیا حضرت رسول اکرم- صلّی الله علیه وآله وسلّم- معجزه داشته است یا نه؟

ج- بلی؛ حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم- معجزات بسیار اظهار فرمودند؛ که از جمله آن‌ها قرآن مجید است که معجزه باقیّه و پایدار آن حضرت بوده و برقرار است. قرآن مجید می‌فرماید: (قل لئن اجمعت الإنس و الجن علی أن یاتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً)[۶۴]؛ که همین آیه اعلام اعجاز است.

شرح این معجزات و تعداد آنها را می‌توانید با مراجعه به کتب تاریخ، به‌ویژه تواریخی که در موضوع حیات و زندگی نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله وسلّم- نوشته شده است و همچنین در کتب تفسیر و ... بخوانید.

س- آیا حضرت رسول- صلّی الله علیه و آله وسلّم- از عالم غیب خبر داشته است یا خیر؟

ج- بلی؛ حضرت پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- مکرّر خبر از غیب داده‌اند و در قرآن نیز اخبار متعدّدی از غیب وجود دارد که قطعاً و به طور متواتر این موضوع را ثابت کرده است.

س- در صورتی که حضرت رسول اکرم- صلّی الله علیه وآله وسلّم- علم غیب و معجزات نداشته، پس چگونه ائمّه- علیهم السّلام- علم غیب و معجزه داشته‌اند؟

ج- در جواب دو سؤال قبل گفته شد که پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- هم معجزه داشته‌اند و هم از امور آینده و پنهانی مکرّر خبر داده‌اند و از ائمّه علیهم‌السّلام- نیز معجزه و اخبار از غیب مکرر صادر شده است.

س- نظر به این که حضرت رسول اکرم- صلّی الله علیه و آله وسلّم- دارای فرزند ذکور نبوده، پس سیادت از کجا به وجود آمده است؟

معارف دین، ج۱، ص: ۵۰

ج- چنان که همه می‌دانیم از پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- دختری به نام «فاطمه» و به لقب «سیّدهٔ نساء العالمین» باقی مانده؛ که فرزندانِ بدون واسطه و با واسطه ایشان، مورد احترام عموم مردم هستند و به آنها سیّد و آقا می گوییم.

س- آیا انتخاب پیامبر به پیامبری، اکتسابی بوده یا انتصابی و یا این‌که هر دو قضیه را شامل می‌شود؟

منظور از اکتسابی این است که لیاقت کامل در او بوده است و در شخص دیگری نبوده که خداوند ایشان را به عنوان پیامبر تعیین کرده و یا اینکه خواست خدا بوده است که این شخص، با این مشخّصات ظاهری پیامبر باشد. سؤال این است که: چرا زید یا عمرو پیامبر نشده در حالی‌که آنها هم انسان بوده‌اند و می‌توانستند به کسب مقام معنوی نایل آیند؟

ج- آنچه در مسأله نبوّت و امامت معتبر است، نصب و گزینش الهی است مفهوم انتخابی و انتصابی که در عرف معاصر، نوع حکومت‌ها به آن تعیین می‌شوند، در آن بی‌موضوع است؛ زیرا نه انتخاب اکثریّت افراد بشر در آن دخالت دارد و نه انتصاب فرد خاصی از بشر. این دو گونه تعیین، معایب و مفاسدی دارند و غالباً یا در همه جا، به گزینش اصلح واقعی منتهی نمی‌شود و از اغراض خصوصی و هواهای نفسانی و امیال مختلف مصون نمی‌ماند.

امّا گزینش الهی و برگزیدن به نبوّت و رسالت یا امامت بر اساس صلاحیّت‌ها و شرایط واقعی و شایستگی بوده و چون خداوند متعال آگاه و عالم بر آن است، همیشه اصلح واقعی برگزیده می‌شود.

بنـابراین نبـوّت به نصب است؛ امّـا به نصب خداونـد عـالم و حکیم نصب اصـلح و الیَق واقعی است؛ که در گزینش‌هـای انتخـابی یا انتصابی بشری هرگز قابل تأمین و تضمین نیست و در یک کلمه: (الله أعلم حیث یجعل رسالته)[۶۵] است.

گزینش بشـری، گزینش جاهـل به حقـایق و غیر مصون از خطـا و اشـتباه و در معرض پیروی از اغراض شخصـی و هواهـای نفسـانی است. به هر حـال، چه انتخابی و چه انتصابی باشـد، این گزینش خداونـد علّام الغیوب و حکیم و غنی، منزّه از خطا و اشـتباه و مبرّا از احتیاج به جلب نفع یا دفع ضرر است.

به طور کلّی تفـاوت نظام‌هـای شـرعی و قوانین عادی در همین است که نظامات الهی از طرف خداونـدی است که بر حسب اسـمائه الحسنی- مثل: «الحاکم»، «المالک»، «العالم»، «الحکیم»، «القدّوس»، «الرّحمن»، «الرحیم» و «اللطیف»- صالح برای این

معارف دین، ج۱، ص: ۵۱

نصب، و تشریع این نظامات است. این صـلاحیّت، مختص به ذات اقـدس او است و در آن واحـد و یگانه و بی‌همتا است؛ و دیگران فاقد این صـلاحیّت‌ها و جاهل می‌باشـند؛ بنابراین، گزینششان خواه انتصابی باشد یا انتخابی، هرگز مصون از خطا، یا حبّ و بغض، و یا اغراض شخصی و شهوانی و نواقص دیگر نیست.

بنـابراین، پاسـخ این سؤال که «چرا زیـد یـا عمرو پیغمبـر نشده‌انـد» معلـوم می‌شـود؛ زیرا جواب این است که: (الله أعلم حیث یجعل رسالته)؛ برای این‌که شرط لازم در آنها وبرای آنها فراهم نبوده است.

در خـاتمه نکته ای که به طور فشـرده به آن اشـاره می‌شود، این است که: تنصـیص نـبیّ سـابق بر نبوّت پیغمبر لاـحق، مثـل تنصـیص پیامبران گذشـته بر نبوّت حضـرت ختمی مرتبت صـلّی‌الله علیه و آله و سـلّم- همچنین تنصـیص پیغمبر بر امامت ائمه علیهم السـلام- نصب و انتصاب بشری و عادی نیست؛ بلکه اعلام و اخبار از نصب الهی است.

س- به چه دلیـل حضـرت محمّـد- صـلّی‌الله علیه و آله و سـلّم- خـاتم النّبیین می‌باشـند؛ در صورتی که تـا روز قیامت فاصـله زیادی است؟ و- نعوذ بالله- آیا ممکن است انسان کامل‌تری بیاید که شرایط آن حضرت را داشته باشد؟

ج- یکی از عقایـد مسـلّمه و ضـروریّه اسـلامیّه، عقیـده به خـاتمیّت دین اسـلام و خاتم الانبیا بودن حضـرت رسول اعظم، محمّـد بن عبدالله صـلّی‌الله علیه و آله و سلّم- است؛ که بعد از آن حضرت و دین او، نه پیغمبری خواهد آمد و نه دینی کامل‌تر و جامع‌تر از آن خواهد بود.

دلایل آن از سـمع، یعنی کتاب و سـنت بسـیار است؛ از جمله آیه کریمه (ما کان محمد أبا أحد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین)[۶۶]؛ و آیه ابتغاء: (ومن یبتغ غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین)[۶۷])؛ و آیات دیگر.

از جمله احـادیث، حـدیث معروف و متواتر «منزلت» است که حضـرت رسول اکرم صـلّی‌الله علیه و آله و سـلّم- به امیرالمؤمنین علیه السّلام- فرمود:

«أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلّا أنه لا نبی بعدی»[۶۸]؛

و احادیث بسیار و معتبر دیگری نیز وجود دارد.

معارف دین، ج۱، ص: ۵۲

خلاـصه، مسـأله خاتمیّت پیغمبر- صـلّی‌الله علیه و آله و سـلّم- به ادلّه قطعیّه از کتاب و سـنّت و اجماع و اتّفاق و ضـرورت بین جمیع مسـلمین، ثابت و مسلّم است و طولانی شدن ازمنه تا انتهای این عالم موجب استبعاد آن نیست؛ چنان‌که اکنون که متجاوز از چهارده قرن از هجرت می‌گذرد، تحوّلاتی که در وضع تمدّن و مظاهر زندگی بشر پیش آمده است، به مراتب بیشتر از تحوّلاتی است که در همه ادوار گذشته بوده؛ هم‌چنان تعالیم اسلام، زنده و عملی وجلوتر از هر عصر و زمان است.

س- چرا انبیا فقط در خاورمیانه مبعوث شده‌انـد؟ و چرا فقط داسـتان‌های این عـدّه معـدود در قرآن کریم آمده و مخصوصاً داسـتان

حضرت موسی- علی نبینا وآله و علیه السلام- بیشتر مطرح شده است؟ آن دسته از مردم دنیا که دعوت انبیا به آنها نرسیده، چه وضعی دارند؟

ج- این گونه سؤال در مورد بعثت انبیا جدید نیست و به گونه‌هایی مطرح می‌شده؛ از جمله: در قرآن مجید از قول کفّار نقل شده که می گفتند: و لو لاـ نزل هـذا القرآن علی رجـل من القریتین عظیم ۶۹]. در مورد رسالت حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه وآله- می گفتند: چرا قرآن بر مردی بزرگ از یکی از دو قریه نازل نشده است.

قرآن مجید در پاسخ به این قسم سؤالات می‌فرماید: الله أعلم حیث یجعل رسالته ۷۰]

قابل ذکر است که اولا، این که فقط انبیا در خاورمیانه مبعوث شده باشند، از کجا معلوم شده است؟ ما از انبیا جز شمار اندکی که در قرآن مجید یا احادیث نام برده شده‌اند، کسی را نمی‌شناسیم. از کجا معلوم که ده‌ها هزار پیغمبری که مبعوث شده‌اند در سرزمینها و نقاط دیگر نبوده‌اند؟

ثانیاً، شرایط و ملاحظات بسیار در انتخاب و گزینش پیغمبر مورد ملاحظه است که خداوند باعث الانبیاء خود از آن آگاه است. در سرزمین‌هایی مانند: فلسطین، جزیرهٔ العرب، مکّه و مدینه، رجال دین و مردان خدا و کسانی که آمادگی قبول دعوت حق را داشته باشند، بیشتر پرورش می‌یافته‌اند؛ چنان‌که مثلا در یونان، فلاسفه بیشتر پیدایش داشته‌اند. در هر حال این امری است الهی و خدا از همه داناتر به آن است. هر چه باشد و به هر جهتی که باشد، این پیغمبرانی که در قرآن مجید یاد شده‌اند، از این اراضی مبارکه بر خاسته‌اند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۳

سرّ این که حکایت حضرت موسی بیشتر به میان آمده، مناسبت‌هایی است که برای عبرت دیگران تذکّر آن لازم بوده است و روبرویی‌هایی است که مسلمانان با اهل کتاب داشته‌اند.

حق این است که طرح این سؤالات چندان مفید فایده نیست؛ و آنچه مهم است بررسی و ملاحظه دعوت انبیا و عمل به دستورات و تعلیمات آنهاست.

امّا در رابطه با مردمی که در گذشته و حتّی حال، دعوت انبیا به آنها نرسیده‌باشد، باید گفت: مؤاخذ به تکالیفی که تبلیغ کرده‌اند، نیستند؛ زیرا حجّت بر آنها تمام نیست. قرآن در این‌باره می‌فرماید: وما کنّا معذّبین حتّی نبعث رسولا[۷۱]؛ از این‌رو با آنها به هر نحو که عدل الهی اقتضا کند، عمل می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۵

فصل چهارم: امامت

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۷

امامت

حضرت علی (علیه السلام)

هدیه ناقابل به پیشگاه مقدّس حضرت مولی الموالی، امیرالمؤمنین، امام علی بن أبی طالب صلوات اللّه و سلامه علیه- که به

درخواست بعضی از فضلای محترم مدرسه مبارکه نوریه اصفهان مرقوم شده است.

بسم اللّه الرحمن الرحیم

و ماذا یقول النّاس فی مدح من أتت‌مدائحه الغرّاء فی محکم الذکر

***

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست‌که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

از آن شخصیّت عظیم که بعد از رسول خدا، اشرف کلمات الهیّه، اکبر آیات ربانیّه، ادلّ دلایل جامعه، اتمّ براهین ساطعه و وسایل کافیّه و مظهر العجائب و معدن الغرائب است و مالک کلِّ عظمت‌های انسان مافوق و برتر و خلیفهٔ اللّه بر حق است؛ و دوستی او عنوان صحیفه مؤمن و علامت طهارت مولد است.

اگر انسان همه زبان‌های گویا را در دهان داشته باشد و با هرکدام از آنها جاودانه مدح و ثنا بگوید، از حرف نخستین مدح او، بیشتر نخواهد گفت؛ و زبان حالش این شعر خواهد بود:

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتندحرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

در آن میدانی که پیامبر اعظم، عقل کل، خاتم رسل و هادی سُبل، بر حسب احادیث معتبر و مشهور بین مسلمین، از آن حضرت آن همه تمجید و تعریف رسا و پر از معنی فرموده و او را با حق و با قرآن، و حق و قرآن را با او لازم‌الاتّصال و غیر قابل افتراق دانسته و گاه فرموده است که:

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۸

«لولا أن تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت الیوم فیک مقالًا لا تمر بملأ من المسلمین إلّا و قد أخذوا التراب من تحت قدمک للبرکهٔ»[۷۲]

و گاهی با زبان معجز بیان و حقیقت ترجمان فرموده:

«لو أن البحر مداد و الریاض أقلام والإنس کتّاب والجن حسّاب ما أحصوا فضائلک یا أباالحسن»[۷۳]

یا ارزش یکی از میادین جهاد آن مجاهد فی سبیل اللّه را در راه اعتلای کلمهٔ اللّه و دفاع از حق، افضل از عبادت جنّ و انس، یا همه امّت معرفی کرده، دیگران در مدح و ثنای آن حضرت چه می‌توانند بگویند؟ همه در برابر آفتاب جهان‌تاب محمّدی و دریای بیکران علم احمدی صلوات الله علیه- چون ذرّه و قطره، بلکه از آن هم کمترند.

حقیقت این است که با جمله‌ها و کلماتی که حروف آن‌ها بیست و نه حرف بیشتر نیست، نمی‌توان از بزرگ بنده خاص و مخلص خدا که در آیات بسیاری از قرآن، خداوند متعال، خود او را وصف و مدح فرموده است، توصیف و ستایش کرد:

و إنّ قمیصاً خیط من نسج تسعهٔو عشرین حرفاً عن معالیه قاصر

آنچه از آن امام عظیم و رهبر موحّدان و پیشوای مجاهدان، سرور زُهّاد و دادگران و امیر مؤمنان مدح و ستایش شده- هر چه رسا و شیوا بوده- تنها به ناحیه‌ای از نواحی عظمت آن حضرت، اشاره شده است.

آن که در مجلس معاویه و به درخواست واصرار او، امام را به این سخنان توصیف کرد:

«کان واللّه بعید المدی شدید القوی تتفجر الحکمهٔ من جوانبه و العلم من نواحیه، یستوحش من الدنیا و زهرتها و یأنس باللیل و وحشته و کان واللّه غزیر الدمعهٔ و طویل الفکرهٔ، یحاسب نفسه إذا خلی و یقلب کفّیه علی ما مضی، یعجبه من اللباس القصیر و من المعاش الخشن و کان فینا کأحدنا ...»[۷۴]

و آن که با این جمله کوتاه

«احتیاج الکل إلیه و استغناؤه عن الکل دلیل علی أنه إمام الکل»[۷۵]

) او را ستود؛ و آن که در وصف کلام ایشان می گفت:

«کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق»[۷۶]

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۹

و آن که می گفت:

«لولا علی لهلک عمر[۷۷]» و «لولا سیفه لما قام للإسلام عمود»[۷۸]

) و آن که می گفت:

«قتل فی محراب عبادته لشدة عدله»

و آن بانوی شجاع و با معرفتی که او را در حضور معاویه به این دو شعر، مدح نمود:

صلّی الإله علی جسم تضمّنهقبر فأصبح فیه العدل مدفونا

قد حالف العدل لا یبغی به بدلاوصار بالعدل و الإیمان مقرونا[۷۹]

و آن مرد مسیحی که آن شخصیّت بزرگ آفرینش و آن یگانه نمایش کمال وجود محمّدی را به این جمله ستایش کرده است:

«فی عقیدتی أن علی بن أبی طالب اول عربی لازم الروح الکلیة فجاورها و سامرها»[۸۰]

و آن شاعر پاک نهاد که سروده است:

ابردوش پیغمبر پاک رای‌خدا دست سود و خداوند پای

و آن که این شرف و عزّت را به این بیان شرح داد:

النبی المصطفی قال لنالیلة المعراج لما صعده

وضع اللّه علی ظهری یدافأرانی القلب أن قد برده

و علی واضع رجلیه لی‌بمکان وضع اللّه یده

هر یک به منقبتی از مناقب آن حضرت اشارتی کرده‌اند. چهارده قرن است که علما و حکما از فضایل او گفته‌اند و تا علم، فضیلت، زهد، عدل و کمالات انسانی مورد ستایش است، آیندگان نیز او را ستایش خواهند کرد.

و با وجود این قصاید و اشعار بی‌شمار و هزاران کتاب و مقاله که جهت شرح شخصیّت این انسان اکمل و والا نوشته و همه داد سخن داده‌اند، باز هم همانند روزهای نخست برای گویندگان و اندیشمندان، مجال سخن باز است و بلکه زمینه آن بیش از پیش مهیّا است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۰

همان‌گونه که در احادیث شریفه بیان شده است، علی علیه السلام- معجزه‌ای است که خدا به رسول گرامی‌اش خاتم الانبیاء- صلی‌الله علیه و آله- عطا فرمود. معجزه‌ای که از همه معجزات انبیای گذشته، بزرگتر و حیرت انگیزتر است و شایسته است که بگوییم: این سخن حضرت صادق علیه السلام- که فرمودند:

«الصورة الانسانیة هی أکبر حجج اللّه علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ

» به واسطه شخصیّتی چون علی علیه السّلام- بیان واقع و حقیقت می‌شود.

با عالم بزرگ معتزله- ابن أبی الحدید- هم‌نوا شده و بگوییم:

هو النبأ المكنون و الجوهر الذی‌تجسّد من نور من القدس زاهر

و ذو المعجزات الواضحات أقلهاالظهور علی مستودعات السرائر

و وارث علم المصطفی و شقیقه‌أخاً و نظیر فی العلی والأواصر

ألا إنما التوحید لولا علومه‌لعرضهٔ ضلیل و نهبهٔ کافر

پس، سزاوارست که زمین ادب ببوسیم و خداوند متعال را به نعمت ولایت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش تا حضرت صاحب وقت و ولی عصر و مالك امر، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- حمد و سپاس بگوییم:

«الحمدللّه الذی جعلنا من المتمسّکین بولایهٔ أمیر المؤمنین و الأئمهٔ المعصومین سیّما خاتمهم و قائمهم صلوات اللّه علیهم أجمعین.»

س- چنانچه دیده می‌شود بسیاری از علمای عامّه و به اصطلاح، اهل سنّت، فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علی- علیه السّلام- را در سطح بسیار عالی و مافوق عادی تصدیق کرده و صریحاً به فضایل آن حضرت اقرار و اعتراف می کنند؛ و اکثراً در این که هر کس در راه امیرالمؤمنین- علیه السّلام- برود و او را در امر دین، امام خود قرار دهد به راه صواب رفته است، اختلافی ندارند؛ پس چرا و چگونه است که راه خود را ترک نمی کنند و خود را در زمره شیعیان وارد نمی‌سازند؟

ج- این موضوع که بسیاری از مخالفان حق و کسانی که باطل را تأیید و ترویج می کنند و قلم و زبانشان را در کار و خدمت به اهل باطل قرار می‌دهند، به حق اعتراف می‌نمایند و در ضمن گفتارشان خود آگاه یا ناخودآگاه، باطلی را که ترویج و تبلیغ می‌نمایند، محکوم می‌سازند و، با اهل حق هم صدا می‌شوند، سابقه زیاد دارد.

معارف دین، ج۱، ص: ۶۱

و در تمام اعصار و بیشتر مواقعی که حق و باطل با هم مواجه و روبرو شده‌اند، دیده شده و دیده می‌شود که بسیاری از مشرکان و بت‌پرستان متّفقاً عقیده توحید را می‌ستایند. بسیاری از نصاری و مسیحی‌ها و ارباب مذاهب دیگر از اسلام، ستایش های صریح و پرمغز نموده و آن را یگانه راه نجات می‌شناسند؛ و اعجاز قرآن و رسالت پیغمبر اسلام را تصدیق کرده‌اند. با این وجود در همان عالم مسیحیّت خود باقی مانده‌اند، تا این که مرده‌اند. حتّی در مواجهه‌های سیاسی و خصوصی و شخصی و غیرمذهبی نیز مکرّر دیده می‌شود، که گاه آن که بر باطل است، به فضیلت طرف مقابل خود اعتراف می‌نماید.

این مسأله، علل و عوامل مختلف دارد؛ که همه موارد و عوامل، یا بعضی از آنها در آن مؤثّر واقع می گردد:

۱- گاهی فضایل مناقب در یک طرف به قدری روشن است که طرف دیگر نمی‌تواند آن فضایل را انکار نماید؛ زیرا مردم و حتّی طرف‌دارانش از گزاف گویی او متنفّر می‌شوند؛ بنابراین طرف او در لباس اقرار به فضیلت او با وی طرفیّت می کند و موقعیّت خود را تثبیت می‌نماید؛ مانند: معاویه و عمر؛ معاویه منکر فضایل حضرت علی نمی‌شود؛ ولی خون عثمان را به گردن آن حضرت می‌اندازد.

۲- گاهی اقرار و اعتراف، ناخودآگاه و با عدم توجّه به لوازم آن انجام می‌شود؛ مانند شخصی که در ضمن محاکمه، مطالبی می گوید که طرف با همان مطالب، او را محکوم می کند و به آن مطالب استناد می‌نماید.

۳- گاهی حبّ و دوستی، تقیّد و مأنوس شدن به مطالبی، شخص را وادار به توجیه و تأویل می کند.

۴- گاهی ترس و بیم، مانع از تصریح در بیان حق می‌شود؛ چنان که بسیاری از علمای عامّه- مانند صاحب «شواهد التنزیل»- چنین هستند.

۵- از همه بالاتر حبّ جاه نیز تأثیر دارد. افراد بسیاری هستند که از بطلان یک مرام را اطّلاع دارند؛ امّا از آن دست بر نمی‌دارند.

۶- گاه یك نوع سفاهت و نادانی وجود دارد؛ همان گونه که درباره «سلطان محمّد خدابنده» گفته شده است که وقتی سؤالی مانند این را پرسید، یکی از علما در جواب او گفت:

أتعجب من أصحاب أحمد إذ رضوابتأخير ذی فضل و تقدیم ذی جهل

و أصحاب موسی فی زمان حیاته‌رضوا بدلا عن خالق الکون بالعجل

۷- در مورد خصومت و انکار حضرت علی علیه السّلام- خصوصیّت دیگری نیز وجود دارد و آن عدم طیب ولادت و نفاق است؛ که موجب می‌شود آن حضرت را با

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۲

اقرار به فضایل، دوست ندارند، یا در مرتبه‌ای که در آن قرار گرفته است، او را قبول نداشته باشند.

س- آیا روایتی که در آن گفته شده حضرت علی- علیه السّلام- را با رسن پیچیده‌اند و ایشان را برای بیعت با ابوبکر به مسجد برده‌اند صحّت دارد؟

ج- این مطلب، منقول و مشهور است و از غاصبین خلافت که می‌دانستند حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- مأمور به صبر است، هیچ استبعادی ندارد. چنان‌که ادامه دهندگان راه آنها، اهل بیت حضرت سیّدالشهداء- علیه السّلام- را به یک رسن بسته بودند و با این حال وارد مجلس یزید- علیه‌اللّعنه- کردند و غل جامعه به گردن حجّت خدا حضرت امام سجّاد- علیه السّلام- انداخته بودند و همین رفتار نیز با موسی بن جعفر- علیه السّلام- در زندان نیز انجام شد.

س- می‌دانیم حضرت علی- علیه السّلام- در هنگام نماز به چیزی غیر از خدا توجّه نداشتند. در روایت است که تیری از پای آن حضرت در هنگامی که مشغول نماز بودند، برگرفتند و ایشان متوجّه نشدند؛ بنابراین چرا به هنگام رکوع متوجّه فقیر داخل مسجد شدند و انگشتر خود را به او دادند؟

ج- قلوب اولیاء اللّه تحت تصرّف و اختیار خدا است؛ چنان‌که در حدیث قدسی منقول است

: «قلب المؤمن بین إصبعین من أصابع الرحمان یقلّبه کیف یشاء».[۸۱]

بنابراین جایز است حضرت با همان حال توجّه کامل به خدا، من جانب اللّه متوجّه فقیر شده باشند. بر این معنی روایات بسیار دلالت دارد؛ مانند حدیث قدسی:

«ما یتقرّب عبدی إلی بشیء أحب الیّ مما افترضته علیه و إنّه لیتقرّب إلی بالنافلهٔ حتی احبّه فإذا أحببته کنت سمعه الّذی یسمع به وبصره الّذی یبصر به ولسانه الّذی ینطق به ویده الّتی یبطش بها إن دعانی اجبته وان سألنی أعطیته»[۸۲]

) و شاید معنی آیه شریفه (وما رمیت إذ رمیت ولکن اللّه رمی).[۸۳] همین باشد در این‌جا نکات و مطالب دقیق و رقیق بسیار است که مجال بیانش نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۳

س- با وجود اهمّیّتی که ولایت حضرت امیر- علیه السّلام- در مذهب شیعه دارد، سرّ این که در اذان و اقامه و تشهّد نماز، شهادت به امامت آن بزرگوار مقرّر و تصریح نشده- مگر به عنوان تیمّن و تبرّک- چیست؟

ج- مقامات کلام و موارد آن مختلف است و بلاغت تکلّم و سخن گفتن، با توجّه به متقضای حال است. گاهی مقام، مقام اجمال است و گاهی مقام تفصیل. در این موارد (اذان و اقامه و تشهّد) مقام، مقام تفصیل نیست؛ و غرض، شهادت دادن است به جمله‌ای که جامع و شامل جمیع عقاید حقّه باشد؛ و تمام دعوت پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم- و رسالت ایشان را در کمال ایجاز و اختصار فرا بگیرد. تفصیل دادن در این مقام، نقض غرض و خلاف بلاغت و قواعد ادبی است و سبب می‌شود که کلام از نظم خود خارج شود.

شهادت به توحید با همین جمله، متضمّن شهادت به تمام عقاید حقّه در مورد خدا و صفات او- عزّاسمه- از وحدانیّت و سایر صفات ثبوتیّه و سلبیّه است. تفصیل آن در این‌جا، نه مناسب اذان و اقامه است و نه مناسب تشهّد؛ زیرا سبب اطاله کلام در جائی

می‌شود که در آنجا اختصار و اجمال، نه تنها مناسب، بلکه لازم است.

هم‌چنین شهادت به رسالت، شهادت به تمام عقایدی است که با ارشاد و هدایت و بیان مقام رسالت از امامت، معاد و حشر و نشر، بهشت و دوزخ، فروع دین، احکام و غیرها اثبات می‌شود و تفصیل این مطالب نیز در اذان و اقامه و تشهّد، خلاف بلاغت و سبب اطاله کلام است.

بنابراین جمله‌ای آورده شده که متضمّن همه عقاید، و همچنین دعوت اسلام است. شهادت به امامت نیز مانند شهادت بر معاد و مواقف پس از مرگ و غیره، واجب نشده؛ چون در این‌جا غرض، ایجاز و اختصار است.

معارف دین ؛ ج ۱ ؛ ص ۶۳

ر یکی از این مطالب- که فرع شهادت به رسالت است- مذکور می‌گردید، ایراد می‌شد که: چرا موضوع دیگر ذکر نشده؛ و اگر آن موضوع هم ذکر می‌شد، ایراد می‌گردید: چرا فلان موضوع دیگر ذکر نشده؟ (و هلم جراً).

چنان چه به عنوان مثال اگر اسم مبارك امیرالمؤمنین علیه السّلام- ذکر می‌شد، باز گفته می‌شد: چرا با وجود اهمّیّتی که دارد، اسامی شریف سایر ائمّه علیه السّلام- ذکر نشده؟ و چرا به اسم مبارك حضرت صاحب‌الزّمان ارواحناله الفدا- اشاره نشده؟ و اگر آن هم ذکر می‌شد، می‌گفتند: چرا راز غیبت و طول عمر آن حضرت- با وجود اهمّیّتی که دارد- ذکر نشده؟ و خلاصه از این «چرا» ها زیاد گفته می‌شد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۴

پاسخ این است که این‌جا مکان و محلّ مناسب برای تفصیل این امور نیست؛ وگرنه تفصیل داده می‌شد. مقتضای بلاغت و ایجاز این است که به موضوعی که اساس همه موضوعات و عقاید اسلامی، و متضمّن شهادت به کلّیه امور مذکور است، شهادت داده شود تا همه مسایل، بر اساس آن احراز و اثبات شود.

در این راستا ممکن است این نکته نیز معلوم شود که شهادت به ولایت، نه به قصد ورود، بلکه به قصد مطلق محبوبیّت این شهادت، در این‌جا مانع و اشکالی ندارد؛ زیرا آن‌چه به عنوان وظیفه و تکلیف در مقام اذان و اقامه و تشهّد است، همین است و بیش از این در شهادت نیست؛ امّا به عنوان مطلق محبوبیّت خصوص در اذان و اقامه به این صورت که اذان و اقامه به قصد جزئیت، گفته نشود، با توجّه به عدم ایراد اقرار و اعتراف به سایر عقاید حقّه، به مقداری که فصل طویل بین فصول اذان نشود، در واقع اشکالی ندارد و نه تنها جایز، بلکه راجح است؛ و هیچ گونه دلیلی بر عدم جواز آن نیست.

لازم به تذکّر است که علاوه بر آنچه گفته شد، بعضی نکات دیگر نیز در نظر است که چون همین‌قدر که گفته شد برای اهل بصیرت کافی است، به آن بسنده شد.

تذکّر دیگر این است که: مسأله ولایت، مسأله‌ای است که از آغاز بعثت مطرح بوده است. در تفسیر آیه شریفه و أنذر عشیرتك الأقربین ۸۴] در کتب عامّه و خاصّه روایت شده است که: پیغمبر- صلّی‌الله علیه و آله و سلّم- از همان آغاز بعثت که مأمور به دعوت و انذار خویشاوندان و اقربای خود گردیدند، این موضوع را بر آنها عرضه داشته و به صراحت، علی- علیه السّلام- را به خلافت و ولایت امری پس از خود تعیین فرمودند و سپس در موارد متعدّد دیگری نیز آن را اعلام کردند و سرانجام در غدیر خم آن را با رسمیّت و تشریفات، به همگان ابلاغ فرمودند.

س- چرا در حدیث شریف غدیر، خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علی- علیه‌السّلام- به لفظ «خلیفه» عنوان نشده است تا ایراداتی که در دلالت ولی و مولی بر ولایت و زعامت و زمامداری امور شده است- اگر چه غیر وارد باشد- مطرح نشود؟

ج- اوّلا، وقتی اغراض نفسانی و سیاسی و دنیوی در بین باشد، با هر شکل و هر لفظی این مطلب یا هر مطلب دیگر ادا و بیان شود،

صاحبان اغراض، ایراد می‌گیرند. اگر در موقف عظیم غدیر، به جای ولیّ و مولی، هر کلمه دیگر همانند همین لفظ خلیفه گفته می‌شد، مثل ولیّ و مولی به آن ایراد می‌گرفتند. مثلا در اطلاق متعلّق آن حرفی می‌زدند؛ یا مثلا «أنت الخلیفة بعدی» را به بعد از سه نفر معنی می‌کردند. و بالاخره

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۵

اگر هر تأکید و تصریحی می‌شد، اصل مسأله نظام و حکومت را خارج از محدوده رسالت می‌شمردند و آن را یک رأی شخصی رسول اکرم صلّی‌الله علیه و آله و سلّم- معرّفی می‌نمودند و اجتهاد خود را حاکم بر آن قرار می‌دادند.

اهل نظر و تحقیق با این‌که می‌بینند وقتی رسول خدا- صلّی‌الله علیه و آله و سلّم- دوات و قلم و کاغذ می‌خواهد تا آن وصیّتی را که با عمل به آن هرگز امّت گمراه نگردند، بنویسد و با این که کلامش در نهایت صراحت بود و هیچ گونه توجیه و تأویل برنمی‌داشت و ردّ آن ممکن نمی‌نمود، با آن گونه القای شبهه روبرو گردید که «غلب علیه الوجع» یا «إن الرجل لیهجر» گفتند؛ و با این بیان، در کمال وقاحت بدان حضرت اعلام کردند که اگر هم بنویسی و وصیّت بنمایی، ما با شبهه هذیان‌گویی آن را ردّ می‌کنیم. پس، اگر بعد از این شبهه هم وصیّت خود را می‌نوشت، آن را معتبر نمی‌شمردند. از این رودیگر نباید انتظار داشت که اهل هواهای نفسانی وجاه طلبان مغرض با الفاظ و کلمات بازی نکنند و ظاهر و صریح آنها را مورد شبهه و ایراد قرار ندهند.

چنانچه کسی گمان کند که اگر به این لفظ یا لفظ دیگر می‌فرمود، مورد شبهه اهل هوی نمی‌شد، اشتباه است. حتّی مثلا آیات قرآن مجید که در کمال صراحت، بر توحید- که اساس دعوت قرآن کریم است- تأکید دارد، اشخاصی آنها را به معنای شرک‌آمیز، موافق با آرای باطله خود معنی می‌کنند.

اوّلا، میزان و حاکم در استفاده از کلام اشخاص و قرآن و حدیث، عقل مستقیم و انصاف است که شخص باید حقایق را بر اساس آن، از نصوص موجود استخراج نماید.

ثانیاً، در روایات صحیحه متعدّد، از امیرالمؤمنین علیه السّلام- تعبیر به «خلیفه» شده است که از نخستین موارد آن اوایل بعثت، هنگام نزول آیه کریمه أنذر عشیرتک الأقربین ۸۵] می‌باشد.

در حدیث متواتر ثقلین که بر وجوب ارجاع امّت به عترت پیغمبر- صلّی‌الله‌علیه و آله و سلّم- صراحت دارد و امان از ضلالت و گمراهی، منحصر به آن اعلام شده، در بعضی الفاظ آن صریحاً حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم- فرمود: «إنی تارک فیکم خلیفتین»[۸۶]

با این همه شخصی که در تاریخ و حدیث و جوامع و سنن و صحّاح اهل سنّت تخصّص دارد، در می‌یابد از موضوعاتی که به طور شایسته مورد اعتنا قرار نگرفته و از اشخاصی که کمتر از آنها کسب علم دین شده است، اهل بیت علیهم السّلام- هستند. حتّی

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۶

کسانی چون «بخاری» در- «صحیح»- روایات بسیاری از فسّاق و فجره و افراد فاسد العقیده ذکر کرده است؛ و از ائمّه اهل بیت علیهم‌السّلام- و شخصیّتی مانند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام- حتّی یک روایت نیز نقل ننموده است. غرض این است که وقتی اغراض و سیاست‌ها و آرای مبدعانه جلوی چشم بصیرت و بینش انسان را گرفته باشد، انکار حق از او عجیب و بعید نیست.

ثالثاً، اگر چه این چند جمله مشهور از این خطبه متواتر، ثابت و مورد اتّفاق بین فریقین است؛ امّا از کلّ جریان این اعلام و ابلاغ و برنامه تاریخی آن استفاده می‌شود که خطبه بیشتر از این‌ها بوده و در این چند جمله، خلاصه نشده است؛ و در کتب حدیث شیعه- که مفصّل این خطبه روایت شده- هم کلمه خلافت و هم تنصیص بر امامت ائمّه علیهم‌السّلام- به ویژه حضرت صاحب الزّمان علیه‌الصّلاة والسّلام- وجود دارد.

بنابراین جملات مشهور، دلیل بر این نیست که کلّ خطبه، این چند جمله بوده است. و علّت این‌که روی این جملات، بحث و

بررسی و استدلال شده، اتّفاق شیعه و سنّی بر روایت آنها است.

رابعاً، وجه دیگر، تکیه بر نقل خصوص این جمله‌های کثیرالمعنی و عنایتی است که بزرگان- خلفاً عن سلف- به آنها داشته‌اند. بیان ولایت و اولویّت با نفس و اموال، برای امیرالمؤمنین علیه السّلام- است؛ که بر حسب خطبه غدیر- که به خطبه و حدیث ولایت معروف و مشهور شده- این ولایت حتّی در زمان شخص رسول خدا- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- برای امیرالمؤمنین علیه السّلام- ثابت است و به غیبت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله وسلّم- از مکان یا زمان، توقّف ندارد.

بدیهی است این ولایت از لحاظ این‌که باید مانند سایر مسایلی که به وحی الهی به وسیله پیغمبر اعلام می‌شود، از طرف صاحب مقام نبوّت ابلاغ شود، نسبت به مقام نبوّت بلکه نسبت به ولایت پیغمبر فرع است و دایره‌اش از ولایت پیغمبر- که شامل ولایت بر ولی‌الله نیز هست- محدودتر بوده و اطلاق و شمول ولایت پیغمبر را ندارد؛ امّا نسبت به ماسوای پیغمبر، با ولایت پیغمبر بر ماسوا فرقی ندارد. و خلاصه فرقی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام- با ولایت حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- دارد، این است که رسول اللّه بر امیرالمؤمنین نیز مانند سایر امّت ولایت دارد؛ در حالی که رسول الله تحت ولایت احدی غیر از خداوند متعال قرار ندارد.

به هر حال اثبات این ولایت در دایره و محدوده ولایت رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله وسلّم- برای امیرالمؤمنین علیه السّلام- از تعبیر به خلافت و جانشینی، در افاده ولایت بر امور، اصرح و رساتر و گویاتر است؛ زیرا اگر مفهوم خلافت جانشینی در امامت و

الگو و اسوه بودن و رتق و فتق امور شرعیّه و بیان احکام و حلال و حرام و رسیدگی و سرپرستی و حکومت بر انام باشد، لفظ ولایت در دلالت بر این جهت خلافت- که همان حکومت و مدیریّت جامعه باشد- افصح و اصرح است.

بنابراین چون نظر افرادی که برای غصب خلافت و حکومت حزب‌سازی کرده و با هم تبانی کرده بودند، به این علّت بود؛ و با سایر مفاهیم خلافت، معارضه مستقیم نداشتند، در «خطبه یوم‌الغدیر» و «حدیث ولایت» این بُعد از امامت و خلافت در این جملات مورد عنایت قرار گرفت و شبهه‌های نامقبولی که در مفهوم مولی و ولیّ شده است، همه در زمان‌های بعد، بر خلاف تمام قراین حالیّه و مقالیّه این موضوع ابداع شد.

به هر حال این جملات مشهور از خطبه غدیر در اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام- و اتمام حجّت بر همگان کافی و وافی است و ثابت می‌کند که اجتماع آن گروه در سقیفه بنی‌ساعده با وجود من ثبت له الولایهٔ علی الانفس و الاموال بنص من الله تعالی و رسوله صلی‌الله علیه و آله-، یک معارضه آشکار با خدا و پیغمبر و انحراف ظاهر از حق بود. (ولاحول و لاقوهٔ إلا بالله العلی العظیم و إنا لله و إنا إلیه راجعون).

س- ماجرای غدیر خم را با استفاده از قرآن، اثبات نمایید. آیا علی- علیه‌السّلام- کسی بود که وصیّت پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- را زیر پا بگذارد؟

چرا حضرت امام حسن مجتبی- علیه السّلام- با معاویه صلح کرد و امام سوّم خلافت نکرد و حضرت موسی بن جعفر- علیه السّلام- در زندان به سر برد؟

ج- در مورد غدیر خم چنان‌که در کتب اهل سنّت، مانند «اسباب النزول» تألیف «واقدی» نیز روایت شده، آیه (یا أیّها الرّسول بلّغ ما انزل إلیک من ربّک)[۸۷] و علاوه بر این آیه (الیوم أکملت لکم دینکم)[۸۸] و بعضی آیات دیگر نیز نازل گردیده است.

علی علیه السّلام- هرگز وصیّت پیغمبر- صلّی الله علیه وآله وسلّم- را زیر پا نگذاشت. این تکلیف مردم بود که به امام رجوع کنند و اوامر او را بپذیرند. اگر مردم نعم خدا را نشناسند، یا کفران کنند، نمی‌توان به نعمت خدا اعتراض کرد. اعتراض به کسانی وارد است که کفران نعمت می‌کنند.

صلح ظاهری امام حسن علیه السّلام-، و به ظاهر خلافت نداشتن امام سوّم و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر- علیه السّلام- مخالفتی با واقعه غدیر خم و تعیین ائمّه علیهم السّلام- ندارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۸

س- چرا در قرآن به نام علی- علیه السّلام- و سایر امامان تصریح نشده است؟

ج- اوّلا، حکمت آن را خدا می‌داند.

ثانیاً، ممکن است اگر تصریح به نام آن بزرگوار و سایر ائمّه می‌شد، مخالفین در قرآن دست می‌بردند و آن را تحریف می کردند.
ثالثاً، سبب نزول آیات در زمان نزول معلوم بوده و علم اسباب النزول مربوط به همین موضوع است؛ و آیاتی که در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام- وارد شده، معروف بوده است. مانند آیه تبلیغ (بلغ ما انزل الیک من ربک) که از مثل عبدالله بن مسعود روایت است، آن را چنین می‌خواندیم: (بلغ ما انزل الیک من ربک فی ان علیاً مولی المؤمنین).[۸۹]

این آیات همه معلوم بوده است که اگر حتّی لفظ آن عام بوده، سبب نزول آن و یا مراد از آن خاص و شخص امیرالمؤمنین علیه السّلام- بوده است و در بعضی آیات مصداق اول و اکمل و اتمّ و اشرف آن، حضرت است. این فضایل بر هر شخصی که اهل اطّلاع و انصاف باشد- کالشمس فی رائعهٔ النهار- روشن است.

علاوه بر این دو مورد در قرآن کریم، کلمه «علیّ» وجود دارد؛ که بر حسب بعضی تفاسیر مراد از آن، امیرالمؤمنین علیه السّلام- است؛ و از جهت قواعد ادبی امکان این‌که مراد آن، حضرت باشد قابل انکار نیست.

آیه اوّل در سوره مریم، آیه ۵۰: (و وهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علیّاً)

و آیه دیگر در سوره زخرف، آیه ۴: (وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم).[۹۰]

س- چرا حضرت رسول اکرم- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- برای کتابت وصیّت تاریخی خودشان، مرض موت و آن حال شدّت بیماری را انتخاب فرمودند و در موقعیّت و فرصت دیگری این وصیّت را مرقوم نفرمودند تا با آن جسارت و اهانت آن مرد، و گفتار «إن الرجل لیهجر» روبرو نشوند؟

ج- اوّلا، بررسی‌هایی که پس از چهارده قرن روی قضایا واقع شده است، به این جهت است که: چرا با پیغمبر خدا- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- در مرض موت آن حضرت این‌گونه روبرو شدند و «غلب علیه الوجع» یا «ان الرجل لیهجر» یا هر دو جمله را گفتند و مانع شدند که آن بزرگوار وصیّت خود را بنویسد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۹

حرف این است که همین شخص توهین کننده که در این‌جا با حربه- العیاذبالله- هذیان‌گویی و شدّت بیماری، مانع از وصیّت پیغمبر خدا می‌شود، ابوبکر را در هنگام مرض موتش، با آن که گاه از هوش می‌رفت و گاه به هوش می‌آمد، از وصیّت مانع نشد و او را به هذیان‌گویی متّهم نکرد؛ چون ابوبکر او را به عنوان خلیفه معیّن کرد. با این‌که جریان حال این بود که وقتی ابوبکر وصیّت می‌کرد، عثمان می‌نوشت و پیش از این‌که اسم عمر را بنویسد، ابوبکر از هوش رفت، عثمان ترسید که او دیگر به هوش نیاید و بمیرد؛ بنابراین از پیش، خود وصیّت را تمام کرد و نام عمر را نوشت. می‌گویند: وقتی ابوبکر به هوش آمد، از عثمان پرسید: چه نوشته است؟ او اسم عمر را برد. حال این ذیل یعنی به هوش آمدن ابوبکر راست باشد یا نه، سؤال این است که چرا این مرد در این‌جا حرفی نزد و وصیّت ابوبکر را شرعی و معتبر و صحیح گرفت؟ غرض این است که بر اساس این جهات باید بررسی و قضاوت نمود، نه بر اساس قضایای دیگری که واقع نشده است.

مطمئناً اگر پیامبر در هر فرصت دیگری هم این مسأله را بیان می‌فرمود، این افراد در برابر آن بهانه‌جویی کرده و ایراد می گرفتند و کان الإنسان أکثر شیء جدلا[۹۱]

علاوه بر این، موضوعی که پیامبر قصد داشتند در این حال و بعد از داستان تاریخی غدیر خم، در حال مرض موت نیز اعلام کنند، مکرّر اعلام شده بود. در این‌جا نیز پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- می‌خواستند آن را کتباً و به صورت رسمی دیگر بار تکرار فرمایند که به آن شکل، توسّط آن افراد بهانه‌جو مورد ایراد واقع شد و اعتبار اصل کتابت و کلام رسول خدا- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- را که خداوند متعال در شأنش می‌فرماید: وما ینطق عن الهوی إن هو إلا-وحی یوحی ۹۲]، به گمان آنان خدشه‌دار و بی‌اعتبار جلوه کرد.

پاسخ این مطالب این نیست که چرا در فرصت دیگر نفرمود، یا وصیّت نکرد. با این مطالب، باید تصدیق کرد که حبّ جاه و ریاست، کار خود را کرد؛ و این گروه علناً با پیغمبر خدا و نصوص او مخالفت کردند: وسیعلم الذین ظلموا أیّ منقلب ینقلبون.[۹۳]

س- چرا حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- برخی از کسانی را که پس از آن حضرت، خط سیر خود را عوض کردند و سفارش‌ها و توصیّه‌های آن حضرت را در امر

معارف دین، ج۱، ص: ۷۰

ولایت کنار گذاشته و با آن مخالفت کردند، مورد لطف خود قرار می‌داد؛ تا حدّی که با دختران آنها ازدواج کرد و موجب نفوذ موقعیّت اجتماعی آنان گردید؟

ج- تو را تیشه دادم که هیزم کَنی‌ندادم که دیوار مردم کَنی!

مشهور است که درویشی نادان و بی‌معرفت پیکره‌ای از گل به اسم علی علیه السّلام- ساخت؛ و آن حضرت را مورد محاکمه قرار می‌داد که چرا با آن قدرت و دست «یدالهی»، کسانی را که به خانه آن حضرت هجوم برده و موجب هتک حرمت حبیبه خدا- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- و سقط محسن عزیز شدند را مورد بازخواست قرار ندارد و همه را به قتل نرساند. و بدین جهت، علی علیه‌السّلام- را محکوم کرد و سر آن پیکره را قطع نمود.

سپس پیکره دیگری به نام رسول خدا- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- ساخت و او را- چنان که در این سؤال است- مخاطب قرار داد که: چرا با این‌ها به مسالمت و مساهله عمل کرد و آنها را به انجام آن ظلم و ستم‌ها جری وجسور نمود؟ و اصلا چرا آنها را به دیار عدم نفرستاد؟ و بالاخره از پیکره پیغمبر نیز مثل پیکره علی سر برداشت.

پس از این دو محاکمه و اجرای مجازات، پیکره دیگری ساخت و آن را به گمان خود، خدا شمرد؛ و او را مخاطب قرارداد که: چرا با اینکه به علم خدایی می‌دانستی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) چه مظالمی صادر می‌شود، آنها را آفریدی و عالم و اسلام را از شرّ آنها و این اختلاف بزرگی که در امّت پدید آورده‌اند، نجات ندادی؟

درویش عارف نما که نشان عرفانش این انکار مالیخولیایی بود، خواست خدا را هم- العیاذبالله- مجازات کند که مرد آگاهی که از بالای درخت منظره را می‌دید، بر او فریاد کشید؛ به گونه‌ای که ناگهان درویش از نهیب آن صدا به زمین افتاد و نفسش قطع و مجلس محاکمه- به گمان خودش- بدون مجازات متّهم سوّم و اصلی ختم شد.

مسأله خلقت و امتحان بشر و برنامه‌های الهی و سیاست‌های حکیمانه حضرت رسول اکرم صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- و مواضع و مواقف مشخّص آن حضرت و امیرالمؤمنین علیه السّلام- بالاتر از این خُرده اشکالات ناآگاهانه است.

در این بخش به قدری اسرار و مطالب معرفت‌آموز موجود است که شرح آن محتاج به تألیف یک کتاب است.

رفتار صحیح همان بود که پیغمبر و امام انجام دادند؛ هم از منافقین به حکم «امرت أن اقاتل الناس حتی یشهدوا أن لاإله إلا الله»[۹۴] قبول می‌فرمود و هم اتمام حجّت می‌کرد. او مأمور بود که با آن خُلق عظیم با مردم روبرو باشد؛ و چنان که قرآن کریم فرمود:

معارف دین، ج۱، ص: ۷۱

فبما رحمهٔ من الله لنت لهم و لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضّوا من حولک ۹۵] او مأمور به صفح و عفو و گذشت بود. امیرالمؤمنین

علیه السّلام- نیز به وظایفی که داشت و همه مقرون به صلاح اسلام و حکمت بود، عمل نمود.

این خُلق عظیم پیامبر بود که وقتی «حفصه»- دختر عمر- بیوه شد و عمر به واسطه تنگدستی خودش نگران معیشت او گردید، نکاح او را به ابوبکر پیشنهاد کرد و چون او نپذیرفت، از عثمان خواهش و التماس نمود و در واقع به فکر این بود که کفالت معاش او را به عهده کسی بگذارد؛ عثمان هم قبول نکرد. شاید از این جهت که مورد رغبت نبوده است. به هر حال، به عنوان شکایت از آنها و شاید تجدید درخواست، خدمت پیغمبر عرض کرد. آن حضرت با درخواست او موافقت کردند و در حقیقت، تکفّل مخارج او را پذیرفتند.

غرض این است که در آن جوّ خشن و قساوت، که حتّی عمر بر حسب نقل بعضی اهل سنّت، شش دختر خود را در حالی که به او التماس می‌کردند و گرد و غبار از سر و رویش می‌فشاندند زنده بگور کرد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله- با عالیترین مکارم اخلاقی ظهور کرده بود. این اخلاق و این بزرگواریها همه اتمام حجت بر آن مردم می‌شد که در رعایت حقوق آن حضرت و اطاعت از اوامر او و احترام از یگانه فرزند عزیزش نهایت تلاش را بنمایند لکن متأسفانه چنانکه دیدیم به عکس عمل کردند و بدترین امتحانات را در تاریخ از خود بیادگار گذاردند.

س- امامت به انتصاب است یا انتخاب؟ چرا امامان بعد از حضرت ابی عبدالله الحسین- علیه السلام- از اولاد آن حضرت برگزیده شدند و از فرزندان حضرت امام حسن مجتبی- علیه السلام- کسی به این مقام رفیع برگزیده نشد؟ و آیا اگر از حضرت زهراء- سلام الله علیها- پسری دیگر باقی می‌ماند به امامت نمی‌رسید؟

ج- متأسّفانه کثرت مشاغل فرصت اینکه بطور جامع و به تفصیل پاسخ عرض شود نیست ولی بطور تقریباً مختصر وعلی العجاله جواب عرض می‌شود، امید است که به حول وقوّه الهی کافی و وافی باشد.

امامت، مثل نبوّت ورسالت منصبی است الهی که خداوند متعال افرادی را که لایق و شایسته و واجد شرایط لازم باشند به آن بر می‌گزیند.

معارف دین، ج۱، ص: ۷۲

شرایط امامت مخصوصاً عصمت، شرایطی است که غیر از خدا و بندگان مخلص او که علمشان به منبع وحی وافاضه الهی اتّصال و ارتباط دارد، کسی عالم به آن نیست؛ از این جهت امام و خلیفه و پیشوای جامعه را فقط خدا باید معرّفی کند که همه را می‌شناسد و همه چیز را می‌داند و چیزی از نظر علم او پنهان نیست. از هر طریق دیگر که منتهی به این طریق نشود، هر کسی معرفی شود اطمینان بخش نیست و بشر نمی‌تواند بدون دلهره و با اعتماد صد درصد، از او پیروی کند و خود را از خطر گمراهی و ضلالت و آفات دیگر مصمون بداند.

خصوصیّت منصبی چون پیشوایی و حجّت بودن و رهبری و واجب‌الاطاعه و صاحب اختیار بودن نیز اقتضا دارد که صاحب این منصب از طرف خداوند- که بالذّات و بالاصاله وبالاستحقاق حکومت مطلقه بر تمام کاینات دارد و حاکم و سلطان و صاحب اختیار همه است- برگزیده شود. دیگران- هر که باشند- از خود، نه حکومتی دارند و نه اختیاری، و نه حقّ الزام بر اطاعت فردی از فردی، و نه حقِّ تشریع وتقنین. این حقّ فقط از آن خدا است که حاکم بالذّات وسلطان حقیقی است و همه محکوم او هستند. بنابراین، صلاحیّت تعیین حاکم و هادی وحقِّ گزینش رهبر و واجب الإطاعه، وحقِّ واجب کردن اطاعت از او، مختصّ به خدا است و دیگران که بدون اعطای او چیزی ندارند نمی‌توانند به کسی چیزی بدهند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

اشاره به همین حقیقت است. آیه شریفه (الله اعلم حیثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ»)[۹۶]؛ «خداوند داناتر است از همه، به کسی که صلاحیّت مقام رسالت را دارد» نیز همین مطلب را بیان می‌کند؛ یعنی خدا می‌داند که چه کسی می‌تواند در این منصب عالی، با آن وظایف

عظیم و خطیری که بر آن مترتّب است، حامل امانت بزرگ او شود.

کسانی که از این حقیقت عالی آگاه نبودند، حتّی صلاحیّت بشر را برای رسالت ونبوّت زیر سؤال برده و می‌گفتند: باید واسطه بین خلق و خالق مستقیماً ملایکه باشند، که قرآن مجید در جوابشان فرمود: (قل لو کان فی الارض ملائکهٔ یمشون مطمئنین لنزّلنا علیهم من السماء ملکاً رسولا)[۹۷]؛ و در آیه دیگر فرمود: (ولو جعلناه ملکاً لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم مایلبسون [۹۸]، آنان به حکمت‌های بسیار که در گزینش پیغمبر از خود بشر است، جاهل بودند. خدا در این آیات به بعضی از این حکمت‌ها اشاره می‌فرماید. و راجع به این که این حقّ خدا است که پیغمبر و رهبر جامعه را معیّن فرماید و به مردم

معارف دین، ج۱، ص: ۷۳

نمی‌رسد که در این موضوع مداخله کنند، در سوره زخرف، نظیر همین ایراد مطرح شده؛ بدین گونه که کفّار گمان می‌کردند رسالت باید به اشخاصی که نفوذ مادّی و ریاست ظاهری دارند، واگذار شود؛ و بنابراین می‌گفتند: (لولا نزّل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم ؛[۹۹] چرا این قرآن به یکی از دو مرد بزرگ مکّه وطائف نازل نشده است. خداوند در جوابشان می‌فرماید: (اهم یقسمون رحمهٔ ربّک نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوهٔ الدُّنیا)[۱۰۰]؛ یعنی: مگر رحمت پروردگار را که نبوّت و رسالت است، ایشان قسمت می‌کنند؟

منظور آیه، آن است که به اینان و به هیچ کس نمی‌رسد که در شؤون الهی مداخله کنند؛ رحمت خدا به خدا تعلّق دارد و کسی غیر از خدا نه می‌تواند، و نه حق دارد که آن را قسمت کند و قسمت کردن رزق و روزی خودشان نیز با خداست.

بنابراین امامت، رحمت خداست؛ بر حسب قاعده لطف واقتضای اسماء کریمه «الرّحمن»، «الرّحیم»، «الهادی»، «الحاکم» و اسماء الحسنای دیگر، خداوند متعال، هیچ عصر وزمانی را خالی از وجود امام نمی‌گذارد، و این امام از طرف خدا معرّفی و نصب می‌شود. حضرت رسول اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- که صرفاً به امر خداوند متعال، علی علیه السّلام- را به ولایت وامامت وجانشینی خود معرّفی ومنصوب فرمود، نه بر این پایه و محور که امیرالمؤمنین علیه السّلام- داماد و پسرعموی آن حضرت بود، بلکه برای این بود که یگانه شخصیّت حایز همه شرایط زمامداری امّت، و صلاحیّت‌های رهبری بعد از رسول خدا- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم-، علی علیه السلام- بود؛ حتّی گزینش او به دامادی و همسری بانوی یگانه سیّده نساء عالمین، براساس همان شخصیّت عظیم وبی مانند او بود.

خدای تعالی بر مواهبی که در وجود علی علیه السّلام- جمع بود و بر همه امتیازاتی که او واجد بود، (که همین قرابت نزدیک و کفالت کامل پیغمبر از او در دوران به اصطلاح صغر، و نیز مقام علم و عصمت و ایمان و جهاد و فداکاری و زهد او از آن جمله است) عالم بود؛ دیگر آن که علی علیه السّلام- در بین همه اصحاب و دیگران بی نظیر و بی‌همتا، و به حق همان گونه بود که در همان هنگامه سقیفه و اعتراض بنی هاشم و شخصیّت‌های برجسته به ابی‌بکر او را ستودند.

من فیه ما فیهم لایمترون بهولیس فی القوم ما فیه من الحسن

معارف دین، ج۱، ص: ۷۴

بعد از امیرالمؤمنین علیه السّلام- نیز، معیار ومحور ولایت ائمه علیهم السّلام- تا حضرت صاحب الامر- ارواح العالمین له الفداه- همین امتیازات بوده است؛ همه آنها واجد صلاحیّت‌های لازم بودند و نصّ بر آنها از طرف خدا به وسیله رسول خدا- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- براساس خصایص کامله و کمالات عالیّه آنها بود.

این بزرگواران به جز نبوّت، وارث علم و عمل ومقامات ومناصب پیغمبر بودند؛ امّا محور این وراثت، وراثت جسمانی و نسبی آنها که برادرانشان در آن با آنها شریک بودند نیست. ایشان وارث پیغمبر بودند از آن جهت که در فضایل و کمالات اولی، و اقرب از همه به آن حضرت بودند؛ چنان که در مورد اولویّت به حضرت ابراهیم علیه السّلام- در قرآن مجید می‌فرماید: (ان اولی الناس

بابراهیم للَّذین اتَّبعوه وهـذا النَّبی والَّذین آمنوا)[۱۰۱]؛ این ارث و اولویّت از آن ارزش‌هـای ظاهری نیست؛ بلکه یک رابطه معنوی و پیونـد روحی است. این‌هـا به آن لحاظ وارث آدم و نوح و ابراهیم نیسـتند که از فرزنـدان آنها هسـتند؛ همان گونه که وارث ابراهیم هسـتند، وارث موسـی و عیسـی نیز هسـتند؛ بـا این که از فرزنـدان آنها نیسـتند. و در فقره زیارت می‌خوانیـد «السّـلام علیک یا وارث موسی کلیم الله، السلام علیك یا وارث عیسی روح الله ...» این یک اتّصال دیگر است که قوی‌ترین مرتبه آن را این بزرگواران واجد بودند و زندگی آنها و حالات و علوم ایشان، همه نشان داد که نمونه همه بندگان نخبه و برجسته خدایند.

البتّه در حجر تربیت نبوّت و در دامن عصـمت وخـانه وحی و رسـالت پرورش یـافتن، و فرزنـد علی و فاطمه سـلام الله علیها- وسـبط پیغمبر- صـلّی‌الله علیه وآله وسـلّم- بودن، همه در کنـار سـایر فضایـل، فضـیلت است و یکی از شـرایط نبوّت وامـامت هم شـرافت و طهارت خاندان است؛ ولی موجبات اهلیّت امامت در این امور خلاصه نمی‌شود.

در این جا مطلب بسیار است و بیان من در شرح و تفسیر اهلیّت‌ها و شایستگی‌های امام، قاصر وکوتاه است.

چنان که عرض شـد، خـدای متعال که عالم به کلّ جهات و واقعیّت‌ها است، صاحبان این مقامات را بر می‌گزیند. حساب این نیسـت که پس از امام حسـین علیه السّـلام- بایـد فرزنـد او، امام باشد؛ بلکه حساب این است که باید امام زین‌العابدین علیه السّـلام- بعد از امام حسین علیه السّلام- امام باشد؛ بنابراین بر اساس این که در اولاد حضرت مجتبی علیه السّلام- کسی واجد این صلاحیّت‌ها نبوده است ولی در فرزندان امام حسـین علیه السّلام- کسانی واجد آن بوده‌اند، فرزندان امام حسین علیه السّلام- به آن مخصوص شده‌اند. چنان که از فرزندان امام زین العابدین علیه السّـلام- هم شـخص امام محمّد باقر- علیه السّـلام- به امامت برگزیده شد؛ و همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود، امامت،

معارف دین، ج۱، ص: ۷۵

عهد و امانت الهی است و جز به کسانی که می‌توانند این امانت را حفظ کنند سپرده نمی‌شود.

به هر حال، این که می‌فرمایید: اگر پسران حضرت صدّیقه کبری فاطمه زهرا- سلام‌اللهعلیها- بیشتر از حسنین علیهم السّلام- بودند به امامت برگزیده می‌شدند، از کجا و به چه دلیل بگوییم؟ واکنون که بیشتر نشد و خداوند علّام الغیوب همین دوازده نفر را منصوب و معیّن فرمود، طرح این سؤال فایده‌ای ندارد؛ چون سخن در واقعیّات است نه در فرضیّات.

در این جا لازم به بیان است که در بعضـی روایات وارد است که: «انَّ الله تعالی عوَّض الحُسـین علیه السّلام- من قتله أن جعل الإمامهٔ فی ذرّیته»[۱۰۲]؛ این گونه تعبیرهـا و توصـیف‌ها ممکن است اشاره به معانی لطیف و دقیق وبلنـدی باشـد که با عنایات عالم غیب و تربیت‌هـای خـاصّه الهیّه، اراده و اختیارشـان در نیل به این کمالات وصـعود به درجات عالیّه مؤثّر بوده است. الطاف وبرکات خاصّـه وتوفیقات وتأییدات الهی هم همواره شامل حال این بزرگواران بوده است؛ چنان که آنان لحظه‌ای از توجّه و ربط و وابستگی و تعلّق تمـام وجود و هسـتی خود به خـدا غافـل نبوده و فقر و نیـاز تـام و تمـام خود را به او، در نهـایت عرفـان درک می‌کردنـد؛ از این رو خداونـد متعـال هم هیـچ گـاه آنهـا را به خود وانگذاشـته و همیشه آنـان را به مزیـد عنایات خویش مخصوص فرموده است و از این جهت، ذریّه امام حسین علیه السّـلام- بودن نیز در جلب بعضـی عنایات الهی برای این نُه نور مقدّس (از حضـرت زین العابدین علیه السّلام- تا حضرت صاحب الامر- ارواحنا فداه- می‌تواند مؤثّر باشد.

وقتی که «یحفظ المرء فی ولده درباره افراد مؤمن و محسن عادّی جاری باشد، چرا درباره امام حسین علیه السّلام- وذرّیه او به لحاظ این شهادت جاری نباشد؟

مسأله این است که ما نمی‌توانیم صـلاحیّت‌های واقعی را برای مقام امامت محصور در چنـد رشـته و چنـد موضوع کنیم؛ و علم ما به این مسائل احاطه نـدارد. اینکه می‌گوییم امام بایـد اعلم، اتقی و اعدل از همه و دارای مقام عصـمت باشد، معنایش این است که: در حـدّی که ما می‌فهمیم و عقل ما ثابت می‌کنـد، امام بایـد واجـد این شـرایط باشـد و اگر کسـی اعلم نباشـد ونیاز به سؤال از دیگران

داشته باشد، یا معصوم نباشد و مدّتی بت پرستی کرده و یا ظلم‌های بزرگی از او سر زده باشد، قهراً نمی‌تواند امام باشد. امّا معنای این عقیده ما این نیست که تمام آن‌چه موجب اختیار خدای متعال است همین امور اعلمیّت، عصمت، عبادت و ... است؛ بلکه مقصود این است که امام باید این صفات را دارا باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۶

بنابراین مانعی ندارد که این شخصیّت‌های عزیزی که به این مقام انتخاب و برگزیده شده‌اند واجد امتیازات بسیار دیگر باشند که در گزینش آنها از طرف خدا مؤثّر باشد؛ بنابراین می‌گوییم: «اشهد انَّک کنت نوراً فی الأصلاب الشّامخهٔ والارحام المطهَّرهٔ» و یا «خلقکم الله أنواراً فجعلکم بعرشه محدقین»؛ ما می‌گوییم به موجب حکم عقل، امام و پیغمبر بایـد واجد این شرایط و صلاحیّت‌ها باشند؛ امّا این را که جهات بیشتری هم در آن دخالت داشته باشند، عقل نمی‌تواند نفی کند؛ و آیه (الله اعلم حیث یجعل رسالته این حقیقت را تأیید می‌کند.

در عین حال هم سخنی از مفاضله بین امام حسن وامام حسین علیهم‌السّلام- به میان نمی‌آوریم، وهرگز امام حسین علیه السّلام- را افضل از امام حسن علیه السّلام- نمی‌شناسیم. هر دو امام، و سبط پیغمبر و واجد خصوصیّات و اختصاصاتی بوده‌اند که ما به آنها احاطه نداریم.

بـا این کلام به بیان این حقیقت پایان می‌دهیم که همه انبیا و اولیا، بشر بوده‌انـد نه مافوق بشر؛ بلکه بشر مافوق بوده‌انـد. در حـدّ ما نیست کـه از همـه حکمت‌هـا و افعـال الهی سـخن بگوییم ومـدّعی فهـم آنهـا شـویم. همیـن مقـدار می‌دانیم که افعال خـدا دارای حکمت‌هاست و با این وجود می‌گوییم: «لایسئل عمّا یفعل وهم یسئلون»[۱۰۳].

در این جـا منـاسب است که به این روایت هم که متضـمّن مبـانی بزرگ ومؤیّـد مطـالب مـاست توجه کنیم: «عن زیـد الشـحَّام، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام- إنَّ الله تبارک وتعالی اتَّخذ ابراهیم عبداً قبل أن یتَّخذه نبیاً»[۱۰۴].

از آن چه عرض شـد، معلوم می‌شود که می‌توانیم بگوییم امامت، انتصابی و انتخابی است؛ و نیز می‌توانیم بگوییم نه انتصابی است و نه انتخابی.

امّا این که بگوییم انتصابی است، به این معنی می‌گوییم که امامت به نصب و جعل خداوند است؛ چنان که در قرآن کریم خطاب به حضـرت ابراهیم علیه‌السّلام- می‌فرماید: (انّی جاعلک للناس اماماً)[۱۰۵]؛ و انتخـابی است، باز هم به این معنی که به گزینش خـدا و انتخاب اصلح و اکمل و أسبق تعیین می‌شود. نهایت آن که انتخاب کننـده فقط ذات اقـدس خداوند علیم و حکیم است که عالم به همه امور واسـرار است، وهرگز در انتخاب او غلط و اشتباه یا اغراض شخصـی راه پیدا نمی‌کند؛ و بالذّات از اشتباه و معایب دیگری که عارض انتخاب بشر می‌شود، منزّه و مبرّا است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۷

و امّا اینکه می گوییم انتصابی نیست: چنان‌که می‌دانیم در حکومت‌های سلطنتی بنا بر این جاری شده که سلطان قبل- که خود بدون هیچ حقّی زمام امور دیگران را به زور و قهر به دست گرفته است- وارث خود را سلطان بعد از خود قرار می‌دهد، و این را حقّ خود می‌دانـد که سـلطان بعـد از خود را معیّن و منصوب کنـد. و آنچه را به زور متصـرّف شـده است را موروثی کنـد. امـامت، این روش استبدادی و سلطنتی نیست و چنان که گفتیم مقامی است الهی که از طرف خداوند به کسی اعطا می‌شود که واجد شرایط آن است. امـام، منصـوب مـن قبـل الله وبه امر و جعـل خـدا و به نصّ پیغمـبر یـا امـام قبـل از خـود تعیین می‌شـود و بزرگ‌ترین مسؤولیّت‌هـا و سنگین‌ترین وظایف را بر عهده می‌گیرد.

این تسلسلی که در ائمه علیهم السّلام- پیدا شده، مثل تسلسلی است که در جمعی از انبیا، از اولاد ابراهیم علیهم السّلام- پیدا شد؛ که پدر و پسـر ونوه و نبیره بودند؛ که اگرچه فضـیلت و منقبت است، امّا بدون شـرایط دیگر مخصوصاً عصـمت و اعلمیّت نمی‌تواند

مؤثّر باشد و موجب صلاحیّت امامت شود. انتخاب و جعل خداوند متعال، گزاف نیست و براساس حکمت است.

وامّا این که می گوییم امامت به انتخاب نیست، یعنی گزینش مردم، معیار و میزان نیست؛ زیرا مردم عاجز از تشخیص صلاحیّت‌ها هستند و خود هم برای تعیین و جعل واجب الاطاعه و ولی و برای مداخله در آن چه حقّ خداوند متعال است، صالح نیستند.

بیعت مردم با ولیّ و امام، غیر از اعلام قبول و تأکید بر امر و تعهّد بیشتر بر اطاعت نیست (مثل: نذر بر انجام واجب). مردم چه بیعت بکنند و چه نکنند، آن‌که از طرف خدا منصوب است ولایت و امامت با او است و واجب الاطاعه می‌باشد، و عدول از او به غیر کسی که خدا او را تعیین کرده، عدول به غیر صالح وغیر من عیَّنه الله تعالی است.

مسأله، شورایی و به رأی مردم نیست؛ وقتی ولایت بر صغار برای پدر و جدّ پدری به حکم خدا ثابت شود و بدون آن نیز مثل مادر و جدّ مادری حقّ تصرّف در اموال صغیر را نداشته باشد، مسأله ولایت عامّه به طریق اولی باید چنین باشد.

ولایت عامّه فقها نیز در هر حدّی که ثابت شود به عنوان تعیین از طرف حضرت ولیّ امر- علیه السّلام- است و در هیچ شرایطی به اکثریّت رأی مردم نیست.

خداوند متعال بر حسب حکمت و به موجب رحمانیّت و رحیمیّت و حاکمیّت و سایر صفات جمالیّه خود، جعل امام فرموده و برای قطع عذر و اتمام حجّتِ «لیهلك من هلك عن بینهٔ ویحیی من حیَّ عن بیّنهٔ»[۱۰۶] امامان صالح و واجد شرایط را منصوب فرموده؛

معارف دین، ج۱، ص: ۷۸

و آنان هم برای عصر غیبت و بلکه عصر حضور و عدم تمکّن امام از تصرّف در امور، برای این که پیروان راستین آنها گرفتار مشکلات نشوند و ناچار به مراجعه به نظام‌های جابر نباشند، و برای مراجعه به حکّام جور، بهانه نداشته باشند، فقها را به طور عموم در عصر غیبت ولایت دادند؛ که بحث از ولایت فقیه و تفاصیل و حدود آن خارج از موضوع کلام است.

س- به چه حکمت وعلّت امیرالمؤمنین- علیه السلام- با ابوبکر بیعت کرد؛ با توجّه به این که بیعت با وی تأیید خلافت و دلیل به حق بودن او شمرده می‌شود؟

ج- درباره مسأله بیعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام-؛ بیعتی که گفته می‌شود از آن حضرت گرفتند، خواه ثابت باشد یا ثابت نباشد، همچنین سکوت آن حضرت و خودداری از هرگونه اقدام حادّ و دست نبردن ایشان به مبارزه مسلحانه- به هر صورت که واقع شده باشد- رضای آن حضرت و مشروعیّت وضع موجود را ثابت نمی کند.

طیب نفس و عدم اکراه بزرگان دیگر- که از بیعت امتناع داشتند و بعد بیعت کردند- و همچنین طیب نفس بسیاری از مردم که در آن شرایط خاص، با کیفیّت مخصوص بیعت کردند، ثابت نیست.

عُمر در کوچه‌های مدینه به پشتیبانی و اتّکا به حزبش با شمشیر از غلاف بیرون کشیده می گشت و با تهدید مردم به قتل، به بیعت با ابی‌بکر مجبور می کرد.

اینک به نکات ذیل توجّه فرمایید:

۱- عقیده شیعه که اصحاب نصّ هستند، براساس دلایل عقلی و نقلی- همان‌گونه که بیان شد- این است که امامت منصبی است الهی و باید کسی که بعد از پیغمبر، جز نبوّت، وجودش آیینه تمام نمای اسلام و استمرار برکات وجود آن حضرت در هر جهت بوده و ولایت بر کلّ امور جامعه داشته باشد، از طرف خداوند متعال معیّن ومنصوب شود؛ و امیرالمؤمنین علیه السّلام- بر حسب نصوص بسیار ودلایل دیگر، خلیفه منصوص وامام بر حق است؛ و عدول از او به دیگری- اگر چه تمام مردم هم بر او اتّفاق کنند- جایز نیست و «تقدیم من اخَّره الله وتأخیر من قدَّمه الله است؛ و همان گونه که پیغمبر نمی‌تواند مقام نبوّت خود را به دیگری واگذار کند، امام نیز نمی‌تواند مقام امامت خود را به دیگری واگذار نماید. بنابراین، به فرض آن که بعد از امتناع علی علیه السّلام-، از آن حضرت بیعت گرفته باشند، یا آن حضرت به واسطه اموری که بعداً اشاره می‌شود مضطّر به بیعت شده باشد، مفهوم صحیح بیعت با

آن محقّق نخواهد شد وصحّت عمل طرف را تضمین نخواهد کرد.

معارف دین، ج۱، ص: ۷۹

۲- اگر آن خلافت، حق بود، لازم می‌آید که امتناع علی و حضرت زهرا- سلام الله علیها- و جماعتی از بزرگان وپرهیزکاران صحابه، حق نباشد؛ با این که به موجب روایات قطعی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- علی با حق است و حق با علی است، و از هم جدا نمی‌شوند. و اگر کسی بگوید علی به حق نبوده یا به حق نگفته، یا به حق عمل نکرده، پیغمبر را تکذیب کرده است.

پس در این شبهه‌ای نیست که علی علیه السّلام- در همه مواضع و مقاماتش به حق بوده و امتناعش از بیعت نیز امتناع از حق نبوده؛ بلکه امتناع از ناحق بوده است.

۳- امتناع علی علیه السّلام- و جمعی دیگر از بیعت با خلیفه، از لحاظ تاریخی قابل انکار نیست؛ و یکی از شعرای معاصر مصر هم- که شاعر نیل لقب گرفته- در شعر خود به آن اعتراف کرده است؛ و تا آن جا این امتناع مسلّم بود که معاویه در یکی از نامه‌های خود به آن حضرت آن را مطرح کرده، و حضرت در پاسخ وی امتناع اکید خود را از بیعت نفی نفرموده؛ بلکه مشروعیّت و حقّانیّت آن امتناع، و مظلومیّت خود را در ضمن این جمله تقریر می‌فرماید:

«وقلت انّی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتّی ابایع لعمر الله لقد أردت أن تذمَّ فمدحت ...»[۱۰۷]

حاصل سخن آن که، نه تنها جای شکّ و شبهه نیست که حضرت علی علیه السّلام- و سایر بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه از بیعت با خلیفه سر باز زدند، بلکه امتناع آنان به اصطلاح، درایت است و معلوم. امّا این که بعد از آن موضع گیری‌های خشن، علی علیه السّلام- وطرفدارانش بیعت کرده و بیعتشان از روی رضا و طیب خاطر بوده است، قابل اثبات نیست؛ زیرا خبر، واحد است و به اصطلاح روایت است و مشکوک؛ و در آن روایات تعارض و تضاد دیده می‌شود که فعلاً جای بحث آن نیست. به هر حال نمی‌توان بیعت آنان را بیعت حقیقی و ملاک مشروعیّت آن دانست.

اکنون می‌توان علل چندی را برای آن بیعت- اگر اتّفاق افتاده باشد- ذکر کرد:

اوّل این که دیدند مقاومت در برابر کار انجام یافته، جز با توسّل به اسحله، ممکن نیست و باعث بروز جنگ داخلی می‌شود؛ و در آن اوضاع و احوال که تازه با زحمات فراوان پیغمبر اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- و پایمردی علی علیه‌السّلام- و دیگران، بذر ایمان و عقیده به توحید در قلوب کاشته شده بود، جنگ داخلی هرگز به مصلحت اسلام نبود؛ چرا که اساس اسلام به خطر می‌افتاد و قهراً مسلمانان در برابر هم صف آرایی می‌کردند ونتیجه‌ای عاید نمی‌شد.

علی علیه السّلام- که با پیغمبر- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- در تأسیس این اساس، صادقانه و مخلصانه وجان بر کف و با فداکاری، همه جا و همیشه و از روز نخست همکاری

معارف دین، ج۱، ص: ۸۰

کرده است، دلش برای این دین می‌طپد و اگر ببیند دفاع از حقّ خودش به قیمت ویرانی آن اساس تمام می‌شود، حتماً بقای آن و وحدت صف مسلمانان را در قبال کفّار بر احقاق حقّ خود ترجیح می‌دهد؛ تا اسلام به جهش و پیشرفت خود- هر چند کندتر و دیرتر- ادامه دهد؛ و خدای نکرده به کلّی از حرکت باز نماند و تحرّکی که پیغمبر- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- در مردم به وجود آورده بود یک لحظه باز نایستد؛ تا زمینه برای عرضه اسلام و نظام ولایت و خلافت وی در آینده فراهم شود. چنان که همین گونه هم شد؛ و مرور زمان، حقّانیّت اهل بیت علیهم السّلام- و معایب عدول از امام منصوب را ظاهر، و مردم خودبه‌خود به سوی قرآن کریم و عترت پیغمبر و ایمان به امامت گرایش یافته و فرصت‌هایی پیش آمد که اهل بیت علیهم السّلام- توانستند مردم را به سرچشمه زلال اسلام و احکام اسلام و تفسیر قرآن هدایت کنند و اسلام را با تمام نظامات و احکام سیاسی و تعلیمات اجتماعی و

اخلاقی، و مهم‌تر ازهمه بـا عقایـد صـحیح الهی به مردم عرضه کننـد؛ در حالی که اگر جنگ داخلی در مـدینه به وجود آمـده بود، مفاسد و گمراهی‌ها و فتنه‌هایی که از آن بر می‌خاست، همه چیز را در خطر نابودی قرار می‌داد؛ و به همین جهت علی علیه السّلام- پیشنهاد ابی‌سفیان را هم برای بیعت با خویش رد کرد و آن را فتنه انگیز دانست.

علّت دوم برای بیعت علی علیه السلام- آن است که چنانچه از مطاوی تاریخ به دست می‌آیـد آن حضـرت بر جان خود وخاندانش خـائف بـود و این خـوف و وحشت را عبـاس- عموی ایشـان- احسـاس کرد و او را وادار به بیعت کرد؛ زیرا در صورت از بین رفتن ایشان، اسلام و مسلمانانی که در آن شرایط به علم و دانش او سخت نیازمند بودند مسلّماً بی‌بهره می‌ماندند.

در چنین وضـعیّتی که امکان توسّل به زور وجود نداشت و تسلیم مطلق نیز به مصلحت نبود، مواضع علی علیه السّلام- بسیار حسّاس و پر معنی بود.

آن حضـرت با موضـعی که اتّخاذ فرمود، وظایف بسـیار سنگین خود را انجام داد؛ حق را ظاهر کرد؛ مصلحت اسلام را به طور کامل رعـایت فرمود، و نفس نفیس خود را- که همواره برای فـدا کردن در راه اسـلام آمـاده کرده بود- حفـظ کرد؛ تا خونش بی‌فایـده و بـدون ایـن کـه مـوجب قـوّت حق شـود ریختـه نشـود و آتش فتنه‌ای که همه چیز در آن می‌سـوخت بر افروخته نگردد و زمینه همه فرصت‌هایی که توقّع حصولش در آینده بود، از بین نرود.

خلاصه کلام آن که، علی علیه السّلام- طبق وصیّت پیغمبر- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- عمل کرد و سر سوزنی از آن تخلّف نفرمود. مناظری را که احساسات هر شخص شجاع

معارف دین، ج۱، ص: ۸۱

و قهرمان و نیرومنـد را تهییـج می کند، به سـخت‌ترین صورت مشاهده کرد؛ ولی از او کاری که نباید صادر شود، یا سـخنی که نباید گفته شود، صادر نشد؛ و با کمال خویشتن داری و رعایت همه جوانب، عمل فرمود.

امّا جمیع این اوضاع و احوال، حقّانیّت علی علیه السّلام- و اسـلام خواهی و بی هوایی او را ثابت کرد و معلوم شد که آن حضـرت، فانی در حق است و آن‌چه برایش مهم و ارزشـمند می‌باشد، اسلام، بقای دین و مصالح مسلمانان است. چنان که آن اوضاع واحوال، وسـکوت یـا بیعت اضـطراری ایشـان، هرگز به وضع موجود آن زمـان مشـروعیّت نمی‌دهـد و بار مسؤولیّت را هم از دوش کسـی بر نمی‌دارد و متصدّیان را مبرّا نمی‌سازد.

(وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلیَّ الله علی سیّدنا محمّد وآله الطّاهرین). صفر المظفر ۱۴۰۹ ه- ق

س- چرا مذهب ما را به امام جعفر صادق- علیه السّلام- نسبت می‌دهند؟ در این صورت، سایر ائمه- صـلوات اللّه علیهم اجمعین-، چه نقشی داشتند؟ چرا فقط امام ششم را امام «صادق» می گویند؟

ج- حضـرات ائمه صـلوات اللّه علیهم اجمعین- همه عالم به احکام و دارای مقام امامت و فضایل دیگر بوده‌انـد. ولی این که مذهب شیعه را مـذهب جعفری می گوینـد، برای این است که تـا زمـان حضـرت امام صادق علیه السّلام- به واسـطه تسلّط سیاسـتمداران و زمامـداران سـتمگر، فرصت نشـر علوم و معارف اسـلام و تربیت شاگرد، آن طور که برای ایشان فراهم شد برای امامان قبل از ایشان فراهم نگردیـد. بنابراین ایشان از موقعیّت و فرصت حـدّاکثر اسـتفاده را فرموده، علوم و معارف اسـلام را تعلیم و تدریس فرمودند؛ و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هر یک، از علمای بزرگ اسلام به شمار می‌روند.

از آن موقع شـیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر شیعه باقی ماند، و امامان بعد هم آن را منع نفرمودند؛ چرا کـه غرض همـه، ترویـج دین و هـدایت مردم بـود؛ همه راسـتگو بودنـد و همه مردم را به یـک راه- که یگـانه راه راست است- هدایت فرمودند.

س- دلیل این که حضرت ابوالفضل العبّاس به امامت نرسید چیست؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۲

ج- دلیل آن را به جز خداوند متعال، کسی نمی‌داند. کلّ شرایطی را که برای تعیین شخص به امامت لازم است، و صلاحیّت‌هایی را که امام بایـد واجـد آن باشـد، فقط ائمه اثنی عشـر- علیهم السّـلام- دارا بودند؛ از این رو غیر از آنها احدی به این مقام نایل نشده و نخواهد شد.

س- آیا قاتلین امام حسین همه مخلّد در آتش جهنّم هستند؟

ج- بلی قاتلین امام حسین علیه السّلام- مخلّد در آتش هستند.

س- اگر علمای اهل سـنّت یقین داشـته باشـند که حضـرت محمّـد- صـلّی الله علیه و آله- از طرف خداوند در روز غدیر علی- علیه السّلام- را به امامت منصوب کردند و انکار بکنند؛ آیا این ردّ خدا و پیغمبر نیست، و آیا این ارتداد نمی‌باشد؟

ج- در حکم به اسـلام ظاهری اقرار به شهادتین کافی است. بلی، اگر معلوم باشد که شخص، با علم به این که پیغمبر- صلّی الله علیه و آله- فرموده است و دلالت آن فرموده را هم بر معنایی صریح بداند، با این وجود انکار کند؛ موجب کفر است.

عصمت امام

س- بعضی در استدلال به آیه شریفه «تطهیر»، بر طهارت و عصمت اهل بیت- علیهم‌السّلام- شبهه می‌نمایند که اگر اراده موجود در آیه، اراده تکـوینی است؛ چـون تخلّـف آن از مراد ممکن نیست، اثبـات فضـیلتی نمی‌کنـد؛ چرا که اراده تکـوینی خـدا در کـار مؤثّر است، و اگر اراده تشریعی است که نسبت به تمام عباد و در مورد همه است، پاسخ این شبهه چیست؟

ج- جواب این شـبهه این است که هرچند اراده در آیه، اراده تکوینی است و منافی با افضلیّت و اختیار آن بزرگواران نیست و سیاق آیه و جمله‌ها و کلمات آن با اینکه اراده تشریعی که متعلّق آن، تمام عباد باشد سازگار نیست، با این وجود می‌گوییم: اگر فرضاً هم اراده تشریعی مفادّ آیه باشد، دلالت آن بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم‌السّلام- محکم و ثابت است؛ با این بیان:

اراده تشـریعی حقیقی عبـارت است از اراده پـاکی و طهـارت عبـد از رجس و انبعاث عبـد از امر و طلب مولی، و انزجار او از نهی و زجر مولی.

این اراده تشـریعی فقـط در مورد کسانی است که از امر منبعث، و از نهی منتهی و منزجر می‌شونـد. به عبارت دیگر نهی و امر مولی، داعی آنان به امتثال می‌گردد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۳

بنـابراین اوامر و نواهی نسـبت به آنهـا حقیقی است؛ به این معنی که مولی جـدّاً اراده انبعـاث و انزجـار آنها را از امر و نهی دارد؛ امّا نسـبت بـه دیگران صـوری و اتمـام حجّت است؛ یعنی از جـانب مـولی کـار تمـام ا ست و آنچه قـابلیّت دارد که داعی عبـد و بـاعث حرکت و انبعاث و انزجار او باشـد، فراهم شده است؛ امّا به واسـطه قصور یا تقصـیر وی داعی او نمی‌گردد. عقلًا نمی‌شود که مولای عـالم به امور- از امر و نهی- اراده انبعـاث و انزجار نسبت به چنین عبـدی را داشـته باشـد، و این مطلب حتّی در مورد اوامر و نواهی «موالی» و «عبید عرفی» نیز چنین است.

در قرآن مجیـد هم در موارد متعـدّد تذکّر داده شده است: لینذر من کان حیاً[۱۰۸] إنّما تنذر من اتّبع الذکر و خشـی الرحمن بالغیب ۱۰۹] رسلًا مبشّـرین و منـذرین ۱۱۰]، لئلاـ یکون للنّـاس علی الله حجـهٔ[۱۱۱]، و) لیهلـک مـن هلـک عـن بینـهٔ و یحیی مـن حی عن بینهٔ[۱۱۲]

به فرض، اگر کسـی هم قبـول نکنـد و بخواهـد اراده تشـریعی را در حقّ تمـام عبـاد بگویـد، بیش از این نمی‌توانـد بگویـد که اراده تشـریعی نسبت به تمام مکلّفین به این نحو است که: مولی آنچه را صلاحیّت داعویّت عبد و زاجریّت او دارد جعل و انشاء می‌نماید،

نسبت به آن کسی که می‌داند این امر و نهی زاجر و باعث او نمی‌شود و او را هرگز تکان نمی‌دهد، به قصد انبعاث و اراده انزجار عبد، امر و نهی و جعل ما یصلح لان یکون داعیاً له او زجراً نمی‌نماید، و نمی‌شود جداً این قصد و اراده را داشته باشد که مثلًا برای این که او قیام کند- با این که می‌داند قیام نمی‌کند- به او بگوید: «قم»؛ ولی نسبت به آن که می‌داند امر و نهی او را می‌پذیرد، اراده انبعاث و انزجار دارد و برای این که او به پا خیزد به او می‌گوید:

«قم».

پس اراده تشریعی که با اراده انبعاث و انزجار توأم است، اراده تشریعی حقیقی است؛ و اراده در آیه «تطهیر» از این قسم است؛ و آیه از این که از قسم دیگر باشد، بالصراحه ابا دارد.

بنابراین اگر نسبت به فردی معلوم شود و بدانیم که در مورد خاصّی یا در همه موارد از اوامر و نواهی مولی- حتّی اوامر و نواهی ارشادی و مستحبّات و مکروهات- منبعث و منزجر می‌گردد، می‌دانیم که حتماً مولای عالم به امور هم در آن مورد یا در

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۴

همه موارد، اراده جدّی دارد و داعی او در امر و نهی، انبعاث عبد و انزجار اوست. پس مولی امر می‌کند و عبد هم منبعث می‌شود و مولی زجر می‌کند و عبد هم منزجر می‌گردد. و به عکس هم اگر بدانیم مولای عالم به تمام امور، نسبت به عبدی از اوامر و نواهی خود اراده انبعاث و انزجار دارد، می‌فهمیم که آن عبد حتماً منبعث و منزجر می‌گردد و تخلّف نمی‌نماید.

این اراده تشریعی (اراده انبعاث و انزجار) با اراده طهارت از رجس، ملازم یا عین یکدیگرند و اخبار از هر یک، عین اخبار از دیگری است.

مولایی که اراده انزجار عبدش را از نهی «لاتزن و لاتشرب الخمر و لاتصلّ فی الحمام» دارد، اراده طهارت او را از این ارجاس دارد.

پس از این مقدّمه می‌گوییم: از آیه «تطهیر» و اخبار خدا فهمیده می‌شود که نسبت به این ذوات مقدّسه، مولی جل و عزّ از تمام اوامر و نواهی اراده تشریعی یعنی قصد جدّی انبعاث و انزجار آنها را فرموده است. در تمام اوامر و نواهی اگر چه نسبت به کل، قصد جعل «ما یصلح للداعویهٔ و الزاجریهٔ» دارد؛ و به این معنی همه در این اراده تشریعی علی السوا هستند، امّا قصد جعل «ما یکون داعیاً بالفعل» و اراده جدّی انبعاث و انزجار و طهارت از پلیدی به طور مطلق، فقط نسبت به این ذوات مقدّسه دارد و «لا نعنی بالعصمهٔ إلّا هذا».

گفته نشود: نسبت به دیگران از کسانی که این حال انبعاث را دارند نیز این اراده جدّی انبعاث هست و قصد مولی از امر، انبعاث آنها است؛ زیرا جواب می‌دهیم: البتّه همین طور است و حتّی ما هم بسیاری را می‌شناسیم که فی الجمله نسبت به آنها از اوامر و نواهی خود قصد انبعاث و انزجار آنها را دارد؛ امّا به طور مطلق و نسبت به تمام اوامر و نواهی الزامی و غیر الزامی غیر از این چهارده تن علیهم السّلام- کسی را نمی‌شناسیم؛ چون شناختن چنین شخصی بدون کمك مستقیم وحی و مبادی متصّل به آن ممکن نیست. پس اگر فرضاً هم یافت شود، غیر از این ذوات مقدّسه از جانب خدا دیگری به این صفت معرّفی نشده است. این ذوات مقدّسه‌اند که خدا طهارت آنها را از هر رجس و پلیدی اراده فرموده است، و محرك و باعث تمام افعال و حرکات و تروك آنها، اوامر و نواهی الزامی و غیر الزامی الهی است.

این فضیلت و شأن و مرتبت آنها را خدا در این آیه خبر داده است؛ در حالی که نسبت به دیگران این گونه اراده تشریعی طهارت مطلق، اگر نگوییم معلوم العدم است، قدر مسلّم غیرمعلوم است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۵

س- ما طایفه امامیّه معتقد به عصمت انبیا- عموماً- و همچنین عصمت و طهارت حضرات معصومین- سلام الله علیهم اجمعین- هستیم؛ امّا در قرآن عظیم آیاتی مشاهده می‌شود که از ظاهر مفهوم و مدلول آیه شریفه برمی‌آید که بعضی از انبیا از پروردگار

طلب مغفرت نموده‌اند؛ مانند: حضرت آدم و حضرت یونس و به ویژه در مورد موسی بن عمران در سوره «قصص» آیاتی به چشم می‌خورد که صراحتاً دلالت دارد که حضرت موسی یک نفر را کشته و سپس اقرار می‌کند که این عمل، عمل شیطان بوده؛ آن گاه تقاضای عفو و بخشش می‌کند، و خداوند متعال هم او را عفو می‌نماید.

آیات دیگری نیز هست که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن خودداری شد. مستدعی است نظر جامع و مستدّل خود را مرقوم فرمایید.

ج- طلب مغفرت از خداوند متعال، منافی با مقام عصمت نیست و در آیات و ادعیه بسیار دیده می‌شود.

قرائن حالیه قطعیّه دلالت دارند بر این که: انبیا و ائمه علیهم السّلام- در این ادعیّه به مناسبت حال، درک عجز و ناتوانی و فقر و حاجت ذاتی خود در برابر عظمت مقام ربوبیّت و کثرت نعمای او و این که از عهده بشر ادای حقّ شکر این نعم خارج است، از خداوند آمرزش می‌خواسته‌اند؛ و از قصور امکانی خود در برابر غنا و کمال حضرت باری تعالی شرمنده و حتّی از اظهار شرمندگی نیز عذرخواهی نموده و مجازاً و استعظاماً اعمال مباحه را گاه ظلم و گاه خطا می‌شمرده‌اند. و با این بیانات لطیف- که حاکی از درک حقایق عالی و بسیار متعالی است- وجدان خود را که در مقام شکر نعم با پوزش از عجز، از شکر عاجز و قاصر می‌دیدند، تا حدّی آرام می‌ساخته‌اند.

این جا مقام «حسنات الأبرار سیئات المقربین» است. این جا در مباح و حلال هم عذرخواهی می‌شود و آن را ظلم می‌نامند.

آنها می‌دانند که در هر کار مباح و حلالی که انجام داده می‌شود، چقدر بنده از مخلوقات الهی را باید وارد کار نماید، تا یک عمل مباح انجام دهد. آن جا باید از خدای این همه مخلوقات عذرخواهی کرد که آنها را در میدان اطاعت و انجام کارهای غیرواجب و غیرمستحب وارد کرده، و در کارهای مباحی که کمالی از آنها حاصل نمی‌شود و تقرّبی نمی‌آورد، استخدام کرد، هر چند این کار نیز لازم وجود بشری باشد، ولی بسا چون کار، کار حیوانی یا مشترک بین انسان و حیوان است، آنان که چشم بینا و متوجّه دارند عذر می‌خواهند و از خدای آفریننده این همه میلیاردها مخلوقاتی که در این کار مباح آنها را وارد کرده و بسیاری از آنها کار را انجام داده‌اند، عذر می‌خواهند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۶

در این جا مطلب، خیلی باریک و دقیق است؛ و هر چه ما بگوییم: چون از افق آنان که این دعاها را انشا کرده‌اند و در مقام حمد و شکر و ستایش و سپاس، نیایش و دعا، تضرّع و زاری و فقر و اظهار حاجت دنیا این جمله‌ها را عرض می‌کرده‌اند بسیار فاصله داریم، باز هم حقیقت مطلب بیان نشده است.

اجمالًا قراین حالیّه و شواهد قطعیّه، این معنی را روشن و مسلّم می‌سازد که مفاد و مدلول این جمله‌ها وقتی از پاکان و انبیا و اولیا و کسانی که دون آنان در رتبه هستند صادر شود، غیر از مفاد و مدلولی است که در مقامات دیگر از گناهکاران و آلودگان و پشیمانان صادر می‌شود. بنابراین، طلب مغفرت و اظهار عجز از عبودیّت با مقام عصمت منافات ندارد؛ بلکه مؤیّد رسوخ آن مقام شامخ و شاهد بر آن قوّه قدسیّه و کمال نفس آنها است.

امّا در خصوص این آیه شریفه؛ از جمله وجوهی که محتمل است معنی و مراد باشد یکی این است که در (هذا من عمل الشیطان [۱۱۳] مشارالیه، ترک اولایی باشد که در نظر خود موسی از او صادر شده؛ یعنی در موقعی که ظاهراً تقیّه، اولی بوده، ترک تقیّه کرده است.

یا با این که دفع قبطی به نحوی که موجب قتل او نشود امکان داشت- هر چند قتل او نیز جایز بود- او را به نحوی که سبب قتل او شد، از اسراییلی دفع کرد.

یا این که بنی‌اسراییل برابر فرعون مقاومت نمی‌کردند و از قتل فرعونیان و مخالفت علنی پرهیز می‌کردند، و منتظر فرمان خدا و

ظهور پیغمبر جدید بودند، که در تحت ریاست و رهبری او قیام کنند، موسی در این جا پیش از وقت مخالفت خود را آشکار ساخت. هر چند این کار نیز از مقدّمات قیام موسی بود و فی حد نفسه هم هیچ اشکالی نداشت، بلکه پسندیده بود؛ به احتمال این که شاید آینده برای این گونه مقاومت‌ها مناسب تر باشد، این گونه اظهار کرد؛ و جمله «هذا من عمل الشّیطان» به جهت استعظام این ترک اولی است.

وجه دیگر که معتبر و بر حسب بعضی تفاسیر روایت شده است؛ این است که مشارالیه هذا، اقتتال آن دو نفر باشد، نه آن چه از موسی صادر شد.[۱۱۴]

بنابر احتمال اوّل، عذرخواهی از همان ترک اولی است، و بنابر آن چه روایت شده مراد این است که: من خود را در ورود به مدینه در غیر موضع و معرض خطر قرار

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۷

داد؛ و «فاغفرلی» یعنی «استرنی»؛ یعنی مرا از نظر اعدا مستور فرما که مرا نبینند و خدا هم او را مستور کرد و حفظ نمود.

بعضی احتمالات دیگر نیز متصوّر است؛ مثل این که مرجع ضمیر «قال» شخص اسراییلی باشد و «هذا»، اشاره به «اقتتال» یا «جهل موسی» باشد.

مؤیّد این که: مراد از این جمله «هذا من عمل الشیطان» و امثال آن، چیزی که منافی با مقام عصمت و عدم تسلّط شیطان بر نفوس زکیه قدسیّه انبیا باشد، نیست؛ بعض آیات صریحه قرآن است؛ مثل (إن عبادی لیس لک علیهم سلطان ۱۱۵] الاعبادک منهم المخلصین ۱۱۶].

علم امام

س- از خطیبی شنیده‌ام که حضرت علی- علیه السّلام- از شهادت خود در روز بیست و یکم رمضان به وسیله «ابن ملجم»- علیه‌اللّعنهٔ- آگاهی داشته است. چرا علاج واقعه قبل از وقوع نکردند با وجود آنکه قرآن فرموده: (لا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکهٔ)[۱۱۷]؟

ج- در موضوعیّت بعض موضوعات احکام، معتبر است که از راه‌های متعارف- که مورد عمل همگان است وبناگذاری عرف بر عمل به آنها است- علم به آن موضوع حاصل شود.

بلی، اگر معلوم باشد که ملاک و جهت موضوعیّت چیزی برای حکمی از احکام ذات آن موضوع است؛ از هر راهی که علم یا ظنّ معتبر به آن حاصل شود، حکم آن نیز ثابت می‌شود؛ مثلًا در قضا و حکم بین مردم که قاضی به علم خود حکم می‌کند، معتبر است که این علم او به واقع از امارات عرفیّه‌ای که سبب علم می‌شود، حاصل شده باشد؛ و اگر از طرق غیرعادی، مثل: جفر و رمل یا خواب، علم پیدا کرده باشد، حکم طبق آن جایز نیست؛ و از این رو در فصل خصومات و مرافعات، حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله- می‌فرماید: «إنّما أقضی بینکم بالبیّنات والأیمان»[۱۱۸]؛ که بدانند برحسب علم غیب، له یا علیه کسی حکم نمی‌فرمایند. نظام قضا بر همین موازینی است که همیشه و برای همه قضّات حکم و فصل خصومات به آن ممکن است.

بنابراین برای پیغمبر- صلّی الله علیه و آله- یا امام علیه السّلام- در موردی که هیچ راه و اماره‌ای بر علم به این که فلان شخص قاتل است، یا در ادّعایش محق است، نباشد،

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۸

عمل به علم غیبی که مستقیماً افاضه الهی است، لازم نمی‌باشد؛ و حکم به قصاص چنین قاتلی که راهی برای اثبات جرم یا علم قاضی بر اثبات قتل نیست، نمی‌شود. مثل آن که قاضی از طریق خواب یا جفر و رمل علم پیدا کند حکم او بر قصاص نسبت به

چنین قاتلی جایز نبوده و مطابق موازین قضا نمی‌باشد.

در مورد حرمت القـای نفس در تهلکه نیز، همین کلام جاری است که: القـای نفس در تهلکه‌ای که از راه‌های معتبر و عادّی عرفی مظنون یـا معلوم باشـد؛ جـایز نیست و موضوع نهی (ولاتلقوا بأیـدیکم إلی التهلکـة) است. ولی اگر از طرق غیرعادّی، مخصوصاً علم غیبی که پیغمبر و امام مِن جانب اللّه و باذنه و الهامه دارند باشد، حرمتی ندارد؛ بلکه خلاف تسلیم و با حبّ بلقاءاللّه منافات دارد.

پیغمبر و امام در این مسیر با سنّت‌های الهیّه، که خود عالم به آن هستند، هرگز معارضه نمی کنند. آنها خودشان مثل ملایکه‌ای که عمّال ارادهٔ اللّه تعالی هستند، در جریان اجرای سنن الهیّه قرار دارند، اگر چه در مورد خودشان باشد.

در این جا اسرار و حقایق عالی بسیاری نهفته است که چون احاطه بر آنها برای ما مقدور نیست، به این مقدار به آن اشاره شد.

وقتی مسایـل از حـدود عرفیّات و اعمـال عـادیّه ما خارج شـد، و به مثل علم غیب آن بزرگواران هم مربوط شـد، بُعـد دیگری پیـدا می کند که نمی‌توان آن را فقط با معیارها و قواعد حاکم بر عرف و نوعی که فاقد این علم هستند بررسی کرد.

ثانیـاً، افعـال پیغمبر و امـام را نمی‌توان بر معیـار عموم، یـا اطلاـق ادلّه احکـام بررسـی کرد، به این صورت که اگر مخـالف عموم یا اطلاقی بود به آن فعل، ایراد کرد؛ زیرا فعل ایشان هم مثل قولشان از ادلّه احکام و مخصّـِص و مقیّد عموم و اطلاقات است و دلیل بر حکم است، که البتّه در فعل، دلالت آن بر جواز فی‌الجمله است و در قول، تابع ظهور کلام است.

بنـابراین ممکن است در جـواب گفته شـود: آن بزرگواران مأموریّت‌هـای خاصّـِی داشـته‌اند که در زمینه وقوع در تهلکه بوده است؛ بلکه اشکال ندارد که نفس ایقاع نفس در تهلکه مأمور به باشد.

البتّه در مثل قیام حضرت سیّد الشـهداء- علیه السّـِلام- که با علم به این که امتناع از بیعت با یزیـد و رفتن به عراق و منتهی شـدن به شهـادت، اسـتقبال از کلّ آن مصایب است صورت گرفت، مسأله تزاحم اهمّ و مهم نیز در بین بود، که امام علیه السّـِلام- مسایل اهم را در نظر گرفت، و دانسته و آگاهانه شهادت را پذیرفت. چنان که در میادین جهاد و

معارف دین، ج۱، ص: ۸۹

غزوات نیز گاهی چنین حالی روی می‌دهد که باید با علم به شهادت به میدان جهاد رفت.

پیغمبر- صلّی الله علیـه وآلـه- بـا ایـن کـه می‌دانست «جعفر طیّـار» و «زیـد بن حـارثه» و «عبـدالله بن رواحه» یکی پس از دیگری به شهادت می‌رسند، آنها را فرمانده لشکر فرمود.

س- آیا روایاتی که علم ما کان وما یکون را برای امام ثابت می کنـد، صـحیح است؟ در صورت صـحّت، چرا اقدام به هلاکت خود می‌نمودند؟

ج- روایـات وارده راجع به علم امـام به ماکـان و ما یکون و ما هو کائن، معتبر و مورد اعتماد؛ بلکه متواتر است. خصوصاً به ضـمیمه اخبار و احادیث دیگر، که در ابواب مختلفه حـدیث و تواریـخ دیـده می‌شود، یقین به این معنی حاصل می گردد. این ایراد که با این علـم چگـونه امیرالمـؤمنین اقـدام بـه هلاـکت خـود فرمـوده و بـا اراده و اختیـار بـه مســجد تشـریف بردنـد؛ یـا بعضـی دیگر از ائمه علیهم‌السّـِلام- دانسـته و با عـدم اجبار به تناول، سمّ و زهر را میل فرمودند، فقط در این مورد جاری نیست و نظیر آن در موارد دیگر نیز قابل طرح است.

مثل این که گفته شود: چرا حضـرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله- یا ائمه علیهم السّلام- در هنگام بیماری‌های خود یا کسانشان، بـا علم به دارو از آن اسـتفاده نکردنـد تـا بیمـاری آنها مرتفع شود؟ یا با علم به این که فلان مجاهـد و غازی شـهید می‌شود، او را به جنگ می‌فرستادند؟

یـا این که گفته شود: چرا با قـدرتی که خـدا به آنها داده بود که می‌توانسـتند با اعجاز رفع نیازمنـدی‌های خود را بنماینـد، به وسایل عادّی متوسّل می‌شدند؟ مثلًا امیرالمؤمنین علیه السّـِلام- نخلستان احداث می کرد، و یا حفر قنات کرده و آبیاری می‌نمود، یا غذا طبخ

می کرد؟

یا چرا جبراییل با این که با حضرت رسول صلّی الله علیه و آله- در ارتباط بود و می‌دانست که دوای بیماری آن حضرت چه گیاهی است، دارو را به آن حضرت معرّفی نکرد؟

بلکه بالاتر گفته شود: چرا خداوند که علم و قدرتش ذاتی و مطلق است، و در عمومیّت قدرت و علمش شکّ و شبهه‌ای نیست، انبیا و پیغمبران را در همه مواقع نصرت نفرمود؛ بلکه مکرّر دوستان و اولیای خود را در تهلکه واگذارد؟ چرا قدرتش را اعمال نفرمود؟ و چرا به آنها به وسیله وحی اعلام نکرد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۰

به این که علم امام به وقت شهادت انکار شود، این پرسش‌ها قطع نمی‌شود؛ زیرا می‌پرسند: چرا پیغمبر به امام این وقت را اعلام نکرد؟

اگر علم پیغمبر هم انکار شود سؤال می‌شود که چرا جبرییل، و بالاخره چرا خدا به وسیله پیغمبر، امام را آگاه نکرد تا به مسجد نرود، یا زهر تناول ننماید؟

جواب تمام این پرسش‌ها این است که:

اوّلًا، این عالم و نظام آن بر این اساس است که حوادث و امور مادّی، جز در مواردی که اعجاز و مصالحی اقتضا کند، بر مجرای علوم عادّی و مادّی نوع بشر جریان می‌یابد. مثلًا با زحمت و کوشش، داروهای انواع بیماری‌ها را کشف و بر قوای طبیعی مسلّط می‌شوند، یا با قدرت و نیروی بدنی و اسلحه و استقامت و شجاعت جهاد می‌نمایند، و دشمن را مغلوب می‌سازند.

بنابراین خداوند و کسانی که مجریان مشیّت الهیّه هستند، و از حوادث آینده و امور نهانی و پنهانی به اذن و اعلام خدا اطّلاع دارند، این علوم را در اختیار عامّه نمی‌گذارند، و نوعاً و اکثراً از آن استفاده نمی‌نمایند؛ زیرا نظام این عالم، اختلال پیدا می‌کند. هر چند افرادی از برگزیدگان، استعداد تلقّی علوم غیبیّه، و قدرت تصرّف در عالم تکوین را دارند، امّا این قدرت و علم را در زمینه تغییر و تبدیل جریان عالم ماده وارد نساخته و احیاناً و به ندرت از آن استفاده فرموده‌اند. چنان که در مورد حضرت موسی مشاهده می‌شود و در جنگ بدر و نزول ملایکه و در مثل ولادت حضرت عیسی و اسحاق و موارد دیگر، این معنی مشهود شده است؛ امّا این موارد به قدری نیست که نظام این عالم را بر هم بزند؛ بلکه این موارد هم برای مصالح دیگر،- مثل این که دانسته شود دست غیب و قدرت الهی در کار است و آن چه می‌شود مجرّد تأثیر و تأثّر علل و معلولات طبیعی نیست- لازم شده است.

حاصل بحث این که: جریان امور عادّی و اختیاری مردم به طور نوع و غالب باید بر اساس علوم عادّی باشد. بنابراین انبیا و ائمه علیهم السّلام- هم این علوم را وارد میدان نمی‌کنند؛ زیرا وضع دگرگون می‌شود.

شاید یکی از علل آن که علم نجوم و بعضی تشبّثات برای آگاهی از آینده در شرع ممنوع شده، همین باشد که در مواردی که این وسایل اصابه کند، مخالف نظام عادّی حیات است و تعادل موجود را بر هم می‌زند.

ثانیاً، انبیا و ائمه علیهم السّلام- در روش زندگی و سلوک، معاشرات و معاملات و مجالست با اصحاب و مؤمنین و اغیار و اخیار و فجّار، به طور عادّی و متعارف رفتار می‌فرمودند، و به علم و قدرتی که به آنها اعطا شده، جز در موارد استثنایی، عمل

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۱

نمی‌کردند؛ و از راه علم امامت از خود دفع خطر و فقر و امراض و ابتلائات را نمی‌فرمودند؛ چون غیر این روش، نقض غرض و منافی با حکمت و هدف بعثت انبیا و نصب ائمه هدی علیهم السّلام- است.

روش و رفتار آنها در زندگی دنیا از معاملات و معاشرات، زناشویی، پوشیدن، نوشیدن و خوردن و خوابیدن و حال تندرستی و بیماری، صلح و جنگ، فقر و توانگری و حکومت و سیاست باید سرمشق دیگران باشد. به مردم درس زهد و قناعت، صبر و

صداقت و پرهیزگاری، پارسایی و رضا و تسلیم و توکّل بدهند و اگر از علوم غیرعادّی خود در امور زندگی استفاده کنند، این مقاصد و مصالح تأمین نمی‌شود؛ و عمل و زندگی آنها نمونه و سرمشق و قابل پیروی و تأسّی نمی‌گردد.

ثالثاً، تکالیف آن بزرگواران هم مثل دیگران اغلب در حدود علوم عادّی و متعارف بوده است، و مأمور به ترتیب اثر به علوم خاصّی که دارند، نبوده‌اند. در مثل نهی (ولاتلقوا بأیدیکم إلی التهلکهٔ)، مثل دیگران مأمور بوده‌اند که به علم عادّی رفتار نمایند.

تهلکه منهی عنه در آیه، همان تهلکه‌ای است که به علم عادّی و علمی که برای غیر امام حاصل می‌شود، معلوم می‌گردد.

آنان در انجام تکالیف، شرایط عامّه را ملاحظه می‌فرمودند، مثلًا اگر اطّلاع از آب به نحو غیرعادّی داشتند، تکلیفشان مثل دیگران تیمّم بوده؛ چنان که در قضا و حکومت و تدبیر امور نیز به همین نحو عمل می‌کردند و به بینه و یمین حکم می‌دادند.

رابعاً، شهادت از بهترین وسایل فوز و رستگاری و تقرّب به خداوند متعال است و با علم، به استقبال آن رفتن ممدوح و پسندیده است.

چنانکه از تواریخ و احادیث استفاده می‌شود، در عصر حضرت رسول صلّی الله علیه و آله- بعضی از اصحاب برای درک فضیلت شهادت در غزوات شرکت می‌کردند و با علم به این که کشته می‌شوند، فقط به قصد نیل به این درجه مرضیّه، دانسته به جهاد می‌رفتند.

بنابراین ممکن است این مواردی که ائمه علیهم السّلام- عمل فرمودند از این قسم باشد، و لزومی نمی‌دیدند با این که شهادت موجب ارتقای درجه است و برایشان فراهم شده و موظّف به عمل بر طبق علم امامت خود نبوده‌اند، خود را از مسیر و معرض آن خارج کنند.

خامساً، اتمام حجّت و انجام امتحاناتی که خدا از بندگان خود می‌نماید، به غیر این نحو که آن بزرگواران به ظواهر عمل کنند، امکان پذیر نیست. و آنها هم که عمّال اجرای ارادهٔاللّه و مشیّت خدا هستند، و از تقادیر الهی به اعلام او آگاه می‌باشند، طبق

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۲

همین ظواهر عمل می‌فرمودند و از مسیر تقادیر خارج نمی‌شدند؛ بنابراین غیر از آن چه وظیفه‌دار بودند عمل نمی‌کردند.

این وظیفه، درست در برابر وظایفی است که مثل خضر (در داستان موسی و خضر) عهده‌دار بود؛ که او مأمور به باطن و عمل به علم غیرعادّی بود و اینان مأمور به ظاهر، و عمل به علم عادّی با علم به باطن هستند؛ چنان که گاهی هم به ندرت به مثل همان روش خضر مأمور بوده‌اند.

این جا مسأله انتحار و خودکشی و القای در تهلکه در بین نیست؛ مسأله رضا و تسلیم به تقادیر الهی است. حتّی اگر خداوند آن بزرگواران را برای مصالحی امر به خودکشی می‌فرمود، مطیع و فرمانبر بوده و به چون و چرا زبان نمی‌گشودند.

در داستان مأمور شدن حضرت ابراهیم علیه السّلام- به ذبح فرزندش- اسماعیل- می‌بینیم که چگونه هر دو تسلیم امر شدند. وقتی ابراهیم گفت: (إنی أری فی المنام أنی اذبحک فانظر ما ذاتری [۱۱۹]، اسماعیل گفت: (یا أبت افعل ما تؤمر)؛ و خدا می‌فرماید: (فلما أسلما و تله للجبین [۱۲۰].

در داستان پسران آدم علیه السّلام- هم ملاحظه می‌کنید که گفت: (لئن بسطت إلی یدک لتقتلنی ما أنا بباسط یدی الیک لأقتلک [۱۲۱].

این‌ها وظایفی است که این بزرگواران داشتند و انجام داده‌اند و ما فعلًا در اسرار آن بحثی نداریم.

بنابراین آن چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- صادر شد نیز نظیر همین وقایع بوده و با این که می‌دانست ابن ملجم، همان اشقی الآخرین و شقیق عاقر ناقه ثمود و قاتل او است، به سوی وی دست دراز نفرمود و او را آزاد گذارد؛ و بلکه مشمول مراحم و احسان خود قرار داد.

این گونه اعمال انبیا و اولیا را نمی‌توان با معیارهای عادّی، که اعمال افرادی عادّی با آن سنجیده می‌شود، سنجید؛ بلکه باید در افق عالی‌تر و محیط وسیع‌تری که در خور شأن و مقام آنها است، با توجّه به فلسفه بعثت انبیا و نصب ائمه و نظامات حاکم بر عالم، کارهای آنها را مطالعه کرد.

هر چند احاطه به این مطالب از عهده خارج است؛ امّا اجمالًا این قدر می‌فهمیم که نمی‌شود علمی را که آنان به طور مسلّم با الطاف خاصّه الهی داشته‌اند و خدا آنها را به

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۳

آن گرامی داشته و اخبار اهل سنّت و شیعه آگاهی آنها را از علم غیب ثابت و مسلّم کرده است، از آنها سلب کنیم؛ یا- العیاذ بالله- نسبت ترک وظیفه و القای نفس در تهلکه به آنها بدهیم.

حتّی فردی مثل «ابن ابی الحدید معتزلی» نیز مطلب اخبار حضرت امیر- علیه السّلام- را در شب ضربت خوردن، و حتّی داستان مرغابی و فرمایش آن حضرت: «دعوهن فإنهن نوائح» را به طور ارسال مسلّم نقل می کند.[۱۲۲] هر چند در مقام جواب کوتاه آمده و علم به خصوصیّت زمان شهادت را نفی کرده است؛ که با وجود این همه احادیث و اخبار غیبی، آن حضرت از خصوصیّات وقایع، قابل قبول نیست.

کسی که در مقام بیان و اعلام علم و آگاهی خود، از تفاصیل وقایع آینده چنین می گوید، چگونه از تفاصیل شهادت خود اطّلاع ندارد؟

آن حضرت در ضمن یکی از خطب نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«فاسألونی قبل أن تفقدونی فوالذی نفسی بیده لاتسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعهٔ، ولاعن فئهٔ تهدی مائهٔ و تضل مائهٔ الّا أنبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و محط رحالها و من یقتل من أهلها قتلًا و من یموت منهم موتاً»[۱۲۳]

کسی که به نقل «ابن ابی الحدید» در مورد تقسیم بیت المال آن گونه خبر از واقع می‌دهد و از مبلغ موجود در آن آگاه است، کسی که در ذی قار، به «ابن‌عبّاس» از عدد نفراتی که به او از کوفه پیوسته می‌شوند خبر می‌دهد که شش‌هزار و شصت و پنج نفر خواهند بود؛ (نه یک نفر بیش، و نه یک نفر کمتر)، کسی که در جنگ نهروان به اصحاب خود خبر می‌دهد که: به خدا سوگند از شما ده نفر کشته نمی‌شود، و از خوارج، ده نفر سالم نمی‌ماند، کسی که از قتل «جویبره» و «میثم» و «رشید هجری» خبر می‌دهد، و مکان شهادت سیّدالشهدا را می‌شناسد و اخبار بی‌شمار دیگر از آینده داده است، چگونه از تفصیل شهادت خود ناآگاه است؟

پس جایی برای مثل توجیه «ابن ابی الحدید» و نفی علم به خصوصیّت زمان شهادت نیست.

باید بر اساس آن چه گفته شد، و بر حسب اخباری که دلالت دارد بر علم امام به «ما کان» و «ما یکون» و «ماهو کائن»، به موجب اخبار غیبی بسیار دیگر که از آن حضرت صادر شده، در موارد متعدّد با خصوصیّات و تفصیلات، بگوییم: آن حضرت به مسجد رفت و بر طبق علمی که داشت مأمور به ترتیب اثر نبود. چنان چه از حالات

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۴

آن حضرت در شب ضربت خوردن هم به دست می‌آید، «ابن‌ملجم» را با علم به این که قاتل او است از کوفه بیرون نراند و تحت نظر قرار نداد.

به تعبیر دیگر می‌توان گفت: عمل معصوم با علم او به «ماکان» و «مایکون» و «ماهوکائن»، مثل: رفتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- به مسجد و زهر خوردن امام حسن علیه السّلام-، دلیل بر این است که در موضوع تکالیف علم و آن چه دخالت دارد و معتبر است، علم عادّی است، و علم امامت دخالت ندارد، و از این رو آن را معیار نمی گرفتند که با قضا و قدر الهی هم معارض نشود و اگر هم علم امامت دخالت داشت، به مسجد نمی‌رفتند و زهر را نمی‌نوشیدند.

پس بـا این اعمـال امـام نمی‌توان ادلّه مطلقه علم امـام را تقییـد کرد، و عمل ایشان را مخالفت با نهی (لاتلقوا بأیـدیکم إلی التهلکـهٔ) گرفت؛ که در موضوع آن تهلکه معلوم به علم عادّی و غیر امامت ملاحظه شده است.

به عبارت دیگر: این افعال (رفتن به مسجد و زهر خوردن) خود به خود در این جا مورد استدلال نیست؛ چون وجه فعل معلوم نیست. بایـد به ادلّه دیگر مراجعه کرد. اگر آن ادلّه دلالـت بر عمـومیّت علم امـام کرد، از این عمـل اسـتفاده می‌شود که علمی که در توجّه تکـالیف به امـام دخـالت دارد، علم امـامت نبـوده و علم عـادّی است؛ و ادلّه- چنـان که بـا مراجعه به کتب حـدیث و تواریـخ معلوم می‌شود- به همین نحو، یعنی عمومیّت علم امام دلالت دارد.

مهدویّت

س- آیا امام عصـر- عـج الله تعالی فرجه الشّـریف- در سنّ ۷۵ سـالگی به شـکل و هیأت یک فرد ۷۵ سـاله، غیبت کبرای خویش را آغاز نموده‌اند؟

ج- در روایـات اشـاره‌ای به این مطلب نشـده، و تنها گفته شـده است که آن حضـرت در قیافه شـخص سـی ساله یا چهل ساله ظهور می کنند.

بلی، ثبوتـاً ممکن است در موقع غیبت در قیـافه شـخص ۷۵ سـاله غایب شـده باشـند، و نیز ممکن است در غیر این قیافه غایب شـده باشند (واللّه العالم).

س- مدّت غیبت صغری چند سال می‌باشد؟

ج- در حدود هفتاد و چهار سال.

معارف دین، ج۱، ص: ۹۵

س- غیبت دوم امام زمان (غیبت کبری) چند سال می‌باشد؟

ج- مـدّت آن معلـوم نیست؛ چـون وقت ظهـور آن حضـرت را جز خداونـد متعـال کسـی نمی‌دانـد. در روایـاتی ائمه علیهم‌السّـلام- فرموده‌اند: هرکس برای ظهور وقتی معیّن کند، کذّاب است.

س- دلیل زنده بودن امام زمان- علیه السّلام- و طول عمر ایشان چیست؟

ج- دلیل زنده بودن آن حضرت، روایات متواتره صحیحه فریقین است.

در این خصوص به کتب مفصّـله‌ای که در این موضوع تألیف شده- از جمله: «نوید امن و امان»، «نجم الثّاقب» و کتاب‌های فارسی و عربی بسیار دیگر- مراجعه فرمایید (والله العالم).

س- در کتب مذهبی دیده می‌شود که نام حضـرت ولیّ عصـر- علیه السّـلام- را به صورت «م‌ح‌م‌د» می‌نویسـند. ضمناً در ادعیّه، مثلا صلوات مخصوصه حضـرت- علیه السّلام- نام ایشان را با نام حضرت رسول- صلّی‌الله علیه وآله- ذکر می کنند. نظر خود را در مورد نام بردن ایشان با نام پیامبر اکرم- صلی‌الله علیه وآله- بیان فرمایید.

ج- احتیاط این است که از بردن نام مبارک اصـلی آن حضـرت در مجالس و حضور اشـخاص خودداری شود و در بعض دعاها که اسم آن حضرت آمده آن دعا در خلوت خوانده شود، یا اسم مبارک، آهسته گفته شود (واللّه‌العالم).

س- آیا ایستادن موقع شنیدن نام قائم- علیه السلام- واجب است؟

ج- وجوب آن معلوم نیست؛ ولی قیام به ملاحظه احترام آن حضرت بسیار مستحسن است (واللّه العالم).

س- در این زمان که حضرت بقیهٔ الله- روحی له الفداء- غایب هستند، آیا کسی می‌تواند خدمت حضرت برسد؟ معنای صدقه دادن برای سـلامتی آن حضـرت چیست؟ آیا حضـرت مثل دیگران دچار تصادف با ماشـین و یا زمین خوردن و امثال این ها می‌شونـد که

صدقه ما جلو آن بلاها را بگیرد، یا مطلب دیگری است؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۶

ج- تشرّف به حضور مبارک حضرت بقیهٔ الله- ارواح العالمین له الفداء- در زمان غیبت، امری است ممکن؛ و در طول زمان غیبت برای اشخاصی اتّفاق افتاده است (رزقنا الله زیارته مع المعرفهٔ بحقّه).

امّا صدقه دادن برای آن حضرت، اولا دستوری است که از بزرگان دین رسیده و در آن تردیدی نیست. ثانیاً فواید صدقه منحصر به سلامتی از تصادف و امثال آن- که نسبت به آن وجود مبارک، مقطوع العدم می‌باشد- نیست. ممکن است صدقه دافع بعض آفات و بلیّات دیگر از وجود مبارکش باشد. علاوه بر این که صدقه دادن برای شکرانه سلامت آن حضرت نیز صحیح است.

س- چه کنم که مورد توجّه امام زمان- عج الله تعالی فرجه الشّریف- قرار گیرم؟

ج- بهترین راه جلب توجّه آن حضرت ارواحنا فداه- پرهیز از محرّمات و انجام واجبات، سعی در قضای حوائج مؤمنین، احیای مذهب و اعلای امر اهل بیت علیهم السّلام- تعظیم شعائر اسلام، دوری از اهل بدع، اهتمام بر ثبات و استقامت بر سیره ائمّه طاهرین علیهم‌السّلام- و امر به معروف و نهی از منکر است.

یاد خدا را در همه احوال فراموش نکنید؛ که در حدیث است:

«أفضل إیمان المرء أن یعلم أنّ الله معه حیثما کان»

خود را رعیّت حضرت بقیّهٔ الله أرواح العالمین له الفداء- بدانید و آن حضرت را ولیّ‌نعمت و آقا و سرور خود بشناسید. امید است موفّق باشید.

س- در دعای مبارکه ندبه این جمله وجود دارد: «ولا ینالک منی ضجیج ولا شکوی». با توجّه به روایات عدیده، و مشاهدات عینی و توسّلات، شکوی و ضجیج به حضرت بقیّهٔ الله- ارواحنا فداه- رسیده است. پس این جمله را چگونه باید معنی کرد؟

ج- جمله مذکور، اشاره به غیبت آن حضرت از مردم و قطع ارتباط عادّی و متعارف با ایشان است؛ که به طور عادّی صدای ضجّه و شکایت را جز در ضمن شرفیابی‌هایی که برای بعضی به طور اتّفاق فراهم می‌شود، نمی‌توان به آن حضرت رساند و عموم- به جز افراد قلیلی- از فیض دیدار و سخن گفتن حضوری با ایشان محرومند.

س- آیا برای ظهور موفورالسّرور حضرت بقیّهٔ الله الاعظم امام زمان- ارواحنا فداه- زمان خاصّی معیّن شده است؛ یا خیر (چون اشخاصی هستند که زمان معیّنی را برای ظهور تعیین نموده‌اند)؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۷

ج- برای ظهور حضرت مولی، بقیّهٔ الله ارواح العالمین له الفداء- زمان خاص، یعنی روز فلان از فلان ماهِ معیّن از فلان سالِ معیّن، تعیین نشده است. هرکس تعیین وقت نماید بر حسب اخبار دروغگو است، و همه علمای اعلام اعلی الله کلمتهم بر این اتّفاق دارند. حقیر نیز در «منتخب الأثر» بابی با عنوان «فی عدم جواز التوقیت و تعیین وقت لظهوره» ذکر کرده‌ام.

(جعلنا الله وإیاکم من المنتظرین لظهوره والثابتین علی إمامته والفائزین بعنایته صلوات الله علیه و علی آبائه الطّاهرین).

س- می‌گویند در «مثلّث برمودا» فرزندان آن حضرت یا نوه‌های پیامبران و امامان هستند؛ آیا درست است؛ یا نه؟

ج- این دعوی ثابت نیست و احتمال این که برای آن حضرت فرزندانی باشند نیز منتفی نیست.

به هرحال آن چه اصل است، عقیده به وجود و حیات و غیبت شخص آن حضرت است، که بر حسب روایات بسیار، ظهور می‌نمایند و عالم را پر از عدل و داد می‌کنند، بعد از این که پر از جور و ظلم شده باشد. امید است خداوند متعال چشم ما را به جمالش منوّر فرماید.

س- فلسفه انتظار امام زمان در چیست؟

ج- می‌توانید اجمال فلسفه انتظار را در کتاب حقیر: «انتظار، عامل مقاومت و حرکت» مطالعه کنید.

س- در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است: «یأتی علی الناس زمان لا یبقی من الإسلام إلا اسمه» تا آن جا که فرمود: «مساجدهم عامرة من البناء خراب من الهدی عمارها وسکانها شر أهل الأرض»؛ معنای «عمارها» و «سکانها» چیست؟ و آیا «عمار» و «سکان» شر اهل ارض‌اند؟

ج- این حدیث از اخبار ملاحم و پیش گویی از آینده است، که اوضاع دگرگون می‌شود؛ مساجد از بنا آباد، و از هدایت، ویران، و آبادکنندگان مساجد و اهل مساجد و ساکنان آنها بدترین اهل زمین خواهند بود؛ و پیش آمدن این اوضاع مستبعد نیست؛ یا اشاره به آینده‌هایی است که هنوز پیش نیامده است؛ یا خبر از زمانهایی مثل زمان

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۸

«بنی‌امیّه» و «بنی‌عباس» است که مساجد چنین صورتی را داشت. پیش‌نمازها از فاسق‌ترین و متجاهرترین افراد به معاصی بودند. و در منابر حتّی ولیّ خدا، امیر المؤمنین علیه السّلام- را سبّ می‌کردند.

اکنون هم اگر چه در آن حد نیست؛ امّا در بعضی مساجد در مملکتی مانند عربستان، ضدّ اهل بیت علیهم السّلام- و ضدّ شیعیان آنها تبلیغ می‌شود، و مساجد مرکز اضلال مردم است؛ از مساجد سوء استفاده می‌شود، و برنامه‌هایی خلاف وضع مساجد انجام می‌گیرد. حاصل بحث این است که: تغییر احوال در آخرالزّمان- که در احادیث بسیار است- مورد استبعاد نیست و نمونه‌هایی از آن همواره دیده شده و می‌شود.

س- روایتی وجود که: مدّت حکومت سفیانی برابر با انگشتان دست و پاها خواهد بود (۲۰ سال). آیا این روایت معتبر است؟ نظر جناب عالی چیست؟

ج- اعتبار روایات مذکوره ثابت نیست؛ مضافاً به این که مضمون آنها مجمل است و روشن نیست؛ ولی دلیلی هم بر نفی آنها نداریم (والله العالم).

س- کسانی که درباره امام زمان- عجل‌الله تعالی فرجه الشریف- تحقیق کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که: اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم عصر ظهور امام- عجل‌الله تعالی فرجه الشریف- است. جنابعالی تفصیلا نظر خود را در این باره مرقوم فرمایید.

س- طبق روایات مدّت حکومت آخرین عبدالله (در حجاز) چقدر است؟

روایتی وجود دارد که بین نهضت سیّد موسوی و شروع نهضت امام زمان- علیه السّلام- مدّت یک عمر متوسّط انسان است؛ نظر جناب عالی چیست؟

آیا عصر حاضر، عصر ظهور امام- علیه السّلام- است؟

ج- مطالب مورد سؤال برای این جانب نیز معلوم نیست (العلم عندالله؛ والله العالم).

س- در زمان غیبت امام زمان- عجل‌الله تعالی فرجه الشریف- مخصوصاً در عصر حاضر، وظیفه ما چیست؟

ج- وظیفه مردم در زمان غیبت و حضور، اطاعت از دستورات دینی و تقوا را سرلوحه زندگی قرار دادن است.

بلی در زمان غیبت دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت و صدقه دادن برای سلامتی آن بزرگوار و انتظار مقدم مبارکش و به وجود آوردن دولت کریمه و شب و روز به یاد آن حضرت بودن، از وظایف مهمّه عصر غیبت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۹

س- آیا احادیث «امان» عقلا صحیح است؟ چرا با وجود امام، شاهد بلایای ارضی و سماوی هستیم؟

ج- موضوع این که وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا است و زمین به وجود امام، باذن اللّه و تقدیره برقرار و پایدار است، برحسب

اخبـار متواتره از طرق عـامّه و خـاصّه، از جمله اخبـار «امان» ثابت و مسلّم است. و اخبار از این امور، ماننـد اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا، تکویر شـمس، انکدار نجوم، انشـقاق سـماء، امتداد و انبساط زمین، سیر جبال، تسجیر بحار و ...، فقط از طریق وحی و اخبـار پیغمبر صـادق مصـدّق، قابـل قبول و بـاورآور است؛ و از اموری که مسـتقیماً بـا برهـان عقلی قابـل اثبات باشـد، نیست؛ و اگر صاحبان بعضـی از مسالک و علوم عقلیّه یا مدّعیان کشف و شهود، بر حسب نگرش‌های خود، خصوص دخل وجود امام را در بقای عـالم ثـابت بداننـد و بر آن اسـتدلال عقلی هم بنماینـد، خـارج از فهم عـامّه و بلکه اکثر خواص است و نیاز به اثبات مقـدّمات دیگر دارد. بنـابراین راه صواب، همـان اتکـای به وحی و اخبـار مخبر عن اللّه است؛ که وسـاطت و سـفارت او بین الخلق و الخـالق به دلیل معجزه ثابت شده باشد.

بنابراین همین که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد، با اخبار نبی، ثابت النبوّه و با اخبار وصی، ثابت الوصایه ثابت می‌شود و نفس انسان مستقیم الذّهن آن را می‌پذیرد و باور می‌کند.

خلاصه اینکه مسایلی مثل: (یوم تبدل الأرض)[۱۲۴] و (و تری الجبال تحسبها جامدهٔ و هی تمرّمر السحاب)[۱۲۵]، اموری نیستند که عقل بتواند از آنها خبر دهد.

آیـا عقـل توانسـته و می‌توانـد از واقعه‌ای مثـل قتـل عمّـار به دست «فئه باغیه» ده‌ها سال قبل از آن خبر بدهـد؟ آیا بشـر با دلیل عقلی می‌توانست مثل انبیای سلف، بشارت از ظهور پیغمبر آخرالزّمان، محمّد بن عبداللّه صلّی الله علیه و آله وسلّم- بدهد؟

آیـا عقـل می‌توانـد مثـل وحی، خبر از جنـگ جمـل، خروج عـایشه و سـگان حوئب بدهـد؟ یـا از معارضه زبیر با امیرالمؤمنین، یا از شهادت امیرالمؤمنین و حضرت سیّدالشّهداء- علیهما السّلام- و صدها وقایع غیبیّه دیگر، خبر دهد؟

هیچ دلیلی نمی‌تواند از این امور غیبیّه خبر بدهد؛ ولی با خبر نبی، ثابت‌النبوّه و با خبر وصی، ثابت الوصایه پذیرفته می‌شود، و ردّ آن به عنوان این که دلیل عقلی ندارد، جایز نیست. بلی، اگر در جایی دلیل قاطع عقلی بر عدم وقوع باشد، مسأله دیگری است.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۰۰

بنابراین بر حسب این روایات معتبر و متواتر، که از آن جمله در نهج‌البلاغه نیز از حضرت امیرالمؤمنین است که فرمود:

«اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم للّه بحجهٔ إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً»[۱۲۶]،

و محـدّثان بزرگ اهـل سـنّت نیز آن را روایت کرده‌انـد، این فایـده وجود امام غایب که وجودش «امان» اهل ارض است و بقای آن وابسته به بقای اوست، قابل انکار وتردید نیست.

امّا پاسخ نقض و ردّ این دلیل نقلی به جهت نوع جنگ‌ها، ویرانی‌ها، زلزله‌ها، آتش فشان‌ها، سیل‌ها، طاعون‌ها، وباها و امور دیگر در طول دوازده قرن، بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار، این است که:

از این اخبار و احادیث نفی کلّی این حوادث- که طبیعت عالم و زمین مقتضـی آن است و علاوه بر آن سـنّت اللّه بر آن جاری شده است- استفاده نمی‌شود. این‌ها اموری است که حتّی بر حسب نظام مقرّر در این عالم طبیعت، حدوث آن‌ها طبیعی است.

غرض از این‌که امـام، «امـان» است این نیست که بـا وجود امـام کسـی بیمـار نمی‌شود، یـا جنگی واقع نمی‌گردد، یـا زلزله و حوادث دیگر اتّفاق نمی‌افتد. همه این امور در اعصار حضور انبیا و ائمّه علیهم السّلام- اتّفاق افتاده و بعد از این هم اتّفاق خواهد افتاد.

غرض این است که وجود امـام وجود در بقـای ارض مؤثّر است و آن‌گـاه که زمین خالی از حجّت باشـد، زمین و نظامات آن به هم می‌خورد، یا عوض می‌شود:

«لو بقیت الأرض بغیر حجهٔ لساخت بأهلها»[۱۲۷].

با این وجود، چون اسـرار قضا و قدر بر ما معلوم نیست، تأثیر وجود امام در منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسلّم است؛ چنان‌که اعمال مردم و خوب و بـد در بروز و عـدم بروز این حوادث مؤثّر می‌باشد. دعا، دافع بلیّات عمومی و خصوصـی است. حتّی

استغفار سبب نزول باران و برکات می‌شود و وجود سالمندان و کودکان و چرندگان نیز موجب دفع بلا است.

چنان که در خبر است:

«إن للّه تعالی فی کل یوم ولیلهٔ منادیاً ینادی مهلًا مهلًا عباداللّه عن معاصی اللّه فلولا بهائم رتّع و صبیهٔ رضّع و شیوخ رکّع یصب علیکم العذاب صباً ترضّون به رضّاً»[۱۲۸].

مسأله فایده وجود امام را با این دید ایمانی باید بررسی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضاء و قدر الهی معتقدند، سخن می گوییم.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۰۱

با توجّه به نصّ صریح قرآن وجود پیغمبر امان از عذاب است؛ وجود قائم مقام او نیز امان است؛ و استغفار نیز امان می‌باشد: (وما کان اللّه معذبهم وأنت فیهم و ما کان اللّه معذبهم وهم یستغفرون [۱۲۹]

به طور خلاصه، فایده‌ای که برای وجود امام- چه غایب و چه حاضر- بیان کرده‌ایم، با توجّه به این معانی- که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطاله کلام نداریم- روشن و منطقی است؛ و کلام حکیمانه «محقّق طوسی» بسیار محکم است:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر وعدمه منّا».[۱۳۰]

س- نصب امام در صورتی که غایب از انظار باشد و متصرّف در امور و رتق و فتق و اصلاح احوال جامعه نباشد، چه فایده‌ای دارد؟ عدم دخالت امام در امور چگونه مستند به مردم است؟ چرا که مردم به واسطه وجود و حضور او در میان جامعه در معرض امتثال و اطاعت از فرامین و اوامر او قرار نگرفته و مخالفتی اظهار ننموده‌اند، تا بتوان غیبت، و قیام نکردن آن حضرت به اصلاح و انتظام شؤون عموم و اعمال ولایت را به مردم نسبت داد. بنابراین کلام «محقق طوسی»، که عدم تصرّف امام را از ما و مستند به ما (مردم) می‌فرماید، چگونه قابل توجیه و تحقیق است؟

ج- این ایراد که: «فایده تعیین امامی که بر کنار از مداخله در اداره جامعه و حفظ مصالح عالیّه اسلامی باشد چیست، و چرا نصب و تعیین او لازم است؟» به فرض ورود، اختصاص به امام غایب ندارد؛ بلکه در مورد امام حاضری که مبسوط الید نیست، و از تصرّف در امور ممنوع یا محبوس است نیز قابل طرح است. و بلکه در مورد نبّی و پیغمبری که مردم به طور موقّت یا دایم مانع از تبلیغ رسالت او باشند نیز این سؤال وجود دارد.

جواب «حلّی» این است که با وجود عدم حضور مردم برای انفاذ اوامر امام یا استماع تبلیغ نبی و بلکه ممانعت از آن، چنانکه در عصر ائمه قبل از حضرت صاحب الأمر- علیهم السّلام- واقع شد، تصرّف نکردن آن بزرگواران در امور، مستند به مردم است.

آن چه بر خدا لازم است، اتمام حجّت و ارسال رسول و نصب امام و فرستادن شرایع و احکام است. اگر مردم استقبال نکنند و همکاری ننمایند، این فواید حاصل نمی‌شود. ولی خداوند متعال به مقتضای حکیمیّت، رحیمیّت و رحمانیّت، ربّانیّت، فیّاضیّت، هدایت، و سایر صفات جمالیّه و برای آن که حجّتی از عباد بر او نباشد: (لئلا

معارف دین، ج۱، ص: ۱۰۲

یکون للناس علی اللّه حجهٔ)[۱۳۱] و مصالحی که خود عالم به آن است، زمین و زمان را خالی از حجّت و صاحب الأمر نخواهد گذارد.

همان گونه که در بعضی از روایات است:

«مثل الإمام مثل الکعبهٔ یؤتی و لایأتی»[۱۳۲]

وقتی قیام به این وظایف عامّه ولائی بر امام واجب است که مردم به طور جدّی اظهار حضور برای فرمانبری و امتثال از اوامر او بنمایند؛ چنان که از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام- در ذیل خطبه «شقشقیه» استفاده می‌شود:

«أما والـذی فلق الحبهٔ وبریء النسـمهٔ لولا حضور الحاضـر و قیام الحجهٔ بوجود الناصـر و ما اخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظهٔ ظـالم و لا ـ سغب مظلوم لأـلقیت حبلها علی غاربهـا و سـقیت آخرهـا بکـأس أولهـا و لألفیتم ان دنیاکم هـذه أهون عنـدی من عفطهٔ عنز»[۱۳۳]

). بنابراین مبسوط الیـد نشـدن و قدرت نیافتن ائمّه طاهرین علیهم السّـلام- بر اداره امور، همانگونه که خواجه فرمود، مستند به مردم است. در مورد حضـرت صاحب الامر- عجّل اللّه تعالی فرجه- نیز همین جهت معلوم بوده که اگر ایشان هم در این اعصار مثل آبای کرامشـان در بین مردم بودنـد، و مأمور به آن برنامه خاص نبودنـد، حکومت‌ها و مردم دنیاپرست با اطّلاع از بشاراتی که درباره آن ظهور پیروز و جهان گیر شـنیده بودند، در فشار و اذیّت و آزار به آن حضـرت تا سر حدّ شـهادت در آن عصـرهایی که مقضیّات و شرایط ظهور موجود نبود، اقدام می کردند.

بنابراین عدم حضور مردم در اطاعت از امام، با توجّه به آن که در آغاز و مقارن با ولادت آن حضـرت و به خصوص بعد از شهادت پدر بزرگوارش در مقام دستگیری وی برآمدند، احتیاج به آزمایش و امتحان جدید نداشت.

در کـل، مسأله پیاده نشـدن نظم امامت و رتق و فتق امور و به دست گرفتن زمام کارها بر حسب تاریـخ به متعهّـد بودن مردم به نظام الهی امامت ائمه علیهم‌السّلام- مستند بوده است.

البتّه قضـا و تقـدیرات خداونـد علیم قـدیر حکیم نیز در کنـار وضـع مردم بر حسب بشـارات و احـادیث راجع به غیبت طولاـنی آن حضـرت و پیش‌آمدها و حوادث و مسایل بسـیار، بالاخره سیر جهان را به ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت عدل اسلامی جهانی منتهی خواهد کرد، و این یک وعده الهی است؛ (ولن یخلف اللّه وعده [۱۳۴].

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۳

بنابراین ظهور ولایت آن حضـرت بـدون حصول شـرایط خاص و آماده شـدن جهان و تحقّق تقدیرات الهیّه امکان پذیر نخواهد بود. در غیر آن شـرایط موقعیّت، همان موقعیّت‌های گذشـته یا دشوارتر خواهد بود. مردم جهان باید در این اعصار امتحانات بسیار ببینند، و مراحل متعـدّدی را پشت سر بگذارند تا شـرایط- چنان که خداوند فرموده- فراهم شود. حتّی در روایات است که تمام اصـناف و صاحبان دعاوی به حکومت می‌رسـند، تا کسـی نتوانـد بعـد از ظهور آن حضـرت ادّعا کنـد که اگر من یا ما بودیم، می‌توانستیم این برنامه را پیاده کنیم.

به هر حال «هذا أمر من أمر اللّه و سر من سر اللّه، لا یعلم تأویلها و أسـرارها إلااللّه و الراسـخون فی العلم و ما نقول أو نعلم منه ظاهر من الباطن، ومجاز من الحقیقهٔ، ویظهر ما فی هذا الأمر أو بعضه من الأسـرار الإلهیّهٔ بعد ظهوره، واللّه علی کل شیء قدیر، وبکل شیء علیم، یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره، ولا یسئل عما یفعل و هم یسئلون، ولا یخلّف المیعاد.»

س- آیا اگر حکایتهایی در مورد مداخله حضـرت در عصـر غیبت، در امور برای شخصـی یقین‌آور نباشد، چگونه می‌توان برای امام غـایب فایـده‌ای تصـوّر نمـود؟ (در کتـاب «امـامت و مهـدویّت» در پاسـخ بـه ایـن سـؤال کـه فایـده امـام در عصـر غیبـت چیسـت، به حکایت‌هایی درباره دخالت امام- علیه السّلام- تمسّک نموده‌اید).

ج- نظر بر این است که این سـالبه کلیّه را که آن حضـرت از جمیع امور کنـاره‌گیری دارنـد، و مطلقـاً (مسـتقیماً یـا به وسـیله خواصّ خودشان و دیگران) تصـرّف و مداخله در امور نداشته باشند را، رد کنیم. به این بیان که: نه ما به این سلب کلّی معتقدیم، و نه کسی می‌تواند نسبت به آن ادّعای قطع و یقین بنماید.

زیرا ممکن است چنـان که بیـان کرده‌ایم، آن حضـرت توسّـط اولیـا و خواصّ خودشـان، یا به هر شـکلی که مقتضـی باشـد، دخالت نمایند.

خلاصه می‌توان گفت: به ظاهر آن حضـرت مـداخله کلّی و فراگیر در امور ندارند، و این سـلب غیر کلّی با ایجاب جزیی که کسـی

نمی‌تواند آن را نفی نماید، منافات و مناقضه ندارد.

با این که ما امارات و نشانه‌های بسیار در طول تاریخ تشیّع از این مداخله غایبانه آن حضرت در امور بسیار داریم؛ حال اگر کسی هم شکّاك یا مغرض باشد و بگوید: من باور نمی‌کنم؛ در جواب می‌گوییم: غرض ما بیان امکان این مداخله و ردّ سلب کلّی است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۴

به عبارت دیگر می‌خواهم این شبهه را که امام در امور مطلقاً مداخله ندارند، رد کنم؛ زیرا این شبهه در صورتی وارد است که عدم مداخله مطلق آن حضرت، ثابت و معلوم باشد و چون این موضوع (عدم مداخله مطلق) قابل اثبات نیست، با وجود بشارت انبیای گذشته و پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله- و ائمه طاهرین علیهم‌السّلام- اگر هم مداخله آن حضرت در امور ثابت نشود، خللی در مسأله امامت و غیبت و شؤون آن حضرت وارد نمی‌شود.

همان مقدار که تصرّف و مداخله ایشان در حدودی که مصلحت باشد امکان‌پذیر باشد، برای ردّ شبهه کافی است. چنان که در سایر افعال و صنایع و مخلوقات خداوند متعال، اگر در موردی فایده پدیده و مخلوقی را کشف نکردیم، و نتوانستیم برای آن فایده‌ای اثبات کنیم، دلیل بر عدم فایده نمی‌شود؛ که از زمان‌های کهن گفته‌اند: «عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود».

این ظهور و این غیبت و آن چه در اخبار و احادیث از امور خارق‌العاده رسیده است، همه جزء سنن الهیّه و به اراده خداوند حکیم و علیم انجام می‌شود. همان گونه که معتقدیم در عالم تکوین و خلقت، کار عبث و بیهوده واقع نشده و نمی‌شود، در این گونه امور نیز همین نظام و برنامه جاری است؛ (ذلک تقدیر العزیز العلیم .

س- چگونه غیبت امام با تماس مردم و استغاثه از آن حضرت مفهوم پیدا می‌کند؟ (نمونه‌هایی که در کتاب «امامت و مهدویّت» از استغاثه و فریاد رسی‌های حضرت بیان شده، ممکن است برای کسی یقین آور نباشد).

ج- مقصود این است که مفهوم غیبت، ناشناخته بودن شخص آن حضرت بر مردم است و مقصود ناشناخته بودن مردم، از آن حضرت نیست و به عبارت دیگر مقصود این است که امام علیه السّلام- از مردم غایب است؛ نه این که مردم از امام علیه السّلام- غایب باشند؛ تا کسی بگوید: بنابراین چون نمی‌توانند با مردم تماس بگیرند، نمی‌توانند بعض فریادرسی‌ها و استغاثه‌ها را شخصاً یا به وسیله خواصّی که دارند، پاسخ بدهند.

همان گونه که تذکّر داده‌ایم ایشان در موسم حج شرکت می‌فرمایند؛ به زیارت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله- و سایر اجداد بزرگوارشان علیهم السّلام- می‌روند؛ قبور مؤمنین را زیارت و در تشییع جنازه هر کجا مقتضی باشد- شرکت می‌کنند.

خلاصه، آن حضرت اعمال و برنامه‌های خیر و عبادی و احسان به ضعفا را در حدودی که در حال غیبت قابل انجام است، انجام می‌دهند. حکایات بسیار هم از این مقوله نقل شده است که اگر هر یک از آنها باور بخش و یقین‌آور نباشد، کلّ آنها موجب

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۵

قطع و یقین است. ولی در این جواب، ما نمی‌خواهیم این موضوع را اثبات کنیم؛ بلکه می‌خواهیم نفی آن را و این که اعتقاد به امام غایب مفهومش عقیده به خارج بودن آن حضرت از بین مردم و مجامع است، رد کنیم که برای ردّ آن، و رفع اشکال، امکان انجام این گونه تصرّفات از ایشان کافی است.

ما حدود عقیده خود را به آن حضرت و غیبت اعلام می‌کنیم، که کسی نتواند بگوید امام غایبی که شما به او عقیده دارید، کسی او را نمی‌بیند، و با امام میّت تفاوت نمی‌کند.

در این جا فقط ما می‌خواهیم با عرض عقیده، روشن کنیم بر این عقیده که دلایلی بر اثبات آن اقامه می‌شود، فی حدّ نفسه ایراد و اشکالی وارد نیست؛ چون عقاید از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد: گاه نفس عقیده مورد ایراد عقلی یا نقلی است، که نخست باید آن را بررسی کرد؛ مثلًا عقیده به شِرك یا تجسّم خدا یا حلول و اتّحاد و امثال این عقاید، عقلًا مورد ایراد و ابطال قرار می‌گیرد،

یـا عقیـده به امـامت ظـالم و نظر به خود این عقیـده عقلًا و نقلًا باطـل است و بـا وجود این، اثبات آن برای شـخص فلان ظالم، قابل بررّسی نیست.

در این جـواب نیز می گـوییم: در عقیـده به امـامت امـام غـایب، این ایرادات وارد نیست؛ چـون مفهـوم این عقیـده، عقیـده به امـامت شخصی که در غیبت مطلق و مثل خارج از عالم ما باشد، نیست. او در هر کجا بخواهد حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند، مردم نیز او را بـدون معرفت به شخصـش می‌بیننـد. حکایـاتی که هم نقل می کنیم- اگر چه چنان که گفته شـد فی‌الجمله و به نحو تواتر اجمالی ثـابت است- این عقیـده مـا را که آن حضـرت را در غیبت مطلق نمی‌دانیم، تأییـد می‌نمایـد. به هر حـال جهـتی که مورد ایراد است، عقیده شیعه نیست؛ و آن چه عقیده شیعه است، این ایراد به آن وارد نمی‌باشد.

س- چگونه در بحث ولایت فقیه به توقیع شریف که سنداً و دلالتاً مخدوش است تمسّک می‌شود؟

ج- راجع به ولایت فقها در عصـر غیبت در رساله «ضـرورة وجود الحکومـة» و «ولایـة الفقهاء فی عصـر الغیبة» به طور مختصـر بحث کرده‌ایم.

راجع به توقیع شـریف، اعتبـار و حجیّت آن ثـابت است؛ زیرا شـیخ مـا صـدوق- قـدّس سـرّه- در کتاب «کمال الـدّین» از شـیخ خود «محمّـد بن محمّـد بن عصام الکلینی»- که از طبقه دهم است- روایت کرده است. در این‌جا با جمله «رحمهُ اللّه» و در موارد دیگر با جمله «رضی اللّه عنه» از او تجلیل و تعظیم کرده است.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۰۶

در این جا توقیع شریف را از «ثقةالاسلام کلینی» و او از «اسحاق بن یعقوب» روایت کرده؛ که او به وسیله جناب «محمّد بن عثمان»- رضوان‌الله تعـالی‌علیه- نایب دوّم از نوّاب اربعه، کتابی را که متضـمّن سؤالاتی بوده، تقـدیم کرده و به خطّ اشـرف حضـرت صاحب الامر- علیه السّلام-، توقیعی در جواب دریافت نمود.

همچنین «شـیخ طوسی» در کتاب «غیبت» این توقیع رفیع را از جماعتی از «جعفر بن محمّد بن قولویّه» که از ثقات و اجلاء در حدیث و فقه و صاحب تصـنیفات بسـیار واز طبقه دهم است، و از «ابی غالب زراری احمد بن محمّد بن سـلیمان»، از طبقه دهم، که او نیز از مشایخ و اجلاء است و به جلالت قدر، و کثرت روایت، و «شیخ عصابه»، و القابی غیر از آن، تعظیم و توصیف شده، و از غیر این دو بزرگوار، روایت فرموده و آن بزرگواران از جناب کلینی، و او از «اسحاق بن یعقوب»- که به احتمال قوی برادر کلینی بوده- روایت کرده است؛ و از اعتمـاد «کلینی» به او، و احتجـاج «صـدوق» و «شـیخ طوسـی» (محمـدون ثلاـثه) جلاـلت قـدر و وثاقت او نیز معلوم می‌شود. بنابراین نه تنها سند ضعیف نیست، بلکه به نظر می‌رسد که در کمال قوّت و اعتبار است.

علاـوه بر آن که متن آن- که متضـمّن جواب از مسایل مهم است- نیز بر قوّت و اعتبار آن افزوده است، و اباحه خمس در آن، دلیل بر ضعف آن نمی‌شود، نهایت امر یکی از اخبار، تحلیل و اباحه است که با آن در فقه، مثل سایر روایات، معامله می‌شود.

مضافاً بر این که معلوم نیست سؤال از مطلق خمس بوده یـا از خمس مبتلاـ به در مورد اماء، و جمله قبل از این جمله که می‌فرمایـد: «أمّاالمتلبسون بأموالنا فمن اسـتحل منها شـیئاً فأکله فإنما یأکل النیران»[۱۳۵]، نیز قرینـه است بر این که سـؤال از مطلـق خمس نبـوده است. بنابراین تعرّض توقیع به صورت اجمال به حکم خمس، شاهدی بر ضعف آن نیست و توقیع رفیع در کمال اعتبار است.

س- وجود امام غایب چگونه موجب دلگرمی مؤمنین می گردد؟

ج- جواب این سؤال واضح است. وجود امام از دو جهت باعث دلگرمی مؤمنین و حفظ تعهّد و موجب مزید شوق با اعمال صالح و انجام وظایف است:

نخست، از جهت اطمینان و امیـدواری و خوش‌بینی به آینـده جهان و پیروزی نهایی حق بر باطل و پر شـدن زمین از عـدل و داد. این فایده روانی مهمّی است که براصل عقیده به مصلح آخر الزّمان و ظهور منجی، که همه پیروان ادیان مخصوصاً مسلمانان

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۷

به آن اعتقاد دارند، مرتّب است و همه به آینده دنیا نظر دارند، و منتظر آن عصر درخشان و دوران خلاصی هستند.

دوّم، از جهت حال حاضـر و بقای التزامات اخلاقی و دینی و تعهّـدات مذهبی، این عقیده مفید و شوق‌انگیز و رغبت افزا است. نفس این عقیـده که مـا فی الحـال امـام و ملجأیی الهی داریم که از اعمـال صالـح و خیر مسـرور می‌شود و از کارهـای زشت مـا مغموم و رنجیـده خـاطر می گردد، انگیزه و بـاعث میـل به پرهیزکـاری و پارسایی و حسن عمل می‌شود و خلاصه مقرّب به طاعت، و مبعـد از معصیّت است.

س- آیا صحیح است که راز غیبت امام را منحصر به حکمتی نماییم که پس از غیبت معلوم می گردد؟

ج- در مورد سرّ غیبت نگفته‌ایم که سرّ و فلسـفه و حکمت آن منحصـر است به آن که بعـد از ظهور معلوم می‌شود و این به معنـای نفی اسـرار و حکمت‌های متعـدّد دیگر نیست. فرضاً هم اگر حکمت را منحصـر (بما یظهر بعـد الظّهور) به آن چه بعد از ظهور ظاهر می‌شود، بدانیم اشـکالی پیش نمی‌آید. چون ما بر حسب احادیث معتبر، ثابت می‌کنیم که غیبت و ظهور آن حضرت با امر خدا واقع خواهد شد. بنابراین اگر بگوییم حکمت غیبت، بعد از ظهور ظاهر خواهد شد، علامت تسـلیم و ایراد نگرفتن به کار و تقدیر خداوند است.

به علاـوه، ظهـور علمی حکمت، غیر از ظهور عینی آن است که بعـد از ظهور حاصـل می‌شود. مثـل آن که فایـده و حکمت بعثت و رسالت حضرت خاتم‌الانبیا- صلّی الله علیه و آله- قبل از ولادت آن حضرت و در اعصاری که پیغمبران گذشته از آن خبر می‌دادند، بطور اجمال معلوم بود و معلوم بود که فوایـد بزرگ و مهمّی دارد؛ امّا این فوایـد و برکات بعد از بعثت آن حضـرت ظاهر شد، و در هر عصر و هر زمان و هر روز تا زمان ما ظاهرتر خواهد شد.

امم گذشـته- که از پیغمبرانشان بشارت رسالت محمّد- صلّی الله علیه وآله- را دریافت می‌کردند- می‌دانستند که فایده این رسالت، بزرگ و با عظمت است؛ ولی تاآن حضـرت ظهور نفرموده و قرآن را برای بشـریّت نیاورده بود، این فایده چنان که باید معلوم نبود، و بعد از عصر رسالت شناخته و معروف شد.

از این جهت «ابن تیمیه» و دیگری نمی‌تواند شبهه بنماید، و اخبار معتبری را که دلالت بر وقوع غیبت دارند، انکار نماید. امثال او که اخبار «ابن صائد» و «دجال» و حتّی خبر از مرکب او را با آن تفاصیل عجیب و غریب و غیر قابل قبول نقل می‌کنند،

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۸

و از حکمت این تفصـیلات غیر منطقی نمی‌پرسـند، حق ندارنـد که از حکمت ظهور امـام زمان علیه السّـلام- که محقّقاً واقع خواهد شد سؤال نمایند.

باز هم توضـیح: روح و اساس این اشـکال، اصل عقیده به امامت آن حضـرت را با این مبعدات و ملازماتی که طرح شده مورد ایراد قرار می‌دهد؛ یعنی فکر و عقیده را از حیث محتوا و به اصـطلاح در عالم ثبوت غیر مقبول می‌شـمارد، و نظر ما در این جواب‌ها بیشتر متوجّه دفع این اشکال و ابطال آن می‌باشد.

به عبـارت دیگر: گاه نبوّت پیغمبر یا امامت امام با ایراد به اصل فکر و عقیـده به نبوّت عامّه یا امامت عامّه مورد اشـکال یا انکار واقع می‌شود، و گاه اثبات نبوّت یا امامت که در اصل حصول و تحقّق آن ممکن یا لازم و واجب است برای شخص معیّنی موردایراد قرار می گیرد.

در این پرسـش مسأله معقول بودن امـامت ظـالم و غیر معصوم و غیر اعلم، کبرای مسـأله مورد ابطال است؛ که در نتیجه صـغریّات و جزئیّات مسأله- که امامت ظلمه و جهال و غیر اعلم است- نفی می‌شود.

بنـابراین در این جواب‌هـا نظر بر این است که بگوییم امامت شـخص غایبی که بالمره از مردم جـدا باشـد و مردم از او غایب، و او از

مردم غایب باشد عقیده شیعه نیست؛ و مقصود از غیبت، غیبتی است که غایب و مغیب عنه در آن از هم منفصل و جدا نیستند. ربط غایب با کسانی که از آنها غایب شده، مثل ربط آفتاب مستور به ابر، با کاینات ارضی است و اجتماع آنها با یکدیگر غیر ممکن نیست.

غیبتی که شیعه به آن معتقد است قطع ارتباط کلّی نیست و معنایش پنهان بودن مغیب عنه از غایب نیست. بنابراین غیبت با آن فوایدی که گفته شد: بر وجود امام مترتّب است، منافی نیست و آن فواید و منافع، همه قابل حصول و بلکه بالفعل بر وجود اقدس آن حضرت مترتّب می‌باشد. و آخر (دعوانا أن الحمدللّه رب العالمین)

س- با عرض سلام و ارادت، لطفاً بیان فرمایید که آیا شمشیر حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب- علیه الصّلوة والسّلام- نزد مبارک حضرت بقیّه اللّه الاعظم- ارواحنا له الفداء- موجود می‌باشد؟ آیا موقع ظهور موفور السّرور از آن به عنوان و به صورت سنبل استفاده می‌نمایند؟ با وجود این سلاح‌های مخرّب پیشرفته ساخت دست بشر، آن بزرگوار به چه نحو به مصاف این سلاح‌ها می‌روند؟

معارف دین، ج۱، ص: ۱۰۹

ج- بر حسب روایات متعدّد که در کتاب‌های معتبر، مثل: «غیبهٔ نعمانی»، «خصال»، «عیون اخبار الرّضا- علیه السّلام-»، «معانی الاخبار»، «مناقب»، «کفایه‌الاثر»، «احتجاج» و «مهج الدّعوات» روایت شده، شمشیر موسوم به «ذوالفقار» که از ذخایر نبوّت و امامت است؛ مانند سایر ذخایر و مواریث انبیاء- علیهم السّلام- در نزد ولی عصر مولانا بقیّهٔ اللّه ارواح العالمین له الفداء- موجود و محفوظ است.

می‌توانید این احادیث را در جامع شریف «بحارالانوار» در مجلّداتی که ذیلًا ذکر می‌شود، ملاحظه فرمایید: (ج ۲۵، ص ۱۱۶، سطر ۱۳ تا ص ۱۱۷، سطر ۱۰) و (ج ۳۶، ص ۳۳۳، سطر ۱۹ تا ص ۳۳۵، سطر ۱۳) و (ج ۴۲، ص ۵۸، سطر ۴ تا ۵) و (ج ۴۵، ص ۵۸، سطر ۷ تا ۹) و (ج ۵۲، ص ۱۷۱، سطر ۱۴؛ و ص ۳۰۷، سطر ۲۰؛ و ص ۴۶۰، سطر ۸ تا ص ۳۰۷ سطر ۲۰۰؛ و صفحه ۳۶۰، سطر ۸ تا ۳۶۱ سطر ۱۱؛ و ص ۳۷۹، سطر ۲۱ تا ص ۳۸۰، سطر ۹) و (ج ۹۲، ص ۳۸۱، سطر ۱۱ تا ص ۳۸۶ سطر ۱ در ضمن دعای «عبرات»

مذخور بودن این شمشیر و سایر مواریث مذخوره نزد ائمّه علیهم السّلام- از خصایص امام و تشریفات و امتیازات امامت است. این مواریث از آیات الهیّه و از مظاهر عنایت ربّانیّه به انبیا است؛ بالخصوص درع (زره) و لواء (پرچم) رسول خدا- صلّی الله علیه وآله- و سیف ذوالفقار، هر یک مبارک و دارای قداست هستند؛ هر چند برای بیشتر ائمّه اطهار- سلام اللّه علیهم- فرصت این که در جهاد با کفّار آنها را به کار گیرند، فراهم نگردید و رسماً متقلّد این شمشیر نشدند. ولی بر حسب بعض این روایات حضرت صاحب الزّمان- روحی لتراب مقدم شیعته‌الفداء- بر این سیف متقلّد می‌شوند و نفس تقلّد ایشان به این شمشیر، دلیل بر مأموریّت و قیام ایشان به جهاد است. چنان که ظاهر این روایات این است که آن حضرت در قتل اعداء اللّه از آن استفاده خواهند نمود، و این منافات با این که آن پیشوای عادل جهان از هر سلاحی که در زمان ظهور متعارف باشد استفاده نمایند، ندارد.

مضافاً به این که آن حضرت مؤیّد به جنود غیبیّه و نصرت ملایکه می‌باشند و غلبه و پیروزی ایشان بر اعداء و فتح شرق و غرب عالم به دست ایشان اعجاز آمیز و به تأیید مستقیم الهی و مشتمل بر معجزات بسیار است.

چنان که این احتمال نیز هست که تا موقع ظهور، در اثر حوادث و اتّفاقات بزرگ و جنگ‌های جهانی، سلاح‌های به اصطلاح پیشرفته منهدم شوند و سلاح‌های ساده متداول گردد.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۱۰

در هر حال قدر مسلم این است که به هر صورت و به هر نحوی که گذشت زمان جریان یابد، حضرت- مهدی ارواحنا فداه- ظهور به سیف و جهاد می‌نمایند و با تقلّد به سیف ذوالفقار نیز عملا این برنامه را اعلام می‌فرمایند، و منصور به رعب و مؤیّد به نصرت و

تأیید خداوند قادر متعال می‌باشند، و از هر سلاحی لازم باشد در تشکیل حکومت حقّه جهانی اسلامی استفاده می‌نمایند؛ (وما ذلک علی الله بعزیز).[۱۳۶]

در پایان تـذکّراً عرض می‌شود که در رساله «پاسخ به ده پرسش»، دو پرسش و پاسخ در ارتباط با این مطلب نوشته‌ام؛ می توانید به آن رساله و یا کتاب «امامت و مهدویّت» (ج ۲، ص ۴۴۴ تا ص ۴۵۰) مراجعه نمایید.

«اللّهم إنّا نرغب إلیک فی دولـهٔ کریمهٔ تعزّبها الإسـلام و أهله و تذّل بها النّفاق و أهله و آخر دعونا ان الحمدلله رب العالمین و صـلی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین.»

س- آیا خواب‌هایی که در مورد ائمه اطهار- علیهم السّلام- دیده می‌شود، مورد اعتماد است؟

ج- مسأله مهم در خواب تعبیر و تأویـل آن است، و بر حسب ظاهر بر خواب انبیا و ائمه علیهم السّـلام- به طور کلّی در صورتی که قراین یقینیّه بر ظاهر آن نباشد نمی‌توان اثری را بر آن کرد و بسا می‌شود که تعبیر آن غیر از ظاهر آن است.

در مـواردی تعبیر خـواب خود انبیـاء، غیر از ظـاهر آن بوده است؛ چنـان که در مورد خواب حضـرت یوسف علی نبیّنـا و آله و علیه السّـلام- قرآن دلالت دارد، و همچنین در مورد خواب حضـرت رسول اکرم صـلّی الله علیه و آله- که خواب دیدند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا می‌روند و به غاصبین خلافت و بنی‌امیّه تعبیر شد.

امّا ما نمی‌توانیم اگر آن بزرگواران را در خواب زیارت کردیم و فرمایشـی از آنها شـنیدیم، آن را حجّت بـدانیم؛ مگر آن که مؤیّد حقایق و اعتقادات ثابته باشد که در آن صورت شاهد و مؤیّد می‌شود. (واللّه العالم).

س- آیا شیطان می توانـد به شـکل ائمه اطهار- علیهم السّـلام-) درآیـد یا خیر؟ اگر نمی‌تواند در موردی که امام- علیه السّـلام- در خوابی با چهره نازیبا دیده می‌شود، چه می‌فرمایید؟

ج- شـیطان نمی‌تواند به صورت انبیاء و ائمّه هدی علیهم السّـلام- درآید؛ بلکه در این که بتواند به صورت صـلحا و اخیار درآید نیز معلوم نیست.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۱۱

خواب صـلحا و نیکان هم به چهره‌های نازیبا و غیرمناسب، خواب‌های شیطانی و بسا مستند به برخی عوارض جسمانی و غذاها باشد و در واقعیّت حتّی تعبیر هم ندارد. (واللّه العالم).

س- در چنین خواب‌هایی از کجا معلوم می‌شود که شـخص دیده شده امام- علیه السّـلام- است؟ آیا همین که شخص خواب بیننده در خواب او را به عنوان امام- علیه السّلام- می‌شناسد، کافی است؟

ج- اگر خواب رحمانی و مشـتمل بر روشن گری و هـدایت و وعظ و بیان حقایق و شواهـد بود و در خواب به انسان القا شـد که آن شخص، پیغمبر یـا امـام است، اطمینـان حاصـل می‌شود، به خصوص اگر از خـارج، شاهـد قطعی مثل صـدور معجزه و کرامتی با آن همراه باشد.

س- آیا وعده‌ای که امام- علیه السّـلام- در خواب به شخصـی می‌دهد، محقّق می‌شود؛ حتّی اگر شخص مورد نظر بعد از آن خواب مرتکب گناهان کبیره شود؟ (مثلًا امام- علیه السّـلام- به شخصـی بگوید: شـما به شـهادت خواهید رسـید و شخص بعد از آن خواب مرتکب گناه کبیره شود.)

ج- ممکن است آن وعده محقّق شود و ممکن است خواب چنان که گفته شد، تعبیر دیگر داشته باشد. (واللّه العالم.)

س- اگر امام- علیه السّـلام- به شخصی وعده‌ای در آینده بدهد، ولی شخص به آن وعده‌ها شک کند و نپذیرد، آیا شکّ در آیات خداوند مهربان است و کفر به آیات محسوب می‌شود؟ (البتّه خواب، واحد نباشد و در دفعات باشد).

ج- اگر آن خواب‌ها مشتمل بر بشارت باشد مناسب است شخص آن را به

فال نیک گرفته و در مقام آن برآید که خود را در مسیر آن بشارت قرار دهد.

س- آیا اشعار خودمانی که با الفاظ و عبارات خودمانی و زبان عامیانه برای اهلبیت- علیهم السّلام- می گویند، صحیح است، یا نه؟

ج- چنان چه توهین‌آمیز و دون شأن مقامات رفیع آن بزرگواران نباشد، اشکال ندارد. هر چه در سرودن شعر، ادب و حفظ حریم مقام آن

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۲

بزرگواران رعایت شود، سزاوار است و باید اشعار در مدایح و مصایب اهل‌بیت علیهم‌السّلام- شیوا و رسا بوده و مضامین آن موجب رشد فکری و اعتلای معارف دینی و اخلاقی باشد و شاعر، خواننده شعر و مدّاح، همه متعهّد باشند و غرض آنان بسط و نشر معارف اسلامی و بیداری فطرت پاک انسانی باشد، و از روش‌های اهل بدع و صوفیانه و مجالس وجد و سماع آنها منزّه باشد.

البتّه مراتب اشعار و درجات مضامین آنها بر حسب اختلاف سلیقه‌ها و ذوق‌ها و معرفت اشخاص و محدوده اطّلاعات آنها تفاوت بسیار دارد.

در ارتباط با این موضوع، مناظره «سیّد حمیری»، آن شاعر بسیار مشهور و توانای اهل بیت علیهم السّلام-، با «جعفر بن عمان الطائی» بسیار جالب است.

«سیّد حمیری» به «جعفر» می گوید: وای بر تو! آیا درباره آل محمّد- علیهم السّلام- می گویی:

ما بال بیتکم یخرب سقفه‌وثیابکم من ارذل الاثواب

جعفر پرسید: چه عیبی در این شعر است؟!

سیّد گفت: وقتی نمی‌توانی نیکو مدح بگویی، ساکت باش! آیا آل محمّد- علیهم السّلام- به این که: «سقف خانه‌هایشان خراب، و لباسشان از پست‌ترین لباس‌هاست وصف می‌شوند؟ ولی من تو را معذور می‌دارم؛ که این متقضای علم و طبع محدود توست.

من در مدح آنها قصیده‌ای گفته‌ام که این نقص شعر تو را به آن محو کرده‌ام:

اقسم بالله وآلائه‌والمرء عمّا قاله مسئول

ان علیّ بن ابی طالب‌علی التقی والبّر مجبول

این گونه در مدح آل محمّد- علیهم السّلام- گفته می‌شود، و شعر تو برای صاحبان اندیشه پایین و ضعیف، مناسب است.

«جعفر طائی»، «سید حمیری» را بوسید، و گفت: «انت والله الرّاس یا ابا هاشم و نحن الاذناب ۱۳۷]».

اجمالاً آن چه لازم الرّعایه است، این است که باید مدح، با شؤون آن بزرگواران- که کتاب و سنّت بر آن دلالت دارد- مناسب باشد، و هم چنان که «سیّد حمیری» گفته است، دون شأن، شرف، کمالات روحی و مقامات معنوی آنها نباشد؛ و از طرف دیگر از غلوّ- که گاه شاعر و خواننده را تا مرز کفر پرت می‌نماید- پاک و مبرّا باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۳

س- آیا استفاده کردن از اشعاری که با الفاظ و عبارات عرفانی مانند: میخانه، می، ساغی، می‌پرستی و الفاظ دیگر معمول در اشعار عرفانی، برای شعر مدح و مرثیه اهلبیت- علیهم السّلام- صحیح است؟

ج- اگر متبادر به ذهن از این اشعار معانی صحیحه باشد اشکال ندارد، و اگر از آنها برداشت‌های غلوّآمیز و باطل می‌شود، و یا موجب ترویج مسلک‌های صوفیانه و به اصطلاح عارفانه می‌شود، استفاده از آنها جایز نیست.

به طور کلّی، شخص باید خودش ناقد و بصیر و آگاه از مذهب اهل بیت علیهم السّلام- و ذوق صحیح شیعه باشد؛ یا این که قصاید و مدایح را قبلاً به نظر علما و اشخاص دین شناس برساند. غرض این که باید مواظب باشند مبادا عقیده اسلامی حتّی یک نفر مخدوش گردد. (والله العالم).

س- در بعضی از مجالس، مسؤولین هیأت‌ها از روی رقابت و چشم وهم چشمی کارهایی مثل: دعوت از معروفین و خرج‌های آن چنانی انجام می‌دهند، و توجیه می‌کنند که ریا و رقابت در مجلسداری امام حسین اشکال ندارد؛ آیا این کار صحیح است؟

ج- پیروی و تأسّی به کسانی که مجالس اهلبیت علیهم السّلام- را به طور شایسته و با شکوه برگزار می‌کنند و سبب جلب و جذب اشخاص به دین و حضور و شرکت در مجالس تبلیغ دین می‌شوند، بسیار پسندیده است.

باید سعی در کارهای نیک و سنّت‌های خیر را از دیگران فراگرفت، و با نیکان و اخیار هم‌گام و هم‌راه و هم‌صدا شد؛ ولی تعصّب فامیلی، زبانی و قومی در برابر دیگران و به منظور تظاهر و تفاخر و برتری‌جویی، مذموم و محکوم است، و موجب از بین رفتن اجر و ثواب، و ورود در زمره (الذین ضلّ سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انّهم یحسنون صنعاً)[۱۳۸] می‌شود.

و مانند همان برنامه زشت معاقره و مسابقه در نحر شتر و ضیافت و اطعام است که در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- بین دو نفر از سران قبایل صورت گرفت، و منتهی به آن شد که یکی از آن دو نفر برای مفاخره بر قبیله دیگر، سیصد شتر نحر نمود، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- بر حسب روایت، خوردن گوشت آن شترها را تحریم فرمود و همه آنها طعمه و خوراک سگ‌ها گردید.[۱۳۹]

معارف دین، ج۱، ص: ۱۱۴

باید افرادی که در این کارهای خیر و تعظیم شعایر و احیا و بزرگداشت روزهای دینی و «ایّام الله» موفّق هستند، در کمال خلوص و به قصد اعلای کلمه اسلام و صرفاً بزرگداشت دین و اولیای دین و مقاصد عالیّه، این مراسم عزیز و پر برکت و فیض را برگزار نمایند و همان گونه که برای خود و هیأت خود آرزومند توفیق هستند، برای سایر هیأتها و افراد نیز طلب توفیق نمایند، و اشتراک همه را در مقاصد مشروعه فراموش نکنند. و همه با هم متّحد و همگام و همراه و هم‌آهنگ و پشتیبان یکدیگر، عظمت و اعتلای برنامه‌های مقدّسه، مخصوصاً عزاداری و اقامه مراسم سوگواری حضرت سیّد الشهداء- علیه السّلام- را مقدّس و منزّه نگهدارند.

روح کلّ این برنامه‌ها، صدق نیّت و اخلاص و تواضع و کم دیدن عمل خود و بزرگ شمردن خدمات دیگران است.

از سوی دیگر هم نباید نسبت به عزیزانی که در این راه خدمت شایسته انجام می‌دهند، و زحمات طاقت فرسا متحمّل می‌شوند، و اموال بسیار و کلان صرف می‌نمایند، و در عرض ارادت به پیش‌گاه ائمّه طاهرین علیهم السّلام- مشتاقانه و بی‌حساب، وقت و مال و عمر خود را اهدا می‌کنند، بدگمان بود و انفاقات آنها را حمل بر مقاصد دیگر نمود و آنها را به عدم خلوص نیّت متّهم کرد؛ بلکه باید افعال مسلمانان را حمل بر صحّت نمود. وظیفه خود آنها مواظبت و مراقبت است و وظیفه دیگران هم تقدیر از آنها است.

امید است در این برنامه‌ها و وظایف که انجام آن، نیازمند به آگاهی‌ها و توجّهات هشیارانه است، همه موفّق و مؤیّد باشند، و روز به روز با همّت و تلاش و فداکاری همه، این شعائر، خالص‌تر و سالم‌تر و بیشتر و بهتر برگزار شود. (والله العالم).

معارف دین، ج۱، ص: ۱۱۶

فصل پنجم: معاد و عالم پس از مرگ

اشاره

معارف دین، ج۱، ص: ۱۱۸

معاد و عالم پس از مرگ

س- در کتاب «عین الحیات» علّامه مجلسی- رحمه الله- ج ۲، ص ۵۵ می‌خوانیم که: «بدان که از جمله عقایدی که انکار آنها کفر است و اقرار به آنها واجب و از ضروریّات مذهب است، اقرار کردن به بهشت و دوزخ است؛ و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ، الحال موجودند». اگر یک شیعه بگوید: «الان بهشت و دوزخ موجود نیست»، حکم این شخص چیست؟

ج- عقیده به موجود بودن بهشت و دوزخ عقیده‌ای است که بر حسب تصریح، جمعی از بزرگان، شیعه بر آن اتّفاق دارند، و از شیعه جز دو نفر نقل خلاف نشده و این نسبت به آن دو نفر نیز ثابت نیست؛ و آیات قرآن کریم و احادیث بسیار به صراحت بر موجود بودن آنها دلالت دارد و در بعضی روایات تأکید بر وجوب اعتقاد به آن شده است؛ تا حدّی که هر کس آن را انکار نماید، از شیعه نشمرده‌اند؛ و کسی را که به آن و عقاید حقّه دیگر ایمان داشته باشد، شیعه اهل بیت علیهم السّلام- و مؤمن حقیقی دانسته‌اند.

با این وجود اگر کسی با عدم توجّه به اینکه انکار آن، انکار قرآن کریم و اخبار معصومین علیهم السّلام- است و یا به گمان عدم دلالت قرآن کریم و احادیث، موجود بودن آنها را انکار نماید، به کفر او یا خروج او از تشیّع و ولایت اهل بیت علیهم السّلام- حکم نمی‌شود.

کلام علّامه مجلسی علیه الرحمه- مربوط به کفر کسی است که اصل بهشت و دوزخ را حتّی در عالم آخرت منکر شود که در کفر چنین کسی شبهه و شکّی نیست. (والله العالم).

س- بعد از بهشت و جهنّم چه خواهد شد؟ ماجرای رجعت چیست؟

ج- بر حسب قرآن مجید، بهشت و جهنّم جاودان است و بعد ندارند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۹

مسأله رجعت نیز بر حسب آیات قرآن و احادیث معتبر به طور اجمال ثابت است. و برای اطّلاع بیشتر به کتاب «اعتقادات» صدوق یا مجلسی علیهماالرّحمه- مراجعه نمایید.

س- حکم کسی که اعتقاد به رجعت ندارد را بفرمایید؟

ج- اگر واقعاً جاهل باشد و نزد او ثابت نباشد، حکم خاصّی ندارد. (والله العالم).

س- کیفیّت رجعت، یا کتابی را که در این باره مورد تأیید حضرت‌عالی است ذکر کنید.

ج- در مورد رجعت بسیاری از بزرگان، علما و محدّثین، کتاب نوشته‌اند؛ از جمله «ایقاظ الهجعه» (والله العالم).

س- اسم ملایکه‌ای که در قبر از انسان سؤال می‌کنند، چیست؟

ج- در بعضی از روایات اسم آن دو ملک، «نکیر» و «منکر» ذکر شده. (واللّه العالم).

س- آیا واقعیّت دارد که اوّلین چیزی که از انسان در قبر سؤال می‌شود نماز است؟ (آیا حتّی قبل از اصول دین یا بعد از سؤال از اصول دین در فروع، اوّل از نماز است که سؤال می‌شود)؟

ج- اوّل از اصول دین سؤال می‌شود. ممکن است بعضی از کسانی که صحّت اصول دینشان مسلّم است، اوّل از نماز آنها سؤال شود.

س- اگر شخصی عقیده‌اش این باشد که در عالم قبر تنها از روح سؤال می‌نمایند نه از روح و جسم، آیا انحرافی در عقیده این شخص به نظر می‌رسد، یا خیر؟ (با توجّه به این که اعتقاد دارد در روز محشر روح و جسم با هم محشور می‌شوند.)

ج- آن چه از کلمات بزرگان و کتب اعتقادات علمای بزرگ استفاده می‌شود، در سؤال قبر، روح و بدن هر دو موضوعند؛ هر چند کیفیّت این سؤال و چگونگی ربط بدن با روح، بر امثال ما معلوم نباشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۰

س- آیا کسانی که مذهب تشیّع و رهبران آن را قبول ندارند، اگر کار مفیدی انجام دهند و خادم اجتماع باشند، مثلًا: وسایل حمل و و نقل و دارو بسازند و هدفی جز خدمت نداشته باشند، خدمتشان بی‌فایده است و خداوند آنها را از بهشت محروم می‌کند؟

ج- چنین کسانی اگر برای اسم و آوازه و شهرت و باقی ماندن نام، اقدامات و کارهای خیر و اختراعات مفیدی بنمایند، جزا و پاداششان همان است که می‌خواهند و آن را خواهند گرفت. نام آنان بر زبان‌ها می‌آید و به اسم آنها این اختراع، ثبت می‌شود؛ یا در روز ولادتشان به عنوان تجلیل از خدمت آنها کارهایی انجام می‌گیرد. این‌ها خودشان همین را خواسته‌اند و این پاداش به آنها می‌رسد.

ولی اگر کسی به قصد رضای خدا و برای آسایش و راحتی خلق خدا و خدمت به عباداللّه کاری انجام دهد و در مسایل اعتقادی هم- اگر چه معتقد نباشد- عدم اعتقادش مستند به تقصیر نباشد، بلکه ناشی از قصور باشد، خداوند عمل او را به نحوی که با عدل خودش مناسب است، پاداش می‌دهد؛ و زحمت او را ضایع نخواهد کرد.

ضمناً این را هم بدانید که در مثل این موضوع، پرسش از اشخاص و خصوصیّات سزاوار نیست.

آن چه بر ما لازم است اعتقاد به عدالت خداست و بر طبق آن عدالت می‌گوییم: خدا با عدالت خودش با هر کس عمل می‌کند.

س- آیا کسانی که در سنّ جوانی و یا در کودکی در حادثه‌های مختلفی جان خود را از دست می‌دهند، این همان تقدیرات الهی است؟ (بعضی مردم می‌گویند: هر کس در کودکی و یا جوانی می‌میرد، پدر، مادرش و یا خودش گنهکار می‌باشند)

ج- هر فرد یک اجل حتمی دارد و یک اجل تعلیقی، و تعیین این که مرگ شخص اگر چه در کودکی یا جوانی بوده به کدام اجل بوده از ما پنهان است. نسبت دادن مرگ و حوادث به علّت خاصّ نامرئی صحیح نیست؛ هر چند در بعضی موارد نیز این علل موجب باشد.

ما باید اجمالًا در مقام انجام اعمال صالح و اجتناب از کارهای بد- که اوّل آثار نیک، و دوّم اثرات وضعی سوء دارد،- باشیم (واللّه العالم).

سؤالاتی در مورد روح

س- از کجا بفهمیم روحی که در بدن بشر دمیده شده مخلوق و یکی از ما سوی اللّه است؟

معارف دین، ج۱، ص: ۱۲۱

ج- چون روح ممکن است و واجب الوجود نیست و هیچ ممکنی بدون علّت، وجود پیدا نمی‌کند، پس مخلوق و یکی از ما سوی اللّه است.

س- می‌گویند: خدا قدیم است و مکان ندارد، در صورتی که روح هم مکان ندارد؛ آیا این مطلب صحیح است؟

ج- اوّلًا، نحوه تعلّق روح به بدن معلوم نیست؛ که بتوان گفت به نحوی از انحاء مکان برای او تصوّر نمی‌شود. ممکن است روح به نحوی در بدن مستقر باشد؛ هر چند بعد از موت نیز به بدن برزخی و قالب مثالی شخص تعلّق داشته باشد.

ثانیاً، روح و مجرّدات دیگر مثل ملایکه- بنا بر قول به تجرّد آنها- اگر مثل اشیای مادّی مکان نداشته باشند، حلولشان در جسم مادی ممکن است؛ در حالی که خدا ممتنع است که در شیء مادی حلول کند؛ به این معنی که شیء مادی، محلّ آن واقع شود.

ثالثاً، اینکه می‌گوییم: خدا قدیم است و مکان ندارد، از این رو است که اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم می‌شود و مخالفت در توحید در قدم است و احتیاج به مکان پیدا خواهد کرد و محتاج به غیر، واجب الوجود نخواهد بود؛ ولی روح اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم نمی‌شود؛ و اگر هم نداشته باشد قدم آن لازم نمی‌آید.

س- خدا فرموده: (کل شی هالك إلا وجهه وحدیث می‌گوید: «خلقتم للبقاء لاللفناء»؛ در صورتی که می‌گویند: روح قبل از این

بدن بوده و فناپذیر هم نیست؛ شما چه می‌فرمایید؟

ج- هلاک در (کل شی هالك إلا وجهه [۱۴۰] ممکن است موت باشد که عبارت از زوال تصرّف روح در بدن است. و به قرینه «هالك» معلوم می‌شود که مراد از شیء، هر چیزی نیست تا آن که روح را هم شامل شود و مراد از «وجه»، ذات حق است و بنابراین استثنای غیر متّصل می‌باشد.

ممکن است ضمیر «وجه» راجع به شیء باشد؛ یعنی هر ذی روحی یا هر انسانی هلاک می‌شود، مگر وجدان و حقیقت و روح آن، که بنابراین دلالت بر بقای روح می کند.

ممکن است مراد این باشد که: هر چیزی هالك و باطل است، مگر توجّه به خدا و آنچه به آن شخص، قصد رضای خدا کرده باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۲

به هر حال از آیه نمی‌توان استفاده عدم بقای روح را کرد، تا با حدیث «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء»[۱۴۱] منافات داشته باشد.

مضافاً بر این که در آن حدیث هم ممکن است مراد این باشد که: فناء، نهایت و غایت این خلقت نیست؛ بلکه خلقت شما مقدّمه بقای جاودانی است.

س- آیا ارواح و عقول و امثال ذلك همه مخلوق و محدود هستند؟

ج- بلی؛ وجود نامحدود و غیر مخلوق منحصر است به ذات یکتای بی‌همتای نامحدود خالق متعال- جلت عظمته- و ارواح و عقول، و همه مخلوقات محدود و غیر ازلی هستند.

س- قدیم بودن خدا و حادث بودن روح را از کجا می‌فهمیم؟

ج- حادث بودن روح که از پاسخ سؤالات قبل معلوم شد چون روح ممکن است ناچار، حادث و محتاج به علّت است.

امّا قدیم بودن خدا و واجب الوجود بودن او برای این است که خلاف فرض لازم می‌آید؛ چون خدا واجب الوجود است و اگر قدیم نباشد، پس وجوب وجود لازم ندارد و غیر واجب الوجود، ممکن است؛ پس محتاج به موجد خواهد بود و خدا نخواهد بود. بنابراین خدا قدیم، ازلی، ابدی و سرمدی است.

س- در مورد آیه شریفه (نَفَخْتُ فیه من روحی می گویند: اضافه تشریفی است؛ یعنی هر چه عزّت شرافت دارد خدا به خود نسبت می‌دهد؛ با این که گاهی ظاهراً نسبت عذاب را هم به خود داده: (إنّ عذابی لشدید)؛ شما در این باره چه می‌فرمایید؟

ج- بلی؛ اضافه تشریفی است و دلیلش این است: در مورد حضرت مریم یکی در سوره «کهف» می‌فرماید: (فأرسلنا إلیها روحنا)[۱۴۲]، و در سوره انبیاء: (فنفخنا فیها من روحنا)[۱۴۳] در این موارد به مناسبت عزّت و شرافت اضافه شده است. امّا در مورد (إن عذابی لشدید)[۱۴۴] یا (ولکن عذاب الله شدید)[۱۴۵] اضافه حقیقی است؛ یعنی اضافه فعل به فاعل است؛ مثل: خلق اللّه، و در عین حال دلالت بر سختی و بزرگی عذاب نیز دارد.

معارف دین ؛ ج ۱ ؛ ص۱۲۲

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۳

به هر حال این دو اضافه با هم تفاوت دارند.

س- ما قایلیم که خدا واحد است؛ امّا عدّه‌ای گویند: «در هر کس- نستجیر بالله- البتّه جزیی از روح خدا دمیده شده است و همراه روی هم که جمع شود باز می‌شود یکی»؛ شما در این باره چه می‌فرمایید؟

ج- این حرف بعضی از فِرَق باطله بوده و عقیده به آن کفر است و ادلّه نقلی و عقلی بر خلاف آن قائم است.

بلی، اگر بعضی حرفهایی می‌زنند که احتمال دارد مرادشان از آن سخنان، این عقیده فاسده باشد، ولی صراحت ندارد، یا خودشان

توجیه می کنند و این عقیده را رد می‌نمایند، تا هنگامی که صریحاً این اعتقاد را اظهار نکرده‌اند و شهادتین بر زبان جاری می کنند، نمی‌توان حکم به کفر آنها کرد.

س- از تولّد حضرت آدم تا به هنگام به دنیا آمدن، آیا روح شخص وجود داشته، یا از وقتی که بدن در رحم مادر چهار ماهه شده این روح به وجود آمده است؟

ج- بعضی قایل به وجود روح، قبل از بدن هستند. بعضی از اخبار وارده ازائمه علیهم السّلام- هم مؤیّد این قول است و بعضی قایل به وجود آن بعد از کامل شدن خلقت جنین شده‌اند (والعلم عندالله).

تفصیل را باید در کتاب‌های «علّامه مجلسی» یا در کتاب «کفایةالموحدین» و کتب معتبر دیگر ملاحظه نمایید (والله العالم).

س- آیا موضوع تناسخ روح مورد قبول اسلام است؟

ج- تناسخ، مورد قبول هیچ یک از ادیان آسمانی و الهی نیست و از وحی و اخبار انبیا- علیهم السّلام- استفاده نشده و از تفکّراتی که اقتباس از مشکات نبوّت شده، نیست.

اینگونه امور غیبیّه فقط با اخبار من جانب الله مرتبطین با عالم غیب و غیب عالم، یعنی سلسله جلیله انبیا و اوصیا- علیهم السّلام- قابل کشف و دریافت است و بدون هدایت انبیا و اوصیا، اظهارنظر در این امور خارج از صلاحیّت فهم و درک بشر بوده و از حدّ توهّم و احتمال فراتر نمی‌رود و توهّمات متعدّد و مختلف باختلاف اشخاص و سلیقه‌ها راجع می‌شود و برای کسی باوربخش نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۴

نه فکر نسخ که عبارت است از انتقال نفس و روح از بدن عنصری و طبیعی که با آن بوده به بدن دیگر، و نه توهّم مسخ که عبارت است از انتقال آن از بدن عنصری انسان به بدن عنصری حیوان، و نه خرافه فسخ که عبارت است از انتقال آن به نباتات- از اشجار و ... و بالاخره نه خرافه چهارم، یعنی رسخ که عبادت باشد از انتقال روح انسان از بدن عنصری به جمادات و تعلق به یکی از آنها، بر پایه صحیحی قرار ندارد و بر اساس استفاده از هدایت انبیا- که یگانه راه مطمئن استکشاف این مسایل و امور غیبیّه است- اظهار نشده- و اقامه برهان عقلی و منطقی بر آن ممکن نیست. اگر بشر از مکتب انبیا جدا باشد، در اینگونه مسایل همه گونه توهّم و احتمالی- نفیاً و اثباتاً- برایش پیش می‌آید و به هر تفکّر و توهّمی که به علّتی دلبستگی پیدا کند- هر چند امکان آن معقول باشند- از اقامه دلیل و برهان بر آن عاجز است. مضافاً بر اینکه علمای اسلام محال بودن این نظرات را مدلّل نموده‌اند.

در مقابل این توهّمات بی‌معنی، عقیده به معاد و حشر اجساد و عود ارواح به ابدان است که قرآن مجید در آیات بسیار بر آن صراحت و تاکید دارد و غیر از آنچه قرآن از عالم برزخ و عالم آخرت و معاد بر آن ناطق است و ائمه طاهرین علیهم السّلام- شرح و تفسیر فرموده و توضیح داده‌اند، هر کس در این مقوله هر چه بگوید، صرف اوهام و تصوّر و خیال و احتمال است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۶

فصل ششم: سؤالات قرآنی

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۸

سؤالات قرآنی

س- چرا آیات متشابهات در قرآن آمده است و چرا همه مطالب در قالب آیات محکمات بیان نشده‌اند؟

ج- اگر متشابهات صرفاً وصف الفاظ باشد که با امکان بیان معانی با الفاظ محکمه عدول به الفاظ متشابهه شده باشد، این سؤال قابل طرح است که: وجه عدول چه بوده است؟

و اگر متشابهات وصف معانی باشد که معنی بالذّات متشابه باشد و تشابه معنی به لفظ سرایت کرده باشد و به لفظ هم به اعتبار معنی متشابه گفته شود، در این صورت، صرف نظر از معانی متشابهه در مثل قرآن مجید- که حاوی علوم و معارف حقیقیه بسیار است و بسیاری از آنها محتاج به شرح و تأویل می‌باشد- جایز نیست؛ و موجب حرمان مردم- به ویژه صاحبان مدارک عالیّه- می‌شود.

این متشابه به هر معنی که باشد، معنایی است که محتاج به شرح و بسط و تفصیل بسیار است؛ که بیان آنها در قرآن مجید از جهات متعدّده مناسب نبوده است. بنابراین این معانی متشابهه که بیشتر مربوط به امور غیبیّه است در قرآن بیان شده و شرح و تأویل نشده است. و غموضت و ابهام یک سلسله معانی نباید موجب شود که اجمال آن هم ناگفته و مجهول بماند و در حدّ لفظ دال بر آن معنای محتاج به تفسیر و تأویل، مطرح نگردد.

این یک حقیقت و واقعیت است که معانی بر دو قسم‌اند: بعضی محکم و بعضی متشابه هستند؛ و در ابهام یک سلسله به هم متشابهند. و اگر می گویند: چرا معانی محکمه گاه با الفاظ متشابه یا موجب اشتباه، بیان شده که در واقع، معنی مشتبه شود؟ مثل: (یدالله‌فوق أیدیهم [۱۴۶]، یا (ومارمیت إذ رمیت و لکن الله رمی [۱۴۷]، (وعصی آدم ربّه فغوی [۱۴۸]، یا (لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخّر)[۱۴۹]، و یا (إن هی إلا فتنتک [۱۵۰] و

معارف دین، ج۱، ص: ۱۲۹

امثال اینها؛ پاسخ این است که: اینگونه کلمات از متشابهات نیستند و معانی بسیار لطیف و دقیق آنها بر اهل زبان و ذوق معلوم و آشکار است و از علایم فصاحت و بلاغت است.

لغات و السنه- خصوصاً لغت عرب- بیشتر یا بخش مهم آن، مشتمل بر استعارات و مَجازات و هنرهای ذوق پسند، شیوا و زیبای ادبی است که بدون آنها کلام، خطبه، شعر و قصیده، خشک و نامطبوع می‌شود؛ و در مستمع و شنونده نه رغبت شنیدن و استماع ایجاد می‌نماید، و نه تأثیر به سزایی در روح او می گذارد.

آنها که اهل هنر سخنوری و ایراد کلام می‌باشند و از محاسن و لطافتهای معجزه‌آمیز قرآن مجید عاجزند، در عین حال که درک می کنند کلام، در اوج فصاحت و بلاغت و اعجاز قرار دارد، نمی‌توانند تمام دقایق لطایفی را که در آن به کار برده شده بیان کنند.

قرائن حالیّه، عقلیّه و مقالیّه همه در فهم قرآن کریم و لسان عرب و بلکه همه السنه دخالت دارد و میزان در فهم مراد و معنی، همان ذوقهای سلیم و طبع مستقیم است.

مثلا در همین آیه کریمه: (یدالله فوق أیدیهم ، اگر کسی بر کلمات، جمود داشته باشد، باید یدالله را- العیاذبالله- ید خارجی خدا بگوید که خارجاً و حقیقتاً فوق همین دستهای خارجی اشخاص است. معنایی که هرگز خارجیّت ندارد و امّا اگر فرد، کلام شناس واهل زبان و ذوق باشد، عالیترین معنی را- که برتری قدرت حق بر قدرت همگان است- از آن می‌فهمد، و متوجّه می‌شود که «ید» در مثل این کلام، به معنای قدرت است و در مثل «یا ذا الایادی الجسام» به معنی نعمت می‌باشد.

آیاتی که به آن اشاره شده، همه معانی دقیق و لطیف و معرفت بخش خود را دارند که همه را در موارد خود بیان کرده‌اند و ما هم در مناسبت‌هایی به بعضی از آنها اشاره نموده‌ایم.

غرض این است که این آیات متشابه نیستند و قریحه‌ها و ذوقهای اهل لسان آنها را درک می کند.

چنانکه نقل شده: حضرت رسول اکرم صلّی‌الله علیه و آله- در مورد شخصی که با رعایت ادب، با آن حضرت سخن نمی گفت و

جسارت می‌نمود، فرمود: «اقطع لسانه».

یکی از حاضرین که با وجود قراین و شواهد، متوجّه معنی نشد، در مقام قطع زبان او بر آمد؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام- او را مورد احسان و انعام قرار داد که در نتیجه نه فقط زبان جسارت او قطع شد، که زبانش به مدح و ثنای رسول‌خدا- صلّی الله علیه و آله- نیز باز شد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۰

بدیهی است اگر از جمله «اقطع لسانه»، جمود بر کلمات شود، قطع خارجی زبان فهمیده می‌شود؛ امّا با توجّه به حال و مقام و سوابق اخلاق حسنه و حلم و عفو صاحب آن خلق عظیم، مقصود آن حضرت معلوم بوده و مثل این کلام از آن حضرت در آن موقف و مقام متشابه نیست. از این رو اگر کسی از آن سخن، به قطع زبان استفاده کند، علامت کج فهمی و سخن‌نشناسی است.

مثلا آیه کریمه (وقالت الیهود یدالله مغلولة غلت أیدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان [۱۵۱] ظاهرالدّلاله است و متشابه نیست. و اگر مجسمه بگویند: مقصود یهود این بوده که: دست خدا خارجاً مغلول است، و مقصود قرآن این است که دست‌های خدا خارجاً باز است، یعنی خدا دست دارد که به قول آنها مغلول و به فرموده قرآن مبسوط است، این یک برداشت خلاف ظاهر است که احدی از اهل ذوق و زبان آن را نمی‌پذیرد و آیه را، نه از حیث لفظ و نه از حیث معنی متشابه نمی‌سازد.

همچنین در آیه (ولا تجعل یدک مغلولة إلی عنقک [۱۵۲] هر کس می‌فهمد که «ید» در آیه اوّلی، قدرت بر تصرّف، خلق، ایجاد، اماته، احیاء، رزق و ... می‌باشد و در دوم، ید بذل، جود، احسان و اعطاء است.

خلاصه، این آیات از متشابهات نیست و مشحون از نکات ادب، اعجاز، فصاحت و بلاغت است.

س- چرا در قرآن کریم که بعضی مطالب جزیی و مشخّص همراه با اسم بیان شده، مطالب اساسی به صورت مبهم و کلّی بیان گردیده است؟

ج- مطالب کلّی و اساسی در امور اعتقادی، مثل: توحید، نبوّت، معاد، امامت و ولایت، همه بیان شده است؛ و در امور عملی و عبادی نیز مثل: نماز، روزه، حج، و در مسایل اقتصادی و مالی مثل: زکات، خمس و معاملات، و در امور سیاسی و ولائی و قضایی و جزایی و انتظامی و اصول تربیتی و اخلاقی، روابط و مسایل اجتماعی، در عالیترین سطح در این کتاب عزیز بیان شده است. و اگر در بعضی موارد به برخی حوادث جزئی اشاره شده، یا شأن نزول آیه، امر جزیی بوده است، از همان‌ها هم مطالب مهم کلّی استفاده می‌شود.

قرآن کریم در ظرف بیست و سه سال به تدریج نازل شده و شمار زیادی از آیات آن- به مناسبت‌هایی که پیش آمده، یا در مقام احتجاج- بر کفّار نازل شده و سبک و سیاق خود را که مختص به خود آن است، و هیچ کتاب دیگر، حائز آن نیست را دارد، که

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۱

همان هم اعجاب‌انگیز، جالب و جذّاب است و زبان از بیان فصاحت و بلاغت آن عاجز می‌باشد.

در کنار قرآن مجید، سیره پیغمبر- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- و نحوه ابلاغ آیات و به کار گرفتن مضامین آن نیز مطالب را مشخّص می‌نموده است. چنانکه مناسبات و شأن نزول آیات نیز مؤثّر بوده، که اگر آیه برای مثلا تعظیم امری از آن به صراحت نام نبرده، یا به ظاهر، مفهومش کلّی بوده، شخصی‌بودن آن معلوم می‌شده است.

مثلاـ در مثل آیه (یا أیها الرسول بلغ ما انزل إلیک من ربک [۱۵۳]، اگر چه «ماانزل» مبهم است و تعظیماً له، به آن تصریح نشده است، امّا در مقام تبلیغ و بیان، حتّی پیامبر- صلّی الله علیه و آله- علی علیه السّلام- را بر گرفت و بلند کرد و «ألست أولی بکم من أنفسکم» فرمود و «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» گفت، تا آن ابهام که مخاطب منتظر رفع آن بود، برطرف شد و همه دانستند که «ما انزل»، ابلاغ ولایت علی علیه السّلام- بوده است.

یـا در مورد (انّمـا ولیکم‌الله و رسوله و الـذین آمنوا الـذین یقیمون الصـلاهٔ و یؤتون الزکوهٔ و هم راکعون [۱۵۴]، مفّـاد آیه و طبع امر ولایت، نشان می‌دهد که مراد آیه، شخص خاص و مؤمن معیّن است و اوصاف مذکوره اشاره به آن شخص است، نه بیان ولایت هر کس که در حال رکوع انفاق و ادای زکات نماید.

علاوه بر این، نزول آیه به هنگام آن برنامه خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السّلام- از اسم بردن گویاتر است و یا کمتر از آن نیست.

به هر حـال با وجود سیره و سنّت عملیّه و قولیّه حضـرت رسول اکرم صلّی‌الله علیه و آله- در شـرح و بیان آیاتی مثل آیات ولایت، مراد و مقصود معلوم است و بر غیر امیرالمؤمنین علیه السّلام- قابل انطباق نیست.

س- گروهی با چاپ ترجمه قرآن مجید به انگلیسـی و اعلام کشـفیّات روابط ریاضـی لغات و آیات قرآن، فعّالیّت وسـیعی را شـروع کرده‌اند. تفسیرهای متعدّد این گروه در مورد دستورات قرآن، باعث سؤالهای فراوانی شده است که نیاز به جواب دارد.

ما امیـدواریم که با هـدایت و راهنمایی شـما در تماس با مراکز علمی در ایران بتوانیم پاسخ‌های مناسبی در مورد بعضـی از ادّعاهای این گروه تهیّه و در جلسات مطرح نماییم.

در ذیل، نمونه مختصری از بعضی ادّعاهای این گروه ارایه می‌شود:

معارف دین، ج۱، ص: ۱۳۲

۱- حدیث و سنّت از کارهای شیطانی است: (۶: ۱۱۲ و ۲۵: ۳۱)؛ و عدم نیاز به حدیث: (۴۵: ۶ و ۱۲: ۱۱۱ و ۳۱: ۶ و ۶: ۱۱۴ و ۳۳: ۶۲ و ۴۸: ۲۳ و ۱۷: ۷۷ و آیات دیگر)

۲- تنها رل حضـرت رسول- صلّی‌الله علیه و آله- ارایه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (۳: ۲۰ و ۳: ۴۰ و ۵: ۹۹ و ۶: ۱۹ و ...). حضـرت رسول اجازه نداشتند هیچ دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند: (۴۷- ۶۹: ۳۸)، و یا توضیح بدهند: (۱۹- ۷۵: ۱۵)؛ و خداوند تنها تعلیم دهنده قرآن است: (۲- ۵۵: ۱)؛ و قرآن بهترین حدیث است: (۴۵: ۶).

۳- قرآن مجید به دست خود حضرت نوشته شده است: (۴- ۹۶: ۱ و ۶۸: ۱ و ۷۵: ۱۷).

ج- اینگونه محاسـبات در نظم و نثر و اعلاـم و نامهـای اشـخاص و اماکن، از دیرباز به صورتهایی مطرح بوده و یک عمل تفریحی و سرگرم کننـده به شـمار می‌آمـده و گـاهی بـا این استخراجات و به قول شـما «روابط ریاضـی لغات و جمله‌ها، اذهان بعضـی عوام و ساده‌لوحان به عقاید مذهبی و وقایع تاریخی، جلب می‌شده است.

گـاه برای یـک اسم یـا مطلب مورد نظر، کلمه‌ای که دارای مفهومی زیبـاست و به حسـاب ابجـد، زُبُر یـا بینات آن معادل آن باشـد، اسـتخراج می‌کنند و آن را به عنوان شاهد بر خوبی و صـحّت مفهوم آن اسم می‌گیرند؛ در حالی که شـخص دیگر، برای همان اسم، کلمه دیگر، با مفهومی زشت و قبیح، استخراج می‌نماید و آن اسم و مسمّای آن را مورد توهین قرار می‌دهد. مثلًا برای کلمه محبوب و زیبای «عدل»، در هر لغتی می‌توان کلمات زشتی، معادل آن را استخراج کرد یا برای کلمه زشت «ظلم» و «ستم» به عکس، کلماتی زیبا استخراج نمود.

غرض این که: این اسـتخراجات، مبنای معقول، منطقی و باوربخش نـدارد و با نتایـج متضادّ و متناقضـی که از آنها به دست می‌آیـد، نمی‌توان در اثبـات یـا ردّ مطلبی بر آن اعتمـاد نمود. یـک کلمه در یـک لغت، ممکن است از حیث رابطه ریاضـی بـا چنـدین کلمه دیگر- که هرکدام، یک مفهوم زشت و زیبا داشـته باشـند- معادل باشد؛ بلکه بر حسب لغات و زبان‌های مختلف، می‌توان برای آن، دهها و صدها معادل استخراج نمود.

حاصـل این است که: این رابطه به اصـطلاح ریاضـی، دلیـل بر صـحّت یـا بطلان هیـچ نظر و هیـچ رأی و فرضـیّه‌ای نمی‌شود؛ چه در مسایـل عقیـدتی و مـذهبی و چه در مسایـل علمی مثل:- شـیمی، فیزیک و ...- باشـد. و هیـچ محقق و دانشـمندی با این محاسـبات، مسأله‌ای را حل نکرده و قابل حل ندانسته است؛ فقط همانطور که گفته شد، برای سـرگرمی و مسابقه، می‌توان این بازی را هم مثل

سایر بازی‌ها، در صحنه‌های

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۳

بین‌المللی به مسابقه گذاشت، و به هر کس که بیشترین کلمه زشت و یا زیبا را برای یک کلمه مورد نظر استخراج کرده باشد، جایزه قرار داد.

با این وجود این عمل، زشت و بازی آن هم زشت است؛ مگر به استخراج لغات زیبا برای کلمات زیبا مثل: عدل، احسان، مهر، محبّت، تعاون و اتّحاد، بسنده شود.

در هر حال، این برنامه برای دریافت حقّ و باطل هیچ امری- بر اساس پایه هر عدد و رقمی که باشد- مورد اعتماد نیست. همان طور که نمی‌توان با این برنامه و استخراج در محاکمات حقوقی یا جزایی، حکم کرد و طرفی را حاکم و دیگری را محکوم نمود. در مسایل مذهبی و اعتقادی نیز این برنامه‌ها، پایه و اساس ندارد.

امّا اینکه از قرآن مجید برای نکوهش حدیث شریف و بی‌نیازی از آن و مطالب دیگر از جمله اینکه: حضرت رسول اکرم،- صلّی الله علیه و اله- قرآن کریم را با دست مبارک خود نوشته‌اند، استفاده می‌شود، با تأکید تمام اعلام می‌گردد که این گفته‌ها و حرفها بر خلاف بدیهیّات و واضحات تاریخ، و اتّفاق جمیع مسلمین است. و در آیاتی که به آنها اشاره کرده‌اند چیزی که بر این معانی، دلالت داشته باشد وجود ندارد و این برداشتهای انحرافی، حتماً مغرضانه و یا جاهلانه است.

توجّه داشته باشید که ممکن است بعضی از این برداشتها از ترجمه قرآن مجید به انگلیسی- که به غلط ترجمه شده باشد- توهّم گردیده است؛ والّا این مطالب، چیزهایی نیست که قابل استناد به قرآن کریم و آیات محکمه آن باشد.

در خاتمه، باز هم تأکید می‌شود که اعتماد بر این استخراجات و روابط ریاضی و همچنین ترجمه‌های تأیید نشده قرآن کریم در ارتباط با دستورات دینی و عقاید مذهبی منطقی نیست.

اضافه می‌شود: در صورت نیاز به توضیحات بیشتر، با شرح و تفضیل مرقوم دارید تا پاسخ داده شود.

س- با سلام و آرزوی سلامت و بقای وجود شریف در ظلّ توجّهات پروردگار، دریافت پاسخ از شما باعث خوشحالی و دلگرمی فراوان گردید.

در ذیل، اهمّ مطالب، دو ادّعای این گروه، و پاسخ ما جهت بررسی ارایه می‌گردد:

س ۱- قرآن مجید کامل و مفصل بود هو یادگیری آن به هر زبانی آسان است و در نتیجه نیازی به احادیث و سنّت نیست؛ با استناد به آیات: (۴۱: ۴۴) و (۴۰، ۳۲، ۲۲، ۵۴: ۱۷).

جواب ما: فهم و درک کلیّه دستورات و احکام قرآن مجید، نیاز به خلوص نیّت و تمرکز فکری و آمادگی لازم به فهم حکمت الهی دارد. در مورد افرادی که به زبان عربی آشنایی

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۴

ندارند، وجود ترجمه صحیح و کامل قرآن مجید، به علاوه شرایط ذکر شده، لازم می‌باشد؛ آیه: (۳: ۷).

ج ۱- فهم قرآن مجید به گواهی تمام متخصّصین فن و مفسّرینی که غور کامل در قرآن و تفسیر آن داشته‌اند، بدون اطّلاع لازم از علوم قرآن- مثل: اسباب نزول آیات و اماکن نزول و جوّ فکری محیط بر عرف زمان نزول- کامل نمی‌شود.

از سیره و سنّت قولی و عملی پیغمبر- صلّی‌اللّه علیه وآله- در کلّ برنامه‌هایی که اجرا فرمود و در پیاده کردن اوامر و نواهی قرآن و تفهیم کامل مقاصد آن و تفاصیل برنامه‌ها، حتماً باید از حدیث کمک گرفت؛ والّا در بیشتر موارد استفاده ما، تفسیر آیات، مستقیم و موافق مدلول حقیقی قرآن مجید نخواهد بود. هر جا اقتضای کلام قرآن تصریح مطلب بوده تصریح شده، و هرکجا بیان مطلبی با اشاره لازم بوده، اشاره گردیده است. هرکجا بیان امری به نحو عموم یا مطلق لازم بوده، مطلبی که به طور عام یا مطلق بیان شده؛

گاه لفظ عام است و از آن معنی خاص اراده شده؛ و گاه خاص است و معنای عام دارد و ... امّا این نکات و تفاصیل هم را باید از حدیث و سنّت استفاده کرد؛ که البتّه در این مورد، استقامت اذهان و قوّت تعقّل و درک اشخاص نیز کمک کار شایانی بوده و هست.

اصلا این موضوع در محیط علمی، مثل آفتاب روشن است و کسی از اهل فن نبوده که به طور قطعی در فهم قرآن نیاز به علم حدیث و سیره و تاریخ را منکر شده و ربط حدیث با قرآن، و قرآن با حدیث را مورد تردید قرار داده باشد.

اگر یک نفر غیر مسلمان هم بخواهد اسلام‌شناس شود، تنها به استناد قرآن، اسلام‌شناسی او تکمیل نمی‌شود، و او هم در خلال تحصیل به این نکته می‌رسد. این مطلب با آیات (ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل مدّکر)[۱۵۵] منافات ندارد. این آیات، این حقیقت را بیان می‌نماید که قرآن برای شرح اهداف کلّی و مقاصد اصولی رسا و گویا است، و همه به حق بودن دعوت قرآن را به آسانی از آن می‌فهمند.

هر کس به آسانی دعوت اسلام را به توحید و یکتاپرستی از قرآن می‌فهمد. همه اهتمام قرآن را به ترغیب به عدل، احسان، مکارم اخلاق و احترام به حقوق دیگران از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که قرآن به شدّت از ظلم، فحشا، فساد، فتنه‌انگیزی، دروغ و انواع کارهای زشت، نکوهش کرده است. این را که دعوت قرآن، الغای تبعیضات نژادی و برابری همه انسان‌ها است، همه با آسانی از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۵

قرآن رسالت انبیای گذشته را تصدیق کرده و همه را در عقیده به معاد و جزاء و ثواب دعوت نموده است.

این‌ها و صدها حقایق دیگر، همه به آسانی، هم از قرآن و هم از ترجمه‌های صحیح آن- به هر زبان که باشد- استفاده می‌شود. امّا مفهوم آیات (ولقد یسرنا القرآن للذکر) منع سؤال از پیغمبر و خواستن شرح و تفسیر آیات نیست. مثلا تفاصیل این مسایل در روابط مردم با خدا و یا خودشان، همه باید به وسیله پیغمبر بیان شود.

با این وجود، کلّ اسلام، این مطالب نیست و حقایق قرآن، منحصر به امور و اصولی که بیان شد نبوده و اسرار و مطالب قرآن تمام شدنی نمی‌باشد.

حدیث و بیان و شرح شخص پیغمبر و عترت آن حضرت صلّوات‌الله علیهم- و پیشرفت علم،- همه- قرآن را تفسیر و شرح می‌دهند.

کسانی که بگویند: کلّ دعوت و پیامهای قرآن- بدون شرح و تفسیر حدیث و سنّت، و تحقیقات علما و بیان علوم مختلف- حتّی از ترجمه‌های آن استفاده می‌شود و حاجت به حدیث و سنّت نیست، قرآن را کم شمرده و این آیات را نخوانده‌اند که: (ما فرطنا فی الکتاب من شیء)[۱۵۶]، (وکل شیء أحصیناه فی کتاب مبین [۱۵۷] و کتاب خدا را- در آن اوجی که دارد- نشناخته‌اند.

خداوند، فهم قرآن را برای همه افراد، آسان قرار داده است؛ امّا مراتب مضامین قرآن و استفاده‌ای که اشخاص از آن می‌نمایند، یکسان نیست.

آن گونه که شخص پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله- یا امیرالمومنین، علی علیهم السّلام- از قرآن درک داشته‌اند، یک فردی عادی و عرب زبان نمی‌تواند داشته باشد.

آنکه در شنیدن آیه (فمن یعمل مثقال ذرهٔ خیرا یره و من یعمل مثقال ذرهٔ شرا یره [۱۵۸]، صدایش بلند می‌شود که: «حسبی حسبی»، با آنکه سوره اخلاص را می‌شنود، یا می‌خواند و از آن مطالبی توحیدی می‌فهمد و در می‌یابد که به همه محتوای این سوره دست نیافته است، با هم فرق دارند.

خلاصه، افرادی که نیاز فهم قرآن را به طور مطلق و یکجا با استفاده از حدیث منکر شوند، نه قرآن را شناخته‌اند، و نه حدیث و سنّت، و نه نقش انبیا را در هدایت بشر.

هیچ گفتاری مثل گفتار «حسبنا کتاب اللّه» در طول قرون و به مرور ایّام محکوم نشده است. بنابراین دین و اسلام یعنی مطالب و هدایتهای کتاب (قرآن) و سنّت (حدیث)،

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۶

و اکتفا به هر یک از این دو مساوی با ترک بخش مهمّی از اصول و فروع و تعلیمات دین است.

س ۲- تنها رل حضرت رسول- صلّی الله و آله و سلّم- ارایه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (۳: ۲۰ و ۵: ۹۹ و ...)؛ حضرت رسول اجازه نداشتند هیچ دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند و یا توضیح بدهند: (۱۹- ۷۵: ۱۵)؛ قرآن بهترین حدیث است: (۳۹: ۲۳ و ۴۵: ۶ و ۵۵: ۲)؛ و خداوند تنها تعلیم دهنده قرآن است: (۲- ۵۵: ۱).

جواب ما: مأموریّت حضرت رسول- صلّی الله علیه وآله- بیش از قرائت قرآن مجید بوده و تعلیم آیات و مفاهیم و حکمت قرآن مجید و تزکیه مردم (۱۵۱، ۲: ۱۲۹ و ۳: ۱۶۴ و ۶۲: ۲) و قضاوت در امور مسلمانان (۶۵، ۴: ۵۹ و ۲۴: ۵۱) و نیز اطاعت و پیروی از حضرت رسول اکرم رسول- صلّی الله علیه وآله- از دستورات صریح الهی است (۳: ۳۱ و ۸۰، ۴: ۵۹ و ۵: ۹۲ و ۲۴: ۵۴). حضرت رسول رسول- صلی الله علیه وآله- بهترین نمونه برای کلّیّه مسلمانان می‌باشند: (۶۸: ۴).

اغلب پیروان این گروه برای اوّلین بار با اسلام آشنا شده و یا مسلمانانی هستند که به دلایل مختلف به این گروه جلب شده‌اند.

ما امیدوار هستیم با ارسال و بررسی قرآن انگلیسی مورد استفاده این گروه و شرح کامل ادّعاهای آنها، در آینده آمادگی بهتر و بیشتری جهت رفع اشتباهات پیروان این گروه و سایر علاقمندان به اسلام را داشته باشیم.

ج ۲- بر حسب آن چه از آیات قرآن استفاده می‌شود پیغمبران علاوه بر اینکه وحی الهی را به مردم می‌رساندند و مبلّغ رسالت خدا بوده‌اند، گفتار و رفتارشان نیز در کنار همان وحی برای مردم راهنما بوده و حدیث و سنّت و سیره آنها مکمل برنامه‌های هدایتی آنها بوده است.

اسلام با این عقاید استوار و احکام نجات‌بخش، با تمسّک به دو اصل «قرآن» و «سیره و سنّت» شکل گرفت. مسلمانان برنامه‌های عملی و عقیدتی خود را به تفصیل و تنظیمی که در دوره بیست‌وسه‌سال رسالت پیغمبر تفهیم و تعلیم شد، از آن حضرت گرفتند؛ و نقش، وظیفه و رسالت پیغمبر- صلّی الله علیه و آله- در هدایت بشر، منحصر به خواندن آیات قرآن برای مردم نبود.

قرآن مجید، اعتبار، سندیّت و حجیّت تعالیم قولی و عملی پیغمبر را اعلام فرمود: از جمله در آیه: (ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا)[۱۵۹]، یا در آیاتی مثل آیه:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۷

(یا أیها الذین آمنوااستجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم [۱۶۰]؛ که مراد از استجابت خدا، استجابت وحی و کلام خدا- قرآن کریم- است؛ و مراد از استجابت رسول، استجابت حدیث و گفتار و امر و نهی اوست. چنان که آیاتی مثل: (أطیعوا الله ورسوله [۱۶۱] مدلولش همان اعتبار کتاب و ارشادات غیر قرآنی پیغمبر است.

اصولاـ از بزرگترین فواید فرستادن پیغمبر این است که پیغمبر، نمونه و الگو و اسوه و مقتدا باشد تا مردم به قول و عمل او اقتدا و تاسّی کنند و از او پیروی نمایند. آیاتی مثل: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوۀ حسنۀ)[۱۶۲]، همین معنی را بیان می‌فرماید. بیشتر از این آیاتی که دلالت دارد بر اینکه پیغمبران، امام هستند همه دلالت دارد بر اینکه حدیث و عمل آنها باید دستورالعمل و سرمشق و برنامه باشد.

امام یعنی کسی که به او اقتدا می‌شود. حضرت ابراهیم که بعد از ابتلا به آن کلمات و اتمام آن به مقام امامت رسید، معنایش همین پیشوا شدن و مقتدا بودن است. این آیه که درباره انبیاء می‌فرماید: (جعلنا هم أئمۀ یهدون بأمرنا)[۱۶۳] اگر انبیا فقط مبلّغ کتاب باشند، امامت آنها معنی و تفسیر پیدا نمی‌کند.

بنابراین رل و نقش انبیا به همین ابلاغ خشک و خالی منحصر نمی‌شود و اصلا رل و نقش آنها به این مقدار ایفا نمی‌گردد.

آیه ۲۰ سوره ۳ نیز دلالت بر این ندارد و بلاغی که در آن است مراد، بیان کلّ تعالیم دین می‌باشد که با قرآن و توضیحات و تبیینات پیغمبر صورت می‌پذیرد و بلاغ در آیه ۹۹ از سوره ۵ نیز همین مفاد را دارد؛ و آیه ۱۷ و ۱۹ سوره «قیامت» نیز اصلا دلالتی بر این معانی ندارد.

احسن الحدیث بودن قرآن- که صد در صد مسلّم است- با بی‌نیازی از سنّت پیغمبر- صلّی الله علیه و آله- چه ارتباطی دارد که به آیه (الله نزل أحسن الحدیث [۱۶۴] در سوره «زمر» استشهاد شود؟

واقعاً این استفاده‌ها از قرآن عجیب و غریب است. همچنین آیه (فبأی حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون [۱۶۵] از سوره «جاثیه» چگونه نفی اعتبار حدیث را می‌نماید؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۸

البتّه کسی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورد، به گفتار پیغمبر و حدیث او هم ایمان نمی‌آورد؛ امّا ایمان به آیات قرآن و آیات خدا به طور اعم از آیات تکوین و تشریع، مانع از ایمان به حدیث پیغمبر نیست؛ همانگونه که ایمان به خدا مانع از ایمان به رسالت نمی‌باشد.

همچنین از آیه (علّم القرآن [۱۶۶] در سوره «الرحمن» کدام شخص مستقیم‌الفکر- که اندك بهره از علم و درك داشته باشد- بی‌نیازی از حدیث را می‌فهمد؟

من تعجّب می‌کنم که گروهی با این گونه مطالب واهی خود و دیگران را سرگرم کرده و موجب اتلاف وقت مردم می‌شوند.

همچنین در مورد آیه (الرّحمن علّم القرآن [۱۶۷] هر چند بر اینکه خدای تعالی تنها تعلیم دهنده قرآن است دلالت دارد، امّا در مراتب نازله، پیغمبر هم تعلیم دهنده قرآن است؛ آموزگاران هم تعلیم دهنده قرآنند؛ مفسّرین هم تعلیم دهنده قرآنند؛ حدیث و تفسیر و تاریخ و علم هم قرآن را تعلیم می‌دهند؛ و شما هم می‌توانید معلّم قرآن باشید. اینها با اینکه معلّم اصلی و حقیقی قرآن خدا است، منافات ندارد.

همه مطالب این گروه واقعاً حاکی از بینش کم، و قلّت درك است. این گروه اگر می‌خواهند درباره قرآن، فهم و بصیرتی پیدا کنند بهتر این است که به علمای علوم قرآن مراجعه و مطالب و سؤالات خود را مطرح نمایند؛ تا به سر منزل معرفت به خدا و پیامبر و قرآن و اولیای دین برسند (والله هوالهادی إلی الصواب).

س- تفسیر آیه ۴۵ سوره «نور» در مورد هزار پایان چگونه است؟

ج- آیه ۴۵ سوره نور ظاهراً در مقام بیان وضع مشی و راه رفتن همه جنبندگان نیست و این چهار صنف که به آنها اشاره شده از باب مثال است و غرض، توجّه دادن مردم به انواع جنبندگان است، نه شمارش تمام انواع آنها.

س ۱- آیه ۴ سوره «احزاب» است که: (ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ؛ یعنی: خداوند برای کسی دو دل در سینه قرار نداده است. منظور این آیه چیست؟ و آیا این آیه ارتباطی به داشتن مهر و محبّت دو زن در دل یک مرد دارد یا خیر؟

ج- برای روشن شدن معنی آیه شریفه، به تفاسیر مراجعه نمایید. امّا اجمالًا این که: معانی متعدّده‌ای برای آن ذکر شده و ما به یکی از آنها اکتفا می‌کنیم:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۹

در تفسیر «مجمع‌البیان» از امام صادق علیه السلام- نقل شده که فرمود: خداوند برای هیچکس در باطن او دو قلب قرار نداده که به یکی از دو قلب، قومی مثل دوستان خدا را، و با قلب دیگر دشمنان آن قوم را دوست بدارد.

نتیجه اینکه چون انسان دارای یک قلب است در آن یک قلب، دو محبّت متضاد قرار نمی‌گیرد و محبّت به دو همسر، دو فرزند، دو

استاد و بیشتر، از این قبیل نیست (واللّه العالم).

س- چرا خداوند در قرآن کریم به هنگام بیان مطلبی به جای ضمیر مفرد ضمیر جمع آورده؟

ج- یک نکته آن اقتضای اشاره به عظمت متکلّم در مقام بیان بعضی مطالب است که به ضمیر جمیع مناسب با بلاغت و تکلّم به مقتضای حال است، تا مخاطب، با توجّه به عظمت متکلّم، مطلب را- چنانکه باید و شاید و به طور جدّی- دریافت نماید و اهمیّت آن را درک کند؛ مثل: (انّا نحن نزلنا الذکر و انّا له لحافظون ، که به این تعبیر مشحون از اعجاز و متضمّن پنج ضمیر جمع، محفوظ درون قرآن مجید را به حفظ الهی، به طور بسیار اکید و بلیغ بیان فرموده است؛ که با تعبیری مثل: (انی نزلت الذکر و انی له لحافظ) بیان نمی‌شود.

نکته دیگر این است که گاهی بعضی کارهای الهی به واسطه ملایکه- که جنود و عدد آنها را هم غیر از او کسی نمی‌داند: (وما یعلم جنود ربّک إلّاهو)[۱۶۸]- انجام می‌گیرد و ملایکه مدبّرات یا مقسّمات و دیگران که مأموریّت‌هایی دارند، به عنوان واسطه عمل می‌کنند. برای این که اشاره به این باشد که این عمل بدون واسطه انجام نشده، به لفظ جمع متکلّم مع‌الغیر بیان می‌شود؛ مثل اینکه: بلا تشبیه مدیر یک کارخانه و مؤسّسه- که همه امور و جریان آن کارخانه به واسطه یا بیواسطه، کار اوست- می‌گوید: این کار را کردیم، و گاه ضمیر متکلّم وحده بیان می‌شود که عنایت خاص به چیزی و به خلق بلاواسطه چیزی معلوم شود و احتمال مداخله غیر و وسایط دفع شود؛ مثل: (یا موسی اننی انا الله که در مثل این مورد، استعمال ضمیر متکلّم مع الغیر منافی با مقصود است (واللّه العالم).

س- در آیه ۳ سوره مبارکه «حدید» آمده است که: خداوند آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفرید؛ در حالی که پیش از پیدا شدن آسمان و زمین، هنوز واحد زمانی به نام روز

معارف دین، ج۱، ص: ۱۴۰

وجود نداشته، و اصلا روز با وجود خورشید و زمین معنا پیدا کرده؛ لطفاً این معنی را توضیح دهید.

ج ۷- کلمه «یوم» و مرادف آن روز اگر چه بیشتر به معنای زمان تابش آفتاب و ضدّ شب به کار برده می‌شود، ولی مفهوم آن وسیع تر از این است.

در قرآن کریم احادیث شریفه و کلمات ادبا و سخنوران و شاعران عرب و عجم، در معانی دیگر- که قدر مشترک همه آنها زمان است- نیز گفته می‌شود.

گاه گفته می‌شود: «روز» و «یوم» و مقصود از آن، زمان بین طلوع آفتاب و غروب آن است. گاهی این کلمات گفته می‌شود و از آن، مدّت یک جریان یا زمان و دوران یک حکومت، یا یک عصر، یا عمر یک شخص، یا دوران جوانی یا پیری، یا دوران سیادت و عزّت و خوشی یک امّت و ملّت قصد می‌شود. مثلا گفته می‌شود: امروز و فردا و از روز، دنیا و از فردا، آخرت قصد می‌شود. یا شاعر می‌گوید:

روز بزرگ گرچه جهان کم ندیده است‌روزی چو روز حضرت خاتم ندیده است

که مقصود او از «روز حضرت خاتم»، تمام عصر حضرت رسول اکرم صلّی‌اللّه علیه وآله وسلّم- می‌باشد. و مثلا «اعشی» در این شعر:

شتّان مایومی علی کورهاو یوم حیّان أخی جابر

از دو دوران عمر خودش به «روز» تعبیر کرده است؛ و امیرالمؤمنین علیه السّلام- نیز در «خطبه شقشقیّه» به این شعر، تمثّل جسته، و دو عصر و دو دوره را در ارتباط با خودشان، دو «روز» شمرده‌اند.

با توجّه به این توضیح مختصر، معلوم می‌شود که ستّهٔ ایّام (شش روز) در سوره مبارکه «حدید» و هم‌چنین در سوره «اعراف»، آیه

۵۴ اشاره به شش دورانی است که در آنها آسمانها و زمین شکل گرفته و این نظامات و تشکیلات وجود یافته است. اشاره به این است که خلقت آسمانها و زمین دفعی نبوده، بلکه به ارادهٔالله و حکمت باری تعالی تدریجی انجام شده است؛ چنانکه در اجزای عالم خلقت و طبیعت، بیشتر یا همه چیزها به تدریج آفریده می‌شوند. مثلا سنگها و معادن و کاینات دیگر، بعضی در طیّ هزاران سال و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از یکسال، و برخی کمتر از این زمان وجود پیدا می کنند.

آسمانها و زمین نیز بنا بر این دو آیه کریمه در طیّ شش روز، شش دوران و شش تحوّل و جریان شکل گرفته و خلق شده‌اند. این دو آیه از عجایب آیات و معجزات قرآن کریم است که شکل گیری و خلقت کلّ نظام آسمانها و زمین را تدریجی اعلام می‌نماید؛

معارف دین، ج۱، ص: ۱۴۱

و تدبّر در معانی این آیات موجب قوّت ایمان به خدا و وحی و رسالت حضرت خاتم‌الانبیا- صلّی الله علیه و آله- می‌شود (واللّه العالم).

س- در آیه (الرحمن علی العرش استوی ، معنای «عرش» چیست؟ «استواء بر عرش» یعنی چه؟ وبا اینکه قرآن از خداوند است، چرا در بعضی از آیات لفظ «ما» (صیغه متکلم مع الغیر) به کار رفته است؟

ج- این تعبیر کنایه از قدرت کامله خداوند، و تسلّط او بر همه موجودات به نسبت مساوی است. و امّا اینکه لفظ «ما» به کار رفته، این به عنوان تعظیم است؛ مانند اینکه گاهی در بین مردم به طرف مقابل که یک نفر است گفته می‌شود: «شما»؛ و یا یک نفر می گوید: «ما» گفتیم.

س- با توجّه به آیه مبارکه: (یوم تبدّل الأرض غیر الأرض و السّموات)، لطفاً بفرمایید اگر زمین در روز قیامت غیر از این زمین باشد، پس اعمال خیر و شرّی که مردم در روی زمین اوّلی انجام داده‌اند و حسب آیه شریفه در سوره «زلزال» باید همان را حاضر کند و به آن شهادت بدهد، آن زمین چه خواهد بود و چه خواهد شد؟ آیا مردم از آن زمین اوّل محشور می‌شوند، یا غیر آن (زیرا در آیات متعدّد قرآن مجید آمده است که زمین، کوهها، آسمان و ستارگان و دریاها هم از بین خواهند رفت)؟

ج- این آیات ممکن است از آیات متشابه باشد که تأویل آن در موقع خود، آشکار می‌شود. آنچه فعلًا به طور جزم می گوییم و مسلّم و معلوم می‌باشد این است که بین این آیات تنافی و تعارض وجود ندارد.

اولا، ممکن است مراد از تبدیل و تبدّل ارض و سماوات این باشد که وضع و شکل و قیافه کنونی زمین و آسمان عوض می‌شود؛ مثل اینکه کوهها برداشته می‌شود، حرکات ستارگان تغییر می کند و ...

ثانیاً، ممکن است در آغاز قیام قیامت مردگان از همین زمین، برانگیخته شوند و در آن حشر واقع شود، و سپس تحوّلات دیگر در آن پیدا شود که در روز قیامت، این تحوّلات واقع می‌شود؛ امّا در آن روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است ممکن است این تحوّلات به تدریج ویکی پس از دیگری واقع شود.

به هر حال در مثل این آیات اجمالًا مسلّم و معلوم است که با یکدیگر تنافی ندارد و اگر کسی تصوّر تنافی نماید، رفع آن تنافی با دقّت در خود آیات کاملًا ممکن است؛ ولی

معارف دین، ج۱، ص: ۱۴۲

در تفسیر و تأویل آن چیزی که حجّت است؛ فقط خبر معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت سلام اللّه علیهم اجمعین- است: (وما یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم [۱۶۹].

س- در سوره مبارکه حجر، این آیه مبارکه وجود دارد که: «همانا ما قرآن را فرستادیم و ما خود، نگهبان و حافظ قرآن می‌باشیم.» بفرمایید که سایر کتب آسمانی- مانند تورات و انجیل که آنها هم کلام الله هست- چطور مورد حفاظت پروردگار قرار نگرفت تا یهودیها و نصرانیها نتوانند آن دو کتاب مقدّس را از بین ببرند و تحریفاتی در آن بنمایند؟

ج- ممکن است این عنایت خاص به حفظ و حراست، از جنبه این باشد که چون اسلام، خاتم ادیان است و پس از آن نبوّت و رسالتی نیست، قرآن را خدا از گزند حوادث دوران و دستبرد اهل طغیان حفظ می‌فرماید که رشته هدایت الهی منقطع نشود. و قرآن- که معجزه باقیّه و دلیل صحّت نبوّت و پیغمبری همه انبیا است- باید تا انقراض عالم باقی باشد.

س- در آیه (لیلهٔ القدر خیر من ألف شهر)، چه ارتباطی بین ولایت علی- علیه السّلام- با مدّت حکومت بنی‌امیّه است؟ (بهتر بودن شب قدر از هزار ماه و حکومت جابرانه اموی از لحاظ خوبی و بدی قابل مقایسه نیستند.)

ج- آیه (لیلهٔ القدر خیر من ألف شهر)، دلالتی بر ارتباط بین ولایت امیرالمؤمنین، علی علیه السّلام- و حکومت بنی‌امیّه ندارد. فقط چیزی که بر حسب بعضی تفاسیر، از این آیه استفاده می‌شود این است که: شب قدر بهتر است از هزار ماه حکومت بنی‌امیّه که پیغمبر اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- به واسطه رؤیایی که دیدند، از تسلّط آنها بر بلاد اسلام غمناک شدند.

این به آن معنی نیست که در حکومت بنی‌امیّه خیری فرض می‌شود، یا آن که هزار ماه حکومت بنی‌امیّه از جنبه خیر و خوبی با شب قدر، طرفِ قیاس باشد؛ نه این طور نیست. این مثل آن است که می‌گوییم عدل بهتر از ظلم، علم بهتر از جهل راست بهتر از دروغ، و عاقبت نیکوکاران بهتر از بدکاران است. در این قضایا غرض، بیان خوبی عدل، علم، صدق و حسن عاقبت نیکوکاران و تشویق و ترغیب به این امور است. اینگونه عبارتها دلالتی بر خوبی دروغ، جهل و ظلم ندارد و در محاورات عرفی زیاد است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۳

نظیر این آیه در خود قرآن مجید، این آیه است در سوره فرقان: (قل اذلک خیر أم جنهٔ الخلد)[۱۷۰]؛ یعنی: «آیا این آتش جهنّم بهتر است یا بهشت خلد؟» که البتّه از آن استفاده نمی‌شود که جهنّم نیز جایگاه خوبی است و طرف قیاس با بهشت است؛ و در اشعار و آثار ادبی شعرا و ادبای عرب و عجم این نحو بیان بسیار است.

به علاوه چون مقام، مقام تسلیّت به پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- و رفع غم و اندوه آن حضرت است، معلوم است که آنچه پیغمبر- صلّی‌الله علیه وآله- را از غم و افسردگی بیرون می‌آورد، جنبه‌های خیر و برکات معنوی است؛ بنابراین ممکن است در توصیف و تعظیم «شب قدر» گفته شود که شب قدر، شبی است که عبادت در آن شب از عبادت هزار ماه- که مدّت برخورداری بنی‌امیّه از حکومت و استیلای بر جهان اسلام است- بهتر است. یعنی در مقابل آن برخورداری مادی و موقّت، این افتخار جاوید و همه ساله برخورداری معنوی و روحی را به تو عطا کردیم.

بنابراین دو شیء را به مناسبت تضادّی که با هم دارند، در برابر هم قرار می‌دهند. چون پیغمبر و اهل بیتش علیهم السّلام- افتخار جاوید را می‌خواهند و بنی‌امیّه آن حکومت و تسلّط و استثمار و استعمار را.

به عبارت دیگر، شک نیست که مهمترین چیزی که مطلوب اهل دنیا و محبوب قلوب آنها است، حکومت و سلطنت است؛ که در تمام مظاهر قویّه و ضعیفه و صور مختلفه‌اش مورد آرزو و منتهی الآمال اهل جاه و طالبان جیفه دنیا است.

از نظر این طایفه چیزی بهتر از یک تسلّط مطلق و دیکتاتوری و استبداد یکصدساله بر دنیای وسیع اسلام نیست. حکومتی که اتباع و اعضایش- مثل: «زیاد» و «حجاج»- آن گونه مطلق‌العنانی داشته باشند که تاریخ نظیر آن را کم نشان داده است.

اگر بخواهیم یک خیر واقعی و حقیقی، و نعمتی از نعم اخروی و معنوی را تا حدودی که ممکن است و با تشبیه معقول به محسوس، عظمتش را جلو چشم شنونده بگذاریم، و ضمناً آن همه زور و قدرت و برخورداری و لذّت ناز و تجمّلات و سلطنت را بی‌قدر جلوه بدهیم، این جمله که: (لیلهٔ القدر خیر من ألف شهر)، بسیار رسا و مؤثّر و نافذ است؛ زیرا هم عظمت شب قدر اثبات شده، و هم کم ارزشی یا بی‌ارزشی ملک بنی‌امیّه در مقابل دارایی‌ها و ذخایر معنوی اهل حق آشکار گردیده؛ که یک شب و فقط یک شب آنها بهتر از تمام آن مدّت طولانی و برخورداری مادی یکصدساله است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۴

اگر بگوییـد: پس چرا حضـرت رسول صـلّی الله علیه و آله- انـدوهناک شدنـد؟، می گوییم: برای امّت و برای این که بنی‌امیّه تسلّط می‌یابند و منبر هدایت و مقام خلافت را غصب کرده و به ضـلالت و سلطنت تبدیل می کنند؛ و بندگان خدا و مسلمانان را از این که در مسیر ترقّی جلو بروند، مانع می‌شوند.

خدا برای تسلیّت پیغمبر- صـلّی‌الله علیه و آله و سـلّم- می‌فرماید: اگر چنین وضـعی روی می‌دهد، امّا برای پیشـرفت و سرعت سیر و اینکه بنـدگان خـدا بتوانند گامهای بلند به سوی کمال و کسب فضایل و اصـلاح احوال خود بردارند، راهها بسـته نمی‌شود؛ مثل این فرصت (شب قـدر) به آنها داده شده است که بتوانند در ظرف یک شب فضـیلت عبادت و اطاعت هزار ماه را (که شب قدر نداشـته باشد) کسب کنند.

امّا ارتباط این سوره، با ولایت از جهت این آیه است: (تنزل الملائکهٔ و الروح ؛ زیرا نزول ملایکه در شب قدر، در عصر رسول اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسـلّم- بر آن حضرت بوده، و بعد از آن حضـرت- چون این نزول قطع نمی‌شود- بر اوصیای آن حضرت- یکی پس از دیگری- می‌باشـد، و بعضـی روایـات هم بر آن دلالـت دارد. علاوه بر این، در حـدیث است که روح، غیر جبرییل است و از جبرئیل و میکائیل اعظم است.

س- در قرآن که می‌فرماید: (إنا منتظرون ، «انتظار» در مورد خدا یعنی چه؟ و نام سوره‌های قرآن چگونه تعیین شده است؟

ج- معنی انتظار همان معنایی است که همه ما به کار می‌بریم؛ امّا نسبت به خداوند متعال ظاهراً مراد این است که: ما صبر می کنیم تا نتیجه کار بر خود شما آشکار شود؛ چون خداوند- خودش- از ابتدا عاقبت کار را می‌داند.

نام سوره‌ها در صدر اسلام، از طرف رسول خدا- صلّی الله علیه وآله وسلّم- تعیین شده است.

س- منظور از «ملکوت در آسمانها» و «ملکوت اعلی» چیست؟

ج- برای «ملکوت» معانی مختلفی گفته شده؛ از جمله این که به معنی «ملک» و «عزّت» و «سـلطنت» است ومراد ازملکوت آسـمان‌ها وزمین ممکن است سـلطنت و مـالکیّت آسـمانها و زمین و یا آیات عظیمه خـدا در آسـمانها و زمین، جنود غیبیّه الهیّه در آنها باشـد. دیگر اینکه ملکـوت آسـمانها و زمین، یعنی: آیـات قـدرت خداونـد در آسـمانها و زمین و ملکوت اعلی کنـایه از جوار رحمت حق است.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۴۵

س- با توجّه به اینکه گفته می‌شود: فرشـتگان بنابر سـرشت خود زمینه و توان معصیّت ندارند، چرا شیطان دچار گناه شد و مطیع امر الهی نگشت؟

ج- مسأله اینکه ملایکه اراده و اختیار نداشـته باشـند، خلاف ظواهر آیات قرآن مجیـد است؛ و امر و نهی به آنها دلیل اراده و اختیار آنهـاست؛ و ظاهر (لایعصون اللّه ما أمرهم و یفعلون مایؤمرون [۱۷۱] نیز همین است و چنـان نیست که شؤون و وظایفی را که دارند بی‌اختیار انجام دهند. و امّا شیطان، بر حسب قرآن مجید از ملایکه نبود: (کان من الجنّ [۱۷۲] (واللّه العالم).

س- آیه شریفه (لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر) با عصمت نبیّ‌اکرم- صلّی الله علیه و آله وسلّم- منافات ندارد؟

ج- در شـرح و تفسیر مثـل این آیه، علمـا بیانـاتی فرموده‌انـد؛ و در خصوص این آیه، این بیـان به نظر حقیر می‌رسـد: از «لام» تعلیل (لیغفر لک استفاده می‌شود که خداوند متعال به آن، حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- را گرامی داشته است.

پر واضـح است که فتـح مبین، علّت و سـبب مغفرت گنـاه و عصـیان نیست و اعطـای نعمت و فتـح و پیروزی زایـل کننـده اثر گناه و کفران نعمت نمی‌شود.

اعطای نعمت و فتح و پیروزی برای تقدیر و تشکّر و پاداش است، نه برای محو گناه و عصیان.

بنـابر ایـن بـا تـوجّه بـه ایـن معنی بایـد گفت: مراد از «ذنب»- که در این آیه است- سـختی‌ها و مشـکلاتی است که برای پیشـرفت و

دعوت پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- و اعلای آن حضرت در گذشته و آینده جلو آمده، یا جلو خواهد آمد.

با این فتح مبین، همه آثار و مشکلات مرتفع شده و پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- و دین و دعوتش از آن مصون خواهد ماند. شاهد این معنی آن است که از کلمات لغویّین استفاده می‌شود که «ذنب» به دنبال شیء و چیزی گفته می‌شود که دنبال و پی‌آمد سوء و بد داشته باشد؛ و به عبارت اخری: هر چیز و هر کاری است که وخامت عاقبت داشته باشد؛ که در اینجا مناسب همان توطئه‌ها و معارضه‌هایی است که در گذشته و حال و در عصر حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم- و بعد از آن، کفّار با اسلام و شخص آن حضرت داشته و دارند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۶

غفران و مغفرت که مصون گردیدن از سوء عاقبت کار است، مصونیّت آن حضرت و دین و دعوت آن بزرگوار از توطئه‌ها و معارضات اعدا و مخالفان است. این معنی است که با فتح مبین مناسب است و پیغمبر و امّتش را به آینده امیدوار و دلگرم می‌سازد (والله العالم).

س- قرآن چه امتیازی بر تورات و انجیل دارد؟

ج- امتیاز قرآن مجید بر تورات و انجیل زیاد است؛ از جمله این است که قرآن، ناسخ تورات و انجیل می‌باشد.

س- مراد از «سماوات و ارضین سبع» چیست؟

ج- شاید مراد، طبقات کرات و طبقات زمین به حسب قرب و بعد و یا اعتبارات دیگر باشد؛ اگر چه دانستن این امور ضرورت ندارد و آنچه دانستن آن لازم است، معارف دین و فروع دین است (والله العالم).

س- راجع به عالم ذرّ، نظر شما چیست؟

ج- بر حسب بعضی تفاسیر، آیاتی از قرآن مجید به این عالم تفسیر شده و ظاهر برخی از این آیات بر یک سابقه و پیشینه خاصّ انسان قبل از این عالم دلالت دارند.

از این آیات، آیه‌ای که مشهور و معروف در این جهت شده است، آیه کریمه (وإذ أخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی أنفسهم ألست بربکم قالوا بلی شهدنا أن تقولوا یوم القیامهٔ إنّا کنا عن هذا غافلین)[۱۷۳] می‌باشد.

در تفسیر این آیه، نظرها متفاوت شده است و حتّی بعضی بزرگان آن را به شهادت خلقت انسان بر وجود خالق، مثل شهادت هر صنعت و بناء بر وجود صانع و بانی، یا به شهادت فطرت و اقرار فطری انسان بر وجود خدا تفسیر نموده‌اند، که رفع ید از ظاهر آیه است و صاحبان این رأی، این رفع ید از ظاهر را از روی قرینه، به قول خودشان عقلیّه می‌دانند.

برخی دیگر از بزرگان هم ظاهر آیه را حفظ کرده و وجود چنین عالم و پیشینه‌ای را برای انسان بر حسب این آیه، تصدیق می‌کنند؛ هر چند در بیان مطلب با توجّه به جمله‌های آیه و موقعیّت اعرابی آنها بیان واحد ندارند؛ و هر چند در معرفت تفاصیل این

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۷

عالم و حقیقت آن نیز از اظهار نظر قطعی خودداری می‌کنند که از حدّی که روایات معتبر دلالت دارند، بیشتر سخن بگویند.

به هر حال، رأی معروف بین محدّثین و جمعی از علمای اهل تفسیر، همین است که بالاجمال، «عالم ذر» را قبول دارند.

از جمله آیاتی که ممکن است بر همین معانی «عالم ذر» و پیشینه معنوی و حقیقت انسان تفسیر شود، آیاتی از سوره بقره است که می‌فرماید: (وعلم آدم الأسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائکهٔ فقال أنبئونی بأسماء هولاء إن کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا إلا ما علّمتنا إنک أنت العلیم الحکیم قال یا آدم أنبئهم بأسمائهم فلمّا أنبئهم بأسمائهم قال ألم أقل لکم إنّی أعلم غیب السّماوات والأرض واعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون [۱۷۴].

این آیات دلالت بر وجود مسمیاتی دارد که اسماء آنها را خداوند متعال به آدم تعلیم فرمود و مسمیّات آن بر حسب ظاهر در مرآی

ملایکه و دید آنها بوده و به آنها اشاره شده است.

البتّه چنانکه از آیات استفاده می‌شود، این برنامه غیبی و غیب آسمانها و زمین و این عالم بوده است این مسمّیات در روایات به اشباح رسول اکرم صلّی‌الله علیه وآله- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام- و بلکه بسیاری از خواصّ عبادالله و صاحبان درجات رفیعه و سران اعداء الله بوده است و تفاسیر دیگر و بیشتر نیز شده است.

از جمله آیات، این آیه شریفه است: (وإذ أخذ الله میثاق النبیین لما أتیتکم من کتاب وحکمهٔ ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قالء أقررتم و أخذتم علی ذلکم إصری قالوا أقررنا فاشهدوا و أنا معکم من الشاهدین [۱۷۵].

از این آیه نیز استفاده می‌شود که مسأله اخذ میثاق بر نبوّت حضرت رسالت پناهی صلّی الله علیه و آله- نیز در صقع خاص و جوّ ویژه‌ای بوده است که این اخذ و استیثاق در آنجا انجام گرفته است؛ هر چند تصوّر آن برای ما دشوار یا محال باشد.

آیه دیگر این است: (وإذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و إبراهیم و موسی و عیسی بن مریم و أخذنا منهم میثاقاً غلیظاً)، [۱۷۶] این آیه نیز به ظاهر دلالت دارد بر اخذ میثاق از انبیا- علی نبیّا و آله و علیهم السلام- و خلاصه اینکه این آیات به عالم ذر و اخذ میثاق، تفسیر شده است.

علاوه بر این، روایاتی که در حدّ تواتر است، بر این عالم و این اشهاد و حضور و شهادت و اخذ میثاق دلالت دارند که اگر بخواهید به این روایات و بعضی آرا و نظرات علما مطّلع گردید، از جمله می‌توانید به کتاب شریف «بحارالانوار» مراجعه نمایید:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۸

جلد ۳، باب ۱۱، الدین الحنیف والفطرهٔ وصبغهٔالله والتعریف فی المیثاق (که مشتمل بر ۲۲ حدیث است).

جلد ۵، باب ۱۰، الطینهٔ والمیثاق (مشتمل بر ۶۷ حدیث).

جلد ۵۸، باب ۴۳، فی خلق الأرواح قبل الاجسام (مشتمل بر ۲۹ حدیث).

لازم به تذکّر است اینکه گفتیم این روایات در حدّ تواتر است، مقصود تواتر لفظی تفصیلی نیست؛ بلکه مقصود، تواتر لفظی اجمالی است که به واسطه کثرت روایات علم به صدور یکی از آنها حاصل است و معنوی است که از مجموع این روایات علم به عالم ذر و پیشینه ویژه‌ای برای همه بنی آدم یا افراد مخصوصی پیدا می‌شود. مثل نقلهایی که از سخاوت حاتم شده که اگر چه به تفاصیل آن علم پیدا نمی‌شود و تفاصیل آن متواتر نیست، امّا قدر جامع آنها که سخاوت وجود حاتم باشد، به تواتر معنوی ثابت است.

از این جهت ما هم در مقام اظهار رأی و عقیده، بیشتر از این، نظر قطعی نمی‌دهیم و قدم به جلو نمی‌گذاریم که مبادا به رأی خود سخنی بگوییم؛ زیرا در این امور، فقط باید بر اساس نقل ثابت و محکم متّصل به مبدأ و مقام عصمت اظهار نظر کرد.

بنابراین به این مقدار و اعتقاد اجمالی بسنده می‌کنیم. در این حد بر این عقیده ردّ و ایراداتی کرده‌اند که به آنها نیز پاسخ داده شده و آن ایرادات وارد نخواهد بود.

قرائت قرآن کریم

س- آیا در تلاوت قرآن مع القواعد فتحه، کسره و ضمّه، رعایت لهجه هم واجب است؟ آیا بدون لهجه اشکال دارد؟

ج- باید کلمات به عربی صحیح تلفّظ شود و ضمّه و فتحه و کسره آخر هر کلمه- در صورتی که وقف برآن نشود- ظاهر شود (و الله العالم).

س- آیا در جلسات ختم قرآن غلط خواندن قرآن اشکال دارد؟ و اگر سهواً عمل شود و صرفاً به خاطر یادگیری باشد، چه حکمی دارد؟

ج- غلط خواندن سهوی اشکال ندارد.

س- قرآن را به زبان یا لهجه محلّی ترجمه کرده‌اند. از آنجا که نمی‌توانم آن را به عربی بخوانم، آیا به همان زبان و لهجه می‌شود خواند، یا باید حتماً عربی خوانده شود؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۹

ج- خواندن ترجمه صحیح قرآن کریم نیز بسیار خوب است و فضیلت و ثواب دارد و تا حدودی شخص را با قرآن مجید آشنا ومربوط می‌سازد. امّا ثوابهای خاص و مهمّی که برای قرائت قرآن است، به خواندن خود قرآن با همان الفاظ عربی اختصاص دارد. مضافاً بر اینکه ترجمه‌های قرآن هر چه هم با دقّت وآگاهی انجام شده باشد برای رساندن حقایق عالی این کتاب مقدّس وافی نیست؛ و آن نورانیّت و تأثیری را که خود قرآن در نفوس دارد، دارا نمی‌باشند. ترجمه هر چه هم دقیق ورسا باشد بالاخره کلام بنده ومخلوق است و قرآن کلام خدا و خالق.

هرگز ترجمه قرآن را نمی‌توان مثل ترجمه کتاب‌های دیگر در کنار هم ومانند هم دانست. این واقعیّتی است که همه علمای سخن شناس و محقّقان قرآن شناس- حتّی غیر مسلمانان- هم تصدیق دارند.

باید ترجمه قرآن را پلّه اوّل صعود به معارف الهی و حقایق غیر متناهی دانست و صعود را تا حدّ امکان ادامه داد.

س- در بعضی از قرآنها، جداول و اشکالی کشیده شده که در آنها اعداد و یا صفات خداوند متعال و ... نوشته شده و در هر کدام روایت‌هایی شده؛ مثلا در یک جدول، اعداد و .... کشیده شده و روایت شده که هرکس به این جدول و اعداد و .... نگاه کند خداوند او را در حمایت خود حفظ کرده گناهان او را می‌بخشد و از این قبیل ادّعاها؛ آیا محکوم به صحّت می‌باشد؟

ج- به طور کلّی نمی‌توان این روایات را تأیید کرد.

س- آیا ختم برخی از سوره‌های قرآن همانند سوره «انعام» به طریقه خاصّی که در جزوه‌های مخصوص ختم این سوره‌ها بیان شده است، صحت دارد یانه؟

ج- به کتابهایی که در باب ختومات نوشته شده مراجعه نمایید.

س- تقلید صدا و لحن از قاریان قرآن کریم که اکثر آنها از اهل سنّت هستند و ولایت و امامت به حقّ حضرت امام علی- صلوات الله علیه- را نمی‌پذیرند و در پایان قرائت، «صدق الله العظیم» می‌گویند، چه حکمی از نظر فقه اهل بیت- علیهم السّلام- دارد؟

ج- اگر کیفیّت قرائت مشتمل بر غنا نباشد اشکالی ندارد؛ ولی اینکه «صدق الله العلی العظیم» را به همین نحو بخوانند و اصرار دیگران بر ترک اسم «العلی» با توجّه

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۰

به اینکه در قرآن مجید است: (وهو العلی العظیم [۱۷۷]، صورت اعراض از قرآن مجید دارد و هم «علی و هم «عظیم از اسماء حسنای خداوند است.

س- تواشیح چه حکمی دارد؟ در تواشیح بعضی از آیات قرآنی را با حالت ترانه و سرود و حتّی غنا می‌خوانند؟

ج- اگر به کیفیّت غنا خوانده شود، حرام است و الّا اشکالی ندارد.

استخاره

س- لطفاً نظر مبارکتان را در مورد استخاره قرآنی توسّط کامپیوتر بیان فرمایید. (روش کار بدین صورت است که برنامه‌ای به کامپیوتر داده می‌شود وفردی که قصد استخاره دارد پس از نیّت، کلید انتخاب را فشار می‌دهد وبر حسب تصادف انتخاب کامپیوتر، نام سوره، شماره آیه، ترجمه آیه وخوب یا بد بودن آن که قبلا توسّط فرد عالمی مشخص شده و به کامپیوتر داده شده، روی صفحه کامپیوتر ظاهر می‌شود).

ج- حقیر هیچ وقت به نحو مذکور در سؤال، استخاره نمی کنم.

س- آیا در همه موارد می‌توان به قرآن استخاره کرد یا موارد خاصی دارد فی‌المثل در مورد طلاق گرفتن یا نگرفتن می‌شود استخاره کرد یا نه؟ و دیگر اینکه اگر شخصی استخاره کند و به آن عمل نکند چگونه است؟

ج- مورد استخاره در کاری است که شرعاً در آن، شخص تکلیف به وجوب یا حرمت بلکه استحباب یا کراهت نداشته باشد والا در انجام دادن عمل واجب یا حرام استخاره معنی ندارد و در عمل مستحب یا مکروه هم استخاره بی‌مورد است.

بلی اگر عمل مستحب چند مصداق داشته باشد مثل ازدواج که با این شخص و آن شخص و شخص دیگر هر کدام مصداق مستحب است ولی برای تعیین اولی از بین آنها بعد از بررسی مرجحات و مساوی بودن موارد استخاره نماید.

هم چنین در امور مباح از کارهای دنیوی که شخص خوب و بد و منفعت و ضرر آن را نمی‌داند استخاره مورد دارد. بلکه اگر در ترک امر مکروه یا فعل مستحب احتمال ضرر می‌دهد استخاره جایز است. مع‌ذلک با شور و مشورت اقدام کردن نیز شرعاً

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۱

راجح و مستحب است و چنانکه با توکل و اعتماد به خدا نیز وارد عمل شدن مستحب است (فإذا عزمت فتوکل علی اللّه [۱۷۸].

در جاهائیکه استخاره مورد داشته باشد پس از استخاره اگر عمل به آن نشود ممکن است موجب پشیمانی و احیاناً ضرر شود وبهر حال عمل به آن شرعاً واجب نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۳

فصل‌هفتم: شرح احادیث

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۵

شرح احادیث

س- در حدیث قدسی آمده است: «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مردم را آفریدم برای اینکه شناخته شوم.» پس چرا انسانها از تفکّر در خدا منع می‌شوند؟ و راه شناخت خداوند چیست؟

ج- این حدیث سند معتبری ندارد. مراد از معرفت خدا که کمال اشرف و اعلای هر انسان است، معرفت حقیقت ذات خدا نیست؛ زیرا آن معرفت عقلًا و نقلًا محال وغیر قابل حصول و به اصطلاح محاط محیط نشود و بنابراین در احادیث شریفه از تفکّر در ذات خدا نهی شده است.

جایی که حقیقت بسیاری یا همه مخلوقات بر بشر مجهول است و جز به خواصّ و آثار آنها پی نبرده است، حقیقت ذات اقدس ربوبی چگونه امکان درک دارد؟ هرچه بشر در ذات او فکر کند به جایی نمی‌رسد؛ و باید با پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- هم زبان شده و بگوید: «لا احصی ثناءاً علیک أنت کما أثنیت علی نفسک»[۱۷۹] و «ما عرفناک حق معرفتک و حق عبادتک»[۱۸۰].

خدا را باید به صفات و اسماء الحسنی و آثار قدرت او- که در کاینات ظاهر است- شناخت؛ چنانکه در قرآن می‌فرماید: (وفی الإرض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون [۱۸۱]. در وجود خودمان و این انسانی که یکی از مخلوقات به ظاهر بسیار

کوچک این عالم است باید تفکّر نمود.

با این همه بررسی‌هایی که در طول قرون، در عجایب باطن و ظاهرو نظامات حاکم بر آن انجام شده، هنوز هم بشر خودش بر خودش مجهول است. این است یکی از معانی متعدّد و معرفت آموز حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»[۱۸۲]. خدا را باید به آیاتش شناخت و در آیاتش، در خلق آسمانهاو زمین، کرات و کهکشانها، فضا و

معارف دین، ج۱، ص: ۱۵۶

مخلوقات زنده برّی و بحری و هوایی تفکّر کرد، که به فرموده قرآن هم، اینها برای خردمندان آیات و نشانه‌های حقّند.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل استدل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و صحرا و درختان همه در تسبیحندنه همه مستمعی فهم کند این اسرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجودهر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سرپاک الهی در آن نه محجوب است

همه آیات و نشانه‌های جمال و جلال و کمال، حق و قدرت و علم بی‌منتهای او هستند.

نگه دارنده بالا و پستی گواه هستی او جمله هستی

وجودش بر همه موجود قاهرنشانش در همه اشیا است ظاهر

بری از ضدّوندّ خویش و از کس صفاتش «قل هو اللّه احد» بس

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی؟

قرآن کریم می‌فرماید: (أم خلقوا من غیر شیء أم هم الخالقون)[۱۸۳]، (أفرأیتم ماتمنون ءأنتم تخلقونه أم نحن الخالقون)[۱۸۴]، (أفرأیتم ما تحرثون أنتم تزرعونه أم نحن الزارعون).[۱۸۵]]

کتاب تکوین را که اسرار و عجایب نظامات هر بخش کوچک و هر ذرّه‌اش با تألیف کتاب‌های تدوین نمی‌توان شرح داد، مطالعه کنید تا به حقیقت بزرگی که در این آیه کریمه معجز نشان نهفته است کمی آشنا شوید: (ولو أنَّ ما فی الأرض من شجرة اقلام و البحر یمدّه من بعده سبعة أبحر ما نفدت کلمات اللّه [۱۸۶] و این آیه: (قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربّی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربّی ولوجئنا بمثله مدداً)[۱۸۷].

این شکل تفکّر و اندیشه انسان را به مبدأ نزدیک می‌کند و روحش را به عوالم بالا پرواز می‌دهد و وجودش را پر از امید و عشق و شور و شوق و حبّ صاحب این عالم می‌نماید.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۵۷

خداوند متعال ما و شما را به این سیر و سلوکی که قرآن کریم و احادیث شریف، ما را به آن راهنمایی کرده‌اند توفیق عطا فرماید؛ نظر ما را در عالم نظر، مورد قبول و نگاه ما را به کمال و جمال خلقت قرار دهد تا همیشه خود را در حضور حق بدانیم و علم و حکمت او را در این کتاب قطورتر از فواصل همه کهکشانها و اجرام بخوانیم. با امیرالمؤمنین علیه السّلام- در تمام مناسبات با خدا و اقرار به عظمت قدرت و آفرینش او هم زبان شده، بگوییم:

«سبحانک ما أعظم ما نری من خلقک و ما أصغر کل عظیمة فی جنب قدرتک وما أهول مانری من ملکوتک وما أحقر ذلک فیما غاب عنا من سلطانک»[۱۸۸]

قلم در میدانی وارد شده است که هرچه جلو می‌رود- اگر چه سالها و قرنها بنویسد- به پایانی نزدیک نمی‌شود؛ و بنابراین در همین جا عاجزانه به این دو بیت مترنّم شده و به حقارت و کوچکی خود اعتراف می‌کنیم:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهموز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمرما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

این دو بیت را هم برای کسانی که در اثر عجز و ناتوانی از درک بعضی اسرار عالم تکوین و تشریع از خطّ رضا و تسلیم خارج شده و بسا زبان به اعتراض و چرا بگشایند، می‌خوانیم:

زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی‌سزد گر بر بروت خود بخندی

کلام معجز نظام کشّاف حقایق، امام جعفر صادق علیه السّلام- را تبرّکاً پایان بخش کلام می‌کنیم: «یابن آدم لو أکل قلبک طائر لم یشبه و بصرک لو وضع علیه خرق إبرة لغطاه، ترید أن تعرف بهما ملکوت السماوات والأرض»[۱۸۹]

والسّلام علیکم و علی عباداللّه المخلصین و رحمةاللّه و برکاته.

س- در کتاب «نهج الفصاحه»، صفحه ۲۶۰، روایت شماره ۱۲۵۴- که فتوکپی آن را به انضمام این استفتاء، به خدمت حضرتعالی ارایه می‌گردد- چگونه می‌شود که شوخی و جدّی آن یکی باشد در رجوع یحتمل مصداق داشته باشد؛ ولی در نکاح و طلاق که قصد انشاء و حضور عدلین لازم است چطور؟ لطفاً مشروحاً بیان فرمائید.

ج- کتاب نهج الفصاحه از مصادر مختلف معتبر و غیر معتبر اخذ شده و در نقل روایات اعتماد به آن صحیح نیست؛ باید مصدر هر روایت را بالخصوص به دست آورد و چنانچه معتبر شناخته شد، اعتماد به آن جایز است. همین روایت «ثلاث جدّهن ...» را

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۸

در فحصی که علی‌العجاله درکتب شیعه انجام شد آن را نیافتم، بلی در بعض کتب اهل سنّت، مثل: «سنن ابی داود» و «سنن ترمذی» و «سنن ابن ماجه» از «ابی هریره» نقل شده است. در عدم اعتبار آن به انتهاء سند به «ابی هریره» کافی است. اگر بخواهید او را بشناسید به کتاب «شیخ المضیرة ابوهریرة الدوسی» تألیف «محمود ابوریه» و کتاب «ابوهریره» تألیف «علامه بزرگ سیّد شرف الدّین» مراجعه فرمایید.

همانطور که مرقوم داشته‌اید لفظ و مضمون آن غرابت، بلکه فاقد استقامت است و قابل اعتماد و استناد نیست (واللّه العالم).

س- پس از سلام و عرض ارادت، مطالبی جهت اینجانب و بعضی از گویندگان مذهبی مجهول بوده؛ استدعا دارم آن حضرت ما را راهنمایی فرمایند.

آیا مطالب ذیل که به عنوان حدیث در میان عامّه منتشر گردیده، واقعاً حدیث است یا نه؟ در صورت صحیح السّند بودن، نشانی دقیق آن را معیّن، و معنی صحیح آن را مرقوم فرمایید.

۱- «علیٌ ممسوس فی ذات الله».

۲- «خلق الله آدم علی صورته».

۳- «الطرق إلی الله بعدد أنفاس الخلائق».

۴- «الشریعة أقوالی و الطریقة احوالی و الحقیقة حالی ...»

۵- جریان متعفّن شدن بدن ایّوب- علیه السّلام- که فقط در تفسیر قمی آمده است.

۶- آیا نظر حضرتعالی درباره «حدیث عشق» که مرحوم «محدّث نوری» در کتاب «نفس الرحمان»، ص ۷۹ آورده است، موافق نظر مرحوم محدّث است یا نه؟

۷- آیا مرحوم مجلسی کتابی به نام «تشویق السّالکین» داشته است، یا این کتاب را به آن بزرگوار نسبت داده‌اند؟

ج ۱- جواب از اعتبار حدیث

«علی ممسوس فی ذات الله»:

این حدیث را «حافظ ابو نعیم اصفهانی» در «حلیهٔ الأولیاء» از «کعب بن عجره»، از پدرش از رسول خدا- صلّی الله علیه و آله و سلّم- و «هیثمی» در «مجمع‌الزوائد» ج ۹، ص ۱۳۱، از «طبرانی» در «معجم کبیر» و «اوسط» از «کعب‌بن عجره»، از پدرش روایت کرده است به این لفظ: «قال: قال رسول الله- صلّی الله علیه و آله و سلّم-: لا تسبّوا علیاً فإنه ممسوس فی ذات الله».

همچنین «مناوی»- از علمای اهل سنّت- آن را در کتاب «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» از «ابونعیم اصفهانی» روایت کرده است. «علّامه مجلسی» نیز در

معارف دین، ج۱، ص: ۱۵۹

«بحار» در باب

«کفر من سَبَّهُ او تبرأ منه»

از «ابو نعیم» روایت فرموده و با بیانی آن را شرح کرده است.

«احمد» در «مسند» ج ۳، ص ۸۶ از رسول خدا- صلّی الله علیه و آله وسلّم- روایت کرده است که فرمود:

«فو الله إنه لأخشن فی ذات الله أو فی سبیل الله»؛

و به این لفظ نیز روایت کرده:

«إن علیاً لاخیشن فی ذات الله»

. بدیهی است این حدیث غیر از حدیث اوّل است.

امّا از طریق شیعه، بر حسب کتاب «اجازات بحار»، مولی نظام الدّین السیّد احمد بن السیّد محمّد معصوم الحسینی- که از علمای بزرگ و پدر عالم جلیل «سیّد علی خان» مؤلّف «ریاض السالکین» و «سلافهٔ العصر»- است در اجازه‌ای که برای سیّد جمال الدّین محمّد بن السیّد عبدالحسین الحسینی البحرانی- که او نیز از مفاخر عالم علم است- مرقوم فرموده، مسنداً این حدیث را از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله- به این لفظ روایت کرده است: «إن علیاً ممسوس فی ذات‌الله».

در خاتمه با بیان سند حدیث، مناسب است مختصری را نیز به عنوان شرح آن اضافه نماییم:

این جمله، اشاره به مقام کمال ایمان، و تسلیم مطلق و توجّه تامّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- به خداوند متعال، و از خود بیخودی و خود نبینی و اطاعت محض آن حضرت از احکام خدا دارد. مقامی که متصرّف در وجود و مالک قلب و اراده و نیّت صاحب آن در اجرای اوامر الهی و جهاد فی سبیل الله و اقامه حقّ و عدل هیچ چیز و هیچکس جز خدا نیست.

بر خلاف مردم، متعارف و اکثریّت ملاحظات و تزلزل یا تثبیت مواضع شخصی، وجاهت اجتماعی، مقاصد سیاسی، خشم و یا خوشنودی و تشویق یا ملامت وحُبّ و بغض این و آن اورا از انجام وظایف باز نمی‌دارد.

آری، آن حضرت ظهور اکمل (کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی أنفسکم)[۱۹۰]، (یجاهدون فی سبیل الله لایخافون لومهٔ لائم)[۱۹۱] و (لاتلهیهم تجارهٔ و لابیع عن ذکر الله)[۱۹۲]) بود. بی‌باکانه در هر موضوع و هر پیشامد فرمان و حکم خدا و رسول را اجرا می‌کرد و در غزوات و میادین جهاد بی خوف و بیم و بی هیچ اندیشه جلب نفع یا ترس از وقوع در ضرر، از خطرات استقبال داشت؛ و مانند کسی که نیروی اندیشه در این امور و تأمّل در عواقب خطرناک آن نداشته باشد عمل می‌فرمود.

معارف دین، ج۱، ص: ۱۶۰

از جنگ «موته» که حضرت «جعفر طیّار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» به درجه رفیعه شهادت رسیدند، راجع به منزلت و درجه این سه شهید عالی‌مقام، رؤیایی از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- نقل شده که از آن علوّ درجه جعفر و زید بر عبدالله استفاده می‌شود؛ چون آن دو بی درنگ و بی اندیشه و خیال به میدان شهادت شتافتند. ولی عبدالله با اندک اندیشه‌ای- که

شاید از یک لحظه درنگ هم تجاوز نکرد- به میدان رفت.

این سه نفر همه به شهادت رسیدند و هر سه عالیقدر و شهید فی سبیل‌الله هستند؛ امّا چون در این موقف و مهلکه آن دو بی‌باکانه‌تر بودند، رتبه بالاتری را حایز شدند.

حالِ ممسوسیّت فی ذات الله چنین حالی است. حالی است که اگر چه مرتبه کمال قوّه عقلانی است، در انظار مردم متعارف که در کار دین و آخرت حسابهای دنیایی را کم و بیش ملاحظه می‌نمایند، بی فکری محسوب می‌شود؛ در صورتی که بلوغ و رشد حقیقی انسان نیل به این مرتبه و مقام است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام- در این خصیصه عالی ه- که مرتبه کمال تفوّق و علوّ منزلت انسان و فرشته است و «ممسوس فی ذات الله» تعبیری از آن است- مرتبه اکمل و اعلی را دارا بود. در تمام عمر و در تمام مواضع سیاسی و اجتماعی و در همه غزوات و در هر کجا و هر شرایطی فقط به وجه الله می‌نگریست و به پی آمدها و عکس العمل‌های منفی یا مثبت این مواقف برای شخص خود و یا کسان و وابستگانش نمی‌اندیشید.

پی‌آمدهای فداکاری‌ها و جهاد آن حضرت در غزوات و قتل سران کفر و شرک از جمله همان کینه‌ها و عقده‌هایی بود که خاندان و قبایل آنها، خصوصاً بنی‌امیّه از آن حضرت و اهل بیتش در دل گرفتند، که آن احقاد بدریّه و حنینیّه و احدیّه و ...- که همه در واقع احقادشان از پیروزی اسلام و دین توحید و موفّقیّت رسول اعظم صلّی الله علیه و آله- بود- پس از رحلت پیغمبر ظاهر شد؛ و از اسباب مهمّ ورود آن همه مصایب و نوائب بر اهل بیت علیهم السّلام- شد. ولی علی علیه‌السّلام- کسی نبود که خوش نشینی، راحت طلبی و آسایش خود و کسانش را بر نصرت اسلام و اطاعت از فرمان خدا و رسول برگزیند و در این موقف به مثل این حسابها بیاندیشد. و از طرف شدن با تمام خلق جهان، در راه انجام وظایف الهی هراس داشته باشد. آن حسابی که او داشت از این حسابهای به اصطلاح زیرکانه و عاقلانه دیگران خارج بود. او ممسوس فی ذات الله بود و مانند شخص غیر ملتفت و غافل از این حسابها، عمل می‌کرد. اگر او در اقدامات و کارهایش چنین حسابهایی کرده بود- همانطور که حتّی دشمنانش معترف بودند- «لما قام

معارف دین، ج۱، ص: ۱۶۱

للإسلام عمود»؛ اسلام برپا نمی‌شد و پرچم توحید به اهتزاز در نمی‌آمد. سلام الله علیک یا أمیر المؤمنین و یا إمام الموحدین و یا یعسوب الدّین و علی ابن عمک و أخیک رسول الله و علی أهل بیتک الطّاهرین.

ج ۲- جواب از حدیث

«إن الله خلق آدم علی صورته»:

صدوق رحمهٔ الله تعالی علیه- در کتاب «توحید»، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، ب ۱۲ ح ۱۱، به سند از «حسین بن خالد» روایت فرموده است:

«قال: قلت للرضا- علیه‌السّلام- یابن رسول الله! إنّ النّاس یروون أن رسول الله- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- قال: إن الله خلق آدم علی صورته! فقال: قاتلهم الله لقد حذفوا أول الحدیث إن رسول الله- صلّی الله علیه وآله- مرّ برجلین یتسابّان فسمع أحدهما یقول لصاحبه: قبّح الله وجهک و وجه من یشبهک، فقال: یا عبد الله لا تقل هذا لأخیک، فإن الله عزوجل خلق آدم علی صورته».

همچنین در صفحه ۱۵۲، باب ۱۲، ح ۱۰، از «ابی الورد بن ثمامه» از امیرالمؤمنین علیه السّلام- روایت کرده است:

«قال: سمع النبی- صلّی الله علیه وآله- رجلا یقول لرجل: قبح الله وجهک و وجه من یشبهک، فقال- صلی الله علیه و آله-: مه، لا تقل هذا، فإن‌الله خلق آدم علی صورته».

قال الصدوق قدّس سره-:

«ترکت المشبّههٔ من هذا الحدیث أوّله و قالوا: إن الله خلق آدم علی صورته فضلوا فی معناه وأضلوا».

صدوق علیه الرحمهٔ- حدیث دیگری نیز در تفسیر این جمله روایت کرده است که به فرمایش علّامه مجلسی علیه الرحمه- مانند

تأویل بر تقدیر عدم ذکر اوّل حدیث و تصحیح معنی است.

سیّد مرتضی- قدّس سره- نیز در «تنزیه الانبیاء»، فصل مشبعی در این موضوع بیان فرموده است که می‌توانید مراجعه فرمایید.

ج ۳- پاسخ از سؤال درباره جمله

«الطرق إلی الله بعدد أنفاس الخلائق»:

فعلا در نظر نـدارم که این جمله را در کتب احادیث معتبر دیـده باشم؛ ولی مضـمون آن اشاره به کثرت دلایل بر وجود خدا و طرق الی اللّه بعـدد انفـاس خلایق است. فی الجمله اشـاره به کثرت این طرق و دلایـل آفاقیّه و انْفسیّه، و به اصـطلاح برهان إنّی بر وجود خداونـد متعال است، که در قرآن کریم مکرّر تـذکّر داده شـده است؛ مثل: (و فی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسـکم)[۱۹۳]، (إن فی خلق السماوات و الأرض واختلاف اللیل و

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۲

النهار ...)[۱۹۴]، (قل لوکان البحر مـدداً لکلمات ربّی لنفـد البحر قبل أن تنفـد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مدداً)[۱۹۵] و (و لـو ان ما فی الأرض ...)[۱۹۶])

مطلب قابـل توجّه این است که در این جمله هم حقّ مطلب ادا نشـده است. زیرا بنـا بر اینکه «انفـاس» جمع «نَفَس» به فتـح «فاء» (دم) باشـد، نه جمـع «نَفْس» به سـکون «فـاء» که جمع آن «نفوس» است به هر دو معنی یـا هر دو لفـظ هم اگر این جمله گفته شـده باشـد (انفـاس یـا نفـوس)، طرق الی اللّه محصـور در این عـدد نمی‌شود؛ زیرا به هر دو کلمه «نفوس» یـا «انفـاس»، طرق الی الله محصور در مخلوقات جاندار ذی نفس و ذی نَفَس نیست؛ و به این همه آیات بی‌شمار الهی در زمین و آسمان اشاره نشده است.

علاوه بر این اگر مقصود از «انفـاس» و «نفوس» خود آنهـا باشـد، غیر آنهـا به حساب نیامـده، و اگر غیر آنها باشـد، خود آنها منظور نشده است؛ و این دلیل بر این است که کلام بشر در بیان این معانی- هرچه هم رسا باشد- کوتاه و قاصر است و حقیقت همان است که گفته‌اند:

و إن قمیصاً خیط من نسج تسعةو عشرین حرفاً عن معالیه قاصرٌ

و اگر گفته شده بود: «عدد الطّرق إلی‌الله بعدد کل ماسواه من الآیات والعجایب»، شاید کاملتر بود.

به هر حـال بایـد اعتراف کنیم که الفاظ ما دربیان این معانی- به هر گونه ادا کنیم- کامل نیست. بیان کامل، همان آیات قرآن کریم و بعد هم عباراتی است که در احادیث معتبره و ادعیّه شریفه بیان شده است.

ج ۴- پاسخ سؤال در مورد صحّت خبر «الشریعة أقوالی والطریقة أحوالیو الحقیقة حالی»:

این خبر را- چنانکه از متن و الفاظ آن معلوم است- نمی‌توان به حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله- نسبت داد. بر حسب آنچه از آیـات و احادیث اسـتفاده می‌شود، شـریعت کلّ دین و هـدایتهای دین و ما اوحی به الی رسول‌الله صـلّی‌الله علیه وآله- است که از اقوال و افعال و احوال پیغمبر- صـلّی الله علیه وآله- اسـتفاده شده است. و اقوال پیغمبر- صلّی الله علیه وآله- و احوال او مثل افعال او طریقت است؛ و اقوال و افعال آن حضرت، مثل احوال او حقیقت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۳

به حدس قوی، این خبر از مجعولات صوفیّه است. علاوه بر آنکه در هیچیک از جوامع و کتاب‌های معتبر حدیث شیعه یا سنّی، مثل «کتب اربعه»، و «صـحاح ستّ» این خبر روایت نشـده است؛ بلکه در کتاب مسـتطاب «بحارالانوار» نیز که بیش از یکصـد جلد کتاب حدیث است و اهتمام فراوانی در جهت جمع‌آوری احادیث در آن شده- این حدیث وجود ندارد.

فقط در «غوالی اللئالی» ابن ابی جمهور احسائی ۱۹۷] مرسل و بدون سـند و ذکر مأخذ و مصدر نقل شده است. صاحب «مستدرک» نیز آن را از آن کتاب نقل نموده است و به «سیّد حیدر آملی» نیز نقل آن را نسبت داده است.

بدیهی است این نقلهای بی‌مأخذ- اگر بیش از اینها هم باشد- موجب اعتبار خبر و جواز اعتماد بر آن نمی‌شود.

نظر به نقل مثل این خبر و اخبار دیگر در این کتاب، بزرگانی مثل: «علّامه مجلسی» و «محدّث بحرانی» به نقل از بعضی مشایخ خود، آن را به جمع بین غث و سمین و صحیح و سقیم توصیف کرده‌اند.

جالب این است که محقّق کتاب «غوالی اللئالی» با اهتمام بسیار که در ارایه مصادر اخبار آن مبذول داشته، چون برای بسیاری از اخبار آن مصدر و مأخذی نیافته، آنها را به کتاب «مستدرک» مستند کرده است؛ در حالی که «مستدرک» نیز آن اخبار را از «غوالی اللئالی» نقل نموده است.

به این صورت می‌بینیم برای این دسته از اخبار «غوالی اللئالی» مدرک و مأخذ معتبری نیست و از جمله محقّق محترم، این خبر را نیز به «مستدرک» حواله داده است. فاعتبروا یا أولی الأبصار.

ج ۵- پاسخ سؤال در مورد صحّت خبر تعفّن بدن حضرت ایّوب علی نبینا وآله و علیه السّلام-:

سیّد مرتضی- قدّس سرّه- در کتاب «تنزیه الانبیاء»، این موضوع را با تأکید رد فرموده است. بعضی اخباری که بر آن دلالت دارد اخبار آحاد است، که اوّلًا در مسایل اعتقادی مورد تمسّک نیست و ثانیاً اگر با ضرورت حکم عقل منافی باشد، معتبر همان حکم عقل است.

با این وجود می‌توان گفت: وقوع چنین استثنایی در مسأله نبوّات منافی با ضرورت حکم عقل به تنزّه انبیا از امراضی که موجب تنفّر طباع و نقض غرض از

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۴

رسالت آنها می‌شود، نیست؛ زیرا این جریان مشتمل بر اسرار و حکمتهایی است که عالم به تمام آن، خداوند متعال است. اجمالًا یک سلسله امتحانات و ابراز استعداد انسان برای صبر و مقاومت در برابر مصائب و شدائد و تسلیم و رضا به قضای الهی در خود این امتحان بزرگ مشهود است که از آن تفسیری از (إنّی أعلم مالا تعلمون [۱۹۸] فهمیده می‌شود.

در پاسخ لزوم نقض غرض، ممکن است بگوییم: این ابتلای شدید یک پیغمبر خدا- که عظمت صلاحیّت‌هایی را که انبیا واجد آن بوده‌اند را نشان می‌دهد- بعد از اثبات نبوّت به معجزات، نقض غرض نیست؛ و در آن مَثَل شخص نبّی که در معرض آزمایش و امتحان قرار می‌گیرد، امّت و مردم نیز امتحان می‌شوند و مرتبه قوّت عقیده و ایمان آنها به نبوّت او معلوم می‌گردد. خصوصاً که با رفع آن ابتلا و ظهور آن معجزات ظاهره، امر نبوّت او مؤکّد و محکمتر می‌شود.

بلی، در ابتدای ثبوت و تبلیغ امر رسالت و قبل‌از اثبات آن به‌معجزه، این امتحان، نقض غرض و مغایر با حکمت و مصلحت نبوات و بعث انبیا است.

عدم امکان تبلیغ رسالت در این حال و به طور موقّت که غرض اهمّ مقصود باشد، نقض غرض مطلق نیست؛ و در واقع در ارتباط با تحقّق کامل همان غرض اصلی است. بالخصوص که چنانکه گفته شده در بازگشت او به حال اوّل و ظهور آن معجزات کبیره، اظهار حق و اتمام حجّت بر خلق بیشتر می‌گردد.

نتیجه کلام این می‌شود که اگر چه تفاصیل سرگذشت این پیغمبر عالیقدر خدا بر ما معلوم نشود و تفاصیلی را که در بعضی اخبار است نه نفی و نه اثبات کنیم، اجمالًا از آیات قرآن مجید، اهمیّت موضوع و شدّت ابتلا و عظمت صبر این پیغمبر خدا معلوم می‌شود که مثل این تفاصیل به گونه‌ای سختی ابتلائات او را ارائه می‌دهند؛ و چنانکه بیان شده نقض غرض و خلاف حکمتی پیش نمی‌آید. و هو العلی الحکیم.

حقیر، فی الجمله به شدّت این ابتلاـ و بی‌نظیر بودن آن در نوع خود و به حکمت و مصلحت آن معتقدم، و آن را از اعظم دلایل بر قابلیّت انسان، و اشرفیّت او از همه مخلوقات می‌دانم.

ج ۶- پاسخ سؤال درباره «حدیث عشق»، که مرحوم «محدّث نوری» در «نفس الرّحمان» آورده‌اند:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۵

بلی؛ اخبار مورد اشاره علاوه بر آنکه مرسل و بی‌سند است و منتهی به ائمّه علیهم السّلام- نیست، از جهت متن، غرابت دارد؛ و بر شمردن آنها از احادیث قدسیّه جزاف و خلاف اعتبار است.

مطالبی که «محدّث نوری» در اینجا افاده کرده، در نهایت استحکام است و حقیر نیز در جواب بعضی سؤالات، درباره این موضوع توضیحاتی داده‌ام.

عجیب این است که با اینکه در اهل سنّت گرایش به تصوّف به واسطه بی‌ارتباطی آنها با مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السّلام- زیاد بوده و هست، در جوامع و مسانید آنها، مثل: «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم»، «سنن ترمذی»، «ابن ماجه»، «ابی داود» و «نسائی» (صحاح ست) و «مسند دارمی» و «موطأ مالک» ظاهراً کلمه عشق و مشتقّات آن دیده نمی‌شود. فقط در «مسند احمد» در روایتی راجع به ازدواج و مذّمت بر ترک آن از ابوذر، کلمه عشق در داستان مرد عابدی که عاشق زنی شده و به واسطه عشق به کفر گرایید، آمده است؛ و در جوامع شریفه ما نیز در نهایت ندرت این کلمه یا بعضی مشتقّات آن دیده می‌شود.

در «من لایحضره الفقیه» و «تهذیب» فقط در یک حدیث، در حکایت آن دو قاضی که عاشق زن دوست خود شدند آمده است. در «استبصار» اصلًا این لفظ دیده نمی‌شود. در «کافی» شریف نیز در سه مورد این مادّه آمده است که در دو مورد آن دلالت بر مذمّت صاحب آن دارد؛ و فقط در یک مورد در روایتی که آن هم بنابر «مرآة العقول» سندش ضعیف است، در مورد عشق به عبادت این مادّه در هیأت «عَشَقَ» (فعل ماضی) دیده می‌شود.

و در مثل موسوعه «بحار» نیز این لفظ به ندرت دیده می‌شود و بیشتر در معانی مذمومه، مثل: عشق به زنان بدکاره، نظیر: عشق «ابن ملجم» به «قطام» و قدار عاقر ناقه صالح یا عشق به زنان بیگانه، یا عشق به دواب و اموال استعمال شده و مواردی که در معنای ممدوح استعمال شده باشد، از سه چهار مورد تجاوز نمی‌کند.

مهمتر از همه اینها آنکه در قرآن مجید اصلًا این کلمه وجود ندارد؛ در حالیکه مثل کلمات: حب، محبوب، حبیب و محب و مشتقات دیگر آن در کتاب و سنّت بسیار زیاد استعمال شده است.

خلاصه غرض از این توضیحات بحث لفظی نیست. مقصود این است که در کتاب خدا و این جوامع بزرگ شیعه و سنّی و مثل جامع «بحار الانوار» حتّی در یک مورد، لفظ عشق به خدا نسبت داده نشده؛ چنانکه عاشق یا معشوق نیز بر خدا اطلاق نشده است و بر دوستان خدا نیز عاشق گفته نشده است. و در دعایی از مجموع ادعیّه، خدا به اسم

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۶

«یاعاشق» و «یامعشوق» خوانده نشده است؛ در حالی که «حبّ الله» و «حبیب الله» و «محبوب» و «محب» مکرّر و بسیار اطلاق شده است.

بنابراین می‌توان چنین استفاده کرد که این لفظ برای بیان ربط معنوی و قرب و حبّ بنده به خدا مفهومش وافی و کافی نیست؛ و چون در به کار بردن الفاظ در معانی مربوط به قدس مقام ربوبیّت والوهیّت، مثل اسماء الحسنی، شرط ادب این است که بر الفاظی که در شرع و لسان شارع مقدّس و کتاب و سنّت آمده است اقتصار شود، از این جهت تعبیر از حبّ به خدا به «عشق»، و از خدا به «معشوق» و از بنده به «عاشق» خلاف این ادب است.

همانطور که «خواجه طوسی» در اطلاق اسمائی غیر از اسماء الحسنی برذات اقدس حق جلّ اسمه- اظهار نظر فرموده و آن را منع کرده است.

سرّ مقبولیّت این کلمه «عشق» در بعضی نفوس و تداول آن در السنه، نکته دیگری است که از بیان آن- چون موجب اطاله کلام

است- خودداری شد.

ج ۷- پاسخ سؤال راجع به استناد رساله «تشویق‌السّالکین» به مجلسی رحمهٔ الله علیه :

صحّت نسبت به مثل عالم جلیل، آخوند «ملّامحمّدتقی (مجلسی اوّل)، بسیار بعید، بلکه قطعی البطلان است.

این رساله، مشتمل بر مطالبی است که به اجماع اعاظم علما و محدّثین شیعه و اسلام شناسان و متخصّصان اصول و مبانی مذهب تشیّع، مانند فرزند عالیقدر ایشان، نابغه بزرگ و مفخر عالم علم و اسلام، علّامه مجلسی رحمهٔ‌اللهعلیه- آن مطالب، مردود و باطل است؛ از جمله:

۱- تفسیر به رأی (إلا لیعبدون [۱۹۹] به (أی لیعرفون) است.

۲- تصدیق صحّت سلاسل و طرق صوفیّه و تجلیل از مثل: «ملّای رومی»، «علاء الدّوله سمنانی»، «بایزید بسطامی»، «محیی الدّین»، «عطّار»، «صوفیّه نور بخشیّه» و ... است که هر کس بخواهد در حدودی از حال آنها آگاه شود می‌تواند به کتبی مثل: «حدیقهٔ الشیعه» مرحوم مقدّس اردبیلی قدّس سرّه- و «خیراتیّه» و «فضایح الصوفیّه» و کتاب جدید التألیف «عرفان و تصوّف» و کتب دیگر رجوع نماید.

۳- تصویب خانقاه و بدعت خرقه پوشی است که پسر بزرگوار آن پدر، در رأس بزرگانی است که با صراحت آن افراد را اهل باطل و گمراه، و این اعمال را بدعت و ضلالت می‌داند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۷

ما که در شمار اصحاب ائمّه علیهم السّلام- امثال: «محمّد بن مسلم»، «ابان بن تغلب»، «زرارهٔ بن اعین» و صدها شخصیّت دیگر که بلاواسطه در مکتب آن بزرگواران پرورش یافته و به مقامات بلند علمی و عملی نایل شده‌اند، و در شاگردان بلند پایه آنها از عصر غیبت و کلینی و عصر صدوق و شیخ مفید و سیدین و شیخ طوسی تا عصر مجلسی و عصر صاحب جواهر و شیخ انصاری و آیت الله بروجردی و عصر حاضر، احدی از علما و حاملان علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام- را در این سلاسل و طریقه‌ها نمی‌بینم، چگونه می‌توان باور کرد که شخصی مثل «مجلسی»- اوّل شارح «من لایحضره الفقیه» به فارسی و به عربی- از افرادی که در این رساله نامبرده شده‌اند، تجلیل کند.

علّامه مجلسی که از هر کس اعرف به حال پدر است، جدّاً پدر خود را از گرایش به صوفیّه تبرئه می‌کند- بنابراین این رساله همانطور که شیخ ما- علّامه و کتاب شناس بی بدیل معاصرِ صاحب «الذریعه»- به آن تصریح کرده، به ایشان نسبت داده شده است. چنانکه کتاب دیگری هم که در این رساله به اسم «مستندالسّالکین» نام برده نیز به گفته ایشان منسوب به مجلسی اوّل است؛ نه از مجلسی اوّل.

چهارمین چیزی که صحّت انتساب این رساله را به مجلسی اوّل نفی می‌کند، اشتمال آن بر بعضی احادیث ضعیفه و مجعوله است. از آن جمله این خبر است که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام- از معنای تصوّف سؤال شد؛ فرمود: تصوّف مشتق از صوف است و آن سه حرف است (ص، و، ف)؛ پس «صاد» صبر و صدق و صفا، و «واو» ودّ و ورد و وفا، و «فاء» فقر و فرد و فنا است.

اوّلًا این خبر بی‌سند و بی‌مأخذ و مرسل است؛ و محقّق «غوالی اللئالی» که این خبر از آن نقل شده می‌گوید: با کاوش بسیار (شدید) آن را در جایی نیافته است، و یقیناً هم در مأخذ معتبری نبوده و نیست.

ثانیاً، متن و مضمون خبر به وضوح بر جعل و کذب بودن آن دلالت دارد. انصافاً چنین معنای عامیانه و سست را به مثل امیرالمؤمنین علیه السّلام-- صاحب آن خطبه‌های محکمه توحیدیّه و معارف حقیقیّه یقینیّه- نسبت دادن، اهانت به مقام مقدّس و رفیع آن حضرت است.

بدیهی است هر کس می‌داند که هر اسم و هر کلمه بد یا خوب را می‌شود حروفش را به این شکل به میل خود تفسیر کرد و برای

اسمها و کلمات خوب معانی بد، و برای کلمات زشت و قبیح، معانی خوب و بلکه متعدّد و متضاد بیان کرد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۸

همین لفظ تصوّف را می توان گفت: «صاد» ش، صنم (بت)، صم (کری) و صب و صرع و صداع و صیحه و ... است؛ و «واو» آن، ویل و وباء، و وثن (بت) و وجع و ورم و وزغ و ... است؛ و «فاء» آن، فساد و فتنه و فحش و فجیع و فرعون و ... است.

و از جمله این احادیث ضعیفه- که نقل آن دلالت بر عدم صحّت انتساب این رساله به مجلسی اوّل دارد- خبر خرقه است که در جلد چهار «غوالی اللئالی» حدیث ۲۲۴، آنرا نقل نموده است؛ و در ضعف آن همین کافی است که محقّق کتاب «غوالی اللئالی» در مورد آن گفته است: با فحص شدید و جهد جهید و سیر کتب و دفاتر در روزها و شبها، و تحمّل مشقّتهایی که عادتاً تحمّل نمی‌شود، به این حدیث و مشابه آن در کتاب‌های مورد اعتماد اصحاب بر نخوردیم و شاید از مخترعات و دروغهای بعض متصوّفه باشد.

وی سپس کلام بسیار متینی از علّامه مجلسی رحمه الله- در عذر نقل بعضی اخبار و مرویّات دیگران نقل نموده است که ما به واسطه اینکه سخن بیشتر از این طولانی نشود از نقل آن خود داری کردیم. هر کس بخواهد می‌تواند به جلد ۴۰ کتاب مستطاب «بحار»، ص ۱۷۳، باب ۹۳، از ابواب تاریخ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام- رجوع نماید.

غرض این که چگونه می‌شود مثل مجلسی اوّل، با آن تبحّری که در علم حدیث و وجوه ردّ یا قبول اسناد روایات داشته، به اینگونه احادیث- که بی‌اعتبار بودن آنها کالشمس فی وسط السماء بر هر کس که مختصر اطّلاع از علم درایه و حدیث داشته باشد واضح و روشن است- استناد جسته باشد؟

و بعد از این، به فرض اینکه حدیث خرقه معتبر باشد، چنانکه ما نیز امکان وقوع آن را- اگر چه به این خبر قابل اثبات نیست- نفی نمی کنیم، زیرا عدم امکان اثبات، اعمّ از عدم امکان وقوع است، این خبر چه ارتباطی با خرقه این گروه به اصطلاح درویش دارد؟ و چگونه با آن، مشروعیّت و رجحان این بدعت متداول خرقه بین آنها ثابت می‌شود؟

همه اینها شواهد و قراین است بر اینکه این رساله و مشابه آن به مثل مجلسی اوّل قابل استناد نیست؛ و شخصیّتی مثل او شأنش اجلّ از این است که این همه نکات علمی را تمیز و تشخیص ندهد.

به هر حال، این رساله از هر کس که باشد به واسطه اینکه متضمّن تأیید صوفیّه و افرادی است که فساد عقیده آنها مسلّم است، از طریقه حقّه اثنا عشریه و علمای اعلام شیعه خارج و منحرف است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۹

عصمنا الله تعالی من زلات الأقوال و الأقلام و ما یوجب الإضلال و الإنحراف و ثبتنا علی التمسک بالثقلین کتاب الله والعترة الأئمة الطاهرین المنتجبین صلوات‌الله علیهم أجمعین.

س- در احادیث است که ثواب عمل بسیار کوچک گاهی به اندازه عمل بزرگ تعیین شده است. مثلا کسی که صد مرتبه «سبحان الله» بگوید افضل است از بردن صد قربانی در حج؛ یا اینکه اگر کسی سه مرتبه صلوات بفرستد، ثوابش را به جز خدا کسی نمی‌تواند بنویسد. آیا این احادیث صحیح است؟

ج- ظاهراً این بیانات در اینگونه موارد، کنایه از کثرت ثواب است و هیچ بیانی در مقام تشویق به گفتن «سبحان الله» که تزکیه خدای تعالی از عیب و نقص و نشانه کمال توحید انسان است، و تشویق بر صلوات بر محمّد و آل محمّد که بزرگترین حق را بر انسانها دارند و واسطه هدایت و سعادت دنیا و آخرت آنها هستند و نباید هیچگاه از این اولیای نعم، غفلت شود، بالاتر و رساتر از این تعبیرات نیست؛ و نظیر اینها در قرآن هم وجود دارد.

خدای متعال، در آیه‌ای می‌فرماید: ای پیمبر! اگر هفتاد مرتبه برای کفّار استغفار کنی، خداوند آنها را نمی‌آمرزد. مسلّماً «هفتاد»،

خصوصیّت ندارد به این معنی که اگر رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- مثلا هفتاد و یک مرتبه استغفار می کرد، ممکن بود خداوند آنها را بیامرزد؛ و معلوم می‌باشد مراد این است که خداوند آنها را به هیچ وجه نمی‌آمرزد (والله العالم).

س- از بعضی از علما شنیده شده که روایت داریم اگر کسی به حج مشرّف شود و بعد از برگشتن از مکّه، خداوند متعال برای آن حاج، تا چهار ماه، گناه- هر چه باشد- نمی‌نویسد.

اوّلًا بفرمایید که آیا چنین روایتی داریم یا نه؟ و بر فرض بودن روایت، سندش صحیح است یا نه؟ و در صورت صحّت، آن روایت را چطور معنی نماییم؟

ج- بلی، این مضمون روایت در احادیث شریفه وارد شده است؛ ولی در بعضی احادیث به عدم اتیان کبیره و در بعضی دیگر به عدم اتیان موجبه مقیّد شده است.

شیخ الطائفه قدّس سرّه- در باب «ثواب الحج» به سند صحیح از «معاویة بن عمّار»، از حضرت صادق علیه السّلام- حدیثی روایت فرموده که در ذیل آن می‌فرماید: «أنی أن تبلغ ما یبلغ الحاج قال أبوعبدالله علیه السّلام-: ولاتکتب علیه الذنوب أربعة أشهر

معارف دین، ج۱، ص: ۱۷۰

تکتب له الحسنات إلا أن یأتی بکبیرة»[۲۰۰]. بنابراین گناهانی که در این چهار ماه نوشته نمی‌شود، صغیره است و این مطابق است با مفاد آیه کریمه (إن تجتنبوا کبائر ماتنهون عنکم یکفر عنکم سیئاتکم [۲۰۱].

«ثقة الاسلام کلینی»- رضوان اللّه علیه- در «جامع کافی»، باب «فضل الحج و العمرة و ثوابها»، به سند خود از «سعد اسکاف»، از حضرت ابی جعفر- علیه‌السّلام- روایتی در فضل حاج روایت کرده است که در ذیل آن، امام علیه السّلام- می‌فرماید:

«فإذا قضی نسکه غفرالله له ذنوبه و کان ذو الحجة و المحرم و صفر و شهر ربیع الأوّل أربعة أشهر تکتب له الحسنات و لاتکتب علیه السیئات إلا أن یأتی بموجبة فإذا مضی الأربعة الأشهر خلط بالناس»[۲۰۲]

هر چند «علّامه مجلسی»- علیه الرّحمه- در «مرآة العقول»، دو احتمال در موجبه داده‌اند: یکی آن که مراد کبیره است که موجب آتش است. دیگر این که گناهی است که موجب کفر شود و فرموده است: اوّل اظهر است.[۲۰۳] با توجّه به روایت «معاویة بن عمار» اطمینان حاصل می‌شود که مراد از موجبه، کبیره است و بنابراین گناهی که نوشته نمی‌شود، گناهی است که در کتاب و سنّت موجب دخول در آتش معرّفی نشده باشد.

«شیخ الطائفه»، این حدیث را از «سعد اسکاف» روایت فرموده، به عبارتی که با این عبارت، اختلاف و جمله

«إلا أن یأتی بموجبة»

را ندارد. ایشان ذیل حدیث را این نحو روایت فرموده‌اند:

«فإذا قضی نسکه غفرالله له بقیة ذی الحجة و المحرّم و صفر و شهر ربیع الأول فإذا مضت أربعة أشهر خلط بالنّاس».

ولی معتمد همان روایت کافی است؛ زیرا معلوم است که در نقل تهذیب روایت مختصر شده است و مثل نقل به مضمون است و علاوه بر این، جمله «إلا أن یأتی بموجبة» از آن اسقاط شده است و در دوران امر بین زیاده و نقیصه، اصالت عدم زیادة بر اصل عدم نقیصه مقدّم است. فرضاً هم اگر این دو اصل را حجّت ندانیم، در خصوص مورد، با توجّه به روایت «معاویة بن عمّار» ظاهر این است که این جمله اسقاط شده و نسخه «کافی» صحیح است؛ و احتمال این که جمله «إلّا أن یأتی بکبیرة» یا «إلّا أن یأتی بموجبة» در این دو روایت از بعضی رواة اضافه شده باشد به عنوان شرح و تفسیر حدیث، بسیار بعید می‌باشد. فرضاً هم اگر این نحو باشد از رحمت و مغفرت و کرم و

معارف دین، ج۱، ص: ۱۷۱

فضل خداوند متعال بعید نیست که مقرّر فرماید تا چهار ماه مؤمنی که حج به جا آورده مطلق گناهانی که تحت فشار تسویلات

نفس و غلبه هوا از او صادر شـده- نه به نحو بی‌اعتنایی و اسـتخفاف به امر خدا- مورد آمرزش خداوند واقع شود و کسـی نمی‌تواند رحمت واسعه و تفضّل خدا را محدود کند.

بلی این حـدیث، کسـی را که از روی بی‌اعتنایی و اسـتخفاف به امر و نهی خدا معصـیت نماید، و یا این که بخواهد با تشبّث به این حـدیث در این چهـار مـاه هر گناه و معصـیتی را مرتکب شود شامل نمی‌شود. از ابتـدا تا حال هم از اینگونه اخبار هیچکس اسـتفاده نکرده است که حاج تا چهار ماه مرخّص و آزاد است و با اتّکای به این حدیث مرتکب هر معصـیّت بخواهد بشود؛ که این برداشـت و تلّقی البتّه صحیح نیست.

س- نظر شما درباره کتاب شریف «علل الشرایع» چیست؟

ج- کتاب «علل الشـرایع» یکی از کتب حدیث شـیخ اجلّ، صدوق علیه‌الرّحمه- و در موضوع خود بسـیار مهم و ارزشمند است؛ ولی در اسناد و احادیث و مدالیل روایات آن از اهل فن و علمای علم رجال و حدیث شناس باید نظرخواهی کرد. بسیاری از احادیث آن محتاج به بیان و شرح و تفسیر است (واللّه العالم).

س- بـا توجّه به «النّـاس کلّهم هالکون إلّا العالمون إلـخ» که بالاخره مخلصـین را نیز در خطر عظیم می‌دانـد، عاقبت کار همه طبقات خیلی مشکل و ناراحت کننده به نظر می‌رسد؛ بنابراین تکلیف چه می‌شود؟

ج- این جمله را با این لفظ در کتب احادیث معتبره ندیده‌ام؛ و اگر دیده باشم فعلًا در نظر ندارم.

بلی در مثل کتاب «اسنی المطالب» که از کتب اهل سنّت است به این لفظ روایت شده است:

«الناس هلکی إلّا العالمون، و العالمون هلکی إلّا العاملون و العاملون هلکی إلّا المخلصون و المخلصون علی خطر عظیم»

و صاحب «أسنی المطالب» می‌گوید: این خبر موضوع است.[۲۰۴]

در کتاب «مصباح الشّریعهٔ» نیز به این عبارت آمده است:

«هلك العاملون إلّا العابدون و هلك العابدون إلّا العالمون و هلك العالمون إلّا الصادقون و هلك الصادقون إلّا

معارف دین، ج۱، ص: ۱۷۲

المخلصون و هلك المخلصون إلّا المتقون و هلك المتقون إلّا الموقنون و الموقنون لعلی خطر عظیم»[۲۰۵]؛

این لفظ نیز ثابت نیست که از معصوم علیه‌السّلام- صادر شده باشد.

صدوق- قدّس سرّه- روایت کرده است از حضرت رضا- علیه السّلام-، از آباء کرامش، از امیرالمؤمنین علیهم السّلام- که فرمود:

«الـدنیا کلهـا جهـل إلّـا مواضع العلم و العلم کلّه حجهٔ إلّـا ما عمل به و العمل کله ریاء إلّا ما کان مخلصاً و الإخلاص علی خطر حتّی ینظر العبد بمایختم له ۲۰۶]

) (فیما یختم به خ ل)».

اینگونه احادیث بنـدگان را از عالم و عامل و مخلص- در هر درجه‌ای که باشـند- از غرور به علم و عمل و خلوص می‌ترساننـد و از همه می‌خواهند که تا پایان کار، کمال مراقبت را از خود و احوال خود داشـته باشـند و از شرّ شیطان و نفس امّاره و شهوت و غضب هیچگاه خود را در امان نبیننـد، و آنی غفلت نورزند، و کوتاهی نکنند و آگاهانه و هوشـیارانه قدم بردارند تا مبادا لغزشـی آنها را از درجه‌ای که دارند ساقط سازد و اطمینان به این که نفس سرکش را مهار کرده و بر آن مسلّط شده، پیدا نکنند که:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدها استکوبه دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سر است و هر سری‌از سری بگذشته تا تحت الثری

نفس اژدرهاست او کی مرده استاز غم بی‌آلتی افسرده است

پس ایـن معنی که یـک سـرّ بزرگ تربیتی در آن است، راجع به این نیست که عـاقبت کـار همه طبقـات در جهـان دیگر مـواجه با

مشکلات حلّ نشدنی خواهند شد و از رحمت واسعه خدا محروم می‌شوند. نه، این دو موضوع اصلًا با هم ارتباط ندارند و رجاء به رحمت خدا و امید به پروردگار، لازم ایمان به خدا و صفات جمالیّه او است.

مضـمون بعضی روایات است که هیچ مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور رجاء و امید، و نور خوف و بیم؛ نه این بر آن فزونی دارد و نه آن بر این.

«خف الله خیفهٔ لوجئته بعبادهٔ الثقلین لعذبک و ارج الله رجاءاً لوجئته بذنوب الثقلین لرحمک»[۲۰۷]

گر چه در طاعتی از حضرت او لاتأمن‌ور چه در معصیتّی از در او لا تیأس

این روایـات و تنبیهـات اسـرار و حکمی دارد که همه حاکی از کمال برنامه‌های تربیتی اسـلام و توجّه به تمام زوایا و نقاط و نواحی روحی و پرورش فکر و اراده است و راهنماییهای جامع به سوی راه نیکبختی و ترقّی و تکامل می‌باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۳

س- با این که خدای تعالی می‌فرماید: (تزودوا فإن خیر الزاد التقوی) وبه همین آیه هم در «نهج‌البلاغه» اسـتناد شده است، چگونه به حضرت امیر- علیه‌السّلام- نسبت داده شده که فرمود:

و حمل الزاد أقبح کل شیءإذا کان الوفود علی الکریم

ج- هیـچ منافـاتی بین این دو کلاـم نیست؛ زیرا مربوط به دو مقـام است. در مقام تکلیف و خطاب، انسان وظیفه دارد رعایت تقوای الهی را بنماید و اعمال صالحه، توشه آخرت اوست؛ امّا در مقام اظهار عجز در برابر خدای تعالی، نظر به عظمت او، اعمال صالح هم قابل ارائه به پیشگاه او نیست و این کلام کنایه است از نداشتن توشه‌ای که قابل ارائه باشد.

س- فی حـدیث عن رسول‌الله- صـلّی الله علیه و آله و سـلّم-: قـال تبـارک و تعالی: «کل عمل ابن آدم هو له غیر الصـیام هو لی و أنا أجزی به» (خصال) مراد از فرمایش خدای تعالی چیست؟

ج- این کلام و مانند آن را در اصـطلاح، «حدیث قدسـی» می‌گویند؛ که البتّه مثل احادیثی که از حضرات معصومین علیهم السّلام- وارد است انحـا و انواع مختلف دارد و در تصـدیق به صـحّت هر حـدیث قدسـی، همان ضوابط و معیارهایی را که در احادیث دیگر ملاحظه می‌شود، باید ملاحظه نمود.

این حـدیث قدسـی که جنابعـالی از آن سؤال نموده‌ایـد، همـانطور که اشـاره کرده‌ایـد در «خصـال»، به این سـند روایت شـده است: عبـدوس بن علیّ بن العبـاس عن عبـدالله بن یعقوب، عن محمّـد بن یونس، عن أبی عامر، عن زمعـهٔ، عن سـلمهٔ عن عکرمـهٔ، عن ابن العباس، عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم-

«قال: قال الله تبارک و تعالی: کل عمل ابن آدم هوله غیر الصـیام هولی و أنا أجزی به و الصیام جنهٔ العبد المؤمن یوم القیامهٔ کما یقی أحدکم سـلاحه فی الدنیا و لخلوف فم الصائم أطیب عند الله- عزوجل- من ریح المسک و الصائم یفرح بفرحتین حین یفطر فیطعم و یشرب و حین یلقانی فادخل الجنهٔ»[۲۰۸].

از جهت سـند، «عبدوس بن علیّ بن عبّاس جرجانی» از مشایخ صدوق علیه الرّحمه- است که حقیر، مدح و قدحی در کتب رجال از او ندیده‌ام. «محمّدبن‌یونس» هم مجهول است و ظاهراً مثل رجال قبل از خودش تا «ابن‌عباس» همه عامی هسـتند. «ابو عامر عبدالله بن عمرو قیسی» عقدی است و «زمعهٔ بن صالح» و «سلمهٔ بن وهرام» و «عکرمه»، همان «عکرمه بربری»، خارجی معروف است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۴

خلاصه، حدیث، عامی و به اصـطلاح نبوی است؛ یعنی از طریق شـیعه منتهی به اعدال کتاب حضـرات ائمّه معصومین علیهم السّلام- روایت نشده است.

در بسیاری از جوامع و سنن و مسانید عامّه به طرق متعدّده از «ابوهریره» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» و «جابر» روایت شده است.

در مسند از هر یک «جابر» و «ابن مسعود»- به یک طریق و از «ابی سعید» به دو طریق نقل شده است. بقیّه این طرق کثیره، همه منتهی به «ابی‌هریره» می‌شود- اجمالاً- با کثرت طرق اسانید، مورد اعتبار و اعتماد نیست.

لفظ خبر نیز در این طرق، مختلف شده است: در اخبار منتهیه به «جابر» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» هیچکدام این تقسیم («له» و «لی») نیست و بیشتر اخبار «ابی هریره» نیز مثل اخبار آن سه نفر فاقد این تقسیم است.

اخبار «ابن مسعود» و «ابی سعید» به لفظ

(الصوم لی وأنا أجزی به)

است و خبر «جابر»

«هولی وأنا أجزی به»

می‌باشد.

فقط در چند طریق- مثل این طریق- که به «ابن عبّاس» منتهی می‌شود، لفظ حدیث،

«کل عمل ابن آدم له إلا الصیام فهولی وأنا أجزی به»

است.

بنابراین بیان تفسیر و شرح برای خبری که سند آن مورد اعتماد نیست و لفظ آن هم مختلف شده است، لزوم چندانی ندارد و حاصلی که بتوان آن را به مقامات معصومه نسبت داد نخواهد داشت؛ ولی برای اینکه سؤال جنابعالی‌بی‌جواب نماند و تأسّی به بعضی بزرگانی که درباره مضمون این خبر اظهار نظر فرموده‌اند، توضیحاتی عرض می‌شود:

آنچه که محتاج به شرح در این احادیث است، اوّل: بخش

«کل عمل ابن آدم له»

است و بیان وجه اینکه اعمال، همه برای خود ابن آدم است، غیر از روزه که برای خداست و دوم: بخش

«فهولی أو الصوم لی وأنا أجزی به»

است.

در ارتباط با جهت اوّلی، علمای فریقین احتمالات متعدّده‌ای بیان کرده‌اند که هیچیک کامل و بی نقص و اشکال نیست؛ مثل اینکه: جمیع حسنات و اعمال عبادی انسان مناسب با حال خود اوست. مثلا: نماز مشتمل بر قیام و جلوس و رکوع و سجود و غیر اینهاست که همه، افعال آدمی است و از برای او و از صنف کارهای خود اوست و اگر چه عبادت است، امّا بالذّات تخلّق به اخلاق الله نیست؛ امّا روزه که حقیقت آن منزّه نگاه داشتن و کارهای دیگر است، همه اموری هستند که خداوند متعال از آنها منزّه است. از این جهت، تشبّه به صفات‌الله و تخلّق به اخلاق الله است و از این جهت، آن کارهای قسم

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۵

اوّل برای ابن آدم است؛ یعنی کار بشری است و این کارها ذات و اصل و حقیقتش، برای اوست و از اموری است که الله- عزّ اسمه- از آنها بالذّات منزّه است.

وجه دیگر که نزدیک به وجه اوّل است این است که: همه عبادات- غیر از روزه- مشتمل بر افعالی است که خداوند از آنها منزّه است؛ مثل: نماز و حج؛ از این جهت به خود انسان، تعلّق دارد و از این جهت، جنبه وجه اللّهی ندارد. بنابراین برای خود ابن‌آدم و به خودش مربوط است؛ امّا روزه که امساک از مایتنزّه منه ذات الباری- یعنی اکل و شرب و غیرهما- است به او مربوط و به خود او وابستگی دارد و مؤیّد این احتمال هم، بعضی الفاظ دیگر خبر است به این لفظ:

«کل عمل ابن آدم له الجنۀ به عشر أمثالها إلی سبعمأۀ ضعف إلّا الصیام و هو لی أنا أجزی به».

و از این جهت وجهه و اعتبار وجه اللّهی دارد؛ بنابراین به او ارتباط دارد و از برای اوست.

وجه سوّم این است که: مراد از «له» این است که چون برای هر عمل و حسنه‌ای جزایی مقرّر است، از ده برابر تا مقادیر معلومه دیگر، و عامل، با علم به این ثوابها و مقادیر، آن عمل را انجام می‌دهد، آن عمل برای اوست؛ امّا روزه بر حسب روایات «الصوم الصبر» صبر است و ثواب آن بر حسب (إنّما یوّفی الصابرون أجرهم بغیر حساب [۲۰۹] بی‌حساب و غیر مقدّر می‌باشد و برای خداست.

احتمالات دیگر نیز گفته شده که «فاضل مقداد» در کتاب «نضد القواعد» و دیگران از اهل نظر شیعه و سنّی بیان کرده‌اند؛ ولی هیچیک شافی و وافی نیست.

این احتمال هم به نظر می‌رسد که به قرینه لفظ بعضی این روایات ممکن است با عبارت

«کل العمل کفارهٔ إلا الصوم و الصوم لی وأنا أجزی به»

گفته شود. مقصود این است که سایر اعمال غیر از روزه- همه کفّاره و جبران و تدارک است و موجب ستر و پوشش بر ابن آدم می‌شود، نه اینکه کلّ هویّت آنها کفّاره باشد؛ بلکه به این معنی که این جهت در آنها هست؛ مگر «صوم» که همه‌اش برای خداست و خدا جزای آن را می‌دهد.

راجع به کلمه «له» و فرقی که بین «لی» در این خبر- به فرض صحّت آن- است، بیشتر از این کلام را دنبال نمی‌کنم.

امّا در بخش «الصوم لی وأنا أجزی به» که الفاظ خبر بر آن اتّفاق دارند، تفسیر خبر مستقیم است؛ زیرا ظاهر این است که خداوند متعال روزه را به جهت تعظیم و اظهار اهمّیّت و نقشی که در عبودیّت نسبت به او دارد، برای خودش فرموده و جزا و پاداش آنرا نیز با خود قرار داده و «وأنا أجزی به» با فعل معلوم است؛ یعنی من به آن

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۶

جزا می‌دهم. و خواندن این جمله با فعل مجهول، غلط است؛ و معنایی که با تکلّف برای آن می‌کنند با آن مطابقت ندارد.

س- ظاهراً روزی حضرت رسول الله- صلّی الله علیه و آله و سلّم- بیمار بودند و امیرالمؤمنین موظّف بودند که بدن حضرت یا سر حضرت را روی پای خود نگه دارند. در این حال پیامبر اکرم- صلّی الله علیه و آله و سلّم- به خواب رفتند و نزدیک مغرب شد و برای اینکه نماز حضرت امیر- علیه السّلام- قضا نشود، ردّ الشّمس شد. تفصیل این جریان چیست؟ و روایت آن در کجا مذکور است؟

ج- احادیث ردّ الشّمس از احادیث مشهور بین شیعه و اهل سنّت است و در اعتبار و صحّت آنها و وقوع ردّ الشّمس برای امیرالمؤمنین علیه السّلام- جای شکّ و شبهه نیست.

امّا از طریق شیعه روایات آن بسیار است؛ از جمله در «بحارالانوار» در طیّ مجلّدات متعدّد روایت شده است؛ و از طریق اهل سنّت نیز بزرگانی از محدّثین نامدار و مشاهیر آنها مثل «طبرانی»، «حافظ نورالدّین هیثمی»، «ابن منده»، «ابن‌شاهین»، «بیهقی»، «سبط ابن الجوزی»، «سیوطی»، «قاضی عیاض»، و «ابن‌مردویه» و جمعی دیگر که بیش از چهل نفر از ارباب جوامع حدیث می‌باشند، آنرا روایت کرده‌اند؛ و مثل «حافظ بن حجر» در «فتح الباری» و «حافظطحاوی» در «مشکل الاثار» و «سبط بن الجوزی» در «تذکرهٔ»، آنرا صحیح دانسته و کسانی را که در صحّت آن حرفی زده‌اند، تخطئه نموده‌اند و چنانکه از کتاب «وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی» استفاده می‌شود، مکان آن که صهبای خیبر است، معلوم و شناخته شده بوده است.

در «وفاء الوفاء با اخبار دار المصطفی» از «قاضی عیّاض» در کتاب «شفاء» به این عبارت نقل نموده است:

«کان رأس النّبی- صلّی الله علیه وآله وسلّم- فی حجر علی- علیه السّلام- رضی الله تعالی عنه و هو یوحی الیه فغابت الشمس ولم یکن علی صلّی العصر، فقال التبی- صلّی الله علیه وآله وسلّم-: أصلیت یا علی؟ قال: لا، فقال: اللهم إنه کان فی طاعتک و طاعهٔ

رسولک فاردد علیه الشمس قالت أسماء (هی بنت عمیس أحد الذین ینتهی إلیهم طریق الحدیث): فرأیتها غربت ثم رأیتها طلعت بعد ما غربت و وقعت علی الجبال و الأرض و ذلک بالصهباءفی خیبر».

در «وفاء الوفاء» از «احمد بن صالح» روایت کرده است که: «کان یقول: لا ینبغی لمن سبیله العلم التخلف عن حفظ حدیث أسماء لأنه من علامات النبوة».

معارف دین، ج۱، ص: ۱۷۷

علاوه بر اینها عدّه‌ای از علمای بزرگ اهل سنّت در ارتباط با این حدیث و اسناد و روایت کنندگان آن، کتاب مستقلّی تألیف کرده‌اند.

حاصل اینکه نه تنها این موضوع ثابت، و احادیث آن معتبر است؛ بلکه بر حسب بعضی روایات، این معجزه بزرگ برای آن حضرت دو مرتبه اتّفاق افتاده است: یک بار در عصر حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- و بار دیگر بعد از آن حضرت و در عصر خودشان؛ که مرتبه اوّل- همانطوری که بعضی از عامّه گفته‌اند- از اعلام نبوّت بوده و مرتبه دوم با اوّل از اعلام امامت آن حضرت است.

«و الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایته و ولایة أولاده المعصومین سیما مولانا بقیة الله فی الأرضین صلوات الله علیهم أجمعین اللهم ثبتنا علیولایتهم و ارزقنا شفاعتهم و لا تفرق بیننا و بینهم طرفة عین فی الدنیا والآخره إنک مجیب الدعاء یا أرحم الراحمین».

س- درباره ثوابهایی که برای برخی از اعمال در احادیث ذکر شده (مثلاـ اگر کسی سوره «المطفّفین» را بخواند در فریضه‌اش آورده‌اند که، خداوند ایمنی در روز قیامت را به او عطا می‌کند و نه آتش او را ببیند و نه او آتش را و آورده‌اند که بر جسر جهنّم نگذرد و در روز قیامت مورد حساب قرار نمی‌گیرد. و اگر فلان سوره را بخواند تمام گناهانش آمرزیده شود، و برای بقیّه اعمال و ..) سؤال این است که آیا اگر هر انسان عادی این اعمال را انجام دهد مشمول ثواب آن می‌شود و یا اینکه انجام این اعمال باید با شرایط خاصّی باشد تا ثواب آن به انسان برسد؟

ج- در خصوص روایاتی که در ارتباط ثواب اعمال یا عقاب اعمال وارد شده- به طور کلّی و مثبت یا منفی- نمی‌توان اظهار نمود؛ باید در هر مورد خصوص روایت و سند و متن مضمون طبق ضوابطی که در علم‌الحدیث و تشخیص حدیث صحیح از ضعیف معیّن است، بررسی و اظهار نظر نمود.

با این وجود بدیهی است نیل به این ثوابها- با فرض صحّت روایت- مشروط به این است که شخص مؤمن، و خائف از عذاب خدا، در مقام کسب مغفرت و آمرزش باشد و بخواهد حال خود را اصلاح کند و در صدد جبران گذشته و رفع تبعات گناهان خودرا باشد. معلوم است که چنین کسی تائب و پشیمان است و توسّل او به قرائت این سوره یا این دعا برای این است که آثار گناهان را رفع بنماید. چنین کسی حتماً اصرار بر معصیّت ندارد و از گناهان، ترسان و بیمناک است. بنابراین شمول مغفرت و آمرزش

معارف دین، ج۱، ص: ۱۷۸

خدا نسبت به او بر حسب وعده‌هایی که در آیات و احادیث صحیحه به تائبین و نادمین داده شده است و اعطای این ثوابها، مورد استبعاد نیست.

این گونه احادیث را باید با توجّه به اصول و مبانی معلومه تفسیر نمود. بدیهی است که به شخصی که مصرّ بر گناه است، این ثوابها اعطا نمی‌شود. چنانکه این ثوابها و وعده‌های غفران و آمرزش گناهان در قرآن کریم و احادیث، کسی را با توجّه به وعیدهایی که آن هم در قرآن مجید و احادیث وجود دارد، نسبت به ارتکاب گناه و معصیّت، بی‌باک و جسور نمی‌سازد.

خداوند متعال متفضّل، غفّار رحمان، رحیم، وهّاب، منعم، محسن، قادر، قهّار، شدید الانتقام و شدید العقاب بوده و ارحم الرّاحمین در موضع عفو و رحمت و اشدّ المعاقبین در موضع کیفر و عقاب است. نباید مجرمان و گناهکاران از آیات و اخباری که عفو و

رحمت او را که نامتناهی است بیان می‌کند و ثوابهای کلان را وعده می‌دهد، جسور و جری شوند. چنانکه نباید از آیات عذاب و اخبار عقاب، از رحمت حق مأیوس گردند.

مهم این است که انسان- در حدّی که استعداد بشری او اقتضا دارد- به نکات عالیّه واسرار دقیق این برنامه‌ها و پاداش‌های اعمال به ظاهر بسیار کوچک و مختصر و کیفر عقابهایی که برای گناهان مقرّر شده، معرفت پیدا کند.

در ارتباط با این بحث، روایات و احادیث شریفه‌ای در نظر است که متأسّفانه مجال و فرصت نوشتن آنها را ندارم.

س- از حضرتعالی سؤال شده بود که: «آیا سادات گناهکار در قیامت به جای جهنّم به جایی به نام «زمهریر» می‌روند؟» که در پاسخ فرموده بودید: «ممکن است. فعلا مدرک آن در نظر نیست؛ محتاج به مراجعه است».

حال، با توجّه به حدیثی که در کتاب «مناقب»، جلد ۴، صفحه ۱۵۱ آمده است به این مضمون که:

طاووس فقیه می‌گوید: امام سجّاد- علیه السّلام- را دیدم که از شامگاه تا سحر، طواف و عبادت کرد ... (پس از شرح حالات جزع و گریه امام) طاووس می‌گوید: عرض کردم ای پسر رسول خدا- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- این بی تابی چیست؟ بر ماست که چنین کنیم؟ پدر شما حسین بن علی- علیه السّلام- و مادرت، فاطمه زهراست؛ جدّت رسول الله- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- است. حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: طاووس، هیهات! هیهات! از پدر و مادرم مگو؛ خدا بهشت را برای اهل طاعت و نیکوکاران آفریده، اگر چه بنده حبشی باشد. و جهنّم را برای کسی که نافرمانی کند، هر چند سیّد قریشی باشد. آیا این کلام خداوند را نشنیده‌ای که: «فإذا

معارف دین، ج۱، ص: ۱۷۹

نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون»؛ قسم به خدا فردا جز عملی صالح چیزی به تو سود ندهد».

سؤال این است که: اوّلًا با توجّه به حدیث فوق، برای سادات جایی به نام «زمهریر» به جای جهنّم نیامده است و همه انسانها را در رسیدگی به اعمالشان یکسان بر شمرده است؟ ثانیاً: آیا بردن سادات گناهکار به جایی به نام «زمهریر» به جای جهنّم، با عدل الهی- که همه انسانها را یکسان می‌داند و در رسیدگی به اعمالشان تفاوتی قایل نیست- ناسازگار نیست؟

ج- در تفسیر آیه شریفه (فإذا نفخ فی الصور ...)[۲۱۰]- چنانکه از آیات بعد از این آیه استفاده می‌شود- مقصود این است که انساب کافر را فایده نمی‌دهد و کفّار معاند و مکذب خدا و رسول به هر کس و به هر جا نسبت داشته باشند، از نسبت خود بهره‌مند نمی‌شوند.

معارف دین ؛ ج۱ ؛ ص۱۷۹

ا اینکه مؤمنان از شرافت نسبت خود بهره‌مند نمی‌شوند، از آیه استفاده نمی‌شود و آیه کریمه (والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم [۲۱۱] دلالت بر این دارد که ذرّیّه و فرزندان مؤمنین- که در ایمان، تبعیّت از پدران و اجداد مؤمن بنمایند- به آنها ملحق می‌شوند واگر هم در درجات ایمان، کمتر باشند در درجات آخرت به آنها می‌پیوندند و در واقع، نقص اولاد و کمی آنها به کمال پدران جبران می‌شود.

این یک پاداش به صلحا و شایستگان است و یک امر عقلایی و مقبول عرف و عقل می‌باشد؛ و سیره بر این بوده و هست که «المرء یحفظ فی ولده»[۲۱۲]. چنانکه از آیه (وأمّا الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینهٔ و کان تحته کنز لهما و کان أبوهما صالحاً)[۲۱۳] نیز استفاده می‌شود که فرزند به صلاح پدر، مورد رعایت واقع شده است.

بدیهی است اولی و سزاوارتر از هر کس به رعایت حق و حفظ خدمت و عمل او، رسول اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- است که بر همه حق دارند؛ حقّ هدایت و حقّ حیات حقیقی و حقّ نجات از بربریّت و جاهلیّت و حیوانیّت و ....

کدام انسان با معرفت است که پیغمبر اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- را شناخته باشد و به اثر رسالت و زحمات آن حضرت، در

رستگاری خود و همه جامعه آگاه شده باشد و خودش و همه بشر را موظّف به احترام و مراعات حقّ آن حضرت در ذرّیّه طیّبه او

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۰

نداند؟ یا تکریمات الهیّه را از اهل بیت آن حضرت که همه تکریم از خود آن حضرت و تقدیر از خدمات او است، مورد اعتراض و ایراد قرار دهد و آن را خلاف عدل بداند؟

این ثواب، ثواب پیغمبر است؛ چنانکه به عکس هم اگر کسی فرزند صالحی داشت پس از پدرش ثواب اعمال خیر فرزند در نامه عمل پدر نیز ثبت می‌شود. آیا اگر کسی که اصلا فرزند ندارد و یا فرزند او به فسق و گناه گرایید، این ثواب را نداشته باشد خلاف عدل است؟ اگر کسی ایمان داشته و معاند و لجوج و بی اعتنا به امر و نهی و عذاب خدا نباشد، اسباب تفضّل و شمول رحمت واسعه الهیّه که بسیار است و از آن جمله همین شرف انتساب است برای او سبب نجات خواهد شد. سادات مؤمن به شرافت نسب، مؤمنان دیگر به دوستی سادات و به اسباب دیگر، مورد مغفرت واقع می‌شوند.

در عین حال، توجّه داشته باشید که تمام موجبات ثواب و جهات استحقاق عقاب و دقایق و اسراری که دارد از عهده احاطه بشر بر آنها- إلّا من کان مؤیداً من عند الله لدرك هذه الأسرار خارج است. همه عصاة یکسان نیستند، همه مطیعین نیز مساوی نمی‌باشند. شرایط و احوال و دقایق بسیار است که همه در پاداش و کیفر ملاحظه می‌شود و خدا به آنچه مقتضای خدایی و صفات کمالیّه او است حکم می‌کند؛ و کسی را نمی‌رسد که در کار او چون و چرا نماید یا بخواهد وجه افعال او را- چنانکه هست- بداند. (لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون .[۲۱۴]

امّا داستانی که از «طاووس» و عبادت و تضرّع و بی‌تابی حضرت زین‌العابدین علیه السلام- نقل شده، به فرض صحّت آن، گوشه‌ای و نمونه اندکی از عبادات و تضرّعات و ادعیّه و مناجات وحالات روحانی و معنوی آن حضرت است که در روایات معتبره شیعه و سنّی نقل شده است.

این حالات و ابتهال و عرض نیاز و فقر و احتیاج و طلب عفو و مغفرت و اعتراف به ذلّت و مسکنت، و بلکه تقصیر و معصیّت از مثل آن امام همام- که همگان بر پاکی و طهارت روح و جسم او اتّفاق دارند و دارای مقام قدسی عصمت است- معانی بسیار بلند دیگر دارد که شمّه‌ای از آن را در کتاب «نیایش در عرفات» عرض کرده‌ام.

برای آن حضرت هرچه این عرض پوزش و عذر خواهی بلیغتر و رساتر باشد، لذّت‌بخش‌تر است.

مثلِ آن حضرت، ذکر و دعا و عبادت و عرض نیاز و فقر و اعتراف به تقصیر در درگاه خداوند متعال و نشستن بر زمین مسکنت را عروج و معراج می‌یابد. او در این مشهد و موقف- با اینکه امام معصوم است- چنان از خدا طلب مغفرت می‌نماید که توبه کننده‌ای که تمام عمر را در گناهان کبیره به سر برده باشد، آنچنان حال تضرّع و

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۱

پوزش و عذر خواهی ندارد و در برابر عظمت الهی هیچکس مانند آن امام عالیمقام و آبای طاهرین و اخلاف طیّبین او احساس کوچکی و حقارت و نیستی نداشت.

او در این موقف حضور و قرب به حق از حرمان، از درجات بلند و بلندترین- که همه شعبه مقام محمود جدّ بزرگوارش می‌باشد- بیمناك است؛ و با اینکه آیات اصطفا را هم تلاوت فرموده است، این آیه را- که مرقوم داشته‌اید- می‌خواند که بفرماید:

محنت قرب بعد افزون استجگر از محنت قربم خون است

آن حضرت قطعاً و یقیناً اولی النّاس بالنبیّ صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- بود و قطعاً مشمول این آیه است: (إنّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین [۲۱۵] و آن حالات و که برای آن حضرت حصول داشته به خود آنها اختصاص دارد. همه مسایل و مبانی صحیحه، درجای خود محفوظ است. عبد حبشی اگر اطاعت و عبادت کند به خدا نزدیك می‌شود و به درجات عالیّه

نایـل می گردد؛ و سیّد قریشـی نیز اگر از راه منحرف شود و مثـل «ابولهب» با حق، در مقام عناد و ستیز برآیـد و تسـلیم حق نشود، تا آنجا سـقوط می کنـد که قرآن بر نفرین و مذمّت او ناطق می گردد. همه مقامات و درجات به دین و ایمان، تحصـیل می‌شود و سیّد نباید مغرور شود و غیر سیّد نیز نباید مأیوس گردد.

لعمرك ما الإنسان إلّا بدينهفلا تترك التقوى اتكالا على النسب

لقد رفع الإسلام سلمان فارسيوقد وضع شرك الشريفا بالهب

خداوند متعال خود به تمام جهات و مواردی که موجب استحقاق ثواب و تفضّل است، عالم می‌باشد و همه بندگانش را می‌شناسد. ما را نسـزد که اصطفای انبیا و ائمّه علیهم السّلام- و در درجات پایین‌تر سادات و ذرّیّه طیّبه را خلافت عدل بدانیم و از اینکه سادات یا فرزندان دیگر بندگان شایسته خدا در اثر اعمال پدرانشان مورد تفضّلاتی قرار بگیرند، معترض باشیم.

همه باید از این معانی درس بگیریم و بفهمیم که خداوند متعال، شـکور است و پاداش نیك اعمال را حتّی به تفضّل به ابنای عاملان آن عطا می‌فرمایـد و برای این امور، معانی خوب بیابیم و اگر هم به واسـطه قصور معرفتی که داریم از درك آن باز مانـدیم، تسلیم باشیم و با قرائت (قل اللّهمّ مالك الملك تؤتی الملك من تشاء)[۲۱۶] خود را در عوالم عالی رضا و تسلیم وارد نماییم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۲

س- اسـتدعا دارم نظر مبـارك خـود را در خصوص حـدیث «الفقر فخری» که می گوینـد منسوب به رسول‌اکرم- صـلّی‌الله علیه وآله وسلّم- می‌باشد، بیان فرمایید.

در احادیث بیشـمار دیگری از جمله دعای بعد از نماز ایّام مبارك رمضان آمده است که: «اللّهم اغن كل فقیر»، اگر فقر، مایه افتخار و مباهات باشد، چگونه در دعای مذکور برای بر طرف شدن آن دعا شده است؟

ج- روایت «الفقر فخری»[۲۱۷] تفسیرهای متعدّد دارد: یکی فقر و حاجت تمام ماسوی الله و موجودات عالم امکان به خداوند متعال است که در این میان، فقر انسانها به واسطه آنکه لیاقت کسب فیض و انوار رحمت الهیّه را بیشتر دارند، زیادتر است.

یـك دانه جوی کوچـك به مقـدار گنجایش خود به آب محتاج است و نمی‌توان گفت او به مقـدار آبی که در نهر بزرگ و شطّ و دریا می گنجد نیاز دارد. همچنین نهر بزرگ، نسبت به شطّ و دریا. و در مثال دیگر، یك اطاق چهار در دو، به فرشی در همین طول و عرض نیاز دارد و به فرش شـش در چهار نیاز ندارد؛ امّا اطاق شـش در چهار، به فرش شش در چهار نیاز دارد. خلاصه همه به این معنی فقیرند و آنکه فقرش بیشتر باشد افضل و اشرف است.

بنابراین حضـرت رسول‌اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسـلّم- فقر و حاجتش به خدا از همه بیشتر است و بدان علّت بر همه فخر و فضـیلت دارد. وجود او گنجایش و ظرفیّت علوم و فیوضی را که هیچ مخلوقی ظرفیت استعداد آن را ندارد، داراست.

او که خـاتم الانبیاء است به دینی مثل اسـلام که اکمل و خاتم ادیان است و به کتابی مثل قرآن که معجزه خالـده باقیّه است، نیازمند است و انبیای دیگر این نیازمندی را نداشتند.

او بر تمام جامعه بشریّت تا روز قیامت، نبوّت دارد و آنچه را به آن احتیاج دارند باید از قوانین کافیّه و تعالیم عالیّه داشته باشد.

در واقع عـائله او تـا انتهـای دنیـا همه ابنـای بشـرند؛ و شایـد این معنا و نکته‌ای باشـد که از آیه کریمه (ووجـدك عائلا فأغنی [۲۱۸] اسـتفاده می‌شود. آنکه ده نفر یا صد هزار، یا یك میلیون یا یك میلیارد عائله داشـته باشد، به قدر آنها باید قوت و غذا تهیه کند؛ امّا آنکه همه، عائله او هستند باید قوت همه را بدهد که خداوند متعال، همه نواحی فقر را برطرف کرده، زمینه‌های کسب ربط و اتّصال او را با خودش از موهبتهای خود پر کرده و آن حضرت را غنی ساخت.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۳

وقتی که فقر الی الله باشد، خداوند متعال- که فیاض علی الاطلاق است- عطا می‌فرماید. پس این جهت فقر، فخر است؛ فقر حضرت

خاتم الانبياء- صلّى‌الله عليه وآله وسلّم- به خدا بر انبياى ديگر فخر است. فقر انبيا و اوليا نسبت به ديگران فخر است. فقر انسان كه بيشتر و گسترده‌تر از فقر حيوان و نبات و جماد است، فخر است و مابه‌الامتياز او از حيوان، همين فقر است. بنابراين، هم

«الفقر فخرى»

تفسير مى‌شود و هم

«اللّهم اغن كل فقير»[۲۱۹]

معنى مى‌شود كه دعا براى اين است كه هر فقيرى را به قدر رفع فقرش عطا فرمايد.

البتّه در اينجا نكات بلند عرفانى مدّ نظر است كه مجال بيان و شرح تفصيل آنها نيست؛ و خلاصه اينكه انسان ذاتاً به خداوند متعال محتاج و دائم الاحتياج است و همواره بقاى او و هر چه دارد و همه جهاتش، وابسته به امداد غيبى است. بنابراين احتياج به خدا داشتن و فقر به او، فخر است؛ و از خدا طلب رفع حاجت و فقر كردن نيز، دعا و عرض حاجت و اظهار فقر و نياز است.

معناى ديگر كه از فقر در اين جملات، محتمل است، همان فقر عرفى و نداشتن ثروت و مال و منال دنيوى است كه اگر اين معنى محتمل باشد، مثل خبر

«الفقر فخرى

» و همچنين

«اللّهم أحينى مسكيناً و أمتنى مسكيناً و احشرنى فى زمرة المساكين»[۲۲۰]

و اخبار ديگر كه در مدح فقرا رسيده، با مثل دعاى

«اللّهم أغننى من الفقر»[۲۲۱]

) يا

«أغن كل فقير»

و مذمّتهايى كه از ثروتمندى و توانگرى شده- كه حتّى يكى از امورى را كه نسبت موت قلب است همنشينى با اغنيا شمرده‌اند- به ظاهر با هم توافق ندارند.

همانطور كه اشاره كرده‌ايد بسا موجب اين توهّم مى‌شود كه در اين احاديث به تمكّن و قدرت مالى و اقتصادى جامعه توجّه نشده و بلكه ترغيب و تشويق به كم كارى و ترک تلاش و سعى و كوشش شده است. پس چه بهتر كه كارگرى كه مى‌تواند روزانه چهار ساعت و يا بيشتر كار كند، اگر نياز مادّى و معيشتى او به دو ساعت كار رفع مى‌شود، به همان اكتفا كند؛ يا كشاورزى كه مى‌تواند چنان مهارت و سعى نمايد كه محصول بيشتر و فراوانتر به دست آورد، به همان مقدار رفع نيازش قانع شود كه در خطرات معنوى و اخلاقى غنا و مال و منال، گرفتار و مبتلا نشود.

با اينكه معلوم است چنين برداشت و دركى از حيات و زندگى براى خود شخص هم بگوييم خطر نداشته باشد، براى ديگران و براى تمام جامعه خطرات گوناگون اقتصادى دارد.

معارف دين، ج۱، ص: ۱۸۴

قناعت به اين مفهوم، هم براى دنيا و هم براى آخرت مردم زيان‌بخش است. اين يک فكر صوفيّانه و به اصطلاح عارفانه است كه از «شيخ شهاب الدّين عمر سهروردى» (كه غير از سهروردى مقتول است) نقل شده كه در كتاب «عوارف المعارف» با صراحت، مردم را به گدايى مى‌خواند، با اين توجيه كه سالک الى الله براى اينكه از ياد خدا غافل نشود بايد معاش خود را از طريق گدايى به دست آورد و به اصطلاح امروز زندگى انگلى داشته باشد.

بديهى است اين فرهنگ، فرهنگ و تعليم و شريعت اسلام و دينى كه مى‌گويد:

«الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله»[۲۲۲]
نیست؛ و فرهنگ تصوّف و به اصطلاح عارفانه است.
بنابراین، حتماً از این احادیث و ادعیّه، معانی عالی و جامعی در نظر است که با هیچ یک از این مصالح مهمّ اقتصادی و اجتماعی که حیات و عزّت جوامع به آنها بستگی دارد نه فقط برخورد ندارد، بلکه در مسیر تأمین این مصالح است.
آنچه- علی العجاله- با عدم فرصت عرض می‌شود این است که: اوّلاً- در اسلام از بیکاری و فقر خودخواسته و سربار بودن بر دیگران و بی نقش و بی اثر بودن در جامعه بسیار نکوهش شده است؛ و اظهار فقر و حاجت به دیگران بدون ضرورت‌های عرفی و طمع به این و آن مذموم و عیب و خلاف عزّت و کرامت معرّفی شده است و از تکدّی و دریوزگی و سؤال با توان کار و امکان رفع نیاز نهی شده است. انسان باید شرعاً و اخلاقاً در جامعه اثر داشته باشد و در برابر منافعی که از دیگران می‌برد به آنها منفعت مناسب برساند؛ و الّا این هم خود یک نوع تضعیف است که شخص از افرادی که به آنها طرف معاشرت و معاصرت است استفاده کند و به آنها یا اصلا فایده ندهد یا کمتر از توان خود فایده بدهد. و اگر بگوییم مستقیماً زیر مذمّتی که در آیه کریمه (ویل للمطففین [۲۲۳] از کسانی که کم می‌دهند و زیاد می‌گیرند نباشد از آن هم نباید خارجشان بشماریم.
بنابراین، مراد از این روایات و ادعیّه مدح از فقر و حاجت خودخواسته- که در اثر بیکاری و تن پروری و بی‌توجّهی و عدم احساس مسؤولیت اجتماعی و شرعی می‌باشد- نیست؛ و برای این صنف از فقرا باید از خداوند متعال، طلب هدایت و توفیق رفتن دنبال کار و عمل نمود.
در دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- است:
لنقل الصخر من قلل الجبال‌احب الی من منن الرجال
معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۵

یقول الناس لی فی الکسب عارفقلت النار فی ذل السؤال
هر که نان از عمل خویش خوردمنت از حاتم طایی نکشد
این معنای قناعت و معنای اعتماد به نفس و ذلّت نپذیری است.
امّا فقرهای قهری که افرادی به طور ناخواسته به آن مبتلا می‌شوند که مثل بی‌نیازی لازمه این عالم طبیعت و مادّه و مدّت است؛ دو اصل از نوامیس مهم و امور اساسی نظام این عالم است که بدون آن هرگز بشر به این کمالات و مراحل ترقّی و تمدّن نمی‌رسید.
فقر اشخاص به یکدیگر و به موادّ این عالم، همه اموری است که اگر نبود حتّی مظاهر عالم طبیعت نیز در معرض زوال و فنا قرار می‌گرفت.
اطّلاع بیشتر از خواصّ کاینات این جهان همه بر اثر فقر فراهم شده است و اگر نبود، این عالم ناقص و ناتمام بود.
مسائل مهم در ارتباط با رزق و روزی و رغبت‌های اشخاص به شغل‌های گوناگون همه از اسرار و آیات عالم خلقت است.
بنابراین، این فقر هم لازمه حیات بشر و هر حیوان و جنبنده است که در عرف ما بیشتر مظهر آن فقر مالی و نداشتن یا کم داشتن وسایل معیشت- از خوراک و پوشاک و مسکن و ... است؛ و مسکین و فقیر بیشتر به این اشخاص اطلاق می‌شود.
این فقر و فقیر است که در برابر غنا و غنی قرار دارد و به این جهت، هر کدام قشری خاص از جامعه شمرده می‌شوند.
در این نگاه است که بسیار به فقرا توجّه می‌شود و از لحاظ نفسانی و روانی و اینکه این فقر موجب طغیان و سرکشی بشر نشود و به تملّق و ذلّت وادار نگردد، راهنماییهای لازم شده است؛ و هم برای آنکه در جامعه او را از غنی کمتر نگیرند و محرومیّت‌هایی بیش از آن چه اقتضای ذاتی فقر است برایش ایجاد نشود، به او توجّه شده است.

اگر چه فقیر هم بایـد صابر و شـکیبا باشـد و در برابر شدایـد مقاومت نماید، با این وجود، خطرات فقر کمتر از غنا و توانگری است؛ بالاخره حالت نیاز او به خدا بیشتر است؛ از خدا بیشتر حاجت می‌خواهد و اعتماد و توکّل او به خدا است و خدا را نوعاً کمتر از غنی فراموش می‌کند. از این جهت است که این حال، محبوب بندگان خاصّ خدا است و شخص شخیص و شاخص حضرت خاتم‌الانبیا- صلّی الله علیه وآله وسلّم- از خدا این را می‌خواست

و «اللّهم أحینی مسکیناً و أمتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرهٔ

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۶

المساکین»[۲۲۴]

را می‌خوانـد. و آن حضـرت و پسـر عمّ و برادرش، امیرالمؤمنین علیه السّـلام- به معاشـرت و همنشـینی بـا فقرا رغبت داشـتند. وقـتی اربابـان ثروت و مغروران به مـال و جـاه و منـال دنیا- که مجالست با فقرا را برای خود عیب و عار می‌شـمردند- پیشـنهاد کردنـد که رسول‌خدا- صـلّی‌الله علیه وآله وسـلّم- پذیرایی‌هایش را از مردم تقسیم کند که فقرا در مجلس اغنیا حضور پیدا نکنند، این آیه نازل شـد: (واصبر نفسک مع الـذین یـدعون ربهم بالغـداهٔ و العشّـی یریدون وجهه ولاتعد عیناک عنهم ترید زینهٔ الحیاهٔ الدنیا و لاتطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه وکان أمره فرطاً)[۲۲۵].

با این طبقه نشستن و به سراغ فقیر و بیمار و دل شکسته رفتن آن قدر برای هر شخص، فواید تربیتی و اخلاقی دارد که بیان آن، شرح مفصّل لازم دارد. اسـلام به این معنی توجّه دارد که به فقیر- که به فقر خود ناخواسـته گرفتار است- بی‌احترامی نشود و حقّ برادری اسلامی و انسانی او محفوظ باشد؛ و غنی را برای مالش تواضع و رعایت ننمایند که

«من تواضع لغنی طلبا لما عنده ذهب ثلثا دینه»[۲۲۶].

از سوی دیگر در غنا و توانگری و ثروتمنـدی خطراتی است که غنی بایـد بسیار تربیت شـده و مسـلّط بر نفس خود باشـد که بتواند خود را از آن خطرات حفظ کند؛ تا حدّی که در احادیث است که فرمودند:

«استعیذوا بالله من سکرهٔ الغنی فانه بعیدهٔ الافاقهٔ»[۲۲۷]

). شـخص غنی بایـد مواظب باشد که گرفتار مستی مال و ثروت و غرور و فخر و مباهات به آن نگردد. البتّه این دسـته از اغنیا نیز در فضیلت، کمتر از فقرای صابر و شاکر نیستند و ملاک در فضیلت هر دو، شخصیّت ایمانی و روحی و اخلاقی است. با این ملاحظات، گاه شخص سالک، فقر را دوست می‌دارد و گاه هم برای رفع آن دعا می‌کند؛ زیرا از خطر آن که

«کاد الفقر أن یکون کفراً»[۲۲۸]

) می‌ترسد و بیمناک است که مبادا نتواند در مقابل فشار امتحان و کلاس فقر مقاومت کند.

بنابراین، به طور مطلق، فقر نه مطلوب است و نه مبغوض غنا و ثروت نیز به طور مطلق نه محبوب است و نه مردود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۷

این برداشت‌هـای اخلاقی و تربیتی غیر از مسایل اقتصادی رسـمی و عمل و کار و تلاش است. برداشت و درک مسـلمانان نیز از این معانی و تعالیم، صحیح و مستقیم بوده است و اهداف و مقاصد، وجه این گونه اعمال و حسن و قبح آن را تعیین می‌نماید.

در احادیث قریب به این مضمون هست که هر کس برای این که معیشت خود و عائله‌اش را تأمین نماید تلاش نماید و به آن وسعت دهد، خدا را با چهره‌ای مانند ماه شب چهارده ملاقات می‌کند.

حال اگر برای خودکفایی جامعه مسلمین و برای بی‌نیاز شدن مسـلمانان از کفّار و بیگانگان و نیز برای افزایش قوّت و قدرت اسـلام تلاش کند، خدا را با چه روی درخشان و تابناکی ملاقات خواهد نمود.

امثال حقیر را حقّ بیان و توصیف آن قدر و منزلت عظیم نیست.

بنابراین در روایات معتبر است که امیرالمؤمنین علیه السّلام- از کدّ یمین و عرق جبین خودشان هزار بنده خریدند و در راه خدا آزاد کردند و چشمه‌ها و چاه‌های متعدّد را حفر نمودند؛ و بر فقرای مسلمانان صدقه و وقف قرار دادند.

بـا این تعالیم، مسأله عمل جلو می‌رود نه قناعت، که همان رضایت به مقـداری است که باکار و تلاش نصـیب می‌شود و قطع طمع از دیگران می‌باشد. و روایاتی که در مدح فقر و سفارش از فقرا وارد است، با این معانی عالی منافات ندارد.

البتّه حبّ دنیا و مال اندوزی و انفاق نکردن آن در راه خدا مذموم است تا آنجا که فرمودند:

«حب الدنیا رأس کل خطیئة»[۲۲۹].

در حدیث است که اگر کسی برای اینکه مال و ثروت بیاندوزد کار کند تا به واسطه آن بر دیگران فخر کند و بزرگی بفروشد و آن را وسیله تحقیر مردم قرار دهد خدا را در حالی ملاقات می کند که به او غضبناک است.

این تعالیم، هر کدام به نقطه خاصّی از ضعف فرد یا اجتماع نظر دارد و منظور، بر طرف کردن آن ضعف است.

دین اسـلام دینی کامـل و جامع است؛ به همه جا نگریسـته، و همه جا را زیر نظر قرار داده است. فرد و اجتماع، روح و جسم، ظاهر و باطن، تربیت و مال و فقر و غنی، و همه اسـتعدادات و توانایی‌های بشـر و مصالح و مفاسد امور را در نظر داشته و در این رشته فقر و غنا، غنی‌ترین و یگانه مکتب انسان ساز است.

در این مسائل و نکات بسـیاری که در آنها است بایـد بیشتر از اینها بررسـی و دقّت نماییم و بیشتر، آنها را در عمل، نصب العین قرار دهیم تا انسان اسلامی و مسلمان حقیقی باشیم.

امید است خداوند متعال، همه ما را شـکر گزار نعمت اسلام و احکام نورانی آن قرار دهد و روز به روز بر هدایت و تعهّد و التزام ما به این دین حنیف بیفزاید. قال الله تعالی: (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین [۲۳۰]

معارف دین، ج۱، ص: ۱۸۹

فصل‌هشتم: دعا

اشاره

معارف دین، ج۱، ص: ۱۹۱

دعا

س- در ادعیّه رسـیده از معصومین- علیهم السّلام- دیده می‌شود که بسیار، راز و نیاز و توبه و درخواست بخشش از گناه می‌شود. با تـوجّه به این که امامـان- علیهم السّـلام- معصـوم هسـتند، چرا این قـدر به درگـاه خداونـد نـاله و توبه می‌نماینـد؟ مگر- نعوذ بـالله- مرتکب گناه شده‌اند؟

ج- در بعضـی موارد ادعیّه، اسـتغفار و تضرّع آن بزرگواران نسبت به وظایف مقام خودشان است و چنین نیست که کاشف از انجام معصیّت باشد.

در بعضـی موارد هم چون آنهـا عـالم به علوم الهیّه و حجّت خـدا بر جمیع انسانهـا و معلّم و مربّی آنها هسـتند و درد و دوای مردم و عاقبت امور را می‌داننـد به یک معنی از زبان مردم سـخن می گوینـد و با این وسـیله انسان‌ها را به موقعیّت خطیر و موضع عظیمی که دارنـد و نوعاً به آن بی‌توجّهنـد، آگاه می کننـد؛ یعنی تعلیم می‌دهنـد که مثلًا به خاطر گناهانی که مرتکب شده‌ایـد اینطور در درگاه

خدا ناله و استغفار کنید.

با این وجود در این مورد، جواب شافی و مفصّل در کتاب «نیایش در عرفات» بیان شده است که می‌توانید به آن کتاب مراجعه نمایید (واللّه العالم).

س- چه کنیم تا حالت راز و نیاز و دعا را در خود به وجود آوریم؟

ج- تفکّر در عظمت آیات خدا و مطالعه سیره پیغمبراکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- و ائمّه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین- و کتب اخلاقی، مانند: «معراج السعادهٔ» و شرح ادعیّه و مواظبت برترک محرّمات و بلکه مکروهات و انجام واجبات و بلکه مستحبّات و مداومت بر قرائت ادعیّه مأثوره و تأمّل در معانی آنها و شب زنده‌داری- همه- موجب شوق و رغبت بیشتر انسان به دعا و تقرّب به حقتعالی خواهد شد.

دعا کننده باید خود را بشناسد و موضع خود را بداند که سراپا فقر و نیاز است و مالک سود و زیان و نفع و ضرری برای خود نیست و خدا را بشناسد که ذاتاً از همه

معارف دین، ج۱، ص: ۱۹۲

بی‌نیاز است و «قاضی الحاجات» و «کافی المهمات» است؛ و از او بخواهد که او را به خود نزدیک سازد و لذّت مناجات و عبادت و دعا را به او بچشاند.

حضرت سیّدالسّاجدین علیه السّلام- به خدا عرض می‌کرد:

«یا من حاز کل شیء ملکوتا و قهر کل شیء جبروتاً صل علی محمد و آل محمد و اولج قلبی فرح الإقبال علیک و ألحقنی بمیدان المطیعین لک».

ناگفته نماند که یکی از اموری که سبب توفیق می‌شود اطاعت و جلب رضایت پدر و مادر، و احترام و حق‌شناسی معلّم است.

س- آیا اذکار شب مبارکه قدر را می‌توان به فارسی گفت؟

ج- به فارسی گفتن اذکار، ثواب دارد؛ امّا به قصد ورود گفته نشود.

س- در بعضی از ادعیّه که از درگاه حق تعالی درخواست حور العین می‌شود؛ مثلاً در تعقیبات نماز گفته می‌شود: «و زوّجنی من الحور العین». در چنین مواردی، خانمها آن را با چه قصدی بخوانند؟ (آن جمله را نخوانند یا تعبّداً بخوانند؟).

ج- زوج، معنایش قرین شیء و شخص است؛ اعمّ از آن که در جنسیّت با او موافق باشد یا مخالف؛ اگرچه استعمال آن در حیوانات و اشیائی که نر و مادّه دارند، به معنی قرین بودن او با جنس مخالف اکثر و متبادر است؛ امّا در اشیائی که این تخالف جنسی در آنها نیست معنای قرین، از آن اراده می‌شود. بنابراین زن وقتی می‌گوید: «وزوجنی من الحور العین»، معنایش طلب قرین و عدیل از حور العین است.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: معنای (زوّجنا کها)[۲۳۱] یا (من کلّ شیء خلقنا زوجین [۲۳۲]، «قرناکها» یا «من کل شیء خلقنا قرینین» است که به مناسبت استعمال درموردی که نر و مادّه دارند از آن مزاوجت به مفهوم عرفی آن استفاده می‌شود.

از این جهت است که لفظ «نکاح» و «أنکحت» در عقد نکاح اصرح از «زواج» و «زوّجت» است.

گمان می‌رود به همین ملاحظه باشد که بزرگانی که در کتب ادعیّه مثل این دعا را ذکر کرده‌اند، خواندن آن را مخصوص به مردها نشمرده‌اند. با این وجود اگر بانوان

معارف دین، ج۱، ص: ۱۹۳

بخواهند به جای «زوجّنی» کلمه مناسب دیگر مثل «اخدمنی» رجاءاً بگویند مانعی ندارد.

س- تکلیف زن در ادعیّه ماه رجب مانند: «حرّم شیبتی علی النار» چیست؟

ج- در مورد این سؤال، چنانچه به عنوان تعبّد به دعای مذکوره آنها را بخواند امید است مشمول ثواب آنها گردد؛ و اگر رجاءاً دست را به موی سر بگیرد، امید ثواب وجود دارد.

س- نظرتان راجع به دعای «نادعلی» چیست؟ آیا معتبر است یا خیر؟

ج- آنچه فعلا در نظر است این دو بیت را که بر حسب نقل خطاب به حضرت رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم- است، «میبدی»- از علمای اهل سنّت- در «شرح دیوان»، حرف میم، و «علّامه مجلسی»- رضی الله عنه- نیز از او در «بحار» در جلد ۲۰ نقل کرده است: بنابراین نمی‌توان اعتبار آنرا تأیید نمود؛ ولی احتمال صحّت آن نیز منتفی نیست. بر این اساس به قصد رجاء- نه به قصد ورود- خواندن و نقل آن مانعی ندارد.

س- در دعای ندبه کلمه «أین الحسن أین الحسین» یک مرتبه نوشته شده است؛ ولی نُه بار تکرار می‌شود و در دعای کمیل کلمه «یارب» سه مرتبه نوشته شده است؛ ولی نُه بار تکرار می‌شود؛ آیا این کار صحیح است؟

ج- اصل تکرار ذکر و دعا و آیات قرآن کریم حتّی در نماز هم اشکال ندارد و موجب ثواب و بسا توجّه قلبی بیشتر می‌شود؛ مثلا: اگر جمله «این الحسن و این الحسین» در دعای ندبه را برای استحضار کامل ذهن به فضایل و مقامات و مصایب آن بزرگواران و ندبه و گریه بیشتر بگوید، اشکال ندارد؛ ولی اگر به قصد ورود دعا به این نحو و تکرار، آن را بخواند، صحیح نیست.

س- آیا لعن و نفرین و اظهار عداوت با غاصبین حقّ حضرت امیرمؤمنان و فاطمه زهرا- علیهماالسّلام- علناً جایز است؟

ج- در صورتی که خلاف تقیّه و سبب فتنه نشود، جایز است (والله العالم).

س- ادعیّه و زیارات مفاتیح الجنان را می‌توان به قصد استحباب خواند؟

معارف دین، ج۱، ص: ۱۹۴

ج- اگر به قصد استحباب مطلق دعا و زیارت خوانده شود بی‌اشکال است و موجب اجر و ثواب می‌باشد (والله العالم).

س- آیا ادعیّه و زیارات: ندبه، کمیل، توسّل، دعای امام حسین- علیه السّلام- در عرفه، مناجات خمس عشر، زیارت جامعه کبیره، زیارت جامعه صغیره، امین‌الله و عاشورا، مستحب هستند؟

ج- بعضی ادعیّه و زیارات مذکوره مثل «زیارت جامعه» و «زیارت عاشورا» و «زیارت امین‌الله» و «دعای ندبه» و «دعای عرفه» علاوه بر اعتبار، مشتمل مضامین عالیّه و معارف اسلامیّه است. استحباب مطلق همه آنها ثابت است و به ویژه بعضی از آنها نیز وارد و مستحب می‌باشند (والله العالم).

معارف دین، ج۱، ص: ۱۹۶

فصل نهم: فلسفه احکام

اشاره

معارف دین، ج۱، ص: ۱۹۸

فلسفه احکام

س: آیا پرسش از فلسفه احکام جایز است؟

ج ۵- احکام و تعالیم شریعت مقدسّه اسلام همه مبنی بر جلب مصالح یا دفع مفاسد و متضمّن فوائد و حکمتهای بسیار است. در

قرآن کریم و روایات شریفه، مصالح کلّی این احکام و مصالح خاصّ بسیاری از آنها بیان شده است و حکمتها و فوائد بسیاری از این احکام را عقل انسان هم ادراک می کند.

با این وجود احاطه به حکمت تمام این احکام از واجبات و مستحبّات و محرّمات و مکروهات در رشته‌های امور عبادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی، روحی، جسمی، روابط عائله، امور سیاسی، مالی، قضائی و ... مثل احاطه به تمام فوائد نعم عالم خلقت و تکوین برای انسان میسّر نیست.

تعیین علّت تشریع هر حکم از احکام بدون استناد به قرآن و حدیث و عقل قطعی صحیح نیست؛ با این وجود تفکّر در فوائد این احکام و سؤال از حکمت‌های آنها- اگر به عنوان اعتراض نباشد- ممنوع نیست و موجب مزید معرفت می‌شود.

این جامعیّت اسلام در احکام، از معجزات و اموری است که حتّی بیگانگان از اهل فهم و اطّلاع بر آن اعتراف دارند. راجع به این موضوع مطالب بسیار است که مجال شرح و بیان آن نیست؛ ولی شخص مؤمن باید تسلیم احکام خدا باشد؛ هر چند فائده یا فلسفه آن را نداند؛ زیرا اگر بخواهد عمل به احکام را مشروط به دانستن فلسفه احکام نماید، عمرش به آن وفا نمی‌نماید و از عمل باز می‌ماند. مانند بیماری که بخواهد نسخه طبیب حاذق را بررسی کند و از خصوصیّات و چگونگی و مقدار تأثیر آن و عکس‌العمل‌های گوناگون داروها مطّلع شود.

بدیهی است چنین بیماری که باید بدون فوت وقت به دستور پزشک عمل نماید، بیماری، او را با این طرز برخورد با نسخه طبیب، از پا درخواهد آورد. به هر حال سؤال از فلسفه احکام- چنان که بیان شد- با این آگاهی و توجّه از کسانی که اهلیّت جواب دارند، مفید است (واللّه العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۹

س- آیه شریفه در قرآن مجید می‌فرماید: (إن الصلوة کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً) و همچنین نامه ۵۲ نهج البلاغه دستورات امیرالمؤمنین- علیه الصلاهٔ و السلام- به فرمانداران خودش برای برگزاری نماز در اوقات معینّه به شرح ذیل است: «أمّا بعد فصلّوا بالناس الظهر حین تفیء الشمس مثل مربض العنز و صلّوا بهم العصر و الشمس بیضاء حیّهٔ فی عضو من النهار حین یسار فیها فرسخان و صلّوابهم المغرب حین یفطرالصائم و یدفع الحاج إلی منی و صلّوا بهم العشاء حین یتواری الشفق إلی ثلث اللیل و صلوا بهم الغداهٔ و الرجل یعرف وجه صاحبه و صلّوابهم صلاهٔ أضعفهم و لاتکونوا فتانین» بنابراین چرا ما شیعیان نماز مغرب و عشا و ظهر و عصر را با هم برگزار می کنیم و مفادّ آیه شریفه و دستور نهج البلاغه را عمل نمی‌نمائیم؟ خواهشمند است این موضوع را تشریحاً مرقوم فرمائید.

ج- امّا آیه کریمه (إن الصلوهٔ کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً)[۲۳۳] دلالتی بر جواز و عدم جواز جمع و یا تفریق ندارد؛ و قول به جواز جمع، مثل قول به وجوب تفریق با توقیت صلاهٔ منافات ندارد. علاوه بر آن که در احادیث (موقوتاً) تفسیر شده است به «مفروضاًو ثابتاً».

اوامر صادره از مقام مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- که در نهج البلاغه نقل شده مشعّر به جواز تفریق می‌باشد و به عنوان حکم و فرمان و ترتیب و تنظیم جماعات است و آن مسأله مطلب دیگری است. اگر هم برای بیان وظائف و تکلیف باشد بیشتر از این که ادای نماز جماعت در این اوقات افضل است، دلالت ندارد و متضمّن حکم نماز فرادی و جمع بین صلاتین منفرداً نمی‌باشد.

اصل مسأله جواز جمع بین صلاتین در ظهرین و عشائین خواه به نحو تقدیم باشد یا تأخیر مورد اتّفاق امامیّه و موافق با اطلاقات آیات کریمه قرآن مجید در مورد اوقات صلوات است و هم مطابق با سهولت و یسر شریعت سمحه سهله اسلامیّه است. به علاوه، بر حسب اخبار معتبره صحیحه نیز ثابت است و از طرق اهل سنّت و در کتب صحّاح آنها نیز روایت شده است و حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- بدون عذر جمع بین صلاتین فرموده‌اند که ظاهر در جماعت است.

بنابراین، بر حسب اصول مذهب و ادلّه صحیحه کتاباً و سنّةً و اجماعاً شبهه‌ای در جواز نیست؛ به شرحی که در کتب فقه مبسوطاً مذکور است.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۰۰

آنچه را اهل سنّت به رغم دلیل بر وجوب تفریق گفته‌اند، مردود است. حتّی بعضی از علمای محقّق اهل سنّت صحّت مذهب امامیّه را تحقیق و تأیید کرده‌اند؛ بلکه جواز جمع بین صلاتین را- که مذهب امامیّه است- در کتاب خاص به این مسأله، اثبات و قبول کرده‌اند، مانند: «حافظ عمّاری» در

«إزالة الحظر عمن جمع بین الصلاتین فی الحضر»

و «حامد بن حسن شاکر التمیمی» در

«قرة العین فی الجمع بین الصلاتین».

بلی، افضلیّت تفریق از جمع فی الجمله بر حسب روایات ثابت است؛ ولی ثبوت آن به نحو اطلاق بر حسب ادلّه محلّ تأمّل است؛ بلکه معلوم العدم است. قدر مسلّم از افضلیّت تفریق عند الإتیان بالنوافل او انتظار الجماعة و نحوهما می‌باشد، هر چند در حصول تفریق به اتیان نافله نیز محلّ تأمّل است.

خلاصه آنچه از مجموع ادلّه استظهار می‌شود این است که ادای نماز در اوّل وقت و هر زمانی که اقرب به اوّل وقت باشد، اگر تأخیر به جهت نافله یا انتظار جماعت نباشد، افضل است والّا تفریق و تأخیر افضل است؛ مثلًا اگر قاصد خواندن نافله یا منتظر جماعت نباشد، خواندن نماز عصر بعد از ظهر افضل است؛ ولی جمع بین صلاتین به نحو جمع، تأخیر بدون علّت مرجوح است. پس خلاصه استظهار چنین می‌شود که تفریق بین صلاتین فی حدّ نفسه از جمع تأخیر مطلقاً افضل است و جمع بین صلاتین به جمع فی حدّ نفسه از تفریق افضل است (واللّه العالم).

س- خواهشمندم بفرمایید، چرا تقلید واجب است؟

ج- زیرا در هر موضوعی «جاهل» باید به «عالم» مراجعه نماید؛ مثلاـ جاهل به طبّ باید به طبیب رجوع کند و در همه فنون چنین است واین یک امر ارتکازی و فطری است (و الله العالم).

س- چرا باید مرجع تقلید مرد باشد؟ مگر نه اینکه زن و مرد از هیچ نظر (عقلانی) با هم تفاوت ندارند و در محدوده پارسایی هم مانند یکدیگرند؟

ج- امّا اینکه نوشته‌اید: «زن و مرد از هیچ نظر (عقلانی) با هم تفاوت ندارند»،

اوّلا، این اظهار و ادعّا را کسی می‌تواند بنماید که زن و مرد و اساساً انسان را از تمام جهات و ابعاد مختلف شناخته باشد. تا آنجا که ما اطّلاع داریم هزاران دانشمند و محقّقی که در طول تاریخ تا این زمان درباره انسان تحقیق و بررسی و کاوش کرده‌اند، اعتراف دارند، چنانکه شایسته است این موجود و جنس زن و مرد را نشناخته‌اند و هم چنان باید برای شناخت بیشتر این موجود کاوش و تحقیق ادامه یابد. چه بسا تا هر کجا

معارف دین، ج۱، ص: ۲۰۱

هم این کاوشها پیش برود و مجهولاتی معلوم شود باز مجهولات و نقاط ناشناخته‌ای همچنان مجهول مانده باشد؛ بلکه می توان گفت با شناخت بیشتر و کاوش زیادتر، کثرت این ابعاد ناشناخته بیشتر مکشوف می‌شود و با معلوم شدن هر مجهول، مجهولات بیشتری را در برابر خود می‌بینند. شاید یکی از معانی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» همین باشد که شناخت انسان- چنانکه باید- میسّر نیست و به پایان نمی‌رسد. وقتی انسان از معرفت خود عاجز و ناتوان باشد چگونه می‌تواند به حقیقت حق و خالق خود معرفت پیدا کند و همانطور که معرفت شخص به خودش اجمالی است و تفضیلی نیست به طریق اولی معرفت او به خدا هم اجمالی است.

ثانیاً، اگر چه در بین بانوان زنانی می‌باشند که در توان عقلی از نوع مردها و اکثریّت آنان قوی‌تر و رشد فکری بیشتر دارند؛ ولی بر حسب نوع، زنان از مردان عاطفی‌تر و احساساتی‌تر و لطیف‌تر و رحم و مهرشان بیشتر است؛ هر چند همه دارای عقل می‌باشند و آیاتی که در قرآن مجید در آنها از صاحبان عقل و تفکّر تمجید و توصیف شده- چنانکه شامل مردان است- شامل بانوان نیز هست و (اولی الألباب [۲۳۴] و (اولی النهی [۲۳۵] بر هر دو اطلاق شده است.

با این وجود مردان بر حسب نوع از زنان در تدبیر و سخت‌گیری و مدیریّت و صلابت نفس، قوی‌ترند و کمتر از زنان تحت تأثیر عوامل جالب رأفت و رحم و گذشت قرار می‌گیرند؛ بنابراین مرد برای یک سلسله وظایف خاص بر حسب نوع مناسب‌تر است و زن هم برای یک سلسله وظایف دیگر. چنانکه بر حسب اندام و ساختمان جسمی هر کدام تکویناً یا تشریعاً مناصب و وظایف مناسب خود را دارند، بی‌آنکه هیچ یک از صلاحیّتهائی که دارند در عالم تشریع یا تکوین محروم شده باشند.

بر این اساس اگر مرد را به وظایفی که بر روح سنگین و بالطبع نگرانی و تشویش خاطر و غصّه دارد، تکلیف کرده باشند و زنان را از آن معاف کرده باشند، این محرومیّت نیست؛ بلکه خلاصی از ناآرامی فکر و اضطراب است. اصلًا در عالم تکوین و تشریع محرومیّت نیست؛ یعنی احدی از آنچه باید داشته باشد، محروم نشده است؛ هر چند ما بر همه این جهات آگاه نشویم.

با توجّه به این نکات معلوم می‌شود که در هر جا بین این دو جنس تکویناً و تشریعاً تفاوتهائی باشد، اگر به غیر از آن مقرّر شود، امور از طریق مستقیم و اعتدال خارج می‌گردد. این تعبیر تفاوت هم در این جا کوتاه است؛ چون تفاوت در شرایط متساوی

تفاوت حقیقی است و در اینجا تفاوت نیست و همان مثال (جهان چون خطّ و خال و چشم و ابرو است) که هیچیک از آنها با هم تفاوت و اختلاف ندارند و هرکدام همانکه هستند و باید باشند، هستند.

بر این اساس اسلام که اکمل و خاتم ادیان است زن را در مقام انسانیّت و کسب کمالات در ردیف مرد قرار می‌دهد:

(ومن یعمل من الصالحات من ذکر أو انثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنهٔ و لا یظلمون نقیرا)[۲۳۶] و (من عمل صالحا من ذکر أو انثی و هو مومن فلنحیینه حیاهٔ طیبهٔ ولنجزینهم أجرهم بأحسن ماکانوا یعملون [۲۳۷] همانطور که به مردان تقرّب به خدا و رستگاری و دخول به بهشت و حیات طیّبه را در سایه ایمان و عمل صالح، وعده ونوید داده، به زنان نیز علی السواء با مردان همین بشارت را داده است. در فرهنگ اسلام هر کس از نیل به این مقامات و کسب کمالات معنوی محروم شود، محروم حقیقی است.

بر این اساس با توجّه به کلّ نکات دقیقی که به آن اشاره شد در تعالیم اسلامی اگر در مواردی تکالیف خاصّی به عهده زنان یا مردان گذاشته شده باشد، بر اساس وحی و شناخت واقعی خداوند متعال از این دو جنس است. چه بسا بسیاری از حکمتها و نکات آنها را ما درک نمی‌کنیم؛ امّا می‌دانیم وتسلیم حکم خدا هستیم که او است که ما را چنانکه باید می‌شناسد و مصلحت ما را می‌داند. اگر حتّی در عبادات گاه تکلیف آنها در صورت با هم یکی نباشد، مسأله مربوط به مصلحت این دو جنس است.

مثلًا اگر برای مرد در حج (استلام حجر) دست کشیدن به حجرالاسود و بوسیدن آن یا بلند گفتن تلبیّه یا هروله بین «صفا» و «مروه» مستحب باشد و برای زن مستحب نباشد، این مسأله مربوط به این نیست که زن کمتر مورد عنایت قرار گرفته است. این مسأله جهت حفظ حشمت و احترام و مقام زن است که بر استلام حجر و جهر به تلبیّه و غیره رجحان دارد. در نماز نیز از این تکالیف وجود دارد. در احکام ارث، در احکام قضا، در شهادات، در جهاد و دفاع، همه جا احکام بر اساس حکمت‌های الهی و مصالح اجتماعی و حفظ شؤون و شخصیّت زن و نظام کلّ جامعه است.

اصل همان است که در دو آیه قبل به آن اشاره شد و در آیات دیگر مثل: (إن المسلمین والمسلمات و المؤمنین و المؤمنات والقانتین و القانتات ... أعد الله لهم مغفرهٔ وأجراً عظیماً)[۲۳۸] بیان شده است که فقط ایمان و عمل صالح برای زن و مرد وسیله

کسب کمال حقیقی و نیل به غرض غائی و فائده نهائی از خلقت زن و مرد است؛ همه چیز و همه احکام فرع این اصل است و اگر کسی در اینجا محروم شده باشد، محروم است.

این طرز تفکّر اسلامی و فرهنگ ما مسلمین است؛ بر خلاف بسیاری از دیگران و فکر غالب زمان ما که متاسّفانه بسیاری از زنان ومردان مسلمان نیز به آن مبتلاـ شده‌اند. بر اساس این فکر کلّ محرومیّت‌ها از لحاظ مادّیات و مناصب و مقامات ظاهری ملاحظه می‌شود؛ مثلا «کلینتون» محروم نیست؛ چون با انواع تقلّب و شیطنت‌ها، رئیس جمهور شده و دیگران محرومند؛ چون به این پست نرسیده‌اند؛ امّا از نظر اسلام آنکه صاحب منصبی می‌شود- هر چند به حق باشد- مسؤول و مکلّف شده است و بار بسیار سنگینی را به دوش گرفته است. غرض اینکه باید دید اسلامی ما وسیع باشد که بتوانیم احکام اسلام را- چنانکه هست- تعبیر و تفسیر کنیم و در برابر آن- چه مرد و چه زن- خاضع و تسلیم باشیم.

راجع به مرجعیّت هم نظر مشهور بر همین ملاحظات موجّه می‌شود و افتا و فتوا از سنگین‌ترین و خطرناکترین امور است؛ بنابراین بعضی از بزرگان تا می‌توانستند و تکلیف عینی آنها نمی‌شد از فتوا دادن احتراز می‌کردند.

به هر دلیل و از هر نظری که شرط مرجعیّت ذکورت باشد مرحوم فقیه محقّق مرجع عالیمقام آیت الله خوئی رحمة الله علیه-- به شرحی که در یکی از تقریرات دروس ایشان است- ادلّه‌ای را که برای اشتراط ذکورت در مرجع تقلید مطرح است، مورد بررسی و بحث قرار داده و به این نتیجه می‌رسند که نظر اشتراط از تعالیم اسلام و آنچه مقصود از کمال زن و مرد و نظام اجتماع و جهات راجع به سعادت هر دو جنس است استفاده می‌شود، مسأله‌ای است که مرتکز قطعی اذهان متشرّعه و اهل شرع است که البتّه در عین حال به مفهوم صحیح، نه هیچ حقّ مالی و سود به جنس مرد اعطا شده و نه زن حقّ مالی و انتفاعی محروم شده است و مسأله مسأله، تکلیف و مسؤولیّت است که مثل جهاد بر مرد واجب است و زن به آن مکلّف نیست ...».[۲۳۹]

با این دید اسلامی برای زن محرومیّتی نیست؛ بلی، اگر خدای ناخواسته آن را وسیله نیل به دنیا و جاه بدانیم و نیل به دنیا را غرض از این حیات دانسته باشیم، زن محروم شده و باید هر کس به هر وسیله‌ای که می‌شود- ولو صلاحیّت نداشته باشد- در پی کسب این منصب و مناصب دیگر باشد؛ ولی گفته شد که این فرهنگ اسلام و ارزش

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۴

اسلامی نیست؛ این درست ضدّ مکتب اسلام و ارزشهای اسلامی است. (وما هذه الحیاة الدنیا إلا لهو و لعب و إن الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون .[۲۴۰]

بیشتر مسائلی که در مورد بانوان و شرکت آنها در بعضی از کارهای مردان و گرایش‌های دیگر است، همه به واسطه عدول از این فرهنگ

(دارالآخرة لهی الحیوان)

به فرهنگ دنیای لهو و لعب است که اگر ملاحظه کنید، مظاهر این فرهنگ شیطانی بسیار است.

ما باید- مرد و زن- دقیقاً در روشنایی هدایت قرآن مجید و احادیث شریفه این مظاهر را از یکدیگر جدا کرده و ربط هر یک از مظاهر را به این دو فرهنگ و دو بینش و بصیرت بشناسیم. در فرهنگ و تربیت اسلام عهده‌داری مشاغل و مناصب عمومی- اگر واجب عینی نباشد و نظر به ملاحظات معنوی نباشد- مورد استقبال شخص مؤمن قرار نمی‌گیرد و کسی صرفاً برای نیل به مقام و منصب خود را کاندیدا و نامزد نمی‌کند تا چه رسد به اینکه برای آن تلاش و فریبکاری تبلیغات نماید و به تطمیع و غیره متوسّل گردد. همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام- که به «ابن عباس» فرمود: نزد من امارت و حکومت کردن بر مردم به قدر این کفش پاره بها ندارد

«إلا أن اقیم حقا أو أدفع باطلا».[۲۴۱]

مسؤولیّت اقامه حق و برقرار کردن عدل و دفع باطل و ظلم موجب می‌شود که شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السّلام- تن به قبول این پست و منصب بدهـد. این تکلیف است، این نحله و عطیّه و جـایزه نیست که کسـی بگویـد مثـل حضـرت فـاطمه زهرا- سیّدهٔ نساء العالمین- از آن محروم شده و به شوهرش عطا شده است.

بعکس هر چه شما در جوامع غربی بروید و بررسی کنید به این حساب محرومیّت‌ها است، وقتی زندگی مترفانه کاخ سفید و حالات مرد اوّل کشوری مثـل آمریکـا بـا بـانوی اوّل آن‌هـا را ببینیـد که بیـان وضع و حـال آنها با عفّت قلم سازگار نیست، با آن سنّت‌ها و فرهنگ‌ها زن اگر وزیر یا وکیل یا قاضی و ... نباشد، محروم است؛ چنانکه مرد هم وقتی به آن نرسید، محروم شده است.

امّا این فرهنگ منحط و مبتـذل کجا و فرهنگ اسـلام کجا، خلاصه بایـد در بررسـی همه مسائل، این دو فرهنگ با هم اشـتباه نشود، فرهنگ اسلامی را از دید غربی‌ها مطالعه نکنیم و ضمناً هم فراموش نکنیم که ما مسلمانیم و به اسلام و احکام اسلام ایمان داریم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۵

س ۱- آیـا اشتراط «ذکوریـهٔ» در تصـدّی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامّه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زن‌ها و بی‌توجّهی به ارزش‌های انسانی نیست؟

۲- اصولا چه مقام و منصبی از مصادیق «ولایت» است؟

۳- از نظر فقهی، چه دلیلی بر عدم تصدّی زنان در امور مربوط به ولایت، داریم؟

ج- از این جهت که معنـا و مفهوم این شـرط محرومیّت و سـلب و عـدم توجّه به ارزشـهای انسـانی زن و اثبـات امتیاز و حقّ انتفاع و اسـتفاده و اکتسـاب و برخـورداری بیشـتر برای مرد اسـت یـا اینکه معنی و مفهـومش معـاف بـودن زن از یـک سلسـله از تکـالیف و مسؤولیّتهای خطرناک، و تکلیف مرد و تحمیل بر اوست، و بالاخره نتیجه، راحت زن و زحمت مرد است، از دو دیدگاه قابل بررسی است:

از دیـد یـک فرد غربی این شـرط، موجب محرومیّت زن از امتیـازات حکومت است؛ چون غربی بـا دیـد مادّی و امتیازات مادّی این مقام را بررسـی می‌نماید. او که کاخ‌ها، تشـریفات و آن مراسم کذائی کاخ «الیزه» و کاخ «سـفید» و دربارهای جابره و امپراطوران و آن همه اسـتکبار و اسـتبداد و استعباد را می‌بیند، می‌گوید: چرا زن باید از این تجمّلات و تشریفات و تنعّمات محروم باشد؟ چرا این همه برخورداری‌ها از آن مرد است و اینهمه ناز و نعمت به او اختصاص داشـته باشد؟ این پرسـش بجاست و اگر بنا باشد کسـی حقّ داشـتن این اسـتکبارها و این تجمّلات و مراسم را داشـته باشد (که در اسـلام احدی این حق را ندارد) چرا مرد بر زن اولویّت داشـته باشد و چرا زن این حق را نداشته باشد؟

امّا از نظر اسلام و مکتبی که می‌خواهد به جای کاخ «تیسفون» و یا دربار قیصر روم، مدینه محمّد و کوفه علی و آن روش متواضعانه و بی‌تجمّـل را بسـازد و فرمانروایان و همه را با منطق (تلک الـدار الآخرهٔ نجعلها للـذین لایریـدون علواً فی الأرض و لافساداً و العاقبهٔ للمتقین [۲۴۲] رهبری نمایـد، نزدیک شـدن به این مقام نزدیک شـدن به خطر و موقفی بین بهشت و جهنّم است که جز او حـدی و افرادی که کمال وثوق به نفس خود را دارند، خود را برای آن نامزد نمی‌نمایند و اگر کسی را از آن به هر علّت معاف کنند یا به او تکلیف ننمایند، هرگز احساس محرومیّت نمی‌کند.

قبول این منـاصب و مقامـات مربوط به امور عامّه قبول مسؤولیّت و تعهّـد اموری است که آنانکه اهلیّت آن را دارنـد سـنگینی آن را احساس می‌نماینـد و فقط چون شـرعاً بر آنها واجب می‌شود، قبول می‌کننـد و بر خـدا توکّل می‌نماینـد. هیـچ مسـلمان آگاهی بدون اینکه خود را مکلّف و صالح بداند، خود را نامزد آن نخواهد نمود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۶

بنابراین در اینجا مسأله تفاوت زن و مرد مطرح نیست؛ اشـتباه از عدم تمیز بین حکم و حق و تکلیف و اختصاص ناشی شده است. از

بینش الهی و از دیدگاه یک بانوی مسلمان و آگاه در اینگونه احکام مانند عدم وجوب نماز جمعه بر زن و سقوط جهاد از او، زن محروم نیست؛ بلکه مکلّف نیست یا مورد عنایت خاص است و صیانت وحشمت و حفظ ارزشهای والای او مورد نظر است.

البتّه حکمتهای دیگری نیز این حکم را شامل می‌شود: مانند اینکه تصدّی ولایت و حکومت نیازمند به صلابت و انعطاف ناپذیری خاص و بلکه در مواردی نیازمند به خشونت است که در بانوان چنان نیست و این عین کمال آنها است. در آنان زمینه های انعطاف و رقّت و لطف و تأثیر در برابر مناظر رقّت‌انگیز زیادتر و قوی‌تر است که زن مظهر عاطفه و احساسات است و مرد برای قاطعیّت و تصمیم.

۲- از این جهت که ولایت چگونه و چه مناصبی است، باید دانست که حدّاقل و قدر متیقن مناصبی که ولایت بر آنهااطلاق می‌شود و در تصدّی آن، «ذکوریّت» شرط است، مناصبی است مانند: ریاست جمهوری، نخست وزیری، وزارت، نمایندگی مجلس و به طور عام مشارکت شوراهای عامّه، استانداری، فرمانداری، بخشداری، کدخدائی روستا و فرماندهی نیروهای ارتشی و نظامی در همه سطوح آن.

بدیهی است در موارد شک در بعضی مصادیق نسبت به کسی که می‌خواهد ولایت بدهد و نسبت به اعمال کسی که صحّت ولایتش مورد شک است، اصل عدم تأثیر و عدم نفوذ جاری خواهد بود. نسبت به دیگران نیز از جهت وجوب اطاعت از او و ترتیب اثر دادن بر تصرّفات او، اصل عدم وجوب اطاعت و عدم ترتیب اثر است.

توضیحاً، قضاوت در این بحث مورد نظر نیست که آن خود باب جداگانه‌ای است و ادلّه جداگانه دارد.

۳- از نظر ادلّه شرعی که مهمترین جهت بحث است، در این جهت گفته می‌شود: اگر تأثّر به تلقینات غربی و ارتباط با نظامهای غربی و آشنایی و تقلید کورکورانه از مکتبهای دیگر و فاصله نیم قرنی فرهنگ و نظام ما از اسلام نبود، این مطلب به هیچ وجه معرض تردید قرار نمی‌گرفت و سیره پیغمبر- ص ل ی الله علیه وآله وسلّم- و امیرالمؤمنین علیه السّلام- بلکه التزام خلفای جور به آن با عدم استنکار ائمّه علیهم السّلام- و ارتکاز مسلمین متبع بود.

چه دلیلی از این بهتر و قوی‌تر که با وجود شخصیّت‌های والایی از زنان در عصر رسالت و امامت مانند حضرت زهرا- علیها السّلام- و حضرت زینب علیهاالسّلام- که دارای تمام صلاحیّت‌ها بودند و بر تمام مردان و زنان خود غیر از پیغمبر وامام

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۷

برتری داشتند و حتّی حضرت زهرا- علیها السّلام- دارای مقام ولایت باطنیّه بودند، پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- آنان را به مداخله ظاهری در امور عامّه و تصدّی رسمی این ولایتها مأمور نفرمود؛ اگر این یک امر شرعی بود پیغمبری که تمام سنتهای باطل دوران جاهلیّت را شکست و موضع عالی و انسانی بانوان و حقوق و ارزشهای آنها را به دنیا اعلام کرد و آنها را از ظلمت به نور و از اسارت به آزادی رساند، آن را عملی می‌فرمود و اصولا با وجود فرد اصلح احاله و ارجاع این امور به غیر اصلح جایز نیست.

با وضوحی که این مطلب دارد و علاوه بر این چون استقصای ادلّه دیگر و شرح و بیان آن محتاج به تألیف یک کتاب است، بدون شرح و ورود در مباحث طویل الذیل فقهی به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱- از آیاتی مثل آیه (وقرن فی بیوتکن [۲۴۳] و آیه (وإذا سئلتموهن متاعاً فاسئلوهن من وراء حجاب [۲۴۴] و آیات سوره نور و احزاب و روایاتی که دلالت بر عدم وجوب جمعه و عدم استحباب جماعت- ولو بنحو اینکه از فرادی و در خانه ثوابش کمتر باشد- بر زنان و عدم جواز تصدّی قضا و روایات کثیره در ابواب و آداب مختلف فقه و اخلاق، به اولویّت عدم جواز حکومت و ولایت زن ثابت می‌شود؛ نمی‌توان گفت شریعتی که این نظامات را برای بانوان مقرّر کرده، تصدّی حکومت را برای آنها تجویز نموده یا شرکت آنها در مجالس مشاوره و در امور عامّه و تبادل نظر، بحث و مجادله با بیگانگان را مجاز فرموده و نقض اغراض اصلاحی و اجتماعی خود را نموده است.

۲- آیـات خاصّه مثل (الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضـهم علی بعض [۲۴۵] و مثل (وللرجال علیهن درجهٔ)[۲۴۶] که آیه اولی بر این مطلب دلالـت دارد که امور عامّه و حکومت با رجال است و آیه دوّم نیز قـدر متیقنش ولایت مردها بر امور است و قابل تقییـد به امور خـانواده و مسائل منزل و عائله نیست و مخصوصاً آیه اوّلی به مناسـبت تعلیلی که دارد (بمافضل الله بعضـهم علی بعض صراحت بر این مطلب دارد.

۳- روایاتی که اگر چه بعضـی از آنها از نظر سـند ضـعیف باشـند با توجّه به عمل اصـحاب به آنها ضـعفشان منجبر به عمل اصحاب است، علاوه بر اینکه بر حسب قاعده (الأخبار یقوی بعضها بعضاً) نیز اعتبار آنها تأیید می‌شود و همانطور که در سائر

معارف دین، ج۱، ص: ۲۰۸

موارد در فقه اینگونه اخبار مورد عمل و استناد است، در اینجا نیز مورد استناد، و معتبر است.

از جمله روایتی است که در کتب اهل سنّت و صـحّاح و مسانید آنها مثل «صـحیح بخاری»، «سـنن نسائی»، «مسند احمد» و در کتب حـدیث شـیعه مثل «تحف العقول» و «بحار» روایت شـده و در کتب فقهیّه به آن اسـتناد می‌شود. این حـدیث به اسـناد متعـدّد و متون مختلف و مضـمون واحـد روایت شـده است که یکی از متون آن این است: «لن یفلح قوم ولّتهم امرأهٔ»[۲۴۷] و متـن دیگر این است: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأهٔ».[۲۴۸]

بـدیهی است این حـدیث با شواهـد و مؤیّـداتی که در احادیث دیگر دارد و با اینکه فقها آن راپـذیرفته و بـدان اسـتناد کرده‌انـد و با موافقت آن با شهرت و بلکه اجماع، دلیلی محکم و غیر قابل ردّ است و اگر فرضاً هم مأخذ آن کتب حدیث عامّه باشد، مضر نیست و معتبر است.

علاوه بر اینکه مرحوم اسـتاد فقیه شیعه و امّت آیت الله العظمی بروجردی- اعلی‌الله مقامه- در این مورد تحقیقی داشته‌اند که خلاصه آن این است که در اخبار و احادیث مأثوره از ائمّه معصومین علیهم السّلام-، غالباً نظر به روایات اهل سنّت است که آنچه موضوع و غیر معتبر است، ردّ شود و حکم خـدا بیـان شود و آنچه را آنـان عـام یـا مطلق یا مجمل شـمرده‌اند در حالی که مقیّـد یا مخصّـص یا معیّنی داشـته است، آن را بیان فرمایند و خلاصه، احکام و مقاصد شـرع را- چنانکه هست- در اختیار مردم بگذارند؛ امّا در مواردی که حرفی نبوده و استفاده آنها از حدیث کامل بوده و اصل حدیث نیز معتبر بوده است، به همان حال خود گذارده‌اند.

بر این تحقیق از جمله باید همین حدیث را مثال آورد که اگر چه با مأخذش هم کتب اهل سنّت و محدّثین آنها باشند بر این اساس آن هم در چنین مسأله مهم اعتبار آن عقلایی و ثابت است.

از جمله این احادیث، حدیث امیرالمؤمنین علی علیه السّلام- در نهج‌البلاغه است که می‌فرماید:

«ولا تملك امرأهٔ ما جاوز نفسها»[۲۴۹]

و حـدیث:

«إذ کانت امراؤکم خیارکم الخ»

است که «ترمذی» آن را در کتاب «فتن» تخریج کرده است.

از جمله نامه امیرالمؤمنین علیه السّلام- به عایشه است؛ بنابر آنچه از «جمهرهٔ رسائل العرب» جلد اوّل، ص ۳۷۸، نقل شده است:

«فانك خرجت عاصیهٔ لله و لرسوله تطلبین أمراً کان عنك موضوعا ما بال النساء و الحرب و الإصلاح بین الناس».

معارف دین، ج۱، ص: ۲۰۹

از جمله نامه «امّ سلمه» نیز به عایشه است که در ضمن آن نوشت:

«إن عمود الـدین لاـ یثاب بالنساء إن مال و لا یرأب بهن إن صـدع حمادیات النساء غص الأطرف و حفض الاصوات و خفر الأعراض الخ»[۲۵۰]

) که از این گونه گفتارهای صحابه و صحابیّات اجمالا استفاده می‌شود که مسأله مورد اتّفاق و موافق با ارتکاز همه بوده است.
از اینگونه احادیث و سخنان در احادیث شیعه و سنّی و احادیث صحابه و صحابیّات و تابعین و تابعیّات فراوان می‌توان به دست آورد و این روایت نیز شایان دقّت و توجّه است:

«النساء عورهٔ فاستروا أعینهنّ بالسکوت و عورتهن بالبیوت»[۲۵۱]

) مطلب قابل توجّه دیگر این است که مناسبت حکم و موضوع و اینکه اذن در شیء، اذن به لوازم آن نیز هست، این شرط را تأیید می‌نماید؛ چون صاحبان ولایت مثل رییس جمهور و نخست وزیر، استاندار، نماینده مجلس و غیره باید در مراسمی شرکت کنند که بانوان متعهّد و ملتزم به آداب اسلامی نمی‌توانند شرکت نمایند یا حدّاقل خلاف موضع عفّت و حشمتی است که اسلام برای زن در نظر گرفته است.

آخرین سخن ما در اینجا این است که همگان- چه زن مسلمان و چه مرد مسلمان- باید احکام خدا را بپذیرند و دربرابر حکم خدا تسلیم باشند، و ابراهیم گونه و اسماعیل وار که به حکم خدا گردن نهادند و ابراهیم برای ذبح فرزند عزیز و اسماعیل برای قربان شدن خود به دست پدر تسلیم شدند. (فلما اسلما و تله للجبین .[۲۵۲]

س- هیچ چیز و هیچ کس از خداوند متعال پنهان و مستور نمی‌شود و با پوشش و بی‌پوشش بودن در برابر خداوند و آگاهی و بینش او یکسان و علی السّواء است. پس چرا زن در حال نماز در مکان خلوت و دور از نظر اجنبی باید بدن خود را بپوشاند؟

ج- «حسن السئوال نصف التعلم». این پرسش با این بیان از وجوب پوشاندن عورت بر مرد در حال نماز در مکان خلوت نیز قابل طرح است و اختصاص به پوشش شرعی زن در حال نماز ندارد. چه از پوشش واجب مرد در حال نماز سؤال شود یا از پوشش زن، هر دو سؤال یک جواب دارد. اگر بخواهیم پرسش را اختصاص به زن بدهیم، باید به این نحو پرسش کنیم: چرا زن باید بدن خود را علاوه بر عورتین حتّی در جای خلوت در حال نماز بپوشاند و بر مرد واجب نیست؟ بنابراین دو سؤال پیش می‌آید و مناسب این است که به ترتیب پاسخ به هر دو سؤال را بررسی نمائیم.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۱۰

امّا این که چرا با این که با پوشش و بی‌پوشش از نظر علم خدا فرق ندارد، پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز واجب است، اگر دلیل فقهی آن را می‌خواهید دلیل آن احادیث معتبره و دستور و سنّت قولیّه و فعلیّه پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام- و اجماع قولی و عملی مسلمانان از عصر اوّل تا حال است. بدیهی است چنین حکم معروف و مورد اتّفاق بدون این که از صاحب شریعت مطهّره رسیده باشد، نخواهد بود. با این وجود برای مزید بصیرت هم در مورد این سؤال و هم سؤال دوّم به کتب و جوامع حدیث و فقه مراجعه فرمایید.

اگر غرض از سؤال، پرسش از حکمت این حکم است، چنانکه ظاهر سؤال هم همین است، در جواب عرض می‌کنیم: عبادت و پرستش خدا به معنی اعمّ- که طاعت امر خدا و نظامات الهی در جمیع شؤون مادّی و معنوی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و ترک و طرد اطاعت از طواغیت و احکام غیر خدا و نظامات غیر الهی و معبود نگرفتن غیر خدا باشد- عالی ترین و راقی‌ترین حالات بشر و برترین جایگاهی است که در آن افراد و جماعات در اوج مقام بلند انسانیّت و آزادی و برابری قرار گرفته و از هر استثمار و استعباد و نظام و حکومت غیر خدا آزاد می‌شوند.

روح و لب و مغز و حقیقت دعوت انبیا و فرستادگان خدا و خلاصه آن همین است که در قرآن مجید می‌فرماید: (ولقد أرسلنا فی کل امهٔ رسولًا أن اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت .[۲۵۳] چنانکه می‌فرمایند:

«من أصغی إلی واعظ فقد عبده»[۲۵۴]:

هر کس سخن واعظی را بشنود او را پرستش کرده است.

اگر واعظ از خداوند سخن بگوید و به سوی خدا دعوت کند، شنونده خدا را پرستش کرده است و اگر از شیطان و سخن شیطان و اتباع شیطان و حزب شیطان بگوید، شنونده آنها را پرستش کرده است. هر کس هم به هر نظامی عمل کند و مؤمن گردد و با زبان یـا کـار، قبول و تأییـد خود را از آن نظام اعلام کنـد صاحب آن نظام را پرستش کرده است، اگر نظام، نظام خـدائی باشـد، خـدا را پرستش کرده است و اگر نظام غیر خدائی باشد، غیر خدا را پرستیده است.

این بحث در عبادت به معنی اعم بسیار مفیـد، و درک آن لازم و نجات بخش است و شـعب آن تمام نواحی زندگی انسان‌ها را فرا می‌گیرد که در این پاسخ مختصر، محلّ بررسی آن نیست. اجمالًا باید تمام اطاعتها و فرمانبری‌ها برای خدا باشد که: (وما امروا

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۱

إلّا لیعبـدوا الله مخلصین له الـدین ولو کره المشـرکون [۲۵۵] اگر چه مشـرکان و آنـان که می‌خواهنـد مردم را فرمـانبر خود کننـد و فرمانروایی کنند، کراهت داشته باشند.

معنی اخصّ عبـادت و به عبـارت دیگر معنی خصوصـی آن نظامات شـرعی و برنامه‌هائی است که در برابر نظامات مالی و سیاسـی و اجتماعی قرار دارد؛ هر چند آن نظامات نیز در نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی درج است و همه احکام به هم مربوط می‌باشند؛ به بیـان دیگران نظامـاتی است که در آن قصـد قربت و نیّت اطاعت و فرمانبری از خـدا و داعی الهی اعتبار دارد،ماننـد: نماز و روزه و حـجّ و حتّی زکـاۀ. در جـاهلیّت این نوع عبادت علاوه بر شـرک و بت‌پرستی آلوده به جنبه‌های حیوانی و لهو و لعب بود. چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

(وما کان صلاتهم عندالبیت إلّا مکاء و تصدیۀ)[۲۵۶]

عبادت و نماز و پرسـتش آنها مشتمل بر لهویّات، بلکه فقط صفیر و دست زدن بود. چنانکه، هم اکنون و در بعضی طرق متصوّفه این برنامه‌هـای لهوآمیز و طرب‌انگیز و حرکاتی که از شـرع نرسـیده است، وجود دارد. حتّی در جاهلیّت در هنگام طواف نیز صـروره‌ای که از «حمس» یعنی «قریش» و «کنانه» و «خزاعه» و کسانی که به آنها ملحق بودند نبود و از «احمسـی» جامه عاریه یا اجاره‌ای نگرفته بود، برهنه طواف می‌کرد و داستان زنی که برهنه طواف کرد و گفت:

الیوم یبدو بعضه او کله‌و ما بدا منه فلا احله

مشهور است.

انقلاب اسلام وضع عبادت و پرستش را زیر چتر توحیدی هدایت و ارشاد خود گرفت و در رشته‌های مختلف اصلی و فرعی عبادات با شرکها و گمراهی‌ها به شدّت مبارزه کرد و به اوضاع مستهجن و قبیح و وحشیانه عصر جاهلیّت پایان داد.

همچنین اسـلام بـا تأکیـد، توقیفی بودن برنـامه عبـادات را اعلام کرد؛ دخالت افراد و اشـخاص را در تعیین برنامه‌های عبادی، ممنوع ساخت و برنامه‌هائی مشـحون از توحید و تقدیس الهی، و پاک و منزّه از تجسّم و تشبیه به مردم عرضه کرد؛ عبادات را مظهر تعبّد و تسلیم که روح و حقیقت اسلام و از مهمترین حکمت‌های عبادات است، قرارداد؛ افرادی پرورش داد که اقبالشان به اطاعت و عبادت در آن مواردی که حکمتها مخفی‌تر است کمتر از مواردی که حکمتها آشکار است، نباشد و ابراهیم‌سان و اسماعیلوار فرمان برند و از حکمت و فلسفه نپرسند، و غرض و فائده را نجویند تا خدا در قرآن، اسلام آنها را به خلق جهان چنین اعلام فرماید:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۲

(یـا بنی إنی أری فی المنـام أنی أذبحـک فـانظر مـاذا تری قـال یـا أبت افعل ما تؤمر سـتجدنی إنشاء الله من الصابرین فلّما أسـلماوتله للجبین [۲۵۷]

بنده آن باشد که بند خویش نیست‌جز رضای خواجه‌اش در پیش نیست

گر ببرد خواجه او را پا و دست‌دست دیگر آورد کاین نیز هست

نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض نه سبب جوید ز امرش نه غرض

پس از این مقدّمه، می گوئیم: نماز ظاهرترین و کاملترین مصداق عبادت و معارج پرستندگان خدا و وسیله قرب پرهیزکاران است و تمام آداب مناسب شأن و قدس مقام آن باید مراعات گردد.

حکمت پوشانیدن عورت در این حال شریف و مقدّس، پنهان کردنو مستور نمودن از خدا نیست؛ زیرا چیزی از علم خدا مستور و پنهان نمی‌شود؛ بلکه یکی از حکمت‌های آن مناسبتی است که عرفاً و در ظاهر حال بین حضور خدا رفتن (نماز) و پوشانیدن عورت وجود دارد که بر حسب عرف بدون ستر عورت خلاف ادب و استهزا و توهین شمرده می‌شود و اگر این پوشش نباشد، نماز بی‌احترام و سبک می گردد. چنانکه قدس و عظمت نماز مقتضی است که بدن و لباس و محلّ سجده پاك باشد و لباس و مکان نمازگزار غصبی نباشد و با طهارت از حدث و ستر عورتین انجام شود و خلاصه در تمام این جهات طهارت و پاکی معنوی و ظاهری ملاحظه شود.

حکمت دیگر این است که این آداب از جنبه روانی و به جهت حصول حضور قلب مؤثّر است و رعایت این برنامه‌ها شخص را از غیاب به حضور می‌رساند و پرده‌ها و حجاب‌هائی را که میان بنده و خدا ایجاد شده است کنار می‌زند.

حکمت دیگر این است که حیا و شرم و آزرم که غریزه انسان است و در اسلام آن همه به آن توصیه شده، پوشش عورت را در حال نماز لازم می‌شمارد و شرط قرار ندادن آن برای نماز منافی با خواست این غریزه شریف انسانی است.

چهارمین حکمت این است که برنامه نماز در اعمال و رفتار انسان اثر می گذارد و اگر در حال نماز نپوشاندن عورت مجاز باشد، افراد به پوشاندن خود اهمّیّت نمی‌دهند و به بی‌شرمی و بی‌آزرمی متمایل می‌شوند.

موضوع دیگر این است که شخص در حال نماز نه فقط در حضور خدا است؛ بلکه ملائکه و بسا ارواح طیّبه هم او را می‌بینند و محتمل است که این ستر و پوشش اگر چه مانع از علم آنها نیست مانع از رؤیت آنها باشد.

پرسش دوّم که چرا زن باید علاوه بر پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز بدن خود را بپوشاند، پاسخش این است که:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۳

موضوع صحّت و درستی عقائد بشر در الهیّات در رأس مسائل اسلامی قرار دارد. اسلام اجازه نمی‌دهد که بشر در عقائد سر موئی به خرافات و خلاف واقع نزدیك گردد. و حریم عقائد و عبادت و پرستش خدا را از ورود هر اندیشه بیگانه و آلوده پاك نگاه می‌دارد.

مثلًا مجسّمه‌سازی در اسلام ممنوع است و ساختن مجسّمه و اجیر شدن و مزد گرفتن برای ساختن مجسّمه جایز نیست، و معامله آن باطل است. چرا؟ برای این که مجسّمه سوابق ننگین مشرکانه دارد و در گذشته و حال بشر آن را به عناوین مختلف پرستش کرده است و مظهر پستی و سقوط فکر و عمل بشر گردیده، و گردن کلفتها، زورمندان، و استعبادگران نیز با بر پا کردن مجمسّه علاوه بر تحمیل شخص خود بر مردم مجسّمه خود را نیز تحمیل کرده‌اند. امروز در موزه‌های بزرگ دنیا این مجسّمه‌ها که یادگار عصر استعبادهای سلسله‌ها و استبدادگران تاریخ و استضعاف جوامع بشری است، می‌بینیم و برای مردمی که در برابر این مجسّمه‌ها نیایش و تعظیم می کردند، متأسف می‌شویم؛ مگر همه مردم برابر نیستند؟ مگر همه، انسان نمی‌باشند؟ مگر آنها غیر از استضعاف و سلب آزادی از مردم و بر پا کردن قصور و قتل و غارت و تاراج و ویران کردن این شهر و حمله به آن شهر چه فضیلتی داشته‌اند؟ بنابراین برای این که نابرابری‌ها، فاصله‌ها، بشرپرستی‌ها و دیکتاتورسازی‌ها جلو نیاید، اسلام مجسّمه‌سازی را تحریم کرده است؛ مبادا که بت‌پرستی پیش بیاید؛ مبادا که در حریم پرستش خدا ستمکاران و استبدادگران را وارد نمایند.

در این حکم وجوب پوشش بدن بر زن در حال نماز علاوه بر پوشانیدن عورت نیز یکی از حکمت‌های مهمّ مسأله تنزیه خدا و از عیب و نقص و دور نگاه داشتن مردم از تجسّم و تشبیه و برای تحصین فکر و عقیده مردم است.

برهنه نماز خواندن زن برای جهال و عوام، معرض این توهّم نارواست که در حریم کبریائی و درگاه رفیع و قدس مقام ربوبی جنبه‌های التذاذ جنسی وارد است. چنانکه بر اساس اینگونه توهّمات بعضی، ملائکه را در جنس زن گمان می کردند. در مصر تا هنگام ظهور آفتاب درخشان هدایت اسلام همه ساله زیباترین دخترها را انتخاب کرده و به نام عروس با تشریفات خاص و عروسی مفصّل طعمه نیل قرار می‌دادند تا به گمان خود ربّ النوع آب را از خود راضی کرده و غریزه جنسی او را اشباع نمایند و این یعنی مسأله حفظ بشر از آلودگی به این خرافات و گمراهی‌های فکری مربوط به تنزیه خدا و چه مربوط به حمایت از حریم عقاید بسیار مهمّ است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۴

حکمت دیگر، کمال تأکید در موضوع پوشش و حجاب بانوان است و این که حجاب و پوشیده بودن بدن زن- فی حدّ نفسه و بالذات- پسندیده و محبوب خدا است؛ بنابراین شایسته است که زن جز در مواردی که کشف بدن وجوب دارد یا مستحبّ است یا ضرورت عادی اقتضای آن را دارد، این حال شرافتمندانه را حفظ نماید.

حکمت سوّم این است که مناسب ترین لباس زن برای نماز لباسی است که نشانه عفّت و پاکدامنی و اهتمام او به حفظ شرافت باشد و از تهییج غریزه جنسی و آلایش به آن منزّه باشد و آن لباسی است که تمام بدن او را بپوشاند.

س- آیا خارج شدن خانم‌ها از منزل با مانتو شلوار از نظر شرعی اشکال دارد؟ اگر اشکال دارد، لطفاً بفرمایید چرا؟

ج- در ارتباط با عفّت و حجاب زن، آنچه از تعالیم اسلام استفاده می‌شود پوشش زن مثل چادر و عبا هر چه فراگیرتر و مانع از نمایش حجم اعضا و مفاتن بدن باشد و تنگ و اندام‌نما نباشد، مناسب‌تر است. چنین حجابی در بین بانوان مسلمان متعارف شد و بانوان به آن متعهّد شدند.

استعمارگران و ایادی آنها هم که کشف حجاب را به وسیله عمّال خود مثل «مصطفی کمال» و «رضاخان» با زور و ارعاب و شکنجه و کشتار عمل کردند بیشتر نظرشان به برداشتن همین چادر بود که آن را حافظ حشمت و وقار زن و سنّتهای اسلامی و مانع از اختلاطهای نامناسب زن و مرد می‌دانستند. آنها با نظر دقیق، چادر و تعهّد زن مسلمان را به حجاب و استقلال اسلامی، سدّ راه سلطه کامل بر کشورهای اسلامی می‌دیدند.

این مسائل را با دید عقلانی و حکیمانه باید تحت مطالعه قرار داد و با دیدی که گرفتار طوفان غریزه جنسی و میل به خودنمائی و دلربائی دارد و از مفاسد بسیار آن غافل است، نمی‌توان و نباید بررسی نمود. در جوامع و مناطق غیر اسلامی تا حدودی زشتی و قباحت حضور زن با پوشش‌های الوان و تنگ و اندام‌نما در انظار اجانب از میان رفته، به اسم آزادی به زنان اجازه هر کار منافی عفّت می‌دهند و از او به صورت ابزاری برای جلب توجّه مردان بوالهوس و شهوت‌ران جهت مقاصد سیاسی و تجاری و غیره استفاده می‌شود. آنان مفاسدی را که بر این آزادی‌ها و روشهای ضدّ اخلاق مرتّب می‌شود تا هر کجا باشد و به هر کجا منتهی بشود عیب و عار و خلاف شرف و حیثیّت زن و جامعه نمی‌دانند. گاهی روزنامه‌ها و جراید و خبرگزاری‌ها، اعمال و رفتاری از اینها خبر می‌دهند که از هیچ حیوان وحشی صادر نمی‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۵

متأسّفانه غرب زدگی، بعضی از مسلمانها و زنهای مسلمان را کم و بیش به سوی آن زندگی منحط و غیر انسانی گرایش داده و به حریمها و حرمتها اهانت می گردد. بازیها و اختلاطهای ناهنجار و حتّی مسابقه‌های غیر سالم همه و همه برای ریشه کن کردن بنیاد عفّت اسلامی و اساس عائله مسلمان خطراتش از موادّ مخدّر و هروئین وتریاک- که با آن مبارزه می‌شود- کمتر نیست.

راجع به این موضوعات کتابها نوشته شده و به وسیله علما و صاحبنظران مسلمان و غیر مسلمان از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما از شیعه و سنّی و از همه استفاده می‌شود که حفظ حجاب و پوشش مناسب مثل چادر و عبا و حتّی پوشیدن رو و صورت از مهمترین

وجه تمایز زن مسلمان از زنان کفّار بوده است و همیشه خانم‌ها بدان معتقد بوده‌اند.

برنامه‌هائی که اسلام در نواحی مختلف حیات زن مقرّر فرموده همه حافظ شرافت زن و شؤون اجتماع است. برانداختن این برنامه‌ها همواره- مخصوصاً در قرن اخیر- از مهمترین مقاصد سیاسی استعمارگران شرق و غرب بوده و هست. همواره پیدا و ناپیدا و آشکار و پنهان ایادی و مزدوران آنها از نویسندگان و شعرای خود فروخته و مطبوعات فاسد این برنامه را دنبال کرده و در پوشش‌های مختلف تیشه به ریشه مبانی عزّت و شرف مسلمانها می‌زنند و مفاسد را به نام مفاخر ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

باید زن و مرد مسلمان در عین حالی که با عزم راسخ و تصمیم محکم با تمسّک به تعالیم عالیه اسلام اهتمام می‌کنند، همیشه در صحنه‌های ترقّی واقعی علم و عمل و صنعت رو به جلو و قدم به پیش باشند و از این نقشه‌های شوم که در مذاق گرفتاران شهوت شیرین جلوه می‌کند، بی‌خبر نباشند و با آن تبلیغات و روش‌های غیر اسلامی و نابکارانه با کمال اهتمام مبارزه نمایند.

س- آیا پویایی فقه در وجوب روزه بر دختر نه ساله دخالت دارد؟ آیا با توجّه به این که رشد انسان در مناطق آب و هوایی مختلف و نژادهای گوناگون متفاوت است، سنّ تکلیف همه افراد، همان نه سالگی است؟

ج- برای روشن شدن مطلب تذکّر چند امر به نحو خلاصه لازم است:

۱- به طور کلّی، احکام شرع مقدّس اسلام از مقام وحی و عصمت (مصونیّت از گناه و اشتباه) صادر شده و متن حقیقت و واقعیّت و علم نهائی است.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۱۶

۲- عقل انسان غیر معصوم از درک فلسفه و فائده احکام عاجز است و آنچه بگویند کلّ فوائد و حکمت‌های احکام نیست و در استنباط احکام عمل به قیاس و استحسان در مذهب شیعه بر طبق ادلّه، باطل می‌باشد.

۳- ملاک حکم شرعی، محدود به همان حدود و قیودی است که در لسان شارع بیان شده و تجاوز از آن حدود، تجاوز به احکام شرع است.

نتیجه این که اگر مثلًا ملاک بلوغ دختر در لسان شرع تمام شدن نه سال قمری است و قید دیگری ندارد، ما نمی‌توانیم به عنوان پویائی فقه و یا تفاوت رشد انسان بر حسب مناطق جغرافیائی و با اختلاف نژادها و یا امور دیگر، در حدّی که شارع با آگاهی کامل برای بلوغ قرار داده، تصرّف کنیم و آن را زیاد یا کم نمائیم.

توضیحاً، در نظر ما پسری که یک روز از پانزده سال قمری کم دارد و با پسری که پانزده سال را تمام کرد هیچ تفاوتی به حسب رشد جسمی و عقلی ندارد و با این وجود بر اوّلی نماز و روزه واجب نیست و بر دوّمی واجب است.

حلّال مشکل در تمامی اینگونه موارد این است که شارع، که خداوند متعال است و گذشته و آینده و ظرفیت انسان و مناطق و نژادها و غیر این امور را از همه بهتر می‌داند، برای تکالیف شرعی- هر چه باشد- حدودی مقرّر فرموده است؛ مثلًا برای بلوغ دختر، تمام شدن نه سال قمری را و اگر منطقه یا نژاد، اثر و دخالتی داشت آن را نیز بیان می‌فرمود و چون بیان نفرموده یقین داریم که امور مذکوره دخالت ندارد والّا اغرا به جهل بود، از طرف شارع حکیم که عقلا قبیح است.

تذکّر این جهت لازم است که نشانی بلوغ در دختر و پسر یکی از سه چیز است: روئیدن موهای درشت بر روی عانه ۲- خروج منی ۳- سن.

امّا تفاوت بلوغ از جهت سن بر حسب مناطق و غیره وجود ندارد، چنانکه بیان شد؛ ولی از جهت روئیدن مو و یا احتلام و خروج منی، امکان دارد که بر حسب مناطق و یا مزاجها تفاوت کند. ضمناً برای نفوذ معاملات پسر و دختر اگر چه به سنّ بلوغ نرسیده باشند، رشد لازم است و برای تفصیل بیشتر مجال نیست. ان شاءالله موفّق باشید.

س- ... در یکی از جراید درباره منع رابطه جنسی برای زن شوهردار با مرد اجنبی در قانون مدنی، مطالبی نوشته شده که پیوست

ارسال می گردد. مستدعی است نظر مبارک را مرقوم فرمائید.

ج- قبل از بحث و بررسی نکاتی درباره این مطالب، تذکّراتی چند لازم است:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۷

تذکّر اوّل: قانون مدنی ایران در موقع تدوین و پیشنهاد به مجلس تا تصویب، مورد بررسی رجال دانشمند و حقوق‌دانان بزرگ و قضات با سابقه قرار گرفته و قدر مسلّم، این فلسفه سطحی مورد نظر قانون‌گزاران نبوده است. فکر آنان که این مواد را نوشته و پیشنهاد کردند بیش از اینها عمیق بوده است و ما نباید آنها را تا این حد خام و نپخته بدانیم و نه خودمان برای مثل این مادّه، این جهتی را که ایشان نوشته‌اند به عنوان فلسفه قانون بپذیریم.

تذکّر دوّم این است که: نظر تساوی حقوق را نباید در هر مسأله‌ای وارد کنیم و مثل چماق آن را بر سر هر قانون و هر سنّتی بزنیم و از قدرتی که فعلا این لفظ دارد سوء استفاده نمائیم و با مغالطه و خلط مبحث مسائلی را که در ریشه به هیچ وجه از فکر امتیاز مرد بر زن مایه نگرفته است، جرح و تعدیل کنیم و ضمناً هم خود را روشنفکر و طرفدار تساوی حقوق زن و مرد و بلکه بالاتر، طرفدار مطلق و بی‌قید و شرط بانوان معرّفی کنیم؛ این کار نه مصلحت جامعه است و نه مصلحت زن و نه در خور شأن و تعالی ملّتی مثل ملّت اندیشمند ایران. باید در تمام مسائل حدّ اعتدال را در نظر گرفت و احساسات زن و مرد رابسیج نکرد که ما تعالی و ترقّی زن و مرد ایرانی را خواستاریم و همگی از رخ به رخ شدن و بسیج کردن این دو جنس علیه یکدیگر، بیزاریم.

تذکّر سوّم این است که: این قانون اقتباس از فقه اسلامی است که حتّی در همین چند سال مکرّر در مجامع بین المللی وغیره مورد تأیید حقوق‌دانان قرار گرفته است و هر یک از ما هم چون مسلمانیم به آن معتقدیم. این مادّه در فقه اسلامی وجود دارد و زن و مرد مسلمان و ملتزم به احکام اسلام نمی‌تواند که به مضمون آن معتقد نباشد، چه آن را مخالف باتساوی حقوق زن و مرد تعبیر کنید یا آن که از آن مسأله خارج بگیریم. بالاخره چه در قانون مدنی باشد و چه نباشد و چه در قانون مثل آن را در مورد زن هم در نظر بگیریم یا نه، زن و مرد مسلمان از همان قانون اسلام تجاوز نخواهند کرد. بنابر این شایسته است در این گونه مواد از اساتید و آگاهان فقه اسلامی نیز نظرخواهی به عمل آید، شاید آنان زودتر بتوانند رفع اشکال نمایند.

تذکّر چهارم این است که: علّت عمده اشکال تراشی در این قوانین که مربوط به عفّت و پاکدامنی زن است این است که اجتماع به اصطلاح متمدّن امروزی راه بی‌قیدی و بی‌تفاوتی را پیش گرفته و بلکه بسیاری از متمدّن‌نما و مقلدّان زن‌های خود فروش و مردان بی‌غیرت غرب پا را جلوتر گذاشته، حذف عفّت و نجابت را افتخار شمرده و التزام به سنن اسلامی و انسانی را در این مسائل کنار گذارده‌اند. آنها با هر سنّت و قانونی که حیا و آزرم و عفّت را تشویق کند و بی‌شرمی و فحشا و روابط نامشروع زن

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۸

و مرد را کنترل کند، سر مخالفت دارند و چون نمی‌توانند مقصد خود را آشکار بگویند در غالب الفاظ دیگر مثل تساوی حقوق آن را مطرح می‌سازند.

در اینجا نکاتی را به عرض می‌رسانم:

نکته اوّل: به نظر می‌رسد فلسفه مهم یا یکی از فلسفه‌های مهمّ این مادّه جلوگیری از تجاوز به عنف و نوامیس جامعه صیانت نظام عائله و امنیّت زن و طرد فکر برقرار ساختن رابطه با زن شوهردار و حفظ انساب است. اصولاـ در این قانون مسأله اینکه به مرد در برابر زن امتیازی داده شود، مطرح نیست. جعل این قانون مرد را از اینکه بتواند آزادانه و با خیال راحت و مصونیّت جانی با زن دیگری رابطه نامشروع برقرار کند، نا امید می‌سازد. بیشتر فایده این قانون در جعل آن است؛ زیرا بسیار بسیار به ندرت به اجرا می‌رسد. در حقیقت با توجّه به اینکه شرط جواز کشتن زن این است که بداند او هم راضی است- والّا با احتمال عدم رضایت جایز نیست- لبه تیز این مادّه بیشتر متوجّه مرد متجاوز است، و این مادّه به طور مطلق علیه مرد است؛ چون احتمال اکراه و اجبار در مورد

او غالباً غیر عقلایی است؛ ولی در مورد زن قانون «تدرؤ الحدود بالشبهات» اجرا می‌شود و به موجب این قانون به احتمال عدم رضایت او قتل او حرام می‌شود.

بنابراین هر چند این قانون ارتباطی با امتیاز زن و مرد ندارد، اگر بخواهیم وارد این مقوله سخنها بشویم باید بگوئیم که به زن امتیاز داده شده است؛ ولی مرد قتلش تقریباً بدون قید و شرط تجویز شده است.

نکته دوّم این است که: اگر کسی بگوید چرا اگر زن مردش را با زن شوهرداری دید اجازه قتل او را ندارد، جوابش این است که چون در اینجا مسأله زن و مرد مطرح نیست، مسأله صیانت عفّت و حفظ نوامیس و جلوگیری از تجاوز به زن در بین است، و این قانون این صیانت را تأمین می‌کند. (اگر به مردی که همسرش مورد تجاوز قرار گرفته اجازه قتل مرد متجاوز داده شود، نیازی به اینکه به همسر مرد متجاوز اجازه قتل شوهرش را بدهند، نیست.)

نکته سوّم، چه اشکالی دارد که زن هم این حق را داشته باشد که وقتی مردش را با زن شوهرداری دید بتواند او را به قتل برساند، پاسخ این پرسش این است که:

اوّلاً- چنانکه گفتیم این قانون از نظر جعل و وجودش، حافظ امنیّت ناموسی است و جعل این اختیار برای زن که غالباً در برابر مرد ضعیف است این اثر را ندارد و اگر احیاناً زنی بتواند شوهرش را در این حال بکشد، نادر است و قانون در این مورد اثر

نمی‌کند. به علاوه غالباً مرد بیگانه در فراش زن بیگانه می‌رود که معرض دید و محلّ آمد و شد شوهر او است و معرض دید زن، مرد متجاوز نمی‌باشد.

ثانیاً، تجاوز به ناموس بیگانه تجاوز و خیانت به صاحب ناموس است، از این جهت این اجازه به صاحب ناموس، مؤثّر در ترک تجاوز است، در حالی که تجاوز کننده به ناموس غیر، خاین به ناموس خود نیست و عقد ازدواج هم معنایش اختصاص زن به مرد است، نه مرد به زن و این هم معنایی است که طبیعت آن را پیشنهاد کرده است.

بنابراین اگر قانون این اذن را برای زن قائل شود- با اینکه آن را برای یک شخص ثالث قائل شود-، تفاوت نمی‌کند. طبیعت اختصاص جنس مادّه را به نر صحیح می‌داند.[۲۵۸]

بنابراین نمی‌شود بر چنین قانونی که با طبیعت نر و مادّه موافق است، اعتراض کرد. اگر می‌خواهید اعتراض کنید یا جستجو از فلسفه و فائده بنمائید از علّت تحدید زوجات بپرسید که اسلام چرا با اینکه طبیعت تحدیدی ندارد، تحدید کرده است که البتّه جواب آن معلوم است.

امّا اختصاص مرد به زن یک قانون اسمی و بی‌مسمّائی است که اجتماعات غربی از آن سخن می‌گویند. در آنجا عملا هیچ یک از این دو اختصاصی در بین نیست هم زنها دوستان و یاران آنچنانی دارند و شوهران حقّ اعتراض به آنها ندارند و هم مردها در گرداب فساد و فحشا به صورتهای گوناگون، غوطه ورند و زن هیچگونه اختصاصی به مرد ندارد، همه جا و با همه کس می‌رقصد و با همه به شنا می‌رود و با هر کس بخواهد تنها سفر می‌کند و تنها در یک اتاق می‌خوابد.

نکته چهارم اینکه: گمان شود فلسفه این قانون این است که احساسات مرد در حالی که زنش را در کنار بیگانه ببیند، به جوش می‌آید، از این حیث قانون به او اجازه داده است که دنبال این احساسات را بگیرد و زن را با مرد بیگانه به قتل برساند و گفته شود در این صورت زن هم باید مجاز باشد، این هم پاسخش این است که:

اوّلا، فلسفه قانون این نیست و بر اساس احساسات قانون گذاری غلط است؛ بلکه قانون‌گذار مصلحت را در نظر می‌گیرد.

ثانیاً، زن مانند مرد به حکم طبیعت در این موقع (تا این حد) احساساتی نمی‌شود. غیرتی که مرد دارد، زن ندارد.[۲۵۹]

نکته پنجم این است که: در اختصاص زن به مرد و عدم اختصاص مرد به زن علاوه بر فلسفه طبیعی یاد شده، فلسفه دیگر که آن حفظ انساب و عدم اختلاط است، ملاحظه شده و بنابراین خیانت مرد به زن غیر، خیانت به شوهر آن زن محسوب است؛ ولی خیانت مرد به زن غیر، خیانت به زن خودش محسوب نیست؛ چون از این لحاظ اختلاط انساب حاصل نمی‌شود و این همان است که در حدیثی وارد شده است که از مولا علی علیه السّلام- از راز و فلسفه تعدّد زوجات سؤال شد، چهار کاسه آب خواستند و آنها را در یک ظرف ریختند سپس به سائل گفتند آبهای هر کاسه را از هم جدا کن، سؤال کننده خود را ناتوان یافت.

س- با توجّه به این حدیث که در کتاب «الاحوال الشخصیه» تألیف «شیخ محمدابوزهره» از مولا علی- علیه السّلام- نقل شده که: هر گاه مطّلع شوم شخص زن داری متعه کرده او را سنگسار می کنم،

۱- آیا ازدواج موقّت برای اشخاص همسر دار مجاز می‌باشد؟

۲- آیا نکاح منقطع یک نوع آدم فروشی شرعی نیست؟ و آیا حیثیّت و شؤون یک زن به او اجازه می‌دهد که در برابر وجهی که از مردی می گیرد، خود را در اختیار او بگذارد؟

۳- آیا این عمل (نکاح منقطع) یک راه مناسب برای سوء استفاده مردان هوسران نمی‌باشد؟

۴- در بسیاری از احادیث وارد شده که ازدواج موقّت عملی است مستحبّی، آیا واقعاً نکاح منقطع عملی مستحبّی محسوب می‌شود؟

ج- در پاسخ به سؤالات جناب عالی راجع به حکمت و مصلحت نکاح موقّت (متعه) و برداشتهای زشتی که از آن شده است اشعار می‌دارد:

دین مقدّس اسلام، خاتم ادیان و کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه سعادت بشر است و مصالح کارهای خوب و معایب و مفاسد کارهای بد و زشت در تعالیم این دین مبین ملاحظه شده است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۱

اسلام هر کاری را که مصلحت لازم التّحصیل داشته، آن را واجب کرده و هر کاری را که مفسده لازم الاحتراز داشته، حرام فرموده؛ کارهایی را که واجد منفعت غیر لازم التّحصیل بوده مستحب، و آن چه ضرر غیر لازم الاحتراز داشته مکروه شمرده؛ و در هر مورد که مصلحت و مفسده با هم در فعلی وجود داشته با ملاحظه جانب اهم، دستور مناسب داده است.

در احکام و قوانین نکاح و طلاق و عایله و حقوق زن و مرد و روابط بین آنها این جهات همه ملاحظه شده است؛ و کافی‌ترین تعالیم برای نظام ازدواج و عائله و حفظ شخصیّت زن و جلوگیری از فحشا و فساد و رذائل اخلاقی است.

اسلام در مسأله ازدواج اهمّیّت غریزه جنسی و قوّت و حدّت آن را در نظر داشته و اشباع آن را تحت ضابطه لازم دانسته و بنابراین اگر از زنا و لواط با آن شدّت نهی و منع فرموده و مجازات سخت دنیوی و اخروی برای آن مقرّر کرده، اصل استفاده از غریزه جنسی و کامگیری زن و مرد را از یکدیگر ممنوع نکرده است. دین اسلام در چهارچوب نظامات صحیح، همگان را به ازدواج تشویق و ترغیب نموده تا حدّی که فرموده‌اند:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه».[۲۶۰]

از این گونه بیانات معلوم می‌شود که اشباع غریزه جنسی از نظر اسلام تا چه حد لازم است و ضرورت دارد.

اسلام، در واقع از افراط و تفریط جلوگیری کرده است؛ یعنی نه اعمال این غریزه را بدون هیچ ضابطه و ترتیبی آزاد کرده و نه آن را به هر صورت و تحت هر شرطی که باشد ممنوع فرموده است.

در نکاح موقّت به نظر می‌رسد باید در یک جامعه‌ای که زنا و ارتباط غیرشرعی و غیرقانونی زن و مرد و روابط خلاف عفّت بین آن‌ها ممنوع است، حتماً مجاز و قانونی باشد و همه جوانب این موضوع ملاحظه شده است. نکاح موقّت آثار مهم و عمده نکاح دایم را دارا است و وجهی برای اینکه ممنوع باشد، به نظر نمی‌رسد و منع آن در آثار سوء- مثل منع ازدواج دائم- است.

مواردی که برای مقاصـد عقلی و عرفی طرفین می‌خواهنـد به طور موقّت با هم ازدواج نمایند متعدّد است و نباید جامعه از این فواید مشروع محروم شود.

اگر اشخاصـی باشـند که صـرفاً برای ارضای غریزه جنسـی ازدواج دائم یا موقّت می‌نمایند، چرا نباید تحت این مقرّرات شرعی مجاز باشند؟ اگر دو نفر در شرایطی هستند که غریزه جنسی آنها را در فشار گذاشته و می‌توانند ازدواج نمایند (یا موقّت و یا

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۲

دائم) چرا نتوانند، و چرا برای اینکه از زنا و ارتباط غیر مشـروع آن‌ها جلوگیری شود، نباید حقّ ازدواج موقّت رسـمی و قانونی داشته باشند؟

صرف ایـن که برخی برای هوسرانی به این ازدواج یـا ازدواج دائم اقـدام می‌نماینـد عیـبی ایجـاد نمی‌کنـد و خـود فروشـی برای زن محسوب نمی‌شود و اتّفاقاً این ازدواج بیشتر برای بانوان هم مورد نیاز می‌شود.

اگر به حرف و گفتن باشـد، ممکن است کسـی اصل ازدواج و زناشوئی را هم خودفروشـی بدانـد. با این دیـد نمی‌توان مسأله نکاح را- چه دائم و چه موقّت- که از ارکان حیات اجتماعی است و حفظ انساب و بسیاری از احکام به آن ارتباط دارد، بررسی کرد.

ازدواج موقّت مثـل دائم نه فقـط مسـتحب است، بلکه در بعضـی موارد واجب است؛ این مسایـل را به طور احساسـی و سـطحی نباید بررسی کرد؛ بلکه باید عمیقانه و با توجّه به همه جوانب آنها را زیر نظر آورد.

لازم به تـذکّر است که در این جـا مـا نمی‌خـواهیم کسـی را دعوت به ازدواج موقّت کنیم؛ بلکه غرض این است که این ازدواج، با توجّه به فوایـد بسـیاری که دارد و ضـرورت‌هایی که برای اشـخاص پیش می‌آیـد و نیز بـا عنایت به محروم‌بودن بسـیاری، از ازدواج دایم، باید مجاز باشد.

نمی‌توان به عنوان این که بعضی به وسیله آن، ممکن است در اعمال غریزه جنسی افراط نمایند، مجاز بودن آن را زیر سؤال قرار داد و یا اشخاص را از اعمال غرایز شان به طور قانونی و تحت نظام صحیح ممنوع کرد.

س- آیا واقعیّت دارد حکم کسـی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحّت دارد، چرا به حکم آیه شریفه (لا إکراه فی الدین ...) هر کس مخیّر اسـت دیـن را آزادانـه و بـا تفکّر و تحقیـق بپـذیرد نه اجبـار؟ (البتّه صـحیح است که من مسـلمانم؛ ولی شایـد این مسـلمانی از روی تفکّر نباشـد. من به تقدیر الهی در خانواده‌ای مسـلمان، متولّد شده‌ام و مسـلمانیم تقریباً جبری است. حالا اگر بنا به تحقیق و تعقّل ولو به غلط بر من محرز شود دینی دیگر برایم بهتر است، آیا باید اعدام شوم؟)

ج- در جواب این سؤال دو مسأله را بایـد مطرح کنیم: یکی تفسیر آیه (لا-إکراه فی الـدین [۲۶۱] و دوم اینکه حکم جهـاد بـا کفّار خصوصاً غیر اهل ذمّه که باید یا اسلام بیاورند

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۳

یـا اینکـه حکـم اعـدام بر آنهـا جـاری شـود و همچنیـن حکـم قتـل مرتـد فطری بـا اجـازه تحقیـق و کـاوش در عقایـد و ترک تقلید کورکورانه، چگونه قابل جمع و توجیه است؟

امّا تفسیر آیه: بنابر قول آنان که می‌گویند مدلول این آیه منسوخ به آیات دعوت کفّار به اسلام و جهاد با آن‌ها است، جواب واضح است؛ زیرا با نسخ حکم مستفاد از آیه، آن چه واجب الاتّباع و حجّت است، آیات جهاد و احکام ارتداد است.

بنابر این که این آیه نسخ نشده باشد در تفسیر آن فرموده‌اند: این جمله، جمله اخباریّه است نه انشائیّه؛ و مراد این است که دین امری قلبی و عقیـدتی و بـاطنی است و اکراه بر آن ممکن نیست؛ زیرا شـخص در کـار قلبی خود و در اعتقـاد به نفی یـا اثبـات هر موضوع آزاد است.

عقیـده و دین از افعـال جوارح و اعضـا- مثل زبان و چشم و پا- نیست که اکراه بر آنها ممکن است؛ بلکه از افعال قلب و باطن است؛

بنابراین، این معنی با دستور جهاد یا حکم مجازات مرتد منافات ندارد و آن‌ها از دو مقوله هستند و به هم ارتباط پیدا نمی‌کنند. عقیده شخص مرتد- اگرچه حکم اعدام هم بر او جاری شود- در اختیار خود اوست. بنابراین، معنای اخباری (لا إکراه فی الدین با معنای انشایی احکام جهاد با هم قابل جمع است و هیچ‌یک، نفی دیگری را ندارند.

اگر هم معنای (لا- إکراه فی الدّین را انشایی بگوییم، باز هم با معنای انشایی احکام جهاد و ارتداد، تعارضی ندارند؛ زیرا معنای انشایی (لا- اکراه فی‌الدین ، معنای ارشادی است و مفهوم نهی آن این است که کسی را بر عقیده باطنی و دینی- که امر قلبی او است- اکراه نکنید که اکراه بر آن نمی‌شود. بنابراین در ناحیه مدلول این آیه با ادلّه جهاد و ارتداد، هیچ اشکالی توهّم نمی‌شود.

امّا مسأله دیگر که در این جا طرح می‌شود این است که با اجازه تحقیق و اجتهاد در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، الزام بر اتّخاذ عقیده اسلامی و آزاد نبودن عقیده‌ای که شخص، به هر حال- هر چند به اشتباه- در نتیجه بحث و بررسی به آن رسیده، چگونه قابل توجیه است؟ به گفته سؤال کننده اگر شخص حسب‌الوظیفه در مقام تحقیق برآمد و به غلط به نتیجه‌ای رسید، آیا باید اعدام شود یا اینکه باید او را معذور بشماریم؟

جواب این است که: هیچ‌کس بر اصل عقیده باطنی، مجازات و اعدام نمی‌شود. آنچه شخص بر آن در ظاهر و بر حسب نظامات به آن تکلیف دارد، آن است که در نظام اسلامی باید تسلیم مقرّرات نظام باشد و اسلام بیاورد. و به همان معنایی که در آیه شریفه (قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا أسلمنا)[۲۶۲] بیان شده است به زبان، و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۴

گفتن شهادتین اسلام خود را- که تعهّد به مراعات تعالیم اسلام است- اعلام می‌دارد، هر چند در باطن عقیده نداشته باشد؛ مثل منافقین که در قرآن هم حالات آنها بیان شده است.

بنابراین، مسأله کفر و ارتداد و وجوب اقرار به شهادتین به زبان یا قبول ذمّه و کسب امان و حرمت ارتداد، یعنی اعلام کفر و اعمال مجازات بر آنها، از مسایل نظامیّه اسلام است که اشخاص در حدود تخلّف از این نظامات، مجازات می‌شوند. حتّی اگر کسی اظهار کفر کند و در باطن، مسلمان باشد به همان جرم اظهار کفر، مأخوذ می‌شود. بنابراین مرتد فطری- اگر واقعاً هم توبه کرده باشد- با ثبوت ارتداد، مورد مجازات قرار می گیرد.

پس این اشکال که الزام بر اظهار اسلام و تسلیم بودن به نظام و مجازات کافر و مرتد با تکلیف به تحقیق در عقاید منافات دارد، با این توضیحات- اگر دقّت شود- مرتفع می گردد؛ زیرا معنای آزادی شخصی بلکه لزوم آن، آزادی مطلق در بیان نتیجه آن نیست.

در نظام اسلامی اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمّه مجاز نیست و خلاف تسلیم به اسلام و تسلیم به نظام است و شهادت به توحید و رسالت، اعلام اسلام و تسلیم به احکام اسلام می‌باشد؛ مگر این که شخص از اهل ذمّه باشد که در این صورت احکام خاص خود را دارد.

در خاتمه، باز هم تأکید می کنیم که ما، هم به زبان و هم به قلب و دل، به احکام اسلام ایمان داریم و در مقام پرسش و کسب معرفت، با ادب سخن می گوییم و شیطانوار (خلقتنی من نار و خلقته من طین [۲۶۳] نمی گوییم؛ بلکه می‌خواهیم ابراهیم گونه و اسماعیلوار عمل کنیم که یکی از بالاترین مظاهر قبول و اسلام را به اهل معرفت و بصیرت تعلیم دادند.

خلاصه، باید ادب عبودیّت را در نظر گرفت و حقارت و کوچکی خودمان را در مقایسه با این کاینات بزرگ، و عظمت قدرت خدا در نظر بگیریم و مانند ملایکه (سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا)[۲۶۴] بگوییم و همنوا شویم با صاحب معرفتی که گفت:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت*** یک موی ندانست و بسی موی شکافت

و اندر دل من هزار خورشید بتافت*** آخر به کمال ذرّه‌ای راه نیافت

هر چه علم و آگاهی و معرفت انسان بیشتر شود، زبان اعتراض و ایراد، کوتاهتر، و حال عدم خضوع او ضعیفتر و ضعیفتر می‌شود تا

از آن به کمال و مرتبه علیای تسلیم محض، عروج و صعود نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۵

س- چرا برخی از نمازهای یومیّه را باید آهسته خواند و برخی دیگر را بلند؟

ج- در کل آن چه بر طبق دلیل، ثابت و مسلّم است این است که احکام خدا مثل افعال خدا از قبیل خلق آسمان و زمین و تمام مخلوقات از جماد، نبات، انسان و حیوان، دارای حکمت و مصلحت است.

همان طور که همه عالم تکوین و خلقت به حق آفریده شده، عالم تشریع و احکام شرع نیز به حق مقرّر شده است؛ امّا احاطه و اطّلاع بر همه مصلحت‌ها و احکام خدا برای انسان‌های عادی ممکن نیست. چنانکه اطّلاع و آگاهی از حکمت و فایده همه موجودات جهان- از کوچک و بزرگ- برای همه ممکن نیست؛ امّا آنچه معلوم شده و بشر به آن دسترسی پیدا کرده، حکایت از فواید و مصالح و نظامات دقیق دارد.

جایی و نقطه‌ای نیست که به طور قطع و یقین، بتوان آن را بی‌حکمت و مصلحت معرّفی کرد؛ هر چند هنوز به کشف آن نایل نشده باشند.

اگر کسی ادّعای عدم فایده و مصلحت کند، از روی جهل و نادانی است. بنابراین خدا در شأن اهل تفکّر و اندیشه در این عالم می‌فرماید که آنان به بر حق بودن این دستگاه عظیم آفرینش اعتراف نموده و عرض می کنند: (ربّنا ما خلقت هذا باطلًا)[۲۶۵]

در احکام شرعیّه نیز همین برنامه جاری است و به طور کلّی مصلحت کلّی بیشتر (بلکه همه) آنها مثل نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و همه قوانین اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بر اهل معرفت و آگاهی، معلوم و واضح است.

حال اگر در خصوصیّات جزئی، ما نتوانیم مصلحت آن را درک کنیم، اشکالی پیش نمی‌آید. طبعاً هم نمی‌توانیم به کلّ این مصالح برسیم و در پی این مسیر رفتن- حتّی اگر انسان عمرها داشته باشد- به جایی منتهی نمی‌شود و از کار و عمل باز می‌ماند.

وظیفه در برابر کلّ احکام، تسلیم و اطاعت است و مخصوصاً ظهور تعبّد در این گونه خصوصیّات بیشتر و عبودیّت انسان در مقابل حضرت معبود ظاهرتر است.

با این وجود در احادیث، برای بسیاری از این گونه خصوصیّات- که فهم آن از حدود ادراک بشر عادی خارج است- حکمت‌هایی فرموده‌اند که البتّه آن حکمتها هم غالباً کلّ حکمت‌های احکام خداوند متعال نیست. و مثل کتاب «علل الشّرایع» صدوق، پاسخ بعضی این سؤالات را داده است و در همین موضوع نیز حکمتی بیان فرموده‌اند.

نکته آخر این است که بعد از ایمان به اینکه کلّ افعال و احکام خدا به حق و مقرون به مصلحت است، باید از احکام، برای اطاعت پرسش کرد؛ مثل بیماری که به پزشک

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۶

حاذقی- که می‌داند نسخه‌های او همه معتبر است- مراجعه می‌نماید باید بیشتر وقت خود را صرف یاد گرفتن دستور پزشک نماید تا با عمل به آن درمان و معالجه شود (والله العالم).

س- فلسفه این که فرو بردن سر در زیر آب روزه را باطل می‌کند در چیست؟ و این که در توضیح المسائل فرموده‌اید: «اگر نیمی از سر را یکبار، و نیمی دیگر را بار دیگر در زیر آب فرو کنیم، روزه باطل نمی گردد.» چگونه است؟

ج- نسبت به احکام الهی باید شخص، حال تعبّد و تسلیم و قبول داشته باشد و بداند که راه سعادت او عمل به احکام خدا است و به طور کلّی ما معتقدیم که در عالم تشریع و احکام، حکمی که بدون مصلحت باشد یا دفع مفسده‌ای از آن منظور نباشد وجود ندارد هر چند در بعضی موارد، خصوص فواید یک حکم را درک نکنیم.

عالم تشریع، مثل عالم تکوین است. شما در وجود خودتان هم می‌دانید که همه اعضا و اجزای کوچک و بزرگ بدن شما دارای

فایده و مصلحتی است؛ امّا از آن‌ها بس که از هزار فایده، یکی را هم ندانید.

خلاصه همانطور که از بعضی روایات استفاده می‌شود، ما مانند بیماریم و خداوند متعال طبیب حقیقی است. بیمار باید به دستور پزشک عمل کند و اگر خود، پزشک باشد و نفع و ضرر هر غذا و دارو را بداند به طبیب رجوع نمی‌کند.

غرض این است که باید در عین حال که اطّلاع از بعضی فلسفه‌ها و حکمت‌های احکام، خوب است و حتّی در قرآن مجید و در روایت بیان شده، امّا چون احاطه بر آن‌ها ممکن نیست و عدم وجود مصلحت نسبت به هیچیک از احکام، قابل اثبات نمی‌باشد و خداوند مشرّع این احکام، عالم و حکیم به تمام جهات و ابعاد وجود این بشر است، همه را طبق حکمت و مصلحت تشریع فرموده است؛ و ما باید بُعد عمل به این احکام را در خود قوّت بخشیم.

با این وجود راجع به فلسفه و حکمت این حکم جزئی ارتماس، می‌توان گفت: چون روزه، امساک از یک سلسله اموری است که مطابق و موافق با طبع انسان است (مثل: خوردن، آشامیدن و ...)، آب تنی و سر به زیر آب بردن نیز مخصوصاً در فصل گرما از این قسم امور است؛ از این رو امساک از آن در حدّی که تمام سر را یکباره به زیر آب فرو برد هم واجب شده است؛ و از دلیل شرعی آن، حرمت صورتی که نیمی از سر را یکبار و نیم دیگر را بار دیگر زیر آب ببرد، استفاده نمی‌شود (والله هوالعالم بمصالح احکامه و حِکَمِها). انشاءالله موفّق باشید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۷

س- با توجّه به این که در صحّت امور عبادی- اعمّ از واجب و مستحب- قصد قربت و امتثال معتبر است، این سؤال مطرح است که: در مستحبّاتی که به نیابت از اموات انجام می‌گیرد (مثل: حجّ و زیارات و صدقات و امثال آن) برای شخص نایب چگونه قصد امتثال متصوّر است؟ با توجّه به اینکه با انقطاع حیات، تکالیف منوب عنه (میّت) نیز منقطع می‌شود؛ و مفروض این است که در امور استحبابی مورد اشاره اشتغال، ذمّه‌ای برای میّت نیز وجود ندارد تا شخص نایب عمل را به قصد تفریغ ما فی الذّمهٔ انجام دهد و همچنین فرض این است که این اعمال به قصد نیابت انجام می‌گیرد نه به صورت اتیان العمل و اهداء ثوابه للمیّت. عنایت نموده مطلب را مشروح بیان فرمایید.)

ج- اصل و مقتضای قاعده اوّلیه عدم جواز نیابت از غیر، و عدم کفایهٔ عمل غیر عمن‌العمل علی عهدته است الّاما خرج بالدّلیل، و همانطور که در مورد واجبات به دلیل بقای آنها بر عهده میّت و امر به نیابت و تبرّع از او استفاده جواز نیابت می‌نماییم، از ادلّه و اوامر تبرّع به صدقه و برّ و خیر و زیارات از میّت استفاده می‌شود که تدارک مافات منه من مصالح الافعال المستحبهٔ بالنیابهٔ عنه، ممکن است. وقتی شارع مقدّس این امکان را فراهم نماید، اشکالی نیست (واللهالعالم).

س- حضرتعالی فرموده‌اید که شطرنج و پاسور حرام است، علّت حرمت آن‌ها چیست؟

ج- دلیل حرمت محرّمات، نهی شرعی است که از قرآن مجید و از سنّت قولیّه یا عملیّه حضرت رسول اکرم و ائمّه معصومین- صلوات اللّه اجمعین- استفاده می‌شود؛ و هر کس مؤمن باشد و به احکام خدا تسلیم باشد، بدون چون و چرا آن را می‌پذیرد و عمل می‌کند.

همان‌طور که درروایات است: باید ایمان به درجه‌ای برسد که اگر حکم شرع در مورد میوه‌ای این است که نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، شخص مؤمن آن را می‌پذیرد، ایمان به خدا معنایش همین است که شخص تسلیم حکم خدا باشد.

از جانب دیگر نیز آنچه مسلّم است این است که احکام شرع همه بر طبق مصالح و فواید فردی و اجتماعی و حافظ و جامع همه جوانب و نواحی حیات انسانی است.

همانطور که در احادیث شریفه است دراین دین حنیف به هر کاری که موجب تقرّب انسان به خدا و سعادت و بهشت و رستگاری باشد و او را از آتش و بدفرجامی دور کند، امر شده؛ و از آنچه انسان را از خدا و سعادت و رستگاری دنیا و آخرت دور ساخته و

به شقاوت و آتش و بد فرجامی نزدیک می‌سازد، نهی شده است؛ یعنی در

معارف دین، ج۱، ص: ۲۲۸

مجموع برنامه‌های اسلام این مسأله خیر و صلاح بشر و جلب مصلحت و دفع مفسدت ملاحظه شده است.

هر چند که در بعضی موارد ما درک جهات و فواید احکام را نکنیم؛ امّا با توجّه به قسمت اعظم احکام، این مطلب بر هر کس- حتّی بیگانگان- معلوم شده است و به آن گواهی داده‌اند.

بنابراین، اگر در موردی هم ما نتوانستیم فایده‌ای برای حکمی از احکام را بفهمیم، نباید فایده آن را انکار کنیم.

ما باید به این احکام که از شارع مقدّس رسیده- دقیقاً و مو به مو مثل نسخه طبیب عمل کنیم و به همان معرفت کلّی که به مصالح و مقاصد احکام داریم، اکتفا کنیم و بدانیم که عالم تشریع نیز مثل عالم تکوین است.

چنان که برای همه، دسترسی به تمام اسرار و خواصّ عالم تکوین میسّر نیست، در عالم تشریع نیز همین قاعده جاری می‌باشد. هر کس به قدر خویش و در حدود اطّلاعات و رشته و تخصّص خویش می‌فهمد. تازه، همگان نیز- مگر آنان که مؤیّد من عنداللّه باشند- همه چیز را نفهمیده و نمی‌فهمند. و این سخن که می‌گویند: همه چیز را همگان می‌دانند، کامل نیست.

مَثَل کسانی که در عمل به احکام شرع، بهانه‌گیریهایی می‌نمایند و می‌خواهند همه جهات و اسرار احکام را بفهمند تا به آن عمل کنند، مَثَل کسی است که مار بسیار سمّی خطرناک به او حمله کرده و شخص آگاهی به او هشدار می‌دهد که از او بگریزد؛ امّا او خود را به سؤال و پرسش در چند و چون و مقدار تأثیر سمّ و طول آن مار معطّل کند تا اینکه مار، او را هلاک کند.

مسأله آن است که: خدا به ما هشدار داده که شراب نیاشامید؛ مال حرام نخورید؛ ظلم نکنید؛ قماربازی نکنید؛ بت نپرستید؛ شطرنج و پاسور بازی نکنید؛ به بی‌عفّتی و مناهی و ملاهی نزدیک نشوید؛ دروغ نگویید؛ غیبت نکنید؛ خیانت نکنید؛ موسیقی و آلات طرب را ترک کنید و ... باید این هشدارها را که از خداوند عالم حکیم و آفریننده تمام کائنات است، دریافت کنیم و به کار ببندیم. عبودیّت و بندگی هم همین اقتضا را دارد. کمال ما به این است که عبد و بنده او و گوش به امر و نهی او باشیم تا به مراتب بلند کمال نایل شویم.

راجع به بازی با شطرنج و پاسور و سایر آلات قمار نیز جواب همین است که از این گفته‌ها معلوم می‌شود. بازی با آلات قمار حرمت شرعی دارد.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۲۹

از جمله حکمتهای نهی آنها این است که: هم به تدریج ممکن است موجب تمایل به قمار شود و هم خود به خود از ملاهی و کارهایی است که بازی با آن- گرچه بی برد و باخت قماری باشد- لهو و بازدارنده انسان از یاد خدا می‌گردد که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: (ویصدکم عن ذکراللّه [۲۶۶]؛ و بازی با این قبیل آلات، مانع از اشتغالات مفید می‌شود. رواج آن در مثل دانشجویان و دانش‌آموزان، بسیار زیانبخش و به اتّفاق، موجب افت تحصیل و رکود ترقّی آنها می‌شود.

این افرادی که از فلان کودک شطرنج باز- که مسابقه‌ای را برده- تقدیر می‌نمایند، بسیار اشتباه می‌کنند. این تشویقات برای همه جوانان و نوجوانان دانشجو و دانش‌آموز، بدآموزی است و موجب کسر برنامه‌های تحصیلی آنها می‌شود.

این‌که می‌گویند: این بازی‌ها موجب قوّت هوش می‌شود، یک بهانه برای بازداری مردم از کار و برنامه‌های با محتوی و مفید است. کسانی که در این راه وارد می‌شوند، غیر از این‌که اکثر عمرشان به شطرنج تلف می‌شود کار و فکر دیگری ندارند، والّا باید متفکّرین و مخترعین بزرگ همه شطرنج‌بازهای با سابقه باشند. اگر بتوانید کتاب «رنج شطرنج» را به دست بیاورید، بخوانید تا به زیانهای این بازی و خطر شیوع آن و ضررهایش برای جامعه و مملکت و ملّت آگاه شوید. با وجود این، مطلب اصلی همان است که عرض شد که ما پیرو شرعیم و بازی با آلات قمار شرعاً حرام است. از این جهت، از آن- مثل سایر محرّمات- اجتناب می‌کنیم.

در خاتمه برای تذکّر به چند حدیث راجع به شطرنج اشاره می‌نماییم:

در کتاب جامع و بزرگ «بحارالانوار»[۲۶۷] از حضرت امام رضا- علیه السّلام- روایتی است که خلاصه و مختصر مضمون آن این است که: وقتی سر مبارک حضرت سیّدالشّهداء- علیه السّلام- را نزد یزید ملعون آوردند، آن خبیث کافر سر مبارک را زیر تخت خود قرار داد و بساط شطرنج را بر آن گسترانیده و شطرنج‌بازی می‌کرد و به مقام اقدس آن امام مطلق و سرور و سالار شهیدان و به پدر بزرگوارش، حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- و به جدّ عالی‌مقامش، رسول‌خدا- صلّی الله علیه و آله وسلّم- جسارت و اهانت می‌نمود و فقاع می‌نوشید. حضرت رضا- علیه السّلام- می‌فرماید:

«فمن کان من شیعتنا فلیتورع عن شرب الفقاع و اللعب بالشطرنج و من نظر إلی الفقاع أوإلی الشطرنج فلیذکر الحسین- علیه السلام- و لیلعن یزید و آل زیاد یمحوالله عزّوجلّ بذلک ذنوبه و لوکانت کعدد النّجوم».

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۰

یعنی: هر کس از شیعه ماست باید از فقاع و شطرنج بازی بپرهیزد و هر کس نظر به فقاع یا شطرنج نماید، باید یاد از حسین علیه السّلام- نماید و به یزید و آل زیاد لعنت کند؛ خداوند گناهان او را به این عمل محو نماید، اگر چه به عدد ستارگان باشد.

روایات متعدّدی وارد است که به شطرنج‌باز، سلام نکنید و سلام بر او معصیّت است و از فروش شطرنج و نرد و ساختن آنها نهی شده است.

فقیه بزرگوار، «ابن ادریس» در کتاب شریف «سرائر» از «جامع بزنطی»، از حضرت صادق علیه السّلام- روایت فرموده است:

«السّلام علی اللاهی بالشّطرنج معصیّة و کبیرة موبقة و اللاهی بها و الناظر إلیها فی حال ما یلهی بها و السلام علی اللاهی بها فی حالته تلک فی الإثم سواء».[۲۶۸]

از این مقوله روایات، در کتب معتبر حدیث بسیار است.

در خاتمه، خود و شما و جوانان و نوجوانان عزیزی را که می‌خواهند در میان طوفان‌های آزمایش و امتحانات و خطرات بسیار- که دین و ایمان و شرف و حیثیت انسانیّت را تهدید می‌کند- راه سلامت را طی کنند، به این تذکّر که مضمون احادیث شریفه است، یادآور می‌شوم:

می‌فرمایند:

«حلالٌ بیّن و حرامٌ بینّ»؛

یعنی کار، حلالی است که حلال بودن آن ظاهر است (ارتکاب آن هیچ اشکال و خطر و مسؤولیّت ندارد) و کار حرامی است که حرمت آن آشکار است (از آن کار باید جدّاً اجتناب کرد).

در این میان مشتبهات و کارهایی است که شبهه و احتمال حرمت در آنها هست

«فمن ترک الشبهات نجی من المحرمات و من ارتکب الشّبهات وقع فی المحرمات»؛

هر کس کارهای شبهه‌دار را ترک کند از وقوع در ارتکاب کارهای حرام نجات پیدا می‌کند و هر کس کارهای شبهه‌دار را انجام دهد، گرفتار ارتکاب کارهای حرام می‌شود.

از خداوند متعال می‌خواهم که همگان را در حرکت در راه تقوا و پرهیزکاری نصرت و یاری عطا فرماید.

فإنّ خیر الزاد التقوی و العاقبة للمتقین.

س- با وجود مضرّات فراوان در کشیدن سیگار، چرا حکم به تحریم سیگار نمی‌کنید؟

ج- در عصر حاضر، ضرر و تأثیر انواع متعدّد اغذیّه، یا کیفیّتهای تغذیه در کم کردن عمر و ضرر به سلامت جسم بسیاری از افراد، معلوم شده است؛ امّا در عرف و عادت و قوانین به این علّت، تصمیم کلّی بر ممنوعیّت آنها اتّخاذ نمی‌شود. در مورد هر شخصی به

حسب حال و وضع مزاجی و خطر فعلی و تأثیر زود رس یا دور رس غذا، برنامه و رژیم غذایی تعیین می گردد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۱

آنچه در این برنامه بهداشتی ضرورتاً باید ملاحظه شود، همان خطرات و ضررهای زودرس فعلی نسبت به هر شخص است. نمی توان افراد را به رعایت دستورات بهداشتی و حفظ الصّحهٔ بر اساس تأثیرات دوررَس بعضی کارها و پوشاکها (مثل کم شدن عمر طبیعی درصدی از مصرف کنندگان فلان غذا یا نوشابه) ملزم کرد و در اکثر موارد، الزام به مصلحت عامه نیست.

باید با ارشادات و راهنماییها، مردم را به فواید رعایت برنامه‌های بهداشتی و ترک مصرف بعضی غذاها و ضرر و زیان آنها متوجّه نمود والّا همان طور که روزانه مثلًا ۱۳۵ نفر بر اثر استعمال سیگار، پس از یک عمر نسبتاً طبیعی تلف می‌شوند، همین تعداد یا بیشتر و کمتر در اثر خوردن فلان روغن یا غذا یا کیفیّت غذا و عوامل و اسباب دیگر تلف می‌شوند.

خلاصه، درصد کلّ تلفات به این صورت تقسیم بر سوء برنامه‌های غذایی و ... است که عادتاً اجتناب از بیشتر آنها ممکن نیست و تحریم آنها جایز نمی‌باشد.

بنابراین، خطر سیگار همانند خوراکیها و نوشابه‌هایی است که برای درصدی از مردم ضرر و زیان دوررس دارد، و درصدی از تلفات افراد به آن مستند می‌شود. آنچه را عرف مورد اعتنا و واجب الرّعایه می‌داند، خطر و ضرر زودرس است که شرعاً و عقلًا ترک آن واجب است. مثلًا نسبت به بیمار قلبی که پزشک کشیدن سیگار را برای او ممنوع می کند و خطر، خطر فعلی است و شرعاً و عقلًا کشیدن آن حرام است و کشیدن آن در حکم انتحار است، علما همه بر حرمت آن فتوا می‌دهند. امّا به صرف اینکه در درصدی از مرگ و میرها سیگار و در درصدی مثلًا روغن حیوانی، و در درصدی فلان شغل و کار مؤثّر بوده است، نمی‌توان برنامه تحریم کلّ این اغذیه و نوشابه‌ها و ترک بسیاری از مشاغل را برای همه مردم پیشنهاد کرد و تخلّف از آن را اضرار به نفس و مورد اعتنا شمرد.

با این وجود، نکته‌ای که در خصوص سیگار برای اشخاص سالم و مهمتر از آن برای افراد بیمار، قابل توجّه می‌باشد این است که: کشیدن سیگار، مثل صرف غذا برای انسان ضرورت ندارد، و با ضررهایی که در درازمدّت برای سلامت بسیاری دارد، شرط احتیاط و مواظبت از سلامت بدن اجتناب از آن است؛ و با هشدارهای پزشکان و متخصّصان امور حفظ الصّحه، اشخاص علاقمند به طول عمر و سلامت بدن، آن را ترک می‌نمایند (واللّه العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۲

س- با توجّه به این که از آیه سوّم و پنجم سوره «مائده»، لزوم تسمیّه، استفاده نمی‌شود، چرا خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن «بسم الله» نگفته باشند، حرام می‌باشد؟

ج- باید این مطلب را در نظر داشته باشید که مدرک فهم و استنباط احکام، قرآن مجید و سنّت پیغمبر و ائمّه علیهم السّلام- است.

پیغمبر اکرم و ائمّه صلوات الله علیهم اجمعین- با افعال و اقوال خودشان، هم بسیاری از احکام اسلام را به مردم آموخته و هم آیات قرآن مجید را- که شرح و تفسیر لازم داشته- تفسیر نموده‌اند. مسلمانان نیز به وسیله قرآن کریم و همچنین با عنایت به رفتار و گفتار آن بزرگواران، تکالیف خود را از همان صدر اسلام اخذ نموده‌اند. پس ممکن است شما فقط با مراجعه به قرآن مجید، از مدرک حکم مورد نظر، مطّلع نشوید؛ در حالی که بامراجعه به اقوال و افعال پیشوایان دین- که عمل و قول آن‌ها برای ما دلیل و حجّت است- به مستند آن واقف گردید.

البتّه بحث و مطالعه در مدارک و مستند احکام، راجع به فقها مربوط به علم فقه- که از اهمّ علوم اسلامی و در نهایت تکامل و اتقان و استحکام است- می‌باشد.

راجع به دو آیه شریفه که نوشته‌اید: بر حسب آیه اولی (حرمت علیکم المیتهٔ ...)[۲۶۹] حیوانی که تذکیه شده باشد حلال است، باید

گفت: چنان‌که شرایط تذکیه و حیوانی که تذکیه بر آن واقع می‌شود توسّط پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام- بیان شده، از جمله آن شروط این است که باید در موقع ذبح، نام خدا برده شود.

امّا آیه دوّم: (الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین ...)[۲۷۰] بر حسب روایات وارده از ائمّه اطهار- علیهم السّلام- مراد از طعام، حبوب است، و شامل لحوم نیست. این معنی، با لغت هم موافق است و بر حسب لغت از این که مراد از طعام، لحوم باشد، صحیحتر است.

علاوه بر این، در قرآن مجید آیه دیگری است که بر حرمت اکل ذبیحه‌ای که در موقع ذبح آن اسم خدا برده نشده باشد، دلالت دارد. در سوره انعام آیه ۱۲۱ می‌فرماید:

(ولاتأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و إنه لفسق ...)

معارف دین، ج۱، ص: ۲۳۳

س- چرا ما که به زبان عربی آشنایی نداریم نمی‌توانیم نماز را به زبان خودمان بخوانیم؟ در صورتی که توجّه به معانی کلمات برای انجام عبادت لازم است و بیشتر مردم از معانی نماز بی‌اطّلاعند.

آیا بهتر نیست به جای قرائت قرآن، ترجمه آن را بخوانیم؟

ج- احکام دین اسلام اگر چه همه به ملاحظه مصالح و حکمت‌هایی تشریع شده، ولی باید آن‌ها را تعبّداً قبول نمود؛ و عبادیّات را باید به عنوان اطاعت امر خداوند عالم به جای آورد، تا فواید بزرگی که از آن‌ها در نظر است فراهم شود.

نباید سلیقه و نظریّاتی را که غالباً بدون اطّلاع از اطراف و جهات مطالب است، در احکام خدا وارد ساخت.

ما موظّفیم به همان نحوی که مقرّر شده نماز بخوانیم، و عبادات دیگر را به جای آوریم، و حق نداریم از خود چیزی در این موارد اختراع نماییم.

البتّه توجّه به معانی و ترجمه آیات و اذکاری که در موقع نماز خوانده می‌شود بسیار خوب بوده و موجب کمال نماز، شدّت فضل، و کثرت اجر و ثواب می‌شود؛ ولی باید همان حمد و سوره و اذکاری را که معیّن شده بخوانند و اگر از آن تخلّف شود عنوان اطاعت از آن سلب می‌شود، و نتایج بزرگی که مقصود است حاصل نگشته و از قرائت ترجمه قرآن، آن ثواب و مصالحی که در تلاوت خود قرآن است حاصل نمی‌شود.

علاوه بر این‌ها چون قرآن، وحی خدا و معجزه باقیّه و پایدار پیغمبر اسلام است، ترجمه آن به نوعی که اصل آن بر مطالب دلالت دارد- به تصدیق اهل فن و کسانی که از نکات ادبی، اطلاع دارند- برای بشر به هیچ لغتی ممکن نیست، و کسی از عهده آن برنمی‌آید. بنابراین هر عالمی به واسطه تلاوت و مطالعه قرآن مجید از آن، مطالبی استفاده می‌کند که از ترجمه، این استفاده را ندارد. بلکه در پاره‌ای موارد ترجمه، مانع از استفاده بعضی مطالب است.

به علاوه اکتفا به قرائت ترجمه در نماز و غیر آن به زبان‌های مختلف، جدایی مسلمین از هم، و اختلاف و پراکندگی و بعضی تعصّبات را موجب می‌شود. در حالی که اسلام برای نزدیک کردن مردم، و متّحد ساختن جامعه‌های بشری، برقراری تفاهم بین افراد و رفع اختلاف زبانی، نژادی و دیگر اختلافات آمده است.

اکنون هم یکی از جهات جامعه مسلمانان همان متّحد بودن وضع عبادات و نماز و روزه و حج و غیر آن است که در تشیید اخوّت اسلامی، کمال دخالت را دارا است.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۳۴

اگر ترجمه‌های قرآن ملاک عمل قرار گیرد باعث می‌شود که توجّه مسلمین نسبت به اصل آن کمتر شود، و از آن همه معانی عالیّه و تفکّر و تدبّر در آیات و استفاضه از انوار معارف بی‌پایان آن‌محروم شوند.

اصلًا مفاسد این کار به حدّی است که به کلّی وضع، منحرف گشته و در هر کشور و شهر، به مناسبت زبان خاص و محلّی آنها عبادات و وظایف دینی آنها صورت خاصّی به خود گرفته، و به کلّی رشته از هم گسیخته می‌شود؛ که هرگز چنین ترتیبی موافق رضای شارع مقدّس اسلام نیست.

امّا این که نوشته‌اید: مردم بیشتر از معانی نماز بی‌اطّلاعند:

اوّلًا بیشتر به طور اختصار، متوجّه اجمال معانی افعال و اذکار نماز هستند و می‌دانند که نماز، توجّه بنده به خدا است، و عباراتی که می‌خوانند متضمّن حمد، تمجید، تسبیح، دعا، استغفار، اقرار به شهادتین است؛ اگر چه خصوصیّات آن را ندانند، یا در بیان آن عاجز باشند

ثانیاً، فرا گرفتن آن به طور اجمال برای هر کس آسان است، و حتّی در رساله‌های عملیّه‌ای که با زبان فارسی ساده نوشته شده و در دسترس عوام است، ترجمه اذان و اقامه و حمد و سوره و اذکار نماز نوشته شده است؛ و ترجمه‌هایی که از قرآن به زبان فارسی ساده در هر عصر شده بسیار می‌باشد و قرآن‌های با ترجمه، در همه شهرها و قراء در دسترس افراد هست، و می‌توانند به مقداری که به وسیله ترجمه، می‌شود با مطالب قرآن آشنا شد، از آن استفاده نمایند.

علاوه بر این، تفاسیر فارسی مانند: «تفسیر ابی الفتوح رازی» و «تفسیر منهج الصادقین» و ... مکرّر طبع شده و مورد استفاده است، و اگر کسی از آنها استفاده نمی‌کند خودش کوتاهی کرده است.

پس، مسلمانی که می‌خواهد از قرائت قرآن مجید به خدا نزدیک شود باید در عین حالی که متوجّه معانی آیات و ترجمه و تفسیر است، خود را از فیض قرائت اصل قرآن محروم نسازد و قرائت ترجمه را به جای قرائت خودِ آن نشمارد؛ زیرا قرآن، اصل است و ترجمه به دل است؛ قرآن کلام خدا است و ترجمه کلام خدا نیست.

س- دستورات دین مقدّس اسلام باید مطابق با منطق علم باشد، و سطح علم در این زمان به گونه‌ای ترقّی کرده است که بعضی مردم بدون دلیل و برهان، زیر بار دستورات الهی نمی‌روند، مگر اینکه به حکم و مصالح آن- حتّی به طور اجمال- پی ببرند؛

مثلًا یکی از ایراداتی که یک نفر از مخالفین به این جانب نموده، راجع به مسأله تیمّم است. سؤال این است که: آیا تیمّم از نظر علمی چه نفعی دارد و یا چه عملی را انجام

معارف دین، ج۱، ص: ۲۳۵

می‌دهد؟ در صورتی که ما از نظر ظاهر ملاحظه می‌کنیم که دست و صورت ما قبل از تیمّم پاکتر از بعد از تیمّم است؛ به جهت اینکه بعد از انجام دادن عمل تیمّم، کف دست و مواضع دیگری از بدن که برای تیمّم دست به آن جا رسیده، خاک‌آلود و غباری‌آلود شده، و این خود از نظر طبّ جدید صحیح نیست. خواهشمند است حکمت تیمّم را از نظر شرع مقدّس جهت الزام مخالف بیان فرمایید.

ج- اوّلًا، احاطه به فواید و حکمت‌های دستورات فرعی دین، اگر برای همه غیر ممکن نباشد، برای اکثر مردم غیر ممکن است؛ و مانع از انجام وظایف و مشاغل دیگر می‌شود، و شخص را از استفاده عملی از این دستورات محروم می‌سازد. مانند بیماری که بخواهد تمام جزئیّات نسخه یک طبیب حاذق را بررسی کند، و از هر جهت، رابطه آن را با مزاج خود تشخیص دهد.

اگر بیماران بخواهند این روش را پیش گیرند نه اکثراً از حکمت‌های نسخه طبیب آگاه می‌شوند، و نه موفّق به درمان بیماری خود می‌گردند؛ بلکه بیماری آنها را از پا در می‌آورد.

ثانیاً، دستورات فرعی دین، همین قدر که با منطق عقلا و علم ثابت و با فرضیّه‌های علمی مخالف نباشد، قابل پیروی و لازم الاتّباع؛ است مانند دستور طبیب، که همین قدر بدانیم طبابت او بر خلاف قواعد مسلّمه طبّی و حفظ الصحّه نیست به آن عمل می‌کنیم؛ با این تفاوت که در دستورات دینی، احتمال خطا و اشتباه هم نمی‌دهیم.

ثالثاً، راجع به تیمّم باید گفت: البتّه ما تیمّم را برای اطاعت فرمان خدا و تعبّد به جای می‌آوریم. با این وجود همان طور که نوشته‌اید، اگر چه ممکن است از نظر ظاهر دست ما پیش از تیمّم پاکتر باشد- یعنی خاک‌آلود نباشد- امّا در زمان ما معلوم شده است که خاک به خودی خود کثیف نیست که باعث قوّت بیماری‌ها گردد؛ بلکه خاک، کشنده میکرُب‌های موذی و منهدم کننده موادّ آلی است.

ممکن است همان غباری که بر مواضع تیمّم می‌نشیند، میکرُبهایی را که در ظاهر بدن است از بین ببرد. پس تیمّم بر صعید طیّب (خاک پاک)- چنان چه اسلام دستور داده است- (فتیمّموا صعیداً طیّباً)[۲۷۱] واقعاً دست و رو را پاکتر می‌سازد.

حکمت دیگر تیمّم این است که چون وضو و غسل برای نماز، تشریع شده و مکلّف باید با آب- که یکی از وسایل تنظیف و تطهیر است- خود را طهارت بدهد و حال که از استعمال آب معذور شده است، سزاوار نمی‌داند که بدون تطهیر و تنظیف، به نماز و توجّه به خدا روی نماید، و با توجّه به اینکه خاک نیز- شرعاً و علماً- یکی از مطهرات

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۶

است، دستور داده شده که تیمّم کند تا با نظافت و طهارت، به درگاه خدا حاضر شود و اطاعتی را که به واسطه عذر از استعمال آب از او فوت شده، به این وسیله جبران و تدارک کند.

حکمت دیگر این است که اگر وضو و غسل، بدلی نداشته باشد و بدون بدل، مکرّر نماز بخواند حال اعتیاد و مواظبت به گرفتن طهارت در شخص به واسطه عذر از استعمال آب ضعیف می‌شود. ممکن است حکمت‌های عالی‌تری هم داشته باشد که به مرور زمان و پیشرفت علم معلوم گردد.

با وجود مطالبی که بیان گردید، تأکید می‌شود که ما باید همه عبادات را فقط برای امتثال امر و قربهٔ الی‌الله به جای آوریم، تا از حظوظ و فواید عالیّه روحانی و اخلاقی آن برخوردار گردیم.

س- با توجّه به این که این جانب تحقیقی درباره «عاقله در حقوق اسلامی» دارم، مستدعی است به پرسش‌های زیر پاسخ فرمایید:

۱- «عاقله» کیست و در چه مواردی کاربرد دارد؟

۲- استناد قبولی این نهاد حقوقی به چه منبع قرآنی، روایی و تاریخی می‌باشد؟

۳- آیا در جامعه کنونی- با شرایط فعلی- قابل پذیرش و اجرا می‌باشد؟

۴- ضمان عاقله چگونه ضمانی است؟ آیا ضمّ ذمه است یا نقل ذمه؟

۵- آیا جایگزینی برای آن می‌توان داشت؟ (مثلا بیمه)

ج ۱- جهت تحقیق درباره عاقله و احکام و تفاصیل آن، باید به کتب فقهیّه مفصّل‌له مثل «جواهر» مراجعه نمایید. فقط برای این که سؤال تا حدّی بدون پاسخ نمانده باشد، به تعریف شیخ الطائفه- قدّس سرّه- در خلاف اکتفا می‌نماییم:

ایشان در مسأله ۹۸ کتاب «دیات» می‌فرماید: «العاقلهٔ کل عصبهٔ خرجت عن الوالدین و المولودین وهم الإخوهٔ وأبناؤهم إذا کانوا من جههٔ أب وأم أومن جههٔ أب والأعمام وأبناؤهم والمولی إلخ» و مورد آن، قتل خطا وجنایت خطایی براطراف است (والله‌العالم).

ج ۲- منابع حکم فقهی عاقله، روایات است. علاوه بر این مورد، اجماع مسلمین است؛ چنانکه شیخ قدّس سرّه- در خلاف می‌فرماید:

«دیهٔ النفس علی العاقلهٔ فی قتل الخطاء و فی أطرافه کذلک بلاخلاف» (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۷

ج ۳- حتماً در جوامع کنونی و جوامع آینده- الی یوم القیامه- قابل پذیرش و اجراست. تعجّب است اگر کسی این حکم مسلم شرعی را در جامعه فعلی قابل پذیرش نداند، و آن را موقّتی و مختصّ به صدر اسلام عنوان کند؛ و از اشکالات متعدّدی که بر او

وارد می‌شود غافل بماند.

با این گونه اظهار نظرها باب تصرّف و تغییر در بسیاری احکام خدا باز شده و خاتمیّت و جامعیّت دین زیر سؤال می‌رود. اگر این باب باز شود، نه فقط حکم عاقله، بلکه تمام احکام دیّات و قصاص و تفصیلاتی که در آنها هست، صرفاً برای این که با حقوق موضوعه و نظامات لائیکی موافق نیست، باید کنار گذاشته شود.

بیشتر این ایرادات بر اثر غربزدگی، تأثر از رسوم و عادات بیگانگان، بزرگ‌بینی آنها و کم بینی خود و فرهنگمان است.

اساساً معیار و میزان ردّ و قبول و پذیرش در یک جامعه مسلمان و یا برای یک نفر مسلمان، با معیارهایی که امروز در جوامع غربی و لائیکی و حتّی دموکراسی معتبر است، فرق جوهری دارد و نمی‌شود این دو معیار را به جای یکدیگر حاکم کرد.

کلّ مسأله بین مسلمان و غیر مسلمان و بین مکتب اسلام و مکتبهای دیگر قابل بررسی است، امّا در جزئیّات- بر اساس هر کدام که باشد- بحث، خاص و قابل طرح نیست.

بنابراین عرض می‌شود: کسی که به خطا مرتکب جنایتی شود، اگر لازم باشد باید برای این که خون مجنیّ علیه هدر نگردد، با چیزی به عنوان دیه تدارک شود؛ و اگر خویشاوندان متمکّن او، طبق ضوابط، این دیه را تدارک نمایند، چه ایراد و اشکال حقوقی دارد؟

اگر حکم در مورد شخص معیّنی بود- مثل این که اگر زید مرتکب جنایت خطایی باشد، خویشان او عهده‌دار باشند- قابل ایراد بود. ولی اگر این حکم، عام بود و در مورد همه خویشاوندان بود، به گونه‌ای که در مورد این خسارت و ضرر، همه نسبت به یکدیگر عهده دار باشند، چه اشکالی دارد؟ امروز از این فرد، این خطا صادر می‌شود؛ فردا هم از دیگری.

این عهده‌گیری‌ها در برابر عهده‌گیری شخص جانی است؛ مثل این که در ضمن عقد شرعی و قانونی این قرار و تقابل و معاهده را بگذارند.

خلاصه عهده‌گیری عاقله این شخص، بلاعوض نیست؛ بلکه در مقابل عهده‌گیری خود شخص و دیگران از این عاقله است. مثل اینکه چند دولت با هم قرار بگذارند که هر

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۸

کدام به واسطه حوادث یا حادثه خاصّی در معرض تحمّل خسارت قرار گرفت، دیگران خسارت را بپردازند. این یک امر طبیعی و معقولی است که در خصوص این مورد، به حکم شرعی و الهی مقرّر شده است.

علاوه بر اینها، جای تعجّب است اگر کسی از قابل پذیرش و اجرا بودن این حکم سؤال کند، در حالیکه ببیند در دنیای کنونی و به اصطلاح متمدّن و حقوقدان، خسارت جنایت و خیانتهای عمدی یک نفر را- اگر چه دهها و صدها میلیارد باشد- از ملّتش و از نسلهای بعد از او گرفته و مردم مستضعف به دلیل جرم و جنایت و خیانت عمدی او، محکوم به استصغار و استحقار و در واقع، بردگی دیگران و فاقد عزّت و استقلال باشند.

چگونه است که این قانون ظالمانه را چون دول بزرگ غربی می‌پذیرند حتّی ما مسلمانان و حقوقدانان حرفی نمی‌زنیم؛ امّا در قانون الهی عاقله ایراد می‌کنیم؟

در دنیایی که ملّت آلمان به تهمت قتل جمعی از یهودی‌های خائن به ملّت آلمان، به وسیله هیتلر، هنوز هم بعد از گذشتن بیش از نیم قرن باید به یهودیان غرامت بدهند و آن را قانونی می‌دانند و می‌پذیرند، چگونه قانون عاقله در مورد قتل خطایی با وجود آنکه وجه حقوقی دارد، مورد حرف می‌شود؟

یهودی‌ها حتّی از ملّت‌هایی که دولتهایشان با هیتلر رابطه داشته‌اند، غرامت می‌طلبند و به زور آمریکا و دیگر دول استکبار، آن دریافت می‌کنند؛ و اینک که این نوشته را می‌نویسیم، از سویس مطالبه غرامت می‌نمایند و سویس هم راضی شده که تا ششصد

میلیون دلار بدهد تا آنان دست از سرش بردارند.

معارف دین ؛ ج ۱ ؛ ص ۲۳۸

ن‌ها مورد اشکال هیچ حقوق‌دان نیست و کسی نمی‌گوید بعد از پنجاه سال، چرا باید این مردم سویس عوض آنچه را یهودیان و طرفدارانشان جنایت بر آنها می‌دانند، غرامت بدهند؟

غیر از این است که این قانون را غرب عمل می‌کند و با زور سرنیزه پیاده ساخته است، و بنابراین از نظر حقوق، امروزه مسأله‌ای نیست؛ امّا قانون عاقله در اسلام و در بین مسلمین- که خود اسلام را اختیار کرده‌اند و خود را مکلّف و متعهّد به آن می‌دانند- از طرف آنها و استضعاف شدگان فکری آنها مورد حرف شده است.

بدیهی است موجب اتّخاذ این موضع‌ها، جز حقارت و ذلّت و خودباختگی در برابر اجانب نیست وگرنه مسلمان قوی و مؤمن و متعهّد، خودش را و تعالیم دین و فرهنگش را برتر و بالاتر از هر فرهنگ و قانونی می‌داند (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۹

ج ۴- ضمان عاقله مستقل است و ربطی به انتقال ذمّه یا ضمّ ندارد (واللهالعالم).

ج ۵- اگر قاتل، عاقله نداشته باشد، یا عاقله او تمکّن پرداخت نداشته باشد، دیه بر خود قاتل است (والله العالم).

س- شخصی سؤال کرده که: چرا علما و مراجع تقلید و پیشوایان مسلمین در یک زمان و عصر، از یک نفر بیشتر هستند؛ در صورتی که در زمان حضرت رسول- صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- و بعد از آن حضرت، در زمان امامان- علیه السّلام- یک نفر به عنوان امام و پیشوا مطرح بوده است.

ج- علما و مراجع تقلید، رتبه شاگردان واصحاب پیغمبر و ائمّه صلوات الله علیهم- را دارند که علوم و دستورات و تعالیم آنها را به دیگران منتقل می‌نمایند، و اخبار و احادیث و احکام را به مردم می‌رسانند.

در عصر خود- ائمّه علیهم السّلام- علمایی که از آنها نقل علم و حدیث می‌کردند، منحصر به یک یا چند نفر نبودند، و تنها جمعی از شاگردان حضرت صادق علیه السّلام- را که «ابن عقده» احصا کرده است چهار هزار نفر بوده‌اند.

س- به نظر مبارک حضرتعالی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام‌حسین- علیه‌السّلام- و دیگر امامان- علیهم االسّلام- چنان که از کلام صاحب «حدائق» استفاده می‌شود، رجحان شرعی دارد یا خیر؟

المظلوم سیدالشهداء و أب- ی الأح- رار و علی أهل بیته و أولاده و أصح- ابه

با توجّه به اینکه پوشیدن لباس سیاه شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سیّد الشّهدا- علیه السّلام- و سایر حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین- بی‌شبهه، راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و برائت از اعدای آل محمّد- صلوات الله علیهم اجمعین- و تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا و پاسداری از دین و مذهب، و مصداق عناوین و جهات راجحه دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دهه عاشورا برافراشتن پرچمهای سیاه عزا بر بالای خانه‌ها بود، که حتّی کسی که در وسط بیابان تنها در یک خانه و کوخ محقّر زندگی می‌کرد، ملتزم به این اعلام عزا و سوگواری بود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۰

یقیناً این برنامه‌ها و سیاه پوشیدن و سیاه پوش کردن در و دیوار خانه‌ها و حسینیه‌ها و تکایا و مجالس که متضمّن درس‌های بسیار آموزنده، و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است، همه راجح بوده و سبب احیاء و بسط امر مذهب، و تحکیم علایق و روابط با خاندان رسالت، و تجدید میثاق تشیّع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف و

استکبار است.

مسأله کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است:

اوّلا، اصل حکم به کراهت، قابل خدشه و اشکال است؛ زیرا عمده دلیل آن،- که اجماع است- محصل نیست؛ و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مجمعین به اخبار، حجّت و کاشف از قول معصوم علیه السّلام- نیست و روایاتی که به آنها استناد شده است اخباری مراسیل و ضعاف بوده و تمسّك به آنها به عنوان تسامح در ادلّه مکروهات، جریاً علی التّسامح فی ادلة المستحبات؛ مثبت حکم شارع مقدّس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر، یا اثبات حکم موضوع ذی الخصوصیّه برای فاقد خصوصیّت بدون یقین به تساوی هر دو موضوع، در موضوعیّت برای حکم، و بدون یقین به عدم دخالت خصوصیّت- مثل ما نحن فیه- قیاس و حکم به غیر علم است.

بنابراین، با اخبار تسامح در ادلّه سنن، جواز تسامح در ادلّه مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی‌شود. مضافاً بر اینکه در اصل مقیس‌علیه نیز استفاده حکم به استحباب مابلغ فیه الثّواب عن النبی صلّی‌الله علیه و آله- محلّ تأمّل و اشکال است.

غایة الأمر نقول:

إنه یستفاد من‌هذه الأخبار، ان من بلغه عن النّبی صلی الله علیه و آله- ثواباً علی أمر ثبت رجحانه بالشّرع سواء کان مستحباً أو واجباً أو لم یثبت عدم رجحانه إن أتی به التماساً لهذا الثّواب یعطی به ذلک الثّواب ویوجر به واین هذا من الحکم بالاستحباب حتّی یقال به فی غیره؟

به هر حال، اخبار دالّه بر کراهت، از جهت سند فاقد اعتبارند؛ و جبران ضعف آنها به عمل اصحاب، بنابر اینکه عمل جابر ضعف سند باشد در صورتی است که استناد ایشان در فتوا به نفس خبر باشد؛ ولی در مثل این مورد که محتمل است بر اساس همان تسامح در ادلّه، مشی کرده باشند، عمل به استناد به نفس حدیث ثابت نمی‌شود.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۴۱

مضافاً اینکه به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت مطلقه، مورد اشکال است؛ زیرا از خود آنها استفاده می‌شود که حکم در این موضوع به عنوان اولی موضوع نیست؛ بلکه به جهت تعنون آن به عنوان ثانوی و شعار و لباس بنی‌عبّاس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائه نفوذ و کثرت جمعیّت پیروان آنهاست و در واقع، نهی از آن به ملاحظه این بوده که یکی از مصادیق تلبّس به لباس ظلمه، و تشبّه به آنها است؛ و مثل این حکم طبعاً دائر مدار بقاء تعنون موضوع، به عنوان مورد نظر است.

بنابراین اگر بنی‌عبّاس از بین رفتند این شعاریّت و عنوان، بی‌موضوع و منتفی شد، یا رنگ دیگر شعار آنها یا ظلمه و کفّار و اهل باطل شد موضوع عوض می‌شود و حکم بر موضوع خود مترتب می گردد و پوشیدن لباسی که شعاریّت فعلیّه- مثل کراوات- دارد مکروه می‌شود.

ثانیاً، با قبول اینکه اصل حکم، فی الجمله ثابت است، دلیل آن اگر اجماع باشد، دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا- که ظاهراً در اعصار ائمّه علیهم السّلام- وبعد از ایشان متداول بوده- در معقد اجماع، معلوم نیست؛ و قدر متیقّن از آن مواردی است که این عنوان عزا را نداشته باشد و تلبّس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد؛ و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم، شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد، به مناسبت حکم و موضوع قابل منع است.

بعد از همه این تفاصیل، همان روایتی که صاحب «حدائق» به عنوان تأیید نفی بعد استثناء لبس سواد در عزای حضرت سیّد الشّهدا- علیه السّلام- از «جلاء العیون» علّامه مجلسی قدّس سرّه- نقل کرده، دلیل است؛ و به نظر حقیر با آن هم حصر مفاد روایات کراهت

در غیر موارد عزا فهمیده می‌شود و نیز می‌توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات، آن را مقیّد یا مخصّص آنها دانست و جهت این که صاحب «حدائق» صریحاً به آن استناد نفرموده، ظاهراً عدم ذکر سند آن در جلاء و عدم اطّلاع یا عدم مراجعه ایشان به واسطه ضیق مجال به کتب دیگر بوده است.

محدّث مشهور، «احمد بن محمّد بن خالد برقی» از طبقه سابعه، در کتاب «محاسن» ص ۴۲۰، ح ۱۹۵، از پدرش «محمّد بن خالد» از «حسن بن ظریف بن ناصح» از طبقه ششم از پدرش «ظریف بن ناصح» از طبقه پنجم، از «حسین بن زید»- که ظاهراً «حسین بن زید بن علی بن الحسین»- علیهم السّلام- معروف به «ذی‌الدمعهٔ» و از طبقه پنجم است- و او از عمویش «عمر بن علی بن الحسین»- علیهماالسّلام- روایت کرده است و سند و لفظ حدیث به این شرح است:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۲

«عنه عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن أبیه عن الحسین بن زید عن عمر بن علی بن الحسین- علیهماالسلام- قال:

لما قتل الحسین بن علی- علیهماالسلام- لبسن نساء بنی هاشم السواد والمسوح وکن لاتشتکین من حر ولا برد وکان علی بن الحسین- علیهماالسلام- یعمل لهن الطعام للمأتم».[۲۷۲]

از این حدیث شریف- که مورد اعتماد و حجّت بوده و شخصیّتهایی از مشاهیر و از ثقات و اکابر اهل بیت علیهم السّلام- آن را روایت نموده‌اند- استفاده می‌شود:

۱- پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اوّل مرسوم بوده است و بنابراین بانوان معظّمه بنی‌هاشم در ماتم حضرت سیّد الشّهدا- علیه السّلام- لباس سیاه پوشیدند.

ظاهراین است که این عادت و سنّتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته و مثل این است که لباس سیاه به عنوان ترک تزیّن و شعار عزادار بودن، متداول و مرسوم بوده است.

بنا بر این روایات، کراهت لبس سواد، شامل اینگونه لبس موقّت و معمول نمی‌شود، و منصرف به‌این‌است که لباس متعارف و رسمی شخص سیاه باشد؛ و به فرض که اطلاق یا عموم داشته باشد، این روایت، آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می‌زند.

۲- تشویق و ترغیب امام علیه السّلام- از این عمل، دلیل بر رجحان آن است؛ و از آن فهمیده می‌شود که ادامه آن جهت فراموش نشدن این واقعه بسیار بزرگ تاریخی و بزرگداشت موقف عظیم سیّد الشّهداء- علیه السّلام- راجح و مستحب است.

نباید گفته شود که: حدیث، حکایت از عمل بانوان و تصویب امام علیه‌السّلام- دارد و بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها دلالت ندارد؛ زیرا وجه تصویب و تشویق امام علیه السّلام- حال حزن و مصیبتی است که به وسیله پوشیدن لباس سیاه اظهار می‌شود، و خصوصیّت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست؛ و این حال در هر کس ظاهر شود مطلوب است.

البتّه اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنان نشان می‌داد، اختصاص به آنها پیدا می‌کرد؛ ولی وقتی در هر دو- عند العرف علی السواء- ظاهر می‌شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است، وجهی برای اختصاص نیست؛ و مثل رجلٌ شکّ بین الثّلاث والاربع است که چون این شک برای زن و مرد- هر دو- علی السّوا حاصل می‌شود، از آن، اشتراک زن با مرد در حکم معلوم می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۳

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام- است:

«الخضاب زینهٔ و نحن قوم فی مصیبهٔ»[۲۷۳]

که از آن استفاده می‌شود: زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر؛ مصیبت زده مرد باشد یا زن.

نیز از این حدیث استفاده می‌شود که اظهار عزاداری به وسیله پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب و تشویق است، خواه از مرد صادر

شود، یا از زن. و چنان نیست که با اینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد، رجحان اظهار آن مختصّ به زن باشد، زیرا عرف آن چه را موضوع مطلوبیّت این عمل می‌یابد، ارایه حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن و مرد هر دو مطلوب است.

بلکه می‌توانیم بگوییم از مثل این حدیث می‌فهمیم که: ارایه حال سوگواری در مصیبت حضرت سیّد الشّهدا- علیه السّلام- به هر نحو مشروع- که عندالعرف حال سوگواری باشد- مطلوب است و خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه کردن، یا مرثیه خواندن، یا پابرهنه رفتن، یا صورت‌های مشروع و مقبول دیگر باشد، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جعلنا الله من القائمین بها وحشرنا فی زمرتهم بحق محمد وآله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

س- درباره گوشت‌های قربانی در ایّام حج در منی، در صورتی که بعد از تلاش و کوشش لازم، یقین پیدا کند که راهی برای استفاده از گوشت قربانی نیست و حتماً ضایع می‌شود (یعنی یقین کند که آنها سوزانده و دفن می‌شوند و همچنین مستحقّینی در منی یافت نشوند و بداند که گوشت‌های قربانی به سایر بلاد اسلامی برای فقرا و مؤمنین برده نمی‌شود) و با توجّه به اینکه این کار، اسراف و حرام است، سؤال این است که آیا می‌شود که حاجی موقّتاً از قربانی کردن در منی صرف‌نظر کند، و پول آن را کنار بگذارد و هنگام بازگشت در محلّ خود قربانی کند (در همان ذی الحجهٔ یا در ذی الحجه سال آینده)؛ و سپس مطابق دستوری که درباره گوشت قربانی است آن را مصرف نماید؟

ج- این کار و این اعمال سلیقه و تصرّف در احکام الله جایز نیست. در این حکمت حج نیز اسرار و برنامه‌هایی است که باید طابق النعل بالنّعل انجام شود. اینجا تمرین و تربیت تسلیم ابراهیمی و اسماعیلی است که وقتی ابراهیم به فرزندش گفت: (إنّی أری فی المنام أنّی أذبحک [۲۷۴]، او نگفت: کشتن من چه فلسفه و فایده‌ای دارد، و چنین وچنان

معارف دین، ج۱، ص: ۲۴۴

می‌شود، و اسراف است و از این مقوله عذرها؛ بلکه بدون درنگ گفت: (یا ابت افعل ما تؤمر).

در حج، همان طور که از فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- استفاده می‌شود، خدا بندگانش را متعبّد به کارهایی فرموده است که بسا فایده مهمّ ظاهری برای آن درک نشود؛ مثل: طواف، سعی و بسیاری محرّمات احرام. امّا وقتی به عنوان تعبّد انجام شود، برکات بسیار بزرگ و فوایدی دارد که در هیچ عبادت دیگر تحصیل نمی‌شود.

با این وجود، در گوشت قربانی امکان استفاده و جلوگیری از ضایع شدن آن کاملا فراهم است، و می‌توانند با امکاناتی که هست آن را به صورت کنسرو و ... در اختیار مستحقّان و محرومان قرار دهند.

س- سرورم! ابهاماتی در زمینه موسیقی برای این حقیر پیش آمده است، با شما در میان می‌گذارم تا این حقیر را راهنمایی فرمایید.

خداوند تبارک و تعالی هنرمند و زیباست و زیبایی و هنر را دوست دارد.

موسیقی، یکی از هنرهای دنیوی است که حتّی بسیاری از دانشمندان گذشته که به تمام علوم زمان خود آگاه بودند، با این هنر نیز آشنایی کامل داشتند؛ چگونه می‌شود که این هنر زیبا اشکال شرعی پیدا می‌کند؛ یعنی به وجود آوردن آن- همان نواختن موسیقی باشد- و گوش دادن به آن حرام می‌شود و یا جایز نمی‌باشد؟ هنر، زیباست و انسان از زیبایی لذّت می‌برد؛ در چه صورت این لذّت اشکال دارد؟

غنا، موسیقی مطرب و لهو و لعب چیست؟ چگونه باید اینها را تشخیص داد؟

آیا نواختن و به صدا درآوردن همه آلات موسیقی اشکال دارد؟

در چه صورت نواختن آلات موسیقی اشکال دارد؟

آیا نواختن «نی» و «سه تار» جایز می‌باشد؟

آیا چوپان‌ها که «نی» یار آنها در تنهایی کوه‌ها و دشت‌هاست، عمل حرام انجام می‌دهند؟

گوش دادن به چه نوع موسیقی‌هایی اشکال دارد؟

آیا گوش دادن به یک موسیقی آرام و آرمش بخش اشکال دارد؟

بافرض این که نواختن یکی از آلات موسیقی اشکال نداشته باشد، و با توجّه به این که خرید و فروش آلات موسیقی جایز نمی‌باشد؛ پس چگونه می‌شود آن را تهیّه کرد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۵

از شما سرور بزرگوار خواستارم که در صورت امکان سؤالات این حقیر را پاسخ داده و این حقیر را- که جوانی جویای تقو و سعادت دنیوی و اخروی هستم- برای ادامه زندگی راهنمایی بفرمایید.

ج- نامه حاکی از علاقه و توجه جنابعالی به امور دینی تعهّد اسلامی و علاقه به تقویّت معارف و ازدیاد بصیرت و بینش و رشد معنویّات واصل شد.

از خداوند متعال مسألت می‌نمایم که شما و طبقه جوان معاصر را از مفاسد تبلیغات سوء و نشریّات و فیلمهای گمراه کننده مصون و محفوظ فرماید، و بر شعور دینی و احساسات و غیرت اسلامی شما بیفزاید.

عالم خلقت با مجموعه پهناوری که دارد و مساحت آن را جز خداوند خالق آن نمی‌داند و در تصوّر بشر نمی‌گنجد، همراه با ستارگان و منظومه‌ها، کهکشانها، کاینات کوچک و بزرگش، اتم و الکترونها و هر چه بگویند و بفهمند، اقیانوس‌ها و کوه‌ها، جنبندگان، حیوانات، انسانها و نظامات بدیعی که در آنها وجود دارد، با سلول‌های بدن و با همه اجزاء و افرادش- که هر کدام عالمی شگرف و جداگانه و جذّاب و جالب طبع جمال دوست بشرند- همه زیبا و دلربا و حیرت افزایند. همه جلوه جمال خالق یگانه ذی‌الجلال و ذی‌الکمال و ذی‌الجمال او می‌باشند. جمال آفتاب، جمال ماه، جمال انسان، جمال کوهها، دشت‌ها، مرغزارها، صحراها، باغ‌ها و شکوفه‌ها، و گلها و گلستان‌ها، بستان‌ها، جمال علم و قدرت و استعداد این بشر- ظاهر و باطنش و جسم و روحش- جمال شب و روز و نور حیات و حسّ و حرکت- که در کلّ اجزای این عالم برقرار است- همه جاذب و اعجاب انگیز است.

از همه بالاتر و جالبتر، جمال محمّد- صلّی الله علیه و آله وسلّم- و مهدی علیهم‌السّلام- است که آیات جمال حق، و زیبایی مطلقند و همه، شیفته و دلباخته آنهایند.

اگر گویم که عشق گل، فغان‌آموز بلبل شدخطا باشد که این نسبت بود بی‌اصل و بی‌مبدأ

نه بلبل عاشق گل شد، نه گل معشوق بلبل شدگل و بلبل شده هریک به رویی واله و شیدا

هر آن کس زنگ بزداید ز مرآت ضمیر خودبیند جمله هستی را به ذکر ایزد یکتا

همه عاشق به روی او همه مایل به سوی اوهمه خرّم به بوی او و او از جمله ناپیدا

نکته جالب در این عالم جمیل سراسر جمال این است که اگر چه میل به جمال و جمال دوستی و ذوق درک جمال مثل سایر استعدادها و امیالی که در بشر می‌باشد تکوینی و فطری است، امّا بدون هدایتهای تشریعی، این غریزه جمال دوستی نیز به واسطه اینکه انسان موجودی چند بعدی است مثل سایر غرایز منحرف می‌شود و یا امر

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۶

بر او مشتبه می‌شود؛ مثلا چیزی را از یک بعد و یک نگاه زیبا می‌بیند در صورتی که از نگاهها و ابعاد دیگر، زشت و نازیباست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- در مورد دنیا می‌فرماید:

«مثل دنیا مثل الحیه لیّن مسها و فی جوفها السم الناقع یحذرها الرجل العاقل و یهوی الیه الصّبی الغافل»[۲۷۵]؛

ظاهر مار، البتّه نرم است و کودک غافل به آن علاقه نشان می‌دهد؛ ولی شخص بالغ و عاقل از آن می‌پرهیزد.

جمال واقعی با جمال ظاهری، و جمال حقیقی با مجازی فرق دارد. صدای خوش و خوب، مثل چهره خوب واندام زیبا جمال است؛ امّا چگونگی استفاده از این زیبایی‌ها گاه فساد و وبال است و با آن زیبا، زشت و حسن، قبیح می گردد.

اگرچه غنا و سرود- که آوازی است مشتمل بر ترجیع خاص و مناسب با مجالس لهو است- بر حسب ذوق حیوانی و لهوگرایی بشر، زیبایی است، ولی در واقع زشت و خطرناک و آفت‌زا است و در روح، و بلکه جسم انسان- خصوصاً در دراز مدّت- خطرات بسیار دارد.

موسیقی که عبارت از استفاده از آلات طرب است همه از ملاهی بوده و بازدارنده انسان از یاد خدا و جمال حقیقی است. و هر چه انسان را از توجّه به آن جمال و پرستش او باز دارد، جمال نیست.

علاوه بر این موسیقی در اعصاب تأثیرات زیان‌بخشی دارد و چنان چه بررسی نمایید می‌بینید اشخاصی که به این امور گرفتارند از چه سعادات و لذایذ روحی و معنوی محروم می‌شوند و در چه درکات فسادی سقوط می‌نمایند؛ که از آن جمله؛ اعتیاد به مواد مخدّر و ... است. راجع به استفاده از موسیقی حتّی بیگانگان هم، نظر منفی داده‌اند و آن را زیان‌بخش می‌دانند؛ و کتب بسیاری در مضارّ این ملاهی نوشته شده است.

خداوند متعال که این بشر را به این استعدادهای زیبا آفریده است بهتر از خودش مصالح او را می‌داند، و مانند طبیب که بیمار را از غذای بد برحذر می کند، از این اعمال بر حذر فرموده است.

در روایت است که:

«انتم کالمرضی ورب العالمین کالطبیب»[۲۷۶]؛

شما مانند بیمار هستید و خدایی که جهانیان را تربیت می‌فرماید، مانند طبیب است؛ و طبیب باید آنچه را موجب علاج بیماری و تندرستی او است دستور بدهد، و بیمار را از آنچه به آن مایل است- اگر برای او زیان دارد- منع نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۷

این نکته را هم در نظر داشته باشید که مسأله مهم در اسلام، تسلیم بودن شخص نسبت به هدایتهای دینی و الهی است؛ مانند بیماری که در برابر طبیب حاذق تسلیم است و دارهای تلخ، تند و شوری را که او نسخه می‌دهد می‌خورد.

در مجموع، این اسلام است؛ و این هم احکام و رشته‌های مختلف همه نواحی زندگی و ابعاد روحی و معنوی و جسمی، سیاسی و اجتماعی و فردی، مالی و اقتصادی و جزایی که متضمّن جلب مصالح و دفع مفاسد می‌باشد و ما باید آنها را بپذیریم و در جزئیّات، چون و چرا ننماییم؛ و همان حالی را که شاعر می گوید داشته باشیم:

بنده آن باشد که بند خویش نیست‌جز رضای خواجه اش در پیش نیست

***

نی ز خدمت مزد خواهد نی عوض‌نی سبب خواهد زِ امرش نی غرض

گر بِبُرد خواجه او را پا و دست‌دست دیگر آورد کاین نیز هست

خداوند متعال، ما و امّت ما- به خصوص جوانان کشور ما- را از اشتغال به موسیقی و ملاهی و مناهی و برنامه‌ها و مسابقات پوچ و پوک- که سبب بر باد رفتن عمرو وقت می گردد- حفظ و حراست فرماید. والسّلام علیکم و رحمهٔ الله وبرکاته.

س- اگر شخصی به وسیله موسیقی یک حالت روحانی و تقرّب به خداوند پیدا کند (مثل اینکه از این دنیا پرواز می کند و به آن بی‌توجّه می گردد)، آیا شنیدن و نواختن موسیقی برای او حرام است؟

ج- شنیدن یا زدن آلات مذکوره برای همه حرام است؛ و بر حسب ادلّه فقهی که در کتب مفصّله استدلالیّه ذکر شده، در این حکم

تفاوتی بین شخص مفروض و غیر او نیست.

این اشتباه است که کسی فکر کند حالت مذکور، یک حالت روحانی و معنوی و قرب به خدا است؛ بلکه این یک حالت روانی است که معلول همان صدای تار و غیره است؛ یعنی اثر آن صدا به قدری روح شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد که از بسیاری از امور غافل می‌شود و حتّی ممکن است حالت گریه پیدا کند. والّا چطور ممکن است عملی که طبق برهان، برخلاف شرع مقدّس، حرام و معصیّت خداست و از آن نهی شده است، موجب تقرّب به خدا شود.

علاوه بر این گاهی عملی که دارای مصلحت و فایده‌ای است، برای آنکه ضرر و مفسده‌اش بیشتر است حرام می‌شود؛- زیرا خداوند متعال، عالم به تمام این جهات است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۸

مثلا در شراب و قمار بر حسب قرآن مجید، منافع و فوایدی هست، امّا چون گناه و فساد آنها بیشتر است حرام شده است.

شخص مسلمان باید تسلیم احکام خدا باشد. در روایت است که شما مانند بیمارید و خداوند ربّ العالمین طبیب است؛ و طبیب آنچه را مصلحت و خیر بیمار است دستور می‌دهد، و اشتهای او را ملاحظه نمی‌کند.

بسیاری از غذاها و داروها است که برای بیمار از یک جهت بسیار مفید است، ولی از جهت مهمتری مضرّ می‌باشد. بنابراین طبیب او را منع می‌کند و بیمار هم باید به دستور طبیب عمل کند (والله‌العالم).

س- اگر اسلام با بردگی مخالف است،- چرا مانند شراب و ... آن را حرام نکرد؟

ج- اسلام با بردگی مبارزه کرده است و در اجتماع اسلام بردگی، خواه و ناخواه باید منقرض شود.

پیامبر اسلام از اوّلین روزهایی که در مکّه معظّمه مبعوث به رسالت شد و قبل از هجرت به مدینه منوّره، در آن وقتی که هنوز بیشتر احکام اساسی و اصولی اسلام را عرضه نکرده و دعوتش بیشتر دعوت به خدا و توحید بود، مسأله آزاد کردن برده‌ها را مطرح ساخت.

آنگاه که هنوز مؤمنان به او معدود بودند و مبارزه با برده داری دعوتش را به خطر می‌انداخت، آزاد کردن غلامها و کنیزها را در طیّ برنامه‌های خاص و به عنوان یکی از بهترین کارهای نیک و موجبات قرب به خدا اعلام کرد؛ و سپس به موجب قرآن مجید در هنگام بیان برنامه امور مالی اسلام و در آمد و هزینه، یکی از مصارف خاص زکات را- که از مالیاتهای عمده اسلامی است- آزاد کردن بردگان مقرّر فرمود.

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام- از دستمزد خود هزار بنده آزاد کرد. هم‌چنین سایر ائمّه علیهم السّلام- برنامه آزاد کردن برده‌ها را داشتند. این یک مبارزه‌ای بود که رسم برده‌داری و برده فروشی را از میان می‌برد.

علاوه بر این، جریمه بعضی جرایم و گناهان، مانند: قتل نفس، افطار روزه، آزاد کردن بنده مقرّر شد و از طرق دیگر نیز این کار الزامی گردید.

امّا اینکه چرا آن را حرام نفرمود، شاید برای این بود که برده‌ها در گردش چرخ‌های اقتصادی، و امور کشاورزی و دامداری، در دنیای آن روز سهم مهمّی داشتند و میلیونها برده، این کارها را امور می‌کردند و آزادی ناگهانی و سریع آنها موجب بهم

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۹

خوردن وضع اقتصاد جوامع می‌شد و حتّی خود برده‌ها نیز در وضع نابسامانی می‌افتادند.

اسلام از یک سو زمینه آزادی برده‌ها را چنان تدارک دید که اگر برنامه‌های اسلام اجرا شده بود، برده‌داری و برده فروشی قرنها پیش پایان یافته بود؛ و از سوی دیگر برای اصلاح وضع موجود آنها که بسیار غیر انسانی بوده و بر خلاف واقع، به شریعت موسی علیه السّلام- و عیسی علیه السّلام- نسبت داده می‌شد و فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو آن را پذیرفته بودند، اسلام انقلاب

بزرگی به وجود آورد که برده به حساب یک انسان کامل محسوب شود و حقوق انسانی او محترم باشد.

اسلام تا آنجا پیش رفت که یک برده در ارزش‌های انسانی بتواند از برده‌دار هم گوی سبقت را برباید و چنان باشد که ارزش واقعی یک برده نزد خدا از هزاران و میلیون‌ها برده‌دار بالاتر شود و برده بتواند بر کرسی قضاوت نشسته و علیه برده‌دار و هر شخصیّت دیگر، طبق ضوابط اسلامی رأی بدهد.

حکایات بسیار از بردگان صدر اسلام و فضیلت‌هایی که برای آنها قایل بودند، شاهد قدر انسانی و ارزشی است که اسلام به آن‌ها اعطا کرد.

راجع به روابط برده‌دار و برده دستوراتی داده شد که بردگان در نهایت احترام و مصونیّتهای حقوقی زیست داشته باشند و به قدری این دستورات، مؤکّد بود که بعضی از ترس این که مبادا در ادای حقوقی که اسلام برای برده مقرّر کرده کوتاهی کنند، و در برابر خدا مسؤول شوند، برده را آزاد می‌کردند.

به قدری حسن سلوک با بردگان انسانی شد که بسیاری از برده‌ها از اینکه مولایشان آنها را آزاد کند، استقبال نمی‌کردند؛ و اگر هم آزاد می‌شدند رابطه خود را با مولای خود و خاندان او نمی‌بریدند.

هرگاه علی علیه السّلام- به بازار می‌آمد، دو جامه می‌خرید و آن را که بهتر بود به غلامش می‌داد. «قنبر» غلام علی علیه السّلام- بود که آزاد شده بود؛ امّا رابطه‌اش با علی علیه السّلام- رابطه یک مرید و مراد بود؛ رابطه یک شاگرد مؤمن و معلّم بود، که عاقبت هم در راه دوستی علی به دست «حجّاج» کشته شد.

پیامبر اسلام، غلام خود «زیدبن حارثه» را آزاد ساخت؛ وقتی پدر و کسانش آمدند او را خریداری کنند و با خود ببرند، پیغمبر او را آزاد کرد و به آنها نشان داد که برده فروش نیست و به زید اختیار داد که اگر می‌خواهد نزد کسان خود برود، و اگر می‌خواهد نزد پیغمبر بماند. زید خدمت پیغمبر را انتخاب کرد و در شمار صحابه معروف و رجال نامدار اسلام قرار گرفت و در جنگ «موته» پس از «جعفر طیّار»،

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۰

فرمانده سپاه اسلام شد و شهید گشت؛ و در تاریخ و در پیشگاه خدا مقامی یافت که میلیونها و میلیونها مردم در طول تاریخ اسلام به او غبطه می‌خورند. پیامبر اسلام بر خلاف سنّتهای دوره جاهلیّت که دختر دادن به برده یا برده آزاد شده را ننگ می‌دانستند، دخترعمّه خود را- که دارای شرافت نسبی عالی بود- به ازدواج او درآورد.

راجع به این موضوع، چون نویسندگان و محقّقان و حتّی بعضی خاورشناسان توضیحات کافی داده‌اند، به همین مقدار اکتفا می‌شود. می‌توانید رساله‌ها و مقالات بسیاری را که در این موضوع نوشته‌اند مطالعه فرمایید.

س- همان طور که مستحضرید ائمّه هدی- علیهم السّلام- در موقع مقتضی در رابطه با فلسفه احکام، بیاناتی را فرموده‌اند. البتّه معترفیم که شاید عقل به بسیاری از علل احکام دسترسی پیدا نکند؛ امّا از آنجایی که دایره ایجاد شبهات توسّط دشمنان دین و اهلبیت- علیهم السّلام- گسترش پیدا کرده، بیان فلسفه احکام خصوصاً برای جوانان ضروری است تا بدینوسیله آنان نسبت به تکالیف شرعیّه توجیه گردند. بنابراین مستدعی است در صورت امکان، درباره سؤالات ذیل پاسخ‌های لازم را شخصاً مرقوم فرمایید، تا بتوان در این زمینه خدمتی را ارایه کرد.

قبلا از اظهار لطف شما کمال تشکّر و امتنان را دارم.

۱- فلسفه وجوب حجاب و پوشش چادر چیست؟

ج- راجع به حکمتهای حجاب و فواید چادر و اصلح بودن آن برای خود بانوان کتب بسیاری به زبان فارسی و عربی و ... نوشته شده است؛ از آن جمله کتاب «وسیله العفائف یا طومار عفّت» است.

اگر اهل بصیرت با دقّت و تعمّق در جمله اخباریّه قرائیّه (ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهم [۲۷۷] که بعد از جمله انشائیّه (واذا سئلتموهن متاعا فسئلوهن وراء حجاب است نظر نمایند، بخش مهمّی از حکمتهای حجاب و مفاسد اختلاط زنان با مرادن بیگانه و جلسات و مجامع و مدارس و دانشگاههای مختلف معلوم می‌شود و به نقطه نظر شارع مقدّس- که صیانت جامعه از فساد و بی‌عفّتی و فحشا است- آگاه می گردند.

۲- دلیل و علّت حرمت ریش تراشی را مرقوم فرمایید؟

ج- در حرمت ریش تراشی علمای بزرگ از جمله عالم نابغه و متفکّر مجاهد، «شیخ جواد بلاغی» تألیفاتی دارند که می توانید مراجعه فرمایید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۱

به هر حال، قدر مسلّم این است که داشتن ریش تأسّی به انبیا و ائمّه علیهم‌السّلام- است.

از عصر رسالت تا این زمان، تراشیدن ریش در بین مسلمانان زشت و قبیح بوده است: اخیراً که مسلمانان با بیگانگان ارتباطی پیدا کرده و قوّت صنعتی بیگانگان برخی از افراد ضعیف مسلمان را خود باخته و تحت تاثیر آنها قرار داده است، تراشیدن ریش مثل بسیاری از آداب و رسوم دیگر آنها مورد تقلید این افراد ضعیف قرار گرفته است.

۳- علّت حرمت اختلاط زن و مرد نامحرم در عروسی‌ها، گروههای سرود و برنامه‌ها و مجالس چیست؟

ج- تعجّب است که با وضوح مفاسد آن، علّت حرمت آن مورد سؤال واقع شود.

۴- فلسفه حرمت استفاده مردان از طلا چیست؟

ج- البتّه ما نمی‌توانیم فلسفه احکام را- چنانکه باید- بیان کنیم، و چه بسا که در مواردی اصلا حکمت حکم را درک نکنیم؛ امّا اجمالا و با توجّه به حکمتهای اکثر احکام، می‌دانیم و معتقدیم که در همه احکام شرعیّه، مصالحی منظور شده است که ما باید در مقام تسلیم به آنها عمل و به آن چه را حکمتش نامعلوم مانده، مثل آنچه معلوم است عمل کنیم؛ عیناً مثل بیمار، و نسخه و دستور پزشک.

با این وجود در خصوص تزیّن مرد به طلا، این حکمت مهم وجود دارد که در مردان، گرایش به زینت رواج نیابد و مردم به افتخارات معنوی اقبال داشته باشند؛ و این زینت‌ها و ظواهر، سبب فخرفروشی و برتری‌جویی نگردد.

۵- علّت حرمت تشبّه به کفّار و پوشش کروات و تقلید از آرایش، لباس و مد بیگانگان چیست؟

ج- حکمت این هم در کمال وضوح است. تشبّه به کفّار، خلاف استقلال اسلامی و حاکی از ضعف روحیّه جامعه و بزرگ شمردن و کارساز شدن استضعاف آنها است.

بسیار تأسّف آور است که مسلمانان به کفّار گرایش داشته باشند، در حالی که کفّار گرایش به اسلام مسلمانان، و ترک عادات خود مثل همین کروات زدن را خلاف استقلال خود می‌دانند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۲

۶- دلیل و حکمت حرمت رقص و لهو ولعب و موسیقی لهوی و غنا چیست؟

ج- لهو و لعب و رقص و موسیقی و ملاهی، همه از اموری است که جنبه‌های حیوانی انسان را تقویت می‌نماید و جنبه‌های روحانی و ملکوتی او را ضعیف؛ و او را از یاد خدا و سیر در عوالم معنوی و کمالات انسانی باز می‌دارد.

۷- فلسفه تفاوت دیه زن و مرد و ارث آن دو چه می‌باشد؟

ج- حکمت آن شاید بعضی جهات اقتصادی و ملاحظه تکالیف اقتصادی است که بر عهده مرد بوده و به واسطه قتل او فاقد موضوع شده است.

۸- فلسفه مبغوضیّت طلاق و دستور اسلام به سهل گرفتن امور ازدواج چیست؟

ج- این دو سؤال هم جوابش روشن است، حکم طلاق از احکامی است که باید در قوانین عائله مشروع باشد و بدون آن این قانون، ناقص خواهد ماند؛ ولی رواج طلاق نیز متضمّن بعضی معایب است که با مثل همین نکوهشهای ارشادی و تعالیم دیگر کنترل می‌شود.

سهل گرفتن امر ازدواج، فواید و حکمت‌های بسیار دارد. در حال حاضر سخت‌گیری‌هایی که در ازدواج مرسوم شده و حتّی محدودیّتها و شرایطی که به عنوان قانون در امر ازدواج برقرار می‌شود، همه با این مصالح عالیّه که بیانش مستلزم شرح فراوانی است، منافات دارد.

اگر آن محدودیّت‌ها در جوامع غربی- که ارتباطهای نامشروع بین زن و مرد را گناه نمی‌دانند برقرار باشد برای خودشان و آن فرهنگ مبتذل قابل قبول است؛ امّا در جامعه مسلمانان باید ازدواج برای همه بدون محدودیّت‌های غیر شرعی همیشه قابل عمل باشد.

به نظر حقیر، مسایل تسهیل ازدواج در اسلام که متاسّفانه فعلا با بعضی مقرّرات محدودیّت‌هائی یافته، نظر عالی شارع مقدّس را نسبت به حفظ جامعه از سقوط در منجلاب فحشا و زنا نشان می‌دهد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۴

فصل‌دهم: صوفیه

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۶

صوفیّه

س ۱- آیا «عشریه»، ریشه اسلامی دارد؟ آیا مکفی از خمس می‌باشد؟

س ۲- دیدگاه اسلام در مورد صوفیان چیست؟ اگر منکر ضروریّات دین نباشند، ولی به جای «خمس» قائل به «عشریه» بوده و شارب را بلند گذاشته و یا بیش از حد به قطب توجّه کنند، آیا این کار آنها بدعت و کفر محسوب می‌شود؟

س ۳- آیا ازدواج با دختر آنها اشکال دارد؟ معاشرت کردن با آنها چطور؟

س ۴- لطفاً یک تعریف از «عارف» و «عرفان» بفرمایید (اگر چه که این مفهوم والا در قالب یک جمله نمی‌گنجد).

س ۵- آیا می‌توان با قلم به کتب آنها پاسخ داد و آن را نقد کرد (بدون توهین کردن و رعایت کامل شؤون اسلامی)؟

س ۶- صوفیان در مقابل برخی معترضین به شارب، ضمن اینکه این را شعار خود می‌دانند و می‌گویند: «از نظر ما زدن و یا نزدن آن اشکالی ندارد و چون عمل مستحبّی می‌باشد، در صورت گذاشتن آن، مرتکب گناهی نشده‌ایم.» چند مسأله را هم مطرح می‌کنند که من آنها را در قالب سؤال مطرح می‌کنم. لطفاً شما پاسخ دهید؟

الف- با این که به مصداق آیه شریفه (و ثیابک فطهر) أی فقصر از لباس بلند نهی شده، چرا علما آن را زیّ خود قرار می‌دهند؟

ب- با این که عمامه بیش از سه دور مکروه است و لباس سیاه هم مکروه می‌باشد، چرا علما عمامه بلند را شعار خود قرار می‌دهند و سادات، عمامه سیاه دارند؟ ...

ج- مکتوب جنابعالی واصل شد. با تشکّر و تقدیر از توجّهات جناب‌عالی؛ امید است در تحقیق و بررسی و نیل به حقّ و حقیقت موفّق باشید و وسیله هدایت و نجات دیگران از شبهه و ضلالت گردید.

راجع به فرقه مذکوره از فِرَق صوفیّه، بسیاری که اهل اطّلاع از مشارب و برنامه‌های آنها هستند، حسن ظنّی به آنها ندارندو اگر چه به ظاهر یا به واقع به بعضی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۷

عقاید حقّه اقرار و اعتراف نمایند، در بعضی موارد دیگر، عقاید آنها را منحرف می‌شناسند، و بسیاری دیگر از صوفیّه را از این‌ها معتدلتر می‌دانند.

همین موضوع تجزیه دین به طریقت و شریعت و دعوای اجازه خاص از حضرت بقیّهٔ اللّه- ارواح العالمین له الفدا- به قول خودشان در تلقین اذکار و طریقت و لزوم اتّصال علما و به اصطلاح آنها علمای شریعت- به وسائط غیر مخدوشه به ایشان، همه دعوایی است که مخالف اجماع و اتّفاق شیعه بوده و هست. و احدی از علمای کاملین و فقها و محدّثین بارعین از عصر آغاز غیبت کبری الی زماننا هذا- مثل: «صدوق»، «شیخ مفید» و «شیخ طوسی»- چنین ادّعایی را نداشته و آن را قطعاً و جزماً مردود می‌دانند و بدعتها و فرقه‌سازیها و ضلالتها از همین دعوی مایه می‌گیرد.

البتّه هر کس به شهادتین و ولایت ائمّه اثنا عشر- علیهم السّلام- اقرار بنماید و انکار ضروری اسلام را نکند، محکوم به اسلام و تشیّع است و کافر تراشی جایز نیست. ولی در برّرسی عقاید صوفیّه باید به سخنان و بیانات و نوشته‌ها و اشعار اشخاص و به اصطلاح اقطاب ایشان و برنامه‌های اذکار و اوراد و حالات آنها از وجد، سماع، عشق مجازی و جدایی‌هایی که با متشرّعه دارند، مراجعه نمود.

حتّی بدعت کیفیّت- به قول آنها-، تشرّف و دستوراتی که می‌دهند تا آنجا کشیده می‌شود که به آنها نسبت می‌دهند و در هنگام قرائت (إیاک نعبد) قصد مرشد یا شکل او را در ذهن حاضر کنند. و سلسله‌های بی‌اعتباری که برای مرشد خود ساخته‌اند غالباً یا مجهول الحال و یا از غیر اهل تشیّع و فاسد العقیده می‌باشند.

همین شعار «هو ۱۲۱» بر بالای نوشته‌ها و نامه‌ها در برابر شعار اسلامی و قرآنی (بسم اللّه الرحمن الرحیم چه توجیهی دارد؟ چرا از این شعار مقدّس مسلمانها اعراض کرده و با این شعار ساختگی خود را از دیگران جدا نموده‌اند؟

آنها باید این بدعتها و سایر مظاهر، مثل گذاردن شارب را کنار بگذارند، و به سایر مسلمانان و شیعیان بپیوندند. اگر واقعاً پاکدل و منصف باشند خود بهتر می‌دانند که چیزی در صندوقشان نیست و با مقام اقدسی ارتباط ندارند.

شخص جنابعالی هم به این موضوع حتماً رسیده‌اید و این چند نفری را که در این نیم قرن از این فرقه یکی پس از دیگری در محلّ شما دعوای قطبیّت و ارشاد داشتند و آن را به ارث به فرزندان خود سپردند، می‌شناسید. حال پس از فوت پیر یا مرشد یا قطب آخر که کسی را نداشتند، عموی او را از وکالت دادگستری بازداشتند. این افراد چه رابطه خاصّی با مقام ارفع و اقدس ولی اللّه الأعظم- ارواحنا فداه- می‌توانند داشته باشند؟ اگر این آقای وکیل دادگستری و به اصطلاح حقوق خوانده، شجاعت و آزادگی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۸

داشته باشد، ختم این غایله را اعلام و بطلان آن را ابلاغ می‌نمود و جمعی را از اشتباه بیرون می‌آورد.

و امّا پاسخ به سؤالات:

ج ۱- «عشریّه» به صورت معمول بین دراویش بدعت و حرام است و ریشه اسلامی ندارد و مجزی از خمس نیست.

ج ۲- صوفیّه با فرقه‌ها و انشعابات بسیاری که دارند، اگر چه در انحراف در یک سطح نیستند و بسا که برخی از آنان خارج از ربقه اسلام شمرده نمی‌شوند، امّا در مجموع، منحرفند و عقاید خاصّه‌ای که دارند غیر اسلامی است.

همین موضوع توجّه خاص و بیش از حد به قطب، در بعضی صورتهایش شرک و کفر است، و باید مشخّص شود که به چه صورتی است تا معلوم گردد از مصادیق بدعت یا بالاتر، کفر و شرک است، به هر حال، انکار هر یک از ضروریّات دین کفر است.

ج ۳- از معاشرت، مجالست، مزاوجت و رفاقت با آنها- چون معرض خطر ضلالت، فساد عقیده و مفاسد دیگر است- جداً باید احتراز نمود. حتّی اگر التزام آنها به عقاید و برنامه‌های غیر اسلامی و انکار ضروری معلوم نباشد نیز احتیاط شدید ترک ارتباط با آنها است:

«أخوک دینک فاحتط لدینک».[۲۷۸]

ج ۴- تعریفی که فارغ از اصطلاحات و مقرون به حقیقت باشد این است که: مفهوم «عارف» و «عرفان» و «معرفت» مانند نور، مقول به تشکیک است و مراتب و درجات آن بسیار متفاوت است.

حقیقت عرفان و معرفت، شناخت است که برای همه تا حدّی مفهومی بدیهی و در نهایت وضوح است؛ یعنی هر کس در هر حدّی که آن را دارد این حقیقت را در خودش می‌یابد. متعلّق معرفت و عرفان هر چه باشد، در مورد عرفان و معرفت به خدا همین معنی ثابت است.

تمام مؤمنین و کسانی که خدا را باور کرده‌اند همان درجه‌ای را که از معرفت دارند در خود ادراک می‌کنند. در عین حال، این مراتب- چنانکه گفته شد- متفاوت است.

آن پیرزنی که گفت: خدا را به گردش کردن این چرخ می‌شناسم که تا آن را نگردانم نمی‌گردد، عارفه و صاحب عرفان و معرفت است و حقیقت آن را در خود می‌یابد. و نیز آن چوپانی که به چرانیدن گوسفندان مشغول است و از مشاهده اوضاع و

معارف دین، ج۱، ص: ۲۵۹

احوال آنها راه به خدا می‌برد و خدا را می‌خواند؛ و همچنین آن کیهان‌شناس؛ و نیز آن عالم و دانشمندی که عمرش را در کسب معارف و تفکّر و اندیشه گذرانده است؛ و همچنین آن شخصیّت یگانه و بی‌مانند و بزرگی که به درگاه حضرت احدیّت- جلّت عظمته- «لُااحصی ثناء علیک أنت کما أثنیت علی نفسک»[۲۷۹] عرض می‌کرد و نیز آن عظیم المنزله که «لوکشف الغطا ما ازددت یقیناً»[۲۸۰]) و «ما لله آیهٔ أکبرمنی»[۲۸۱]) می‌فرمود، همه از عرفان بهره‌مندند، و عارفند؛ امّا فاصله درجات و مراتب و مقامات تا به بیش از فاصله زمین از آسمان می‌رسد.

ج ۵- به کتب و افکار و آرای آنها پاسخ داده شده؛ می‌توانید به کتبی مانند: «خیراتیه»، «حدیقهٔ الشیعه»، «نقدی بر مثنوی»، «صوفی و عارف چه می‌گویند»، «فضائح الصّوفیه»، «عرفان و تصوّف» و نوشته‌های «کیوان قزوینی» که سالها از به اصطلاح بزرگان همین فرقه مورد سؤال شما بود و به کتاب «از کوی صوفیان تا حضور عارفان»، تألیف «سیّدتقی واحدی صالح علیشاه» و کتاب‌های بسیار دیگر رجوع فرمایید.

ج ۶- اوّلًا، اگر به کسانی که در مورد شارب اعتراض می‌نمایند در مورد دیگر اعتراض باشد، موجب رفع اعتراض از آنها نمی‌شود. ورود هر دو اعتراض مانعهٔالجمع نبوده و اثبات یکی از آن دو، موجب نفی و سلب دیگری نیست.

مسأله این است که زدن شارب- چنان که در عبارت سؤال نیز تصریح شده- مستحب است، و به تعبیر دیگر، گذاردن و داشتن آن مکروه می‌باشد و روایات متواتر و قطعی از حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام- همه دلالت بر سفارش اکید بر احفاء شارب، یعنی مبالغه بر زدن و گرفتن آن دارد. این دستور اسلام و سنّت ثابت قولی و عملی آن بزرگواران است. حال ترک این سنّت و شعار قرار دادن آن چه معنایی دارد؟ اگر اشخاص، این سنّت و امثال بسیاری از آداب و مستحبّات دیگر را ترک کنند، ایرادی نیست، ولی التزام به آن و شعار قرار دادن التزام، بر خلاف ادب دین و سیره ائمّه معصومین علیهم السّلام- است.

معنای این تعبّد و التزام به نگرفتن شارب و ترویج و مستحسن شمردن آن، انکار یک حکم ثابت شرعی است؛ که اگر چه آن حکم مستحب باشد انکارش مثل انکار حکم واجب است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۰

اگر در معنای این التزام قدری دقّت شود، به عبارت دیگر، ترک مستحب (مثل: زدن شارب یا گرفتن ناخن یا نماز شب) با انکار استحباب این اعمال و راجح قرار دادن ترک آنها (مثل: ترک نماز و انکار و التزام به ترک نماز) خیلی فرق دارد.

ترک نماز واجب، معصیّت کبیره و ترک نماز نافله و ترک زدن شارب ترک مستحب است؛ امّا انکار وجوب نماز یا استحباب نافله، موجب کفر است. مواظبت و تعهّد داشتن به ترک این اعمال- اعم از واجب و مستحب- و وظیفه قرار دادن آن نیز با التفات به لازم آن، کفر می‌باشد.

البتّه غرض این نیست که اصحاب شوارب و هر کس را که شارب دارد کافر بگوییم، حاشا و کلا. چون اکثریّت آنها توجّه به لوازم این التزام ندارند؛ امّا آنهایی که به اینها دستور می‌دهند، خودشان منصفانه فکر کنند که این دستور متضمّن چه معانی ولوازم است؛ وچگونه می‌توان بدعت بودن آن راانکار نمود؟

ثانیاً، آیه شریفه (وثیابک فطهّر)[۲۸۲] اگر چه ظهور ابتدایی آن با عدم اطّلاع از لباسهای دامن‌کش اعراب، امر به تطهیر و تنظیف لباس است، امّا در روایات شریفه «فقصّر»، به کوتاه کردن ثیاب تفسیر شده است که البتّه این تفسیر، چون از معصوم علیه السّلام- است، حجّت می‌باشد. ولی بر حسب روایات و تفاسیر در عصر جاهلیّت، بین اعراب- مخصوصاً اهل تکبر- رسم بوده که لباسها را به قدری بلند می‌گرفتند که بر زمین کشیده می‌شد؛ و در آیه، نظر به کوتاه کردن لباس به حدّی که از قوزک، پایینتر نیاید و بر زمین کشیده نشود. چنانکه در آستین نیز مستحب است که روی مچ دست را نگیرد و از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام- روایت است که این مقدار را قطع می‌فرمودند.

بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود و مستفاد از روایات است، لباس‌های اهل علم از قوزک پا فراتر و بلندتر نیست. بسیاری از علما بوده و هستند که از این مقدار هم قبایشان کوتاهتر است. به هر حال، به مقداری که مصداقاً بیان شد، کوتاه کردن لباس محقّق می‌شود؛ علاوه بر آن که بر حسب روایات نیز همین مقدار کافی است.

نکته تفسیری مهم این است که این معنی که مراد کوتاه کردن لباس در حدّی است که دامن بر زمین کشیده نشود (فطهّر) به «فقصّر» مناسبت دارد؛ زیرا این تقصیر، موجب حفظ طهارت لباس و آلوده نشدن آن به قذارات و کثافات است.

ثالثاً، در مورد عمامه، دلیلی بر کراهت بیش از سه دور بستن نیست؛ بلکه عمامه سحاب حضرت رسول صلّی الله علیه و آله- نُه دوری بوده است. شاید جهت اصلی این که

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۱

بعضی عمامه‌ها را کبیر و بزرگ می‌گرفتند، همین تأسّی به عمامه سحاب آن حضرت باشد.

امّا عمامه سیاه، بی‌شبهه بر حسب روایات، از کراهتی که در لباس سیاه است استثناء شده؛ با این وجود، به هر دو رنگ- سیاه و سفید- معمول بوده است و به مرور زمان و تعظیم و تبرّز مقام سیادت در عرف و عادات به حضرات سادات عظام زاد الله تعالی فی شرفهم- اختصاص یافته است. این امور طرف قیاس با مسأله شارب و گذاردن آن به عنوان یک عمل راجح و شعار و یک ربط معنوی و گرایش مسلکی نمی‌باشد.

امید است خداوند متعال مسلمانان را از شرور و شبکه‌های اهل بدع- مخصوصاً مدّعیان تصوّف و عرفان و رهبری سیر و سلوک- مصون و محفوظ بدارد. انشاءاللّه تعالی موفق باشید.

س- صوفیّه به استناد روایاتی، مسأله تصوّف را به زمان رسول اکرم- صلّی‌اللّه علیه و آله وسلّم- و تأیید ائمّه طاهرین- سلام‌اللّه

علیهم‌اجمعین- می‌رسانند. آنها معتقدند رسول خدا- صلّی الله علیه و آله وسلّم- بر اندام علی مرتضی- علیه السّلام-، و آن بزرگوار بر «سلمان فارسی» و «اویس قرنی» و «کمیل بن زیاد» و «حسن بصری» خرقه پوشانیده و تاج بر سر نهاده و تلقین ذکر نموده‌اند. آیا حدیثی معتبر در این زمینه به نظر مبارک رسیده است یا خیر؟

ج- حدیث معتبر در این موضوع به نظر نرسیده و همه احادیثی که صوفیّه به آن استناد می‌نمایند یا ضعیف و یا مجعول است و یا بر مطالب باطله آنها دلالت ندارد.

شما می‌توانید در این رشته به کتبی مانند: «خیراتیه»، «حدیقهٔ الشیعهٔ»، «نقدی بر مثنوی»، «فضائح الصوفیه» و «عرفان و تصوف» مراجعه مراجعه فرمایید. ولی در این میان، احادیث معتبر در مذمّت صوفیّه و لزوم اجتناب از معاشرت و ارتباط با آنها وارد شده است (واللّه العالم).

س- نظر خود را در مورد کسانی که به اصطلاح در زمره عرفا از آنها یاد شده (صوفیانی چون: «محی الدّین عربی»، «بایزید بسطامی»، «حسین بن منصور حلّاج» و «جلال‌الدّین محمّد بلخی مولوی») به صورت مبسوط و مکفی بیان فرمایید.

ج- با تقدیر از توجّه و آگاهی شما. همانطور که مرقوم داشته‌اید این افراد- که به اصطلاح، عارف نامیده می‌شوند- اکثراً دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روشهای خرافی می‌باشند و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۶۲

این افرادی را که نام برده‌اید طریقه متشرّعه و ملتزمین به احکام و آداب شریعت را نداشته‌اند. اگر هم برخی، آنها را از عقاید فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آراء و عقایدشان حجّت نیست.

قدر مسلّم این که این افراد و آرائشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیّع هیچ‌گاه مرجع و ملجأ نبوده است.

در همه ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی مثل: «ابن بابویه»- پدر «صدوق»-، «صدوق»، «شیخ مفید» ها، «شیخ طوسی» ها، «علّامه حلی» ها و «مجلسی» ها و صدها و هزارها عالم دیگر از این قبیل بوده‌اند که در ارایه مرزهای بین کفر و اسلام همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است. اکنون هم راه و صراط مستقیم، همان راه آنها است.

س- متصوّفه برای توجیه مسأله «عشریّه»، به انواع اخبار و فتاوی متوسّل شده و سعی در شرعی نشان دادن آن نموده‌اند. در کتبی که در همین خصوص از آنها منتشر شده است ذکر شده که در زمان غیبت امام زمان- علیه السّلام- نصف عشریّه- که مکفی از خمس می‌باشد- بخشیده می‌شود، و در این خصوص- چنانکه ذکر شد- به اخباری نقل از کتاب «وافی» ابواب خمس، باب «تحلیلهم الخمس لشیعتهم و تشدیدهم الأمر فیه»- (که البتّه فقط به این اخبار اشاره شده و عین آن را نیاورده‌اند- اشاره می‌کنند و بعد هم گویا در این زمینه به جمله‌ای از مرحوم فیض متوسّل شده‌اند تحت این مضمون که: «و أما مثل هذا الزمان حیث لا یمکن الوصول إلیهم- علیهم السّلام- فیسقط حصّتهم- علیهم السّلام- رأسا لتعذر ذلک و غناؤهم عنه رأسا دون السهام الباقیهٔ لوجود مستحقیها و من صرف الکل حینئذ إلی الاصناف الثلاثه فقد أحسن و احتاط و العلم عند الله». و به این وسیله سهم امام- علیه‌السّلام- را در صورت پرداختن و یا نپرداختن در یک سطح معرّفی می‌کنند که پرداخت عشریّه مکفی از خمس، به غیر مجتهد نیز توجیه می‌شود. و از طرفی ارتباط طرفداران آنها با روحانیّت و مرجعیّت کمرنگ می‌گردد و سعی می‌کنند خطری را که از ناحیه آن بزرگواران همواره حس می‌کردند از بین ببرند؛ و این جمله مرحوم فیض را نیز به همین جهت مطرح می‌کند. که اصلا هم معلوم نیست از آن مرحوم نقل شده باشد.

سؤال من از حضرتعالی این است که آیا اصولاـ چنین اخباری وجود دارد؟ و اگر وجود دارد آیا شرایط خاصّی برای احادیث بخشیدن سهم امام وجود دارد؟

با توجّه به اینکه تا آنجا که حقیر دنبال آن رفته‌ام اصلا به این مضمون منقول از جانب صوفیّه برخورد نکرده‌ام؛ لطفاً در این

خصوص مرا با قلم رسا و تبیین کننده خود راهنمایی بفرمایید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۳

ج- راجع به مسأله عشریّه، اوّلا لازم به تذکّر است که ایرادی که بر این منتحلین به اسلام و تشیّع وارد است، ایرادات فرعی و جزئی نیست؛ ایراد بر اساس مسالک و مشارب آنهاست که در نهایت اگر نگوییم کفر و شرک است، اسلامی و مذهبی نیست و همواره مورد ردّ علمای بزرگ اسلام و مذهب بوده است.

ایرادات و اشکالات به عقاید این فِرَق و گمراهیهایی که داشته و دارند و حتّی کتب خودشان نیز از آنها پر است، فراتر از این نوع ایراد است.

ثانیاً، همانگونه که اشاره کرده‌اید، بابی در این مورد در «کافی» وجود دارد و احادیثی متعدّد که برخی دلالت بر تحلیل خمس، و برخی دلالت بر تشدید امر آن دارد، و احادیث دیگری که این دو دسته از احادیث را تفسیر و توجیه می‌نماید، وجود دارد و اظهار نظر در این احادیث البتّه با اهل فن و صاحبان قوّه قدسیّه اجتهاد است. آنچه از مجموع آنها استفاده می‌شود این است که ائمّه علیهم السّلام-، شیعیان را در مورد اموالی که از دست کسانی که معتقد به خمس نیستند (کفّار و مخالفین) می‌گیرند، به ملاحظه مصالح مهمّه معاف کرده و حلیّت آن اموال را بر آنها در این اخبار اعلام فرموده‌اند.

نظر اوسع این است که این تحلیل، اموالی را که از معتقدین به خمس هم گرفته می‌شود و خمس آن را ادا نکرده‌اند شامل می‌شود و بر شخصی که آنها را مثلا می‌خرد یا به نوع دیگر مالک می‌شود، تخمیس آن واجب نیست؛ و خمس بر ذمّه همان شخص اوّل که به او متعلّق شده باقی است و باید بدهد. در این بین، قول شاذّی نیز این است که در عصر غیبت، کلّ خمس تحلیل شده و قول دیگر این است که سهمی که تعلّق به امام علیه السّلام- دارد مورد تحلیل است. از لحاظ استنباط و بحث فقهی و با توجّه به حکمت‌ها و مصالح مهمّی که در تشریع خمس است، این دو قول که مفوت آن حکمت‌ها و مصالح است مردود می‌باشد.

ناگفته نماند که یک نظر عمده که بزرگانی از قدما بر آن فتوا داده‌اند این است که اخبار تحلیل، مربوط به مناکح است؛ مثل امائی که مسلمانان در جنگهایی که در زیر لوای خلافت غاصب از کفّار می‌گرفتند. به هر حال، افزونتر از این قول و قول اوّل را نمی‌توان با این اخبار ثابت کرد و تحلیل کلّی خمس را عنوان نمود.

امّا کلامی که از مرحوم فیض نقل کرده‌اید، از ایشان است که در پایان این باب بعد از بیاناتی گفته است. و این قول را که تحلیل، مربوط به سهم مبارک امام علیه السّلام- است و سهم ایتام و مساکین و ابن السبیل را شامل نیست، تقویت کرده است؛ البتّه چنانکه گفته شد قول ضعیفی است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۴

به هر حال، مسأله از مسایل فقهیّه است و شخص اگر خود، مجتهد نیست باید از مجتهد و فقیه جامع‌الشرایط تقلید کند.

خلاصه، با عشریّه‌ای که اینها می‌گیرند چه ارتباط دارد؟ البتّه بنابر نظر فیض، خمس عشر می‌شود؛ امّا این عشر را باید فقط به سادات بدهند، نه به مرشد و پیر خانقاه. هر کس نظر فیض را داشت خودش آن را به سادات یتیم و مسکین و ابن السّبیل می‌دهد. این چه عشریّه‌ای است که می‌گیرند و به هر نحو که برّرسی کنیم خلاف فقه و خلاف شرع عمل می‌کنند (واللّه العالم).

س- ...

ج- در جواب به مکتوب جنابعالی اشعار می‌دارد:

دین، نظام کامل حیات است که شامل تمام نواحی اعتقاد، فکر و اخلاق، اعمال دنیا و آخرت و روح و جسم می‌شود و چنانچه از آیات قرآن مجید مستفاد می‌گردد متدیّن کسی است که دینداری‌اش مبنی بر اطاعت و پرستش خداوند متعال باشد.

هر روش فکری و عملی که انسان اتّخاذ نماید و خود را به آن مقیّد و ملتزم بداند، دین او شمرده می‌شود. حال اگر این روش فکری

و عملی مأخوذ از خدا و پیغمبر خدا و قرآن مجید و احادیث معتبره باشد، بدون شک شخص متدیّن به دین خداست؛ و اگر از افراد دیگر- به هر اسم و رسم که باشند- گرفته شده باشد، شخصی که خود را ملتزم به آن روش بداند و آن را مسلک و طریقه خود قرار دهد، در دین آن افراد است.

جنابعالی خودتان نوشته‌اید: «دارای مرام و مسلک درویشی هستم؛ یعنی درویش خاکسارم (ابوترابی)». مقصودتان از این مرام و مسلک (که نوشته‌اید جواب دهیم حق یا باطل است) چیست؟ آیا یک روش فکری و عملی و اخلاقی و عبادی خاصّی دارید، یا فقط لفظ درویشی و خاکساری و ابوترابی را مانند اسم فامیلی انتخاب کرده‌اید؟

اگر قسم دوم باشد، هیچکس به شما ایراد ندارد، و بحث لفظی نباید نمود؛ و اگر از قسم اوّل است، پس لابد این درویشی و خاکساری اسم یک روش فکری، اخلاقی یا عبادی و عملی خاصّی است. در این صورت اگر هم اصطلاحاً دارنده این مرام و مسلک را متدیّن به دین خاصّی ندانیم، امّا در حقیقت چون دارنده آن به آن مقیّد و ملتزم شده، متدیّن به آن روش است.

اگر واقعاً می‌خواهید حقّ و باطل را از حقیر سؤال نمایید، حقیقت مرام و مسلک خود و ما به الامتیاز خود از دیگران را بنویسید. از من می‌خواهید سربسته شما را راهنمایی کنم و حق یا باطل بودن روش شما را بنویسم. آیا بهتر این نبود که بدون اینکه

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۵

راجع به مباحثات جزئیّه‌ای که با آن شخص داشته‌اید به متن مطلب پرداخته و به طور روشن از مرام و مسلک خود او را مطّلع سازید تا جواب کافی بشنوید؟

با این وجود، جنابعالی و هم مسلکان خود را ملاحظه فرمایید و ببینید روش و طریقه‌ای که دارید از چه کسی و از کجا گرفته‌اید. آن را صادقانه و بدون مجامله و دور از تعصّب بین خود و وجدانتان به کتاب خدا و اخبار و احادیث معتبره اهل بیت عرضه دارید تا حقّ و باطل بر شما معلوم گردد.

روش و طریقه پیشوایان دینی و امامان ما- علیهم السّلام- معلوم است. شما هم از روش و طریقه خودتان اطّلاع دارید. این الفاظ را کنار بگذارید و به حقایق، بیشتر توجّه نمایید. به جای آنکه در کفر و ایمان افرادی بحث نمایید که قطعاً از نظر اسلام و مذهب تشیّع رأی و نظرشان هیچ گونه اعتبار و حجّیتی برای دیگران ندارد و نمی‌توانند مأخذ مرام و مسلک شخص باشد، به کسانی مراجعه نمایید که به اعتراف خودتان، به عقیده ما و شما در درگاه خدا کاملترین مقام تقرّب را دارند که همانا این افراد، همان پیغمبر و ائمّه علیهم السّلام می‌باشند.

صرف این که فلان شخص مضمون شعرش آن باشد یا این، موجب تقسیم و تفرقه نمی‌شود. ظاهر بعضی اشعار که نوشته‌اید نیز معنایی دیگری غیر از معنایی که ذکر کرده‌اید دارد؛ که آن معنی اگر مراد و معتقد کسی باشد، کفر است.

به هرحال هرچه مراد سراینده باشد، ربطی به مسأله مذهب یک شیعه پیرو قرآن مجید و تعالیم پیغمبر و ائمّه علیهم السّلام- ندارد و اثبات کفر و ایمان این اشخاص با دین و روش شما چه ارتباط دارد؟ اگر شما این اشخاص را اصلا نشناسید، به جایی ضرر وارد نمی‌شود. ولی اگر آنها در بعضی موارد برای آنکه کمتر از معارف آل محمّد- علیهم السّلام- خوشه چیده باشند، دچار لغزش گشته‌اند، شما هم ممکن است به طور ناآگاه و روی حسن ظن به آنها، به همان انحراف گرفتار شوید.

آنچه مسلّم است پیشوایان اسلام و شیعه- که قول و عملشان میزان اعمال سایرین است- هیچیک از این افراد نیستند، هر چند ایمان و علم آنها محرز و مسلّم باشد. و اگر کسی آنها را به این سمت بشناسد دین و طریقه جداگانه اتّخاذ کرده است.

ما باید فقط و فقط از روش پیشوایان دین (ائمّه- علیهم السّلام) که پیغمبر- صلّی الله و آله و سلّم- آنها را عدل قرآن قرار داده، و فرموده: «از قرآن جدا نمی‌شوند»، در عبادات، اذکار و اوراد و زهد و عرفان سر مشق بگیریم.

باز هم تذکّر می‌دهیم:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۶

شما در همین اسمی که برای خود و رفقایتان نام برده‌اید، قدری فکر و تأمّل کنید و بدانید که دین صحیح، عزیزترین چیزهایی است که بشر باید داشته باشد.

اگر این عنوان یک روش و طریقه خاصّی نیست و همان روش دیگران و برنامه‌های اخلاقی و دعا و اوراد و اذکار و عبادات اسلام است، چرا خود را با این اسم معرّفی می‌کنید که اسباب تفرقه و جدایی شود و وحدت جامعه اسلامی در این عصری که ما به اتّحاد و یگانگی بیش از هر چیز محتاجیم، متزلزل گردد؟ اگر یک روش و طریقه خاصّی دارید، بدانید هر روش و طریقه‌ای- خواه در عبادت و پرستش خدا، و خواه در اخلاق و ریاضت و وضع ظاهر، و خواه در عقاید و ارتباط سر سپردگی به افرادی باشد- اگر از راه قرآن مجید و اخبار معتبره ثابت نشود ضلالت و گمراهی است؛ و بلکه گاهی منجر به کفر و شرک می‌شود (إن هی إلا أسماء سمیتموها أنتم و آبائکم ما نزل الله بها من سلطان .[۲۸۳]

شما در دعوت پیغمبر- صلّی الله وآله وسلّم-، سیره ائمّه علیهم السّلام- و تاریخ زندگی آنها و سخنان و کلمات و دعاهای ایشان تأمّل کنید که حوایج روحی شخص را برآورده می‌سازد و او را به کمال دین انسانی هدایت می‌کند.

اصطلاحات اسلامی معلوم است از قرآن و کلمات اولیای دین گرفته شده و مرکز تجمّع دینی و عبادی آنها مشخص است و حاجت به اصطلاحات و مراکز دیگر نیست. شما حتماً به همان اسم و رسم شیعه و مسلمانی اکتفا کنید و از آداب و رسوم اختراعی بپرهیزید.

اگر فرضاً بگویید امامان ما روشهایی را که شما خود را به یک قسم آن نسبت می‌دهید، طرد نکرده و اربابانشان را قدح نفرموده باشند، به طور قطع و یقین تصدیق هم نفرموده‌اند. در جایی نداریم که رضایت داده باشند که شیعیانشان از این روش‌ها و مرام‌ها پیروی کنند.

شما از سراینده فلان شعر یا از فلان تذکره نویس دفاع می‌کنید، و از این که کسی شعر او را به طوری که شما نپسندیده‌اید، تفسیر کرده ناراحت می‌شوید. فکر کنید ببینید اگر غرض شما رفع تهمت از یک فرد مسلمان و احترام به مسلمانی اوست و نسبت به هر مسلمانی که در معرض این تهمت‌ها واقع شود ناراحت می‌شوید، بحثی بر شما نیست. ولی اگر فقط روی امثال این افرادی که نام برده‌اید حساسیّت دارید، و اگر کسی در اطراف عقاید و اشعار این دسته بحث و ایرادی بنماید، چون آنها را رهبر و پیشوای خود می‌دانید ناراحت می‌شوید، بدانید که منحرف شده‌اید؛ زیرا با این که مسلمان و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۷

شیعه هستید، می‌دانید غیر از پیغمبر و ائمّه علیهم السّلام- افراد دیگر در دین، سمت خاصّی ندارند و قول و رأی این افراد، میزان اتّخاذ طریقه و روش نیست.

به طور خلاصه و بدون جدال به شما عرض می‌کنم طریقه و روشی که موجب نجات و تقرّب به خداوند متعال است، این است که شخص در عبادات، اذکار و اوراد، اخلاق و اعمال و عقاید از تعالیم و احکام شرع مقدّس اسلام- که منبع و مأخذ آن قرآن مجید و احادیث معتبره است- متابعت نماید و به پیغمبر- صلّی الله علیه و آله و سلّم- و ائمّه علیهم‌السّلام- که سفینه نجاتند تأسّی داشته باشد، و از پیش خود یا از دیگران رویّه و روش عبادتی و طریقه‌ای اختراع ننماید و در ریاضت، تربیت نفس و تکمیل اخلاق از حدودی که در قرآن مجید و احادیث شریفه معلوم شده تجاوز نکند.

س- یکی از صوفیّه در نوشته‌ای که به گمان خود در رفع شبهات نوشته به سه خبر در مدح صوفیّه توسّل جسته و آنها را با احادیثی که دلالت بر ذمّ صوفیّه و وجوب احتراز از آنها دارد، معارض گرفته و می‌گوید: «باید در مقام تعارض چون جمع بین این اخبار ممکن است اخبار مذمّت صوفیّه، بر مذمّت صوفیّه اهل سنّت و نواصب حمل شود، و اخبار مدح، بر صوفیّه شیعه و پیرو اهل بیت-

علیهم السّلام- حمل گردد، والا بقانون تعادل و ترجیح باید عمل نمود.» که ظاهراً نظرش این است که اخبار مدح، ارجحیّت دارند.

از این سه روایت یکی را منسوب به حضرت رسول- صلّی الله علیه و آله- دانسته است به این لفظ «من سره أن یجلس مع الله فلیجلس مع أهل التصوف».

خبر دومش را که نسبت نداده است به این لفظ می‌باشد: «لا تطعنوا أهل التصوف والخرق فإن أخلاقهم اخلاق الأنبیاء ولباسهم لباس الأنبیاء».

و خبر سوّم را منسوب به حضرت امیرالمؤمنین- علیه السّلام- شمرده به این لفظ: «التّصوف اربعهٔ احرف تاء و صاد و واو وفاء التاء ترک و توبهٔ و تقی والصاد صبر و صدق و صفا والواو ورد و ود و وفا والفاء فرد و فقر و فناء». و در سخنان خود به گفتار برخی از فقهاء نیز تمسک نموده است. چنانچه در این مقوله توضیحی بدهید، مورد استفاده واقع خواهد شد.

ج- اوّلاـ هر سه خبر، بی‌اعتبار و در مجعول بودن آنها شکّی نیست و در یک کتاب معتبر نقل نشده و کتبی که از آنها نقل شده مورد اعتماد و استناد نیست، و در هیچ باب از مسایل دینی و علوم شرعیّه به خبری که مستند آن، این دو کتاب «مجلی» و «عوالی اللئالی» باشد، استناد نمی‌شود و هر سه مرسل و بدون راوی است.

ثانیاً، متن و مضمون آنها بهترین دلیل بر مجعول بودن آنها است:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۸

امّا خبر اوّل، از این جهت مردود است که این اهل تصوّفی که پیغمبر- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- به مجالست با آنها این همه ترغیب کرده، کیستند و در چه تاریخ و کتابی از وجود چنین فرقه‌ای در عصر آن حضرت خبر داده‌اند؟ اینها چه کسانی بودند و چه امتیازاتی بر دیگران داشته‌اند؟ و غیر از راه و روش شخص پیغمبر- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- که همه را به آن می‌خواند، چه راه و مسلکی دیگر بوده است؟ این چه کلام مبهمی است که به آن حضرت نسبت می‌دهند؟

ممکن است گفته شود: اینها فقرا و مساکین اهل صفّه هستند که چون مجالست با فقرا و تهیدستان، مرغوب و محبوب و موجب فواید اخلاقی و اجتماعی است، و به عکس معاشرت با ثروتمندان، قلب را زنده می‌سازد، به مجالست با آنها تشویق شده‌اند.

ولی اشکال این است که به اهل صفّه، اهل تصوّف گفته نمی‌شد تا این خبر، اشاره به آنها باشد. به هر حال جعلی بودن آن قابل تردید نیست.

امّا خبر دوم: این هم مثل خبر اوّل، نامفهوم است. این اهل تصوّف چه کسانی بوده‌اند؟ آیا غیر از برنامه‌هایی که همه مسلمانان به آن مأمور بوده‌اند مخصوص به وظایف معیّنی بوده‌اند؟ یا خودشان برنامه‌هایی اختراع کرده و از مسلمانان جدایی گزیده و نهی (ولا تکونوا کالذین تفرقوا)[۲۸۴] را مخالفت کرده‌اند؟ آیا فقط گروهی پشمینه‌پوش و معتزل از دنیا بوده و مثل کفّار مرتاض، و جوکیان هند بوده‌اند، و بر خلاف ارشاد قرآن کریم که می‌فرماید: (قل من حرم زینهٔ الله التی أخرج لعباده والطیبات من الرزق [۲۸۵]، حلال خدا را بر خود حرام می‌شمردند؟

علاوه بر اینکه اگر پشمینه پوشی لباس انبیا باشد، به مجرّد اینکه شخص اهل صوف باشد، آراسته به اخلاق انبیا نمی‌شود؛ و این حدیث از کجا است؟ و در چه کتاب معتبری است؟ راوی و رجال سند آن چه کسانی هستند؟

امّا حدیث سوّم: مجعول و دروغ بودن آن از سرتاسر آن کاملا معلوم است. مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام- صاحب آن خطب بلیغه و استدلالات و احتجاجات و ارشادات بی‌نظیر و معقول و منطقی، هرگز بـا این منطق بسیار عوامانه با مردم روبرو نمی‌شود؛ زیرا در مقابل آن کسی می گوید: التّصوف اربعهٔ احرف؛ «التاء»: تعب و تباب و تبار؛ «الصاد»: صنم و صدع و صعب؛ و «الواو»: ویل و وزر و وهن؛ و «الفاء» فتنه و فساد و فسق.

انصافاً استدلال به اینگونه اخبار بی اعتبار برای فرقه سازی جای تعجّب است؛ و عجیبتر آنکه کسی بخواهد این اخبار را با احادیث

معتبری که در ذمّ و نکوهش از صوفیّه

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۹

در کتب معتبر رسیده در تعارض قرار دهد و از باب تعادل و ترجیح سخن بگوید؛ و اینقدر نفهمد که مثل این اخبار اگر معارض هم نداشته باشد بی اعتبار است؛ و در باب تعادل و ترجیح، هرگاه دو حدیث فی حد نفسه از حیث سند و دلالت معتبر باشد که اگر معارض نداشت به آن عمل می‌شد اعمال قواعد این باب می‌شود و اگر از این قبیل اخبار باشد اصلا و فی نفسه و خود به خود مورد استناد قرار نمی‌گیرد تا کسی بگوید بین آنها و احادیث دیگر جمع می‌کنیم.

امّا کلام شهید در کتاب وقف دروس دلالت بر چیزی نمی‌کند؛ چون آن بزرگوار پس از آنکه حتّی وقف بر اهل ذمّه را صحیح و جایز دانسته، وقف بر صوفیّه را بر کسانیکه اشتغال به عبادت دارند و معرض از دنیا هستند، صحیح می‌باشد. با وجود این می‌فرماید: اقرب این است که فقر، یعنی نیازمندی و عدالت در آن شرط شود؛ و سپس می‌فرماید:

«و اولی منه اشتراط ان لا یخرجوا عن الشریعهٔ الحقه»[۲۸۶]

یعنی: اوّلی این است که در وقف بر صوفیّه شرط کند که از شریعت حقّه خارج نباشد؛ که به هر کسی که ظاهراً ملتزم به عبادت و معرض از دنیا باشد، و خود را صوفی می‌گوید، اگر صحّت عقیده او معلوم نباشد چیزی ندهند.

عبارت «کشف الغطا» نیز بر قدح صوفیّه دلالت دارد؛ زیرا می‌فرماید: اگر واقف، عارف و پارسا باشد، یعنی معرفت به دین داشته باشد و از آنها باشد که فساد عقیده صوفیّه را کم و بیش می‌داند و وقف بر صوفیّه کرده باشد وقف او، وقف بر اشخاص معرض از دنیا و مشغول به عبادت خواهد بود و به صوفیّه اصطلاحی و پیروان آنها داده نمی‌شود.[۲۸۷]

به هر حال این دو عبارت، به هیچ وجه بر تأیید تصوّف اصطلاحی و این فرقه‌های مستحدث در اسلام دلالت ندارد.

تعجّب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدّثین عالیقدر بر بطلان و فساد فرق صوفیه و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخص بخواهد با دو سه خبر مجعول و بدون سند و راوی، و با دو جمله از دو نفر از فقها که هرگز تأیید نمی‌شود برای صوفیّه تأیید بسازد.

از همه اینها عجیبتر، نسبت تصریح به صحّت تصوّف به «علّامه مجلسی» دوم- علیه‌الرحمه- است، که باید گفت: یک تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته‌های مهّم مجاهدات علمی و دینی او برخورد با تصوّف و هدایت مردم و شیعیان به تشیّع خالص- که منزّه و پیراسته از تصوّف می‌باشد- بود. این «مجلسی» بود که بازار

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۰

تصوّف را که به واسطه بعضی عوامل، رواج و رونقی یافته بود به کسادی کشاند و در اثر افشاگریهایش خانقاههای بسیار که حتّی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد، و همان دوره، تشیّع راستین عصر ائمّه علیهم‌السّلام- را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر «زین العابدین شیروانی»، صاحب «ریاض الساحهٔ و بستان السیاحهٔ» که خود از صوفیان مشهور و سفر پیشه بوده، این تهمت را به او زده باشد بعید نیست. و هر کس مختصری از حال «مجلسی» دوم مطّلع باشد و کتاب‌هایش را خوانده باشد، می‌داند که در بساط این مرد بزرگ و مؤلّف موسوعه «بحارالانوار» و کتب ارزنده دیگر، ذرّه‌ای که وجود نداشته و از آن منزّه و مبرّا بوده است، گرایش به تصوّف می‌باشد.

س- صوفیّه در مصافحه با دو دست و بوسیدن دستها پس از مصافحه اهمیّت بسیار می‌دهند، و در این راستا به این حدیث از «عیون اخبار الرضا»- علیه‌السّلام- اشاره می‌کنند: «عقد البیعهٔ هو من أعلی الخنصر الی أعلی الإبهام و فسخها من أعلی الابهام الی أعلی الخنصر» و به روایت «سلیم بن قیس» از «سلمان فارسی» اشاره می‌کنند که در آن «سلمان» نقل می‌کند: «چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، خدمت امیرالمؤمنین- علیه السّلام- آمدم در حالی که آن حضرت مشغول غسل دادن بود عرض کردم: ابوبکر بر منبر

پیغمبر- صلّی الله علیه و آله وسلّم- قرار گرفته و مردم با او بیعت می‌کنند و راضی نیست که با یک دست بیعت کنند.» و غرض این است که بگوید در صدر اسلام، مصافحه با دو دست بوده است و همچنین به حدیث «تشبیک اصابع» در هنگام مصافحه به این لفظ «شبک أصابعه فی أصابعه» اشاره کرده و می‌گویند: چون مقصود از «تشبیک»، چنگ کردن همه انگشتان نیست و در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است، پس نزدیک‌تر به اخبار همان مصافحه‌ای فقری است؛ و در مورد بوسیدن دست هم به خبر «ابی خالد قمّاط» از حضرت باقر- علیه‌السّلام- استشهاد می‌کند که فرمود: «انّ المؤمنین اذا التقیا و تصافحا ادخل الله یده ایدیهما فصافح اشدهما حبّاً لمصاحبه.» که ظاهراً مقصودشان این است که چون خدا دست خود را میان دو دست آنها می‌برد، باید آن دست را که خدا با آن مصافحه کرده ببوسند.

ج- راجع به مصافحه: اما روایت عیون اخبار الرضا- علیه السّلام- و حدیث سلمان در مورد بیعت است و به مصافحه مؤمنین با یکدیگر ارتباط ندارد؛ و با روایات بسیاری که دلالت بر انجام مصافحه با یک دست دارند از جهت مورد، جدا هستند.

امّا حدیث «تشبیک اصابع»: مراد از آن یا همان اخذ اصابع با صابع است، و یا وارد کردن اصابع در اصابع می‌باشد و معیار دیگری از آن استفاده نمی‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۱

امّا اینکه گفته است: در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است که مقصود از تشبیک، چنگ زدن همه انگشتان مانند پنجه گرفتن باشد، جوابش این است که: معنای لغات را باید از کتب لغت و اهل لسان گرفت، و غیر از معنایی که ذکر شد، معنای دیگر در اینجا از اهل لغت نقل نشده است.

امّا حدیث حضرت باقر- علیه السّلام- و جمله

«أدخل الله یده بین أیدیهما فصافح أشدهما حباً لصاحبه»:

اگر مقصود استناد به آن برای استحباب مصافحه به دو دست باشد، به ملاحظه «ایدیهما»، جواب همان است که مجلسی علیه الرحمه- فرمود و به فرموده استاد فن، شیخ رضی رحمةالله علیه- نیز استناد کرده است و در قرآن مجید در مثل این مورد از جمع، تثنیه اراده شده است؛ و از این رو در «فاقطعوا أیدیهما» گفته نشده است هر دو دست سارق یا سارقه باید قطع شود.

اگر مقصود، استحباب بوسیدن دست پس از مصافحه است، از آن به هیچ یک از دلالات ثلاث استفاده نمی‌شود؛ ولی تادّباً با توجّه به مثل این فضیلت، خوب است.

به هر حال، این مطالب جزئی، مطالب مورد ایراد به صوفیّه نیست. ایرادات در فرقه‌سازی و بعضی عقاید فاسده و قطب و مرشد تراشی آنهاست و اشعار کفرآمیز و کلمات خلاف نصوص قرآن و سنّت که از آنها صادر شده وبه آن افتخار می‌کنند و شطحیّات می‌نامند، مشرکانه یا ملحدانه است؛ که البتّه ما به هر کس که خود را صوفی می‌داند آن را نسبت نمی‌دهیم؛ ولی مسالک آنها، مسالکی است که در اصل قابل تطبیق با شرع نیست و تفرقه و جدایی از راه اهل بیت علیهم السّلام- و کتاب و سنّت است. ایراد این است که چرا باید وقتی آن پیرمرد، فرزندش جانشین او شود و بعد از او هم فرزندش، و بعد ازاو عمویش؟ به صورتی که معلوم است می‌خواهند این دستگاه را رها نکنند و این خلق بیچاره را در اشتباه نگه دارند. این کارها به چه دلیل است و چه مجوّزی دارد؟ مصافحه فقری و این اصطلاحات یعنی چه؟ اسلام فقیر و غیر فقیر ندارد. (یا أیها الناس أنتم الفقراء إلی الله [۲۸۸]؛ همه به نسبت به خدا فقیرند؛ همه مصافحه می‌کنند.

این و آن و مشرّف شده و نشده ندارد. این برنامه تشرّف و این اعمالی که مثل «کیوان قزوینی»- که عمرش را به قول اینها در فقر گذرانده بود و در فضل و اطّلاعات آن، معاصرش را شاگرد خود محسوب نمی‌نمود- آنها را نقل کرده همه را به باد ردّ و انتقاد گرفته، از کجا و چه منبعی اخذ می‌شود؟

مسأله روشن‌تر از این است که محتاج به بیـان و تکرار بیان ایرادات و اضـلال این مراشـد و اقطاب باشـد. با این همه کتاب‌هایی که علما و محدّثین و حاملان علوم و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۲

احـادیث اهل بیت علیهم السّـلام- در ردّ این طایفه و فرق آنها و اثبات انحرافشان و حتّی کفر بسـیاری از سـران آنها نوشـته‌اند، برای کسی جای سخن نمانده است.

این شـخص که می‌گوید اخبار ذمّ، مربوط به صوفیّه سنّی است، به او باید گفت: بیشتر این افرادی که شما از آنها دم می‌زنید از اهل سنّتنـد. همین شـجره نامه خنده‌دار و مضـحکی که اخیراً یک فرد عامی برای شـما نوشـته و ... بیشترشان از اهل سـنّت و مریدان حتّی معاویه هستند. چرا باید انسان این قدر چشم انصافش را بپوشاند و حقایق را انکار کند؟

س- ما پنج نفریم که مذهب حقّه و فرقه ناجیّه را انتخاب کرده‌ایم؛ امّا مردم چند سؤال به ذهن ما می‌اندازند و مشوّش می‌کنند. لطفاً پاسخ صحیح را تفصیلا مرقوم فرمایید.

س ۱- مذهب اهل تشیّع قبلا بوده، یا صوفیّه نور بخشیّه؟

س ۲- اهل تصوّف از کجا شروع شد و در چه زمانی بود؟

س ۳- فرقه همدانیّه نور بخشیّه از کجا شروع شد؟

ج- سـعادت تشرّف شما به تشیّع را که اسلام راستین و پیروی از قرآن کریم و عترت حضرت رسول اکرم صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- است، تبریک و تهنیت می‌گویم. خداوند متعال شما را بر این اعتقاد اصیل و اصلی اسلامی ثابت و پایدار بدارد.

امّا پاسخ سؤالات به طور مختصر و فشرده:

ج ۱- عنوان «شـیعه»، عنوانی است که شـخص رسول‌الله صـلّی‌الله علیه و آله وسـلّم- بر پیروان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام- اطلاق فرمـود و مـوقعی که آیه کریمه (انّ الَّذین آمنوا و عملوا الصاحـات اولئـک هم خیرالبریّة)[۲۸۹] نازل شـد، آن حضـرت به علی علیه السلام- فرمود:

«هم أنت وشیعتک»[۲۹۰].

در موارد دیگر نیز همین عنوان را حضرت پیغمبر- صلّی‌الله علیه و آله وسلّم- بر شیعیان و پیروان علی علیه السّلام- اطلاق فرمود و از همه آنها استفاده می‌شود که فقط فرقه ناجیّه، شیعه آن حضرت هستند.

مذهب شـیعه، یعنی ولایت و خلافت و جانشـینی علی علیه السّـلام- نیز از همان اوایل بعثت حضـرت رسول اکرم صـلّی‌الله علیه وآله وسـلّم- ابلاغ شـد و در واقعه «یوم الـدّار» و «یوم الانـذار» وقتی که آیه (وأنـذر عشـیرتک الأقربین)[۲۹۱] نازل شـد و به امر حضـرت رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- آن برنامه ضیافت از خویشاوندان رسول صلّی‌الله علیه وآله

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۳

وسـلّم- عملی شد، خلافت و جانشـینی بلافصل علی علیه‌السّـلام- را به صـراحت ابلاغ فرمود. بعد هم در موارد و مناسبات مکرّر این مطلب را رسول خـدا- صـلّی الله علیه و آله وسـلّم- بیان فرمود؛ تا در غدیر خم و در آن اجتماع عظیم و با شـکوه، بر حسب امر اکید الهی، رسـماً و در محضـر عامّ مردم تعیین و نصب رسـمی علی علیه السّـلام- با ابلاغ حکـم «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره ...»[۲۹۲] برگزار شد.

بر حسب احادیث متواتره «ثقلین»، «سـفینه» و «امان» و احادیث بسـیار دیگر، رسول اکرم صـلّی الله علیه و آله و سـلّم- امّت را به علی علیه السّـلام- و اهل بیت و عترتش ارجاع داد تا از ضـلالت و گمراهی مصون بمانند. در احادیث بسـیاری از جمله به بیش از سـی و چهار طریق، در «مسـند احمد» روایت شده است که پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم-، ائمّه بعد از خود را ۱۲ نفر تعیین نمود که

فقط یگانه مصداق آن، همین مذهب حقّ شیعه اثنی عشری است که شما به سعادت ایمان به آن نایل شده‌اید. این مطالبی که نوشته شد همه از کتب حدیث و صحاح و سنن و تفسیر و تاریخ اهل سنّت است و از همه استفاده می‌شود که فرقه ناجیه، فقط فرقه علیّ بن ابی طالب است که رسول خدا- صلّی‌الله علیه و آله- فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی یدور الحق معه حیثما دار»[۲۹۳].

همچنین درباره قرآن و اهل بیت علیهم السّلام- فرمود:

«ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا فانهما لن یتفرّقا او لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض».

اسلام در عصر رسالت این بود- رسالت محمد و خلافت علی- ولی بعد از آن حضرت، این انشعاب و ظهور این فرقه دولتی و حکومتی که بعدها عنوان سنّی پیدا کرد، ظاهر شد (والله‌العالم).

ج ۲ و ۳- تصوّف از فرق مستحدّثه است، و اسلام غیر از آنچه رسول‌الله صلّی الله علیه و آله وسلّم- از اصول و فروع به آن دعوت فرموده، و قرآن و نیز عترت آن حضرت- که مفسّران تضمین شده قرآنند- بیان کرده‌اند، حرفی و دعوتی ندارد. و فرق صوفیّه با عقایدی که دارند، در ضلالت هستند. بسیاری از کسانی که از شیعه و اهل سنّت تحقیق کرده‌اند، اصل آنها را اسلامی نمی‌دانند؛ آنان به مرور زمان فرقه‌های بسیار و شعبات زیادی پیدا کرده‌اند که از جمله همین همدانیّه نوربخشیه و دیگران هستند. هر برنامه‌ای که بگویند، در صورتی که با برنامه‌های شناخته شده اسلام و مسلمانان مطابق نباشد- یعنی به عنوان این فرقه سازی‌ها و وابستگیها به پیر و مرشد و حرف‌های شرک آمیز باشد- همه باطل است و از اسباب تقهقر و عقب ماندگی مسلمین است. والله العالم. والسّلام علیکم و رحمهٔ الله وبرکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۴

فصل یازدهم: گناهان

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۶

گناهان

س- اگر شخصی مرتکب کبیره‌ای شود و سپس پشیمان گشته و یکسره مورد عذاب وجدان باشد، از کجا می‌تواند بفهمد که خداوند مهربان توبه وی را پذیرفته است تا از آن عذاب وجدان آسوده شود؟

ج- آیات قرآن مجید و احادیث شریفه دلالت دارند که هرکس توبه نماید، توبه‌اش قبول، و گناهانش آمرزیده می‌شود. با توبه، وجدان آرام می‌شود و شخص باید نسبت به آینده مراقب خود باشد (والله العالم).

س- شخصی که فکر انجام گناه بزرگی کرده ولی موفّق به انجام آن نشده، تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج- کسی که مرتکب آن گناه نشده گناهی بر او نوشته نمی‌شود؛ امّا باید دانست که فکر انجام گناه مخصوصاً اگر تکرار شود، مضرّ می‌باشد و ممکن است تدریجاً منتهی به انجام آن شود.

س- اگر فردی در شرایط حضرت یوسف و زلیخا قرار گیرد و نتواند بر نفس خود مسلّط شود تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج- تا عملی انجام نشده- چنانکه در جواب سؤال قبل گفته شد- معصیّتی نکرده، و در هر شرایط ارتکاب گناه جایز نیست؛ مگر

آنکه شخص، اکراه بر گناه شود.

س- حکم کسی که شرایط انجام یک گناه را برای دیگری فراهم می‌سازد، با کسی که گناه را انجام داده چیست؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۷

ج- هردو گناهکارند و در بعضی موارد برای کسی که وسیله گناه را برای دیگری فراهم کند، حدّ شرعی معیّن شده است. به طور کلّی اگر هر یک از این گناهان نزد حاکم شرع ثابت شود، گناهکار بر حسب مورد، مستوجب حدّ شرعی یا تعزیر خواهد بود.

س- شخصی معبّر وجود دارد که تعبیرات خواب او غالباً مطابق با واقع است و گاهی تعبیر خواب او کاشف از مغیبات و آینده می‌باشد. آیا تعبیر کردن خواب برای این شخص، از نظر شرعی چطور است؟

ج- تعبیر به احتمال، در صورتی که مشتمل بر اهانت به مؤمنین نباشد و بعضی مفاسد مانند سودجویی و دشمنی بر آن مترتّب نشود، مانعی ندارد.

س- غیبت یعنی چه؟

ج- غیبت آن است که انسان نقص کسی را در غیاب او برای مردم بگوید به طوری که اگر صاحب آن نقص بشنود بدش بیاید و تفاوت نمی‌کند که نقص بدنی او را بگوید و یا اخلاقی و یا نقص زندگی و آنچه که به او مربوط است را بگوید، و به نحو کلّی مطلبی بگوید که اگر طرف مقابل بشنود ناراحت شود (واللّه العالم).

س- آیا غیبت از کبایر است؟ تعریف غیبت به نظر حضرت عالی چیست؟

ج- غیبت از کبایر است، و آن عبارت است از ذکر برادر مؤمن به چیزی که باعث وهن او بوده و او راضی نباشد و آن نقص نیز در او باشد؛ و اگر نباشد، تهمت است (واللّه العالم).

س- آیا حرمت غیبت مختصّ شیعیان است؟ آیا حرمت غیبت کردن مختصّ به بالغین است؟ (یعنی آیا می‌توان از ممیّز نابالغ و غیر ممیّز غیبت کرد؟)

ج- احوط، ترک است (واللّه العالم).

س- آیا استماع غیبت جایز است؟ به فرض اینکه تا انسان بفهمد که طرف مقابل غیبت کرده آیا با استماع، همان حکم را دارد؟

ج- از وقتی که مستمع بفهمد که گوینده، غیبت می‌کند استماع جایز نیست (واللّه العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۸

س- صحبت کردن در مورد کسانی که در مملکت یک نوع مسؤولیّتی دارند- مثلًا اینکه کسی بگوید فلان فرماندار یا فلان مسؤول، کاری که در آن زمان انجام داد خوب بود، یا بد بوده است- اشکال شرعی دارد؟ آیا این غیبت است؟

ج- اگر به عنوان ذکر عیب بگوید و هدف دیگری در بین نباشد- نظیر این که انسان پشت سر کسی بگوید: آدم بدقیافه‌ای است- این غیبت و حرام است؛ و اگر واقعاً اشکال به عمل او دارد و هدفش این است که ایراد کار معلوم و علاج شود، اشکال ندارد؛ و در جایی که این مقصود حاصل می‌شود، جایز است (واللّه‌العالم).

س- هنگامی که انتخابات مجلس شورای اسلامی، یا ریاست جمهوری پیش می‌آید، مردم در این زمینه بحثهای فراوانی می‌کنند. آیا صحبت کردن، در مورد شخصیّت نامزدهای انتخاباتی مثل اینکه بگویند: فلان آقا به دلیل فلان کارش یا فلان خطّ فکری، صلاحیّت این کار را ندارد- اشکال شرعی دارد یا نه؟ آیا این غیبت است؟

ج- جواب محتاج به بیان تفصیلاتی است که با نامه و استفتاء، تمام نمی‌شود؛ به هر حال مسلمان باید عِرض و آبروی مسلمان را محترم بدارد و در مقام عیب افراد، فقط به ضرورتهای شرعیّه اکتفا کند (واللّه العالم).

س- آیا غیبت کردن در موقعی که فردی خواستار مشورت است، جایز می‌باشد؟ اگر کسی از انسان مشورت نخواهد، ولی انسان

احساس خطر کند، آیا اینجا غیبت کردن جایز است؟

ج- در امور مهمّه و قابل اعتنا که غالباً در آنها مشورت می‌شود، اگر خیرخواهی و راهنمایی طرف، متوقّف بر ذکر عیب فردی باشد، جایز است. موارد احساس خطر، بدون اینکه از انسان مشورت خواهی کنند، مختلف است و نمی‌توان با این عنوان کلّی، تجویز غیبت کرد (واللّه العالم).

س- غیبت در چه مواردی جایز است؟

ج- غیبت در چند مورد جایز است؛ از جمله: در مقام تظلّم و در مقام دفع منکر (والله العالم).

معارف دین، ج۱، ص: ۲۷۹

س- آیا سلب صفات کمالیّه (مثل: علم یا شجاعت) یا سلب فضایل (مثل: نماز شب خواندن) غیبت است؟ مثلًا گفته شود: فلان دکتر به اندازه مدرکش سواد ندارد یا به اندازه مقام و شأنش علم ندارد.

ج- ذکر تعبیرات مذکوره و یا نظایر آن، قهراً تنقیص محسوب می‌شود و جایز نیست. ولی اگر عناوین دیگری مانند: گول خوردن اشخاص و یا غیر آن از اموری که اهمّیّت آن از اینگونه تنقیص بیشتر است محقّق می‌شود، مانع ندارد؛ امّا تشخیص موارد، بسیار مشکل است (والله العالم).

س- اگر از شخصی که نمی‌شناسیم حرفی زده شود- به طوری که در صورت شناختنش غیبت است- و این احتمال وجود دارد که در آینده، ما او را ببینیم، آیا ذکر آن عیوب و گناهانی که پنهان می‌باشد، قبل از دیدنش غیبت است؟

ج- در فرض سؤال، اگر گوینده عیب آن شخص، او را می‌شناسد برای او حرام است؛ و اگر شنونده احتمال عقلایی می‌دهد که بعداً او را ببیند، نباید گوش بدهد و اگر چیزی هم شنیده نباید به دیگران بگوید (واللّه العالم).

س- در مورد حقّ النّاس، اگر مثلًا از شخصی غیبت کرده یا به او تهمت زده، آیا حتماً باید حلالیّت بطلبد یا خیر، فقط توبه کند؟ و اگر او رضایت نداد آیا با تضرّع و ناله در درگاه خداوند بخشیده می‌شود؟

ج- اگر مفسده نداشته باشد حلّیت بطلبد و اگر بر حلّیت طلبیدن، مفسده مترتّب شود و یا حلال نکند، توبه کند و برای آن فرد هم استغفار نماید؛ انشاءاللّه خداوند می‌آمرزد. البتّه اگر باعث ریختن آبروی او شده، اگر می‌تواند، جبران نماید.

س- اگر کسی لفظاً بگوید: «به خاطر تهمتی که به من زده‌ای، تو را بخشیدم؛» و قلباً او را نبخشد، تهمت زننده چه باید بکند؟

ج- اگر تهمت زننده می‌داند که طرف فقط لفظاً می‌گوید: بخشیدم، ولی قلباً نبخشیده، ظاهراً آن بخشش اثر ندارد، تهمت زننده توبه کند و اگر قابل جبران نباشد توبه کافی است (والله العالم).

س- دروغ یعنی چه؟

معارف دین، ج۱، ص: ۲۸۰

ج- دروغ یعنی خلاف واقع گفتن؛ مثلا کاری را که واقع نشده، خبر از وقوع آن بدهد و یا مطلبی را که برای کسی نگفته بگوید، گفته‌ام و نظایر اینها (والله العالم).

س- آیا دروغ گفتن از روی ناچاری اشکال دارد یا خیر؟

ج- موارد ناچاری فرق می‌کند؛ در بعضی از آنها دروغ جایز است؛ مثلا اگر دروغ نگوید برای او خطر جانی داشته باشد؛ ولی ناچاری‌های معمول در بین مردم که نوعاً ناچاری حساب نمی‌شود، مجوّز دروغ نیست (والله العالم).

س- آیا درمواقع دفع ضرر جانی یا مالی یا عِرضی از خود یا مؤمنین، یا در موقع جنگ یا در موقع اصلاح بین چند نفر (اصلاح ذات البین)، یا در موقع وعده دادن به همسر برای آرام کردن او، دروغ گفتن جایز است؟ به طور کلّی در چه مواقعی دروغ گفتن جایز می‌شود؟

ج- به طور کلّی در مواردی که دروغ گفتن دارای مصلحت باشد (مصلحت راجح شرعی نه هر چیزی که گوینده، آن را مصلحت بداند)، حرام نیست؛ بلکه در بعضی موارد مانند: حفظ نفس و عرض، و بلکه اصلاح ذات بین، واجب می‌باشد (واللّه العالم).

س- دروغی که به شوخی گفته شود- به گونه‌ای که قراینی مبنی بر وجود قصد شوخی، وجود داشته باشد- جایز است؟

ج- در فرض سؤال، حرمت آن معلوم نیست؛ اگر چه احتیاط ترک آن است. در روایات وارد شده که: مؤمن طعم ایمان را نمی‌چشد، مگر این که دروغ را چه به طور جدّی و چه شوخی ترک کند (واللّه العالم).

س- آیا استماع دروغ جایز است؟

ج- حرمت مجرّد استماع دروغ با عدم ترتّب مفاسد بر آن معلوم نیست (واللّه العالم).

س- در خواندن ادعیّه یا در نماز، عباراتی وجود دارد که از لحاظ توحیدی معانی والایی دارند؛ مثل: «الهی من لی غیرک» یا «إیاک نعبد و إیاک نستعین». چه کنیم که دروغ نگفته باشیم؟

معارف دین، ج۱، ص: ۲۸۱

ج- اگر به حسب اعتقاد، معانی و مضامین آنها را صحیح بداند- گرچه عملًا خلاف آن کند- دروغ محسوب نیست (واللّه العالم).

س- داستان‌هایی که ساخته می‌شود طبعاً دروغی هستند و واقعیّت ندارند؛ امّا برای آموزش مثبت به مخاطبین ساخته و گفته می‌شود. از لحاظ شریعت مقدّس، اینگونه داستان‌ها چه حکمی دارد؟

ج- قصّه‌هایی که ناقل می‌داند دروغ است، نباید به صورت اخبار از واقع نقل کند (واللّه العالم).

س- «توریّه» چیست؟

ج- مراد از «توریه» آن است که ظاهر کلام خلاف آن چیزی باشد که قایل اراده کرده است (واللّه العالم).

س- آیا «توریّه» مطلقاً جایز است یا فقط «توریّه» ای که مانع مفسده‌ای شود جایز است؟

ج- «توریّه» در صورت عدم استلزام مفسده، اشکال ندارد (واللّه العالم).

س- «توریّه» بدون مفسده و بدون مصلحت چه حکمی دارد؟

ج- جایز است (واللّه العالم».

س- کسی که راز دوستش را به دیگران بگوید، آیا مرتکب گناه شده یا خیر؟

ج- بلی؛ کشف اسرار دیگران معصیّت است (واللّه العالم).

س- آیا اینکه راز پدر و مادر و دیگران را- در صورتی که آنها ندانند- برای دوستان مطمئن فاش سازد، یا برای راهنمایی و یا برای اینکه ناراحتی‌اش را به دیگران بگوید آن راز را آشکار سازد، اشکال دارد یا خیر؟

ج- بلی؛ اشکال دارد (واللّه العالم).

معارف دین، ج۱، ص: ۲۸۲

س- اگر کسی به خود انسان یا به پدر و مادر و خانواده او، یا به اساتید او، یا به علمای دین و روحانیّون فحش و ناسزا بگوید، یا این که آنها را کتک بزند، آیا انسان اجازه دارد که او را کتک بزند یا نه؟ وظیفه انسان در این گونه موارد چیست؟

ج- نسبت به فحش و ناسزا می‌تواند به حاکم شرع رجوع نماید تا در صورت اثبات عند الحاکم، طبق ضوابط شرعی، حاکم او را مورد تعزیر یا حدّ شرعی قرار دهد.

نسبت به کتک نیز رفع امر به حاکم شرعی نماید تا حاکم طبق ضوابط در صورت اثبات، او را محکوم به تعزیر یا قصاص یا دیه نماید. ولی اگر دفاع از کسی که در مقام اذیّت و کتک زدن به شخص برآمده متوقّف بر کتک زدن به او باشد، به مقدار رفع شرّ او جایز است (واللّه العالم).

س- بعضی‌ها برای این که لطیفه‌ای را تعریف کنند یا کسی را بخندانند، مثلًا می گویند: «یک روز یک ترک ...». آیا به کار بردن کلمه «یک ترک»، اشکال شرعی دارد یا نه؟

ج- اگر توهین شمرده شود، جایز نیست (واللّه العالم).

س- آیا «کبر» از «کبایر» است؟ به طور کلّی «کبر» به چه معناست؟ آیا گناهی قلبی است، یا تا موقعی که ظهور پیدا نکرده گناه نمی‌باشد؟

ج- «کبر» تا به وسیله اعمال، ظهور پیدا نکرده، حرمت شرعی ندارد؛ امّا از روایات و مجموعه دستورات اسلامی استفاده می‌شود که این صفت از اوصاف مهلکه است و باید آن را زایل کرد (واللّه العالم).

س- «ریا» چیست؟

ج- «ریا» این است که عمل عبادی را برای ارائه به مردم انجام دهد، نه برای خدا؛ و مبطل عمل است. شخصی که به خدا و روز جزا ایمان دارد و محرّک او برای عبادت اطاعت خداوند است، ریا- که در حقیقت ضایع کردن عمل است- نمی کند (والله العالم).

قطع رحم

س- آیا قطع رحم از گناهان کبیره است؟

ج- بلی، از گناهان کبیره است (واللّه العالم).

معارف دین، ج۱، ص: ۲۸۳

س- «رَحِم» به چه کسانی گفته می‌شود؟

ج- «رحم» کسانی هستند که از راه نسب با انسان قرابت دارند؛ مثل پدر، اولاد، برادر، عمو، دایی و غیرهم (واللّه العالم).

س- آیا می‌شود با قطع رحم مقابله به مثل کرد؟ آیا قطع از رحمی که کافر حربی یا ذمّی یا فاسق یا تارک الصّلاهٔ باشد جایز است؟

ج- مقابله به مثل، جایز نیست. صله با رَحِمی که کافر حربی یا ذمّی یا تارک الصّلاهٔ یا فاسق باشد، در صورتی که ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر باشد مطلوب است و اگر مرتدع نشود باید ترک معاشرت کرد (واللّه العالم).

س- صله واجب با چه عملی محقّق می‌شود؟ آیا حدود آن به وسیله فقه تعیین می‌شود، یا عرف تعیین می کند؟ آیا خویشاوندان همسر برای همسر دیگر، رحم است؟

ج- حدّ معیّنی ندارد و موارد مختلف است؛ صله گاهی با بذل مال است؛ گاهی با ملاقات، و گاهی حتّی با سلام. خویشاوندان همسر، رَحِم نیستند (واللهالعالم).

س- گروهی از افراد- به ویژه خانمها- به یک سری مسایل خرافی اعتقاد دارند؛ مثلاـ عنوان می کنند که: «فلانی را چشم و نظر کرده‌اند.»، «چشم فلان شخص، شور است.»، «دست او سنگین است.» و یا برخی معتقدند که مثلا: چنین پرنده‌ای، بدبختی می‌آورد. آیا می‌توان به چنین مواردی اعتقاد داشت؟

ج- این که چشم در هر مورد و در هر شرایط و نسبت به هرکس اثر داشته باشد معلوم نیست. اجمالا گاهی ممکن است اثر سوئی در بعضی موارد داشته باشد که آن هم به صورتی که در اذهان است و هر ضرر و حادثه‌ای را- که حتّی علل عادی آن معلوم است- به چشم نسبت می‌دهند، صحیح نیست.

بیش از دعا و صدقه برای دفع آن و دفع خطرات دیگر نباید به آن اعتنا کرد. مخصوصاً نسبت دادن یک گرفتاری و حادثه به چشم زدن شخص معیّن، حرام است.

عقیده به این که پرنده خاصّی موجب بدبختی می‌شود خرافی است.

وظیفه یک مسلمان این است که کارهایش را با روش معقول و منطقی انجام دهد و کسی را به این گمان‌ها متّهم نکند و طبق دستور قرآن مجید و احادیث شریفه برای دفع

بلا دعا کند و صدقه بدهد و با عزم محکم وظایف خود را انجام دهد:

«ادفعوا البلاء بالصدقّة والدّعاء».[۲۹۴]

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۵

فصل‌دوازدهم: توبه

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۷

توبه

س- آیا در نزد خدای بزرگ گناهی هست که نابخشودنی باشد؟

ج- به طور کلّی تمام گناهان، اگر به طور شایسته تدارک و جبران شود مورد آمرزش و عفو است. شرک به خدا- خواه عقیدتی باشد و خواه عملی- ابتدا با تصحیح عقیده و در اعتقاد به توحید، و سپس با ترک عمل شرک‌آمیز، و توبه‌کردن جبران می‌شود.

ظلم به مردم و حقّ الناس نیز با ادای حقّ ذی حق، و توبه محو می‌گردد. و اگر شخص، قادر به ادای حق نباشد، ممکن است توبه و طلب مغفرت برای صاحب حقّ، موجب جبران حقّ او در آخرت گردد و گناهی که فقط به نافرمانی شخصی ارتباط داشته باشد، اگر عملی است که قضا و جبران داشته باشد (مثل: تَرک نماز) با توبه و قضا جبران می‌گردد؛ و اگر صرف معصیّت و مخالفت است، مثل بسیاری از گناهان کوچک و بزرگ، با توبه نصوح و جدّی تدارک می‌شود و خلاصه راه باز است. فقط گاه ممکن است طبع بعضی گناهان یا اصرار در بعضی معاصی این اثر وضعی را داشته باشد که صاحب آن موفّق به توبه و حصول حال ندامت و پشیمانی نگردد؛ چنان که در قرآن مجید می‌فرماید: (ثم کان عاقبهٔ الذین أساؤا السوأی أن کذّبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن [۲۹۵].

نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر می‌باشد این است که به گفته قرآن کریم و روایات شریفه، اگر کسی مشرک و با فساد عقیده بمیرد، گناه او آمرزیده نخواهد شد؛ ولی در مورد گناهان دیگر اگر انسان حتّی بدون توبه بمیرد ممکن است مورد عفو و آمرزش قرار بگیرد، چنانکه در مورد اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام- است، آیه (إن الله لایغفر أن یشرک به و یغفر مادون ذلک لمن

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۸

یشاء)[۲۹۶]، و روایاتی که ظلم در آنها برسه قسم تقسیم شده:

«الظلم ثلاثهٔ و ظلم یغفره الله»

الحدیث ۲۹۷] به همین معانی دلالت دارد که برای بیان تفصیل بیشتر، فعلًا مجال نیست.

س- آثار گناهان کبیره (از قبیل: زنا، شرب خمر، غیبت، غصب و ...) که انسان از روی جهل و غفلت مرتکب شده است، پس از بر طرف شدن غفلت چگونه مرتفع می‌گردد؟

ج- نسبت به غصب علاوه بر ادای مال غصبی به صاحب آن و ادای اجرهٔ المثل زمان غصب بعد از ادای حقّ الناس، استغفار و توبه

جدّی نماید، انشاءالله خداوند می‌آمرزد.
نسبت به شرب خمر هم استغفار و توبه جدّی نماید، انشاءالله خداوند می‌آمرزد. و در صورت جهل به موضوع، گناه شمرده نمی‌شود.
نسبت به غیبت با امکان حلیّت طلبیدن از شخصی که از او غیبت کرده، از او حلّیت بطلبد واگر ممکن نیست و سبب دشمنی و فتنه می‌شود به همان استغفار اکتفا کند.
س- توبه و اعمالی که بیمار، پس از مطّلع شدن از مسأله انجام می‌دهد چه حکمی دارد؟
ج- بر حسب آیه (ولیست التّوبهٔ للذین یعملون السّیآت ثمّ إذا حضر أحدهم الموت [۲۹۸]، از کسانی که با بی‌توجّهی و بی‌اعتنایی به اوامر و نواهی، زندگی خود را در معصیّت و ظلم و گناه صرف کرده‌اند وقت معاینه مرگ، توبه نیست و مثل توبه فرعون در حال غرق شدن می‌باشد. امّا ظاهراً اشخاص مبتلا به امراض مهلك که احتمال شفا و بهبودی نسبی می‌دهند و حال آنها حال احتضار و مرگ نیست، می‌توانند توبه نمایند؛ یعنی واجب است توبه نمایند و امیدوار به رحمت و مغفرت خدا باشند. این اشخاص مصداق این آیه از قرآن نیستند.
هر هنگام ممکن است مسأله استغفار و استرحام از خدا، مفید واقع شود و شخص استغفار کننده مورد مغفرت و رحمت بی‌انتهای الهی قرار گیرد. بنابراین باید این اشخاص هم با استغفار و تدارك مافات به وسیله اعمال خیر ممکن و وصیّت به امور خیر، امیدوار و دل آرام باشند و به خدا حسن ظن داشته باشند؛ چنانکه روایات، مفصّلًا این معانی را بیان نموده‌اند.
معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۹
س- اگر کسی نسبت به والدین خود بدی کرده باشد و آنها فوت کرده‌اند، چگونه می‌شود جبران کرد؟
ج- فعلًا می‌تواند با قرائت قرآن و دادن خیرات و احسان نسبت به آنها، موجبات خشنودی آنها را فراهم سازد و از خداوند متعال برای آنها و خودش طلب مغفرت نماید.
معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۱

فصل سیزدهم: نصایح

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۳

نصایح

لزوم تزکیّه نفس

س- با توجّه به این که خداوند در سوره «شمس» برای تزکیه نفس، یازده بار سوگند یاد کرده است، عدّه‌ای تزکیّه و تهذیب نفس را واجب می‌دانند؛ آیا صحیح است؟
ج- تزکیه و تصفیّه نفس، واجب است و بر حسب آیه کریمه (قد أفلح من زکاها)[۲۹۹] هر کس تزکیّه نفس کند رستگار می‌باشد.
مسأله پاکسازی و تهذیب اخلاق و تصفیه و تحلیه و صفای روح و جلای قلب در برنامه های عبادی و اخلاقی و اعتقادی اسلام منظور شده است و همه در صفای باطن و بردن زنگار از قلب و تهذیب نفس و تنویر ضمیر مؤثّرند.

بخشی از تعالیم عالیه اسلام تزکیه و تصفیه، و بخشی هم تکمیل و تحلیه است؛ و بلکه بیشتریا همه تعالیم دین مبین، متضمّن هر دو فایده تزکیه و تحلیه می‌باشد.

توبه، استغفار، تقوا و اجتناب از محرّمات، اهتمام در حلّیت غذا، پوشاک، مسکن، کسب و شغل و عبادات و ریاضات شرعیّه از جمله: نماز، دعا، ذکر خدا، روزه، حج، ادای زکات، و سایر حقوق شرعیّه، مانند: احسان به والدین، احترام به معلّم، صله رحم، کظم غیظ، یاد موت، زیارت مشاهد و قبور، اعتبار از حوادث روزگار و مجالست با نیکان و علما، و بیشتر هدایت‌ها و ارشادات دینی که یا به عنوان واجب یا مستحبّ یا حرام یا مکروه عنوان شده است، همه اسباب صفای باطن و کمال نفس و تزکیه و تحلیّه، و نیز همگی سیر و سلوک است.

مخصوصاً اعتقادات صحیح معرفهٔ الله، معرفت انبیا، معرفت ائمّه و سایر معارفی که بر اساس توحید و ایمان به عالم غیب و جزا و پاداش و معاد استوار است، در خودسازی انسان نقش اساسی و بنیادی دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۴

هنگامی که انجام وظایف و تکالیف و عبادات و ترک گناه ادامه یافت، روشنی باطن بیشتر و بیشتر می‌شود و در این راه، سفر انسان الی الله و به سوی خدا شتاب می گیرد تا سراسر قلب روشن و منوّر گردد. بر عکس، ارتکاب محرّمات و گناهان و ترک عمل به هدایتهای دینی، قلب را تاریک و سیاه، روح را آلوده و تباه، و شخص را از خداوند دور می‌سازد.

بنابراین، کلّ دین، سلوک و سیر الی الله، تهذیب، تصفیه، تحلیه و تکمیل است. این سیر و سلوک عمل است که به مصداق آیه شریفه (من عمل صالحاً من ذکر أو انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوهٔ طیّبهٔ و لنجزینّهم أجرهم بأحسن ما کانوا یعملون [۳۰۰] موجب حیات طیّبه می گردد و با عمل و التزام و ایمان و تعهّد و خلوص نیّت، و خلاصه دو بال علم و عمل، انسان به این مقامات نایل می‌شود و در مشاهد عالیّه حضور می‌یابد.

پیر و مرشد و قطب و تلقین ذکر از این و آن غیر از قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام- نمی‌خواهد. نباید به اسم سیر و سلوک برخی افراد دین را به شریعت و طریقت تجزیه نموده و گروه‌بندی کنند و حتّی علما را به این عناوین تقسیم بندی کرده و برنامه‌هایی را که اصالت اسلامی ندارد عنوان نمایند.

سیر و سلوک و راه رسیدن به صفای باطن، استفاده از کتاب‌هایی مثل «مصباح المتهجد» شیخ طوسی، و انجام فرایض و نوافل و امر به معروف و نهی از منکر، و سعی در اعلای کلمه اسلام و عزّت مسلمین و قضای حوایج مؤمنین، و انتظار واقعی فرج ظهور حضرت مهدی- ارواح العالمین له الفداء- است.

خداوند متعال، همگان را به دین خودش در راه راست- که همان اسلام است- هدایت فرماید.

س- آیا این گفته صحیح است که: اگر کسی می‌خواهد به کمالات معنوی برسد باید ادعیّه و اذکار را مانند دارو بداند و آن را زیر نظر طبیب روحانی و مجتهد مصرف کند، زیرا ادعیّه ما دارای مراتب روحی است؟

ج- در این جهت همین مقدار که ادعیّه و اذکار را از کتاب‌های معتبر مثل کتاب‌های علّامه مجلسی و کتاب «مصباح» شیخ طوسی ومفاتیح الجنان بخواند کافی است و زیرنظر شخص خاص و اجازه لازم نیست؛ بلکه بعضی برنامه‌هایی که صوفیّه و بعضی دیگر مطرح کرده و می کنند به این عناوین که باید با اجازه باشد، بی‌اصل و برخی صورتهای آن بدعت و حرام است.

غرض این است که برنامه‌های دعا و عبادت و همه وظایف از شرع و از حضرات معصومین علیهم‌السّلام- رسیده باشد و شخص از اختراعات اشخاص تقلید ننماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۵

سفارشات و دستورات اخلاقی

س- با عرض عالی‌ترین تحیّت و سلام؛ خاطر شریف بر این مهم اشراف دارد که بنی‌آدم در مسیر عبودیّت به مقتضای مایه‌های فطری خلقت به مسایل ماورای این عالم مادّه کشش دارد و تعلّقات نفسانی را مانع، و شیطنت‌های ابلیس مآبانه را دافع هر گونه حال و هوای ملکوتی می‌بیند؛ از این رو ناگزیر به تزکیه و تهذیب علاقمند شده، همان‌گونه که حکم شرعی وظیفه شخصی را از مرجعی فقیه می‌جوید در این جا نیز به دستور العمل سالکانه که به افراط و تفریط توأم نباشد محتاج است. به گونه‌ای که از آثار بزرگان سلف- قدس الله ارواحهم- استفاده می‌شود که بزرگان تشیّع جهت ارادتمندان خویش، هم مفتی شریعت بوده‌اند و هم حکیم الهی. ولی بدبختانه نمی‌دانیم چه عواملی موجب گردید که در زمینه سلوک و تزکیه نفس و تهذیب معتقدین به نیابت نوّاب عامه حضرت حجّهٔ بن الحسن- روحی فداه- در ایّام غیبت به حضور غیر آن ذوات مقدّسه کشانیده شدند و مبتلا به تفکّرات و ریاضات مرتاضانه غیرشرعی گردیدند. و به اوراد واذکاری که بعضاً مأثوره نیست و با تحریف در عدد و وقت و مهم‌ترین بدعت تلقین ذکر توأم می‌باشد، مشغول شدند یا مشغولشان کردند.

غرض از تصدیع اوقات شریف حضرتعالی این است که جهت مبتلا نشدن به سنّتها و آداب صوفیّه- که بلای خانمان سوز است- دستورالعملی سالکانه را جهت سلوک الی الله مرحمت فرمایید تا همانگونه که با اطمینان کامل در زمان غیبت، حکم حضرتعالی را حکم امام زمان- روحی فداه- می‌دانیم در به کار گرفتن روش سلوکی به چنین نعمتی بدون ابتلاء به صوفیّه طیّ طریق نموده از نعمت غایت آمال عارفین نیز مستفیض شویم.

ج- با عرض سلام و تحیّت، نامه شریف شما که متضمّن توجّه به نکات بسیار عالی و نقطه نظرهای آگاهانه بود زیارت شد. بسیار موجب امیدواری و مسرّت گردید که در میان انبوه نامه‌های وارده چنین نامه‌ای موجب انبساط خاطر و بلکه تسکین بعضی نگرانیها می‌گردد. خداوند امثال جناب‌عالی را در بین مؤمنین زیاد فرماید.

معارف دین، ج۱، ص: ۲۹۶

بلی، از کمبودهای مهمّی که در جامعه کنونی ما هست عدم توجّه به همین نقاط ضعف و غفلت از وقوع افراد در اینگونه مهالك و مساقط است. همانگونه که اشاره کرده‌اید احساس نیاز به تهذیب نفس و تخلّق به اخلاق حمیده و نجات از پیروی هوای نفس و اخلاق زشت و کبر و آز و حسد و غرور و حبّ جاه و ریاست و دنیا و ترفع و برتری‌جویی و شهوات گوناگون و بالاخره افراط و تفریط در اعمال غرایز و مشتهیات فطری بشر است. چنانکه حُبّ و علاقه به کرائم اخلاق در معانی و سیعه آن نیز فطری وجبلی است. از این رو همگان خوبان را دوست می‌دارند و آنها را می‌ستایند و افراد بد و انسانهای جانی را دشمن می‌دارند. این فطرت تا آنجا قوی و نیرومند است که مردم ناپاك می‌خواهند در ردیف پاکان معرّفی شوند و اگر کسی آنها را به همان صفات زشتی که دارند و خود را به آن صفات آلوده ساخته و گرفتار کرده‌اند خطاب کند، برآشفته و ناراحت می‌شوند.

همانگونه که متذکّر شده‌اید این گرایش باطنی، انسان را خواستار دستور العمل و برنامه تهذیب نفس، تسلّط بر قوا و کنترل غرایز می‌نماید تا از حضیض حظوظ حیوانیّت به اوج عالم انسانیّت و ملکوتیّت نایل شود؛ همان امری که در هدف بعثت انبیا منظور است. همین نکته‌ای که متذکّر شده‌اید که اگر انسان کمالجو و فضیلت خواه، به راه مستقیم کمال و فضایل و اخلاق راهنمایی نشود، شیاطین جنّی و انسی او را در بیراهه‌ها انداخته و در مسیر عکس خواسته فطری او می‌برند، بعثت انبیا و رسل را لازم می‌سازد: (لئلا یکون للناس علی الله حجهٔ)[۳۰۱]

بایـد این نیاز فطری بشر به نحو صحیح از سوی خالق او- که از خصایص و غرایز و نیازها و نقاط ضعف و قوّت، و ظاهر و باطن و جسم و روح او آگاه است- بر آورده شود؛ و خداوند منعم هادی و عالم و رحیم و رحمان و محسن و رؤوف و ربّ و ارحم الرّاحمین او را به خود واگذار و سرگردان و متحیّر رها نکرده و البتّه او را هدایت می‌فرماید و برنامه سیر و سلوك را چنانکه تاکنون

عطا فرموده است. از این پس نیز به او عطا می‌نماید.

نمونه اکمل و اتمّ این هدایتهای وحیانی و آسمانی و الهی دین اسلام، هدایتهایی است که روح و جسم، دین و دنیا، ظاهر و باطن، فرد و اجتماع و همه را فرا گرفته است.

دین به این معنای عام همه‌اش سیر و سلوک و دستور و روش رفتار نیکو و برنامه طیّ طریق سعادت و رستگاری است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۷

تجارت انسان متشرّع، طبابت متشرّع، فلاحت و کشاورزی متشرّع، سیاست انسان متدیّن و قضاوت و جنگ و صلح متشرّع، کار و عمل مؤمن، سلوک اجتماعی متدیّن، همسرداری و تعلیم و تربیت متشرّع و ... همه سیر و سلوک و مظاهر ایمان است.

وقتی در کارها انگیزه انسان قرب الهی و کسب کمالات معنوی و ملکوتی باشد و اعمالش به نظم الهی منظّم باشد، آن کار- اگر چه عبادت و دعا نباشد و کار ساده و زحمتکشی و رنجبری باشد- سیر و سلوک الی الله می‌شود. روح دین و ایمان او در هر کاری که تجلّی می‌یابد و آن کار (البتّه به شرط این که معصیّت و گناه نباشد)، سبب نورانیّت قلب و صفای باطن و رشد قوای عقلی او می گردد.

صحیح است که در فقه اصطلاحی و فنّی بیشتر به بایدها و نبایدهای عملی و فعلی توجّه گردیده؛ ولی باید های اخلاقی نیز فراموش نشده است و در این بخش سیر و سلوک نیز اگر ما به همان نسخه اصلی اخلاق بشری، یعنی قرآن مجید رجوع کنیم، در کمال سهولت و آسانی راهنمایی می‌شویم.

آیاتی مثل آیات سوره اسرا (از آیه ۲۲ تا ۲۹) و مثل آیاتی از سوره فرقان (آیه ۶۳ تا آیه ۷۷) و صدها دیگر که همه به صلاح و سلامت قلب و تهذیب نفس نظر دارند همه نسخه است.

هزاران حدیث مرویه از حضرت رسول صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام-، همه نسخه‌های صیانت نفس از اخلاق ذمیمه و علاج و درمان بیماری‌های قلبی است. مثلا- در نکوهش حسد چه کلامی بلیغتر از این کلام است: «الحسد یأکل الایمان کما یأکل النّار الحطب»[۳۰۲]؛ یا در مورد مدح صبر چه سخنی از این سخن شیواتر و رساتر است: «الصّبر من الایمان بمنزلهٔ الراس من الجسد»[۳۰۳]).

کلمات قصاری که در هر یک از اخلاق پسندیده یا نکوهیده وارد شده، بسیار و بیشمار است. کتب بزرگ ادعیه و هر کدام از دعاهای کوتاه و طولانی، همه دستور سیر وسلوکند. همین دعای «مکارم الاخلاق» که در «صحفیه سجّادیّه» است متضمّن بهترین راهنماییهای تهذیب و تکمیل نفس است. شرح‌هایی که بر این ادعیّه به زبان فارسی و عربی نوشته‌اند، همه قابل استفاده بوده و برای ما چراغ راه و بصیرت بخش و بینش افزاست. کتب ادعیه و اذکار و ثواب آنها و نیز کتب اخلاق- کوچک و بزرگ- که همه بر گرفته از قرآن کریم و احادیث بسیار است، اعمال یوم و لیله و هفته و ماه‌مبارک رمضان و ایّام معدودات و معلومات، همه فرصتهای سلوک و سیر آگاهانه و عارفانه است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۸

اجرای این برنامه و ارتباط با خدا و تهذیب نفس و مراتب مجاهده با نفس از محاسبه و معاتبه برای همه به طور مستقیم و بدون رجوع به پیر و مرشد و اذن و اجازه این و آن میسّر است و نسخه دادن و تلقین ذکر لازم ندارد. تعیین عدد و وقت و زمان و هر شرایطی که در احادیث ذکر نشده، باطل، و تعبّد به آن بدعت است.

این برنامه‌های صوفیانه و طریقت و شریعت را از هم جدا کردن بی‌اساس می‌باشد و سلسله‌هایی که اینها معرّفی می کنند، مشتمل بر افراد منحرف و متّهم به فساد عقیده و افراد مجهول است.

نمازی که ما می‌خوانیم سیر و سلوک، عبادت و ذکر است. تحمید، تسبیح، تکبیر، تهلیل و قرائت قرآن، معراج مؤمن است. پیشوایان

معصوم ما همه آداب مستحبّه نماز را فرموده‌اند؛ هر چه آن آداب بیشتر رعایت شود سیر و عروج انسان کاملتر می گردد. نوافل این نمازها و در مجموع این پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، که با ادعیّه عالیّه المضامین در تعقیبات آنها رسیده و یک فصل برنامه‌های عبادی و سیر و سلوک است، محتاج به نسخه و دستور العمل دادن و اذن این و آن نیست؛ هر کس اهل سیرو سلوک حقیقی باشد از آن استفاده می کند. ماه مبارک رمضان و دهه اوّل ذی الحجّه و کلّ برنامه حج، همه سیر و سلوک و نردبان کمال و ترقّی است.

سیره پیغمبر اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام- همه دستور العمل اخلاق، تواضع، زهد، قناعت، رحم، انصاف، ایثار و وفا، صداقت و امانت و سایر صفات پسندیده است. حفظ زبان و گوش و چشم از گناه و عفّت بطن و فرج، همه دستور سیر و سلوک و ریاضت است. نگاهداشتن زبان از دروغ و غیبت و گناهان دیگر ریاضت است.

کتبی مانند: «عین الحیات» و «حلیهٔ المتّقین» علّامه مجلسی و «معراج‌السّعادهٔ» فاضل نرافی و کتب کوچک و بزرگ دیگر کم نیست. به علاوه در مجالس و منابر هم کم و بیش این مسایل همیشه مطرح بوده است. و در این مطالب چون از یقینیّات و مسلّمات شرع است، تقلید لازم نیست تا محتاج باشیم از مجتهد زنده در آن تقلید کنیم.

ابتلا به اضلال صوفیّه و بعضاً مشرک مآبانه این عرفا و فقرای اسمی و اصطلاحی و اختراعات و مبتدعات آنها همیشه و حتّی و در عصر ائمّه علیهم‌السّلام- نیز وجود داشته است.

در بسیاری از وظایف شرعیه از جمله تولّی و تبرّی و امر به معروف و نهی از منکر و انکار منکر و ابطال باطل و دفع بدع و اینگونه وظایف مهمّ و حیاتی سیر و

معارف دین، ج۱، ص: ۲۹۹

سلوکهای به اصطلاح عرفانی وجود ندارد؛ ولی در سیر و سلوک اسلامی همه اینها سیرو سلوک است.

سخن در این رشته بسیار است. اجمالا عرض می‌کنم که با این برنامه‌های کامل الهی که به کارگیری آن برنامه و دستور العملهای آن در اختیار همگان است نیازی به اینکه حقیر و امثال من دستورالعمل سالکانه بنویسیم، نیست.

این گوی و این میدان؛ این نماز شب و تهجّد؛ این نوافل نمازهای یومیّه؛ این همه تشویق روایات به اذکار و تسبیحات اربعه و مداومت بر آنها و برنامه‌های ریاضتی روزه و حجّ؛ این آداب و دستور العمل خواب و خوراک و پوشاک؛ این همه احکام واجبات و محرّمات؛ هر کس اهل سیرو سلوک است، بسم الله.

آری، سالک حقیقی در عین اینکه این برنامه‌های معنوی و روح افزا و نشاط آور را انجام می‌دهد، از برنامه‌های ملاهی و موسیقی سماع و اختلاط زن و مرد و لهو و لعب اجتناب می کند.

خداوند متعال همه ما را در انجام وظایف شرعی توفیق عطا فرماید وهمه را از سیرو سلوکهای اختراعی و شرک آمیز و افتادن در دامها و شبکه‌های شیطانی صوفیّه و افرادی که دین را به شریعت و طریقت تقسیم می‌نمایند، نجات بخشد.

(وان هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه ولاتتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلّکم تتّقون [۳۰۴]

در خاتمه، از جنابعالی التماس دعا دارم. انشاء الله تعالی موفّق و مؤیّد باشید. والسّلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۰۰

س- این جانب دختری ۲۳ ساله هستم و دیپلم ادبیّات می‌باشم که سؤالات بیشماری در مورد خدا و اسلام و این که یک جوان باید چگونه عمل نماید تا خدا از او راضی باشد در ذهن خویش دارم، و دوست دارم که با راهنمایی‌های یک فرد کامل، کاملا هدایت شوم و تا آخر عمر در خدمت اسلام باشم. تاکنون سؤالاتم را با افرادی که از دین اطّلاع دارند مطرح کرده‌ام؛ ولی متأسّفانه هیچ کدام پاسخ قاطع و راضی کننده‌ای نداده‌اند و به جوابی نرسیدم، تا این که به فکر افتادم سؤالاتم را با شما که مرجع تقلیدم هستید

در میان بگذارم. امیدم فقط به شماست و در خانه شما آخرین دری است که می کوبم و اگر هدایت نشوم نمی‌دانم در این ظلمات دنیا چه بر سرم خواهد آمد.

از جمله سؤالاتم این است که مگر نه اینکه آقا امام زمان- عجّل الله تعالی فرجه الشّریف- رؤوف و میهمان نواز هستند و اگر کسی به خانه ایشان برود جوابش را می‌دهند، پس چرا پس از یک اربعین، پاسخ مرا ندادند و مرا راهنمایی نکردند؟

مگر نه این است که خدا جوانی که به سوی او برود را دوست دارد؛ پس چرا هر چه از خدا خواستم آن طور که من لیاقتش را دارم هدایت شوم، هدایت نشدم؟ یا چرا با این که از او خواستم تا کسی را سر راهم قرار دهد تا در این ظلمات نادانی‌ام دستم را بگیرد و مرا به مقصد برساند، جوابی نشنیدم؟ این که خواسته بد و زیانباری نیست که خدا صلاح نداند.

ج- خانم محترمه مؤمنه، سلام علیک. نامه شما که حکایت از شور و شوق درونی شما به طیّ طریق کمال و نیل به درجات بلند معنوی و قرب به درگاه ربوبی- عزّ اسمه- داشت موجب ابتهاج و انبساط گردید. حقیر این حال عزیز خدا خواهی و این روحیّه ایمانی و بیداری ضمیر و روشنی قلب و رشد دینی و بصیرت و بینش اسلامی را به شما تبریک می گویم و به شما بشارت می‌دهم که خود این حال که انسان طالب رضای خداوند متعال باشد بسیار مغتنم است و مرحله‌ای از رسیدن به مقصود وحصول مطلوب است.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۰۱

غرض از بعثت انبیا و تربیتهای دینی همین است که مطلب و مقصد بشر رضای خدا باشد، این حال حیات قلب و شعور حقیقی است. قرآن کریم و هدایتهای رسول اکرم صلّی‌الله علیه وآله وسلّم- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام- و مواعظ و نصایح، در صاحبان قلوب زنده که به سوی خدا روی کرده‌اند، اثر می کند. بدیهی است این روحیه طلب رضا و قرب به حق تعالی در حدّی واقف نمی‌شود و صاحب آن همواره خود را چنان می‌بینند که شاهد مقصود را در آغوش نکشیده و رضای خدا را تحصیل ننموده است. بنابراین با این که بسا به درجاتی رسیده، خود را موفّق نمی‌بیند و از این رو همواره در تلاش و جهاد است.

غرض اینکه: حالی که دارید، حال هدایت و رشد و مقدّمه کسب رضای الهی و سرآغاز آن است. این حال و روحیّه را باید با فکر و عمل، ترقّی داد.

تفکّر در آیات الهی و عظمت عالم آفرینش- از زمین و آسمان، منظومه‌ها و کهکشانها، جانداران و انسان، ذرّه و اتم، کوچک و بزرگ و قوا و عجایب و اسرار و نظامات محیّر العقول- از علایم عقل و خردمندی است؛ چنانکه قرآن کریم در وصف خردمندان می‌فرماید: (ویتفکّرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا)[۳۰۵].

عالم به تمام اجزا و اعضایی که دارد همه موعظه و بیداری بخش و هشدار دهنده است.

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

اینجا مقام و عالم بیکرانه‌ای است که اگر عقول همه بشر را با عمر همه دنیا به یک نفر بدهند، هر چه تفکّر کند و کمّیّت اندیشه را هزاران بار بیشتر از برق به حرکت در آورد، به هر کجا برسد و هر چه بفهمد، باید مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام)- آن بزرگواری که در بلندترین قلّه شامخ معرفت قرار دارد- پیشانی خضوع و اقرار به عظمت خداوند متعال بر زمین گذارد و عرض کند: «سبحانک ما اعظم مانری من خلقک و ما اصغر کل عظیمهٔ فی جنب قدرتک»[۳۰۶].

البتّه تفکّر درجات و مراتبی دارد که در بعضی مراتب یک ساعت تفکّر ثواب یک شب عبادت و در بعضی دیگر ثواب یکسال تا هفتاد سال عبادت را دارد.

در مقام عمل، مهمترین و اساسی‌ترین وسیله رضای خداوند متعال انجام فرایض و واجبات و ترک معاصی و محرّمات، و بعد از آن انجام مستحبّات و ترک مکروهات است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۲

اگر کسی فرایض و واجبات را به جای آورد، محرّمات را ترک کند، دروغ نگوید، غیبت نکند، ظلم و ستم نکند، اعضا و جوارح خود را از معصیّت نگاه دارد و باید امیدواری کامل به رضای باریتعالی داشته باشد.

بنابراین، این گوی و این میدان؛ راه تحصیل رضای خدا باز است. باید با مخالفت با هوای نفس این راه را پیمود و همواره از خداوند متعال استعانت نمود و مخصوصاً با دعا ونوافل و تهجّد و قضای حوایج مؤمنین، خود را بیشتر مسلّح نمود (انّ الله مع الذّین اتقوا والذین هم محسون [۳۰۷]

درحدیث قدسی است:

«ما یتقرب الّی عبدی بشیء احب إلیّ ممّا افترضته علیه وانه لیتقرب الیّ بالنوافل حتّی احبه فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به و ...»[۳۰۸]

بنابراین و با توجّه به آنچه بیان شد، شما هدایت یافته‌اید و امید است در این ظلمات دنیا آنچه برای شما پیش آید نور و روشنی و هدایت بر هدایت باشد. (بحقّ محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.)

امّا راجع به گله‌ای که با کمال ادب و لطف بیان، از لطف عمیم و رأفت و مهر تامّ و تمام آقا حضرت صاحب الزّمان- ارواحنا وارواح العالمین له الفداء- نموده‌اید و گمان کرده‌اید که در خانه آن حضرت رفته‌اید و عرض مسألت هدایت نموده‌اید و آن آقای مهربان ضعیف نواز، پاسخی به شما مرحمت نفرموده‌اند؛ اگر چه این گله بازهم تجدید تقاضا و مسألت و استدعاست و ناز فقیر به غنی و عبد به مولی و غلام و مملوک به سیّد و آقا است، امّا از کجا می‌گویید که مشمول لطف و احسان آقا نشده‌اید و از شما میهمان نوازی نشده است؟ آیا چهل هفته‌ای را که میهمان او شده‌اید و خود را به او بسته و میهمان او شمرده‌اید توفیق کمی می‌شمارید؟ یا قدر این سعادت را که در این مدّت با یاد او بوده‌اید- خدای نخواسته- نمی‌دانید؟

باید همیشه میهمان آن حجّت یگانه خدا باشیم و در خانه او را رها نکنیم و اگر در آن آستان عرش نشان بار ندهند، به اینکه بارخواه و طالب شرف حضوریم، افتخار کنیم و بگوییم:

اگر چه نیست به وصل تو دسترس ما راهمین که طالب وصل توایم بس ما را

و حقیر در ضمن اشعاری عرض کرده‌ام:

اگر وصل تو ما را دسترس نیست که در بحر کرامت خار و خس نیست

میندازم ز چشم لطف و احسانعطایم را فزون ساز و فراوان

به من بین کز فراقت دل دونیمم‌سزای رحمت و لطف عمیمم

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۳

باز هم در خانه آقا بروید و این در خانه را تا زنده‌اید رها نکنید.

امّا راجع به دعا و توجّه به خدا: همانگونه که نوشته‌اید، خدا جوانی را که به سوی او برود دوست می‌دارد و علامت دوستی او همین شدّت علاقه و محبّت شما به هدایت اوست که اگرچه به راه او هدایت شده‌اید و او را کار ساز وقاضی الحاجات و هادی و راهنما می‌دانید و از راهنمایی فطرت و هدایت اسلام بهره‌مند هستید، باز هم هدایت می‌طلبید و می‌خواهید که شما را راهنمایی کند و به مقصد برساند که در بین راه وامانده یا منحرف نشوید.

خدا را در حدّ خود به اسماء الحسنایش شناخته‌اید؛ او را عالم و قادر و حکیم و رحمان و رحیم و مالک حوایج همه حاجت‌مندان می‌دانید، شما از او بخواهید و دعا کنید که «الدّعاء مخّ العبادة»[۳۰۹].

بسا می‌شود حاجتی را انسان می‌خواهد که بر آوردن آن، مصلحت او نیست؛ و بسا تأخیر در اجابت برای این است که بنده در دعا و

تضرّع و ابتهال، اصرار کند و خدا را بیشتر بخواند تا از فیض حقیقی دعا بیشتر بهره بگیرد.

هر حالی که برای مؤمن و مؤمنه پیش بیاید، برای او خیر است. نباید از رحمت خدا و لطف خدا ناامید شد؛

امید است این بیانات، پاسخی به خواسته‌های قلبی و سؤالات درونی شما باشد. خداوند متعال شما را مقضی المرام فرموده و همه حوایج شرعیّه دنیویّه و اخرویّه شما را برآورده فرماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۴

س- با توجّه به اینکه جنابعالی با بزرگان زیادی مأنوس بوده‌اید، مستدعی است نصیحتی که راهگشای سعادت دارین باشد، مرقوم فرمایید که «فإن الذکری تنفع المؤمنین».

ج- عالم و هر چه در آن است و همه حوادثی که در آن واقع می‌شود، گردش سال و گذشت عمر، شب و روز و زمین و آسمان، فقر و توانگری، تندرستی و بیماری، جوانی و پیری، زندگی و مرگ، ذلّت و عزّت و هر چه را می‌بینیم و پیدایش هر چیز، و نشو و نمای آن و تغییراتی که در آن پیدا می‌شود تا مرگ و فنای آن، همه پند و نصیحت است.

اگر نظر انسان نظر عبرت باشد و از ظاهر دنیا، باطن آن را بشناسد، نگاه او به هر چیزی و هر پدیده‌ای وی را از جهات متعدّد هشیار و بیدار می‌سازد و در هر ذرّه‌ای از ذرّات عالم امکان، و هر برگی از برگهای درختان، ابوابی از معرفت و راههایی برای نیل به سعادت می‌یابد، به شرط اینکه از آنان باشد که (ویتفکّرون فی خلق السّماوات والأرض ربّنا ماخلقت هذا باطلًا)[۳۱۰] در شأن آنها است؛ و از مردمانی که وصف آنها (لهم قلوب لایفقهون بها ولهم أعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون بها)[۳۱۱] است، نباشد.

بنابراین، کتاب تکوین سراسر و تمام ذرّات و کلمات و آیات و حروفش پر از موعظه و نصیحت است؛ به شرط این که شخص، سواد خواندن آن، و عقل فهم معانی آن را داشته باشد.

کتاب بزرگ وحی و تشریع قرآن مجید نیز مثل همان کتاب تکوین، متضمّن هدایت و نصیحت و ارشاد است. هر چه انسان آن را بیشتر بخواند و در معانی آیات آن بیشتر تأمّل کند، به مواعظ و نصایح بیشتر راهنمایی می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۵

شما در هر رشته‌ای نصیحت بخواهید می‌توانید از این کتاب اعظم آسمانی دریافت کنید. اوصاف عبادالرّحمن را در سوره مبارکه «فرقان» بخوانید. تعالیم اخلاقی و اجتماعی را در مثل سوره «إسراء» (آیه ۲۲ تا ۳۹) قرائت کنید. آیات بشارت و انذار، آن همه نصیحت و هشدار دهنده است. بیان اوصاف مؤمنین و اصحاب میمنه و اصحاب یمین و اصحاب شمال آموزنده و نصیحت است. قصص قرآن و سرگذشت انبیا و رجال الهی و سوء عاقبت کفّار و ارباب معاصی و فراعنه و جبّاران، پند و اندرز و هدایت به صراط مستقیم است. همه را بخوانید و پیوسته تکرار کنید و در مضامین آنها تأمّل نمایید.

در مثل این آیات کریمه تأمّل کنید و سعی کنید به حقیقت مفاد آنها برسید: (تلک الدّار الآخرة نجعلها للّذین لایریدون علواً فی‌الأرض ولافساداً والعاقبة للمتّقین)[۳۱۲]، (إنما مثل الحیوة الدنیا کماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشیماً تذروه الرّیاح و کان اللّه علی کل شیء مقتدراً)[۳۱۳]) (فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره)[۳۱۴])، (و کأیّن من آیة فی السماوات والأرض یمرّون علیها و هم عنها معرضون)[۳۱۵])، (کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین)[۳۱۶])، (أفرأیت ان متّعناهم سنین ثم جاء هم ماکانوا یوعدون ما أغنی عنهم ما کانوا یمتّعون [۳۱۷].

خلاصه، قرآن نوری است که اگر از آن روشنی طلب شود، همه تاریکیها را از میان می‌برد. اگر به زبان عربی آشنایی ندارید، تفسیر این آیات را در تفاسیر فارسی مثل: «منهج الصادقین» و تفسیر «ابوالفتوح رازی» مطالعه نمایید.

همراه با قرآن مواعظ و نصایح رسول خدا- صلّی الله علیه وآله وسلّم- و مواعظ امیرالمؤمنین علیه السّلام- را در نهج البلاغه و کتب دیگر، و نصایح سایر ائمّه معصومین علیهم السّلام- را که حاملان علوم قرآن و مفسّران حقیقی کتاب خدا می‌باشند بخوانید.

سعی کنید در حدّی که می‌توانید حقوق برادران و خواهران ایمانی را رعایت کنید. برای قضای حوایج مردم، خصوصاً طبقات ضعیف تلاش کنید. حضور در جماعات و جلسات دینی و مذهبی را ترک نکنید. توفیق به نماز شب را بسیار مهم و

معارف دین ؛ ج ۱ ؛ ص ۳۰۵

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۶

مغتنم بدانید و از یاد خدا در هر حال غافل نباشید. شبهای جمعه، دعای کمیل و روزهای آن، دعای ندبه را بخوانید.

سخت‌تر از آنچه شخص، در امور مالی از شریک و طرف معامله خود حساب می‌خواهد، خودتان به دقّت به حساب کارهای خودتان برسید که فرمودند:

«لیس منّا من لم یحاسب نفسه فی کلّ یوم مرّهٔ فإن عمل خیراً استزاد منه و إن عمل سیئاً استغفراللّه منه و تاب إلیه»[۳۱۸].

نیّت خود را خالص کنید و خود را به هیچ کس و هیچ چیز جز خدا و ثواب خدا نفروشید.

با حضرت بقیهٔالله قطب عالم امکان- ارواح العالمین له الفداء- ارتباط قلبی را مستمر بدارید. فراموش نکنید که رعیّت آن حضرت و در تحت ولایت آن حضرت هستیم. هرچه بتوانیم کارهای خودمان را به حساب ایشان و خدمت به اهداف و مقاصد بلند ایشان- که اعلای کلمه اسلام و عزّت مسلمین است- بگذاریم و همه دوستان و شیعیان و منتظران ظهور آن بزرگوار را صمیمانه دوست بداریم. امید است سعادتمند باشید و به مقامات عالیه- که فقط با پیروی از اهل‌بیت علیهم‌السّلام- حاصل می‌شود- نایل گردید. خداوند شما و ما و همه مؤمنین را از گرفتار شدن در دامهای شیاطین انسی و جنّی و اهل بدع حفظ فرماید. اگر در مظانّ اجابت، دعوات حقیر را از دعای خیر مخصوصاً برای سلامتی ایمان و حسن عاقبت و توفیق فراموش ننمایید، بسیار متشکّر خواهم بود. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۷

س- مستدعی است این جانب را در سیر و سلوک راهنمایی فرمایید. آیا در این راه از قطب و مرشد پیروی نمایم؟ چه کتابی را پیشنهاد می‌فرمایید؟ ...

ج- مکتوب جناب عالی و اصل و از مضمون آن اطّلاع حاصل شد. چون در مقام تهذیب اخلاق و به گفته خودتان در سیر و سلوک راهنمایی، از این حقیر، راهنمایی خواسته‌اید، به شما تذکّر می‌دهم که کلّ تعالیم اسلام- از واجبات و محرّمات و مستحبّات و مکروهات- سیر و سلوک است. هر مسلمانی سالک الی‌اللّه است؛ با این تفاوت که در این سلوک، بر حسب قوّت و ضعف اشخاص در تعهّد به انجام واجبات و ترک محرّمات همه در یک درجه و رتبه نیستند. هر چه مواظبت انسان بر اطاعت از خداوند متعال و دستورات شرع بیشتر باشد در این سیر و تحصیل تقرّب به خداوند موفّق‌تر می‌شود.

تعالیم عبادی نماز، حج، روزه، دعا، قرائت قرآن، نماز شب، مواظبت بر خواندن نمازهای نوافل یومیّه، عبادات شب و روز جمعه، ترک دروغ و غیبت، محاسبه با نفس، قضای حوایج بندگان خدا، احسان به پدر و مادر، صله رحم، حسن جوار، حفظ امانت، مصاحبت و همنشینی با علما، تجدید توبه و استغفار، مواظبت بر اذکار تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر، حسن معاشرت با مردم، امر به معروف و نهی از منکر، و رعایت حقوق برادران دینی تا حدّی که در روایات «معلی بن خنیس» بیان شده، حفظ اعضا و جوارح از معاصی و حتّی ترک مشتبهات، تفکّر در عالم آفرینش و عظمت ظهور قدرت خدا در خلقت مخلوقات، تفکّر در فنای دنیا و نظر عبرت به کوه و دریا و موجودات کوچک و بزرگ و امور بسیار دیگر- که در آیات قرآن مجید بیان شده است و شرح مختصر آن نیاز به نوشتن یک کتاب دارد- همه سیر و سلوک است. دستور این سیر و سلوک همین کتب دعا و رساله‌ها و تفاسیر قرآن مجید و کتب حدیث فارسی و عربی است و محتاج

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۸

به قطب و مرشد نمی‌باشد و همه این امور، راه رفتن به سوی خداست؛ و استاد همه قرآن و تعالیم ائمّه علیهم السّلام- و احادیث شریفه است.

خلاصه همه مسلمانها- اعم از زن و مرد- در پنج وقت نماز، سیر الی اللّه دارند.

زن در خانه شوهر با خانه‌داری و انجام وظایف شرعیّه خود، و مرد در بیرون خانه با کدّ یمین و عرق جبینش می‌توانند این سیر را ادامه دهند. فقط باید دستور (ولاتکن من الغافلین [۳۱۹] را رعایت کنند و در همه این اعمال چشم به رضای خدا و تقرّب به او داشته باشند و خدا را فراموش نکنند.

راه به برکت تعالیم اسلام باز است و بسته نیست و اگر هم بعضی معاصی سدّ راه شده باشد، با توبه باز می‌شود.

اشخاص منزوی و گوشه گیر و تارک امر به معروف و نهی از منکر، راهنما نیستند. راهنمایان، علما و شاگردان مکتب ائمّه علیهم السّلام- می‌باشند. به شما هشدار می‌دهم از این فرقه‌ای که به آنها اشاره کرده‌اید حتماً بپرهیزید که راهها و روش‌های آنان گاه به کفر و شرک منتهی می‌شود. دعوای ارشاد آنها اضلال است. به شما برادرانه نصیحت می‌کنم: خودتان با پای خودتان به مددخواندن نماز در اوّل وقت، حفظ زبان و رعایت برنامه‌هایی که به آن اشاره شد به سوی خدا بروید و به او تقرّب جویید. (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و إنّ اللّه لمع المحسنین [۳۲۰] حقیر هم برای توفیق شما و حفظ ایمان شما از خطر وساوس شیاطین جنّ و انس دعا می‌کنم، شما هم بنده را فراموش ننمایید. والسّلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۹

س- ... برای رهایی از این گرفتاری‌های روحی و سلب توفیقاتی که قبلًا داشته‌ام چه باید کرد؟

ج- نامه شکایت آمیز شما از حالات روحی و تأسّف بر سلب بعضی توفیقاتی که داشته‌اید، واصل شد.

این روحیّه گله از نفس و توجّه به ابتلای نفس به خسارت‌ها و زیان‌های معنوی، دلیل بیداری ضمیر و حیات قلب و آگاهی و سلامتی روح است و ضدّ حالت غفلت و بی‌اعتنایی به گناه است و حالت معاتبه نفس می‌باشد که در اصلاح باطن، بسیار مؤثّر است. در احادیث شریفه است قریب به این مضمون که: در امم گذشته شخصی بود که سالیان دراز عبادت می‌کرد. سپس به رسم آن زمانها قربانی کرد و مقبول درگاه الوهیّت- عزّاسمه- نشد. او خود و نفس خود را مخاطب قرار داد و گفت: به من نرسید آنچه رسید مگر از تو، و نیست گناه مگر از تو!

خطاب شد که: این نکوهش و توبیخ نفس، از آن سالها عبادت بهتر است.

باید شما با ایمانی که دارید همین حالت شایسته را داشته باشید. از فوت ثواب و محروم شدن از کار نیک ناراحت شوید. بنابراین در مقام جبران گذشته برآیید و شکر و سپاس خدای متعال را به جای آورید که این وجدان روشن را به شما عطا فرموده است. به شکرانه آن، برنامه‌هایی را که داشته‌اید با شوق و نشاط از سر بگیرید. از خدا توفیق بخواهید و کمک و یاری طلب کنید. انشاءاللّه حال شما از گذشته هم بهتر خواهد شد و صفای باطن و نورانیّت قلب شما بیشتر می‌شود.

یک بنده باید همواره مراقب حالات نفسانی و قلب خود باشد که در حدیث است: دل نیز مانند آهن زنگ می‌گیرد و با تلاوت قرآن کریم و یاد مرگ زنگ آن زدوده می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۰

اگر بتوانید، نفس خود را جریمه کنید و او را در راه اطاعت و ریاضت، زحمت بیشتری بدهید. زاید بر برنامه، اگر می‌توانید از مال خود انفاق نمایید یا نماز بیشتر بخوانید، یا بیشتر قرآن تلاوت کنید.

چنانکه در احوال یکی از بزرگان گفته شده است که چون نماز مغرب را مختصری از اوّل وقت تأخیر انداخت، به کفّاره آن و

تأدیب خود یک بنده آزاد کرد.

این فقرات دعای شریف «ابی حمزه ثمالی» را با توجّه بخوانید و اگر عیبی در کار است آن را اصلاح کنید: «مالی کلما قلت قدصلحت سریرتی و قرب من مجالس التوابین مجلسی عرضت لی بلیهٔ أزالت قدمی و حالت بینی و بین خدمتک. سیدی لعلک عن بابک طردتنی و عن خدمتک نحّینی و اولعلّک رأیتنی مستخفّاً بحقّک فاقصیتنی أو لعلّک رأیتنی معرضاً عنک فَقَلَیْتَنی أولعلّک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی أولعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی أولعلّک فقدتنی من مجالس العلماء فخذلتنی أولعلّک رأیتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی أولعلک رأیتنی آلف مجالس البطالین فبینی و بینهم خلّیتنی» الخ.

اینها اشاره به یک سلسله از عوامل قلّت یا سلب توفیق است که به هر حال توجّه دهنده و آموزنده و بیدار کننده و عافیت بخش می‌باشد.

من امیدوارم که شما تحت تأثیر هیچ یک از عواملی که در این دعا یاد شده قرار نگرفته باشید. به امید خدا برنامه‌ها را کما فی السابق اجرا کنید؛ جلو بروید؛ قدم بردارید که سعادت‌های بزرگ و درجات عالی و مقامات بلند در انتظار شماست.

به حضرت بقیه اللّه، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- متوسّل باشید و برای فرج ایشان دعا کنید. به این بنده ضعیف سرمایه از دست داده و در بند نفس گرفتار مانده، از راه مرحمت دعا کنید. ثبتکم اللّه و إیانا بالقول الثابت فی الحیاهٔ الدنیا و الآخرهٔ بحقّ محمّد وآله الطّاهرین صلوات اللّه علیهم أجمعین. والسّلام علیکم و رحمهٔ الله.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۱۱

سفارش و نصیحت مرجع عالیقدر حضرت آیهٔاللّه العظمی آقای حاج شیخ لطف‌اللّه صافی گلپایگانی- مدّظلّه، العالی- در پاسخ به نامه یکی از برادران ایمانی:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمدللّه ربّ العالمین والصّلاهٔ والسّلام علی سیّدنا ونبیّنا أبی القاسم محمّد و آله الطّاهرین، سیما بقیهٔاللّه فی الأرضین قال اللّه تعالی: (وأن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصّیکم به لعلکم تتقون [۳۲۱]

نصیحتی که به شما می‌نمایم برگرفته و اقتباس از نصیحت و سفارش مرحوم «علّامه حلّی» به فرزندش «فخرالمحقّقین»- قدس سرّهما- می‌باشد. ایشان از بزرگترین علمای اسلام است که در همه علوم نقلی و عقلی از اساتید کم نظیرند. آن بزرگوار در خاتمه کتاب ارزنده «قواعد»، به فرزندش- که او نیز از شخصیّتهای برجسته علمی و از مفاخر عالم علم و تحقیق و فضیلت است- سفارشاتی فرموده است.

آن فقیه عظیم، فرزند جلیل خود را مخاطب قرار داده و بعد از دعای خیر، او را به تقوا و پرهیزکاری- که سپر نگهدارنده و وسیله پایدار و سودمندی است و انسان را برای قیامت آماده می‌نماید- وصیّت می‌فرماید و به اطاعت اوامر خدا و آنچه موجب رضای او است و دوری از آنچه خداوند نهی فرموده، دستور می‌دهد.

از او می‌خواهد که عمرش را در تحصیل کمالات و کسب فضایل و صعود از پستی، نقصان و نادانی به اوج علم و کمال و مدارج معارف و آداب و مقامات انسانی و اعمال صالحه صرف نموده و اوقات خود را بیهوده تلف نسازد.

از جمله این وصایا، احسان و مساعدت و کمک به برادران و قضای حوایج محتاجان و مقابله بدی به نیکی و تشکّر و امتنان از نیکوکاران است.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۱۲

وی نیز فرزندش را به ترک صحبت و همنشینی و معاشرت با مردم نادان و فاسدالاخلاق سفارش می‌کند. و از طرف دیگر، فرزندش را به ملازمت محضر علما و مجالست فضلا- که سبب رفع جهل و موجب اخلاق حسنه است- توصیّه می‌فرماید.

به صبر و توکّل و رضا و حسابرسی نفس و استغفار و پرهیز از ظلم، خصوصاً به یتیمان و ضعفا وصیّت می کند و می‌فرماید: خداوند در کیفر کسی که شکسته‌ای را برنجاند و ضعیف و افتاده‌ای را بیازارد گذشت نمی‌فرماید.

وی بعد از آن می‌فرماید: در ادای نماز شب مواظبت داشته باش که پیامبر عظیم‌الشأن صلّی الله علیه و آله وسلّم- بر آن ترغیب و تشویق فرموده است. و می‌فرماید:

«من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنهٔ»[۳۲۲].

او اضافه می کند: صله رحم و پیوند با خویشان را که سبب زیادتی عمر است انجام بده. و در حسن خلق هرچه می‌توانی اهتمام کن که پیامبر اکرم صلّی‌اللّه علیه و آله وسلّم- می‌فرماید:

«إنکم لن تسعوا الناس بأموالکم فاسعوهم بأخلاقکم»[۳۲۳]

در پیوند با ذریّه طیبه سادات کرام (فرزندان معصومین سلام اللّه علیهم أجمعین-) و خدمت و احترام به آنها تلاش داشته باش که خداوند متعال در سفارش آنها تأکید فرموده و مودّت و دوستی ایشان را اجر رسالت قرار داده است: (قل لاأسئلکم علیه أجراً إلاالمودهٔ فی القربی [۳۲۴].

حضرت ختمی مرتبت صلّی الله علیه و آله وسلّم- فرمودند: من از چهار صنف روز قیامت شفاعت می کنم، اگر چه به مقدار گناهان اهل دنیا گناه بیاورند: کسی که ذریّه مرا یاری کرده باشد؛ شخصی که در تنگدستی، مالش را به فرزندان من بذل کرده باشد؛ و آن کسی که اولاد مرا به زبان و دل دوست داشته باشد و شخصی که برای قضای حوایج ذریّه من- در وقتی که طرد شده و کنار گذاشته شده باشند- سعی و تلاش نماید.

همچنین بر تو باد به تعظیم فقها و اکرام علما که پیامبر عالیقدر اسلام صلّی الله علیه و آله وسلّم- فرمودند:

«من أکرم فقیهاً مسلما لقی الله یوم القیامهٔ وهو عنه راض و من أهان فقیهاً مسلماً لقی الله یوم القیامهٔ و هو علیه غضبان»[۳۲۵].

نظر به روی عالم عبادت است و نظر به در خانه عالم عبادت است و مجالست و همنشینی با عالم عبادت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۳

بر تو باد به تحصیل علم و فهم دین. مبادا علمی را که داری از آنان که نیاز دارند کتمان کنی و اظهار ننمایی. در قرآن مجید است: آن کس که دانش خود را کتمان کند، خدا و همه لعنت کنندگان، او را لعنت می کنند. خصوصاً اگر بدعتها ظاهر شود بر عالم واجب است که علم خود را اظهار کند و بدعتها را دفع نماید و نگذارد که مردم گمراه شده و در اشتباه بیفتند.

قال رسول اللّه صلّی الله علیه و آله وسلّم-:

«إذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهرالعالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنهٔ اللّه تعالی».[۳۲۶]

توصیه حقیر، اضافه بر آنچه علّامه حلّی رحمهٔالله علیه فرموده، این است که یاد خدا را در هیچ حال فراموش مکن و خدا را چنان عبادت و پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند:

«اعبداللّه کأنک تراه فإن لم تکن تراه فإنه یراک»[۳۲۷]

). بر یاد او به دل و زبان مستمر و مداوم باش. یقیناً خدا هم تو را یاد می‌نماید: (فاذکرونی أذکرکم [۳۲۸]

از شکر نعمتهای او- اگر چه کسی از حقّ شکر آنها بر نمی‌آید- غافل مباش و از کفران نعمت و اینکه با نعمت خدا او را معصیّت کنی بر حذر باش: (ولئن شکرتم لأزیدنکم ولئن کفرتم إن عذابی لشدید)[۳۲۹]

در معامله با مردم، طریق انصاف را رعایت کن. مبادا حقّی را از کسی- اگر چه کوچک باشد- انکار کنی و تا می‌توانی با برادران دینی مواسات داشته باش:

«أشد الاعمال ثلاثهٔ: ذکر اللّه علی کل حال و مواساهٔ الأخ و انصافک الناس من نفسک»[۳۳۰].

حقّ برادران مؤمن و خواهران مؤمنه را رعایت کن. آسانترین آن این است که برای آنها دوست بداری آنچه را برای خودت دوست می‌داری؛ و ناخوش داشته باشی، آنچه را برای خود ناخوش می‌داری!

با آنها که ازتو می‌بُرند، تو پیوند کن و آنها که به تو ستم می کنند را عفو کن.

از خودبینی و غرور و تکبر و نظر حقارت به دیگران پرهیز کن که: (فإن جهنّم مثوی للمتکبرین [۳۳۱].

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۴

به هیچ یک از بندگان خدا و برادران و خواهران ایمانی به نظر کم قدری نگاه مکن. شاید همان کسی که تو او را کم گرفته و کم می‌بینی از اولیای خدا باشد. مظاهر دنیا و مقامات ظاهری، معیار و نشان قدر معنوی و حقیقی و شأن اشخاص نیست که:

«الأکثرون هم الأقلون یوم القیامهٔ»[۳۳۲].

هر چه خود را در مقایسه با دیگران کمتر بشماری و تواضع بیشتر داشته باشی، به مقامات و درجات بالاتری نایل می‌شوی.

امر به معروف و نهی از منکر و سعی و کوشش در اعلای کلمه اسلام و تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم‌السّلام- را- که مکتب اصل و اصیل اسلام است- همیشه وجهه همّت خود قرار بده و حبّ فی‌اللّه و بغض فی‌اللّه را در همه احوال و کارها مراعات کن که:

«أوثق عری الإیمان الحب فی‌اللّه و البغض فی اللّه».

بر راستی و صداقت و درستی و امانت و حفظ عهد و وفای به عهد- که از موجبات مهمّ عزّت دنیا و آخرت و اعتلا و اعتبار جامعه است- ملازمت و مداومت داشته باش؛ که در حدیث است به نماز و روزه بسیار شخص نظر نکنید؛ بلکه به صدق و راستی او در گفتار و ادای امانت او نظر کنید. و از رسول اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم- است که فرمود امّت من همواره در خیر هستند، مادامی که امانت را غنیمت و صدقه دادن را غرامت و خسارت نبینند:

«لاتزال امتی بخیر مالم تر الأمانهٔ مغنماً والصدقهٔ مغرماً»[۳۳۳].

از دوستی با دشمنان خدا سخت پرهیز کن و در این سه آیه پیوسته تأمّل کن. قال اللّه تعالی:

(لا تجد قوما یؤمنون باللّه والیوم الآخر یوادون من حاد اللّه و رسوله ولو کانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان الآیهٔ.[۳۳۴]

و قال اللّه تعالی:

(قل إن کان آبائکم و أبنائکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموال اقترفتموها و تجارهٔ تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب إلیکم من اللّه و رسوله و جهاد فی سبیله فتربّصوا حتی یأتی اللّه بأمره واللّه لایهدی القوم الفاسقین [۳۳۵]

و قال جلّ شأنه:

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۵

(تلک الدار الآخرهٔ نجعلها للذین لا یریدون علواً فی‌الأرض ولا فساداً والعاقبهٔ للمتقین [۳۳۶]

تلاوت قرآن را ترک مکن که بر حسب روایات، قرآن عهد خداست و باید شخص در این عهد نظر کند و حدّاقل روزی پنجاه آیه از آن را قرائت نماید.

از فایده و فضیلت تفکّر در خلق آسمان و زمین و نفس خود و همه آیات الهی که سبب مزید معرفت و خداشناسی و بیداری و آگاهی و ترقّی روح و عقل می‌شود، هیچگاه غفلت مکن که خداوند، خردمندان را در قرآن به این صفت توصیف و تعریف نموده است. و نیز در قرآن می‌فرماید: (وفی‌الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم [۳۳۷]

مبادا جزء کسانی باشی که به خاطر نظر به ظاهر این عالم، به باطن آن نمی‌رسند و به همین تماشا و سیر ظاهری جهان اکتفا کرده، مشمول این آیه شریفه می‌شوند:

(وکأین من آیهٔ فی السماوات والأرض یمرّون علیها وهم عنها معرضون [۳۳۸]

در حدیث است که حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- به امیرالمؤمنین علیه السّلام- فرمود:

«إذا تقرب الناس إلی خالقهم بأنواع البر تقرب إلیه بأنواع العقل»[۳۳۹]

همان چیزی که امتیاز اصلی و اساسی انسان بر حیوان به آن می‌باشد؛ یعنی قوّه عاقله و تفکّر در اسرار عالم و درک حقایق و عواقب امور.

در توسّل به حضرات معصومین علیهم‌السّلام- و حضور در مجالس ذکر فضایل و مناقب و مصائب ایشان خصوصاً مجالس روضه و تعزیّه حضرت سیّدالشّهداء- علیه أفضل التّحیّهٔ و الثّناء- کوتاهی ننما و این مجالس را که متضمّن کمال روح و تهذیب نفس و کسب ثواب و اجر بسیار و ازدیاد بصیرت و معرفت است، مغتنم بشمار.

خصوصاً یاد ولی نعمت حقیقی و آن آقایی که همه نعمت‌های الهی و فیوض ظاهری و باطنی از برکت وجود مقدّس او به ما می‌رسد یعنی حضرت بقیهٔاللّه مولانا المهدی ارواحنا فداه- را فراموش ننما و تا می‌توانی با گفتار و کردار خود خوشنودی و مسرّت خاطر شریف ایشان را فراهم نما و برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت و نزدیک شدن روزگار رهایی دعا کن؛ و سعی کن که از منتظران حقیقی و متعهّد آن حضرت باشی.

بر صلوات بر محمّد و آل محمّد- صلوات الله علیهم اجمعین- مداومت داشته باش.

این حقیر فقیر سراپا تقصیر را از دعای خیر و طلب مغفرت حیاً و میتاً فراموش ننما. فإن اللّه یحب المحسنین ولاحول قوهٔ إلا باللّه العلیالعظیم و آخر دعوانا أن الحمدللّه رب العالمین و صلی اللّه علی سیدنا محمد وآله الطاهرین.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۶

بسم الله الرحمن الرحیم

نامه جنابعالی متضمّن دو سؤال و درخواست پند و اندرز واصل شد. سؤالات و درخواست کاشف، از حسن نیّت و بصیرت مذهبی و حیات وجدانی است. حقیر، این نورانیّت ضمیر و ایمان و اعتقاد را به شما تبریک گفته و از خداوند متعال برایتان دوام توفیق و کمال ایمان و یقین مسألت می‌نمایم.

در پاسخ اگر چه به واسطه کثرت مشاغل و قلّت فرصت سعی بر این بود که ایجاز و اختصار رعایت شود، ولی معنویّت این مطالب و حلاوت و لذّتی که برای روح انسان در تذکار و یادآوری آنها فراهم می‌شود خود به خود موجب بسط کلام می گردد؛ به طوری که اگر عنان قلم کشیده نشود، نفس هیچگاه از بیان این معانی دلپذیر سیر نگشته و قلم از نوشتن آن باز نمی‌ماند. والحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله.

امّا پند و اندرز برای خودم و برای شما و همگان:

اوضاع جهان ودگرگونیهای احوال مردمان، و تغییرات و تحوّلات در هر عصر و هر زمان، بلکه در هر لحظه، همه مشتمل بر پند و موعظه و معرفت آموز و هدایت بخش است.

هر ذرّه‌ای از ذرّات و هر برگ درخت و هر قطره باران و هر سلّول و هر جنبنده و هر حیوان و جماد و نبات و انسان و کوه و دریا و ستاره و منظومه و کهکشان و ... هر کدام و هر یک عالمی از حقایق و کتابی از معانی و معارف و راه و طریقی به سوی خداست.

سنّت الهی لبس و خلع، حیات و موت، عوض شدن مظاهر و تازه شدن نعمتها، کهنه شدن نوها، پیدایش‌ها و آغازها، فرجامها و پایان مهلتها و عمرها و انقراض دولتها همواره برای خردمندان بهترین موعظه بوده و هست. (ذلک بأن الله هو الحق و أن ماتدعون من دونه الباطل و أن الله هو العلی الکبیر)[۳۴۰].

کدام نقطه و حرف و کلمه‌ای از کتاب آفرینش و کدام پدیده و مخلوق کوچک و بزرگ است که در آن آثار قدرت بی‌نهایت و

حکمت و علم نامنتهای الهی مشهود نباشد،

معارف دین، ج۱، ص: ۳۱۷

و آدمیان غافل را با نهیب و هشدار از خواب غفلت بیدار نکند و به اندیشه در عاقبت کار وادار نسازد و در برابر عظمت آفریننده یگانه و یکتای این جهان هستی، خاضع و خاشع ننماید و به سجده نیندازد و زبانش را به کلمه توحید و تهلیل و تسبیح و تکبیر نگشاید و مثل مضامین این دعا را بر گوش جان او نخواند:

«اللّهم إنّه لیس فی السّموات دورات و لا فی الأرض حرکات و لافی العیون لحظات و لافی البحار قطرات و لا فی الأشجار ورقات إلّا وهی لک شاهدات وعلیک دالات و فی ملکک متحیّرات».

آری همه، شواهد وجود خدا و دلایل علم و حکمت و قدرت اویند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

«إن نظرت إلی الأشجار رأیتها دفاتر سطرت علی أوراقها أدلهٔ وجوده أو إلی البحار وجدتها زاخراً من بحر کرمه وجوده جمیع ما فی الکون ناطق بتسبیحه و مجده

(وإن من شی إلّا یسبح بحمده ».

در حالی که تمام اجزا و اعضای جهان از اتم تا کهکشانها و هر جرم و کره‌ای که از آن بزرگتر یا کوچکتر نیست، همه به قدرت الهی در حرکت و سیر و گردشند و این حرکت تکوینی در خود انسان و در اعضا و اجزای ذرّات وجودش در جریان است. همه با زبان بی‌زبانی هشدار می‌دهند که در عرصه اراده و اختیار نباید از قافله حرکت باز ماند و باید حرکت کرد و به جلو پیش رفت و سکون و توقّف جایز نیست. حیف است که انسان اینهمه مواعظ وهشدارها را با گوش دل نشنود و عمرش را به غفلت و بطالت و عبث و بازی تمام کند.

در احادیث شریفه است که: هر کس دو روز او مساوی باشد، مغبون و زیانکار است و هر کس امروزش از دیروزش بدتر باشد، ملعون است.

هر چه می‌بینیم، همه به ما می‌گویند: به هوش باشید که وقت می‌گذرد. فرصت از دست می‌رود؛ جوانی را پیری، تندرستی را بیماری و زندگی و حیات را مرگ و ممات در پی است. تا فرصت هست و توان دارید به پا خیزید و برای راهی که در پیش دارید و بسیار دور و دراز است زاد و توشه فراهم نمایید؛ فراموش نکنید که امیرالمؤمنین علیه السّلام- می‌فرماید:

«کفی بذلک واعظاً لمن عقل و معتبراً لمن جهل»[۳۴۱]

امّا پاسخ سؤال اوّل که: اگر قرار باشد خداوند متعال یک آرزوی شما را برآورده کند در این صورت، بهترین و مهمترین آرزوی شما چیست؟

معارف دین، ج۱، ص: ۳۱۸

سؤال بسیار مهمّی است که غیر از ائمّه طاهرین علیهم السّلام- که راسخین در علم و معادن بصیرت و معرفت و کمالات عالیّه و ملهّم به الهامات خاصّه ربّانیّه هستند، کسی نمی‌تواند به آن پاسخ کافی و شافی بدهد.

نمی‌دانم از خدا با چنین شرطی که یک آرزو و حاجتم برآورده باشد چه درخواستی بنمایم و کدام یک از حوایج خود را مسألت کنم؟ آیا از درگاه او ایمان ثابت، رضا و رضوان او را بخواهم؟ یا فرج و ظهور آقا حضرت صاحب الامر- ارواح العالمین له الفداء- را مسألت نمایم؟ یا عرض کنم: «الهی اجعلنی کما تُحب و کما ترید»؟ یا برای همه بندگان خدا، خیر و سعادت دنیا و آخرت و هدایت بخواهم و یا ...

ولی من خدا را «باسط الیدین بالعطیه» می‌دانم. می‌دانم که از خزائن رحمت و کرم او هرچه انفاق و بخشش و عطا شود چیزی کم

نمی‌شود و همه دعاها را مستجاب می‌فرماید. او فیّاض مطلق است.

«لا یشغله سمع عن سمع یعطی من سأله و یعطی من لم یسأله»

است. کرم و عطای او محصور و معدود نمی‌شود:

«لا تنفد خزائنه ولا تزیده کثرهٔ العطاء إلّا جوداً و کرماً».

او در کتاب کریمش و وحی نازل بر حضرت خاتم الانبیاء- صلّی الله علیه و آله وسلّم- به همگان برای حضور در مشهد دعا بارعام و اذن مطلق داده و با اعلان و بلکه فرمان (وقال ربکم ادعونی أستجب لکم إن الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین [۳۴۲] همه را به دعا مأمور کرده و باب استجابت آن را بر روی همه گشوده است.

بنابراین من همه حوایجم را- که هر چه هستم و دارم، حاجت و نیاز است- از او می‌خواهم؛ و رحمت واسعه و ربّانیّت و فیّاضیّت نامتناهی او را محدود و متناهی نمی‌شمارم؛ و فخرم این است که سراپای وجودم فقر و حاجت به اوست و عزّتم به این است که کارساز و قاضی الحاجات، اوست.

ولی یادآور می‌شوم که ادعیه بالنّسبهٔ جامع و فراگیر و مقاصد و مطالب، در ادعیّه مرویّه از حضرت رسول اکرم و اهل بیت معظّم ایشان صلوات الله علیهم اجمعین- بسیار است وچون همه منتخب و گزیده است نمی‌توان از آنها، یک یا چند دعا را برگزید و انتخاب کرد. اگر بتوانیم از کتب معتبری که اصحاب ائمّه علیهم السّلام- و علما و محدّثین تألیف کرده‌اند، همه فیض برده و بهره‌مند شویم، به خزائن بی شماری در هدایت و رحمت الهی دست خواهیم یافت. این ادعیّه علاوه بر آنکه متضمّن بیان نیازمندی حقیقی بشر و مسألت قضای حوایج از حضرت قاضی‌الحاجات و سامع الدّعوات است و خواننده را به فقر کامل و نیاز تمام او به خداوند غنیّ بی‌نیاز متوجّه می‌نماید و به بهترین حالات

معارف دین، ج۱، ص: ۳۱۹

معنوی و حضور و خشوع و خضوع و مقامات قرب و لذّت انس با خدا نایل می‌نماید، درهای علوم و معارف و اخلاق کریمه و آداب فاضله را به روی او می‌گشاید.

یقیناً اگر راهنمایی آن بزرگواران به این ادعیّه نبود، بشر نمی‌توانست مدارج بلند و معارج کمال و یقین و ایمان را- که در پرتو دعا و توجّه به خدا فراهم می‌شود- طی نماید. این ادعیّه به ما می‌آموزد که خدا را چگونه و با چه اسماء وصفاتی بخوانیم و از او چه بخواهم.

این ادعیه و به ویژه ادعیه‌ای که در قرآن مجید است، همه نور و ایمان و سیر الی‌الله و فراغت و خلاصی از علایق دنیّه دنیویّه، و حظوظ نفس بهیمیّه، و ارتقا به درجات ملکوتیّه، و خوض و غور در بحار رحمت و مغفرت وبرکات حقیقیّه است که امام زین العابدین علیه السّلام- در یکی از مناجاتهایش به درگاه خداوند عرض می‌کند:

«یامن حاز کل شیء ملکوتاً وقهر کل شیء جبروتا صلّ علی محمّد وآل محمّد و أولج قلبی فرح الإقبال علیک وألحقنی بمیادین المطیعین لک».

با خواندن این دعا در می‌یابیم که: ما اگر خود می‌خواستیم از خدا چیزی بخواهیم، هرگز این مطالب بزرگ را نمی‌یافتیم؛ حاجت خود را به این مطالب و مراتبی که در این دعا است درک نمی‌کردیم و به همان طلب یک سلسله حوایج جسمانی و دنیایی بسنده می‌نمودیم.

آن حضرت، در جریان همین حال حضور و نیایش دیگرباره چنین در درگاه خدا زبان به دعا می‌گشاید:

«یامن قصده الضالون فأصابوه مرشداً وأمه الخائفون فوجدوه معقلا ولجأ إلیه العابدون فوجدوه موئلامتی فرح من قصد سواک بنیته ومتی راحهٔ من نصب لغیرک بدنه إلهی قد تقشع الظلام ولم أقض من خدمتک وطراً ولا من حیاض مناجاتک صدراً صلّ علی محمد

و آل محمد وافعل بی أولی الأمرین بک یا أرحم الراحمین».

ادعیه صحیفه مبارکه علویه و صحیفه کامله سجّادیّه و صحیفه ثانیه وثالثه و رابعه و سایر ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم السّلام- همه مشتمل بر مضامین جامع و معرفت آموز و بصیرت افزا و تربیت بخش است؛ روح را نشاط می‌بخشد و قلب را جلاـ و صفا می‌دهد وتیرگیها را می‌زداید و به شوق و اشتیاق شخص به سیر در عوالم معنی و حقیقی می‌افزاید.

از دعاهای جامع، طلب توفیق و عافیّت و مقام یقین و تفویض و تسلیم و توکّل و رضا است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۰

در ادعیه‌ای مثل دعای مکارم الاخلاق، آنچه فطرت پاک و نیاز واقعی دعاکننده است از خدا خواسته می‌شود و در همه آنها، انسان- هر کس و هر شخصیّت و صاحب هر مقام و فضیلتی که باشد- خود را ناچیز و سرا پا فقر و احتیاج می‌بیند و در برابر خداوند غنی بالذّات وکامل بالذّات، تا آنجا که می‌تواند عرض حقارت و ضعف و مسکنت می‌نماید. با این حال، خود را قوی و قدرتمند و پیروز و شکست ناپذیر می‌سازد و با سلاح دعا خود را در مقابل خطرناکترین تیرهای حوادث مسلّح می‌کند.

طوفان‌های بلا اهل دعا را بیچاره نمی‌نماید و سختی‌ها و شداید آنان را از پای در نمی‌آورد؛ یأس و نا امیدی بر آنها چیره نمی‌شود؛ رجا و امید آنها به خدا و حول و قوّه خداست. با مثل دعای:

«اللّهم إنی أسألک إیماناً تباشر به قلبی ویقیناً صادقاً حتی أعلم أنه لن یصیبنی إلّا ما کتبت لی ورضّنی من العیش بما قسمت لی»

مقاوم وتوانا با سر پنجه ایمان ویقین بر همه مشکلات فایق می‌شوند واز مواضع ایمانی خود عقب نشینی ندارند.

«حسبنا الله و نعم الوکیل، وأفوض أمری إلی الله، وأنا لله وإنا إلیه راجعون، ولا حول ولا قوة إلا بالله»،

همه نقاط ضعف آنها را به قدرت مبدّل می‌نماید. یا مثل این دعا به لفظ کوتاه و مختصر و به مضمون جامع و پر از معنی و معرفت که بر حسب روایات، حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم- به دخترش- سیّدة نساء العالمین- تعلیم داد:

«یا حی و یا قیوم برحمتک أستغیث لا تکلنی إلی نفسی طرفة عین وأصلح لی شأنی کله»،

دعاکننده، خود را تحت حفظ و حراست خدا و در حمایت عنایت خدا می‌بیند و از هر کمی و کاستی و ضرر و زیان بی‌بیم و هراس می‌شود.

اصلا حقیقت دعا و خواندن خدا، از حوایجی که می‌خواهیم، مهمتر و پرفیض‌تر است. همه چیز و همه حوایج- کوچک و بزرگ- را باید از خدا خواست که آنچه در آن خواستن و خواندن است عین اجابت و به مطلب رسیدن است.

خوشا به حال بخت یارانی که همواره با دعا با او در ارتباط و راز و نیازند و بدا به حال آنهایی که از توفیق دعا و لذّت دعا بی‌نصیبند. حقیقت عبادت و پرستش خدا، دعا است. قال الله تعالی: (وقال ربکم ادعونی أستجب لکم إن الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین [۳۴۳] ای یستکبرون عن دعائی. در حدیث است:

«الدّعاء مخ العبادة»[۳۴۴]؛

دعا مخ و مغز عبادت است.

و هم در روایات شریفه نیز آمده است که: از حضرت صادق علیه السّلام- سؤال شد که دو نفر با هم شروع به نماز کردند و با هم از نماز فراغت یافتند. یکی از آنها دعایش در نماز بیشتر بود و دیگری قرائتش؛ فضیلت کدام بیشتر است؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۱

فرمود: هر دو با فضیلت است. سؤال کننده عرض کرد: می‌دانم هر دو با فضیلتند؛ کدام افضل است؟

فرمود: آنکه دعایش بیشتر است، افضل است:

«هی والله العبادة هی والله العبادة هی والله العبادة هی أفضل».[۳۴۵]

از خداونـد متعـال مسألت می‌نمـاییم که دلهـای ما را به انوار شوق و علاقه به دعا منوّر فرمایـد و حال اقبال به دعا به ما عطا فرموده، همواره و در همه حالات مـا را از برکـات دعا مستفیض فرمایـد و مخصوصاً با توفیق دعا برای حضرت بقیّهٔالله، ولیّ عصـر- ارواح العالمین له الفداء- و طلب تعجیل در فرج و ظهور آن حضرت، ما را قدردان نعمت ولایت آن صاحب زمان و ولیّ دوران قرار دهد.

سؤال دوم: اگر خدا در عالم قیامت به جنابعالی مقام شفاعت عنایت نمود آیا بنده را شفاعت خواهید کرد؟

ج- امید دارم شـخص شما با این روحیه ایمانی پاک و حبّ ولایت اهل‌بیت علیهم السّلام- که با التزام به تکالیف شرعیّه توأم است، از شفعا باشید. زیرا بر حسب روایات، مؤمنین نیز در قیامت از شفعا هستند.

ثانیاً همه، چشم امیـد به شـفاعت کـبرای حضـرت رسول اکرم صـلّی الله علیه و آله وسـلّم- و اهـل بیت طـاهرین آن حضـرت علیهم السّـلام- داریم. اگر بتـوانیم رابطه خـود را بـا آن بزرگواران نگـاه داریم و بـا آن به عـالم دیگر برویم موقعیّت و جلوه خاصّـِی دارد؛ هرچند شـفعا در روز قیامت بسیارند که از آن جمله شـفاعت علما که پاسداران واقعی دین و احکام و مدافع از حدود و ثغور اسلام وجنود حضـرت صاحب الامر- علیه السّلام- هستند. همان شفاعت محمّد و آل محمّد- صلوات الله علیهم- شیعیان و مؤمنان را به سر منزل نجات و علوّ درجات نایل می‌نماید و با این شفاعت جا دارد که بگوییم:

طوبی که خورد آب زسر چشمه کوثرفارغ بود از تربیت باد بهاری

امثال شـما مؤمنان متعهّـد را چه حاجتی به شـفاعت مثل این بنـده حقیر سـراپا تقصـیر می‌باشد که اگر هم از شـفاعت، مرا به سـهمی مفتخر سازند، آن هم به شفاعت محمّد وآل محمّد- صلوات الله علیهم- است.

برحسب احـادیث شـریفه در صورتی که موانع شـمول شـفاعت شـفعا در اشـخاص نباشـد، صاحبـان درجات عالی واعلی از صاحبان مراتب پایینتر و ادنی شفاعت می‌نمایند. این شفاعت نه فقط در ارتباط با عفو از گناهان است، بلکه شامل اخیار و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۲

محسـنین نیز می‌شود و بر علوّ درجـات و کثرت اجر و ثواب آنهـا می‌افزایـد. بنـابراین بر حسب اطلاـق روایات حضـرت رسول اکرم صلّی الله علیهم و آله وسلّم- از کلّ افرادی که مانعی از شـفاعت در آنها نباشـد شـفاعت می‌فرمایـد: از عصاهٔ و گناهکاران امّت، از اخیار و صدّیقین وشهدا وصالحین و بلکه انبیا و ائمّه طاهرین علیهم‌السّلام-.

شفاعت از گناهکاران، موجب بخشـش و عفو آنان، و شفاعت از دیگران موجب ارتقای مرتبه و تقرّب بیشتر می‌گردد. به این معنی، شفاعت حضرت رسول اکرم وائمّه طاهرین علیهم‌السّلام- همه شخصیّتها و صاحبان مقامات بلند و همه مؤمنین را شامل می‌شود.

وسایل واسباب شفاعت از عصاهٔ نیز به قدری فراگیر است که حتّی نام آنها را نیز فراگیر می‌شود و لدی الاقتضاء از کسانی که به نام محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ... نام گذاری شده‌اند نیز شفاعت می‌شود.

به راستی جای تعجّب است اگر با این همه شـفعا خصوصاً شـفاعت کبرای حضـرت شفیع الامّهٔ و بلکه شفیع الانبیا وشفیع الملائکه و شفـاعت اهـل بیت آن حضـرت صـلوات الله علیهم اجمعین- و بـا این همه اجر و ثواب‌هایی که برای انواع عبادات و طاعات و اعمال خیر و صـنوف کارهای نیک و برّ مقرّر شده، و با اینکه باب توبه ما بین مشـرق و مغرب باز است و با وسایل دیگری که همه موجب ظهور رحمانیّت و رحیمیّت و مغفرت و بخشش خداوند متعال است، شخص، گرفتار تیه شقاوت و سقوط در هاویه عذاب و هلاکت گردد.

اگر چه شخصـی قلیـل المعرفهٔ گفت: «عجبت لمن نجی کیف نجی»، امّـا سـخن حق و کامل و تمام، آن است که امام علیه السّـلام- فرمود:

«عجبت لمن هلک کیف هلک».[۳۴۶]

زیرا نجات یافتن وسـعادتمند شدن حق است و می‌باید انسان سـعید و رستگار شود و شقاوت و محرومیّت از فیض خدا، خلاف اصل

و باطل است.

بایـد انسـان خـود را در مسـیر کسب این همه فیوضـات ربّانیّه قرار دهـد و راههـای تـابش آفتـاب رحمت حق را بر روی خود نبنـدد وهمواره از اینکه گنـاه، او را به سـیاه چـالی بینـدازد که بیرون آمـدن از آن نـا ممکن شود بیمنـاك باشـد و همیشه از سوء عـاقبت و اسـتدراج بر حذر باشد و آیه (ثم کان عاقبةَ الذین أساؤا السو أی أن کذبوا بآیات الله وکانوا بها یستهزؤن [۳۴۷] را که نتیجه استمرار در معاصـی و گناه را تکذیب و استهزا به آیات خدا اعلام می کند، فراموش ننماید؛ تا خود را به سوء اختیار خود در هلاکت حقیقی نیندازد؛ نه به رحمت خدا و مغفرت او مغرور گردد ونه از آن مأیوس ونا امید شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۳

اجمالا بایـد در بین همه عوامل بسـیار نجات و اسباب هلاکت و دمار، بین خوف و رجا به سوی رضوان خدا و سـعادت دنیا و عقبی هشـیار و آگـاه به جلو برود و از شـرّ شـیطان و نفس امّـاره به خداونـد متعـال پنـاه ببرد. ولاـ حول ولا قوۀ إلا بالله العلی العظیم. وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۴

زهد و پرهیز از دنیاگرایی و تجمّل

س- پس از سـلام، استدعا می‌شود معنای روایت ذیل را مشروحاً بیان فرماییـد؛ زیرا جمله «فضـلًا علی مایکفیه» در این روایت ابهام ایجاد کرده است.

در کتاب «من لایحضـره الفقیه» و کتاب شـریف «ثواب الاعمال» آمده است: «قال رسول‌الله- صـلوات الله علیه و آله و سـلّم-: من بنی بنیاناً ریاءاً و سـمعۀ طوقه الله یوم القیامۀ من الأرضین السابعۀ إلی عنقه ثمّ یؤمر به إلی النّار، قیل یا رسول الله کیف یبنی ریاءاً أوسمعۀ؟ قـال- صـلوات‌الله علیـه وآلـه-: یبنی فضـلا علی مـا یکفیـه و اسـتطالۀ علی النـاس». این یـك امر قلبی است و ممکن است کسـی که ساختمان زیاد دارد بگویـد: من اسـتطاله نـدارم؛ ولی معنای «فَضْـلا علی ما یکفیه» چیست؟ اسـتدعا می‌شود بـدون اجمال، معنای این روایت را بیان فرمایید.

ج- مکتوب جنابعالی واصل شد. حدیث شریفی که درباره آن سؤال کرده‌اید بسیار آموزنده است. بالخصوص جامعه ما و اشخاصی که ساختمانهای مجلّل و کاخهای با شـکوه بنا می‌نهنـد بایـد از تهدیـدات مؤکّـدی که در این حـدیث و احادیث دیگر است سـخت بیمناك باشند که مبادا در معرض این عذابها قرار بگیرند.

در قرآن مجید آیه‌ای است که همه را در کیفیّت معاش و خوراك و پوشاك و مسـکن و شغل و مقام و حتّی تحصیل علوم شرعیّه و کلّ مظاهر زنـدگی- از مراسم شادی و عزا و ...- و از اعمال نکوهیده‌ای مانند: از ترفع و برتری‌جویی و فخر و مباهات به مال و مقام و استحقار دیگران و کم شمردن زیر دستان و طبقات کم درآمد، شدیداً و اکیداً هشدار می‌دهد. آیه شریفه این است:

(تلـك الـدار الآـخرۀ نجعلها للـذین لا یریـدون علوّا فی الأرض و لا فساداً والعاقبه للمتقین [۳۴۸] که در تفسیر آن حتّی روایت شـده است که: اگر شـخص به بنـدکفش خودش ببالـد از اهل این آیه است؛ تا چه رسد اینکه به موارد بیشتر و مهمتری- از مال و فرزند و خانه و مقامات و مناصب و مراکب و ماشینهای سواری و ...- ببالد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۵

از این جهت، ائمّه طاهرین علیهم السّـلام- و تربیت شـدگان مکتب آنها از این مظاهر زندگی صورتهایی را که بیشتر متواضـعانه بود اختیار می کردند. مخصوصاً رسول خدا- صـلّی الله علیه و آله وسـلّم- و امیر المؤمنین علیه السّلام-، هم از جهت فضیلتی که تخلّق به

این اخلاق کریمه دارد و هم از جهت اینکه در مقام بزرگ نبوّت و امامت، الگو و اسوه خلق باشند، در زندگی متواضعانه‌ترین حالات را داشتند. امیرالمؤمنین علیه السّلام- بر حسب روایات،

«یأکل أکلهٔ العبد و یجلس جلسهٔ العبد».

ایشان از تشریفات ظاهری و احتراماتی که ملل دیگر برای سران انجام می‌دادند و بر استکبار و استعلای آنها می‌افزود به شدّت منع می‌فرمودند.

این بخش بسیار مهم از تعالیم اسلام که شما با این حدیث آن را مورد نظر قرار داده‌اید بخشی است که مسلمانها از آن و نقش سازنده آن در تعالی و ترقّی جامعه و نزدیکی افراد و طبقات وراعی و رعیت به یکدیگر غفلت دارند. باید این احادیث شخصیّت بخش و شجاعت آفرین، بر زبانها و قلمها تکرار شود.

امّا حدیثی که جنابعالی متذکّر شده‌اید و رفع ابهامی را که در آن تصوّر کرده‌اید:

اوّلًا: این حدیث- همانگونه که جنابعالی تذکّر داده‌اید- در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه»، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲ روایت شده است. و در «روضهٔ المتقین»، ج ۹، ص ۳۵۵، و در «امالی صدوق»، ص ۲۵۶، و در «بحارالانوار» ج ۷۳، ص ۱۴۹، روایت شده است.

ثانیاً: متن و لفظ حدیث در ضمن مناهی حضرت رسول اعظم صلّی الله علیه و آله وسلّم- این است:

«وَمن بنی بنیاناً ریاء و سمعهٔ حمله یوم القیامهٔ من الأرض السابعهٔ و هونار تشتعل ثم تطوق فی عنقه فیلقی فی النار فلا یحبسه شیء منها دون قعرها إلّا أن یتوب قیل: یا رسول الله: کیف یبنی ریاء و سمعهٔ؟ قال: یبنی فضلًا علی ما یکفیه استطالهٔ منه علی جیرانه و مباهاهٔ لإخوانه»

در هر یک از کتبی که نام بردیم، لفظ حدیث این است و بعد از کلمه «ما یکفیه» و او عطف وجود ندارد و ابهامی که برای جنابعالی پیش آمده به واسطه این بوده است. در نسخه‌ای که به آن مراجعه داشته‌اید این «واو» حتماً زاید است. همانگونه که مرقوم داشته‌اید، طلب ترفع چون از اعمال قلبی است نمی‌توان به مجرّد اینکه خانه زاید بر کفایت باشد به صاحب آن گمان سوء برد؛ خصوصاً با آنکه وسعت داشتن منزل در حدّ متعارف مطلوب است.

میزان در توسعه منزل، همان است که در نهج البلاغه، از امیرالمومنین علیه‌السّلام- روایت شده است که وقتی وارد خانه «علاء بن زیاد حارثی» شدند و وسعت منزل او را

معارف دین، ج۱، ص: ۳۲۶

دیدند، فرمودند:

«ما کنت تصنع بسعهٔ هذه الدار فی الدنیا وأنت إلیها فی الآخرهٔ أحوج بلی و إن شئت بلغت بها الآخرهٔ تقری فیها الضیف و تصل فیها الرحم و تطلع منها الحقوق مطالعها فإذا أنت قد بلغت بها الآخرهٔ».[۳۴۹]

بنابراین باید عمل صاحبان خانه‌های وسیع، خصوصاً مؤمنین با معرفت و متعهّد را مهما امکن حمل بر صحّت و نیّات صحیحه و صادقانه نمود.

البتّه در زمان ما کاخها و خانه‌هایی دیده می‌شود که مزیّن به تزئینات و تجمّلاتی است که با مخارج گزاف، وسایل و اسباب آن حتّی از خارج کشور تهیّه شده که به هیچ وجه برای آن، قصدی غیر از برتری جویی و رقابت و چشم و هم چشمی و اسراف نمی‌توان پیدا کرد. این خانه‌ها مصداق آن آیه کریمه و این حدیث شریف است. خداوند متعال ما را از همه لغزشها و خطایا حفظ فرماید و تعالیم اسلام را بر همه نواحی زندگی ما حاکم سازد.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۲۷

تعلیم و تربیت

س- مدیر یکی از دبیرستانها و آموزشگاههای اسلامی، مستمرّاً در حضور چهارصد نفر، لفظ رکیک و قبیح «خفه شوید» را به کار می‌برد. با توجّه به اینکه چنین لفظی فقط برای طاغوت است و ضدّ قانون، نظر شرع مقدّس اسلام چیست؟ وظیفه دانش‌آموزان و مسؤولان چیست؟

ج- تعلیم و تعلّم و یاد دادن و یادگرفتن علم، در اسلام مورد تشویق و تأکید فراوان قرار گرفته و اساس ترقّی و تعالی و تکامل جامعه است. حقّ معلّم و کسی که به انسان علمی را آموخته باشد یا او را به راه نیک و خیر و صوابی راهنمایی کرده باشد بسیار بزرگ است و مثل حقّ پدر رعایت آن لازم می‌باشد. باید دانش آموزان در احترام معلّم تا می‌توانند اهتمام کنند، و حتّی اگر از او برخورد خلاف آداب دیدند تحمّل کنند.

وظیفه معلّم و استاد هم این است که با دانشجو و دانش‌آموز با حلم و بردباری و مهر و رأفت رفتار نماید و از لغزش و خطای آنها چشم بپوشد، و با زبان نرم و ملاطفت اشتباهات آنها را تذکّر دهد.

رابطه شاگرد و استاد رابطه‌ای معنوی است که هیچگاه فراموش نمی‌شود. استاد به شاگرد علاقه دارد، چون شخصیّت او و اثر اوست؛ و شاگرد، حق شناس استاد و معلّم است، چون در ارزشهای معنوی و کمالات حقیقی مدیون استاد می‌باشد.

در حدیث است: «تَواضَعُوا لِمَنْ تُعَلَّمونه الْعِلْمَ وَلِمَنْ طلبتم منه العلم»[۳۵۰]. این حدیث هم توصیه به شاگرد است که با فروتنی و تواضع، به استاد احترام و تکریم نماید، هم تعلیم به معلّم است که با مهر و محبّت و تواضع، شاگرد را به فرا گرفتن علم و دانش تشویق نماید تا رغبت و میل دانشجو به تحصیل علم و معرفت بیشتر شود و با اشتیاق هرکجا اشتباهی دارد به معلّم مراجعه نماید.

امّا در مورد سؤال: وظیفه دانش آموزان این است که مراقبت کنند طوری رفتار نمایند که موجب خشم معلّم نشود و در مقام تلافی نسبت به معلّم بر نیایند. و «جور استاد به زِ مهر پدر» را مراعات نمایند. وظیفه مدیریّت آموزشگاه و مسؤولین، اشراف بر

معارف دین، ج۱، ص: ۳۲۸

جریان وضع تعلیم و تدریس و اخلاق و رفتار معلّمان و اساتید و کلّیه امور آموزشگاه است که اگر از اینگونه بدزبانیها و نواقص و برخوردهایی که در روحیّه دانش‌آموزان و اخلاق آنها اثر می‌گذارد مشاهده شود، باید به طور خصوصی و نه در برابر دانش‌آموزان، انعکاس سوء این برخوردها را به آن معلّم تذکّر دهند و او را به حسن اخلاق و عفّت زبان و حفظ شأن معلّم توصیّه نمایند و محیط آموزشگاه را از این نواقص، مصونیّت بدهند (واللّه العالم).

معارف دین، ج۱، ص: ۳۲۹

پیام به مناسبت روز معلّم

بسم الله الرحمن الرحیم

وصلّی اللّه علی سیّدنا محّمد وآله الطّیّبین الطّاهرین

شغل شریف معلّمی از مشاغلی است که عقل و شرع بر احترام آن اتّفاق دارند و علوّ منزلت و رتبه معلّم در بین تمام ملل و امم، همواره مورد تصدیق بوده و هست.

خداوند متعال بر حسب قرآن مجید، معلّم کلّ انسانها و معلّم آدم و معلّم حضرت رسول خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم- است و تمام ممکنات زیرپوشش تعلیم و تربیت تکوینی و تشریعی او قرار دارند.

یکی از شؤونات بزرگ أنبیای عظام تعلیم و تربیت است و حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- که بر حسب خبری فرموده‌اند:

«إنّما بعثت مُعَلِماً»[۳۵۱]،

به تصریح قرآن مجید، معلّم کتاب و حکمت بود.

امیرالمؤمنین و سایر ائمّه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین- مظاهر صفت تعلیم و تربیت جامعه الهیّه هستند. مدرسه تعلیم و بیان علوم و معارف و احکام آن بزرگواران، از همان صدر اسلام گشایش یافت و تا امروز یگانه مدرسه جهانی است که هزاران معلّم در آن پرورش یافته و در اطراف و اکناف جهان و شهر و روستا و مساجد و حسینیّه‌ها و منازل و مدارس، شغل مقدّس آموزگاری دارند.

همین حضرت سیّدالشهداء- علیه و علی اولاده و اصحابه الکرام افضل التّحیّهٔ والسّلام- که مجالس سوگواری آن حضرت، همه مدارس تعلیم و تربیت است، در مسجد مدینه عالیترین حلقه درس را داشت که خود آن بزرگوار مدرّس و معلّم آن بوده و صحابه و تابعین در آن افتخار شاگردی و کسب علم داشتند.

بدیهی است در اینجا احتیاج به تذکّر نیست که مقصود از تعلیم و معلّم، تعلیم علوم مشروعه و معلّم کمالات مفید است.

معلّم قرآن، معلّم احکام، معلّم اخلاق، معلّم اعتقادات و اصول دین، معلّم خط و نگارش، معلّم تاریخ و سرگذشت عبرت‌انگیز گذشتگان، معلّم علوم ادب، معلّم علوم

معارف دین، ج۱، ص: ۳۳۰

پزشکی، معلّم فیزیک و شیمی و ریاضیات و هیأت و نجوم معلّم انواع صنایع معدن شناسی، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی و ... همه فضیلت دارند و تعلیم همه را می‌توان به عنوان خدمت به جامعه و عزّت و شوکت مسلمین و رفع نیاز از بیگانگان برای کسب ثواب و رضای خداوند متعال انجام داد.

در صورتی که معلّم با این شعور و درک عالی و هدف مقدّس این علوم را تعلیم دهد، هیچ یک از این متاعهای دنیایی و بلکه همه آنها را نمی‌توان با ارزش کار او برابر شمرد. هر چه خلوص نیّت معلّم در این راه بیشتر و اهتمام او در تربیت افراد مفیدتر و کاملتر باشد، ارزش معنوی کار او بیشترمی‌شود.

در مدرسه تعلیم امام جعفر صادق سلام اللّه علیه- که هزاران شاگرد- از علما و محدّثان و مفسّران و متخصّصان در علوم متنوّع- تربیت شدند. فردی مانند «جابربن‌حیان» از شاگردان آن حضرت بوده است که او را «پدر علم شیمی» لقب داده‌اند و صدها کتاب در رشته‌های مختلف تألیف کرده است.

در جامعه اسلامی وقتی سخن از تعلیم و معلّم و شأن و مقام معلّم به میان می‌آید، تعلیم و تعلّم در این رشته‌هاست. هر چند تعلیم علوم اسلامی و علوم قرآن و شرعیّات را موقعیّتی خاص است؛ امّا همه این علوم برای کلّ دین و آخرت و نظام معاش و معاد و نفی فقر و جهل لازم می‌باشد. و از طرفی معلّم در همه این رشته‌ها می‌تواند در ضمن تدریس هر چند با طرح مثالهای مناسب دانش‌آموزان را با اسلام و معارف و مکتب حقّ اهل بیت علیهم السّلام- آشنا سازد. شغل معلّم، فرصت بسیار خوبی برای اوست که دانش‌آموزان را به راه راست اسلام هدایت نماید. و بالعکس چنانچه خدای ناکرده معلّم، متعهّد نباشد و سلامتی اخلاق و عقیده نداشته باشد، در هر رشته‌ای که تدریس کند ممکن است روی افکار و عقاید و اخلاق دانش‌آموز اثر سوء بگذارد.

در این میان هم رشته‌هایی از آداب و فنون فسادانگیز می‌باشد که آموزش و تعلیم آنها جایز نیست و حساب معلّمان حقیقی که با انبیا و ائمّه علیهم السّلام- همکاری دارند و از مکتب آنها الهام می‌گیرند، از کسانی که به آموزش این فنون مبتذل و حرام، عمر خود و دیگران را ضایع می‌نمایند جداست.

امید آن که مؤسّسات تعلیم و تربیت ما در مسیر احکام نورانی و هدایت تعالیم قرآنی جامعه را به رشد و ترقّی برسانند و معلّمان

عزیز، وظیفه بزرگی را که به عهده گرفته‌اند به خوبی ایفا نموده، سرافراز و سربلند در زمره پاسداران ارزشهای اسلامی و منتقل کنندگان معارف دین و حقایق به نسلهای بعد محسوب‌باشند.

عرض نصیحت من به معلّمین بزرگوار و محترم به خصوص عزیزانی که تازگی به کسب عنوان معلّم افتخار یافته‌اند این است که اهتمام داشته باشند که کار خود را برای

معارف دین، ج۱، ص: ۳۳۱

خدا و در راه خدا قرار دهند و با دانش‌آموزانی که در کلاس آنها هستند با کمال مهر و محبّت و فروتنی رفتار کنند. مسؤولانه در کلاس حاضر شده و از امانتهایی که به آنها سپرده شده و می‌شود خوب نگهداری کنند که عمر و وقت آنها- که نه فقط به خودشان، بلکه به کلّ جامعه مربوط است- تلف نشود. بدانند که اخلاق و آداب و روش و گفتار و کردار معلّم، حتّی ظاهر لباس و سر و صورت او بر دانش‌آموز تأثیر می‌گذارد و بعد از خانه و محیط منزل یا مهمتر از خانه، محیط انسان‌ساز، محیط مدرسه و کلاسِ درس و اخلاق معلّم است.

(والبلد الطیب یخرج نباته بإذن ربه والذی خبث لایخرج إلا نکدا)[۳۵۲]

با توجّه به این مسؤولیّتها کلاس درس، کلاس عبادت خدا، و درس معلّم و سرتاسر شغل او عبادت است. گوارا باد بر شما و بر افرادی که چنین افتخاری را کسب کرده‌اند:

«یا لیتنا کُنّا مَعَکُمْ فَنَفُوزَ فَوزَاً عَظیماً».

والسّلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۳۲

پیام به نوجوانان مشرف به تکلیف

فرزندان عزیز و نوباوگان گرامی که به سنّ بلوغ و شرف صلاحیّت توجّه تکالیف الهی و خطابات قرآنی نایل شده‌اید!

اینجانب ضمن تبریک درک این شایستگی به شما، پندهایی چند را یادآور می‌شوم:

۱- توجّه داشته باشید از این تاریخ شما به عضویّت در جامعه اسلامی پذیرفته شده‌اید.

۲- روی اخلاق و گفتار شما و نیز کار شما حساب می‌شود.

۳- خداوند به شما نشان لیاقت و اعتبار عطا فرموده است و در همه آیات (یا ایُّها الَّذینَ آمَنوا) به عنوان طرف خطاب و سخن او قرار می‌گیرید. در جامعه نیز شما به همان اعتبار مهمّی که شرع مقدّس ارزش و اعتبار داده، ارزش دارید. کار و سخن شما که تا پیش از این اعتبار شرعی و قانونی نداشت، اکنون اعتبار شرعی می‌یابد.

۴- تا امروز دیگران درباره شما تصمیم می‌گرفتند و صاحب اختیار شما بودند، ولی از امروز خود صاحب اختیار خودتان می‌شوید.

۵- از امروز محکوم به حکم کسی جز خدا و پیامبر و ائمّه معصومین علیهم‌السّلام- نیستید.

۶- عقاید خود را به توحید و نبوّت و امامت و معاد و به کتب الهی و پیمبران گذشته و ملایکه، با دلایل هرچند مختصر و در عین حال قوی و محکم، در ذهن خود حاضر کنید.

۷- سعی کنید که به حول و قوّه الهی برای خداوند متعال بنده‌ای صالح و برای پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم- پیروی راستین و برای ائمّه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین- خصوصاً صاحب الأمر و ولیّ عصر حضرت مهدی، حجّهٔ بن الحسن- ارواح العالمین له الفداء- شیعه مخلص و سربازی حقیقی، و برای اسلام و قرآن پاسداری امین، و برای همه مؤمنین و مؤمنات، برادر یا خواهری غمخوار و مهربان باشید.

۸- حقوق همگان، مخصوصاً حقّ پدر و مادر و اساتید و علما را رعایت کنید. والسّلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۳۳

در پاسخ به درخواست جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان

به مناسبت آغاز سال تحصیلی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

قال رسول اللّه صلی‌الله علیه وآله-:

«ألا إن الله یحب بغاهٔ العلم»[۳۵۳]

دانش‌آموزان و دانشجویان عزیز، فرزندان اسلام!

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما که با شور و شوق فراوان از سال فرخنده و مبارک تحصیلی جدید استقبال نموده، گشایش درهای مدارس و دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت را فتح باب ترقّی و تعالی و کمال می‌دانید.

در حدیث آمده است:

«تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ اللّهِ»[۳۵۴]

یعنی: به اخلاق خدا، خود را خلق و خوی دهید. خود را به صفات خداوند آراسته سازید. در بین صفات خداوند متعال، صفت «علم»، اشرف صفات و اسم «العالم» اعظم اسماء صفاتیّه است. بیشتر اسماء و صفات جمالیّه و جلالیّه به این اسم و اسم «القادر» و صفت «قدرت» بر می گردد. بنابراین، تزیّن به زینت و زیور علم و آراسته شدن به این صفت، از اخلاق دیگر بالاتر و ارزنده‌تر است. نشان یافتن و نشان داشتن از خدا همان دارا بودن اخلاق کریمه الهی است که مهمترین وسرآمد آنها علم و قدرت، دانایی و توانایی می‌باشد. این دو صفت با هم ملازمت و مصاحبت ضروریه و تنگاتنگ دارند و افتراق آنها از یکدیگر ممکن نیست.

هر کجا دانایی باشد، توانایی هست و هرکجا توانایی باشد، دانایی وجود دارد. پس در میان آنچه بشر جُسته و می‌جوید و مطالب و خواسته‌هایی که دارد، خواسته و مطلوبی از علم بالاتر نیست که هرچه طالب آن، به مطلوب می‌رسد باز طلبش بیشتر و به مطلوب واصلتر می‌شود.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۳۴

قال مولانا أمیرالمؤمنین:

«کل وعاء یضیق بما جعل فیه إلّا وعاء العلم فإنه یتسع به»[۳۵۵].

دانش‌آموزان و دانشجویان عزیز!

فرصت را غنیمت بشمارید، درس بخوانید تا آگاهی و معرفت پیدا کنید. درس بخوانید تا خود و جامعه و اسلام را عزیز و سربلند کنید. درس بخوانید تا مسلمانان را از بیگانگان بی‌نیاز سازید. درس بخوانید تا خودتان و دیگران را از ظلمت جهالت نجات دهید.

درس بخوانید برای اینکه مشکلاتی را که در رشته‌های گوناگون علمی تاکنون لاینحل مانده حل نمایید و با سرپنجه بینش و دانش، گره‌های وانشده از کار بشر را باز نمایید. درس بخوانید که دانشمند شوید تا بفهمید شما از دیگران در استعداد نیل به مدارج عالیّه کمال و معارج سامیّه ابتکار و اختراع کمتر نیستید؛ بلکه قویتر و رشیدترید. در اسباب و وسایل ظاهری هیچ وسیله‌ای برای غلبه و پیروزی بر استکبار و استبداد، قویتر از علم نیست.

بدانید که دنیا و آینده آن برای ملتهای عالم و داناست. این شمایید که باید ملّت اسلام را به مجد و عزّت دیرین و بیشتر از آن برسانید. همّت‌ها را بلند کنید؛ نیل به همه مدارج علمی را قابل تحصیل بدانید. خداوند متعال به بشر و این مخلوقِ هنوز هم ناشناخته، لیاقت تسخیر کاینات زمینی و آسمانی را عطا کرده، یا به بیان دیگر آنها را مسخّر او گردانیده است.

به پیش بروید و اسرار کاینات و آیات علم و قدرت خدا را کشف کنید. عزّت و قوّت و استقلال و هر چیز خوبی که فطرت سالم و پاک بشر طالب آن است، با علم فراهم می‌شود و ذلّت و ضعف و زبونی نتیجه جهل و نا آگاهی است.

خود را برای اسلام و برای اعلای کلمهٔ‌اللّه و برای حصول اهداف الهی و قرآنی و برای خدمت به محرومان و نجات مستضعفان آماده سازید. هر رنج و تلاشی را که در تحصیل علم متحمّل می‌شوید با نیّت خالص و پاک آن را فی سبیل اللّه و در راه خدا و راه آسایش خلق خدا محسوب دارید، تا از اجر و ثواب بسیار برخوردار شوید.

بدانید که همه در انتظار شما هستند. خداوند متعال از شما سعی و مجاهدت می‌خواهد. اسلام و پیامبر عظیم‌الشأن در انتظار نتیجه تحصیلات دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی و بعد هم تحقیقات علمی شما هستند.

ائمّه طاهرین، به خصوص حضرت بقیّهٔ‌اللّه، امام عصر- ارواح العالمین له الفداء- از شما انتظار دارند. نظر همه و تمام جامعه به این مراکز علمی و کلاسهای تعلیماتی

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۵

و درس دوخته شده که شما چگونه عمل می‌کنید و چگونه تلاش می‌کنید و چگونه خود را برای خدمت به انسانها آماده می‌نمایید.

مراکزی که در آن آموزش می‌بینید، آموزگار، دبیر، استاد و مدیر، همه باید برای اینکه تحصیلات و زحمات شما بیشترین بازدهی را داشته باشد، خالصانه مساعدت و کمک نمایند.

سعی نمایید چنان باشید که از فهم و بینش بیشتر و آگاهی زیادتر لذّت ببرید، اوقات خود را به بطالت و معاشرتهای بیهوده و بعضی بازیها و مسابقات بیهوده که کمالی از آن نه برای روح و نه برای جسم حاصل نمی‌شود، و ارزش حقیقی انسانها را بالا- نمی‌برد، تلف نکنید.

در پی کسب کمالات حقیقی و سیر الی اللّه باشید.

آیات کریمه: (أفحسبتم انما خلقناکم عبثا)[۳۵۶] و (وما هـذه الحیاةُ الدنیا إلّا لهو ولعب [۳۵۷] و مضامین بلند تعالیم نورانی قرآن را فراموش نکنید. از ملاهی و مناهی پرهیز کنید و از سرگرم شدن به بازیهایی که باعث اتلاف وقت است خود را دور نگهدارید. بعضی از بازیها موجب افت تحصیلی جوانان و دانش‌آموزان می‌شود گرچه با نام تقویت فکر و ذهن باشد.

اگر می‌خواهید در تحصیل کمالات حقیقی موفّق شوید و اگر مدرسه و محیط خانواده علاقه به توفیق شما دارند، همه باید در دور بودن از ملاهی و مناهی با شما همراهی و همکاری نمایند.

خلاصه، تلاش کنید عمر و وقت و حیات و فرصتهایی را که همه خواه و ناخواه از دست خواهد رفت، به رایگان یا بهای کم از دست ندهید.

برای این نعمتهای بزرگ الهی، بها وارزشی غیر از علم و معرفت و رضای خدا و ثواب خدا و سیر الی اللّه نیست که حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید:

«ألا حر یدع هذه اللماظهٔ لأهلها إنه لیس لأنفسکم ثمن إلّا الجنهٔ فلا تبیعوها إلّا بها»[۳۵۸]

خود را متعهّد بدانید و متعهّد بسازید تا از کارهای زشت و ناشایست و حرام اجتناب کنید و واجبات و فرایض را انجام دهید و مخصوصاً به نماز- که معراج مؤمن است- اهمّیّت بدهید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۶

در جماعات شرکت نمایید و وقار دانش‌آموزی و دانشجویی را پاس دارید. خداوند متعال را در همه حالات فراموش نکنید و درس و تدریس و تعلیم و تعلّم را برای رضای او و اتّصاف به صفت الهی علم قرار داده و از او استعانت و کمک بخواهید.

به مولی الوری، حضرت بقیهٔالله، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- متوسّل باشید و بدانید که وجود مقدّس و بزرگوار آن حضرت- که امروز در این عالم، آیتی اعظم و اکبر از وجود او برای خدا نیست- از موفّقیّتی که نصیب شما می‌شود، بیشتر مسرور و خوشحال می گردند. همه شما فرزندان روحانی آن حضرت هستید و آن حضرت بیش از هر پدری توفیق فرزند را در علم و عمل و کسب کمال دوستدار و خواهان است.

اینجانب برای همه شما و عظمت بیشتر اسلام دعا می‌کنم و توفیق نظام اسلامی خصوصاً مسؤولان محترم آموزش و پرورش و دانشگاهها و مراکز علمی را برای تعلیم و تربیت جامع و اسلامی مسألت می‌نمایم. والسّلام علیکم و رحمهٔالله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۷

بسم الله الرحمن الرحیم

(وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ [۳۵۹]

بعد الحمد و الصّلاهٔ؛

فرزند بسیار عزیزم ۳۶۰] و نور چشمانم، مرتضی جان! اکنون که به حول و قوّه الهی، برای ادامه تحصیلات عازم سفر خارج می‌باشی، امیدوارم از انواع توفیقات بهره‌مند شوی و وجهه همّتت را- هم از جهت صورت و هم از جهت معنا- بلند و عالی و متعالی قرار دهی.

از جهت صورت، نیل به عالی‌ترین مقامات علمی را هدف بدانی؛ و از جهت معنا، این سفر را یک سفر الهی و برای خدا قرار دهی که هر چه درس بخوانی و هر چه تلاش کنی و هر چه بیشتر تحقیق نمایی، همه را به حساب خدا و حسنات نامه اعمال تو محسوب سازند.

سفر به این نیّت که با کسب معلومات در طریق خودکفایی امّت اسلام و جامعه مسلمین و بی‌نیازی آنها از کفر و خدمت به مسلمانان گام برمی‌داری، بسیار مقدّس و عبادت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۸

سرّ انحطاط ظاهری کنونی مسلمین، عقب ماندن آنها در علوم مادّی و ظاهری از بیگانگان است؛ چنانکه علّت تفوّق کفّار بر مسلمانان نیز، پیشرفته بودن آنها در این علوم است.

اگر جوانانی که به خارج می‌روند، به این فکر باشند که باید این قلاع مادّی و تکنیک را فتح کنند و هر کدام برای عالم اسلام، افتخار و مایه سربلندی و بی‌نیازی از دیگران شوند، یقیناً این وابستگی و احتیاج کنونی برطرف می‌شود و مسلمانان به استقلال عملی نایل می گردند.

چرا نباید تو و امثال تو در رشته‌های مختلف علمی در دنیا سرشناس و مشار بالبنان باشید؛ با اینکه در استعداد و هوش سرشار، اگر از دیگران قویتر نباشید، ضعیفتر نیستید. غرض اینست که همواره یادت باشد برای چه و به چه منظور مقدّس و کسب چه رتبه والایی سفر کرده‌ای! خدا ناظر بر توست! از او کمک بخواه و به او توکّل و اعتماد کن!

مبادا مظاهر مادّی آنجا، فکر تو را مشغول سازد و از راحت بیرون براند که خدای نخواسته صبح کنی، در حالی که از آنچه می‌خواستی دستت پر شود، خالی باشد و با دست خالی برگردی!

اگر آنجا وسایل تحصیل فراهم است، وسایل بازداشتن انسان از مسیر راه کمال و سعادت نیز بسیار است و مرد می‌خواهد که در دام این ملهیّات نیفتد و نیکبختی خود را به آن نفروشد.

در تعهّد دینی خود و ولایت اهل بیت،- علیهم السّلام-، ثابت قدم باش و هر کس را در این راه، آزموده و پخته شناختی، با او باب مصاحبت و دوستی باز کن. در مجالس اسلامی که در مجمع اسلامی یا جاهای دیگر تشکیل می‌شود، خالصانه و بی ریا برای کسب فیض و زنده نگهداشتن تعهّدات مذهبی شرکت نما و آن مجالس را بزرگ می‌شمار و قدر بدان.

خلاصه، چنان فرض کن که همه در انتظار تو هستند؛ کلّ جامعه مسلمانان منتظر نتیجه تلاش تو و امثال تو هستند؛ دوستان و آشنایان همه منتظرند؛ خویشاوندان تو، پدر و مادرت، همه منتظر و چشم به راهند؛ بیماران همه منتظرند. همه این امور را فراموش ننما و از هر زحمت و کوشش، در راه موفّقیّت علمی استقبال کن.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۹

اگر ناملایماتی در خلال کار پیش آمد، اعتنا نکن که: رنج راحت دان، چه شد مطلب بزرگ. شکیبا و ثابت قدم و استوار دنبال کار خودت باش که ان شاءالله تعالی، شاهد توفیق را در آغوش بگیری.

سختیهای کار و هر فشاری را در این طریق می‌بینی، به حساب خدا محسوب دار و از ضعف و سستی و ناامیدی پرهیز کن.

تا می‌توانی نام خدا بر زبان آر و از ذکر خفی و یاد قلبی نیز غافل مباش و صلوات بر محمّد و آل محمّد، علیهم السّلام به خصوص حضرت بقیةالله- ارواحنا فداه- را فراموش نکن و تحصیلاتت را برای بهتر و بیشتر خدمت کردن به آن حضرت و شیعیان آن بزرگوار پرمایه و پرمحتوا ساز.

چون با حال کسالت مجال بیش از این نیست، امید است تو خود حدیث مفصّل از این مجمل بخوانی.

تو را به خدا سپردم و از خدا برایت سعادت دارَین و توفیق مسألت می‌نمایم.

ولاحول ولاقوة إلا بالله. والسلام علیك ورحمة الله وبركاته.

اگر بعضی ازکسان وخویشان، زر و زیوری برای سرراهی به شما تقدیم کرده‌اند، من هم این چند کلمه را به عنوان سرراهی، به شما می‌سپارم، یقیناً قبول می‌نمایی.

باسمه تعالی

این چند کلمه را نیز به عنوان سرراهی، برای بانوی محترمه عزیز ... خانم، و نور چشم عزیزم، ... جان، می‌نویسم. امید است شما و مرتضی در این سفر تندرست و سالم باشید و با موفّقیّت و نیل به مقاصد عالیّه، مراجعت کنید.

عزیزانم! آن شهری که می‌روید، پر از فساد و تباهی و فسق و فجور است. اگر چه داد از انسانیّت می‌زنند، ولی شرف واقعی انسان در آنجا پایمال هوا و هوس و شهوات و حیوانیّت است. زندگی بیشتر آنها، به زندگی دامهایی شبیه است که در دام خانه‌هایی منظّم و مدرن زندگی می‌کنند؛ ولی از انسانیّت و لذایذ معنوی بهره‌ای ندارند. شما سعی کنید اخلاق و تربیت خودتان را محکم نگاه دارید و استقلال اسلامیّت خود را حفظ کنید. بسیاری از ایرانیها در آن محیطها زود رنگ عوض می‌کنند و اروپایی می‌شوند و فراموش می‌کنند که مسلمانند؛ زنهایشان چادر را- که در اینجا لباس محترمی است- کنار می‌گذارند؛ به عکس هندیها، پاکستانیها و آفریقاییها که بیشتر،

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۰

هویّت خود را حفظ کرده‌اند و از اینکه هندی یا پاکستانی می‌باشند، یا از این که با چادر و لباس محلّی خودشان ظاهر می‌شوند هیچ احساس حقارتی ننموده و سرفراز و با اعتبار در خیابانها ظاهر می‌شوند.

به هر حال، زندگی، همه‌اش جهاد است و همه جا باید جهاد کرد. درس خواندن جهاد است؛ چادر و پوشش اسلامی داشتن جهاد است؛ در مجالس آنچنانی نرفتن جهاد است.

امید است هر شما سه نفر در همه جهادها پیروز باشید و نرگس جان کوچولو هم با چادر کوچکش، نمونه ثبات و استقامت و پایبندی به شعایر اسلامی باشد.

خلاصه هر چه را شرعاً خوب است، فرا بگیرید و هر چه شرعاً بد است، از آن دوری اختیار نمایید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۱

نصایح برای جوانان

س- خواهشمندم نصیحتی برای بنده و تمامی جوانان ایران بیان فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم

ج- جنابعالی و همه جوانان عزیزی را که قلوب آنها به نور اسلام منوّر است، وصیّت می‌کنم به تقوا و آداب و دستورات دینی و اینکه در تمام مراحل زندگی، دین خود را فدای چیزی ننمایید که خسارت می‌بینید؛ بلکه همه چیز خود را فدای دین بنمایید. موفّق باشید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۲

س- خواهشمند است نصیحتی برای جوانان مرقوم فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم

ج- جوانان عزیز باید توجّه داشته باشند که در هر زمان و به خصوص در این زمان، دعوتهای باطل، فراوان و وسایل گمراهی، بسیار است؛ بنابراین مراقب باشند تحت تأثیر اباطیل قرار نگیرند.

بدانند یگانه دعوتی که باید با تمام وجود به آن لبّیک گفت، دعوت کسانی است که اعلَم و اعقَل همه مردم بوده و سوابق و تاریخ زندگی آنها، از آغاز تا پایان، در کتب معتبره مضبوط است؛ و آنان بعد از حضرت ختمی مرتبت صلّی‌الله علیه و آله‌وسلّم-، حضرات ائمّه هدی،- سلام‌الله علیهم اجمعین- هستند. ان شاءالله موفّق باشید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۳

خودسازی و جهاد با نفس

با اعلام وصول مکتوب شریف، متضمّن درخواست نصیحت واصل شد. نظر به اینکه حقّ مؤمن بر مؤمن نصیحت و خیرخواهی برای اوست، تذکّرات ذیل را تقدیم می‌دارم. امید است به حکم (فإن الذکری تنفع المؤمنین [۳۶۱] مقبول و نافع شود.

بهترین نصیحتی که خودم و شما و همه برادران و خواهران ایمانی را به آن نصیحت می‌کنم تقوا و پرهیزکاری است:

«فإنّه خیر ما أوصی به‌المسلم المسلم»[۳۶۲].

به شما رهرو جوان مؤمن نصیحت می‌کنم که قدر نعمت گرانبهای جوانی را بدانید؛ توان و فرصتی را که خداوند متعال به شما عطا کرده است غنیمت بشمارید و بیشترین استفاده را از این دوران و روزگار طراوت و نشاط زندگی بنمایید.

بر حسب وصیّت حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- به جناب اباذر- رضوان اللّه علیه- پنج چیز را پیش از پنج چیز باید غنیمت دانست که اوّل، جوانی پیش از پیری است:

«شبابک قبل هرمک».[۳۶۳]

سعی کنید در ایّام جوانی بر خود مسلّط باشید و خشم و شهوت و هواهای نفسانی را ذلیل و رام خود کنید. دوره جوانی، دوره سعی در عمل و ساختن شخصیّت و ظهور استعدادات و فرصت بزرگ برای نیل به کمالات و ارتقای درجات است؛ دوره رشد قوای

ملکوتی و عقلانی و قوّت تمایلات حیوانی است؛ دوره جهاد و سیر و حرکت و صعود یا سقوط است. منتهی الیه این سیر سعادت یا شقاوت، نعیم و رضوان، یا جحیم و خسران است.

بایـد چنـان بود که این سـیر الی اللّه و به سوی خـدا و ثواب خـدا و راه انبیا و اولیاء صـدّیقین و صـلحا باشـد: (ومن یطع الله و رسوله فاولئک مع الّذین أنعم الله علیهم من النّبیین والصّدیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقاً).[۳۶۴]

معارف دین، ج۱، ص: ۳۴۴

خود را در معرض وزش نسیمهای توفیق قرار دهیـد و بـا جهـاد بـا نفس که جهـاد اکبر است- توفیقـات و هـدایتهای الهی را کسب نمایید، فقد قال- عزّ اسمه-: (والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و إنّ اللّه لمع المحسنین [۳۶۵].

خـود را از خطر آلودگی به موجبـات خـذلان و وقوف یـا بـازگشت به عقب دور نگهداریـد. برخی از اسبـاب خـذلان را که در این جمله‌های شریفه دعای «ابی حمزه ثمالی» بیان شده، بخوانید و به خدا از آنها پناه ببرید:

«سیّدی لعلـک عن بابـک طردتنی و عن خـدمتک نحّیتنی أولعلک رأیتنی مسـتخفا بحقک فاقصـیتنی أو لعلک رأیتنی معرضاً عنک فقلیتنی أولعلـک وجـدتنی فی مقـام الکاذبین و فرفضـتنی أولعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی أولعلک فقـدتنی من مجالس العلماء فخذلتنی أولعلک رأیتنی فی الغافلین فمن رحمتک آیستنی أولعلک رایتنی آلف مجلس البطالین فبینیو بینهم خلّیتنی ...».

این امور و کارهـای مشـابه آنها همه از اسـباب سـلب توفیق، بُعـد از خـدا، تاریکی قلب و مفاسـد دیگر است که بایـد از آنها دوری جست و خطر آنها را بزرگ شمرد.

اسـتخفاف به حقّ خـدا و سـبک گرفتن اوامر و نواهی خـدا، اعراض از یـاد خـدا، ترک شـکر نعمتهای الهی، ترک مجالست با علما، همنشینی با اهل بطالت و غفلت و لهو و لعب، همه از موانع کسب درجات معنوی و فیوضات حقیقی است.

یکی از علایم توفیق و آگاهی و بیـداری شـخص، همین حال نیک و شایسـته نصیحت خواهی است. خداوند بر این بینش و رشد و درک معنوی شـما بیفزایـد. خدا را برای داشـتن این حال شاکر باشـید. و هیچگاه از حال نفس و تهذیب و تکمیل اخلاق خود غافل نشویـد. بر تلاوت قرآن مجیـد مداومت نمایید و اقلًا بخشـهایی از آن را در معارف و الهیّات و معاد و اخلاق حفظ کنید. با یاد خدا، خیالات شیطانی را- که امید است بر شـما چیره نشود- از خود دور سازید: (إن الذین اتقوا إذا مسّهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون [۳۶۶].

حال که توفیق دانش‌آموزی دارید در تحصیل علم مقامات بسیار بلند علمی را وجهه همّت قرار دهید و برای شرف و فضیلت علم و برای اینکه در جامعه مسـلمانان عضوی مفید و مصدر خدمات بزرگ شوید و مسلمانان را از بیگانگان بی‌نیاز سازید و به خودکفایی برسانید، هرچه در توان دارید تلاش کنید.

همیشه و همواره چشم به راه ظهور و منتظر فرج حضـرت صاحب الامر، بقیـهٔاللّه- ارواح العالمین له الفـدا- باشـید و موجبات مسرّت خاطر انور ایشان را که فوز اکبر و افضل است، فراهم سازید.

در خاتمه از خداوند متعال برای شـما توفیق و تسدید و سـعادت دنیا و آخرت را مسألت می‌نمایم و التماس دعا دارم. والسّلام علیکم و رحمهٔاللّه و برکاته.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۴۵

در پاسخ به نامه یکی از جوانان

فرزند عزیزم!

نامه شـکوائیه شـما را خواندم. اگر بیشتر مردم، شـکایت از دیگران و از جریانهای بیرون از خود دارند، شما شکایت از خود و درون

خود دارید که معلوم می‌شود با نفس خود و هواهای نفسانی و شهوانی درگیرید یا به عبارت دیگر با آنها در جنگ و جهادید و در جهاد اکبر- که به فرموده رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- همان جهاد با نفس است- دشمن را قوی پنجه و نیرومند می‌بینید و از آن بیم دارید که نکند خدای نخواسته، بر او پیروزی و ظفر نیابید.

من به شما اطمینان می‌دهم که اگر در برابر این دشمن مقاومت کنید و عرصه را بر او تنگ نمایید و از آغاز به پیشنهاد و خواسته‌های او گردن ننهید، سرانجام بر او غالب می‌شوید و او اسیر و رام شما خواهد شد. ولی اگر به خواسته‌های او جواب مثبت بدهید، خواهشهای آن بسیار و بیشمار است و هرچه از او فرمان ببرید، او فرمانهای دیگر و بیشتر می‌دهد و تا شخصیّت انسانی و کرامت آدمی را نابود نکند و او را از مقام خود ساقط نسازد قانع نمی‌شود.

دوران جوانی، دوره و میدان چنین جهاد و پیکاری است و باید شخص اراده، مقاومت و پایداری خود را نشان بدهد. البتّه هر کسی حریف نفس امّاره نیست؛ پهلوانان حقیقی می‌توانند در این میدان عرض وجود نموده و جایزه قهرمانی بگیرند.

شما و هر نوجوان و جوانی این زورآزمایی و این امتحان بسیار بزرگ را- خواه ناخواه- باید بگذرانید. یاد خدا را فراموش نکنید و از او کمک بخواهید که خود وعده فرموده: (والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و إنّ اللّه لمع المحسنین [۳۶۷]؛ کسانی که در راه خدا جهاد می‌نمایند، البتّه خدا آنان را به راهی که به او می‌رسد راهنمایی می‌نماید و خدا با نیکوکاران است.

این معنویّت و روحیّه‌ای که دارید و به وضع روحی و درگیری عقل و نفس خودتان متوجّه هستید و می‌خواهید که نفس را مغلوب کرده و خود را از آفات هوای

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۶

نفس سالم نگاهدارید، خود مرحله‌ای از کمال و آگاهی و بصیرت و بینش است. امید است همین آگاهی، شما را از این گرداب- که بسیاری از جوانان در آن گرفتار می‌شوند- و از امواج و طوفان شهوات نجات دهد.

این کار، اگر چه در آغاز، دشوار جلوه می‌کند، ولی وقتی انسان مقاومت با هوای نفس نموده و از آن پیروی نکرد بسیار آسان می‌شود.

سعی کنید با اشخاص مجرّب و مؤمن مجالست کنید؛ در جلسات موعظه و سخنرانیهای مذهبی شرکت کنید؛ کتبی مانند: «معراج السعادة»، «حیاةالقلوب» و «عین‌الحیاة» را مطالعه نمایید و با دعا و نیایش به درگاه خدا و خواندنِ دعای کمیل، دعای ندبه و توسّل به حضرت ولیّ عصر- ارواح العالمین له الفداء- خود را برای جهاد با نفس، مسلّح کنید.

امیدوارم پیروز، سعادتمند و موفّق شوید و آینده بسیار روشنی پیش رو داشته باشید. حقیر هم برای توفیق شما و سایر جوانان دعا می‌کنم و از شما التماس دعا دارم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۷

س- محیط زندگانی برای اینجانب بسیار مشکل شده و این به خاطر عدم پایبندی اعضای خانواده‌مان، به وظایف و دستورات اسلامی است. به همین جهت تصمیم به ترک خانه را دارم تا در جایی دیگر، با فراغ بال، به وظایف شرعی‌ام رسیدگی کنم. در ضمن حافظه‌ام نیز قوی نیست و این مشکل دیگر من است.

خواهشمند است در این دو مورد اینجانب را با اندرزهای گهربارتان، راهنمایی نمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم

ج- مرقوم شما واصل شد. از خداوند متعالی مسألت می‌نمایم مشکلات شما به احسن وجه حل شود و حسن عاقبت داشته باشید.

احساسات دینی، علاقه و تعهّد شما به احکام و وظایف شرعی مورد تقدیر است. ان شاءالله مشمول الطاف حضرت بقیةالله- ارواح العالمین له الفداء- باشید. فعلاً اگر چه محیط خانواده برای انجام وظایف مذهبی- چنانکه لازم- است آماده نباشد، ولی شما

استقامت کنید و با همین شرایط، وظایف خود را انجام دهید. به نظر می‌رسد تغییر وضع زندگی قبل از پایان تحصیلات، موجب اشکالات بیشتری برای شما شود.

شما وضع مسلمانان صدر اسلام را در نظر بگیرید که جوانهایی در خانواده‌های کفر اسلام آوردند و با وجود چه مشکلات و متاعبی، استقامت میورزیدند. ان شاءالله شما هم موفّق می‌شوید. مأیوس نباشید.

ضعف حافظه هم مسأله‌ای نیست، بسیار دیده شده که اشخاص با هوش و استعداد از نظر حافظه، ضغیف بوده‌اند و به عکس هم اتّفاق افتاده است که آن ضعف را آن قوّت جبران می‌نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۸

س- بعد از ازدواجم موسیقی و بدحجابی را با یاری خدا و شوهرم کنار گذاشتم و قرآن خواندن را تکمیل کردم. ولی هنوز شیطان مرا رها نمی‌کند و من هم آدمی سست و بی‌اراده‌ام؛ گاهی نماز می‌خوانم و گاهی نمی‌خوانم. ولی همه اینها باعث می‌شود خودم عذاب وجدان داشته باشم و ناراحت باشم. نمی‌دانم چه کنم که اراده و ایمان محکم داشته باشم تا شیطان به سراغم نیاید؟

ج- موسیقی را برای همیشه کنار بگذارید. نمازتان را حتماً بخوانید و آنچه فوت شده قضا نمایید که در روایت وارد شده: کسی که عمداً نماز را ترک کند، مانند کافر است.

چنانچه خوب تأمّل کنید و عظمت خداوندی و رسیدن مرگ و تحت محاسبه الهی قرار گرفتن و نیز ثوابهای عظیم در برابر اطاعت فرمان خداوند را مدّ نظر قرار دهید، انشاءالله شیطان شما را رها می‌کند.

باید بدانید که هیچگاه انسان از مکر شیطان و وسوسه‌های نفسانی خلاص نمی‌شود، مگر اینکه ایمان و معرفت او کامل شده باشد. تکمیل معرفت و ایمان حاصل نمی‌شود مگر با تعقّل و تفکّر در عظمت خداوند، عجز انسان در برابر قدرت او، یقین به حتمی بودن و حق بودن عذاب و ثواب و فنای دنیا، و همراه این تفکّرات، تقوا و اطاعت اوامر و نواهی الهی. ان شاء الله در انجام تکالیف الهی و رهایی از القائات شیطانی و رسیدن به حیات طیّبه انسانی موفّق باشید. والسّلام علیکم و رحمهٔ الله وبرکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۹

س- نظر شما درباره معاشرت با دوست و رفیق چیست؟

ج- در معاشرت و همنشینی که در ساختن شخصیّت انسان بسیار مؤثّر است باید دقّت کامل شود که شخص با اشخاصی معاشرت کند که از معاشرت با آنها بهره‌های روحانی و معنوی ببرد.

مجالست با حضرات علمای اعلام و اهل تقوا و پارسا و مردمان آزموده و سالخورده و با تجربه و با سابقه در اسلام، موجب رشد عقل و دین و ایمان می‌شود. چنانکه همنشینی با مردم فاسق و بدکار و بداخلاق و غیر متعهّد به تکالیف دین و فاقد حیای اجتماعی و به خصوص همنشینی با اهل بدع و کسانی که انحرافات فکری دارند بسیار بسیار مضراست و خطر آن برای روح و معنویّات انسان، بسیار زیاد است. باید از حضور در مجالس چنین اشخاصی و جلسه‌های لهو و لعب به شدّت پرهیز نمود. و به عکس، مجالس وعظ و سخنرانیهای مذهبی و محضر علما و محافل دعا و تلاوت قرآن و ذکر مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السّلام- را غنیمت شمرد، و اصولا چنانکه فرموده‌اند:

«یعرف المرء بجلیسه»،

هر کسی از همنشینان و معاشرینش شناخته می‌شود.

س- چگونه جوان می‌تواند با خداوند و ائمّه معصومین- علیهم السّلام- رابطه بر قرار کند و اگر در این زمینه نا امیدی به جوان راه پیدا کرد باید چه کند؟

ج- رابطه بر قرار کردن هر مسلمان- جوان باشد یا پیر- با خداوند متعال و ائمّه اطهار- علیهم السّلام- به این است که در جمیع

شؤون زندگی به فرمایشات آنها- کما هو حقّه- عمل نماید (واللّه العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۰

در پاسخ به یکی از جوانان

بسم الله الرحمن الرحیم

السّلام علیکم.

نامه مفصّل و مشحون از مطالب ارزنده و دلسوزی برای نسل جوان و در لفظی دیگر برای جامعه و برای اسلام عزیز و فرزندان اسلام واصل شد و بسیار موجب امیدواری و خوشنودی گردید.

تأخیر در پاسخ به واسطه کثرت مشاغل و مراجعات و مسایل کتبی و شفاهی است که باید به همه پاسخ داده شود و همانگونه که مرقوم داشته‌اید چنین نیست که نویسنده نامه- معاذالله- باید از مسؤولین یا رئیس یک سازمان و ارگان باشد تا پاسخ داده شود. انشاءالله در جوابها بیشتر توجّه به انجام وظیفه و کمک به نشر معارف اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السّلام- و بالا بردن سطح آگاهیهای جامعه، به خصوص نسل جوان است.

مسأله یا مسایل جوانان مسایلی است که همواره مورد توجّه آگاهان و مربّیان جامعه و هادیان فکر و اندیشه و خصوص مکتب انبیا- علیهم السّلام- و بالاخص مکتب اسلام بوده و هست.

اصلاحات، سازندگیها، آینده بینیهای اقتصادی و سیاسی و برنامه‌های فرهنگی در زمینه ایمان و عقیده، همه روی این قشر حسّاس تمرکز دارند. چه آنهائی که اغراض فاسده و مقاصد شخصی و قصد افساد و انحراف جامعه را دارند، و چه آنهایی که قصد اصلاح و سالم سازی و خیر و سعادت مردم را دارند، روی این طبقه جوانان و نوجوانان سرمایه گذاری می‌کنند.

روحیّات جوانان برای عمل و فعّالیّت و پیشقدم بودن و ترقّی و تکامل آماده است؛ چنانکه برای سقوط و افتادن در منجلاب انحرافهای گوناگون و فساد اخلاق نیز آماده‌اند.

سخن در مباحث مربوط به جوانان و عوامل مؤثّر در رشد و کمال و یا سقوط و انحطاط آنها و اشباع درست غرایز و خواسته‌های آنها، نیاز به نوشتن رساله‌ها و کتابها دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۱

در عصر ما به واسطه گسترش ارتباطات و وسایل سمعی و بصری و طبع و نشر افکار و آراء و تبلیغات مستقیم یا غیرمستقیم، مسایل جوانان، بسیار گسترده و پیچیده گردیده که سالم ماندن یک جوان نیاز به مراقبت‌ها و به خصوص نیاز به مجاهدت و تلاش فراوان خود جوانان دارد.

با آگاهی‌ای که از اوضاع مختلف سیاسی، اقتصادی، مکتبهای فکری و مسایل جنبی دارم، جوانان و سعادت و سلامت روحشان را هدف قرار داده‌اند و آنها باید از خود مواظبت کنند.

مجلّات، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون و انواع فیلمها در تمام دنیا از مهمترین عواملی هستند که روی جوانان کار می‌کنند و جوامع بشری را به سوی سعادت یا شقاوت سیر می‌دهند.

این وسایل، جوانان شهرنشین و جوانان روستایی، همه و همه را شامل می‌شوند و حتّی لباس و ژست کارگردانان برنامه‌های تلویزیون در دورترین نقاط پسر و دختر را در همه جا زیر تأثیر خود قرار می‌دهد.

البتّه در ساختن یک جوان سالم و مسلمان، محیط خانه و خانواده، محیط مکتب و مدرسه و آموزشگاه و جامعه، همه مؤثّرند و همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید: (والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج إلّا نکداً) محیطها و مدرسه‌ها و

خانواده‌های سالم یا فاسد در تربیت نسل جوان مؤثّر است.

در گذشته، محیط تربیت برای یک جوان یک کوچه، یک روستا یا یک شهر و بازار بود؛ امّا امروز محیط تربیت جوان و نوجوان تمام جهان است.

البتّه این پیچیدگیها و وسعت تضارب افکار، و توسعه میدان مخاطرات به این معنی نیست که تصوّر کنیم چاره‌ای نمی‌توان اندیشید و جوانان و نوجوانان را نمی‌توان در مسیر صحیح هدایت کرد و غرایز آنها را در راه سعادت خودشان فعّال نمود. با تمام این اشکالات راههای سالم سازی جامعه و پرورش افکار و تربیت اسلامی جوانان نیز به موازات این دشواریها زیاد شده و از جمله رشد و آگاهی جامعه خود جوانان نیز برای سالم سازی، زمینه تأثیر تبلیغات مثبت و مفید را بیشتر فراهم نموده است.

بنابر این باید تبلیغات صحیح روی جوانها فراگیرتر و کاملتر انجام شود. باید مشکلات جوانها را شناسایی کرد و مدیریّت جامعه و مسؤولین بهسازی اخلاق، و پدر و مادر و اشخاص و افراد، همه به طور جمعی و فردی در حلّ آنها اقدام نمایند.

همین مسأله مشکل جنسی را که تذکّر داده‌اید، دین مقدّس اسلام بسیار مهم دانسته و به حلّ آن تشویق و ترغیب کرده و ازدواج را در جامعه اسلامی از بنیانهای بسیار

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۲

مقدّس و محبوب خدا معرّفی نموده، و تا آنجا آن را حلّال مشکلات جوانان شمرده که پیامبر اسلام فرموده‌اند:

«من تزوّج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه فعلیه بالنصف الباقی»

و سعی در انجام آنرا بین دو نفر به قدری موجب اجر و ثواب معرّفی کرده‌اند که به هر قدمی که شخص برای رفع این مشکل برای کسی بردارد یا کلمه‌ای بگوید، ثواب یکسال عبادت که شبهایش را به نماز، و روزهایش را به روزه به سر برده باشد، مقرّر شده است.

در رشته های دیگر، تعالیم عالیّه اسلام، همگان و به خصوص جوانان را تا حدّ ممکن بیمه می‌سازد و از آسیب‌پذیری دور می‌نماید. دین اسلام، طبع و نشر مقالات، مجلات و روزنامه‌ها، رمانها و فیلمها و برگزاری بازیها و مسابقات فسادانگیز و مطالعه و دیدن و نقل و گفتن آنها و گرایش به لهو و لعب و موسیقی و قمار و سرگرمیهای مضرّه و مجالستها و همنشینی و مصاحبت با اشخاص فاسدالاخلاق را ممنوع فرموده است. همانگونه که تعالیم بهداشتی، برای سلامت بدن و حفظ الصّحه و بهداشت، بسیاری از کارها و خوردنیهاو آشامیدنیها را ممنوع کرده است. از سوی دیگر، نشر و طبع مقالات و کتب مفید و پرورش دهنده عقل و فکر و روح و اشعار و تفریحات سالم و سازنده و مجالست و مصاحبتهای گوناگون راتشویق و ترغیب فرموده و از بیکاری و بطالت- که خود نیز خواه قهری و غیراختیاری، یا اختیاری باشد، مشکلاتی را می‌آفریند- سخت نکوهش شده و از کار و عمل وتلاش و فعّالیّت، مدح و ستایش گردیده است.

به عقیده ما همه و اگر نگوییم همه، اغلب مشکلاتی که همکنون وجود دارد به خاطر همین پیدا نشدن راه‌حلهایی است که اسلام تبیین فرموده است. یک جامعه اسلامی جامعه‌ای است که موجبات سعادت جوانان و نوجوانان در حدّ ممکن در آن فراهم باشد و از اسباب و وسایل انحراف پیراسته و منزّه باشد.

بنابر این همه باید اقدام کنیم؛ چه آنهایی که مدیریّتهایی در جامعه دارند و مخصوصاً آنهایی که بر وسایل تبلیغی سمعی و بصری به عنوان امین برگزیده شده‌اند، باید حفظ این امانت را- که از اعظم امانات است- بسیار مهم بدانند و کوتاهی در آن را از بدترین خیانتها به مردم، به اسلام، به کشور و به جامعه بدانند. باید افراد مهذّب، آگاه، ظاهر الصّلاح در پستهای این کارها آورده شوند.

مطبوعات و جراید- همه و همه- وظایفشان سنگین است. اینگونه که بسیاری تلقی می کنند نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۳

بایـد جوانان را با مساجد، مجالس وعظ و هشدارهای اخلاقی، با مطالعه کتب آموزنده و صـحیح دینی، با تواریخ سودمند، با تفسـیر قرآن مجید و مجالس دعا آشنا کرده و آنان را در خطّ صلاح و فلاح و رستگاری نگاه داشت. خود آنها هم که بیشتر آگاه و متوجّه هسـتند باید در این خط اصلاح خود و هم سنّ و سالان خود، تشریک مساعی و بذل فداکاری و کوشش کنند. باید اخلاق اسلامی، زهد و آزادگی و پارسایی، قناعت و شجاعت و خودشناسی را به آنها آموخت که بدانند خود را به هر جریان و هر وضع نفروشند.

و این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السّلام- را همیشه مقابل چشم و دل خود قرار دهند، که فرمودند:

«ألا حُرّ یدع هذه اللماظهٔ لأهلها إنه لیس لأنفسکم ثمنٌ إلا الجنّهٔ فلاتبیعوها إلا بها»

تا بدانند که انسان بالاتر از این است که اسیر شهوات و مادّیّات و افکار و اعمال شیطانی شود؛ و مثل این اشعار را زمزمه نمایند که:

تن آدمی شریف است به جان آدمیّت‌نه همین لباس زیباست نشان آدمیّت

طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت‌به در آی تا ببینی طیران آدمیّت

بحمـدالله در معـارف شیعه و فرهنـگ غنی ما در آیات قرآن کریم، آن همه احادیث شـریفه و دعاهای انسان ساز عالیـهٔ المضامین و کتابها و اشـعار و مقالات، بیش از آنچه تصوّر شود به جوانان ارایه طریق شده است. باید جوانها را به این فرهنگ غنی متوجّه کرد تا بخوانند و بدانند و عظمت دین خود و فرهنگ دینی اسلام را بشناسند و خود را بسازند. جوانها و همه را باید به حسابرسی و محاسبه اعمال راهنمایی کرد تا همیشه در مقام تحصیل ترقّی و کمال بیشتر باشند.

بالاخره آقای محترم! جوان عزیز نوزده ساله که الحمـدلله از این همه آگاهی و دانایی برخوردارید و شـمّه‌ای از آن را در این نامه به قلم آورده‌ایـد، من به شـما تبریک عرض می‌کنم و از خداونـد متعال می‌خواهم که مثل شـما را- که در جوانان و نوجوانان مسـلمان زیاد است- زیادتر و بیشتر بفرماید.

شما جوانان، امیـد آینـده اسـلام هستیـد. عظمت و شوکت اسـلام مرهون تلاش و رشد آگاهی شـما است. همه از شـما انتظار دارند؛ اسـلام از شـما انتظار دارد و قرآن کریم به انتظار شـماست و حضرت بقیهٔ الله مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- از شما انتظار دارد. بیشترین یاوران آن حضرت از شما جوانان مسلمان و متعهّد خواهند بود.

عزیزان من! اگر ما در ادای وظایف خود نسبت به شـما قصور یا تقصیر داریم، شما به نفس خود اعتماد کنید و با توکّل به خدا، در دین و ایمان و تقوا و سعی و عمل ثابت قدم باشید. قدم به جلو بردارید و به جلو بروید و فقط عزّت اسلام، سیادت مسلمین، رضای خداوند، خوشنودی حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- تأمین رفاه و آسایش خلق و خدمت به مردم را وجهه همّت قرار دهید.

خدا یار و یاور شما. (قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۴

ازدواج جوانان

س- ... چه کنم تا مشکلاتی که بین من و شوهرم پیدا شده مرتفع گردد؟

بسم الله الرحمن الرحیم

ج: مرقوم مفصّل شـما رسـید. در جواب اشـعار می‌دارد: یکی از آیات بزرگ الهی و شگفتی‌ها و ظرافتهایی که در عالم آفرینش، به خصـوص آفرینش انسـان، تماشـایی، عـبرت‌انگیز و بینش‌آفرین است، زوجیّت و همسـر و همـدم و انیس و مونس بودن زن و مرد با یکدیگر است. واقعاً الآن که این نوشته را می‌نویسم، واژه‌ای که تعبیر از این زوجیّت و با هم شدن و با هم بودن و یکی شدن این دو جنس بنماید، ندارم جز قرآن مجید که می‌فرماید:

(هن لبـاس لکم و أنتم لباس لهن [۳۶۸]؛ بـانوان برای شوهران، لبـاس و شوهران برای ایشان، لباس می‌باشـند؛ و در آیه دیگر، درباره

این رابطه می‌فرماید:

(ومن آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجاً لتسکنوا إلیها و جعل بینکم مودة و رحمة)[۳۶۹]؛ از خود شما برایتان قرار داد همدم، مونس، غمخوار، متّحد مشترک المنافع و موافق همدل، نه معارض هم، و نه جدا از هم و نه مستقل از هم؛ بلکه متّحد اتّحادی که بین هیچ دو نفری برقرار نمی‌شود.

حقیقت زوجیّت این معانی مقدّس و آرامبخش است. این است که از دو جنس مخالف یک واحد به تمام معنی موافق ساخته می‌شود و اسلام به این جهت به ازدواج بسیار اهمّیت داده است. در اکثریّت زنان و شوهران مسلمان این روحیه یگانگی و اتّحاد را اگر چه بالطبع فراهم است، فراهم‌تر می‌سازد، و اهتمام بر این است که این بنیاد قویم و مستحکم از آسیب و تعرّض مصون بماند و زن و مرد در دل به آن وفا دار باشند.

حقیر در همین زندگی خود، زنان و مردانی را دیده‌ام که در این جهت با هم شدن و از هم بودن نمونه بودند، و چنان بودند که گویی هر یک از راز دل دیگری خبر داشت

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۵

و همان را انجام می‌داد و همان را می‌گفت که دیگری می‌گفت و شخصیّتشان در هم ذوب شده بود. اگر او در بیرون از خانه بود و این در درون خانه، هر دو با هم بودند و در رنج و غم و شادی شریک یکدیگر بودند. نه این خود را از او طلب کار می‌دانست و نه او به این، ادّعایی داشت.

این مرد سالاری تحمیلی که در زمان ما مبارزه با آن را مطرح می‌نمایند، و از آن برای جدا کردن زن از شوهر، و آنها را دو واحد و در مقابل هم قرار دادن استفاده می‌کنند، در صدر اسلام اصلا وجود نداشت و اخلاق اسلامی در محیط خانه بر روابط هم حاکم بود.

غرض از این بیانات این است که: شما بر حسب آنچه نوشته‌اید همسری از هر جهت پاک و سالم دارید که او را هدیه‌ای از طرف خدا می‌شمارید؛ پس مسأله‌ای غیر قابل حل بین خودتان نخواهید داشت. این صفا و وفا و خوش بینی که به هم دارید، همه امور را بر وفق دلخواه قرار می‌دهد. شما هم خاطرخواه او و او هم خاطرخواه شما خواهد بود.

البتّه در نظامات شرعی برای اینکه در بین زنها و شوهرها، افرادی پیدا شده‌اند که به واسطه بعض جهات و عذرهای صحیح یا بهانه‌های غلط به این اتّحاد و یگانگی نرسیده‌اند، قانون بر آنها حاکم می‌شود و آنها را منظم می‌سازد.

برای هر یک از زن و شوهر نسبت به هم حقوقی مقرر شده است که بر حسب آن، نظام خانواده و زوجیّت باز هم محفوظ بماند و در سایه این حقوق و قانون با هم همزیستی داشته باشند.

بر حسب این حقوق هیچ زن و مردی موظّف نیستند که از گذشته‌های خوب و بد و سوابق زندگی خود یکدیگر را مطّلع سازند. باید هر چه می‌گویند و عمل می‌کنند همه موجب قوّت اتّحاد و خوش‌بینی آنها به یکدیگر باشد.

اما اینکه: تا در خانه پدر هستید باید چگونه باشید، این جزئیّات را با توافق با هم و ملاحظه خیر و صلاح یکدیگر، در حالی که یک واحد هستید، حل نمایید. نه او بر حقّی که دارد اصرار داشته باشد و نه شما در موضوعی که در بین است اصرار کنید.

مرد باید دستور

«المؤمن یأکل باشتهاء أهله، و المنافق یأکل باشتهاء نفسه»

را در رابطه با زن رعایت کند، زن هم باید خود را موظّف بداند که یا اخلاقاً و یا حقاً و شرعاً رضایت شوهر را فراهم نماید.

امید است با این توضیحات این روابط گرمی که بین شما و همسرتان بحمدالله بر قرار است بیش از پیش گرمتر شود، و زندگی سعادتمندانه و هر چه بهتری را در پیش رو داشته باشید. ألّف الله بینکما و طیب‌الله نسلکما.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۶

س- مشکل من انتخاب همسر آینده‌ام می‌باشد: چندی است که در مورد انتخاب همسرم مشغول فکر کردن و انتخاب معیارهای درست- که مورد قبول خداوند متعال باشد- هستم. معیارهایی که مورد قبول عقل و شرع باشد و مرا در زندگی مشترک با زنی به خوشبختی کامل و آنچه مورد نظر اسلام است برساند.

مشکل من در اینجا خود را نشان می‌دهد که: چگونه بفهمم دختری دارای این شرایط است؟

ج- انشاءالله تعالی موفّق و مشمول عنایت حضرت بقیهٔ اللّه- ارواح العالمین له الفداء- باشید. مرقوم مفصّل شما رسید. در مورد ازدواج که نظر حقیر را خواسته‌اید، همانگونه که می‌دانید ازدواج، یکی از سنن مهمّ اسلام و مورد ترغیب و تشویق بسیار است. از حضرت رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم- روایت است که فرمود:

«النکاح سنّتی»[۳۷۰]

و در احادیث دیگر است:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه فعلیه بالنصف أو بالثلث الباقی»[۳۷۱]

). امید است حال که در صدد انجام این سنّت هستید، چنانکه در نظر دارید موردی که از جهت ایمان و توافق اخلاقی مناسب باشد فراهم شود. ولی در انتخاب بیشتر از متعارف فحص و جستجو تا حدّی که به مرحله وسواس برسد و مانع از اخذ تصمیم شود صحیح نیست. همین قدر که طرف مقابل از جهات مورد نظر خصوصاً دیانت، عفّت و اخلاق شناخته شود، و پدر و مادر شما و افرادی که به آنها اعتماد دارید نیز مورد را مناسب بدانند، بقیه امر و آینده همه با خداوند متعال است.

با توکّل به خدا و طلب خیر از خدا و به نیّت انجام سنّت دینی اقدام نمایید و آینده اموری را که انسان در جریان آن مؤثّر نیست همه را به خدا واگذار نمایید. (ومن یتوکل علی اللّه فهو حسبه [۳۷۲] والسّلام علیکم ورحمهٔ اللّه وبرکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۷

س- جوانی هستم ۲۵ ساله و مدّت سه ماه است که ازدواج کرده‌ام. در طول این سه ماه متوجّه شده‌ام همسرم با من سرناسازگاری و لجاجت بی‌مورد دارد. مدام بهانه‌های واهی می‌گیرد و منتظر فرصت و بهانه‌ای است تا از من جدا شود. اینطور که من در این مدّت فهمیده‌ام و خودش هم اعتراف کرده، قبل از ازدواج موارد سوء اخلاقی داشته (رابطه با پسر) و دختر سر به زیری نبوده به طوری که مدارکی هم در این مورد از او پیدا کرده‌ام ...

ج- حقیر از اظهار نظر در امر داخلی و شخصی شما به علّت عدم اطّلاع معذورم. به طور کلّی اوّلًا اگر بر سرّی و امری که عیب و عار باشد برای طرف مطّلع شده‌اید، افشا نکردن آن فضیلت و ثواب بسیار دارد؛ و بلکه افشا کردن نیز- اگر ضرورتی نباشد- حرام و معصیّت است و گاه موجب تعزیر یا حدّ قذف می‌شود. بنابراین از افشای سرّ، حتّی پیش پدر و مادر شخص بپرهیزید، و ثانیاً امر طلاق به دست مرد است، به خصوص اگر زوجه هم مایل باشد. اگر به واسطه طلاق، زوجه در معرض فساد اخلاقی یا فشارهای روحی قرار بگیرد، البتّه با امکان، ترک طلاق و ادامه معاشرت به معروف بسیار خوب است؛ و اصلًا مبغوض‌ترین کارهای حلال طلاق است.

ثالثاً این خود شما هستید که باید با توجّه به نظر ناصحین و سالمندان فامیل و دوستان و امکاناتی که خود دارید و ملاحظه جوانب مختلف، تصمیم بگیرید. به هر حال، حقیر هم دعا می‌کنم که آنچه خیر و صلاح شما و طرف شما است فراهم شود (واللّه العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۸

س- ... فردی از افراد خانواده‌مان آن چنان غربزده شده که به مجسّمه سگ و صلیب اظهار علاقه می‌کند و هر چه پدر و مادرم او را نصیحت می‌کنند، اثر ندارد.

۱- به نظر حضرتعالی، آیا این کار با روح اسلام، سازگاری دارد؟

۲- اگر با مرد نامحرم، دوست باشم و به او علاقه داشته باشم، آیا از نظر اسلام صحیح است؟

۳- آیا با کسی که قصد ازدواج دارم می‌توانم ملاقات کنم؟

ج- مکتوبِ حاکی از علاقه شما، به وظایف دینی واصل شد. امید است خداوند متعال به شما و عموم بانوان و دوشیزگان مسلمان که خصوصاً در این عصر، در معرض آزمایش و امتحانات واقع شده‌اند، توفیق دهد که از عهده امتحان به طور شایسته بیرون آمده و شخصیّت اسلامی خود را محفوظ داشته و تحت تأثیر تلقینات و تبلیغات سوء و منحرف کننده واقع نشوید و از خدا و راه مستقیم اسلام دور نگردید و درک کنید که وظیفه زن، در زمان ما و مسؤولیّتش، بسیار مهم است و در بقای جامعه اسلامی، نقش وضع و اخلاق بانوان، و پیروی آنها از تعالیم قرآن و سنّت پیغمبر و ائمّه علیهم السّلام- حسّاس و خطیر و مؤثّر است.

امّا مسأله اوّل: بسیار باعث تأسّف است که غربزدگی در جامعه مسلمانان به این حد رسیده باشد که دختری که در یک خانواده و محیط مسلمان و موحّد پرورش یافته، و صدای توحید اذان و الله اکبر و شهادتش را همواره شنیده است، بدین‌گونه خود را باخته، و پیرو بیگانه باشد که به مجسمه سگ یا صلیب که شعار مسیحیّت و حرام است، اظهار علاقه نماید و به پند و راهنمایی پدر و مادر مهربان توجّه نکند.

این علاقه‌ها نشانه احساس ضعف شخص در برابر دیگران است که تصوّر می‌کند با این گرایشها نقطه ضعف برطرف می‌شود؛ در حالی که این خود عین اظهار و آشکار کردن نقطه ضعف، انحراف فکر و بالغ نبودن روح است که به جای علاقه به کمالات و ارزشهای انسانی، به اینگونه امور- که از عادات پوچ و زشت بیگانگان است

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۹

- توجّه می‌کند و با توجّه به اینکه تلقینات و تبلیغات گمراه کننده سمعی و بصری و بعضی مطبوعات که در اختیار دوشیزگان و بانوان گذارده می‌شود، این علایق را ایجاد و تقویت می‌نماید، و این روشهای بی‌ارزش و زیانبخش را به آنها تعلیم می‌دهد؟، گمان می‌کنم در این موضوع بیشتر از این توضیح لازم نباشد و شما و هر بانوی با فکرِ دیگر، اگر مطالعه بنماید، آگاه و متوجّه می‌شود که این هم آثار و نقشه‌های شوم ضدّ اسلامی و دور کردن مسلمان، از حریم هدایتهای اسلام است.

امّا راجع به سؤال دوم: آنچه برای شما به عنوان نصیحت و خیرخواهی مطرح می‌کنم، این است که در موضوع رابطه با مرد اجنبی بسیار مراقب باشید که رابطه‌ای خارج از حدّ و مرزی که شرع مقرّر کرده است پیدا نکنید. با مرد اجنبی آمد و شد و معاشرت ننمایید که خطرناک است و پشیمانی می‌آورد. لابد می‌شنوید که چه بسیار دوشیزگانی که از حریم مقدّس عفّت و پاکدامنی، در اثر این معاشرتها و ارتباطها دور افتاده و در عواقب سوء این رفتارهایی که فعلا به دوشیزگان پیشنهاد می‌شود، و آن را نشانه تجدّد و ترقّی می‌دانند گرفتار شده و آلوده گردیده‌اند و آن مطلب و مقاصدی هم که در نظر داشته‌اند، به باد فنا رفته‌است. (یا فریب خورده‌اند، یا پشیمان شده‌اند و یا ...)

این علاقه‌هایی که شما از آن نوشته‌اید، علاقه اصیل و حساب شده نیست. علاقه‌ای است که بین هر دختر و پسری، در ایّام جوانی ممکن است پیدا شود، بنابراین در این موارد همان راهنماییهای پدر و مادر و افراد دلسوز و باتجربه خانواده و مشورت با آنها- که فکرشان از آن احساساتی که یک دختر یا پسر جوان که به هم برخورده‌اند، آزاد است- بسیار ارزنده است.

به نظر می‌رسد که اگر خیر و سعادت خود را می‌خواهید، حتماً موضوع ازدواج را با پدر و مادر در میان بگذارید. اگر آنها مخالفت کردند، ناراحت نشوید و بدانید که آنها خیر فرزندشان را می‌خواهند و در این مورد تجربه شده است که نظر آنها، واقع بینانه‌تر است؛ و در اکثر موارد، رأی و نظرشان صائب و صحیح است.

به شما و امثال شما نصیحت می‌کنم که در این مواقع جوانی، خود را کنترل کنید و برخود مسلّط باشید و اطمینان داشته باشید که

آینده شما قرین سعادت و خوشبختی خواهد بود.
امّا مسأله جایز بودن دیدار و نظر به کسی که شخص قصد ازدواج با او را دارد، باید از حدود و مقدار متعارف و مقدار اطّلاع بیشتر نباشد، و نمی‌شود با این اسم با مرد اجنبی اختلاط و معاشرت برقرار کرد.
خداوند متعال شما و همه بانوان و دوشیزگان مسلمان را در طریق اسلام و عفّت و حجاب ثابت دارد. والسّلام علیکم و رحمهٔ الله.
معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۰
س- احتراماً با عنایت به اینکه در منطقه ما خودکشی- مخصوصاً در بین نسوان- زیاد شده، از این رو خواهشمند است فتوای را در مورد خودکشی و عواقب آن اعلام فرمایید.
ج- خودکشی از محرّمات کبیره است و مرتکب آن، مرد باشد یا زن، مستحقّ عقوبت و عذاب شدید الهی است. و اگر شخص مجنون و مختل‌الحواس نباشد، این گناه را- که علامت ضعف عقیده به مبدأ و معاد، نداشتن صفت صبر و مقاومت در برابر شداید و دشواریهای زندگی و نومیدی از خداوند متعال است- انجام نمی‌دهد. بیشتر افرادی که مرتکب این معصیّت می‌شوند یا اسیر یک سلسله اوهام و خیالاتند، یا به خاطر شکست‌هایی که در واقع شکست نیست (مثل: شکست در بازی، یا شکست در زناشویی و ازدواج) دست به این عمل می‌زنند، یا در اثر فشارها و سختیهای زندگی خودکشی می‌نمایند.
به طور کلّی باید تذکّر داد که دنیا همه‌اش فراز و نشیب و تغییر و تحوّل است و اشخاصی در زندگی واقعاً شکست می‌خورند که روحیه صبر و مقاومت نداشته باشند و با یک پیشآمد و یک امر ناملایم و ناگوار، روحیه خود را ببازند و خود را بیچاره بشمارند. افراد موفّق که بر مشکلات فایق می‌شوند، به اراده و همّت و عزم خود اعتماد دارند و با توکّل به خداوند متعال بر مشکلات صابرند و با قلب محکم و استوار و امید به آینده با هر پیشآمد ناگوار، دست و پنجه نرم می‌کنند.
تاریخ بشر پر است از فرج بعد از شدّت، و گشایش و رفاه و توانگری بعد از تنگدستی و گرفتاری و فقر. مردان و زنان موفّق از هیچ حادثه‌ای تکان نمی‌خورند و عقب‌نشینی نمی‌کنند؛ به فضل و لطف خدا اعتماد دارند و این آیه را با مضمون بلند آن همواره به خاطر دارند که: (فإنّ مع العسر یسراً ان مع العسر یسراً)[۳۷۳]؛ آسانی‌ها از میان دشواریها رخ می‌دهند و روشناییها بر تاریکیها غلبه می‌یابند. باید این افراد را
نسبت به صبر سفارش کرد که صبر از ایمان به منزله سر در جسد است. امید است این نصیحت در قلوب مؤثّر و نافع باشد (واللّه العالم).
معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۱

علل عقب ماندگی جوامع مسلمین

پرسش نخست شما از این است که: چرا کشورهای اسلامی عقب مانده هستند، در صورتی که مردم کمونیست شوروی ۳۷۴]- که به وجود پروردگار متعال معتقد نیستند- پیشرفته‌ترین مردم دنیا محسوب می‌شوند؟
و بعد به این پرسش منتهی می‌شود که: کدام یک از این دو حالت منطقی نبودن دین اسلام، یا جذّاب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، رهرو اسلام نباشند؟
ما به لطف خداوند متعال به هر دو سؤال پاسخ می‌دهیم:
امّا پاسخ از سؤال اوّل این است که: پیشرفته بودن و عقب مانده بودن یک جامعه را با چه معیار و میزان باید سنجید؟ ممکن است کسی بگوید- و حق هم همین است- که با معیارهایی که ادیان آسمانی، مخصوصاً اسلام به دست ما داده است این سنجش را باید به عمل آورد.

بنابراین هیچ یک از کشورهایی که به اصطلاح پیشرفته شمرده می‌شوند- نه غرب و نه شرق- پیشرفته نیستند. هر کشوری که با این معیار با مکتب انبیا نزدیکتر باشد، پیشرفته‌تر است؛ و با این حساب معلوم نیست کشورهای اسلامی از کشورهای دیگر عقب مانده‌تر باشند، اگر نگوییم پیشرفته‌ترند. هر انسان و هر جامعه‌ای به قدر نقشی که در تطبیق اسلام با خود دارد به پیش رفته است و به قدری که به خدا نزدیکتر است، پیشرفته‌تر می‌باشد.

ممکن است بعضی بگویند: معیار، اخلاق و ارزشهای انسانی است. در این صورت به تصدیق محقّقان، کشورهای غرب و شرق در مدنیّت اخلاقی از کشورهای دیگر پیشرفته‌تر نیستند و جنایات و خیانتها، اجحاف و زورگویی و فحشا و فساد در آنها بر حسب آمار، به مراتب بیشتر است. پس با این معیار هم کشورهای مسلمان عقب مانده نیستند و آنچه هم از شرف و اخلاقشان ضعیف و ضایع شده است، در اثر ارتباط با همان کشورهای به قول شما پیشرفته و تقلید از آنهاست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۲

ممکن است برخی هم معیار را پیشرفته بودن در صنعت و تکنیک و امور مادّی بدانند که چون بعضی کشورهای غیر اسلامی در این جهات جلو رفته‌اند آنها را پیشرفته بخوانند؛ چنانکه بیشتر اشخاص از این جهت و با این حساب آنها را پیشرفته و دیگران را عقب مانده می‌گویند.

در جواب می‌گوییم: اوّلًا این معیار، تمام نیست؛ و اگر ملّتی در اخلاق و مدنیّت اخلاقی و ارزشهای انسانی عقب مانده و در صنعت و تکنیک و قدرت نظامی و در اختیار داشتن وسایل تخریب کشورها جلو بود، پیشرفته نیست؛ بلکه واقعاً عقب مانده است. ملّتی که مسلح به سلاح مخرّب و تجهیزات وحشتناک نظامی باشد و در اخلاق ضعیف باشد، خطرناکترین ملّتها خواهد بود که از آن جز منطق زور و استکبار توقّعی نمی‌توان داشت.

ثانیاً: این پیشرفته بودن در اثر اعتقاد نداشتن به پروردگار نیست؛ زیرا کشورهای دیگر که با شوروی در صنعت و تکنیک رقابت دارند، به خدا معتقدند؛ و می‌بینیم که از شوروی، پیشرفته‌تر و قوی‌ترند. در اثر مسلمان نبودن و مسیحی بودن هم نیست؛ زیرا کشورهایی هستند که مسیحی هستند، و التزامشان به مسیحیّت، کمتر از کشورهای پیشرفته مسیحی نیست؛ با این وجود، عقب مانده هستند. پس مسأله نفی خدا و نفی اسلام (العیاذبالله) در اینجا هیچ تأثیر ندارد، و آنها که پیشرفته هستند از این جهت منفی و سلبی پیش نرفته‌اند. مسیحی بودن و کمونیست بودن هم مؤثّر دراین ترقّی مادّی نیست. چنانکه می‌بینیم ژاپن با اینکه نه کمونیست است و نه مسیحی، از کشورهای پیشرفته دنیا است. اگر حوادث جنگ و فشاری که از خارج بر آن وارد می‌شود نبود، شاید امروز از پیشرفته‌ترین ملل دنیا نبود. پس به هر حال می‌فهمیم که مسأله نداشتن مذهب، نداشتن و عدم اعتقاد به خدا هیچ دخالتی در این ترقّی ندارد.

البتّه تعالیم بعضی مذاهب مثل مسیحیّت کنونی با ترقّی مادّی، و به وجود آوردن تاریخ و تمدّن، منافی است؛ و تعجّب در این است که با پیروان چنان مذهب مجرّدپرور و بی‌اعتنا به مادّه، آن مکتب و مذهب را آنچنان کنار گذارَد و در امور مادّی چنین پیشرفت نماید و این همه به آن دلبستگی پیدا کند که به جز مادّه به چیز دیگر نمی‌اندیشد، یا کمتر اندیشه می‌کند.

ثالثاً: وقتی ما به این نتیجه رسیدیم که عقیده نداشتن به خدا و اعتقاد داشتن به مسیحیّت با ترقّی صنعتی و مادّی هیچگونه رابطه‌ای ندارد، بلکه بی‌اعتقادی به خدا و عقیده مسیحیّت کنونی مانع از ترقّی و سیر کمالی انسان می‌باشد، اگر اسلام و تعالیم آن را تحت مطالعه دقیق قرار دهیم، در می‌یابیم که آن هیچ چیزی و هیچ مادّه‌ای که مانع

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۳

از ترقّی باشد، وجود ندارد. چنانکه محقّقان غیر مسلمان هم تصدیق دارند، اسلام به وجود آورنده تاریخ و ترقّی است؛ و برقراری دلپذیرترین زندگی در روی زمین را یک فرمان عالی تلقّی می‌کند؛ و از جهت التزام مسلمانان به عقاید اسلامی، هیچ علّتی برای

عقب‌ماندگی مسلمانان نمی‌توان جست.

روی رابطه هر معلولی با علّت خود، بایـد علّت این عقب‌مانـدگی را که در امور مادّی پیدا شده است، در جای دیگر غیر از اسـلام و تعالیم اسـلامی و غیر از التزامات صـحیح مسلمانان به اسلام پیدا کرد. بالاخره اکنون هم اسلام و تعالیم اسلام و مسؤولیتهای اسلامی است که ما را بر آن وامی‌دارد که علل عقب‌ماندگی را پیدا کنیم، و هر چه زودتر و سریعتر خود را به دیگران برسانیم و از آنها جلو بزنیم.

آنچه موجب این عقب ماندگی است چند چیز است:

۱- تقدّم و پیشدستی پیشـرفته‌ها در کشف خواصّ اشـیا و دست یافتن آنها به برنامه‌های صـنعت و تکنیك و علوم آزمایشی؛ که البتّه این تقدّم و پیشدستی بر اثر یک سلسله عواملی است که بسیاری از آن خود به خود و بدون این که ملل پیشرفته، آن عوامل را ایجاد کرده باشـند یـا اینکه از ایجاد آن قصـد این پیشـرفتها را کرده باشـند موجود شـده است. مثلًا اروپاییان در جنگهای صـلیبی قصـد فرا گرفتن علوم از مسـلمانان و اسـتفاده از معـارف و تحقیقات مسـلمانان را نداشـتند. آنها برای جنگ و غلبه و کینه‌توزی و فرونشانـدن آتش خشم خود آتش این جنگها را روشن ساختند، امّا در تماس با مسـلمانها، علوم مسـلمانان را به کشورهای خود بردند و می‌توان گفت قیمتی‌ترین غنیمتی که یـک ارتش در دنیـا تـا به حـال به آن دست یـافته این غنیمت بود که اروپاییها علم مسـلمانان و معارف اسلام را اندوختند و فرا گرفتند و آن همه پیشرفت کردند.

۲- از سوی دیگر، در بین مسـلمانان نیز گرایش‌هـایی پیـدا شـد که آنـان را از تکمیل علم و صـنعت، و دنبال کردن راهی که اسـلام جلوی پای آنها گـذارده و گذشـتگان و نیاکان مسـلمانشان به آن راه رفته بودنـد، بازداشت. مخصوصاً افکار متفلسـفانه و صوفیانه و گرایشـهای انزواجویانه و کناره‌گیری از امور دنیا که هرگز در برنامه‌های اسـلامی جایی نداشت، رواج گرفت. تعالیم حیات بخش و ارزنـده اسـلام را (مثـل: توکّل، قناعت، صبر، زهـد، تسـلیم، رضا و تفویض)، به غلط تفسـیر و معنی کردنـد و تنبلی، سـستی انظلام و ترك كـار و کوشـش را شـعار خود کردنـد. تحقیق و بحثهایشـان- بیشتر یا تمام- مصـروف مجادلاتی بی‌فایـده و بی‌حاصل شـد که علاوه بر این که وقتشان را تلف می‌کرد و از تحقیقات اساسـی منصـرفشان می‌ساخت، موجب اختلافات و کشمکشـهایی هم می‌شد. مخصوصاً فرق اشاعره و حنابله که بحثهایشان بسیار زیانبخش شد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۴

۳- اختلافـات سیاسـی میـان حکّام نیز در ایـن عقب‌مانـدگیها اثر داشـت؛ چنـانکه نـادانی و بی‌کفـایتی سـران و زمامـداران نیز در عقب‌ماندگی مسـلمانان مؤثّر بود. قدرتهایی در اختیار سـلاطین و زمامداران امور مسلمانان قرار گرفت که اگر صرف تحقیق علمی، کشف خواصّ اشـیاء و تسـلّط بر قوای طبیعت، و غلبه بر مشـکلات شده بود، مسـلماً فواید و محصول آن چشمگیر بود. ولی متأسّفانه این قدرتها در هوسرانیهای بیجا، به هدر رفت و هیچ بازدهی و بهره‌ای برای ملّت نداشت.

۴- بیگانگـان نیز در ادامه این اوضـاع و در بعضـی منـاطق در به وجود آوردن آن فعّالانـه نقش داشـته و دارنـد. آنها می‌کوشـند که مسـلمانان را از جهت صـنعت و علوم مادّی عقب مانـده و نیازمنـد به خود نگاه دارند که محصولاتشان در بازارهای جوامع مسـلمان رواج داشـته باشـد و به مصـرف برسد. تمام کوششـها، متوجّه همین جهت است که نفوذ اقتصادی و بازرگانی خود را در کشورهای دیگر، به توسّط منع آنان از دست یافتن به صنایع جدید حفظ کنند.

خوشبختانه این علل و عوامل روز به روز، رو به ضعف نهاده و امید می‌رود که در آینده نزدیک همه از بین برود.

امّا مسأله تقـدّم و پیشـدستی دیگران در کشف خواصّ اشـیاء و علوم آزمایشـی: این مسأله، یک مسأله موقّتی است، و اگر مسـلمانان سعی و عمل را پیش گیرنـد، به زودی می‌تواننـد به این علوم دست یابنـد و در میـدان مسابقه از دیگران گوی سـبقت را بربایند، چه علم و صـنعت و ترقّی هیچگاه وقف بر قوم خاص و اهل منطقه خاصی نیست؛ بلکه به عکس، اتّفاق افتاده که عقب ماندگان به پیش

رفته، و جلو رفته‌ها عقب مانده‌اند.

معارف دین ؛ ج‌۱ ؛ ص‌۳۶۴

ضوع قـدرتهای فردی که مورد اسـتفاده واقع می‌شوند امروز به تدریج از بین رفته و به قدرت ملّی و همگانی تبدیل شده است و اگر چه در اینجـا هم حسن اسـتفاده از آن موقوف به شـعور و درک همگـان است، امّـا بالاـخره از آن سوءاسـتفاده‌هایی که اشـخاص از تمرکز قدرت در دست شخص واحد می‌کرده و آن را وسیله هوسرانیهای خود قرار می‌دادند تا حدّ زیادی مصونیّت پیدا می‌شود.

اکنون که دنیـای اسـلام علیه اسـتعمار به پاخواسـته و نقشه‌هـا و برنامه‌هـای اسـتعماری را کم و بیش شـناخته‌اند امیـد است مبـارزات پیگیرشان با استعمار با تسلّط همگان به طور صحیح، نتایج ایجابی و مثبت داشته باشد.

حاصل اینکه مسلمانان این عقب ماندگی را که ارتباطی به ذات اسلام ندارد می‌توانند در سایه هدایتهای قرآن و اسلام جبران نمایند و با توجّه به استقلال خود و لزوم رفع حاجت از بیگانگان و برنامه‌های مبارزات اسلامی، نه فقط نفوذ ملل پیشرفته

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۵

را طرد کنند، بلکه در رشـته‌های علوم و صـنایع همیشه پیشرو و مقدّم باشند. به امید آینده، و به امید خدا و به امید پشتکار و کوشش و سعی و عمل مسلمانان.

امّا جواب از سؤال دوم که: کدام یک از این دو حالتِ منطقی نبودن دین اسـلام، یا جذّاب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، پیرو این دین نباشند، این است که:

اسـلام به تصـدیق مخـالف و موافق و بررسـیهای عمیق که دربـاره عقایـد و تعـالیم آن شـده، و هزارهـا کتـاب که در خصوص آن و مقـایسه بـا ادیـان و مکتبهای دیگر نوشـته‌اند، منطقی‌ترین تمام ادیان و مکتبها است. دین، بر مبنای عقل است و همه چیز را بر اساس عقـل و تفکّر پیشـنهاد کرده، و هیـچ مطلـب نـا معقـول و خردناپسـند در آن نیست. بر خلاـف مسـیحیّت کنـونی که از ریشه بـا عقل ناسازگـار است، اسـلام اصـول و فروعش همه عقـل پسـند و در طـول چهـارده قرن مورد بحث و ابراز نظر قرار گرفته است و منطقی بودن آن هر روز ثابت‌تر می‌شود. نه عقل توانسته است به اسلام خُرده گیرد و نه پیشرفت علوم، خدشه‌ای به آن وارد نموده است.

امّـا جـذّابیّت آن نیز قابـل انکـار و تردیـد نیست؛ این احکام اسـلام و این آیات قرآن، سراسـر آن جـذابیت است. یک فصل از قرآن مانند: (لاتجعل یدک مغلولهٔ إلی عنفک [۳۷۵]، بلکه یک سوره به ظاهر کوچک، مثل: سوره توحیـد و یک آیه مثل آیات: (إن الله یأمر بالعدل و الإحسان، و إیتاء ذی القربی و تنهی عن الفحشاء و المنکر و یعظکم [۳۷۶]، (لاتستوی الحسنهٔ و لا السئیه ادفع بالتی هی أحسن فالـذی بینـک بینه عـداوهٔ کأنه ولی حمیم [۳۷۷]، (تلـک الـدار الآـخره نجعلها للـذین لا یریـدون علواً فی الارض و لا فسادا و العاقبهٔ للمتقین ۳۷۸])، (یا ایها الناس انا خلقناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم [۳۷۹]، و (یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداءلله و لو علی انفسهم او الوالدین و الاقربین [۳۸۰] را بخوانید و جذّابیّت اسلام را در آن ببینید.

دینی که تمام تعالیم و عقایـدش موافق با فطرت و برآورنـده خواسته‌های صـحیح واقعی بشـر است، بایـد این همه جـذّاب باشد. آیا توحید اسلام که «گوستاولوبون» می‌گوید: «در بین تمام ادیان یگانه تاج افتخاری است که بر سر دین اسلام است»،

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۶

جذّابیّت ندارد؟ آیا عدل اسلام، جذّاب نیست؟ آیا مساوات اسلام اخلاق اسلام و قوانین اسلام، جذّاب نیست.

این جـاذبه اسـلام است که در مثـل این عصـر که عقایـد مردم به ادیان رو به ضـعف نهاده و حملات اسـتعمارگران و عمّال تبشـیر و کلیسا با تمام قـدرت مادّی به اسـلام روز افزون است، همچنان جذّابیّت خود را حفظ کرده است و این جذّابیّت باعث شده است که هر روز، افراد بسـیار- از دانشـمند و متفکّر و روشـنفکر و سیاسـتمدار- و اصـناف مختلـف، بـه صـورت فردی یـا گروهی بـه اسـلام

می گروند! غیر از جذّابیّت اسلام، چه چیزی باعث این امر شده است؟ کدام عامل، اسلام را چنین رونق داده است که در برابر آن، تبلیغات مسیحی که با صرف هزینه‌های گزاف و کلان و پشتیبانی سیاسی استعمارگران در دنیا فعّال است خودبخود در توسعه و گسترش است.

غیر از این است که مثل جذّابیّت نماز سربازان ترکیه در کره، مردم آنجا را نیز به اسلام متمایل کرد؟! سرمایه بقاء و جلو رفتن اسلام و رمز مهمّ آن فتوحات صدر اسلام، منطقی بودن عقاید اسلام و جذّابیّت آن است.

در بین پیروان ادیان مخصوصاً در مقایسه با مسیحیّت، همین پیروان فعلی اسلام بیشتر از پیروان مسیحیّت از اسلام پیروی دارند. نهایت این است که آمار ندارد تا معلوم شود در شبانه روز چند صد میلیون پیرو اسلام شراب نمی‌نوشند، گوشت میته نمی‌خورند، قمار نمی‌بازند، خود را به فحشا آلوده نمی کنند، ستم کاری نمی‌نمایند و گناهان دیگر را مرتکب نمی‌شوند. به این حساب پیرو اسلام از تمام ملل بیشتر است.

البتّه نمی گوییم مسلمانان در همه ابعاد و همه جهات پیرو اسلام هستند؛ مخصوصاً در این قرن اخیر که حکومتهایی را روی کار آورده‌اند که می کوشند تمام معانی التزامات و تعهّدات مسلمانان را نسبت به اسلام ضعیف جلوه دهند و بلکه ترک سنن اسلام را تجدّد بشمارند، که البتّه این حرف دیگری است. می گوییم: در این شرایط هم حکومت و نفوذ اسلام در بین پیروان خودش از حکومت مذاهب دیگر نه فقط کمتر نیست، بلکه به مراتب بیشتر است؛ و افرادی که خود را نسبت به اسلام متعهّد و مسؤول بدانند، بسیارند.

با این وجود، تصدیق داریم که ابعاد مهمّی از تعالیم اساسی اسلام فعلًا از دایره عمل مسلمانان خارج شده، و پیروی آنان منحصر به عبادات و قسمتهای اخلاقی و ترک بعضی محرّمات شده است؛ امّا این نه از جهت منطقی نبودن و جاذب نبودن دین است. این تعالیمی که متروک شده است، بی‌اندازه دلربا و جاذب است و همین جذّابیّت، بازگشت مسلمانان را به آن تعالیم نوید می‌دهد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۷

به نظر ما اگر نقّاشی بتواند چهره اسلام را در آن حقیقتی که هست نقش کند، چهره‌ای زیباتر از آن نخواهد بود. چهره اسلام چهره حقیقت، چهره جمال طبیعت، چهره فطرت انسانیّت، چهره خیر و احسان، چهره علم و دانش و عرفان و چهره عدل و انصاف و مساوات و چهره سعی و عمل و ایمان است.

برای اینکه مسلمانان در همه نواحی پیرو اسلام شوند، باید نظامات تعالیم و تربیت و وسایل تبلیغات سمعی و بصری را همکار و همراه ساخت، و در رشته‌های مختلف از پیروان واقعی تشویقات و قدردانی شود و حتّی جوایزی قرار دهند. امّا در صورتی که تعلیم و تربیت و وسایل تبلیغی همه بر ضدّ اسلام و برای تضعیف عقاید اسلامی مردم، و تخریب مبانی دینی و تعهّدات مذهبی همکاری کنند و مطبوعات هم آنها را یاری نمایند، نباید سؤال کرد که چرا مسلمانان پیرو اسلام نیستند؛ و نباید آن را به منطقی نبودن یا جذّاب نبودن دین مستند ساخت.

اسلام، چهارده قرن است که در دنیا مطرح است. همراه با آن و در عصر آن دولتهای بزرگ و اوضاع و احوال مهم و تاریخی به وجود آمده؛ نوابغ و رجال علم و سیاست و صلح و جنگ و شخصیّتهای برجسته بسیاری در دامن آن پرورش یافته است و فراز و نشیبهای گوناگون را پشت سر گذارده، و با قوی‌ترین عوامل منفی روبرو شده است و همکنون در دنیا جایگاه نیرومند خود را حفظ نموده است و برای دول استکبارگر، تهدید جدّی محسوب می‌شود. رمز این دوام و بقا، قوّت مبانی محکم این دین است.

شما و ما و همه دنیا امروز می‌بینند که مکتب لنین و کمونیسم که این همه روی آن حساب می‌شد و بسیاری از جوانان فریفته آن شده بودند، با اینکه تا آنجا پیش رفت که یکی از دو قدرت مادّی و نظامی جهان شد و پیشرفته‌ترین سلاحها را- که می‌تواند زمین را ویران سازد- در اختیار گرفت، چگونه از اوج رفعت ظاهری سقوط کرد و در منجلاب ورشکستگی و زبونی افتاد که امروز برای

یک لقمه نان و غـذای مردمشان بایـد دست گـدایی و نیاز به سوی این و آن و اینجا و آنجا دراز کند. این رژیم با آن همه کوکبه و فریـاد، و آن همه ظلم و استضـعاف امثـال اسـتالین، نتوانست یک قرن دوام بیاورد و بی‌آنکه از بیرون به آن حمله و هجومی بشود از درون فرو پاشید.

امّا اسـلام و مکتب انسان ساز آن در همین شوروی پس از هفتاد سال اختناق و قتل عام و زجر و زندان سـر بلند کرده و اعلام وجود می‌نماید. این دلیل قوّت مبنی، و قوّت اصول، و قوّت مکتب است.

باب است و همه پشت سر هم

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۹

تهاجم فرهنگی

س- چنانکه مسبوق و آگاهیـد مـدّتی است در سـخنرانیها و مطبوعات، تهاجم فرهنگی، غرب گرایی و خطرات آن، و لزوم مبارزه با آن مطرح است. تقاضا داریم در این رابطه برای آشـنایی همگان به وظایف و تکالیف اسـلامی درباره مطالب زیر، توضیحاتی مرقوم فرمایید.

۱- تعریفی از تهاجم فرهنگی و غربگرایی با اشاره به بعضی از نمونه‌های ملموس و نظایر آن و همچنین اشاره به خطرات این تهاجم.

۲- راههای مبارزه و بر خورد با تهاجم فرهنگی.

ج ۱- هر نهضت و حرکتی که هدف آن برانداختن آداب و تمدّن و رسوم تعلیم و تربیت و آداب و شعائر و سنن دینی و قومی یک جامعه و تضـعیف اعتقاد و پایبنـدی افراد آن جامعه خصوص جوانان و نوجوانان به فرهنگ و آداب خودشان برای آماده سازی آنها به قبول عادات بیگانگان باشد، تهاجم فرهنگی به آن جامعه است.

بنـابراین، تهـاجم فرهنگی به جوامع اسـلامی، نهضـتها و برنامه‌هـای ویرانگری است که بـا سیاسـتهای فرهنگی اسـتعماری و با ترویج اخلاق بیگانه و در حال حاضـر غربی برای محو شخصیّت اسلامی و مسلمانان و ذوب آنها در فرهنگ و عادات و رسوم بیگانگان و برداشتن مرزهای اخلاقی خصوصاً در روابط زن و مرد و تأسیس حکومت بر اساس حکومتهای غربی، و نفی اصالت حکومت دین و حـاکمیّت احکـام، مخصوصـاً از حـدود دو قرن پیش در بلاـد و ممالـک اسـلامی به صورتهـای گونـاگون و شامل تقریباً کلّ مظاهر زنـدگی، کم و بیش شـکل گرفت و می‌توان گفت: جز چند نقطه از سـرزمینهای اسـلام همه جا را فرا گرفت و بسیاری از عادات و آداب و حتّی لباس و پوشـش مسـلمانان و طرز و روش ملاقاتها، برخوردها و دیـدارها، پذیرایی‌ها و مراسم عزا و عروسـی‌ها را شامل گردید.

البتّه این اوّلین بار نبوده که بیگانگان به وسیله تهاجم فرهنگی در صدد تسـلّط بر بلاد اسـلام و استضـعاف مسلمین بر آمده باشند. به طور مثال، تاریخ به ما نشان می‌دهد که در سقوط کشور متمدّن و آباد و مسلمان اندلس (اسپانیا) علّت اصلی، تهاجم فرهنگی

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۰

بیگـانه بود. امّـا این موج فراگیر تهاجم فرهنگی و اسـلام‌زدایی- که در دو قرن اخیر به وسـیله اسـتعمارگران و ایادی روشـنفکرنما و تجـدّد و تساهـل خواه و مزدور آنهـا پی‌گیر شـد- تقریباً همه بلاد اسـلام را هـدف قرار داد؛ و اگر چه اساس آن در همه جا از سوی دول بیگانه برانگیخته می‌شد، امّا تا آنجا پیش رفتند که علناً به زور و زندان و شکنجه و بی‌رحمترین حکومتهای پلیسی در مثل ایران و ترکیه برای محو اسلام و کلّ مظاهر تمدّن و شخصیّت اسلامی مردم متوسّل شدند.

عامـل مهمّ پیشـرفت این تهـاجم در داخل، افرادی بودنـد که با نشریه‌ها و روزنامه‌ها و شـعر و هنر به اسم آزادی و روشن فکری این حرکت را ترویج کردند و مثل پهلوی را به آن هجوم وحشـیانه و ددمنشانه بر علیه اسـلام و مظاهر دین تشویق نمودند. هدف اصـلی

در این هجوم خیانتبار، براندازی التزامات مسلمانان به احکام و شعائر و سنن اسلام بود. احکام و شعائری که همواره مانع از رسوخ و نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی بیگانگان بوده و هست.

دوم: خلع سلاح روحانیّت، تضعیف نفوذ علما و مسموع بودن قول و حکم آنها در جامعه بود. زیرا قدرت علم و نفوذ کلام آنها مخصوصاً در مصونیّت و سلامت عقاید و افکار در تمام طول چهارده قرن اسلامی عامل اصلی و اساسی بود. به واسطه مراقبت، مواظبت و نظارت علما، همواره شخصیّت جوامع اسلامی از جوامع دیگر مشخّص و ممتاز بود. چه در مجامع شیعی اسلامی و چه در مجامع سنی اسلامی، استعمار همین هدف را داشت و ایادی آنها نیز همین هدف را به اسم آزادی و تجدّد و حتّی دلسوزی برای مسلمانان و عقب‌ماندن آنها از جوامع صلیبی دنبال می‌کردند. ایران را به سرنوشت دوره پنجاه ساله رژیم منحوس پهلوی و ترکیه را به رژیم لائیک «مصطفی کمال» و کلّ کشورهای اسلامی سنّی را به عدم تمرکز و تجزیه به حکومتهای وابسته به خود گرفتار ساختند. شرح این مطالب و دسایس محتاج به تألیف یک کتاب بزرگ، یا بیش از یک کتاب است.

در ایران اسلامی- الحمد للّه تعالی- با انقلاب اسلامی همه آن سیاستهای شوم و تلاشهای بیگانگان نقش برآب شد و با رسمیّت یافتن مظاهر و شعائر اسلامی و بازگشت زنان مسلمان به اصالت خویشتن خویش و چادر و حجاب و تعلیم و تربیت سالم و شکستن پیکره‌ها و مجسمه‌ها و حاکمیّت قوانین اسلامی و کنار گذاردن کراوات و زُنّار، و امور بسیار فرعی و اصلی دیگر، این امیدواری حاصل شد که هجوم فرهنگی دشمن، مثل هجوم جنگی و فیزیکی سرکوب شده، و راه رخنه در بنیاد استقلال این مردم به پاخاسته و اسلامخواه بسته شده باشد.

معارف دین، ج۱، ص: ۳۷۱

ولی چنانکه می‌دانیم این موضوع، یعنی تهاجم فرهنگی موضوعی است که شکل عملکرد آن برای اغلب نامرئی و مثل جاسوس‌های سرّی، و بلکه سرّی‌تر از آن است. گاه با زبان خیلی دوستدارانه و غمخوارانه و با الفاظ و عبارات و کلمات دلنشین و دلفریب وارد می‌شوند و زن و مرد را در دام الفاظی ظاهر فریب گرفتار می‌نمایند؛ الفاظ و اصطلاحاتی مثل: ترقّی‌خواهی، نوآوری، تجدّد، جامعه مدنی و ملّی، رفع تبعیض و تساوی حقوق و اتّحاد بین الملل و ...

با این کار، مقدّمات سلطه فرهنگی و اقتصادی و در نتیجه سلطه سیاسی خود را فراهم می‌سازند و حاکم بودن دین و وحدت دین و سیاست را که از اصول مسلّم قرآنی و اسلام است، هدف قرار می‌دهد. آنها این باور و این موقعیّت را که سخن آخر را باید از دین گرفت و به دین شناسان یعنی فقها باید رجوع کرد، مخدوش جلوه می‌دهند تا بی‌مانع، افکار مخرّب و انحرافی را به خورد مردم دهند. وقتی مردم پزشک بهداشت و حفظ الصّحه نداشته باشند، یا اگر داشته باشند و حرفش را مسموع ندانند و هر کس در بهداشت و حفظ الصّحه بتواند اظهار نظر کند، طبعاً هر غذایی را به آنها می‌خورانند و هر کالایی را در میان آنها رواج می‌دهند.

به هر حال، دشمن از این هجوم فرهنگی هدفهای بزرگ دارد و همچنان آن را مؤثّرترین حمله به اسلام و استقلال مسلمانان می‌داند.

مسلمانان آگاه که در همه جا خواهان بازگشت به اسلام و استقلال و مجد و عظمت دیرین هستند، با همین تهاجم فرهنگی در مبارزه‌اند. در ترکیه، الجزایر، در آسیای مرکزی، چچن، چین و سایر کشورها تهاجم فرهنگی بیگانگان فعّال بوده و مسلمانان بپا خاسته و با آن در ستیز و درگیرند.

در کشور عزیز اسلامی ما همگام با سقوط رژیم مزدور پهلوی تمام یا بیشتر آثار تهاجم فرهنگی و رسوم کفر و استعمار نیز محو، و رسوم نامشروعی که در مدّت پنجاه سال برقرار شده بود و ادارات و مؤسّسات و تجارت و بازرگانی و تعلیم و تربیت و دانشگاه، زندگی شخصی و عائلی و اجتماعی و سیاسی مردم را فرا گرفته بود، متروک گردید. حتّی میادین از پیکره و تندیس‌ها پاک شد و مظاهر اسلامی متجلّی شد و عصر جدید حکومت و عظمت اسلامی چهره نمایی کرد. بانوان مسلمان، عزّت، کرامت و شخصیّت

خود را باز یافتند و از آن ابتذالهای غربگرایی و اختلاطهای فسادانگیز نجات یافتند. از سوی دیگر، بیگانگان هم از اینکه بتوانند با حمله‌های فیزیکی و جنگ و خونریزی، این فریاد الله اکبر و اسلام‌خواهی را که از ایران بلند شده و می‌رود تا

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۲

عالم‌گیر شود خاموش نمایند، ناامید شدند؛ ولی در عین حال از تهاجم فرهنگی هرگز مأیوس نشده‌اند.

دشمنان اسلام و ایران، بازهم در صدد رخنه در اساس محکم این ملک و امّت بوده و از منافع سرشاری که از این کشور می‌بردند و از آن محروم شده‌اند چشم نمی‌پوشند. آنان در زیر پوشش الفاظی مثل حقوق بشر و آزادی قلم و اهل به اصطلاح هنر و آزادی بانوان و فراجنسی و کلمات فریبنده دیگر وارد می‌شوند.

از طرف دیگر چون برخی ناآگاهان و بی‌خبران از دسایس بیگانگان و افراد ساده‌لوح تحت تأثیر تبلیغات اشتباه‌انگیز می‌افتند، و نیز هستند افراد غربگرایی که برای خود پذیرش این تهاجم فرهنگی و ترک سنن اسلامی را یک نوع روشن فکری می‌دانند و می‌خواهند به اصطلاح آنچه را در اسلام، قدح و مذموم و در غرب، مدح و ممدوح است در بین مسلمانان نیز مدح و وسیله افتخار قرار دهند، طرّاحان سیاستهای استعماری این تهاجم فرهنگی را کنار نمی‌گذارند.

خلاصه، این تهاجم فرهنگی، نویسندگان غیر متعهّد یا غربگرا را به تبلیغ غرب‌گرایی و ترک سنن اسلامی و اسلام زدایی وادار نموده است. آنها اهل طرب وضرب و ساز و آواز و فنون ممنوعه را ترویج نموده و تا آنجا پیش می‌روند که این کارها اسلامی شمرده می‌شود.

تهاجم فرهنگی حربه‌ای است که می‌تواند ارزشها را ضدّ ارزش نماید و آنچه را از دید اسلام ناب قدح است، مدح معرّفی کند. چنانکه می‌بینیم این محافل و مجامع استعماری و رادیوهای آمریکا و اروپا هستند که برای این به اصطلاح مظلومیّت هنر و روشنفکر و قلم، همواره دلسوزی دارند و می‌خواهند جامعه ما را از فرهنگ اصیل خود تهی کرده و به فرهنگ التقاطی و استعماری خود وابسته و دلبسته سازند.

مسلمانان آگاه تحت تأثیر این تهاجم قرار نمی‌گیرند و شخصیّت و آداب و سنن اسلامی خود را حفظ می‌نمایند. تا هماکنون در قلب اروپا و آمریکا و کانادا هزارها مسلمان دانشمند آگاه و دانشگاه داریم که در آن محیطها، هویّت اسلامی خود را در کمال استقلال حفظ کرده و کمترین اثری از آنها نگرفته‌اند. نه در مجالس رقص و موسیقی و به اصطلاح هنر آنها شرکت می‌کنند، و نه بانوانشان مثل بانوان آنها با مردهای اجنبی اختلاط و معاشرت دارند و به استقلال اسلامی خود افتخار می‌نمایند. مردشان مرد مسلمان، و زنشان بانوی مسلمان است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۳

در مورد اینکه اشاره‌ای به خطرات تهاجم فرهنگی خواسته‌اید، از همین مختصر که درباره تهاجم فرهنگی بیان شد خطرات آن هم فی‌الجمله معلوم می‌شود. تهاجم فرهنگی یعنی روبرویی و معارضه کفر با اسلام و عزّت و استقلال ملّتها.

امّا راجع به نمونه‌های ملموس پذیرش این تهاجم فرهنگی و غرب‌گرایی: بیشتر یا بسیاری از آن خود بخود آشکار و ملموس است و مسلمانان متعهّد و حسّاس به روشنی آن را درک می‌کنند. البتّه این نمونه‌ها همه در یک حد نیستند و حتّی از جنبه حکم شرعی فی حد نفسه برخی مکروه و برخی حرام است؛ امّا از نظر عدول از فرهنگ اسلامی و پذیرش این تهاجم فرهنگی بیگانه نشانه ضعف روحیّه شخص و وابسته شدن و فاصله گرفتن از فرهنگ و اسلام، و تشبّه به بیگانه است، که اگر به قصد تشبّه و گرایش به عادات بیگانگان و کفّار باشد، در همه درجاتش حرام است.

به طور اجمال، این نمونه‌ها گاه و بیگاه یا به طور مداوم در ملاقاتها در مؤسّسات و ادارات و سمینارها، در خانه، بازار، مدارس و مراکز تعلیم و تربیت و در صدا و سیما دیده می‌شود. از عناصر مهمّ آن عبارتند از: اختلاط زن و مرد و حضور هر دو در مراکز و

مشاغل و ارزش شمردن موسیقی و نواختن آلات موسیقی به عنوان هنر و ترویج و نشر علنی و رسمی آنها و تجلیل از نوازندگان این آلات محرّمه و به اصطلاح، استادان ضرب و تار و رقص و ... و تجلیل از مراسم مرگ و ولادت آنها، و تأسیس مدارس تعلیم موسیقی و برگزاری مسابقات و بازیهای مانند: بکس و شطرنج، و به خصوص بخش مسابقات ورزشی بانوان مانند: کوه‌نوردی، تنیس و تشویق آنها به ترک چادر و انتخاب پوششهای اندام‌نما، و تقلید از مدهای مبتذل لباس، و آوردن دختران در مراسم استقبال و تقدیم گل و یا حمل پرچم و کف زدن و سوت زدن و هورا کشیدن به جای صلوات و تکبیر، و برگزاری مجالس معارفه و توزیع یا تقسیم جوایز یا عرضه صنایع و مجالس دیگر همراه با موسیقی و ارکستر و خلاصه اختلاطهای غیر سنّتی و غیر اسلامی و برقراری قوانین غیر اسلامی در مسایل مربوط به عائله و روابط زن و مرد و حقوق مدنی و سیاسی افراد، و نصب پیکره اشخاص به عنوان تجلیل از زحمات آنها.

ج ۲- راههای مبارزه با تهاجم فرهنگی عبارت است از:

۱- شناختن ارزشها و ضدّ ارزشها از دیدگاه اسلام و نظر فقه و فقها و تمسّک محکم و ثابت به انجام ارزشها و ترک ضدّ ارزش‌ها و به عبارت دیگر معیار قرار دادن تعالیم مأخوذه از فقه جواهری در زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و تنظیم کلّ روابط بر اساس راهنماییهای فقهی.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۴

۲- تبلیغ و ترویج و تشویق همگان بر محافظت بر این ارزشها به وسیله سخنرانیها و مطبوعات و جراید و همه رسانه های گروهی.

۳- نشان دادن عکس العملهای منفی مناسب نسبت به برنامه‌ها و افرادی که این ارزشها را هتک و به قداستهای اسلامی آنها بی‌اعتنایی می‌نمایند و یا ضدّ ارزشها را به کار می‌گیرند و نیز نشان دادن عکس‌العملهای مثبت و تحسین‌برانگیز نسبت به بانوان و مردانی که ارزشها و آداب اسلامی را احترام می‌نمایند و به آنها متعهّدند.

۴- تأکید بر اسلامی بودن نظام آموزش و پرورش و تربیت جوانان بر اساس هدایتهای عالی اسلام و گزینش اساتید و دبیران و آموزگاران شایسته و متعهّد و مؤمن به فرهنگ اسلام.

۵- سالم ساختن محیط گردشگاهها و پارکها و فرهنگسراها از ظواهر مخرّب اخلاق، مثل: ارکستر و موسیقی و اختلاط زن و مرد و بدآموزیهای مختلف.

۶- ترویج فرهنگ استقلال و اعتماد به نفس و تجلیل از شعائر اسلام و تحقیر وابستگی به کفّار و تقلید از آداب و عادات آنها.

۷- تبیین و تبلیغ مفاسد مکتبهای مضرّه و فرهنگهای مادّی و ضدّ ایمان به خدا و اصالت اخلاق و معنویّات و مضار مدنیّت منهای دین، و پوچی و پوسیدگی آن و ارشاد همگان، خصوصاً دانشجویان، به فواید و مصالح اسلام‌گرایی و تعهّد دینی و کمالات حقیقی انسانی.

۸- نشر و تبلیغ سیره انبیا، خصوصاً سیره رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم- و ائمّه طاهرین علیهم السّلام- و دعوت به تأسّی به آن بزرگواران در مظاهر زندگی.

۹- بیان و تفهیم این حقیقت ناب، خصوصاً به جوانان که مدنیّت صناعی (پیشرفت مادّی و صنعتی) غرب معلول بی‌ایمانی و بی‌اعتنایی آنها به مبانی اخلاقی نیست و توجّه به ترقّی صنعتی و کسب علوم مادّی با تمسّک به دین و اخلاق در کمال توافق و سازگاری بوده و بلکه مکمّل یکدیگرند؛ و سعادت حقیقی برای جمیع افراد بشر در سایه کمال او در این دو ناحیه فراهم خواهد شد. و استفاده درست و صحیح از علم و صنعت و همه نعمتهای مادّی به طوری که موجب ظلم و تظلّم واستضعاف و استکبار نشود، فقط در پرتو ایمان به خدا و اخلاق حقیقی حاصل خواهد شد.

۱۰- بالاخره با پشتیبانی همه، به خصوص صاحبان مقامات و علمای اعلام و ارباب سخن و اهل قلم و سایر اقشار مؤمنین از فرهنگ

امر به معروف و نهی از منکر، و نظارت بر اجرای احکـام الله و سـدّ ابـواب ورود فرهنـگ بیگـانه، به طوری که هر مسـلمان آگـاه و متعهّد، همه جریانها و سازمانها ومطبوعات و نوشته‌ها و کتابها و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۵

رسانه‌هـای گروهی و سیره و روش و تمـام مقامـات و رفت و آمـدها و کیفیّت برخوردها را در رابطه با این تهاجم فرهنگی زیر نظر داشته باشد.

امیـد است کشور و جـامعه ما و همه جوامع مسـلمانان از گزنـد این توطئه شوم بیگانگان مصون مانـده و در پرتو احکام و هـدایتهای نورانی اسلام طیّ قرون و اعصار بی‌شمار، تمدّن واقعی و اصالتهای ویژه انسانی را پاسدار و پرچمدار و نگاهبان باشند. بحق محمّد و آله الطّاهرین صلوات الله علیهم أجمعین. ولا حول ولا قوهْ الّا بالله العلی العظیم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۷

فصل چهاردهم: سؤالات متفرقه

اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۹

سؤالات متفرقه

س- اگر روزگاری برسد که اکثر مردم ایران خدای ناکرده بگویند: «ما اسلام نمی‌خواهیم» آن زمان چه باید کرد؟

ج- مـا امیـدواریم که برای ایران اسـلامی روزهـای بازگشت به کفر هرگز جلو نیایـد و این اکثریّت قریب به اتّفاق مسـلمان تا ظهور حضرت بقیّهٔ الله، قائم آل محمّد- ارواح العالمین له الفداء- بر اسلام و پیروی از مکتب اهل بیت علیهم‌السّلام- ثابت و پایدار بمانند. بهتر است این سؤال، در ارتبـاط با وظایف مسـلمین در کشورهایی که همکنون غیر مسـلمانان در آنها اکثریّت دارنـد مطرح شود که آن هم به لحاظ اینکه مسأله در ابعاد مهمّ تکالیف فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسـی فروع بسیار دارد، پاسخ به همه آنها محتاج به تألیف یک رساله یا کتاب است.

جنابعالی نقطه نظر خودتان را به طور واضح مرقوم فرمایید تا پاسخ عرض شود. ضـمناً اگر مقصود از سؤال این است که: در صورتی که اکثریّت غیرمسـلم از حکومت اسـلامی که براسـاس ضوابـط عـدل و احکام الهی زمامـدار امور است، تغییر نظام یا تعطیل بعضـی احکـام الله، یـا اجرای احکـام غیر اسـلامی را مطـالبه و تقاضـا نماینـد، موافقت بـا تقاضـای آنها جایز است یا نه؛ پاسـخ این است که موافقت جـایز نیست و مشـروعیّت حـاکمیّت احکـام الله و حکومت اسـلامی خود بخود ثـابت است و بـا اجمـاع تمام مردم هم سـلب مشروعیّت از آن ممکن نیست، و تقاضای اکثریّت، خلاف آن را مشروع و مقبول نمی‌سازد.

س- معنای «حَرَجْ» در فقه جعفری و ملاک تشخیص آن برای شخص چیست؟

ج- حَرَج، مشقّت شدیده است که تحمّل آن، بسیار مشکل باشد (والله‌العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۰

س- اضطراری که رافع حرمت است به چه چیز محقّق می‌شود و راه تشخیص آن برای فرد چیست؟

ج- موارد اضطرار مختلف است. مثلاـ اگر گرسنگی فردی به حدّی برسد که در صورت غذا نخوردن هلاـک شود، این مورد اضطرار است. و چنین کسی اگر فرضاً در بیابان باشد و جز میته به چیزی دسترسی نداشته باشد، خوردن میته به مقداری که او را حفظ کند و هلاک نشود برایش حلال می‌باشد و زائد بر آن حرام است (والله العالم).

س- در مورد اضطرار که شخص مضطر به واسطه قرار گرفتن در شرایط سخت و تنگنا و اوضاع و احوال دشوار به منظور احتراز از ورود ضرر و زیانی که زیان دیده مسؤول ایجاد آن نبوده است، به ناچار و از روی درماندگی خسارتی می‌زند، یا در بعضی مواقع، اقدام اضطراری او از جهت جلوگیری از ورود ضرر «اهم» می‌باشد، برای این حقیر که در حال حاضر مشغول تحقیق دانشگاهی در این رابطه می‌باشم سؤالاتی مطرح است بنابراین از حضرتعالی تقاضا دارم که نسبت به سؤالات این حقیر، بذل عنایت داشته و نظر فقهی و اجتهادی خویش را بیان فرمایید:

سؤال ۱- اگر در وضعیّت اضطراری، بالفرض راننده اتومبیلی ناچار شود که برای جلوگیری از سقوط در پرتگاه، نرده‌های چوبی ملك مجاور را که متعلّق به شخص دیگری است بشکند و از آن مانعی در راه سقوط اتومبیل خود بسازد، در چنین وضعیّتی که این راننده به منظور نجات جان خویشتن، مضطر در مورد ضرر می‌باشد و فی‌الواقع کاری انجام داده که هر انسان متعارف و آگاهی هم که در موقعیّت شخص مضطر بود چنین می‌کرد، آیا این ضرر و زیان وارده می‌بایست جبران گردد یاخیر؟

به عبارت دیگر، برای این شخص مضطر، «ضمان مالی» در اصطلاح فقهی و یا «مسؤلیّت مدنی» در اصطلاح حقوقی متصوّر است یا خیر؟ و به تعبیر دقیقتر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر از خود در وضعیّت اضطراری جایز است یا خیر؟ و از سوی دیگر، در مقام حکم کردن، آیا می‌بایست بین اقدام اضطراری شخص مضطر، که به جهت حفظ جان خود یا نزدیکانش صورت می‌گیرد، با موردی که شخص مضطر در راستای حمایت از مال خود مرتکب ایراد ضرر می‌گردد، تفاوتی قایل گردید یا خیر؟

ج ۱- در هر موردی که جان انسان در خطر باشد و رفع خطر متوقّف بر تصرّف در مال دیگری و وارد نمودن ضرر مالی بر او باشد اضرار جایز است؛ امّا ضمان هم دارد؛ مانند اینکه شخصی از جهت گرسنگی در معرض هلاکت است و جز اینکه از مال

معارف دین، ج۱، ص: ۳۸۱

شخص دیگری بخورد، از مرگ نجات پیدا نمی‌کند، که در این صورت می‌تواند به مقدار حفظ جان و نه زاید بر آن، در مال شخص دیگر تصرّف کند و از این جهت مرتکب گناه نشده، ولی ضامن قیمت آن است. ولی اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست (والله العالم).

سؤال ۲- اگر در وضعیّت اضطراری چنانکه سیلی به طرف خانه شخص مضطر در جریان است، شخص مضطر در خانه و ملك خود دست به اقدامی بزند که مسیر سیل را به سمت خانه همسایه منحرف سازد و باعث اضرار همسایه گردد، آیا چنین اقدامی از سوی شخص مضطر جایز است یا خیر؟

در حالی که این شخص مضطر نیازمند به چنین تصرّف خاصّی در ملك خود باشد، به طوری که اگر آن کار را نکند زیان می‌بیند و در این حالت بین دو قاعده معتبر فقهی «لا ضرر» و «تسلیط»، تعارض ایجاد می‌شود و جایز نبودن اقدام شخص مضطر، حرج و تضییقی برای اوست، در حالیکه مطابق قاعده فقهی «لاحرج»، حرجی بر شخص مضطر نیست. این تعارض چگونه باید مرتفع شود؟

ج ۲- چنانکه گفته شد اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست و وجه شرعی ندارد؛ ولی اگر حفظ جان، توقّف بر اضرار مالی دیگران داشته باشد جایز است و ضمان هم دارد.

در مورد این سؤال، بین این قواعد تزاحمی نیست؛ امّا قاعده تسلّط، اگر منظور، تسلّط بر مال خودش باشد این قاعده از مورد سؤال منصرف است؛ چون در نظر عرف برگرداندن سیل مثلا به طرف خانه دیگران برای حفظ مال خودش از انحای تصرّفات در اموال خودش محسوب نمی‌شود تا مشمول قاعده مذکوره شود و با قاعده «لا ضرر» تزاحم داشته باشد. همچنین نسبت به قاعده «لاحرج»،

توضیح اینکه: این قاعده، اضرار به غیر را برای دفع مشقّت از خود شامل نمی‌شود. مثلا شخصی که به طوری شهوت جنسی بر او غلبه کرده که در مشقّت شدید واقع شده، نمی‌تواند به استناد قاعده «لا۔حرج» به زنی که به او حلال نیست تجاوز کند. ولی اگر شخص مثلا راه نفوذ سیل را که به خانه او باز شده ببندد و سیل به خانه دیگری نفوذ کند، ضامن خسارت وارده بر او نیست؛ چون حفاظت از خانه غیر، با خود او است (و الله العالم).

سؤال ۳- اگر در موقعیّت اضطراری، شخص مضطر برای احتراز از ورود زیان مهمتر، نسبت به شخص یا اشخاص دیگری ناچار می‌شود که به دیگری یا دیگران ضرر و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۲

زیان بزند، چنانکه خلبان، هواپیمای مسافربری که فرضاً ۷۰۰ سرنشین دارد، به علّت فرود آمدن اضطراری جهت نجات جان مسافرانش در اتوبان ماشین رو، باعث از بین رفتن یا صدمه دیدن چندین اتومبیل به همراه رانندگان گردد و یا شخص عادی و غیر مأمور به منظور جلوگیری از سرایت آتش درب خانه آتش گرفته را به منظور اطفای حریق بشکند و یا در این راه به انسان دیگری صدمه وارد کند، وضعیّت ضرر و زیان وارده چیست؟ به تعبیر دقیقتر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر دیگری جایز است یا خیر؟ و در این حالت ملحوظ، آیا به هنگام تعیین تکلیف در خصوص ضرر و زیان وارده، می‌بایست بین حالتی که شخص مضطر برای نجات جان فردی به انسان دیگری ضرر و زیان می‌زند با حالتی که به مال دیگری ضرر وارد می‌گردد، تفاوت قایل گردید یا خیر؟ و از طرف دیگر، آیا در این مسأله اصلا مسؤولیّتی برای شخص مضطر وجود دارد؟ (چرا که مضطر در واقع، محسن است و قاعده «احسان» یکی از مسقطات ضمان می‌باشد).

ج ۳- چنانچه گفته شد، انسان برای حفظ جان خودش می‌تواند به دیگری ضرر مالی وارد کند، ولی برای حفظ مال خودش اضرار به غیر جایز نیست و مورد قاعده احسان جایی است که عمل شخص در نظر عرف احسان محسوب می‌شود و فرود هواپیما در مورد سؤال، اگر متضمّن اضرار به مال دیگران باشد نفس عمل جایز است؛ ولی مربوط به قاعده احسان نمی‌باشد؛ بلکه به خاطر قواعد دیگری از قبیل رعایت امر اهم و مانند آن است.

در مورد قاعده «احسان» از این قبیل است که مثلا اگر جان کسی در خطر بیماری یا سوختن و نظیر اینها باشد و حفظ او از خطر، متوقّف بر تصرّف در مالش باشد، در چنین وضعی اگر کسی از مال او برای نجاتش مصرف کند، در نظر مردم صدق احسان می‌کند و ممکن است گفته شود ضمان هم ندارد. امّا فرود آمدن هواپیما به نحو مذکور در وضعیّت مفروضه که مستلزم فعل عمد است، جایز نیست. توضیح اینکه مجوّزی برای کشتن افراد کمتر به منظور حفظ افراد بیشتر به نظر نمی‌رسد و مانند این است که مثلا ده نفر از جهت کم‌خونی در حال مرگند و ما برای حفظ آنها راهی نداریم جز اینکه دو نفر سالم را بکشیم و خونشان را به آن ده نفر تزریق کنیم تا نمیرند که هیچ مجوّز قابل قبولی ندارد.

در شرایط مذکوره در سؤال، اگر هواپیما سقوط کند و همه کشته شوند در حالیکه مردم بدانند که اگر در اتوبان آن را فرود می‌آورده، ده نفر کشته می‌شدند و سرنشینان هواپیما نجات پیدا می‌کردند، مردم خلبان را معذور می‌دانند و او را به خاطر اینکه در

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۳

اتوبان فرود نیامده، ملامت نمی‌کنند؛ در صورتی که اگر می‌توانست در جایی فرود بیاید که به عابرین صدمه وارد نکند و مسامحه کند تا هواپیما سقوط کند او را ملامت می‌کردند (و الله العالم).

سؤال ۴- در حالتی که شخص مضطر ناچار می‌شود تا برای دفع ضرر از دیگری به زیان خود اقدامی کند، مانند موردی که راننده اتومبیلی ناگهان خود را با حیوان یا کودک، یا حتّی انسان بالغ و عاقلی در جاده روبرو می‌بیند و برای پرهیز از تصادم با آنها به ناچار اتومبیل خود را به جدول جوی می‌زند و در نتیجه خسارت می‌بیند، در این مورد آیا اضرار به خود برای دفع ضرر از غیر جایز

است یا خیر؟ و آیا شخص مضطرّ خسارت دیده، حق دارد بر طبق قاعده «اداره فضولی مال غیر» از صاحب حیوان یا سرپرست کودک، یا آن منتفع مطالبه خسارت کند یا خیر؟

ج ۴- در مورد سؤال، اضرار به خود به نحو مذکور جایز است و این احسان به غیر می‌باشد؛ ولی شرعاً حقّ مطالبه خسارت ندارد و می‌توان گفت این مسأله عرفیّت هم دارد؛ یعنی اگر کسی چنین کاری بکند در نظر عرف مطالبه خسارت نمودن برایش قبیح است؛ هر چند اخلاقاً جبران خسارت از طرف ذی‌نفع مستحسن است (والله العالم).

سؤال ۵- اگر در وضعیّت اضطراری، چنان که کشتی مسافربری در مسافرت دریایی به علّت طوفان شدید در هم بشکند و در حالی که مسافران در معرض غرق شدن قرار دارند، کشتی دیگری که از آن منطقه عبور می‌نموده، متوجّه قضیه گردیده امّا ناخدای این کشتی عنوان می‌کند که در صورتی حاضر به نجات جان غریقان می‌گردد، که غریقان حاضر به تعهّد پرداخت مبلغ هنگفتی پول گردند؛ مانند این که در خصوص پرداخت این مبلغ هنگفت و غیر متعارف، قراردادی را به امضا برسانند، و یا چکی را امضا کنند، حال به الحاظ این که چنین معامله‌ای در وضعیّت اضطراری منعقد گردیده است، این معامله از چه حکمی برخوردار است؟ یعنی معامله صحیح است، یا باطل و غیر نافذ؟ و آیا متضرّرین از انعقاد چنین قراردادی می‌توانند تقاضای ابطال این عقد را بکنند؟ و خسارت وارده به خود را مطالبه کنند؛ یا خیر؟

ج ۵- در مفروض سؤال، این قرارداد صحیح و نافذ و ابطال آن جایز نیست، چون با رضایت خود افرادی که در معرض غرق شدن قرار گرفته‌اند منعقد شده و گاهی ممکن است تصوّر شود که در چنین شرایطی رضایت کامل حاصل نیست، بلکه اجبار است ولی این تصوّر غلطی است زیرا افراد مذکور با توجه به موقعیّت خطرناکی که

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۴

دارند قهراً رضایت به پرداخت مبلغ مورد قرارداد حاصل می‌کنند، و این از مصادیق اجبار نیست، بلکه اضطرار است؛ و حقیقت رضایت ولو از جهت ناچاری، محقّق می‌شود (والله العالم).

س ۱- آیا ولایت فقیه مانند ولایت امامان ولایت مطلقه است؟

برای تحقیق در زمینه فوق چه منبعی را پیشنهاد می‌کنید؟

ج- به کتاب «ضرورة الحکومة» این جانب مراجعه کنید، لازم به ذکر است که کتاب فوق در مجله حکومت اسلامی ترجمه شده است (والله العالم).

س- بعضی می‌گویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلا رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. لطفاً در این مورد ما را راهنمایی فرمایید.

ج- احکام دین مبیّن اسلام منحصر به عبادات نماز و روزه و حج و خمس و زکات و اخلاقیّات نیست. احکام اسلام شامل و فراگیر تمام نواحی حیات بشر است. ابواب معاملات، مثل بیع و اجاره و صلح و رهن و قرض و مزارعه و مساقات و ابواب سیاسی و نظام حیات مثل قضا و شهادت، حدود و دیّات و ابواب نظام عائله، مثل نکاح و طلاق و نشوز و نفقات و ابواب بسیار دیگر مثل وصیّت و ارث و امور غیب و قصر و اموال عمومی و طرق و شوارع و حفظ امنیّت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد و ... که همه یا بیشتر آنها از امور سیاسی، و ولائی است که همه باید مجری مشرعی و جواز از طرف شارع مقدّس داشته باشد، چنان که این امور در همه ملّت‌ها محتاج به اجرا و مدیر اجرایی است، بدیهی است مجری این احکام مهم که حافظ کیان جامعه است باید عالم بر تمام جهات این احکام، و از همه ابعاد و وجهات آن مطّلع باشد والّا فساد کار او از اصلاح بیشتر می‌شود، و چنان کسی که حتماً باید علاوه بر این صلاحیّت علمی، صلاحیّت اخلاقی داشته باشد کسی است که به او فقیه جامع شرایط و مجتهد عالم عادل گفته می‌شود که ولایت او بر حسب ادلّه ثابت است.

بدیهی است برای تصدّی این مقام عقلا و شرعاً کسی از چنین شخصی سزاوارتر و شایسته‌تر نیست. حال اگر این حقیقت را برخی به واسطه عدم اطّلاع از برنامه‌های سیاسی و نظامی اسلام، و گسترش و وسعت احکام شرع، یا اغراض دیگر نپسندند، ایراد به خودشان وارد است و خدا در قرآن کریم فرموده است: (انا هدیناه السبیل اما شاکر او اما کفوراً)[۳۸۱] امیداست خداوند متعال همه را به راه راست هدایت فرماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۵

س- آیا اگر صیغه عقد اخوّت را با چند نفر بخوانیم، اشکالی دارد و آیا اگر یک طرف بعداً پشیمان شود، صیغه خود به خود باطل می‌شود، و آیا شفاعت و دعا و زیارت بر آنها واجب می‌شود، یعنی چیزی مانند نذر و عهد و قسم است؟

ج- صیغه اخوّت با چند نفر اشکال ندارد و دعا و زیارت برای آنها واجب نمی‌شود، ولی انجام آنها احوط است.

س- نظر شما در مورد عطسه کردن چیست؟ آیا باید صبر نمود؟ به چه مقدار؟

ج- صبر کردن لازم نیست، ولی عجله کردن در کارها مکروه است.

س- فرق حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی در چیست؟

ج- جمهوری اسلامی، عنوان نظام کشور است همان طوری که نظام هر کشوری عنوانی دارد، و حکومت اسلامی عبارت از حاکمیّت اسلام است، یعنی در این کشور آن چه قانونیّت دارد، احکام اسلام است.

س- سلام برنامه رادیو یا تلویزیون و برنامه‌های عمومی چه حکمی دارد؟

ج- اگر منظور این است که مثلا به وسیله نامه کسی سلام داده جواب آن سلام در جواب نامه است، و اگر منظور از سلام رادیو و تلویزیون این است که گوینده به شنوندگان سلام می‌دهد این سلام جواب ندارد.

س- اگر جواب سلام به غیرعربی داده شود، مثلا به انگلیسی یا ... کافی است یا نه، و این سلامی که مجریان صدا و سیما می‌دهند جواب آنها واجب است؛ یا نه؟

ج- جواب به غیر عربی مجزی نیست و تکلیف واجب با آن ادا نمی‌شود، و جواب سلام مجریان مذکور واجب نیست (والله العالم).

س- آیا جواب نامه و بازدید مانند جواب سلام و از احکام است یا از حقوق صرفه است و قابل اسقاط است، و یا هیچکدام؟

ج- جواب نامه حکم جواب سلام را ندارد، ولی اخلاق اسلامی و انسانی مقتضی جواب دادن است (واللّه العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۶

س- در دبستان، عدّه‌ای می‌پرسند آنهایی که در یک قسمت از کره زمین قرار گرفته که ندایی از اسلام را نشنیده‌اند و برای آنها مقدور نیست آیا تکلیفی دارند؟ در آخرت با آنها چگونه برخورد می‌شود؟

ج- این چه سؤالی است که در دبستان می‌شود، آنها باید در این بیندیشند ما که ندای اسلام را شنیده‌ایم و قرآن ومعارف اسلام را داریم چه تکالیفی داریم و باید چطور رفتار کنیم که عمل ما بهتر و سعادت دنیا و آخرت و اخلاق و ارزش‌های انسانی ما بیشتر شود. اگر قدری فکرشان وسیع‌تر است بگویند: باید چگونه اسلام را به آنهایی که ندای آن را نشنیده‌اند برسانیم، و تبلیغ کنیم.

امّا این که آنها در آخرت چه وظیفه‌ای دارند و خدا با آنها چه معامله‌ای می‌کند به من و آنها مربوط نیست؛ خدا هر طور باید به مقتضای عدل و حکمت و رحمت با آنها معامله خواهد کرد. با این وجود برای این که این سؤال هم بی‌جواب نماند تذکّر می‌دهم کسانی را که صدای اسلام را نشنیده و متوجّه به این نشده باشند خداوند معذّب نمی‌فرماید. بعض آیات قرآن هم بر این مطلب دلالت دارد؛ انشاءالله تعالی سعی کنید سؤالات و مطالبی را که خودتان یا دانش‌آموزان مطرح می‌کنند سؤالات مفید باشد، که یا از عقاید و از مسایلی باشد که دانستن و اعتقاد آن واجب باشد، و یا مربوط به عمل و پیروی از تعالیم عملی و اخلاقی نجات‌بخش اسلام و همکاری‌های اسلامی و تعاون در امور خیر و هدایت به رستگاری و شرف و عفّت و امر به معروف از منکر باشد. توفیق شما

را از خداوند متعال خواستارم.

س- دین اسلام کامل‌ترین ادیان است چه آسمانی و غیرآسمانی، و بر همین اساس همه ادیان قبل از آن زیرمجموعه آن به شمار می‌آیند، پس نتیجه می‌گیریم که ازدواج خواهر و برادر با هم حرام است.

اوّلین انسان‌ها آدم و حوا هستند، پس فرزندان ایشان هم نمی‌توانند با هم ازدواج کنند، پس چگونه همه انسان‌ها را از آدم و حوا می‌دانیم زیرا که انسان دیگری وجود نداشته که فرزندان او با فرزندان آدم ازدواج کنند.

ج- یک رشته از تعالیم دینی و پیغمبران خدا طبق حوایج اجتماع بشری بیان شده تا به دین مقدّس اسلام به کمال لازم و جاودان برسد. بدیهی است آن تعالیم و برنامه‌هایی را که برای یک جامعه‌ای که از جهت نفرات توسعه یافته تعیین می‌شود در جامعه متشکّل از چهار پنج نفر نمی‌توان پیاده نمود، و طبعاً با ملاحظه آن محدودیّت نظم عایلی

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۷

روابط فیمابین بر آنها مرتب می‌شود. حال آن روابط چگونه و به چه صورت بوده دانستن آن نه لازم است، و نه فایده‌ای دارد.

اجمالًا جامعه توسعه، یافته و اکنون ما در جامعه بشریّت چند میلیارد نفری زندگی می‌کنیم و به تعالیمی که برای چنین جامعه‌ای لازم باشد نیازمندیم، که آن را هم خداوند متعال که او را به

«یامبتدءاً بالنّعم قبل استحقاقها»[۳۸۲]

می‌خوانیم، این تعالیم را از برکت اسلام در اختیار ما گذارده که هر چه زمان به جلو برود نیاز جامعه به آن آشکارتر و کمال آن معلومتر می‌شود. با این بیان معلوم شد که امکان این که همه واجبات یا محرّماتی را که برای جامعه توسعه یافته پیشنهاد می‌شود به جامعه کوچک چند نفری تکلیف کنند، نیست.

اصلًا بعض وظایف و تکالیف در آن جامعه موضوع ندارد، و نمی‌توان گفت در صورتی که فلان عمل در جامعه کنونی ممنوع است چرا در جامعه تک عایله‌ای ممنوع نبوده است.

با این وجود بر حسب بعض نقل‌ها برای این جریان ازدیاد نفرات که از یک مرد و زن شروع شده صورت‌هایی بیان شده که از جمله ولادت فرزند به طور توأم (دختر و پسر) بوده و طبعاً دختر و پسر توأم با هم در آن جامعه کوچک برادر و خواهر شمرده می‌شده‌اند، و با خواهر و برادر توأم دیگر ازدواج می‌نموده‌اند، بعد به تدریج حدود و مقرّرات بیشتر عنوان شده است.

دو صورت دیگر نیز برای آن بیان شده است ولی اصل مطلب این است که این تصوّر که باید هر چه در جامعه کنونی حرام یا واجب است، در جامع ابتدایی نیز حرام و واجب شده باشد، صحیح نیست. بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند، و به هر صورت که واقع شده همان صورت در آن زمان مشروع بوده است (واللّه العالم).

س- آن مواردی که تقیّه در آن واجب است، کدام است؟ ملاک آن کدام است، و شامل ارتکاب محرّمات کبیره هم می‌شود (در برابر کفّار و مشرکین و احیاناً اهل کتاب)؟

ج- موارد تقیّه هم مختلف است. اگر در صورت عدم تقیّه، خوف تلف نفس یا اموری که اهمیّت آن از ارتکاب حرام بیشتر است باشد، در این صورت ارتکاب آن جایز است (والله العالم).

س- ....

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۸

ج- با سلام و اعلام وصول، نامه جنابعالی متضمّن استفسار از نظر حقیر در مورد ملاحظه اذان صبح، اشعار می‌دارد که تشخیص دقیق لحظه حتمی طلوع فجر بلاد و نقاطی چون مطالع فجر، مانند مشارق و مغارب، متعدّد و بسیار و بیشمار است و با سرعت فوق‌العادّه در طول بیست و چهار ساعت شبانه روز، بلکه لحظه به لحظه و سریعتر، طلوعها موجود می‌شوند، به وسیله حس قابل

ادراک نیست.

اگر با حساب و قواعد علم هیأت و استخراجات دقیق دانشمندان و محقّقان و متخصّصان فن مشخص شود، در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عادتاً ممکن نیست.

آنچه موضوع احکام شرعیّه است مطالع فجر عرفی و منطقه‌ای محسوس و قابل رؤیت است. بنابراین ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر مرئی با طلوع مرئی و قابل رؤیت، دقایقی در حدود ده دقیقه تفاوت داشته باشد. به این جهت اعلام وقت، بر اساس این طلوع مرئی دچار تخطئه بوده و منطبق با تعیین دقیق علمی مطالع- که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معیّن گردد- نیست.

بنابراین وقتی طلوع دقیقی که مؤسّسه ژئوفیزیک معّین می‌نماید قابل رؤیت و محسوس می‌شود که دقایقی از آن گذشته باشد و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

بنابراین اگر از تمرینات و آزمایشهای متعدّد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت‌شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد موسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت حقیقی و علمی طلوع گفته می‌شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنماید موافق با احتیاط است واگر اذان صبح به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت‌شناس باشد همزمان با آن اداء نماز مجزی است والسلام علیکم و رحمهٔ اللّه و برکاته.

---

[۱] (۱)- رعد/ ۱۶، زمر/ ۶۲.

[۲] (۲)- انعام/ ۹۶، یس/ ۳۸، فصلت/ ۱۲ ..

[۳] (۱)- کهف/ ۱۰۹.

[۴] (۲)- نهج البلاغه/ خطبه ۱۰۹.

[۵] (۳)- در یک نظر، عمر زمین چهار هزار میلیون سال است.

[۶] (۴)- اسراء/ ۸۵ ..

[۷] (۱)- ص/ ۲۷.

[۸] (۲)- دخان/ ۳۸.

[۹] (۳)- حجر/ ۸۵.

[۱۰] (۴)- مؤمنون/ ۱۱۵.

[۱۱] (۵)- آل عمران/ ۱۹۰، ۱۹۱.

[۱۲] (۶)- بقره/ ۲۹ ..

[۱۳] (۱)- الرحمن/ ۱۰.

[۱۴] (۲)- طه/ ۵۳.

[۱۵] (۳)- بقره/ ۲۲.

[۱۶] (۴)- ذاریات/ ۵۶ و ۵۷.

[۱۷] (۵)- معنی عبادت و پرستش را نباید در اعمال عبادی که صحت آنها متوقّف بر قصد قربت است، مثل: نماز و روزه و حج خلاصه کرد؛ زیرا معنی وسیع و جامع آن، خالص قراردادن اطاعت برای خداست؛ و توحید در عبادت نیز معنای صحیح و سازنده‌اش این است که فقط از خدا اطاعت نماید و فرمان پذیر او و مطیع امر او باشد و از هیچ مقام و هیچ برنامه‌ای غیر از خدا و احکام خدا و نظامات خدایی اطاعت ننماید؛ که این، بالاترین کمال فرد و جامعه است. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:(و ما امرو إلّا لیعبدوا اللّه مخلصین له الدین) ..

[۱۸] (۱)- بقره/ ۳۰.

[۱۹] (۲)- بقره/ ۳۰.

[۲۰] (۳)- بقره/ ۳۰.

[۲۱] (۴)- بقره/ ۳۰ ..

[۲۲] (۱)- طلاق/ ۱۲.

[۲۳] (۲)- کشف المراد فی تجرید الاعتقاد/ ۲۸۰ المقصد الثالث فی إثبات الصانع تعالی ..

[۲۴] (۱)- طور/ ۳۵.

[۲۵] (۲)- واقعه/ ۵۸ و ۵۹.

[۲۶] (۳)- واقعه/ ۶۳ و ۶۴ ..

[۲۷] (۱)- بقره/ ۷.

[۲۸] (۲)- حجر/ ۳ ..

[۲۹] (۱)- شوری/ ۱۱.

[۳۰] (۲)- بحار: ۶۹/ ۲۹۳ ..

[۳۱] (۱)- ر. ك: مصباح ص ۳۰۶ الی ۳۱۲.

[۳۲] (۲)- تفسیر صافی: ۱/ ۲۵۲، نورالثقلین: ۱/ ۶.

[۳۳] (۳)- الکلم الطیب/ ۵۹ ..

[۳۴] (۱)- بحار: ۴/ ۱۷۵.

[۳۵] (۲)- ثواب الاعمال/ ۱۳۰.

[۳۶] (۳)- کلیات شیخ بهائی ۹۳/.

[۳۷] (۴)- بیان الآیات/ ۴۱.

[۳۸] (۵)- روائح النسمات/ ۵۷ ..

[۳۹] (۱)- نمل/ ۴۰.

[۴۰] (۲)- رعد/ ۴۳.

[۴۱] (۳)- نهج البلاغه/ خطبه ۱۸۹ ..

[۴۲] (۱)- بحار: ۴/ ۱۸۱.

[۴۳] (۲)- مجمع البیان: ۷/ ۳.

[۴۴] (۳)- توحید صدوق/ ۱۹۴ و ۲۱۹.

[۴۵] (۴)- فصل ۳۲، ص ۳۱۲ الی ۳۶۸.

[۴۶] (۵)- ص ۲۹۸ الی ص ۳۱۶ ..

[۴۷] (۱)- توحید صدوق، ص ۱۹۱- شرح این حدیث را در بحار، ج ۴، ط جدید، ص ۱۶۷- ۱۷۲ ملاحظه کنید.

[۴۸] (۲)- مصباح کفعمی، ص ۳۴۹؛ بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۱۱؛ شرح الصحیفهٔ، شرح دعای پنجاهم.

[۴۹] (۳)- تفسیر صافی: ۱/ ۶۲۸ ..

[۵۰] (۱)- طه/ ۵۰.

[۵۱] (۲)- فصلت/ ۱۷.

[۵۲] (۳)- انسان/ ۳.

[۵۳] (۴)- عنکبوت/ ۶۹ ..

[۵۴] (۱)- اعراف/ ۱۷۹ ..

[۵۵] (۱)- طه/ ۱۱۴ ..

[۵۶] (۱)- نساء/ ۷۹.

[۵۷] (۲)- بحار: ۴/ ۱۹۷ ..

[۵۸] (۱)- بحار: ۶۱/ ۱۸۶.

[۵۹] (۲)- روم/ ۳۰.

[۶۰] (۳)- انسان/ ۲ ..

[۶۱] (۱)- انسان/ ۳.

[۶۲] (۲)- صافات/ ۱۰۲ ..

[۶۳] (۱)- ص/ ۷۶ ..

[۶۴] (۱)- اسراء/ ۸۸ ..

[۶۵] (۱)- انعام/ ۱۲۴ ..

[۶۶] (۱)- احزاب/ ۴۰.

[۶۷] (۲)- آل عمران/ ۸۵.

[۶۸] (۳)- صحیح مسلم: ۴/ ۱۰۸؛ صحیح بخاری: ۵/ ۳ و ۲۴ کتاب الفضائل؛ مسنداحمد: ۱/ ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۵؛ سنن ابی داوود: ۱/ ۲۹؛ صحیح ترمذی ۲/ ۳۰؛ کنزالعمال: ۶/ ۴۰۲؛ و بسیاری از مصادر حدیث ..

[۶۹] (۱)- زخرف/ ۳۱.

[۷۰] (۲)- انعام/ ۱۲۴ ..

[۷۱] (۱)- اسراء/ ۱۵ ..

[۷۲] (۱)- اصول کافی: ۸/ ۴۸.

[۷۳] (۲)- بحار: ۴۰/ ۷۵، مناقب خوارزمی/ ۳۲۸.

[۷۴] (۳)- بحار: ۳۳/ ۲۵۰.

[۷۵] (۴)- خلیل نحوی؛ ر. ک: تنفیح المقام، ۱/ ۴۰۳؛ اعیان الشیعهٔ: ۶/ ۳۴۵.

[۷۶] (۵)- نهج الحق/ ۳۲۸ ..

[۷۷] (۱)- در مصادر روائی و تاریخی این سخن از« عمر» به تواتر رسیده است؛ و برای رعایت اختصار فقط به چند مصدر اکتفا

می گردد: کنزالعمال: ۱/ ۱۵۴؛ ذخائر العقبی/ ۸۲؛ فیض القدیر: ۳/ ۳۵۶؛ مستدرک حاکم: ۱/ ۴۵۷.

[۷۸] (۲)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲/ ۸۳.

[۷۹] (۳)- شواهداالتنزیل: ۱/ ۳۴۹؛ بلاغات النساء/ ۴۷.

[۸۰] (۴)- الامام علی، نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود، جلد اول ..

[۸۱] (۱)- بحار: ۶۳/ ۵۳.

[۸۲] (۲)- وسائل: ۴/ ۷۲.

[۸۳] (۳)- انفال/ ۱۷ ..

[۸۴] (۱)- شعرا/ ۲۱۴ ..

[۸۵] (۱)- شعراء/ ۲۱۴.

[۸۶] (۲)- امان الامهٔ من الضلال والإختلاف/ ۱۲۸ ..

[۸۷] (۱)- مائده/ ۶۷.

[۸۸] (۲)- مائده/ ۳ ..

[۸۹] (۱)- تفسیر الدر المنثور، سیوطی.

[۹۰] (۲)-« شواهد التنزیل» به قلم« حسکانی» و تفسیر« لاهیجی» و تفاسیر متعدّد دیگر ..

[۹۱] (۱)- کهف/ ۵۴.

[۹۲] (۲)- نجم/ ۳.

[۹۳] (۳)- شعرا/ ۲۲۷ ..

[۹۴] (۱)- سنن نسائی: ۵/ ۱۴ ..

[۹۵] (۱)- آل عمران/ ۱۵۹ ..

[۹۶] (۱)- انعام/ ۱۲۴.

[۹۷] (۲)- الاسراء/ ۹۷.

[۹۸] (۳)- انعام/ ۹ ..

[۹۹] (۱)- زخرف/ ۳۰.

[۱۰۰] (۲)- زخرف/ ۳۱ ..

[۱۰۱] (۱)- آل عمران/ ۶۱ ..

[۱۰۲] (۱)- بحار: ۴۴/ ۲۲۱ ..

[۱۰۳] (۱)- انبیاء/ ۳۳.

[۱۰۴] (۲)- بحار الانوار: ۱۲/ ۱۲.

[۱۰۵] (۳)- بقرهٔ/ ۱۸۸ ..

[۱۰۶] (۱)- انفال/ ۴۴ ..

[۱۰۷] (۱)- نهج البلاغه/ نامه ۲۸ ..

[۱۰۸] (۱)- یس/ ۷۰.

[۱۰۹] (۲)- یس/ ۱۱.

[۱۱۰] (۳)- نساء/ ۱۶۵

[۱۱۱] (۴)- نساء/ ۱۶۵

[۱۱۲] (۵)- انفال/ ۴۲ ..

[۱۱۳] (۱)- قصص/ ۱۵.

[۱۱۴] (۲)- ر. ک:« تفسیر صافی» و« نور الثقلین» و« عیون اخبار الرضا»: ۱/ ۱۹۸ باب ۵؛ ذکرمجلس آخر للرضا- علیه السلام- ما سأل عند المامون فی عصمة الأنبیاء- علیهم‌السلام- و آیه قال رب انی ظلمت نفسی ..

[۱۱۵] (۱)- اسراء/ ۶۵.

[۱۱۶] (۲)- حجر/ ۴۰، ص/ ۸۳.

[۱۱۷] (۳)- بقره/ ۱۹۵.

[۱۱۸] (۴)- وسائل: ۲۷/ ۲۳۲ ..

[۱۱۹] (۱)- صافات/ ۱۰۲.

[۱۲۰] (۲)- صافات/ ۱۰۳.

[۱۲۱] (۳)- مائده/ ۲۸ ..

[۱۲۲] (۱)- شرح نهج البلاغه: ۹/ ۱۱۸ ب ۱۴۹.

[۱۲۳] (۲)- نهج البلاغه/ خطبه ۹۳ ..

[۱۲۴] (۱)- ابراهیم/ ۱۸.

[۱۲۵] (۲)- نمل/ ۸۸ ..

[۱۲۶] (۱)- نهج البلاغه/ حکمت ۱۴۷.

[۱۲۷] (۲)- بحار: ۲۳/ ۲۱؛ قال: لو بقیت الأرض بغیر إمام ساعة لساخت.

[۱۲۸] (۳)- بحار: ۷۳/ ۳۴۴ ..

[۱۲۹] (۱)- انفال/ ۳۳.

[۱۳۰] (۲)- تجریدالاعتقاد/ المقصد الخامس فی الإمامة ..

[۱۳۱] (۱)- نساء/ ۱۶۵.

[۱۳۲] (۲)- بحار: ۳۶/ ۳۵۳.

[۱۳۳] (۳)- نهج‌البلاغه/ خطبه سوم.

[۱۳۴] (۴)- حج/ ۴۷ ..

[۱۳۵] (۱)- وسائل: ۹/ ۵۵۰ ..

[۱۳۶] (۱)- ابراهیم/ ۲۰ ..

[۱۳۷] (۱)- امالی شیخ طوسی: ۱/ ۲۰۱ و ۲۰۲ ..

[۱۳۸] (۱)- کهف/ ۱۰۴.

[۱۳۹] (۲). وسائل الشیعة: ۱۶/ ۲۵۶ ..

[۱۴۰] (۱)- قصص/ ۸۸ ..

[۱۴۱] (۱)- بحار، ۶، ۲۴۹.

[۱۴۲] (۲)- مریم/ ۱۷.

[۱۴۳] (۳)- انبیاء/ ۹۱.

[۱۴۴] (۴)- ابراهیم/ ۷.

[۱۴۵] (۵)- حج/ ۲ ..

[۱۴۶] (۱)- فتح/ ۱۰.

[۱۴۷] (۲)- انفال/ ۱۷.

[۱۴۸] (۳)- طه/ ۱۲۱.

[۱۴۹] (۴)- فتح/ ۲.

[۱۵۰] (۵)- اعراف/ ۱۵۵ ..

[۱۵۱] (۱)- مائده/ ۶۴.

[۱۵۲] (۲)- اسراء/ ۲۹ ..

[۱۵۳] (۱)- مائده/ ۶۷.

[۱۵۴] (۲)- مائده/ ۵۵ ..

[۱۵۵] (۱)- قمر/ ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰ ..

[۱۵۶] (۱)- انعام/ ۳۸.

[۱۵۷] (۲)- یس/ ۱۲.

[۱۵۸] (۳)- زلزله/ ۷ و ۸ ..

[۱۵۹] (۱)- حشر/ ۷ ..

[۱۶۰] (۱). انفال/ ۲۴.

[۱۶۱] (۲)- انفال/ ۲۰، ۲۴.

[۱۶۲] (۳)- احزاب/ ۲۱.

[۱۶۳] (۴)- انبیاء/ ۷۳.

[۱۶۴] (۵). زمر/ ۲۳.

[۱۶۵] (۶)- جاثیه/ ۶ ..

[۱۶۶] (۱)- الرحمن/ ۲.

[۱۶۷] (۲)- الرحمن/ ۱ و ۲ ..

[۱۶۸] (۱)- مدثر/ ۳۱ ..

[۱۶۹] (۱)- آل عمران/ ۷ ..

[۱۷۰] (۱)- فرقان/ ۱۵، البته بنابراین که خیر در اینجا معنی تفضیلی داشته باشد و الاـ اگر معنی خیروخوبی باشد شاهد مطلب نمی‌شود و چنانکه در حدیث« نیهٔ المؤمن خیر من علمه» هر دو احتمال هست؛ ولی آیات دیگر برای استشهاد وجود دارد؛ مثل(فأت بخیر منها) و(وان تصوموا خیر لکم) و(بخیر من ذلکم) ..

[۱۷۱] (۱)- تحریم/ ۶.

[۱۷۲] (۲)- کهف/ ۵۰ ..

[۱۷۳] (۱)- اعراف/ ۱۷۲ ..

[۱۷۴] (۱)- آیات ۳۰ الی ۳۳.

[۱۷۵] (۲)- آل عمران/ ۸۱.

[۱۷۶] (۳)- احزاب/ ۷ ..

[۱۷۷] (۱)- بقره/ ۲۵۵ ..

[۱۷۸] (۱)- آل عمران/ ۱۵۹ ..

[۱۷۹] (۱)- بحار: ۳۹/ ۸۴.

[۱۸۰] (۲)- بحار: ۷۱/ ۲۳.

[۱۸۱] (۳)- ذاریات/ ۲۱.

[۱۸۲] (۴)- بحار: ۲۰/ ۳۲ ..

[۱۸۳] (۱)- طور/ ۳۵.

[۱۸۴] (۲)- واقعه/ ۵۹.

[۱۸۵] (۳)- واقعه/ ۶۴.

[۱۸۶] (۴)- لقمان/ ۲۷.

[۱۸۷] (۵)- کهف/ ۱۰۹ ..

[۱۸۸] (۱)- نهج البلاغه/ خطبه ۱۰۹.

[۱۸۹] (۲)- اعتقادات صدوق/ ۲۱ ..

[۱۹۰] (۱)- نساء/ ۱۳۵.

[۱۹۱] (۲)- مائده/ ۳۷.

[۱۹۲] (۳)- نور/ ۳۷ ..

[۱۹۳] (۱)- ذاریات/ ۲۰ ..

[۱۹۴] (۱)- بقره/ ۱۲۴، آل عمران/ ۱۹۰.

[۱۹۵] (۲)- کهف/ ۱۰۹.

[۱۹۶] (۳)- لقمان/ ۲۷ ..

[۱۹۷] (۱)- غوالی اللئالی: ۴/ ح ۲۱۲ ..

[۱۹۸] (۱)- بقره/ ۳۰ ..

[۱۹۹] (۱)- ذاریات/ ۵۶ ..

[۲۰۰] (۱)- تهذیب الاحکام: ۵/ ۱۹.

[۲۰۱] (۲)- نساء/ ۳۱.

[۲۰۲] (۳)- کافی: ۴/ ۲۵۴.

[۲۰۳] (۴)- مرآة العقول: ۱۷/ ۱۲۵.

[۲۰۴] (۱)- اسنی المطالب/ ۲۴۶ ..

[۲۰۵] (۱)- بحار: ۷۰/ ۲۴۵

[۲۰۶] (۲)- بحار: ۲/ ۲۹.

[۲۰۷] (۳)- تحف العقول/ ۳۷۵ ..

[۲۰۸] (۱)- خصال/ ۴۵ ..

[۲۰۹] (۱)- زمر/ ۱۰ ..

[۲۱۰] (۱)- مؤمنون/ ۱۰۱.

[۲۱۱] (۲)- طور/ ۲۱.

[۲۱۲] (۳)- بحار الانوار: ۲۸/ ۳۰۲.

[۲۱۳] (۴)- کهف/ ۸۲ ..

[۲۱۴] (۱)- انبیاء/ ۲۳ ..

[۲۱۵] (۱)- آل عمران/ ۳۳.

[۲۱۶] (۲)- آل عمران/ ۲۶ ..

[۲۱۷] (۱)- بحار الانوار: ۷۲/ ۳۰.

[۲۱۸] (۲)- ضحی/ ۸ ..

[۲۱۹] (۱)- بحار الانوار: ۹۸/ ۱۲۰. مفاتیح الجنان اعمال و ادعیّه ماه مبارک رمضان.

[۲۲۰] (۲)- بحار الانوار: ۷۲/ ۱۷.

[۲۲۱] (۳)- بحار الانوار: ۹۵/ ۲۹۷ ..

[۲۲۲] (۱)- بحار الانوار: ۹۶/ ۳۲۴.

[۲۲۳] (۲)- مطففین/ ۱ ..

[۲۲۴] (۱)- بحار الانوار: ۷۲/ ۱۷.

[۲۲۵] (۲)- کهف/ ۲۸.

[۲۲۶] (۳)- بحار الانوار: ۷۸/ ۵۶.

[۲۲۷] (۴)- غرر الحکم/ الفصل السادس آفة الغنی.

[۲۲۸] (۵)- بحار الانوار: ۲۷/ ۲۴۷ و ۷۲/ ۲۹ ..

[۲۲۹] (۱)- بحار الانوار: ۵۱/ ۲۵۸.

[۲۳۰] (۲)- عنکبوت/ ۶۹ ..

[۲۳۱] (۱)- ذاریات/ ۴۹.

[۲۳۲] (۲)- احزاب/ ۳۷ ..

[۲۳۳] (۱)- نساء/ ۱۰۳ ..

[۲۳۴] (۱)- بقره/ ۱۹۷، آل عمران/ ۱۹۰، یوسف/ ۱۱۱، ص/ ۴۳، زمر/ ۱.

[۲۳۵] (۲)- طه/ ۵۴ و ۱۲۸ ..

[۲۳۶] (۱)- نساء/ ۱۲۵.

[۲۳۷] (۲)- نحل/ ۹۶.

[۲۳۸] (۳)- احزاب/ ۳۵ ..

[۲۳۹] (۱)- التنقیح: ۱/ ۲۲۴ ..

[۲۴۰] (۱)- عنکبوت/ ۶۴.

[۲۴۱] (۲)- نهج البلاغه/ خطبه ۳۳ ..

[۲۴۲] (۱)- قصص/ ۸۳ ..

[۲۴۳] (۱)- احزاب/ ۳۳.

[۲۴۴] (۲)- احزاب/ ۵۳.

[۲۴۵] (۳)- نساء/ ۳۴.

[۲۴۶] (۴)- بقره/ ۲۲۸ ..

[۲۴۷] (۱)- وسائل: ۱۴/ ۲۶۳.

[۲۴۸] (۲)- بحار: ۳۲/ ۱۹۴.

[۲۴۹] (۳)- نهج البلاغه/ نامه ۳۱ ..

[۲۵۰] (۱)- سنن ترمذی: ۳/ ۳۶۱.

[۲۵۱] (۲)- کنز العمّال: ۱۶/ ۳۷۸.

[۲۵۲] (۳)- صافات/ ۱۰۳ ..

[۲۵۳] (۱)- نحل/ ۳۶.

[۲۵۴] (۲). بحار: ۲/ ۹۴« من أصغی إلی ناطق» ..

[۲۵۵] (۱)- بیّنه/ ۵.

[۲۵۶] (۲)- انفال/ ۳۵ ..

[۲۵۷] (۱)- صافات/ ۱۰۲ و ۱۰۳ ..

[۲۵۸] (۱)- چون جریان و فایده طبیعی رابطه نر و مادّه از آن حاصل می‌شود و کندی ووقفهو تعطیلی در قواعد آن راه پیدا نمی‌کند؛ امّا اختصاص جنس نر به مادّه خلاف طبیعت است و موجب تعطیل نیروی تولیدی که در نر است می‌شود؟ بنابراین می‌گویند از فیلسوفی پرسش نمودند که: چرا اسلام تعدّد زوجات را تجویز کرده است گفت برای اینکه اگر یک مادّه را با هزار نر در سال رابطه بدهید در پایان سال یک فرزند بیشتر حاصل آن رابطه نیست؛ امّا یک نر را با هزاران مادّه رابطه بدهید پایان سال حاصل آن هزاران فرزند می‌شود ..

[۲۵۹] (۱)- همان گونه که در عالم حیوانات دیگر می‌بینید نر هر نوعی وقتی مادّه‌اش را با نر دیگر می‌بینند، در مقام انتقام بر می‌آید؛ امّا مادّه بی‌اعتنا است. بنابراین در مؤسّسات دامداری اگر بروید صد رأس گاو مادّه با یک رأس گاو نر ساخته‌اند و هیچ وقت بلوا نمی‌کنند و علیه او شورش نمی‌نمایند؛ امّا اگر یک رأس گاو نر وارد بشود فوراً میان آن دو گاو جنگ و دعوا برپا می‌گردد، پس این حرف هم با طبیعت مادّه مخالف است..

[۲۶۰] (۱)- وسائل الشیعه: ۱۴/ ۵ ..

[۲۶۱] (۱)- بقره/ ۲۵۶ ..

[۲۶۲] (۱). حجرات/ ۱۴ ..

[۲۶۳] (۱)- ص/ ۷۶.

[۲۶۴] (۲)- بقره/ ۳۲ ..

[۲۶۵] (۱)- آل عمران/ ۱۹۱ ..

[۲۶۶] (۱)- مائده/ ۹۱.

[۲۶۷] (۲)- بحار الانوار: ۴۵/ ۷۶ ..

[۲۶۸] (۱)- سرائر: ۳/ ۵۷۷ ..

[۲۶۹] (۱)- مائده/ ۳.

[۲۷۰] (۲)- مائده/ ۵ ..

[۲۷۱] (۱)- نساء/ ۴۳، مائده/ ۶ ..

[۲۷۲] (۱)- این حدیث را« علامه مجلسی»- قدس سره- از« محاسن» در« بحار» ج ۷۹، ص ۸۴ باب« التعزیة و المآتم»، ح ۲۴ روایت فرموده است..

[۲۷۳] (۱)- نهج البلاغه/ حکمت ۴۷۳.

[۲۷۴] (۲)- صافات/ ۱۰۲ ..

[۲۷۵] (۱)- ر ک: نهج البلاغه/ حکمت ۱۱۹.

[۲۷۶] (۲)- بحار: ۴/ ۱۰۷ ..

[۲۷۷] (۱)- احزاب/ ۵۳ ..

[۲۷۸] (۱)- وسائل: ۲۷/ ۱۶۷ ..

[۲۷۹] (۱). بحار: ۷۱/ ۲۳.

[۲۸۰] (۲)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۷/ ۱۱۳.

[۲۸۱] (۳)- بحار: ۲۳/ ۲۰۶ ..

[۲۸۲] (۱)- مدثّر/ ۴ ..

[۲۸۳] (۱)- نجم/ ۲۳ ..

[۲۸۴] (۱)- آل عمران/ ۱۰۵.

[۲۸۵] (۲)- اعراف/ ۳۲ ..

[۲۸۶] (۱)- الدروس: ۲/ ۲۷۵.

[۲۸۷] (۲)- کشف الغطاء/ ۳۷۱ ..

[۲۸۸] (۱)- فاطر/ ۱۵ ..

[۲۸۹] (۱)- بینه/ ۷.

[۲۹۰] (۲)- بحار: ۲۲/ ۴۵۸.

[۲۹۱] (۳)- شعرا/ ۲۱۴ ..

[۲۹۲] (۱)- بحار: ۴/ ۲۰۳.

[۲۹۳] (۲)- الغدیر: ۳/ ۱۷۸ ..

[۲۹۴] (۱)- وسائل: ۹/ ۳۸۰ ادفعوا البلاء بالدعاء ..

[۲۹۵] (۱)- روم/ ۱۰ ..

[۲۹۶] (۱)- نساء/ ۴۸.

[۲۹۷] (۲)- وسائل: ۱۶/ ۵۲.

[۲۹۸] (۳)- نساء: ۱۸ ..

[۲۹۹] (۱)- شمس/ ۹ ..

[۳۰۰] (۱)- نحل/ ۹۷ ..

[۳۰۱] (۱)- نساء/ ۱۶۵ ..

[۳۰۲] (۱)- بحار الانوار: ۷۳/ ۲۳۷.

[۳۰۳] (۲)- بحار الانوار: ۲/ ۱۱۴ ..

[۳۰۴] (۱)- انعام/ ۱۵۳ ..

[۳۰۵] (۱)- آل عمران/ ۱۹۱.

[۳۰۶] (۲)- نهج البلاغۀ/ خطبه ۱۰۹ ..

[۳۰۷] (۱)- نحل/ ۱۲۸.

[۳۰۸] (۲)- بحار الانور: ۶۱/ ۱۴۸ ..

[۳۰۹] (۱)- بحار الانوار: ۹۳/ ۳۰۰ ..

[۳۱۰] (۱)- آل عمران/ ۱۹۱.

[۳۱۱] (۲)- اعراف/ ۱۷۹ ..

[۳۱۲] (۱)- قصص/ ۸۳.

[۳۱۳] (۲)- کهف/ ۴۵.

[۳۱۴] (۳)- زلزله/ ۷ و ۸.

[۳۱۵] (۴)- یوسف/ ۱۰۵.

[۳۱۶] (۵)- دخان/ ۲۵.

[۳۱۷] (۶)- شعراء/ ۲۰۵ و ۲۰۶ ..

[۳۱۸] (۱)- بحار: ۱/ ۱۵۲ ..

[۳۱۹] (۱)- اعراف/ ۲۰۵.

[۳۲۰] (۲)- عنکبوت/ ۶۹ ..

[۳۲۱] (۱)- انعام/ ۱۵۳ ..

[۳۲۲] (۱)- وسائل: ۸/ ۱۵۴.

[۳۲۳] (۲)- بحار: ۷۱/ ۳۸۳.

[۳۲۴] (۳)- شوری/ ۲۳.

[۳۲۵] (۴)- بحار: ۲/ ۴۴ ..

[۳۲۶] (۱)- بحار: ۵۷/ ۲۳۴.

[۳۲۷] (۲)- بحار: ۲۵/ ۲۰۴.

[۳۲۸] (۳)- بقره/ ۱۵۲.

[۳۲۹] (۴)- ابراهیم/ ۷.

[۳۳۰] (۵)- بحار: ۷۸/ ۱۸۷.

[۳۳۱] (۶)- زمر/ ۶۰ ..

[۳۳۲] (۱)- بحار: ۳/ ۷.

[۳۳۳] (۲)- بحار: ۶/ ۳۱۵.

[۳۳۴] (۳)- مجادله/ ۲۲.

[۳۳۵] (۴)- توبه/ ۲۴ ..

[۳۳۶] (۱)- قصص/ ۸۳.

[۳۳۷] (۲)- ذاریات، ۵۱/ ۵۲.

[۳۳۸] (۳)- یوسف/ ۱۰۵.

[۳۳۹] (۴)- مشکاة الانوار/ ۲۵۱ ..

[۳۴۰] (۱)- لقمان/ ۳۰ ..

[۳۴۱] (۱)- نهج البلاغه/ خطبه ۱۹۰ ..

[۳۴۲] (۱)- غافر/ ۶۰ ..

[۳۴۳] (۱)- غافر/ ۶۰.

[۳۴۴] (۲)- بحار: ۹۳/ ۳۰۰ ..

[۳۴۵] (۱)- دعائم الإسلام: ۱/ ۱۶۶ ..

[۳۴۶] (۱)- بحار: ۷۵/ ۱۵۳.

[۳۴۷] (۲)- روم/ ۱۰ ..

[۳۴۸] (۱)- قصص/ ۸۳ ..

[۳۴۹] (۱)- نهج البلاغه/ خطبه ۲۰۹ ..

[۳۵۰] (۱)- بحار: ۲/ ۴۱ ..

[۳۵۱] (۱)- سنن دارمی: ۱/ ۱۰۰ ..

[۳۵۲] (۱)- اعراف/ ۵۸ ..

[۳۵۳] (۱)- بحار: ۱/ ۱۷۲.

[۳۵۴] (۲)- بحار: ۶۱/ ۱۲۹ ..

[۳۵۵] (۱)- نهج البلاغه/ حکمت ۲۰۵ ..

[۳۵۶] (۱)- مؤمنون/ ۱۱۵.

[۳۵۷] (۲)- عنکبوت/ ۶۴.

[۳۵۸] (۳)- نهج البلاغه/ حمت ۴۵۶.

[۳۵۹] (۱)- توبه، ۱۰۵.

[۳۶۰] (۲)- دکتر مرتضی صافی، فرزند حضرت آیت‌الله العظمی صافی- مدّظله‌العالی- به عنوان نفر ممتاز دکترای قلب در ایران، جهت تکمیل تحصیلات به کشور انگلستان اعزام شد.

وی دو سال بعد، پس از کسب فوق تخصّص قلب و عروق، به کشور بازگشت و همکنون، عضو هیأت علمی و استادیار دانشگاه

شهید بهشتی تهران بوده، در بیمارستان شهید مدرّس تهران، مشغول فعّالیّت است.

از دو نـامه‌ای که ذیلاـ می‌آیـد، نـامه اوّل خطـاب به دکتر صافی، و نامه دوّم به همسـر و فرزنـد ایشان، به هنگام حرکت به لنـدن، به عنوان سرراهی آنان، نگاشته شده است و متضمّن نکات ارزشی و اخلاقی فراوان است ..

[۳۶۱] (۱)- ذاریات/ ۵۵.

[۳۶۲] (۲)- من لا یحضره الفقیه: ۴/ ۲۵۷.

[۳۶۳] (۳)- بحار: ۷۱/ ۱۸۰.

[۳۶۴] (۴)- نساء/ ۶۹ ..

[۳۶۵] (۱)- عنکبوت/ ۶۹.

[۳۶۶] (۲)- اعراف/ ۲۰۱ ..

[۳۶۷] (۱). عنکبوت/ ۵۵ ..

[۳۶۸] (۱)- بقره/ ۱۸۷.

[۳۶۹] (۲)- روم/ ۲۱ ..

[۳۷۰] (۱)- بحار: ۲۲/ ۱۸۰.

[۳۷۱] (۲)- کافی: ۵/ ۳۲۹.

[۳۷۲] (۳)- طلاق/ ۳ ..

[۳۷۳] (۱)- شرح/ ۵ و ۶ ..

[۳۷۴] (۱)- این سؤال در اواخر دوران تسلّط مطلق کمونیسم بر شوروی سابق مطرح گردیده است ..

[۳۷۵] (۱)- نحل/ ۹۰.

[۳۷۶] (۲)- حجرات/ ۱۳.

[۳۷۷] (۳)- فصلت/ ۳۴.

[۳۷۸] (۴)- قصص/ ۸۳.

[۳۷۹] (۵)- نحل/ ۹۰.

[۳۸۰] (۶)- نساء/ ۱۳۵ ..

[۳۸۱] (۱)- انسان/ ۳ ..

[۳۸۲] (۱). توبه/ ۱۰۵.

معارف دین (۲)

توحید

حد نصاب در اعتقاد به توحید

س ۱. حـد نصـاب در اعتقاد به توحیـد چیست؟ (در چه صورت فرد از اسـلام خارج می گردد؟ آیا عـدم اعتقاد به توحیـد صـفاتی و ذاتی به معنای دقیق آن باعث خروج از اسلام می‌شود؟)

ج. در حکم به اسـلام اقرار به کلمه توحیـد معتبر است یعنی بـدون آن اگر شـخص سابقه‌ی کفر داشـته باشـد- هر چند قلباً معتقد به

مضمون این کلمه طیبه باشد- حکم به اسلام او نمی‌شود. با این اقرار که مقرون به فهم اجمالی و عرفی معنای آن است و توحید ذاتی در همان مفهوم اجمالی آن درج است، شخص موحد شمرده می‌شود. این اقرار با اقرار به صفات معروفه مثل حیات و قدرت و علم و غیرها نیز برابر و مساوق است هر چند شخص التفات به آنها نداشته باشد. مسلم است که اقرار به خدای فاقد حیات و تحقق و علم و قدرت از کسی معقول و منطقی نیست وقتی گفتند: «لا اله الا الله» بالاجمال به همه صفات کمالیه اقرار می کنند.

امّا مطلب توحید صفاتی به معنای این که خدا در صفات کمالیه خود منفرد و یکتا است و شبیه و نظیر یا شریک ندارد نیز فی الجمله در همان اقرار به کلمه توحید مندرج است اگر چه موقع تلفظ و اقرار به آن مغفول عنه باشد ولی با توجه به تفصیل این معنی مورد قبول است. بنابراین اقرار به وحدانیت خدا اقرار به وحدانیت او از جهت ذات و صفت می‌باشد یعنی خدا ذاتاً و صفتاً واحد است و مثل و نظیر ندارد.

اما این مطلب که صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات است این مستقیماً به معنای بی‌ضد و ندّی او در ذات و صفت مربوط نمی‌شود و در نزد اهل نظر و تامل که این سؤال برایشان مطرح می‌شود قول به زیادتی صفات بر ذات مستلزم مفاسد کثیره می‌شود که اگرچه به ظاهر حکم بکفر قائل آن نشود توحید او را مخدوش می‌سازد.

معارف دین، ج۲، ص: ۲

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر برای شخص سؤال از اینکه صفات زاید بر ذات یا عین ذات است و به عبارت دیگر چگونگی اتصاف حق به صفات کمالیه‌ای که در کتاب و سنت ثابت است جلو آمد، آیا واجب است در آن تحقیق کند و از کتاب و سنت حق را به دست بیاورد ظاهراً می‌توان گفت که این تحقیق بعد از اعتقاد اجمالی وجوب ندارد.

آیا می‌توان گفت «خدا جسم دارد لکن بلاکیف و ...»

س ۲. اگر کسی برای حفظ «ظواهر» بگوید: خدا جسم دارد لکن بلا کیف و فوقیت مکانی دارد لکن بلا کیف نظیر آنچه از مالک نقل شده: «الاستواء معلوم و الکیفیهٔ مجهولهٔ و الایمان به واجب و السؤال عنه بدعهٔ»، در پاسخ چه می‌فرمایید:

ج. این عبارت ممکن است اقرار به عجز از معرفت استواء و ما هو ظاهر بزعمهم فی الجسمیه باشد که بگویند به آنچه واقع امر و حقیقت است ما معترفیم ولی این کافی نیست باید به این صفت سلبی که خداوند جسم نیست عقیده‌مند بود.

استواء معلوم است و کیفیت مجهول یعنی چه؟ یعنی خارجاً خدا بر عرش نشسته است ولی چگونگی آن مجهول است، این عبارت اخرای جسمیت است. اگر استواء، احاطه علمی و قدرت و این گونه معانی نباشد همان جسمیت می‌شود.

متأسفانه در کلمات بعضی حکما هم مشابه این تعبیرات دیده می‌شود قال فی التنقیح: «و العجب من صدر المتألهین حیث ذهب الی هذا القول (الی انه جسم لا ـ کسائر الاجسام) فی شرحه علی الکافی و قال ما ملخصه: انه لا مانع من التزام انه سبحانه جسم الهی فان للجسم اقساماً (فمنها) جسم مادی و هو کالاجسام الخارجیهٔ المشتملهٔ علی المادهٔ لا محالهٔ و (منها) جسم مثالی و هو الصورهٔ الحاصله للانسان من الاجسام الخارجیهٔ و هی جسم لا مادهٔ لها و (منها) جسم عقلی و هو الکلی المتحقق فی الذهن و هو ایضاً لا مادهٔ له بل و

معارف دین، ج۲، ص: ۳

عدم اشتماله علیها اظهر من سابقه و (منها) جسم الهی و هو فوق الاجسام باقسامها و عدم حاجته الی المادهٔ اظهر من عدم الحاجهٔ الیها فی الجسم العقلی و (منها) غیر ذلک من الاقسام و لقد صرح بان المقسم لهذه الاربعهٔ هو الجسم الذی له ابعاد ثلاثهٔ من العمق و الطول و العرض و لیت شعری ان ما فیه هذه الابعاد و کان عمقه غیر طوله و هما غیر عرضه کیف لا ـ یشتمل علی مادهٔ و لا یکون مترکباً حتی یکون هو الواجب سبحانه نعم عرفت ان الالتزام بهذه العقیدهٔ الباطلهٔ غیر مستتبع لشیء من الکفر و النجاسهٔ کیف و اکثر المسلمین- لقصور باعهم- یعتقدون ان الله جسم جالس علی عرشه و من ثمهٔ یتوجهون نحوه توجه جسم الی جسم مثله لا علی نحو

توجه القلبی»[۱].

کیفیت پرسش و پاسخ در عالم ذر

س ۳. مواجهه و پرسش و پاسخ در عالم ذر چگونه قابل تصور است (آیا مواجهه فعلی است یا شأنی)؟

ج. شاید در اینجا تعبیر به مکالمه و مخاطبه اولی از تعبیر به مواجهه باشد؛ زیرا مکالمه بدون مواجهه هم قابل تصور است امّا مواجهه خدا و مخلوقات اگر چه قول به تجرد بعض آنها را هم بپذیریم هرگز قابل تصور نیست زیرا تصور آن فرع تصور دو طرف مواجهه است و تصور ذات خدا محال است "وَ لا یحِیطُونَ بِهِ عِلْماً.["۲]

اما ای نکه در عالم ذر چگونه انسان‌ها طرف مکالمه شده‌اند امکان آن قابل توجیه است که به اذن الله تعالی تمام قوای کامنه در ظهر آدم یا ظهور بنی آدم فعلیت مناسب یافته باشند و مورد این خطاب واقع شده باشند.

معارف دین، ج۲، ص: ۴

یا اینکه گفته شود در همان حال اگر چه مخاطب به خطابات غیر الله قرار نمی‌گیرند نه به واسطه قصور استعداد آنها بلکه به واسطه قصور استعداد دیگران اما مخاطب شدن به خطاب الهی جایز الوقوع است مثل "أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنطَقَ کُلَّ شَیْءٍ.["۳]

به هر حال امکان این مکالمه معقول است هر چند ما کیفیت و حقیقت آن را درک نکنیم و نتوانیم تصور کنیم.

به عبارت دیگر همین که استحاله آن ثابت نباشد عدم امکان تصور آن، وجه امتناع و استحاله نمی‌شود و اجمالًا به اخبار وحی آن را واقع می‌دانیم.

این سؤال و جواب اگر چه ممکن است حمل بر مقتضای فطرت بشر شود که در آن عوالم هم فطرت او بر اقرار به خدا و جواب «بلی» به زبان‌حال گویا بوده ولی ظاهر آیه مکالمه خارجی است که بین الله و بنی آدم در آن عالم واقع شده است چه به صورت ایجاد صوت یا الهام بالاخره مکالمه واقع شده چنان‌که بین خدا و ملائکه نیز در موضوع جعل خلیفه واقع شده است و بطور جزم نمی‌توان تفسیر کرد مگر روایت معتبره بر آن دلالت داشته باشد.

وجوب خداشناسی از راه برهان «وجوب دفع ضرر محتمل» و برهان «وجوب شکر منعم»

س ۴. وجوب معرفت الله و خداشناسی را از راه وجوب دفع ضرر محتمل و از راه وجوب شکر منعم تقریر نمائید.

ج. بعد از اینکه هر یک از این دو کبرای کلی یعنی وجوب دفع ضرر محتمل و وجوب شکر منعم را بحکم عقل ثابت بدانیم بلکه هر انسان و بلکه حیوانات را بعضاً یا کلًا به آن مفطور می‌یابیم مصادیق و صغریات اجرای این دو قاعده ضرر محتمل و انعام منعم در

معارف دین، ج۲، ص: ۵

هر مورد بحکم قاعده وجوب دفع ضرر محتمل واجب الدفع و بحکم قاعده وجوب شکر منعم واجب الاداء می‌باشد.

بدیهی است در هیچ موردی ضرر محتمل آن بیشتر و زیان بارتر از ترک معرفت خدا و شعب معارفی که بر آن مترتب می‌شود نیست چنان‌که وجوب شکر هیچ منعمی مانند منعم کل نعمت‌های ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی بر انسان واجب نیست.

بنابراین فحص و کاوش و تحقیق از وجود صاحب این عالم و آفریننده این کاینات و معرفت او که اگر وجود داشته باشد خسارت نشناختن او از هر خسارتی بیشتر است و کسب اطمینان و یقین در این مورد به نفی یا اثبات آن لازم است. هر چند بحث و کاوش هرگز به جزم به نفی آن منتهی نمی‌شود و هر چه بر اثبات آن آیات و دلائل بسیار و بی شمار است نفی آن فاقد اعتبار عقلی و عقلائی است. با این قاعده عقلائیه وجوب دفع ضرر احتمال وجود صانع و آفریننده جهان پی گیری می‌شود و به معرفت منتهی می‌گردد.

و از طریق قاعده وجوب شکر منعم نیز وجوب معرفت خدا به تفصیل به اسماء و صفات جلالیه و جمالیه او اثبات می‌شود:
هر کس به طور اجمال و کمال اختصار بیاندیشد وجود خودش و اجزاء و اعضاء و سلول‌های بی‌شمار را که در ساختمان جسمی او تعبیه شده است، و قوای بسیار و استعدادات و حواس و کل آنچه را این تشکیلات ظاهر و باطن انسان از او فراهم شده است ملاحظه نماید و به آنچه در بیرون از بدن او وجود دارد از زمین و هوا و آب و آتش و آفتاب و ماه و صحرا و دریا و حیوانات و جنبندگان و بطور کلی قاطبه اصناف مخلوقاتی را که بدون چشم مسلح قابل رؤیتند یا بدون وسیله مثل تلسکوب و میکروسکوب و آلات دقیق‌تر از آنها دیده نمی‌شوند، همه را مرتبط با خود و مورد استفاده خود می‌بیند. قانون تناسب و مناسبات را که در کل اعضاء و جوارح خودش با یکدیگر با کل اجزاء جهان مشاهده می‌کند، منافع آنها را- که علم منافع الاعضاء و علم منافع الاشیاء- در حدّ فهم خود درک می‌کند.

معارف دین، ج۲، ص: ۶

لذا انسان می‌فهمد که این مجموعه‌های بی‌شمار که هرگز شمارش آن برای بشر ممکن نیست همه اعطائی است و به او اعطا شده است خود را محاط به عالم ها و عالم‌ها در نعمت‌ها و موهبت‌هائی می‌بیند که همه به او اعطا شده است و کل مجموعه‌ها را فعل فاعل مرید و مختار می‌بیند و می‌فهمد که این عطایا و مواهب و عطیات بدون معطی و واهب و منعم نیست منعمی که همین افعال محکم و کاینات معظم دلیل بر علم و قدرت او است.

بنابراین خود را وظیفه‌دار شکر منعم این نعم و مواهب می‌بیند باید تشکر او را بجا آورد و بوظیفه سپاسگزاری اقدام نماید باید او را در حد ممکن بصفات و اسماء کمالیه او بشناسد تا بتواند آن چنان‌که شایسته او است یا اقلًا خلاف قدس مقام او نباشد او را به زبان و به کار و عمل شکر نماید. اگر چه در این میان می‌فهمد که احدی حتی شخص اول ممکنات نیز از اداء حق تشکر او عاجز است اما باید با همه عجز و ناتوانی و به زبان بی‌زبانی شکر و سپاس او را به همین اقرار و اعتراف بجا آورد. او را بصفاتی که سزاوار او است بشناسد و هرچه بیشتر این شناسائی و آشنائی خود را به پی بردن به فقر و عجز و احتیاج خودش به او بیشتر و بیشتر سازد و با همین پای عجز به جلو گام بردارد. این توجه خود اداء شکر منعم و راه و مقدمه شناخت سائر معارف حقیقیه مثل معرفت نبی و معرفت امام و معرفت شرایع اسلام و احکام می‌باشد. وفقنا الله تعالی و ایاکم للوصول الیه و الحضور فی حضرة الواصلین الیه من الانبیاء المرسلین و الائمة الطاهرین و خواصهم الفائزین.

بیان دیگر که بر مبنای احتمال وجود منعم و وجوب شکر او و به عبارت دیگر بر مبنای احتمال وجوب شکر منعم به احتمال وجود او استوار است این است که با احتمال اینکه اشیاء مورد انتفاع ما همه نعمت و اعطاء غیر باشد وجوب شکر نعمت‌ها و انتفاع از آنها محتمل است بنابراین شناخت هویت همه نعمت‌ها از لحاظ اینکه آیا عطاء غیر می‌باشد تا شکر آن غیر لازم باشد یا اینکه همه هویت مستقل و خود بخود دارند لازم می‌شود و این

معارف دین، ج۲، ص: ۷

فحص و پی‌گیری است که انسان را به وجود منعم حقیقی مستقل و حاکم مختار می‌رساند.

اگر ما در کاخی عظیم و وسیع و بسیار مجلل و آراسته‌ای که تمام وسایل زندگانی و رفاه در آن آماده باشد وارد بشویم و بخواهیم در آنجا سکونت گزینیم و از خوراکیهای آن بخوریم و از نوشابه‌هایش بنوشیم و از آنچه در آن است استفاده کنیم، آیا احتمال نمی‌دهیم که این کاخ صاحبی داشته باشد و اگر ما بدون اجازه و بی‌آنکه او را بشناسیم و از او دستور العمل و برنامه استفاده از آنچه در این قصر است نگرفته باشیم بی‌اعتنا به این احتمال تصرفاتی بنمائیم و حیف و میلی روا بداریم بحکم عقل مورد نکوهش او و دیگران واقع می‌شویم و صاحب آن می‌تواند ما را مسئول و مورد مؤاخذه و تنبیه قرار دهد؟ مسلم این احتمال هست و با این احتمال عقل به ما دستور میدهد برای اینکه مبادا گرفتاری و مسئولیتی پیدا کنیم باید جستجو کنیم و از صاحبش اذن بگیریم.

بشری که در این جهان آمده و این ساختمان با این همه عظمت و وسعت را می‌بینند آیا احتمال نمی‌دهد که این خانه که او از تاریخ آغاز و انجام و پایان او بی اطلاع است خانه‌ای که در طول هزاران قرون و اعصار و هزارها ملیارد و بیشتر و بیشتر انسان و سائر کاینات در آن زندگی کرده صاحبی دارد که هم صاحب خانه و هم صاحب خود او و هر چه در آن است باشد و اگر او بدون اذن و دستور او در اینجا تصرّفاتی بنماید مسئول او گردد و موجب ضرر و زیان خودش و نقض غرض صاحب خانه گردد؟ یقیناً این احتمال را می‌دهد پس به فرمان عقل باید جستجو کند و صاحب خانه را بشناسد و یا به طوری رفتار کند که اگر خانه صاحبی داشت مسئول او نباشد.

مبنای کار بشر بیشتر بر احتمال است و به احتمال حصول منفعت عمل می‌کند و زحمت می‌کشد و برای دفع ضرر محتمل اقدام می‌نماید، به کارهای بزرگ و خطرناک برای نیل به نفع احتمالی دست میزند. این همان معنائی است که در بعض روایات و احادیث شریفه به آن اشاره شده است که باید بیشتر به احتمال وجود عالم غیب و حساب و

معارف دین، ج۲، ص: ۸

کتاب عمل کند اگر چنان‌که بفرض خلاف واقع، عالم دیگری نبود او با آنکه به این احتمال اطمینان نکرده مساوی است و اگر حساب و کتاب و معاد و عالم دیگر باشد که هست خسارت برای کسی است که به این احتمال اعتنا نکرده است. از جمله در دیوان منسوب به حضرت مولای متقیان أمیرالمؤمنین علیه‌السلام است:

قال المنجم و الحکیم کلاهمالن یحشر الاجساد قلت الیکما

ان صح قولکما فلست بخاسران صح قولی فالخسار علیکما

احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان

س ۵. اگر ما فرض کنیم که دو خدا یا بیشتر- نعوذ بالله الحکیم- در جهان است و این دو با هم تفاهم مطلق و کامل دارند و جهان را به نحو احسن اداره می‌کنند طوری که هیچ برخورد فکری نداشته باشند و کاملًا با هم همکاری دارند، چه جوابی در این مورد است؟

ج. اولًامسئله اثبات توحید و یگانگی الله و صانع و خالق فقط مبتنی بر این نیست که اگر دو خدا و دو صانع و خالق یا بیشتر وجود داشته باشد در اداره امور کاینات عالم خلقت اختلال پیش می‌آید و به نحو احسن اداره آنها امکان پذیر نیست و تالی فاسدی که در آیه کریمه "لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا[۴]" به آن اشاره شده پیش می‌آید بلکه قبل از این مرحله بر حسب دلائل محکم عقلی اصل تعدّد الله و مبدأ عالم و واجب الوجود بالذات، محال و ممتنع و غیر ممکن است که به طور اشاره به این بیان بسنده می‌کنیم:

اگر خالق عالم و واجب الوجود متعدد فرض گردد و یا با اتحاد در کنه و حقیقت تعدد آنها فرض شود، در این صورت بدون ممیز و ما به الامتیاز تشخص و تعدّد آنها قابل

معارف دین، ج۲، ص: ۹

تصور نیست و با وجود ممیز و ما به الامتیاز لازم می‌شود ترکیب آنها از مابه الامتیاز و ما به الاشتراک و احتیاج آنها به جزء خود و خلاصه خلف و خروج واجب از وجوب و امکان ذات بذاته و باجزائها.

اگر فرض شود عدم اتحاد آنها در کنه و حقیقت، که دو حقیقت بسیطهٔ مجهولهٔ الکنه مختلفهٔ الحقیقهٔ مشخصهٔ بالذات فرض شود، جواب این است که بنا بر قول به اصالهٔ الوجود هر چه در دار تحقق فرض شود کنه و حقیقتش وجود است، و حقیقت وجود مشکک و ذو مراتب است و صدق وجود بر هر یک از مراتب بالاولیهٔ و الاولویهٔ است و به عبارهٔ اخری تمیز وجودات به همین صدق وجود بر آنها بالاولیهٔ و الاولویهٔ است و با عدم تمیز به طور مطلق تعدد صادق نمی‌شود و دوئیت و اختلاف تصور و مفهوم

نمی‌یابد.

و اگر قائل به اصالهٔ المهیهٔ باشند یک جواب این است که فرض دو واجب الوجود مختلف الحقیقهٔ و مجهول الکنه با اتصاف هر دو به صفات ثبوتیه و سلبیه واجب الوجود نیز معقول نیست زیرا اتصاف دو شیء متباین الحقیقهٔ و المتخالف بالذات بصفات واحدهٔ و متساوی الحقیقهٔ بدون سنخیت بین علت و معلول موجه نیست و مخالف وجدان و فطرت است و در عالم وجود و کاینات هر چه هست عین ارتباط را ثابت می‌کند مثلًا از دو درخت متفق الحقیقهٔ که میو آن مثلًا سیب است دو نوع میوه مختلف الحقیقهٔ به وجود نمی‌آید.

در این بحث اگر بیشتر خواستید مطالعه نمایید می‌توانید به کتاب «الهیات در نهج البلاغه» نوشته حقیر فصل سوم مراجعه فرمایید.

اما از نظر رفع توالی فاسد شرکت و تعدد اله که فساد عالم و هرج و مرج و بی نظمی و بلکه عدم وجود عالم امکان باشد آنچه که جنابعالی در دفع آن مطرح کرده‌اید به الفاظ مختلف مطرح شده است که در جواب این تالی فاسد که اگر خدا دو یا بیشتر باشد طبعاً و غالباً با هم تفاهم نمی‌یابند و اصلًا پیدایش جهان با عدم توافق آلهه مورد اشکال

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰

می‌شود و به فرض وجود هم اداره آن طبق حکمت و مصلحت به اشکال بر می‌خورد. همین بیان شما گفته می‌شود این دو الهه هر دو حکیم و عالم و صاحب اسماء الحسنی هستند و با همکاری و تفاهم با یکدیگر بدون تمانع و تخالف به قول شما به نحو احسن جهان را اداره می‌کنند و بنابراین لازم لاینفک تعدد اله فساد عالم نیست. یعنی تمانع و تخالف بین الهین ضروری نیست. لذا بعضی گفته‌اند حجت مورد اشاره در آیه اقناعیه و ملازمه عادیه است. فان العادهٔ جاریهٔ بوقوع التمانع و التغالب.

جواب این است که تمانع و تخالف الهین اگر خارجاً فعلیت نیابد و توافق و تفاهم تحقق و فعلیت داشته باشد بالذات ممکن الوقوع است هر چند بالغیر و حفظاً للحکمهٔ و المصلحهٔ و دفعاً للمفسدهٔ ممتنع الوقوع باشد. در این صورت که تمانع ممکن الوقوع باشد به فرض وقوع یا مراد هر دو و یا هر یک واقع می‌شود مثل اینکه احدِهما اراده وجود شیء را داشته باشد و دیگری خلاف آن را بخواهد بدیهی است وقوع مراد هر دو محال و اجتماع ضدین و عدم و وجود است و اگر مراد آنکه وجود را می‌خواهد موجود شود لازم آن عجز دیگری و خدا نبودن اوست و اگر عدم شیء استمرار یابد لازم شود عجز دیگری.

صاحب مجمع البیان در تقریر این دلیل و جواب از آنچه شما مرقوم داشته‌اید می‌فرماید: اگر با خدای متعال خدای دیگری باشد باید هر دو قدیم باشند که از اخص صفات است و لازم اتصاف به آن اتصاف به دیگر صفات از قدرت و علم و غیرهما است. بنابراین واجب است که هر دو قادر و عالم و حی باشند و مقتضای اینکه هر دو عالم و قادر باشند این است که به آنچه دیگری بر آن عالم است عالم باشد و به آنچه دیگری بر آن و ضد آن قادر است مثل اماته و احیا و تحریک و تسکین قادر باشد. بنابراین حصول مراد هر دو که فرض این است که ضد مراد دیگر است محال است و عدم حصول مراد هر دو منافی با قادریت هر کدام است و یا مراد یکی از آنها واقع می‌شود و دیگری مرادش واقع نمی‌شود پس آنکه مرادش واقع نشده قدرتش منقوض و مسلوب می‌گردد و فرض الهین

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱

قدیمین قادرین باطل می‌شود. بنابراین لا یجوز ان یکون الله الا واحداً، غیر از وحدت اله، تعدد و تکثر معقول نیست.[۵]

و اگر گفته شود که بین آن دو تمانع و تخالف واقع نمی‌شود و به تفاهم و توافق عمل می‌نمایند، جواب این است که کلام در صحت تمانع است نه در وقوع تمانع و صحت تمانع برای اثبات توحید کافی است. زیرا با صحت تمانع لابد باید احدهما متناهی القدرهٔ باشد پس آنکه غیر متناهی القدرهٔ است الله است.

در خاتمه مخفی نماند که ادله بر توحید متعدد است و حتی به مثل وحدت عالم به وحدت صانع نیز استدلال شده است و اگر باز

هم کسی مثل همان اشکال دلیل تمانع را مطرح کرد که اگرچه وحدت عالم دلیل بر وحدت خالق عالم است ولی با آن نفی وجود قادر دیگر بر خلق که از اعمال قدرت کناره گیری کرده باشد نیست و چه مانع دارد که خالق و رازق و فاعل و مرید و محیی و ممیت یکی باشد ولی دیگری که قادر بر این افعال نیز باشد، همه را ترک کرده باشد جوابش همان است در مرحلهٔ اولی و من حیث الذات این تعدد محال است و این گونه تعطیل نسبت به ذات واجب الوجود له الاسماء الحسنی معقول نیست و اختصاص احدهما به امر خلق و رزق و انزوای دیگر از قبیل ترجیح بلامرجح است و بطلان این احتمالات به خودی خود واضح است ".وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ.[۶"]

همانطور که معلول و مصنوع و مخلوق دلیل علت و صانع و خالق است عدم معلول نیز دلیل عدم علت است اگر چه ما ربط حادث را به قدیم مثل ربط معلول نمی‌دانیم ولی صدور فیض خلقت و ظهور همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه و خلاصه کمالیه ذاتیه

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲

همه از واجب الوجود واجب الظهور می‌باشند و عدم ظهور آن از غیر الله دلیل بر عدم غیر الله است.

راه شناخت بهتر خداوند

س ۶. برای شناخت بهتر خداوند با توجه به اجتماع امروز چه راهی را پیشنهاد می‌فرمایید؟

ج. تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی‌شمار و مخلوقات و عجایبی که در آنها نهفته و مناسبتهای آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اجزای آنها و نظامات و اموری که اگر بشر میلیونها سال عمر داشته باشد از احصاء و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است در این آیات تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُوْلِي الألْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.[۷"]

از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که از انوار معرفت خودش و معرفت پیامبر بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه‌وآله، ائمه معصومین علیهم السلام که همه ابواب معرفت او می‌باشند دلهای ما را روشن و منور فرماید.

ربنا اتمم لنا نورنا و ارزقنا ایمانا تباشر به قلوبنا برحمتک یا ارحم الراحمین و صل علی محمد و آله الطاهرین و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳

جهان بینی یک مسلمان

س ۷. جهان بینی و عقیده یک مسلمان را برای ما تبیین فرمائید.

ج. جهان از تمام عناصر و اتمها و آنچه در زمین است از انسان و جنبندگان دیگر و گیاهان و معادن و سنگها و دریاها و اقیانوسها و ستارگان و کرات دیگر از ماه و آفتاب و منظومه‌ها و کهکشانها و ... همه یک واحد و پدیده به هم مربوط و وابسته‌اند. همانطور که وجود هر فردی از انسان با اشتمال بر ملیونها سلول و گلبول و استخوان و گوشت و مغز و چشم و گوش و دست و پا و زبان و قلب و ریه و ... همه یک واحد و هر یک از این اجزاء نیز به نظر استقلالی واحدی مشخص هستند. اما در واحد بزرگتر که وجود انسان است همه به هم مربوط و منضم و پیوسته‌اند جهان نیز که مشتمل بر ملیاردها و ملیاردها واحد کوچک و بزرگ و ریز و درشت است نیز یک واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و با هم پیوسته و از هم جدا نیستند و همانطور که هر یک از این واحدها پدیده

هستند و گذشته آنها بی‌ابتدا و آغاز نبوده است. کل عالم نیز پدیده واحد است و مثل ملیاردها پدیده‌های اجزاء خود آغاز و ابتدا و انجام دارد.

بدیهی است این پدیده واحد نیز خود به خود پدید آمده است چون بر حسب قانون علیت هر پدیده‌ای وجودش مستند به علتی است و نه خودش به کلیتش و نه به افراد اجزائش خود را پدیدار نکرده و بوجود نیاورده است چون لازم می‌شود که پدیده پیش از پدیدار شدن پدید شده باشد و در عین حال پدیده نباشد تا خود را پدید سازد و خلاصه لازم این حرف جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلا محال است و هم ممکن نیست که هیچ یک از اجزاء این پدیده، پدید آورنده کل آن باشد چون لازم شود که این جزء پدید آورنده خود باشد پس باید پدیده باشد تا خود را پدید آورد و باید پدیده نباشد تا پدید آورده شود باز هم در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴

علی هذا حکم تمام اجزاء که پدیده هستند- و چنان‌که گفتیم در تمام جهان پدیده‌های کوچک شبیه پدیده‌های بزرگ‌اند- بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است و پدیده خاصیتش چنان‌که در ملیارد و ملیاردها پدیده‌ها می‌بینیم پدید آمدن است و بی‌آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده‌ها باید از خارج خود، پدید آورنده داشته باشد و آن همان چیزی است که به آن خدا و آفریننده می‌گویند.

و بنابراین جهان بینی تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می‌شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی خالق و دیگری مخلوق و یکی پدیده و دیگری پدید آورنده، یکی غیب و دیگری ظاهر، یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی‌شمار و یکی بسیط و بی‌جزء و منزه از مشابهت به واحد فرع.

این حقیقتی است که قرآن کریم در یک آیه کوتاه آنرا بیان کرده می‌فرماید:

"أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ.["۸]

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می‌خواهد به او اتصال پیدا کند چون می‌بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد نمود از خود ندارد و خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می‌شود و به او ملتجی می‌گردد هیچکس در هر حد از علم و اطلاع باشد نمی‌تواند به طور جزم وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود.

این خدا بر آورنده حاجات آمرزنده گناهان صاحب عفو و بخشش و مهربان‌تر از همه به همه و آگاه از حال همه است دعای هر کس او را بخواند می‌شنود و هر کس به او انس بگیرد و در ضمیر و وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند، با او انس می‌گیرد و

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵

به او نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود و همه اوصاف جلال و جمال و کمال برای او ثابت است.

وحی و پیام‌های آسمانی و الهی

این خدای یگانه بوسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگانش را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است آنها مردم را به پرستش خدا و ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی و درستی و امانت و عدالت و احسان به همه و خیر خواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری

در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زیر دستان و احترام از سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع و فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند.
کامل‌ترین نسخه این دعوت کتابی است که پیامبر خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایت‌های لازم اجتماعی و فردی و سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است کتاب وحی و کتاب خدا است.

دعوت اسلام

دینی که حضرت محمد صلی الله علیه وآله آن را آورده و به آن نامیده شده، اسلام است. یعنی تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن. این دعوت از ناحیه عقیده دعوت به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا و پیامبران و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و دعوت به معاد یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.
معارف دین، ج۲، ص: ۱۶
در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمل زحمات و دشواریها و رنجها و دردها و بیماریها مفهوم صحیح پیدا میکند و او را امیدوار می‌سازد که خدا جهان را به لغو و عبث نیافریده. این همه اوضاع محیر العقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می‌تواند همه چیز را مسخر خود نماید پوچ و بی‌محتوی نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و بسوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است هرگز به مرگ سیر او تام نمی‌شود چنان‌که هنگام انتقال از عالم رحم به دنیا چیزی از او کاسته نشده بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیر مرئی وجود او فراهم شد.

امامت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه‌و آله

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه‌و آله رهبری و هدایت او بوسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضایل و صلاحیت‌های اخلاقی و علمی ممتاز و کامل‌تر از همه بوده و هستند استمرار می‌یابد. اگر چه آنها پیغمبر و صاحب وحی نیستند ولی مبین دعوت قرآن و نگهبان دین از تحریف هستند و هم آنان از سوی خدا واجب الاطاعه و صاحب الامر می‌باشند.
اول این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام حضرت علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام است و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجهٔ بن الحسن العسکری علیه‌السلام است که زنده و از انظار غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور خواهد کرد.
اسلام از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالی‌ترین تعالیم و احکام در همه جوانب حیات انسانی که هم اکنون بعد از چهارده قرن زنده و جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و حفظ الصحه و نهی از فحشا و قمار و میگساری و سائر محرمات همه جالب و مصونیت بخش جامعه از بسیاری از بیماریها و مفاسد و تجاوزات و دشمنیها و خونریزیها و امنیت آفرین است.
معارف دین، ج۲، ص: ۱۷
همه اشخاص بی‌غرض و نظر از غیر مسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش نموده‌اند راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی و زبانی و جغرافیائی و فقر و توانگری و غیره رعایت شده است، صریحاً به کار سازی احکام اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز اتفاق دارند.

در این دین استعباد و استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان را به قرار گرفتن در خط آزادی برابری و برادری دعوت کرده است که نمونه‌هائی از این تعالیم را در این آیات و احادیث می‌خوانید:

"قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَی کَلَمَةٍ سَوَاء بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللّهَ وَلَا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئًا وَلَا یَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ.[۹]"

"انَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ.[۱۰]"

"تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ.[۱۱]"

"إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاءِ ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ وَالْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.[۱۲]"

"وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.[۱۳]"

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸

در حدیث از حضرت رسول خداصلی‌الله علیه و آله نقل شده که

«لا فضل لعربی علی عجمی و لا لأبیض علی أسود».[۱۴]

حدیث دیگر «

بران لیس فوقهما بر: الایمان بالله و النفع لعباد الله و شران لیس فوقهما شر: الشرک بالله و الضر لعباد الله».[۱۵]

در بخش پرستش خدا و عبادات این دین بر اساس خلوص نیت و یکتاپرستی دستورات عبادی مهم آن در درجه اول نماز است و سپس روزه و حج و برنامه‌های دیگر که در عین عبادت همه متضمن تعلیمات تربیتی و اجتماعی و سیاسی و تجلیگاه برادری و برابری و وحدت اسلامی و انسانی و بالخصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.

آیات قرآنیه و هزارها حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب بسیار است پیرامون هر یک از این مطالب عقیدتی و عملی صدها و بیشتر کتابهای علمی، اجتماعی، اخلاقی- حقوقی- سیاسی نوشته شده. کتابهای تفسیر قرآن مجید با آن همه حجم که در مجلدات متعدد نوشته شده و کتابهائی که در شرح احادیث شریفه است کتابهای فقه، و اخلاق و سیره همه و همه پیرامون این مطالب و مطالب عالیه دیگر است و هر گونه توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتابها داده شده است. مخصوصاً در کتابهای دعا به زبان دعا در کاملترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می‌شویم و در این مدرسه است که انسانهای ممتاز و پاک و مخلص تربیت و ساخته می‌شوند.

خداوند همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و التزام و تعهد ما را در عمل بسیار نموده و ما را به راه راست که راه نجات از حیرت و سرگردانی و فساد و فحشاء و

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹

بی‌رحمی و بی ایمانی است هدایت فرماید. و السلام علی من اتبع الهدی و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

پیرامون کتاب الانسان الکامل نوشته عزیز الدین نسفی

س ۸. با عرض سلام و تشکر از همه دست اندرکاران سایت، امیدوارم که خداوند متعال به شما قوت و اراده خالصانه عطا نماید. چندی پیش مطلبی را از سایت شما خواندم که در آن شخصی درباره جبر و اختیار و تقدیر و اراده آدمی سؤالاتی را پرسیده بود، البته جواب بسیار صریح و روشن بود ولیکن خواستم اگر این شخص مایل باشند مطالعه بیشتری در این مورد داشته باشند کتابی را با عنوان الانسان الکامل نوشته عزیز الدین نسفی، عارف (قرن هفتم) که در سال ۱۳۷۷ انتشار یافته است را معرفی کنم که بنده نیز این

کتاب را مطالعه کرده‌ام و از این کتاب درس‌های آموزنده‌ای فرا گرفته‌ام، کتابی است بسیار آموزنده و راهنما، با آرزوی توفیق روز افزون خدا نگهدار.

ج. توجه شما به تحقیق و بررسی شایان تقدیر و تحسین است خداوند متعال ابواب هدایت را بر روی شما مفتوح و به وعده «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سلبنا

» شما را به راه‌هایی که موصل به مطلوب است هدایت فرماید.

راجع به کتاب «الانسان الکامل» نسفی شاید به مطالب فصل سوم و چهارم از رساله دوم آن نظر دارید؛ متأسفانه جبر کامل و نفی مطلق اراده و اختیار از آن استفاده می‌شود که خلاف صریح قرآن مجید از بسمله سوره فاتحةالکتاب تا آیات کریمه سوره «الناس» است. همه روایات که مثل آیات دلالت بر وعد و وعید و بشارت و انذار و امر و نهی و دعوت به تفکر و تعقل و بعث رسل و انزال کتب و هدایت و ضلالت و نسبت افعال به عباد دارند، این را رد می‌نماید. در این نامه غرض مطرح کردن اصل موضوع و بیان

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰

حقیقت «امر بین الامرین و منزلت بین المنزلین» که از مکتب أهل البیت علیهم السلام یگانه مکتب مصون از خطا وارد است، نیست فقط اشاره و تذکر است.

حقیر از این یادآوری جنابعالی چنین فهمیدم که در عالم معارف اعتقادی اهل مطالعه می‌باشید، لذا لازم دانستم که راجع به هویت این کتاب و امثال آن از کتب به اصطلاح عرفا آنچه علی العجاله و به طور اختصار به نظر می‌رسد به عرض برسانم:

این کتاب علاوه بر آن که مشتمل بر بعضی تناقضات است در استفاده از آیات قرآن مجید و روایات، مرتکب خطاهای بزرگ شده و نصوص و ظواهر آن‌ها را به خلاف مدلول آن‌ها که در همه تفاسیر معتبر است تأویل و معنی می‌نماید و در الهیات قائل به وحدت وجود و مطالب باطل دیگر است و در سائر عقاید هم گرفتار انحراف شده است و در آن حتی مثل عقیده فاسده تناسخ و عقایدی که از اسلام بیشتر از دوری خاور از باختر فاصله دارد مطرح گردیده و یک سلسله از مطالب آن هم صرف ادعا است.

روی هم رفته اگر چه گاه کلمات و سخنان و اشعاری دقیق و دل پسند و دعوت به تسامح و تساهل دارد در اصل بر مشرب اسلام و دعوت قرآن نیست و مع ذلک- مثل هر کتاب از این قبیل- خالی از مطالب مقبول و معقول نیست اما ترویج و حتی مطالعه آن برای بعضی افراد خطرناک است.

اشتغال به کتاب‌ها شخص را از تمسک به هدایت‌های قرص و محکم کتاب و سنت باز می‌دارد و موضع‌گیری‌های افراد را در برابر اهل باطل ضعیف می‌سازد. نمی‌توان تلاش مستشرقین مثل ماریژان موله یا کربن را برای نشر این کتاب‌ها و ترویج و تعظیم آن‌ها بی غرض و مرض دانست. خداوند متعال همه ما را به صراط مستقیم، صراط قرآن و هدایت اهل بیت‌علیهم‌السلام هدایت فرماید.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱

نبوت

حقیقت وحی چیست؟ چرا پیامبران از ملائکه نیستند؟

س ۱. حقیقت وحی چیست؟ ما که حقیقت وحی را نمی‌دانیم چگونه پیامبران را تصدیق نمائیم؟

چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسانها نفرستاد؟

ج. در جواب این سؤال باید توجه داشته باشیم که این پرسش فقط برای تکمیل معرفت، و آگاهی بیشتر به حکمت الهی می‌تواند

بجا باشد و بصورت اعتراض و به عنوان حق سؤال داشتن، منطقی و قابل توجیه نیست زیرا خداوند متعال عز اسمه مسئول کسی نیست و همه مسئول او می‌باشند "لَا یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْأَلُونَ[۱۶]" که از این جمله- انشاء باشد یا اخبار- عدم صحت سؤال از افعال او استفاده می‌شود.

گفته نشود که چگونه اخبار است و حال آنکه هزارها مردم به کارهای خدا اعتراض و از وجه افعال او می‌پرسند.

زیرا در پاسخ گفته می‌شود بنابر اینکه اخبار باشد مفاد این خواهد بود که سؤال و پرسش حقیقی که سائل بتواند و حق داشته باشد مسئول را در مقام پاسخگوئی و جواب قرار دهد صورت خارجی پیدا نمی‌کند. بنده کجا و خالق بزرگ جهان کجا (ما للتراب و رب الأرباب).

بلی صورت سؤال که حاکی از جهل و خودخواهی و غرور بشر است پیدا میشود اما این سؤال از شخصی که بر کرسی سؤال نشسته باشد و مسئول را در موقف بازخواست و استیضاح قرار بدهد نیست بشر روی عجز خود یا اینکه می‌خواهد همه چیز و همه جریانها مطابق هواها و ملائم با طبع او باشد- با اینکه در این امور نیز همیشه تشخیص

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲

او صواب نیست و همان مصداق "عَسَی أَن تَکْرَهُواْ شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ وَعَسَی أَن تُحِبُّواْ شَیْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّکُمْ وَاللّهُ یَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ[۱۷]"- اظهار نظر می‌کند که البته از حد استعداد عقل و فهم او خارج است و نمی‌تواند کارهای خدا را زیر سؤال ببرد.

ولی برای ازدیاد بصیرت و معرفت و کسب ایمان و یقین بیشتر پرسش و سؤال جائز است و در حدیث است: «

ان دائکم الجهل و دوائکم السؤال».

سؤال برای دانستن و آگاهی موجب رفع پرده‌های جهل و نادانی می‌شود.

پیغمبران خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از سؤال افرادی که در مقام کسب علم و معرفت بودند استقبال می‌کردند و بیشتر بدون سؤال مطالب مهم را مطرح می‌فرمودند و حقائق عالیه را بیان می‌کردند.

همه وظیفه دارند که از علماء و بزرگان و از رجال الهی بپرسند و به وسیله سؤال از آنها پرده‌های جهل را از پیش روی خود بردارند آن بزرگواران نیز در کمال شفقت و مهربانی آنچه را در حقایق علمی و معرفتی باید بیان کنند بیان فرموده‌اند و از همگان دستگیری نموده‌اند و چنان‌که در عالم تکوین و اعطاء نعمتهای مادی قدم به قدم بشر جلو برده شده هر لحظه و هر دم مشمول نعمتی جدید و رحمتی تازه واقع شده است در این مورد نیز جهل ما را مرتفع و به رفع پرده‌های جهل و نادانی از دلها همت گماشته‌اند. و چنان‌که جسم ما را غذا روزی فرموده‌اند روح ما را نیز غذا بخشیده و همه از فیض رزّاقیت خدا در امور مادی و معنوی بهره‌مند می‌باشند. وقتی اینگونه سؤال‌ها با اینگونه بینش مطرح شد جوابهای شافی و کافی از آن دریافت خواهد گردید.

و امّا اصل این سؤال ظاهراً به چند جهت پیش آمده است:

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳

یکی اینکه ربط انسان را با خدا با ملاحظه حال خود و قیاس بخودشان و سائر افراد عادی نمی‌توانستند باور کنند و چگونگی حقیقت این ربط و حقیقت وحی بر آنها پنهان بود چنان‌که بر دیگران نیز پنهان است.

دوّم اینکه گرفتاری انسان را به عوارض عالم طبیعت بویژه نیازمندی‌های مشترک بین انسان و حیوان مثل خوردن و نوشیدن و خوابیدن و غیر آن را مناسب با مقام رسالت و سفارت الهی نمی‌دانستند.

قرآن از قول آنها می‌فرماید "مَالِ هَذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعَامَ وَیَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ[۱۸]" اینان گمان می‌کردند که باید پیمبران در این عوارض با دیگران فرق داشته باشند و غذا و خوراکشان مادی نباشد یا خوراکیها و نوشیدنی‌های خاصی باشد که افراد عادی به آن دست نیابند لذا چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید می‌گفتند "مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمَّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَیَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ[۱۹]" یعنی

این نیست مگر بشری مانند شما می‌خورد از آنچه شما می‌خورید و می‌نوشد از آنچه شما می‌نوشید.

چنانکه برخی از اینها که سطح فکر پائین‌تر داشتند گمان می کردند اولی و سزاوارتر به پیامبری زورداران و متنفذین و رؤسای قبایل و مترفین و متنعمین می‌باشند لذا می گفتند ":لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ["۲۰] اینان به معیارهای واقعی و اینکه ارزش انسان به فضایل نفسانی و کمالات و صلاحیتهای معنوی و اخلاقی است توجه نداشتند.

سوم، مخالفت با پیامبران بود که چون می‌دیدند در برابر دعوت آنها حرفی ندارند و نمی‌توانند دعوت آنها را ردّ کنند و یا معجزاتشان را انکار نمایند این شبهه را می‌آوردند و

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴

شاید این آیه شریفه "إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَآؤُنَا["۲۱] مثال همین مردم بوده است چنان‌که از این آیه "أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ["۲۲] هم استفاده می‌شود که انگیزه آنها استکبار و گردنکشی بوده است.

در حالی که در همه جا و همه جوامع رسم متابعت از بشر متداول بود و همه رؤسای قبایل متبوع بودند در مورد رسولان خدا می گفتند آیا یک نفر بشری از خودمان را متابعت کنیم. معلوم است این کلام گفتار رؤساء بوده است که رسالات انبیاء را با استضعاف و استبداد خود منافی می‌دیدند.

به هر صورت هر کدام از این جهات منشاء این اشکال باشد ما از آن چند جواب می‌دهیم:

۱. درک نکردن حقیقت وحی و چگونگی ربط انسان با عالم غیب دلیل عدم امکان و وقوع این ربط نمی‌شود این یک اتصال است و یک ربط است که حاصل می‌شود و رسالات انبیا بر آن دلالت دارد و معجزاتشان نیز گواه آن است.

ما می‌بینیم در خواب گاه انسان با گذشته و آینده و شرق و غرب مرتبط می‌شود و فواصل زمانی و مکانی از میان می‌رود و معلوماتی انسان کسب می کند اما چگونگی این ربط و اتصال و حقیقت آن نامفهوم است اما نمی‌توانیم اصل این اتصال را منکر شویم.

وحی و ارتباط نبی با عالم غیب ثابت است اما حقیقت آن بر بشر معلوم نیست بنابراین نمی‌توان این ارتباط را چون برای همگان و اکثریت اتفاق نمی‌افتد یا چون حقیقت آن بر ما مکشوف نیست انکار کرد. ربط انسان با عالم غیب هم مثل مسئله ربط حادث و قدیم است که هست اما چگونه است؟ حقیقت آن بر ما نامعلوم است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵

اگر بگویند ما این ربط را قبول داریم اما برای غیر انسان از ملائکه امکان‌پذیر است و لذا بسیاری از آنان می گفتند ملائکه باید این ارتباط و سفارت را عهده‌دار باشند.

جوابش این است که ملائکه نیز مثل انسان مخلوق هستند و ارتباط آنها با عالم اعلی از خودشان مثل ارتباط انسان برای ما متصور نیست

ان الملا الاعلی یطلبونه کما تطلبونه انتم

[۲۳]

علاوه بر اینکه ارتباط بشر با ملائکه نیز یک امر غیر عادی است و حقیقت آن نیز نامفهوم است خواه یکفرد به عنوان رسول با آنها مرتبط شود و خواه تمام افراد با همه یا یکی از آنها که حامل وحی می‌باشند ارتباط پیدا کنند مگر اینکه ملائکه در عوارض و مقومات انسانی ظاهر شوند که در اینصورت باز هم ارتباط انسان با عالم غیب خواهد بود.

حاصل اینکه این عدم درک حقیقت وحی و اختصاص آن به افراد نادری که انسان مافوقند نه مافوق انسان، صحت رسالت و سفارت بشر را از جانب خدا نفی نمی‌نماید.

۲. ملائکه اگر ملک باشند و بنا باشد با حفظ همان جهات ملکوتی خود اداء رسالت نمایند ارتباط آنها در عالم ظاهر و شهادت با هر انسانی ممکن نیست مگر اینکه واجد لباس بشری و خصایص انسانی گردند که باز اشکال عود می کند و لذا در قرآن مجید می‌فرماید ":وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُون ۲۴]

و اگر بگویند فرشته بطور پنهانی با هر کس ارتباط پیدا کند و وحی را به او برساند، جوابش این است که این موجب هرج و مرج می‌شود زیرا هر کس ممکن است سخنی بگوید و ادعائی کند و آن را مستند به وحی خاص به خود بشمارد و مفاسد و معایب دیگر از آن پیدا خواهد شد.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶

۳. فرستادن پیغمبران بدیهی است برای راهنمائی بشر است باید تا ممکن است این برنامه چنان پیاده شود که این غرض بیشتر و بهتر فراهم شود و الّا نقض غرض خواهد شد.

بدیهی است که فرستادن پیغمبر از جنس خود مردم از جهات ذیل برای تامین این غرض مناسبتر است:

الف- پیغمبران علاوه بر آنکه رسالت خدا را می‌رسانند با عمل نیز مردم را راهنمائی و شخصا رسالتی را که دارند در بین مردم پیاده می‌نمایند تا رفتارشان نمونه عملی و الگو باشد و این مقصد با اینکه از جنس خود بشر باشند و عوارض و حوائج بشری را داشته باشند امکان‌پذیر خواهد بود.

مردم دوست می‌دارند نمونه‌های عملی را ببینند و افراد صالح و شایسته و فداکار اگرچه حرف کم بزنند با عملشان بیشتر مردم را تحت نفوذ خود و رهنمودهای خود قرار می‌دهند چنان‌که می‌بینیم یکی از علل عمده پیروزی سریع و گسترده پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و آله همان اخلاق حمیده و التزام آن حضرت به عمل به احکام خدا و نظامات اسلام بود.

ب- برگزیدن پیغمبر از خود مردم موجب انس و گرایش مردم به او خواهد شد و بین او و دیگران یک حال عادی و روابط عادی برقرار می‌شود با آنها معاشرت و مجالست می نماید و از آنها همسر می گیرد و ...، در حالیکه اگراز ملائکه باشد این فائده که اسوه و نمونه باشند وجود پیدا نمی کند.

در قرآن مجید می‌فرماید:

"وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُواْ إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَن قَالُواْ أَبَعَثَ اللّهُ بَشَرًا رَّسُولًا["۲۵]

در این دو آیه به این نکته مهم اشاره شده است که باید پیغمبر از خود جامعه باشد و اگر در زمین فرشتگان مسکن داشتند برای آنها از ملائکه پیامبر می‌آمد.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۷

هم‌چنین می‌فرماید ":هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ["۲۶] و بلکه منت بر مؤمنین می گذارد که می‌فرماید ":لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ["۲۷] و در آیه دیگر می‌فرماید ":لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ["۲۸].

بنابراین وقتی در بین انسانها افرادی باشند که شایسته مقام رسالت و تحمل وحی و سفیر خدا بودن و وساطت بین خدا و خلق را داشته باشند حکمت خدا اقتضا می‌نماید که پیامبران خود را از میان خود انسانها برگزیند و اگر از غیر انسانها و از فرشتگان باشد فوائد مهمی که در بعثت انبیاست تأمین نمی‌شود.

اگر تمام لشکرهای دنیا و جنود غیبی بر سر بنی‌امیه ریخته بودند این چنین که حسین‌علیه‌السلام با امتناع خود از بیعت با یزید و قبول آن همه مصائب، آنها را پایمال کرد و شکست داد، یزیدیان رسوا نمی‌شدند و شکست نمی‌خوردند و این چنین حق ظاهر و باطل آشکار نمی گردید.

چرا هیچ زنی به عنوان پیامبر مبعوث نشده است؟

س ۲. چرا خداوند متعال از ۱۲۴۰۰۰ پیامبر خود عده‌ای را زن قرار نداد تا زنان هم به راحتی و بدون پرده بتوانند سؤالات و مشکلات خود را حل کنند؟

ج. اولًا این پرسش بگونه‌ای دیگر در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله مطرح شد: چرا قرآن بر دو نفر از- باصطلاح- بزرگان و عظمای عرب نازل نگردیده که چنین و چنان شود؟ و وجه اختصاص آن به شخص محمد بن عبدالله که آن مال و ثروت و ریاست ظاهری را ندارد چیست؟

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸

بدیهی است اگر خدای متعال در جواب آنها حکمت‌های بزرگ و شرائط و صلاحیتهای موجود در شخص رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و اسرار و جهاتی را که جز خدا بر همه‌آنها احدی مطلع نبود برای آنها می‌شمرد، هم کلام بسیار طولانی و وسیع می‌شد و هم آنها که در آن محیط جاهلیت و افکار کوتاه و اعتبارات موهوم گرفتار بودند از درک و قبول آن عاجز بودند، لذا جواب شافی و کافی و مختصر آن اینست که "اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ["۲۹] خدا داناتر است که در کجا (و چه محل و قلبی) رسالت خود را قرار دهد.

و به عبارت دیگر "إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [۳۰] خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. بدیهی است که هر فرستنده‌ای فرستاده و رسولی می‌فرستد که خود از دیگران به تعیین او برای مقصدی که دارد آگاهتر است، تا چه رسد به اینکه فرستنده خداوند متعال و رسول و فرستاده شده رحمهٔ للعالمین باشد.

بنابراین وظیفه آنان که این پیام‌آور عزیز بسوی آنها از جانب خدای جلیل آمده اینست که از او استقبال کنند و پیام خدا را از زبان او بگوش جان بگیرند و بشنوند و بکار بندند و به این عذرها که چرا این آمد و آن نیامد، وقت و عمر خود را تلف ننمایند و هشدارهای خدا را در نظر بگیرند.

جواب از این سؤال شما در اصل، همان جواب قرآن است که (خدا بهتر میداند که چه کسی را به رسالت خود انتخاب کند) از هر جنس و از هر قبیله و از اهل هر سرزمین که انتخاب فرماید، همه باید از او استقبال کنند و بدانند که اگر گزینش دیگری بصلاح رسالت و تبلیغ و هدایت آنها بود، حتماً خدا او را برمی‌گزید و این اصلی است که مکرر در قرآن بر آن تأکید شده است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹

شرائط ادب بنده که در ذات خود جاهل است و «انَا الْجاهِلُ الَّذی عَلَّمْتَهُ»[۳۱] زبان حال او است در برابر خداوند "عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ["۳۲ "]وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ["۳۳] اینست که اگر اهل معرفت باشد، و به درجه‌ای از مقام بینش و بصیرت رسیده باشد همان جواب "اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ["۳۴] را که مشحون به تنبیهات است دریافت کند و زبان به تسبیح و تهلیل و تجلیل و تقدیس بگشاید.

مع ذلک با عذرخواهی کامل و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند علیم و قدیر عرض می‌کنم که یکی از امور مهمه‌ای که از دعوت انبیاء و مخصوصاً قرآن مجید استفاده می‌شود اینست که زن و مرد را با هم و در کنار هم و به صورت یک واحد قرار داده و خطابات قرآنی چه آنها که "يَا أَيُّهَا النَّاسُ است و چه آنها که "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ "است فراگیر هر دو و خطاب به هر دو است.

غرض این است که برخلاف فرهنگی که امروزه در جامعه‌ما ترویج می‌شود که مرد و زن را در برابر هم و معارض یکدیگر قرار می‌دهد و گمان می‌کنند که هر کجا و در هر موقف و مکان و محل و شغل که این جنس باشد باید آن جنس هم در آنجا حضور داشته باشد، دعوت اسلام دعوت به واحد شدن زن و مرد و اشتراک خاصی است که در هیچ وجه مشترکی بین مردم جز بین زن و مرد تحت تعالیم عالیه اسلام حاصل نمی‌شود که می‌فرماید ":هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ["۳۵] یا "وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ

أَنفُسِكُمْ

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰

أَزْوَاجًا لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً[۳۶] این فرهنگ و این تربیت غیر از تربیتی است که امروزه زنان به اصطلاح روشنفکر و مترقی و غرب‌زده می‌خواهند.

تربیت اسلام این دو را چنان می‌سازد که این نمی‌گوید چرا من آنجا نیستم و چرا پیغمبر نشده‌ام و چرا کار بازار و اداره و سروکله‌زدن با این و آن ووو با من نیست؟

اگر بنا بود برای مردها پیغمبر از جنس خودشان و برای زنها نیز پیغمبر از جنس خودشان فرستاده شود این خود اول جدائی و عنوان این و آن و دوئیت و القاء اختلاف می‌شد.

از طرفی امر رسالت امری است که در برخی موارد نیاز به داشتن مواضع دشوار و بسیار سخت و خشنی است که زن را برای این مواضع مکلف نمی‌کنند طرفیت با نمرود و آن مواضعی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه‌السلام داشت، یا طرفیت با فرعون و آن مواقف سختی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام به آن مبتلی شد، یا آنچنان مواضعی که برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام پیش آمد و از همه روشنتر مواضعی که برای حضرت رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله جلو آمد، آن سرسختیهائی که کفار جاهلیت در معارضه با آن حضرت نشان دادند، آن همه آزار و متاعب و مصائب چه قبل از هجرت و چه بعد از آن همه شاهد و گواه صدقی است بر اینکه پیامبران باید از بین مردها انتخاب شوند که به حسب خلقت و طبیعت خود می‌توانند کارهای سخت را متحمل شوند.

آیا عنایت به بعضی در عالم ذر، منافات با عدالت حق تعالی ندارد؟

س ۳. چرا در عالم ذر یا در دنیا خداوند به برگزیدگان خود خصوصاً اهل بیت عصمت و طهارت توفیق تقدم عنایت نموده است که سبب پیشرفت و رسیدن به درجات عالی اخروی است و دیگران محروم مانده‌اند؟ نعوذبالله این عدالت نیست چگونه پاسخ بدهیم؟

معارف دین، ج۲، ص: ۳۱

ج. شبهه‌مذکوره وهم باطل است و منشأ آن عدم توجه به معنای عدالت است اگر چه توضیح مطلب احتیاج به تفصیل دارد که فعلًا فرصت آن نیست ولی بطور اجمال باید توجه داشت که کسی چیزی از خداوند متعال طلب ندارد هر نعمتی که خداوند به انسان مرحمت فرماید تفضلی است و چنانچه به شخصی به جهتی که خود خداوند می‌داند نعمت بیشتر مرحمت فرماید ظلم به دیگری نیست چون هر یک را بر حسب مصلحت و حکمت آنچه باید عطا فرموده است. والله العالم

چرا خداوند متعال عنایتی را که به ائمه علیهم‌السلام داشته به ما نفرموده است؟

س ۴. اگر خداوند متعال عنایتی که به حضرات ائمه علیهم السلام داشت به ما نیز عطا می‌فرمود از مقام عصمت بهره‌مند می‌شدیم پس چرا به ما عنایت نفرمود؟ آیا عصمت جبری محذوری ندارد؟

ج. اصلًا اجزاء و اعضاء یک پدیده یک انسان یک حیوان یک مورچه یک دستگاه یک عالم پهناور آفرینش حق ندارند این سؤال را از خالق و آفریننده و سازنده خود بنمایند. سازنده یک کارخانه که می‌خواهد کارخانه بسازد برای هر نقطه و گوشه‌ای از آن جزء مناسب آن را می‌سازد.

این عالم با این همه میلیاردها میلیارد اجزای کوچک و بزرگ که ساخته می‌شود یک جزئش مثلًا فلان کهکشان یک جزئش فلان منظومه یک جزئش این زمین یک جزء زمین این کوه و آن کوه و آن دره و اقیانوس و درخت و معدن و انسان و حیوان و اتمها و

... است و انسان با میلیونها و میلیونها اجزای کوچک و بزرگ سر و گوش و چشم و دست و پا و غیره.

کمال آفرینش این عالم به این است که این اجزاء و اعضا، هر کدام باشند و در جای خود، اگر بنا باشد همه یک چیز باشند انسان همه‌اش دست باشد یا حیوانات همه انسان باشند یا گیاهان و نباتات همه گل یا همه گلها لادن باشند خلقت ناقص و ناتمام می‌شود

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲

و یک کارخانه اگر همه‌اش فلان جزء باشد کارخانه به وجود نمی‌آید. اگر حیوانات کوچک و بزرگ همه بگویند چرا من آن هستم و یا انسان نیستم و انسان بگوید چرا فرشته نیستم؟

جواب این است همه را فرشته آفریدن یا همه را مرد یا زن یا انسان یا همه را در یک درجه از استعداد جسمی و عقلی آفریدن یا همه انواع طیور را نوع واحد آفریدن معنایش انسان نیافریدن و اسب و گاو و گوسفند نیافریدن و خلاصه عالم را به این نظم نیافریدن است و بعبارت دیگر همه را فرشته آفریدن یا جماد را نبات آفریدن یا ماه را آفتاب آفریدن یا همه را محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام آفریدن دیگران نیافریدن و ماه نیافریدن و عالم نیافریدن است شما را فرشته آفریدن شما را نیافریدن است و همه را در یک شکل و صورت و استعداد آفریدن همه را نیافریدن است نظام عالم به اینکه هر چیزی خودش باشد و همه این اصناف مخلوقات با این نظام باشند بر قرار است.

خواننده عزیز در اینجا آن قدر اسرار در ذهن موج می‌زند که قلم و بیان از تقریر آن ناتوان است.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام‌من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش

بنابراین عالم موجود و انسان با این تشکیلات و این سازمانی که دارد این عالم است عالم ملائکه نیست و عالم معصومین نیست. این عالم به همین کیفیت و نظامی که دارد عالم دنیا است عالم تکلیف است عالم اختیار است کاملترین نظامات در آن برقرار است. باید هم معصوم و هم انسانها و افراد آنچنانی که مورد عنایت و اصطفاء وتایید هستند باشند و در عین حال مکلف و مختار و صاحب میل‌ها و غرائز طبیعی باشند و هم دیگران باشند. آنها هم چنان نیست که از عنایات خدا محروم باشند که آنها محکوم به گناه و معصیت باشند بلکه آنها نیز می‌توانند از گناه خود را کنترل کرده و مسلط بر نفس خود باشند.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳

در هیچ مرحله‌ای جبر در کار نیست نه معصوم مجبور به اطاعت و عبادت است و نه دیگران مجبور به گناه. اختیار برای همه هست هر چند زمینه اختیار خیر باشد و در بعض موارد و نسبت به اشخاص بلکه شخص واحد به حسب احوال و مقامات فراهم‌تر باشد. مثلًا در روز عاشورا برای حر چنان‌که زمینه اختیار شرّ و ادامه همکاری با شمر و عمر سعد فراهم بود زمینه اختیار خیر و انتخاب سعادت شهادت فراهم نبود. کسیکه در چنان ورطه‌ای مخیر بین مرگ و حیات می‌شود خود را ناچار باختیار حیات می‌بیند اما این حالت او را مسلوب الاختیار نمی‌نماید لذا توانست باختیار جانب خیر و سعادت و شهادت را اختیار کند و در لشگر عمر سعد آن کسانی که مثل حرّ، بزرگی گناه مقابله با امام و ولی الله را می‌دانستند، مجبور بر ادامه همکاری با ابن زیاد نبودند و به اختیار دنیا را بر آخرت و شقاوت را بر سعادت برگزیدند.

حاصل این است که شرایط هر طور باشد مساعد یا مخالف موجب سلب اختیار نمی‌شود ":إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا["۳۷] و "فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ.["۳۸]

چرا ما از موهبت عصمت بهره‌مند نیستیم؟

س ۵. خداوند متعال چرا عده معدودی را معصوم و مصون (اعم از گناه و خطا) قرار داده و دیگران (افراد عادی) را از این موهبت بی‌نصیب کرده است و آیا این لازمه عدل خداوند است؟ و با عدل خدا سازگار است؟

ج. این مسأله بسیار وسیع و دامنه‌دار است و در همین دو مورد که اشاره کرده‌اید خلاصه نمی‌شود، اختلاف حظوظ و برخورداری‌ها از نعمتها، اختلاف عمرها و اختلافات بسیار

معارف دین، ج۲، ص: ۳۴

دیگر همه زیر این سوال می‌رود حتی در عالم حیوانات و نباتات و جمادات و ملائکه هم مطرح می‌شود و در عین حال که علل ظاهریه بسیاری از آنها معلوم و قابل استکشاف است در بسیاری هم تا حال نامعلوم مانده است و بسا که بعد از این هم نامعلوم بماند.

اگر انسان در عالم خلقت و نظاماتی که در آنها برقرار است از اتم تا کهکشانها و در انسان و حیوان و گیاه و همه و همه، فکر و اندیشه نماید و همه را با همه‌اختلافات که دارند که نباید اختلاف هم گفت ملاحظه نماید، می‌بیند همه بر اساس یک نظام متقن بر قرار هستند. بسیاری از این اوضاع برای کسانی که از ارتباطات و حکمتهائی که در کل عالم خلقت بکار رفته بی‌اطلاع باشند مورد سؤال و اشکال باشد. ولی با توجه به یک سلسله قواعد کلی، شخص آگاه در حد دانش و اطلاع خود نظام همه را استوار می‌بیند بنوعی که بهتر از آن برایش قابل تصور نیست. این نظم و کیفیت هم اگر در معرض دید و فهم او قرار نگرفته بود هرگز برایش قابل تصور نبود.

مسأله فراتر از این است که انسان بتواند با بحث در این عمرهای بشری عادی بخشهایی از آن را بطور جامع شناسائی نماید و اگر بعد از تدبر و تأمل در آنچه گفته شد و برای بشر به دست آمده است از روی کمال تواضع در درگاه خالق هستی (عزاسمه) سجده نماید و به این جمله زیبا و مشحون از معنی و معرفت مترنم شود سزاوار است ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیم["۳۹"].

نظامات هستی بر اساس تقدیر خداوند عزیز حکیم علیم است اندازه‌گیریهای اوست که همه عقلاء و ملائکه هم از اینگونه تقدیر و اندازه‌گیری عاجز و ناتوانند و همه به این معنی می‌رسند که تقدیر اگر چه بسیار بسیار پیچیده و غامض است اگر غیر از این بود زیر سؤال میرفت (ابروی تو اگر راست بدی کج بودی). این اشاره‌ای بود بسیار مختصر به کل مطلب و سئوالات مشابه در عالم خلقت و در افعال الهی.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۵

اما در خصوص این مورد اولًا چنان‌که عرض شد اینکه کسی بخواهد یک جریان یا پیش‌آمدی را خلاف عدل بداند، در صورتی قابل توجیه است که تمام اوضاع و احوال کاینات و ظاهر و باطن و صورت و معنی و روح و جسم و خلاصه کل کتاب تکوین را زیر نظر تحقیق گذارده باشد و همه را دانسته و فهمیده باشد. در غیر این صورت حکم به خلاف عدل بودن یک وضع و یک جزء از کاینات غیر موجه است و بیشتر از یک احتمال ضعیف باقی نمی‌ماند.

اجمالًا مسأله اصطفا و برگزیدگی در عالم خلقت بین افراد و بلکه انواع از قرآن مجید استفاده می‌شود و از همه مهمتر اینکه می‌فرماید ":خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً["۴۰] هر چه در روی زمین است برای بشر خلق شده است حقیقتی که تصرفات بشر در کاینات و تسخیری که برای او از مخلوقات زمینی و بلکه فضائی فراهم شده بر آن گواهی می‌دهد.

در اینجا که بشر به این موهبت اختصاص یافته و این همه مخلوقات دیگر و ذوات حیات از آن محروم شده‌اند چه کسی می‌تواند بگوید: چرا؟ و چرا همه یک نواخت نیستند؟ همه اسب همه حیوان همه انسان همه به یک شکل واحد آفریده نشده‌اند؟ آیا در این صورت عالم خلقت چه معنائی می‌یافت همه درختها یک میوه بدهند و همه جنس واحد باشند همه مورچه و قورباغه و ماهی باشند اینگونه سؤالات اگر در انسان رخنه کند، علامت مالیخولیائی و محرومیت از عقل و استقامت فکر است.

در بین افراد انسان هم خدا بر حسب حکمت خود اشخاصی را برگزیده چنان‌که از فرشتگان افرادی را برگزیده است اینها پیغمبران و امامان معصوم هستند که آنها را به مقامات و درجات متعدد خصوصاً علوم لدنیه برگزیده است. آدم و نوح و ابراهیم و آل ابراهیم

و آل عمران و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین- و مریم مادر عیسی و فاطمه زهراعلیهاالسلام و بسیاری دیگر را برگزیده است توفیقات و عنایات خاصه‌ای

معارف دین، ج۲، ص: ۳۶

شامل حال آنها میشود که هم ممکن است ابتداء عطا شده باشد و هم بواسطه صلاحیت‌های اخلاقی و افعالی آنها بر اساس آنچه خدا به آن عالم‌تر است.

چنان‌که در جواب آنان‌که در اختصاص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت می‌پرسیدند چون به ظاهر آن حضرت را دارای مکنت ظاهر و اعتبارات دنیایی نمی‌دیدند می‌فرماید ":اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ [۴۱] خدا می‌داند که رسالت و پیغمبریش را در کجا قرار دهد و به چه کسی اعطا کند هم چنین خدا میداند که توفیقات و عنایات خود را به چه کسانی عطا فرماید ":وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ["۴۲].

عصمت از گناه و خطا نی ز از همین امور است که خدا می‌داند چه کسانی واجد آن می‌باشند و آن حال و آن بینش و آگاهی و خودداری از گناه را چه کسانی دارا هستند.

مع ذلک چنان نیست که معصوم ملزم و ناچار به ترک گناه باشد بلکه معصوم هم مثل سائر مکلفین به تکالیف مکلف است و باراده و اختیار کامل خود تکالیف را ادا می‌کند او هم مثل دیگران قوای نفسانی دارد همه غرائز در وجود او جمع است اما او بر همه مسلط است و همه را به جا و در مورد خود اعمال می‌کند.

بنابراین در اصل و تکلیف و اختیار همه با هم شریکند آنکه معصوم نیست هم مجبور بگناه نیست می‌تواند گناه را ترک کند چنان‌که بسیاری از گناهان را ترک می‌کند او هم نسبت به بسیاری از گناهان و در بعض موارد حال عصمت و اجتناب از گناه دارد مثلًا بینش دینی او در حدی است که مال مردم را سرقت نمی‌کند قتل نفس محترمه نمی‌نماید با محارم خود زنا نمی‌کند. معصوم این حال قدسی را نسبت به تمام تکالیف و وظایف و بلکه مستحبات و مکروهات دارا میباشد، دیگران هم که معصوم نیستند می‌توانند حداقل به مراتبی از این عصمت برسند.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۷

باید بدانیم کسی جز خداوند متعال عالم به عصمت اشخاص نیست از این جهت عصمت باید بدلیل عقلی یا نقلی محکم ثابت شود و آن دلیل فقط در مورد انبیا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام ثابت است. اما این دلیل مانع از اینکه دیگران هم به مقام عصمت برسند نیست تا اشکال شود که چرا عصمت به آنها اختصاص یافت زیرا جوابش این است که این گوی و این میدان شما هم بیائید معصوم باشید. آنچه ثابت است این است که کلّ نبی معصوم و کلّ امام معصوم و عکس آن که کلّ معصوم نبی و کلّ معصوم امام نیست و خلاصه اراده و اختیار ترک گناه و انجام خیر و صواب برای همه ثابت است و همه مکلف و مختارند و از سوی دیگر اصل تفاوت و تفاضل و اصطفا نیز ثابت است و سرّی از اسرار الهی است که حتی در بین انبیا نیز به حکم "تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ["۴۳] جاری است.

مراتب عصمت

س ۶. آیا عصمت دارای مراتب است؟

ج. بلی، ظاهراً مراتب دارد و اعلی المراتب آن همان است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه طاهرین علیهم‌السلام واجد آن بودند.

آیا عصمت قبل از بعثت هم هست؟

س ۷. آیا عصمت قبل از بعثت هم لازم است؟ چرا؟

ج. بلی، لازم و ضروری است و انتخاب اشخاص با سوء سابقه نقض غرض است و از حکیم صادر نمی‌شود. این حسن سابقه اگر نباشد مورد طعن قرار می‌گیرند مسأله مسأله‌ای است فطری و عقلی الان هم در دنیا برای تصدی بعضی از مقامات، سوابق سوء را مانع می‌گیرند.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۸

دین زرتشت

س ۸. آیا دین زرتشت از ادیان الهی است؟ اصولًا ملاک دین الهی چیست؟

ج. در این که دین زرتشت دین الهی باشد اختلاف است و دلیل محکم از قرآن و روایت بر آن نداریم هر چند احکام اهل کتاب بر آنها جاری باشد.

ممکن است در اصل دین او از ادیان توحیدی باشد و آورنده آن از سوی خدا مبعوث شده باشد ولی تاریخ زرتشت از جهات بسیار مجهول و تاریک است و اگر عقیده به یزدان و اهرمن داشته باشد و فاعل خیر و شر را به اصطلاح متعدد بگوید از شرک سر در می‌آورد.

ملاک دین الهی این است که دعوت مطابق با اصول عقلائیه و اخلاق باشد و با اعجاز هم الهی بودن آن اثبات شود.

دوران فترت رسالت

س ۹. آیا در دوران فترت که حدود ۵۰۰ سال طول کشید عدم ارسال رسول، نقض غرض نیست؟

ج ".اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ["۴۴] اولًا بر حسب بعض نظرها در دوره فترت هم اوصیاء انبیاء بوده‌اند و حجت تمام بوده است و مع ذلک معامله خدا با اهل این زمان مطابق عدل خواهد بود.

ثانیاً ظهور پیغمبر هم شرایطی دارد که تا آن شرایط فراهم نشود که خدا آن را می‌داند پیغمبر ظهور نمی‌کند.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۹

ولایت تکوینی انبیاء و ائمه‌علیهم‌السلام

س ۱۰. آیا اعتقاد به ولایت تکوینی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم السلام جزء اعتقادات ضروری است؟

ج. برای آگاهی از پاسخ تفصیلی به مطالبی که در کتاب «ولایت تکوینی و ولایت تشریعی» نوشته‌ام مراجعه کنید.

آیا امّی بودن پیامبر نقص است؟

س ۱۱. با توجه به اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بنا به بیان قرآن کریم امی بوده آیا این نقص محسوب نمی‌شود؟

ج. آنچه مسلم و ثابت است این است که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از بعثت درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده بودند و نمی‌خواندند و نمی‌نوشتند بعد از بعثت هم سیره آن حضرت بر ادامه این برنامه بوده است ولی در بعض موارد مثل آنچه در جریان آغاز وحی و در هنگام کتابت صلح حدیبیه به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد، خوانده‌اند.

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله معجزه حسی نداشته‌اند؟

س ۱۲. مستدعی است تفصیلًا درباره این نظریه توضیح فرمایید: «با توجه به اینکه اسلام دین عقل و تفکر است پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معجزه حسی نداشته‌اند».

ج. برای رفع هر گونه ابهام و اینکه کسی توهم ننماید که پیامبر صلی الله علیه وآله معجزات حسی نداشته به عنوان توضیح عرض می کنیم:

در اینکه اسلام پایه عقل و تفکر را بالا برده و دعوت خود را بر اساس عقل و منطق گذارده و با تأکید و اصرار از مردم می‌خواهد که فکر و اندیشه و تشخیص صحیح را راهنما قرار دهند، شکّی نیست. چه بسا اسلام و ایمان آنکه از راه مطالعه و تأمل هدایت

معارف دین، ج۲، ص: ۴۰

شود و حقیقت دعوت را به واسطه خود آن بشناسد از ایمان کسی که به واسطه یک معجزه حسی که خارج از حقیقت دعوت است ایمان می‌آورد، ارزنده‌تر و آگاهانه‌تر باشد.

شکی نیست که خرافات و موهومات را بسیار و بلکه بیشتر افراد بشر همیشه بجای حقیقت پذیرفته و فکر و ذهن خود را به آن مشغول داشته‌اند و بسیاری از مردم هم هستند که حتی در کارهای روزمره و امور عادی که طبق اسباب معین جریان دارد، منتظر خرق خادت هستند.

ولی بشر به عالم غیب معتقد است و ماوراء طبیعت را باور کرده است. غیب این عالم را بر این عالم و بر این سلسله اسباب و مسببات عادی و محسوس قاهر و غالب می‌داند چون همه چیز را از جمله همین اسباب و مسببات را به آن عالم غیب مستند می‌داند.

غیب مطلق (یعنی خدای جهان) را می‌ستاید و در برابرش نیایش می کند و ظاهر این عالم را مانند سنگ و کلوخ می‌بیند که تقدّس و احترامی ندارند. هر چیز و هر کس را در صورتی قابل احترام و تقدس می‌دانند که با غیب عالم و عالم غیب ارتباط خاص داشته باشد ارتباطی که درجات و مراتب آن متفاوت است.

دین و مذهب بر اساس ایمان به غیب استوار است که فطری بشر است و اگر ایمان به غیب نباشد دین و مذهب مفهوم ندارد بلکه باید گفت دین و مذهب همان ایمان به غیب است و گرنه در امور محسوس و ظاهر ایمان داشتن و نداشتن مطرح نیست.

این احساس و باور سبب شده است که بشر می‌خواهد با آنان که بیشتر این ارتباط را دارند آشنا شود و از آنها راه تکمیل ارتباط و برنامه پیمودن و جلو رفتن در این راه را بیاموزد. ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را که در این ارتباط تا حدّ ممکن پیش رفته‌اند بشناسد و از آنها حقائق غیبی را جویا شود.

معارف دین، ج۲، ص: ۴۱

این احساس فطری بشر به عالم غیب، اگر بطور صحیح رهبری نشود سبب می‌شود که کسانی که در معارف دینی آگاهی ندارند و از انوار هدایت انبیاء استفاده نکرده‌اند به ارواح مرموز قائل شوند و غیب و ماوراء طبیعت را آنچنانکه باید نشناسند.

این افراد پیدایش هر چیز و هر صنف و نوعی را به یک امر غیر عادی و موجود نامرئی نسبت می‌دهند بلکه پادشاهان و زورمندان هم بر اساس همین تدین فکری و سوء استفاده از انحطاط فکری مردم، خود را به عالم غیب نسبت داده و از افراد غیر عادی شمرده‌اند.

در اثر این دو نوع درک (درک صحیح و درک غلط از عالم غیب) خرافات و عقلیات و اباطیل و حقائق در برابر هم قرار گرفته و گاهی در هم آمیخته شدند بطوری که تشخیص و تمیز حق از باطل برای بسیاری دشوار شده است.

از اینجا روشن می‌شود که اعجاز و معجزه برای جدا سازی حقائق از اباطیل است برای آن که بدون شاهد و دلیل، ادعای کسی را نپذیریم و خبرش را از عالم غیب باور نکنیم.

اصل عالم غیب و وجود خدا با این معجزه بزرگ یعنی جهان خلقت ثابت است و اما ارتباط و اتصال خاص با خداوند- که از آن تعبیر به رسالت و نبوت می‌شود- نیز باید با معجزه‌ای حسّی یا عقلی ثابت شود.

در بین تمام طبقاتی که خود را به خدا و عالم غیب نسبت داده و مدعی ارتباط با خدا و یا ارواح مرموز شده‌اند و خود را نماینده‌ای از عالم غیب معرفی کرده‌اند، طبقه‌ای که توانسته‌اند آن را ثابت کنند و گواه حسی یا عقلی به مردم ارائه نمایند فقط پیامبران بودند که هم خودشان و هم اوصیای آنها با معجزاتی که نشان دادند در واقع با خرافات مبارزه کرده و فکر بشر را آزاد نمودند.

معارف دین، ج۲، ص: ۴۲

جستجوی اعجاز و درخواست معجزه نه فقط سبب رواج خرافات نمی‌شود بلکه خرافات را از بین می‌برد. معجزه برهان است و برهان مؤکدترین و محکم‌ترین دلیل و گواه است ":فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّکَ["۴۵].

معجزات و خوارق عادات بر دو گونه‌اند:

گاهی معجزه امری است که بشر بر آن قادر نیست و بدون مدد غیبی نه بالفعل و نه بالقوه تحت اختیار او قرار ندارد مانند «تبدیل عصا به اژدها» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و «بینا کردن کور مادرزاد» و «زنده ساختن مردگان» و بعضی از معجزات دیگر. این گونه امور از مقوله امور مادی نیست ولی اقتدار بشر بر آنها نیز خارج از پرواز گمان بشر نیست.

به بیان دیگر، گاهی معجزه امری است که به وسیله تسبیب اسباب مادی نمی‌توان آن را محقق نمود چون مسبّب اسباب مادی نیست مثل اموری که به آن اشاره گردید هر چند اقتدار بر آنها خارج از شئون بشری نیست و چنان‌که امکان دارد این امور بدون واسطه بشر محقق شود، به واسطه بشر و اعطاء قدرت این افعال و تصرفات به او نیز ممکن الوقوع است.

و گاهی معجزه امری است که تحت شرائط و تسبیب اسباب از انسان قابل صدور است مثل خواندن و نوشتن و تألیف و تصنیف و اکتشاف و اختراع و صنایع مختلف و تولیدات گوناگون و ایراد خطابه‌های علمی و دقیق و دادن برنامه‌های پزشکی و بهداشتی و طرح‌ها و نقشه‌های گوناگون که همه این امور بالقوه تحت اختیار بشر است و با تسبیب اسباب به آنها دست می‌یابد ولی حصول بالفعل همین امور بدون تسبیب اسباب، عملی غیر مادی است و از مقوله امور مادی و حاصل از اسباب و مسببات ظاهری و مادی نیست.

معارف دین، ج۲، ص: ۴۳

البته در این قسم دوم شرط معجزه بودن این نیست که امری که به عنوان معجزه معرفی می‌شود کامل‌تر از افراد دیگری که از نوع آن هستند باشد بلکه همین قدر که خارق عادت و خارج از قانون اسباب و مسببات عادی و مادی واقع شود، معجزه است.

به عبارت دیگر در شق اول نفس آن امری که وقوع یافته مثل اژدها شدن عصا معجزه است و هیچ کس تحت هیچ گونه شرائط مادی و تسبیب اسباب ظاهری نمی‌تواند مثل آن را بیاورد و در قسم دوم وقوع آن بدون اسباب مادی و دفعه معجزه است.

به بیانی دیگر در قسم اول معجزه امری غیر عادی است که نبی یا ولی آن را اظهار می‌کند ولی در قسم دوم امری عادی است که بطور غیر عادی و بدون اسباب ظاهری واقع می‌شود.

بنابراین صدور کتاب و نوشته و بیان حقائق و معارف از انسان اگر چه فی حد نفسه معجزه نیست چون بالقوه دست‌یابی بر آن با اسباب ظاهری فراهم است، اما صدور آن از شخصی که درس نخوانده است و مدرسه و مکتب و استادی ندیده، معجزه است. خواه بگوییم تحقق آن بدون اسباب ظاهری و عادی معجزه است یا تحقق دادن آن بدون سبب ظاهری معجزه است یعنی خواه معجزه را کیفیت وقوع آن امر بگوئیم یا واقع ساختن و تحقق بخشیدن که عمل آن شخص است آن را معجزه بخوانیم فرق ندارد.

عباراتنا شتّی و حسنك واحدو كل الی ذاك الجمال يشير

حاصل کلام آن است که وقوع معجزه به دو گونه است و به هر یک از دو صورت واقع شود دلیل صدق ادعای پیامبر است:

نخست آنکه معجزه بدون واسطه خودِ نبی و مستقیماً به قدرت کامله الهی واقع شود که شاید «تبدیل عصا به ثعبان» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و بطور یقین «قرآن مجید» از این قبیل است. هر چند امکان این را که خداوند متعال به موسی قدرت

معارف دین، ج۲، ص: ۴۴

بر تصرف در عصا را داده باشد یا به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قدرت بر انشاء قرآن داده باشد، منکر نیستیم و اگر به این صورت هم بود معجزه بود.

ولی قرآن کریم بدون واسطه‌بشر معجزه است و کلام خداوند متعال است و کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست خود این الفاظ و کلمات و جمله‌ها بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی شده است هر چند اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بر انشاء چنین کلامی اقتدار می‌یافت باز هم معجزه بود.

قسم دوم آن است که معجزه به واسطه نبی یا وصی به اذن الله تعالی واقع شود یعنی نبی یا وصی به واسطه کمال نفسی که دارد که بر حسب حکمت الهیه سبب قدرت بر تصرف در کائنات می‌شود یا به افاضه مستقیم این قدرت به آنها، قادر بر انجام این افعال باذن الله تعالی می‌شوند. ظاهراً بیشتر معجزاتی که از پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام ظاهر شده از قسم دوم و اعظم معجزات که قرآن مجید است از قسم اول است.

خلاصه کلام آن است که صدور معجزه از بشر باقدار الله تعالی و تأییده اگر چه از افرادی خاص و رجال انسی ظاهر می‌شود و از مقوله امور عادی و تحت اسباب و مسببات مادی و ظاهری نیست، از مقوله امور غیر بشری نیست که لازم باشد در همه جا بلاواسطه و بدون واسطه شخص نبی و اختیار و قدرت او واقع شود بلکه به هر دو نحو وقوع آن قابل تصور است و در هر دو صورت هم استناد دادن آن به خداوند تعالی صحیح است.

پس از بیان این مقدمه ببینیم کتاب خدا و قرآن کریم چگونه معجزه‌ای است و آیا معجزه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به آن بوده یا معجزات دیگر نیز داشته‌اند و در صورت دوم از چه نوع معجزاتی بوده‌اند؟

معارف دین، ج۲، ص: ۴۵

ممکن است گفته شود: قرآن کریم از اموری است که با اسباب عادی و ظاهری وجود پیدا می‌کند و بالقوه آوردن آن تحت اختیار بشر می‌باشد و به این ملاحظه می‌توان گفت از مقوله امور بشری است و عمل غیر بشری است زیرا:

اعجاز آن از این جهت است که بدون اسباب عادی و ظاهری موجود شده در حالی که آنچه در امکان و اختیار بشر است با اسباب عادی و داخل در سلسله اسباب و مسببات ظاهری است.

و به بیان دیگر: این نوع عمل که قرآن یک فرد آن است، دو فرد دارد یک فردِ آن فردی است که با اسباب ظاهری حاصل می‌شود و بشر بر آن قادر است و علم بشری است و فرد دیگر آن بدون اسباب و به خرق عادت حاصل می‌شود و به جز حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله احدی آن را ارائه نکرده است آن عمل غیر بشری است.

این نظر اگر چه از احدی نقل نشده است، باطل است و بطلان آن در نهایت وضوح می‌باشد زیرا بر این فرض آوردن مثل قرآن با تعلیم و تعلم و تسبیب اسباب ممکن می‌شود در صورتی که آوردن مثل قرآن و حتی یک سوره از آن در هیچ شرائط و با وجود تمام امکانات علمی و ادبی امکان ندارد. اعلان اعجاز قرآن از عصر رسالت تا امروز و تا قیام قیامت در تمام جهان در تمام مراکز ادبی و علمی طنین‌انداز است. از تمام بشریت می‌خواهد که اگر می‌توانید تحت هر شرائط و فراهم کردن اسباب مثل این قرآن را بیاورید و هرگز نخواهید آورد.[۴۶]

بسیار ساده‌اندیشی و دور از تعمق و تحقیق است اگر کسی بگوید: «قرآن چون کتاب و نوشته است، از مقوله امور بشری است هر چند عمل غیر بشری است زیرا این کتاب در منطقه‌ای مثل آتن و رم و اسکندریه و مدائن آورده نشده بلکه در ریگستان داغ صحرا

و جمع شترداران وحشی چنین معجزه‌ای پدید آمده است» زیرا از این گوینده می‌پرسیم

معارف دین، ج۲، ص: ۴۶

مقصودِ شما از کتاب که می‌گویید معجزه بزرگ و جاوید است، اگر این است که نوشته که نتیجه کار عادی بشر (نوشتن) و افراد خط آموخته و باسواد است، چون بشر درس ناخوانده و خط نانوشته آن‌را نوشته است معجزه و عملی غیر بشری است و فقط خط نویسی و نوشته و کتابت را بدون توجه به محتوا و امتیازات لفظی و معنوی آن معجزه می‌دانید، این بیان در تعریف اعجاز قرآن دور از حقیقت است زیرا:

اولًا. معجزه بودن قرآن نوشته و کتابت آن نیست زیرا قرآن را نویسندگان وحی می‌نوشتند.

و ثانیاً. با توصیف‌هایی که در خود قرآن از آن شده است سازگار نیست.

و ثالثاً. قرآن که تحدّی می‌کند و اعلام می‌نماید که اگر در مورد این وحی که بر رسول خدا نازل می‌شود- یعنی همین قرآن- شک دارید یک سوره مثل آن را بیاورید و هرگز نخواهید توانست، نه از این جهت است که چون شما همه بی‌سوادید و خط نوشتن نمی‌دانید، نمی‌توانید مثل این کتاب را بیاورید و اگر درس خوانده و باسواد بودید می‌توانستید مثل آن را بیاورید. این اعلان عام به تمام افراد بشر باسواد و بی‌سواد و دانشمند و ادیب و همه و همه تا روز قیامت و بقاء تکلیف و شریعت است.

و رابعاً این خطاب بنا به برداشت شما معنایش این می‌شود که در همه‌قرن‌ها و اعصار اگر بی‌سوادی توانست خط بنویسد و درس نخوانده توانست نوشته‌ای بنویسد اعجاز قرآن خدشه‌دار شود.

اما اگر در پاسخ از اشکال چهارم گفته شود: «چنین کاری- یعنی درس نخوانده بتواند خط بنویسد- بدون مدد الهی و اقدار الهی ممکن نیست و نسبت به احدی بعد از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌و آله اظهار نخواهد شد پس قرآن کلام خدا و معجزه است»، در جواب می‌گوییم: در این صورت درس نخواندن پیامبر باید با دلیل خارج که یکی تواتر و دیگر وضع معلوم عصر آن حضرت است ثابت شود و بنابراین با سائر معجزات که به نقل متواتر ثابت می‌شود فرقی نخواهد داشت در صورتی که آنچه مسلم است این است که

معارف دین، ج۲، ص: ۴۷

قرآن مجید خودش معجزه است اگر چه آورنده آن یک نفر درس نخوانده و مدرسه ندیده است.

خود قرآن معجزه است و بیشترین اتکاء در اعجاز به خود قرآن است و اینکه آیه‌ای بی‌مانند است. چنان‌که آوردن مثل کل کتاب تکوین در امکان بشر نیست آوردن مثل این کتاب که همانند کتاب تکوین در کمال جامعیت و تمامیت و نور و هدایت است در امکان بشر نیست.

همه درس‌خوانده‌ها و علماء و بلغاء و فصحاء اگر جمع شوند از آوردن مثل قرآن عاجز می‌باشند و مرور زمان و گذشت بیش از چهارده قرن حقانیت این تحدی را بیش از پیش ثابت نموده و می‌نماید و از این جهت است که قرآن معجزه‌باقیه و برهان خاتمیت اسلام و حقانیت تمام انبیاء سلف می‌باشد.

یکی از وجوه اعجاز قرآن و شاید بارزترین آنها فصاحت و بلاغت خارق‌العاده آن است که از آن زمان تا به حال همچنان مورد تصدیق و گواهی اهل لسان و ادب بوده است.

با اینکه در عصر نزول قرآن بزرگترین فصحاء و بلغاء عرب در شبه جزیره عربستان بودند و اکثریت قریب به اتفاق مردم کلام فصیح و بلیغ را می‌شناختند، همگی در برابر قرآن و فصاحت و بلاغت آن خاضع شده و از اینکه بتوانند سوره‌ای کوتاه نظیر قرآن بیاورند عاجز شدند.

یکی دیگر از وجوه متعدد اعجاز قرآن اشتمال آن بر بیان معارف و حقائق توحید و الهیات و اصول شرایع و اخلاق و تعالیم اجتماعی و سیاسی است که در این جهت نیز قرآن به خودی خود معجزه است و هیچ کتابی مثل قرآن اینگونه مسائل را عرضه و

بیان نکرده است.

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن اخبار از حوادث غیبی و اموری است که قرن‌ها بعد و تا عصر ما بتدریج بشر با نیروی علم و کاوش بر برخی از آنها واقف شده و خواهد شد.

معارف دین، ج۲، ص: ۴۸

اگر گفته شد: اگر مسأله درس نخواندن پیامبر صلی الله علیه‌و آله و آوردن قرآن از سوی شخصی که درس نخوانده است و مکتب و مدرسه ندیده در کنار اعجاز قرآن قرار ندارد و امر اعجاز قرآن به آن ارتباط ندارد، چگونه بعضی از مفسّرین رجوع ضمیر در " مِّن مِّثْلِهِ "را در آیه کریمه "وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ["۴۷] به عبد در "عَبْدِنَا "محتمل دانسته‌اند؟

آیا این خود دلیل نیست بر اینکه آوردن قرآن از سوی آن حضرت به این لحاظ که درس نخوانده و مکتب ندیده است معجزه است و قرآن از مقوله‌امور بشری و عمل غیر بشری است؟

در پاسخ می‌گوئیم: اولًا بنابراین احتمال هم ممکن است معنی آیه این باشد: اگر شک دارید، بیاورید به سوره‌ای از مثل بنده ما یعنی از بشری مثل او و چون این قرآنی که او آورده از بشر نیست از خدا است و کلام خداست و احدی از بشر نمی‌تواند از پیش خود نظیر آن را بیاورد.

ثانیاً بنابراین احتمال اعجاز از این جهت که آورنده قرآن مجید شخص درس نخوانده و استاد ندیده بود و شبه جزیره عربستان در آن عصر، آتن و روم و مدائن و اسکندریه نبوده است، به ملاحظه محتوا و حقایقی است که در آن است که دانشمندان آن سرزمینها هم به آن نرسیده بودند و به جهت اعجاز آن از جهت فصاحت و بلاغت که امری ذوقی و فطری است و اعراب بی‌سواد و درس نخوانده آن را دارا بودند ارتباط ندارد زیرا همین درس نخوانده‌ها بودند که قصاید و خطبه‌های فصیحه و بلیغه انشاء می‌کردند.

ثالثاً هرگز کسی انکار نمی‌کند که این هم یک معجزه بزرگ است لذا احتمال رجوع ضمیر به عبد در این آیه یک احتمال کاملًا معقول و موجّه است. این معجزه است که کتابی را که درس خوانده‌های جهان در تمام اعصار از آوردن مثل آن عاجز باشند،

معارف دین، ج۲، ص: ۴۹

شخص درس نخوانده‌ای بیاورد و خود به تمام نکات و دقایق و حقایق عالی و مقاصد بلند آن آگاه باشد و به مردم آنرا تعلیم دهد. براساس آن جریان تاریخ را عوض کند و امتی رشید بوجود آورد که تاریخ انسانیت نظیر آن را سراغ ندارد.

اما وقتی می‌گوئیم قرآن معجزه است، وقتی این آیه کریمه را می‌خوانیم ":قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَـذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا["۴۸] مقصودمان خود قرآن است که معجزه است نور، بیان، موعظه، شفا و هدایت است که حتی کفار و ملاحده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده و می‌آورند.

بنابراین واضح می‌شود که قرآن از مقوله امور غیر بشری است به این معنی که با تسبیب اسباب و درس خواندن و بودن در مرکز فصحا و بلغای سرزمین شبه جزیره عربستان در عصر نزول قرآن و با درس خواندن در همه دانشگاهها و همکاری همه‌دانشمندان و ادبا همانند آن آورده نمی‌شود مثل بیرون آمدن ناقه از سنگ هیچ گونه اسباب عادی ندارد که کسی بتواند با آن اسباب مثل آنرا بیاورد.

نکته‌ای که در اینجا توجه به آن مفید است این است که قرآن مجید با اینکه در اوج فصاحت و بلاغت و اقوی البینات و اجل المعجزات است و با تسبیب اسباب عادی علمی و مادی نمی‌توان مثل آن را آورد آیه عالم غیب و وجود خدا است و به معناهایی که گفته شد از مقوله امور بشری نیست و مثل قلب عصا به اژدها و شیر شدن صورت پرده به اسباب غیبی و غیر مادی مستند است، کلام است و الفاظ است و سخن است که هر بشری بر تلفظ این الفاظ و کلمات قادر است و بر ترکیب آنها با یکدیگر توانا است و

شاید کاری برای او از سخن گفتن آسان‌تر نباشد حروف تهجی و لغات همه در اختیار اوست ولی با این قدرت و توانائی که بر تلفظ به این الفاظ و تکلم به این کلمات و تلفیق و تنسیق آنها با یکدیگر و ساختن جمله‌ها دارد از آوردن مثل قرآن عاجز است.

معارف دین، ج۲، ص: ۵۰

چنان‌که پزشکان زمان عیسی و ساحران عصر موسی با همه اطلاعاتی که از طب و سر داشتند از معارضه با معجزات آن دو پیغمبر باز ماندند.

یکی از وجوهی که درباره معنای حروف مقطعه ابتدای سوره‌هایی از قرآن مجید احتمال داده شده، همین است که آوردن این حروف در ابتدای این سوره‌ها اعلام این مطلب است که قرآنی که معجزه است و کلام خدا است و کلام بشر نیست از این حروف کاف، الف، لام و ... و کلماتی که از این حروف ساخته شده می‌باشد که شما در زندگی شب و روز همه جا با آن سر و کار داشته و به کار می‌برید و از آن قصیده‌ها و خطابه‌های فصیح و بلند می‌سازید و با اینکه این کار برای شما بسیار عادی و آسان است و بالبدیهه قصیده می‌سرایید و خطبه می‌خوانید از اینکه بتوانید مثل این قرآن سوره‌ای بیاورید عاجز و ناتوانید.

در اینجا سخن را در اقسام معجزه و اینکه قرآن مجید از کدام قسم معجزه است و این که غیر از قرآن مجید پیغمبر صلی الله علیه‌و آله معجزات دیگر داشته‌اند پایان می‌دهیم بدیهی است در ضمن مسائل مهمی که در این بحث بررسی شد معلوم شد که:

اولًا قرآن مجید معجزه‌ای است که مثل خارج شدن ناقه از سنگ و تبدیل عصا به اژدها با اسباب عادی و مادی آوردن مثل آن ممکن نیست و اگر اموری که عاده با اسباب ظاهری عادی در اختیار بشر است به خرق عادت و اعجاز آورده شود از این جهت که اسباب آوردن مثل آن‌ها در اختیار بشر است از مقوله امور بشری ولی عملی غیر بشری باشد قرآن مجید از این مقوله نیست و به این تعبیر از مقوله امور غیر بشری است زیرا ایجاد مثل آن از محدوده اسباب عادی و ظاهری خارج است.

ثانیاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه‌و آله علاوه بر قرآن مجید معجزات بسیار دیگر نیز داشته‌اند که از هر دو مقوله بوده یعنی هم از آنهائی که آوردن مثل آنها مطلقاً در تحت اختیار بشر نیست و هم از آنهائی که آوردن آنها، با اسباب در اختیار بشر است ولی بدون اسباب خرق عادت و معجزه است مثل تسبیح سنگریزه و تکلم سوسمار به زبان فصیح و اجابت

معارف دین، ج۲، ص: ۵۱

درخت امر آن حضرت را و آمدن آن به خدمت حضرت و اشباع خلق کثیر به قلیل و شفاء بیماران و اخبار از غیب و به زیر خاک کردن هسته‌خرما و در همان لحظه درخت شدن و ثمر دادن.

فرق قرآن مجید با تمام این معجزات باقی بودن و جاودان ماندن آن است که بدون توسل به هیچ گونه نقل متواتر، امروز و تا قیام قیامت اعجازش ظاهر و به خودی خود معجزه است.

اقسام معجزه

معجزه گاهی از جنبه‌ی ذاتی مافوق درک انسان و اطلاع او از اسباب و مسببات است مانند قلب عصا به اژدها، و ید بیضا یا بیرون آمدن ناقه از سنگ یا بینا کردن کور مادرزاد و زنده ساختن مردگان و تصرف در جمادات و نباتات، و گاهی از جنبه ذاتی با علم و اطلاع بشر از اسباب و مسببات موافق است، و تحت حیطه عقل و درک انسان در می‌آید.

به عبارت آخر گاهی معجزه چیزی است که خودش در عالم بسیار است و دیدن آن اعجاب‌آور نیست پدیده‌ای است که ذهن و حس به امثال و نظائرش آشنا شده است ولی آورنده آن کسی است که در آن رشته وارد نیست و صدور آن از او خرق عادت و شگفت‌انگیز است. مثل اینکه اگر یک شخص بی‌سواد یا یکنفر نقاش استاد ندیده و نقاشی نکرده خط بنویسد و بهترین تابلوهای نقاشی را تحویل دهد یا یک شخص تحصیل‌نکرده نسخه‌های مفیدی که پزشکان حاذق از آن در بمانند، بنویسد یا یک نفر مکتب

نرفته و مدرسه ندیده خطابه‌های دقیق علمی ایراد کند، و مسائل مشکل علمی را پاسخ بدهد اینها هر دو معجزه است در این یک خط نوشتن و نوشته معجزه نیست ولی خط نانوشته و درس نخوانده خط بنویسد یا خطابه‌های علمی ایراد کند خارق عادت است، و در صورت نخست قلب عصا به اژدها معجزه است.

معارف دین، ج۲، ص: ۵۲

بعبارت دیگر گاهی خرق عادت از جنبه‌فعلی معجزه است و گاهی از جنبه فاعلی پس امکان دارد که معجزه از مقوله کارهای بشری باشد ولی عمل بشر نباشد چنانچه غالباً از مقوله امور غیر بشری است که در اینصورت عمل غیر بشری است.

در مورد قرآن به هر دو معنی اعجاز شده است از بعض جهات اعجازش به معنی اول است، و از بعض جهات به معنی دوم است از جهت اینکه در قرآن تعالیم و حقایقی که بتدریج پس از قرنها کشف می‌شود در آن عصر و در آن محیط از جانب یک نفر امی درس نخوانده بیان شد ذات این موارد اعجاز امور بشری است ولی عمل غیر بشری است چنانچه این معنی از آیه "وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ [۴۹] بنابر رجوع ضمیر «من مثله» بسوی خود پیغمبر استفاده می‌شود.

و از جهت اینکه در عالیترین مرتبه فصاحت و بلاغت است، و آوردن مثل آن برای بشری ممکن نیست، و اینکه کتابی به جامعیت و هدایت آن نخواهد رسید از امور غیر بشری است.

چنانچه می‌فرماید ":لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَـذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ["۵۰] که اثبات می‌نماید آوردن مثل قرآن با اجتماع جن و انس، و با تشکیل کنفرانسهای علمی و ادبی، و مجامع تحقیقی در مرور تمام قرون و اعصار امکان‌پذیر نیست. ظهور این همه علوم، و این جامعیت جنبه هدایت، و فصاحت و بلاغت مثل قلب عصا به ثعبان کار بشری نیست، و اگر پیغمبر تمام دانشگاهها را دیده بود بدون وحی آوردن کتابی مثل قرآن و دینی مانند اسلام ممکن نبود.

بلی ممکن است تبدیل عصا به اژدها ابتدا برای توده مردم اعجاب‌انگیز باشد ولی قرآن برای هوشمندان، و روشن‌ضمیران بیشتر جالب است. آن معجزه‌ای بود که اگر هم باقی

معارف دین، ج۲، ص: ۵۳

می‌ماند بمرور زمان و انس مردم به دیدنش اهمیتش از بین می‌رفت، و مانند یکی از پدیده‌های این عالم می‌شد، و این معجزه‌ای است که همیشه ذوق و فکر و روح بشر را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، و عجایب آن به گذشت زمان آشکارتر میشود.

کلام دانشمند شهیر ابن رشد:

ابن رشد یکی از مردان نامدار عالم علم و متخصص در رشته‌های مهم علمی که در وصف او، میگوید: «بسیاری از اغلاط فکر انسانی را تصحیح کرد، و ثروت سرشاری بر نتایج کوششهای عقل بشری افزود که از آن بی‌نیازی نیست» او رهبر حرکتهای مهم علمی در پزشکی، و علوم عقلی بشمار می‌آید، و آراء او هنوزهم مورد توجه است، و او کسی است که میگوید «من اشتغل بعلم التشریح ازداد ایماناً بالله» فهرست کتابهای او در مقدمه کتاب فلسفه ابن رشد درج است.

این مرد پیرامون اعجاز قرآن کلامی دارد ما از آن اقتباس می‌کنیم و آن را با بیان خود تکمیل می‌نماییم: میگوئیم فرق بین قرآن و معجزات دیگر مانند شفاء کور مادرزاد، ید بیضاء، احیاء اموات این است که اینگونه خوارق عادات هرچند برهان حقانیت است فعل نبی و پیغمبر از آن جهت که نبی و پیغمبر است نیست و بعبارت دیگر عین نبوت و پیغمبری او نیست و خارج از عین نبوت او است. میزان صحت قول و مطابق بودن آن با واقع که می گوییم فلانی پیغمبر است یا عالم است یا پزشک است پزشک بودن و نبوت و علم و طب است، و امارات خارجی بر صحت حمل نبی و عالم و پزشک عین نبوت و علم و طب نیست، قلب عصا به ثعبان یا ابراء اکمه و ابرص یا خبر از آنچه ذخیره کرده‌اید، و این قبیل معجزات امارات و شواهد خارجی بر صحت ادعای نبی است، و اینکه قضیه

(هذا نبی) این پیغمبر است صادق و راست است.

ولی قرآن که معجزه است عین موضوع نبوت است زیرا نبوت و رسالت غیر نزول وحی و اخبار از خدا و آوردن شریعت و برنامه سعادت و ابلاغ اوامر و نواهی خدا و تعالیم اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی، چیزی نیست و خدا همین را معجزه پیغمبر اسلام اعلام

معارف دین، ج۲، ص: ۵۴

کرده و مثل معجزه از خود برای خود است، و نبوت و رسالت با معجزه در اینجا یکی شده است.

فرق بین این دو نوع معجزه تقریباً مثل این است که یکی می‌گوید من پزشکم و دلیلم اینست که بیماران را معالجه می‌کنم از همان موضوع مورد ادعا دلیل آورده و خودش را مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب دلیل خودش قرار داده است دیگری می‌گوید من پزشکم و دلیلم این است که روی آب راه می‌روم این دلیل خارجی است و به قول ابن رشد قانع کننده است چون کسی که قدرت دارد بر روی آب راه برود که عملی بشری نیست بر معالجه بیماران که عملی بشری است به طریق اولی قدرت دارد و اما خود عمل را دلیل قرار دادن و دلالت خود عمل بر آن برهان است و از هر دلیلی محکم‌تر است.

در مورد نبوت هم همین قسم است معجزاتی که خارج از ذات نبوت باشد اگر چه حجت است و یقین آور است و چون مقارن با ادعا است بالاتر از دلیل اقناعی است بلکه الزامی و قطعی است مع ذلک در دلالت بر نبوت مثل دلالت خود نبوت بر نبوت نیست.

پیغمبر اسلام می‌گوید: این وحی من و این آیاتی که بر من نازل می‌شود معجزه است و شما که در سخنوری، ادب، بیان، خطبه‌سرایی، شعر و همه فنون سخن استادید اگر همه جمع شوید و همه با هم همکاری کنید هرگز مثل این آیات مثل این وحیی که بر من نازل می‌شود نمی‌توانید بیاورید عاجزید و ناتوان.

این معجزه در خود وحیی که به من می‌شود قرار داده شده است مرور زمان هم ۱۴ قرن است که این موضوع را اثبات کرده و ادباء و سخن‌شناسان و سخن‌پردازان عالیقدر مسلمان و مسیحی به اندیشه اینکه بتوان مانند قرآن یک سوره‌ای را آورد هم نزدیک نمی‌شوند.

فرق دیگر قرآن با معجزات دیگر این است که آن معجزات اگر مقرون به ادعای نبوت نباشد دلالت ندارد و مانند یک پدیده‌ای از پدیده‌های عالم آفرینش یا یکی از کرامات

معارف دین، ج۲، ص: ۵۵

افراد محسوب می‌شود ولی در قرآن این انفکاک تصور نمی‌گردد و شرط مقرون بودن معجزه با ادعای نبوت در اینجا زائد است.

معجزه حسی و عقلی

فرق بین معجزه حسی و مادی و معجزه عقلی و علمی این است که معجزه حسی مثل معجزات انبیای گذشته و بسیاری از معجزات پیغمبر ما دلیل نبوت برای همگان است و معجزه عقلی و علمی در بیشتر موارد دلیل برای خواص و دانشمندان است و باید نیروی عقل و فهم بکار افتد تا معجزه را ادراک کند.

معجزه عقلی و علمی مثل معجزات علمی قرآن و مثل جامعیت و اکمل بودن آن از تمام کتابهای آسمانی و شرایع دیگر، و مانند سیره و روش پیغمبر در وقایع مختلفه و رویدادهای گوناگون زندگی و وضع لباس و خوراک و سلوک با مردم و اخلاق او که نمونه اعلای انسانیت بود این معجزات را عقلهای بالغ و روشن مستقیماً و با کمک علم درک می‌کنند.

اما در معجزات مادی و حسی هم اگر چه عقل وارد می‌شود و باز هم باید حکم کند ولی بر صحت دعوی حکم می‌کند اگر چه کسی که معجزه را می‌بیند حقیقت آن را نشناسد و شناخت آن برایش ممکن نباشد.

علت اینکه به معجزات عقلی و علمی اکتفا نشده این است که بیشتر در معرض اشتباه کاری و قیل و قال و جدال است، آراء ناقص و

کوتاه در این میدان به جولان می‌افتد و افرادی که خبره و بصیر نیستند هم در این موضوع اظهارنظر می‌کنند و کسانی که معجزات حسی را لازم نمی‌دانند از این نکته غافل هستند و به ترقی فکری بشر اتکاء می‌کنند.

در مورد معجزه حسی کمتر این اشتباه کاری‌ها راه می‌یابد و دهان مخالف بسته می‌شود و توجیه و تفسیر مخالفی که مورد قبول همگان واقع شود در آن نمی‌توان کرد. از این جهت معجزات حسی و مادی نقش مهی را در نفوذ کلمه پیامبران و جلب قبول باور

معارف دین، ج۲، ص: ۵۶

عامّه دارد و بدون آن در حالی که رشد فکری جامعه و بی‌نظری و ترک اغراض شخصی نباشد با اتکا بر معجزات عقلی و علمی در صورتی که برای همگان آشکار نباشد نمی‌توان هدایت انبیاء و پیامبران را در همه‌ی دلها گسترش داد و به بیان دیگر حجت خدا بر همه خلق تمام نمی‌شود.

لذا تاریخ انبیاء مشحون از معجزات حسی و مادی است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه‌و آله نیز از این معجزات بسیار داشت و هر کس در تواریخ و اخبار مطالعه کند و معجزات آن حضرت و خبرهای غیبی او را ببیند و بهانه‌گیر نباشد شکی برای او باقی نمی‌ماند. اگر بر این معجزات، معجزات و خوارق عادت و خبرهای غیبی علی علیه السلام و سائر ائمه علیهم السلام را اضافه کنیم که در کتب و تواریخ شیعه و سنی تا زمان ما ضبط شده است، بیش از آن می‌شود که بتوان احصا کرد.

بی جهت برای خوش آمد بعضی مردم که فقط به اسباب و علل حسی مأنوس می‌باشند، نباید در این گونه معجزات که پدیده‌هایی غیر قابل انکار است سخنان تردیدآمیز بگوییم و واقعیات و عینیات را منکر شویم.

معجزه هم مثل پدیده‌های دیگر است که وجود یافته و محسوس شده است هر چند شما نتوانید با اسباب و علل ظاهری آنرا توجیه و تفسیر نمائید.

صحیح است که با وجود قرآن که از جهات متعدد معجزه است و برای همگان باور آور است برای معجزات حسی خصوص برای مردم روشنفکر و عالم تردیدی باقی نمانده است و قرآن عظمتش بر همه غالب شده و روز به روز توجه به این معجزه بیشتر میشود اما این دلیل آن نیست که ما معجزات دیگر و تواریخی را که همه بر آن اتفاق دارند و کتب سیره پیغمبر را که این معجزات را نقل کرده‌اند و از حد تواتر گذشته کنار بگذاریم.

معارف دین، ج۲، ص: ۵۷

قرآن معجزه‌ی حسی یا علمی

قرآن معجزه مادی و حسی که تصرف در امور مادی و عناصر طبیعی و بسائط و مرکبات عالم طبیعت مثل کوه، دریا، زمین، خاک، ستارگان، جماد، نبات انسان و حیوان باشد، نیست.

قرآن از جنبه‌فصاحت و بلاغت معجزه است از این که موضوعش که کلام و بیان است و اسبابش در اختیار هر بشری قرار دارد و موادش را که حروف و کلمات باشد همه می‌دانند و در سخنان خود استعمال می‌کنند مع ذلک از همین مواد و کلمات و چنین کار بشری سهل و آسان که با اسباب مادی انجام می‌شود معجزه اظهار شده است.

اعجاز علمی قرآن با توجه به مبادی و مبانی علمی که در آن بیان شده و با توجه به آیات الهیات و توحید و نبوت و اخلاق و دعوت به عدالت و حریت و اصول صحیح تشریعات و قصص گذشتگان و اشاره به اوضاع آفرینش و نظام عالم خلقت و واداشتن بشر به تفکر و تعقل و مطالبی که در علوم مختلف مطرح است، ثابت و واضح است.

این اعجاز خصوص در میدان تشریع در عصر ما که پیروزیهای صناعی بشر و قدرت او در تصرف در کرات و فضا چشمگیر شده و مع ذلک از ارائه برنامه‌ای جامع الجهات و کافی تمام جوانب وسیع انسان و مصالح روح و جسم و باطن و ظاهر او عاجز مانده است

آشکارتر شده است و مرور زمان عظمت قرآن را در ناحیه تشریع بیشتر تأیید و استوار می‌سازد.

اهمیت و برتری این کتاب بر کتابهایی مثل تورات و انجیل که پشتوانه اصل تحریف نشده آنها آن معجزات حسیه بود هر روز ظاهرتر می‌شود و علماء و دانشمندان رشته‌های مختلف از خودی و بیگانه آنرا به صراحت اعلام کرده و قرآن را بزرگترین ثروت علمی و تربیتی و تشریعی و اخلاقی می‌دانند که در اختیار بشر گذارده شده است.

مع ذلک این به آن معنی نیست که قرآن فقط جنبه معجزه علمی دارد و برای همگان نیست، قرآن از جهت اعجازش در فصاحت و بلاغت و در خبر از امور غیبی و در خبر

معارف دین، ج۲، ص: ۵۸

از حقایقی که دنیا پس از قرنها به آن دست یافته برای همگان معجزه است و از هر معجزه مادی و حسی روشن‌تر است.

همانگونه که در زمان موسی سحر رواج کامل داشت و در زمان عیسی علم طب رونق گرفته بود و معجزه موسی را خدا قلب عصا به اژدها و ید بیضاء و معجزه عیسی را شفای بیماران و کور مادرزاد و احیاء اموات قرار داد تا مردم وقتی می‌بینند همه پزشکان حاذق از معجزات عیسی عاجزند و یا ساحران مشهور را می‌بینند که از قلب عصا به اژدها با آن کیفیت ناتوانند از عجز و ناتوانی آنها پی ببرند که معجزه موسی و عیسی کار بشری نیست بلکه کار الهی است. در عصر پیغمبر هم بازار ادب و فصاحت و بلاغت رونق کامل داشت و بزرگترین افتخارات آنها سخنوری و شاعری بود و همه سخن‌شناس و ذوق لطیف و قریحه‌های حساس داشتند و فنون مختلف کلام را می‌شناختند و نقل مجالس و محافل آنها بود، خدا قرآن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عطا کرد که در فصاحت و بلاغت و تأثیر در ارواح و حسن ترکیب و فنون ادبی در مرتبه‌ای است که احدی از بشر نمی‌تاند مثل سوره‌ای از آنرا بیاورد و رسماً اعلان شد و این اعلان در خود قرآن در آیات متعدده قرار داده شد.

علاوه بر اینکه خود مردم همه اهل ذوق بودند، بلغاء و ادبایی که همه در سرودن اشعار و قصاید و خطابه‌ها فوق‌العادگی داشتند و استاد بودند از آوردن یک سوره‌ای مانند آن عاجز شده عجز و ناتوانی آنها بر همه روشن شد و دانستند که اگر این کار بشری بود این سخنوران و سخندانان نامی می‌توانستند مثل آنرا بیاورند.

این اعلان اعجاز همچنان چهارده قرن است که در قرآن باقی و به قوت خود الی الابد باقی خواهد ماند. پس این معجزه برای همگان است و راه شبهه و تشکیک و اشتباه‌کاری در آن بسته است و ادباء طبیعی و مسیحی در برابر آن سر تعظیم فرو آورده‌اند. خبرهای غیبی قرآن بسیار است و این معجزه نیز برای همگان دلالت بر نبوت دارد. هم چنین حقایقی که پیشرفت علم پس از چهارده قرن آنها را اکتشاف کرده است و قرآن از آن

معارف دین، ج۲، ص: ۵۹

اطلاع داده است برای همگان معجزه و قابل درک و اذعان است و رشته‌های دیگر که شرح آن در اینجا بیش از این مناسب نیست.

این که گفته شده: «محمد می‌کوشد تا کنجکاوی مردم را از امور غیر عادی و کرامات و خوارق عادات به مسائل عقلی و منطقی و علمی و طبیعی و اجتماعی، و اخلاقی متوجه سازد و جهت حساسیت آنانرا از (عجایب و غرایب) به (واقعیات و حقایق) بگرداند»،

اگر غرض این است که گوینده می‌خواهد مردم را از معجزه منصرف سازد یعنی به آنها بفهماند که درخواست معجزه از پیغمبر سزاوار نیست حتی پیش از اثبات نبوت به معجزه، این سخن صحیح نیست و بدون معجزه شناختن پیغمبر ممکن نیست زیرا اگر معجزه نباشد پیغمبر شناخته نمی‌شود. چگونه پیغمبر چنین هدفی داشت در حالی که در آیات بسیار از قرآن مردم را به معجزات متوجه کرده و این سنت الهی را تأکید و تأیید فرموده است. خوارق عادات اگر چه از عجایب و غرائب است واقعیات و حقایق است.

اگر غرض این است که پس از اثبات پیغمبری و اظهار معجزه تکرار درخواست معجزات صحیح نیست و یا اینکه هر موضوعی را

نباید بعنوان معجزه طلب کرد چون بسا با ناموس خلقت و نظام جهان مغایر باشد، سخن تمام و صحیحی است زیرا پس از اثبات نبوت باید ایمان آورد و عمل کرد و تکرار درخواست معجزه بهانه‌گیری یا استهزاء است و صحیح نیست و پیغمبر هم نمی‌تواند از جانب خود هر تقاضائی را قبول کند لذا "سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنتُ إلّا بَشَرًا رَّسُولًا["۵۱] می‌فرماید و هم چنین قبل از اثبات هم هر نوع معجزه را طلبیدن پذیرفته نیست و پیغمبر خود می‌تواند (ابتداءاً و بدون درخواست) خرق عاداتی را بعنوان معجزه اظهار کند و هر کجا هم مناسب باشد طبق درخواست قوم معجزه‌ای نشان دهد.

معارف دین، ج۲، ص: ۶۰

بنابراین بعضی از خواسته‌های قوم جواب مثبت ندارد مثل اینکه درخواست کنند کوه‌ها از زمین برداشته شود یا صفا و مروه طلا شود و یا از مردم مکه رفع احتیاج گردد و یا آنها را از قیمت اجناس پیش از وقت آگاه سازد یا مخازن تحت‌الارض بر روی زمین ظاهر شود یا شام را عراق و عراق را شام بسازد.

این پیشنهادها به علل متعدد نباید پذیرفته شود و پیشنهاد آن به پیغمبر غلط و حاکی از روح لجاج و عناد یا کمال نادانی است. باید مردم را متوجه کرد که ناموس معجزه هم مثل سایر نوامیس تحت حکمت و مشیت الهی قرار دارد و پیمبران بشر بوده‌اند و فرستاده، و فرستاده‌حق تحکم بر فرستنده خود و تصرف در شئون او ندارد. پیغمبر تحت امر فرمان خداست و در معجزه هم مطیع فرمان اوست و برانگیخته نشده است که اینگونه کارها را انجام دهد و نظام عالم خلقت را عوض کند «سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنتُ إلَّا بَشَراً رَسُولًا».

اگر غرض گوینده این است که پیغمبر می‌خواست مردم را از معجزات محسوس به معقول متوجه سازد این هم صحیح نیست زیرا تفاوتی ندارد که خرق عادت حسّی باشد و مادّی یا عقلی و علمی.

بلی ممکن است پیغمبر بخواهد افکار را از اینکه همه چیز از مجاری معجزه و عمل خرق عادت و غیر اسباب طبیعی انجام گیرد و بنای زندگی خود را بر آن قرار دهند منصرف سازد و متوجه به فکر و عمل و کار و کوشش و غور در مسائل علمی و اجتماعی و کشف اسرار کائنات و اسباب طبیعی سازد. این کار از راهنمائی‌های مهم و لازم است و اسلام به آن توجه کامل کرده و در آیات و احادیث درباره آن تأکید و هدایت کافی شده است تا مردم بدانند که معجزه و امثال آن جریان عمومی و ثابت عالم را عوض نمی‌کند و نباید به انتظار اینکه معجزه‌ای بشود یک قوم یا یک فرد دست از تحصیل، صنعت، علم، کشاورزی، دامداری و کوشش‌های دیگر بردارد.

معارف دین، ج۲، ص: ۶۱

این صحیح است که افکاری روی ناآشنایی به غیب این عالم و اینکه این عالم ظاهر و محسوس را مظهر حکمت و علم خدای حکیم عالم نمی‌دانند می‌خواهند خارق عادتی بشود و بسا که در هر موضوع چیزی و روحی را مؤثر بشناسند و بسا که بعض پدیده‌ها را که جنبه اعجاز هم ندارد از سادگی و ضعف فکری معجزه و کرامت پندارند و گمراه شوند و پیغمبر می‌خواهد مردم از این طرز تفکر آزاد شوند و رشد پیدا کنند و توجه آنها به کار و فعالیت و سعی و عمل خود باشد. اینها مسائلی است که تعلیمات اسلام همه را در بر گرفته، و در هر موردش بشر را راهنمائی کرده است.

ولی این با اینکه معجزه حسّی باشد یا فقط عقلی و علمی، ارتباط ندارد و چنان‌که گفتیم با اینکه در قرآن این همه از معجزات حسّی انبیاء بیان شده است دلیلی ندارد که پیغمبر بخواهد مردم را از کرامات و معجزات حسی و مادی منصرف سازد و با اینکه از خود آن حضرت این معجزات به شهادت همین سیره ابن‌هشام و طبری و همه تواریخ و تفاسیر و کتب حدیث بسیار صادر شده است و پس از آن حضرت نیز از اهل بیتش از این خوارق عادات زیاد دیده شد. این خوارق عادات که از انبیاء و ائمه‌علیهم‌السلام صادر می‌شود علاوه بر اثبات حقانیت آنها دلیل و راهنما به سوی عالم غیب و توجه انسان به خدا و قدرت او و مالکّیت و نفوذ امر او است. فانه علی کل شیء قدیر و هو القادر المتعال.

آیا معجزه‌ی پیامبر، جاودانی است؟

س ۱۳. می‌خواهم آگاهی پیدا کنم اگر رسالت پیامبر اسلام یک رسالت جاودانی است آیا معجزه او هم جاودانی است؟

ج. شرط جاودانگی رسالت جاودانه بودن معجزه نیست وقتی رسالت به وسیله معجزه پیغمبر و هر دلیل قطعی دیگر ثابت شد اگر خود پیامبر خبر از جاودانگی رسالتش بدهد کافی است و جاودانگی آن مثل سائر اخباری که پیغمبر می‌دهد، ثابت می‌شود. بنابراین

معارف دین، ج۲، ص: ۶۲

جاودانی بودن دین اسلام به همان ابلاغاتی که از خود پیغمبر شده است ثابت است و اصل رسالت به معجزات بسیار که از آن حضرت صادر شده ثابت است هرچند این معجزات بعد از زمان وقوع باقی نمانده باشند مثل معجزه شق‌القمر یا ردّ شمس یا تسبیح سنگریزه و صدها معجزه دیگر یا اینکه تا مدتی موقت باقی مانده باشند.

مع ذلک رسالت جاودانی اسلام به معجزه جاودانی و پایدار نیز ثابت است. معجزه‌ای که نه تنها دلیل جاودانی دین اسلام است بلکه دلیل حقّانیت همه ادیان الهی و آسمانی پیغمبران بزرگ خدا است و آن معجزه قرآن مجید است که بیش از یکهزار و چهارصد سال است که در آسمان اعجاز می‌درخشد و جاودان و همیشه باقی و برقرار است.

اعلان اعجاز آن در مثل این آیه شریفه ":وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [۵۲] شامل همه اعصار و هر زمان و مکان است این اعلان و دعوت جهانیان به آوردن یک سوره مثل قرآن فراگیر اهل زمان ما و زمانهای بعد و بعد است چنان‌که فراگیر زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه‌و آله بود.

و در واقع اعلان یکصد و چهارده معجزه باقی و جاودانی است زیرا از کسانی که شک دارند می‌خواهد مثل یک سوره بیاورند هر کدام از سوره‌ها باشد سوره بقره و آل عمران و سوره‌های طوال باشد یا سوره‌ای مثل توحید و کوثر.

اعجاز دیگر قرآن که باقی است بر حسب این آیات خبر از غیب و آینده است که میفرماید ":فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ [۵۳] در این آیه خبر میدهد که یک سوره مثل قرآن را نمی‌آورند و نخواهند آورد هر چه بر عمر دنیا و فصاحت و بلاغت و قدرت بشر بر ادبیات بگذرد این معجزات

معارف دین، ج۲، ص: ۶۳

چهارده قرن است که در معرض همه مخالفان و معاندان قرار دارد و کسی نتوانسته است در مقام معارضه با آنها کلامی را بیاورد که در حدی قابل قیاس با این آیات و طرف نسبت با این سوره‌ها باشد این مطلبی است که محققان بزرگ بیگانه نیز بر آن گواهی داده و اعتراف دارند.

در خاتمه یادآور می‌شود که راجع به اعجاز قرآن مجید و وجوه اعجاز آن کتابها و تالیفات ارزشمند در طی این مدت طولانی نوشته شده و ابعاد گوناگون اعجاز قرآن را مورد بحث و اثبات قرار داده‌اند.

مناظره‌ی حضرت ابراهیم با ستاره‌پرستان و ...

س ۱۴. بر اساس آیه ۷۶ تا ۷۸ سوره مبارکه انعام: فلمّا جنّ علیه اللیل رءا کوکبا قال هـذا ربّی فلمّا افل قال لا احب الافلین ...[۵۴] آیا طبق سه آیه فوق حضرت ابراهیم دچار شرک شده بود؟

ج. مسئله عصمت انبیا و ائمه طاهرین علیهم الصلاهٔ والسلام با برهان عقلی ثابت است و از اموری است که در بحث از لزوم نبوت و به اصطلاح نبوت عامه و قبل از نبوت خاصه و بحث از نبوت افراد و اشخاص ثابت است و در نصوص قرآنیه و روایات معتبره آیه و روایتی که دلالت قطعی بر خلاف آن داشته باشد وجود ندارد.

دلالت احتمالی که در برابر آن دلالت احتمالی دیگر باشد نمی‌تواند ناقض این معنی باشد بلکه خود بخود آن آیه بر همان معنائی که با دلیل عقلی معارض نباشد تفسیر می‌شود و جالب این است که علامه حلّی در «الفین» هزار دلیل بر آن اقامه فرموده است.
در مورد کلام خدای تعالی "فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ، "با نظر به خود لفظ آیه این احتمال که حضرت ابراهیم، خبر از ربوبیت کوکب و اعتقاد به آن داده و سپس از آن رجوع کرده باشد قابل اعتنا نیست. بر حسب معارف دین، ج۲، ص: ۶۴
ظاهر کلام این یک نوع محاجه و افحام و الزام طرف است به صورت استفهام نه استفهام حقیقی بلکه برای ملتفت کردن طرف و بیان حقیقت است و سایر آیات در اینجا نیز بیان ابطال ربوبیت ستاره و فساد عقاید ستاره پرستان است.

آیا ابراهیم بت شکن دروغ گفت؟

س ۱۵. طبق آیه ۶۳ سوره انبیاء حضرت ابراهیم مرتکب دروغ شده است؟ در حالی که دروغ نیز از گناهان کبیره است و با عصمت پیامبران سازگاری ندارد "قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ «۶۲» قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ."
ج. درمثل آیه "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ "قرینه حالیه و عقلیه است که متکلم از بل فعله کبیرهم معنای حقیقی آن را اراده نکرده و مخاطب هم به آن متوجه می‌شود. این هم یک نوع ملتفت کردن مخاطب به حقیقت است و طرح این احتمال است که چون بزرگشان شکسته نشده است او عامل این عمل بوده ولی باید از خوشان بپرسید اگر بتها گویا و ناطق باشند یعنی: ان کانوا ناطقین فکبیرهم هو الذی فعل بهم و چنان‌که می‌دانیم صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست و این یک تنبیه بسیار ظریف و ادیبانه است که طرف خود بخود از آن به اشتباه خویش پی می‌برد.

چرا حضرت ابراهیم خود را مریض خواند؟

س ۱۶. با استناد به آیه ۸۸ و ۸۹ سوره مبارکه صافات: فنظر نظرة فی النجوم فقال انّی سقیم، اشکال کرده‌اند حضرت ابراهیم برای ماندن در شهر اولًا: مرتکب دروغ شده و ادعای بیماری کرده ثانیاً: با نگاه به ستارگان بر اعتقاد مردم زمان خود که به تأثیر اوضاع و احوال ستارگان در زندگی انسانها معتقد بودند، تأکید نموده و از این طریق دچار شرک شده است مستدعی است پاسخ فرمایید.
معارف دین، ج۲، ص: ۶۵
ج. در مثل آیه "فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ "نیز می‌توان گفت که اصلًا ظهوری در معنایی که خلاف عصمت باشد ندارد، زیرا از آن استفاده نمی‌شود که با نظر در علم نجوم حضرت ابراهیم چه مطلبی را استکشاف کرد.
آیا بیماری خود را استکشاف کرد؟ اگر این باشد دلیل بر تأیید او از شرک و ستاره‌پرستی نمی‌باشد بلکه دلالت بر آن دارد که اوضاع فلکی و ستارگان دلالت بر وقوع بعضی حوادث دارد، مثل اینکه اجتماع ابرها دلالت بر باریدن باران دارد.
در آن زمان ستاره‌شناسی علم رایجی بوده است و حضرت ابراهیم دلالت اوضاع فلکی را بر حوادث خاصی و تأثیر آنها را به اذن الله نفی نمی‌فرموده بلکه استقلال و مؤثر بالاراده بودن آنها را در تأثیر و پرستش آنها را انکار می‌کرده و گرنه کسی نیست که تأثیر غیر ارادی مثلًا آفتاب را در این عالم منکر باشد.
نتیجه نظر او در نجوم اگر در تقدیر باشد ممکن است این باشد که در نجوم و اینکه فاقد اختیار و اراده هستند و تأثیر آنها و ارتباط آنها با یکدیگر بتقدیر العزیز العلیم است نظر کرد و قوم خود را به آن هدایت کرد.
اگر نتیجه نظر استکشاف بیماری و اشراف آن باشد یا بیماری مخفی بوده باشد یا اینکه از نظر در علم نجوم استکشاف شهادت حسین‌علیه‌السلام شد و برای آن مریض شد خلاصه هر طور تفسیر بشود اینکه سخن کذبی هر چند مصلحت‌آمیز باشد فرموده باشد

از این آیات استفاده نمی‌شود.

این گفتگوهایی که بین حضرت ابراهیم علیه‌السلام و قومش یا با نمرود واقع شده همه براساس احتجاج و استدلال و جدال بالتی هی احسن بوده است که گاه شخص براساس مذهب طرف بر او احتجاج می‌کند و او را محکوم می‌نماید.

معارف دین، ج۲، ص: ۶۶

مباحثه‌ی حضرت ابراهیم با نمرود

س ۱۷. طبق آیه ۲۵۸ سوره بقره حضرت ابراهیم در مباحثه با نمرود دلیلی را اقامه می‌کند و می‌فرماید: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و نمرود می‌گوید من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. در اینجا حضرت دیگر این دلیل را ادامه نمی‌دهد و دستاویز دلیل دیگری می‌شود در حالی که شیعه معتقد است انبیا اعلم الناس‌اند. بنابراین چرا حضرت نتوانستند دلیل را ادامه دهند؟

ج. در بحث نمرود با آن حضرت وجه عدول آن بزرگوار از ادامه استدلال اول به استدلال دیگر "فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ وضوح بطلان جواب نمرود از استدلال اول بود؛ زیرا همه میدانستند که نکشتن کسی زنده کردن او نیست و کشتن او میراندن او نیست.

بهر حال عدول به استدلال دیگر دلیل بر عجز آن حضرت از ادامه بحث و اتمام استدلال اول نیست و چه بسا که پس از اتمام آن استدلال دوم را مطرح فرموده باشد. نمی‌توان با آن چه در آیه بیان شده بگوییم تمام آنچه بین حضرت ابراهیم و من حاجه فی ربه واقع شده همین بوده است.

چرا حضرت ابراهیم برای عموی خود طلب آمرزش کرد؟

س ۱۸. طبق آیه ۱۱۳ سوره توبه نباید برای مشرکان طلب آمرزش کرد ولی حضرت ابراهیم برای عمویش آزر طبق آیه ۴۷ سوره مریم طلب آمرزش نموده است آیا این با عصمت او مغایر است؟ در آیه ۴ سوره ممتحنه خداوند می‌فرماید: حضرت ابراهیم اسوه نیکوییست برای شما مگر زمانی که برای پدرش طلب آمرزش کرد.

معارف دین، ج۲، ص: ۶۷

ج. آیات مربوط به استغفار ابراهیم برای عمویش که اگر چه بر حسب آیه ۱۱۳ سوره توبه استغفار برای مشرکین جایز نیست و اگر چه بر حسب آیه ۴۷ سوره مریم حضرت ابراهیم وعده استغفار به او داد ولی استغفار برای او بر حسب قرآن کریم آیه ۱۱۴ توبه به جهت وعده‌ای که او به ابراهیم داده بوده جایز بود لذا قرآن کریم هم از او رفع اشکال فرموده است.

ممکن است گفته شود اگر چنین است چرا در سوره ممتحنه آیه چهارم در ترغیب به تأسی به ابراهیم استغفار او یا وعده استغفار او برای عمویش استثنا شده است.

جواب این است که این استثناء از تأسی برای این است که اشخاص که عالم به وجه استغفار او نبودند بطور مطلق استغفار برای کسان مشرک خود ننمایند و آن را بهانه قرار ندهند.

به عبارت دیگر مستثنی اسوه قرار دادن آن حضرت در مطلق استغفار برای مشرکین است نه عمل خاص آن حضرت یعنی نباید در استغفار برای مطلق مشرکین آن حضرت را اسوه قرار دهند هر چند در مورد خاصی آن حضرت استغفار کرده باشد یا مشروطاً وعده استغفار داده باشد. ثانیاً ممکن است استثناء از «اذ قالوا لقومهم» باشد و در این صورت جواب واضح است.

چرا حضرت ابراهیم امید به آمرزش دارد؟

س ۱۹. طبق آیه ۸۲ سوره شعرا حضرت ابراهیم می‌فرماید: من طمع دارم که بیامرزد خدا خطایم را در حالی که پیغمبران معصومند؛ پس حضرت ابراهیم مرتکب گناه شده‌اند؟

ج. اما قوله‌تعالی حکایه عن ابراهیم "وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ دلالت بر صدور خطیئه ندارد بلکه خطایائی که بدان اعتراف میکردند و آن را خطا می‌شمردند اشتغالاتشان به امور ضروریه دنیویه بوده است که این مضمون در روایات و ادعیه بسیار

معارف دین، ج۲، ص: ۶۸

است و قراین قطعیه برای اراده این معنی است که ما در کتاب «نیایش در عرفات» درباره آن توضیحاتی داده‌ایم.

آیا حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان اطمینان نداشت؟

س ۲۰. آیا طبق آیه ۲۶۰ سوره بقره حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان در روز قیامت اطمینان ندارد؟

ج. آیه‌سوره بقره نیز دلالت بر ضعف یقین و ایمان ابراهیم ندارد چنان‌که در جواب «او لم تؤمن» عرض کرد: «بلی».

و اما اطمینان قلبی که ظاهر آیه این است که درخواست حضرت برای حصول آن بود، محتمل است مقصود آن حضرت اطمینان به چگونگی آن باشد.

امر احیاء موتی اگر چه معلوم و یقینی او بود امّا کیفیت آن مثلًا به همین جسم عنصری مادی دنیایی است یا به گونه‌ای دیگر است و خداوند متعال با ارائه آن به او به چشم ظاهر او بر او ظاهر فرمود که با همین جسم عنصری است که در این دنیا محسوس و مرئی است.

در واقع این آیه جواب کسانی است که معاد را غیر جسمانی و به قالب مثالی و صوری و غیر مادی گفته‌اند چنان‌که از ملاصدرا در کتاب کلم الطیب ص ۴۷۴ نقل نموده است یا به بدنی که بر آن بدن هورقلیائی اسم نهاده‌اند گفته‌اند چنان‌که از شیخیه منقول است یا به صورتهای دیگر به هر حال سؤال از تفاصیل دیگر و خلاصه برای امر ثابت به دلیل عقل دلیل حس هم تقاضا کرده است.

و محتمل است مراد از اطمینان قلبی زیادتی یقین باشد زیرا در این امور یقین و ایمان و اطمینان قلبی مقول به تشکیک است و اگر چه عالی‌ترین مراتبی از آن در دسترس ممکنات است همان است که برای انبیاء عظام و اوصیای کرام آنها حاصل شده ولی این مانع از این نیست که برای آنها کسب و نیل به درجات بالاتر به افاضه الهی و به حکم و

معارف دین، ج۲، ص: ۶۹

قل رب زدنی علماً ممکن باشد. و با حدیث شریف «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً»[۵۵] منافی نیست زیرا ممکن است مراد این باشد که کشف غطاء مرئی شدن آنچه بالفعل نامرئی است یا مرئی آن محال است، اگر حاصل شود موجب زیادتی یقینم نمی‌شود و این با اینکه به افاضات متواتره» غیر منقطعه دائماً بر علم و معرفت و قرب و مقامات معنویه آن بزرگواران افزوده شود منافات ندارد.

تفسیری از کردار حضرت آدم و نوح و یونس‌علیهم‌السلام

س ۲۱. با در نظر گرفتن آیاتی چون: «ولا تقربا هذه الشجرهٔ فتکونا من الظالمین» (۲/ ۳۵ و ۷/ ۱۹) و «فلا یخرجنکما من الجنهٔ فتشقی (۲۰/ ۱۱۷) و «ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا آنهم مغرقون (۱۱/ ۳۷) و «ولا تکن کصاحب الحوت» (۴۸/ ۶۸) حضرتعالی رفتار و کردار پیامبران را در کدام یک از تقسیمات تشریع اسلامی قرار می‌دهید: حرمت، وجوب، کراهت، استحباب یا اباحه؟

ج. و اما آیاتی که راجع به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است جواب این است که نهی مثل "لَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ الشَّجَرَةَ" ارشادی و اخبار از آثار و تبعات وضعی قرب به شجره است و با توجه به آیات "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ["۵۶] معلوم می‌شود اخراج آدم از جنت مذکور در آیه شریفه "يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ[" ...۵۷] مقدر بوده است و خداوند به آنچه برای آدم پیش آمد عالم بود هر چند این برنامه به اختیار

معارف دین، ج۲، ص: ۷۰

خود آدم و به خیر خواهی ظاهری و فریب ابلیس پیش آمد و اثر وضعی آن که در آیه "فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا [" ...۵۸] بود بنابراین "فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ ۴ هم اخبار است از کاری که به ظاهر بموقع واقع نشده و در حد یک ترک اولی انجام شده.

خلاصه این برنامه در محیطی واقع شده که ظاهراً غیر از محیطی است که بعد آدم به آنجا منتقل شد و موضع و مسکنش تغییر پیدا کرد موضع اول میتواند غیر عادی و نحو خاصی بوده باشد که در محدوده اسرار و مطالب غیبی باشد نمی‌توان در مجموع راجع به آن و معنای ظلم و عصیان و غوایت و نهی واقع در آن بطور جزم اظهار نظر کرد و آن محیط را به تمام معنی با این محیط قیاس کرد و یکسان شمرد و یا واقعه‌ای را که فی الجمله معلوم است عادی نیست و تقدیر العزیز العلیم است به تفصیل تفسیر نمود و به این آیات که حکایت از آن محیط است نسبت ظلم و عصیان به مفهومی که امر مولوی نزد ما دارد داد و بلکه احتمال اینکه این آیات از متشابهات باشد احتمال بعیدی نیست.

اما نهی در آیه "فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى نهی ارشادی است، و شقاء در اینجا به معنی تعب و رنج دنیوی است که لازمه بودن در این دنیا است.

همچنین آیه ":وَلا تُخاطِبنی نیز نهی در آن ارشادی است. در آیه شریفه "وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ الْحُوتِ "نیز دلالت بر امر خلاف عصمت ندارد.

معارف دین، ج۲، ص: ۷۱

معاد

کیفیت عذاب ابلیس با آتش

س ۱. خداوند متعال ابلیس را چگونه با آتش عذاب می‌کند در حالی که خود از جنس آتش است؟ چگونه می‌توانم برای سؤالات و شبهات گوناگون پاسخ صحیحی بیابم؟

ج. معنی اینکه شیطان از آتش خلق شده این نیست که الان شیطان یک تکه آتش است کما اینکه معنی اینکه شما از خاک آفریده شده‌اید این نیست که شما الان یک تکه خاک هستید.

به شما سفارش می‌کنم طبق برنامه درس بخوانید، به تدریج که انشاءالله پیشرفت علمی کردید و کتابهای کلامی مثل شرح باب حادی عشر و شرح تجرید را خواندید همه شکوک و شبهات را انشاءالله حل می‌کنید.

معارف دین، ج۲، ص: ۷۲

فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی

س ۲. آیا سؤال و جواب قبر یا فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی؟

ج. ظاهر احادیث و روایات این است که بر بدن عنصری است اما این هم نه به وجهی است که با چشم ظاهر همه آنرا حس کنند

ممکن است گفته شود نظیر خواب است که در خواب، خوابهائی که شخص می‌بیند همه یک سیر غیر جسمانی است مثلا در خواب می‌بینـد به فلان شـهر یا فلان مجلس رفته است ولی با این که در همین بدن عنصـری خواب را می‌بیند بدن در جای خود هست و او در خواب بسا سختیها و رنجها و مصیبات را می‌بیند و یا خوشیها و لذتها و استراحتها با همین بدن عنصری است لذا گاهی هم در آن اثر می‌گـذارد و حرکت می‌کند و سـخن می‌گوید و ناله سـر می‌دهد و خلاصه روح از وضع جسم در قبر متأثر می‌شود و فشار قبر را در حال تعلق روح به بدن مثل شخص خواب احساس می‌کند.

حاصـل اینکه این مسائل روحانی محض نیست چون خلاف ظواهر ادله است و جسـمانی محض هم نیست چون به ظاهر موجب تأثر و رنج و مشقّت یا نعیم و راحت جسم نمی‌شود.

تمـام کلاـم این است که، این سؤال و جـواب قبـر را در ارتبـاط بـا همین بـدن عنصـری حق می‌دانیم ولی تفاصـیل آن را نمی‌توانیم توضیـح بـدهیم. چنـان‌که طفـل در رحم مـادر نمی‌توانـد از این عـالم خـارج از رحم که مادرش و رحمش جزئی از آن است چیزی بگوید.

و اگر پرسـش شود فشـار قبر نسبت به کسـی که مثلًا بـدنش سوخته و خاکستر شـده چگونه تصور دارد؟ جواب این است که اولًا بر حسب روایات فشار قبر عام نیست و با نبود موضوع یعنی بدن مطرح نیست. ممکن است چنان شخصی که کالبدش از بین رفته

معارف دین، ج۲، ص: ۷۳

برنامه دیگر داشته باشد ولی اگر جسد باشد و در قبر نباشد وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است هر چند فشار هوا باشد.

این وقـایع بطور اجمال مورد اعتقاد است اما نسـبت به تفاصـیل آن از لحاظ این که یا معرفت به آنها لازم نیست و یا اینکه معرفت به آنها در این عالم میسـر نیست تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می‌شود شاید اگر انسان یک حس ششم و هفتم و بیشتر داشت خیلی از این مجهولات را معلوم می‌نمود که از قـدیم گفته‌انـد من فقد حساً فقد علماً انسان محدود است و متناهی و حقایق و مجهولات نامحدود و غیر متناهی است.

حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر

س ۳. آیا حشر و نشر جسمانی با بدن عنصری است یا جسمی دیگر؟ آیا در عالم پس از مرگ و قیامت بدن انسان و اجسام خاصیت جسم در دنیا را دارد یا فاقد این خاصیت است؟

ج. بر حسب آیات صـریحه قرآن مجیـد حشـر و نشـر انسان با همین بـدن جسـمانی و عنصـری است و این آیات قابل تأویل نیست و مبـاحثه کفار با حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه‌و آله و اسـتبعاد آنها مربوط به همین معاد جسـمانی بود که می‌گفتنـد ":أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا- قُل كُونُواْ حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا[" ۵۹] و الاـ بسا آنها هم فی الجمله در اینکه انسان به مرگ فانی محض نمی‌شود و بقاء روح معتقد بودند و معاد روحانی با بقاء روح را استبعاد نمی‌کردند و اصلًا اسـتبعاد نداشت در مسائل مربوط به معـاد و ثواب و عقـاب همه این جسـمانیت مطرح است و به صـراحت بیـان شـد "إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ

معارف دین، ج۲، ص: ۷۴

بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا[" ۶۰ "]فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ[" ۶۱] و هم چنین آیات مربوط به ثواب و نعمتهای بهشتی همه روحانی بودن محض را نفی می‌فرماید.

و آیـاتی مثل "يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ [۶۲] نیز بیشتر از این دلالـت ندارنـد که مثلًا در زمین تبـدیلات و تغییراتی پیش می‌آید مثلًا کوه‌ها از بین می‌روند یا اینکه زمین فوائد و برکاتش را کامل می‌دهد.

شب و روز در عالم برزخ

س ۴. شب و روز در عالم برزخ بر چه مبنائی است. آیا مطابق شب و روز عالم طبیعت است؟
ج. ظاهراً عالم برزخ خود معیارهای خاص خود را دارد و برزخ بین دنیا و آخرت است. روح نه مثل دنیا تعلق به بدن عنصری دارد و نه مجرد صرف است. بلکه متعلق به جسم و هیئت برزخی است که گاه برای بعضی مرئی می‌شود و بر حسب بعض آیات جسم برزخی او مورد ثواب و عقاب قرار می گیرد مثل "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا[۶۳]".
حال حقیقت این امور چگونه است؟ در این دنیا لااقل بر امثال ما مجهول است بعضی گفته‌اند روح در عالم برزخ هم مجرد نیست و چیزی بدون شکل و هیئت و صورت در عالم امکان وجود ندارد حتی ملائکه اولی اجنحهٔ مثنی و ثلاث و رباع می‌باشند و جبرئیل هم بطور مجرد و غیر مصور، نیست.
معارف دین، ج۲، ص: ۷۵
مع ذلک ما بیشتر از آنچه آیات و احادیث بر آن صراحت داشته باشد اظهارنظر و عقیده نمی کنیم و به همان اعتقاد اجمالی بسنده می‌نماییم و در تعیین حدود و تفاصیل آنها پا را از ظواهر آیات و روایات فراتر نمی گذاریم.

تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت

س ۵. رابطه‌ی کیفر اخروی و گناه رابطه جعلی و قراردادی است (بجعل من الله تعالی) یا رابطه‌ای علّی؛ یعنی گناه علت تامه است برای ایجاد کیفر؟ اگر رابطه جعلی باشد چه تناسبی است بین گناه در دنیا، و کیفرهای آنچنانی در آخرت؟
ج. گناه و معصیت علت استحقاق لوم و ذم و توبیخ و جواز کیفر است و علت نفس کیفر و عقاب نیست که اگر گناهکار مجازات نشود تخلف معلول از علت لازم شود. چنان‌که اطاعت و امتثال علت استحقاق مدح و ستایش و اجر و ثواب است علی اشکال فی الاخیر[۶۴].
و اما تناسب گناه و کیفرهای سخت برای عظمت گناه و کفر نعمت منعم حقیقی و خروج بر مولا و انکار خدائی و بی‌اعتنائی به عذاب خدا و گناهان آنچنانی است.
بلی فی الجمله می‌توان گفت که گناه علت عذاب است به این معنی که بدون گناه عذاب نخواهد بود و کیفر متفرع بر گناه است چنان‌که پاداش هم بدون اطاعت و امتثال نمی‌باشد.
و به عبارت دیگر عدم گناه مساوق با عدم کیفر است اما وجود گناه مساوی با وجود کیفر نیست پاداش و کیفر وعد و وعید است که اول از شخص کریم لازم‌الصدور و تخلف ناپذیر است اگر چه بر اساس تفضل باشد و دوم لازم الصدور نیست بلکه عدم صدور آن گاه با کمال صفات و صفات کمال مناسب است.
معارف دین، ج۲، ص: ۷۶
مع ذلک احتمال اینکه بین بعض اعمال تکویناً با بعض عذاب‌ها و عقاب‌ها ربط وجود داشته باشد، به طور جزم قابل دفع نیست و ممکن است به مثل این آیه الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا[۶۵]" و به بعض روایات «مثل الظلم ظلمات یوم القیامه»[۶۶] استناد شود.
مع ذلک هیچ یک علت تامه نیست و شرایط و موانع نیز که بسا بسیاری از آنها بر ما مخفی باشد مؤثرند و اجمالًا وعد و وعید و بشارت و انذار و جعل کیفر و پاداش بر حسب حکمت و بر حسب قاعده لطف لازم است و بسیاری یا بیشتر بدون آن به صلاح و فلاح نایل نمی‌شوند ولی تحقق و فعلیت آنها و مقدار و موارد آنها همه با خداوند علیم حکیم عادل غفور رحیم قاهر شدید الانتقام

و الکبیر المتعال ... می‌باشد که چنان برنامه‌ها پیاده خواهد شد که همه این صفات جلال و جمال در جای خود اعمال و مثل نظام این عالم همه این اسماء و صفات ظهور یافته و تعطیلی در آنها متصور نخواهد بود این حقیقت به اجمال ثابت است و احاطه بر تفاصیل و ارتباط همه امور با کل اسماء حداقل برای غیر تنی چند از مؤیدین من عندالله امکان‌پذیر نیست.

یفعل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزّته و حکمته و کل ذلک تقدیر العزیز العلیم.

بشر باید خود را در معرض ظهورات صفات جمالیه حق قرار دهد و از اینکه در معرض ظهورات صفات جلالیه و قهریه او قرار دهد با استعانت از حول و قوه او پرهیز نماید و این چنین برنامه‌های خداوند متعال را زیر سؤال و اعتراض نبرده و کشف حقایقی را که مجهول است و باید هم مجهول باشد وجهه نظر قرار ندهد و بداند که همه افعال الهی در دنیا و آخرت و محسوس و نامحسوس بر أتم نظام جاری است از ناحیه حضرت رب الارباب و ولی النعمات.

معارف دین، ج۲، ص: ۷۷

گفته نشود بعد از این بیانات اصل سؤال- که رابطه کیفر و پاداش با اعمال رابطه‌معلول با علت است یا قراردادی و جعلی است- چگونه پاسخ داده شد؟

زیرا می‌گوئیم اینکه رابطه بین آنها رابطه علیت و معلولیت نیست از آنچه بیان شد معلوم می‌شود اگر آن چنان باشد "إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعًا[۶۷] و "وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء["۶۸] معنی پیدا نمی‌کند.

آنچه به نظر نزدیک‌تر است این است که این ثواب‌ها و عقابها همه جعلی و استصلاحاً لحال العبد است و تفاوت بین آنها نیز بر حسب حکمت و مصلحت باز هم همین جنبه استصلاحی و تربیتی را دارد و اگر این برنامه عذاب و عقاب و وعد و وعید نبود ربوبیت حضرت باری تعالی العیاذ بالله ناقص شمرده می‌شد.

در عین حال تعذیب عصاۀ و گناهکاران به هر یک از عذابهای مأثوره در کتاب و سنت حتی خلود در نار، ظلم نیست و در موارد فعلیت این عذابها چنان نیست که همه به یک چوب رانده شوند مثلًا در دار آخرت هم همه دزدها مثل این دنیا که علی السواء مجازات و با تحقق شرایط شرعی دستشان بریده می‌شود باشد بلکه در آنجا حساب دقیق است و تمام شرایط و ریزه‌کاریها و اوضاع و احوال مجرم ملاحظه می‌شود.

غرض این است که آنجا حاکم خداوند علام الغیوب و عالم السر و الخفیات است و هر جا کیفر مقتضی شد این دقایق رعایت می‌شود و دزد گرسنه و فقیر برابر با دزد غنی مجازات نمی‌شود و هلم جرّاً غرض این است که این آیات و روایات مدلول تفصیلی که مبین تمام جوانب باشد ندارند تا ما بتوانیم در موردی خدشه کنیم که العیاذ بالله مثلًا خلاف عدل است. در اینجا مطلب بسیار است ولی بیش از این مجال شرح نیست.

معارف دین ؛ ج۲ ؛ ص۷۷

معارف دین، ج۲، ص: ۷۸

ارتباط بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی

س ۶. آیا بین بحث اعاده‌معدوم و معاد جسمانی ارتباطی هست یا نه؟

ج. به این معنی که معاد جسمانی ثبوتاً یا و اثباتاً توقف بر قول به جواز اعاده معدوم داشته باشد و با قول به امتناع اعاده معدوم ثبوت معاد جسمانی یا اثبات آن ممکن نباشد اگر چه بعضی توهم کرده باشند، بین این دو بحث ارتباط نیست و بنابر امتناع اعاده معدوم نیز معاد جسمانی محقق و ثابت است.

البته این به اینگونه تحریر می‌شود که بفرض صحت کبرای کلی امتناع اعاده معدوم معاد جسـمانی صغری آن کلی و از جزئیات آن نیست.

بلکه اگر این جهت که معاد جسـمانی صغرای آن کلی هست یا نیست مشکوک فیه باشد از این جهت که تمام جوانبی که در حکم به این قضیـه (المعـاد الجسـمانی اعادهٔ المعـدوم ممتنع فالمعاد الجسـمانی ممتنع) درک آن لازم است بر عقل مجهول و بلکه می توان گفت خارج از درك عقل است و معاد جسمانی با نصوص کتاب و سنت قابل اثبات است.

و اما وجه اینکه معاد جسمانی صغرای این کلی نیست این است:

بنا بر این که بحکم عقل و شـرع روح انسان بعـد از مرگ باقی است و مرگ بمعنی فناء روح نیست بلکه حقیقت آن قطع تصـرف و تـدبیر روح بطور موقف نسبت به جسم عنصـری است که اجزاء مادی آن بعـد الانحلال باقی است و معدوم نمی‌شود و با اتصال آن اجزاء به یکدیگر تصرف و تدبیر روح به آن بحال اول باز می گردد نظیر تأثیر قوای نباتات که در فصل زمستان منقطع بشود و دوباره تأثیر آن مجـدد یا ظاهر می‌شود و وضـعی که در کمون و خفا بوده ظاهر می گردد و خلاصه این که باذن الله تعالی این قطع و وصـل تدبیر برقرار می‌شود و اعاده معدومی در بین نمی آید.

در اینجا قابل تـذکر است که در مسأله امتناع اعاده معدوم اگر چه کسانی که به آن قائلند دلائلی طبق مسالک خود اقامه کرده و آن را مسلم میدانند و بعضی هم آن دلائل را مورد ایراد قرار داده‌اند ولی اجمال مطلب این است که در این گونه مطالب اهل فلسفه و

معارف دین، ج۲، ص: ۷۹

معقول حرفی را که میزننـد نبایـد حرف آخر بداننـد، پیرامون انسان و این گونه مسائل در عصـر ما مسائلی مطرح شـده بلکه به وقوع پیوسته است که اگر یک قرن یا دو قرن پیش به این آقایان اهل معقول و حکمت متعالیه عرضه می‌شد با دلائلی که بسا عقل پسند به نظر می‌رسد و بر مبانی که اسـتوار می کردند نفی آن نفی اسـتحاله اجتماع نقیضین شمرده می‌شد آن را محال می‌دانستند مانند مسأله معراج و خرق و التیام و امور که خلاف توالی فاسده که آنها گمان می گردند بالحس معلوم گردد.

آیا یزید ملعون مجبور بر شهادت امام نبوده است

س ۷. چگونه می‌شود یزیـد را ملعون شـمرد؟ با آنکه پیش از شـهادت امام حسین‌علیه‌السـلام پیامبران عمل او را خبر داده بودند و با این فرض آیا مجبور نبوده است؟

ج. یزیـد ملعـون است به جهت جنـایتی که به اختیـار خـود انجـام داده و اخبـار پیغمـبران از جنـایت کسـی، علت مجبـور بودن او در ارتکاب جنایت نیست.

آیا این جهان یک بار دیگر تکرار شده است

س ۸. بحثی پیش آمد که نظام خلقت بشـر و کلًا جهان و مسأله ظهور پیامبران تا رسیدن به پیامبر خاتم چند بار تکرار شده است. به این تفصیل که خداونـد متعـال یک سـری از بشـرها را خلق کرده و برایشان قیامت را بپا کرده و یک سـری از آنها در جهنم و یک سری در بهشت هستند. و الان ما در سری دوّم هستیم. نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

ج. اجمالًا آنچه از قرآن مجید اسـتفاده می‌شود معاد انسانها و قیامت و حشـر و نشر تاکنون محقق نشده است و قیامت و معاد همگان در یک زمان و روزی که مقدار آن پنجاه هزار

معارف دین، ج۲، ص: ۸۰

سال است واقع خواهـد شـد و بر این که عقاب و عـذاب در جهنم و ثواب در بهشت مرحله‌ای یا بیشتر باشد برهانی اقامه نشده است.

والله العالم

شب اول قبر چه زمانی است

س ۹. پس از مرگ انسان ممکن است چند روزی تا زمان خاکسپاری او طول بکشد خواستم بدانم از این رو چه زمانی شب اول قبرش محسوب می‌شود. زمانی که روح از بدن جدا می‌شود یا زمانی که مرده را در قبر گذاشتند شب اول قبرش محسوب می‌شود؟

ج. زمانی که روح از بدن جدا می‌شود برزخ او شروع می گردد ولی اگر عمل خاصی برای شب اول دفن معین شده باشد مانند نماز معروف به نماز وحشت (لیلهٔ الدفن) در همان شب انجام می گیرد. والله العالم

بازگشت روح به کالبد خاکی انسان

س ۱۰. ضمن عرض سلام با عنایت به آیه ۲۷ سوره شریفه بقره، آیا تفسیر برخی در خصوص بازگشت روح به کالبد خاکی انسان معنا پیدا می کند؟

ج. آیات کریمه و احادیث شریفه تصریح به این دارند که روح به همین بدن عنصری عود می کند و معاد جسمانی است. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۸۱

امامت

سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه

س ۱. سکوت صحابه و سائرین در قبال جریان سقیفه را چگونه توجیه می‌نمائید؟

ج. این اشکال قابل توجهی نیست تاریخ نظائر آن را بسیار نشان داده است و ما هم در عصر خودمان مظاهر آن را دیده‌ایم اگر چه مطلب سقیفه و منحرف کردن مسیر خلافت در اهمیت مافوق هر حادثه است شاعر می گوید:

لقد عجبوا اصحاب احمد اذ رضوابتقدیم ذی جهل و تاخیر ذی فضل

واصحاب موسی فی زمان حیاته‌رضوا بدلًا عن خالق الخلق بالعجل

مضافاً بر اینکه کبار صحابه نظیر سلمان و غیره سکوت نکردند بلکه اول من احتج للخلافهٔ علی بن ابیطالب علیه السلام.[۶۹]

معارف دین، ج۲، ص: ۸۲

مرحوم سید شرف الدین در کتاب ارزشمند المراجعات احتجاجات بنی هاشم و سائر صحابه را آورده است ۷۰] و در نهج البلاغه نیز می‌فرماید:

و ان کنت بالشوری ملکت امورهم‌فکیف بهذا و المشیرون غیب

و ان کنت بالقربی حججت خصیمهم‌فغیرک اولی بالنبی و أقرب ۷۱]

آیا آیه تطهیر بر ثبوت رجس دلالت دارد

س ۲. آیا در آیه تطهیر اذهاب رجس مستلزم ثبوت رجس در رتبه سابقه نیست؟

ج. فعل مضارع در مثل این موارد معنای استقبالی و آینده و حصول ما لم یحصل را ندارد چنان‌که فعل ماضی که در مثل "وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا حَكِيمًا["۷۲] معنی ماضی ندارد در "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ["۷۳] و "وَيُرِيدُ اللّٰهُ أَن يُحِقَّ الحَقَ [۷۴] معنای آیه

تعلق اراد الله تکویناً بر اذهاب رجس از اهل بیت است که تکویناً و با وجود آنها متحقق است یعنی وجودشان مطهر وجود می‌یابد نه اینکه رجس موجودی را از آنها می‌برد و بعبارهٔ اخری اخبار از این است که آنها را مطهر قرار داده است.

محتمل و ممکن است طبق توضیح مفصلی که حقیر در تفسیر آیه داده‌ام ۷۵] مراد از اذهاب رجس از آن بزرگواران اراده جدی بعث و زجر آنها از اوامر و نواهی الهی است که امر

معارف دین، ج۲، ص: ۸۳

آنها به آنچه در شرع مأمور به و نهی از آنچه در شرع منهی عنه است با اذهاب رجس و عدم ابتلای آنها به ارتکاب بعض افعال یا ترک بعض اعمال و پاک ماندن آنها باشد که امر آن بزرگواران به آن اعمال و نهی آنها از آن افعال امر تشریعی صرف- که با علم به عدم اطاعت مأمور نیز هست- نیست. بلکه این امر چون با علم به اطاعت مأمور و امتثال او است مورد اراده جدی و طلب حقیقی است تا بنده مطیع در مواردی که نباید واقع شود واقع نشود.

این معنایش وجود رجس و اذهاب رجس نیست این معنایش حراست از وقوع رجس و هدایت بنده به طهارت است و معنی ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله است.

معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر

س ۳. درباره‌ی آیه تطهیر: آیا رجس در اهل بیت بوده و خداوند آن را بر طرف ساخت یا نبوده و آن را برطرف نمود؟

ج. راجع به آیه شریفه تطهیر اولًا فعل مثل یرید و اراد در مثل این مورد منسلخ از دلالت بر زمان و استقبال و ماضی است و این اراده از برای خدا ثابت است «و هو مریده قبل خلقهم» و تعلق دارد با ذهاب الرجس عنهم و تطهیرهم قبل خلقهم کما تعلقت بخلقهم و معنایش این است که: اراد الله ان یخلقهم مذهوباً عنهم الرجس و مطهراً و به عبارت اخری: خلقهم الله طاهراً مطهراً عن الرجس مثل قولهم. «ضیق فم الرکیهٔ»، «المبتدا هو المجرد عن العوامل اللفظیه» و معنای اول این نیست که دهنه چاه وسیع و گشاد است آن را تنگ ساز یا مبتدا عامل لفظی داشته و از آن تجرید شده بلکه مقصود این است که از اول چاه را تنگ ساخت یا تنگ بساز و مبتدا از اول عامل لفظی ندارد.

بلکه در اراده تشریعی نسبت به غیر معصوم مثلًا نهی از معاصی یا امر به واجبات نیز غرض دفع رجس است نه رفع رجس، در نهی از شرب خمر اراد الله بالارادهٔ التشریعیه

معارف دین، ج۲، ص: ۸۴

اذهاب الرجس عن عباده بدفعه عنهم لا برفعه و ازالته و الّا، امر و نهی تشریعی معنی ندارد.

خلاصه اینکه در اینجا مراد رفع موجود نیست بلکه منع از وجود ما هو المعدوم است.

توضیحاً عرض می‌شود راجع به آیه تطهیر و اینکه اراده اگر چه اراده به اصطلاح تشریعی شد بطور حقیقی و بطور مطلق به غیر معصوم تعلق نمی‌گیرد و تعلق حقیقی آن بطور مطلق دلیل بر عصمت است و نسبت به دیگران اراده حقیقی مطلق نیست و لذا در اوامر و نواهی اراده حقیقی به فعل یا ترک و انبعاث از امر یا انزجار از فعل به واسطه نهی به طور مطلق در مورد معصوم صحیح است و فی الجمله به هر کسی است که در هر مورد از آن امر منبعث یا از نهی منزجر شود "إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ[" ۷۶] تحقیق آن محتاج به تفصیل است که بیشتر از این در این جا مجال اطاله کلام نیست.

آیا حضرت جواد تحت تأثیر خادمان خود بودند

س ۴. امام رضا هنگامی که در شهر طوس بوده از یک حالت روزمره فرزندش یعنی امام جواد که در مدینه بود مطلع می‌شود و به

ایشان نامه‌ای می‌فرستد که خادمان به علت خصلت بخل، تو را هنگامی که بر مرکب سوار می‌کنند از درب کوچک خانه به بیرون می‌برند و از این پس وارد شدنت و بیرون رفتنت از درب بزرگ خانه باشد.

سؤال بنده این است که چطور امام جواد در طول این مدت با این که معصوم است تحت تأثیر بخل خادمان خویش قرار می‌گیرد؟

معارف دین، ج۲، ص: ۸۵

ج. روایت بزنطی ۷۷] که به آن اشاره کرده‌اید در آن وجه فعل خادمان و موالی که امام جواد را از باب صغیر خانه خارج میکردند معلوم شده است و اما وجه فعل آن حضرت یعنی خروج آن حضرت از باب صغیر معلوم نشده است که تحت تأثیر بخل خادمان بوده است بلکه شاید وجه آن اقتصار بر تصرف در مال امام بمقدار خاص و لازم بوده است و امام رضا در این نامه این اجازه وسیع را بفرزند عزیزشان داده‌اند و در مورد عموها و عمه‌ها همه به آن حضرت اجازه لازم داده‌اند.

این هم کمال پرهیزکاری امام جواد و امانت داری آن حضرت را می‌رساند و هم علاقه پدر بزرگوار او را به ظهور موقعیت و شئون و فضایل فرزند بسیار عزیز و گرامی می‌رساند.

حدیث منزلت چگونه جانشینی پیامبر را ثابت می‌کند

س ۵. با توجه به اینکه حضرت هارون‌علیه‌السلام قبل از حضرت موسی‌علیه‌السلام رحلت نموده، حدیث منزلت چگونه می‌تواند جانشینی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه‌و آله را ثابت نماید؟

ج. جواب واضح است زیرا حدیث شریف معنایش بیان منزلت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام و مشارکت آن حضرت با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه‌و آله در همه شئون عالیه و ولایت بر امور غیر از مقام نبوت و وساطت در ابلاغ رسالت خدا به خلق است. معنای مطابقی آن دارا بودن این منزلت در عصر رسالت و حیات رسول صلی الله علیه‌و آله استنه اینکه تو بعد از من منزلت هارون را از موسی داری که نظیر سالبه بانتفاء موضوع باشد- ولی جانشینی آن حضرت بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه‌و آله نیز ثابت می‌شود زیرا این منزلت صاحب شئون پیغمبر بودن به جز نبوت برای آن حضرت طبق

معارف دین، ج۲، ص: ۸۶

این حدیث ثابت است و بعد هم باقی است و بعد از این همه باید از آن حضرت تبعیت نمایند.

این معنائی بالاتر از جانشینی است منزلتی است که طبق این حدیث مسلم و متواتر برای أمیرالمؤمنین علیه السلام ثابت بوده و بعد هم ثابت و مسلم است. این حدیث تمام شئونی را که پیغمبر صلی الله علیه‌و آله بر حسب مقام امامت و ولایت و اولی به أنفس بودن دارا هستند برای أمیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می‌نماید.

بلکه می‌توان گفت معنایش نصب و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه اخبار از واقع امر و حقیقت منصبی است که برای علی‌علیه السلام ثابت است.

آیا مشهور از روایات دال بر ولایت أمیرالمؤمنین علیه السلام اعراض کرده‌اند

س ۶. اگر برای تثبیت خلافت ابوبکر به اعراض مشهور از روایات دال بر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام تمسک شود، چه پاسخی می‌فرمایید؟

ج. کدام مشهور جز چند نفر که با آن صحنه‌سازی سوء استفاده از جوی که پیش آمده و از ضعف آن مردم جدید العهد بالاسلام و ارعاب و تطمیع آنها با نصوص مخالفت کردند، مشهوری نبوده است. و مسئله به تمام معنی سیاسی و با نقشه‌های قبلی و تبانی منافقین و موقعیت خاصی که بود پیش آمد.

مثل این جریان سیاسی را با اعراضی که در فقه مطرح است نباید مقایسه کرد مخالفت رسمی با نصوص و تعیین پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بود.

خیلی تعجب است این اعراض- که معرضین همانها بودند که حتی از کتابت وصیت پیغمبر جلوگیری کردند و آن گونه که قلم از بیان آن شرم دارد به رسول خدا صلی الله علیهو آله جسارت کردند- چه اعتباری غیر از مخالفت با پیغمبر دارد؟ این حرف را هم بعد از یکهزار و چهار صد سال امروز می‌شنویم اعراض مشهور در اینجا که

معارف دین، ج۲، ص: ۸۷

اصلًا وجود نیافت و جز سکوت و بی‌تفاوتی بسیاری و ترس از به خطر افتادن منافع دنیائی و حزب بازی معنی نمی‌یابد.

مسئله‌ای که به آن اهمیت- که گفته شده در هیچ امری مثل امر حکومت در اسلام خون ریخته نشده مسئله‌ای که به آن اهمیت است که با آن تشریفات مفصل در غدیر خم ابلاغ می‌شود- اگر از طرف هر کس از نصوص آن اعراض شده باشد غیر از سیاست و ریاست طلبی و مخالفت با دستور پیغمبر صلی الله علیهو آله هیچ تفسیر و معنایی ندارد.

مسئله فرعی فقهی و شک بین سه و چهار یا پاکی و نجس بودن اعضاء نیست که اعراض مشهور و برخوردهای فقهی در مسائل فرعی در آن مطرح شود.

مسئله‌ای است که در آن درجه از اهمیت که «لو ان عبداً قام لیله و صام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایهٔ ولی الله فیوالیه و یکون جمیع اعمال بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و لا کان من اهل الایمان»[۷۸].

آیا اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهراعلیها السلام ضروری مذهب است

س ۷. آیا اعتقاد به این که فدک ملک خالص حضرت زهراءعلیها السلام است از ضروریات مذهب است و یا اینکه این مطلب مطابق با واقع است و لکن از ضروریات نیست؟

آیا اعتقاد به اینکه حضرت زهراء و ائمّه معصومین علیهم السلام افضل از تمام مخلوقات خداوند حتی تمام انبیاء الهی به جز حضرت رسول صلی الله علیهو آله هستند جزء ضروریات مذهب است و یا اینکه از مسلمات است ولی ضروری مذهب نیست؟

معارف دین، ج۲، ص: ۸۸

ج. اگر مقصود از ضروریات مذهب است این است همانطور که در ضروریات دین اگر کسی آن را انکار کند و ملتفت باشد که انکارش مستلزم انکار ثبوت و اخبار صادق مصدق است از دین خارج می‌شود این دو موضوع هم از ضروریات مذهب است.

و اگر کسی هر یک از آنها را انکار کند و ملتفت باشد که اخبار قطعیهٔ الصدور از ائمه معصومین علیهم السلام بر آن دلالت قطعی دارند این انکار چون مستلزم انکار ائمه علیهم السلام است موجب خروج از مذهب است.

سابقه ارتباط أمیرالمؤمنین علیه‌السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیهو آله

س ۸. درباره سابقه ارتباط أمیرالمؤمنین علی علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیهو آله توضیحی بیان فرمائید.

ج. در مورد عواطف خاصه و الطاف مخصوصه و نوازش و مهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیهو آله نسبت به حضرت مولی الموحدین أمیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین از زمان کودکی آن حضرت کافی است این فراز از خطبه جلیله قاصعه نهج البلاغه را در نظر آورد:

«و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیهو آله بالقرابهٔ القریبهٔ و المنزلهٔ الخصیصهٔ، وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه، و یمسنی جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه»[۷۹]

و آنچه در کتاب مستطاب شریف بحار الانوار نقل شده: «عن العلامهٔ فی کشف الیقین و غیره عن السیدهٔ فاطمهٔ بنت اسد علیها السلام، قالت: «فولدت علیاً و لرسول الله صلی الله علیهو آله ثلاثون سنهٔ، و احبه رسول الله حباً شدیداً، و قال لی اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیهو آله یلی اکثر تربیته و کان یطهر علیا فی وقت غسله یوجره اللبن عند شربه و یحرک مهده عند نومه و یناغیه فی یقظته، و یحمله علی صدره و یقول هذا

معارف دین، ج۲، ص: ۸۹

اخی و ولیی و ناصری و صفیی و ذخری و کهفی و ظهری و ظهیری و وصیی و زوج کریمتی و امینی علی وصیتی و خلیفتی، و کان یحمله دائما و یطوف به جبال مکهٔ- و شعابها و اودیتها».[۸۰]

سبقت ایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر دیگران

س ۹. در مورد سبقت أمیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگران در ایمان به نبی گرامی اسلام صلی الله علیهو آله توضیحی بیان نمائید.

ج. در مورد سبقت حضرت أمیرالمؤمنین مدت هفت سال بر دیگران در نماز خواندن با آن حضرت باید عرض کنم:

اولاـ آن حضرت از رسول خداصلی الله علیهو آله در کل برنامه‌های عملی و معنوی و دینی و ایمانی پیش از بعثت هم مثل بعد از بعثت جدا نبود و اتصال و اقتداء تام و تمام به رسول خداصلی الله علیهو آله داشت، و ملازم دائمی و همیشگی آن حضرت بود.

در این مطلب بخصوص روایات متعدد از طرق عامه وارد شده و مورد شک و تردید نیست از جمله:

۱. مسند احمد ج ۱، ص ۹۹.

۲. کنز العمال، حدیث ۳۶۳۸۹ و دو حدیث بعد از آن.[۸۱]

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید روایتی از آن حضرت را نقل نموده که فرمود: «لقد عبدت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامهٔ سبع سنین»[۸۲]

معارف دین، ج۲، ص: ۹۰

۴. ابن اثیر در اسد الغابه از ابو ایوب انصاری روایت نموده که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیهو آله فرمود

: «لقد صلت الملائکهٔ علی و علی علی سبع سنین و ذلک انه لم یصل معی رجل غیره»[۸۳].

این سوابق برای حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه ثابت و مسلم است و آنچه گفته شده و در کتابها حفظ شده اشاره و اجمالی از آن است.

جعلنا الله و ایاکم من شیعته و شیعهٔ الائمهٔ الطاهرین من ولده صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و زاد الله فی توفیقاتکم و ولائکم لهم علیهم السلام و السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته.

بررسی میزان اعتبار حدیث ثنتین از حیث سند و محتوی و اثبات جعلی بودن آن

س ۱۰. کدامیک از احادیث زیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؟

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی.

خلفت فیکم ثنتین لن تضلوا بعدهما: کتاب الله و سنّتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

ج. احادیث ثقلین از احادیث متواتره‌ای است که سنّی و شیعه آن را به سندهای متعدد از جمعی از صحابه مشهور مثل زید بن ارقم و ابی ذر و ابی سعید و حذیفه بن اسید و جابر بن عبدالله و عامر بن ابی لیلی و امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن ابی رافع و ابی الطفیل و

زید بن ثابت روایت کرده‌اند و بزرگان محدثین اهل سنت مثل احمد بن حنبل و طبرانی و ترمذی و مسلم و ابن سعد و حاکم و عبد بن حمید و هیثمی ومتقی و سیوطی

معارف دین، ج۲، ص: ۹۱

و نسائی و دولابی و ابی نعیم و دارمی و دیگران که همه از مشاهیر عامه هستند آن را روایت نموده‌اند.

لازم به تذکر است که حدیث متعدد است یعنی مکرر این مضمون بالفاظ مختلف از حضرت رسول صلی الله علیهو آله صادر شده لذا از آن تعبیر به احادیث کرده‌ایم این دو لفظی که شما ذکر کرده‌اید لفظ مختصر بعض این احادیث است می‌توانید پیرامون این احادیث بتألیف حقیر (امان الامه من الضلال و الاختلاف) رجوع فرمائید.

اما در مورد لفظ «سنتی» به جای «عترتی»، در حدیث ثنین قدیمی‌ترین کتابی که این مضمون در آن وارد شده دو کتاب است یکی سیره ابن اسحاق ۸۴] و دیگر موطا مالک ۸۵] که هر دو معاصر منصور و هر دو هم این دو کتاب را به امر منصور نوشته‌اند.

شخصیت ابن اسحاق:

این مرد در علم غزوات و سیره پیغمبر و حدیث، نامدار و مشهور است در حق او اقوال و سخنان علماء و رجال اهل سنت مختلف است گروهی او را به ضعف و کذب و تدلیس، و اوصاف دیگر توصیف کرده‌اند.

«ابن حجر» در تقریب و شهید در حواشی بر خلاصه، او را صریحاً از شیعه شمرده‌اند. میان او و مالك بن انس و دیگر فقیهان مدینه اختلافی ظاهر شد که از او به حاکم شکایت کردند. حاکم او را از مدینه اخراج کرد او از گروه زیادی نقل حدیث نموده و گروه زیادی هم از او اخذ حدیث کرده‌اند. وفاتش را بین سال ۱۵۰ تا ۱۵۴ گفته‌اند.

وقتی ابن اسحاق را از مدینه بیرون کردند در بغداد ساکن شد و در حیره یا بغداد با منصور خلیفه جبّار عباسی ملاقات کرد و بامر منصور برای پسرش مهدی کتاب سیره را نوشت.[۸۶]

معارف دین، ج۲، ص: ۹۲

عصر تألیف سیره:

تألیف سیره چنان‌که معلوم شد، در عصر منصور بوده و آن عصری است که علویین در نهایت اوج بودند و مردم به آنها گرایش داشته و حتی می‌گویند بعض فقهاء مشهور اهل سنت مخفیانه علیه منصور و به نفع علویین فتوی می‌دادند. در چنین موقعی- که مهمترین بلکه یگانه مدرک و حجت شرعی بودن حکومت یا غصبی‌بودن آن، احادیث بود و بنی‌عباس هر چه ضربه می‌خوردند از این راه بود- این کتاب تحت نظر منصور و به امر او برای پسرش مهدی و در واقع برای اغراض سیاسی مهم تألیف شده است.

معلوم است نویسنده در آن تا چه حدّ از بیان حقایق خودداری می‌کند و چه قدر باید تقیه و احتیاط و محافظه‌کاری نماید و باید چگونه آن را بنویسید که مرد زیرک و وارد و سیاستمداری مثل منصور جبار سفاك آنرا بپذیرد. حتماً باید تا ممکن است احادیثی که روش بنی عباس و زمامدارانی را که پس از پیغمبر مسلط بر امور مسلمانان شدند محکوم می‌سازد در این کتاب نوشته نشود و از اخباری که کسان و بستگان و طرفداران سیاستهای حکام وضع کردند و فضایلی را برای آنها و همکارانشان ساختند هر چه بشود در آن قالب کنند.

در این کتاب حتماً باید حدیث یوم الدار، حدیث ثقلین، مباهله، غدیر خم، شأن نزول آیه تطهیر و آیه‌ی انما ولیکم الله و صدها از این قبیل احادیث مسلمه نباشد و گرنه منصور نمی‌پذیرد.

باید وضع حکومت را به همین نحو که پس از پیغمبر صلی الله علیهو آله جلو آوردند تأیید کند. باید احادیث و روایاتش بیشتر از زبان مخالفان اهل بیت و علویین باشد.

اینجا است که باید شخص ناقد و بصیر در مطالب این کتاب خصوص آنچه مربوط به سیاست و یا مخالف مذهب اهل بیت و مؤید

مذاهب دیگر است کاملًا اگر سند دارد

معارف دین، ج۲، ص: ۹۳

سندش را ملاحظه کند و روایات کتب دیگر و احادیث اهل بیت نبوت را کاملًا بررسی نماید تا بتواند به حقیقت برسد.

باری کتاب سیره‌ی ابن اسحاق متأسفانه با این وضع مورد دستبرد عبدالملک بن هشام هم قرار گرفت و او به اسم تلخیص و تهذیب هر چه را خواست از آن اسقاط کرد و بر آن چیزهایی افزود.

در عین حال تا آنجا که فرصت داشتم در بعض کتب فحص کردم توثیق این مرد را درکتاب رجال نیافتم.

و اما موطأ مالک از جهات متعدده مورد خدشه و ایراد محققین اهل سنت واقع شده و نسخ آن را که با هم در نهایت اختلاف می‌باشند تا سی نسخه شمرده‌اند.

در این مورد ابن معین می‌گوید: «اهل حدیث نیست بلکه اهل رأی است و نوشته‌اند که احادیث مرسل موطأ ۳۰۰ حدیث و موقوف آن را ۶۱۳ حدیث و از اقوال تابعین ۲۸۵ خبر در آن درج است».[۸۷]

روایات مرسله آن چنان‌که سیوطی می‌گوید فی حد نفسه قابل اعتماد نیست که از آن جمله یکی همین خبر است.

این دو کتاب با این اوصاف و با اینکه در چنان جوّ سیاسی نوشته شده حدیث ثنتین را نقل کرده‌اند. اتفاقاً هر دو هم بطور مرسل و بدون سند. ابن اسحاق بدون اینکه سند را بکسی منتهی کند یا از کسی نقل کند این خطبه‌ای را که متضمن این جمله است روایت کرده است ۸۸][۸۹].

معارف دین، ج۲، ص: ۹۴

موطأ مالک هم عباراتش این است: «و حدثنی عن مالک انه بلغه ان رسول اللهصلی الله علیهو آله قال: ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب‌الله و سنهٔ نبیه»[۹۰] این خبر هم چنان‌که ملاحظه می‌کنید مرسل است و لفظ خود مالک نیز مشعر بر عدم اعتبار آن می‌باشد.

اگر چه پس از مالک ابن عبدالرحمن- چنان‌که سیوطی در تنویر الحوالک نگاشته- خواسته است آنرا موصول قرار دهد اما زحمت بیهوده کشیده و آنرا بی‌اعتبارتر ساخته است زیرا آنرا از کثیر بن عبدالله بن عمر و بن عوف روایت کرده است و او کسی است که علماء رجال اهل سنت او را منکر الحدیث، و لیس بشیء، ضعیف الحدیث و کذاب، از ارکان کذب، واهی الحدیث و متروک الحدیث شمرده‌اند و می‌گویند کتابی داشته که همه‌اش اخبار مجعوله بوده که ذکر کردن آن در شمار کتب و روایت از آن حلال نیست ۹۱] و به احتمال قوی این خبر از همان نسخه است.

پس از این دو کتاب در مستدرک حاکم (ت ۴۰۵) این مضمون طبق نقل سیوطی در الجامع الصغیر (ج ۱ ص ۱۳۰) به این لفظ از ابی هریره که حالش معلوم است روایت شده (ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و سنتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض).[۹۲]

ولی این خبر اگر تصحیف شده‌ی روایت بیست و دوم کتاب دیگر سیوطی (احیاء المیت بفضائل اهل البیت) که از بزار از ابی هریره نقل کرده (انی قد خلفت فیکم اثنین لن تضلوا

معارف دین، ج۲، ص: ۹۵

بعدهما کتاب الله و نسبتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نباشد، علاوه بر عدم اعتبار سند آن، دقت در متنش مجعول بودن آن را ثابت می‌کند زیرا خبر از عدم تفرق دو چیز آن هم در آینده وقتی صحیح است که تفرق و جدا شدن آنها از یکدیگر محتمل باشد که با چنین کلامی (لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نفی شود و در مورد کتاب و سنت خواه سنت عملیه باشد یا قولیه چنین احتمالی داده نمی‌شد، و اگر هم محتمل بود نسبت بزمان گذشته وصدور سنت باید نفی شود یعنی باید گفته شود (لم یتفرقا عن

الآخر) یا اگر معنای دیگری در نظر بود غیر از تمسک به آنها مثل اینکه بخواهـد توصیه کنـد که آنها را از هم جـدا نکنیـد قرآن را بیک معنی و سنت را بخلاف و برابر آن قرار ندهید با اینکه این هم موضوع مهم قابل ذکری نبود باید بفرماید:

(لاتفرقوا بین الکتاب والسنهٔ فآن‌هما لن یتفرقا عن الآخر).

به هر حال هرکس حدیث شناس و از بلاغت و نکات ذوقی ادبی بهره‌مند باشد می‌داند این حدیث یا تصحیف «کتاب الله و نسبتی» است یا در برابر حدیث متواتر ثقلین جعل شده است غیر از این دو احتمال احتمال دیگر در اینجا راه ندارد.

فقه حدیث

از اینها که بگذریم در فقه این خبرها و معانی آنها اگر دقت کنیم می‌بینیم: این خبر دلالت و مفهوم واضح و روشنی که بیان آن در خور چنان موقف عظیم باشد ندارد. امر آشکاری که اعتصام و تمسک به آن سبب شود هرگز گمراه نگردند چیست؟ کتاب خدا و سنت رسول خدا است مراد از کتاب خدا معلوم و همه آنرا می‌شناسند، و تمسک به آن برای همه امکان دارد اما مراد از سنت چیست از آن چه فهمیدند، و کجا بود که به آن همه بتوانند تمسک کنند چگونه بین و آشکار بود؟

مراد سنت قولیه است یا سنت عملیه؟ اگر مراد سنت قولیه باشد که در آن موقع تدوین و جمع آوری نشده بود که آشکار و معلوم و در اختیار همه باشد پس تمسک و ارجاع به آن مفهومی نداشت با اینکه پیغمبر صلی الله علیه‌و آله بحفظ و کتابت حدیث تشویق، و امر

معارف دین، ج۲، ص: ۹۶

فرمود و روایاتی هم بر آن دلالت دارد از جمله نقل شده از ابی بکر از پیغمبر صلی الله علیه‌و آله: «من کتب عنی علماً او حدیثاً لم‌یزل یکتب له الاجر ما بقی ذلک العلم او الحدیث»[۹۳].

جلوگیری از حفظ و کتابت حدیث بواسطه علل سیاسی بود، و برای این بود که اخبار فضایل اهل بیت و توجیهات و هدایتهای پیغمبر- که با مشی سیاسی زمامداران مخالف بود- در کتابها نوشته نشود و در شهرها منتشر نگردد چون اگر کتابت حدیث آزاد می‌شد در آن عصر بطور کامل نمی‌توانستند احادیث را کنترل کنند و آنچه را با سیاست مخالف بود حذف نمایند.

لذا تقریباً تا سال ۱۲۰ ه- کتابت حدیث ممنوع بود، و ابوبکر و عمر با آن مخالفت کردند و اگر چه عذرهائی می‌آوردند ولی بنظر دقیق غرضشان این بود که اخبار فضایل اهل بیت، که بسیار بود از مدینه و از بین اصحاب بیرون نرود، و تدوین نشود، و بهمین علت عمر رزیهٔ (یوم الخمیس) را بوجود آورد و از نوشتن وصیتی که پس از آن امت هرگز گمراه نشوند بعذر اینکه (حسبنا کتاب الله)[۹۴] و اینکه بر رسول خدا بیماری غالب شده و یا العیاذ بالله هذیان می گوید جلوگیری کرد و نگذاشت پیغمبر آنچه را لازم بود در این موقع بنویسد. چون می‌دانست غیر از تأکید نصوص سابقه در حق أمیرالمؤمنین علیه السلام نخواهد بود. ابن عباس هر موقع آن روز را یاد می کرد، سخت می گریست.

عمر بر حسب نقل طبقات ص ۱۸۸ ج ۵ نسخه‌های احادیث و سنت پیغمبر را جمع آوری کرد و تمام آنچه را جمع آوری شد سوزانید. این سیاست عمیق عمر پس از وی تعقیب شد و از نوشتن احادیث و تدوین سنت تا قرن دوم جلوگیری بعمل آمد.

معارف دین، ج۲، ص: ۹۷

غزالی در احیا می گوید: از کتب و تصانیف چیزی در زمان صحابه و صدر تابعین نبود بلکه بعد از سنهٔ ۱۲۰ که صحابه و بیشتر تابعین وفات کرده بودند نوشته شد و این تأخیر تدوین حدیث در بین اهل سنت سبب انقطاع رشته علم در بین آنها شد و ضرر بسیار بزرگی داشت و موجب وارد شدن اخبار غیر صحیح و اشکال تشخیص و معرفت احادیث صحیح گردید.

امّا شیعه در پرتو پیروی از تعلیم پیغمبر و رجوع به علی و اهل بیت علیهم‌السلام که نه تنها مخالف با تدوین حدیث نبودند بلکه آن را تشویق می‌کردند و پیروان خود را باخذ علم و کتابت امر می‌نمودند هیچ گاه رشته حدیث و کتابت سنت در بینشان قطع نشد.

اول کسی که حدیث را تدوین کرد و به املاء رسول خدا نوشت علی‌علیه‌السلام بود که پس از ایشان در اختیار ائمه‌علیهم‌السلام بود و گاه آن را می‌آوردند و به آن در برابر مخالفان استدلال می‌کردند.

کتاب‌های دیگر مثل کتاب دیات و صحیفه‌ای که در صحیحین و مسند احمد و غیر هم از آن نقل شده امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف و تدوین فرمود.

در عصر ایشان ابن ابی رافع کاتب آن حضرت کتاب سنن و احکام و قضایا را نوشت، و بحمدالله این افتخار برای شیعه است که علوم و معارف و احادیث و سنت رسول الله صلی الله علیه‌و آله را از زمان آن حضرت تا حال بدون هیچ گونه فترت و انقطاع حفظ کرده و این نقیصه را که در حدود یک قرن و نیم کتابت علم در میانشان رشته‌اش قطع شده باشد ندارند و روایاتشان از این جهت در نهایت اعتبار است ۹۵].

و اگر مراد سنت عملیه بود آن هم یک موضوع معین و مشخصی نبود که مثل قرآن در اختیار همه باشد هر کسی از عمل پیغمبر چیزی می‌دانست و عملی را دیده بود. ارجاع به

معارف دین، ج۲، ص: ۹۸

آن هم در صورتی سبب امن از گمراهی می‌شد که سنت عملیه آن حضرت بدون کم و زیاد در کتابی ثبت و ضبط شده باشد.

با این اوصاف چگونه ممکن است پیغمبر در حجة الوداع «سنتی» را که این گونه از نظر اهل سنت نامشخص و شکل نگرفته بود و بعد از یکصد و پنجاه سال هم که شکل گرفت با احادیث سقیمه و غیر معتبر مخلوط شد امر آشکار و بین و سبب امن از ضلالت و گمراهی معرفی کند؟ آیا شخص منصف غیر از این می‌فهمد که این خبر اگر تصحیف نشده برای انصراف مردم از اهل بیت و حدیث متواتر ثقلین و تایید سیاست حکومتهائی که بر اساس عدم مراجعه باهل بیت و ترک راهنمائیهای آنها جریان داشت وضع شده است؟

بیان دیگر در اثبات ضعف حدیث ثنتین:

علاوه بر آنچه در اثبات ضعف این حدیث گفته شده و رفع هر گونه شبهه گردید توضیحاً می‌گوئیم:

۱. سنت پیغمبر و سنت اهل بیت آن حضرت هر دو حجت هستند و بین حجیت آنها و لزوم تمسک بآنها تعارضی وجود ندارد. کیست که بگوید سنت پیغمبر را قبول ندارم؟ اجماع سنی و شیعه بر این است، و هر مسلمانی مسلمان نخواهد بود مگر اینکه به این معنی سنی باشد یعنی پیرو سنت پیغمبر. شیعه در تمسک به سنت پیغمبر بیش از اهل سنت ملتزم و متعهد است و حدیث ثقلین و احادیث دیگر اعتبار و دلیل بودنشان فرع اعتبار سنت پیغمبر است مع ذلک بین حدیث ثنتین و ثقلین تعارض است که ناچار باید یکی را بگیریم و آن را که ضعیف است ترک نمائیم.

بیان این تعارض این است که حدیث ثنتین دلالت دارد بر اعتبار کتاب و سنت باین معنی که تمام ملاک و میزان امن از ضلالت اعتصام به کتاب و سنت است و حدیث ثقلین می‌گوید تمام ملاک کتاب است و عترت و چیز دیگر نیست.

معارف دین، ج۲، ص: ۹۹

و به بیان دیگر این دو حدیث چگونگی تمسک به سنت را شرح می‌دهند حدیث ثنتین آن را حجت قرار می‌دهد بدون این که نیازی به مراجعه به اهل بیت باشد چنان‌که مذهب اهل سنت بر آن استقرار یافته است. ابو حنیفه یا مالک خود در برابر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مکتبی داشتند و اقوال و روایات صحابه را در برابر روایات امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌دادند بلکه گاهی اقوال و روایات صحابه دیگر را بر روایات امیرالمؤمنین و اهل بیت مقدم می‌شمردند. پس می‌گویند نه فقط لازم نیست سنت را از طریق عترت بگیریم بلکه به روایات دیگران اگر چه معارض با روایات عترت باشد نیز عمل می‌کنیم که این عین ترک تمسک بعترت است که طبق صریح حدیث ثقلین سبب هلاکت می‌شود.

اگر بگویید حدیث ثنتین متضمن لزوم تمسک به حدیث ثقلین نیز هست و تمسک به سنت از تمسک بعترت جدا نیست و اهل سنت در این نقطه اشتباه کرده‌اند که سنت را بعترت عرضه نمی‌دارند جوابش این است که صحیح است بنابراین این حدیث هم عدم استقلال از اهل بیت و انحصار مرجع را در آنها نفی نمی‌کند بلکه اثبات می‌نماید و مغز آن همان مضمون حدیث ثقلین می‌شود ولی این گونه بیان برای افاده آن معنی مثل اکل از قفا موجب تحیر و خلاف بلاغت است.

و اما حدیث ثقلین عترت را در کنار قرآن قرار داده و تمسک به آنها راکه حامل و راوی سنت می‌باشند و آگاه از حقایق و معانی آن و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین- سبب امن از ضلالت معرفی فرموده است تا آنها مرجع واحد و مستقل در امور شرعیه باشند و از توجیهات و تفسیرهای باطل و تحریفات و تصرفات جلوگیری کنند و اشتباهات را مرتفع سازند و سنت را- که بنحو مهذب و غیر قابل تردید و قطعی در اختیار مردم نبود- بیان نمایند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۰

پس سرّ این که از سنت در این حدیث اسمی برده نشده برای این است که سنت در نزد اهل بیت است چنانچه هر کس مراجعه نماید به روایاتی که راجع به علوم أمیرالمؤمنین علیه السلام و اتصال او به پیغمبر رسیده این معنی را به خوبی درک می‌کند.

به علاوه سنت تدوین شده‌ای در اختیار مردم‌جز اینکه علی علیه السلام باملاء پیغمبر و خط خودش نوشته بود- نبود لذا کتاب و عترت یعنی همه چیز یعنی خدا و رسول خدا و اهل بیت.

حدیث ثقلین مذاهب مختلفه را که تمسک به عترت ندارند صریحاً رد می‌کند و سبب گمراهی و ضلالت و هلاکت اعلام نموده است.

غرض این است که حدیث ثنتین اگر بملاحظه این که تمسک به سنت را واجب می‌سازد و حدیث ثقلین هم یکی از افراد سنت است منتهی به همان مضمون حدیث ثقلین و عدم استقلال از اهل بیت و عدم جواز تمسک به غیر آنها باشد با بلاغت کلام منافات دارد.

و اگر بخواهد امت را در تمسک به کتاب و سنت به تشخیص خودشان و مراجعه به غیر اهل بیت- چنان‌که مذهب اهل سنت است- آزاد بگذارد با حدیث ثقلین منافات دارد.

پس ما ناچار باید از یکی از این دو حدیث دست برداریم و معلوم است که حدیث ثقلین متواتر که با اسانید معتبره در صحاح و جوامع حدیث و متون فصیحه بلیغه و در موارد متعدده صادر شده مستند و مورد اعتماد است.

۲. مطلب دیگر که در اینجا باید تذکر داده شود این است که ارجاع به کتاب و عترت بدون ذکری از سنت قولیه و فعلیه برای این بود که پیغمبر می‌دانست سنت دستخوش وضع و جعل و تصرفات و خیانتهای امثال ابوهریره و نواصب قرار می‌گیرد و رشته آن به غیر از آنچه در نزد عترت است بیش از یک قرن در بین امت منقطع می‌شود اگر بخواهد مردم را بطور مطلق به آن ارجاع دهد در گمراهی می‌افتند چنان‌که خود بسوء اختیار خود افتادند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۱

با این حرفی که درآوردند (و الصحابة کلهم عدول) همه این اخبار مجعوله را معتبر شمردند و از مثل ابی هریره ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده‌اند و از مثل علی علیه السلام با آن اتصال به پیغمبر قبل از بعثت و بعد از بعثت، بخاری و مسلم در حدود بیست حدیث بیشتر از آن حضرت روایت نکرده‌اند.[۹۶]

لذا برای این که سنت پیغمبر بعد از او اسباب دست امثال ابوهریره و جیره خواران حکومتها نگردد پیغمبر کتاب و عترت را مشخص سنت و ملاک امن از ضلالت قرار داد که از طریق عترت به سنت برسند و سنت را از آنها بگیرند تا در گمراهی نیفتند. اینان همواره در برابر سیاست‌ها و اغراض پلید دستگاه‌های جعل احادیث و اضلال مردم ایستاده‌اند و سنت صحیح را برای مردم روایت می‌کنند.

پس به این بیـان هیـچ گونه محملی برای رفع تعارض نیست و ارجاع به سـنت بطور مطلق و با اسـتغناء از اهل بیت و ترک مراجعه به آنها مخالف روایت ثقلین است.

علاوه بر این، طبق احـادیث معتبره اهـل بیت به سـنت پیغمبر و معانی و موارد صـدور ناسـخ و منسوخ و عام و خاص و خصوصـیات دیگر آن آگاه هستند و بسا می‌شود که عامل به سنت حدیث عامی را می‌گیرد در حالیکه حدیث دیگر آن را مبین ساخته است.

بنابراین ارجاع بطور مطلق به سـنت صحیح نیست و تا به اهل بیت رجوع نشود مورد اطمینان نخواهد بود و صدور چنین حدیث مبهم و مجملی (حدیث ثنتین) در این تعبیر در چنان موقف مورد ندارد.

۳. مطلب دیگر این است که این دو روایت در دو مورد صـادر نشده‌انـد که مـا رفع تعارض آنها را بنمائیم بلکه هر دو در یک مورد وارد شده‌اند[۹۷] یکی به همین سند و متن ضعیفی که ابن هشام روایت کرده و دیگری بسندها و متن معتبر حدیث ثقلین.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۲

یعقوبی این خطبه را در تاریخ (ص ۹۲ ج ۲) روایت کرده و این جمله بر حسب نقل او این است؛ «انی قد خلفت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی».

ترمذی در سنن خود که یکی از صحاح است از جابر روایت کرده است که پیغمبر در روز عرفه خطبه‌ای خواند شنیدم که می‌فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی».[۹۸]

پس از آن ترمذی می‌گوید در این باب از ابی‌ذر و ابی‌سعید و زید بن ارقم و حذیفهٔ بن اسید نیز روایت است.

ابن حجر نیز در صواعق می‌گوید پیغمبر در خطبه عرفه تمسک به کتاب و عترت را دستور داد.

بنـابراین، این معارضه را با جمع دلالی نمی‌توان رفع کرد، و ناچار چون حـدیث ثقلین قطعی و مسلـم و متواتر است و نقل تاریـخ در برابر کتب حدیث مورد اعتماد نیست باید خبر ابن هشام را ردّ کرد.

۴. در مثل طبقات ابن سـعد، و صـحیح بخاری این حدیث ثنتین را نقل نکرده‌اند، و عدم نقل اینها خصوص مثل بخاری دلیل بر عدم اعتبار و بی اصلی آن است.

۵. چنان‌که گفتیم حدیث ثقلین که دارای متنهای متعددی است به این متن نیز از ابی هریره روایت شده؛ «

انی خلفت فیکم اثنین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و نسبی و لم یتفرقا حتی یردا علی الحوض»[۹۹]

و در احیـاء المیت چنان‌که قبلًا نقل کردیم روایت شـده است بنابراین قویاً محتمل است که نسبی یا نسبتی به سـنتی عمـداً یا اشـتباهاً تصحیف شده باشد.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۳

۶. موضوع دیگر که توضیحاً تـذکر می‌دهیم اگرچه از مطالب گذشـته معلوم شـد این است که ابن اسـحق و مالک، سیره و موطأ را بامر منصور نوشته‌اند، هر چند ابن اسحق شیعی بود[۱۰۰] ولی معلوم استکه کتابی که بامر منصور نوشته شود باید صد در صد موافق با سیاست حکومت باشـد و کلمه‌ای که مخلف سیاست باشـد و سیاست مخالف را تأییـد کند در آن نباشد. در آن موقع منصور با علویین و بنی الحسن سرگرم جنگ بود و اکثریت منصور را بر باطل می‌دانستند.

بنابراین کتاب باید طوری نوشته شود که سیاست مخالف را ترویج نکند و چه حدیثی از حدیث ثقلین مهمتر پس باید حتماً حذف شود، و بایـد حـدیث مجعولی را مقابل آن نقل و یا اگر نباشـد جعل کرد تا خلیفه راضـی شود و ابن اسـحق بـدبخت را که از مـدینه تبعیدش کردند بحبس و شـکنجه و زندان می‌اندازند مالک هم که حالش معلوم و مورد اعتماد دسـتگاه و یک ملّای درباری خالص و از خوارج و مخصوصاً منحرف از امیر المؤمنین علیه السلام بود.

پس اگر این حدیث بی‌سند داخل کتابهای این افراد شود تعجب ندارد در عین حال ابن اسـحق روایتی که این جمله را ندارد با سند

روایت می‌کند و مالک هم می‌گوید (بلغنی) تا شخص حدیث شناس آگاه بفهمد مطلب از چه قرار بوده است.
اینها و به اضافه مطلب مهم دیگر که در مفاد اصل حدیث ثنتین به آن اشاره کردیم همه دلیل بر این است که این خبر به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و فقط یگانه راه امن از ضلالت و گمراهی بر حسب حدیث قطعی و مسلم ثقلین تمسک به کتاب و عترت است.
معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۴
اگرچه سخن در این موضوع طولانی شد، ولی به ملاحظه اهمیت مطلب و اینکه شبهه‌ای باقی نماند این تفصیل را دادیم امید است خوانندگان عزیز و بی‌غرض بخوانند و افتخار تمسک به عترت پیامبر صلی الله علیه‌و آله را بیش از پیش بشناسند.

رزیه یوم الخمیس

س ۱۱. «رزیهٔ یوم الخمیس» را به طور خلاصه بیان فرمایید.
ج. این داستان مهمتر از آن است که در چند سطر خلاصه شود. آن کسانی را که پس از رحلت پیامبر، زمامدار رسمی مسلمین شدند را همین‌جا باید شناخت و چگونگی درک آنها را از مفهوم نبوت و رسالت مشخص ساخت.
این جا نقطه مهم تاریخ و اسلام شناسی است که ما بشناسیم این کسانی که پس از پیغمبر روی کار آمدند و بیت المال مسلمین و اداره امور و سیاست به دستشان افتاد به پیغمبر چگونه ایمان داشتند و برداشت آنها از تعالیم آن حضرت چطور بوده. باید وضع اینها روشن شود که با چه سمت و مقامی خودسرانه اینگونه دستور اکید و مهم پیغمبر را ردّ می‌کردند و یا یک جای دیگر حکم متعه حج و نساء را قبول نمی‌نمودند. ایمان این افراد را با ایمان علی، ابوذر و مقداد، سلمان و عمار و امثال این صحابه پاک اعتقاد و مؤمن بسنجیم.
قرآن را حَکَم قرار دهیم و به آیات قرآن رجوع کنیم و بیندیشیم که چگونه است که اگر ما بدانیم در عصر رسالت کسی حکم زکوهٔ یا روزه یا حج یا حرمت نکاح با محرمات یا حرمت شرب خمر را مثلًا نمی‌پذیرفت کافر شمرده می‌شد و مسلمان پاک اعتقاد نبود امّا اینها با اینکه احکام خدا را قبول نمی‌کردند و با اینکه مانند این امر رسول خدا را ردّ می‌نمودند، مورد اعتراض نمی‌شوند.
آیا این چند نفر در امور دینی و احکام شرع شرکتی با پیغمبر داشتند یا می‌توانستند احکام خدا را تغییر بدهند؟
معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۵
بزرگترین خیانتها در تاریخ اسلام و ضربتی کاری که بر وحدت اسلامی و هدایت اسلام خورد همین بود که نگذارند پیغمبر با سند کتبی آنچه را امت پس از آن هرگز گمراه نگردند، بنویسد.
ابن عباس آن قدر این مصیبت را بزرگ می‌شمرد که می‌گفت
: «الرزیهٔ کل الرزیهٔ ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب»[۱۰۱]
و برای این مصیبت عظمی بشدت می‌گریست و جا هم داشت. این کلام، کلام پیغمبر هم نباشد کلام یک فرد عادی هم که باشد کجایش هذیان و یاوه گویی است؟
چه قدر این مصیبت جانکاه است و چه قدر برای مسلمانان این موقف سوء عمر خسارت و زیان داشت و چه قدر دوستان واقعی و مؤمنان حقیقی و خویشاوندان پیغمبر مثل ابن عباس را این واقعه رنج داد.
در حالی که اگر یک مرد عادی در چنین حالی بخواهد وصیتی کند همه استقبال می‌نمایند و با روی گشاده و مهر و ملاطفت جواب می‌دهند اما پیغمبر خدا که رحمهٔ للعالمین بود (وامصیبتاه) با چنین خشونت عمری در این لحظه مواجه شد و (انّ نبی الله لیهجر) شنید.
اصولًا چه مقامی صلاحیت دارد که امر اکید پیغمبر را آن‌هم در موضوعی که مستقیماً مربوط و در صلاحیت مقام رسالت است

یعنی تضمین هدایت مردم ردّ کند؟ و آیا چنین عملی با اسلام و ایمان به رسالت و دستور صریح قرآن مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا[۱۰۲] چگونه سازگار است؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۶

آیا غیر از این بود آن کسانی که با فرمان پیامبر صلی الله علیه‌و آله مخالف کردند می‌دانستند رسول خدا می‌خواهد برنامه اداره امور و رهبری امت خودش را که مکرر شفاهاً معرفی کرده بود کتباً هم تعیین کند؟

آن حضرت‌صلی الله علیه‌و آله می‌خواست سندی تهیه کند که این افراد غیر صالح از حکومت کنار بروند، و آن یگانه مرد مؤمن و شایسته‌ای که وجودش از ایمان بخدا و احکام خدا پر بود یعنی علی‌علیه‌السلام بدون آنکه با نقشه‌های گروه‌های جاه طلب روبرو شود زمامدار مسلمانان گردد یا دست‌کم می‌خواست حجت را بر آنها تمام کند و آنچه را با زبان کراراً فرموده بود در این موقع کتباً هم اعلام فرماید.

به هر حال ما در این موضوع بیشتر از این سخن نمی‌گوییم و خواننده عزیز را به تأمل در پیرامون این واقعه مهم تاریخ و مطالعه کتابهای: طبقات ابن سعد، ص ۲۴۲ تا ۲۴۴، ج ۲ و صحیح بخاری، ج ۱، کتاب العلم، ص ۲۱ و ۲۲، ج ۲، ص ۱۱۱ باب جوائز الوفد و باب مرض النبی صلی الله علیه‌و آله ج ۳، ص ۵۸ و باب کراهیة الخلاف، ص ۱۶۷، ج ۴ و صحیح مسلم در کتاب وصیة، و مسند احمد حدیث ابن عباس و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۲۰، ج ۲، ط مصر و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳ و النص و الاجتهاد ص ۸۰و ۹۰ و الفصول المهمة، ص ۹۰- ۹۵، توصیه می‌کنم.

زمان ایمان أمیرالمؤمنین علی علیه السلام

س ۱۲- بنابر ایمان آوردن علی علیه‌السلام در حدیث یوم الانذار، آیا در فاصله بعثت تا نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین در این یکسال علی علیه‌السلام ایمان نیاورده است؟ آیا تأخیر در ایمان علی علیه‌السلام که در بعضی از نقل‌ها آمده، قابل قبول است؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۷

ج. درباره اسلام أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در کتابهای اهل سنت احادیث معتبری رسیده مانند روایاتی که دلالت دارند بر این که علی پیش از همه مردم هفت سال با پیغمبر نماز می‌خواند.[۱۰۳]

چنین احتمالی با تمام تواریخ و وضع ارتباط خاص علی با پیغمبر منافات دارد و عبارات تواریخ مثل این جمله سیره ابن هشام «لم یزل علی مع رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حتی بعثه الله تبارك و تعالی نبیاً فاتبعه علی و آمن به و صدقه»[۱۰۴] دلالت دارد بر اینکه فاصله‌ای بین بعثت و پیروی و ایمان و تصدیق علی نبود.

همه این احتمال را ردّ می‌کنند ولی برای اینکه مبادا سبب شبهه‌ای شود تذکر داده شده این حقیقتی است که برای یك نفر آشنا به کتب تاریخ و احادیث مثل آفتاب روشن است.[۱۰۵]

راجع به چگونگی و شرح جریان ایمان علی‌علیه‌السلام در اینجا بی انصافی شده و به آن نمونه ایمان به خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اهانت و بی ادبی شده است. آری دشمنان دیدند انکار اصل تقدم و پیشی ایمان علی‌علیه‌السلام بر ایمان تمام صحابه یک بی‌انصافی آشکار و غیر قابل پذیرش است لذا در حواشی آن تصرف کردند و این خبر را جعل کردند که وقتی پیغمبر او را دعوت کرد گفت: «بمن مهلت دهید تا در آن بیندیشم و با

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۸

پدرم ابوطالب مشورت کنم!» و بنا به یک نقل غیر معتبر دیگر فقط فرمود من پیش از آنکه با پدرم مشورت کنم کاری انجام نمی‌دهم، سپس می‌گوید بامدادان علی‌علیه‌السلام آمد و اسلام آورد.

سوابق علی‌علیه‌السلام و روحیات او مهلت خواستن و مشورت کردن در چنین موضوع روشن و حقیقت لامع و واضحی را تکذیب می‌کند. ایمان مردی که به شهادت تاریخ و اعمال بزرگ و عظیمش و به گواهی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر ایمان تمام صحابه فزونی داشت، قابل تردید نیست.

بلی هیکل و امثال هیکل که می‌بینند کودک هشت یا نه یا ده ساله در حق شناسی و بصیرت و درک و پذیرفتن دعوت به پرستش خدای یگانه و ترک عبادت بتها بر پیرمردها پیشی گرفته و دلش برای قبول این دعوت آنگونه باز بود- که پیرمردها پس از سالها لجاجت با پیغمبر و استماع آیات خدا به آن رتبه نرسیدند- چه کنند جز این که اینجا به این داستان باور نکردنی و عقل ناپسند متوسل شده و در مورد اسلام ابوبکر هم یک خبر جعلی دیگر بسازند کسی که سیره می‌نویسد و می‌خواهد امثال منصور و دیگران را خرسند سازد غیر از اینکه خبری جعل کند و بگوید (در آنچه بمن رسیده) است چه کند؟

آیا این بس نیست که علی علیه‌السلام خودش می‌فرماید: «و لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله انّی لم ارد علی الله و لا علی رسوله ساعهٔ قط»[۱۰۶] یعنی کسانی که از تاریخ اسلام و سیره پیغمبر از اصحاب او آگاه هستند می‌دانند که من ساعتی هرگز بر خدا و رسول رد نکردم. این کلام محکم و صد در صد صحیح هم آن داستان جعلی مهلت خواستن را صریحاً رد می‌کند و هم- به مفهوم- این خبر را که ابوبکر بی‌کمترین درنگ دعوت را پذیرفته باشد، ردّ می‌نماید.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۰۹

درست دقت کنید آیا غیر از این است که تمام اصحاب که یکایک ایمان آوردند مدتی را با وجود اینکه دعوت پیغمبر را شنیده بودند در کفر باقی مانده و دعوت اسلام را ردّ کردند؟

در خطبه قاصعه می‌فرماید «و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بالقرابهٔ القریبهٔ، و المنزلهٔ الخصیصهٔ وضعنی فی حجره، و أنا ولد فیضمنی الی صدره، و یکنفنی فی فراشه، و یمسنی جسده و یشمنی عرفه، و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه، و ما وجد لی کذبهٔ فی قول، و لا خطلهٔ فی فعل، و لقد قرن الله به صلی‌الله‌علیه‌وآله من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم لیله و نهاره، و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امّه یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یأمرنی بالاقتداء به، و لقد کان یجاور فی کل سنهٔ بحراء فاراه، و لا-یراه غیری، و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و خدیجه و انا ثالثهما اری نور الوحی و الرسالهٔ و أشم ریح النبوهٔ و لقد سمعت رنهٔ الشیطان حین نزل الوحی علیه».[۱۰۷]

آیا چنین شخصیتی در قبول دعوت اسلام تردید می‌کند و مهلت می‌خواهد؟

ما از این خطبه چنین استفاده می‌کنیم که در نخستین باری که وحی بر پیغمبر نازل شده علی در حراء در خدمتش بود، و از او جدا نمی‌شد، و هیچ گاه در قبول رسالت او درنگ نخواهد کرد.

از این جمله: «انک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلا أنک لست بنبی و لکنک وزیر و أنک علی خیر»[۱۰۸] که در هنگام آغاز نزول وحی پیغمبر به علی فرمود، می‌فهمیم که او

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۰

آنچه را که پیغمبر شنیده، شنیده و آنچه را که او دید، دیده غیر از اینکه علی پیغمبر نبود و مخاطب بخطاب وحی نبود، ولی شاهد و حاضر بود.

آیا نبی گرامی اسلام صل الله علیه‌وآله درب خانه ابوبکر را باز گذاشتند؟

س ۱۳. آیا این سخن صحیح است که نبی گرامی اسلام در حدیث سد ابواب، باب ابی بکر را استثنا کردند؟ و اینگونه فرموده

باشند: «این درهائی را که به مسجد باز می‌شوند بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید».

ج. پس از آنکه به امر پیغمبر و بر حسب وحی خدا به اتفاق مسلمانان همه درهایی که در مسجد بود جز در خانه علی بسته شد[۱۰۹] و رفت و آمد علی و اهل بیتش از مسجد بود و با اینکه به احدی حتی مثل جناب حمزه عموی پیغمبر هم اجازه داده نشد چگونه ابوبکر در خانه خود را نبسته بود؟

بعد از اینکه روایت مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۱۱۵) و کنز العمّال ج ۶، ص ۴۰۸ و السیرهٔ الحلبیهٔ ج ۳، ص ۳۷۴، پیغمبرصلی‌الله علیه و آله فرستاد نزد ابوبکر و عمر و امر کرد در خانه‌هاشان را ببندند و آنها هم بستند این درها چگونه در مسجد باز مانده بود که بفرماید: این درهایی را که به مسجد باز می‌شود بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید؟

آخر سخن ناروا و بی‌اساس و جعل هم حدّی دارد این ایوب بن بشیر مجهول کیست که سیره از او این حدیث را روایت کرده است؟ محمد بن حمید و سلمهٔ بن فضیل را هم که

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۱

در سند طبری واقع نیستند در ضمن سخن از حدیث ثنتین معرفی کردیم آیا این سندها قابل اعتماد است؟ آیا این نقلها دلیل این نیست که سیره تحت نظر سیاست و برای مقاصد سیاسی خاصی نوشته شده است؟

بیشتر مطالبی که راجع به گزارش بیماری پیغمبر و تفصیلات آن خصوص قسمتهایی از آن که با مسائل سیاست و حکومت و اثبات شرعی بودن حکومت ابی بکر و انکار یا ترک فضایل علی و اهل بیت است و یا متضمن مدحی از منحرفین از اهل بیت است از عایشه است اینگونه نقلهای عایشه که در آن اثبات فضیلتی برای خودش یا برای پدرش و هم مسلکانش یا ردّ فضیلتی از علی‌علیه‌السلام است به هیچ وجه اعتبار ندارد[۱۱۰] و نباید بر آن اعتماد کرد.

عایشه و محدث نماهای درباری در آن زمان و در آن جوّ سیاسی این احادیث را می‌گفتند و سیاست هم مردم را به اخذ حدیث از مثل او تشویق می‌کرد و بطور ارسال مسلم می‌گرفت و پخش می‌کرد و روایات صحیحه دیگران که ضد آن بود سانسور و قاچاق و ممنوع بود.

معلوم است این روش تا چه حدّ سبب اشتباه می‌شود خصوص که جوّ و محیط سیاسی قرنها به همان حال باقی بماند. وقتی خود اهل سنت نقل کنند که عایشه از بردن نام علی علیه‌السلام در ضمن بعض احادیث خودداری می‌کرد و نام او را کتمان می‌نمود آن هم در یک جریان عادی، سائر مطالب مهم حالش معلوم است از این جهت ما اطمینان داریم که تاریخ در این نقلها متهم است.

مسأله نماز ابی‌بکر و تبسم پیغمبر گزارش حال احتضار و رحلت پیغمبر و امثال این مسائل در آن قسمتش که سیاستهای وقت و حکومتهای بنی امیه و بنی عباس را- که

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۲

کتابها بر ایشان و برای پول و جایزه‌شان نوشته می‌شد- تایید می‌کند همه از این قماش است.

این نقلها بود که نوشته می‌شد و منتشر می‌گردید و آن دسته روایات که این حکومتها را غاصب معرفی می‌کرد نوشته نمی‌شد چون کمترین خطرش محرومیت از حقوق اجتماعی بود. باید مرجع، ابوهریره و عایشه و امثال آنها باشند و سیره ابن هشام در جریان رحلت پیغمبر این سیاست را رعایت کرده است.

س ۱۴. احتراماً به کرات در منابر شنیده شده است امام و پیغمبر مرده و زنده ندارد و همچنین مرده (میت) می‌شنود. با توجه به آیه ۲۱ سوره فاطر و ۵۱ سوره روم در این خصوص چگونه اظهار نظر می‌فرمایند خواهشمند است نسبت به فتوای شیخ طوسی و آیات مورد نظر ارائه طریق بفرمائید.

در کتاب غیبهٔ شیخ طوسی «فاما من خالف فی موت أمیرالمؤمنین و ذکر انه حی باق فهو مکابر لانّ العلم بموته و قتله اظهر و اشهر

من قتل کل احد و موت کل انسان و الشک فی ذلک یؤدی الی الشک فی موت النبی و جمیع اصحابه، ثم ما ظهر من وصیته و اخبار النبیصلی‌الله علیه و آله ایاه انک تقتل و تخضب لحیتک من رأسک یفسد ذلک ایضا. و ذلک اشهر من این یحتاج الی ان یروی فیه الاخبار».[۱۱۱]

ج. موتی که به اعتبار آن و تقریر قرآن مجید "إِنَّکَ مَیِّتٌ وَانهم مَّیِّتُونَ [۱۱۲] و میت بر تمام انبیاء و ائمه‌علیهم‌السلام و شهداء اطلاق می‌شود و موضوع بسیاری از احکام شرعیه

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۳

است، همان موتی است که تمام جانداران آن را بحکم کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ["۱۱۳] می‌چشند و آنان که منکر موت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده‌اند این موت را انکار می‌نمودند و آثار و احکام شرعیه موت را نسبت به آن حضرت قائل نبوده‌اند. مثلًا اموال آن حضرت را منتقل به ورثه‌اش نمی‌دانستند، یا ازدواج زوجات آن حضرت را بعد از عدهٔ وفات با مردان دیگر جائز نمی‌دانستند، چون معتقد بودند که موتی واقع نشده که این احکام بر آن مرتب شود.

کلام مثل شیخ طوسی رحمهٔ‌الله‌علیه در جواب کسانی است که این موت را انکار می‌نمودند این موت موت بدن عنصری است و آن که میت است همین بدن است و صاحب آن را اگر میت می‌گویند باعتبار همین موت بدن میت میگویند که حیات حیوانی و نباتی ندارد و بدن است که نه چیزی می‌شنود و نه می‌توان به آن چیزی شنوانید (من فی القبور) و آن که در گور است همین بدن است.

اما حیاتی که گفته می‌شود پیغمبر و امام مرده و زنده ندارد حیاتی است که در مورد شهداء بر حسب تصریح قرآن مجید ثابت است و برای دیگران نیز ثابت است أَحْیَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ["۱۱۴] و این آیات بر آن دلالت دارند "حَتَّی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحًا فِیمَا تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ["۱۱۵].

و درباره آل فرعون می‌فرماید ":النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا غُدُوًّا وَعَشِیًّا وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ["۱۱۶] که صریح است در حیات اشخاص بعد از موت بدن آنها. این حیات است که در مورد پیغمبر و امام گفته می‌شود زنده و مرده ندارند، یعنی حیات

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۴

حقیقی آنها بعد از مرگ و در عالم برزخ باقی است و حیات و موت بدن در آن تأثیر ندارد.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که مثل انبیاء و ائمه‌علیهم السلام- که این حیات را در مرتبه کامله آن دارا هستند- سخنان و سلام دیگران را که به آنها می‌شود، بشنوند.

وقتی پیغمبر اکرم‌صلی‌الله علیه و آله با مقتولین مشرکین- چنان‌که در تواریخ معتبر است- سخن فرموده باشد و آنها را مخاطب قرار داده و بفرمایند که آنها می‌شنوند، انبیاء و ائمه‌علیهم‌السلام و شهدا بطریق اولی می‌شنوند.

اگر سلام مردم را پیغمبرصلی‌الله علیه و آله نمی‌شنید، مسلمانها در نماز خود مأمور به سلام بر آن حضرت نمی‌شدند که او را مخاطب قرار داده و بگویند (السلام علیک ایها النبی و رحمهٔ الله و برکاته) حتی صلوات بر آن حضرت و آل آن حضرت که همه مأمور بر آن هستند و از خدا می‌خواهند بر آن حضرت و آل او صلوات بفرستد برای حیات آن بزرگواران است. معنای درخواست صلوات این است که همین حال و در زمان دعا خدا بر او و آلش صلوات بفرستد و همان لحظه دعا مستجاب می‌شود و خداوند بر آنها صلوات می‌فرستد، همه دعاها برای اموات بالفعل است.

شواهد و روایات و حکایات در این مورد بقدری زیاد است که انسان تعجب می‌کند که چگونه فرقه وهابیه و بعض نادانان متمایل به آنها در شبهه افتاده و شک در حیات پیغمبرصلی‌الله علیه و آله می‌کند. و چقدر تفاوت است بین این گروه و آن افراد از موثقین که مدعی شنیدن جواب سلام خود شده‌اند.

این حکایت عجیب را که در کتاب (وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی) صلی‌الله علیه و آله نقل کرده است تذکراً نقل می‌نمایم (سمهودی) عالم و مؤرخ و مدرس و مفتی مدینه منوره- در جلد چهارم کتاب وفاء الوفاء) ص ۱۳۵۹ اینگونه روایت کرده است:

«و قال یحیی: حدثنا هرون بن عبدالملک ابن الماجشون ان خالد بن الولید بن الحارث بن الحکم بن العاص و هو ابن مطیره قام علی منبر رسول الله‌صلی‌الله علیه و آله یوم جمعهٔ،

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۵

فقال: لقد استعمل رسول الله‌صلی‌الله علیه و آله علی بن ابی‌طالب رضی الله تعالی عنه علیه‌السلام و هو یعلم انه خائن، و لکن شفعت له ابنته فاطمهٔ علیها السلام رضی الله تعالی عنها و داود بن قیس فی الروضهٔ، فقام: فقال: اس، ای یسکته، قال: فمزق الناس قمیاً کان علیه شقائق حتی و تروه و أجلسوه حذراً علیه منه، و قال: رایت کفاً خرجت من القبر- قبر رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم- و هو یقول: (کذبت یا عدو الله کذبت یا کافر) مراراً»

در خاتمه لازم بتذکر است که در این موضوع و رفع این شبهه علماء بزرگ شیعه و سنی در ضمن تألیفات خود جوابهای کافی وشافی داده‌اند.

آیا ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی، دلیل افضلیت ایشان است؟

س ۱۵. بنابر آنچه حضرتعالی در کتاب «لمحات» نوشته‌اید، آیا باز هم می‌توان گفت: ایمان علی علیه‌السلام در سن کودکی و قبل از بلوغ دلیل بر افضلیت او بر دیگران می‌شود؟

ج. آنچه در آنجا نوشته‌ایم مقصود این است که نبوت حضرت عیسی و یحیی علی نبینا و آله و علیهما السلام و امامت مثل حضرت جواد علیه‌السلام در صغر سنّ دلیل بر افضلیت آن دو پیغمبر معظّم از رسول اعظم حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و افضلیت آن امام بزرگوار از جدّش حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست برای اینکه این ظهور و فعلیت در انها دلیل فقدان صلاحیت در سایرین نیست و مربوط است به حکمتها و مصالحی که هر ظهوری را در فرصتهای خاصّی اقتضا می‌نماید.

مثلًا شخص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یا سائر انبیاء مانند حضرات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام در سن صباوت فاقد صلاحیتی که یحیی و عیسی بحسب ذات و خصائص و صفات نفسانی واجد بودند، نبودند امّا مصالح خارجی یا موانع و

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۶

آماده نبودن شرایط و استعداد محیط برای بعثت آنها سبب تاخیر اعلام رسالت آن بزرگواران شده است.

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام بنصّ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در همان زمان صغر سن سید بودند و شرایط سیادت و آقائی و امامت را دارا بودند اما در عصر حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله سیادت فعلیه و زعامت با آن حضرت بود و در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آن بزرگوار و در عصر حضرت مجتبی علیه‌السلام این سیادت که مفهوم کاملش صلاحیت امامت و ولایت بود در خارج و ظاهر و مقام رتق و فتق امور و قیام به وظایف زعامت و رهبری با آن حضرت بود ولی سیادت امام حسین علیه‌السلام و امامت آن حضرت نیز ثابت بود.

این مقوله‌ها از مقوله افضلیت حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بواسطه اسبقیت از همه در ایمان و از سن قبل از بلوغ نیست تا بتوان کسانی را که سالها در کفر و شرک و بت‌پرستی زندگی کرده بودند با آن حضرت قیاس کرد.

مفهوم ایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سن پیش از بلوغ طهارت و پاکی آن حضرت از کفر و تنزه او از شرک به خدای یگانه است بدیهی است چنین کسی از آنکه سابقه کفر و شرک داشته است افضل است.

تاخیر بعثت یا تأخیر فعلیت امامت که به حسب مناسبات و مصالحی که خداوند عالم به آن است و بعضی از آن هم معلوم است

نقصان فضیلت از دیگری بشمار نمی‌رود. اما تاخیر ایمان و بقاء بر کفر و سابقه سوء بت‌پرستی و زنده بگور کردن دختران‌چنانکه از عمر نقل شده است که شش نفر دختر خود را زنده بگور کرد- این جهالتها و گمراهیها همه عیب و نقص و ظلم است و مانع از نیل به عهد خدا و مقام رفیع امامت و ولایت من جانب الله است.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۷

قضیه فدک از لحاظ موازین قضایی چگونه بود؟

س ۱۶. در باب فدك اگر مخالفین ایراد کنند که «از لحاظ موازین قضاء مدعای حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ثابت نشد با عنایت به اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قضیه ادعای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر زره نیز بلحاظ فقد دلیل در محکمه قاضی که خودشان گمارده بودند ملاحظه شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عصمت ایشان را نکرد» چه پاسخی می‌توان داد؟

ج. در باب غصب فدك از حضرت زهرا علیها السلام آنچه از ابی‌بکر و همدستانش صادر شد با موازین قضائی مخالفت صریح داشت و معلوم بود که روش آنها یك روش عادی و سالم و دور از غرض نبود.

مسئله یك مسئله سیاسی خالص و بر اساس اغراض شخص ابوبکر و گروه او جریان پیدا کرد. گروهی که بر خلاف حکم خدا و ابلاغات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خصوصاً در احادیث متواتر و مکرر ثقلین و ابلاغ بسیار رسمی و علنی غدیر می‌خواستند مسیر خلافت و امامت امّت را از مسیری که به وحی الهی معلوم شده بود تغییر دهند و در مسیر اهواء جاه طلبانه خود قرار دهند.

البته مسیر امامت و خلافت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را کسی نمی‌تواند تغییر دهد چون به امر خدا معین شده بود و در مسیر خود تا ظهور حضرت بقیهٔ الله و بقاء اسلام و عالم تکلیف باقی خواهد ماند.

این گروه می‌خواستند جریان ظاهری را تغییر دهند و مقاصد خود را اجرا نمایند همان طور که تصرف در ملك شرعی کسی از سوی غاصب به ملکیت شرعیه مالك خللی وارد نمی‌کند و مال مغصوب در ملك مالك و مغصوب منه باقی است و غاصب مسئول و ضامن است تغییر مسیر خلافت و امامت نیز اختصاص شرعی ولایت را از صاحبان آن در عالم واقع و نفس الامر سلب نخواهد کرد.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۸

مسأله مورد دستبرد، همان زعامت و ریاست ظاهری این مقام واقعی و شرعی است که اهل دنیا و جاه‌پرستان به آن چشم دوخته و منتهی الآمال و معشوق یگانه آنها است و اهل خدا و صاحبان حقیقی به آن به همان نظری نگاه می‌کنند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب ابن عباس فرمود.[۱۱۷]

به شهادت مصادر و مآخذ معتبر این گروه ریاست طلب- که از زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بکار توطئه و تخریب شدند- راه سیاست اسلامی را طوری منحرف کردند که در آینده بدترین نظامها و خشن‌ترین حکومتها و بی‌رحم‌ترین و بی‌دین‌ترین و هرزه‌ترین و عیاش‌ترین افراد بر جوامع مسلمانان حاکم شدند.

این گروه که در اواخر عمر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله موضع خود را علنی می‌ساخت و در واقعه یوم الخمیس آنگاه که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قلم و کاغذ خواست تا برایشان بنویسد آنچه را که هرگز گمراه نگردند و در تکلیف الحاق به جیش اسامه شمشیر مخالفت با خدا و پیغمبر را بر روی لباس بستند و در حالیکه بدن پاك حضرت رحمهٔ للعالمین صلی‌الله‌علیه‌وآله بر روی زمین بود در سقیفه بی ساعده اجتماع کردند و سنگ آن بنای کج را بر زمین نهادند.

در ارتباط با آن جریان و توطئه سیاسی که با آن اقدامات سرکوب‌گرانه و تهدید و تهویل انجام دادند و عمر بن الخطاب با آن شدت و خشونت فوق العاده با شمشیر برهنه در کوچه‌های مدینه مردم را به بیعت با ابوبکر وادار می‌کرد.

از جمله تصمیم‌هائی که در آغاز کار و شاید پیش از هر اقدام گرفتند مصادره اموال یگانه فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سیده زنان اهل بهشت و سیده نساء عالمیان علیها السلام بود زیرا می‌دانستند با ایثاری که آن بانوی دنیا و آخرت دارد عوائد و محصول این اموال را در راه خدا به فقرای مسلمین و ارباب حوائج بذل و انفاق می‌نماید. داشتن چنین

معارف دین، ج۲، ص: ۱۱۹

موضعی طبعاً یکی از موجبات بقاء نفوذ خاندان رسالت در قلوب خواهد بود. از این جهت تصمیم گرفتند آن امکانات مالی و مادّی را از آنها بگیرند و دست آنها را از اعانت و یاری به مردم کوتاه نمایند.

هیچ مصلحتی غیر از مصلحت بر کرسی نشاندن حزب عمر و ابوبکر و ابوعبیده و ... غصب فدک در بین نبود. وضع بطوری غیر عادی و زیر اختناق و فشار و اعمال نیرنگهای گوناگون جریان داشت که کسی نتوانست بگوید یا اگر کسی گفت به سخنش اعتنا نکردند.

بفرض که فدک ملک شخصی حضرت زهرا علیها السلام نباشد و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را برای استفاده از عوایدش یا هر مصلحت دیگر باو واگذار کرده باشد چرا و چگونه بمجرد رحلت آن حضرت ناگهان مصلحت تغییر کرده و بر عمل پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که بفرمان خدا انجام داده بود خط نقض و ابطال کشیده می‌شود؟

آیا اگر فدک در اختیار عایشه یا حفصه بود ابوبکر و عمر با آنها اینگونه معامله می‌کردند؟ یا حتماً آن را تایید می‌نمودند و اگر همه مسلمانان هم استرداد آن را درخواست می‌کردند به عذر اینکه عمل پیغمبر خدا غیرقابل نقض است به تقاضای آنها اعتنا نمی‌کردند؟

حاصل اینکه مسأله مسأله ساده نبود مسأله ریاست و حکومت بود و تصدیق فاطمه زهرا علیها السلام مفهومش اعلان بطلان همه آن نیرنگها و توطئه‌ها و اسباب چینی‌های آن عده معلوم الحال بود.

ما فعلًا وارد بحث در این مطالب و اسرار اعمال و توطئه‌های این عدّه و جریان سقیفه نمی‌شویم و فقط موضوع را از نظر فقه القضا مورد نظر و ملاحظه قرار می‌دهیم:

قدر مسلم این است که فدکی بوده است و پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرمان خدا آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار نموده است.

ظاهر این عمل اعطا و بخشش و واگذاری و تملیک است و هیچکس هم نه خود حضرت فاطمه علیها السلام و نه مردم دیگر غیر از این احتمال نمی‌دادند. اعطاء الهی

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۰

بود و سلب این اعطا و بازگرداندن آن نیاز بوحی داشت یعنی می‌خواهم بگویم شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بدون وحی الهی و امر خدا به باز پس گرفتن آن مأذون در استرداد آن نبود برنامه‌ای بود که به وحی و حکم خدا انجام شده بود و تغییر آن برای احدی مجاز نبود.

بنابراین واضح بود که احدی بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قطع نزول وحی صلاحیت استرداد فدک را از حضرت زهرا علیها السلام ندارد.

مع ذلک ما این جریان استرداد فدک را در یک محیط پائین‌تر از مقام ارفع رسالت و قدس مقام حضرت صدیقه کبری علیها السلام بشرح ذیل بررسی می‌کنیم:

الف- هر محاکمه و مرافعه‌ای را سه رکن اساسی تشکیل می‌دهد:

اول- مدعی (خواهان)

دوم- مدعی علیه (خوانده شده)

سوم- قاضی و حاکم (دادرس)

همان طور که مدعی و مدعی علیه باید متعدد باشد مدعی و قاضی و هم چنین مدعی علیه و قاضی باید متعدد باشند و تعدد عنوان با وحدت مضمون کافی نیست مثلًا نمی‌شود شخص به عنوان ولایت بر صغیر علیه خودش اقامه دعوی نماید یا علیه ولی صغیر از جانب خودش که همان ولی صغیر است اقامه دعوا نماید.

در این جریان غصب فدك ابوبکر با این که خود مدعی بوده و به عنوان اینکه حکومت بر مردم دارد ادعا داشته است چگونه خود را قاضی می‌خواند و از حضرت صدیقه علیها السلام شاهد می‌خواست تا بین خودش و آن حضرت حکومت کند؟

ب- علی القاعده و بطور متعارف باید فصل مخاصمات و مرافعات در محکمه‌ای صورت بگیرد که متخاصمات و دو طرف دعوا صلاحیت آن را قبول داشته باشند و مدعی باید در چنین محکمه‌ای اقامه دعوا نماید در حالیکه نه چنان محکمه‌ای وجود داشت و نه

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۱

حضرت زهرا علیها السلام کسی را غیر از علی علیه‌السلام صالح برای قضاء و داوری می‌دانست.

ابوبکر هم که معلوم بود- با اینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود «اقضاکم علی»[۱۱۸]- این داوری را به نزد علی علیه‌السلام نمی‌برد و خودش هم تا آن زمان کسی را برای قضاء معین نکرده بود و اگر هم معین کرده بود حضرت صدیقه علیها السلام آن تعیین را شرعی نمی‌دانست و صلاحیت ناصب و منصوب را ردّ می‌فرمود.

ج- اگر گفته شود: ابوبکر خود را زمامدار مسلمین می‌دانست بخود حق می‌داد که هم از سوی مسلمین اقامه دعوی نماید و هم به عنوان ولی امر مسلمین به قضا و داوری بنشیند.

جواب این است که بنابر مبنائی که ابوبکر و همدستانش عرضه می‌داشتند می‌خواستند مشروعیت حکومت را به عنوان اجماع امت یا اهل حلّ و عقد عنوان کنند در حالیکه تا زمان غصب فدك اجماع امت باتفاق شیعه و سنی محقق نشده بود زیرا به اجماع همه مورخین تا فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود جمعی از شخصیتهای معروف از بنی هاشم و غیر ایشان- که همه از اهل حل و عقد و نظر بودند- با ابوبکر بیعت نکردند و تا آن حضرت زنده بود نتوانستند با همه شدت و غلظتی که داشتند از این افراد سرشناس بیعت بگیرند. از دیگران هم که بیعت گرفته بودند بسیاری به تهدید و ارعاب بود.

بنابراین به مبنای خود آنها حکومت رسمیت شرعی و قانونی نیافته بود که این گونه تصرفات و سائر مداخلاتش در امور، شرعی و قانونی باشد.

د- ما انکار نمی‌کنیم که اگر حکومت شرعی باشد حاکم می‌تواند هم بین الناس در مرافعاتشان حکومت کند و هم از طرف مسلمین اقامه دعوا نماید امّا در قضیه واحده این

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۲

منطقی نیست و در سیره پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سابقه نداشت که در قضیه واحده حاکم هم مدعی باشد هم قاضی. علاوه بر آنکه با لزوم جزم مدعی در ادعاء و جواز حکم قاضی به علم خود نیز منافات دارد.

ه-- و اشکال مهم دیگر این است که ابوبکر اگر خود مدعی و قاضی بود- چنانکه در این واقعه عمل کرد- اگر جزم داشت که فدك ملك مسلمین است و حضرت صدیقه کبری علیها السلام- با مقام عصمت و طهارتش- العیاذ بالله بناحق ادعای ملکیت آن را می‌نماید، چرا از آن حضرت مطالبه بینه کرد و به علم خود عمل نکرد؟ و اگر جزم نداشت و احتمال می‌داد که حق با آن حضرت باشد چگونه و چرا ادعا کرد و فدك را متصرف شد؟ در حالیکه مدعی باید در ادعای خود بحقانیت خود جزم داشته باشد.

استصحاب بقاء مالکیت اگر در این جا جاری باشد فقط این اثر را دارد که ذی الید مدعی شناخته شود و از او بینه مطالبه گردد امّا

اصل طرح دعوا و استماع آن علیه ذی الید بمجرد استصحاب مسموع نیست. مثلًا اگر خانه پدر زید در ید عمرو باشد که مدعی خرید آن خانه از پدر زید باشد و زید بخواهد بمجرد اینکه این خانه قبلًا ملک پدرم بوده است و به استصحاب مالکیت سابقه بدون ادعاء جزمی غصبیت و عدوانی بودن آن در ید عمرو ادعاء نماید، ادعای او مسموع نمی‌شود.

به این ملاحظات معلوم می‌شود که موازین قضائی در غصب حق زهرای اطهر علیها السلام رعایت نشده است و عقده‌ها و حسادتها و کینه‌های جاهلیت و جاه‌طلبی‌های منافقین- که در وجود چند نفر خصوص آن دو نفر تبرز و تمرکز یافت- موجب این ستمها به دختر مظلومه حضرت امام المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله شد.

پس از تمام این نکات و ملاحظات آنچه نفاق این توطئه گرها را اثبات می‌نماید و ایمان صادق آنها را به وحی و رسالت زیر سؤال برده است این است که آیا اینها در صداقت و طهارت حضرت زهرا علیها السلام بعد از آن همه تنصیصات و تصریحات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد از نزول آیه تطهیر و آن اعلام‌های مکرر که زهرا از اهل بیت است

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۳

و از اهل آیه تطهیر است و سیده زنان عالمیان و سید زنان اهل بهشت است و و و شک داشتند اگر شک داشتند؟ پس شک آنها با ادعای ایمان به خدا و رسول چگونه قابل قبول است؟ و اگر شک نداشتند پس این معاملات و این ظلمها را که مرتکب شدند چگونه جواب می‌دهند؟

و پس از همه اینها آیا این بود مزد رسالت پیغمبری که آن همه رنج و اذیت و زحمت و مرارت را در راه هدایت این مردم متحمل شد که پاره تن او را اینگونه برنجانند؟

آیا اگر فدک ملک مسلمین بود همان طور که به امر خداوند متعال پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذر کرده بود ابوبکر هم آن را واگذار می‌کرد و به خدا و پیغمبر تأسی می‌نمود کسی از مسلمانان به او اعتراض می‌کرد؟

یقیناً هیچ مسلمانی- مگر همان عده‌ای که بودن فدک را در اختیار زهرا علیها السلام مخالف سیاستهای خود می‌دانستند- راضی به استرداد فدک از آن حضرت نبود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.

و: قیاس جریان غصب فدک و مطالبه بینه از حضرت زهرا علیها السلام با دعوای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر زره قیاس مع الفارق بل مع الفوارق است زیرا:

اولًا: در آن دعوا از ذی الید بینه خواسته نشده است تا خلاف قوانین قضائی عمل شده باشد امّا در دعوای ابوبکر بر حضرت زهرا علیها السلام از آن حضرت که ذی الید بود بینه خواسته شد.

ثانیاً: چنان‌که گفتیم از هر نظر محاکمه عادی و سالم و مستقیم نبود و یک برخورد به تمام معنی سیاسی بود نه یک محاکمه واقعی و حقیقی

ثالثاً: شریح قاضی اگرچه در عصر امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم قاضی بود امّا او از بقایا و عمّال همان رژیمی بود که غصب فدک از حضرت سیدهٔ النساء علیها السلام نمود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ملاحظاتی به عزل او مبادرت نورزید اما برای انفاذ احکام او ترتیبی مقرر کرد که حقوق مردم ضایع نشود.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۴

علی هذا از مثل او نمی‌توان انتظار داشت که با دعوای امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخورد مناسب نموده و از دعوای آن حضرت علم به واقع پیدا کند و حکم کند. اگر حاکم مالک اشتر یا عمار یاسر یا سائر اصحاب عارف به مقام حضرت بودند به علم خود حکم می‌دادند. ولی بعد از اینکه آن اساس و شالوده ریخته شد که از حضرت زهرا علیها السلام فدک را غصب نمودند و طهارت و صداقت و عصمت منصوصه و مسلّمه آن حضرت را رعایت نکردند معلوم است جریان قضا بر همین منوال استقرار می‌یابد و از

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در این واقعه که ذی الید هم نبوده است بطریق اولی بینه می‌طلبیدند.
مع ذلک احتمال می‌رود سرّ اینکه حضرت (بر تقدیر صحت سند این حدیث) به این داوری شریح اعتراضی نکرد این بوده است که یـا خود حضـرت به او دسـتور داده بود که اینگونه عمـل نمایـد تـا سـبب تـالیف قلب آن شـخص به اسـلام و رغبت او به ایمان شود چنان‌که شد و ایمان آورد و یا اینکه چون ملاحظه فرمود این برخورد قاضی سبب اقبال او به اسلام می‌گردد آن داوری را پذیرفت.
خلاصه اینکه این دو واقعه را که نخستین آن از هر لحاظ در نهایت اهمیت و معلول یک توطئه بزرگ سیاسی بوده و دوم یک واقعه ساده‌ای است که از آن هم بزرگواری امیرالمؤمنین علیه‌السـلام مشهود است نباید به هم قیاس کرد و الحمدلله اولًا و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

سؤال پیرامون علم امام

س ۱۷. آیا این مطلب در مورد علم امام معصوم علیه‌السلام صحیح است؟
امـام معصوم علیه‌السـلام عـالم به تمـام مـا سوی الله است، علم امـام علی به تمـام هستی به تمـام آنچه خداونـد خلق کرده همان علم خداوند است
معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۵
به تمام هستی ولی با این تفاوت که علم خـدا ذاتی است ولی علم امام علیه‌السـلام عرضـی است، هدیه‌ای از جانب خداوند به وجود مقدس امام معصوم علیه‌السـلام است. و ما از علم امام معصوم علیه‌السـلام به ذات مقدس خداوند هیچ اطلاعی نداریم ولی می‌توانیم آنقـدر بگوئیم که هیـچ مخلوقی معرفتش و علمش به صـفات و کمالاـت و ذات خداونـد (اگر علم به ذات خداونـد میسر باشـد) به اندازه امام معصوم نیست.
آنچه در بعض روایات آمده است این است که امام معصوم عالم به گذشـته و حال و آینده است آیا این علم داشـتن امام علیه‌السلام به نحو تفصیلی است یا اجمالًا می‌داند؟
ج. در این موضوع به کتاب ولایت تکوینی و تشـریعی و فروغ امامت در دعای ندبه تألیف حقیر رجوع نمائید لازم به تذکّر است که علم به ذات خدا و معرفت کنه و حقیقت خدا برای احدی میسّر نیست و محیط محاط نخواهد شد.

علم حضرت زهرا علیها السلام

س ۱۸. مسـلماً آنچه را امام علیه‌السـلام می‌داند حضـرت رسول صـلی‌الله‌علیه‌وآله هم بدون کم و کاست می‌داند آیا حضـرت زهراء علیها السلام هم چنین است؟
ج. علوم حضرت زهرا علیها السلام هم از سنخ علوم ائمه علیهم السلام است.

پذیرفتن ولایت ائمه از جانب انبیاء الهی

س ۱۹. آنچه در بعضی از روایات آمده و همچنین اشعاری که بعضی روایات دیگر دارند بر این است که پذیرفتن ولایت ائمه علیهم السلام بر تمام انبیاء الهی واجب و فریضه بوده است و حتی وظیفه داشته‌اند
معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۶
که آن را در بین امت خود به همه بگویند (یا به بعضـی از خواص، تردید از من است) آیا اعتقاد به این مسئله از ضـروریات است یا اینکه این مطلب مسلّم و حتمی است ولی ضروری مذهب نیست؟

ج. فی الجمله ثابت است ولی از ضروریات نیست. اما آیات قرآن مجید مثل آیه ۸۱ سوره آل عمران و روایات متواتر بر آن دلالت دارند.

علم ائمه علیهم السلام به جزئیات

س ۲۰. بعضی در مورد علم ائمه علیهم السلام می گویند: ائمه علیهم السلام علم به جزئیات ندارند (چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و ... والیان و افراد سوء را از نزدیکان خود قرار می‌داده‌اند). نظر حضرتعالی درمورد عالم بودن ائمه علیهم السلام به جزئیات چیست؟ (لطفاً توضیح دهید)

ج. روایات وارده راجع به علم امام به ما کان و ما یکون و ما هو کائن معتبر و مورد اعتماد بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگری که در ابواب مختلفه احادیث و تواریخ دیده می‌شود یقین به این معنی حاصل می گردد و والی قرار دادن افراد سوء منافات با آن ندارد و تفصیل مطلب محتاج به فرصت بیشتر است.

آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود

س ۲۱. امام حسن علیه‌السلام مانند تمام امامان دیگر علم به این داشتند که چگونه و توسط چه کسی شهید خواهند شد، آیا زمان و روز شهادت خود را هم می‌دانستند؟ اگر زمان شهادت را می‌دانستند پس چرا آن آب را نوشیدند؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۷

ج. پاسخ این مسئله احتیاج به تفصیل دارد که فعلًا در این نامه مجال آن نیست ۱۱۹] اما از جمله جوابهائی که می‌توان به این سؤال داد این است که آن بزرگواران برای اینکه کارها و اعمال و رفتارشان مورد تأسی و پیروی و الگو باشد مأمور به عمل به علوم لدنیه خود نبودند بلکه در امور عادی حال یک بشر عادی از آنها ارائه می‌شد.

اگر بطور مطلق در تمام موارد از آن علوم استفاده می‌نمودند نظام تشریع و تکلیف و بلکه نظام اجتماع دگرگون می‌شد و حکمتهای بسیار که در خلقت و تربیت تشریعی و تکوینی منظور است همه از بین می‌رفت و امتحاناتی که از انسان بعمل می‌آمد متوقف می گشت.

خلاصه آنها مامور بودند که با وضعی که خرق عادت در آن کمتر باشد و در موارد لازم اظهار شود با مردم زندگی داشته باشند و در برخورد با خطرات و جهات گوناگون با همان اسباب عادی مثلا با دوا و با اسلحه برخورد کنند و بطور مطلق از علم لدنی و غیر عادی استفاده نمی‌نمودند. فقط در مواردی که وظائف خاصه آنها اقتضاء داشت و اذن در اظهار آن علوم داشتند عمل می‌فرمودند بنابراین با خطر مرگ و ضرر و خطرات دیگر در جنگ و جهاد و غیره با این علم روبرو نمی‌شدند.

این نظیر اینست که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به عمار یاسر - باتفاق محدثین و روایات صحابه- فرموده بود
: «تقتلک الفئة الباغیة»[۱۲۰]

و قرائن همه شاهد بر این بودند که گروه باغی که عمار را می کشند گروه معاویه هستند، و از اوضاع و احوال برای عمار و دیگران معلوم بود که عمار در این جهاد کشته خواهد شد. امّا عمار نمی‌توانست به اتکاء آن علم و خبر غیبی از حضور در جنگ صفین خودداری نماید و آن علم را ملاک عمل قرار دهد، او همانگونه که موظف بود- و ای بسا که یقین هم داشت- در صفین حاضر شد و شربت شهادت را نوشید.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۸

و حاصل اینکه مسئله علم لدنی انبیاء و اولیاء خصوص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم السلام مَثَل

قدرت و ولایت تکوینی ایشان است که از آن در امور عادی و ارتباط با مردم- جز در موارد خاص- استفاده نمی‌فرمودند. روابط و حوائج شخصی و عادی خود را بر اساس علم لدنی و قدرت و ولایت تکوینی تنظیم نمی‌نمودند. در جنگ و برخورد با دشمنان، در معاشرت با مردم با علم و قدرت عادی عمل می‌نمودند، و ولایت تکوینی و علم لدنی را که در موارد بسیار از آن بزرگواران ظاهر می‌شد بدون یک مناسبت و فرصتی که اظهار آن لازم بود، اظهار نمی‌فرمودند.

لذا در نوشیدن زهر یا دفع خصم- مثل ابن ملجم و شمر و ابوجهل و دیگران- همان روش و سیر عادی را داشتند و کسی نمی‌تواند بگوید با آن قدرتی که خداوند متعال به آنها عطا فرموده و کائنات را در اختیار و تصرف آنها قرار داده بود چرا دشمنان و قاتلان خود را ریشه‌کن نمی‌کردند؟ یا با علم لدنی که از حوادث آینده داشتند چرا از خطرات تحرز و تحفظ نداشتند؟

در این‌جا چه بسا نکات و دقایق زیادی باشد که درک آن هم برای افهام عادی دشوار باشد. و بهتر همین است که با توجه به علو مقامات آن بزرگواران این برنامه‌ها را حاکی از کمال تسلیم ایشان به قضاء و قدر الهی بدانیم

«فآن‌هم اوعیةُ مشیة الله و ما یشاؤون الّا أن یشاء الله».

عزیزانی هستند که فخر آنها به اینست که از همه مردم در پیشگاه خدا خاضعتر و خاشعتر بودند. بنده خدا بودند و این بندگی را از همه بیشتر درک کرده و هویت حقیقی خود می‌دانستند و

«الهی کفی بی عزاً أن اکون لک عبداً»[۱۲۱]

می‌گفتند. مع ذلک مثل زیارت جامعه شمه‌ای از فضائل و شؤون و درجات و مقاماتی از صاحبان این عبودیت است

معارف دین، ج۲، ص: ۱۲۹

«صلوات الله علیهم اجمعین و جعلنا من شیعتهم و ممّن یأخذ بحجزتهم و یفوز بشفاعتهم».

کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام

س ۲۲. آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مثل ائمه اطهار علیهم السلام ولایت دارد یا ندارد و اگر دارد از چه نوع ولایت می‌باشد؟ تکوینی است یا تشریعی؟

ج. ولایت تکوینی حضرات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی و تشریعی در حدّی که برای مثل این حقیر قلیل البضاعه میسر است شرح و توضیح داده‌ام.

این ولایت برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز ثابت و مسلم است، قول و فعل و تقریر آن حضرت در فقه و تفسیر قرآن و بیان عقاید و احکام و کل اموری که از دین گرفته می‌شود نیز بر حسب احادیث متواتر ثقلین و ادله و احادیث دیگر حجت است.

آن حضرت اظهر مصادیق عترت و اهل بیت است و به صریح آیه تطهیر از هر رجس و آلایشی از جمله رجس جهل پاک و منزه است. او سیدهٔ نساء العالمین و سیدهٔ نساء اهل الجنه است، و عدل قرآن مجید و در مقامات و درجات ولایت تکوینی و علم لدنی با سایر معصومین علیهم السلام همانند و همطراز است.

و امّا ولایت تشریعی اگر مقصود از آن ولایت بر تشریع و جعل قوانین و احکام باشد این ولایت برای آن حضرت و هیچ یک از ائمه طاهرین علیهم السلام نیست و به احدی حق قانونگذاری و جعل حکم تفویض نشده است. دین و احکام و قوانین به حکم الْیَوْمَ

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۰

أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ["۱۲۲] اکمال و اتمام گردیده است و «حلال محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال الی یوم القیامهٔ و حرامه حرام الی یوم القیامهٔ»[۱۲۳].

و اگر مقصود از ولایت تشریعی ولایت بر حکومت و نظام و اداره و تنظیم امور عباد و تأمین امنیت بلاد و رتق و فتق و جعل و نصب

حکـام و قضات و حفظ حـدود و ثغور و تجنیـد جنود و احقاق حقوق و اعانت مظلوم و دفع ظالم و تکفل اوضاع فکری و سیاسـی و اجتمـاعی و اقتصـادی و اخلاـقی جـامعه و نظام اجتماع است و خلاصه حفظ حوزه اسـلام از خطرات و انکسار و ضـعف و انهـدام و انقراض و قرار دادن آن در مسـیر ترقی و تکامل و قوت و قدرت روز افزون و عظمت و تعالی بیشتر است، این صاحب اختیاری- که به اتّفـاق ممّـا لابـد منه بر اجتمـاع است- شـأنی از شـئون ائمه طـاهرین علیهم السـلام و مقامی است که آن بزرگواران به نصب الهی بوسیله نص و ابلاغ پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حایز آن می‌باشند و تعبیر از آن به ولایت شرعی مناسبتر از ولایت تشریعی است.
این ولایت مسـتند به ولایت (الله الولی) و حکومت (الله الحاکم) و عـدل (الله العادل) و حکمت (الله الحکیم) و ... است. هر ولایت و اختیـار و حکومتی که این هویت و این اسـناد و اسـتناد را نداشـته باشـد اگرچه بر کودک صـغیر و یـا نفس خود شـخص باشـد فاقد اصالت و اساس است همه ولایتها و حکومتها و عزتها و قـدرتها و قوتها و شـئون در صورتی معتبر است که به ولایت خداوند متعال، آن ذات اقدسی که بالذات ولی و مستجمع جمیع صفات کمالیه است، منتهی گردد.
و خلاصه این ولایت شـرعی که رشـته‌ها و مطالب مرتبط به آن بسـیار دامنه‌دار است به نصب و نص خدا و رسول برای ائمه طاهرین علیهم السلام ثابت است.
معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۱
در اینجا مطلب این است که این ولایت شـرعی یا تشـریعی اگر برای زنانی که در شایسـتگی و عقل از اکثریت قریب به اتّفاق مردها بالاـتر باشـند و صاحب ولایت تکوینی و حجت بر خلق در فقه و مسائل دین باشـند مقرر نباشـد، از ارزش آنان در برابر صاحبان این ولایت چیزی کم نمی‌کند.
این ولاـیت مستلزم و متضـمن تکـالیفی است که مکلف کردن بانوان به آن تکالیف خلاف عزت و حشـمت آنها است و با اغراض عالیه شارع مقدس و صفات فاضله‌ای که بیشترین و کاملترین درجه آن را همان بانوان صاحب ولایت تکوینی دارند، منافات دارد.
صفـات با ارزشـی مثل تخـدّر و تستّر و حیا و حجاب و عفت با وظایفی مثل جهاد و جلادت و چابکی در جنگ و نبرد و سـربازی و شبیخون و به تنهـایی رفتن در سپاه دشـمن و ... سازگار نیست و بانوان را در معرض هتک و اهانتی قرار می‌دهـد که مردها هم همه باید از آن دفاع کنند و هتک آن حتی نسبت به زن ذمیه‌ای که در پناه اسـلام است در حد بیرون آوردن خلخال از پای او در اسلام قابل تحمّل نیست و آنگونه بر خاطر معدلت مآثر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سنگین می‌آید که خوانده یا شنیده‌اید.[۱۲۴]
هر زنی که تربیت کامل اسـلامی داشـته باشد تا چه رسد از آنکه صاحب مقام ولایت تکوینی باشد از تصدی این ولایات و مقامات ابا می‌نماید. به همین ملاحظات مسلمانان و شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سرکردگی و رهبری عایشه در جنگ جمل و مـداخله او در آن امر سیاسـی بزرگ به او و برانگیزنـدگانش اعتراض می‌کردنـد. نه به این جهت که دیگران از همراهـانش همه در فهم و درک سیاسـی از او برتر بودند یا اینکه او فهم و درک سیاسی یک نفر از آنها را نداشته باشد. بلکه برای اینکه این حرکت را توهین به او و موقعیت او و مخالفت با دستورات شرع و مخصوصاً قرآن کریم می‌دانستند. لذا از
معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۲
آن زمان تا حال نه خودش و نه دیگران نتوانسته‌اند این حرکت او را توجیه کرده و از مشروعیت آن دفاع مقبول بنمایند.

فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام

س ۲۳. فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار چیست؟ و چرا ما شیعیان به زیارت می‌رویم؟
ج. حضـرات معصومین صـلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اولیاء خدا و ولی نعمت جهانیانند و بر حسب بعضی اخبار و ادعیه خلقت جهـان و نزول برکـات و روزی جهانیـان به برکت وجود آنهـا است و نجـات مردم از ضـلالت و شـرک و کفر، و هـدایت به صـراط

مستقیم و سعادت دارین بوسیله آنها است.

بنابراین زیارت مراقد مطهره آنها اولًا نوعی تشکر و قدردانی است و ثانیا وسیله‌ای است برای ارتباط با آنان و استفاده از برکات وجودشان است علاوه بر آنکه در روایات بسیار زیاد تأکید بر زیارت آن بزرگواران شده و خصوصاً در بعض روایات اجر و ثوابی بسیار عظیم بیان شده است. و الله العالم

شرط قبول شدن سلام بر اولیاء الهی

س ۲۴. سلام و درود فرستادن خدمت ائمه و پیامبران خدا به موقع قبول حق واقع می‌شود و از آنجائی که جواب سلام واجب است آیا علت نگرفتن جواب سلام گنه‌کار بودن ما است یا دلیل دیگری دارد؟

ج. قبولی سلام بر آن بزرگواران بستگی به اخلاص در سلام و پاکیزگی اعمال سلام دهنده دارد و اما نسبت به جواب سلام از اذن دخول به حرمهای مقدسه آنان استفاده می‌شود که کلام و سلام اشخاص را می‌شنوند و جواب می‌دهند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۳

دلیل قیام سید الشهداء علیه‌السلام

س ۲۵. دلیل قیام امام حسین علیه‌السلام از نظر شما چیست؟

ج. دلیل این مطلب در کتب مفصّل‌له مشروحاً بیان شده می‌توانید به کتب مربوطه در این مورد از جمله کتاب «پرتوی از عظمت حسین علیه‌السلام» تألیف حقیر مراجعه نمائید. مضافاً بر اینکه امام و پیغمبر خودشان دلیلند و فعلشان مثل قولشان دلیل است آفتاب آمد دلیل آفتاب. والله العالم

آیا آگاهی از دلیل قیام سید الشهداء علیه‌السلام امری تقلیدی است

س ۲۶. آیا اعتقاد به موضوعی به عنوان دلیل سید الشهدا علیه‌السلام برای قیام امری تقلیدی است یا می‌توان به شنیده‌ها اکتفا نمود و یا آنچه را عقلانی‌تر تشخیص دادیم دلیل قیام بدانیم؟

ج. این امر تقلیدی نیست یک مسئله اعتقادی و مربوط به امام شناسی است و باید به کتب مربوطه چنانکه در مسئله قبل گفته شد مراجعه نمود تا مطلب جنانکه باید، بدست آید. والله العالم

کیفیت علم امام علیه‌السلام

س ۲۷. آیا امام هرگاه اراده نماید علم برایش حاصل می‌شود و به جزئیات زمان و مکان وفات خود آگاه است؟

ج. بر حسب آنچه از روایات استفاده می‌شود بنحو کلّی امام علیه‌السلام هرگاه دانستن چیزی را اراده نماید میداند علاوه بر اینکه در خصوص هر امامی روایاتی هست که آن امام از موت خود و بلکه سبب موت خود بطور اجمال و گاهی به تفصیل خبر داده است. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۴

احادیث مربوط به لعن ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س ۲۸. آیا احادیثی که لعن به ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام را دارای ثوابی بیش از ذکر صلوات بیان نموده‌اند در نظر

حضرت عالی صحت دارند؟

ج. آنچه مسلّم و قطعی است این است که تولّی و تبرّی متلازم یکدیگرند؛ یعنی هر مسلمانی، به آن اندازه که از اعداء خدا و اولیاء خدا علیهم السلام تبرّی دارد باید تولی داشته باشد و لعن متضمّن تبری و صلوات متضمن تولّی است و اما ترجیح یکی بر دیگری، ثبوت قطعی آن مشکل است. و از باب تقدم تخلیه بر تحلیه می‌توان گفت که تولی کامل بدون تبری کامل حاصل نمی‌شود قرآن کریم می‌فرماید "لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءهُمْ أَوْ أَبْنَاءهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُوْلَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ[۱۲۵]" و الله العالم

حکم سبّ ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س ۲۹. سب ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام با رعایت ضوابط تقیه چه حکمی دارد؟

ج. اگر بر خلاف تقیه و مشتمل بر مفسده نباشد از راجحترین عبادات است. والله العالم

جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه‌السلام

س ۳۰. جناب شهربانو مادر امام سجّاد علیه‌السلام در چه سالی و چه دوره‌ای و در کجا وفات نمودند و قبری که در حومه تهران بنام ایشان بنا شده است تعلق به آن جناب دارد یا نه؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۵

ج. راجع به مادر امام سجاد علیه‌السلام آنچه ظاهراً بزرگان بر آن اتفاق دارند جناب شهربانو بوده است و در این که او در کربلا حضور نداشته و قبل از آن در همان اوان یا بعد از آن از دنیا رفته شبهه نیست ولی روز وفات ایشان بالخصوص معین نیست.

این قسم تواریخ نسبت به امهات سائر ائمه علیهم السلام نیز ضبط نشده است ولی در خصوص جناب شهربانو اگر در همان زمان زایمان وفات کرده باشند می‌توان زمان وفات آن جناب را همان زمان تولد فرزند عزیزش دانست.

مادر حضرت علی اکبر علیه‌السلام

س ۳۱. جناب ام لیلا مادر حضرت علی اکبر علیه‌السلام در واقعه کربلا حضور داشتند یا نه؟ اگر حضور نداشتند در مدینه بودند یا نه؟

ج. همچنین در مورد حضور مادر بزرگوار حضرت علی اکبر علیه‌السلام در کربلا و تاریخ وفاتش ابهام هست.

تدفین بدن مطهر امام حسین علیه‌السلام

س ۳۲. تدفین بدن مطهّر حضرت امام حسین علیه‌السلام در چه روزی و توسط چه کسانی صورت گرفت آیا امام سجّاد هم خود حضور داشتند یا نه؟

ج. حضور حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام در مراسم دفن پدر بزرگوارشان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و انجام نماز و دفن آن فخر بزرگ عالم انسانیت بوسیله حضرت سجاد علیه‌السلام بر حسب اعتقادات شیعه و روایات «و لایلی امر الامام الا الامام» ثابت است. و بر حسب آنچه در بعض کتابهای مقتل آمده و مشهور است این مراسم در روز سیزدهم محرم انجام شده و جمعی از طائفه بنی اسد نیز امام سجاد علیه‌السلام را در این برنامه یاری داده و همکاری کرده‌اند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۶

طفل شیرخوار شهید در کربلا

س ۳۳. طفل شیرخوار حضرت که در عصر عاشورا به شهادت رسید چه نام داشت؟ آیا ۶ ماهه بوده است یا بزرگتر آیا لقب علی اصغر تعلّق به این طفل دارد یا لقب حضرت امام سجّاد علیه‌السلام می‌باشد نظر مبارک را بیان فرمایید؟

ج. اگر طفل شیرخوار شهید واحد بوده ظاهراً نام شریفش عبدالله یا علی بوده است و اگر متعدد بوده باز هم اسم یکی از آنها علی بوده است ولی اصل شهادت طفل رضیع مسلم است.

تاکید می‌کنم در تفاصیل جزئی وقایع کلی تاریخی اینگونه ابهامات هست و هر چه انسان دقیق‌تر بشود و بخواهد مشخص‌تر وقایع نگاری کند مثلًا از لحاظ ایام هفته و ساعات روز و مکان وقایع تحقیق کند اختلاف پیش می‌آید و غالباً تحقیق هم بجائی منتهی نمی‌شود تاریخ همین است که نقل شده است.

عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه‌السلام

س ۳۴. حضرت علی اکبر علیه‌السلام که اوّلین فرزند ذکور امام حسین علیه‌السلام بوده است به نظر عدّه‌ای در واقعه کربلا دارای عائله و همسر بوده است و تقریباً ۲۵ سال سن داشته است با توجّه به اینکه برادر کوچک او امام سجّاد علیه‌السلام دارای فرزندی ۵ ساله به نام امام محمّد باقر علیه‌السلام در کربلا بوده است نظر مبارک را بیان فرمایید؟

ج. اگر چه بر حسب بعض روایات آنحضرت اهل و همسر داشته است ولی همین که از فرزند آن حضرت تاریخی در دست نیست شاید از شواهد این باشد که آنحضرت از امام زین العابدین علیه‌السلام اصغر بوده است.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۷

مدفن حضرت زینب علیها السلام

س ۳۵. مدفن حضرت زینب کبری علیها السلام در مدینه می‌باشد یا در شام و یا در مصر؟ نظر مبارک را بیان فرمایید با توجه به اینکه بازگشت حضرت زینب علیها السلام از مدینه به شام دلیل خاصی ندارد بخاطر اینکه طبق نوشته تاریخ به محض رسیدن اهل بیت علیهم السلام به مدینه عبدالله بن حنظلهٔ غسیل الملائکه و اصحاب او یزید را از خلافت خلع کردند بنی‌امیه را از مدینه بیرون کردند و همچنین اگر قبر آن بزرگوار در مدینه می‌باشد قبور شام و مصر متعلق به چه کسانی می‌باشد؟

ج. راجع به مشهد حضرت زینب علیها السلام که هم در دمشق و هم در قاهره است هر دو مشهور و معروفند وعبیدلی نسابه در اخبار الزینبیات وفات آنحضرت را در قاهره می‌داند.

به هر حال این تعدد مقام- بعد از اینکه این دو مشهد هر دو بطور مسلم مظهر کرامات و معجزات بسیار حتی در زمان خود ما می‌باشند- به جائی ضرر نمی‌زند هر دو منتسب به اهل بیت علیهم السلام و حضرت زینب علیها السلام می‌باشند.

در قاهره همه ساله در اول ماه رجب تا پانزدهم برنامه بسیار وسیعی در مشهد زینب برگزار می‌شود که حدود یک میلیون جمعیت در آنجا برای توسل و تقرب از همه اصناف حضور می‌یابند و به قول بعضی از خبرنگاران آنچه انسان به عقل باور نمی‌کند در آنجا به چشم می‌بینند. در دمشق هم که شاید خودتان مشرف شده باشید دیده‌اید.

به نظر حقیر همه این مشاهد مظاهر حقانیت اهل بیت علیهم السلام و عظمت شؤون آن بزرگواران می‌باشد.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۸

چنانکه عقاد در موضوع اختلاف در مشهد الحسین همین را می‌گوید و می‌گوید این از اختصاصات امام حسین علیه‌السلام است که

در همه این مشاهد یاد و عظمت مقام آن حضرت تجلیل و تعظیم می‌شود.
مشهد امام حسین علیه‌السلام و مسجد امام حسین علیه‌السلام در قاهره به قراری که در کتابهای قدیم و جدید خوانده‌ام در ظاهر از جهت اقبال مردم و توسل به آن کمتر از کربلا نیست آنجا هم مثل مشهد رأس الحسین علیه‌السلام در جامع دمشق محل زیارت و ظهور معجزات است رزقنا الله زیارهٔ جمیع تلک المشاهد و البیوت التی اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح فیها بالغدو والآصال.

مقاتل معتبر

س ۳۶. معتبرترین مقتل به نظر حضرتعالی کدام مقتل است دو سه مورد بیان فرمایید؟
ج. مقاتل معتبر متعدد است تعدادی از آنها را در فهرست مصادر کتاب پرتوی از عظمت حسین علیه‌السلام نوشته‌ام.

همراهی یاران حضرت علی علیه‌السلام در قتل عثمان

س ۳۷. از مسلمات تاریخی است که برخی از حواریون مولاـ علی علیه‌السلام در شورش علیه عثمان دست داشتند همچون مالک اشتر نخعی، محمد بن ابی بکر و عدی بن حاتم و ... که بالاخره این شورش منجر به قتل عثمان گردید.
الف- آیا می‌توان گفت فرهیختگانی همچون سه شخصیت مذکور که مولاـ را اسوه خود قرار داده بودند بدون مشورت با آن حضرت در این انقلاب شرکت کرده بودند؟
معارف دین، ج۲، ص: ۱۳۹
ب- صرف وجود چنین اشخاصی از اطرافیان حضرت، دلالت بر موافقت آن حضرت در به قتل رساندن عثمان نمی‌کند؟
ج. بررسی تمام تفاصیل و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر محتاج به شرح و بسط طولانی است و اجمالاً منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بد سابقه بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوات خود می‌دانستند همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می‌کردند و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.
بر اثر ادامه این اوضاع رجال و بزرگان مسلمانان حسب الوظیفه زبان به اعتراض گشوده و همه ترک این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از او می‌خواستند و نمی‌خواستند که با استمرار این وضع غائله و فتنه‌ای بین مسلمین پیش بیاید.
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی‌فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده‌هایی که عثمان می‌داد آتش فتنه و اعتراض خاموش شد ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه زبان اعتراض مردم را باز می‌کرد و آتش فتنه را روشن می‌نمود.
در این اعتراض همه خود را محق می‌دانستند و وظیفه و تکلیف شرعی خود می‌شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان همچنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.
این موضع‌گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف می‌دانست نیاز به کسب دستور از حضرت مولا علیه‌السلام نبود و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی‌شد و فتنه راه خود را باز می‌کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کار بودن عثمان در خطر می‌دیدند. لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه شاید بعضی را به این نظر رساند که
معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۰
باید از میان بردن خود او که فساد در عالم اسلام را پی‌ریزی می‌کند دفع خطر از اسلام نمایند.
این افراد همه خود به اصطلاح در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب بودن کاری که کردند صد در صد اطمینان داشتند آنها حفظ

اسلام را از مهلکه میخواستند و در جریان امر و موضع‌های نامشروعی که عثمان اتخاذ می‌کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می‌شد. مسئله را واضح می‌دانستند که حاجت به پرسیدن از آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام ندارد و می‌دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثر نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام اگر با آنها که قتله عثمان بودند همراهی نمی‌کرد به ابعاد این فتنه توجه داشت و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی‌کرد برای این بود که آنها بر حسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه امام علیه‌السلام جز اینکه همانگونه که عمل کرد عمل نماید شرعا و عرفا وظیفه‌ای نداشت نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت، می‌توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید.

و هر کس محقق در تاریخ نباشد نمی‌تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. آن برنامه‌ای که او پیاده می‌کرد و برخوردهایی که با معترضان داشت- که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت- طبعاً نتیجه‌ای جز آنچه پیش آمد نداشت و شورشیان را محق قرار می‌داد.

کنیه‌ائمه علیهم السلام

س ۳۸. کنیه ائمه بر چه اساس است؟ چرا کنیه چهار امام اول، هفتم، هشتم و دهم مشترک، ابوالحسن است و کنیه امام سوم و ششم، معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۱

ابوعبدالله است. چرا کنیه حضرت محمد و امام زمان مشترکاً ابوالقاسم است؟

ج. به طور کلی انتخاب کنیه مثل اسم و لقب در بین اعراب رسم بوده است که گاه از همان زمان تولد بر اساس برداشت‌های خاص و مناسبات و مشابهات و اقتباس از کنیه‌های آباء و اجداد و شخصیتهای بزرگ برگزیده می‌شده است. یا پس از ولادت بر اساس صفات و شئون و ویژگیهای اشخاص در کمالات و فضایل و اعمال و یا براساس نام فرزندان آنها و برای اینکه اسم اشخاص را تادباً نبرند آنها را به کنیه میخوانند و این باب کنیه در ادب عربی باب وسیعی است. مثلًا از بانوی منزل و کدبانو تعبیر به ام المنزل و ام البیت می‌نمایند.

اما کنیه حضرت سیدالشهداء، علیه‌السلام، هم ظاهراً به مناسبت نام فرزندشان عبدالله است. و از بعض اخبار استفاده می‌شود که از همان زمان ولادت حضرت مکنی به ابی‌عبدالله بوده است. چنان‌که از اسماء بنت عمیس روایت است که فرمود که روز اول ولادت حضرت رسول آن حضرت را به این کنیه خوانده‌اند و فرمود: یا اباعبدالله عزیز علی.

و نتیجه می‌شود که این کنیه از جانب رسول خدا و خدای متعال برای آن حضرت برگزیده شده است و وجه آن را بعضی شدت و کثرت عبادت حضرت دانسته‌اند.

هم چنین حضرت صادق، علیه‌السلام، هر چند چنان‌که تذکر داده شد محتمل است علی الرسم این کنیه از آغاز ولادت بر ایشان به همان مناسبتی که ذکر شد انتخاب شده باشد.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۲

مهدویت

س ۱. در بعضی از احادیث از أهل بیت علیه‌السلام آن ۳۱۳ نفر خاص که با صاحب الامرعجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می‌کنند و اسماء آنها و اینکه از کدام شهر یا کشور هستند ذکر شده و وقتی که این اسماء را می‌خوانیم می‌بینیم که اکثر آنها یا عرب هستند

یا ایرانیها، و شاید احادیث دیگر در این زمینه وجود دارد ولی بنده ندیده‌ام لطفاً توضیح فرمائید که چطور این احادیث را صحیح بفهمیم؟

ج. به کتاب منتخب الاثر نوشته حقیر و سائر کتابهای حقیر در این موضوع که حدود پانزده رساله ۱۲۶] است و به کتابهای دیگر مثل النجم الثاقب و العبقری الحسان مراجعه نمائید.

س ۲. آیا زیارت ناحیه را می‌توان از حیث سند، منسوب به امام زمان علیه‌السلام دانست؟ بر فرض منفی بودن پاسخ فوق، آیا می‌توان زیارت ناحیه مقدسه را به نیت عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام و بدون انتساب به حضرت حجّت علیه‌السلام در مجامع عمومی و خصوصی قرائت کرد؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۳

ج. این زیارت از زیارات شریفه است و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجّل الله تعالی فرجه الشریف است. و مشتمل است بر مطالب عالیه و بیان مصائب جلیله حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و دلیل بر این است که انشاء کننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و آگاهی از مقام ولایت است شیخ مفید قدس سره آن را در کتاب المزار نقل فرموده باین لفظ: «زیارة اخری فی یوم عاشورا بروایة اخری». شیخ جلیل محمد بن المشهدی در المزار الکبیر آن را روایت نموده و لفظ او این است «زیارة اخری فی یوم عاشورا مما خرج من الناحیة الی حد الابواب». سید اجل مفخر عالم اسلام سیدمرتضی رضوان الله علیه، آن امام شهید مظلوم کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زوار قبره را بزیارتی که مشتمل بر بخشها و فرازهائی از این زیارت است زیارت نموده است که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد.

به هر حال هر دو مشتمل بر مضامین بسیار مهم و معرفت افزا و حزن‌انگیز است و علامه مجلسی قدس سره می‌فرماید: محتمل است این زیارت ناحیه مختص به روز عاشورا نباشد که در سائر ایام نیز خواندن آن بقصد رجاء و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی مطلوب و مرغوب است.

و اما در خصوص روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد جواز خواندن آن را بقصد ورود بعید نمی‌دانم اگر چه احوط خواندن آن بقصد مطلق زیارت است.

امید است مؤمنین از ثواب و فیض این زیارات بهره‌مند و موفق باشند ضمناً پیرامون مطالب مرقومه مراجعه فرمائید به بحارالانوار جلد ۹۸ ص ۳۱۷ (الی) ۳۲۸ کتاب المزار ب ۲۴ و ۴۱ حدیث ۸ و ص ۲۳۱ (الی) ۲۵۱ کتاب المزار ب ۱۸/ ۳۵ حدیث ۳۸.

س ۴. اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می‌کشند صحیح است؟ مگر امام زمان علیه‌السلام مأمور باطن نیستند و غیر موحّد را بر نمی‌دارند؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۴

ج. مثل این روایت از اخبار آحاد است که با فرض صحت در خصوص معنایش موجب یقین و اعتماد نمی‌شود هر چند در شمار کل اخبار متواتر مربوط بوجود مقدس آن حضرت و معنای عام و قدر مشترک همه آنها موجب یقین می‌شود.

مع ذلک با فرض صحت آن ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد لذا احکام قضائی و جزائی اسلام اجرا می‌شود هر چند شخص آن حضرت حکم بواقع بنمایند.

علی هذا در این مورد با علم بواقع مجازات قبل از وقوع جرم، جایز نیست و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «ما منّا الا مسموم او مقتول»[۱۲۷] ممکن الوقوع است ولی مطلب تمام همان است که اینگونه اخبار آحاد در خصوص معنایش لا یوجب علما و لا عملًا.

س ۵. آیا صفت عدالت‌گستر از صفات مخصوص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است یا سایر ائمه اطهار را نیز شامل

می‌شود؟

ج. حضرات ائمه علیهم السلام همه عدالت پرور و عدالت طلب می‌باشند و مردم را بعدل دعوت می‌فرمودند اما کسی که تمام روی زمین را پر از عدل و داد می‌کند شخص شخیص حضرت مهدی صاحب الامر علیه‌السلام و ارواحنا فداه است.

این اقدام بزرگ و عمل جهانگیر که در بیان آن در احادیث بسیار فرموده‌اند: «یملأ الارض قسطاً و عدلًا»[۱۲۸] از خصائص آن حضرت است.

س ۶. معتقدیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با ظهور خود دنیا را پر از عدل و داد می‌کند و حتی رهروان دیگر ادیان نیز انتظار مصلح آسمانی را می‌کشند و از سویی معتقدیم امام زمان عجل

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۵

الله تعالی فرجه الشریف پس از ظهور و قیام چون مولای متقیان شهید راه عدالت می‌شود آیا شهادت ایشان به منزله شکست عدالت گستری است و با شهادت ایشان قیامت آغاز می‌شود؟

ج. آنچه بر حسب آیات و احادیث ثابت است این است که حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف جهان را پر از عدل و داد می‌فرماید و دین اسلام بوسیله ایشان عالمگیر و حکومت یگانه جهانی به امامت و حکومت آن حضرت تشکیل می‌شود و قریه و آبادی باقی نخواهد ماند مگر اینکه دین اسلام آنجا را فرا می‌گیرد و عدالت فاتح و اهل ایمان پیروز می‌گردند و حقیقت "وَ إِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ[۱۲۹]" ظاهر می‌شود.

اما اموری مثل چگونگی شهادت آن حضرت و پایان امر دنیا اموری است که تفاصیلش بر ما معلوم نیست هر نحو واقع شود دوباره عالم سیر قهقرائی نخواهد داشت. البته رجعت چنان‌که از آیات شریفه و روایات کثیره استفاده می‌شود واقع خواهد شد.

فاصله ظهور حضرت تا قیامت

س ۷. آیا این روایت صحیح است که می‌فرماید از ظهور حضرت تا قیامت یک قرن بطول می‌انجامد و حضرت پس از گذشت ۲۰ سال از ظهورش به شهادت می‌رسد و پس از ایشان پیامبران و ائمه و جمیع شهدا حیات یافته و نهضت حضرت را ادامه خواهند داد و ۸۰ سال بر جهان حکومت خواهند کرد و در سال صدم قیامت آغاز می‌شود؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۶

آیا حضرت مهدی علیه‌السلام پس از شهادت مجدداً ظهور می‌کنند؟

س ۸. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از شهادت مجدداً ظهور خواهد کرد و در ۸۰ سال مذکور ایجاد قسط و عدل خواهد کرد؟

ج. این تفاصیل اگر در بعض اخبار آمده باشد در صورتی مقبول است که یا متواتر باشد و یا یقین بصدور حدیث حاصل شود و بیشتر اینگونه اخبار واجد این اعتبار نیستند. ولی رجعت ثابت است.

رابطه ظهور امام و عدالت‌گستری

س ۹. اگر مقرر شده است طی این یک قرن از آغاز ظهور حضرت تا انتهای نهضت عدالت‌گستری باشد و جهان ایده‌آلی تشکیل نشود فلسفه ظهور رسولان و امامان را چگونه باید توجیه کرد؟

ج. عدالت شکست‌نخواهد خورد و اسلام و عدالت و فضیلت بوسیله آن حضرت برقرار خواهد شد و دنیا بسوی همان نقطه در

حرکت است و یکی از حکمتهائی ظهور پیامبران و امامان هم اگرچه جلو بردن جهان بسوی آن عدالت جهانی و همگانی باشد تمام فلسفه و حکمتهای آن نیست؛ بلکه بشارت و انذار و هدایت مردم و دعوت بسوی خدا و امر به معروف و نهی از منکر و برقرار کردن رسوم نیك و برانداختن عادات زشت و امور و مطالب مهم دیگر همه از حکمتهای ظهور آن بزرگواران است.

میزان موفقیت امام در عدالت‌گستری

س ۱۰. اگر مقدر است صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای برپایی عدالت ظهور و قیام نمایند و قبل از اینکه موفق به برپایی قسط و داد شوند به شهادت برسند و فرجام دنیا به آغاز قیامت شود پیش‌بینی این موضوع فلسفه انتظار را مخدوش نمی‌کند؟ و اگر قرار

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۷

است عدل کاملی بر پا نشود ظهور برای چه صورت می‌گیرد؟ آیا فقط بحث سنّت و ابتلاء است و بحث آزمایش انسانها در بین است یا غیره؟

ج. بیان کردیم که عدل کامل برقرار می‌شود و شخصی که آن را برقرار می‌سازد همان مهدی موعود ارواح العالمین له الفداء است. آن حضرت قبل از اینکه آن مأموریتهای بزرگ را انجام دهد به شهادت نخواهد رسید.

این مسئله در اخبار شیعه و سنی ثابت است که اگر از دنیا باقی نماند مگر یك روز و آن حضرت ظهور نکرده باشد و این انقلاب جهانگیر و اصلاحی بزرگ انجام نگرفته باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی و دراز فرماید که آن حضرت ظهور و همه این برنامه‌های بزرگ اجرا و عالم را پر از عدل و داد فرماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد بدیهی است بعد از این عدل و داد دوباره ظلم حاکم نخواهد شد.

معارف دین ؛ ج۲ ؛ ص۱۴۷

ندای آسمانی

س ۱۱. یکی از علائم ظهور آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ندای آسمانی است. آیا از صیحه آسمانی به فرد مؤمن و شیعه و دوستدار آن حضرت آسیبی نمی‌رسد و در امان است یا خیر؟

ج. مؤمن واقعی در امان است و آن صیحه برای او بشارت است.

موانع فرج آن بزرگوار

س ۱۲. موانع فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

ج. غیر از ذات احدیت کسی علم به موانع ندارد ولی ممکن است بعض موانع، اعمال سیئه مردم و مستعد نبودن آنها برای ظهور آن عدالت جامع و کامل باشد چنان‌که خواجه می‌فرماید: وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا. به هر جهت در تعجیل فرج آن حضرت دعا کنید.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۸

دیدار حضرت

س ۱۳. آیا هر انسانی دیدار حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نصیبش می گردد؟

ج. بعضی افراد مشرف بزیارت ایشان شده‌اند.

شرایط ظهور آقا امام زمان علیه‌السلام

س ۱۴. شرایط ظهور آقا امام زمان چیست؟

ج. به کتاب شریف منتهی الامال مرحوم محدّث قمی رضوان الله علیه اواخر جلد دوم مراجعه نمائید.

چگونه آماده ظهور شویم؟

س ۱۵. چگونه برای ظهور آن حضرت آمادگی پیدا کنیم؟

ج. کسی که به علائق دنیوی بی‌اعتنا باشد انشاءالله آمادگی پیدا می کند.

وضع جهان، قبل و بعد از ظهور

س ۱۶. از لحاظ وضعیت جهان و جهانیان (چه از نظر مادی و اقتصادی و چه از نظر معنوی و حکومتی و ...) چه فرقی ما بین قبل از ظهور امام زمان و بعد از ظهور ایشان وجود دارد؟

ج. طبق احادیث متواتره در زمان ظهور آن بزرگوار عدالت واقعی در سراسر جهان برقرار می‌شود لذا وضع مردم هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی با زمان قبل از ظهور آن بزرگوار فرق خواهد داشت.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۴۹

آیا احتمال ظهور حضرت در این عصر هست

س ۱۷. با توجه به ظلم و ستم و فساد و تباهی که هر روزه در جهان بیشتر و بیشتر می‌شود و همینطور با توجه به رشد فکری جهانیان نسبت به اسلام واقعی و با به وقوع پیوستن اکثر علامات غیر حتمیه که در مورد ظهور امام زمان آمده است، آیا احتمال ظهور امام زمان در عصر کنونی می‌رود یا خیر؟

ج. البته خیلی از علامات قطعی ظهور آن بزرگوار هنوز واقع نشده ولی امید است که خداوند فرج آن بزرگوار را نزدیک کند.

شباهتهای امام عصر علیه‌السلام با جناب شعیب و جناب صالح

س ۱۸. راجع به شعیب و صالح چه می‌دانید؟ چه شباهتهایی به حضرت بقیهٔ الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد؟

ج. در باب شباهت حضرت حجت سلام الله علیه به حضرت صالح علی نبینا و آله و علیه‌السلام از حضرت صادق علیه‌السلام روایتی وارد شده که خلاصه مضمونش این است حضرت صالح علیه‌السلام در وقتی که به سنّ پیری رسیده بود از قومش غایب شد و بعد از مدتی که به نزد قومش برگشت در غیر آن صورت بود قوم او را شناختند در حالی که سه فرقه شده بودند ۱- شاکین ۲- منکرین ۳- اهل یقین، فرقه اول و دوم صالح را تکذیب کردند و اهل یقین گفتند خبری بده ما یقین کنیم تو صالح هستی البته ما شک نداریم که خداوند قادر است صورت و هیئت هر کس را به صورتی که می‌خواهد متحوّل کند. صالح فرمود: من برای شما ناقه آوردم. گفتند: چه علامتی داشت؟ فرمود: برای ناقه وقت معینی از جهت شرب آب بود و برای مردم هم روز معینی. گفتند: آمنّا بالله تا آخر حدیث.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۰

حضرت حجّت سلام الله علیه هم مانند صالح، با اینکه عمر شریفش طولانی شده بصورت جوان کمتر از چهل ساله ظاهر می‌شود و مردم هم سه فرقه می‌شوند شاک و منکر و موقن. پس حضرت آنها را بسوی خود دعوت می‌کند و آن فرقه انکار می‌کنند و اهل یقین مطالبه علامت تشخیص می‌نمایند حضرت علامتی را که موجب تشخیص است ارائه می‌فرماید اهل یقین با حضرتش بیعت می‌کنند.

نظیر همین در خصوص شباهت به حضرت شعیت نیز وارد شده که شعیب از قومش غائب شد در حالی که پیر و ضعیف شده بود و وقتی که برگشت بصورت جوان بود و دیگر اینکه در بین قومش ندا کرد که "بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ و حضرت حجت سلام الله علیه هم بر حسب روایت منقوله از امام باقر علیه‌السلام وقتی ظاهر شود در قیافه جوان و تکیه به دیوار کعبه کند و سیصد و سیزده نفر نزد او جمع شوند و اولین کلام حضرت این است ":بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ [۱۳۰].

پیرامون کهکشان (المرأة المسلسلة)

س ۱۹. در جلد دوم کتاب امامت و مهدویت ص ۳۷۷ این جمله را آورده‌اید که: مثلًا تفاوتی که زمین ما با (سدیم المرأة المسلسة) دارد ... این از چه نوع کرات می‌باشد که به این عظمت آن را نام برده‌اند لطفاً جواب مشروحی را مرحمت بفرمایید.

ج ".وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ["۱۳۱] و "قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا["۱۳۲].

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۱

عالم و ماسوی الله بزرگتر، عظیم‌تر، وسیعتر و بیشتر از این حرفها و اعداد و ارقام است. این عظمتها در برابر ما و فکر و اندیشه ما عظیم است اما در برابر عالم آفرینش همه صغیر و ذره هم به حساب نمی‌آیند. عظمت همه هم در برابر عظمت خالق همه حقیر و ناچیز است و همه به زبان حال یا قال می‌گویند: هو العلی العظیم.

غرض ما در این نمونه‌ای که از عظمت اجزاء و اعضاء بی‌شمار این عالم نشان داده‌ایم، نشان دادن تفاوتهایی است که در این عالم بین افراد اصناف مخلوقات وجود دارد. آنچه را عرض کرده‌ایم بر حسب اطلاعات بسیار مختصری است که کیهان شناسان و علماء علم هیئت به ما داده‌اند.

پیرامون همین (المرأة المسلسلة) توضیحات دیگری می‌دهند که این (المرأة المسلسلة) یا زن به زنجیر کشیده شده جزء صور فلکی نیمکره شمالی است و گستردگی آن در آسمان حدود ۷۲۲ درجه مربع است. بنابر این می‌توان گفت که صورت فلکی بزرگی است و در این صورت کهکشانی وجود دارد که به (المرأة المسلسلة) یا آندرومدا (Andromeda) معروف است. می‌گویند این کهکشان حدود دویست میلیارد (دقت کنید) ستاره دارد وقتی از درون تلسکوپ به آن نگاه می‌کنند شبیه یک کهکشان بیضوی دیده می‌شود اما در واقع یک کهکشان مارپیچی بازودار است که ما آن را از پهلو می‌بینیم بنابر این بازوهای آن برای ما قابل دیدن است.

(المرأة المسلسلة) بعد از ابرهای ماژلانی (کهکشانهای به اصطلاح بی‌نظم) نزدیکترین کهکشان به کهکشان ما یعنی راه شیری می‌باشد فاصله آن با کهکشان ما حدود دو میلیون و سیصد هزار سال نوری (دقت کنید) می‌باشد بنابراین وقتی ما آن را می‌بینیم در واقع تصویر دو میلیون و سیصد هزار سال پیش آن را می‌بینیم.

(المرأة المسلسلة) تنها کهکشانی است که می‌توان آن را در نیمکره شمالی در شبهای صاف و بدون نور شهر و مهتاب با چشم غیر مسلح دید.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۲

درگذشته دانشمندان گمان می‌کردند که این جرم غیر ستاره‌ای یک سحابی از کهکشان راه شیری است اما در اوایل (به اصطلاح مسیحی‌ها) قرن بیستم «ادوین هابل» با مطالعه و تحقیق بسیار روی تصاویر مربوط به آن دریافت که این جرم آسمانی از ستارگان بسیاری تشکیل شده که اوّلًا خارج از کهکشان ما هستند و ثانیاً ستارگان آن با سرعتهای قابل ملاحظه‌ای بدور مرکز این منطقه در حرکتند.

فسبحان الله خالق هذا الکون الوسیع لا اله الا هو بدیع السماوات و الارض رب العرش العظیم.

آنچه از (المرأة المسلسلة) گفته شد اطلاعاتی است که اهل فن داده‌اند امّا برای ما این بیانات از عظمت عالم کون و این فضای به اصطلاح لایتناهی تازه و جدید نیست ما از احادیث شریفه اهل‌بیت علیهم السلام این معانی و بیشتر و گسترده‌تر از آن را دریافته‌ایم و شناخته‌ایم و آیات خدا را در یک قطعه کوچک از عالم کون لاتعد و لا تحصی می‌دانیم.

آنچه در بعض احادیث است وسعت عالم را به مراتب بیشتر از آنچه که کیهان شناسان تعریف می‌کنند بیان فرموده‌اند و الحمدلله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

بنابراین مسئله طول عمر پیغمبر خدا مثل نوح یا حجت خدا مثل حضرت ولی الله مهدی موعود، ارواح العالمین له الفداء یا بقاء عیسی مسیح علیه‌السلام و رفع او به آسمان و فرود آمدن او به زمین برای یاری حضرت صاحب الامر، عجّل الله تعالی فرجه الشریف، و اقتداء او به آن حضرت و امور دیگر از این قبیل در این عالم مشحون به آثار قدرت خدا از ذره اتم تا کهکشانها و از عالم شهادت تا عالم غیب نباید مورد تعجب و استبعاد شود و ذلک تقدیر العزیز العلیم.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۳

مشاهده حضرت در زمان غیبت

س ۲۰. با وجود این حدیث معتبر از منتهی الامال به نقل از شیخ طوسی و شیخ صدوق رضوان الله علیهما (ای علی بن محمد سمری خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم دهد تو شش روز دیگر از دنیا می‌روی امر خود را جمع کن و آماده باش و به احدی وصیت برای نیابت نکن همان غیبت کبری واقع گردید و مرا ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند متعال و این ظهور بعد از این است که غیبت طول بکشد و دلها را قساوت می‌گیرد و زمین پر از ظلم و ستم می‌شود و می‌آیند بعضی از شیعیان من که ادعای مشاهده مرا می‌نمایند آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده نمایند او کذاب و افترا زننده است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم).

این نامه‌ای از حضرت صاحب امر علیه‌السلام به نماینده چهارم خود علی بن محمد سمری است.

با وجود حدیث بالا کتابهای زیادی در مورد ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته شده و در داستانها اشخاص زیادی به خدمت حضرت صاحب امر علیه‌السلام رسیده‌اند آیا داستهایی که راجع به ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هست همه آنها دروغ هستند؟

ج. بعضی از حکایات ملاقات صحیح و بدون شک است و ظاهراً مراد از فرمایش آن بزرگوار این است که اگر کسی ادعای مشاهده کند برای فتح باب مشاهده و رابطه خاصه داشتن بعنوان نیابت بنماید کذاب و در این صورت هیچ منافاتی بین کلام شریف آن

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۴

حضرت و داستانهای ملاقات نیست ولی ادعای ملاقات از هرکسی و درباره هر کسی بدون امارت قطعی و یقینی قبول نمی‌شود. والله العالم

سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه‌السلام

س ۲۱. می‌خواهم بدانم که سبب اصلی محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه‌السلام کدام مورد است؟ آیا به دلیل عدم شرایط مناسب و شایستگی لازم در جامعه است و یا وجود دستگاه‌های حکومتهای جبار و منافقین و اگر به غیر از این موارد است دلیل چیست؟

ج. از این سؤال در بعضی رساله‌ها و نوشته‌ها جواب داده‌ایم اجمالًا در اینجا هم تذکر می‌دهیم که وجوه و حکمتهائی برای غیبت آن حضرت بیان شده است که هر یک از آنها اگرچه وجه و حکمت باشد، کل وجوه و حکمتهای این غیبت نیست.

مثلًا خواجه طوسی می‌فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف اخر و عدمه (ای عدم تصرفه) منّا» غیبت و عدم تصرف آن حضرت را مربوط به مردم می‌داند.

به بیان دیگر این ظهور محتاج به شرایطی است که در طی مرور زمان و اعصار و تغییرات و تحولات و ظهور حکومتهای گوناگون و آزمایش مکتبهای مختلف و حوادث دیگر فراهم می‌شود چنانکه وجود حکومتهای جور نیز از موانع حضور ظاهری آن حضرت در جامعه است.

مسئله امتحانات و تخلیص و تمحیض مردم نیز هست و اجمالًا دنیا بسوی آن ظهور بزرگ به امر الله در حرکت است و اوضاع و احوال حکومت جهانی آن حضرت را نوید می‌دهد.

مطلب مهم که در احادیث هم به آن اشاره شده این است که اسرار بزرگ و عمده این غیبت بعد از پایان آن و منتهی شدن به آن دگرگونی بی‌نظیر ظاهر می‌شود چنانکه ثمره

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۵

درختی که پس از یکصد سال یا هزار یا چند هزار سال ظاهر می‌شود پیش از نشستن آن درخت به بار و ظهور ثمره، ظاهر نخواهد شد باید مردم بنشینند و از آن درخت نگهداری کنند و منتظر ظهور ثمره آن باشند. اللهم عجّل فرجه و سهّل مخرجه.

وظایف مسلمین در دوران غیبت

س ۲۲. وظایف مسلمین در دوره غیبت چیست؟

ج. از این سؤال هم مکرر جواب داده‌ایم در اینجا نیز بطور اشاره عرض می‌کنیم که وظایف مسلمین بطور فردی، انجام واجبات و ترک محرمات و خودسازی است.

تخلق به اخلاق حمیده مثل تواضع و قناعت و عدل و انصاف و ترحم و مواسات با برادران و خواهران و کسب معارف و آداب اسلامی و عبادات و اشتغال بذکر و یاد خدا و انجام نوافل مخصوصاً تهجد و سعی در قضای حوائج مؤمنین- که بسیار مهم است- اموری است که حتماً موجب خوشنودی حضرت ولی عصر ارواحنا فداه خواهد شد.

وظایف مسلمین بطور عموم نیز همکاری با یکدیگر در اعلاء کلمه اسلام و دفاع از کیان اسلام و مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر و دفع بدع و ظلم ظالمان و ستمکاران و خلاصه اهتمام در آنچه موجب عزت و ظهور شوکت مسلمین و خودکفائی و بی‌نیازی از بیگانگان و دفع استکبار و استیلاء کفار و مخصوصاً حفظ هویت و شخصیت و استقلال اسلامی در همه موارد می‌باشد خداوند متعال همه را بوظایف آشنا و توفیق عمل به همگان عطا فرماید.

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و السلام علیکم و رحمهٔ الله.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۶

چرا امام عصر علیه‌السلام اندکی پیش از ظهورشان متولد نشدند

س ۲۳. فلسفه غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه چیست؟ به عبارت دیگر آیا امکان نداشت حضرت مهدی به شیوه‌ای طبیعی و در زمان مقتضی متولد شوند؟

ج. زمان مقتضی ولادت آن حضرت همان زمانی است که ولادت آن حضرت در آن واقع شده و در زمان‌های دیگر مثلًا بعد از ده سال یا صد سال یا هزار سال و بیشتر ولادت ایشان یعنی حضرت مهدی فرزند عزیز حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام اقتضا ندارد و معقول نیست.

چنان که مقتضی ولادت هر کس همان زمانی است که در آن متولد شده است آن شخص عظیم و نابغه دوران و اعجوبه زمان و آیت بی‌مانند خداوند سبحان که امام دوازدهم است مقتضی ولادتش هیچ زمانی غیر از همان زمان پدر بزرگوارش و همان سال ۲۵۵ هجری نبوده و نیست.

چنان که ولادت پدر و جدش نیز در همان زمان که اتفاق افتاد مقتضی بوده است این مولود عزیز که باید از عترت طاهره و از اصلاب طیبه معینه باشد ولادتش در همان زمان که واقع شد باید واقع شود.

در عالم خلقت شرایط خاص که برای پیدایش و تکون و وجود او است به همین است که ولادتش از پدرو اجداد و امهاتی باشد که منتهی به امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌گردد و شخص دیگر که از این شجره و از این اصلاب طاهره و ارحام طیبه نباشد آن شخص موعود نخواهد بود.

هم چنین هر کسی و هر شخصی در طول قرون و مرور اعصار بدنیا بیاید هر کس باشد او مهدی ابن الحسن العسکری نمی‌باشد که صاحب آن مقامات و خصایص است.

شرایط بسیار دست به دست هم داده شخصیتهائی مثل ابراهیم و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام بوجود آمده‌اند تا این وجود مقدس بوجود آمده

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۷

است این وجود فقط در این زمان و تحت این برنامه و تقدیرات الهی وجود پیدا می‌کند و اگر هزار سال بعد یا بیشتر باشد او نیست و آن کسی که انبیا از وجودش خبر دادند نیست.

آن وجودی که مثلًا در آفریقا وجود پیدا می‌کند غیر از وجودی است که در آسیا یا اروپا بوجود می‌آید. آن محمدی که در شبه جزیره عربستان در آن اوضاع و احوال در آن سال از پدری چون عبدالله و مادری چون آمنه متولد می‌شود منحصر بفرد است و در زمان‌های دیگر هر کسی به وجود آید او نیست و آن خصوصیات و امتیازات را ندارد.

خلاصه این نکته بسیار دقیق است اصلًا اگر ولادت و وجود و بقاء آن حضرت در این مدت طولانی نبود و نباشد ظهوری اقتضا پیدا نمی‌کند که شخصی برای آن بگفته شما در زمان مقتضی متولد شود.

اینها مطالب و اسرار و مقتضیاتی است که احاطه بر آنها و اطلاع از آنها بر بشر- که با همه معلوماتش هنوز هم در کلاس نخست کشف اسرار عالم خلقت است و شاید تا ابد هم در همین کلاس در جا بزند و نتواند به کلاس دوم راه یابد- ممکن نیست.

مسأله اصطفا و گزینش انبیا و اولیاء و محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و امامت و مقامات و مراتب آنها را نمی‌توان با این توهمات زیر سؤال برد و مثلًا زمانی را مقتضی بگوئیم و زمانی را مقتضی ندانیم. این حرف مثل این است که بگوئیم: مقتضی بود که عالم یا مجاری خلقت نوع دیگر باشد و این همه ماده و مدت مصرف نشود و جوابش فقط همین است که مقتضی نبوده و مقتضی همین بوده که هست.

با تأمل در این دو آیه جواب از مثل این سؤال ظاهر می‌شود ":وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَـٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ["۱۳۳ "].أَهُمْ

یَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ["۱۳۴].

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۸

علی هذا جواب از این که در زمان مقتضی ولادت انجام شود همین است که در زمان مقتضی انجام شده و زمان دیگر غیر از زمانی که ولادت در آن واقع شده مقتضی نبوده و نیست و هر مولودی که در زمان و طبق مقتضیات دیگر متولد شود او نیست و شخص دیگری است و تمام سخن این است که این امورات از تقدیرات الهی است و ما از کشف اسرار و درک وجه آنها ناتوانیم.

فایده وجود امام غایب

س ۲۴. فایده وجود امام در دوران غیبت چیست؟ آیا جز ذخیره بودن برای دوران ظهور (بقیهٔ الله فی ارضه)، فواید دیگری هم بر وجود امام در دوران غیبت مترتب است؟

ج. آثار و برکات مهم در زمان غیبت بر وجود آن حضرت و بر غیبت ایشان مترتب است که یکی از آنها آثار و برکاتی است که بر نفس وجود ولی الله در هر عصر و زمان مترتب است و وجود شریفش امان اهل ارض و قوام و بقاء زمین است.

چنان که در وصف حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ابوذر آن صحابی جلیل که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در شأنش فرمود: آسمان بر سر کسی سایه نینداخته و زمین کسی را حمل نکرده که از ابوذر راستگوتر باشد این گونه اظهار عقیده می‌کرده: (و انه لعالم الارض وزرّها الذی تسکن الیه) ابن اثیر می‌گوید یعنی او (علی علیه‌السلام) قوام زمین است و زر قلب استخوان کوچکی است که قوام قلب به آن است و سلمان هم همین عقیده را اظهار می‌داشت.

همه و هر کدام از ائمه اثنی‌عشر، علیهم السلام، دارای همین شأن و مقام هستند و وجودشان امان و قوام است چنان که از شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که فرمود: «

انی و أحد عشر من ولدی و انت یا علی زرّ الارض- اعنی اوتادها و جبالها

معارف دین، ج۲، ص: ۱۵۹

- بنا و تدالله الارض ان تسیخ باهلها فاذا ذهب الاثنا عشر من ولدی ساخت الارض باهلها و لم ینظروا»[۱۳۵].

یک سلسله انتفاعات و بهره‌مندی‌ها از وجود مبارک آن حضرت در عصر غیبت است که در حدیث مشهور و معروف جابر به آن اشاره شده است.

در ضمن این حدیث آمده است که پس از آن که حضرت پیامبر اعظم، صلی الله علیه و آله، به غیبت طولانی آن حضرت اشاره فرمود به حدی که غیر از کسانی که خدا دلشان را به ایمان امتحان کرده است ثابت بر عقیده به امامت او باقی نمی‌مانند جابر پرسید: آیا شیعیان او در غیبت او از او منتفع و بهره‌مند می‌شوند؟

رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله به طور محکم جواب فرمود: «ای والذی بعثنی بالنبوهٔ یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته کانتفاع الناس بالشمس من وراء السحاب»[۱۳۶].

چنان که مردم از آفتاب در هنگامی که پشت ابر است انتفاع می‌برند از وجود آن حضرت نیز در عصر غیبت انتفاع می‌برند.

در نهج‌البلاغه در توصیف مهدی علیه‌السلام می‌فرماید:

«یسْرِی فِیهَا بِسِرَاجٍ مُنِیرٍ، وَیَحْذُو فِیهَا عَلَی مِثَالِ الصَّالِحِینَ، لِیَحُلَّ فِیهَا رِبْقاً، وَیُعْتِقَ رِقّاً، وَیَصْدَعَ شَعْباً، وَیَشْعَبَ صَدْعاً، فِی سُتْرَةٍ عَنِ النَّاسِ لَا یُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَلَوْ تَابَعَ نَظَرَهُ ...»[۱۳۷].

خلاصه آن که در زمان غیبت، امام علیه‌السلام نیز وظایف خاص و شئون و مأموریت‌هائی دارند که انجام می‌دهند و امور و جریان‌ها از آن حضرت مخفی نیست. آن حضرت از مردم غایبند ولی مردم از ایشان غایب نیستند و چنان که اسم (الغائب) از اسماء

الحسنی الهی است وجود آن حضرت نیز در زمان غیبت از اسماءالحسنی تکوینی

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۰

حق می‌باشد. در اینجا دامنه مطلب وسیع است که بیش از این مجال بسط کلام نیست و العارف یکفیه الاشاره.

مفاهیمی مثل صیحه آسمانی و ... سمبولیک هستند یا واقعی

س ۲۵. به نظر حضرتعالی آیا مفاهیمی از قبیل «دجّال»، «سفیانی»، «خراسانی»، «صیحه» و ... که در روایات به عنوان نشانه‌های ظهور آمده‌اند، مفاهیمی حقیقی‌اند یا سمبولیک و کنایی؟

ج. حتماً مفاهیمی مثل دجال و نزول عیسی و اقتداء او به حضرت مهدی، علیهماالسلام، و صیحه و سفیانی همه مفاهیمی حقیقی هستند و حمل آنها بر سمبولیک و کنایه حاکی از ضعف تفکر و عقلانیت است و یکی از معانی ایمان به غیبت ایمان به همین امور است.[۱۳۸]

مراد از «انتظار فرج»

س ۲۶- مفهوم «انتظار» که به وسعت در روایات مطرح گردیده، چیست؟ و «منتظر» واقعی باید دارای چه خصوصیات و اعمالی باشد؟

ج. راجع به انتظار رساله‌ای نوشته‌ام به عنوان «انتظار عامل مقاومت و حرکت» و مکرر در نوشته‌های دیگر پیرامون آن توضیح داده‌ام. اجمالًا انتظار متضمن معنی اثباتی و تعهد و عمل و استقامت است.

موانع ظهور امام زمان علیه‌السلام

س ۲۷. موانع ظهور امام زمان علیه‌السلام چیست؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۱

ج. ظهور آن حضرت در وقت مقتضی به امر خداوند متعال است و شرائط و موانع آنرا خداوند متعال می‌داند و بعضی از آن شرائط و موانع در احادیث بیان شده است اجمالًا بعضی موانع راجع به بندگان است. (وجوده لُطفٌ وَ تصرفه لطف آخر و عدمه منّا)

امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه‌السلام

س ۲۸. آیا دیدار امام زمان علیه‌السلام برای هر کس امکان‌پذیر است؟

ج. فی الجمله امکان دارد و اگر کسی مدعی شد که برای من این تشرف هر وقت بخواهم فراهم است که ادعای ارتباط مستقیم یا وساطتی باشد ادعایش مردود است و مقبول نیست. والله العالم

سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه‌السلام

س ۲۹. سیمای منتظران واقعی امام زمان چگونه است؟

ج. سیمای منتظران واقعی ظهور حضرت همان سیمای اصحاب راستین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است به اوصاف مذکور در قرآن مجید ":أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ["۱۳۹].

سیمـای منتظران، سـیمای مـؤمنین اسـت "الَّذِیـنَ إِذَا ذُکِرَ اللّـهُ وَجِلَـتْ قُلُـوبُهُمْ وَإِذَا تُلِیَـتْ عَلَیْهِـمْ آیَـاتُهُ زَادَتْهُـمْ إِیمَانًـا وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ["۱۴۰].

سیمـای منتظران، سـیمای متقین است که امیرالمؤمنین علیه‌السـلام برای همـام بیـان فرمود: اهْـلُ الْفَضَائِلِ؛ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُـهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْیُهُمُ التَّوَاضُعُ ... تا آخر خطبه ۱۴۱].

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۲

سیمـای آنهـا امر به معروف و نهی از منکر و غیرت دینی و تلاش برای اعلاء کلمـهٔ الله و عزت اسـلام و گسترش مکتب اهـل البیت علیهم‌السلام است جعلنا الله و ایاکم منهم. ان شاء الله.

شرایط اجتماعی در آستانه ظهور

س ۳۰. شرایط اجتماعی در آستانه ظهور چگونه است؟

ج. بسیار ناهنجار و غیر اسـلامی است معاصـی مخصوصاً بی‌حجابی و بدحجابی و شیوع موسیقی و غناء و معاصی دیگر، در روایات چنین آمده است که حفظ دین دشوار می‌شود و امتحانات شدید پیش می‌آید. و الله العالم

کتابهای مناسب برای شناخت امام زمان علیه‌السلام

س ۳۱. بهترین کتب برای شناخت امام زمان چه کتابهایی است؟ (لطفاً نام ببرید).

ج. از پیش از شروع عصر غیبت تا حال کتابهای بسیاری در این موضوع نوشته شده است.

بعضـی از آنهـا مخصوص به یک رشـته از این موضوع است از کتابهای بزرگان پیشـین کتاب «غیبت نعمانی»، کتاب «کمال الـدین» صدوق و کتاب «غیبت» شیخ طوسی معروف و مشهور است.

کتابهـای فارسـی هم بسـیار است بعضـی مخصوص به روایات و بعضـی مخصوص به حکایات و کرامات و توسـلات و جهات دیگر است.

همه خوب و قابل اسـتفاده‌اند مثل کتاب «النجم الثاقب» و «العبقری الحسان» و ترجمه‌های جلـد ۱۳ بحارالانوار هر کدام جای خود را دارند از این حقیر کمترین نیز کتابهای متعددی منتشـر شده است که بحمدالله در دسترس همگان است خداوند ما و شـما را از یاران مخلص حضرتش قرار دهد.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۳

چه کنم توفیق دیدار جمال حضرت را پیدا کنم؟

س ۳۲. چه کنم توفیق دیـدار جمـال دل‌آرای آقـایم امـام زمـان علیه السـلام را داشـته بـاشم ارشـادم کنیـد و لطفـاً بصورت مکتوب بنویسید.

ج. در این زمـان که عصـر غیبت آن بزرگـوار است بنـا بر رؤیت آن حضـرت نیست لکن توسـلات و ادعیه و درخواست از خـداوند برای زیارت وجود مبارکش بسیار خوب است و در صورتی که خداوند صلاح بداند ممکن است حاصل شود.

به هر حال خود این اظهار علاقه و اشتیاق به زیارت جمال عدیم المثال آن حضـرت بسـیار مغتنم و ارزشـمند است آنرا بشـما تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای شـما درک این سـعادت عظمی را مسئلت می‌نمایم مع ذلک گاه هم حالت هجر کم از حال وصال نیست. و چه بسا کسانی که در عین وصل و حضور غایب و دور و بسا کسانی که در حال هجر و فراق واصل و محظوظند.

آیا حضرت از وقت ظهورشان باخبرند؟

س ۳۳. آیا امام عصر علیه‌السلام خود از زمان ظهور خود باخبر است؟

ج. طبق بعضی روایات وارده آن بزرگوار از لحظه ظهور خبر ندارند. و الله العالم

علت تأخیر در ظهور

س ۳۴. چرا امام زمان علیه‌السلام ظهور نمی‌کنند؟

ج. هر وقت زمینه ظهور حضرتش عجل الله تعالی فرجه الشریف مساعد باشد و شرائط آن محقق شود ظهور می‌فرماید. والله العالم

اشتغالات حضرت در زمان غیبت چیست؟

س ۳۵. امـام زمـان که الان از نظرها غائب است مشـغول چه کاری است؟ مثلًا امام علی علیه‌السـلام خطبه هائی می‌گفت و ... یا امام صادق

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۴

علیه‌السلام کلاس درس داشت امام زمان ما الان چه می‌کند آیا جلسه‌ی درس دارد یا فقط مشغول عنایت به افراد خوب است؟

ج. به کارها و وظائف و تکالیفی که بطور عام یا خاص دارند مشغولند. و الله العالم.

محل زندگی امام علیه‌السلام

س ۳۶. محل زندگی امام زمان کجاست؟

ج. اجمالًا در دنیا و روی همین زمین است. و الله العالم

عمر بستگان آن حضرت

س ۳۷. آیا زن و فرزند امام زمان علیه السلام نیز مانند آن حضرت دارای عمر طولانی می‌باشند؟

ج. تفاصـیل این امر مجهول است و دانسـتن آن هم واجب الاعتقاد نیست آنچه مهم است کسب رضایت آن حضرت با اعمال صالح است. و الله العالم

طریقه تشرف به محضر حضرت ولی عصر علیه‌السلام کدام است؟

س ۳۸. «خدمت امام زمان علیه السلام رسیدن» در عصر حاضر چگونه ممکن است؟

ج. تشـرّف به این معنی نیست که در اختیار شخصی یا اشخاصی قرار داشته باشد و فراهم باشد و شخص شناخته شده‌ای این اختیار و مقام را ندارد ولی طبق مصالح خاص و شرائط مخصوص و گاه در ضمن توسلات برای افرادی این افتخار فراهم می‌شود. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۵

عمر شریف حضرت در هنگام ظهورشان

س ۳۹. حضرت مهدی علیه السلام در هنگام ظهور چند سال خواهد داشت و چه دلیلی برای مطلب وجود دارد؟

ج. چون زمان ظهور معلوم نشده قهراً سن آنحضرت در موقع ظهور، فعلًا معلوم نیست. والله العالم

آیا امام زمان ازدواج کرده‌اند؟

س ۴۰. آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و دارای فرزند است؟ توضیح دهید.

ج. در این خصوص ادله قابل استناد که قطعی باشند وجود ندارد بلی امر محتمل است که ردّ آن هم مورد ندارد. والله العالم

روز ظهور حضرت

س ۴۱. گفته می‌شود که امام زمان علیه السلام در روز جمعه ظهور خواهد کرد چرا در روز جمعه ظهور می‌کند. چه دلیلی دارد؟

هدف از غیبت آن حضرت چه بود؟

و هدف از ظهور آن حضرت چیست؟

چرا این هدف در زمان امامان دیگر تحقق پیدا نکرده است؟

ج. از روایات و بعضی جملات زیارات استفاده می‌شود که ظهور در روز جمعه است و راجع به نکات دیگر سؤال به کتب مفصله مراجعه بنمائید.

زنان در دولت مهدی علیه‌السلام

س ۴۲. در دولت مهدی آیا زنان صاحب حق و جزء سربازان هستند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۶

ج. در آن دولت کریمه مواضع و حقوق اشخاص و احکام همان است که در کتاب و سنت بیان شده است و خارج از محدوده احکام شرعیه برای زن و مرد چیزی مقرر نشده است.

غیبت صغری

س ۴۳. دوران طفولیت امام (۶ سال) آیا جزء غیبت صغری حساب می‌شود.

ج. از وقتی که آن حضرت منصوب به امامت شدند و تا درگذشت چهارمین نائب خاص حضرتش، غیبت صغری است. و الله العالم

غیبت یا فوت مادر آن بزرگوار

س ۴۴. آیا مادر امام زمان همراه امام غیبت نموده یا خیر؟

ج. مادر آن بزرگوار غائب نشده بلکه فوت کرده است. والله العالم

دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه‌السلام

س ۴۵. آیا دلیل عقلی وجود دارد که طول عمر امام زمان را ثابت کند و آن را محال نداند؟

ج. وقتی دلیل عقلی بر محال بودن موضوعی نباشد بر حسب قاعده، عقل به امکان آن ذاتاً و وقوعاً حکم می‌کند بنابراین محال بودن باید با دلیل ثابت شود و هیچ دلیل بر محال بودن طول عمر آنحضرت و هر کس و موجود دیگر نیست و وجود آنحضرت که بدلیل مستند ثابت است دلیل بر وقوع این امر ممکن و غیر محال است نه اینکه دلیل بر محال نبودن آن باشد چون محال بودن همانطور که

گفته شد محتاج به دلیل است دقت فرمائید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۷

عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه‌السلام

س ۴۶. از علمای عامه (سنی) آیا کسانی هستند که به ولادت امام زمان معترف باشند؟

ج. جمعی از علمای اهل تسنن به این امر اعتراف دارند. والله العالم

محل زندگی حضرت

س ۴۷. محل زندگی حضرت در ایام غیبت کجاست؟

ج. خداوند متعال می‌داند. والله العالم

جزیره خضراء

س ۴۸. آیا داستان جزیره خضراء واقعیت خارجی دارد.

ج. در این موضوع در مقام ردّ یا اثبات آن توضیحاتی در (النقود اللطیفه) ضمیمه‌ی طبع جدید منتخب الاثر ج ۳- نوشته‌ام.

حکومت اسلامی در زمان غیبت

س ۴۹. در دوران غیبت حفظ نظام و حکومت اسلامی بر عهده چه کسی است؟

ج. مجاری الامور بید العلماء یعنی فقهاء جامع الشرائط است.

اشخاص مرتبط با حضرت

س ۵۰. آیا کسانی که با امام زمان علیه‌السلام در ارتباط هستند را به ما معرفی می کنید؟

ج. در عصر غیبت ادعای ارتباط شخصی با آن حضرت سلام الله علیه از کسی و برای کسی مسموع نمی‌باشد. والله العالم

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۸

ارتباط آیه ۵ سوره قصص با ظهور حضرت

س ۵۱. آیه ۵ سوره مبارکه قصص چگونه بیانگر ظهور حضرت مهدی علیه السلام است؟

ج. به صفحه ۲۵ تا ۲۹ جلد دوم منتخب الاثر مراجعه نمایید.

وظیفه منتظرین در جلوگیری از منکرات

س ۵۲. گفته می‌شود که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام تمامی زمین را ظلم و ستم پر می کند چنان‌که پیامبر فرمودند: یملَأُ الأرض قسطاً و عَدلًا کما مُلِئت ظلماً و جَوراً. وظیفه یک منتظر امام زمان علیه السلام چیست؟ آیا برای اینکه این زمینه آماده و مهیا گردد باید جلوی بی‌بند و باریها را نگیرد یا نه؟

ج. در هر زمانی باید از ظلم جلوگیری شود و هر کس ضمن اینکه خودش موظف است بی‌بندو بار نباشد باید در حد توانایی جلو

آنرا بگیرد و اینکه در روایات آمده حکایت ازیک واقعیت است به این معنی که این امر واقع شدنی است نه اینکه از مردم در رابطه با امر بمعروف و نهی از منکر سلب مسئولیت کند. والله العالم

امام زمان فرزند حسنین علیهما السلام

س ۵۳. چرا گفته می‌شود که مهدی علیه‌السلام از فرزندان حسنین علیهما السلام است؟ مانند فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مهدی این امت از نسل این دو تن یعنی حسن و حسین علیهما السلام خواهد بود.

ج. حضرت حجت ارواحنا فداه و پدران بزرگوارش تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام، فرزند با واسطه امام حسین علیه‌السلام از طرف پدر و نیز فرزند با واسطه امام حسن علیه‌السلام از طریق مادر می‌باشند؛ زیرا مادر امام محمد باقر سلام الله علیه دختر معظمه حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌باشد. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۱۶۹

چگونگی غیبت امام عصر علیه‌السلام

س ۵۴. حضرت بقیة‌الله علیه‌السلام کجا، کی و چگونه غایب شدند؟ توضیح دهید.

ج. تفصیل این امور را در کتب مربوطه به آن حضرت از جمله جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی علیه الرحمه و منتخب الاثر و امامت و مهدویت و غیر اینها ملاحظه نمائید. مع ذلک مفهوم غیبت آن حضرت این نیست که آن حضرت زمانی ظاهر بودند و سپس در جائی یا زمانی غایب شدند بلکه مقصود اینست که امر آن حضرت از ابتدای ولادت چنان نبود که مثل سایرین بر همه آشکار باشد این غیبت از زمان ولادت و عصر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام برقرار بود و در دو دوره صغری و کبری وقوع یافت که دوره کبرای آن همین دوره‌ای است که ما نیز در آن واقع هستیم و پایان بخشی آن دوره، ظهور موفور السرور آن حضرت است.

امام زمان یک آرمان است یا یک شخص؟

س ۵۵. من گاهی حس می‌کنم امام زمان یک آرمان است. گاهی فکر می‌کنم این که ما منتظر فردی باشیم تا همه جا را پر از عدل کنند یا همه تعابیری که از امام زمان هست فقط یک تشبیه‌سازی است که شاید انسانها بهتر درک کنند و گرنه امام زمان یک حقیقت است نه یک فرد. آیا این تفکر صحیح است؟

ج. مسأله وجود فرد معینی بنام امام زمان ارواح العالمین له الفداء با نام و کنیه‌معین و تاریخ ولادت و اینکه پدر و اجدادش چه کسانی هستند و اینکه به امر خدا غائب شده و دو غیبت داشته: صغری و کبری و سائر خصوصیات آن بزرگوار از مسلمات و ضروریات شیعه است.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۰

حتی از طریق اهل سنت روایات بسیاری در این خصوص وارد شده و روایاتی که در این موضوع از نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بدست ما رسیده بیشتر از روایاتی است که در موضوعات دیگر از ائمه علیهم السلام صادر شده.

اگر در طول زمان غیبت از ابتداء تا بحال کتبی که در احوالات آن حضرت از جهات مختلفه مانند آنچه قبلًا اشاره شد یا طول عمر یا ملاقاتهایی که با بعض اشخاص اتفاق افتاده و چهار نائب خاص ایشان با تعیین نام و خصوصیاتشان و غیر اینها که مجال تفصیل آن نیست جمع شوند کتابخانه عظیمی خواهد شد.

حال آیا این امور را می‌توان بعنوان یک آرمان تلقی نمود یا باید گفت فرد معین و مشخصی است که هر وقت خدا بخواهد به ظهور

او عدل و داد را در سراسر جهان بسط خواهد داد اینجانب به شما توصیه می‌کنم که به کتب مربوطه مراجعه نمائید.

الف– رابطه مثلث برمودا با امام عصر علیه‌السلام

س ۵۶- مسئله‌جزیره‌خضرا و مثلث برمودا و رابطه آن با حضرت ولی عصر علیه السلام، سالهاست که در زبان مردم بیان می‌گردد. نظر حضرتعالی در مورد این مسئله چیست؟

ج. راجع به منقولاتی که در موضوع آنچه به عنوان جزیره خضرا عنوان شده در کتاب النقود اللطیفه علی الکتاب المسمی بالاخبار الدخیله مطالبی نوشته‌ام؛ البته نه از جهت اصرار بر اثبات آن؛ بلکه بعضی از وجوهی را که در نفی آن گفته شده بررسی نموده‌ایم و به این نتیجه می‌رسیم که در نفی جزمی و قطعی آن، این وجوه کافی نیست.

اما این که مثلث برمودا همان جزیره خضرا باشد دلیلی بر اثبات آن نیست. علاوه بر این که مثلث برمودا چنان که مخبرین از آن می‌گویند ناحیه‌ای در فضا است نه در زمین و جزیره خضرا که منقول است در زمین است به هر حال بیشتر از این فعلًا مجال سخن در آن نیست.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۱

ب– مسأله رجعت

مسئله رجعت آیا از مسلمات دین است و حتماً صورت خواهد گرفت؟ در رجعت چه کسانی به این جهان باز خواهند گشت؟

ج. مسأله رجعت بطور اجمال به کتاب و سنت متواتر ثابت است و چنان که بعضی گفته‌اند از ضروریات مذهب است و در عصر ائمه علیهم السلام شیعه به آن معروف بوده‌اند و تفاصیل آن را اگر چه نمی‌توان مسلّم دانست چون مستند بعضی آنها خبر واحد است اما قابل نفی و رد هم نیست و اجمال آن ثابت و مسلم است در این موضوع علماء اعلام کتابها نوشته‌اند، می‌توانید به کتاب ایقاظ الهجعه محدث مشهور شیخ حر عاملی و موسوعه بحارالانوار مراجعه فرمائید.

زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام

س ۵۷. اولًا آیا زمان ظهور آقا امام زمان علیه السلام قبل یا بعد از رجعت ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود؟ و آیا رجعت ائمه اطهار علیهم السلام با کدام امام معصوم علیه‌السلام آغاز و با ارتحال کدامین امام معصوم علیه‌السلام خاتمه می‌یابد؟

ج. ظهور موفور السرور آن حضرت ارواح العالمین له الفداء قبل از رجعت است و رجعت بر حسب بعضی روایات در عصر حضرتش آغاز می‌شود. والله العالم

طول زمان رجعت

س ۵۸. آیا در زمان رجعت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت زهرا و امام علی حضور خواهد داشت یا خیر؟ و آیا زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام چقدر طول می‌کشد؟ مستدعی هستم که در این زمینه این حقیر را ارشاد فرمائید.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۲

ج. بر اصل وقوع رجعت و بازگشت ائمه علیهم السلام و جمعی از مؤمنین خالص و گروهی از کفار و منافقان خالص اخبار متواتر دلالت دارد بعضی آیات قرآن مجید هم به آن تفسیر شده بلکه از ظاهر بعضی آیات نیز استفاده می‌شود مثل این دو آیه: آیه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ["۱۴۲] که در آن به روزی اشاره می‌فرماید که از هر امّتی، تنها فوج و

گروهی محشور خواهند شد. با توجه به اینکه روز قیامت همه مردم بحکم "وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا["۱۴۳] محشور می‌شوند استفاده می‌شود که این روز، روز دیگر و غیر از روز قیامت است که همان زمان و روز رجعت است.

علاوه بر اینکه آیات متعدد بر وقوع رجعت اموات به دنیا دلالت دارند مثل آیه (۲۴۳) و آیه (۲۵۹) سوره بقره و آیه (۸۴) سوره‌انبیاء و آیات مربوط به رجعت.

اینکه آیا همه ائمه علیهم‌السلام رجوع می‌کنند یا نفری چند از ایشان و تفاصیل بسیار دیگر اعتقاد به همه آن تفاصیل لازم نیست و اخبار در آنها جز موارد قلیل خبر واحد است. مع ذلک ردّ آن اخبار و تفاصیل هم جائز نیست (فذره فی بقعهٔ الامکان).

در این مورد به کتابهای مفصل و مطولی که نوشته شده مثل ایقاظ الهجعهٔ مرحوم شیخ حر عاملی و باب الرجعهٔ کتاب بحارالانوار مراجعه نمایید.

رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث

س ۵۹. موضوع رجعت در مکتب و اعتقاد تشیع بعد از ظهور حضرت ولی عصر علیه‌السلام چیست؟ این رجعت چه نوعی خواهد بود؟ و از نظر قرآن و حدیث چه مقدار به این موضوع پرداخته شده که مورد اطمینان و اعتبار باشد؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۳

آیا رجعت برای همه ائمه معصومین هست یا بعضی از آنها؟

آیا به فرض بعد از اتمام حکومت ولی عصر علیه‌السلام ائمه یک جا رجعت می‌کنند یا نه به ترتیب، به گذشت زمان، یک، یک تشریف می‌آورند حکومت و حاکمیت خدا را در جامعه‌آن روز پیاده می‌کنند و حکومت می‌کنند؟

در حکومتشان مدت‌ها طولانی خواهد شد که به موجب بعضی از نقل‌ها ... یا یک دوران و عمر معمولی و طبیعی خواهد بود؟

اصلًا حکمت و فلسفه این رجعت چیست؟

ج. رجعت یعنی: بازگشت بعض اموات به این دنیا، بر حسب آیات شریفه قرآن مجید در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است که از جمله به دو مورد آن در سوره بقره تصریح شده و در مورد فرزندان حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه‌السلام نیز قرآن دلالت دارد.

بر حسب آنچه از دو آیه دیگر استفاده می‌شود قرآن از وقوع آن در آینده مثل قیامت، خبر داده است این دو آیه یکی ":وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ["۱۴۴] و دیگر "وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا["۱۴۵] آیه اولی خبر از روزی میدهد که از هر امتی فوج و گروهی از مکذّبین به آیات الله محشور می‌شوند که همان روزی است که از آن بیوم الرجعه تعبیر می‌شود و آیه دیگر خبر از قیامت کبری و روزی است که همگان بدون اینکه یک نفر ترک شود محشور می‌گردند. البته آیه اولی فقط خبر از رجعت مکذّبین است، اما بر حسب روایات از مصدقین و مؤمنین نیز افرادی و گروهی رجوع می‌نمایند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۴

و اما اخبار در این مورد بسیار است و عقیده به رجعت از عقائد معروفه پیروان اهل بیت علیهم السلام و شیعه بوده و به آن شناخته شده بودند ولی در مورد تفاصیل و جزئیات آن بیشتر اخبار آحاد است که التزام اعتقادی بخصوص هر یک از آنها لازم نیست هر چند ردّ و انکار آنها نیز صحیح نیست.

آنچه ثابت است همان رجوع طوائفی از مؤمنین و ائمه علیهم السلام و جمعی از کفار است که بتواتر اجمالی و معنوی ثابت است. و در تفسیر آیه کریمه "وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ["۱۴۶] روایات متعدد وارد است مراد از «دابهٔ من الارض» امیرالمؤمنین علیه‌السلام و رجعت آن حضرت است ۱۴۷].

اما اینکه چه فائده‌ای بر آن مترتب است اولا در خود اخبار بعض فوائد ذکر شده است.
ثانیاً با علم و عقیده به اینکه افعال خدا همه بر طبق حکمت است حتماً فایده دارد و ندانستن ما مثل ندانستن فائده بسیاری از امور که حتی تا حال مجهول مانده، دلیل بر عدم فائده نیست (عدم الاطلاع علی وجود شیء لا یدل علی عدم وجوده) یا (عدم الوجدان لا یدّل علی عدم الوجود).
ثالثاً فائده آن در وقت وقوع معلوم می‌شود چنان‌که فائده همه اشیاء در این عالم پس از وجود آنها معلوم شده است.

رجعت از منظر عقل

س ۶۰. فلسفه و علت «رجعت» چیست؟ آیا از منظر عقلی هم می‌توان از آن دفاع نمود؟

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۵

ج. باید این نکته را در نظر داشته باشیم که برنامه‌های الهی تشریع و تکوین همه دارای حکمت ها و اسراری است که فهم و درک همه آنها برای بشر بسا غیر ممکن است. با گذشت این همه عصرها و دوره‌ها و این گسترشی که دنیای علم و اطلاع انسان پیدا کرده که واقعاً محیر العقول است و نه می‌تواند ادعا کند که همه حکمت‌هایش همان است که کشف شده است و نه می‌تواند ادعا کند که این کشف ناقص او جهان شمول و شامل همه اشیاء و اجزاء عالم است. حتی به گفته بعضی حقیقت همه اشیاء نامکشوف مانده است و هر چه کشف شده ظواهر و خواص و آثار و ارتباطات و ابعاد، خارج از حقایق آن‌ها است.
همان گونه که مثال زده‌اند انسان اگر درخت گرد و بوته خربزه را ندیده بود خربزه را میوه درختی می‌دانست که بالنسبه به گردو مناسب با بزرگی او باشد و گردو را هم میوه درختی می‌دانست که بالنسبه به درخت خربزه کوچک باشد. حال که واقع بر او مکشوف است نمی‌تواند بگوید چرا درخت گردو به آن بزرگی و تنومندی است و بوته خربزه به آن کوچکی و ضعیف و ناپایداری است. می‌تواند درباره هر دو چیزهائی را بفهمد و به دست بیاورد و اما آن چیزها همه چیز نیست و مسأله اصلی در آن‌ها مخفی و نامکشوف است.
به هر حال غرض این است که رجعت هم یکی از حوادثی است که واقع خواهد شد و از نظر عقل قابل انکار و حکم بعدم امکان نیست و وحی قرآن کریم و احادیث بسیار هم از وقوع آن خبر داده‌اند و واقع خواهد شد.
اجمالًا رجعت و مثلًا خروج دابّهٔ الارض که بر حسب روایات در همان تفاصیل رجعت قرار دارد از اموری هستند که وقوع آن‌ها حتمی است و وقوع آن‌ها مثل سائر افعال الهی و خلقت عالم و اجزای آن بر حسب حکمت یا بلفظ دیگر متضمن حکمت‌های خاص خود است که با صفات علیا و اسماء الحسنی الهی مربوط می‌شود.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۶

ممکن است که یکی از فوائد اخبار از آن- که قیامت صغری است- انذار خلق به آن باشد و بسا که بعض مصالح آن در موقع وقوع معلوم شود. بالاخره رجعت نیز از اموری است که در سلسله کل کاینات و مخلوقات و زنجیره اتصال و ارتباط آنها به یکدیگر قرار دارد و به تقدیر خداوند قادر عزیز علیم است.

کیفیت رجعت

س ۶۱. با توجه به این که مسأله رجعت یکی از مهمترین اعتقادات شیعه است و در ذهن اکثریت مردم به عنوان یک نکته مجهول باقی مانده است، لطفاً نظر خود را در مورد رجعت و کیفیت آن مرقوم فرمایید.
ج. قال الله تعالی ":وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ [۱۴۸]

از عقیده به رجعت گاه به قیامت و ساعت صغری و گاه به حشر خاص و اصغر تعبیر می شود از عقائد معروف مشهور شیعه است و بر حسب آیات قرآن مجید و روایات متواتر ثابت و مسلم است چنان‌که آیات متعدد نیز به صراحت به وقوع آن در امم گذشته دلالت دارد.

لازم به تذکر است که خبر قرآن مجید از رجعت مانند خبرهای قرآنی مهم دیگر است، مثل تکویر شمس و انشقاق و انفطار آسمان و امتداد زمین و انتشار و انکدار کواکب و نجوم بلکه قیامت کبری که برای هر مؤمن به قرآن بطور عادی پذیرفتنی و باورکردنی است.

مؤاخذه شیعه در خصوص عقیده به رجعت از طرف اهل سنت و بعید شمردن آن با توجه به اعتقاد خودشان و همه مسلمانان به امور مذکوره از مصادیق ظاهر نؤمِنُ ببعضٍ و نکفُرُ ببعْض است.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۷

راجع به کیفیات و تفاصیل آن به جامع شریف بحارالانوار جلد ۵۳ و کتاب ایقاظ الهجعه و سائر کتابهای معتبر که در این باره تألیف شده رجوع فرمائید.

ولایت فقیه

س ۶۲. نظر حضرت‌عالی راجع به ولایت و حاکمیت ولی فقیه در حکومت اسلامی که در رأس کار قرار می گیرد چیست؟ منشأ این ولایت نشأت گرفته از چیست و از کدام کانال به اصطلاح امروزی باید وارد شد (به بحث و تحقیقات)؟ آیا از ولایت خدا و ائمه است؟ انتصابی است، انتخابی است؟ در فلسفه قرار می گیرد، در فقه قرار می گیرد؟ از بحث حکومتی و سیاسی قرار می گیرد؟ از قرآن و حدیث چه چیزی استنباط می‌شود؟ آیا این ولایت و حاکمیت چه مقداری تکالیف مرزی و بومی دارد به ممالك اسلامی و غیر اسلامی هم حاکمیت دارد یا نه؟

مردم دنیا معتقد به ولایت چه نوعی از یک چنین ولی فقیه اطاعت کند که حکومتشان غیر اسلامی می‌باشد؟

ج. ولایت امام علیه‌السلام بر حکومت بین الناس و حفظ مصالح مسلمین و حدود و ثغور و تأمین امنیت بلاد و آسایش عباد و احقاق حقوق و اقامه عدل و اموری از این قبیل که در عرف و عادت بدون حکومت و کسی که بر آن ولایت داشته باشد اجرا نمی‌شود ولایتی من جانب الله و از ولایات شرعیه است، نظیر ولایت اب و جدّ پدری و در محدوده این ولایت الهی امام، اولویت او باموال و انفس نیز برای همان مقاصد عالیه و مهمّه‌ای است که شارع مطلقاً آنها را خواسته و در هر جامعه عقلًا باید برقرار باشد تا جامعه بر سر پا باشد این ولایت منصوص من الله است و باید منصوص من الله باشد.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۸

اما در عصر غیبت ولایت بر اداره امور بنصب عام امام برای فقهاء ثابت است، چنان‌که در عصر حضور برای اشخاص معینی بوده است و این مطلب شرح و تفصیل طولانی دارد که در اینجا مجال بیانش نیست ۱۴۹].

معارف دین، ج۲، ص: ۱۷۹

تفسیر قرآن

کدام تفسیر بهتر و جامع‌تر است؟

س ۱. در نظر جناب عالی، کدام تفسیر قرآن بهترین تفسیر برای مطالعه است؟ اگر بنده بخواهم یک تفسیر جامع که همه ابعاد شیعه

عقائد، تاریخ، أحادیث، فقه شیعه و ... در آن باشد کدام است؟

ج. تفسیر مجمع البیان، تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین، تفسیر لاهیجی و تفسیر منهج الصادقین از جمله تفاسیری هستند که مورد اعتمادند و البته تفسیر مطلق و جامع، نادر یا عدیم الوجود است. نقل است که حضرت امام علی النقی علیه‌السلام تفسیری بر قرآن مجید داشته‌اند که یکصد و بیست جزء بوده است.

چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

س ۲. با توجه به آیات قرآن چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

ج. معنی ضعیف بودن انسان این است که قدرت و نیروئی که دارد از خود او نیست خداوند به او داده و هر وقت بخواهد از او می‌گیرد بنابراین لازمه خلقت انسان- که ممکن الوجود است- ضعف و ناتوانی است یعنی به این معنی محال است انسان و هر موجود ممکن دیگر ضعیف نباشد و منحصراً خدای متعال قوی و غالب است. ولی این

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۰

به معنی ناتوانی مطلق انسان و دیگر مخلوقات نیست و ممکن است مراد از ضعف انسان ضعف آغازین او باشد که به تدریج مبدل به قوت می‌گردد.

راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم

س ۴. به فضل الهی و عنایات خاصه حضرت بقیهٔ الله برای آشنایی با مفاهیم اسلام و حک شدن آن تعالیم و مفاهیم در ذهن و فکر خود که متعاقب آن انشاءالله عمل به این دستورات خواهد بود تصمیم به حفظ کل قرآن کریم گرفته‌ام. خواهشمندم در این‌باره با راهنماییهای خود مرا روشن بفرمایید.

ج. این توفیق را به شما تبریک می‌گویم. نیت خیر مگردان که مبارک فالیست. در حدیث شریف است: «

حملهٔ القرآن عرفاء اهل الجنهٔ ای روساوهم

»[۱۵۰] و فی حدیث آخر:

«اشراف امتی حملهٔ القرآن و اصحاب اللیل»[۱۵۱]

و فی حدیث آخر عن مولانا الامام الحسن العسکری علیه‌السلام:

«حملهٔ القرآن المخصوصون برحمهٔ الله الملبسون نورالله المعلمون کلام الله المقربون عندالله من والاهم قد والی الله و من عاداهم فقد عادالله ...»[۱۵۲]

و ایضاً فی الحدیث: «

الحافظ القرآن العامل به مع السفرهٔ الکرام البررهٔ

».[۱۵۳]

علی هذا، این تصمیم را غنیمت بدانید و آن را از توفیقات الهی بشمارید الهام انسان را به این گونه نیتهای بسیار بزرگ و با عظمت باید نور قذفه الله فی القلب دانست باید آن را گرفت و خدا را به القاء آن در قلب شکر نمود. انه ولی التوفیق.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۱

چرا خداوند آسمان و زمین را به جای یک لحظه، در شش روز خلق فرمود؟

س ۵. بر چه اساس خلقت آسمانها و زمین طبق آیه شریفه "إِنَّ رَبَّکَمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّام [۱۵۴] در شش روز صورت گرفته است. در حالی که براساس آیه شریفه "إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ["۱۵۵] می‌توانسته این خلقت در لحظه‌ای انجام شود؟

ج. این سنت الهیه در عالم خلق و خلقت است که این آسمان و زمین و بسیاری از کاینات را بتدریج و در مدتهای معین آفریده است. انسان و حیوان و معدن و کوه و گیاه و درخت و زمین و آسمان به تدریج و در مدت خاص آفریده شده‌اند و خلقت آنها به تدریج کامل می‌شود.

این سؤال شما در مورد همه هست و جوابش این است که همه بر طبق مصالح و حکمتهای بسیار است و چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین، علیه‌السلام فرمود آثار صنع و اعلام حکمت الهی ظاهر است. اگر همه و هر چه در این عالم خلقت است در یک لحظه و کمتر آفریده می‌شد چه بسا بسیاری از حکمتها ناشناخته می‌ماند. آن چیزی که در ظرف شش روز یا شش ماه یا شصت سال و شصت میلیون سال خلقتش تکمیل می‌شود در کمتر از این مدت اگر باشد آن چیز نیست و چیزی دیگر است و اگر بیشتر از مدت مقرر باشد باز هم فائده مطلوب آن ضایع می‌شود. چنان‌که می‌بینید، میوه قبل از مدت معین کال غوره و غیر قابل بهره است و بعد از آن هم اگر چیده نشود ضایع و فاسد می‌شود.

در عین حال مسئله مهم ذلک تقدیر العزیز العلیم است و اگر بعضی گفته‌اند و آن را بر گرفته از آیات قرآن کریم می‌دانند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۲

این صنف آیات و پدیده‌ها که ظهور و کمال آنها با مدت است، از عالم خلق است و در عین حال کاینات و چیزهای بسیار دیگر نیز هست که آنها از عالم امر محسوب می‌شوند. اینها به همان امر کن فیکونی ایجاد شده‌اند مانند روح و ملائکه و آدم و حیات و اصناف دیگر که همه تحت این سنت الهی قرار دارند.

خداوند متعال قادر و حکیم و علیم است «یفعل ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته» بشر باید در این عالم و عجائب و نظام بسیار دقیق و مخلوقات آن که از شمار و حساب بیرون است و در وجود خودش فکر کند و معارف خود را به خدا و صفات ثبوتیه و سلبیه و جمالیه و جلالیه او تکمیل کند و فکر و اندیشه خود را مستقیم قرار دهد.

خداوند در قرآن مجید در وصف اولی الالباب و خردمندان می‌فرماید "وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ["۱۵۶].

در اینجا کلام و مطلب آنقدر زیاد است که هر چه بنویسیم پایان نمی‌یابد و هر چه بگوییم در قیاس با آنچه نگفته مانده است مثل حرف و کتاب و قطره و دریا است.

اهمیت حفظ قرآن و انس با آن

س ۶. اگر در مورد اهمیت حفظ قرآن و انس با قرآن آیه یا روایت یا خاطره‌ای دارید مرقوم بفرمائید.

ج. در مورد قرآن مجید و قرائت و حفظ آن و عمل به هدایتهای آن با وجود آیات کریمه خود قرآن و احادیث شریفه مجالی برای اینکه حقیر بی‌بضاعت و حتی بزرگان با بضاعت هم بنویسند، نیست "یَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَیُخْرِجُهُم مِّنِ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَیَهْدِیهِمْ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ [۱۵۷]. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۳

تغییر اسامی سوره‌های قرآن

س ۷. آیا تحریف سوره حمد به نام مبارك امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام جایز است؟

ج. تغییر آنها بدلخواه صحیح نیست. والله العالم

چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی

س ۸. علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن محمد بن الورّاق، قال: عرضت علی ابن عبدالله علیه‌السلام کتابا فیه قرآن مختم معشر بالذهب و کتب فی آخره سوره بالذهب و اریته اياه فلم یعب فیه شیئاً الا کتابهٔ القرآن بالذهب، و قال: لا یعجبنی ان یکتب القرآن الا بالسواد کما کتب اول مرّة»[۱۵۸]

۱- با توجه به استنباط حضرت عالی از روایت یاد شده، آیا چاپ کل متن قرآن کریم با رنگی غیر رنگ مشکی را مجاز می‌دانید یا خیر؟

۲- با توجه به این که در مصاحف چاپ شده در برخی از بلاد اسلامی لفظ جلاله «الله» یا بعضی حروف به منظور آموزش قرآن، به رنگی غیر از مشکی ملاحظه می‌شود، آیا این کار از نظر حضرت عالی مجاز است یا خیر؟

ج. از حدیث شریف مذکور در سؤال استحباب کتابت قرآن مجید برنگ سیاه استفاده می‌شود و رعایت این استحباب موجب اتحاد شکل و عدم اعمال سلیقه‌های مختلف در قرآن کریم می‌گردد که فوائد آن معلوم است. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۴

عدل الهی با توجه به آیات قرآن

س ۹. یکی از مسائل که ارتباط نزدیکی با عدل الهی دارد که شیعیان بالخصوص جوانان عزیز و ارجمند مطرح می‌کنند این است که: ما می‌دانیم که "إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الإِسْلَامُ["۱۵۹] و "وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ["۱۶۰]- پس بدون شك و تردید، مسلمانان خصوصاً شیعه اثنا عشری به بهشت می‌روند باذن الله تعالی. خوشبختانه ماها که در خانواده شیعه متولد شدیم و در چنین محیطی زندگی می‌کنیم که از تولد بر صراط مستقیم هستیم به خدا سپاسگزاری می‌کنیم. دیگران که در خانواده مسیحی، یهودی یا یکی از ادیان غیره متولد شدند باید با مشکلات فراوانی همه ادیان را تحقیق و جستجو کنند تا به دین کامل و نورانی اسلام برسند و شاید سال‌های زیاد طی کنند. با این که بعضی مردم در خانواده مسلمان و شیعه متولد می‌شوند و بعضی دیگر در خانواده مسیحی، یهودی، بت‌پرست و ... متولد می‌شوند چه حکمتی دارد؟ (بنده در مقاله‌ای خوانده بودم که در عالم ذرّ، وقتی که الله سبحانه و تعالی به ذریه آدم فرمود "أَلَسْت بِرَبِّكُمْ["۱۶۱] ما در پاسخ به خدا "بَلَی "عرض نمودیم پس، در این دنیا در خانواده شیعه و مسلمان متولد شدیم و مردمی که به این سوال پاسخ ناصحیح دادند در خانواده غیر مسلمان (اهل الکتاب یا کافر یا مشرك) متولد شدند). لطفاً به این سؤال پاسخ کامل و جامع فرمائید تا ما بتوانیم به جوانان و دوستان تفهیم کنیم.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۵

ج. روایات عالم ذر از متشابهات است باید علم آنرا از اهل بیت علیهم السلام اخذ نمود.

و اما کسانی که در خانواده یهودی و غیر آن فرق ضاله متولد می‌شوند اگر جاهل قاصر و بعبارت دیگر مستضعف فکری باشند که بذهن آنها خطور نکند صحت و عدم صحت مذهبشان یا درصدد تحقیق برآیند امید مغفرت درباره‌آنها هست و اگر مقصر باشند یعنی در شك باشند و از جهت مسامحه درصدد تحقیق بر نمی‌آیند البته اینها گنهکارند و معذب.

به هر حال اگر کافر تحقیق کند و به حق نرسد معذور است و اهل عذاب نیست و اگر به حق برسد مثاب و مأجور و از جهت مرتبه

ایمان و درجات معرفت و ثواب بالاتر از کسی است که در خانواده شیعه متولد و زحمتی در راه تحصیل دین حق نکشیده است. علاوه بر اینکه آن فرد تحقیق کننده بعد از بدست آوردن حق کمتر در معرض انحراف و فساد عقیده در اثر فتنه‌ها و حوادث گمراه کننده قرار می‌گیرد بخلاف کسی که بدون تحقیق بر حسب محیط خانواده و اجتماع حق را پذیرفته که در آن مورد بیشتر در خطر تغییر حالت و گمراهی قرار می‌گیرد.

بهر حال در مسئله ثواب و عقاب امر با خداوند متعال است که عالم به احوال و شرائط و اوضاع آنها است کسی بیشتر از آنچه استحقاق دارد عذاب نمی‌شود و هر کس مناسب باشد از مغفرت و رحمت واسعه الهی محروم نمی‌گردد. و الله العالم

تفسیر آیه ۸۳ سوره قصص «تلک الدار الاخرة ...»

س ۱۰. درباره‌آیه‌مبارکه "تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ [۱۶۲] توضیح فرمایید.

ج. این آیه کریمه که هدایتهای بسیار مهم ارزنده و سازنده و اخلاقی را مطرح فرموده است و اعجاز قرآن کریم را در فصاحت و بلاغت و کمال توجه به بیان اصلی‌ترین نقاط

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۶

قوت و ضعف روح و هویت انسان‌ها و دردها و بیماریهای روحی و درمان آنها آشکار می‌نماید، متضمن تهدید و توعید عجیب و انذار شدید است، که به نقل مرحوم آیة الله والد رحمة الله علیه از یکی از اساتید بزرگ خودشان: کمتر کسی است که در معرض خطر این توعید و تهدید نباشد.

آیه شریفه که در اوج فصاحت و بلاغت است با اسلوبی بسیار کوبنده و رسا و افاده حصر دار آخرت به معنای وسیع آن از بهشت و نعمتهای بی‌شمار و جاودان و فوز به درجات قرب و لقاء و مقامات علیا و اعلی علیین را مختص کسانی قرار داده است که اراده علو و برتری در زمین و فساد ندارند و از این که علو و فساد را با تنوین تنکیر بیان فرموده است، استفاده عموم می‌شود که خواست هر گونه علو و برتری خواهی در هر شکل و صورت هر چه باشد و در هر کس باشد اگر چه کم باشد و اگر چه به مراد هم نرسد، شخص را از زمره "لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا "خارج می‌نماید و در شمار (یریدون علواً) وارد می‌کند.

پیام این آیه، بسیار مهم است و سزاوار است هر کس در آن تأمل نماید و بر قرائت آن و تدبّر در معنی آن مداومت داشته باشد و همواره آن را نصب العین خود قرار دهد و فراموش نکند که "تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ."

اراده علو و برتری‌خواهی، چه صفت خبیث و ناپاک و خطرناک و بیماری روحی است که در این آیه کریمه به این رسایی و کوبندگی خداوند متعال از آن تحذیر فرموده است.

استعلاء، استکبار، استضعاف، استذلال، استحقار و آنچه مفاد اینگونه لغات است همه ثمره تلخ شجره خبیثه اراده علو و تکبر منشی و برتری خواهی است.

بر حسب تفاسیر، ارباب مناصب و مقامات و مدیریتها مصادیق ظاهر و مخاطب شفافتر این آیه و تهدید و توعیدی که در آن است، می‌باشند.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۷

در مجمع البیان روایت می‌نماید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمانی که به ظاهر هم عهده‌دار حکومت و ولایت بودند، در بازارها و ملأعام شخصاً به مردم کمک می‌کردند. اگر کسی راه را گم کرده بود او را راهنمایی می‌نمودند و اگر ضعیفی را می‌دیدند او را یاری می‌کردند و این آیه را قرائت می‌نمودند و می‌فرمود: این آیه در مورد زمامدارانی که اهل عدل و تواضع‌اند و سایر قدرتمندان

نازل شده است ۱۶۳] و بر حسب روایت دیگر هنگام قرائت این آیه می گریست.

بدیهی است مصداق کامل و تمام عیار رهنما و رهبر "لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا "شخص مولای متقیان علیه‌السلام است و چنان‌که مصادیق بارز و ظاهر (یریدون العلو و الفساد) غاصبان مقام خلافت و ستمگران تاریخ و هر مدیر و مسئول و هر زبردست و هر توانمند و توانگری است که خود را بر زیر دست خود برتر بداند و از او توقع و انتظار احترام و کوچکی داشته باشد.

در روایت دیگر است از امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«انّ الرّجلَ لَیعْجِبُهُ شِراکُ نَعْلِهِ فَیدْخُل فی هذِهِ الآیه»[۱۶۴]

بسا بند کفش شخص او را به عجب و خودپسندی بیندازد و داخل در این آیه لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ گردد.

از مثل این حدیث استفاده می‌شود که این خوی زشت را هر کس داشته باشد اگر چه کاری و سرپرستی و مدیریتی هم نداشته باشد، مشمول توعید است، و باید خود را اصلاح کند و خود را از رذالت این روحیه و این خصلت رذیله پاک سازد.

در عصر ما مظاهر این علو خواهی بسیار است و تقریباً جامعه به آن مبتلا می‌باشد. و زورمندان و سران دولتها و حکومتها و احزاب و جمعیتها بیشتر و بلکه همه برنامه کارشان و تلاششان و سیاستشان همین برتری‌جویی است، این دولتهای بزرگ که این

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۸

همه در جمع عِدّه و عُدّه و اختراع سلاحهای نوین و مخرب و کشتار جمعی تلاش می کنند، غیر از استضعاف ملل دیگر و سلطه و غلبه چه هدفی را دنبال می‌نمایند.

نظام مستکبر آمریکا غیر از استیلاء بر کل جامعه بشری و خود محور بودن چه هدفی را در سر می‌پروراند و چه جنایات هولناکی را مرتکب می‌شوند، به زبان می گویند که با برده‌داری و برده‌فروشی و استعباد مخالفیم اما در عمل می‌خواهند عالم را در بند کشیده و خود را صاحب مطلق‌العنان دنیا قرار دهند، این صفات رذیله بواسطه این حکومتهای لائیک و منهای دین و اخلاق، آزادی انسانها و کرامت واقعی بشر را در خطر انداخته است.

باری آیه شریفه اگر چه متضمن اخطار و انذار است، که هر کس مواظب حال و باطن خود باشد و از گرایش به استکبار و استعلا پرهیز نماید منطوق آن برای افرادی که به بلوغ لازم در این صفت کمال انسانی رسیده‌اند و مال و مقام و نعمتهای دنیا را برای فخر بر بندگان خدا نمی‌خواهد، بشارت است اما می‌توان گفت که مفهوم آن که تحذیر است از منطوق آن که بشارت است، اقوی است.

در ارتباط با پیام این آیه توجه به روایاتی که در مصادیق مختلف برتری خواهی وارد است و از آنها مذمت شده است مفید است مانند روایاتی که در مذمت کسانی که خانه‌های بزرگ برای خودنمایی و فخر بر دیگران بنا می‌نمایند اگر شخص خانه‌ای بسازد که در این محل یا در این شهر یا خیابان موجب اشتهار او شود یا لباس یا خودرو و مرکبی تهیه کند که بواسطه آن خودش و مال و ثروتش و ریاستش را در چشم دیگران جلوه دهد از اهل همین آیه است و اگر توانایی فراهم کردن آنها را نداشته باشد ولی خواست و میلش و روحیه‌اش این باشد، مورد همین اعلام خطر الهی است.

البته اگر قصد و نیت شخص از داشتن و خواستن این امکانات، خیر و سالم باشد، مثل اینکه خانه وسیع را برای امکان پذیرایی از مؤمنین، یا تشکیل مجالس دینی و مذهبی و بلکه برای آسایش بیشتر خود و عائله بخواهد، مذموم نیست. یا در بعض موارد قصدش

معارف دین، ج۲، ص: ۱۸۹

ارائه عزت اسلام باشد نه فقط مذموم نیست بلکه محمود است و در محدوده اجرای برنامه "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ["۱۶۵] و "أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِين["۱۶۶] می‌باشد.

مع ذلک باید انسان با دقت و هوشیاری عمل کند و بداند که بسا شیطان و هواهای نفسانی امر را بر او مشتبه می‌نمایند و به آفت و

بیماری میل به احتقار دیگران نعوذ بالله منه گرفتار می‌سازد و این دعا را ورد زبان سازیم:
«اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لا تَرْفَعْنی فِی النّاسِ دَرَجَةً الّا حَطَطْتَنی عِنْدَ نَفْسی مِثْلَها، و لا تُحْدِثْ لی عِزّاً ظاهِراً الّا احْدَثْتَ لی ذِلَّةً باطِنَةً عِنْدَ نَفْسی بِقَدَرِها»[۱۶۷].

ای بسا غبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک‌هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار

باش تا کلّ بینی آنان را که امروزند جزءباش تا گل بینی آنان را که امروزند خار

وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی وَ افْضَلُ صَلَواتِهِ وَ تَحِیّاتِهِ عَلی نَبِیِّهِ الرّؤُوفِ الرَّحیم وَ عَلی اهْلِ بَیْتِه الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ سِیّما مَولانا بَقیَّةُ اللهِ فی الارَضینَ.

تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره «کان الناس امهٔ واحدهٔ ...»

س ۱۱. آیه مبارکه ":كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ [۱۶۸] را توضیح دهید.

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹۰

ج. بر حسب آنچه از آیات قرآن کریم، و روایات شریفه استفاده می‌شود، استعلاء و استضعاف و استکبار در جهت مخالف با اهداف خلقت انسان و از پدیده‌های غیر اصلی و حاصل طغیان بشر و مخالفت با فطرت است. به مقتضای آیه کریمه کان الناس أمهٔ واحدهٔ ... بشر امّت واحده است، استعلاء و استضعاف باعث تفرقه و اختلاف و خروج از حدّ اعتدال و مخالف خواست‌های حقیقی فطرت است.

بعثت پیغامبران با نوید و هشدار و بشارت و انذار و نزول کتابهای آسمانی و قوانین الهی، برای حکم در اختلافات به منظور حفظ این وحدت و نهادینه کردن آن و محکوم کردن استضعاف و استعلاء است. پدیده استضعاف انحرافی است و همواره در تاریخ انسانیت در کمون و ظهور بوده و عوامل خاص، آن را پدید می‌آورد، پدیده‌ای منفور و تحمیل بر وجدان انسان و مانند پدیده‌های شوم دیگر عارضی. اما چون سیر آن خلاف مسیر جهان و حرکت دوران و زمان است، سرانجام از جلو رفتن و رسیدن به پیروزی نهایی ناتوان و مقهور سیر سالم و اصلی ضدّ استضعاف می‌گردد "وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا[۱۶۹"].

بر حسب آیات قرآن مجید و روایات، سرانجام امّیت واحده جهانی و خالص از استضعاف برقرار می‌شود، که در آن اگرچه تفاوت‌هایی که لازم تمدّن صحیح است و بدون آن تمدّن و تعاون و تعامل امکان پذیر نیست، نقش سازنده دارد، امّا استکبار و استضعاف موضع و نقشی ندارد و منتهی الیه سیر جامع انسانی- پس از تجربه‌های بسیار و گذشت از فراز و نشیب‌های بی شمار و پشت سر گذاردن مکتب‌های گوناگون مادی- جامعه الهی خواهد بود.

این رویداد و این روز نو و این عصر عدل و این جامعه و امت واحده و دولت کریمه و این دور انقراض استضعاف و زورمآبیها را قرآن مجید در آیات متعدّد نوید داده است و

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹۱

پیامبران از آن خبر داده و در کتاب‌های گذشته مثل تورات و انجیل و زبور این سنّت الهی ثبت و مکتوب شده است.

روایات متواتر بر این حقیقت تأکید دارند، که با ظهور حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء آن امام مبین و خلف انبیاء مرسلین و همنام و هم کنیه حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین حکومت عدل جهانی برقرار و به قدرت خدا و به دست آن عزیز خدا، مشارق و مغارب زمین مفتوح و پرچم توحید و تکبیر به اهتزاز درآمده، علم و عدل و قسط در همه جا حاکم، و جهل و ظلم و جور و استضعاف، محکوم می‌گردد.

در بیان این معانی همان آیه کریمه "وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ[۱۷۰"] و همان

بیان معجز نظام و قاطع قرآن ناطق امیرالمؤمنین علیه‌السلام کافی است که فرمود: «لتعطفنّ الدّنیا علینا بعد شماسها عطف الضّروس علی ولدها»[۱۷۱] و تلا عقیب ذلک ونرید أن نمّن علی الّذین استضعفوا فی الأرض ...

روزی که به پیروزی و ظفررایات فرازد، بفرقدان

روشن کند از نور خود، زمین‌با رایت عدل آیت امان

انگشتری مصطفی بدست‌مشیر علی بسته بر میان

آید ز پی خدمتش فرودآن روز مسیحا ز آسمان

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹۲

خاصّان خدایش ز شرق و غرب‌تا زند بخدمت یکان یکان

اللّهُمَّ عَجّل فَرَجَه و اجعَلنا مِن انصارِهِ و أعوانِه.

آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»

س ۱۲. شنیده‌ام که بسیاری از شهیدان و علمای بزرگ در موقع نماز وقتی به آیه "إِیَّاکَ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ می‌رسیدند در حالتی عجیب و روحانی قرار می‌گرفتند. همینطور در نماز امام زمان علیه السلام این آیه در هر رکعت صد بار خوانده می‌شود، تفسیر این آیه چیست که اینقدر با اهمیت است؟ رمز این آیه در چیست؟

ج. جواب این سؤال شرح و تفصیل زیاد می‌طلبد که اینجا مجالش نیست لذا به اشاره اکتفا می‌کنم:

اگر در کلمات شریفه‌ای که قبل از این آیه کریمه آمده با تدبر و تعمق نظر شود و به روایات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در تفسیر آنها دقت لازم شود و در معنای (الله و رحمن و رحیم) و اختصاص حمد به ذات احدیت تأمل و دقت گردد و در معنای (رب) و اضافه‌اش به (العالمین) اگر جمع محلی به الف و لام مفید عموم است و انحصار ربوبیت در حق تعالی و مرتبه مربوب در مقابل (رب) و در ترتیب شگرفی که در این جملات وجود دارد و در معنای (مالک یوم الدین) اندیشه و تأمل تام و دقت کافی بنمائیم و بفهمیم که مملوک در مقابل مالک چه شأن و مرتبه‌ای دارد در انسان یک انقلاب روحی بوجود می‌آید.

اینجا است که انسان متفکر با تمام وجود متوجه خالق متعال می‌گردد و از هر چه غیر او است منقطع می‌شود و در نهایت خضوع و تذلل در پیشگاه حضرت احدیت قرار می‌گیرد و عبادت و عبودیتش را مختص او می‌داند و می‌گوید ":إِیَّاکَ نَعْبُدُ "و باور می‌کند که در

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹۳

تمام امورش نیاز به مدد الهی دارد و با تمام وجود می‌گوید ":وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ البته اینها مطالبی است که رسیدن به مقام علمش مشکل است تا چه رسد به مقام عمل و رسیدن به این مرحله محتاج سعی و کوشش فراوان در میدان علم و عمل است تا هر کس متناسب با ظرفیت و استعداد و سعی و تلاش به مرتبه‌ای از مراتب آن که از جهت کمال و نقص مختلف است خود را برساند از خداوند متعال توفیق و یاری مسئلت دارم إنّه ولی التوفیق و هو المستعان.

تفسیر «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء»

س ۱۳. سؤال این است که منظور از قول خداوند که می‌فرماید «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء» چیست؟ چه تضمینی است که ما جزء من یشاء باشیم؟ از کجا بفهمیم که جزء این گروه هستیم؟ چرا این تعبیر به کار رفته است؟

ج. آیات در این معانی بسیار است و همین آیات و مثل آیه "أَنِّی لَا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی[۱۷۲]" یا "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ[۱۷۳]" و ده‌ها و بیشتر آیات دیگر

که در همه به مؤمنین و افرادی که عمل صالح می‌نمایند وعده ثواب و نیل به درجات داده شده است همه متضمن این تضمین است که اگر انسان توانست خود را در شمار این بندگان مؤمن و صالح قرار دهد مشمول عنایات الله می‌شود هدایت و مغفرت و لطف و امدادهای غیبی در دنیا و آخرت نصیب او می‌شود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۴

آیات متضمن این تضمین به عبارات بسیار لطیف گوناگون بسیار است در عین حال این تعبیرات و تعلیق هدایت و ثواب و عذاب و عقاب بر مشیت الهی با این که بر مسلوب بودن بشر و مختار نبودن او دلالت ندارد یک واقعیت است که "قُلْ کُلٌّ مِّنْ عِندِ اللّهِ["۱۷۴].

به عین این جمله «یهدی من یشاء و یعذب من یشاء» اگر چه ظاهراً در قرآن کریم نیست ولی به جمله‌های دیگر مثل ":یُعَذِّبُ مَن یَشَاء وَیَغْفِرُ لِمَن یَشَاء["۱۷۵] و مثل "وَاللَّهُ یَهْدِی مَن یَشَاءُ["۱۷۶] و مثل "وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ فَیُضِلُّ اللّهُ مَن یَشَاءُ["۱۷۷ "]،وَیَهْدِی مَن یَشَاء["۱۷۸]، این مضمون متعدد است.

توضیح معنی و تفسیر این گونه آیات به طور اجمال این است که اگر چه مغفرت و آمرزش و عفو خدا و عذاب و عقاب او و هدایت کردن و گمراه کردن خدا همه به مشیت خود او است.

ولی این به این معنی نیست که این امور به جزاف و گزاف واقع می‌شود و مثلًا صلحاء و مؤمنان و نیکوکاران عذاب می‌شوند و بدکاران و کفار به کفر و بدی‌های کارهایشان پاداش می‌گیرند. در قرآن کریم می‌فرماید ":أَفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَّا یَسْتَوُونَ["۱۷۹ "]أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْیاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا یحْکُمُونَ["۱۸۰].

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۵

بلکه فوائد بسیار تربیتی و غیره دارد: اولًا این که کسی به عمل خود مغرور و خودبین نشود.

ثانیا بدکاران هم به کلی مأیوس و ناامید نباشند و از توجه و بازگشت به خدا و دعا و توبه و تدارک و جبران مافات باز نمانند.

ثالثاً خود را مستقل در کسب درجات ندانند و در هر حال خدا را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید بدانند که همه باید بر او و به سوی او توجه کنند و به کمک و مدد او و حول و قوه او و توکل به او خود را مجهز و مسلح نمایند تا آن جا که مثل شخص اول ممکنات حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقام مناجات عرض می‌نماید: «لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک»[۱۸۱] یا «ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک»[۱۸۲].

خلاصه روح دین در این آیات درج است و اسرار بسیار عالی در آن‌ها بیان شده است که فعلًا بیشتر از این مجال بسط کلام و شرح مرام نیست.

نظر شیعه در مورد تحریف قرآن

س ۱۴. با مطالعه برخی از کتب اهل سنت شبهاتی برای ما ایجاد گردیده است از جمله تحریف قرآن به عقیده برخی علمای معروف شیعه و سایر مواردی که در کتب فوق و دیگر کتب موجود است، ما را در رفع این شبهات یاری فرمایید.

ج. در قرآن کریم هیچگونه تحریفی واقع نشده و در این رابطه رساله‌ای بنام (القرآن مصون من التحریف) و بحثی در کتاب (مع الخطیب) با عنوان (صیانة الکتاب من التحریف) دارم، مراجعه نمائید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۶

تفسیر قرآن به قرآن

س ۱۵. اینجانب در مورد تفسیر المیزان دچار شبهه شده‌ام چون تفسیر المیزان یک تفسیر عقلی است و تفسیر قرآن به قرآن است، کسی جز چهارده معصوم نمی‌توانند این کار را انجام دهند و آنها هستند که فقط اجازه تفسیر قرآن را دارند و فقط تفاسیری از قبیل برهان- که تفسیری روائی است- درست می‌باشد. و ما با عقل خود نمی‌توانیم آیه‌ای را به وسیله آیه‌ای دیگر تفسیر کنیم. لطفاً جواب اینجانب را مرحمت بفرمایید.

ج. بطور کلی هر دو قول، یعنی قول به اینکه تفسیر تمام آیات قرآن کریم به قرآن بدون رجوع به احادیث معتبر ممکن است و همچنین قول به اینکه تفسیر تمام آیات به بعض آیات بدون رجوع به روایات ممکن نیست، صحیح نیست. در هر موردی که آیه ظاهر در دو معنی و محتمل الوجهین باشد ترجیح احدهما بر دیگری تفسیر به رأی می‌شود بلکه اگر احد المعنیین اظهر باشد و احتمال تفسیر آن در روایات به معنای دیگر باشد بدون فحص از روایات، تفسیر آن بطور جزم و قطع به معنای اظهر جایز نیست. و الله العالم

علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه (نساء/ ۱۵)

س ۱۶. آیه جزای فاحشه "وَاللَّاتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِکُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَیْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنکُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّیَ یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلًا[۱۸۳]" و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود را [مسلمانان بر آنان گواه گیرید. پس اگر شهادت دادند، آنان [زنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹۷

مرگشان فرا رسد، یا خدا راهی برای آنان قرار دهد چرا تازیانه و حبس در خانه تبدیل به سنگسار در مورد زنا شده است؟

ج. اولًا- نسخ آیه کریمه حبس در بیوت به آیه کریمه جلد[۱۸۴] از مسلمات است که اواخر زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد از آن زانیه را تازیانه می‌زدند.

ثانیاً- همه جزئیات در قرآن مجید بیان نشده‌اند مثلًا در قرآن کریم امر به نماز شده ولی تعداد رکعات در هر نماز بیان نشده و همچنین امر به زکات شده لکن حد نصاب و شرایط آن بیان نشده تفصیل مطالب را از سنت (قول و فعل و تقریر معصومین علیهم السلام) باید بدست آوریم.

در روایات شریفه برای زنا هشت رقم حد بیان شده بحسب خصوصیاتی که در شخص زانی یا زمان و مکان و کیفیت زنا است و یکی از آنها سنگسار است که بر محصن و محصنه جاری می‌شود. و الله العالم

چرا قرآن را معجزه می‌نامیم؟

س ۱۷. چرا می گوییم قرآن معجزه است؟

ج. قرآن مجید از جهات عدیده مانند علو محتوی و فصاحت و بلاغت و سائر خصوصیات به مرتبه‌ای است که اگر تمام انس و جن جمع شوند نمی‌توانند یک سوره یا یک آیه مانند آن بیاورند.

قران کریم جن و انس را در این امر تحدّی نموده است "قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَن یَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا[۱۸۵]" و بعد از

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹۸

قرنها که از نزول قرآن مجید گذشته است کسی مانند آنرا نیاورده با آنکه افراد زیادی در مقام مبارزه با قرآن بوده‌اند[۱۸۶]. والله

العالم

غذای حلال در قرآن و مقصود از آیه ۵ سوره مائده

س ۱۸. من بناست یک سخنرانی در زمینه احکام غذای حلال از دیدگاه شیعه در دانشگاه داشته باشم و به مقداری اطلاعات نیازمندم.

۱- کلمه غذا چند بار در قرآن آمده است؟

۲- کلمه «غذای حلال» چند بار در قرآن آمده است؟

۳- چرا باید غذای حلال بخوریم؟ آیا در این زمینه اختلافی بین شیعه و دیگر فرقه‌ها وجود دارد؟

۴- عقیده شیعه در مورد این آیه قرآن که می‌گوید «ما می‌توانیم غذای ادیان دیگری که آنها دارند را بخوریم» چیست؟

ج ۱- کلمه غذا اصلًا در قرآن کریم نیامده است ولی لغت اکل و رزق و طعام و شرب و بعضی مأکولات و مشروبات (خوردنیها و آشامیدنیها) آمده است و برای یافتن عدد آنها به کتاب (المرشد) مراجعه نمائید.

ج ۲- در مورد حلال بودن بعضی خوردنیها و نوشیدنیها هم در قرآن کریم آیاتی هست مثل "يحِلُّ لَهُمُ الطَّيبَاتِ وَيحَرِّمُ عَلَيهِمُ الْخَبَائِثَ[" ۱۸۷] که مقصود حلال بودن چیزهای پاکیزه

معارف دین، ج۲، ص: ۱۹۹

و حرام بودن پلیدی‌ها است و مثل "إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ[" ...۱۸۸] حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک.

ج ۳. سؤال باید این باشد که چرا باید غذای حرام نخوریم؟ جواب این است که غذاهایی که حرام می‌باشند حکمت حرمت آنها متعدد است:

گاه حرام است برای اینکه پلید است و نفس از آن نفرت دارد و گاه از جهت اینکه برای بدن انسان مضر است و بهداشتی نیست و گاه برای ضررهای دیگر است مثل شراب که موجب زوال عقل و ضررهای روحی و جسمی است و گاه ملاحظات دیگر است که بسا بسیاری از آن حکمت‌ها، تا حال نامکشوف مانده باشد و گاه هم علت حرمت مربوط به خود خوردنی یا نوشیدنی نیست بلکه عارضی است مثل اینکه غذا غصبی و دزدی و تصرف غیر مجاز باشد به هر حال بر حسب روایات، غذای حرام علاوه بر اینکه بعضی اقسام آن ضررهای جسمی دارد، در حالات روحی انسان نیز اثر سوء می‌گذارد و موجب ضعف معنویت و باطن و قلب می‌شود و بالعکس غذای حلال آثار و فوائد بسیار دارد. والله العالم

ج ۴. آیه "وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ [۱۸۹] مقصود حبوب و گندم و جو و برنج و خوردنیهای نباتی یا از قبیل تخم مرغ و اینگونه غذاها است و شامل ذبایح آنها نیست. والله العالم

ارتباط آیه ۱۶۹ از سوره آل عمران با اعاده رأس شریف سیدالشهداء علیه‌السلام

س ۱۹. مرحوم سید بن طاووس در «الاقبال» باب سوم «فیما یتعلّق بشهر صفر» فصل چهارم چنین نوشته: «اعلم ان اعاده رأس مقدس مولانا الحسین صلوات الله علیه الی جسده الشریف یشهد به لسان القرآن

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۰

العظیم حیث قال الله جل جلاله ":وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ[" ۱۹۰] فهل بقی شک حیث اخبر الله انّه من حیث استشهد حی عند ربّه مرزوق مصون، فلاینبغی أن یشک فی هذا العارفون» مرقوم فرمائید ارتباط آیه شریفه مذکور با اعاده رأس شریف چیست؟

ج. این کلام ایشان ظاهراً بر اساس این است که شهداء پس از شهادت بهمین حیات جسمانی و عنصری زنده و مرزوق هستند.

بنابراین سر شهید به بدنش ملحق می‌شود و لذا در اعاده راس مقدس به جسد شریف میگوید دفن رأس در قبر مقدس.

چون به این نظر اشکالات متعدد وارد می‌شود و از جمله کیفیت احیاء بعد از شهادت و کیفیت لحوق سر مبارك به بدن شریف مورد سؤال قرار می گیرد در مقام بیان این سؤال و جواب از آن می‌فرماید:

(و اما کیفیهٔ احیائه بعد شهادته و کیفیهٔ جمع رأسه الشریف الی جسده بعد مفارقته فهذا سؤال یکون فیه سوء ادب من العبد علی الله جل جلاله ان یعرفه کیفیهٔ تدبیر مقدوراته و هو جهل من العبد و اقدام ما لم یکلف العلم به و لا السؤال عن صفاته (وساق الکلام فی ذلک الی أن قال) فلیقتصر الانسان علی ما یجب علیه من تصدیق القرآن من ان الجسد المقدس یکمل عقیب الشهادهْ و انه حی یرزق فی دار السعادهْ ففی بیان الکتاب العزیز ما یغنی عن زیادهْ دلیل و برهان).

و بالجملهٔ کانه مدعی می‌شود که شهید پس از کشته شدن و شهادت احیاء می‌شود و از جمله (بل احیاء) که ظاهر در موت جسمانی و بقاء حیات روحانی و برزخی است احیاء مجدد جسد شهید را استفاده می‌نماید.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۱

سؤال و پرسش از این کیفیت را نیز خلاف ادب و فضولی می‌شمارد و شاید که ایشان در این برداشت از آیه متفرد باشد.

به هر حال جای شک نیست که این برداشت خلاف ظاهر آیه کریمه است.

آنچه از مثل این آیه و آیات دیگر که دلالت بر عالم برزخ و بقاء روح دارند استفاده می‌شود همان وجود روح بعد از موت و زوال حیات جسم و جسمانی است و آیه شریفه در واقع خبر از این حقیقت و عالم دیگر است که این موت و شهادت را پایان کار و نابودی حقیقت انسان و آنچه جسم بواسطه تعلق او به آن حیات داشت گمان نکنید.

این حیات روحانی و برزخی نه به اتصال سر به بدن و اتصال اعضاء به یکدیگر و نه به بقاء آنها ارتباط ندارد و بسا بدن فانی شده و موادی که از آن مرکب بوده همه در مواد و ذرات دیگر مستهلك شده باشد و روح خود را در نعیم و رضوان یا در عذاب و خذلان می گذارند که «والقبر روضهٔ من ریاض الجنهٔ او حفرهٔ من حفر النیران»[۱۹۱].

آنچه سی د از آیه استظهار کرده هرگز استظهار نمشود نه از روز اول که نازل شد و بر مردم قرائت گردید کسی غیر از عالم پس از مرگ و بقاء روح مطلبی از آن استظهار نکرده است.

تفسیر آیه ۴۴ سوره بقره (استکبرت ام کنت من العالین)

س ۲۰. آیا در آیه "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ [۱۹۲] کلمه (عالین) مقصود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین هستند که برای احدی جز خدا سجده نکرده‌اند؟ در این صورت آیا حضرت آدم علیه‌السلام و سایر پیامبران و علمای بزرگ اسلام از عالین نبوده و نیستند اگر موردی از موارد بالا صحیح می‌باشد چگونه بین آن مورد و

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۲

خطبه اول نهج‌البلاغه (... فطر الخلائق بقدرته) و دنباله خطبه که خلقت و پیدایش عالم را بیان می‌فرمایند می‌توان جمع نمود احادیث ائمه هدی (در اصول کافی و ...) در نهی غلوّ شامل موارد بالا هست یا خیر.

ج. در تفسیر آیه کریمه "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ حدثی در کتاب فضائل الشیعه صدوق اعلی الله مقامه الشریف باسناد از ابی سعید خدری روایت کرده است که در بحار در پنج مورد از جمله در جلد ۲۵ ص ۲ ب ۱ ح ۳ نقل شده است، البته حدث به اصطلاح نبوی است، اما متن و مضمون آن دلالت بر این دارد که این پنج تن که انوارشان در سرادق عرش تسبیح خدا را می‌نمودند، و ملائکه بتسبیح آنها تسبیح می گفتند، مأمور به سجود به آدم نبودند و مقامشان اعلی از سجده به آدم بود، اما ملائکه و ابلیس مأمور به سجده بودند، و ملائکه امتثال امر کردند، و ابلیس معصیت کرد، لذا مخاطب به این خطاب شد "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ یعنی تکبر کردی یا از عالین می‌باشی، و این منافات ندارد، که سائر ائمه علیهم السلام و انبیاء علی نبینا و آله و

علیهم‌السلام نیز از عالین باشند، زیرا این مرتبه مقول به تشکیک است که در مراتب نازله بر مؤمنین اطلاق می‌شود، در مراتب عالیه رتبه این پنج وجود مقدس اعلی المراتب است، به هر حال این معانی مثل معنی فانّا صنایع ربّنا ... غلو نیست، ولی البته اعتقاد به تفاصل آنها باید مستند به روایت معتبر و حجت باشد و ظاهراً خصوص این خبر نبوی آن اعتبار بالا را که بعضی احادیث دیگر فضائل دارند، ندارد، اما اگر صدور آن ثابت نباشد نفی آن نیز به استناد غلو صحیح نیست، و الا مثل عروۀالاسلام صدوق و علامه مجلسی علیهما رضوان الله تعالی آن را نقل نمی‌فرمودند. البته گاه مضمون حدیث بگونه‌ای است ک بسیاری از درک آن قاصرند و بنظر آنها متشابهات اخبار محسوب می‌شود، در حالی که اگر به متخصّصان عالیمقام و اساتید فن حدیث رجوع شود، از نظر آنها از محکمات می‌باشند، به هر حال مطلب در اینجا زیاد و دامنه اطاله کلام وسیع است، که مجال عرض نیست، مع ذلک افرادی که در مجامع عمومی و برای اشخاص نقل حدیث می‌نمایند، چون هم فرموده‌اند:

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۳

(انّ حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرّب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان) و هم فرموده‌اند:

(حدّثوا الناس بما یفهمون أو یعرفون و لاتحدّثوهم بما لایفهمون أو لایعرفون)[۱۹۳]

باید در نقل احادیث مناسبات و درجات فهم و درک و معرفت مستمع را در نظر بگیرند و مهما امکن به احادیثی که مستمع آن را درک می کند، بسنده کنند، هر چند این هم بطور کلی نیست و در بعض مقامات بیان این احادیث نیز برای اشاره بشموخ و عظمت مقامه ائمه علیهم‌السلام لازم است، عیناً آنچه عرض شد برنامه قرآنی است که بسیار شایان اخذ و استفاده است و از معجزات قرآن کریم ست.

در خاتمه مخفی نماند که اصل تفسیر عالین به الذین تعلوا اقدارهم عن السجود یعنی کسانی که قدرشان برتر از این است که به آدم سجده کنند، چنان‌که در مجمع البیان است معتبر و صحیح است بنابراین چه کس از انوار خمسه طیبه علیهم السلام سزاوارتر به این منزلت میباشد، باز هم این بزرگواران اولی به این منزلت و رفعت قدر از ملائکه می‌باشند، و می‌توان گفت اگر چه در این حدیث به سائر ائمه علیهم السلام اشاره نشده است، انوار آن بزرگواران نیز صاحب این منزلت بوده و مأمور به سجده نبوده‌اند، و شاهد اینکه مقصود از عالین کسانی که به ملاحظه رفعت قدرشان مأمور بسجده نبوده‌اند جواب ابلیس است که گفت ":خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ["۱۹۴] که بگمان خود این خلقت خودش را از نار وجه رفعت شأنش از سجده میشمرد.

علی هذا حمل معنای عالین بالذین تعلوا اقدارهم عن السجود و تفسیر ایشان به حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام موجه و معتبر و مقبول است. و الله هو الهادی الی الحق.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۴

شرح حدیث

مقصود از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء»

س ۱. مقصود اصلی از حدیث شریف

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء»

با توجه به معنای ظاهر آن به نظر مبارک حضرت عالی به طور مشروح چه می‌باشد؟

ج. جمله‌ای است مشهور و معروف ولی فعلًا در نظر ندارم که آن را در مصادر و کتب حدیث دیده باشم.

ممکن است در معنای آن گفته شود که مواجهه حق و باطل همواره هست و در هر زمان و مکان که حق و باطل با هم روبرو هستند

باید حمایت‌کنندگان از حق همواره در این جهاد و برای نفی باطل و کوبیدن آن مصمم و با جدیت عمل کنند. و سرانجام آنکه غالب و ثابت و باقی است، حق است و باطل مغلوب و فانی است "فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ["۱۹۵].

خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا منقول از ابوالحسن فارسی

س ۲. در مجلد ۱۰۱ بحارالانوار صفحه ۳۷۵ «باب زیارته و زیارهٔ سائر الائمه علیهم السلام من البعید» شماره ۱۷ نقلی است منقول از ابن مکی از ابوالحسن فارسی که او امام حسین علیه‌السلام را کثیراً زیارت

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۵

می‌نمود و بعد دچار ضعف جسمی و مالی شد و رسول خدا و حسنین علیهم السلام را خواب دید الی آخر زیارت.

سوال این است تکثیر این زیارت بعنوان زیارتی که مردم بخوانند بصورت این اوراق چاپی که جدید مرسوم است جایز است و یا خیر؟ (با توجه به ندانستن سند)

ج. نشر آن بعنوان مجرد نقل از بحارالانوار (ابواب زیارت سیدالشهداء علیه‌السلام باب ۳۳- ح ۱۷) اشکال ندارد و خواندن آن هم بقصد استحباب مطلق زیارت و سلام بر آن حضرت اشکال ندارد.

آیا دعای «اللهم یا سابق الفوت ...» جایگزین نماز قضا می‌شود؟

س ۳. در یکی از کتابهای دعاء مربوط به ماه مبارک رمضان که در پاکستان چاپ شده، یک سری اعمال ذکر شده با این ترتیب که امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمودند که اگر کسی صلاهٔ قضا زیاد دارد که نمی‌تواند همه‌اش را اعاده کند، در آخرین جمعه در ماه مبارک رمضان یک ۴ رکعت نماز بخواند با سوره الفاتحهٔ یک بار، سوره الاخلاص ۲۵ بار، آیهٔ الکرسی یک بار و سوره الکوثر ۱۵ بار و بعد از فارغ شدن از این نماز صلوات بر رسول الله و اهل بیته شهادتین یک بار بخواند و بعد از این، یک دعا کوتاه که عبارت است از:

اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت ...

و این نماز و دعاها کفاره است برای ۷۰۰ سال نماز قضا و چون انسانها معمولًا فقط ۷۰- ۸۰ سال زندگی می‌کنند سپس این کفاره است برای والدین و اولاد و ...

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۶

آیا چنین اعمالی در اسلام داریم؟ کتابی که این اعمال را از آن اخذ نمودیم هیچ آدرس حدیث یا مدرک ندارد.

ج. هیچ دعائی هر چند فضیلت داشته باشد موجب سقوط تکالیف و واجبات و محرمات نمی‌شود و اگر کسی قضاء بذمه داشته باشد اگر چه یک نماز باشد و تمام ادعیه و اوراد را بخواند، تا آن نماز را قضاء نکند ذمه او بریء نمی‌شود و مسئول خواهد بود.

و راجع به خصوص این نماز و دعا: باید دانست که مجرد نقل دیگر کتاب دعاء اگر مؤلف آن از علماء و محدثین شناخته شده نباشد کافی برای استناد و اعتماد به آن نیست باید سند از لحاظ ارسال و اسناد و شخصیت روایت‌کنندگان و جهات دیگر بررسی شود و سپس مدلول آن نیز با دقت کامل در الفاظ آن معلوم گردد.

لذا بدون نقل آن بعین سند و الفاظ آن از مصادر معتبر نمی‌توان راجع به آن اظهارنظر نمود و به هر حال از این مدلول و برداشت اگر مقصود این باشد که با تمکن و توانائی شخص بر قضاء نماز و روزه و حجی که از او فوت شده و با امکان وصیت به قضاء آنها اگر بالمباشره متمکن نباشد می‌تواند به چنین نماز و دعائی بجای آنچه بر ذمه او است اکتفا کند و تکالیف از او ساقط می‌شود

هرگز صحیح نیست و به ضرورت باطل است و با موازین مسلمه که قرائن عدم اراده این معانی است منافات دارد و به فرض وجود سند و صحت آن قابل است گفته شود معنی این است که اگر شخص با اشتغال به قضاء نمازها و عدم مسامحه متمکن از قضاء همه آنها نباشد با مثل این نماز و دعا خساراتی که از فوت نمازهائی که ممکن از قضاء آنها نیست بر او وارد شده جبران می‌شود ولی به این معنی این اشکال وارد می‌شود که چنین شخصی وظیفه دارد بجای این نماز طولانی نماز قضاء واجب خود را که وقتش مضیق شده بخواند بلی ممکن است به این معنی حمل شود که اگر احتمال فوت نماز از خودش یا کسانش را می‌دهد با این نماز و دعاء ضرر وضعی فوت آنها و حرمان از ثواب آنها تدارک شود و در واقع به تفضل الهی

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۷

جبران گردد. این معنی ممکن است و می‌توان گفت مراد از این خبر و امثال آن با توجه به قرائن حالیه و موازین قطعیه مثل این معنی است و اشکال و استبعادی در بین نیست.

محتوای کتاب الزیارهٔ شیخ احسایی و حافظ رجب برسی

س ۴. آیا می‌توان به محتوای کتاب شرح الزیارهٔ احسایی یا کتب حافظ رجب برسی اعتماد نمود؟

ج. کتابهای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مورد اعتماد نیست در مورد کتابهای حافظ برسی مثل (مشارق انوار الیقین) علامه مجلسی نظر شریفشان عدم اعتماد به متفردات او است.[۱۹۶]

دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش

س ۵. درجه وثاقت دعای مشهور به علوی مصری و نیز صنمی قریش (بحارالانوار ج ۸۲، ص ۲۶۰- ۲۶۱ و مصباح کفعمی) را بیان فرمایید.

ج. راجع به این دعاء (علوی مصری) به کتاب مهج الدعوات سید و النجم الثاقب حکایت بیست و سوم رجوع فرمائید.

راجع به دعاء دیگر بیشتر از آنچه در بحارالانوار از بلد الامین نقل فرموده و در الذریعه می‌گوید (من الادعیهٔ المشروحهٔ الخ) و در حرف نون (ن) نفحات اللاهوت، اطلاع ندارم.

مراد از شجره نبویه و دوحه‌هاشمیه

س ۶. مراد از شجره‌ی نبویه و دوحه‌ی هاشمیه چیست؟

ج. سید اجل سید بن طاوس رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف جمال الاسبوع در طی فصل سوم برای هر یک از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت سیدهٔ

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۸

النساء علیها السلام و حضرات ائمّه‌اثنی عشر علیهم السلام زیارتی ذکر فرموده است و برای حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام زیارتی را نقل کرده است به این عنوان:

«زیارهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام بروایهٔ من شاهد صاحب الزمان علیهم السلام و هو یزور بها فی الیقظهٔ لا فی النّوم یوم الاحد و هو یوم امیرالمؤمنین علیه السلام»

و آن زیارت به این سلام افتتاح می‌شود:

«السّلام علی الشجرهٔ النبویهٔ و الدوحهٔ الهاشمیهٔ المضیئهٔ المثمرهٔ بالنّبوهٔ المونقهٔ بالامامهٔ و علی ضجیعیک آدم و نوح علیهما السّلام»

در این نوشته نظر به درخواست عزیزی از فضلاء معاصر دامت افاضاته غرض بیان شرح و تفسیری از این بخش اول زیارت است، امید است به حول و قوه الهی- اگر چه کل مطالب و حقایقی که علماء کامل و تربیت شدگان بارع مکتب اهل بیت علیهم السلام از این جمله‌های عالیه صادره از مقام رفیع امامت کبری درک می نمایند نمی‌باشد- قطره‌ای از آن بحار و ذره‌ای از آن انوار باشد انشاءالله تعالی.

پیش از ورود در مطلب تذکر سه نکته مناسب است:

اول: اینکه پیش از ذکر این زیارات سید بن طاووس علیه‌الرحمه در تفسیر و تأویل حدیث «لا تعادوا الایام فتعادیکم»[۱۹۷] که از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است دو روایت از حضرت امام ابی الحسن هادی علیه‌السلام روایت نموده است که دلالت بر تعلّق ایام هفته به حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام دارند و سپس بمناسبت این اختصاص برای هر روزی از ایام هفته زیارتی ذکر فرموده است و روزی که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر حسب این دو روایت تعلّق دارد، روز یکشنبه است.

معارف دین ؛ ج۲ ؛ ص۲۰۸

معارف دین، ج۲، ص: ۲۰۹

دوم: این زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از حضرت صاحب الامر علیه‌السلام است، که بر حسب فرمایش سید، شخصی که بشرف مشاهده و افتخار زیارت حضرت صاحب الزمان- ارواح العالمین له الفداء- در بیداری نایل شده، آن حضرت را مشاهده کرد، در حالیکه به این زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت می‌نمود.

آنچه حقیر حدس می‌زنم این است که این شخص خود سید بن طاوس رحمه الله بوده و چون نمی‌خواسته صریحاً ادعای رؤیت بنماید به این عبارت مطلب را ادا نموده است و اگر هم شخص دیگری بوده، معلوم است این رؤیت و تشرف در نزد سید محقق و ثابت بوده است.

نکته سوم: در احادیث شریفه کثیره بر وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بر همه اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم السلام شجره اطلاق شده است از جمله: شجره نبویه، شجره احمدیه، شجره نبوت، شجره زیتونه، شجره مبارکه، شجره‌طیبه و شجره علم.

و آیه کریمه "كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا["۱۹۸] بر اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

آن بزرگواران، هم بالمجموع و هم هر کدام بالانفراد مصداق این شجره‌طیبه می‌باشند.

در روایات معتبر و مستفیض است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام شجره واحد هستند، و سایر مردم از اشجار پراکنده و جدا از هم.

اگر چه در قرابت نسبی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کسی اقرب به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده است زیرا پدران بزرگوارشان حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب برادر ابوینی بوده‌اند. لکن غرض از اینکه این دو وجود مقدس از شجره‌واحده هستند، دلالت بر عدم مشارکت دیگران با آنها در این قرابت قریبه نیست، زیرا سایر فرزندان

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۰

ابوطالب با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این قرابت را دارند، و به این جهت چون ابن عم ابوینی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند از عم ابی به آن حضرت اولی و اقربند.

علی هذا به نظر می‌رسد این روایتی که به عبارات و الفاظ گوناگون وارد شده است مثل: «یا علی خلقت انا و انت من شجرةٍ واحدةٍ»[۱۹۹]

«انا و انت من شجرةٍ واحدةٍ» ۲[۲۰۰] «خلقت انا و علی من شجرةٍ واحدة» ۳[۲۰۱] «ان الله خلقنی و علیا من شجرةٍ واحدة» ۴[۲۰۲]، اشاره به حقیقتی اعلی و ارتباط بالاتر و ارفع از این ارتباطات صوری و جسمانی دارد و ارتباطی است که فقط بین این دو وجود مقدس برقرار است.

چنانکه اخوّتی که بین آنهاست نیز اخوت صوری و جسمانی ظاهری نیست، و از سنخ اخوت هر برادری با برادر و اخوّت مثلًا امیرالمؤمنین علیه‌السلام با برادرش عقیل نیست، این یک رابطه غیر قابل انقطاع معنوی است، که بیان مثل حقیر از شرح آن قاصر است.

این اتحاد در اصل حقیقت و در خصائص روحی و ارزشی و شخصیت معنوی است که آنها را مثل یک روح در دو بدن، و مانند میوه یک درخت نشان می‌دهد. و به این جهت است که حرب علی حرب پیغمبر، و سلم و سازش او سلم پیغمبر، و دشمنی با او دشمنی با پیغمبر، و دوستی او دوستی پیغمبر، و اطاعت از او اطاعت از پیغمبر است.

فرقی بین آنها نیست، غیر از اینکه علی علیه‌السلام پیغمبر نبود، و در نظام مقرّر الهی پیغمبر، مطاع و آمر و علی مطیع و مأمور بود، همانگونه که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی ۲۰۳]»

اما در بیان معنی این چند جمله آنچه فی الحال به نظر می‌رسد (والله اعلم) دو وجه است:

اول: اینکه مراد از شجره نبویه و دوحه‌هاشمیه حضرت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت زهرا علیها السلام و حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام است، و تعبیر به

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۱

شجره نبویه و نبوی بودن شجره، اشاره به قداست این شجره، و انتساب آن به اصل اصیل، و رکن اعظم و افضل و اکبر آن حضرت نبی خاتم و صاحب نبوهٔ ختمیه صلی‌الله‌علیه‌وآله است، همان شجره‌ای که أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا["۲۰۴].

و تعبیر به دوحه هاشمیه، بیان عظمت این درخت و طهارت و شرافت اصل و ریشه و وسعت و گستردگی سایه آن است که بر تمام مخلوقات سایه افکن است و توصیف دوحه به هاشمیه از آن جهت است که انتساب به هاشم، انتساب باشرف و اکرم و اطهر اجداد است که یکی از آن نیاکان پاک پیامبر بزرگ خدا حضرت ابراهیم علیه‌السلام است. که نسب جناب هاشم به او می‌رسد، و شخص جناب هاشم و سایر اجداد حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همه به سیادت و شخصیت معنوی و زعامت اجتماعی در مکه مکرّمه نامدار و مشهور بوده‌اند.

در اینجا به ذکر جمله منقول از مثل جاحظ در مدح و وصف این شجره طیبه به مقامات عالیه و ارزشهای انسانی و مکارم صفات آن اشاره می‌کنیم:

«ملح الارض و زینهٔ الدنیا و حلی العالم و السنام الافخم و الکاهل الاعظم و لباب کل جوهر کریم و سر کل عنصر شریف، و الطینهٔ البیضاء و المغرس المبارک و معدن الفهم و ینبوع العلم»

و "المضیئهٔ "اشاره به نورانیت این شجره و برکات و هدایتی است که از آن ساطع و لامع است و در طول قرون و مرور اعصار تاریکیهای گوناگون را می‌زداید، و علی الدوام و جاودان بر خلق جهان در تابش و لمعان است، اگر آفتاب بزرگتر و نورانی‌تر از آفتاب ظاهر این عالم را روشن می‌نماید و چشم سر را در رؤیت اشیاء یاری می‌دهند و کلمات الهیه هستند این بزرگواران تاریکیهای غیب وجود انسان را بنور و روشنی مبدل می‌نمایند

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۲

و اگر آنها کلمه هستند این بزرگواران کلمات طیبه الهیه و اسماء حسنی و کبری او می‌باشند.

اما مقصود از جمله (المثمرهٔبالنبوهٔ) ثمره و میوه اشرف و اعلی و افضل و اجلّ این درخت، خواجه کاینات و خلاصه موجودات حضرت خاتم الانبیاء صلی‌اللهعلیه‌وآله است.

محمد کازل تا ابد هر چه هست‌به آرایش نام او نقش بست

چراغی که انوار دانش از اوست‌فروغ همه آفرینش از اوست

نخستین عقل و اصل آفرینش‌دلیل راه یزدان شمع بینش

همان کو انبیا را قبله‌گاه است‌ز ایمانش منشق قرص ماه است

سرخوبان مکین تخت لولاک‌سرکویش مطاف هفت افلاک

فاق النبیین فی خلق و فی خلق‌ولم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلهم من رسول الله ملتمس‌غرفاً من الیمّ او رشفاً من الدیم

و اما جمله (المونقهٔ بالامامهٔ) اشارت به امامت شگفت‌انگیز ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام است که جلوه احسن و اونق و طراوت شجره نبوت است و در همه اعصار استمرار هدایت رسول خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله است و همواره و جاوید سبز و خرم و زنده و با نشاط و سربلند و در ازدیاد عظمت و ارتفاع و گسترش و اتساع است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۳

وجه دوم: این است که مراد از (الشّجرهٔ النبویه و الدوحهٔ الهاشمیهٔ) شخص شخیص و شاخص صاحب مقام قاب قوسین او ادنی و قائل: «لی مع الله وقت لایسعه ملک مقرّب و لا نبی مرسل»[۲۰۵] حضرت ختمی مرتبت صلی‌اللهعلیه‌وآله است و مقصود از (المضیئهٔالمثمرهٔ بالنبوهٔ) عمل اضائه و افاضه و انباء و اخبار من جانب الله و ابلاغ ما اوحی الیه من السماء است.

بعبارت دیگر آن حضرت شجره نبویه است باین جهت که دارای وصف منبئهٔ (بفتح باء) و مأمور به انباء اخبار عن الله تعالی است و ثمره این وصف فعل انباء و منبیِّت (بکسر باء) و اخبار عن الله تعالی است.

بنابراین باید هم چنین باشد زیرا بدیهی است ثمره درخت هر چیزی همان چیز خواهد بود و ثمره درخت نبوت هم همان پیغمبری و پیام‌رسانی می‌باشد.

و مقصود از (المونقهٔ بالامامهٔ) شادابی و جذّابی و اعجاب‌برانگیزی این درخت نبوت بوسیله امامت است و مقصود از آن یا امامت شخص حضرت رسول صلی‌اللهعلیه‌وآله است. که صاحب مقامین و حائز مرتبتین بود زیرا نسبت امامت و نبوت و امام و نبی به یکدیگر عموم من وجه است نه هر نبی امام است و نه هر امامی نبی است بعض انبیاء امامند و بعض ائمّه نبی نیستند چنان‌که حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام پس از مقام نبوت و ابتلاء و آزمایش به کلمات و اتمام آنها به مرتبه امامت بر ناس منصوب گردید حضرت رسول اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله هم صاحب کامل‌ترین و جامع‌ترین مقام نبوت و هم حائز عالیترین و شاملترین مقام امامت است و بر همه خلق اولین و آخرین اسوه و امام و مقتدا و پیشرو و پیشوا است و همگان نسبت به آن حضرت مأموم و مقتدی و تابع و متأسی هستند.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۴

بدیهی است این حق و تحقیق با اینکه ائمّه اثنی عشر علیهم السلام (هرچند نبی نبودند) از انبیاء سلف افضلند منافات ندارد، زیرا نبوت نداشتن ائمه علیهم السلام نه بواسطه فقدان صلاحیتهای نفسانیه و شخصیه آن بزرگواران جهت تحمل مقام نبوت است بلکه برای اینست که دوره نبوت و ارسال رسل و انزال کتب، با رسالت و نبوت و کتاب حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام ختم گردید.

آنچه از مسیر وحی و به توسط انبیاء باید ابلاغ گردد با رسالت آن حضرت ابلاغ گردید و دین و ابلاغ شریعت اکمال و اتمام یافت و دور نبوت پایان پذیرفت و دور امامت که دوره آخر الزمان است با امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آغاز شد.

پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله هر پیغام لازم را برای هدایت بشر از سوی خدا بمردم رساند. لذا رشته هدایات الهیه و بیان رسالات سماویه بوسیله امامت ائمّه طاهرین علیهم السلام در همان محدوده بسیار وسیع شریعت کامله مصطفوی ادامه و استمرار یافت.

خلاصه عدم نبوت در این دور از زمان دلیل برعدم وجود صلاحیتهای پیغامبری در ائمه طاهرین علیهم السلام نیست بلکه برای اینست که آن موضوعاتی که باید بوسیله پیغمبران ابلاغ و اتمام حجت شود همه با رسالت جامعه و باقیه اسلام ابلاغ گردید، و ابلاغی اتم و اکمل از آن نخواهد بود.

بنابراین در مسئله افضلیت أئمه طاهرین علیهم السلام به این ملاحظه خدشه‌ای وارد نخواهد شد.

اگر چه این توضیح لابد منه بود ولی چون با بیان آن قدری از اصل مطلب دور شدیم، تکرار می‌کنیم که مقصود از امامتی که نبوت با آن اعجاب انگیز و جذّاب است یا امامت شخص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است بشرحی که بیان شد، و یا مقصود از امامت، امامت ائمه اثنی‌عشر علیهم السلام است که از ارکان دین اسلام است و بحکم

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۵

"الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِيناً"[۲۰۶] دین و نعمت خدا به آن کامل و تمام گردید و در واقع دور آخر الزمان که دور امامت ائمه علیهم السلام است با آن آغاز و الی یوم القیامهٔ استمرار خواهد یافت.

اگر مقصود از امامت این معنی باشد معنای (المونقهٔ بالامامهٔ) معنائی خواهد بود نزدیک به همان معنای آیه کریمه (الیوم اکملت لکم دینکم ...) و هم چنان‌که در آیه ابلاغ، ولایت و امامت اکمال دین معرفی شده در این جمله نیز جلاء شجره نبوت و چشمگیری و اعجاب‌انگیزی آن با امامت بیان شده است که با تأمل در معنای نبوت و امامت و ابعاد وسیعی که دارند بر اهل بصیرت و معنی پوشیده نیست و در عین حال اشاره به اتحاد شجره نبوت و ولایت است چنان‌که فرمود

: «أنا و علی من شجرهٔواحدهٔ و سائر الناس من أشجارٍ شتّی»[۲۰۷].

و علی کل حال و بنابراین وجه به هر دو بیان مراد از این جمله‌ها «السّلام علی الشجرهٔ ...» سلام بر شخص حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است که منبع و مظهر نبوت و مرکز نزول وحی و مؤید و منصور به امامت است.

نکته قابل سؤال اینست که بنابراین وجه، در ابتدا نمودن زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با سلام به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به چه ملاحظه‌است؟

جواب این سؤال و نکته این ابتداء را اهل ادب می‌دانند زیرا پیشاپیش اداء احترام و عرض سلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تقدیم سلام به حضرت رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار مناسب و مطابق بلاغت و تکلّم به مقتضای حال است این حسن ادب در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بمنزله نفس نفیس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، تعظیم از شخصیتی است که شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام در

معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۶

همه جا و همه حالات خود را که مجموعه عظمتهای معنوی و ارزشی بود در برابر عظمت او خاضع معرفی میکرد و زنده نگاهداشتن یاد و نام آن حضرت را از اهمّ شعائر و فرائض میدانست.

بسیار سزاوار و قابل تحسین و بلیغ است و سزاوار است دیگران هم در مناسبات و فرصت‌های مختلف از همین روش پیروی نموده نام و یاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را فراموش ننمایند و در مقام تعظیم و حق شناسی از هر کس و هر مقام، حق شناسی از آن بزرگ پیامبر عظیم الشأن الهی صلی‌الله‌علیه‌وآله را ترک ننمایند و مقدم بدارند.

از خداوند متعال توفیق حق شناسی از آن حضرت و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین را مسئلت مینمایم.
چون کلام قدری طولانی شد در همین جا مطلب را به پایان می‌رسانیم فقط تذکراً عرض می کنیم که همه این گونه عبارات و جمله‌ها که در ادعیه و زیارات و احادیث است بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام است و خواندن و گفتن آن هر شخص را حسب اطلاعات و معارفی که خود دارد بگوشه‌ای و ناحیه‌ای از فضائل آن بزرگواران متوجه می‌سازد و در عین حال باید بگوئیم:
این شرح بی‌نهایت کز وصف دوست گفتندحرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد
و چند جمله از کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در مدح پیغمبر صلی الله علیه وآله و فضایل اهل بیت علیهم السلام که مناسب با مطالبی است که عرض شد زینت بخش این نوشته می‌نمائیم.
قال علیه‌السلام
: «اختاره من شجرهٔ الانبیاء و مشکاهٔ الضیاء و ذوأبهٔ العلم و سرهٔ البطحاء و مصابیح الظلمهٔ و ینابیع الحکمهٔ»[۲۰۸].
معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۷
وقال: «فاخرجه من افضل المعادن منبتاً و اعزّ الارومات مغرساً و من الشجرهٔ التی صدع منها انبیائه و انتخب منها امنائه عترته خیر العتر و اسرته خیر الاسر و شجرته خیر الشجر نبتت فی حرم و بسقت فی کرم، لها فروع طوال و ثمرهٔ لاینال»[۲۰۹].
وقال علیه السلام
: «نحن شجرهٔ النبوهٔ و محط الرسالهٔ و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینابیع الحکم»[۲۱۰].
جعلنا الله من المتمسکین بحبل ولایتهم و الفائزین بشفاعتهم صلوات الله علیهم اجمعین. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

دعای شریفه «اللهم یا شاهد کلّ نجوی و موضع کلّ ...»

س ۷. تقاضامند هستم مختصری و خلاصه‌ای کوتاه از آن جهت که وقت گرانبهای شما را نگرفته باشم از دعای شریفه شب عرفه و شبهای جمعه (اللّهم یا شاهد کلِّ نجوی) و چند خاصیت دنیائی و آخرتی این دعا شریفه را برای اینجانب مرقوم فرمائید.
ج. جملات اوّلیه دعا این است «اللهم یا شاهد کل نجوی و موضع کل شکوی و عالم کلّ خفیهٔ و منتهی کلّ حاجهٔ یا مبتدءاً بالنعم علی العباد یا کریم العفو یا حسن التجاوز یا جواد یا من لایواری منه لیل داج و لابحر عجّاج و لا سماء ذات ابراج و لاظلم ذات ارتتاج یا من الظلمهٔ عنده ضیاء الخ»[۲۱۱].
یعنی خدایا ای کسی که شاهد و ناظر هر نجوی و سرّی هستی و ای کسی که محل و مورد شکایت هر دردمندی هستی و ای خدایی که هر امر مخفی را میدانی و ای کسی که همه حاجتها و نیازها بتو هست و ای کسی که بدون در خواست بندگان آنها را ابتداءً
معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۸
مشمول نعم خود قرار داده‌ای ای خدایی که عفو کریمانه و گذشت نیکو داری و ای خدای صاحب جود و بخشش و ای کسی که شب تاریک و دریای صیحه زننده چیزی را از او نمی‌پوشاند و نمی‌تواند مخفی کند و هیچ آسمان دارای برجها و تاریکی‌های بسته شده یعنی بسیار تاریک مانع او از اطلاع بر خفیات نیست و ای کسی که تاریکی نزد او روشن است یعنی تاریکی و روشنی برای او تفاوت ندارد.
البته این دعای شریف طولانی و مشتمل است بر فرازهای آموزنده‌ای که موجب تکمیل توحید و خداشناسی است که مجال نقل و توضیح آنها نیست.
چنانکه ادعیه دیگر نیز که در مناسبتهای مختلف از اهل بیت طهارت و عصمت علیهم السلام وارد است موجب تقویت ایمان و

توحیـد و نبوت و ولایت و عقیـده صـحیح بمعاد و فضائل و کمالات انسانی و تربیت کننـده و سازنـده انسان هسـتند و نیز مشـتمل بر آنچه از امر دین و دنیا برای بشر ضرورت دارد و یا مطلوب است می‌باشند.
این مهمترین خاصیت دعای شب عرفه و جمعه نسبت به دین و دنیای انسان است و دیگر اینکه بر حسب روایت دعای مذکور سبب آمرزش انسان است انشاء الله موفق باشید. والله العالم

حدیث نحن صنایع ربّنا

س ۸. آیا جمله:
(نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنائعنا)
حدیث صحیح رسیده از معصومین علیهم السلام است؟
ج: جمله شریفه:
«نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنائعنا»
در ضمن توقیع شریف که در احتجاج ج ۲ ص ۲۷۸ (توقیعات الناحیهٔ المقدسهٔ) و در بحار الانوار از جمله در ج ۵۳ ص ۱۷۸ «باب ما خرج من توقیعاته الشریفهٔ» رقم ۹ به لفظی که ذکر شد روایت شده است، و در نهج البلاغه شریف در نامه حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه به این لفظ است: «فانا صنایع ربّنا و الناس بعد صنانع لنا» این نامه نامه ۲۸- در نامه‌های حضرت
معارف دین، ج۲، ص: ۲۱۹
امیرالمؤمنین علیه السـلام است که آن را در جواب معاویه مرقوم فرموده‌اند، و سید رضی می‌فرماید از محاسن نامه‌ها و کتاب‌هاست. بنابراین صدور این جمله به یکی از این دو لفظ بلکه هر دو لفظ مورد اعتماد و اطمینان است.

حدیث نقطه باء بسم‌الله

س ۹. فرمایشـی از حضـرت امیر علیه‌السـلام وارد است که به صورتهـای گونـاگون بیان شـده است از جمله به صورت زیر که علّامه دهدار در مفاتیح المغالیق آورده است:
«قـال امیرالمؤمنین علیه‌السـلام: اسـرار کلام الله فی القرآن، و اسـرار القرآن فی الفاتحه و اسـرار الفاتحه فی بسم الله الرحمن الرحیم، و اسرار بسم الله فی باء بسم الله و اسرار الباء فی النقطهٔ تحت الباء و انا النقطهٔ التی تحت الباء».
منظور حضرت از این فرمایش چیست؟ و باء بسم الله و نقطه زیر آن به چه معنی است؟
ج. این خبر را که مرقوم داشته‌اید در کتاب مفاتیح المغالیق دهدار[۲۱۲] از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورده است حقیر هر چه تفحص کردم در مقدمه و خاتمه و فصول دوازده گانه این کتاب این خبر را نیافتم شاید باز هم فحص حقیر کامل نبوده است.
آنچه از این مقوله در کتاب مرقوم، از آن حضرت روایت شـده است این خبر است که در مقدمه از آن حضـرت نقل کرده: «اول ما اظهر الله من خلقه النقطهٔ، و اول ما اظهر الله من
معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۰
الکون الالف» و سپس می گوید: هم از کلام آن حضرت است: «العلم نقطهٔ کثرها الجاهلون».
لازم به تـذکر است که کتاب مذکور در عین اینکه خالی از بعض فوائد نیست و در علم باصـطلاح حروف و اعداد و تکسیر و غیره است، مشـتمل است بر مطالب ضعیفه و اعلام و اسماء بی‌مسمّی و الفاظ و تعابیر عجیبه و غریبه و بلکه در بعض موارد منافی با عقاید حقّه است و بخش عمده‌ای از مطالب آن مأخوذ از باصـطلاح اهل سرّ و عرفان از اهل تسنّن است و اگرچه مفاتیح المغالیق آن را نام

نهاده قسمت مهم یا بیشتر محتویات آن اگر مهملات نباشد مغلق و دور از فهم است، و مطالعه آن موجب تضییع عمر و اتلاف وقت است، و اشتغال به مثل این کتاب جامعه را از علوم و حقایق و معارف و صنایعی که برای دنیا و آخرت مفید است باز می‌دارد.

به هر حال خبر مذکور چه در آن کتاب باشد یا در غیر آن باشد در کتب معتبره و حتی در مثل موسوعه عظیمه شریفه بحار الانوار بر حسب فحص و کاوشی که شد وجود ندارد فقط در مناقب ابن شهر آشوب به نقل بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۶۵ ب ۹۳ ع ۵۴ در ضمن شرح حدیث طولانی و مفصلی که مشتمل بر مطالب مهمه است و افضلیت آن حضرت را از همه علماء و متخصصان در کلّ علوم ثابت می‌نماید می گوید: «و منهم الفلاسفة و هو ارجحهم قال علیه‌السلام: انا النقطة انا الخط انا النقطة انا النقطة و الخط» سپس در مقام شرح آن می گوید: «فقال جماعة: ان القدرة هی الاصل و الجسم حجابه، و الصورة حجاب الجسم لان النقطة هی الاصل و الخط حجابه و مقامه، و الحجاب غیر الجسد الناسوتی و سئل عن العالم العلوی فقال: صور عاریة من المواد عالیة عن القوة و الاستعداد الخ [۲۱۳] و[۲۱۴].

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۱

علامه مجلسی آن دریای مواج علم و فکر و غواص بزرگ احادیث و آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام پس از بیاناتی در خصوص این دو خبر، می‌فرماید: «لایخفی علی من له ادنی تتبع فی کلامه علیه‌السلام ان هذا الکلام لایشبه شیئاً من غرر حکمه و احکامه بل لایشبه کلام اصحاب الشریعة بوجه، و انّما ادرجت فیه مصطلحات المتأخرین و هل رأیت فی کلام احد من الصحابة و التابعین او بعض الائمة الراشدین لفظ الهیولی او المادة و الصورة او الاستعداد و القوة، و العجب ان بعض اهل دهرنا ممّم ضلّ و اضلّ کثیراً یتمسکون فی دفع ما یلزم علیهم من القول بما یخالف ضرورة الدین الی امثال هذه العبارات، و هل هو الاکمن یتعلق بنسج العنکبوت للعروج الی اسباب السماوات او لایعلمون ان ما یخالف ضرورة الدین و لو ورد باسانید جمة لکان مؤولًا او مطروحاً مع ان امثال ذلک لاینفعهم فیما هم بصدده من تخریب قواعد الدین هدانا الله و ایاهم الی سلوک مسالک المتقین و نجّانا و جمیع المؤمنین من فتن المضلّین».

از این کلام قاطع کافی و شافی این نحریر کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر حال اینگونه اخبار مرسل که در کتابهایی مثل مفاتیح المغالیق یا کتب صوفیه نقل شده معلوم می‌شود.

اگر علامه مجلسی هم نمی‌فرمود هر شخص آشنا به معارف دین و هدایتهای قرآن مبین و کلمات حضرات معصومین علیهم السلام می‌فهمد که إسناد این جمله‌ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آقائی که فرمود «و انا لامراء الکلام و فینا تنشبتُ عروقه و علینا تهدلت غصونه»[۲۱۵] صاحب آن خطبه‌های فصیح و بلیغ که در وصفش گفتند: «کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق» از صواب دور است و برای درج در همان مثل کتاب مفاتیح المغالیق مناسب است.

به هر حال در اینکه آن حضرت و سائر ائمه علیهم السلام حمله سرالله و کتاب الله و خزنه علم الله و من عنده علم الکتاب و صاحب سائر مقامات عالیه و اوصاف جلیله‌ای

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۲

هستند- که در مثل زیارت جامعه و احادیث معتبره دیگر فرموده‌اند- شکی نیست ولی باید همه اعتقادات یا برهان عقلی محکم یا مصدر و نصّ قرآنی و یا روائی معتبر داشته باشد.

در شرح این حدیث با اینکه فاقد سند است و اعتمادی به صدور آن از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست هر شرح و تفسیر که هر کس از آن بنماید اگر مضمون آن با آنچه از شرع رسیده مخالفت نداشته باشد باز هم موجب اطمینان نفس به آن نمی‌شود و چون دلالت آن بر معنایی ظاهر نیست ادعاء اطمینان به مراد آن جایز نیست، و لب فرو بستن و از نسبت دادن آن به آن بزرگواران و خودداری کردن اولی است.

کلمات معجز آیا ظاهرة الدلالات- که فراگیر همه معارف اعتقادی و هدایتهای دینی و اخلاقی و مبین برنامه‌های خیر و سعادت دنیا و آخرت بشر باشد- به قدری زیاد است که هر چه همگان بخوانند و بگویند و بنویسند تمام شدنی نیست و به فرمایش علامه مجلسی حاجت به این عبارت نیست.

در خاتمه تذکر و توجه به این نکته هم لازم است که اگرچه بر حسب احادیث کثیره، حدیث آن بزرگواران صعب و مستصعب است و «لا یتحمله الا ملك مقرب او نبی مرسل او عبد قد امتحن الله قلبه للایمان»[۲۱۶]، امّا این در مورد احادیثی است که انتساب آن به آن بزرگواران علیهم السلام طبق شرایط معینه قابل قبول باشد و شامل اینگونه احادیثی که متخصصان بزرگ علم حدیث آن را نمی‌پذیرند نیست.

مراد از صعوبت و استصعاب و دشواری امر حمل و احتمال حدیث در این احادیث شریفه معنایی بالاتر از روایت حدیث است و آن احاطه به روایات و عام و خاصّ و مطلق و مقید و مضامین آن از جهت موافقت با کتاب و احادیث مسلّمه و عقاید حقّه

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۳

است که شخص صلاحیت اظهار نظر در جهات متعدد روایات و شرح و تفسیر و ردّ و قبول آنها را بر حسب ضوابطی که در خود روایات است داشته باشد.

در این میدان و این گونه تحمّل حدیث اصحاب خاص ائمه علیهم السلام مثل سلمان و محمد بن مسلم و زرارة و مشایخ بزرگ حدیث قم و اصحاب اجماع و اجلّاء محدّثین و امثال کلینی و صدوق و شیخ طوسی و علامه مجلسی و من یلیهم من مهره فنّ الحدیث و نظرات استاد عالیقدر ما آیة الله العظمی بروجردی قدس سره را باید نام برد که عمر خود را در احادیث و جهات متعدد مربوط به آن صرف کرده و خلاصه خُبَراء علم حدیث بشمار می‌روند و از مصادیق «عبدٌ امتحن الله قلبه للایمان» می‌باشند.

این تحمل فقط روایت حدیث نیست بلکه از کثرت مراوده و تلاش پیرامون احادیث سنداً و متناً و ... حاصل می‌شود که البته صعب و مستصعب است و توفیق آن نصیب هر کس نمی‌شود و هر محدّثی مجلسی نمی‌شود، که در این حدّ وسیع عالم به احادیث باشد.

و در اینجا اگر چه مجال اطاله کلام واسع است ولی به همین اشارات به اهمیت و قداست و جلالت فن حدیث اکتفا می‌کنیم.

غرض در اینجا این است که کسی توهم نکند که اینگونه احادیث که مورد نقد مثل علامه مجلسی است از احادیث صعب مستصعب است و بنابراین سلیقه صوفیانه و باصطلاح عارفانه یا فیلسوفانه خود را به این قبیل احادیث و بیان احتمالات مستند سازد.

توضیح «الهی سجد لک سوادی و خیالی و بیاضی»

س ۱۰. در مصباح المتهجّد آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب نیمه شعبان در سجده می‌گفت: «الهی سَجَد لكَ سوادی و خیالی و بیاضی» منظور از سواد و خیال و بیاض چیست؟

ج. مراد ظاهراً عرض کمال عبودیت به تمام وجود و اعضاء و ظاهر و باطن است و چون سواد به معنی جسم شخص است ممکن است به این معنی تفسیر شود که جسم شخص

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۴

من و شخصیت و فکر و خیال من همه در برابر تو خاضع و ساجدند و همانطور که به معنی سجده اختیاری همه اعضاء قابل تفسیر است، به معنی سجده تکوینی همه اعضاء و فکر و خیال انسان مثل سائر مخلوقات قابل تفسیر است "وَلِلّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ["۲۱۷].

حدیث «کنت مع الانبیاء سرّاً و مع رسول الله جهراً»

س ۱۱. در مصباح الهدایه آمده است که حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «کنت مع الانبیاء سراً و مع رسول الله جهراً»
ج. جمله‌ای است معروف امّیا در کتب معتبره حـدیث، مصـدری برای آن نیـافتم بلی در کتـاب (کلمات مکنونه) که به مرحوم فیض نسبت داده می‌شود در صفحه ۱۸۶ از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بدون ذکر مصدر و سند روایت نموده است:
«و بعث علیاً مع کلّ نبی سرّاً و معی جهراً» معنی معیت ظاهراً معیت به نصـرت و اعانت است اگر سـند معتبری برای حدیث پیدا شود شرح و تفسیر آن آسان است.

آیا حدیث کساء معتبر است؟

س ۱۲. آیا حدیث کساء بنظر حضـرتعالی مورد اعتبار است؟ و در حال روزه‌داری می‌توان آنرا نسـبت داد؟ (چنانچه مستحضرید این نسبت در حدیث هم به خدای متعال است و هم به معصومین‌سلام الله علیهم-) خواهشمند است مشروحاً بیان بفرمائید.
ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصـیتهای بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان مسلم و متواتر قطعی است و بر حسب روایات مکرر واقع شده است و از جمله این روایت مشهور و مفصلی است که خوانده می‌شود و منقول از عوالم با سند
معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۵
است بهرحال خوانـدن آن چون به این لفظ خوانده می‌شود (روی) روایت شده است هیچ اشـکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست.

صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه

س ۱۳. مدتی است اهل منبر از زیارت معروف به ناحیه مقدسه بسیار نقل قول می‌کنند نظر شـریف را در صـحت یا سـقم آن مرقوم فرمائید:
ج. به کتاب مزار و بحارالانوار باب ۲۴ ج ۸ ص ۳۱۷ الی ص ۳۲۸ مراجعه شود.

حدیث در مورد نقش شیری که به امر امام رضا علیه‌السلام حمید بن مهران را خورد

س ۱۴. در بـاب چهـل و یکم عیـون اخبـار الرضـا علیه‌السـلام جریـانی روایت شـده که در مجلس مـأمون، حضـرت علی بن موسـی علیه‌السـلام به نقش شـیری بر روی پرده اشاره کردند و آن تصویر زنده شد و شـخص میمون صـفتی را که دست به تمسخر حضرت دراز کرده بوده پاره کرده و خورد ایضاً طبق نقل یکی از کتب ابن شـهر آشوب در کتاب مناقب شبیه این جریان را بحضـرت موسی بن جعفر علیه‌السـلام نسبت می‌دهـد. سؤال اینجـانب این است که آیـا چنین روایتی سـنداً مخـدوش نیست؟ و آیـا صـرف حرکت و سخنان مضحکه‌آمیز، انسان را مهدورالدم می‌کند؟
ج. روایت باب ۴۱ عیون اخبار الرضا علیه‌السـلام از حیث سـند ضعیف است اولًا بواسطه قدحی که در کتب رجال از محمد بن قاسم استرآبادی شده است. ثانیاً، مجهول بودن حال یوسف بن زیاد و علی بن محمد بن نیاز که محمد بن قاسم از آنها روایت کرده است و ثالثاً، بجهت مجهول بودن پدران آنها که واسطه آنها در روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌باشند.
معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۶
ولی چنان‌که می‌بینیم صدوق علیه‌الرحمه از محمد بن قاسم مترضیاً علیه نام برده و در کتاب من لایحضره الفقیه نیز در چهار مورد از او روایـت دارد کـه یکی از آنهـا بعین این سـند است که محمـد بن قـاسم آنرا از دو نفر روایت کرده است که می‌تـوان گفت شـیخ صـدوق اعلی الله مقـامه این دو نفر را میشـناخته است و این احتمـال در اسـناد کتب اربعه نیز قوی است که روایـات مشایـخ ثلاثه در

کتب اربعه از بعضی ضعاف از جهت العیاذ بالله عدم مبالات آنها به ضعف راوی نبوده است بلکه در خصوص روایت و سندی که داشته‌اند قرائن بر اعتبار وجود داشته که بر آن قرائن اعتماد فرموده‌اند.

به هر حال در اینجا نمی‌خواهم صحت سند حدیث را اثبات کنم ولی احتمال اعتبار آنرا حتی به سند ضعیف قوی می‌دانیم.

راجع به متن و مضمون حدیث عرض می‌شود که این استبعاد که شخصی بمجرد استهزاء و اهانت به امام علیه‌السلام و سخنان مضحکه آمیز مهدورالدم و مستوجب این عقوبت باشد صحیح نیست، به جهت اینکه:

اولًا- اگر این استبعاد بجا باشد در بعض معجزات انبیاء و عقوباتی که بر امم سابقه وارد شده نیز جاری می‌شود مسئله مسئله جزئی و شخصی نیست مسئله رد امامت امام و خدشه وارد کردن به رکن مهم از ارکان ایمان بوده است که با تشکیک آن مرد در اجابت دعاء حضرت در طلب باران ظهور اعجاز قاطعی مناسب و لازم بوده است مقام احقاق حق بوده است.

ثانیاً- این نحو توهین به امام علیه‌السلام و تلاش برای ابطال امر آن حضرت حتماً کفر و ارتداد و موجب هدر دم فاعل است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۷

ثالثاً- روایتی است که خاصه و عامه به الفاظ متقاربه نقل کرده‌اند: «سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی‌اسرائیل حذوالنعل بالنعل و القذة بالقذة حتی لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه»[۲۱۸]

در مورد اعجاز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام وارد است که عصا وقتی بصورت اژدها درآمد "فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ [۲۱۹] همه آن مصنوعات سحره را بلعید و سپس بصورت عصا درآمد. آن نقش دو شیر نیز که بر حمید بن مهران حمله کرده و او را پاره کرده و خوردند و بحال خود برگشتند.

غرض از این تفصیل این است که استبعاد در این حکایات که نظائر آن و بسا عجیبتر از آن در معجزات انبیاء سلف سلام الله علیهم و در معجزات شخص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سائر ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده وقوع یافته است محلی ندارد.

مع ذلک چنان‌که عرض شد سند روایت در همان حدی است که بیان کردیم و واقعه هم من حیث کیفیتها را استبعاد نمیکنیم و قدرت ائمه علیهم السلام که «عمال ارادة الله و مأذون من الله و عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون» می‌باشند را انکار نمی‌کنیم.

تکرار بعضی از فقرات دعاها

س ۱۵. در مجالس دعا خوانی و زیارت خوانی مرسوم است که نصف دعا یا ربع دعا را خواندند شروع می‌کنند به مرثیه خوانی و سینه‌زنی و گاهی بطور دلخواه برخی از فقرات دعا را چندین بار تکرار می‌کنند، یا برخی از افراد در مواقعی در بین دعا احساساتی می‌شوند و شعر

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۸

می‌خوانند با توجه به اینکه در برخی از کتب دعائی با تمسک به احادیثی از معصومین سفارش شده که دعا را با آنکه از اعمال مستحبی است باید بهمان نحوه وارده خوانده شود چه در حفظ و مراعات صورت آن و چه در عدد آن یعنی هر چه دستورالعمل است باید بهمان منوال عمل شود و هیچ نحوه تخطی و مداخله در آن روا نمی‌باشد. خواهشمند است برای اینکه مجالس دعا خوانی ما از برخی نابسامانی‌ها جدا شود وصورت مقبولتری بیابد در این رابطه ارشاداتی را مرقوم فرمائید.

ج. تکرار دعا و قرآن غیر از اضافه‌کردن برآنست اما آنچه در بعض روایات از آن نهی شده اضافه‌کردن است مثل (والابصار) بر (یا مقلب القلوب) اما تکرار (یا مقلب القلوب) و نیز دعا برای حضور قلب بیشتر و اقرار و اعتراف به عبودیت زیادتر اشکال ندارد مثلًا در دعای کمیل (یا نور یا قدوس) مکرر بگوید. بلی اگر بقصد ورود و این که اصل دعا مکرر وارد شده بخواند جائز نیست.

اشعار و گفته‌های عادی بعنوان مرثیه‌خوانی یا مناجات اگر مناسب حال باشد و صورت قطع دعا پیدا نکند و مخصوصاً اشعار به اصطلاح عارفانه که بسا مفهوم آنها شرع پسند نیست نباشد آن هم اشکال ندارد. ولی بهتر این است که این زوائد و حواشی را در دعا وارد نکنند و همه متحد الشکل بخوانند.

توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

س ۱۶. احتراماً به استحضار می‌رساند اینجانب در خلال تحقیقی که داشتم در کتب مختلف از جمله کتاب الله شناسی، ج ۳، ص ۳۱ به نقل از کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار اثر عالم ربانی سید حیدر آملی (ره) در اصل الاول ص ۱۷۵ تحت شماره ۳۲۷، و همچنین در کتب مجالس

معارف دین، ج۲، ص: ۲۲۹

المؤمنین و سفینهٔالنجات و حکمت الهی مرحوم آیهٔ الله الهی قمشه‌ای (ره) مترجم قرآن مجید در ص ۲۶۹ و ... به حدیثی برخوردم که ابتدا حدیث را از کتاب الله شناسی ج ۳ س ۳۱ بیان می کنم.

کُمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیرالمؤمنین پرسید: مَاالحَقیقَةُ؟!

قالَ:

مالَکَ وَ الحَقیقهٔ؟! قالَ: أوَ لستُ صَاحِبَ سِرِّکَ؟! قالَ: بَلی! وَ لَکِنْ تَرشَحُ عَلیکَ مَا یطفَح مِنّی! قَالَ: أوَ مِثْلُکَ یخیِّبُ سَآئِلًا؟! قَالَ: الْحَقیقَةُ کَشفُ سُبحَاتِ الجَلالِ مِنْ غَیرِ إشارَةٍ. قَالَ: زِدنی فیهِ بَیاناً! قَالَ: مَحوُ الموْهوُم مَعَ صَحوْ المَعلُوم. قَالَ: زِدنی فیهِ بَیاناً: قالَ: هَتکَ السِّترِ لغلَبَةِ السّرِّ. قَالَ: زِدنی فیهِ بَیاناً! قَالَ: جَذْبُ الأَحدِیهٔ بِصِفهٔ التَّوْحِیدِ. قَالَ: زدنی فیه بَیاناً: قَالَ: نُورٌ یشْرَقُ مِنْ صُبْحِ الأَزَلِ، فَتَلوُحُ عَلَی هَیاکِلِ التَّوحید اثَارُهُ. قالَ: زِدنی فیهِ بَیاناً! قالَ: أطفِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبحُ.[۲۲۰]

خواهشمندم ابتدا در مورد سند حدیث و مصدر آن و انتساب آن به حضرت علیه‌السلام نظر خود را فرموده و در ادامه در مورد مطالب وارده با فرمایشات ارزشمند خود بنده را مشرّف و مستفیض فرمایید.

ج. راجع به خبر (الحقیقهٔ) که شرح و سند آن را خواسته‌اید عرض می‌شود: برای این خبر در کتابهائی که مورد مطالعه‌ام بوده سندی ندیده‌ام، و گمان نمی کنم در کتابی سندی برای آن یافت شود.

کتابهائی که نام برده بودید هیچ یک اعتبار روائی ندارند و قابل اعتماد نیستند در سفینهٔ البحار هم اگر نقل شده باشد حتما بطور ارسال است و به نظر می‌رسد نزد علامه مجلسی صاحب موسوعه عظیمه بحارالانوار قدس سره نیز عدم اعتبار آن ثابت بوده است که در

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۰

بحارالانوار نقل نفرموده است. زیرا بعید است که مثل ایشان که انواع کتب را برای جمع‌آوری احادیث در اختیار داشته‌اند بر آن اطلاع نیافته باشند و عدم نقل آن به جهت عدم اطلاع باشد.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در کتاب السماء و العالم بحار حدیثی دیگر از جناب کمیل رضوان الله علیه در مورد نفس نقل فرموده است که آن هم مرسل و بی سند است. به این لفظ: «

انه قال سالت مولانا امیرالمومنین علیا علیه‌السلام فقلت له: یا امیرالمؤمنین ارید أن تعرفنی نفسی؟ قال: یا کمیل ای الانفس ترید؟ ... الحدیث.[۲۲۱]

سپس می‌فرماید: «هذه الاصطلاحات لم توجد فی الاخبار المعتبرهٔ المتداولهٔ و هی شبیههٔ اضغاث احلام الصوفیهٔ و قال بعضهم فی شرح هذا الخبر الخ».

به هر حال مثل این خبر سؤال از حقیقت ظاهرا در غیر کتابهائی مثل جامع‌الاسرار سید حیدر آملی یافت نمی‌شود. او کسی است که بگفته خودش و به نقل قاضی نورالله شهید پس از سه تفسیری که بر قرآن کریم نوشته تفسیری در تأویل قرآن مجید نوشته که خود بدان افتخار می‌نماید. و هم او کسی است که باز هم، به نقل قاضی نورالله در شرح و یا نقدی که بر فصوص دارد در مسئله وحدت وجود با محی‌الدین اتفاق نظر دارد و قاضی نورالله قول به وحدت وجود را از محی‌الدین چنین نقل می‌کند، (وجود خالق همان وجود مخلوق است و عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت می‌کند عبادت خدا کرده است).

به هر حال غرض، تحقیق این مطالب و بیان عقائد او نیست والله اعلم بحاله و غرض هم حکم به جعل و وضع این خبر نیست فقط مقصود بیان این است که احتمال وضع و جعل آن منتفی نیست. و از احتمال صدور آن ضعیف‌تر نمی‌باشد.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۱

اما شرح و معنای حدیث چنان‌که ملاحظه می‌فرمائید جمله‌های آن هیچ یک واضح‌الدلالهٔ نیستند و بر فرض صدور مخاطب آن که مثل جناب کمیل است معنای آنرا فهمیده است و دیگران نمی‌توانند آن را بطور جزم معنی کنند و به گوینده آن نسبت دهند.

مرحوم آیهٔ الله والد قدس سره به مناسبتی در کتاب مصباح الفلاح شرحی که البته احتمالی صرف است بر آن مرقوم فرموده‌اند و حقیر نیز شرحی را پیرامون آن بیان کرده‌ام ولی حقا باور بخش و مفید نیست در معارف دین نمی‌توان به اینگونه اخبار بی سند و بی‌اصل و این جملات متشابه اعتماد نمود.

اگر مثل این حدیث سند صحیح و معتبر داشته باشد در شرح و تفسیر آن نمی‌توان معنائی را به جزم به گوینده آن نسبت داد و همان بهتر که با الهام از محکمات قرآن کریم و هزاران روایت و حدیث شریف که اگر تمام عمررا صرف فراگرفتن آنها نماییم بیشتر از خوشه‌ای از خرمن معارف و قطره‌ای از بحار تعالیم و هدایت‌های قرآن و حدیث نخواهد بود. همگان ایمان و معالم دین خود را کامل کنیم و در مثل اینگونه متشابهات صرف وقت ننمائیم و خود را معطل نکنیم و حتی در کسب علوم که قابل کسب هستند نیز دستور شریف: «خذوا من کل علم ارواحه و دعوا ظروفه فان العلم کثیرو العمر قصیر»[۲۲۲] را به کار بندیم انشاءالله.

توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن

س ۱۷. در کتاب تحریرالوسیله ج ۱ کتاب امر به معروف مسئله ۲۰ می‌فرمایند:

«لا یشترط فی الآمر و الناهی العدالهٔ او کونه آتیاً بما امر به و تارکاً لما نهی عنه و لو کان تارکاً لواجب وجب علیه الامر به مع اجتماع الشرائط

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۲

کما یجب ان یعمل به ولو کان فاعلًا لحرام یجب علیه النهی عن ارتکابه کما یحرم علیه ارتکابه».[۲۲۳]

حال با ملاحظه این مطلب و روایات و آیاتی که در باب قبح امر بلاعمل وارد شده وجه جمع را از حضورتان مسئلت می‌نمائیم ضمناً نظر شریفتان را در مورد روایات ذیل بیان بفرمائید.

فی مصباح الشریفه عن الصادق علیه‌السلام: «من لم ینسلخ من هواجسه و لم یتخلّص من آفات نفسه و شهواتها و لم یهزم الشیطان و لم یدخل فی کنف الله و امان عصمته لایصلح للامر بالمعروف و النهی عن المنکر لانّه اذا لم یکن بهذه الصفهٔ فکلّ ما اظهر یکون حجهٔ علیه و لاینتفع الناس به. قال الله تعالی ":أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ " ...و یقال له: یا خائن اتطالب خلقی بما خنت به نفسک و ارخیت عنه عنانک».

تفسیر صافی سوره بقره آیه ۴۴

۱. فی سفینهٔ البحار عن البحار عن الصادق علیه السلام: «انّ شرّ الناس حسرهٔ یوم القیامهٔ من وصف عدلًا ثمّ عمل بغیره و بهم فسر

الغاوون فی قوله تعالی «فکبکبوا فیها هم و الغاوون»[۲۲۴]

فی الکافی ایضاً بسند عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام فی قول الله عزّوجلّ ":فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ هم قوم وصفوا عدلًا بالسنتهم ثمّ خالفوه الی غیره.[۲۲۵]

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۳

ج. یک دسته از آیات کریمه و احادیث شریفه دلالت بر وجوب هدایت و ارشاد جاهل و بیان احکام و امر به معروف و نهی از منکر مطلقاً دارند حتی اگر شخص آمر و ناهی عامل بمعروف و تارک منکر نباشد که اگر عمل به معروف و امر به آنرا ترک کند دو واجب ترک کرده و اگر یکی از آنها را ترک کند یک واجب ترک کرده است.

دسته دیگر آیات و احادیثی هستند که دلالت بر ذم آمر بمعروف و تارک عمل به آن و ناهی از منکر و مرتکب آن دارند مثل قوله تعالی

"أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَکُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْکِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ[۲۲۶"] و "لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ [۲۲۷] و مثل روایات شریفه‌ای که در ذم کسانی وارد شده که عدلی را وصف کنند و عمل به آن ننمایند که در کتاب مستطاب کافی جلد ۲ ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و آنچه مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار (کتاب کفر و ایمان) باب ۱۱۱ (من وصف عدلًا ثم خالفه الی غیره) که دلالت بر اشتراط وجوب وعظ و امر به معروف و نهی از منکر به عمل دارند.

بنظر ممکن است توفیق بین طائفتین به این نحو باشد که طائفه دوم حمل بر کسانی شود که آنرا وسیله برای کسب شهرت و جاه و مقام و برتری کردن بر دیگران قرار بدهند مانند حکام و ولات جور و علمای یهود نه برای محض ارشاد و هدایت بخیر، چنین کسانی مخاطب این خطابات هستند.

همچنین ممکن است حمل بر متجاهرین به معاصی و نهیشان از منکری که خود به آن متجاهر و امر به معروف که خود تظاهر به ترک آن دارند بشود. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۴

بیان مراد از جمله «نزّلونا عن الربوبیهٔ و قولوا فینا ما شئتم»

س ۱۸. مراد از این کلام چیست؟ «نزّلونا عن الربوبیهٔ و قولوا فینا ما شئتم».

ج. اگر این جمله صدورش از معصوم ثابت باشد معنایش این است که ما واجد تمام مقامات و کمالات انسانی هستیم ما را از مقام ربوبیت و خدائی نازل بدانید و مربوب او بدانید ولی کمالات دیگر که برای هر موجود مافوق جایز است برای ما ثابت است.

حدیث اثر بسم الله در رفع عذاب

س ۱۹. می‌گویند حضرت عیسی علیه السلام از قبرستانی عبور کرد ناراحت شد فرمود صاحب قبر در عذاب است موقع برگشتن خوشحال بود و فرمود عذاب از صاحب قبر برداشته شد چون پسرش گفت بسم الله الرحمن الرحیم اگر این حدیث صحیح است آیا هر گناهی که کرده بخشیده شده مثلًا قتل زنا لواط حق الناس و ...؟

ج. بلی چنین روایتی وارد شده و بر فرض این که سندش صحیح و مقبول باشد در روایت مشخص نشده که شخص مذکور چه گناهانی داشته و در چه شرائطی بوده است.

بنابراین نتیجه‌ای که از روایت بدست می‌آید این است که بطور اجمال معلوم می‌شود که عمل صالح فرزند برای پدر نتیجه خوب دارد و این تشویق و تأکیدی است بر آثار مهمه‌ای که بر اعمال صالحه مرتب است و بیشتر از این از روایت بدست نمی‌آید. والله

العالم

آیا اشک چشم کفایت از نماز و روزه می‌کند

س ۲۰. شخصی در منبر می‌گوید: اگر پلک چشمت رطوبتی پیدا کرد خداوند خطاب می‌کند که ای بنده من تمام گناهان تو را بخشیدم. اگر رطوبت به مژه‌هایش رسید خطاب می‌شود: تمام حاجات تو را بر

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۵

آوردم. اگر از مژه رطوبت یا اشک خارج شد می‌گوید: بنده من گناهانت را بخشیدم حاجاتت را برآوردم فردای قیامت عده‌ای گناهکار را به تو بخشیدم اگر این طور است که با رطوبتی خداوند همه گناهان را می‌بخشد دیگر چرا مردم زحمت نماز و روزه بکشند؟

ج. در حدیث معروف به سلسلهٔ الذهب حضرت رضاسلام الله علیه- فرمود: «کلمهٔ لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» و مضمون روایت این است که هر کس این کلمه را بگوید از عذاب الهی ایمن است لکن حضرت فرموده: «بشروطها و انا من شروطها» یعنی تنها گفتن این کلمه کفایت نمی‌کند بلکه شرائطی دارد و من از شرائط آن هستم یعنی گوینده لا اله الا الله باید معتقد به ولایت من باشد.

از این فرمایش استفاده می‌شود که بسیاری از وعده‌های آمرزش دارای شرائطی است و بدون تحقق آن شرائط اثری ندارند پس آنچه در این سؤال نوشته‌اید مسلماً بی‌شرط و به این توسعه نیست و کسی هم این برداشت را از مثل این اخبار نکرده است. والله العالم

حدیث «من سمع رجلًا ینادی ...»

س ۲۱. حدیث

«من سمع رجلًا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم»[۲۲۸]

را تبیین فرمایید.

ج. این حدیث شریف ظاهراً در مورد استنصار و کمک خواستن برای دفع ظلم و ظالم است که در صورت امکان و در حد وظیفه باید از مظلوم رفع ظلم کرد و اگر هم مطلق باشد باز هم معنایش در حد وظیفه و قدرت و تمکن عرفی واجب است بالاخره نفی اسلام و ایمان در این گونه روایات نفی کمال اسلام و ایمان است نه اینکه حکم به کفر باشد.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۶

به هر حال از این روایات که بسیار است تأکید شارع مقدس بر قضاء حوایج مؤمنین و اهتمام در اصلاح امور و شئون مسلمانان که از اعظم حسنات است معلوم می‌شود.

در حدیث است: «

ما عبد الله بشی احب الیه من ادخال السرور علی قلب المؤمن»[۲۲۹].

سعی

در قضاء حوائج و قدم برداشتن برای قضای حاجت مؤمنین ثوابش از حجها و عمره‌های متعدد بر حسب روایات بیشتر است.

مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو

س ۲۲. در ضمن دعای وضوء

: «اللّهم اعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری»

یمین و یسار چیست؟

ج. اختصاص یمین در دعاء بر حسب آیات قرآن مجید مثل "فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ [۲۳۰] ثابت است و جمله «و الخلد فی الجنان بیساری»[۲۳۱] ظاهر معنایش طلب اعطاء نامه خلد در جنان به یسار است و اشاره به این است که از هر دو سود مشمول رحمت قرار بگیرم و یسر و یسار شامل حالم باشد.

پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر

س ۲۳. دعایی در بازار موجود است به نام دعای معراج و دعای ختم نادعلی کبیر که ضمیمه نامه خدمتتان ارسال می‌شود خواستم بدانم آیا سندی دارد چنانچه معتبر است اعلام فرمائید همچنین خرید و فروش آن چه حکمی دارد؟

ج. دعاهای معتبر و واضح المضمون و صحیح العبارهٔ در کتب ادعیه مثل مصباح شیخ طوسی و کتاب دعای بحار بسیار است و همین کتاب مفاتیح نیز که دسترس است

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۷

مشتمل بر ادعیه کثیره معتبر است لذا حاجت به این نسخه‌های غیر معلوم السند و حتی مشتمل بر بعض اغلاط لفظی و مضامین‌باصطلاح درایه- غریب نیست.

توجه به این نسخه‌ها مردم را از برکات آن دعاهای مأثور و استفاده از مثل صحیفه سجّادیه کامله و صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه باز می‌دارد و لذا ترویج و خرید و فروش و نشر آنها نیز مطلوب نیست.

انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود

س ۲۴. آیا اعمال و اوراد و یا ادعیه‌ای که در جای خاص و یا زمان مخصوصی وارد شده را می‌توان به رجاء مطلوبیت آن، در غیر آن جا و زمان خاص به جا آورد؟ یا این که مشروعیت انجام آن تنها منحصر به همان زمان و مکان خاص است؟

ج. اگر مضامین و مطالب آن مطلق باشد و مربوط بخصوص آن مکان نباشد مثل اکثر ادعیه و اوراد و زیارات، خواندن آن در هر کجا بقصد استحباب مطلق دعا و زیارت و ذکر جایز و بلکه مستحب است.

معنای جمله «واقلنی من صرعهٔ ردائی» از دعای صباح

س ۲۵. آیا جمله: «و اقلنی من صرعهٔ ردائی» در اواسط دعای صباح معنایش چیست؟

ج. جمله و اقلنی اللهم من صرعهٔ او واقلنی من صرعهٔ ردائی بفتح الرّاء او دائی ظاهر این است که طلب اقاله و حفظ است از سقوط و افتادن بواسطه رداء که هلاکت است یا از سقوط بواسطه داء که مناسب این است که مراد گناه باشد و یا طلب حفظ است از حالت هلاکت یا گناه؛ به هر حال اضافه صرعهٔ به رداء اضافه مسبب به سبب است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۸

سند جمله «لایرد الاحسان»

س ۲۶. جمله معروف

: «لا یردّ الاحسان الا ...»

سند شرعی دارد.

ج. در این خصوص روایتی در نظر ندارم.

توضیح حدیث شریف «ان الله یرضی لرضاک ...» در مورد حضرت زهرا علیها السلام

س ۲۷. با توجه به حدیث پیامبر در مورد فاطمه زهرا علیها

السلام «إنّ الله یرضی لرضاک و یغضب لغضبک»

آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می‌دهد؟

ج. راجع به این حدیث شریف مناسب دیدم تیمناً و تبرکاً به طور اختصار نخست به سند و لفظ و ترجمه و معنی و شرح آن اشاره‌ای بنمایم و در ذیل به سؤال شما پاسخ عرض کنم.

الف) سند: این حدیث شریف

: «یا فاطمهٔ ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک

» از احادیث مشهور بین الفریقین (شیعه و سنی) است که هر دو طایفه آن را روایت کرده‌اند. از جمله محب الدین طبری در ذخایر العقبی، صحه ۳۹ از مسند حضرت امام رضا، علیه السلام، و شرف النبوه ابی سعد و معجم ابن مثنی روایت کرده است هم چنین در مجمع الزواید، جلد ۹، صفحه ۲۰۳ از طبرانی نقل کرده و نیز در کنزالعمال، حدیث ۳۷۷۵۲ و در اسد الغابهٔ، جلد ۵، صفحه ۵۲۲ و ابن حجر در تهذیب التهذیب، جلد ۱۲، ص ۴۴۲ و در کتابهای متعدد دیگر روایت شده است.

و این حدیث در مسایل متعدد مدرک و مستند است مانند مسئله امامت و خلافت و مسئله تعیین فرقه ناجیه، و مثل آن در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز وارد و ثابت و مسلم است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۳۹

ب) ترجمه: با توجه به اینکه کلمه (انّ) دلالت بر تأکید بر تحقق و وقوع موضوع و حتمی‌بودن آن دارد ترجمه حدیث شریف این است: یا فاطمه البته (یا به تحقیق و به طور حتم و یقین) خدا برای غضب تو غضب می‌کند و برای رضای تو راضی می‌گردد.

ج) شرح: در شرح این حدیث شریف به بیان چند امر مهم اکتفا می‌کنیم:

اول: حدیث بیان اثر مستقیم هر یک از خشم و رضای حضرت فاطمه علیها السلام، است به گونه‌ای که برای تهدید و توعید و تحذیر از مخالفت با آن حضرت و به خشم آوردن او و هم چنین ترغیب و تشویق به جلب رضا و کسب خشنودی بانوی اول جهان و عالم امکان کلامی بلیغ‌تر و رساتر از ایندو جمله کوتاه نیست:

«انّ الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک».

دوم: البته موجب غضب و رضای حضرت سیدهٔ النساء علیها السلام، کار و اقدام و هر گفتاری است که موجب آن می‌گردد ولی از حدیث استفاده می‌شود که غضب و رضای فاطمه زهرا علیها السلام، موجب غضب و رضای خدا می‌شود و این تعبیر (یغضب لغضب فاطمهٔ) با (یغضب لما یغضبها) از لحاظ افاده مطلب و ذوق و ادب و بیان ارتباط و اتصال حضرت زهرا علیها السلام با مبدأ اعلی بلیغ‌تر است.

سوم: از حدیث شریف استفاده می‌شود فاطمه زهرا علیها السلام، در چنان مرتبه قدسیه‌ای قرار دارد که خشم و رضایتش همه جا و در هر مورد به جا و خدا پسند منزّه از عیب و نقص است و اگر چنین نباشد خدا از خشم او به خشم نمی‌آید و از رضای او راضی نمی‌گردد، و این موقعیت هم دلیل بر عصمت و هم بر علم لدنی آن حضرت است زیرا جاهل و غیر معصوم، بسا بی‌مورد غضبناک و بسا بی‌مورد خوشحال و فرحناک می‌گردد.

پس، از این حدیث هم مقام عصمت و هم علم آن حضرت به حقایق ثابت می گردد.

چهارم: از این حـدیث شـریف اسـتفاده می‌شود که غضب فاطمه سـیدهٔ نساء العالمین علیها السـلام، به حق است و رضای او به حق و راهش و کارش و گفتارش و اعتراضش، و ردّ

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۰

و قبولش همه حق است و معیار و میزان شـناخت حق است در اصول و فروع قول و فعلش مثل قول و فعل همسـر عظیم المقام و رفیع المنزلتش حق و حجت است. هر کس مغضوب او باشـد حتماً بر باطـل و مغضوب خـدا است و محبوب و مقبول او محبوب و مقبول درگاه خدا است.

غصب فـدک، غصب خلافت از علی علیها السـلام، و استیلای دیگران بر امور مسـلمین همه و هر یک موجب غضب فاطمه شد و به حکم این حدیث موجب غضب خدا گردید.

در خاتمه علاوه بر مطالب فوق، جواب سؤال شـما که آیا این نقص در ذات خـدا نیست که اختیار خود را به بنـده خود می‌دهـد این است که دادن اختیار نیست خدا از برای غضب فاطمه غضب می کند مثل این است که از برای مظلوم به سـبب ظلم ظالم بر او غضب می کند یا از کار نیک و عمل صالح بنده‌اش از او راضی می‌شود چیزی خلاف اختیار نیست و خدا به اختیار خشم و غضب می‌نماید و به اختیار از بنده‌اش راضی می‌شود مقتضای صفات جلالیه و جمالیه او همین است.

آیات متعدد قرآن در مورد غضب و رضای خدا بر همین معنایی که در این کلام معجز بیان نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله درج است دلالت دارند.

سند زیارت ناحیه مقدسه

س ۲۸. با عرض اعتذار بجهت تصدیع اوقات شـریف خواهشـمند است نظر مبارک را در مورد صـحت و سـقم زیارت ناحیه مقدسه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف را بفرمایید.

ج. این زیـارت شـریفه چنـان‌که در بحـار الاـنوار علاـمه عالیمقـام مجلسـی علیه الرحمه از مزار کبیر نقل فرموده است مروی از ناحیه مقدسه حضـرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشـریف است، رجوع فرمائید به بحار الانوار کتاب المزار ۴۱ زیارت ۸ ص ۳۱۷ الی ۳۲۸

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۱

و هم به باب ۳۵ زیارت ۳۸ ص ۲۳۱ الی ۲۴۹ اگر چه این را فرموده است: ظاهر این است که از تألیف سـید مرتضـی رضـی الله عنه است.

ولی ظاهر این است که اگر تمام آن از ناحیه مقـدسه نباشـد اقتباس از این زیارت باشد به هر حال هر یک مشـتمل بر مطالب عالیه و ذکر مصـائب جلیله آن حضـرت است که دلیـل بر این است که انشـاء کننـده در نهایت قـدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و اطلاع از مقامـات ولاـیت است و خوانـدن به قصـد رجـاء و تأمل در مضامین آن و سوگواری و گریه در آن مصائب همه موجب اجر و ثواب بسیار و مزید معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی است.

آیا در نقل حدیث، نقل عین لفظ لازم است؟

س ۲۹. در وقائع الایام مرحوم حاج ملا تبریزی جلد صیام حدیث نقل کرده‌اند به این مضمون «

یـا فاطمه والـذی بعثنی بالحق نبیاً بشـیراً و نـذیراً انه متی متٍّ و زوجک غیر راض منک ما صـلیت علیک یا فاطمه ما من امراهٔ تزینت.

الحدیث»[۲۳۲].

منظور از سؤال این است که اهل حدیث می‌دانند که خطاب (متی متّ) از باب ایاك اعنی و اسمعی یا جاره است اما نقل حدیث بعنوان متی متّ برای عوام خوش آیند نیست و اگر ناقل حدیث بگوید پیامبر بزرگوار اسلام فرمود اگر زنی شوهرش از او ناراضی باشد من بر او نماز نمی‌خوانم مسئله را کلّی نقل کند، آیا جائز است.

ج. در نقل این حدیث نقل عین لفظ لازم نیست ممکن است به این نحو بگوید که مستفاد از بعضی احادیث تأکید و تشدید بر امر رضایت زوج از زوجه است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۲

نظیر این در حدیثی از طرق عامه راجع به فاطمه مخزومیه نیز نقل شده است که بعضی علماء عامه در نقل آن به نام حضرت فاطمه علیها السلام تأدباً تصریح نکرده‌اند.

به هر حال این هم معلوم است که صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست علاوه بر این همانطور که مرقوم فرموده‌اید از باب ایاك اعنی و اسمعی یا جاره است و اگر کسی هم با توضیحات لازم نقل کرد رفع اشکال می‌شود. والله العالم

مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار

س ۳۰. نظر حضرتعالی در مورد احتکار چیست؟ آیا احتکار در جنس‌های ویژه‌ای است که در روایات وارد شده؟ یا این که این اقلام که در روایات ذکر شده از باب ذکر مصادیق چیزهای مورد نیاز اکثر مردم می‌باشد؟

ج. در حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و هر چیزی که فقدان و کمیابی آن اختلال در زندگی مردم ایجاد کند حکم احتکار ثابت می‌باشد.

تسامح در ادلّه سنن

س ۳۱. تسامح در ادله سنن در منظر جنابعالی چه جایگاهی دارد؟

(همچنان که مستحضرید اقوال گوناگونی در این زمینه ایراد شده است و با تکیه بر احادیث من بلغ بسیاری از افراد بی‌قید و بند حدیث مطرح می‌کنند و کتابهای روائی گزینشی، بدون دقت نظر چاپ می‌کنند که متأسفانه فرهنگ خاص را به وجود می‌آورد).

ج. مضمون احادیث من بلغ به حکم خود این احادیث ثابت است و نمی‌توان صحت آن مضمون و آن احادیث را به این عنوان که موجب سوء استفاده بعضی شده یا می‌شود مورد تردید قرار داد. از بیشتر یا همه حقایق و مطالب حقه اهل اغراض سوء و اهواء،

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۳

سوء استفاده کرده و می‌نمایند ولی حق و حقایق مخفی نمی‌ماند و اخبار ضعیف و مجعول و معلول و اخبار صحیح و معتبر نزد اهل فن و علماء علم حدیث مشخص است؛ باید در هر مسئله به اهل فن و متخصص در آن فن رجوع نمود. و برای اطلاع از مجموع مطالب مربوط به این احادیث می‌توانید به نوشته‌های حقیر در اصول مراجعه نمائید.

توضیح عبارت «لله بلاد فلان» از نهج البلاغه شریف

س ۳۲. در عبارت «لله بلاد فلان»، آیا ممکن است امام علیه‌السلام در مدح خلفا سخن گفته باشند؟

(البته لازم بذکر است که توضیح آقای فیض الاسلام برای جوانان قانع کننده نمی‌باشد لطفاً معظم له در این باره شرح دهید متشکرم)

ج. نهج البلاغه متضمن دو نوع از خطبه‌ها و نامه‌ها و بلکه پندها و حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است:
در یک نوع از آن، تمام خطبه یا نامه نقل شـده است و در نوع دیگر خطبه و نامه و کلام تقطیع شـده یعنی آنچه نقل شده بخشـی از خطبه و کلام و کتاب است سید اجل شریف رضـی بر حسب نظر و مقصـد خود که در این کتاب داشته آن بخش را نقل نموده است.
لـذا گـاه به علت تقطیع، دریـافت کل مقصـد امام علیه السـلام برای خواننـده مشـکل می‌شود آنچه از خطبه و بخشـی از آن اسـتفاده می‌شود فصاحت و بلاغت و استعمال الفاظ و کلمات فصیحه و بلیغه و نکات بسیار مهم ادبی است که همان عنوان «و انا لأمراء الکلام و فینا تنشبت عروقه و علینا تهدلت غصونه» معلوم می‌شود اما کل مراد و مضمون از خطبه و کلام، معلوم نمیشود مگر اینکه به تمام آن دست یابی داشته باشیم.
معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۴
این جمله: «لله بلاد (بلاء) فلان الخ»[۲۳۳] نیز تقطیع از یک کلام و بخشـی از یک مقال است که نمی‌توان بـدون احاطه بر تمام آن دانست که غرض متکلم مدح بوده یا ذم یا ذم دیگری مثل عثمان به توصیف روعی یا مقصد دیگر داشته‌اند.
آنچه را می‌توان با توجه به بررسـی کل اوضاع و افعال و کلمات دیگر حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام مثل خطبه شقشـقیه داشـت این است که در اینجا اگر مراد از فلان، عمر بوده باشد حضـرت می‌خواسـته‌اند عثمان را تنبیه نمایند که حفظ ظاهر هم نکرد و برای حفظ عقیده عوام نسبت به خودش هم رفتار ننمود و چنان عمل کرد و که مردم به او و اعمال او کاملًا بدبین شده و موجبات شورش بر خـود را بـا آن سیاست نـابخردانه و حفـظ نکردن ظـاهر و مسـلط کردن بنی امیه بر مسـلمانان و خیانت‌هـای کلاـن در بیت المـال مسلمین آن وضع را جلو آورد.
اعتراض به او است که چرا مثل سلف خود عمل نمیکنی و حفظ ظاهر نمی‌نمائی او اگر چه غصب خلافت کرد و اساس انحرافات را پی‌ریزی نمود اما سیاسانه و زیرکانه حفظ ظاهر می‌کرد که مردم بر او شورش نکنند و با روشی که در باطن بسیار بدتر از معاویه بود دنیا را ترک نمود و اکنون با اعمال و رفتار سوء عثمان مردم از او به نیکی یاد می‌کنند. و به عبارت دیگر بی‌باکی و گستاخی عثمان در بی‌اعتنائی به حفظ رضای عوام موجب شد که عوام، عصر عمر را بستایند.
حاصـل این است که اگر کـل این کلاـم در دست بود حقـایقی در آن اکتشـاف می‌شـد که بسـا کمتر از شقشـقیه نبود از این بیانات نمی‌توان به امیرالمؤمنین علیه السلام مدح سیاستهای عمر را استناد داد.
معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۵

توضیح در مورد عبارت «و بالبرائهٔ ممّن قاتلک ...» در زیارت عاشورا

س ۳۳. در مفاتیـح الجنان و سایر جزواتی که بر اساس این کتاب تهیه شـده، عبارت «و بالبرائـهٔ ممّن قاتلک و نصب لک الحرب» در حاشیه عبارت «انّی أتقرّب الی الله و الی رسوله و الی أمیرالمؤمنین و الی فاطمهٔ و الی الحسن و الیک بموالاتک و بالبرائهٔ ممّن أسّس ذلـک ...» نوشـته شـده است. از آنجا که به نظر می‌رسـد عبارت «و بالبرائـهٔ ممّن أسّـس أساس ذلک» بـدون آنچه در حاشـیه آمـده، صحیح نمی‌باشد و در ضـمن در کتبی همچون کامل الزیارات ابن قولویه (ره) و مصباح المتهجّد شیخ طوسی (ره) عبارت «و بالبرائهٔ ممّن قاتلک و نصب لک الحرب» در متن زیارت آمـده است، آیا این عبارت حاشـیه، جزء زیارت بوده و قرائت آن لازم است؟ یا به عنوان نسخه بدل باید در حاشیه باقی بماند و قرائت آن لازم نیست؟
ج. بر حسب آنچه کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهای دیگر که از این دو کتاب، زیارت شریفه عاشورا را نقل کرده‌اند، عدم صحّت متن مفاتیح الجنان در این فقره استفاده می‌شود.

مضافاً به این که بر حسب متن مفاتیح، قرار داشتن جمله «و بالبرائة ممّن أسّس أساس ذلك» بعد از فقره «انّی اتقرّب الی الله ...» اگر چه معلوم است که مشار الیه «ذلک» ظلم و جور بر اهل بیت علیهم السلام است در ظاهر لفظ تهافت مانند است، زیرا ذلک که باید بر حسب قاعده، جمله ماقبل مشار الیه آن باشد که به قرینه جمله ماقبل آن را باید مشار الیه آن دانست ولی اگر فقرات زیارت بر حسب کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهایی که از آنها نقل کرده‌اند باشد، کلام تامّ و مطابق با ذوق ادبی و موازین است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۶

توضیح در مورد عبارت «و ابدأ به اولًا ...» در زیارت عاشورا

س ۳۴. همچنین در دو کتاب یاد شده یکی از فقرات زیارت عاشورا به این شکل ذکر شده است

«... وابدأ به أوّلًا ثمّ الثّانی و الثّالث و الرّابع ...»

با توجّه به اینکه ثانی و ثالث در این عبارت به همراه «ال» آمده و در کتاب مصباح کفعمی نیز «الاول» به عنوان نسخه ذکر گردیده، این احتمال وجود دارد که عبارت صحیح «... وابدأ به الأوّل ثمّ الثانی ...» باشد.

در ضمن در مقامات حریری آمده است که مواردی همچون اول، بعد، قبل و ... که ظرف هستند، به ضمه خوانده می‌شوند، مگر در حالتی که به چیزی اضافه شده باشند. در این صورت باید عبارت فوق را چنین خواند «و ابدأ به اول ثم الثانی و الثالث» نظر مبارک در این زمینه چیست؟

ج. عبارت کامل الزیارات غیر از این است و جمله «و أبدأ ...» در آن نیست، و لفظ مصباح این است: «و أبدأ به أوّلًا ثمّ الثّانی ثمّ الثّالث ثمّ الرّابع» و اصل و اعتبار بر مصباح شیخ است، اگرچه بعض شارحین فرموده است در بعض نسخ مصباح که ظاهراً مرادش مصباح شیخ است «وابدأ به الأوّل» است اظهر است لاتحاد النظم و السیاق و لذا کتبناه فی المتن و جعلناه اصلًا و کتبنا المنوّن فی الهامش.

بدیهی است مجرد حفظ اتحاد نظم و سیاق موجب جعل آن در متن نیست اگر (أوّلًا) در نسخ معتبره موجود باشد.

اما حریری چنان‌که علامه ادیب صاحب کتاب شفاء الصدور بیان کرده است و اولًا را در مثل «وابدأ به أوّلًا» به قول شاعر قیاس کرده است که گفته است:

عمرك ما ادری و انی لا وجل‌علی اینا تغدو المنیة اول

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۷

غفلت از این کرده است که ضم در اینجا مبنی بر این است که اسماء لازمة الاضافه اگر مضاف الیه آنها لفظاً محذوف باشند و معناً مراد باشند مبنی بر ضم می‌باشند، چنان‌که اگر مضاف الیه مذکور یا لفظ آن در تقدیر باشد در این صورت معرب است بدون تنوین مثل ابدأ به من اول و همین جمله «خصّ أنت أوّل ظالم» و اما اگر نه لفظ مضاف الیه و نه معنی مراد باشد و مقصود مثل قبل ما و بعد ما باشد در این صورت منصوب و منوّن است مثل و ساغ لی الشراب و کنت قبلًا و مثل ابدأ به اولًا و اولا در «و ابدا به أوّلًا» بدون مضاف الیه است لا لفظاً و لا معنی و تنوین برای تنکیر است.

بناء علی ما ذکر محتمل این است که نسخه بدل (و ابدأ به الاول) از کسی باشد که (و ابدأ به اولا) را غلط گمان کرده و به گفته صاحب شفاء الصدور از این غفلت کرده است که با اعتبار سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و این که آن کلام همه ائمه علیهم السلام بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این چه اعتنایی بقول حریری است.

کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال

س ۳۵. برخی بر این عقیده‌اند که چون زیارت عاشورا در روز دیگری غیر از روز عاشورا خوانده شود، باید به جای « انّ هذا الیوم یومٌ تبرّکت ...»

چنین خواند:

«ان یوم عاشورا یوم تبرکت ...»

آیا این عقیده درست است؟

ج. این نظر، نظر شریف علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه است که در بحار می‌فرماید «قوله علیه‌السلام: ان تزوره فی کل یوم هذه الرخصهٔ تستلزم الرخصهٔ فی تغییر عبارهٔ الزیارهٔ کأن یقول: اللهم ان یوم قتل الحسین علیه‌السلام یوم تبرکت به، و قال بعض الشارحین و هذا هو الحق الذی لابد منه و لامحیص عنه.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۸

و حقیر هم همین نظر را تأیید می‌کنم و اگرچه مؤلف کتاب شفاء الصدور اصرار ورزیده است که به همان عبارت «اللهمّ انّ هذا یوم» خوانده شود، و فرموده است که اینجا مثل «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» نیست و به روایت عبدالله بن سنان و دعاء غریق که در کتاب شریف کمال الدین روایت شده است و به روایت اسماعیل بن الفضل که در خصال روایت است و بر حسب آن اسماعیل بر «یحیی و یمیت» (و یمیت و یحیی) را افزود امام علیه‌السلام فرمود «لا ـ شک فی ان الله یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و لکن قل کما أقول» یعنی شکی نیست که خدا زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و لکن چنان‌که من می‌گویم بگو و هم‌چنین به روایت علاء بن کامل که در کافی روایت شده است استشهاد می‌نماید که علاوه بر ذکری که امام علیه‌السلام به او تلقین کردند «بیده الخیر» را اضافه نمود، به او هم حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند که خیر بدست او است ولی چنان‌که من می‌گویم بگو.

اما با کمی دقت معلوم می‌شود که مسأله با این مواردی که در این روایات است فرق دارد، و به همان «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» شبیه‌تر است.

البته تصرف در متون اخبار و الفاظ احادیث مخصوصاً ادعیه و زیارات جایز نیست و معایب بسیار دارد و در مقام نقل روایت باید در مثل همین مورد را نیز عیناً با لفظ «اللّهم انّ هذا یوم ...» روایت نمود و مثل اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله را نیز با عین همین لفظ باید روایت کرد اما در مقام عمل به روایت باید بر کفن هر کس اسم خودش نوشته شود و اسم اسماعیل صحیح نیست.

اما آنچه را که صاحب شفاء الصدور به فرمایش خود از اهل حکمت برهانیه و اصحاب حکمت ایمانیه نقل فرموده اصلًا قابل استناد و حجت شرعی نیست که در این جا مجال بحث از آن نیست و ظاهر این است که بر حسب این بیان در مقام قرائت زیارت در غیر روز عاشورا جمله «و هذا یومٌ فرحت» بمثل «وهو» تبدیل شود ولی «و فی هذا الیوم و فی موقفی هذا» به همان لفظ قرائت شود چنان‌که از این بیان هم معلوم شد که اگر خواننده

معارف دین، ج۲، ص: ۲۴۹

دعای بعد از زیارت زن باشد باید الفاظ مشتق مذکر را به تأنیث بخواند مثل زائراً و متوسلًا و منتظراً و تائباً و حامداً را زائرهٔ و متوسلهٔ و ...

مخفی نماند که در توجیه قرائت به لفظ مأثور در غیر روز عاشورا بعض وجوه گفته شده که نمی‌توان بر آنها اعتماد نمود مثلًا یکی از شارحین از بعض مشایخ خود که او را از اکابر و اعاظم بلکه از اوتاد و اطواد معرفی نموده، نقل نموده که اصرار بر اشاره بخصوص روز زیارت در غیر روز عاشورا نموده است و عین کلام او بفارسی بر حسب نقل این شارح این است:

«شبهه‌ای نیست در اینکه از روز وقوع این حکایت جانسوز از برای بنی‌امیه تا مدت مدیده هر روز، روز شادی و هنگام مبارک بادی

بوده پس اگر نسبت به ایام هفته ملاحظه کنی هر روز، روز تبرک ایشان است بلکه نسبت به سال اگر ملاحظه کنی به یک ملاحظه چنین خواهد بود پس اگر هذا اشاره کرده شود به خود همان یوم غیر عاشورا صحیح خواهد بود چنان‌که تجویز امام علیه‌السلام نیز ظاهر در این است و کاشف از این است که هر روز به اعتباری محل تبرک ایشان واقع شده و می‌شود، و می‌توان توجیهی ادقّ از این نمود و آن این است که هر یک از این ایام هفته لا محالهٔ روز عاشورا اتفاق افتاده به این اعتبار که یوم عاشورا یوم تبرک ایشان است هر یک از این ایام هفته یوم تبرک ایشان واقع شده الخ».

چنانکه ملاحظه می‌شود هر دو وجهی که برای اشاره بودن «هذا یومٌ» به روز زیارت در غیر روز عاشورا تصور شده مقبول نیست اما وجه اول برای اینکه در صورتی وجیه است که جمله (تبرکت فیه) باشد و با «تَبَرَّکَت بِهِ» موجه نیست.

و اما وجه دوم اینکه گفته شود «هذا» به روز زیارت غیر روز عاشورا از این جهت اشاره می‌شود که هر یک از ایام هفته در طی سالهایی که بر روز عاشورا گذشته مصداق روز عاشورا شده است و چنان‌که در آن سال به خصوص آن روز اشاره صحیح بوده است در طول سال هم به همین مناسبت که یکی از افراد و مصادیق مثلًا چهارشنبه یا سه‌شنبه با

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۰

روز عاشورا متّحد بوده به صدها و هزارها روزهای چهارشنبه که هر کدام فرد و مصداق مستقل روز چهارشنبه می‌باشند اشاره شود و آن روز را «یوم تبرّکت به بنو امیه» بخوانیم.

هر کس قریحه ادبی و ذوق سلیم داشته باشد می‌فهمد که این گونه مناسبت سازی و همه روزها را روز مبارك باد بنی امیه قرار دادن قابل قبول نیست.

به هر حال پرداختن به این توجیهات بیشتر از این شاید اطاله وقت باشد و نظر خالی از تکلّف، همان نظر علامه مجلسی رحمه‌الله است. نهایت امر اگر کسی بخواهد احتیاط کند و در غیر روز عاشورا علاوه بر جمله مثل یوم قتل الحسین علیه‌السلام جمله «انّ هذا یوم» را هم بگوید اشکال ندارد.

تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا

س ۳۶- در مجالس عمومی قرائت زیارت عاشورا مرسوم است که برخی از فقرات این زیارت را چند مرتبه تکرار می‌کنند آیا این کار مشکلی ندارد؟

ج. آنچه بالخصوص در این زیارت وارد است یک مرتبه است ولی تکرار آن بدون قصد ورود برای حصول حال توجه بیشتر بقدری که موجب خروج از صورت قرائت زیارت عاشورا نشود مانعی ندارد.

خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام

س ۳۷. آیا خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام ثواب و اثری دارد یا حتماً باید زیارت به همراه صد لعن و صد سلام خوانده شود.

ج. ترتب ثوابهای خاصی که در روایات مربوط به زیارت عاشورا وارد است توقف دارد بر خواندن آن بنحوی که وارد شده و مأثور است و خواندن آن بقصد مطلق زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و کحّل الله ابصارنا بتراب مقدم زائریه که اجر و ثواب بسیار دارد، موجب ترتّب آن ثوابهای عام است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۱

گفتن عبارت «مأة مرة» به جای خواندن صد لعن و سلام

س ۳۸. مواقعی که فرصت خوانـدن صـد لعن و صـد سـلام را نـداریم آیا می‌توانیم بجای خوانـدن صـد مرتبه لعن و سـلام به گفتن عبارت «مأة مرة» یا «تسعاً و تسعین مرة» پس از قرائت لعن و سلام قناعت کنیم.

ج. چنـان‌که گفته شـد ترتّب ثوابهـای خـاص، متوقف بر زیـارت بنحو مـأثور است ولی خوانـدن زیـارت عاشورا به این نحو، بقصـد استحباب مطلق زیارت، اشکال ندارد.

آیا صد لعن و سلام باید در یک مجلس گفته شود؟

س ۳۹. آیا لازم است صد لعن و سلام در یک مجلس خوانده شود.

ج. شک نیست که در ترتب کمال ثواب در یک مجلس خواندن معتبر است ولی می‌توان گفت که این گونه شرایط و رعایت بعض آداب به عنوان تعدّد مطلوب و مستحب در مسـتحب است، هر چه بیشتر رعایت شود اجر و ثواب و فضیلت آن بیشتر است و اگر امر دایر شود بین ترک مطلق زیارت با خوانـدن آن در مجالس متعدّد، در مجالس متعدد خوانده شود، هر چند بهتر این است که بقصـد و نیت استحباب مطلق بخواند.

آیا خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟

س ۴۰. در روایت صـفوان آمده است برای رفع حوائج خود زیارت عاشورا و دعای پس از آن (دعای علقمه) را بخوانید آیا همواره خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است.

ج. لازم نیست یعنی ترتّب ثواب بر اصـل زیـارت عـاشورا مشروط به این دعا نیست ولی ترک آن با ثوابهای بزرگی که صـفوان از حضـرت صادق علیه‌السلام روایت کرده سزاوار نیست و آخر دعوانا الحمدلله ربّ العالمین و صلی الله علی سیدنا ابی القاسم محمّد و آله الطاهرین سیما مولانا الذی بذل مهجته فی الله حتی استنقذ عباده من الجهالهٔ و حیرهٔ

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۲

الضـلالهٔ سیـد الشـهداء مولانا ابی عبد الله الحسین علیه‌السـلام و علی سیـدنا صاحب العصر و ولی الزمان بقیهٔ الله فی الارضین و اللعن علی اعدائهم اجمعین.

توضیح خبر «شیعتنا العرب و عدونا العجم» از امام صادق علیه‌السلام

س ۴۱. نظر شـما در مورد جمله زیر که نقل از امام حسین علیه‌السلام است، چیست: «ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشـمنان مـا ایرانی هسـتند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاـتر و هر ایرانی از دشـمنان مـا بـدتر است. ایرانیهـا را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را به فروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت».[۲۳۴]

ج. اولًا- سـند این خبر به ابی عبد الله منتهی می‌شود و این کنیه در اصـطلاح اهل حدیث راجع به حضـرت امام صادق سـلام الله علیه است و ضریس بن عبد الملک که بر حسب نقل آنرا روایت نموده است از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق سلام الله علیهما و از طبقه چهارم است بنابراین اگر چه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نیز مکنی به این کنیه است لکن در لسان حدیث مقصود امام صادق علیه‌السلام است.

ثانیاً- لفظ خبر بیش از این نیست که «نحن قریش و شـیعتنا العرب و عدونا العجم» و آنچه بعنوان ترجمه آن نوشـته‌اید با اشـکالی که

بر آن وارد است و روشن است تا آخر از خبر نیست و اضافه شده مگر آنکه بعنوان تفسیر نوشته باشید که آن هم بی‌وجه است.

ثالثاً- آنکه عجم یعنی غیر عرب که شامل تمام اقوال و ملل غیر عرب می‌شود نه خصوص ایرانی که در مدح و فضایل آنها احادیث کثیره وارد شده است و بعض آیات قرآن مثل (و آخرین من دونهم) در سوره جمعه به آنها تفسیر شده است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۳

رابعاً- فرق است بین اینکه گفته شده باشد «العرب شیعتنا و العجم اعداؤنا» که دلالت بر مدح عرب و ذم عجم دارد و معنایی خلاف واقع است زیرا تمام عرب شیعه نیستند و تمام عجم دشمن اهل بیت علیهم السلام نیستند و بین اینکه گفته شود شیعتنا العرب و اعداؤنا العجم.

مقصود این است که عرب و عجم نگویید و عرب را بر عجم برتری ندهید و از عجم مذمت نکنید ببینید شخص اگر شیعه ما است عرب است یعنی دارای همان صفات خوب و نیکویی است که عرب را به آن مدح می‌کنید اگر چه عجم باشد، و دشمن ما عجم است یعنی اگر کسی آن صفات نکوهیده را که بحق یا ناحق برای عجم می‌گویید دارا باشد اگر چه ذاتاً عرب باشد.

معیار فضیلت و شخصیت، تشیع و اخلاق حمیده و ایمان است اختلاف عرب و عجم درست نکنید اگر عرب عنوان ممدوحی است هر کس شیعه است عرب است اگر چه غیر عرب باشد و اگر عجم را عنوانی کمتر از عرب و پایین‌تر می‌گوئید چنان نیست او شیعه است عرب است و دشمن ما اگر عرب است عجم است و این معنی و تعبیر لطیف و زیبایی است که اهل ذوق آنرا بهتر درک می‌کنند.

و همان معنای عالی: انّ ولی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله من اطاع الله و ان بعدت لحمته و انّ عدو محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله من عصی الله و ان قربت قرابته ۲۳۵] است و خلاصه معیار و میزان آن در مدح اشخاص شیعه بودن و ولایت اهل بیت علیهم السلام و اقتدا و پیروی از آنها، و ملاک در ذم و قدح، عداوت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و مخالفت با ایشان است از هر قوم و نژادی که باشند.

خامساً- بعد از همه این توضیحات این خبر از حیث سند ضعیف است یکی از افرادی که در سلسله سند آن قرار دارد صریحاً در کتابهای رجال به ضعف در حدیث توصیف

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۴

شده است و دو نفر دیگر هم توصیف به وثاقت نشده‌اند بنابراین، این خبر در میان اقسام چهارگانه حدیث (۱) صحیح (۲) موثق (۳) حسن (۴) ضعیف از قسم چهارم است که به آن فی نفسه برای اثبات امری اعتماد نمی‌کنند و السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته.

شرح کلمات بُدّوح و مرتاح

س ۴۲. لطفاً معنی دو کلمه «بدوح» (به ضم واو و تشدید دال) و «مرتاح» (به ضم میم) که از القاب خدا هستند را بیان فرمایید.

ج. بنا بر قول اصوب و مطابق با احتیاط اسماء الله تعالی توقیفی است و باید اطلاق اسم بر خدا از طرف شرع یعنی خدا و انبیاءو اوصیاء انبیاء علیهم السلام مجاز باشد و به عبارت دیگر باید در لسان وحی و قرآن و یا احادیث شریفه آن اسم بر خدا اطلاق شده باشد؛ زیرا ممکن است هر اسمی را که ما بر حسب لغت مناسب بدانیم از جهتی یا جهاتی اطلاق آن بر خداوند متعال مناسب نباشد فمن یعرف ما یناسب اطلاقه علیه تعالی غیره او الذین اطلعهم علیه من انبیائه و اولیائه علیهم السلام.

در خصوص این دو اسم همین معنی ملحوظ است امّا اسم «بدوح» از جهت لغت وجهی برای مناسبت اطلاق آن بر الله تعالی نیست و بعضی گفته‌اند که اسم ملکی از ملائکه است که ناظر بر وصول نامه‌ها به اشخاص است و لذا پشت نامه‌ها این ارقام را می‌نوشتند ۲-۴- ۶- ۸ هر چند حقیر در حدیثی آن را نیافته‌ام.

و اما اسم شریف «مرتاح» که از ریاحه به معنای نشاط و خرسندی و میل و علاقه به بذل و سخاوت و احساس خفت و سبکی روحی از انجام آن گرفته شده و به عبارت اخری عنوان کسی است که با میل و بدون تحمیل بر نفس و با سهولت ابراز مهر و رحمت

می‌نماید به خلاف آن که بذل و اظهار سخاوت با تحمیل بر نفس و با دشواری و مشقت انجام می‌دهد، اولی از کاری که می‌کند خود را سبکبار می‌یابد ولی دیگری آن را با رنج و زحمت و تحمل مشقت می‌یابد.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۵

در حاشیه مصباح کفعمی می‌گوید: «المرتاح: الکریم الذی یرتاح للعطاء و منه الا ریحی، و هو الکریم الذی یرتاح للندی قاله الثعالبی و الارتیاح النشاط و سعهٔ الخلق و راح فلان بالمعروف اذا احدثه له خفهٔ[۲۳۶]، و قریب به این بیان در نهایه ابن اثیر است.

بنابراین صحیح است بگوییم المرتاح: الـذی یسهل له الانعام و الاحسان و یمیل الیه و کانه یدرک بفعله فی نفسه خفهٔ و راحهٔ، فالله مرتاح معناه (و هو اعلم به) انه سمح بالکرم محب للعطاء مایل الیه بذاته و فی مجمع البحرین: الارتیاح من الله الرحمهٔ و منه (یا مرتاح).

خداوند متعال در مقام احسان با بندگان خود مرتاح است یعنی کاری را که اولًا و بالذات می‌خواهد نسبت به آن‌ها انجام دهد و گویی که از آن به خواست و اراده خود رسیده و کامیاب گردیده است (با عرض معذرت که این عبارات بسیار در بیان این مطالب کوتاه است) این معنایی عین معنای (سبقت رحمته غضبه)[۲۳۷] و (یا مبتدئاً بالنعم قبل استحقاقها)[۲۳۸] و (یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه)[۲۳۹] یا نزدیک به آن است.

خلاصه ظرافت این اسم شریف در مقام اطلاق بر باری تعالی در حدی که برای ما قابل درک باشد قابل وصف نیست (ما للتراب و رب الارباب) معنای آن بسیار شامخ و جلیل و جمیل است و در بین اسماء الله الحسنی اگر چه از اسماء مشهوره نیست جلوه خاص و معنای بزرگ خود را دارد.

البته با این ظرافت و شموخ معنی اگر در لسان ادعیه مأثوره از اهل بیت وحی علیهم السلام وارد نشده بود چون اقتضاء ادب عدم ابتداء به تسمیه خداوند متعال به هر اسمی قبل از ورود آن از شرع و وحی و امناء وحی است خلاف ادب نمی‌کردیم ولی چون این

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۶

اسم شریف در دعای معروف جوشن کبیر و در چند دعا دیگر بر خداوند متعال اطلاق شده است خواندن خدا به آن مجاز و ذکر الله است.

رزقنا الله تعالی معرفته و معرفهٔ اسمائه الحسنی و معرفهٔ رسوله و اولیائه علیهم السلام و اعاذنا الله من الزلات و الهفوات.

حدیث «ان اکثر اهل الجنهٔ البلهاء»

س ۴۳. با عرض سلام در کتاب نهج الفصاحه حدیثی خواندم به این مضمون «ان اکثر اهل الجنهٔ البلهاء» اکثر کسانی که وارد بهشت می‌شوند ابلهند منظور از حدیث چیست؟ و منظور از ابلهان چه کسانی هستند؟ با تشکر از حضرتعالی.

ج. با فرض صحت حدیث مقصود افراد ساده و خوش گمان بی‌غلّ و غش و تزویر است .. والله العالم

ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت

س ۴۴. در کتاب معانی الاخبار صدوق رضوان الله علیه حدیثی نقل کرده‌اند از امام حسن مجتبی علیه‌السلام که حضرت مجتبی فرمود: سألت خالی هند بن ابی هاله (و کان وصّافاً) عن حلیهٔ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله منظور این است که اگر ناقل حدیث بگوید حضرت مجتبی سلام الله علیه از هند ابن ابی هاله نقل می‌کند و اشاره نکند به لفظ (خالی) یعنی نگوید من از خالوی خود حدیث نقل می‌کنم چه صورت دارد زیرا اگر بگوید هند خالوی امام حسن بوده مسأله سؤال آفرین می‌شود برای کسانی که آگاهی از حدیث و تاریخ ندارند و بعضی خیال می‌کنند که حضرت خدیجه علیها السلام قبل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شوهری نداشته.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۷

ج. به همان نحوی که لفظ حدیث است نقل کند و اگر سؤال آفرین شد توضیح بدهد تا رفع اشتباه بشود. والله العالم

اسم اعظم الهی

س ۴۵. درباره اسم اعظم توضیح فرمائید.

ج. بعضی فرموده‌اند اسماء الهی همه اعظم و احسن و عظمی و حسنی می‌باشند چنان که ممکن است جمله قرآنیه (له الاسماء الحسنی) را بر آن دلیل گرفت. نظر دیگر این است که این اسم در بین اسماء پنهان است چنان که این نظر هم هست که علم به آن یا تمام آن به خود خدا اختصاص دارد در بعضی احادیث بعضی اسماء مثل الله یا الحی و القیوم به عنوان اسم اعظم معرفی شده که در این خصوص ممکن است به کتاب بحار الانوار کتاب الذکر و الدعاء ب ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ مراجعه فرمائید.

این نظر هم قابل توجه است که اسماء، الاعظم فالاعظم فالاعظم دارند و هر اسمی که معنایش بواسطه وسعت شامل معنای اسم خاص یا اسماء خاصه دیگر باشد و بعبارهٔ اخری دلالت او بر صفات جلال و جمال الهی عام‌تر از اسم دیگر باشد آن اسم نسبت به اسمی که در تحت آن قرار دارد اعظم است و لذا اسمائی که دلالت بر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه دارند نسبت به اسماء صفات، اسماء اعظم می‌باشند.

ناگفته نماند که جمع بین این وجوه و صحت همه ممکن است و به اصطلاح مانعهٔ الجمع نمی‌باشند.

در این جا تذکر این نکته نیز موجب مزید معرفت است که بر حسب بعض روایات و تفاسیر مراد از اسماء الحسنی در آیه مبارکه "وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا["۲۴۰] ذوات مقدسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۸

معصومین علیهم السلام هستند که اگر الله، الرحمن، الرحیم و ... اسماء لفظی هستند این بزرگواران اسماء اعظم تکوینی خدا هستند.

اسماء تکوینی الله که لایحصی عددها غیره حتی هر برگ درخت و هر قطره باران و هر موجودی که از آن ریزتر و کوچکتر هست اسم تکوینی هستند و دلالت بر خالق و مکوّن و جاعل و مسمای خود که خدای واحد احد یکتا و بی‌همتا است دارند و در بین همه این اسماء از زمین و آسمان و شمس و قمر و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و ریز و درشت، شخص عزیز و بزرگ و بزرگوار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اسم اعظم است؛ چنان که به نظر دیگر کل عالم امکان که تمام مخلوقات از ملائکه و انبیاء و ائمه علیهم السلام و زمین و آسمان و ... را شامل است اسم اعظم تکوینی است.

در این جا مطلب زیاد و مجال سخن اندک است "؛قُل لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا["۲۴۱].

اعتصام الوری بمغفرتک‌عجز الواصفون عن صفتک

تب علینا فاننا بشرما عرفنا حق معرفتک

میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن

س ۴۶. مرجع عالیقدر چه میزان از روایات بحار شریف فتوا می‌دهند؟ چه میزان از حرفهای بعضی از روشنفکر نمایان را درباره‌ی بحار شریف صحیح می‌دانند؟

معارف دین، ج۲، ص: ۲۵۹

ج. موسوعه عظیمه بحار الانوار نه تنها متضمن مدارک فتوی و احکام است بلکه در همه علوم اسلامیه از قبیل تفسیر قرآن مجید و

شرح احادیث در کلام، در تاریخ اسلام، در معرفت ادیان و فرق، در اخلاق و آداب، در علم رجال و علوم دیگر مرجع است.
اخیراً فهرست بخش تفسیری آن را یکی از اهـل تحقیـق در دو جلـد قطـور تهیه نمـوده است که از آن می‌توان اهمیت تفسیری این موسوعه را تـا حـدی دریـافت و خلاـصه علـوم عقلیه و نقلیه در آن مطرح است و طبعـاً مـواردی از آن هم برای اهـل فضـل و نظر و کسانی که در جنبه علمی دارای مایه و پایه‌ای باشند مورد بحث قرار می‌گیرد که باید موسوعه‌ای آنچنان این چنین باشد.
ولی کتاب بزرگ است و عمل علامه مجلسی‌قدس‌سره در این کتاب عظیم است همه کس نمی‌تواند پیرامون مثل این کتاب- که در هر کتابخانه‌ای باشد تقریباً وافی به رفع نیاز فقهاء و متکلمین و محدثین و مفسرین و دیگران می‌باشد- سخن بگوید:
و کم من عاتب قولًا صحیحاًو آفته من الفهم السقیم
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است‌سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

تفسیر جملات شریفه السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب

س ۴۷. لطفاً مرحمت فرموده: این سلامها بویژه قسمت دوم آن را توضیح فرمائید:
السلام علیك ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب ۲۴۲].
معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۰
ج. این دو جمله شـریفه (العلم المنصوب) و (العلم المصـبوب) به دو شأن و مقام بزرگ از شـئون عالیه امام علیه‌السلام شئونی که هر یک از ائمه علیهم السلام صاحب آن بوده‌اند، اشاره دارند:
۱- علم بفتـح عین و لاـم، نشـانه و علاـمتی است که به چیزی دلاـلت داشـته باشـد، و چیزی به آن شـناخته و دانسـته شـود، مثـل علم الطریق: نشانه راه، یا علم الجیش: نشانه سپاه، یا علم القوم و علم المملکـهٔ و الدولهٔ. امام علم منصوب است، یعنی من جانب الله برای مردم (راهروان راه خـدا) و برای اینکه به امور دین و دنیـای خود معرفت داشـته باشـند و از جهالت و گمراهی مصون بماننـد، علم و نشـانه است، و چون حـذف متعلق دلاـلت بر عموم می‌کنـد، دلاـلت دارد بر اینکه هر آنچه مردم در آن نیـاز به هـدایت الهی دارنـد، علاـمت و نشـانه می‌باشـند، میزان و معیـار و هـادی و راهنمـا و حجت و علم منصـوب است، حقـانیت هر امری و اسـتقامت هر راهی بوجود او و بفعل و قول (کردار و گفتار) او شناخته می‌شود، از اینکه بلفظ مفرد تعبیر شده (علم منصوب) استفاده حصر می‌شود، که در هر عصـر، جامع جمیع شـئون امامت منحصر بفرد است و این معنای بزرگ و مقام رفیعی است که تفاصیل و بیان ابعاد آن محتاج به شـرح و تفصـیل بسیار است، و بر حسب آیات کریمه قرآن مجید و احادیث متواتره ثابت است، زمین از این علم منصوب هیچگاه خالی نخواهد ماند.
۲- العلم المصـبوب: علم بکسـر عین و سـکون لاـم، و صب بمعنـای ریزش و بـارش از بالاـ به پـائین، اشـاره به مقـام عـالی علم امـام علیه‌السـلام است، علوم الهیه‌ای لدنیه است که از مقام رفیع حضـرت علام الغیوب جل اسمه العلیم، بر قلب مبارك امام ریزش یافته و باریده و ریزش دارد و همواره در ریزش و بارش است.
این دو لقب مقـدس (علم منصوب و علم مصـبوب) هر یـک اشـاره به شـأنی از شـئون ظـاهریه و بـاطنیه امـام است که اتصـاف امـام علیه‌السلام به هر یك از این دو صفت در ارتباط با دیگری است، بلکه صفت دوم مثل اصل و صفت اولی مثل فرع است یعنی
معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۱
کسـی علم و علاـمت منصوب است و به امـامت منصوب می‌شود که علمش مصـبوب و لـدنی و از علم الهی و بی‌زحمت تحصـیل و بـدون رفتن به مدرسه باشد و نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت و بغمزه مسأله آموز صدها هزار مدرس شد باشد، مقام علم مصـبوب در رتبه مقدم بر علم منصوب است، اما علم منصوب و نصب امام من جانب الله دلیل بر علم مصـبوب است و فرق آنها فرق

بین اثبات و ثبوت است؛ با هم در ارتباطند مثل ارتباط جمله و کلمه با مدلول و مفهوم آن که کلمه و جمله بدون معنی مهمل است و دال بر معنائی نیست و معنی هم بدون کلمه و جمله، مورد اشاره نیست، دال و مدلول در وجود با هم مقرونند و علم منصوب شأنش شأن کلام است و علم مصبوب شأنش معنی است و از اینجا معلوم می‌شود که باطن امر ولی و امام، اعظم و اکرم از ظاهر آن است و مقام ولایت باطنیه اکبر از ولایت ظاهریه است، پس امام در رتبه پیش از آنکه علم منصوب باشد، علم مصبوب است، و بر حسب بعض تفاسیر آیه کریمه "فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ[۲۴۳]" امر به نصب همین علم و علامت است، چنان‌که آیات قبل از آن نیز بر زمینه سازی و بیان مناسبت همین نصب است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۲

فلسفه احکام

اشاره

س ۱. چندی است در بعضی نوشته‌ها و اظهارنظرها درباره «عده» مخصوصاً «عده» در ازدواج موقت و اذن ولی در ازدواج دختر باکره مطالبی عنوان می‌شود به این صورت:

علت نگهداشتن عده

الف- نگهداری عده صرفاً به خاطر اطمینان از عدم وجود جنین در رحم است و چون با وسایل پزشکی (از قبیل: کاندوم، قرص ضد بارداری، تری لیتومی «لوله بستن زنان» وازکتومی «لوله بستن مردان» و نهایتاً آزمایش خون و ادرار و سونوگرافی و بعضاً اخراج رحم از بدن) می‌توان از عدم وجود جنین در رحم مطلع شد، لذا نیازی به نگهداری عده نیست و نتیجه می گیرند که یک زن می تواند با استفاده از این وسایل در یک روز به ازدواج چند مرد درآید!

اذن ولی در ازدواج دختر باکره

ب: در این زمان دختران از رشد فکری و عقلانی کافی برخوردارند، همانطور که دختر بالغه بدون اذن ولی می‌تواند در مال و دارایی خود تصرف کند، در ازدواج نیز مخیر است و در نتیجه اذن پدر یا جد پدری در ازدواج دختر باکره لازم نیست.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۳

ج. علّت حکم را ما نمی‌دانیم تا در صورت فقدان، از حکم دست برداریم و آنچه در بعض موارد ذکر شده حکمت حکم است و تنقیح مناط قطعی ممکن نیست و نمی‌توان بخاطر امور مذکوره در سؤال حکم قطعی مسلّم نزد فقهاء را منتفی نمود.

بنابراین در تمامی موارد مذکوره زن باید عدّه نگهدارد و اگر دربین عدّه شوهر کند در حکم زن شوهرداری است که به دیگری شوهر کند و احکام آن از حرمت و بطلان عقد و اجراء حدّ و غیر اینها تماماً جریان دارد.

نسبت به ازدواج دختر باکره به نظر حقیر احتیاط واجب اینستکه با اذن پدر باشد و احکام شرعیه بمرور ازمنه تغییر نمی‌کند حلال محمد صلی الله علیه و اله حلال الی یوم القیمهٔ و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامهٔ.

رقص زن برای زن

س ۲. آیا حرام بودن رقص زن برای زن به طور مطلق حرام است یا اینکه می‌توان گفت که در این دوره و زمانه کارهای واجب‌تر دیگری مثل رعایت حجاب و متانت است که رقص زن برای زن در کنار آن اهمیتی ندارد؟

ج. چنان‌که می‌دانیم گناهان در اسلام و بلکه بر حسب هر نظر مستقیم در یک درجه نیستند و به کوچک و بزرگ و صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند. و واجبات هم در اهمیت با هم تفاوت دارند، مثلًا نسبت به پدر و مادر، ضرب و زدن آنها گناهش از فحش و ناسزاگوئی به آنها بیشتر است، و گناه اف گفتن و اظهار انزجار از آنها از گناه فحش و دشنام کمتر است. یا در مورد برادر یا خواهر مؤمن اهانت و استخفاف و تحقیر او حرام و گناه است، اما از دشنام دادن و تهمت زدن به او گناهش کمتر است، و گناه دشنام از زدن و جراحت بدنی کوچکتر است، و گناه کشتن او از همه این گناهان بزرگتر است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۴

همچنین تجاوز به مال گناهش از تجاوز به ناموس کوچکتر است و خلاصه هم واجبات و فرائض و هم محرمات و گناهان از حیث اهمیت تفاوت دارند.

و بر حسب این درجه‌بندی نمی‌توان گناهان کوچکتر را مجاز شمرده و بی‌اهمیت دانست، انسان آگاه از همه گناهان باید بپرهیزد، و به گفته بعضی باید مانند کسی بود که راهی را که در آن خار و خاشاک است طی نمی‌کند، و از هر خار کوچک و بزرگ پرهیز میکند.

چنانکه در ضررهای دنیوی و جسمی و مالی از هر ضرر و زیان کوچک و بزرگ پرهیز می‌کنیم، در راه دینداری و در راه خودسازی و کمالات معنوی که اساس شرف و اعتبار انسان است نیز باید از هر ضرر کوچک و بزرگ و هر کاری که به حیات معنوی و روحانی انسان لطمه وارد می‌نماید پرهیز کنیم. علاوه بر این گناهان صغیره هم اگر تکرار شوند سبب هلاکت روح و سقوط می‌شوند.

ان شاءالله تعالی سعی کنید که همه تعالیم سعادت بخش دینی را در زندگانی و برنامه امور خود بکار بندید که خیر دنیا و آخرت با بکار بستن این تعالیم عالیه فراهم می‌شود. و مخصوصاً در امر حجاب هم که به اهمیت آن اشاره کرده‌اید اهتمام لازم مبذول دارید خداوند شما را ثابت قدم و پایدار قرار دهد.

حکمت حرمت پوشیدن صورت برای‌زنان در حال احرام

س ۳. در احکام حج می‌خوانیم که برای زن محرم، پوشیدن صورت یا قسمتی از صورت با نقاب یا چیز دیگر حرام است ولی در غیر ایام حج برای زن، احتیاط واجب است که صورت و دو دست را از نامحرم بپوشاند- حکمت این چیست؟ می‌دانیم که این حکم الهی است ولی آیا در این باره حدیثی داریم که حکمت یا هدف آن را بیان کرده باشد؟

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۵

ج. برنامه‌های حج برنامه‌هائی استثنایی و حاوی اسرار و اموری است که همه، شخص را به حساب تسلیم احکام الهی و قبول بی‌غل و غش قلبی هدایت می‌نماید. بعض اعمال است که در حال عادی محبوب و مستحب است ولی برای محرم حرام است شخص مؤمن هر دو را حکم خدا می‌داند و همانطور که در روایات اسلامی است پایه تسلیم مؤمن باید چنان محکم باشد که اگر مثلًا نصف یک دانه سیب که حرام فرموده باشند و نصف دیگر را حلال می‌پذیرد "وَسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا[۲۴۴"].

پیرامون موسیقی

ج. نامه استفساریه آن جامعه گرامی واصل شد. توجه آن عزیزان به تحقیق در مسائل مذهبی مورد کمال تقدیر و تشکر است. امید

است از توفیقات الهی برخوردار و انوار معرفت و علم همواره در آن قلوب صافیه در لمعان و ازدیاد باشد جواباً اشعار می‌دارد: موسیقی، همیشه و در همه ادوار و اعصار در بین مترفین از مسلمانان و پادشاهان و باصطلاح خلفاء و قشرهای مرفه از این طراز و اهل ملاهی ومناهی جایگاه ویژه داشته و خوانندگان و نوازندگان مورد تشویق و ترغیب آنها بوده و هستند و در بین غیر مسلمان‌ها مثل بسیاری از محرمات دیگر از قبیل بیگاری و قمار و رقص و غیره و کفر و شرک جایگاه تقریباً همگانی داشته است.

بنی امیه و بنی عباس نسبت به آن کمال رغبت نشان می‌دادند و موسیقیدانان معروف و خوانندگان و کنیزان خواننده و نوازنده حتی در امور سیاسی و مملکتی هم دخالت می‌کردند و یکی از نقاط ضعف مهم و مطاعن آنها همین اشتغالشان به لهو و لعب و طرب و موسیقی بوده در حالی که در بین مسلمانان کسانی بوده‌اند که از شدت گرفتاری، به یک قرص نان نیازمند بودند، بخشیدن هدایا و جوائز از بیت المال مسلمین به

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۶

نوازندگان و ...، معروف و مشهور است. مسلمانان تاریخ اسلام همیشه به این اعمال زشت آنها اعتراض داشتند.

فرقی که عصر ما با اعصار گذشته دارد ارتباطاتی است که مردم دنیا را به هم نزدیک کرده است در گذشته جامعه مسلمان از جوامع کفار جدا بود و اگر چه معلوم بود که آنچه در اسلام حرام است مثل شراب و قمار و موسیقی و ارتباطات نامشروع مرد و زن بیگانه در جوامع دیگر از ادوات بلکه جزء هویت آنها است اما این معاصی در دسترس اهل معصیت و افراد شهوتران و عیاش و هرزه از مسلمان‌ها نبود یا اگر بود دسترسی به آنها برای همه فراهم نبود در عصر ما وسایل معصیت به آسانی در دسترس همه قرار گرفته و هر کسی می‌تواند مرتکب این محرمات شود.

در گذشته بسیاری خودبخود و ناخواسته از این معاصی دور بودند و اگر غریزه‌های حیوانی آنها هم کمال علاقه را به هرزگی‌های مختلف داشت در جامعه اسلامی به آن دسترسی نداشتند ولی در عصر حاضر خودداری از مناهی و ملاهی فقط با قوت ایمان و تقوی و جهاد با نفس حاصل می‌شود و مؤمنین واقعی که کم هم نیستند و در حال حاضر هم در اکثریت می‌باشند فقط به حکم تحریم الهی این معاصی را که تا پشت گوش آنها و در داخل خانه آنها آمده است ترک می‌نمایند.

ولی نظر اسلام در محرماتی که به آن شناخته شده است بر کسی پوشیده نبوده است. مسلمان‌ها به این احکام اسلام آورده و تسلیم بوده‌اند ساختن آلات طرب مثل الات قمار مثل ساختن شراب و فروش و خرید آن‌ها را همه حرام می‌دانستند و عملًا ممنوع و از کسب‌های حرام بوده آلات موسیقی را می‌شکستند و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها هرگز علنی و آزاد نبود و اگر کسانی یاد داده یا یاد می‌گرفتند پنهانی و سری بود، مردم از معاشرت با آنها از خوردن غذای آنها و گرفتن هدیه از آنها اجتناب می‌کردند.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۷

حرمت این آلات و غنا در مسلمانها مثل حجاب بانوان، مثل حرمت شراب و حرمت بت‌پرستی و حرمت برگزاری مراسم مسیحی‌ها همه مسلم بود و باصطلاح آن زمان‌ها گرایش بکفر تشبه بکفار و به اصطلاح زمان ما غرب گرائی بود.

لذت روحی که از موسیقی به انسان دست می‌دهد همانند و در ردیف لذت سائر مواد مخدر، شهوانی و غیر عقلانی است. حکایات عجیب و غریب از تأثیر این لذت در تاریخ از معتادین به موسیقی نقل شده است که از آنها فهمیده می‌شود لذت آن تا چه حدّ حیوانی و هوش و عقل زداست که حیا و شرف و غیرت برای شخص معتاد باقی نمیگذارد. ضرر و تأثیر آن بر اعصاب نیز بر حسب گواهی اهل اطلاع ثابت است. هر چه احساسات جوانی و غرائز حیوانی در انسان قوی‌تر باشد میل به موسیقی، میل به اختلاط با جنس مخالف، میل به مواد مخدر و ... بیشتر است و این امور و کارها و عیاشی‌ها و هرزگی‌ها مثل دیدن فیلمهای سکس و حکایات شاهد بازان و شعرا، وصف و مدح خوبرویان و عشق به آنها و وجد و سماع صوفیان همه این غرائز و لذائذ را تحریک و تقویت می‌نماید و گرفتار آنها را گرفتارتر می‌سازد و همه لهو و باز دارنده از یاد خداوند متعال است و چیزی که در آن نیست عرفان

حقیقی است.

پس از این توضیحات که به عنوان اشاره است و تفصیل آن طولانی است و علمای اخلاق و روانشناسان و شاعرانی مثل سعدی باید آنرا بسط و شرح بدهند، عرض می‌شود: ما در ترک محرمات و انجام واجبات خود را تابع امر و نهی الهی می‌دانیم و به تسلیم کامل در برابر خداونـد عالم حکیم خود را می‌سازیم و فکر و روح خود را رشد و تعالی می‌دهیم و حتی اگر هیچ حرفی از ضـرر موسـیقی یا فائده ترک آن نشنیده باشیم موسیقی و محرمات دیگر را ترک می کنیم.

صدها میلیون مسـلمان هستند که شاید پیرامون ضرر بسیاری از مناهی اطلاعات کافی نداشته باشد ولی ایمان و تسلیم آنها آنان را از ارتکاب گناهان باز می‌دارد و چه بسیار افرادی که ضرر بسیاری از معاصی و مناهی و ملاهی را می‌دانند و حتی پیرامون مفاسد

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۸

آن سـخنرانی می‌نماینـد اما در مقابل عمل از خودداری و نزدیک نشـدن به این آفات عاجز و ناتوانند. شـخص مؤمن خدا را به تمام مصالح و مفاسد امور عالم می‌داند و این چون و چراها را در احکام خدا نمی‌آورد.

با این توضیحات جواب مسائل بشرح زیر بیان می‌شود:

آیا مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص است؟

س ۴. آیا هر کس می‌تواند در مورد مجاز بودن یک موسیقی برای خودش تصمیم بگیرد؟

ج. مجاز بودن یا نبودن، حکم خدا است و از پیش خود کسی نمی‌تواند مجاز و غیر مجاز و حلال یا حرام بگوید.

آیا ممکن است یک موسیقی برای کسی مجاز و برای دیگری حرام باشد

س ۵. آیا یک نوع موسیقی و یا به طور خاص یک ترانه می‌تواند برای یک نفر مجاز و برای دیگری غیر مجاز باشد؟

ج. تماماً جایز نیستند.

میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی‌ها

س ۶. آیا حکم وزارت ارشاد در مورد مجوز دادن به آلبومها حجیت دارد؟

ج. نظر وزارت ارشاد اعتبار شرعی ندارد و در موارد متعدد مخالف صریح احکام الله بوده است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۶۹

موسیقی‌های پخش شده از رادیو و تلویزیون

س ۷. آیا موسیقی‌هایی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شوند تماماً جایزند؟

ج. تماماً جایز نیستند.

موسیقی‌هایی که وزارت ارشاد نظر نداده

س ۸. در مورد موسیقی‌هایی که وزارت ارشاد در مورد آن نظر نمی‌دهد حکم چیست؟

ج. گفته شد که نظر وزارت ارشاد معتبر نیست.

تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن

س ۹. آیا کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن مؤثر است؟
ج. کم آن هم حرام است و مجاز نیست مثل کم شراب و قمار.

استفاده از آهنگ‌های خوانندگان توسط مداحان

س ۱۰. برخی از مداحان در مدح ائمه اطهار بخصوص مصیبت خوانی برای حضرت سید الشهداء از همان آهنگهایی استفاده می‌کنند که خوانندگان در آلبوم‌های خود استفاده کرده‌اند (یعنی فقط شعر آن را تغییر می‌دهند) که ظاهراً بسیار تأثیر گذار بوده، و باعث جذب بیشتر جوانان به این شده است حکم آن چیست؟
ج. اگر آواز غنا باشد هر مضمون داشته باشد اگرچه مناجات و دعا باشد حرام است.
معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۰

هم خوانی یا تک خوانی زنها

س ۱۱. این روزها در قالبهای مختلف به صورت هم خوانی و یا بعضاً تک خوانی از صدای زن در آلبومها استفاده می‌شود. با توجه به این که این آلبومها بعضاً مورد تأیید وزارت ارشاد نیز می‌باشند لطفاً نظر خود را راجع به شنیدن صدای زن (تکخوانی و همخوانی) اعلام فرمایید.
ج. اگر خواننده ناشناخته باشد و موجب تحریک و تهییج شهوانی نباشد و غنا هم نباشد حرمت آن معلوم نیست و تأیید و عدم تأیید وزارت ارشاد معتبر نیست.

یاد گرفتن و آموزش موسیقی

س ۱۲- امروزه شاهد گسترش روز افزون کلاسهای موسیقی در سطح کشور هستیم. بغیر از مراکز خصوصی آموزش موسیقی بعضاً مراکز دولتی نیز به تشکیل این گونه کلاسها مبادرت می‌ورزند، که بعید نیست از بودجه بیت المال نیز در این راه استفاده شود. لطفاً نظر خود را در مورد آموزش موسیقی در حالت کلی و همچنین در حالت مذکور اعلام فرمایید.
ج. آموختن و یاد دادن و یاد گرفتن موسیقی و تأسیس مراکز تعلیم آن به عنوان مدرسه یا هر عنوان دیگر از طرف دولت یا اشخاص حرام است و صرف بیت المال در آن مجاز نیست و حقوق معلمان و کارکنان این مدارس حرام است.
در پایان از خداوند متعال برای آن ارجمندان گرامی توفیق و تسدید مسئلت نموده امید است با طی درجات علمی و نیل به مقامات بلند برای اسلام و مسلمین عزت آفرین بوده حضرت بقیه الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا از شما راضی و خوشنود باشند.

چرا موسیقی را حرام می‌دانید؟

س ۱۳. چرا شما موسیقی را حرام پمی‌دانید؟
معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۱
ج. موسیقی به معنای استفاده از آلات طرب به انواع بسیاری که در بین اقوام و جوامع دارد و آواز خوانی بنوع غنا که خوانندگی طرب انگیز و لهو آمیز و مناسب با مجالس لهو است، همه در اسلام حرام است و در بین مسلمانان متعهد در طول قرون و اعصار

مذموم و متروک بوده و هست. ساختن و خرید آلات آن در بسیاری از جوامع دیگر مثل بعض محرمات و معاصی دیگر مانند شرب خمر و قمار، متداول و متعارف و شایع بوده و هست. چنان نیست که در عصر ما شیوع پیدا کرده باشد. فروش و نگهداری این آلات و ساختن و نواختن و یاددادن و یاد گرفتن آنها نیز حرام است.

همیشه در بین غیر مسلمین شایع بوده است و نوازندگان و خوانندگان معروف بوده‌اند امروز با ارتباطاتی که مردم دنیا با هم پیدا کرده و دنیا مثل یک شهر شده است مسلمان باید استقلال اسلامی و قداست و هویت خود را حفظ کند و در عادات سوء کفار و معاصی و ملاهی که در آنها رایج است غرق نشود.

عمده ضرر موسیقی و غنا موضوع از خود بیخود شدن و بازداری آن از یاد خدا و آثار تخدیری آن است که حتی گاه بعضی چنان از خود بیخود شده‌اند که در حضور مردم به زشت‌ترین کارها دست یازیده‌اند.

راجع به آثار مخرب آن رساله‌ها و کتاب‌ها نوشته شده است و اگر کسی به آن میل داشته باشد، باید بداند میل عقلائی نیست میل حیوانی و شهوانی و علاقه به ملاهی است و اگر هم برای آن فائده‌ای بگویند بفرض صحت در برابر ضررهای آن برای فرد و جامعه قابل ذکر نیست.

خدا در قرآن درباره شراب و قمار به آنهائی که برای آنها منافعی می‌گفتند می‌فرماید ":اِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا[‎"۲۴۵] گناه شراب و قمار و ضررهای آن از فائده و منفعت آنها بیشتر است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۲

به هر حال شخص مسلمان باید به احکام خدا از حلال و حرام و واجبات تسلیم باشد از حرام خدا پرهیز نماید و به واجبات عمل کند تا سعادت‌مند شود. البته در بعضی موارد باید با نفس اماره مقاومت کرد و به شدت با آن روبرو شد و از این که نفس و شیطان بر انسان مسلط شوند بر حذر بود. جهاد اکبر با نفس جهاد با همین غرائز حیوانی با میل به موسیقی، میل به مواد مخدر، میل به هوس رانی و چشم چرانی، میل به برتری و برتری جوئی است جهاد با تکبر، با حسد، با تنبلی و سستی و رفاه‌طلبی و خود کامگی و ... است.

موسیقی، غنا، قمار، شراب، شهوات غیر مشروع، مراکز فساد و فرهنگ‌سراها و جشنواره‌ها همه وسایل اغفال بشر و هلاکت حقیقی او و باز دارنده او از نیل به مقامات بلند انسانی است.

مخصوصاً نوجوانان و جوانان عزیز باید در مقابل هجوم این امور مقاومت کنند و بر آنها حاکم و پیروز شوند در روایات است: «ربّ شهوة ساعة اورثت حزناً طویلًا»[۲۴۶]. بسا یک هوسرانی کوتاه مدت که حزن، اندوه، گرفتاری و پشیمانی طولانی را در پی دارد.

باید فراموش نکنیم که ما انسان‌ها و افراد بشر مانند بیمار یا کسی که برنامه تندرستی و بهداشتی از پزشک متخصص بهداشت جسم و روان می‌گیرد می‌باشیم، نباید انتظار داشته باشیم که هر چه ما به آن میل داریم یا آن را دوست نداریم به ما آنرا دستور دهند باید به نسخه عمل کرد و چه نسخه‌ای کاملتر و جامعتر از قرآن مجید و تعالیم حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین، علیهم السلام، است. خداوند متعال همه ما را قدردان این نعمت بزرگ هدایت قرار دهد.

و در پایان، برای تذکر، ترجمه یکی از روایات شریفه که در مذمت غنا و آلات موسیقی و لزوم پرهیز از آنها روایت شده نگاشته می‌شود:

معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۳

در کتاب شریف کافی که یازده قرن بیشتر است مورد مراجعه و استناد علماء و محققان بوده و هست در باب غنا ۲۵ حدیث روایت شده است از جمله روایتی است که از شیخ جلیل القدر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر معروف از هارون بن مسلم از ثقات او از مسعدة بن زیاد که او هم از ثقات و صاحب کتاب است روایت نموده است:

(به این شرح) مسعده گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله (حضرت صادق) علیه السلام مشرف بودم. مردی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! گاهی به مستراح می‌روم و مرا همسایگانی است که کنیزانشان آواز غنائی می‌خوانند و تار می‌زنند و من بسا نشستنم را برای شنیدن از آنها طول می‌دهم. حضرت فرمودند: نکن. مرد عرض کرد: بخدا سوگند من نزد آنها نمیروم فقط شنیدنی است که به گوشم می‌شنوم. حضرت فرمود: از خدا بترس یا حذر کن مگر نشنیده‌ای از خدا که می‌فرماید ":إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولًا["۲۴۷] یعنی گوش و چشم و دل همه مسئولند عرض کرد بلی بخدا سوگند مثل این که من این آیه از کتاب خدا را از عجم و عربی نشنیده بودم ناچار من دیگر به این کار انشاء الله بر نمی‌گردم و از خدا طلب مغفرت و آمرزش می‌نمایم. سپس حضرت به او فرمودند: بر خیز و غسل کن و از خدا هر چه برای تو جلو آمد سؤال کن و طلب مغفرت و آمرزش نما. زیرا تو بر گناه بزرگی مداومت داشته‌ای و چقدر حال تو بد بود اگر بر این حالت می‌مردی خدا را حمد کن و از او توبه بخواه از هر کاری که خدا آن را کراهت دارد زیرا خدا کراهت ندارد مگر کار زشت و قبیح و کار قبیح را رها کن برای اهل آن که برای هر کاری اهلی است.

امید است همین روایت گویا و رسا باشد که هست و الحمد لله.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۴

خواندن نماز به فارسی

س ۱۴. آیا می‌توان نماز را به فارسی (معنی نماز) خواند؟ اگر خیر دلایل ضرورت به عربی خواندن نماز را بفرمایید. (پاسخ را برای ارائه به یکی از دانشجویانم فوری نیاز دارم) التماس دعا.

ج. در الفاظ عربی نکات ادبی و مضمونی وجود دارد که به فارسی ادا نمی‌شود اگر هم ادا شود همه نمی‌توانند، علاوه بر اینکه این الفاظ آنچه که قرآن است وحی الهی است و نکات و جهاتی که در آن منظور است در چنان حد کمالی است که بشر نمی‌تواند کما هو حقه آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند. اذکار دیگر نماز هم همه مأثور و اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده است.

مضافاً بر اینکه این تعهد بخصوص این الفاظ موجب اتحاد شکل و حفظ اساس می‌شود و ترجمه آن به زبانهای مختلف بمرور زمان خصوص که هر کس خودش ترجمه را بگوید موجب اختلاف در اصل مضمون می‌شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و دفع آن معایب باید قرائت و اذکار واجب بعربی باشد.

مضافاً بر اینکه تکلیف و وظیفه این چنین مقرر شده و باید طبق تعلیمات عمل نمود.

پیرامون دیه

س ۱۵.

ج. این مسأله به این نحو که مطرح شده به یک مسأله کلامی شبیه‌تر است تا به یک مسأله فقهی. از نظر فقه و ادله فقهیه حکم همان است که واقع شده است.

و اما از لحاظ جواب به این سؤال ممکن است گفته شود احکام دیات حکمتهای متعدد دارد که در بعض موارد همه این حکمتها وجود دارد و در بعض موارد بعض آنها ملاحظه شده است.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۵

از جمله این حکمتها جبران خسارت، بازداری از ارتکاب جرم و تأدیب مجرم است که هر کدام از این فایده‌ها بر دیه مرتب باشد تشریع حکم دیه برای همان باشد که موجه و لازم است ولی تأمین همه این حکمتها در هر مورد فراهم نیست اگردیه در موردی یا مواردی جبران خسارت ننماید یا بیشتر از خسارت وارده باشد حکمت بازداری و تأدیب محفوظ است.

اصولًا در مثل این مقررات و قوانین نمی‌توان موارد را به حسب خصوصیتی که دارند در نظر گرفت و برای هر کدام دیه خاصی معین نمود یا از اساس آن را موردی قرار داد مثل اینکه دیه یک صنعتگر ماهری را که هر روز صدها برابر دیه‌اش مزد می‌گیرد صدها برابر دیه یک فرد عادی قرار داد یا دیه انگشت یک نفر خطاط را که برای هر کلمه‌ای که می‌نویسد مبالغی زیاد دریافت می‌کند اضعاف مضاعف دیه یک نفر کارگر که با انگشتش کار نمی‌کند ولی با دستش کارهای گرانبها انجام می‌دهد قرار داد. به این گونه اگر وضع دیه و خسارت شود همه به هم ریخته می‌شود و خلاصه معیار شخص است نه شخصیت.

آیا نصف بودن دیه زن با عدالت سازگار است؟

س ۱۶. بالاخره ما عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا دیه زن نصفه مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا شهادت زن نصف مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا زن از شوهرش که باهاش عمری زندگی کرده و جوونیشو به پاش ریخته کمتر از بچه‌هاشه؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم اگه عدالت و برابری هست پس چرا اهل کتاب دیه‌شون نصف دیه مسلمونه؟ عمری ازمان گذشت و خیلی چیزارو نفهمیدیم. امیدوارم شما بهمون جواب این چراها رو بدید.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۶

ج. ای کاش در این عمری که بر ما گذشت همین چند چیز را نفهمیده بودیم! ای کاش نفهمیده‌ها و مجهول مانده‌ها معدود بود و شماره داشت و می‌توانستیم یک میلیون و هزار میلیون و هزارها میلیارد را بشماریم و بگوییم عمری از ما گذشت و برای هزار میلیارد و هزارها میلیارد سؤال، جواب نیافتیم؛ یعنی همه را شناختیم و این مقدار ناشناخته ماند.

می‌دانید که اگر می‌توانستیم ناشناخته‌ها و مجهولاتمان را در یک شماره- هرچه قدر بزرگ باشد و مثلًا عدد یک که در مقابل آن صدهزار صفر گذاشته باشیم- تحت حساب و رقم درمی‌آوریم در علم و دانش در چه مرتبه‌ای بودیم؟

یقیناً در هر مرتبه‌ای بودیم ارسطوها و فارابی‌ها و ابن‌سیناها و صدها از این اشخاص در برابر دانایی‌های ما سر تعظیم فرود می‌آوردند.

اصلًا شما می‌توانید از میان تمام حکیمان و دانشمندان و ریاضی‌دانان کسی را معرفی کنید که بتواند مجهولات خود را به شمار آورد؟ آنچه شمردنی است و در شمار می‌آید معلومات و دانسته‌ها است.

بنابراین چرا فقط از غصه نامعلوم ماندن این چند چیز رنج می‌برید؟ عالم تشریع و تکوین در هر بخش بسیار کوچکش از این چراها بسیار و بی‌شمار دارد. هر جزئی از عالم تکوین و هر فردی از انسان، خود عالمی است که با آنکه به کلی ناشناخته نیست و ناشناخته نمانده است اما باز هم ناشناخته است و چراها در برابر آن هم‌چنان اسباب تحیر ارباب عقول کبیره است و می‌پرسند و کاوشگری می‌نمایند و می‌فهمند که درهر موضوع هم هرچه را بفهمند و کشف کنند همه اسرار آن نیست و در عین حال پرسش را ادامه می‌دهند و چراهایی که حاکی از غرور جاهلانه است بر زبان نمی‌آورند و می‌دانند که هر چه در عالم تشریع و تکوین به صورت و برنامه‌ای که هست باید به همان صورت باشد، اگر غیر از این باشد غلط است.

انگشت اشاره باید از انگشت میانی کوچکتر باشد اگر مساوی آنها باشد غلط می‌شود، درخت توت با همه بزرگی‌اش میوه‌اش باید کوچک باشد و بوته هندوانه با همه ضعف و

معارف دین، ج۲، ص: ۲۷۷

سستی و کوچکی‌اش میوه‌اش چند کیلو می‌شود، در عالم تشریع قوانین و تعالیم اخلاقی و قضایی و اجتماعی و نظامی و غیره همان باید باشد که هست.

دیه زن باید نصف مرد باشد و اهل ذمه همان دیه‌ای را که مقرر شده است باید داشته باشند و دختر باید نصف پسر ارث ببرد و زن

باید گاه چهار یک و گاه هشت یک ارث ببرد، اگر بیشتر یا کمتر باشد غلط است شخصی که چرا می گوید اگرهمه را فهمیده باشد نمی‌تواند چرا بگوید تا چه رسد به اینکه هیچ کجا را نفهمیده باشد.

معارف دین ؛ ج ۲ ؛ ص ۲۷۷

ذلک به این پرسش‌ها هم جواب‌هایی داده‌اند اگر چه نمی‌توان آن‌ها را پاسخ اصلی و تمام حکمت و فلسفه حکم گفت. جواب از این سؤالات در حدی که برای ما ممکن است نیاز به دین‌شناسی و اسلام‌شناسی و شناخت مقاصد اسلامی در ارتباط با روح و جسم و تمام شئون این انسان دارد.

اجمالًا در این احکام، مصالح دنیویه و اخرویه انسان منظور است و فرهنگ جامع و کامل اسلام در حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و روحی و جسمی و مادی و معنوی را باید در نظر گرفت تا بتوان در این مقوله‌ها اظهار نظر نمود.

سؤالاتی پیرامون سن بلوغ

س ۱۷. الف- با توجه به این که بلوغ مرحله‌ای از زندگی است که فعل و ترک فعل شخص آثار حقوقی دارد و هرگونه عمل حقوقی مانند: بیع، نکاح و ... دارای اثر مخصوص خود می‌باشد و فقهای عظام- کثرالله امثالهم- عموماً عقد ازدواج قبل از بلوغ را با رعایت مصلحت مولی علیه و با اجازه ولی صحیح می‌دانند، و با توجه به این که حق فسخ عقد نکاح برای دختر بعد از بلوغ در نظر گرفته نشده است و در زندگی پیچیده امروز چنین عقدهایی توالی فاسدی دارد، آیا حکومت اسلامی می‌تواند این ازدواجها را ممنوع اعلام نماید؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۸

ب- دین مبین اسلام برای پسران سن بلوغ را ۱۵ سال قمری و برای دختران ۹ سال قمری تمام معین نموده است و از طرفی نظر فقهای عظام- کثرالله امثالهم- این است که بعد از فرا رسیدن سن بلوغ نمی‌توان کسی را به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر اینکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. حال سؤال این است که آیا مراد از بلوغ، همان بلوغ طبیعی (آمادگی جسمی برای عمل زناشویی و حاملگی) است یا بلوغ عقلی و رشد عقلانی.

ج- آیا می‌توان بین بلوغ در تکالیف فردی (عبادیات) و بلوغ در روابط اجتماعی از قبیل اعمال حقوقی و ... تفاوت قایل شد؟

د- اگر بلوغ به معنای اهلیت کامل در تصرفات و امور مالی و حقوقی باشد، چرا با توجه به گزارشهای پزشکی و روانی و تأیید متخصصان، س ۱۵ و ۹ سالگی سنی نیست که پسر و دختر را دارای اهلیت کامل در تصرفات مالی و حقوقی دانست؟

ه-- آیا دولت اسلامی می‌تواند بین سن عبادات و معاملات تفاوت قرار دهد و سن خاصی را برای رشد اعلام کند تا اعمال حقوقی بر اساس آن انجام شود؟

ج. احکام شرعیه مورد اینگونه مداخلات قرار نمی گیرند و در ولایت پدر یا جد پدری مصلحت مولی علیه ملحوظ است و استقلال جنسی نسبت به نفس و مال خود با بلوغ جسمی و عقلی که همان رشد و تمییز منفعت از ضرر است حاصل می‌شود و هیچ یک از این دو بلوغ بدون دیگری موجب نفوذ تصرفات نمی‌شود و اختصاص سن بلوغ

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۹

جسمی به عبادت و تعیین سن خاص از پیش خود برای معاملات جایز نیست. والله العالم

علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان

س ۱۸. چرا یک زن مسلمان نمی‌تواند با مردی غیر مسلمان ازدواج نماید؟
ج. در فرض سؤال ازدواج بـانوی مسـلمان با مرد کافر موجب می شود که در مواردی که شوهر بر زن اختیاراتی دارد بر او مسـلط و صاحب اختیار باشد و قرآن کریم می‌فرماید "وَلَن یَجْعَلَ اللّهُ لِلْکَافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا[۲۴۸]" بر حسب این آیه شریفه مؤمن چه مرد باشد چه زن، تحت حکم و فرمان کافر قرار نمی‌گیرد و علاوه بر اینکه مرد کافر کفو زن مسلمان نیست.
در خصوص مشـرک قرآن کریم صـراحت بر نهی دارد و از حکمتهـای این حکم عـالی همین محـافظت بر ایمان زن و جلوگیری از استضعاف او بوسیله کافر است. و الله العالم

علت تحریم مشروبات الکلی

س ۱۹. علت تحریم مشروبات الکلی را بفرمایید.
ج. احکام شـرع تابع ادله است و از حکمتهای تحریم مشـروبات این است که عقل را زایل می کند. و در ضررها و زیانهای جسمی و روانی و اجتماعی آن رساله‌ها و کتابهای بسیار نوشته شده است، و الله العالم

چرا خانم‌ها باید حجاب داشته باشند

س ۲۰. چرا خانم‌ها باید حجاب داشته باشند اگر می‌شود مفصل توضیح بدهید.
معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۰
ج. دلیلش قرآن کریم و روایات شـریفه و اجماع علمای اسـلام است و برای تفصیل مطلب و مصالح مهم حجاب و مفاسد و خطرات بی‌حجـابی بایـد به کتب تفسیر و روایی و فقهی و کتابهـائی که درارتباط باحکمتهای حجاب و اثر آن در سـلامت و صـلاح جامعه نوشته شده است مراجعه نمائید. والله العالم

آیا حدیثی برای حرمت دوچرخه‌سواری بانوان هست

س ۲۱. چرا خانم‌ها نمی‌توانند سوار دوچرخه و زین اسب و ... شوند؟ اگر حدیثی در این باره هست ذکر کنید.
ج. هر چیزی که موجب تهییـج قوای شـهوی غیر زوج باشد و نیز هر چیزی که مفسده‌ای بر آن مرتب شود حرام است و لازم نیسـت برای هر چیزی روایت خاصی داشته باشیم بسیاری از فروع مندرج در قواعد کلی است و حکمش از آن استفاده می‌شود. والله العالم

فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت

س ۲۲. لطفاً بفرمائید چرا در روزه واجب ماه رمضان و یا قضای آن نمی‌توان باقی بر جنابت ماند و اگر کسی ماند و غسل و یا تیمم ننمـود روزه‌اش باطـل اسـت ولی در روزه مسـتحبی اگر کسـی بـاقی بر جنـابت مانـد روزه‌اش باطـل نیست مگر نه اینکه هر دو روزه می‌باشند؟ لطفاً فلسفه این موضوع را بفرمایید.
ج. احکام شـرعیه بر اساس حفظ یا جلب بعض مصالـح یا دفع یا رفع بعض مفاسـد است هر چنـد بیشتر مصالـح و مفاسد بر ما مخفی باشـند مخصوصاً در مورد عبادات؛ آنچه که روح عبادت است تعبد و پرستش و قبول و تسلیم اوامر خداوند متعال است که این حال هر چه بـدون نظر به مصالـح دیگر عمل باشـد خالص‌تر و مقـدس‌تر است، لذا در این برنامه‌های عبادی بنده مخلص فقط توجهش به اطاعت امر است خواه روزه واجب باشد خواه مستحب، یا نماز مثلًا دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی که با این تفاوتها
معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۱

انجام دادن و اطاعت کردن، تسلیم عبد ظاهرتر است و این سرّ بسیار بزرگ و با اهمیتی است که اهل معرفت و بصیرت در تحصیل آن اهتمام می‌نمایند.

مع ذلک در مورد سؤال، تفاوت بین روزه واجب و مستحب این است که آن حال طهارت کمالش در روزه واجب مراعات می‌شود و در روزه‌مستحب که اهمیت روزه واجب را ندارد رعایت این جهت لازم نیست. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۲

صوفیه و فرق باطله

اشاره

س ۱. پیرامون شیخیه و برخی عقائد باطل آنها

ج. نامه جنابعالی در وقتی رسید که مجال اطاله کلام ندارم اجمالًا برای اینکه بطور استعجال و اجمال پاسخ سئوالات را عرض کرده باشم به مقداری که توفیق مساعدت نماید اکتفا می‌نمایم.

اولًا واقع و حقیقت این است که تعجب کردم که پس از این مدت طولانی که از پیدایش شیخیه و شیخ احمد و سید کاظم و انشعاباتی که در این گروه پیدا شده و با این همه رساله‌ها و کتابهائی که پیرامون آنها و در ردّ عقاید آنها نوشته شده و بطلان امر آنها مکشوف گردیده است باز هم شخص فاضلی از صحت و فساد عقائد این فرقه پرسش نماید و از اجماع علماء و محدثین بر فساد آرای باطل آنها و بی سابقه بودن آن در بین شیعه مطلع نباشد.

مثل عقیده به وجود عالم کامل منحصر بفرد (غیر از وجود مبارک امام حی موجود در این عالم حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری امام دوازدهم علیه الصلاهٔ والسلام) که جمیع علما و فقهاء موظف باشند از آن عالم منحصر به فرد حکایت و روایت کنند و در برابر او حق اجتهاد و تکلم نداشته باشند.

و ثانیاً بدون اینکه در اینجا بخواهیم به بیان معایب این گروه و زیانهائی که افکار و آرای عجیبه و غریبه و در بعض موارد نامفهوم و مضحک آنها برای اسلام و مسلمین داشته بپردازیم و یا در انگیزه‌های سران آنها و کسانی که مستقیم و یا غیر مستقیم به این فرقه تراشی کمک کرده و آنرا تشویق نموده‌اند سخن بگوئیم و یا فساد عقایدی را که به آنها

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۳

در مثل معراج و معاد نسبت داده شده که با ضرورت اسلام یا ضرورت تشیع مخالف است مطرح کنیم، یا از عقاید غلوآمیز آنها و اینکه این مؤمن کامل چگونه شد که در خانواده خوانین قجر قرار گرفت سئوال کنیم، یا عقیده‌ای را که به شیخ احمد در انکار حیات حضرت بقیهٔ الله ارواح العالمین له الفدا نسبت داده شده که در رساله رشتیه خود (جوامع الکلم ص ۱۰۳) به فوت آن حضرت روحی‌فداه تصریح نموده است، و در نهایت عدم خلو زمان را از امام معصوم برخلاف نصوص صریحه و عقیده صحیحه شیعه امامیه انکار کرده است به مریدانش که بسا بسیاری از آنها چنین عقیده فاسده را نداشته باشند نسبت دهیم چون هر چه از این مقوله‌ها درباره این فرقه بگوئیم تجدید مطلب است و با آنچه بزرگان و اعلام شیعه پیرامون این گروه نوشته و فرموده‌اند بقدر کافی حجت بر آنها که گرایشی به اینها نداشته باشند تمام است مضافاً بر اینکه دور این مسلک رو به زوال و پایان است و امکان اینکه بتوانند در حال یا آینده در اذهان مردم (مگر افرد بسیار ساده و بی‌اطلاع از معارف اصلیه تشیع) زمینه نفوذ داشته باشند بسیار کم یا منتفی است.

علی هذا فقط در پاسخ جنابعالی عرض می‌کنیم که بر این ادعاء رکن رابع یا مومن یا ناطق کامل اگر چه مدعی آن از همه آن نسبتها مبرّا باشد و در سائر عقایدش مستقیم و در خط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد هیچ دلیلی از قرآن کریم و احادیث معتبره وجود ندارد و بدعت مسلم است و مدّعی آن مبدع است.

راه راست همان است که در عصر غیبت کبری و قبل از آن، علمای بزرگ و حمله علوم و احادیث امثال کلینی و صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و محقق و علامه و شهیدین و وحید بهبهانی و بحرالعلوم و کاشف الغطاء وصاحب جواهر و شیخ انصاری و میرزای شیرازی و آیت الله بروجردی قدس سرهم و صدها و هزارها حاملان علوم و معارف اهل بیت طی کرده که بر هر مجتهدی واجب است که به اجتهاد خود عمل نماید و تبعیت و تقلید از اجتهاد هیچ مجتهدی و لو بلغ فی العلم ما بلغ بر مجتهد دیگر جایز نیست.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۴

و حدیث بصائر الدرجات که به آن اشاره فرموده‌اید با صرف نظر از ضعف سند آن و اینکه مثل علامه مجلسی‌رحمه‌الله متن آن را چنین توصیف می‌فرماید: (والخبر لا یخلو من تشویش و النسخ التی عندنا کانت سقیمهٔ فاوردناه کما وجدناه والمقصود منه ظاهر لمن تامل فیه)[۲۴۹] هرگز به این ادعای واهی ارتباط ندارد و همانطورکه علامه مجلسی فرموده است با تأمل مقصود از آن ظاهر می‌شود.

این حدیث که متضمن مضامین عالیه است مربوط به ائمه علیهم السلام و اعداء معروف آنها است و هم ردّ بر کسانی است که مقصود از اسامی فرائض و واجبات را ائمه علیهم السلام و محرمات و معاصی را اعداء آنها دانسته‌اند و خود را مکلف به انجام فرائض و ترک محرمات نمی‌دانستند که بدیهی است این عقیده کفر صریح است و چنان‌که در حدیث می‌فرماید معتقد به این عقیده مشرک به خدا است وشرکش آشکار است و در آن شکی نیست هر چند صاحبان این عقیده باطله خود را از محبان آل محمد صلوات الله علیهم بدانند.

غرض اینست که مراد از حدیث معلوم است و این مسئله معرفت مؤمن کامل (غیر از امام وقت که بر حسب اخبار کثیره معرفت او واجب است و هر کس بمیرد واو را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است) اصلًا از آن استظهار نمی‌شود.

تا پیدایش این طائفه کسی این تفسیر را برای آن نکرده است و یقیناً شخص مؤلف بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار القمی قدس سره نیز غیر از این معنای ظاهری که عرض شد از آن استظهار نکرده است و در خیالش هم این فکر مستحدث رکن رابع و مؤمن کامل خطور نکرده است.

مقصود از رجالی که معرفت آنها را آن گروه گمراه کافی از عمل به واجبات و فرائض می‌دانستند ائمه علیهم السلام است و مقصود از رجالی که معرفت آنها را کافی از ترک

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۵

محرمات می‌گفتند اعدای آنها است که در واقع این فرقه دین را در معرفت اولیای خدا و اعدای خدا (تولی و تبری) خلاصه می‌کردند که امام علیه‌السلام با آن شدّت و تاکید فساد آن را اعلام و معتقد به آن را مشرک خوانده است.

و اما جمله‌ای از این حدیث که بالخصوص به آن اشاره کرده‌اید «و ذلک الرجل هو الیقین و الایمان و هو امام امته و اهل زمانه» حتماً مراد از رجل در این جمله امام معصوم یعنی شخص حضرت صادق علیه‌السلام و سائر ائمه علیهم السلام است و ارتباطی به عالم کامل غیر از ائمه علیهم السلام و به خوانین قجر و کریم‌خان و محمد خان و زین‌العابدین خان و ابوالقاسم خان و خود شیخ احمد و سید کاظم و غیرهم ندارد.

واقعاً خیلی عجیب است که کسی بخواهد با تفسیر مثل این حدیث که مقصود از آن ظاهر و مبین است فرقه‌سازی کند و بر سر راه

بندگان خدا برای اضلال آنها بنشیند در حالیکه با هزار تکلف این جمله و کلّ این حدیث قابل تفسیر به رکن رابع و ناطق واحد غیر از ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیست و تا زمان استحداث این فرقه اصلًا چنین استنباطی از آن در بین اعاظم محدثین مطرح نبوده است.

فقط آنها هستند که معرفتشان واجب است و چنان‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«و انّما الائمهٔ قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده و لا- یدخل الجنهٔ إلا- من عرفهم و عرفوه و لا- یدخل النار إلا من انکرهم و انکروه»[۲۵۰]

این احادیث مربوط به این بزرگواران است که قرآن درباره آنها می‌فرماید ":ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا["۲۵۱] نه خان قجری یا استاد او سید کاظم و شیخ احمد و هر کس دیگر.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۶

ابواب ائمه

راجع به این سؤال که آیا بعد از هر امامی عده‌ای‌به نام ابواب بوده‌اند؟ جواب این است که اگر سؤال از این باشد که بعد از امام قبل و در عصر امامت امام بعد ابوابی از امام قبل باشند حتماً چنین چیزی نبوده است و قابل قبول نیست زیرا همه موظف بوده‌اند که به امام بعد رجوع نمایند، و اگر مقصود این است که آیا هر یک از ائمه علیهم السلام درعصر امامت خود وکلائی و نوابی داشته‌اند یا نه این سئوال منطقی است و در صورتی که موانعی مثل تقیه وجود نداشته باشد طبعاً تعیین وکلاء برای رتق و فتق امور و رسیدگی به حوائج شیعه انجام می‌گرفته و افرادی به این سمت معین می‌شدند نظیر افرادی که از طرف حضرت امیر علیه‌السلام مثل مالک اشتر و ابن عباس و دیگران منصوب می‌شدند و در زمان حضرات امام علی النقی و امام حسن عسگری علیه‌السلام و غیبت صغرای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه این برنامه معمول بود که از مشهورترین آنها در عصر غیبت نواب اربعه بوده‌اند که شاید علت شهرت و مقبولیت عامه آنها یا عموم نیابت آنها نسبت به همه بلاد بوده در حالیکه شاید در سائرین کسی که گنجایش این وسعت را داشته باشد نبوده است یا اینکه به اعتبار شخصیت ممتاز خودشان بیش از دیگران مرجع امور و مراجعات مردم بوده اند و یا اینکه وکالت دیگران نیز بواسطه آنها ابلاغ میشده است که به هر حال ظاهر این است که این چهار نفر حائز مرکز شیعی بوده‌اند که دیگران در حد آنها نبوده ولذا وقتی به علی بن محمد سمری رضوان الله تعالی علیه اعلام شد که غیبت تامه واقع شده است، باب سفارت و وکالت خاصه مطلقا مسدود شد.

اما اینکه امیرالمؤمنین یا سائر ائمه علیهم السلام ابوابی داشته باشند که از آنها در افاضه علوم نیابت داشته باشند و مثل قائم مقام و واسطه منحصر به فرد باشند که بدون توسل به آنها و شناخت آنها کسب علوم و معارف ائمه علیهم السلام ممکن نباشد چنین چیزی

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۷

سابقه ندارد حتی در زمان غیبت صغری نیز محدثین و علماء به کار خود یعنی روایت احادیث و نشر علوم و بیان احکام بدون مراجعه به نواب اشتغال داشتند.

خلاصه، چنین امری سابقه نداشته است که شناختن یک یا چند نفر از اصحاب مدخلیت در کسب علوم از اهل بیت علیهم السلام داشته باشد که حدیث آنها و گفته آنها در شرعیات تعبداً مثل قول ائمه علیهم السلام حجت باشد آن چنان که معتقدان به رکن رابع و عالم کامل می‌گویند. البته این مورد تصدیق است که بعض اصحاب ائمه علیهم السلام، علوم بیشتر و احادیث زیادتر از بعض دیگر را تحمل کرده‌اند مثل سلمان یا محمد بن مسلم یا زراره اما این بیشتر از این نیست که او حامل احادیث و ناقل علوم بیشتر است و موجب حصر بیان حدیث و ابلاغ احکام و وساطت منحصره او بین امام و امت در علوم شرعیه نمی‌باشد.

و اما سؤال از شغل شاغل نواب اربعه آنچه که بالفعل به نظر می‌رسد این است که شغل شاغل آنها همان تصدی امور نیابت خاصه و

مرجعیت عامه بوده است و اگر شغل دیگری داشته‌اند معلوم نیست که بالمباشرهٔ به آن اشتغال داشته‌اند یا بواسطه، و عثمان بن سعید اگر چه ملقب به سمّان و زیات است با اینکه از کودکی و چنان‌که به خاطر دارم از سنّ یازده سالگی به خدمت امام افتخار داشته است شغل اصلی او همان خدمت امام علیه‌السلام بوده است به هر حال اگر هر شغلی هم داشته‌اند اشتغال آنها به آن شغل در حدی بوده است که با انجام وظایف نیابت که در آن زمان به ملاحظات متعدد وسیع و گسترده بوده است مزاحمت ننماید.

اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و ...

س ۲. بعد التحیهٔ والسلام معروض می‌دارد که نظر حضرتعالی در مورد عرفائی که قائل به طریقت و وحدت وجود و موجود و حلول و اتحاد و مهدویت نوعیه و صلح کل و ترک عبادات و اتیان محرمات میباشند

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۸

چیست؟ با توجه به اینکه داشتن اینگونه عقائد مستلزم انکار ضروری دین میباشد آیا اینگونه افراد در حکم بقیه کفّارند یا خیر؟ و اگر کسی قبلًا در سلک مسلمانها بوده ولی بعدها در اثر ارتباط با این فرقه دارای چنین عقائدی شده باشد و عقائدش را هم برای دیگران اظهار میکند آیا چنین کسی در حکم مرتد است یا خیر؟

ج. عقیده بوحدت وجود که وجود را مثلًا دریا و کل اشیاء را مثل امواج آن بداند یا صدور اشیاء را از خدا بطور صدور معلول از علت یا نور از شمس و یا حبر و حرف بداند، و حلول و اتحاد و جواز ترک عبادات و جواز فعل محرّمات و صلح کل بعض معانی فاسده آن خلاف مذهب حق تشیع اثنی عشری است بلی اگر افرادی این اصطلاحات را بگویند و حتی اظهار عقیده کنند ولی ملتفت به معنی و لوازم باطله آن نباشد حکم بکفر آنها نمی‌شود.

معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق

س ۳. در شهر ما از زمانهای قدیم گروهی از مردم عقیده دارند که خدا در حضرت علی علیه‌السلام حلول کرده و به آن ایمان دارند و به علی اللهی مشهور هستند و به زبان تُرکی نیز گوران می‌خوانند و به فارسی به بیان خودشان اهل حق گفته می‌شود. و از این فرقه جماعت در شهر ایلخچی نیز زیاد است و با هم رفت و آمد دارند و هفته‌ای یکبار در خانقاه جمع می‌شوند و از کلام کشف‌الاسرار در جم خانه که یکی از کتابهای آنهاست برای سرسپردگان از آن قرائت می‌شود و کتاب دیگری که بنام چهل تنان یکبار در ۲۰۰۰ جلد در فروردین ۱۳۴۷ در چاپخانه درخشان بچاپ رسیده است. بعد از چاپ و توزیع کتاب مذکور عقاید آنها بر مردم آشکار گردید بطوری که به جمع‌آوری این کتاب اقدام

معارف دین، ج۲، ص: ۲۸۹

کردند، علایم ظاهری آنها این است که موی سبیل‌هایشان را اصلًا اصلاح نمی‌کنند و موی سبیلشان به دهانشان می‌رود، زمانهای قدیم به علت آگاهی دادن روحانیت، مردم چندان با اهل این فرقه معاشرت نداشتند و از آنها نه دختری می‌گرفتند و نه دختری می‌دادند و حتی قبرستان آنها جدا از قبرستان مسلمانان بود و مرده‌های خود را در قبرستان مخصوص دفن می‌کردند ولی بعد از انقلاب اسلامی بخصوص در این چند سال اخیر که صوفیگری را تبلیغ می‌کنند به خود جرئت داده و تشکیلاتی کار می‌کنند و عقاید خود را مرموزانه ترویج و اشاعه می‌دهند و از مسلمانان کسانی هستند که آگاهانه و یا ناآگاهانه دختران خود را به پسران این فرقه (علی‌اللّهی) می‌دهند و یا از افراد این فرقه فاسد برای مراسمات مسلمانان آشپزی می‌کنند و از این فرقه یک نفر بدون تحقیق، شورای شهر شده است و مردم در این مسائل بلاتکلیف مانده‌اند، لذا با ارسال چند صفحه از کپی کتاب دفتر آفرینش اسرار حقیقت از کتاب چهل تنان و صفحاتی چند از اعتقادات اهل حق از کتاب ایلخچی بحضور استدعا داریم از چگونگی معاشرت مسلمانان با

این فرقه باطل و فاسد و همچنین در مورد مشرک بودن آنها و انتخاب همسر و ازدواج با آنها ما را آگاه وبطور شفاف حکم شرعی آن را بیان فرمائید.

ج. در فرض سوال فرقه‌ی معروفه به اهل حق که نمونه‌ای از عقائد آنها را ارسال داشته‌اید از طریق حق منحرفند و جداً لازم است مؤمنین و مؤمنات از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند و ازدواج با آنها نیز حرام است. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۰

فرقه اسماعیلیه و اتباع آغاخان

س ۴. درباره آغاخان، فرقه اسماعیلیه و برنامه‌های ایشان و عضویت در انجمن آنها و استخدام در دستگاه آغاخان تفصیلًا حکم الله را مرقوم بفرمائید.

ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه از دین مبین اسلام منحرفند و قبول خدمت در ادارات آنها و شرکت و حضور در برنامه‌های آنان جائز نیست. و الله العالم

رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

س ۵. آیا رفتن به خانقاه جایز است؟ یا هر مکانی که افرادی بنام شاه نعمت الله یا ذهبیه و یا خاکساریه یا هر فرقه دیگر بنام فقراء اجتماع می‌کنند و با اسم تبلیغات اسلامی و روضه‌خوانی و یا جشن اعیاد و یا وفیات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و بنام ذکر فضائل و مناقب بزانوهای خودشان میزنند یا پیشانی خود میزنند از نظر شرعی آیا رفتن در آن مجلس و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

ج. رفتن به خانقاهها و حضور در جلسات فرق صوفیه و به اصطلاح خودشان فقراء و شرکت در برنامه‌های آنها که به اسم تبلیغات اسلامی و به اسم برگزاری اعیاد و ایام سوگواریهای مذهبی و ذکر فضائل حضرت امیرالمؤمنین و سائر ائمه اطهار سلام الله علیهم و مدائح آن بزرگواران اجراء مینمایند ترویج باطل و ضلال و اضلال و بدعت است و مؤمنین باید جداً از آن خودداری نمایند و از مجالست و مصاحبت با آنها پرهیز کنند خداوند متعال آنها را بصراط مستقیم اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام هدایت و به مؤمنین در استقامت و پایداری در مواضع ایمانی ثبات قدم و مصونیت از لغزش و انحراف عطا فرماید.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۱

تمایل به اعتقادات صوفیانه

س ۶. اینجانب پس از نفوذ و بررسی اوضاع چند خانقاه مشاهده کردم تعدادی از جوانان، ناآگاهانه به این فرقه متمایل شده‌اند (بطوری که مراجع و علماء را قبول دارند اما از نظرات آنها آگاه نیستند) و با عنایت به اینکه اخیراً به دلایلی فعالیت این گروه بسیار گسترده شده و به معرفی ناقص اسلام و تشیع می‌پردازند خواهشمندم جهت شناخت بیشتر مردم از این فرقه مطالبی از قبیل طهارت آنها، اعتقادات صوفیانه، معاشرت با آنها، دادن نذورات به آنها و غیره با دست خط مبارک مرقوم بفرمایید.

ج. صوفیه با فرق و انشعابات بسیاری که دارند اگر چه در انحراف در یک سطح نیستند و بسا برخی از آنان خارج از رقبه اسلام شمرده نشوند، در مجموع منحرفند و عقائد خاصه‌ای دارند غیر اسلامی بهر حال معاشرت با آنها و تقویتشان و دادن نذور به آنها و رفتن به خانقاه آنها که موجب ترویجشان می‌شود حرام است و باید مؤمنین از آنها بپرهیزند. والله العالم

عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او

س ۷. بعد از تقدیم سلام معروض می‌دارد در مطالعات اسلامی به دوگانه گوئی‌های زیادی نسبت به حسن بصری برخورد کرده، در صورتی که شخصیتهای علمی شیعی او را نپذیرفته‌اند ولی او را سر حلقه عرفا و مجاز در ارشاد از ناحیه علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شناخته‌اند آیا حسن بصری ثقه اکابر شیعه و براستی از مجازین امام علی روحی فداست؟

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۲

ج. حسن بصری قدر مسلم متهم به نصب و انحراف از حضرت أمیرالمؤمنین است و این اتهام نسبت به اوائل زندگی او و عصر خلافت حضرت امیر سلام الله علیه ثابت است. وی مورد تجلیل و تعظیم مخالفین و از مشایخ روات جمعی از محدثین آنها است و در کتب حدیث و مشایخ و رجال و روات شیعه جائی ندارد اگر چه منقولاتی دال بر توبه و ندامت و بازگشت او به حق وارد شده اما ثابت نیست حشره الله مع من یحبه.

علی هذا به نقل و روایت مثل او در مسائل اعتقادی و فقهی اعتماد نمی‌شود کرد مگر به روایات صحیحه مأثوره از طرق اهل بیت علیهم‌السلام ثابت باشد که بعنوان تأیید قابل ذکر است. بینش شخصی و نظر و عقیده خاص او قابل استناد نیست، بلکه معلوم البطلان است و الله اعلم بحقائق الامور و هو الهادی.

عرفان اسلامی و عارف حقیقی

س ۸. خواهشمند است تعریفی از عرفان و عارف در اسلام مرقوم فرمائید.

و آیا افراد مخصوصی به این مقام می‌رسند یا برای هر کس ممکن است؟

ج. متأسفانه لفظ عرفان و عارف در عصر ما مورد سوء استفاده و منحرف کردن مردم از تعالیم واضح دین شده است. اطلاق این لفظ بر هر مسلمانی که معرفت به توحید خدا و سائر عقائد حقه داشته باشد جائز است هر کس از تعالیم و هدایتهای قرآن و حدیث بیشتر اطلاع داشته باشد عارف و با معرفت است و هر کس در خلقت آسمان و زمین و آیات الهی و عجائب عالم آفرینش و عظمت و وسعت عالم و دلائل بی‌شمار بر علم و قدرت و حکمت خدا بیشتر فکر کند علم و عرفانش بیشتر است.

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُوْلِي الألْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۳

خَلَقْتَ هَذا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ"[۲۵۲] تفکر در خلق و تفکر در فناء دنیا همه عرفان بخش است تفکر در خود انسان در چشم و گوش و بینی و میلیونها اسرار وجود انسان که هنوز هم بیشترش ناشناخته است همه معرفت بخش است.

توضیحاً قابل ذکر است: برخی از کسانی که مکتب به اصطلاح خودشان عرفان را تعریف می‌کنند عرفان در برابر فلسفه، علم می‌گویند، و عالم به آن را عارف می‌خوانند و در فرق آن با فلسفه می‌گویند موضوع فلسفه مطلق وجود است از وجود خدا تا همه موجودات تا ذره و کمتر از ذره و روح و جسم و عرش و کرسی و جن و انس و ملائکه و ...، که البته بر مبنای اصالهٔ الماهیهٔ وجود مفهومی انتزاعی از تحقق همه و صادق بر همه است و بحث قائل به اصالهٔ الماهیهٔ در ذوات اشیاء متمایز الحقیقه است و بنا بر مبنای اصالهٔ الوجود و اینکه هر چه وجود دارد بوجود موجود است (بلکه موجود همان وجود است و حقیقی است) مثل نور ذات تشکیک و تمایز مصادیق آن به مراتب و وجوب و امکان و شدت و ضعف است و بنابراین لازم شود همه موجودات از باری تعالی و به اصطلاح آنها واجب الوجود و کل عالم امکان و ممکن الوجود در حقیقت ذات اشتراک داشته باشند و بطور مطلق متباین بالذات نباشد.

در نتیجه با مفاد مثل "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ["۲۵۳] موافق نمی‌شود و مفاد این جمله کریمه عظیمه که از آن بطور مطلق نفی مثل خدا می‌شود و (لیس کمثله شیء فی ذاته و صفاته و نعوته) می‌باشد مقید می‌شود و (لیس کمثله شئ فی صفاته و نعوته) می گردد، به هر حال از این بیان اگر چه فی الجمله غیریت و مغایرت بین خالق و مخلوق استفاده می‌شود ولی غیریت آنها در حقیقت و کنه ذات به تمام معنی فهمیده نمی‌شود بلکه مماثلت ذاتیه از آن مفهوم می‌شود مع ذلک در فساد مثل اینکه قائل به وحدت مصداقی و عینیت آن باشند

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۴

نمی‌باشد و اینکه کسی بگوید وجود حقیقت واحد نامتناهی است که از آن تعبیر به الله و واجب الوجود می‌شود و سائر اشیاء از عرش و کرسی و زمین و ... همه مراتب وجودی همان وجود نامتناهی و واجد شمرده می‌شوند این با موضوع فلسفه که مطلق وجود است و دارای دو مصداق متباین بکنه ذات می‌باشد سازگار نیست.

اما موضوع باصطلاح علم عرفان را وجود مطلق می گویند و مصداق واحد آن را خداوند متعال می‌دانند، و کسی را عارف می گویند که بعکس حکیم که از مطلق وجود بحث می کند از وجود مطلق بحث می‌نماید نه غیر او بنابراین تفکر در آیات خدا و خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و نظر در آثار علم و قدرت خدا که با تاکید در آیات قرآن مجید مثل "،وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ["۲۵۴] و مثل "أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاء كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ [۲۵۵] به آن ترغیب شده و معرفتی که از آن حاصل می‌شود عرفان نمی‌دانند و تفکر در این آیات و نظر در ملکوت آسمان و زمین چون نظر در وجود مطلق که مدعی عرفان می گوید نیست، عرفان و معرفت نمی‌باشد. این عرفان که قائل بوجود مطلق باشند که مصداق آن منحصر به فرد و مقتضای اطلاق آن وحدت و نفی کثرت است از قرآن مجید و روایات معتبر استفاده نمی‌شود. اصل وجود حقیقی وجود که امر انتزاعی نباشد مورد انکار بسیاری از به اصطلاح محققان و حکما است، و وجود مطلق که همه باشد یا همه او باشند یا همه، مراتب وجودی او باشند و نسبت همه به او نسبت امواج به دریا و حروف به حبر، و (سه نگردد ابریشم ار او را/ پرنیان خوانی و حریر و پرند)، این معانی از قرآن مجید و روایات فهمیده نمی‌شود، و همان مشرب و اصطلاح وحدت وجود را که اعلام متکلمین و متشرعه و مؤمنین به کتاب و سنت نمی‌پذیرند نشان می‌دهد. هیچ یک از

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۵

اسماء الله الحسنی مفهوم وجود مطلق را ندارند بلکه همه بر خلاف آن دلالت دارند، و اگر کسی بخواهد آنها را اسماء وجود مطلقی که خود تصور کرده بداند باید همه را حمل بر خلاف ظاهر و بلکه خلاف صریح آنها بنماید و وارد سخن از هویت و کنه شود هر چند بگوید کنه وجود نیز نامعلوم است.

عارف حقیقی کسی است که بکل اسماء و صفات و نعوت الهیه که قرآن کریم و روایات صحیحه و ادعیه معتبره بر آن دلالت دارند تصدیق داشته باشد و مؤمن باشد و او را خالق و خودش و همه را مخلوق و او را رازق و خود را مرزوق و او را قاهر و همه را مقهور و او را رحمان و رحیم و خود را مرحوم و او را مالك و همه را مملوك و و ... و او را غیر همه و همه را غیر او بداند و سیر در راهی که منتهی به انکار واقعیت و حقیقت این عناوین می‌شود اگرچه در حدّ بسیار ضعیف باشد عرفان نیست و جهل است. سیر در راهی که منتهی بنفی همه اشیاء می گردد و متحقق را فقط وجود مطلق که اقلًا وجود هویتی به این معنی محل اختلاف حتی بین ارباب به اصطلاح معقول است می‌دانند عرفان نیست، و معرفتی که از طریق هدایت کتاب و سنت و وحی و ارشاد امناءالله و نهج البلاغه و صحیفه کامله و ... حاصل نشود و نصوص، آن را نفی نماید عرفان و معرفت نیست. عرفان و معرفت خدا "لاـ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ["۲۵۶] و (انه محتجب عن العقول كما هو محتجب عن العیون) و (هو الواحد الاحد "(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ""يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ["۲۵۷ "]خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ["۲۵۸ "]يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي

الصُّدُورُ["۲۵۹] و لا اله الّا هو وحده لا شریك له و و ... می‌باشد و خلاصه خدای قرآن و خدای اسلام و خدای نهج البلاغه و اینهمه روایات و ادعیه توحیدی

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۶

معرفت بخش با وجود مطلق متحد المعنی نمی‌باشد و عارف و عرفان اسلامی و قرآنی را نباید به این عرفان اصطلاحی و مبتدع و ملتقط اشتباه نمود.

راه رسیدن به عرفان واقعی

س ۹. چگونه به عرفان واقعی برسیم؟

ج. عرفان واقعی و اسلامی (نه آنکه صوفیه و افراد به اصطلاح عرفاء می‌گویند) از تفکر در آیات آفاقیه و انفسیه یعنی تفکر در عالم آفرینش زمین و آسمان و عجائب مخلوقات آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است و تفکر در وجود خود و همه مخلوقات حاصل می‌شود. والله العالم

فرقه بهائیت و اعتقادات آنها

س ۱۰. لطفاً در خصوص پیدایش فرقه بهائیت و اعتقادات آنها توضیح دهید.

ج. به کتبی که در رد این فرقه ضاله نوشته شده مانند: «تاریخ جامع بهائیت» و «ساخته‌های بهائیت در صحنه دین و سیاست» و «انشعاب در بهائیت» و «کشف الحیل» و نظایر اینها رجوع نمایید. اجمالًا در پیدایش آن از آغاز به روسها وابسته‌اند و بعد از آن در خدمت استعمار انگلیس و صهیونیسم قرار گرفتند و در زمان کنونی مزدور تمام عیار آمریکا هستند شرح خیانتها و جنایتهایشان از اول تا بحال تاریخی سیاه و پر از ننگ و تقلب و تزویر است.

آیا امثال جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه‌السلام مأموریت دارند

س ۱۱. حضور مبارك حضرت آیة الله العظمی آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی مدّ ظله با عرض سلام و ارادت استدعا دارم بفرمائید: تفکر زیر در مذهب تشیع جایگاهی دارد؟ جنید بغدادی از حضرت قائم

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۷

امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف مأمور اخذ بیعت معنوی بوده و در زمان غیبت اجازه داشت جانشین هم تعیین کند و جانشین طریقتی هم تعیین کرد که او ابو علی رودباری بود؟

ج. علیکم السلام و رحمة الله، این توهم هیچ اصل و جایگاهی ندارد و در کتابهای معتبر مربوط به احوالات حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء و نواب خاصّ آن حضرت مانند کتاب کمال الدین صدوق، و غیبت نعمانی، و غیبت شیخ طوسی اسمی از جنید و رودباری نیست، و دعوای اینکه کسی از طرف آن حضرت مأموریت اخذ بیعت یا اختیار تعیین جانشین داشته باشد کذب محض و جعل است و هیچ کس پس از پایان عصر غیبت صغری و نیابت جناب علی بن محمد السمری از طرف آن حضرت بلا واسطه یا با واسطه نیابت یا وکالت خاصّه یا مأموریت اخذ بیعت، ندارد و هر کس ادعا کند باید تکذیب شود و هو کذّاب مفتر.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۸

متفرقات

شعر، قریحه شعری و انواع شعر

س ۱. مستدعی است درباره شعر، قریحه شعری و انواع شعر به تفصیل ارشاد فرمائید.

ج. قریحه ادبی و ذوق لطیف شعری یکی از هزاران آیات الهی در وجود انسان است و دلیل غیب وجود، وسعت و گستردگی باطن و معنویت اوست.

این همه لطائف و ذوقیات و اشعار شیوا و مضامین بکر و تازه و بدیع که میلیونها انسان شاعر به زبانهای گوناگون در طول تاریخ و در هر عصر و زمان سروده‌اند همه تراوش باطن و غیب وجود این انسانی است که نه هرگز تمام شده و نه تمام می‌شود.

لطایف و ثمرات ذوقها همواره در ظهور است و اقیانوسهای مواج معارف و نکته گویی و مضمونهای بکر و جدید علی الدوام از منبع طبع این بشر جاری است.

این همه افکار، این همه تشبیهات و این انواع شعر و سخن نو چگونه ساخته می‌شود و از کجا گرفته می‌شود؟

این چشمه‌های جوشان و خروشان که مثل امواج دریاهای متلاطم جلب نظر می‌کند و در شنوندگان این همه اثر می‌گذارد از کجا برمی‌خیزد؟

این ها همه دلیل بر عمق وجود انسان و ارتباط او با یک مرکز فیاض لایزال و غیر متناهی است.

اگر این معنویت و این باطن و این ارتباط نبود، نوپردازیهای تمام نشدنی که هر شور شاعری را جدا مطرح می‌کند، همان عصر اول پیدایش بشرتمام شده بود.

معارف دین، ج۲، ص: ۲۹۹

شاعران بیشتر در مواد شاعر و الفاظ و معانی آن سخن گفته‌اند، چنان‌که در سایر آیات الهی نیز به همان خود آیه و نشانه مثل کوه و معدن و انسان و حیوان و دریا و درخت و ذره و اتم و ستاره و و ... و خواص آنها توجه شده و بسیاری از علوم از همین توجه شکل گرفته است، اما به مبدأ این اشعار و خالق این استعداد و قریحه توجه نمی‌کنند.

تماشای جمال شعر و جمال طبیعت و مرغزار و آبشار و دریا و جمال انسان و آسمان بشر را از خالق این همه جمال و ذی‌کمال حقیقی باز داشته و مانع شده که از ظاهر باطن را ببیند و از صورت به حقیقت و از اسم به مسمی و از لفظ به معنی و از اثر به مؤثر برسند.

و حاصل سخن اینکه ذوق و قریحه و التذاذ از سخن فصیح و بلیغ و نظم و نثر زیبا از مواهب مهم است که به این بشر اعطا شده و از آن می‌توان به درک حقایق بزرگ نایل شد و جمال شعر و نظم و نثر بلیغ از جمال هیچ یک از مناظر زیبا و دلربا کمتر نیست و همه آیات خداوند و نشانه‌های جمال و جلال و کمال ذات‌لایزال اویند و به این جهت است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمال این قریحه ادبی در وجود خود و اهل بیت و خاندان مکرمش را چنین توصیف می‌نماید:

«وَإِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصونُهُ»[۲۶۰].

از قریحه و ذوق شعری و ادبی نیز مثل سایر نعمتهای الهی باید بطور معقول و مشروع استفاده شود و همانطور که می‌توان آن را برای نیل به مقاصد عالیه و تهذیب اخلاق و تکمیل معارف، وسیله قرار داد و افکار و اندیشه‌های سالم و پاک را نشر داد، صرف آن در نشر اندیشه‌های فاسد و ترویج اخلاق زشت و دعوت به انحطاط و خیانت و انواع افکار و اعمال زیان‌بخش و سوء استفاده از آن نیز ممکن است.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۰

شعر انواع متعدد دارد: از آن جمله اشعاری که متضمن بیان حقایق و معارف و حکمت‌ها و پندها و نصایح و مواعظ و حکایتها و نکات تربیتی و اخلاقی و ترغیب به آنهاست. در توحید و الهیات و بیان آیات الهی و آثار قدرت خداوند متعال و دعا و مناجات و

عرض حاجات به خدا و ستایش و نیز مدائح و مناقب و مراثی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام و سوق انسان بسوی کمال معنوی و قرب حضرت باری و دفاع از حق و تبلیغ ارزشهای واقعی انسانی و اسلامی می‌باشد.

تأثیر و نقش این اشعار بیش از آن است که بتوان توصیف نمود و بسا یک قصیده یا یک قطعه یا یک بیت شعر بقدری رسا و مؤثر است که خطبه‌ها و بیانیه‌های بلند و فصیح و بلیغ آن اثر را ندارد.

در احیاء حق و کوبیدن ظلم و ظالم، در تحریک و تهییج مردم به کارهای خیر و احسان، و ایثار و صبر و فداکاری و قیام علیه ستمگران، در جهاد نفس و پارسایی و تقوی و عدالت، و نکوهش هواپرستی و حب دنیا و جاه و خلاصه در پاسداری از همه ارزشهای اسلامی و فضایل انسانی شعر از عوامل مهم بوده و هست.

کسی نمی‌تواند برای قصیده فرزدق یا اشعار کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی قیمت و بهائی تصور نماید.

خوشبختانه ثروت اسلامی و مذهبی ما از این نوع اشعار بزبان عربی و فارسی و لغات دیگر بسیار عظیم و موجب افتخار و مباهات است. شعراء عرب و عجم در این رشته‌ها داد سخن و بیان حقایق را داده‌اند و اشعار آنها سرشار از حکمت و معرفت و آگاهی و بصیرت و ایمان و شوق و ذوق و حسن قریحه و دعوت بحق و هدایت خلق و تعهد است و همه الهام می‌باشد و از همان کنوز الهیه است که حتماً مفاتیح و کلید آن زبان این شعراء است. به قدری که هنگام خواندن و شنیدن این اشعار فکر انسان اوج می گیرد و معراج می‌یابد و دلها به نور ایمان و رضا و توکل و تفویض و تسلیم و اعتماد به خدا منور می‌شود.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۱

بعد از قرآن مجید و وحی الهی و کلمات پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌توان گفت هیچ بیانی این اثر را ندارد.

ما به شاعرانی که این چنین شعر بگویند از صمیم قلب احترام می گذاریم و معنویات خود را در حد مهمی مدیون آنها می‌دانیم و آنها را سرایندگان حقایق و احیاگران قلوب مرده و پیروان راستین خط انبیاء و ائمه علیهم السلام می‌دانیم اشعار آنها را می‌خوانیم و حفظ می کنیم و به فرزندان خود یاد می‌دهیم و روح خود را با آن جلا می‌بخشیم.

در این اشعار تملق و چاپلوسی و مدح ستمگران و دعوت به فساد و شعر برای گرفتن جایزه و مدح نااهلان و هجو صالحان و تزیین معاصی نمی‌یابیم.

ناگفته نماند که اشعار این شاعران بیشتر اقتباس از قرآن مجید و احادیث شریفه است و در واقع عرض و بیان فرهنگ و فکر و دعوت اسلام و مذهب است.

یک نوع دیگر از شعر، اشعار اکثر مدیحه‌سرایان است که در ابتداء چکامه و قصیده را با وصف طبیعت، باغ، گلستان، صحرا، دریا، باران، کوهسار، ستارگان، خوشرویان، دلبران، می، گل، بلبل، سرو، چمن، ساقی، ساغر، دلبران، مه‌روی و مه‌رخسار و الفاظی از این قماش آغاز نموده و آنرا به مدح ممدوحی که دارند به پایان می‌رسانند.

این نوع اشعار بیشتر و غالباً جنبه‌فنّی دارد که مهارت شاعر را در وصف یک منظره تخیلی نشان می‌دهد. ولی اگر در این نوع اشعار نیز توجه دادن بمعانی بلند و سازنده و آیات خدا مقصود باشد و یا مقدمه برای مدح حضرات معصومین علیهم‌السلام باشد همان فوائدی را که بر شمردیم خواهد داشت.

مثلًا یک شاعر بزرگوار در ابتدای قصیده‌ای که در مدح حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء سروده می گوید:

موی پیچاپیچ تو بر مه چو سنبل بر گل است یا که اندر برف گسترده است پر مشکین غراب

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۲

روی زیبا تو زیر زلف چون دل دید گفت‌هست همچون آفتاب و قد توارت بالحجاب ۲۶۱]

یا این چنین باز در طلیعه قصیده ذوقافیتین در مدح آن حضرت می گوید:

گر نه عقلم را نمود آن زلف چون ظلمات مات‌از چه شد مأوای آن گیسوی چون زُنار نار

ور گنه کرد از چه آرد در بهشت روی روی‌جنت فردوس را کی باشد از فُجار جار[۲۶۲]

که فهم معنای هر دو شعر هم چندان آسان نیست. از این نوع شعر، شعرای عرب و عجم در مطلع قصاید خود فراوان سروده‌اند. که هم به همان جنبه فنی و اظهار قدرت شاعری توجه داشته‌اند، و هم آن مقاصد و مفاهیم عالی را تبلیغ و تلقین نموده‌اند مثل این اشعار:

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آراکز او شد آشکارا گل زخار و گوهر از خارا

نشانده باغبان قدرتش در روضه هستی‌هزاران سرو مه منظر، هزاران ماه سروآسا

به غمزه، غارت تقوی به ایماء آفت ایمان‌به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا

قصیده معروفه بُرده و قصیده عینیه حمیری و اشعار بسیار فنّی شیخ بهائی در قصیده (الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان علیه‌السلام) و صدها قصیده دیگر به همین ملاحظه از جنبه شعر و ادب شهرت دارند، و خلاصه، هنر شعری خود را، در وصف مناظر بزم و رزم و اینگونه امور حتی مرغان هوا و آیات دیگر آفاق و انفس نشان داده‌اند و این اظهار قدرت ادبی و هنری را در خدمت بمقاصد ارزشی بکار گرفته‌اند.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۳

و بین این اشعار و اشعار مبتذل که با الفاظی مثل: می، ساقی، ساغر، مست، شراب میکده، میفروش، رند، قلندر، پیر خم، پیاله و حتی لفظ فقر، اشاره به مکتبهای صوفی گرایی و نامأثور از شرع می کنند و آنها را اصطلاح برای اشاره به افکار و گرایش‌های فکری خود دارند، فرق بسیار است.

اینها در زیر حجاب این اصطلاحات، عقاید خود را مخفی کرده و از بیم اتهام به کفر و خروج از دین این شیوه را پیش گرفته و این اشعار را به عنوان عرفان به مردم می‌خورانند وبسیاری هم، چون مفاهیم و مقاصد آنان را نمی‌دانند، به خواندن آن ناآگاهانه سرگرم می‌شوند، در مجلس حرام رقص و سماع با خواندن آن در عالم هپروت و بیخودی می‌روند.

ترویج این اشعار و به سبک آنها شعر گفتن چون در نهایت، ترویج مشارب و مسالك به گفته خودشان عرفانی و به حقیقت باطل و خارج از معارف اسلامی است، صحیح نیست. این‌ها شعر مصطلح نیست خواه عربی باشد یا فارسی، فکر و مشرب و مسلك است که با این الفاظ تبلیغ می‌شود.

به علاوه جنبه تخدیری و بوجود آوردن حال بی‌تفاوتی این اشعار بسیار خطرناك است و از بعض مواد مخدره تأثیر آن در سست کردن قوای حقیقی عقلی و از کار انداختن آنها کمتر نیست و کمترین اثر آن بخود فرو رفتن و به بیرون از خود بی‌تفاوت شدن، و ترك سعی و عمل و مقاومت و امر به معروف و نهی از منکر است. زیان این اشعار از نظر عقیده و اخلاق و عمل بسیار است و استفاده از آنها و سرگرمی به آنها مثل سرگرمی به تریاك و آلات لهو و رمانهای عشقی و این قبیل آثار است.

و مسئله مهم مسئله دخالت این اشعار در حریم عقاید و بازی آنها با الفاظ و اصطلاحات خاص در اشاعه مکتبهای باصطلاح عرفانی و غیر اسلامی است.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۴

از خداوند متعال مسئلت دارم که همگان را از مضلات فتن حفظ فرماید و اعمال و کردار و افکار ما را مرضی خاطر شریف و مقدس حضرت بقیهٔ الله الأعظم ارواحنا الفداء قرار دهد. ان شاءالله.

علت استحباب غسل در نوروز

س ۲. اگر عید نوروز جمشیدی سلطانی است که مسلمان نبوده، چگونه غسل مستحب است که عمل او را احیا می‌نماید؟

ج. نوروز یعنی روز نو. روز اول فصل بهار مثل خود فصل بهار یک امر واقعی و تکوینی است به جمشید و شخص دیگر ارتباط ندارد خدا می‌داند چند هزار یا چند میلیون سال پیش از جمشید بوده است. از آیات خدا است که زمین دوباره بعد از موتش و خشک شدن گیاهها زنده می‌شود و چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید "اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا["۲۶۳] و محتمل است غسل یا هر عبادت دیگر به همین مناسبت باشد. والله العالم

آیا اعمال عید نوروز جزء تعلیمات اسلام است

س ۳. آیا نوروز و اعمالی که مربوط به نوروز وارد شده جزء تعلیمات پاک اسلام است.

ج. عید نوروز از اعیاد مذهبی نیست و دید و بازدیدها و سایر اعمال مرسوم در آن روز دستور خاص مذهبی ندارد بلی راجع به غسل و لباس پاکیزه پوشیدن و روزه داشتن و چهار رکعت نماز که در مفاتیح الجنان ذکر شده از معلّی بن خنیس نقل گردیده عمل به آن از باب اینکه این برنامه‌ها بطور مطلق در اسلام مورد ترغیب و تشویق است اشکال ندارد ولی عنوان ورود و خصوصیت آن ثابت نیست.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۵

آنچه که عید اسلام و مسلمین است عید قربان و عید فطر و عید غدیر و ایام ولادت سایر معصومین علیهم السلام و عید مبعث که همه از اعیاد مشترک اسلامی و مذهبی است، می‌باشد.

گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق

س ۴. خواهشمند است نظر مبارک خود را در خصوص گرفتن و دادن رشوه به قاضی در جایی که رسیدن به حق، متوقّف بر دادن رشوه باشد بیان فرمایید.

ج. مسئله دو صورت دارد: اگر گرفتن حکم حقی که بر حاکم حکم بر آن واجب است متوقف بر دادن رشوه باشد، دادن آن برای رشوه‌دهنده اشکال ندارد اگر چه برگیرنده حرام است، ولی اگر بر حسب سیر شرعی مرافعه در موردی که شخص خود را ذی‌حق می‌داند قاضی باید علیه او و له طرفش حکم کند و ذی حق رشوه بدهد که خلاف وظیفه خود له او حکم کند و طرف را محکوم نماید، ظاهر این است که در این صورت دادن رشوه بر رشوه‌دهنده نیز حرام است و اما حرمت دادن رشوه برای اینکه قاضی حکمی که رشوه دهنده هم می‌داند حق نیست بدهد واضح و بدیهی است.

پرداخت رشوه برای تسریع در حکم

س ۵. در صورتی که رسیدن به حق منوط به دادن رشوه نباشد بلکه دادن رشوه در رسیدن به حق تسریع و باعث صرفه‌جویی در هزینه‌ها باشد تکلیف شرعی چیست؟

ج. چون رشوه، و برای ترغیب قاضی به اصدار حکم است گرفتن آن بر قاضی حرام است.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۶

وظیفه افراد در مقابل بیماران بی‌دارو و افراد گرسنه

س ۶. اگر فرد ثروتمند و متموّلی کلیه حقوق واجبه شرعی خود نظیر خمس و زکات را ادا کند ولی در جامعه اسلامی افرادی را مشاهده نماید که به دلیل فقر و گرفتاری دچار بیماری‌هایی نظیر سوء تغذیه باشد که به تدریج منجر به مرگ آنها می‌شود و یا بیمارانی را سراغ داشته باشد که به دلیل نداشتن خرج درمان خود در معرض مرگ می‌باشند، آیا شرعاً تکلیفی برای او در جهت صرفه‌جویی در مصرف ثروتش و اختصاص بخشی از آن برای موارد فوق‌الاشاره وجود دارد یا خیر؟

ج. به طور کلی در صورتی که شخص معینی در معرض فوری تلف و هلاکت باشد هر کس می‌تواند باید برای حفظ جان او اقدام نماید ولی به طور کلی اگر معلوم باشد که در جامعه بیمارانی بی‌دوا و غذا در معرض تلف هستند که شناختن شخص آنها بطور عادی فراهم نیست ظاهراً تکلیفی بر افراد نیست.

بلی اگر مجتهد جامع‌الشرایط مسموع الکلمه مطلع از این وضع باشد می‌تواند اگر از وجوه شرعیه تأمین نمی‌شود طبق تنظیم صحیحی اهل تمکن را به تأمین این موضوع مکلف نماید.

آیا با پرداخت وجوهات شرعی باز هم کمک به مستمندان واجب است

س ۷. در فرض دیگر اگر برخی افراد ثروتمند و مرفّه در حد اعلای رفاه و از همه مواهب و نعمتهای مادی برخوردار باشند و همزمان عده‌ای دیگر در اوج عسر و حرج و مشقت در زندگی طاقت‌فرسایی بسر برند و از حداقل رفاه از نظر مسکن و تأمین معیشت روزانه و ... محروم باشند، گرچه این عسر و حرج به مرگ و هلاکت آنها منجر نشود، آیا

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۷

شخص ثروتمند می‌تواند با این ادّعا که چون حقوق شرعی واجب خود یعنی خمس و زکاتش را ادا نموده است از اعانت و کمک به مستمندان دریغ ورزد، و آیا اساساً در این قبیل موارد تکلیف شرعی وجوبی به عهده ثروتمندان و متموّلین هست یا خیر؟

اگر پاسخ سئوال در نظر مبارک حضرتعالی وجوب کمک به نیازمندان در موارد فوق‌الاشاره است، استدعا دارم وجود تکلیف وجوبی را با توجه به گستردگی جغرافیایی افراد معسور و دارای مشقّت بیان فرمایید و جهت تنویر افکار عمومی مشخص فرمایید که آیا رسیدگی در این قبیل موارد در حد صله ارحام است و یا شناخته‌شدگان به فقر و محرومیت در محلّه، شهر، کشور ایران، کشورهای اسلامی یا سایر کشورهای غیر اسلامی را نیز در اقصی نقاط جهان شامل می‌شود؟

ج. بلی بر حسب حکم فقهی می‌تواند ولی اگر جامعه تربیت اسلامی داشته باشد و همه از فقیر و غنی و رئیس و مرئوس وظیفه‌شناس باشند در شرایط عادی نباید این اتفاقات واقع شود و برای اجر و ثواب مؤمنین و مؤمنات باید از یکدیگر سبقت بگیرند و آیه کریمه "فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ [۲۶۴] و آیه شریفه "وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ [۲۶۵] را برنامه کار خود قرار دهند.

تربیت اسلامی این است که اول حق مؤمن بر مؤمن این است که:

«ان یحب له ما یحب لنفسه»[۲۶۶]

و در حدیث است از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، می‌فرماید: «ما آمن بی من بات شبعان و جاره جائع»[۲۶۷].

معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۸

اگر فرهنگ اسلام تبلیغ شود احساس مسئولیت ایمانی و اخلاقی اقلًا بیشتر را وادار به رفع این ضعفها و کمک به ضعفا می‌نماید و بلکه بالاتر از آن به ایثار تشویق می‌کند چنان‌که در مورد أمیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام در قرآن کریم بر حسب روایات، خداوند متعال می‌فرماید ":وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ["۲۶۸].

یک معنا و تفسیر از آیه کریمه ":وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا["۲۶۹] همین خلق ایثار است.

داستانهای بسیار از مسلمانهای تربیت شده نقل شده که در هنگام عسرت خود، دیگران را بر خود ترجیح می‌دادند حکایت آن سر

گوسفند که یکی از اصحاب پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله، برای یک نفر هدیه کرد و تا ده خانه گشت و به منزل همان شخص اول هدیه شد و هم چنین حکایت حذیفه عدوی که می‌خواست یکی از کسانش را که در جهاد مقتول و محتضر بود آب بدهد و او آب را با کمال تشنگی به دیگری حواله کرد و او هم به دیگری و سر انجام هر سه نفر تشنه شهید شدند معروف است.
مسئله این است که به ارزشهای اسلام ایمان بیاوریم و خودمان و فرزندان و جامعه را به این اخلاق آراسته سازیم. آیه شریفه لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ" ...۲۷۰] تا آخر و هم چنین آیه "لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ["۲۷۱] را با تدبر تلاوت نموده تا اوج کمال اخلاقی مسلمان و جامعه اسلامی را که تعلیمات اسلام فراهم می‌کند بشناسیم.
معارف دین، ج۲، ص: ۳۰۹
تعاون صحیح و همکاری و مظاهر رحمت و مهر باید در جامعه مسلمانان متجلی باشد.

آیا تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند، واجب است

س ۸. در فرض سؤال چهارم چنانچه از افرادی که در عسر و حرج قرار دارند آگاهی تفصیلی و جزئی نداشته باشیم و صرفاً به طور کلی به نحو اجمالی آگاهی وجود داشته باشد، آیا تحقق و تفحّص لازم است یا خیر؟
ج. مؤمن نباید از حال خویشاوند و همسایه و دوستان و اشخاص که با او ارتباط دارند بی خبر باشد ولی اگر او از فحص و تفحص ناخوشنود می‌شود نباید فحص نمود.

کمک به مستمندان در کشورهای دیگر

س ۹. برخی می‌گویند در این قبیل موارد حکم مولوی (نه ارشادی) ولی فقیه زمان مشخص کننده تکلیف خواهد بود، حال اگر در کشوری اعم از اسلامی یا غیر اسلامی مسلمین دارای رهبری دینی به نحو مذکور نبودند، تکلیفشان چیست؟
ج. این تعلیمات عالیه چهارده قرن است که مسلمانان متعهد را راهنمایی کرده و الان هم اگر ترویج و تعلیم شود کارساز و موجب اصلاح جامعه و استحکام برادری و اخوت ایمانی خواهد شد.

پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان

س ۱۰. دولت جمهوری اسلامی ایران مدتی است در صدد الحاق به معاهده‌ای بین المللی است بنام «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان»، از آنجا که شورای فرهنگی- اجتماعی زنان به فرمان مقام معظم رهبری مد ظله العالی و طبق شرح وظائف، موظف به بررسی اینگونه امور در
معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۰
مسائل زنان است از سال ۷۲ معاهده را در دستور کار خود داشته و مخالفت خود را با الحاق اعلام نموده است. و امروز نیز بررسی آن برای الحاق یا عدم الحاق در دستور کار شورای عالی انقلاب فرهنگی و هیأت دولت است. (متن کنوانسیون و نقد و بررسی‌های انجام شده پیوست است)
روح حاکم بر این معاهده تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد است که مورد عتاب شدید حضرت امام (ره) نیز واقع شده بود. و هدف آن ایجاد و تضمین تساوی همه جانبه بین زن و مرد از طریق ذیل است:
۱. تغییر و فسخ قوانین (اساسی، مدنی، جزائی) و کل احکام قرآن و حکم حکومت اسلامی که مغایر تساوی باشند یا نتیجه آن به تساوی زن و مرد خدشه وارد کند لذا احکام اسلام تحت الشعاع این معاهده است و در صورت تعارض حتی حکم قرآن و ولی

فقیه، باید محو شود. زیرا دولت تعهدی بالاتر از آن را به سازمان ملل سپرده است که این تعهد خلاف قاعده نفی سبیل است؛

۲. تغییر فرهنگ اسلامی و روشها و سنتها و محو نقش خاص هر یک از زن و مرد و یکسان سازی و تساوی آنها حتی در حضور اجتماعی مانند حجاب و وسائل خانوادگی؛

۳. تغییر رویه اجرایی حکومت و برنامه‌های دولت در جهت اثبات تساوی همه جانبه و یکسانی زن و مرد و الزام دولت اسلامی به ارائه گزارش در جهت اعمال قوانین و رویه‌هایی که تساوی را اثبات نماید، و راه نفوذ فرهنگ ضد دینی را بر جان و مال و ناموس مسلمین و

معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۱

شیعیان باز کند. موافقین الحاق معتقدند برای خوب جلوه کردن اسلام در جهان و اینکه طرفدار آزادی زن و حقوق او است ملحق می‌شویم و شرائطی را قرار می‌دهیم.

از آنجا که الحاق مشروط نیز کارساز نبوده و طبق رویه سازمان ملل در آینده مجبور به عقب نشینی خواهیم بود، از آن مقام منیع خواستار است با بررسی موارد ارسالی به سؤال ذیل در صورت صلاحدید پاسخ فرمایند که:

آیا الحاق جمهوری اسلامی ایران به این معاهده «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان» با هدف ایجاد تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد، به صلاح اسلام و مسلمین خواهد بود؟

ج. با توجّه به ماده یکم و دوّم کنوانسیون مرقوم و موادّ مشابه آن به نظر حقیر ملحق شدن بصورت مطلق یا مشروط به آن عدول ظاهر و تنازل بین از مواضع عالیه اسلامی است.

مادّه دوم این کنوانسیون که از مواد اصلی و اساسی آن است، متضمّن محکوم کردن بخش مهمّی از احکام الهی اسلام است که بر حسب نصوص کتاب و سنّت و اجماع و ضرورت بین المسلمین ثابت و حاکم است.

امضاء و تصویب این کنوانسیون هویت اسلامی امضاء کننده و تصویب کننده آن را از هر هیئت یا مجلس باشد، مخدوش و زیر سؤال می‌برد.

در نظام جمهوری اسلامی که از برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، باید اعضای نهادهای آن همگان متعهد به اسلام و عمّال نظام اسلام باشند، الحاق به مثل این کنوانسیون مورد قبول و تصویب هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی واقع نخواهد شد.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۲

خصوصیات شهر اسلامی

س ۱۱. شهر اسلامی باید چه خصوصیاتی داشته باشد؟

شهروندان مسلمان در چگونه شهری آسایش و آرامش دارند؟

ج. شهر اسلامی معرف فرهنگ و تمدن و هنر معماری اسلامی است، و از جهت اسلوب شهرسازی، خانه سازی، عمارات و ابنیه از شهرهای دیگر ممتاز است که اهل فن از همان کیفیت ساختمان و حتی ویرانه‌های آن، مسلمان‌نشین بودن آن را تشخیص می‌دهند. معماران و مهندسینی که در آثار تمدن اسلامی در شرق و غرب، مطالعه و تحقیق دارند می‌دانند که در شهرسازی و خانه‌سازی و مسکن در سراسر جهان پهناور اسلام، تعلیمات اسلامی تجلی یافته و شکوه و جلال خاصی به آن بخشیده است، لذا باید اذعان کنیم که آنچه را حقیر ارائه می‌دهم صرفاً برداشتهای کلّی است که کم و بیش از تعالیم اسلام در مورد مسکن و شهر و خانه‌سازی بیشتر به آن آشنا هستید و اظهار نظر در ریزه‌کاریها و هنرنمائی‌هایی که معماران مسلمان با الهام از تعالیم اسلام در هزاران بنای تاریخی اسلامی نشان داده‌اند حق همان بزرگان فن است که در این مجموعه بسیار وسیع تحقیق مطالعه کرده‌اند.

آنچه را حقیر در جواب این دو سؤال پیرامون خصوصیات شهر اسلامی به آن اشاره می‌نمایم چند مورد است:

۱. شهر اسلامی مشتمل است بر مساجد و مشاهد و گلدسته‌ها و مدارس و کتابخانه‌ها و مؤسسات خیریه و خدمات دهی مثل بیمارستان و درمانگاه و زایشگاه و یتیم خانه و کاروانسراها و مسافرخانه‌ها و اماکن دیگر که همه حتی مقابر و گورستانها به شکل خاص اسلامی خود تأسیس شده‌اند.

۲. هنر معماری اسلامی و تزیین ابنیه مخصوصاً مساجد و مشاهد به آیات قرآن کریم و احادیث شریفه و خطوط خطاطان مشهور، شهرهای اسلامی را در قاره‌های پنجگانه جهان

معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۳

و در همه کشورها با هم برابر و ملهم از فرهنگ واحد و تمدن واحد اسلامی قرار می‌دهد.

۳. در خانه سازی و نقشه مسکن و شهرسازی اصل مقدس حجاب و جدائی زن و مرد بیگانه در معاشرت‌ها و عدم اختلاط آنها ملاحظه می‌شود و سبک معماری اسلامی بر اساس عدم اختلاط زن و مرد بیگانه است حتی خانه‌های کوچک دارای دو بخش مجزّا از هم، و داخل و خارج، و بیرونی و اندرونی است. متأسفانه در معماری جدید به تقلید از غربیها و جوامع مختلط غربی این اصل رعایت نمی‌شود و بالطبع یک اختلاط غیر اسلامی و گاه خطرناک فراهم می‌شود. مهندسین و معماران متعهد و عزیز ما باید بر اساس این اصل نقشه‌هائی که از هر جهت حتی اقتصادی مناسب باشد در نظر بگیرند.

۴. نصب پیکره‌ها بعنوان پرستش یا بزرگداشت اشخاص یک سنت جاهلی و بت‌پرستی و غربی و غیر اسلامی است که در جهان پهناور اسلام متروک و موقوف است و این امتیاز همیشه برای شهرهای اسلامی محفوظ بوده است. نباید این سنت غیر اسلامی چهره شهرهای مسلمانان را مشوّه و مشتبه سازد و در میدانها و مراکز دیگر این سنت مرده که چهارده قرن است اسلام آن را متروک نموده احیاء شود.

۵. در معماری اسلامی و شهرسازی یکی از اموری که آن هم با الهام از تعالیم اسلام عزیز رعایت می‌شود اشراف نداشتن منازل به یکدیگر است این اصل نیز در خانه‌سازی در حدّ امکان رعایتش مانع از مفاسد و موجب امنیت خاطر خانواده‌ها است.

۶. مسئله تجملات بیهوده و اسراف و افراط در خانه‌سازی و تزیینات زاید بر حد و کاخ سازی بر اساس استکبار و استعلاء و برتری جوئی نیز در اسلام مورد نکوهش است مخصوصاً مظاهر سکونتی مسئولین و صاحبان مقامات رسمی هر چه ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر و متواضعتر باشد اسلامی‌تر است و به مدینه اسلام و شهر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و کوفه علی علیهم السلام نزدیکتر است.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۴

انتظار این است که در شهرسازی جدید نقشه‌هائی که اساتید محترم فن میدهند در عین نوآوری، جامع سنتهای اسلامی و سوابق هنری معماران بزرگ مسلمان باشد و مخصوصاً جایگاه مساجد را در نقشه‌ها، مکانهائی قرار دهند که در دسترس همگان و کنار خیابانهای اصلی و میادین شهر بگونه‌ای که شرافت آن بر همه اماکن ظاهر باشد.

شورائی بودن مرجعیت

س ۱۲. آیا شورائی بودن مرجعیت صحیح است؟

ج. مقصود از شورائی بودن مرجعیت اگر این باشد که هر یک از مراجع باید از نظر و ادله دیگران در مسائل مطلع باشند، باید گفت بدون بررسی رای مخالف و نظر در ادله، استنباط تمام نیست.

اگر شورائی باشد که در آن هر مرجعی نظر خود را به دیگران عرضه بدارد و بحث حضوری داشته باشند و سرانجام هر کس خودش در استنباط حکم مستقل باشد پیشنهاد خوبی است ولی فعلًا هم که این اجتماع به طور رسمی تشکیل نمی‌شود این مباحثه و

بررسی نظرات دیگر برقرار است و در مقام استنباط، نظر در اقوال و ادله هر قول معمول است و در حوزه‌ها این طور معمول است که اگر فقیهی در مسئله، نظر جدیدی ارائه دهد آن نظر در حوزه و مجالس علما مورد بحث و بررسی و نقد قرار می گیرد.
بنابراین چنان نیست که اکنون استنباط، واجد این پشتوانه نباشد. اصولًا اگر در استنباط این شیوه یعنی نظر در آراء و ادله دیگران به کار گرفته نشود آن استنباط تمام نیست.
اگر مقصود این است که شورائی باشد و بر اساس استنباط آراء اکثریت رساله نوشته شود که هم اطمینان بخش‌تر و هم مظنه اصابه بواقع در آن بیشتر است، جواب اینست که اکثریت و نظام شورائی بصورتی که در دنیای کنونی مطرح است و متاسفانه بعضی کشورهای اسلامی هم آن را پذیرفته‌اند اسلامی نیست و رای اکثریت بطور مطلق حجت
معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۵
و معتبر نیست، و اطمینان بخش‌تر و نزدیکتر به واقع نیست و معایب آن بر کسی که اهل نظر باشد مخفی نیست.
در نظام و اداره، آنچه اعتبار دارد رای مدیر است و مدیر اگرچه موظف است مشورت نماید و از آراء دیگران مطلع شود و همه را بسنجد اما موظف نیست تعبداً آنچه را اکثریت گفته است بپذیرد. مشورت برای اطمینان شخصی خود مدیر است که گاه می‌شود این اطمینان از قول اقلیت بیشتر حاصل می‌شود، و سائر مواد نیز که اطمینان یا مظنه معتبر است.

وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی

س ۱۳. آیا اگر حاکم اسلامی به جهت مصلحت حکمی صادر کرد، فقهای دیگر حق مخالفت دارند؟ و آیا پیروی از آن حکم به همه مسلمین حتی مقلّدین حضرتعالی واجب است.
ج. اگر مجتهد جامع‌الشرائط در موردی حکم کند بر همه لازم می‌شود حتی کسانی که مقلّد او نیستند.

ملاک تشخیص حکم از فتوا

س ۱۴. در مورد تزاحم میان اقدام حاکم اسلامی با فتاوی و حکم فقهای دیگر وظیفه مقلّد شما چیست، ملاک تشخیص حکم از فتوا چیست؟
ج. نسبت به فتاوی، هر کس باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند ولی چنانچه در جواب سؤال قبل گفته شد اگر مجتهد جامع الشرائط در موری حکم کند بر غیر مقلّدین خودش هم لازم می‌شود و فرق بین فتوی و حکم این است که فتوی نظریه مجتهدی است که کلّی است و از ادلّه مربوطه استنباط شده و در حقیقت اخبار است، ولی حکم انشاء است و در مورد خاص است و کلی نیست مانند اینکه مثلًا حکم می کند که فلان روز عید فطر است یا مثلًا حکم می کند باینکه مثلًا استعمال تنباکو ننمائید و البته در
معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۶
شرائط خاصی که احکام شرعیه و مصالح عالیه اسلامی مهمتر در بین باشد حکم می کند و برای همیشه و کلّی نیست و موقت است و تا بقاء وضع غیر عادی است چون بهر حال فقیه مجری احکام است نه مشرّع.

پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه

س ۱۵. آیا اگر حکم حاکم اسلامی با ادله اولیه مخالف باشد، پیروی از آن واجب است یا نه؟
ج. در صورتی که حاکم، مجتهد جامع‌الشرائط باشد تبعیت از حکم او لازم است هر چند برخلاف حکم اولی باشد چون معنون شدن موضوع بعنوان ثانوی أهم، آن را موضوع حکم اولی دیگر قرار می‌دهد که رعایت آن اهم است.

تشکیل حکومت اسلامی

س ۱۶. تشکیل حکومت اسلامی در چه صورتی بر مسلمین جهان واجب است؟
ج. درصورتی که قدرت آن را داشته باشند.

تفکیک رهبری و مرجعیت

س ۱۷. نظر حضرتعالی درباره‌تفکیک «رهبری و مرجعیت» چیست، آیا لازم است که رهبر، مرجع هم باشد یا نه رهبر و حاکم مسلمین می‌تواند مرجع تقلید هم نباشد؟
ج. شرط افتاء، مجتهد جامع الشرائط بودن است و حکومت شرعی نیز در عصر غیبت با فقهاء جامع الشرایط است و با اذن فقیه جامع الشرائط هم در اموری که مشروط به مداخله مستقیم فقیه نیست غیر فقیه نیز می‌تواند صاحب منصب باشد.
معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۷

آیا تفکیک دین از سیاست جایز است

س ۱۸. آیا تفکیک سیاست از دین شرعاً جایز است، آیا می‌توان به اسلام نسبت داد که دین ربطی با مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد؟
ج. تفکیک دین از سیاست یعنی نظامات غیر عبادی جایز نیست و دین جامع همه مسائل اجتماعی و سیاسی است و خلاصه کردن دین در عبادات و تعالیم اخلاقی خلاف تعالیم صریحه قرآن مجید و دستورات شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام است. خداوند مسلمانان خصوص طبقه جوانان عزیز را از شر کسانی که این افکار را تبلیغ می‌نمایند حفظ فرماید.

بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی

س ۱۹. بهترین شیوه‌ای که مقلدین حضرتعالی باید در مقابله با تهاجم فرهنگی اتخاذ نمایند چیست؟
ج. بهترین شیوه در درجه اول این است که هر کس مراقب اعمال شخص خودش و مقید به انجام واجبات و ترک محرّمات باشد و در مرتبه دوم افراد لاابالی را با رعایت شرائط امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد کند و باید دانست که عمل به دستور دین عامل بسیار مهمّ و قوی برای معرفی اسلام و مفید برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان

س ۲۰. با توجه به خطر روشنفکری و مقابله با روحانیت وظیفه مقلدین شما در دانشگاه چیست؟ آیا باید به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند؟ وظیفه دولت اسلامی چیست؟
ج. روحانیت سخنگوی مکتب انبیاء و مبلغ اسلام و معارف قرآن مجید و احادیث و سیره حضرت رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام است و به اشخاصی که در این موضوع تحقیق و تخصّص دارند در زمان ما روحانی گفته می‌شود. از صدر
معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۸
اسلام و مخصوصاً بعد از غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء شخصیت‌هائی چون کلینی‌ها و صدوق‌ها و شیخ

مفیدها و شیخ طوسی‌ها و علّامه حلّیها و مجلسی‌ها و صاحب جواهرها و شیخ انصاریها و میرزای شیرازیها و آیت‌الله بروجردیها و هزاران شخصیت دیگر این صلاحیت را داشته و دارند و در هر عصر و زمان اشخاص واجد صلاحیت بوده و هستند و مسلمانان همواره در امور و مسائل اسلامی مثل زمان ما به آنها رجوع می‌کرده‌اند و مقابله با این افراد که همواره در طول قرون، اسلام‌شناسی آنها مسلّم بوده و رجوع به کسانی که این صلاحیت‌ها را ندارند و فاقد تحصیل کافی و تحقیق و تفقّه در قرآن و احادیث می‌باشند مراجعه بغیر اهل است.

در فراگرفتن تعالیم و هدایت اسلام یا باید شخص بر همین روشی که علّامه حلّیها و صاحب جواهرها صاحب نظر و اجتهاد و استنباط شده‌اند خود واجد این تخصص و رتبه شود و یا به کسانی که با همین روش به مقام فقاهت رسیده‌اند رجوع نماید، دیگران بعنوان روشنفکر یا هر عنوان دیگر طبعاً صلاحیت اظهارنظر در مسائل اسلامی را ندارند و نظر آنها اعتبار شرعی و علمی ندارد.

چنانچه افرادی بخواهند مردم را از این روش منحصر بفرد منطقی و معقول منحرف کنند اگر مغرضند و غرضشان ضربه‌زدن به عقاید اسلامی و تعهدات و التزامات دینی جامعه و بالاخره معارضه با اسلام است، باید این افراد معرفی شوند و بطلان القائات سوء آنها و مقاصدی را که بسا در زیر پرده بحث و بررسی مذهبی و عرفانی دارند به مردم فهمانده و از اینکه بتوانند جایگاهی در بین قشر ناآگاه پیدا کنند جلوگیری کرد و نهی از منکر نمود. مهمترین وظیفه علماء و هر مسلمانی در حد اطلاعات دینی خود حفظ مرزهای فکری و اعتقادی مسلمین و پاسداری از اصالت احکام اسلام و جلوگیری از تصرف تا اهلان و تحریف آنهاست.

اگر افرادی باشند که جاهل و بی‌اطلاعند باید آنها را با مهربانی و محبت، ارشاد و راهنمائی کرد که مجذوب شیفتگان تمدّن فاسد غربی و غیر اسلامی نشوند و مرعوب

معارف دین، ج۲، ص: ۳۱۹

صنایع و قدرت مادی آنها نگردند و بفهمند که در تعلیم و تعلّم مکتب اسلام راهی جز آنچه افرادی که در عصر ما بعنوان روحانی و روحانیت خوانده می‌شوند، نشان می‌دهند وجود ندارد و در مقابل آن جایگاهی و موضعی بنام روشنفکری نداریم. البته این به معنای ردّ روشنگری و روشن‌بینی و تفکر در مسائل مذهبی- که همیشه بوده و هست و در حوزه‌های علمیه همان بزرگانی که گفته شد دنبال آن هستند- نیست.

اسلام دین تفکر و عقل و مطالعه و تحقیق است و از تفکر و متفکر در حد کامل تشویق و تمجید نموده است، ولی این غیر از روشنفکری به اصطلاح معاصر است که افراد و اشخاصش از آن دسته مشخصند.

تعبد و تدین به اسلام و التزام به قرآن مجید و احادیث از خصوصیات روشن فکر مسلمان است که مجتهد و فقیه و ریاضیدان و کیهانشناس و فیزیک فیزیکدان و مورخ و شاعر و ... همه به آن ملتزم هستند، روشنفکر مسلمان در محدوده‌ای که علماء و فقهاء خط داده‌اند می‌اندیشد و رها و آزاد از التزامات و عقائد اسلامی اظهار نظر نمی‌کند و سر ستیز با اسلام به اسم نوپردازی ندارد، و خلاصه سرسست کردن باورهای صحیح جامعه و بی‌تعهد ساختن مردم را به تعهدات دینی ندارد و برای اینکه مردم را از علمائی که در تمام اعصار اسلام شناس حقیقی به حق شناخته شده‌اند جدا نمایند تلاش نمی‌کند به هر حال این مسائل همه روشن است.

اظهار نظر در مسائل اسلامی

س ۲۱. آیا از نظر شرعی، روشنفکری که در حوزه‌های علمیه قم و نجف و ... بصورت بنیادی درس فقه و اصول نخوانده حق اظهار نظر در مسائل دینی و فلسفه دینی و انتظارات بشر از دین و ... دارد؟

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۰

ج. کسی که در رشته علوم فقه و اصول فقه و غیر آنها از آنچه علم به آنها لازم است تخصّص پیدا نکرده و آشنائی با ادلّه احکام

ندارد و خلاصه مجتهد نشده است حق اظهارنظر در مسائل مذهبی ندارد و نظریاتش حجّت نیست.

تخلف کسبه از قیمت‌های تعیین شده

س ۲۲. اگر دولت اسلامی ایران قیمت اجناسی را معین کرد، تخلّف از تعیین قیمتها بر کسبه جایز است؟ اگر کسبه با تعیین قیمتها مخالف باشند و مجبور به فروش باشند، وظیفه مشتری در خرید چیست؟

ج. موارد و اجناس مختلف است و در بعض موارد که حفظ مصالح مهمّه اقتضا کند و شرائط و ضرورتهای خاص ایجاب می‌نماید مادام که آن ضرورتها باقی باشد مجتهد جامع الشرائط می تواند جهت دفع بعض مخاطرات یا حفظ بعض مصالح تصمیمات لازم را بگیرد و در این صورت تخلف از حکم حاکم جایز نیست.

ولایت مطلقه فقیه

س ۲۳. نظر حضرتعالی در مورد اینکه «ولایت مطلقه فقیه از اصول اساسی و خدشه ناپذیر اسلام است» چیست؟

ج. به نظر حقیر فقهاء جامع الشرایط در عصر غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء در امور مربوطه به حفظ نظام و مدیریت جامعه ولایت دارند.

آیا معصوم نبودن ولی فقیه به ولایت او ضرر می‌زند

س ۲۴. آیا علیرغم معصوم نبودن ولی فقیه، وی دارای ولایت مطلقه است؟ لطفاً توضیح دهید.

ج. در این ولایتی که به آن اشاره شد عصمت شرط نیست لذا حکام و کارگزارانی که از طرف شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۱

ولایت و مدیریت منصوب می‌شدند معصوم نبودند و این مسئله از لحاظ کلامی و فقهی تفاصیلی دارد که باید به کتابهای مربوط رجوع شود و با استفتاء و افتاء حق آن ادا نمی‌شود.

تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید

س ۲۵. اگر شخص مقلّد مرجعی غیر از ولی فقیه باشد و در مورد مسأله‌ای حکم ولی فقیه با حکم مرجع تقلید فرد متفاوت باشد وظیفه شخص چیست؟

ج. در اینجا نیز مسئله تفاصیل علمی دارد از لحاظ اینکه گاه تعارض حکم دو فقیه فرض می‌شود یا تعارض حکم احدهما با فتوای دیگری است که در مورد اول گاه حکم دوم ناسخ حکم اول است گاه هر دو حجیت ندارند و گاه حکم دوم بلاموضوع می‌شود و در صورت دوم نیز تفاصیلی دارد که حکم هر یک به تفصیل بیان شده است و اشکالی در عمل و اجرا پیش نمی‌آید.

منشأ اختلاف فتوی

س ۲۶. سبب و منشأ اختلاف فتوی چیست؟

ج. بطور کلی ادله بر احکام شرعیه، کتاب و سنت است و در هر کجا نیز خلافی بین فقهاء باشد مثل غسل جمعه از جهت قول به وجوب یا استحباب آن مبنی بر استظهار از دلیل است که خودبخود در استظهار، انظار مختلف میشود بسیاری از فقهاء قائل به وجوب

نماز جمعه و غسل جمعه هستند و بعضی هم دلائل را ظاهر در وجوب نمی‌دانستند این اختلافات سبب نمی‌شود که آنکه قائل به وجوب است خود را یک فرقه خاص معرفی کند و دیگری خود را فرقه خاصی بگوید و الا فرقه‌ها زیاد و دامنه تفرقه بی‌شمار میشود.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۲

با وجود روایات، چه نیازی به علم اصول داریم؟

س ۲۷. با وجود روایات و احادیث فقهی چه نیازی به تأسیس علم اصول است (آن‌هم علمی که ما را به یقین نمی‌رساند و منجر به عمل به ظن است)؟

ج. مباحث علم اصول مباحثی جدید نیست و اگر هم مباحث به عنوان علم خاص جمع نمی‌شد بالاخره به این مباحث نیاز داشتیم بحث از عام و خاص و انواع عام و خاص و فرق بین خاص متصل و منفصل و شبهه مصداقیه عام و بحث از مطلق و مقید، مجمل و مبین، مفهوم شرط و غایه و وصف و لقب و دلالت اینها، همه از اموری است که در هر زبان و برای فهم هر قانون و دستور لازم است. بحث از اینکه امر دلالت بر وجوب دارد یا دلالت بر استحباب دارد یا اینکه در استحباب کثیر الاستعمال است و کثرت استعمال آن در استحباب مانع از استظهار وجوب از آن است یا نه و بحث حجّیت ظاهر کلام یا بحث در حجیت اجماع و خبر واحد و سائر مسائل هیچ‌یک بحث‌هایی نیستند که هر کس بهره‌ای از علم و تفکر صحیح داشته باشد آنها را لازم نداند.

آنکه می گوید اینها چون مبتنی بر ظن است پس حجت نیست از او می‌پرسیم شما مگر مثلًا عموم را حجت نمی‌دانید؟ مگر استثناء عقیب جمل متعدده را معتبر نمی‌دانید؟ و اگر بگوئید استثناء به همه جمله‌ها برمی گردد، می گوئیم: مگر قطع دارید؟ بالاخره به مداليل الفاظ و اینکه حتماً مراد متکلم بوده و اینکه قرینه صارفه از آن در بین نبوده یقین دارید؟ از کجا با احتمال قرائن به ظاهر حکم می‌کنید و به آن یقین دارید؟ ما و شما و همه، این ظواهر را معتبر و حجت میدانیم هر کس می‌خواهد آنها را ظنی بداند و به دلیل اعتبار آن که یقینی است آنها را واجب العمل بداند و هر کس می‌خواهد مبالغه کند این ظن را در حدّ اطمینان بداند و از آن به علم تعبیر کند و بر خلاف همه اهل محاوره و عرف معمول روز مردم ادعای یقین می نماید ولی یقین یک چیزی نیست که با ادعا یا سبب ظنی

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۳

موجود شود البته در بعض موارد یقین پیدا می‌شود ولی در بیشتر موارد یقین حاصل نمی‌شود مع ذلک بناء عقلا و سیره شارع و متشرعه بر عمل به این ظنون بوده است.

نزاع بین اخباری و اصولی

س ۲۸. درباره نزاع بین اخباری و اصولی توضیحی ارائه فرمایید.

ج. باید اولًا دعاوی اخباری‌ها معلوم شود که چه حرفی دارند و دلیلشان بر حرفهایشان چیست و اصلًا اینها چرا خود را اخباری نامیده‌اند اگر مقصود از این عنوان این باشد که اینها به اخبار عمل می‌کنند این اختصاص به آنها ندارد همه ملل و امم و فرق مسلمین و همه شیعه و همه اصحاب ائمه علیهم السلام به اخبار عمل کرده و می‌کنند اگر به اخبار عمل نشود نظام عمل مختل می‌شود علم بر پایه عمل به اخبار قرار دارد همه آنهائیکه اخباری‌ها به آنها لقب اصولی داده‌اند اخباری هستند.

و اگر مقصود از اخباری این است که به هر خبری عمل می‌کنند و هر نقلی را از ائمه علیهم السلام بطور مطلق یا اگر در یکی از کتب اربعه باشد قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله می‌دانند این یک گزاف گوئی ظاهر و خلاف سیره عرف و عقلا است.

واقعیت این است که این اشخاصـی که اخباری نامیده می‌شوند دو دسـته هسـتند یک دسـته آنها که در اخبار دقت و بررسی دارند و اهل نظر و تحقیق می‌باشند وقتی سخن می گویند و حرف اهل فنّ را درک می‌کنند اینها و علمائی که به نام اصولی خوانده می‌شوند با هم اختلاف جوهری ندارنـد اختلافات آنها فرعی و در حد اختلاف نظر هر عالم و فقیه با عالم دیگر است. اصـلًا این اصـطلاح که آن بزرگـان را اخبـاری و این اعاظم را اصولی بنامیم و رودرروی هم العیاذبالله بشـماریم غلط است مبانی هر دو عرف پسـند و بطور معقـول و منطقی قابـل عرضـه است. چنـان‌که گفته شـد هیـچ یـک از این علمـاء به اصـطلاح اخبـاری، مسائـل اصـول را دربست ردّ نمی‌کند و اگر در بعض مسائل نظر داشـته باشد هم مورد ایراد نیست خود علمائی که به عنوان اصولی خوانده می‌شود نیز در مباحث اصول

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۴

اختلاف نظر دارند چنان نیست که همه با متفق باشـند. حاصل اینکه این اختلافات که بین علماء بطور عام هست سـبب دو فرقه بودن نمی‌شود.

دسـته دوم کسانی هستند که اهل نظر و فهم و بحث نیستند و عوامانه به اینکه خود را اخباری بدانند به فقهای بزرگ ایراد می کردند و به یـک الفاظ توخالی مثل همینکه فقهاء به ظن عمل می‌کننـد و اخباری‌ها به علم یا اخباریها تقلیـد نمی‌کننـد یا اینها مثلًا بقیاس یا رأی عمـل می‌نماینـد خود را مشـغول کرده و جاهلانه عمرشان را سـر می‌کننـد در حالیکه مطلب یکی است و اخباریین دسته اول و اصولین هر دو به خـبر و حـدیث عمـل می‌کننـد خواه اخباری‌مـدعی علم به صـدور آن باشـد یـا نباشـد و خواه اصولی آن را مظنون الصدور بداند و بگوید عاده علم بصدور کل این اخبار برای آدم مستقیم الفکر حاصل نمی‌شود.

مجتهدین و اهل فقه که در اسـتنباط احکام از ادله کوشش می‌نمایند و هرگز برای خود و بدون استناد بشارع مقدس حرفی نمی‌زنند مـذمت نشـده بلکه تعریف و تمجیـد شـده است اینها صـغرای اجتهاد را که در پیش اهل سـنت بر حسب مذاهب مختلف تفاوت هم دارد با صـغرای اجتهاد فقیهی که شـیعه به صاحب آن مجتهـد می گویـد اشـتباه می‌کنند و اگر اخباری در ذم عمل به رأی و قیاس و اسـتحسان رسیده باشد که نظر به همان اهل سنت دارد بر روش فقهی استنباط عرف پسند منزه از اعمال رای و قیاس بصرف اینکه به آن اجتهاد و مجتهد می گویند قابل انطباق نیست.

حدیث مربوط به رفع قلم

س ۲۹. گاهی افرادی در مراسم عیدالزهراء علیهاالسلام کف زدن، پایکوبی، رقص و ... را مستند به حدیث رفع القلم می‌دانند.
بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۵ و امرت الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن الخلق کلّهم ثلاثـهٔ ایام من ذلک الیوم و لا اکتب علیهم شـیئاً من خطایاهم

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۵

کرامهٔ لک و لوصیک و ص ۱۲۷ هذا ... یوم رفع القلم، آیا این مطلب صحیح است؟

ج. مطلب مذکور در سؤال ثابت نیست.

مراسم دینی

خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ

س ۳۰. اخیراً در اثر تحریکات بعض فرقه‌های ضاله و شیطنت ایادی فاسده، گرایش خاصـی نسـبت به لهویات پیدا شده است که از

مظاهر آن خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و کف زدن با آهنگ مناسب لهو و لعب و احیاناً همراه با رقص می‌باشد.
و نیز آوردن تار و طنبور و موزیک و نی و کمانچه و سایر اسباب و آلات موسیقی در مساجد و حسینیه‌ها و مجالس اهل البیت علیهم السلام و در بقعه‌های متبرکه امامزاده‌ها و مزار علمای بزرگ همانند علّامه مجلسی، که این کارها در نظر اهل ایمان و متدینین بسیار زننده و موجب هتک حرمت مسجد، حسینیه، امامزاده بقاع متبرکه و مجالس اهل البیت علیهم السلام (که در روایات معتبره، مجلس ذکر خدا محسوب گردیده) می‌باشد. لطفاً نظر مبارک را در مورد حکم اوّلیه موارد بالا و نیز حکم ثانوّیه آنها از نظر هتک حرمت و قداست اماکن مقدسه، با صراحت و وضوح بیان فرمایید که لااقل مردم مسلمان و علاقمند در گمراهی قرار نگیرند زیرا که: «اذا ظهرت البدع فعلی العالم أن یظهر علمه»

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۶

ج. نعوذبالله من شرور انفسنا، اعمال مرقوم همه حرام و اهانت به شعائر اسلام و مذهب و هتک مشاهد شریفه و مساجد و مخالف هدایتها و تعالیم عالیه دین و حرکت در مسیر افساد جامعه و نسل جوان و تحریف احکام است و از محرمات و احکام اولیه است.
وارد کردن این ملاهی و مناهی در برنامه‌های عزاداری‌ها و جشنها و اعیاد اسلامی و مذهبی و مجالس دینی و مداحی اهل بیت علیهم السلام از تسویلات شیطان و انحراف از هدایتهای سازنده قرآن کریم و موجب محرومیت از برکات و ثوابهای بسیار این برنامه‌ها است.
حقیر به همه دست‌اندرکاران محترم و برگزارکنندگان عزیز این مراسم بسیار شریف- که انشاءالله تعالی مقصد اساسی ایشان تعظیم شعائر و اظهار ولایت و ارادت باهل بیت عصمت علیهم السلام و تقرب بخداوند متعال است- جداً توصیه می‌کنم که این مراسم و بلکه جامعه اسلامی را از این مناهی و ملاهی پاک و منزه نگاه دارند و این آیه شریفه را همیشه در نظر داشته باشند "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا[" ...۲۷۲].
از خداوند متعال قبول خدمات و زحمات و مساعی همگان مخصوصاً جوانان عزیز را در تعظیم شعائر مذهبی مسئلت می‌نمایم.

کف زدن در جشنهای مذهبی

س ۳۱. کف زدن در جشنهای مذهبی چه حکمی دارد؟ و در غیر مجالس دینی حکمش چیست؟ لازم بذکر است که در کانادا، آمریکا و کشورهای غرب، شیعه‌ها اصلًا اقدام به این عمل نمی‌کنند و زشت و بی‌احترامی میدانند ولی گاهی در قم هم مشاهده می‌شود.
ج. لهو است و جائز نیست. مجدداً از برادران و خواهرانی که در کشورهای دیگر مواظبت دارند که سنتهای اسلامی را حفظ نمایند تشکر می‌کنم. حقیر مکرر از برادران و

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۷

خواهران هندی و پاکستانی و آفریقائی که در بلد کفر با قوت و قدرت روحی چهره اسلامی و استقلال دینی و مذهبی خود را حفظ کرده و پس از سالهای متمادی که در آن بلاد بسر برده بلکه در آنجاها متولد شده و نشو و نما یافته و شخصیت اسلامی خود را حتی در لباس از دست نداده و حجاب بانوان و سائر مظاهر آنها اسلامی باقی مانده است تبریک می‌گوئیم و این استقلال و قوت نفس و قدرت ایمانی و روحی آنها را تحسین می‌کنم.
مؤمن نباید- هر چند در بین کفار باشد- استضعاف شود. امیدوارم همیشه و همواره بر این سیره‌افتخارآمیز و اعجاب‌انگیز ثابت قدم بمانند و برنامه‌های اسلامی وشعائر دینی و مذهبی و تبلیغات دینی و مجالس جشن و عزای اهل‌بیت علیهم السلام و تبلیغ احکام و معارف مذهب و تفسیر و نهج‌البلاغه و غیرها با همت شما گرم و رواجش روزافزون باشد و همگی مشمول عنایات و ادعیه شخص

شخیص حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء باشید انشاءالله

مطالب کتاب روضهٔ الشهدا

س ۳۲. آیا کتاب روضهٔ الشهدا و اسرار الشهاده که حاوی مطالب تحریف شده درباره کربلا است را باید انکار کرد یا در برابر آن سکوت اختیار نمود؟

ج. ما حق نداریم نویسندگان کتاب مذکور را متهم به تحریف حادثه کربلا کنیم و نسبت به مطالبی که در آنها درج شده آنچه که محتمل الوقوع است و دلیل بر عدم آن نباشد نمی‌توان انکار کرد و نویسنده را متهم به دروغ‌نویسی کرد و آنچه که بر حسب دلیل مقطوع العدم باشد باید نقض شود. والله العالم

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۸

خصوصیات مداح اهل بیت علیهم السلام

س ۳۳. نظر حضرتعالی در مورد مدّاحی چیست؟ و یک مداح اهل‌بیت علیهم السلام چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟

ج. مداحی اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین چنانچه برای خدا باشد عبادت است و اجر عظیم دارد و به همین جهت مداح باید اهل تقوی و مقید باشد اشعاری که می‌خواند خلاف واقع و دروغ نباشد و این عبادت را تا می‌تواند به قصد قربت انجام دهد تا از مثویات آن برخوردار شود هرچند گرفتن مزد در برابر آن اشکال ندارد. والله العالم

رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش‌های اسلامی

س ۳۴. به نظر حضرتعالی رمز اصلی موفقیت مبلغان دینی و روحانیون در حفظ ارزش‌های اسلامی چیست؟

ج. در مرحله اول از نظر معرفت و شناخت، مبلغان دینی باید به رسالت سنگین خود واقف گردند و بدانند که این راه همان راه انبیاء و اولیاء خداوند است و تحمل مشکلات لازم دارد و کسی که در این راه قدم می‌گذارد باید صلاحیت عالی را کسب کند و خود را از رذایل اخلاقی تخلیه و با فضایل انسانی بیاراید و در عمل و رفتار و کردار برای مردم الگو و اسوه باشد و برای حفظ ارزش‌های اسلامی در جامعه باید احکام خدا و معارف قرآن را آن چنان که هست تبیین نماید و سعی کند با بیان شیوا و رسا و جذاب حقایق دین را به مردم ابلاغ نماید و نگذارد کار تبلیغ امور دینی بدست نااهلان بیفتد و خود نیز از این کار مقدس بجز اخلاص و رضایت پروردگار غرض دیگری نداشته باشد.

البته بر مسئولین حکومت اسلامی هم لازم است که برای حفظ ارزش‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نداشته باشد و انگیزه و هدف اصلی و اساسی آنان در انجام وظایف و مسئولیت، فقط رضات خدا باشد تا امدادهای غیبی یکی پس از دیگری نصیبشان شود.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۲۹

اگر مسئولین در حفظ ارزش‌ها کوتاهی نمایند، بدون شک تبلیغات اسلامی مبلغین اثر مطلوب و عالی نخواهد داشت. به عنوان مثال برای حفظ حجاب اسلامی بر دولت لازم است از اختلاط پسران و دختران و زنان و مردان در دانشگاه‌ها و ادارات و دیگر مراکز جلوگیری نماید تا فحشا و منکراتی از این جهت ایجاد نگردد.

این با ارزش‌های اسلامی نمی‌سازد که زنان و مردان جوان در دوایر دولتی مکرر با یکدیگر برخورد و اختلاط داشته و احیاناً اخلاق و رفتار اسلامی، چندان مورد عنایت واقع نشود، اگر مسئولین امر، کارمندان و متصدیان ادارات دولتی و خصوصاً دستگاهها و مراکز

علمی و فرهنگی بتوانند در این گونه موارد (حفظ ارزش‌های دینی و اخلاقی) دقت و مواظبت لازم را به عمل آورند، تبلیغات اسلامی مبلغان دینی هم [تا حدود زیادی در حفظ ارزش‌ها مؤثر خواهد بود و الا فایده‌ای ندارد، «الناس علی دین ملوکهم».

بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر

س ۳۵. به نظر شما بهترین و مؤثرترین شیوه‌های تبلیغات اسلامی در عصر حاضر کدام است؟

ج. به نظر من بهترین و جذابترین و مؤثرترین شیوه تبلیغ در عصر حاضر نسبت به معارف اسلامی، ابلاغ و القای صحیح معارف قرآن و اسلام است. اگر ما بتوانیم پیام مقدس اسلام را آنچنان که هست بدون کم و کاست و بدون پیرایه‌ها به مردم دنیا برسانیم بدون شک آثار درخشانی خواهد داشت.

نظر به این که مجموعه معارف دینی فطری است وتمام احکام دین بر اساس مصالح و مفاسد نفس الامری تدوین شده است، در تار و پود مردم ریشه دارد و هر کس با متن اسلام و پیامهای معصومین علیهم السلام که مفسرین واقعی اسلامند آشنا گردد، متأثر خواهد شد و این توصیه و دستورالعمل در روایات مختلفی از اهل بیت علیهم السلام

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۰

وارد شده است که شما معارف دین و احادیث و روایات ما را خوب به مردم برسانید و در نتیجه پیروی و تبعیت مردم را از ما مشاهده کنید.

البته در این زمینه با توجه به پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت، استفاده از امکانات در حد مقدور لازم است.

وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی

س ۳۶. بفرمایید وظایف مبلغین اسلامی و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی چیست؟

ج. مهم این است که من که می‌خواهم تبلیغات اسلامی کنم و یا در نظام اسلامی مسئول هستم، غربزده نباشم و فرهنگ غرب با تهاجمش مرا تحت تأثیر قرار نداده باشد. به فکر این نباشم که از غربی‌ها تقلید کنم و باید مدیریتی که در جامعه اعمال می‌کنم، غربی نباشد. ما هیچ کمبودی نداریم تا به سراغ غربیها برویم، آنها از نظر تمدن اخلاقی، مسائل معنوی و صفات انسانی خیلی از ما عقب هستند. اگر پیشرفتی هست در مسائل علمی و صنعتی است که آن هم از مسلمین استفاده کرده‌اند.

راه اصلی مبارزه با تهاجم فرهنگی این است که ما مواضع واقعی اسلام خود را حفظ کنیم و به دنبال کسب رضایت باری تعالی باشیم نه به دنبال بدست آوردن رضایت غربی‌ها و اروپائیها. اگر ما خودمان ارزش‌های اسلامی را حفظ کردیم و به صورت بنیادی و ریشه‌ای مردم را با ارزش‌های اسلامی آشنا ساختیم و فرهنگ عمومی را از نظر معرفتی و اعتقادی بالا- بردیم، دیگر خوفی از تهاجم فرهنگی و فرهنگ بیگانه نخواهیم داشت.

فرهنگ غرب به انسانیت انسان توجه ندارد و کاری به کمال نهایی انسان ندارد، بلکه انسان را از انسانیتش خارج می‌کند و از معنویت تهی می‌کند. اگر ما معنویت را در جامعه‌خود آن چنان که اسلام ارائه داده، ارائه دهیم و لذت معنویت را در کام مردم ایجاد کنیم

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۱

دیگر تهاجم فرهنگی اثری نخواهد داشت و وظایف مبلغان اسلامی و مسئولین حکومت اسلامی همین است. حقایق اسلامی فطری است و اگر فطرت مردم شکوفا شد و استعدادهی بالقوهٔ انسان به فعلیت رسید دیگر هیچ جاذبه مادی و حیوانی انسان را به سوی خود نخواهد کشانید. اما اگر از این نکته مهم غفلت کردیم بدون شک فرهنگ بیگانه با تهاجم وسیعش جوانان و دختران و پسران

ما را از بین خواهد برد.

توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی

س ۳۷. حضرتعالی چه توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی دارید؟

ج. توصیه من برای همه مبلغان اسلامی در سرتاسر دنیا این است که اساس موفقیت تبلیغات اسلامی، خلوص نیت است و غرض و انگیزه اصلی مبلغین اسلامی باید خدمت به اسلام و مسلمین باشد.

مرحوم آیت الله بروجردی یک روز سر درس فرمود: یک عده از طلاب و مبلغین اسلامی مرتب سؤالاتی از من می‌کنند، امروز می‌خواهم جواب دهم، سؤال می‌کنند ما چه وقت به مقصد می‌رسیم، از وقتی که طلبه می‌شویم تا چه زمانی باید تلاش و کوشش کنیم تا به نتیجه و مقصد برسیم؟ و از کجا بفهمیم که به مقصد رسیده‌ایم یا نه؟ مرحوم آیت‌الله بروجردی در پاسخ فرمودند: همه محصلین علوم دینی و همه مبلغین و مروجین شریعت نبوی باید بدانند که اگر برای دنیا و رسیدن به زخارف مادی دنیا به حوزه و سلك روحانیت آمده‌اند، هیچگاه به مقصد نمی‌رسند و از اول اشتباه کرده‌اند و باید تغییر مسیر دهند. این راه، راهی نیست که انسان را به مادیات دنیا برساند، مادیات هم انسان را به رشد و پیشرفت واقعی نمی‌رساند. اگر برای خدا و انجام وظیفه و رسیدن به مقام قرب ربوبی به این مسیر آمده‌اند بدانند که از روز اول که وارد شده‌اند به مقصد رسیده‌اند و هر روزی که می‌گذرد در مقصد سپری می‌شود و به نیل درجات دیگر منتهی می‌شود.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۲

مراسم مذهبی

الف- آیا در استقبال از پیامبر مردم پایکوبی کردند

س ۳۸. آیا صحت دارد که در استقبال ورود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه مردم به پایکوبی و آواز و موسیقی آن زمان پرداختند؟ یا در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام دایره و ... زدند؟ اگر چنانچه موارد مشابه‌ای هم باشد در نظر بگیرد.

ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست و بر فرض اینهم که قطعی باشد دلیل بر جواز نیست چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام علیهم السلام احکام را تدریجاً بیان فرموده‌اند و چنان نبوده که همه محرّمات را در همان اوائل بیان کند.

ب- حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس

س. اگر اسکناس مثلی باشد و کاهش قیمت مثل ضمان‌آور نباشد آیا باید به خصوصیات مثل، مخصوصاً قدرت خرید توجه شود؟ که اگر خصوصیات معتبر باشد و اسکناس از نظر قدرت خرید کاهش فاحش پیدا کند، پرداخت و ادای آن باعث تحصیل برائت ذمه بدهکار نمی‌شود و باید به میزان توان خرید اسکناس در ذمه پرداخت و ادا نماید یا مصالحه شود.

ج. چنان‌که گفته شد اسکناس اشبه به مثلی است و چنانچه بدهکار به مقدار بدهی بحسب اسکناس (مثلا صد هزار تومان) بدهی خود را بپردازد ذمه‌اش بری می‌شود بلی اگر با ملاحظه قدرت خرید، بدهی را بپردازد و اینکار با مصالحه و رضایت طرفین انجام شود بهتر است.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۳

راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان

س ۳۹. از نظر جنابعالی راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان چیست؟

ج. بهترین راه برای تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم و نسل جوان تبلیغات اسلامی است در ابعاد مختلفش. تبلیغات اسلامی بسیار وسیعی دارد. تبلیغات عملی، شفاهی و کتبی از طریق رسانه‌ها، مطبوعات، صدا و سیما و ... به صورت همگانی آشنا کردن مردم با اصول دین و فروع دین و شناساندن معارف قرآن به مردم، فراهم کردن زمینه برای شناخت واقعی اسلام و عمل نمودن به معارف دین باعث تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم می‌گردد. اما اگر ما خودمان در این امر کوتاهی کردیم و در محیط و محافل عمومی، رفت و آمد میان زن و مرد و برخورد مستقیم دختران و پسران و زنان و مردان را در عمل ترویج کردیم، دین مردم در معرض خطر قرار خواهد گرفت و احکام دین در جامعه نابود خواهد شد. البته بر علمای بلاد و حوزه‌های علمیه است که جریانات را زیر نظر بگیرند و مواظب دین مردم باشند.

چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی

س ۴۰. به نظر شما کسانی که در محافل عمومی و دانشگاهی شبهاتی را علیه دین القاء می‌کنند از نظر فقهی چه حکمی دارند و با اینگونه افراد چگونه باید برخورد کرد؟

ج. از دید همه فقهای اسلامی القای شبهه حرام است و جایز نیست. حتی علمای ما این مسأله را مطرح نموده‌اند که اگر استادی می‌داند که در تبیین شبهه مشکلی ندارد و خوب می‌تواند شبهه را طرح نماید اما در پاسخ شبهه بخوبی قدرت ندارد، حق طرح شبهه را ندارد و نباید طرح کند، مگر این که جواب شبهه را هم بتواند مانند اصل شبهه طرح کند. و کسانی که در محافل دانشگاهی تدریس می‌کنند اگر خودشان واقعاً شبهه دارند در

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۴

مسائل اسلامی، مراجعه کنند تا شبهه را برطرف نمایند و حق القای شبهه ندارند و اگر شبهه را القا کنند بدون شک خلاف شرع انجام داده‌اند و اگر مغرضند، حق تدریس ندارند و کارشان حرام و بر مسؤولین نظام لازم است که جلوگیری نمایند. متخصصین اسلامی و اسلام شناسان شبهه‌ای نگذاشتند که به صورت شبهه بماند، باید به اهلش مراجعه کرد و شبهات را حل کرد نه این که در بین جوانانی که آشنایی چندانی با معارف اسلامی ندارند شبهه را القاء کرد.

راههای اساسی مبارزه با منکرات

س ۴۱. راههای اساسی مبارزه با فحشا و منکرات در جامعه اسلامی با توجه به مقتضیات زمان چیست؟

ج. بهترین راه مبارزه با فحشا و منکرات همان راه قرآن، تحقق بخشیدن به امر به معروف و نهی از منکر است با همان مراتب و مراحلی که در فقه اسلام آمده و فقهای اسلامی نوعاً کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته‌اند و راهها و شیوه‌های آن را بیان کرده‌اند.

گاهی باید با زبان خوش و به صورت ارشاد جاهل و گاهی با زبان خشن و گاهی با ابزار دیگر برای نابودی منکرات اقدام کرد. البته اجرای صحیح دستورات اسلام در امر به معروف و نهی از منکر موقوف به این است که مسؤولین نظام اسلامی و کارگزاران حکومت اسلامی از منکرات اجتناب نمایند و معروف را عملاً پیاده کنند. اگر بین زن و مرد اختلاط ایجاد شد و کاری که صد در صد کار مردان است به زنان واگذار شد و یا بالعکس، امر به معروف و نهی از منکر زبانی کارساز نخواهد بود. اگر معروف‌ها در

عمل مدیران و مسئولین حکومت احیا شود و منکرات در عمل کنار گذاشته شود، فحشا و منکرات هم با امر به معروف و نهی از منکر از بین خواهد رفت و الا خیر.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۵

تعریف حق معنوی

س ۴۲. حق معنوی چیست و چگونه تعریف می‌شود؟ و آیا جزء حقوق مالی است یا غیر مالی چرا؟

ج. حق معنوی عبارت از امور اخلاقی است که مؤمنین نسبت به یکدیگر دارند و آن غیر حقوق مالی است گرچه در بعضی موارد مراعات حق مؤمنین مستلزم صرف مال است. والله العالم

مبنای شرعی حق معنوی

س ۴۳. آیا این حق مبنای شرعی دارد؛ یعنی آیا در شرع به آن اشاره‌ای شده است یا خیر؟ و اگر نشده به نظر شما آیا می‌توانیم امروزه از باب ضرورت آن را به رسمیت بشناسیم چرا؟

ج. بلی حقوق اخلاقی مبنای شرعی دارند در قرآن مجید و روایات وارد از معصومین سلام الله علیهم اجمعین به آنها اشاره شده است. والله العالم

حق تألیف

س ۴۴. آیا این حق منحصراً همان حق تألیف می‌باشد یا اینکه بر تمام ابتکارات ذهنی حاکم است؟ مثلًا آیا برنامه‌نویسان رایانه‌ها جزء این دسته از حق قرار می‌گیرد؟

ج. به نظر حقیر حق تألیف از حقوقی نیست که شرعاً مراعاتش لازم باشد. والله العالم

پوشش اسلامی بانوان چگونه باید باشد

س ۴۵. لطفاً نظر خود را راجع به پوشش اسلامی بانوان بیان فرمائید.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۶

شما شخصاً چگونه حجابی را قبول دارید. آیا داشتن چادر ضرورت است؟ با توجه به اینکه جدیداً حدیثی از یکی از ائمه شنیدم که فرموده‌اند: پوشش خود را متناسب با زمانی که در آن زندگی می‌کنید انتخاب نمائید. نظرتان چیست؟

ج. خوب بود متن حدیث را ذکر می‌کردید که از کدام یک از ائمه علیهم السلام نقل شده و راوی و ناقل آن چه کسی بوده؟ تا اعتبار و عدم اعتبار آن بررسی شود و معلوم گردد که حدیث در مقام بیان چه مطلبی بوده. به هر حال نمی‌توان حدیث را حمل نمود بر آنچه در این زمان از روی بی‌مبالاتی شایع شده است و پوشش لازم برای زن این است که خود را از نامحرمان نسبت به جمیع اعضاء بدن مستور و محفوظ بدارد و به نظر حقیر دست و صورت هم به احتیاط واجب باید پوشانده شوند و برای تأمین این امر باید از چادر یا ساتری که مانند آن باشد استفاده شود و بدون چادر مفاتن بدن آشکار و معرض ریبه و جلب توجه نامحرمان و اجانب و موجب فساد است خداوند همه را از شر شیطان و نفس اماره به لطف و کرم خود حفظ فرماید.

نظر اسلام در مورد ورزش بانوان

س ۴۶. آیا اسلام برای ورزش بانوان مخصوصاً ورزش‌هایی نظیر دوچرخه‌سواری محدودیت و منعی قائل است؟

ج. اینگونه امور در اسلام نه مطلقاً مجاز و بی‌ضابطه و بی‌برنامه و دستور است و نه مطلقاً ممنوع و محذور است بعضی از برنامه‌های ورزشی که حتی مردان انجام می‌دهند غیر مشروع و حرام است. سائر برنامه‌ها نیز باید برای همان ورزش و تندرستی و فوائد جسمانی و معقول آن و شادابی جسم و نشاط روح و رفع خستگی انجام شود و از مظاهر و روش‌هایی که موجب تحریک غرایز حیوانی و بدآموزیهای مختلف و ترویج بی‌شرمی و بی‌حیایی می‌شود اجتناب شود. خلاصه، حدود و تعلیمات اخلاقی و اساسی

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۷

شرعی و عقلی را رعایت نمایند و این شرایط در مسابقات و در پخش و ارائه آنها همه باید رعایت شود.

بسیار کار ظریف و دقیقی است و دست‌اندرکاران آن باید افراد مجرب، آزموده و متعهد و وارد به مسائل روانی باشند و چنان نکنند که با این وسائل کنونی همه جوانان و نوجوانان را سرگرم چیزی به اسم ورزش نمایند و آنها را از کار و تلاش و تحصیل باز بدارند و همه تعریفها و تمجیدها را نثار ورزشکاران بنمایند که کشور در مسیر ورزش قرار بگیرد و در مسائل دیگر گرفتار افت و تنزل و انحطاط گردد مسلما اگر مسائل ورزش هم خارج از اعتدال مطرح باشد برای مملکت مضرّ است.

ورزش باید باشد اما مسائل دیگر مانند علم و صنعت، و بالاتر اخلاق و ایمان نباید ضعیف شود. و اگر ورزش لازم و نافع است و تربیت بدن مهم است بیماری ورزش گرایی و بیماری مسابقات ورزشی خطرناکتر است.

اما ورزش بانوان اگر در خانه یا مدرسه و در شرائط مصون از فتنه و نگاه نامحرم صرفاً برای ورزش و منافع بدنی آن باشد جایز است و تعلیم و تعلم آن هم در مدت کوتاهی فراهم می‌شود. اما برگزاری مسابقات ورزشی بانوان و ورزشهایی که صرفاً جنبه نمایشی و سنت‌شکنی دارد غیر از ابتذال برای زنان نتیجه‌ای ندارد و این سبکی را که بعضی به تقلید از اجانب و کفار و هم‌آهنگی با آنها و حتی شرکت در مسابقات با آنها ترویج می‌نمایند همه فتنه‌زا و فسادانگیز است و مظهر جالب غرب‌زدگی، همین تبلیغات و ترویجات و تشویقاتی است که از زنان به اصطلاح ورزشکار می‌شود که از آنها هم قهرمان بسازند. در زیر این ترویجها مطالب دیگر و مطالب فسادانگیز دارند و شخصیت اسلامی زن و التزام و پای‌بندی او را به چادر و عفت و حجاب و پارسایی و پاکدامنی وترک اختلاط با مردان اجنبی را هدف قرار داده‌اند.

بسیاری از این مسابقات برای مردها نیز امتیاز و ارزش نیست و بازیگری صرف است.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۸

به هر حال باید زن و مرد مسلمان بهوش باشند که در دامها و شبکاتی که با نامهای جالب و فریبنده در راهشان می‌اندازند گرفتار نشوند. بعضی از اینها که از ورزش ترویج می‌کنند همانند اینکه از موسیقی و نوازندگی و رقص و اختلاط زن و مرد و دوچرخه‌سواری بانوان و پوشیدن لباسهای تنگ و ترک التزام به پوشش چادر ترویج می‌کنند هدف آنها مطلب دیگر و وارد کردن بانوان در مفاسد دیگر است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست‌پس به هر دستی نباید داد دست

ای بسا غول بیابانی که راه‌عرضه می‌دارد و لیکن سوی چاه

اگر بانوان با ایمان و مردان مؤمن، هشیار و بیدار نباشند و خدای نخواسته به این صداهای ناهنجار جواب مثبت بدهند، صبح می‌کنیم در حالی که همه عزتهای اسلامی و استقلال اسلامی و هویت اسلامی خود را از دست داده و از سعادت دنیا و عقبی، محروم شده باشیم که البته با غیرت و استقامت و آگاهی و بصیرتی که الحمدلله زن و مرد مسلمان ما از خود نشان داده‌اند، بحول و قوه الهی شاهد چنین روزهای ذلّت‌بار نخواهیم بود. والله العالم

حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی

س ۴۷. آیا در شرع مقدس اسلام تغییر سن شرعی و قانونی ازدواج دختران از ۹ به ۱۵ سال مجاز است؟ آیا اگر ازدواجی در سنین بین ۱۵- ۹ واقع شود جایز نیست و غیر قانونی است؟ و آیا مجاز است عاقد، ولی دختر و یا خود زوجین مورد مؤاخذه و مجازات قانونی برای انجام این ازدواج قرار گیرد؟

معارف دین، ج۲، ص: ۳۳۹

ج. تغییر و تصرف در نظامات شرعیه و احکام اسلام (العیاذ بالله تعالی) اعم از سن شرعی ازدواج و احکام دیگر قابل تجویز نیست و با اصول توحیدی اسلام و مبانی اعتقادی مسلمین و غیر قابل نسخ بودن احکام و جاودانگی این دین مبین حنیف که از ضروریات است منافات دارد چنان‌که تعیین مجازات برای عاقد و زوجین و ولی شرعی که اقدام به تزویج قبل از بلوغ کرده باشد همه غیر شرعی و معارض با احکام الله و فاقد اعتبار است. این زمزمه‌ها و القائات پیرامون قوانین محکم الهی در مورد عائله و نظام ارتباط زن و مرد، سیر بسوی ازدواج غیر شرعی و آزاد از احکام الهی و به اصطلاح برخی ازدواج مدنی است که در جامعه اسلامی و نظام جمهوری اسلامی که اصول و فروع آن باید بر اساس نظامات عالیه اسلام برقرار باشد محکوم و غیر قابل طرح است و از نظر هر مسلمان متعهد بدین مردود و باطل می‌باشد. والله العالم

س ۴۸. آیا عادی شدن موسیقی سبب حلال شدن آن می گردد؟

ج. من از خداوند توفیق همگان را در جهت عمل به وظائف شرعی خود مسئلت می‌نمایم اما نامه ارسالی مشتمل بر اموری است که به آنها اشاره می‌شود: نوشته اید: «امروزه موسیقی بخش جداناپذیری از زندگی مردم گردیده و با فرهنگ آنها عجین گشته بطوریکه حکم بحرمت آن موجب حیرت و تعجب جوانان شده».

سؤال می‌شود آیا اگر مثلًا بعدها شراب بخش جداناپذیری از زندگی مردم شد و مردم بخاطر لاابالیگری آنرا جزء فرهنگ خود نمودند این امر موجب حلیت آن می شود؟ آیا اگر استفاده از موسیقی عادت روزمرّه شد حلال میگردد؟ مردم دوران جاهلیت قتل و کشتار و زنده بگور کردن دختران، عادت روزمرّه آنها بود.

توضیح اینکه شما انتظار دارید هر عملی را که مردم در اثر هواپرستی و بی‌اعتنائی به حلال و حرام دین آن را جزء زندگی خود کرده‌اند، دین آنرا امضاء کند اگر منطق ما این

معارف دین، ج۲، ص: ۳۴۰

باشد بمرور زمان اساس دین و احکام همه از بین می‌رود و دستخوش مقاصد مردم خواهد شد.

نوشته‌اید: «جوانان مجبورند اوقات فراغت خود را بجای اینکه از تفریحات سالم استفاده کنند الی آخر».

شما که بحمدالله تحصیل‌کرده هستید نباید گول این عبارات را بخورید و موسیقی را که مجتهد جامع‌الشرائط حرمت آنرا از ادلّه، استنباط کرده و بر مقلد تبعیت از آن عقلًا و شرعاً لازم است تفریح سالم محسوب می‌نمائید.

و آنچه در آخر نامه مرقوم نموده‌اید: «از دادن پاسخهائی چون تا حدّ ممکن اجتناب شود یا در جائی که ناچار هستند مانعی ندارد یا حکم خدا قابل تغییر نیست خودداری شود».

از امثال شما انتظار میرود درصدد بدست آوردن جواب واقعی مسئله باشید نه جواب مورد پسند و دلخواه، چون فقیه نمی‌تواند برخلاف آنچه از احکام الله بدست آورده و بر طبق رضایت سؤال کننده پاسخ دهد.

در پایان عرض می‌شود: شما فرض کنید اگر در آینده یکی از محرمات مورد اتفاق و نظر فقهاء در جامعه رواج پیدا کرد و اکثر مردم یعنی بازاری و اداری و زن و مرد و در ماشین و غیره، به آن آلوده شدند چنانچه کسی حکم آنرا سؤال کند باید پاسخ داد که در چنین احوالی اشکال ندارد یا نظر باینکه حرمت آن مسلم است باید جواب داد تا جائیکه ممکن است اجتناب شود یا در صورت ناچاری مانع ندارد و امثال اینها و سرّ مطلب این است که حکم خدا قابل تغییر نیست خداوند ما و شما و همه مؤمنین را از فتن و

شرور آخرالزمان محفوظ بدارد و انشاءالله موفق باشید.

شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط

س ۴۹. آیا شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط جایز است؟

معارف دین، ج۲، ص: ۳۴۱

ج. اما در مورد سؤال از شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های مختلط ورزشی (مرد و زن): البته می‌دانید که در تعلیمات عالیه اسلام هیچ گونه مخالفتی با ورزش که ارتباط تنگاتنگ با سلامتی جسم انسان دارد وجود ندارد و در حد لازم مثل سایر برنامه‌های مورد نیاز جسم و روح باید انجام شود نیاز به ورزش مثل نیاز به غذا و سایر نیازهای جسمی در وجود هر انسان بلکه هر جنبه ای هست باید به این نیاز توجه شود. راه‌پیمایی، کشتی و وزنه‌برداری و همه برای بدن مثل غذا لازم است و اگر به این کارها عنوان بازی می دهند به معنی کلمه بازی نیستند. ورزش کاری مفید، معقول، مشروع و لازم و در بعضی موارد واجب است.

اما برآوردن تمام این نیازهای جسمی باید به مقدار رفع نیاز و در حد اعتدال و میانه روی باشد عیناً مثل صرف غذاست که هم پرخوری و رعایت نکردن بهداشت غذا موجب فساد جسم و خروج از صحت می‌شود و هم امساك مطلق از خوردن غذا به بدن آسیب کلی می‌رساند.

دین اسلام دین عدل و مراعات اعتدال در همه امور است که در اینجا اگر بخواهیم شواهدی را از قرآن مجید بیان کنیم کلام طولانی می‌شود مثل دستور "كُلُواْ وَاشْرَبُواْ وَلَا تُسْرِفُوا[۲۷۳]" در همه برنامه‌ها و اعمال غرائز اجرا می‌شود و رفع هر نیازی باید در حد اعتدال و در صورتی باشد که با رفع سایر نیازها هماهنگ باشد و چنان نشود که افراط در یك مورد اگر چه به نظر به خود آن موضوع مضر نباشد نسبت به موارد دیگر زیان‌بخش باشد و الّا مثل کسی می‌شود که یك عضو از اعضاء بدنش بیش از حد اعتدال چاق و فربه و بزرگ شود و سایر اعضاء او رشد و نمو همسان با آن عضو را نداشته باشند و از سوی دیگر این را هم می‌دانیم که انسان همه‌اش جسم نیست و در پوست و گوشت و استخوان خلاصه نمی‌شود و تن آدمی شریف است به جان آدمیت.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۴۲

انسان دارای جنبه برتر دیگر است نیازهای روحی و اخلاقی مهم دارد باید خود را از صفات زشت پاکیزه نگه دارد و اخلاق ناپسند نداشته باشد و با اخلاق عالی انسانی و رشد عقلانی آرسته باشد، با ایمان به خدا و عالم غیب و حقایقی که انبیاء و خصوصاً تعلیماتی که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند خودرا در مسیر کمالات انسانی که محبوب فطرت پاك هر بشر است قرار دهد و حیات و زندگی را با معنی و برای نیل به قرب خدا بشناسد، و بداند که زندگی پوچ و باطل نیست و همین بدن و خوردن و پوشیدن و ورزش کردن و حرکات جسمانی نیست.

خوردن برای زیستن و ذکر گفتن است‌جانا نه آنکه زیستن از بهر خوردن است

برنامه‌های پاسداری از سلامت جسم باید چنان باشد که به سلامت روح و قلب و اخلاق انسان ضرر و زیانی نرساند و خلاصه روح و حقیقت انسانیت و اخلاق، اصل است و جسم و کارهای جسمانی همه فرع است البته فرعی که پرورش آن برای به ثمر رسیدن اصل لازم است.

از سوی دیگر یک پایه مهم دعوت اسلام دعوت به ارزشهای انسانی است اسلام انسان را بهترین و لایق‌ترین مخلوقات می‌داند و دعوتش بر این اصل است که انسان انسان است ودام و دد و سایر ذوات حیات نیست، گرایش بی‌ضابطه او به صفات حیوانی تنزل و انحطاط و سقوط است. غرق شدن او در شهوات که نمونه‌های آن همین مظاهر شهوت‌انگیز اختلاط مرد و زن است، هویت انسانی او را به هویت حیوانی تنزل می‌دهد.

انسان که خود را نشناخته باشد از مظاهر شهوت‌انگیز که مناظر حیوانی است پرهیز می کند. ما مسلمانها اگر در این عصر چنان پیش آمده که دیگران در صنعت و علوم مادی منهای اخلاق و انسانیت از ما جلوتر باشند الحمدلله در اخلاق بهترین برنامه‌ها و تعلیمات را در اختیار داریم که در هیچ مکتب و مدرسه نظیر آن نیست البته بشر به

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۳

مدنیت صنعتی نیازمند است و ما باید در آن هم خودکفا و بی‌نیاز از دیگران باشیم ولی اگر با مدنیت دینی و معنوی و اخلاقی توأم نباشد نه فقط مفید نیست که مضر است.

بعد از این توضیحات که چنان که در نظر بود بطور کامل بیان نشد، در پاسخ اصل سؤال اشعار می‌دارد که این گونه ورزش توأم با این اختلاط، حیوان نمایی و فسادآمیز است که کمتر انسان عادی اگر چه در آغاز با نیت پاك باشد از مفاسد و بدآموزیهای آن مصون می‌ماند و در دین کامل و جامع اسلام ممنوع است و با تعالیم انسان‌ساز اسلام سازگار نیست. جنابعالی با اعتماد به نفس و حفظ استقلال اسلامی، خود را در این موارد سقوط قرار ندهید و با نام خدا و یاد خدا خود را مصونیت دهید و تسلیم خود را به احکام و تعالیم الهی ثابت کنید، و نشان بدهید که بر نفس خود مسلط هستید و در میدان جهاد با نفس و نیل مقامات عالی انسانی سزاوار جایزه‌های شایسته می‌باشید. ان‌شاءالله تعالی موفق باشید و در آن محیطی که هستید در تعهد و التزام به آداب اسلامی و شعائر دینی الگو و نمونه باشید. والسلام علیکم و رحمهٔ الله.

ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون

س ۵۰. مستدعی است نظر مبارك خویش را در مورد ورزشهای بانوان از قبیل: دوچرخه‌سواری، اسب سواری، قایقرانی و دو و میدانی در اماکن و معابر عمومی بیان فرمایید. در ضمن بفرمایید تماشای این نوع برنامه‌ها از تلویزیون چه حکمی دارد؟

ج. اجرای این گونه برنامه‌های خلاف عفّت و غیرت و سنن و تعالیم اسلامی به اسم ورزش در اماکن و معابر عمومی علاوه بر آنکه نمایش و جلوه دادن مفاتن بدن بانوان به مردان اجنبی است، مستلزم ترویج فحشاء و منکرات و مفاسد عظیمه است و تماشای این برنامه‌ها و تشویق و ترغیب به آنها حرام است خداوند متعال جامعه اسلامی ما را که در عصر حاضر پرچم اسلام و حاکمیت احکام اسلام را در دنیا به اهتزاز درآورده و

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۴

مسلمانان را سربلند و عزیز قرار داده از اینگونه خطرات که موجب تشویش اذهان و خدشه‌دار شدن شخصیت اسلامی ما است حفظ فرماید. والله العالم

تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی

س ۵۱. راجع به مسئله فجر و اختلافی که بین ارباب تقویم و جمعی از مؤمنین که مدعی طلوع فجر حدود ده دقیقه بعد از وقت معین در تقاویم شده‌اند اعلام نظر نمائید.

ج. تشخیص دقیق لحظه حقیقی طلوع فجر بلاد و نقاط چون مطالع فجر بسیار و بی‌شمار است و با سرعت فوق العاده در طول ۲۴ ساعت شبانه روز دم بدم و بلکه سریعتر طلوعها موجود می‌شود بوسیله حسّ قابل ادراك نیست، و اگر با حساب و قواعد علم هیئت و استخراجات دقیق دانشمندان و متخصصان فنّ مشخص شود در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عادهً ممکن نیست.

آنچه موضوع احکام شرعیه است مطالع عرفی و منطقه‌ای محسوس و قابل رؤیت است لذا ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر قابل رؤیت با طلوع مرئی و قابل رؤیت دقایقی که در حدود ده دقیقه باشد تفاوت پیدا کند و به این جهت اعلام وقت بر اساس

این طلوع مرئی تخطئه و ردّ تعین دقیق علمی مطالع که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد نیست.

بنابراین وقتی طلوع دقیقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می‌نماید قابل رؤیت و محسوس می‌شود که دقایقی از آن گذشته باشد، و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

علیهذا اگر از تمرینات و آزمایشـهای متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت‌شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد. مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت

معارف دین، ج۲، ص: ۳۴۵

حقیقی و علمی طلوع فجر را معین می‌نماینـد و وقت‌شـناس که بـا رؤیت، طلـوع فجر را تشـخیص می‌دهـد وقت عرفی و محسوس و شرعی را معین می‌کند لذا اگر اذان بر مبنای طلوع حقیقی و علمی گفته شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد، و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنمایند موافق با احتیاط است و اگر اذان به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت شناس باشد همزمان با آن اداء نماز مجزی است.

امام جماعت بودن زنی به نام ام ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت

س ۵۲. لطفاً بفرمائیـد: آیا در خصوص امامت جماعت زنی بنام ام ورقه در زمان حضـرت محمـد رسول الله صـلی‌الله‌علیه‌وآله منبعی وجود دارد؟ امامت جماعت زنان چه حکمی دارد؟

ج. بر حسب آنچه در کتابهای حدیث و تراجم صـحابه و صحابیات مثل سنن ابی داود ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۵۹۲، و سنن بیهقی ج ۳ ص ۱۳۰، و اسـد الغابـهٔ و استیعاب، و تهـذیب التهـذیب مـذکور است، بانوی مذکور ام ورقه بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر بن نوفل انصاری مشهور به (شهیده) می‌باشد چون حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شهادت او را که پس از رحلت آن حضرت واقع شد خبر دادنـد، از ایـن جهـت در حـال حیـات، او را (شـهیده) می‌گفتنـد. ایـن زن بر حسـب نقـل این کتابهـا حسب الامـر رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر زنها امامت می‌کرده است و حضـرت رسول صـلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرموده بودند که بر اهل خودش امامت نماید و احدی از فقها و محدثین و کسانی که این موضوع را روایت کرده‌اند احتمال اینکه به مردها اگر چه محارم او باشند نداده است و در کتب شـیعه و از طریق اهـل بیت علیهم السـلام این ترجمه از او نقـل نشـده است فقـط در کتابهـائی مثل جواهر به عنوان خبر نبوی و مرسل آن را در ضمن روایاتی که به آن بر جواز امامت زن بر زن‌ها استدلال شده است نقل کرده‌اند.

معارف دین، ج۲، ص: ۳۴۶

لازم به تـذکر است که امامت زن بر مرد یا مختلط به اجماع همه فقهای شـیعه و سـنی جایز نیست و حتی در مسأله امامت زن بر زن هم اختلاف است یک قول عدم جواز است و قول دیگر جواز است تفصیل را می‌توانید در کتابهای مفصل فقه ملاحظه نمائید.

---

[۱] (۱). التنقیح، ۲/ ۷۸.

[۲] (۲). سوره طه، آیه ۱۱۰..

[۳] (۱). سوره فصلت، آیه ۲۱..

[۴] (۱). سوره انبیاء، آیه ۲۲..

[۵] (۱). تفسیر مجمع البیان، ۴/ ۴۳ چاپ مکتبهٔ العلمیهٔ الاسلامیهٔ.

[۶] (۲). سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷..

[۷] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱..

[۸] (۱). سوره طور، آیه ۳۵..

[۹] (۱). سوره آل عمران، آیه ۶۴.

[۱۰] (۲). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۱] (۳). سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۲] (۴). سوره نحل، آیه ۹۰.

[۱۳] (۵) ۵. سوره فصلت، آیه ۳۴..

[۱۴] (۱) ۶. الاستغاثهٔ، ۱/ ۳۰.

[۱۵] (۲) ۷. تحف العقول، ۳۵..

[۱۶] (۱). سوره انبیاء، آیه ۲۳..

[۱۷] (۱). سوره بقره، آیه ۲۱۶..

[۱۸] (۱). سوره فرقان، آیه ۷.

[۱۹] (۲). سوره مؤمنون، آیه ۳۳.

[۲۰] (۳) ۲. سوره زخرف، آیه ۳۱..

[۲۱] (۱) ۳. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

[۲۲] (۲) ۴. سوره قمر، آیه ۲۴..

[۲۳] (۱). بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

[۲۴] (۲). سوره انعام، آیه ۹ ..

[۲۵] (۱). سوره اسراء، آیه ۹۴ ..

[۲۶] (۱). سوره جمعه، آیه.

[۲۷] (۲). سوره آل‌عمران، آیه ۱۶۴.

[۲۸] (۳). سوره‌توبه، آیه ..

[۲۹] (۱). سوره انعام، آیه.

[۳۰] (۲). سوره نحل، آیه ۷۴ ..

[۳۱] (۱). دعای ابوحمزه ثمالی.

[۳۲] (۲). سوره‌توبه، آیه‌و ۱۰۵.

[۳۳] (۳). سوره بقره، آیه.

[۳۴] (۴). سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۳۵] (۵). سوره بقره، آیه ۱۸۷ ..

[۳۶] (۱). سوره‌روم، آیه ..

[۳۷] (۱). سوره‌انسان، آیه.

[۳۸] (۲). سوره کهف، آیه ..

[۳۹] (۱). سوره‌انعام، آیه ۹۶ ..

[۴۰] (۱). سوره بقره، آیه ۲۹ ..

[۴۱] (۱). سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۴۲] (۲). سوره بقره، آیه ۲۱۶..

[۴۳] (۱). سوره بقره، آیه ۲۵۳..

[۴۴] (۱). سوره انعام، آیه ۱۲۴..

[۴۵] (۱). سوره قصص، آیه ۳۲..

[۴۶] (۱). سوره‌بقره، آیه‌و ۲۴ و سوره‌اسراء، آیه ۸۸ ..

[۴۷] (۱). سوره بقره، آیه ۲۳ ..

[۴۸] (۱). سوره اسراء، آیه ۸۸ ..

[۴۹] (۱). سوره بقره، آیه ۲۳.

[۵۰] (۲). سوره اسراء، آیه ۸۸ ..

[۵۱] (۱). سوره اسراء، آیه ..

[۵۲] (۱). سوره بقره، آیه ۲۳.

[۵۳] (۲). سوره‌بقره، آیه ۲۴ ..

[۵۴] (۱). سوره انعام، آیه ۷۶ ..

[۵۵] (۱). بحار الأنوار، ۴۰/ ۱۵۳.

[۵۶] (۲). سوره بقره، آیه ۳۰ و ۳۱.

[۵۷] (۳) ۲ و ۴. سوره بقره، آیه ۳۵ ..

[۵۸] (۱) ۳. سوره اعراف، آیه ۲۲ ..

[۵۹] (۱). سوره اسراء، آیه‌و ۵۰ ..

[۶۰] (۱). سوره کهف، آیه ۲۹.

[۶۱] (۲). سوره حج، آیه ۱۹ و ۲۰.

[۶۲] (۳). سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

[۶۳] (۴). سوره غافر، آیه ..

[۶۴] (۱). توضیح اینکه: ثواب مبتنی بر تفضل است نه استحقاق ..

[۶۵] (۱). سوره نساء، آیه ۱۰.

[۶۶] (۲). کافی، ۲/ ۳۳۲ ..

[۶۷] (۱). سوره زمر، آیه.

[۶۸] (۲). سوره نساء، آیه و ۱۱۶ ..

[۶۹] (۱). رجوع شود به الغدیر، ۲/ ۱۹۱ ..

[۷۰] (۱). رجوع شود به: المراجعات مراجعه شماره ۱۰۶ به بعد.

[۷۱] (۲). نهج البلاغة، حکمت ۱۹۰.

[۷۲] (۳). سوره نساء، آیه ۱۵۸.

[۷۳] (۴). سوره احزاب، آیه ۳۳.

[۷۴] (۵). سوره انفال، آیه ۷.

[۷۵] (۶). رجوع کنید به معارف دین ج ۱، ۱۱۱ ..

[۷۶] (۱). سوره یس، آیه ۱۱..

[۷۷] (۱). کافی، ۴۳: ۴ ح ۵..

[۷۸] (۱). وسائل الشیعة، باب ۲۹ از ابواب مقدمه عبادات، حدیث ۲..

[۷۹] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲..

[۸۰] (۱). بحار الانوار، ۳۵/ ۹. کشف الیقین فی فضائل أمیرالمؤمنین علیه‌السلام ف ۲ ص ۳۳- ۳۲ ح ۱۲ ط ۱۴۱۳ ق.

[۸۱] (۲). کنز العمال، ج ۱۳ ص ۱۲۲.

[۸۲] (۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱/ ۵..

[۸۳] (۱). اسد الغابة، ۴/ ۱۸..

[۸۴] (۱). سیرة النبی: ۴/ ۱۰۲۳ و قد ترکت فیکم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا امرا بیناً کتاب الله و سنه نبیه.

[۸۵] (۲). کتاب الموطأ: ۲/ ۸۹۹ ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما ان تمسکتم بهما کتاب الله و سنه نبیه.

[۸۶] (۳). رجوع شود به میزان الاعتدال، ۳/ ۴۶۸- تهذیب التهذیب، ۹/ ۳۳- تاریخ بغداد، ۱/ ۲۱۴- الوافی بالوفیات، ۲/ ۱۸۸- وفیات الاعیان، ۴/ ۲۷۶ تذکرة الحفاظ، ۱/ ۱۷۲- تأسیس الشیعة: ۲۳۲ ..

[۸۷] (۱). اضواء علی السنة المحمدیة، ص ۲۴۳ تا ۲۴۷.

[۸۸] (۲). سیره، ج ۴ ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

[۸۹] (۳). طبری هم اگر چه از ابن اسحاق از ابن ابی نجیح لفظ سیره را روایت کرده است ولی روایت او قابل اعتماد نیست زیرا اولًا مرسل است و ثانیاً ابن ابی نجیح چنانکه از ابن حجر نقل شده از قدریه و مدلس است و ثالثاً به سند طبری به اسحاق هم به واسطهٔمحمد بن حمید رازی و سلمه بن فضل ابرش انصاری نیز ضعیف است. رجوع شود به تذکرة الحفاظ، ۲/ ۴۹۰ و ۴۹۲ و تهذیب التهذیب، ۴/ ۱۵۳ و ۱۵۴ و جلد ۹ ص ۱۲۷ تا ۱۳۰..

[۹۰] (۱). تنویر الحوالک شرح موطأ مالک، ۳/ ۹۳.

[۹۱] (۲). تهذیب التهذیب، ۸/ ۴۲۳ ۴۲۱.

[۹۲] (۳). و در الجامع الصغیر از الغیلانیات ابی بکر شافعی از ابی هریره بلفظ« خلفت فیکم شیئین» نقل کرده است راجع: ۲/ ۵ ..

[۹۳] (۱). کنز العمال، ۱۰/ ۱۸۳.

[۹۴] (۲). صحیح بخاری ج ۵، ص ۱۳۸- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶- الغدیر علامه امینی ص ۳۴۱- بحار ج ۲۲ ص ۴۳۷..

[۹۵] (۱). در این مطالب مراجعه شود به اضواء علی السنة المحمدیة ص ۲۰۶- ۲۲۰ و ۲۲۲ و تأسیس الشیعة ص ۲۷۸- ۲۸۰ و النص و الاجتهاد ص ۷- ۹۰ و الباعث الحثیث ص ۱۳۲ و ۱۳۳..

[۹۶] (۱). رجوع شود به کتاب‌های(ابو هریرة) و(شیخ المضیرة).

[۹۷] (۲). هر چند احادیث ثقلین در موارد دیگر هم صادر شده‌اند..

[۹۸] (۱). سنن ترمذی، ۲/ ۳۰۸.

[۹۹] (۲). مجمع الزوائد، ۹/ ۱۳۶..

[۱۰۰] (۱). تعجب نکنید که ابن اسحق با تشیع با نوشته‌هایش حکومت ضد تشیع را از ترس یا طمع تأیید کرده باشد در حالیکه می‌بینید نویسندگان و گویندگان در عصر ما بدون اضطرار و بدون بیم برای دنیا و پول، و حقوق و جایزه دین خود را افروخته و علیه مصالح اسلام و برای خوش آمد دشمنان اسلام هر کفر و باطلی را با قلم و زبان خود ترویج می کنند..

[۱۰۱] (۱). مسند احمد، ۱/ ۳۲۵ و ۳۳۶- صحیح بخاری، ۵/ ۱۳۸ و ۷/ ۹- صحیح مسلم، ۵/ ۷۶ و سایر مصادر معتبر نزد فریقین.

[۱۰۲] (۲). سوره حشر، آیه ۷..

[۱۰۳] (۱). رجوع شود به: سنن ابن ماجه، ۱۲- مستدرك، ۳/ ۱۱۱ و ۱۱۲- تاریخ طبری، ۲/ ۵۶- کنز العمّال، ۶/ ۳۹۴ و ۳۹۵- اسد الغابة، ۴/ ۱۷ و ۱۸- ریاض النضرة، ۲/ ۱۶۵- مسند احمد، ۱/ ۹۹- مجمع الزواید، ۹/ ۱۰۳- استیعاب، ۲/ ۴۵۸ ز در تفسیر این اخبار که در هر حال مسلم است یك احتمال این است که بگوییم تا مدت هفت سال غیر از علی و خدیجه کسی اسلام اختیار نکرد، و احتمال دیگر اینکه بگوییم پیغمبر مأمور به برقرار کردن نماز جماعت تا هفت سال جز با علی نبود و احتمال دیگر اینکه در پنهانی در این مدت با هم نماز می‌خواندند چنانچه از نقل ابن هشام، ۱/ ۲۶۵، استفاده می‌شود.

[۱۰۴] (۲). سیره ابن هشام/ ۲۶۴.

[۱۰۵] (۳) ۲. راجع به اسناد مربوط به ایمان علی علیه السلام و اشعار شعرا در موضوع سبق ایمان آن حضرت مراجعه نمایید به کتاب الغدیر، ۳/ ۲۱۹، تا ۲۴۳- رحم الله الامینی و حشره مع سیده امیرالمؤمنین علیه السلام..

[۱۰۶] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷..

[۱۰۷] (۱). نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲.

[۱۰۸] (۲). همان..

[۱۰۹] (۱) ۳. رجوع شود به صحیح ترمذی، ۲/ ۳۰۱- الدر المنثور در تفسیر سوره والنجم- مستدرك، ۳/ ۱۱۶ و ۱۲۵- خصائص نسائی، ص ۱۱ تا ۱۴- کنز العمال، ۶/ ۱۵۲ و ۳۹۳ و ۴۰۸- مسند احمد، ۱/ ۱۷۵ و/ ۳۳۰ و ۳/ ۲۶- حلیة الاولیاء، ۴/ ۱۵۳- تاریخ بغداد، ۷/ ۲۰۵- مجمع الزوائد، ۹/ ۱۱۵- میزان الاعتدال، ۲/ ۱۹۴. کتاب های دیگر مثل الغدیر، ص ۲۰۲ تا ۲۱۴، ج ۳- دلائل الصدق، ص ۲۶۰ تا ۲۶۷- فضائل الخمسة، ۲/ ۱۴۹ تا ۱۵۵..

[۱۱۰] (۱). بلکه به نظر بعض محققین احادیث ایشان بطور کلی باید بررسی شود و اگر شاهد و دلیل و قرینه‌ای از خارج بر صحت آنها یافته نشود یا متنش مؤید صحت آن نگردد قابل اعتماد نیست و در این موضوع مراجعه شود به کتاب« احادیث ام المؤمنین عایشه»..

[۱۱۱] (۱). کتاب الغیبة، ۱۱۷.

[۱۱۲] (۲). سوره زمر، آیه ۳۰..

[۱۱۳] (۱) ۳. سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

[۱۱۴] (۲) ۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

[۱۱۵] (۳) ۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۰ و ۱۰۰.

[۱۱۶] (۴) ۲. سوره غافر، آیه ۴۶..

[۱۱۷] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳۳..

[۱۱۸] (۱). این روایت مورد اتفاق فریقین است و در کتب عامه از جمله طبقات ابن سعد: ۱۲/ ۱۳۵- ذخائر العقبی، ۸۳- مسند احمد، ۵/ ۱۱۳ آن را نقل کرده‌اند. ابن ابی الحدید می گوید: قد روت العامة و الخاصة قوله صلی الله علیه و آله:« أقضاکم علی»

شرح نهج البلاغه: ۱/ ۱۸..

[۱۱۹] (۱). در جلد اول معارف دین به طور تفصیلی پاسخ داده شده است.

[۱۲۰] (۲). بحار الانوار، ج ۳۳، باب ۱۳..

[۱۲۱] (۱). بحار، ج ۹۱، باب ۳۲..

[۱۲۲] (۱). سوره مائده، آیه ۳.

[۱۲۳] (۲). بحار، ۱۶/ ۳۵۴، ۲/ ۲۶۰، ۸۹/ ۱۴۸..

[۱۲۴] (۱). رجوع شود به نهج البلاغهٔ، خطبه ۲۷..

[۱۲۵] (۱). سوره مجادله، آیه ۲۲..

[۱۲۶] (۱). در مجموعه‌ای تحت عنوان« امامت و مهدویت» به چاپ رسیده است ..

[۱۲۷] (۱). بحارالأنوار، ۲۷/ ۲۱۷.

[۱۲۸] (۲). بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۳۳، باب ۴۱ ..

[۱۲۹] (۱). سوره صافات، آیه ۱۷۳ ..

[۱۳۰] (۱). سوره‌هود، آیه ۸۶.

[۱۳۱] (۲). سوره مدثر، آیه.

[۱۳۲] (۳). سوره کهف، آیه ..

[۱۳۳] (۱). سوره زخرف، آیه ۳۱.

[۱۳۴] (۲). سوره زخرف، آیه ۳۲ ..

[۱۳۵] (۱). منتخب الاثر، ج ۱ ص ۶۳ ۶۴ ب ۱ ح ۸۹.

[۱۳۶] (۲). کمال الدین و تمام النعمهٔ، ۲۵۳.

[۱۳۷] (۳) ۱. نهج‌البلاغهٔ، خطبه ۱۵۰ ..

[۱۳۸] (۱). راجع به موضوع دجال و نزول عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و بعض مسائل دیگر در طبع اخیر منتخب الاثر که در ۳ جلد با اضافات است توضیحاتی داده شده است ..

[۱۳۹] (۱). سوره‌فتح، آیه ۲۹.

[۱۴۰] (۲). سوره‌انفال، آیه ۲.

[۱۴۱] (۳). نهج‌البلاغهٔ، خطبه ۱۹۳ ..

[۱۴۲] (۱). سوره‌نمل، آیه.

[۱۴۳] (۲). سوره کهف، آیه ..

[۱۴۴] (۱). سوره نمل، آیه ۸۳.

[۱۴۵] (۲). سوره‌کهف، آیه ..

[۱۴۶] (۱) ۳. سوره نمل، آیه ۸۲.

[۱۴۷] (۲) ۴. به کتاب‌های تفسیر مثل مجمع‌البیان و نورالثقلین و البرهان و الصافی و لاهیجی(تفسیر فارسی) و کتاب‌های حدیث رجوع شود ..

[۱۴۸] (۱). سوره‌نمل، آیه ۸۳ ..

[۱۴۹] (۱). رجوع کنید به کتاب:« ولایهٔ الفقهاء فی عصر الغیبهٔ» ..

[۱۵۰] (۱). وسائل الشیعهٔ، ۴/ ۸۳۱ ح ۳.

[۱۵۱] (۲). وسائل الشیعهٔ، ۴/ ۸۲۶ ح ۱۲.

[۱۵۲] (۳) ۲. وسائل الشیعهٔ، ۴/ ۸۳۱ ح ۴.

[۱۵۳] (۴) ۳. وسائل الشیعهٔ، ۴/ ۸۳۲ ح ۱ ..

[۱۵۴] (۱) ۴. سوره‌اعراف، آیه.

[۱۵۵] (۲) ۵. سوره‌یس، آیه ..

[۱۵۶] (۱). سوره‌آل عمران، آیه.

[۱۵۷] (۲). سوره‌مائده، آیه ۱۶ ..

[۱۵۸] (۱). اصول کافی جلد ۲، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ص ۴۲۱ ..

[۱۵۹] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۹.

[۱۶۰] (۲). سوره آل عمران، آیه ۸۵.

[۱۶۱] (۳) ۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲ ..

[۱۶۲] (۱). سوره قصص، آیه ۸۳ ..

[۱۶۳] (۱). مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۹۱.

[۱۶۴] (۲). مجمع البیان، ۴۶۷: ۷ ..

[۱۶۵] (۱). سوره فتح، آیه ۲۹.

[۱۶۶] (۲). سوره مائده، آیه ۵۴.

[۱۶۷] (۳). صحیفه سجادیه، دعای مکارم الاخلاق.

[۱۶۸] (۴). سوره بقره، آیه ۲۱۳..

[۱۶۹] (۱). سوره احزاب، آیه ۶۲..

[۱۷۰] (۱). سوره قصص، آیه ۵.

[۱۷۱] (۲). نهج البلاغه، کلمات قصار- ۲۰۹..

[۱۷۲] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

[۱۷۳] (۲). سوره‌نحل، آیه ۹۷ ..

[۱۷۴] (۱) ۳. سوره نساء، آیه ۷۸.

[۱۷۵] (۲). سوره مائده، آیه.

[۱۷۶] (۳) ۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

[۱۷۷] (۴) ۳. سوره ابراهیم، آیه.

[۱۷۸] (۵) ۴. سوره یونس، آیه ۲۵.

[۱۷۹] (۶) ۵. سوره سجده، آیه.

[۱۸۰] (۷) ۶. سوره‌جاثیه، آیه ۲۱ ..

[۱۸۱] (۱). مستدرک الوسائل، ۴/ ۳۲۱.

[۱۸۲] (۲). بحار الأنوار، ۶۸/ ۲۳..

[۱۸۳] (۱). سوره نساء، آیه ۱۵..

[۱۸۴] (۱). سوره نور، آیه ۲.

[۱۸۵] (۲). سوره إسرا، آیه ۸۸..

[۱۸۶] (۱). در بحث نبوت پیرامون معجزه‌بودن قرآن به تفصیل سخن گفته شد.

[۱۸۷] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۵۷..

[۱۸۸] (۱). سوره بقره، آیه ۱۷۳.

[۱۸۹] (۲). سوره مائده، آیه ۵..

[۱۹۰] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۶۹..

[۱۹۱] (۱). بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۵.

[۱۹۲] (۲). سوره‌ص، آیه ..

[۱۹۳] (۱). شرح این حدیث در مصباح الانوار، ج ۱، ص ۳۴۲ الی ۳۴۷.

[۱۹۴] (۲). سوره ص، آیه ۷۶ ..

[۱۹۵] (۱). سوره‌رعد، آیه ۱۷ ..

[۱۹۶] (۱). کافی است برای شناختن هویت شیخی‌گری به کتاب گفتگوی چند ساعته یا مناظره نوشته آقای محمد مردانی رجوع شود ..

[۱۹۷] (۱). خصال شیخ صدوق ص ۳۹۴، بحار ج ۲۴، ص ۲۳۹ ..

[۱۹۸] (۱). سوره‌ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵ ..

[۱۹۹] (۱) تا ۴. تاریخ دمشق، ۱/ ۱۲۹ تا ۱۳۶.

[۲۰۰] (۲)

[۲۰۱] (۳)

[۲۰۲] (۴)

[۲۰۳] (۵) ۵. نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲ معروف به قاصعه ..

[۲۰۴] (۱). سوره‌ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵ ..

[۲۰۵] (۱). بحارالأنوار، ۱۸/ ۳۶۰ ..

[۲۰۶] (۱). سوره‌مائده، آیه ۳.

[۲۰۷] (۲). المزار، محمد بن المشهدی، ص ۵۷۶ ..

[۲۰۸] (۱). نهج البلاغة، خطبه ۱۰۸..

[۲۰۹] (۱). نهج البلاغة، خطبه ۹۴.

[۲۱۰] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

[۲۱۱] (۳) ۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۲۷. اقبال سید بن طاووس، ج ۲، ص ۵۰..

[۲۱۲] (۱). محمود بن محمد متخلص بعیانی از یک مورد کتاب او استفاده می‌شود که در قرن دهم زیست داشته است..

[۲۱۳] (۱). مناقب شهر آشوب.

[۲۱۴] (۲). بحار الانوار، ج ۴۰، ۱۶۵، ب ۹۳، ۵۴۴ ..

[۲۱۵] (۱) ۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳..

[۲۱۶] (۱). بحار الانوار: ۲/ ۱۸۳، کتاب العلم، ب ۲۶..

[۲۱۷] (۱). سوره رعد، آیه ۱۵..

[۲۱۸] (۱). عیون أخبار الرضا، ۱/ ۲۱۸.

[۲۱۹] (۲). سوره شعرا، آیه ۴۵ ..

[۲۲۰] (۱). اللّه‌شناسی، ج ۳، ص ۳۱ ..

[۲۲۱] (۱). بحارالانوار، ۵/ ۸۵ ..

[۲۲۲] (۱). نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، ۹ ..

[۲۲۳] (۱). تحریرالوسیلة، ج ۱، کتاب امر به معروف، مسأله ۲۰.

[۲۲۴] (۲). سوره شعراء، آیه ۹۴.

[۲۲۵] (۳) ۲. المیزان، ۱۹/ ۲۹۳، سوره شعراء، آیه ۹۴..

[۲۲۶] (۱) ۳. سوره بقره، آیه ۴۴.

[۲۲۷] (۲) ۴. سوره صف، آیات ۲ و ۳..

[۲۲۸] (۱). وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۴۱، باب ۵۹ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱..

[۲۲۹] (۱). وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۳.

[۲۳۰] (۲). سوره حاقة، آیه ۱۹ و سوره انشقاق، آیه ۷.

[۲۳۱] (۳). کافی، ۲/ ۱۱۸..

[۲۳۲] (۱). وقائع الایام، جلد صیام..

[۲۳۳] (۱). نهج البلاغة، خطبه ۲۲۸..

[۲۳۴] (۱). معانی الاخبار ص ۲۰۴ ح ۷۱- بحار الانوار کتاب آیات ایمان و کفر ب ۹ ح ۱۳، سفینه ط جدید ج ۳ ص ۴۱۷..

[۲۳۵] (۱). وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۳۸..

[۲۳۶] (۱). حاشیه مصباح کفعمی.

[۲۳۷] (۲). صحیفه سجادیه، ص ۳۴۵- بحارالانوار ج ۹۱، ص ۲۳۹.

[۲۳۸] (۳) ۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۵.

[۲۳۹] (۴) ۳. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۳، ص ۲۱۱..

[۲۴۰] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۸۰..

[۲۴۱] (۱). سوره کهف، آیه ۱۰۹..

[۲۴۲] (۱). الاحتجاج للطبرسی،/ ۳۱۶..

[۲۴۳] (۱). سوره شرح، آیه ۷..

[۲۴۴] (۱). سوره احزاب، ۵۶..

[۲۴۵] (۱). سوره بقره، آیه ۲۱۹..

[۲۴۶] (۱). بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۱، باب ۵۸..

[۲۴۷] (۱). سوره بنی اسرائیل، آیه ۳۶..

[۲۴۸] (۱). سوره نساء، آیه ۱۴۱ ..

[۲۴۹] (۱). بحارالأنوار، ۲۴/ ۶۶ ۲۹۹/ ۱ ..

[۲۵۰] (۱). رجوع کنید به بحار، ۶/ ۲۳۳.

[۲۵۱] (۲). سوره فاطر، آیه ۳۲ ..

[۲۵۲] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱.

[۲۵۳] (۲). سوره شوری، آیه ۱۱..

[۲۵۴] (۱). سوره ذاریات، آیه ۲۰ و ۲۱.

[۲۵۵] (۲). سوره غاشیه، آیه ۱۷ تا ۱۹..

[۲۵۶] (۱). سوره انعام، آیه ۱۰۳.

[۲۵۷] (۲). سوره رعد، آیه ۸.

[۲۵۸] (۳). سوره انعام، آیه ۱۰۲.

[۲۵۹] (۴). سوره مؤمن، آیه ۱۹ ..

[۲۶۰] (۱). نهج‌البلاغهٔ، خطبه ۲۳۳..

[۲۶۱] (۱). از دیوان مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی قدس سره.

[۲۶۲] (۲) .. از دیوان مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی قدس سره

[۲۶۳] (۱). سوره حدید، آیه ۱۷ ..

[۲۶۴] (۱). سوره بقره، آیه ۱۴۸.

[۲۶۵] (۲). سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

[۲۶۶] (۳). التحفهٔ السنیهٔ، عبد الله جزائری، ص ۴۹.

[۲۶۷] (۴). کافی، ج ۲، ص ۶۶۸..

[۲۶۸] (۱). سوره حشر، آیه ۹.

[۲۶۹] (۲). سوره انسان، آیه ۸.

[۲۷۰] (۳). سوره بقره، آیه ۱۷۷.

[۲۷۱] (۴). سوره آل عمران، آیه ۹۲..

[۲۷۲] (۱). سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ ..

[۲۷۳] (۱). سوره اعراف، آیه ۳۱ ..

معارف دین (۳)

فصل اول: خداشناسی

براهین اثبات خداوند و توحید

روش معرفتی اصول دین؛ عقلی یا نقلی

۱. آیا فهم اصول دین، فقط از طریق تمسک به قرآن و عترت ممکن است یااین‌که می‌توان به کمک مستقلات عقلیه هم آنها را ادراک نمود؟

ج. غرض از بررسی اصول دین در پرتو تمسک به قرآن و عترت، کنارگذاشتن عقل و به حاشیه‌انداختن آن نیست. همه جا، عقل و درک و فهم بشر عمل می‌کند و مخاطب عقل است و اولواالالباب جواب می‌دهند. پیامبران خدا با عقلا و خردمندان حرف می‌زنند و از عقلانیت بشر در هدایت او بهره می‌گیرند.

مستقلات عقلیه، همواره اعتبارشان ثابت و تغییرناپذیر است. قرآن و عترت هم، عقلانیت بشر را به میدان می‌آورند و آن را فعال می‌کنند. در این میان، مسائلی هست که ماوراء درک بشر است و غیب عالم است که عقل از بیان تفاصیل آن، عاجز و ناتوان است، هم‌چنان‌که ما وقتی در اطاقی دربسته نشسته باشیم و راهی با بیرون و طریق ارتباطی نداشته باشیم، هرچه از عقل سؤال کنیم که پشت این اطاق چه اتفاقی می‌افتد و چه کسی آمد و رفت دارد، عقل از جواب عاجز است؟

اصل غیب عالم و غیب وجود انسان با عقل درک می‌شود، اما تفاصیل آن درک نمی‌شود، به قول سنائی:

داند اعمی که مادری داردلیک چونی به‌وهم در نآرد

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵

کور مادرزاد می‌داند مادر دارد، اما چگونگی شکل و قد و اندام مادر بر او مجهول است.

غرض، عقل همه جا هست؛ هم آنجا که تصدیق و قبول او معتبر است و هم آنجا که به ناتوانی خود در درک بعض امور اعتراف می‌کند. و حتی اشیاء محسوسه اگر چه غیب نیستند ولی حقایق آنها برای بشر غیب است.

حاصل این‌که، عقل در مسائل الهیات، مثل ربط حادث به قدیم و معاد و معراج و وجود ملائکه، حجت نیست، و این مسائل، از طور درک عقل نیست. در تفصیل مسائل ماوراء الطبیعهٔ، عقلاـ هر چه گفتند، و راه‌های متعدد و متخالف رفتند، نتوانستند آنها را به کرسی بنشانند که مقبول عقول گردد. آنان مثلًا در ربط حادث به قدیم، اصلًا به حدوث حقیقی قائل نیستند و فقط قدم ذاتی را نفی می‌کنند.

به هر حال سخنانشان نتوانسته و نمی‌تواند امت بسازد و به جامعه عرضه شود و عقیده و ایمان یک قوم و ملت گردد. در مقابل، دعوت انبیا و سخنان آنها در این مسائل ماورائی، باوربخش است و امت‌های بزرگ را به وجود آورده که آخرین و پایان‌بخش همه‌ی آنها، دعوت اسلام با زبان قرآن و بیانات حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم‌السلام است که قلوب را جذب کرده و محکم‌ترین ایمان‌ها را در اشخاص ایجاد نموده است. اصول دین‌شناسی بر اساس هدایت‌های قرآنی و معارف مأثور اهل بیت علیهم‌السلام، استوارترین راه است.

بر حسب قرآن کریم، تمام مخلوقات و ممکنات کوچک و بزرگ، آیات و نشانه‌های وجود خدا و کلمات خدا هستند. خداوند می‌فرماید:

وَكَأَينْ مِنْ آيةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يمُرُّونَ عَلَيهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ١] و نیز می‌فرماید:

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً[٢] و می‌فرماید:

وَ لَوْ أَنَّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّه ٣] قرآن، بشر را به تفکر و تأمل در این آیات دعوت می‌کند و می‌فرماید:

وَ فِی الْأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَ فِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۴] و می‌فرماید:

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَـاوَاتِ وَ الْـأَرْضِ وَ اخْتِلَـافِ اللَّيـلِ وَ النَّهَـارِ لَآيـاتٍ لِـأُولِی الْأَلْبَـابِ الَّذِينَ يـذْكُرُونَ اللّه قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ وَ

یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ[۵] تصور می‌کنید اندیشه در معانی این آیات و تفکر انسان در وجود خودش و در آیات آسمانی و زمینی، چه مقدار وقت و فرصت می‌طلبد؛ یک ساعت، یک روز، یک سال، یک عمر، یک قرن؟ هرگز. بلکه با بیشتر از اینها هم به پایان نمی‌رسد.

بسا با یک ساعت تفکر در یک جریان و پدیده، انسانی، خداشناس می‌شود. بسا که اگر از او بپرسند این آسمان و زمین و این همه مخلوقات چگونه پدید آمده و چه کسی آنها را پدید آورده است،- همان‌طور که اگر از بنایی کوچک

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷

هم بپرسند، می‌گوید استاد بنا آن را بنا کرده است- جواب می‌دهد خدا آن را آفریده است.

حال اگر تفکر بیشتری داشته باشد و خودش و گذشتگانش از متفکران که در شناسایی این عالم رخش فکر را دوانیده‌اند، همه تفکر داشته باشند، اگر همان‌طور که قرآن می‌فرماید: قلبشان بیمار نباشد، همه می‌گویند و از همه صدای الله اکبر و تهلیل و تسبیح می‌شنوید.

قرآن مجید، همه اجزاء و اعضاء و ذرات و همه درخت‌ها و شکوفه‌ها و گل‌های رنگارنگ، نباتات و گیاه‌ها، خشکی و دریا و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و اصناف جنبندگان و ماهی‌ها و دریاها، هوا و فضا، همه را تفسیر می‌کند و از بشر، اقرار و اعتراف می‌گیرد که همه را خدا آفریده و همه آیات او هستند و پدیدآرنده همه، اوست؛ او که ما او را نمی‌بینیم و کنه و حقیقت ذات او را درک نمی‌کنیم، اما آیات و علم و قدرت و نیز حکمت او را در همه می‌بینیم. کجا است و چه زمانی است که او پیدا نیست؟

قرآن به بشر می‌گوید: عالم، باطل و بی‌معنا نیست. شما که انسانید، هر کلمه‌ای بر زبان می‌آورید با معنی است. کل عالم که به منزله یک کلمه است که معنا و اشاره‌ای خاص دارد، اجزاء و اعضاء بی‌شمار عالم نیز، که در یک قطره آب، هزارها کلمه است و در وجود انسان این همه کلمه است؛ خونش کلمه است، گلبول‌های سفید و قرمزش کلمه است، قلبش، مغزش، چشمش، گوشش، زبانش کلمه است. کل این کلمات را بی‌معنی گمان می‌کنند.

هرگز هرگز! همه معنا دارند، تفسیر دارند، نه یک معنا، بلکه معناهای بسیار که عقل بشر را مبهوت کرده است. باید معنا را جست، باید معنا را شناخت. قرآن می‌فرماید: کوردل نباشید، بینا باشید.

در احادیث شریفه می‌فرماید: تنها ظاهر را نبینید، نگاه کنید از ظاهر، باطن را ببینید. باید نگاه عبرت باشد. عالم، کتاب است، مورچه، کتاب است. گنجشک و

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸

کبوتر، کتاب است. انسان، کتاب است که این کتاب‌ها را که در شمارش کلمات آنها عاجزید بخوانید. بی‌سواد نباشید. کسی که بی‌سواد است، کلمات کتاب را می‌بیند ولی نمی‌تواند بخواند. آیا او که نمی‌تواند بخواند، می‌تواند بگوید اینها معنی ندارد و نگارنده آن بی‌معنی نوشته است.

اکنون به این آیات شریفه توجه فرمایید که بشریت را این‌گونه مخاطب قرار می‌دهد و اصطلاحات اهل معقول نیست که از خدا تعبیر به واجب الوجود نماید:

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّیلِ وَ النَّهَارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ ۶] قطعاً و حقاً در خلق آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌هاست برای خردمندان و صاحبان عقل؛

الَّذِینَ یذْکُرُونَ اللّه قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ وَ یتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ[۷] خردمندان کسانی هستند که خدا را در همه حالات؛ ایستاده، نشسته و بر پهلو یاد می‌کنند و در خلق آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند (می‌گویند:) پروردگار ما نیافریدی تو این را باطل. منزهی تو.

نتیجه تفکر در آیات بی‌شمار، اقرار به خدا، به علم و حکمت خدا، به باطل و بیهوده‌نبودن کاینات آسمان‌ها و زمین، پوچ‌نبودن و معنی‌داشتن و قصد و غرض و شعور است.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹

قرآن دستور می‌دهد که برای معرفت و خداشناسی، آیات خدا را بررسی کنید:

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیرِ شَیءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۸] آیا خلایق از همه اصناف، حتی ملائکه و انواع مخلوقات زنده؛ انسان، حیوان، پرنده و خزنده دریائی و خشکی، همه و هر کس بی‌خالق و آفریننده و پدیدآورنده به وجود آمده‌اند یا خود، خالق خود هستند؟ آیا خلقِ بی‌خالق و بناءِ بی‌بانی و صنعتِ بی‌صانع مورد قبول کسی می‌شود؟

وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَیقُولُنَ‌اللّهُ ۹] از همه و هر کس سؤال کنید که آسمان و زمین را چه کسی آفریده است البته می گویند: خدا آفریده است.

أَفَرَأَیتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۱۰] آیا شما زرع و زراعت به وجود می‌آورید؟ شما این شکوفه‌های زیبا را از چوب بیرون می‌آورید؟ شما این میوه‌های کوچک و بزرگ را می‌آفرینید؟ شما از یک گیاه ضعیف بسیار کوچک، هندوانه‌های بزرگ بیرون می‌آورید؟

أَفَرَأَیتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۱۱] شما نطفه و منی را می‌آفرینید یا خدا می‌آفریند؟

وَ آیةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیتَةُ أَحْیینَاهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبّاً فَمِنْهُ یأْكُلُونَ ۱۲]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰

أَفَلَمْ ینْظُرُوا إِلَی السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَیفَ بَنَینَاهَا وَ زَینَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَینَا فِیهَا رَوَاسِی وَ أَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ ۱۳] أَوَ لَمْ یرَوْا إِلَی الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِیمٍ ۱۴] إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَی یخْرِجُ الْحَی مِنَ الْمَیتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیتِ مِنَ الْحَی ذلِكُمُ اللّهُ فَأَنَّی تُؤْفَكُونَ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّیلَ سَكَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَاناً ذلِكَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ۱۵] وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ و فِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۱۶] إِنَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ فِی خَلْقِكُمْ وَ مَا یبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یوقِنُونَ وَ اخْتِلَافِ اللَّیلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا أَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یعْقِلُونَ تِلْكَ آیاتُ اللّهِ نَتْلُوهَا عَلَیكَ بِالْحَقِّ فَبِأَی حَدِیثٍ بَعْدَ اللّهِ وَ آیاتِهِ یؤْمِنُونَ ۱۷] از آیاتی که لاتحصائی آیات و کلمات خدا در آن بیان شده است، این آیه است:

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱

وَ لَوْ أَنَّ مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ یمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللّهِ ۱۸]

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً[۱۹] البته این بیان در حدی است که این لاتحصائی- که عندالله تعالی تحصی است- به ذهن انسان نزدیک شود و الّا اضعاف مضاعف این همه آیات خدا بیشتر و بیشتر است و همان دریاها و همان قطرات آب دریا و کاینات، و مخلوقاتی که در آن است حساب آنها هم از این بیشتر است.

از سوی دیگر، آیات قرآن که نظم و ارتباط این کلمات و آیات را با اجزاء خودشان و با آیات دیگر بیان می کند، تفکر در آن نیز- اگر در هزاران سال عمر باشد- پایان نمی‌پذیرد.

جواب سؤال در دلالت این آیات بر وجود خدا از هر کس که عقل سالم داشته باشد مثبت است. جواب این است که

خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ ۲۰] كُلُّ شَیءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ[۲۱] إِنَّا كُلَّ شَیءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ[۲۲] خَلَقَ كُلَّ شَیءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً[۲۳]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲

صُنْعَ اللّهِ الَّذِی أَتْقَنَ كُلَّ شَیءٍ[۲۴] الَّذِی أَحْسَنَ كُلَّ شَیءٍ خَلَقَهُ ۲۵] جواب منفی از صاحب عقل سلیم هرگز شنیده نمی‌شود. برای

توضیح این درک می‌گوییم: در برابر این آیات و این کلمات بی‌شمار، ابتدا سه احتمال به نظر می‌رسد:

یک احتمال این‌که، همه این آیات، خلق و آفرینش خداست. احتمال دیگر این است که، این آیات با این خصوصیات و این اجزاء و این نظامات و کاینات، مصنوع و ساخته و خلق ذرات ماده و معلول قصد و اراده و غایت و تدبیر ماده اولیه است.

و احتمال سوم این است که، کل این اوضاع و نظامات در اصناف کاینات و این روابط و ارتباطات به طور اتفاق و مصادفه پیدا شده باشد.

احتمال اول همان چیزی است که مؤمنان به خدا، به آن ایمان دارند؛ چه آنان که ایمانشان هدایت وحیانی و دینی باشد، یا هدایت عقلانی و فطری.

احتمال دوم را احدی از عقلا قابل قبول ندانسته و کسی نیست که برای ماده اولیه قصد و شعور و اراده و تدبیر و علم و اختیار قائل باشد.

باقی می‌ماند احتمال سوم، که این همه عوالم بی‌شمار آفرینش با این کمال نظم و ارتباط دلالت‌کننده بر شعور و قصد، به طور اتفاق و مصادفه به وجود آمده و علی‌الدوام این مصادفه کاینات و کاروان عظیم خلقت برقرار است و این علل و معلولات و اسباب و مسببات بی‌شمار که دائم در کار و در عمل می‌باشند، به طور مصادفه وجود یافته یا وجود می‌یابند.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳

اگر این احتمال را بین دو چیز مربوط به هم که مفید یک فائده و نتیجه باشد غیر عقلائی نگویند و اگر بین سه چیز مرتبط به هم بود، عقلانیت آن ضعیف می‌شود و اگر چهار چیز مرتبط با هم باشند و همچنان اشیاء مرتبط با هم در تصاعد و تزاید فرض شود که از صد و هزار و میلیون‌ها بیشتر باشد، احتمال تصادف تا حدی ضعیف می‌شود که عقلا، احتمال‌دهنده را، عاقل نمی‌گویند.

اگر شما چاپخانه بزرگی داشته باشید که از هر کدام از حروف تهجی، صدها حرف بیشتر یا کمتر و هر کدام در جایگاه معین گذارده می‌شوند و حروف‌چین هر بار با گذاردن آن حروف در کنار یکدیگر کلمه‌سازی می‌نماید و با گذاردن کلمات در کنار هم، جمله‌ها را ترتیب می‌دهد و جمله‌ها را هم به مناسبت و در کمال دقت کنار هم قرار می‌دهد و خلاصه با اعمال کمال عنایت و قصد و شعور و ابراز استعداد و استادی در فن طبع، مقاله یا کتابی را تحویل می‌دهدو اگر واقعه‌ای پیش آید که چاپخانه در هم بریزد و حروف همه با هم مخلوط شده است و به هم ریزد و اگر مدیر چاپخانه به شما خبر دهد که از پیوستن مثلًا سه حرف از این حروف، یک کلمه سه حرفی مثل (خوب) پیدا شده، تعجب می‌کنید، و اگر بگوید یک کلمه بزرگتر مثل (کردگار) از پیوستن شش حرف به هم پیدا شده، باز هم تعجب می‌کنید، و اگر خبر دهد که ده کلمه یا بیست کلمه از پیوستن حروف به هم دیده می‌شوند، بیشتر تعجب می‌کنید و متحیر می‌شوید و سعی می‌کنید علت این پیوستن و موجودشدن را بشناسید که نمی‌توانید آن را به اتفاق و تصادف نسبت دهید.

حال اگر بگوید از این ده کلمه، دو جمله با معنی و به هم مرتبط دیده می‌شود یا جمله‌های بیشتر، مثلًا این مصراع و پاره شعر ساخته شده (اول دفتر به نام ایزد دانا)، به او چه می‌گویید؟ آیا می‌گویید راست می‌گوید یا شما را مسخره کرده است و عقل شما را امتحان می‌کند؟! و اگر بیشتر بگوید که از کلمات و جمله‌های

معارف دین، ج۳، ص: ۲۴

مرتبط به هم، مثلًا یک کتاب چند صفحه‌ای علمی و ریاضی دقیق و با نظم تمام پیدا شده، هرگز از او نمی‌پذیرید. حال اگر بگوید کتابخانه‌ای به این شکل وجود یافته بی‌مؤلف، بی‌حروف‌چین، او را از پیش خود می‌رانید و می‌گویید باید او را به دارالمجانین بفرستید. احتمال مصادفه در به وجودآمدن این حروف، این جمله‌ها، این کتاب‌ها، اصلًا به ذهن نمی‌آید و اگر به وجود آمده، حتماً با قصد و شعور و به وسیله حروف‌چین و چاپخانه‌دار ماهری واقع شده است.

حال راجع به کتاب خلقت، راجع به این همه ذرات و کاینات به‌هم پیوسته، این عالم جماد، عالم نبات، عالم حیوان، عالم انسان، عالم اتم، عوالم بسیار دیگر، قواعد و قوانین نظامات که در آنها برقرار است، عقلی که این مقدار اندک را که در برابر بخش کوچکی از این عالم، یک درخت میوه، و او یک درخت پر از شکوفه و برگ‌های بی‌شمار آن، چیزی به شمار نمی‌آید چه می‌گوید؟ آیا آن حروف و کلمات و کتاب تصادف نیست و احتمال آن عقلانی نیست، ولی احتمال وجود این کاینات که هر جزئش دنیا و عالمی منظم و مرتب است به تصادف نسبت می‌دهد؟!

حاشا، هرگز هرگز! چه برهانی بر وجود خدا از این محکم‌تر است. نه براهین حکیم و نه متکلم هرچه هم منطقی باشد و با استحکام، انسان را معتقد نمی‌کند.

آیات قرآن مجید و احادیث شریفه که این همه، به نظر در کاینات به تعقل و تفکر توصیه می‌نمایند همین معانی را جلوی چشم بشر می‌گذارند.

در این آیه، دقت فرمایید:

سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ حَتَّى یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ [۲۶]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵

این آیه از معجزات قرآن است و از خبرهای بزرگی است که قرآن مجید از غیب داده است. قرآن وعده می‌دهد که به زودی به ایشان آیات خود را در آفاق و انفس ایشان نشان می‌دهیم.

از زمان نزول این آیه شریفه تا این عصر که از هجرت بیش از چهارده قرن گذشته است، آیاتی که در آفاق و عوالم جماد و نبات و حیوان و منظومه‌ها برای بشر به دست آمده و اکتشافاتی برای او در رشته‌های علمی حاصل شده، به قدری زیاد است که نسبت اطلاع و علم بشر در گذشته نسبت به حال، بسیار کم و اندک است. همچنین در رشته‌های آیات انفسی نشانه‌های قدرت و حکمت خدا آن چنان وسیع و گسترده شده است که در همین بخش ظاهر بدن انسان، این همه اکتشافات فراهم شده است که رشته‌های علمی متعدد و تخصص‌های بسیار به وجود آمده است و هر روز این ارائه بیشتر می‌شود. این آیه، دنیا را به عصر جدید علم نوید داده است. این آیات که اطلاع بشر بر آن روز افزون است، همه معرفت‌بخش است.

این آیه به این شتاب محیر العقولی که پس از ظهور اسلام به وجود آمد بشارت داده است و خدا می‌داند که با این بشارت و با این عنایات الهیه، بشر چه آگاهی‌های بی شمار و بزرگی را در پیش دارد. صدق الله العلی العظیم

فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ [۲۷] همین تفکر در این آیات و کسب معارف است که یک ساعت آن از عبادت شصت یا هفتاد سال بهتر است، و این عقل انسان و هوش و استعداد اوست که به این مراحل از علم و معرفت و آگاهی می‌رسد.

انسان است که می‌گوید: به هر موجودی که نگاه می‌کنم وجودش؛ یجوز ان یکون و یجوز ان لایکون، فهو محتاج فی وجوده بما یجب ان یکون و لایجوز ان لا یکون.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶

این بشارت که در این آیه است، بشارت از معارفی است که بر این بشر کشف گردید و مسأله ایجاد از عدم و وجود بعد از عدم را برای او قابل قبول قرار می‌دهد و تعقل بسیاری از اشیاء و تصدیق به وجود آنها را با عدم امکان تصور آنها ثابت نموده است. این ارائه‌ای است که در این آیه نوید آن داده شده و امروز ثابت شده است که اگر شما پیش از این آیه و این کشفیات، وجود شئ را بعد از عدم به تعبد قبول می‌کردید با این ارائه آفاقی و انفسی که در این آیه به آن اشاره شده است، از برکت اسلام به عقل تصدیق می‌کنید، اگر چه از تصور آن عاجز باشید، چون اکتشافات و پیشرفت‌های علمی نظیر آن را ارائه داده و بشر، وجود چیزهایی را تصدیق می‌کند که از تصور آن عاجز است. به طور مثال فقط به این یک مورد اشاره می‌کنم که، مثلًا سرعت امواج صوتی را

می گویند در یک ثانیه تا پانصد هزار می‌رسد. این عدد و این کیفیت به طور علمی ثابت است، اما آیا تصور این امواج به این شمار در ثانیه ممکن است؟ آیا تصور صد هزار در یک ثانیه ممکن است؟ آیا تصور یک هزار از آن ممکن است؟ ممکن نیست، ولی به آن تصدیق داریم.

وجود بعد از عدم و ایجاد از عدم حاصل است. این عالم نبوده است و وجود پیدا کرده است. آن را تصدیق می کنیم، هر چند از تصور چگونگی آن عاجزیم. عالم، ممکن است. در فرض عدم آن تناقضی جلو نمی‌آید، چنان‌که از وجودش، نیز تناقضی حاصل نمی‌شود. عقل حکم می کند که بدون علت وجود نمی‌یابد. علت کافی و وافی، آن را ایجاد می کند که آن اراده خداوند حکیم قادر مرید خالق است. اینها همه در معنی و تفسیر جمله‌های کوتاه از آیات قرآن کریم، مثل

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیرِ شَیءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۲۸]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۷

و مثل

وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۲۹] درج است.

این، همان حقیقتی است که بعد از قرن‌ها از نزول قرآن کریم، یک نفر به اصطلاح فیلسوف می گوید:

ممکن بود من نباشم، اگر مادرم پیش از ولادت من مرده بود. من واجب الوجود نیستم و وجودی که واجب الوجود نیست، باید به وجود واجب الوجود اعتماد داشته باشد و آن خداوند متعال است؛ یا دیگری می گوید: من هستم، پس مرا کسی آفریده است که حکیم و عالم و واجب الوجود است (خداوند متعال).

مثال است یا حکایت که ملحدی را در بغداد نزد خلیفه آوردند. ملحد، اظهارات الحادآمیز می‌نمود. خلیفه که از مایه‌ی علمی بی‌بهره بود، در جوابش باز می‌ماند. از یکی از علماء و اصحاب ائمه علیهم‌السلام که در فن بحث و کلام مبرز بود، دعوت کرد که در مجلس حاضر شود. آن عالم، مقداری تأخیر کرد به طوری که وقتی حاضر شد از سبب تأخیر او پرسیدند. گفت: من می‌خواستم زودتر بیایم در کنار دجله منتظر بودم که وسیله‌ای بیاید و بر آن سوار شوم، ولی اتفاقاً وسیله فراهم نشد. مأیوس شدم که ناگهان دیدم یکی از درخت‌های اطراف دجله از زمین کنده شد و قطعه قطعه گشت و از این قطعات خرد شده چوب، زورقی خودساخته به وجود آمد و بی‌آن که آن زورق راهنما داشته باشد به نزد من آمد، من، سوار بر آن شدم و او مرا به اینجا رسانید.

سپس مجلس رسمی شد و از ملحد خواستند که وارد بحث شود. سؤال کرد: طرف بحث کیست؟ به آن عالم اشاره کردند، گفت: این‌که خود عقل و شعورش

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸

را نشان داد. شما کدام این حکایت را باور می‌کنید؟ من با دیوانه و سفیه طرف کلام نیستم.

گفتند: از کجا او را دیوانه می‌گویی؟ گفت: مگر نشنیدید که می گوید: درخت از جا کنده شد و خودبه‌خود قطعه قطعه شد و زورق از آن خودبه‌خود ساخته شد.

پس از این اعتراف، عالم به او گفت: من دیوانه‌ام که می‌گویم یک زورق کوچک خودبه‌خود فراهم شد یا تو که می گویی این کاینات؛ این آسمان و زمین، این نظامات در عالم نبات و جماد و انسان و حیوان و زمین و آسمان خودبه‌خود ساخته و برقرار شده است؟!. و ملحد، بیچاره و رسوا شد.

آیات دیگر:

در قرآن مجید از جمله در این آیات کریمه، آیات آفاقیه را جلوی چشم قرائت کنندگان قرار داده است:

وَالسَّمَاءَ بَنَینَاهَا بِأَیدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ ۳۰] این جمله (انا لموسعون) دلالت بر افزایش وسعت و گسترش آسمان دارد.

أوَ لَمْ ینْظُرُوا فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ۳۱] دعوت به نظر در ملکوت آسمان‌ها و زمین و آیات و عجائب آنها است.
أَفَلَمْ ینْظُرُوا إِلَی السَّمَ‌اءِ فَوْقَهُمْ کَیفَ بَنَینَاهَ‌ا وَ زَینَّاهَ‌ا وَ مَ‌ا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ۳۲] ساختار آسـمان و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و سـتارگان و زیبایی آسمان و این‌که در آنها جای باز و رخنه نیست و آیات بسیار دیگر که هر کس می‌خواهد بر
معارف دین، ج۳، ص: ۲۹
معرفت خود بیفزاید، باید با تأمل و تدبر در معانی، آنها را تلاوت کند.
کیهان‌شناسـی یکی از علوم متحیرکننده بشر است. چه عظمت‌ها و چه فواصل و با چه وسعت‌ها که هر روز هم بر وسعت اطلاع بشر افزوده می‌شود و زبان انسان را به این کلام معجزنظام امیرالمؤمنین علیه‌السلام مترنم می‌نماید:
سُبْحَانَکَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَی مِنْ خَلْقِکَ وَ مَا أَصْ‌غَرَ کُلَّ عَظِیمَ‌هٔ فِی جَنْبِ قُدْرَتِکَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَی مِنْ مَلَکُوتِکَ وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِکَ فِیمَا غَ‌ابَ عَنَّا مِ‌نْ سُ‌لْطَانِکَ ۳۳] حساب‌هـای کیهـانی، سال‌هـای نـوری و میلیـاردی است. آیـات آفـاقی زمینی نیز مثـل آیـات آسـمانی بینش‌بخش است:
وَ الْ‌أَرْضَ مَ‌دَدْنَاهَا وَ أَلْقَینَا فِیهَا رَوَاسِ‌ی وَ أَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ کُلِّ شَ‌یءٍ مَوْزُونٍ ۳۴] إِنَّ فِی السَّمَ‌اوَاتِ وَ الْ‌أَرْضِ لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ ۳۵] آیات آفاقیه بسیار است. باید بر تلاوت آنها و تفکر در معانی آنها مداومت داشت.
از این آیات و هدایت‌های وحیانی، هیچ راهنمایی بالاتر و تکان‌دهنده‌تر نیست. تعریف شمس و قمر و شب و روز و ابر و باران و باد و غیرها همه معرفت‌بخش است، چنان‌که آیات انفسیه نیز همین پیام و رسالت را به بشریت ابلاغ می‌کند.
اینک چند آیه از این آیات:
أَلَمْ نَخْلُقْکُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ فَجَعَلْنَاهُ فِی قَرَارٍ مَکِینٍ إِلَی
معارف دین، ج۳، ص: ۳۰
قَدَرٍ مَعْلُوم فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ۳۶]
وَ اللَّهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْوَاجاً وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَی وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا یعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا ینْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتَابٍ ۳۷] اللَّهُ یعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثَی وَ مَا تَغِیضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ کُلُّ شَ‌یءٍ عِنْ‌دَهُ بِمِقْدَارٍ[۳۸] وَ یسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِ‌نْ أَمْرِ رَبِّی وَ مَ‌ا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلً‌ا[۳۹] اللَّهُ الَّذِی جَعَ‌لَ لَکُمُ الْ‌أَرْضَ قَرَاراً وَ السَّمَ‌اءَ بِنَ‌اءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُ‌وَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیبَ‌اتِ ذَلِکُمُ اللهُ رَبُّکُمْ فَتَبَ‌ارَکَ اللَّهُ رَبُّ الْعَ‌الَمِینَ ۴۰] وَ لَقَ‌دْ خَلَقْنَ‌ا الْإِنْسَانَ مِنْ سُ‌لَالَهٍ مِنْ طِینٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَ‌هً فِی قَرَارٍ مَکِینٍ ثُمَّ خَلَقْنَ‌ا النُّطْفَ‌هَ عَلَقَ‌هً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَ‌هَ مُضْ‌غَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْ‌غَهَ عِظَاماً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَ‌نُ الْخَالِقِینَ ۴۱] الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِینٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَهٍ مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ
معارف دین، ج۳، ص: ۳۱
مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَهَ قَلِیلًا مَا تَشْکُرُونَ ۴۲]
آیات آفاقیه و انفسیه بسیار است، و نقطه مهم پیام این آیات، مسأله مبدأ و معاد است. همان‌طور که به مبدأ توجه شده، مسأله معاد و عالم آخرت نیز در کنار این آیات و با هم تبلیغ شده است.
هر چه تأمل و تفکر بشر در این آیات بیشتر شود، سیر عرفانی و معنوی و عروج ملکوتی و قوت اعتقادی او بیشتر می‌شود و لاحول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم.

ذم متعمقین در مسائل خداشناسی

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲

طرفداران مباحث عقلی، به برخی از روایات استناد دارند مبنی بر این‌که کسانی که در مسائل اعتقادی و الهی تعمق و غور می‌کنند مورد مدح قرار دارند. پس با این وجود کسانی که مشغول مسائل فلسفی هستند و تعمق در این مسائل دارند مورد مدح هستند. نظر حضرت‌عالی در این‌باره چیست؟

ج. درباره روایت مورد استناد که تصور شده است از آن مدح متعمقین در وجود و کنه الهی استفاده می‌شود، باید گفت: این‌گونه نیست؛ بلکه مراد از آن، ترغیب به ترک تعمّق و ذمّ متعمقین است.

شما اگر این حدیث را که در کتاب توحید شیخ صدوق آمده است بخوانید با این عبارت که: إن الله عزّوجلّ علم انه یکون فی آخر الزمان أقوام متعمّقون فأنزل‌الله عزّوجلّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ والآیات من سورة الحدید إلی قوله وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳

«فَمَنْ رَامَ مَاوَرَاءَ هُنَالِکَ هَلَکَ»[۴۳]

ظاهر حدیث این است که چون در آینده و آخرالزمان- با ورود فلسفه یونانی و اندیشه‌های به اصطلاح عرفانی در جوامع اسلامی،- گرایش به تعمق در مسائل الهی پیدا می‌شود، به جهت این‌که مسلمانان به مثل این آیات در معرفت خدا اکتفا کنند و در مباحثی که کسی به عمق آن نمی‌رسد غور نکنند، این آیات شریفه نازل شد تا برای آنها درس و متن خداشناسی باشد و مبادا از حدود این آیات تجاوز کنند که هلاکت برای آنان است که از حدود ذکر شده تجاوز نمایند.

علاوه بر این، بر حسب بعض روایات، تعمّق در مسائل خداشناسی مذموم شمرده است و راسخین در علم را این‌گونه معرفی کرده‌اند؛ در نهج البلاغة خطبه اشباح می‌فرماید:

«فَمَا دَلَّکَ الْقُرْآنُ عَلَیهِ مِنْ صِفَتِهِ فَائْتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضِیْ بِنُورِ هِدَایتِهِ وَ مَا کَلَّفَکَ الشَّیطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَیسَ فِی الْکِتَابِ عَلَیکَ فَرْضُهُ وَ لَا فِی سُنَّةِ النَّبِی وَ أَئِمَّةِ الْهُدَی أَثَرُهُ فَکِلْ عِلْمَهُ إِلَی اللهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِکَ مُنْتَهَی حَقِّ اللهِ عَلَیکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذِینَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُیوبِ الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةِ مَا جَهِلُوا تَفْسِیرَهُ مِنَ الْغَیبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللهُ تَعَالَی اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ یحِیطُوا بِهِ عِلْماً وَ سَمَّی تَرْکَهُمُ التَّعَمُّقَ فِیمَا لَمْ یکَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ کُنْهِهِ رُسُوخاً فَاقْتَصِرْ عَلَی ذَلِکَ وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللهِ سُبْحَانَهُ عَلَی قَدْرِ

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴

عَقْلِکَ فَتَکُونَ مِنَ الْهَالِکِین ...»[۴۴]

تفکر در ذات خداوند

۳. آیا نهی از تفکر در ذات خداوند شامل تمام افراد بشر و عموم مردم است، حتی دانشمندانی که در مباحث عمیق عقلی به خوبی وارد می‌شوند؟ این نهی ارشادی است یا مولوی؟

ج. نهی، شامل همه افراد بشر می‌شود، «و إنّ المَلَأ الأعْلَی یطْلُبُونَه کَمَا تَطْلُبُونَه أنْتُم»[۴۵]. و نهی ارشادی و مولوی است و هر دو جهت را متضمن است. نهی ارشادی به این معنا است که تفکر در ذات، منتهی به علم و معرفت نمی‌شود، و نهی مولوی برای این است که تفکر در ذات، خطر گمراهی دارد.

اثبات عقلی خداوند

۴. همه براهین اثبات خداوند مستفاد از آیات و روایات است. و اما دلیل عقلی صرف، بر آن اقامه نشده است. آیا اثبات خداوند

بدون استفاده از منابع دینی وجود دارد؟

ج. در اثبات خدا، مخاطب قرآن و روایات همه افرادند؛ کافر و ملحد و مؤمن علی‌السواء مخاطب‌اند و به عبارت دیگر، مخاطب، عقل بشر است و مدلول و معنای خطاب، به آن جهت که قرآن یا روایت است استدلال نمی‌شود، بلکه به خود مضمون که عقل‌پسند و باوربخش است دلیل است یعنی؛ چه قرآن این دلیل را گفته باشد، و چه یک نفر پژوهشگر و محقق.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵

در همه این دلائل- اگر چه اسمش قرآنی است و وحی است-، اما مطلب عقلی صرف است؛ چه بگوییم قرآن گفته است، چه بدون استناد به قرآن آن را طرح کنیم. ملاک و میزان در دلیل بر وجود خدا، قبول عقل است.

آیا عقل شما که در مورد کوچکترین اتفاقات، کوچکترین ساختمان‌ها، وجود یک ماشین، یک دوچرخه، یک قاشق، یک ظرف احتمال این که بی‌صانع و سازنده و بی‌صاحب باشد نمی‌دهد و اگر کسی این احتمال را بدهد او را بی‌خرد می‌داند می‌تواند این جهان پهناور از زمین و آسمان و کهکشان‌ها و منظومه‌ها و دریاها و اصناف جنبندگان و حیوانات را با این نظم و نظام دقیق بدون صانع و خالق بگوید؟

آن‌که در رشته پزشکی به شعبه‌های گوناگونی که دارد؛ پوست، خون، گوش، حلق و بینی، مغز و قلب، اعصاب و استخوان اطلاع دارد و در آنها، آن نظام و ارتباط محیرالعقول را می‌بیند می‌تواند آن را خودکار بگوید در حالی که یک عکس کوچک انسان را بدون عکاس قبول نمی‌کند؟ آیا این همه اصناف نباتات و این میوه‌های رنگارنگ و الوان شکوفه‌ها خودبه‌خود است؟

آن‌که وجود یک انسان را با این همه پیچیدگی‌ها و نظامات محیرالعقول و روابط به هم‌پیوسته یک واحد می‌بیند و خودش را یک واحد مشاهده می‌کند و همه عالم را با این همه عوالم، یک عالم به عنوان ماسوی‌الله می‌بیند، از این وحدت و یگانگی به وحدت خالق همه اقرار نمی‌کند؟ همان‌طور که خودش را واحد می‌بیند، عالم را نیز واحد می‌بیند و صاحب آن را واحد می‌داند و به عبارت دیگر از وحدت مخلوق و مصنوع، پی به وحدت خالق و صانع می‌برد؟ آیا کسی است که بر این حقیقت گواهی ندهد و با قرآن هم، آهنگ إنّما إلهُکم إلهٌ وَاحِدٌ[۴۶] نگوید؟ ن را واحدآن

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶

اثبات وجود خدا

۵. وجود خداوند را با راهی ساده برایم اثبات کنید؟

ج. انسان، وجود هر چیزی را یا به وسیله یکی از حواس پنج‌گانه (باصره، سامعه، لامسه، ذائقه و شامّه) ادراک می‌کند، و یا گاهی چیزی را مثلًا نمی‌بیند، ولی از بعض آثار و علامت‌ها یقین به وجود او پیدا می‌کند، مثلًا شما می‌بینید که از محلی دود بلند می‌شود و یقین پیدا می‌کنید که در آنجا آتش وجود دارد با این‌که آتش را نمی‌بینید. هر بنایی را که می‌بینید، همراه با دیدن آن، به وجود بناکننده آن یقین پیدا می‌کنید. هر صنعت کوچک و بزرگی که می‌بینید، به سازنده و صانع آن یقین پیدا می‌کنید.

با توجه به این مثال‌ها، وقتی انسان این همه موجودات را می‌بیند که در کمال حکمت آفریده شده‌اند، مثل انسان‌ها، حیوان‌ها، درخت‌ها، میوه‌ها، گل‌ها، آفتاب، ماه، ستارگان و آسمان و زمین و غیر اینها، یقین پیدا می‌کند که اینها خودبه‌خود موجود نمی‌شوند و حتماً آفریننده‌ای دارند.

شما ببینید مثلًا برای یک قلب مصنوعی و یا یک میوه مصنوعی و یا یک پرنده مصنوعی چقدر زحمت می‌کشند و افراد متخصص و با هوش چقدر فکر می‌کنند تا آن را بسازند، در صورتی که عاجزند از این‌که به او روح و جان و اراده بدهند و هرگز مانند وجود اصلی آن چیز نمی‌شود، حال چطور ممکن است این همه موجودات خودبه‌خود به وجود آمده باشند؛ با این همه تدبیر و حکمت که

در آنها هست؟
نتیجه این که، وجود خدا را از وجود موجودات درك می کنیم؛ از آسمانو زمین، از کهکشان‌ها، از آفتاب و ماه، از اصناف مخلوقات؛ نبات و جماد و حیوانات و انسان؛ از ذره، از اتم، از برگ یك درخت، از همه و همه آیات خدا را درك می کنیم:
معارف دین، ج۳، ص: ۳۷

کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سرّ پاك الهی در آن نه محجوب است
کتاب خلقت، کتابی است که نوشتن فهرست برای آن، ممکن نیست. با یك کلمه نگارش و یك حرف نوشته، به کاتب و نویسنده آن یقین می کنیم و از کتاب خلقت دریاها، کوه‌ها، معدن‌ها، گل‌ها، شکوفه‌ها نیز به کاتب بزرگ و یگانه و یکتای آن ایمان می آوریم.

براهین مثبتین و نافین خدا

۶. امروزه تقریباً همه برهان‌های خداشناسی مخدوش شده‌اند. قوی‌ترین برهان‌های خداشناسی، برهان نظم و علیت می‌باشد. این برهان در هزاره‌های پیشین توسط دانشمندان یونانی و بعد مسیحی ابداع شد و از همان زمان نیز مورد مخالفت شدید قرار گرفت. بوعلی سینا هر دوی این نظریات را رد کرده بود. دیوید هیوم ۲۵ سال بر روی این نظریه مطالعه کرد و مطالعات خود را تحت کتابی به عنوان "محاورات "به تألیف در آورد و نهایتاً به شکست خود در اثبات این نظریه اعتراف کرد. وقتی که بزرگترین براهین خداشناسی چنین مورد نقض قرار می گیرند، تکلیف سایر براهین چه می‌شود؟
ج. مسأله وجود عالم غیب و عامل غیبی و نامرئی و نامحسوس در برابر این عالم مرئی و محسوس و شهادت، و ربط این به آن و اصیل‌بودن آن و فرع‌بودن این، همواره مورد سؤال و کاوش و پژوهش بوده و هست. آنچه را همه بر آن اتفاق دارند، این عالم ظاهر است؛ این انسان و این حیوان، این دریا و این کوه و این درخت، این آب و این هوا و این آفتاب و ماه و زمین و آسمان و این وضع و نظام و اسباب و مسببات ظاهر، این نیروی تولید، این غرایز، این رویش گیاه و این
معارف دین، ج۳، ص: ۳۸
بارش باران. اینهایی که هر روز و در هر دوره و عصر، بشر با کاوش، آنها را شناسایی می کند و اینهایی که اگر یك کتاب بنویسیم اشاره به آنها تمام نمی‌شود- تا چه رسد به عجایبی که در آنها نهفته است و هنوز هم نامکشوف مانده است- همه ظاهرند و همه محسوس و در دسترس کاوش و پژوهش انسان اما این که این همه ظواهر و این نظم‌های پیچیده- که در یك نبات، یك برگ درخت، یك انسان که آنچه در آن نوشته‌اند کتاب‌ها، علم‌ها و تخصص‌ها شده است و این همه نیروها و شگفتی‌ها و این طراوت‌ها و شکوفه‌ها و گل‌ها و جمال‌ها و زیبایی‌ها- همه خودبه‌خود آمده و می‌آیند و می‌روند؟ و خودبه‌خود همه به هم متصل و مربوط شده و این نظام متناسب در عالم برقرار است؟ و خودبه‌خود همه به شکل بسیار مرموز و حیرت‌انگیز که تفکر در آنها اگر سال‌ها و سال‌ها به درازا بکشد و به عمق فضاها عمیق شود، جالب و آموختنی است، خودبه‌خود به هم پیوسته‌اند؟ یا این که عامل غیبی نامرئی آنها را آفریده و هدایت می کند و در حرکت با هم قرار داده و این همه جنبش و جوشش و نمو و سیر و ترقی از نیروی غیبی است، انسان نه صاحب دارد و نه خود صاحب خود است. مسأله چیست؟ و این راز چگونه آشکار می‌شود و این مهم اگر قابل گشودن است، به نفی یا اثبات منتهی می‌شود یا هم‌چنان لاینحل باقی خواهد ماند.
در طرف نفی عالم غیب و عامل غیبی، برهان عقلی بر نفی آن نیست و اظهار جزم بر نفی، حاکی از عدم تعقل است. امکان وقوعی آن تا چه رسد امکان ذاتی آن قابل انکار نیست.

اما در طرف اثبات مسأله، گروهی که به حکما مشهور شده‌اند، به‌طور کلی برخی آن را ثابت دانسته و برخی دلایل آنها را وافی برای اثبات نمی‌دانند و این اختلاف از زمان‌های کهن بوده است و چنان نیست که براهین متقدمین به عامل غیبی، مثل برهان علیت و نظم جدیداً زیر سؤال رفته باشد. مسأله فراتر از این است که اگر یک به اصطلاح فیلسوف بگوید من به آن نرسیدم یا در تحقیقاتم
معارف دین، ج۳، ص: ۳۹
شکست خوردم، براهین مثبتین که مورد قبول و اعتقاد این جمع کثیر قرار گرفته از اعتبار ساقط شود یا اگر فلان شخص بگوید با برهان نظم به طور مستقل به قول او ذات واجب هرگز اثبات نمی‌شود، قوت و قدرت این برهان محکم و بزرگ و وسیع، ضعیف و مخدوش شود. به عکس، براهینی که او بر اساس حکمت صدرائی محکم می‌داند قابل عرضه بر بسیاری از اهل تحقیق نیست و اگر هم برخی بی‌ایراد باشد عام و عوام فهم نیست و مکتب خداشناسی با آن فراهم نمی‌شود.
به هر حال، برهان نظم و علیت به حرف یک نفر منقوض نمی‌شود و بشر و هر عاقلی ناچار است که این نظم و نظام را به عامل و ناظم مستند سازد. در رساله (به سوی آفریدگار) و در کتاب (الهیات در نهج البلاغه) شرحی پیرامون آن نگاشته‌ام.
چنان که عقلاء بزرگ و این همه اهل معرفت و ادبا و شعراء نامدار در آثار خود گفته‌اند: این اصل و برهان نظام و علیت بدیهی و غیر قابل انکار است، البته نظام علیت نه به آن معنایی که بعض اهل فلسفه می‌گویند که منتهی به سنخیت بین علت و معلول و خالق و مخلوق و علیت تامه باشد بلکه به معنی قرآنی أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیرِ شَیءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۴۷] است.
قرآن کریم در توجه‌دادن مردم به خدا و باوربخشی و ایمان‌گرایی در آیات مربوط به الهیات و بیان آیات آفاقیه و انفسیه از جهت بیان مضامین در مرتبه اعلای اعجاز است. برهان‌های قرآنی به خلاف بعض برهان‌های حکما، عام و مورد استفاده همگان است؛ چوپان، بیابانی و کارگر و پیشه‌ور و دانشگاهی و علما و حکما همه از برهان قرآن که به صورت ساده بیان شده است استفاده می‌نمایند. قرآن همه را دعوت به تفکر و پژوهش و بررسی عجایب خلقت و عظمت قدرت می‌فرماید، مثلًا
معارف دین، ج۳، ص: ۴۰
وَفِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِّلْمُوقِنِینَ وَفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۴۸] و در بعض موارد به صورت استفهام از خواننده و شنونده او را وادار به اعتراف به وجود خدا می‌نماید. اولواالالباب و خردمندان را به خاطر اندیشمندی و تفکر در خلق آسمان و زمین می‌ستاید که برای دعوت به خدا زبانی بالاتر از آن نیست و این زبان وحی و مکتب انبیاست که مکتب‌ساز و امت‌آفرین است و می‌تواند امتی بزرگ، مثل امت اسلام بیافرینند که بزرگترین نوابغ علم و معرفت و ایمان به خدا به وجود آورد.

ادله تمانع

۷. چرا امکان ندارد دو خدا که هر دو ازلی بوده، اما هر کدام از آنها فاقد بعضی کمالات هستند، مثلًا یکی همه کمالات به جز حکمت و دیگری نیز همه کمالات به جز قدرت را داشته باشند، وجود داشته باشد؟
ج اولًا نظم عالم در تمام مخلوقات، حکایت از این دارد که خالق جهان، یکتا و بی‌همتا است. به گفته‌ی شاعر با معرفت:
ای هر دو جهان محو خودآرائی توکس را نَبُود ملک به زیبایی تو
یکتایی تو باعث جمعیت ماجمعیت ما شاهد یکتایی تو
ثانیاً فرض دو وجود واجب الوجود با تمام صفات کمالیه ذاتیه، فرض محال است، زیرا با فرض این‌که هر دو واجد صفات کمالیه باشند، در این صفات کمالیه، تعطیل و عدم ظهور، مساوی با عدم وجود است. پس آن که فاعل است و ایجاد و خلقت فعل از اوست، وجودش ثابت است و آن‌که فاعل نیست، فاعل‌نبودن او مساوی با خدانبودن اوست، زیرا لازم خدابودن و صفات
معارف دین، ج۳، ص: ۴۱

کمال‌داشتن، افاضه و افعال خدایی است.

و اگر گفته شود هر دو فاعل‌انـد و خلق عالم، فعل هر دو و با شـرکت هر دو است، این محـذور پیش می‌آید که صدور معلول واحد مستقل، از دو علت مستقل، محال است و به عبارت دیگر، اجتماع علتین مستقلتین در معلول واحد، جایز نیست و وجود آنها، مساوی با عدم آنهاست.

معلـول واحـد، صـادر از علت واحـد مسـتقل است و غیرمسـتقل؛ نه به تنهـایی علت است و نه بـا شـرکت چیز دیگر. بلی، اگر جـامع وجودی خارجی بین آن دو باشد، جامع مؤثر است و جامع، همان علت است و در اینجا وجود جامع خارجی، مفروض نیست، و اگر فرض شود، جامع، همان علت یگانه و توحید است؛ و اما جامع مفهومی- اگر چه قابل فرض است- ولی قابلیت علیت در آن نیست.

خلاـصه این‌که بین وجود دو واجب الوجود و دو وجود جامع تمام صـفات ذاتیه کمالیه، تمانع است و فرض وجود دو الله و دو جامع جمیع الصفات الذاتیهٔ الکمالیهٔ، فرض محال است و فرض دوئیت، مستلزم عدم هر دو است، و عجیب‌تر فرضی است که در این سؤال مطرح شـده، که دو خـدا باشـند و هر کـدام فاقد بعض کمالات و مکمل یکدیگر باشـند، مثلًا یکی فاقد علم و حکمت باشد و واجد قـدرت و دیگری فاقد قدرت و واجد حکمت باشد و با توافق هم عمل کنند. این‌گونه فرض‌ها، حاکی از نقصان فکر است و اگر آن را- زاییده‌ی وهم و خیال- بگوییم، باز هم آن را زیاد توصیف کرده‌ایم.

توافق فاقـد علم و حکمت، بـا عـالم و حکیم و واجـد علم و حکمت، مثـل توافق فاقـد عقـل و دیوانه با عاقل است. آیا عاقلی در دنیا فرض می‌شـود که خلقت این عـالم و این همه مخلوقـات زمینی و آسـمانی و این همه تشـکیلات و نظامـات محیر العقول را به توافق یک دیوانه توانا و یک عاقل و حکیم دانا نسبت دهد که یکی

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲

آمر و دیگری مأمور باشد؟

خود این احتمـال را هم اگر کسـی به طور جـدی مطرح کنـد، غیر از حمـل بر نقص عقل و بی‌خردی به چیز دیگری حمل نمی‌شود. وقـتی انسـان راه راسـت را رهـا می‌کنـد و بـه بیراهه می‌رود، از او غیر از این اظهـارات مـورد انتظـار نیست. این افراد از جهت این‌که می‌بیننـد اثبات وجود شـریک برای خـدا ممکن نیست و اثبات مبـدأ و خالق برای عالم از حـد خـدای واحـد احـد حکیم قادر تجاوز نمی‌کند و عقل تا اینجا برسد قانع می‌شود، به این وهم‌تراشی‌ها و فرض‌پرانی‌های غیرمعقول دست زده‌اند.

عقول مسـتقیمه که قـدم عـالم و خودبه‌خودبودن این نظامـات را- که دلیـل قصـد و شـعور و فاعل و صانع و حکیم است- غیرمنطقی می‌داننـد، خالق عالم را واحـد و فرد و یگانه و یکتا می‌داننـد و این وحـدت را از وحدت عالم و وحدات اجزاء عالم درک می‌کنند، چنان‌که هر جزئی از اجزاء عالم، واحـد است و نه بالنوع و نه بالفرد متعـدد نیست؛ این درخت، این کوه، این حیوان، این انسان واحد است. این زید واحد است و دو و بیشتر نیست، نوع انسان واحد است.

قـانون وحـدت در همه مخلوقـات، حتی در برگ درختـان نیز، سـاری و جـاری است. کل عالم نیز واحـد است و خالق آن هم واحد است:

هر گیاهی از زمین رویدوحده لاشریک له گوید

سؤالی پیش می‌آیـد که این معانی و مطالبی که از توحیـد بیان شـد، توحـد و تفرد و یکتایی ذات الهی و عدم شـریک و مثل و نظیر برای اوسـت. خداونـد بالـذات، متفرد اسـت و شـریک برای او بالـذات، ممتنـع است، هر چنـد در مقـام اعتقـاد، اگر کسـی معتقـد به وحدانیت باشد و برای او شـریک قائل نباشد و به وجوب ذاتی، توحد و امتناع ذاتی شـریک توجه نداشته باشد، در شمار اهل توحید و موحدین محسوب است. در هر حال سؤال مهم دیگر این است که توحید در همین معنی

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳

خلاصه می‌شود که خداونـد بالذات متفرد و یکتا و لیس کمثله شـئ است و شـریک برای او ممتنع بالذات است یا معنای دیگری نیز از آن مقصـود است؟ و امـا جـواب این است که معنـای مهم و اصـیل و اصـلی دیگر توحیـد که در رتبه، مقـدم بر معنـای اول است، یگانگی ذات خداوند و منزه‌بودن از ترکیب و جزء و بی‌جزء و بسیطبودن است.

وجه تقـدم اعتقاد به این توحیـد در مرتبه، این است که این توحیـد در ارتباط با ذات حضـرت احدیت عزّ اسـمه است و مسـتلزم آن، توحید به معنی نفی شرک و شریک و نظیر و مثل‌نداشتن و تفرد و یکتایی است.

این توحیـد و بسـاطت ذات حق تعـالی نیز به دلایـل عقلی و سـمعی ثابت است. مرکب‌بودن ذات از اجزا، مسـتلزم توالی فاسـده، مثل احتیاج در تحقق به جزء و تقدم جزء بر مرکب و لو بالرتبهٔ است، و لازم آن تقدم غیر خدا و جزء بر خدا و تقدم وجود خدا بر وجود جزء و نفی خالقیت و مخلوقیت از جزء است، و هم لازم ترکیب، تعدد قدما و تقدم اجزاء قدیم بر قدیم ازلی است، و چون فساد این معانی بسـیار ظاهر است و ترکب ذات باری، احتمال عقلایی نـدارد، از این جهت، این توحید کمتر مورد تأکید است؛ ولی در بعض مباحث، مثل عینیت صـفات ذاتیه باری‌تعالی در مقابل اشاعره که قایل به تغایر هسـتند، به تالی فاسـد قول آنها- که تعدد قدما است- اشـاره می‌شود، و در مثل فخر رازی نقل شـده که می گویـد: اشاعره با این قول، از نصاری هم در فساد عقیـده پیشـی گرفته‌انـد، زیرا نصاری به سه اقنوم و سه قدیم معتقد هستند ولی اشاعره به قدماء نه‌گانه قائل شده‌اند.

کمال توحید

۸. کمال توحید چیست؟

ج. در بخش اعتقادی، کمال توحید، خدا را یگانه و یکتا و بی‌شریک و مثل و

معارف دین، ج۳، ص: ۴۴

نظیر و شبیه‌دانستن است.

هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ ۴۹] هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یشْرِکُونَ ۵۰] هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاء الْحُسْنَی یسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ۵۱] شـناخت اسماء الحسنی و خدا را در آنها یگانه و بی‌شریک و مثل‌دانستن همه درجات کمال اعتقاد در توحیـد است. خـالق را غیرمخلوق و غافر را غیر مغفورله و رازق را غیر مرزوق و او را غیر همه‌دانسـتن و بسیط و بی‌جزءشـناختن همه معالم توحید اعتقادی است.

در بخش عملی، نیز آنچه بر آن آثـار شـرعی مرتب است، اقرار لفظی و شـهادت به توحیـد است: «أشـهد أن لا ـ إله إلا ـ الله وحـده لا شریک له» که با اقرار به رسالت «و اشـهد ان محمداً عبده و رسوله» شخص به عنوان موحد و مسلمان، احترامات ویژه می‌یابد و جان و آبرو و مال او در قوانین شـرع احترام پیـدا می کند و در حفاظت احکام شـرع مصونیت می‌یابد و در اعمال و افعال اعتماد به خدا و توکـل و تفویض امر به خـدا و رجـاء به خـدا و تخلق به اخلاق الهی همه از شـئون توحیـد در عمل است که شـرح آن نیاز به تألیف کتاب دارد.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۵

مسألہ جبر و تفویض و امر بین امرین همه در داخل این توحیـد وارد می‌شود، و هم‌چنین مسأله ولایت و حکومت که به حکم اسـماء الحسنی الحاکم و الوالی و الولی بالذات اختصاص به خداوند متعال دارد.

پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم‌السلام عمال این اسـماء و شئون الهیه می‌باشند و کسی را بر کسی بدون اذن و نصب الهی حکـومت و ولایـت نیسـت حـتی ولایـت بر صـغار و غیب و قصّر همه تحت ولایـت خداونـد قرار دارنـد و بلکه ولایـت

اشخاص و همه ولایت‌ها حسب مراتب و حتی ولایت شخص بر خودش همه تحت این ولایت می‌باشد، و اولی به انفس‌بودن نبی صلی‌الله علیه و آله منشعب از همین ولایت کلیه توحیدیه جامع‌الاطراف است و به این لحاظ و لحاظ اسم الحکیم و العلیم، نصب امام از مناصب الهیه است، و علامه حلی قدّس‌سره در الفین که مشتمل بر دو هزار دلیل است، یک هزار دلیل بر اختصاص این نصب و تعیین حاکم و ولی اقامه فرموده است، و هزار دلیل دیگر بر لزوم عصمت امام است که در بحث امامت- اگر توفیق بود ان‌شاءالله تعالی شرح داده می‌شود-، غرض در اینجا این است که مسائل دین همه توحیدی است و روح همه، توحید و اعتقاد به وحدانیت خدا و خالق مخلوقات است.

شناخت خداوند

۹. جوانی هستم با مطالعات دینی بسیار، ولی هرچه پیش می‌روم راجع به معرفت خودم و خداوند در خود نقص می‌بینم. مرا راهنمایی فرمایید؟

ج. نکته‌ای که در جواب شما، توجه به آن لازم است این‌که نوشته‌اید خود و خدای خود را نمی‌توانید درک کنید، این معنای بزرگی است که انسان از درک حقیقت خود عاجز است. در حدیث است:

معارف دین، ج۳، ص: ۴۶

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه»[۵۲]

برای این حدیث، متجاوز از ده تفسیر شده است که همه، علمی و معرفت‌بخش می‌باشد. یکی از تفسیرها این‌است‌که شناخت و درک حقیقت و کنه خدا را منوط به شناخت حقیقت خود انسان فرموده‌اند، و غرض این است که همان‌گونه که انسان از خودشناسی حقیقی عاجز است، از شناخت کنه و حقیقت خدا عاجز است و به گفته شاعر با معرفت:

تو که در علم خود زبون باشی‌عارف کردگار چون باشی

اما در عین حال، انسان خود را درک می‌کند و می‌داند که هست و نمی‌تواند منکر خودش شود. خدا را هم در این حد درک می‌کند که هست و عالم را آفریده است و انکار وجود او، مثل انکار وجود خود انسان است.

بعد از این بیان، بدانید درباره شناخت خداوند متعال، تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی‌شمار و مخلوقات و عجایبی که در آنها نهفته شده، و مناسبت‌های آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اموری که اگر بشر میلیون‌ها سال عمر داشته باشد از احصاء و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است، همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است. در این آیه تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

انَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّیلِ وَالنَّهَارِ لآیاتٍ لِّأُوْلِی الألْبَابِ ۵۳] به گمان من در حد ممکن خدا را درک کرده‌اید، ولی چون معرفت، مراتب و درجات بسیار دارد شخص هر چه بیشتر و بیشتر برود درک خود را ناچیز و آیات خدا و نشانه‌های عظمت او را بیشتر می‌بیند.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۷

عبادت خداوند

کمال عبادت

۱۰. عبـادات خود را بیشتر به خـاطر رسـیدن به ثواب الهی انجـام می‌دهم. آیـا از نظر شـرع مقـدس، ثواب الهی بالاترین درجه کمال است؟

ج. بعضی بندگان، خداوند را به سبب شوق به سوی بهشت و ترس از جهنم، مورد عبادت قرار می‌دهند، لکن بالاترین درجه و مرتبه همـان است که در عمـل، فقـط و فقـط قصـد بنـده، خـدا و حبّ خـدا و رضای خـدا و قرب به حق‌تعالی باشـد و داعی و انگیزه او نه رضوان و ثواب، و نه حور و غلمان و نه امان از آتش و عذاب جهنم باشد که:

صحبت حور نخواهم که بُوَد عین قصوربا خیال تو اگر با دگری پردازم

چنان‌که از حضرت صادق‌علیه‌السلام منقول است:

«إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفاً، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأُجَرَاءِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ حُبّاً لَهُ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ، وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ»[۵۴]

بـدیهی است در همه این مراتب، عبـادت واجـد مرتبه صـحت است و از شـرک در عبـادت، به دور است، ولی خلوص اکمل، همان خلوص عبادت احرار و آزادگان و اهل معرفت است که از خدا غیر او را نمی‌خواهند و جز قرب او، در هر حال و هر کجا باشند چیز دیگری نمی‌طلبند.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۸

هدف از عبادت

۱۱. هدف از عبادت چیست؟

ج. هدف از عبادت، اتصال به خالق و صاحب جهان و برآوردن نیاز فطری به پرستش است. انسان که خود را ضعیف و فقیر و کم و محتـاج می‌بینـد و بالفطرهٔ نیرویی غنی، قوی و توانا را ماوراء این جهان- که همه اعضاء و اجزاء آن ناتوان و قائم به غیر و غیر قائم به خود است- را درک و احساس می‌کند، پرستش و عبادت و اتصال به او محبوب بالذات او است.

انسان می‌خواهـد نقص و نیاز خود را در حـدی جبران و تدارک نماید. او با عبادت، تشـنگی‌هایی را که دارد برطرف می‌سازد و الم احساس فقر را علاج می‌کند. حالی برای بشـر، بهتر و قانع‌کننده‌تر و لذت‌بخش‌تر از پرستش و عبادت نیست. جانش آرام می‌گیرد و خود را متعالی و بلنـدپایه می‌یابـد. هیچ چیزی در این دنیا، جان بشـر را سیر نمی‌کند. به هر کدام که برسد می‌بیند و می‌فهمد که به آنچه باید برسد نرسیده است. وقتی به خدا رسید، جانش استراحت می‌کند و مقصود را می‌یابد.

حاصل این‌که برای انسان نیل به هر رفع نقص و ضـعف، هـدف است؛ علم هـدف است، قدرت هدف است، اما اگر آن چیز، وسـیله شوق و میل بیشتر به عبادت نشود، کارسازی نـدارد، چنان‌که حضـرت سـجاد زین‌العابدین علیه‌السـلام به‌درگاه خداوند متعال عرض می‌کند:

«مَتَى رَاحَةُ مَنْ نَصَبَ لِغَيرِكَ بَدَنَهُ وَ مَتَى فَرَحُ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِنِيته»[۵۵].

همه اعمال موجب خسـتگی و وامانـدگی می‌شود، و بنـده صادق خـدا هرچه بیشتر عبادت می‌کنـد، شوقش به عبادت بیشتر می‌شود. همه حالات، حال فراق

معارف دین، ج۳، ص: ۴۹

است و عبادت حال وصال و اتصال و یاد و ذکر و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خدای قادر متعال:

خوشا حال پاکان پرهیزکارنیایش گران خداوندگار

خوشا حالت زارنیکویشان‌مناجات با یار دلجویشان

خوشا شوق تکبیر و تهلیلشان‌ثناگویی و حمد تجلیلشان

خوش آن بنده‌ای کاز خلوص و وفاکند صرف عمرش به یاد خدا

سراپای او جنبش و شوق و جوش‌زحق بانگ لطف و محبت بگوش ۵۶]

خلقت

علت خلقت

۱۲. چرا خداوند ما را آفریده است؟ این‌که خداوند در قرآن می‌فرماید: جن و انس را آفریدیم برای عبادت؛ با این‌که می گویند: خداوند به عبادت ما احتیاج ندارد، چگونه جمع می‌شود؟

ج. تمام مخلوقات عالم خلقت از جماد و نبات و انسان و حیوان و آسمان و زمین و کهکشان‌ها و منظومه‌ها و ملائکه و همه و همه را خدا آفریده است و آنها بعد از این‌که از خود نیستند و صاحب خود نیستند و خالق آنها آنان را آفریده، حق اعتراض و چون و چرا و پرسش حکمت و علت آن را ندارند و ایراد و اشکالی به کسی که در ملک خود تصرف می‌نماید نیست.

اصل سرّ و راز و حکمت اصلی عالم خلقت، شاید در عوالم دیگر ظاهر یا ظاهرتر شود، مثل گیاهی که روییده شود و نیل به فایده اصلی آن، پس از سال‌ها

معارف دین، ج۳، ص: ۵۰

که به ثمر می‌نشیند معلوم می‌شود.

قرآن که می‌فرماید: خلقت جن و انس، برای عبادت است، فایده و نتیجه‌ای را که در عرصه اختیار جن و انس بر آن مرتب می‌شود بیان می‌نماید؛ انسان که نباید و نمی‌پرسد که سازمان جسمانی او چرا تحت این نظم و نظام است، در غرض از خلقت هم باید به همین جواب اکتفا کند و عبادت را وسیله نیل کمال بداند.

او می‌تواند از خواص مخلوقات این عالم سؤال کند و در ارتباط با خود و سایر اجناس مخلوقات، دستورالعمل بخواهد. باید از آنچه در عرصه اختیار او قرار داده شده، استفاده صحیح کند و سیر مترقی داشته باشد؛ باید از تمامیت عالم خلقت و کمال آن و نعمت‌هایی که به او عطا شده تشکر نماید.

خلقت و آفرینش، از خداست و امری است که واقع شده و واقع می‌شود. ما از آن شاکریم که ما را با کامل‌ترین نظام آفریده است؛ ما را ناقص و بدون اسباب و ابزار ظاهری و باطنی و جسمانی و عقلانی نیافریده است.

بلی، اگر بشر، فاقد نعمت‌های دنیا وعقل و شرع بود می‌توانست بگوید چرا نشده است؟ چرا پیغمبران نیامده‌اند؟ چرا من هدایت نشده‌ام؟ اما چرا آفریده شده‌ام و چرا عالم خلق شده، هر چه بپرسد و سؤال کند جوابی که در خور فهم و دانش نوع او باشد وجود ندارد؛ شاید ملائکه هم از درک نکته اصلی آن عاجز باشند و شاید در عوالم دیگر رازهایی بر او کشف شود. آنچه را در این معانی می گوید و می‌فهمد و اوج معرفت است:

ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ...[۵۷] حتی سؤالاتی که در محدوده خلقت جایز است و کمال بشر به فهم و گرفتن جواب آنها است نیز به قدری زیاد است که اگر در عمر دنیا و آخرت خود- که پایان ندارد- بپرسد و جواب بشنود تمام نمی‌شود:

معارف دین، ج۳، ص: ۵۱

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً[۵۸] و بالاخره می گوییم:

تو که در علم خود زبون باشیعارف کردگار چون باشی

بشر باید حد خود را بشناسد و هوس منطقه‌هایی را که حتی ملائکه از دیدن آن عاجزند، نکند و این همان معرفت است.

علت غایی خلقت

۱۳. بعضی از فرق، با استناد به احادیثی از کتب شیعه، هم‌چون بحارالانوار و عیون اخبار الرضا و هم‌چنین زیارت جامعه کبیره مدعی شده‌اند که امامان، اول ماخلق الله بوده و همان مشیت خداوندی می‌باشند. خداوند نخست آنان را خلق کرد و سپس از طریق آنان دیگر مخلوقات را بیافرید. بر این اساس آنان امامان را علت فاعلی خلقت می‌دانند.

از جمله احادیث مورد استناد آنها، احادیثی هم‌چون «ما مصنوع خداوندیم و جمله خلق پس از ما، مصنوع مایند»، یا «خداوند نخست ما را خلق کرد و سپس ما، سایر موجودات را خلق کردیم» می‌باشد. خواهشمند است در خصوص صحت این احادیث و مطالب نظر مبارک را بیان فرمایید.

ج. اولًا ائمه مشیئةالله نیستند بلکه وعا و ظرف مشیت‌اند، لذا روایات زیادی داریم که ائمه ظرف مشیت خداوند هستند و «لم‌یشأوا الا أن یشاء الله».

معارف دین، ج۳، ص: ۵۲

بلی، یک حدیث حافظ رجب برسی نقل کرده که قابل استناد نیست. علاوه بر این‌که روایات کثیری وجود دارد که مشیئةالله، حادث و به معنای ایجاد و اعمال قدرت پروردگار است.

ثانیاً بر حسب اخبار، ائمه علت غایی خلقت عالم‌اند، نه علت فاعلی. بلکه همه ما سوی الله حتی ائمه‌علیهم‌السلام به مشیت خدا خلق شدند و مشیت معنای مصدری است و همان انجام‌دادن است. و خلق ماسوی الله مستند به خداست به حسب آیات و اخبار کثیره.

خلاصه خداوند نور اول را به مشیت و اراده آفریده و فاعلیت خداوند نسبت به اشیاء، به ذات نیست بلکه به مشیت و اراده است و دو باب در اصول کافی در این مطلب وجود دارد. و نعم ما افاد العلامه المجلسی فی الاعتقادات: «لا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله لأنا قد نهینا فی صحاح الاخبار عن القول به و لا تعتقد بما قاله البرسی فی مشارق الانوار من الاخبار الضعیفه.» (هذا ما ببالی من کلامه ره)

هدف از خلقت

۱۴. فرض کنیم امروز قیامت آمده و به حساب همه رسیده شده است؛ تعدادی به جهنم و تعداد دیگری به بهشت روانه شده‌اند. بعد چه؟ آیا کار تمام شد و هدف فقط این بود که در آخر عده‌ای خوش بگذرانند و عده‌ای در عذاب باشند؟

ج. خلقت و نظام هستی، هدفمند است و این گونه نیست که انسان رها و بیهوده آفریده شده باشد. در قرآن کریم آمده است:

أَیحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یتْرَکَ سُدًی ۵۹] آیا گمان انسان این است که رها آفریده شده است؟

معارف دین، ج۳، ص: ۵۳

هرگز چنین نیست، انسان را خالق هستی خلق نمود تا تمام اوصاف کمال را در حد استعداد خود دریابد و به نقطه اوج بندگی برسد که عبودیت، برترین درجه است و در تشهد نماز می‌خوانیم: «اشهد ان محمداً عبده و رسوله». بندگی او را از میان همه عناوین گواه

می‌شویم.

نکته‌ای که توجه به آن لازم است این‌که با تفکر در این عالم و نظامات آن و قانون تناسب، انسان درک می‌کند که عالم را مدبری حکیم و علیم که حکمت از ذرات این عالم و اوراق درختان و مخلوقات کوچک و بزرگ ظاهر و آشکار است و این جهان به این بزرگی و این اوضاع بهم پیوسته را که مطالعه می‌کند می‌فهمد که به بازی و بیهوده آفریده نشده است. هدف‌های جزئی و داخل در عالم را که می‌فهمیم، همه برهان حکمت است.

کل این عالم و این دستگاه به طریق اولی و قطع، هدفمند است و هدفی دارد که با این تشکیلات عظیم آفرینش مناسب باشد. اگر کسی کاخی بسیار بزرگ و باشکوه بنا کند که در آن، همه وسایل پذیرایی و تعیش فراهم شده باشد، عقل حکم می‌کند که غرض از این بنا، باید ضیافت از بزرگترین شخصیت‌ها یا مجمعی از رجال برجسته است. البته نظم و ترتیب نشان می‌دهد که حکمت و قصد و شعور بالایی نقشه آن را داده و آن را بنا نموده است. آیا ممکن است کسی احتمال دهد که آن کاخ را برای نگهداری یک گربه یا بالاتر یک انسان عادی که ضیافت از او با یک صدم از آنچه در این بنا مصرف شده به خوبی فراهم می‌شود بنا کرده است؟ در خلقت عالم، عقل این را می‌فهمد که هدف، بسیار بسیار بزرگ است و بسا بزرگتر از این عالم. اما شما هدف از خلقت را ثواب و پاداش نیکوکار و کیفر بدکار تصور می‌کنید. البته این هر دو هست ولی نمی‌توان همه هدف را در این دو خلاصه کرد. هدف این نیست که مردم مرتکب گناه شوند و آنها را عقاب کنند. این امور همه در دائره نظم و حساب عالم قرار

معارف دین، ج۳، ص: ۵۴

دارند که هدف هر چه باشد بر همه مرتب می‌شود. مسأله خلود در عذاب شاید بیان استحقاق باشد، و نسبت به غیر اشخاصی که بالخصوص مخلدبودن آنها ثابت است، شأنیت باشد نه فعلیت.

همه برنامه‌ها در آنجا بر اساس عدل و حکمت الهی و رحمانیت و رحیمیت و عفو و مغفرت برقرار است و

لَا يظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا[۶۰] مقادیر امور و موازین، همه طبق عدل و حکمت است.

حال می‌شود با توجه به هدفمندبودن خلقت تصور کرد که اطاعت و بندگی بدون اجر بماند و ستم و عصیان با اتمام حجت بر انسان بدون کیفر بماند؟ پاداش بندگی، زندگی جاودان در بهشت الهی و کیفر عصیان و ضلالت و گمراهی، آتش قهر و غضب الهی است.

نکته دیگر این است که رسیدگی به اعمال و پاداش و کیفر و بهشت و جهنم در برنامه‌ی خلقت و افعال الهی قرار دارد و مسیر آفرینش بشر تا معاد و ثواب و عقابی که قرآن مجید از آن خبر داده است می‌باشد، اما این‌که این مسیر در اینجا متوقف می‌شود، بسا جلوه‌ها و آفاق‌هایی معنوی و جسمی در جلو باشد که تفهیم آن در این دنیا به بشرهای عادی ممکن نباشد، چنان‌که شناساندن این عالم به جنین در رحم مادر ممکن نیست. و خلاصه آگاهی‌ها و مسائلی باشد که در آن عالم معلوم گردد.

آنچه قابل انکار نیست این است که با توجه به مقامات موجود در این عالم از اجزا و اعضا که همه هدفمند می‌باشند، مثل این‌که خلقت چشم و گوش و اعضاء و اجزاء و کوه و دریا و اشجار همه هدف‌مند هستند، بنابراین مجموع عالم به این‌که هدفمند باشد اولی است.

معارف دین، ج۳، ص: ۵۵

چرایی خلقت مخلدین در جهنم

۱۵. چرا خداوند انسان‌هایی را که عاقبت، مخلد در عذاب می‌شوند و خود خداوند از سرنوشت آنان پیش از خلقتشان آگاه بوده

است، آفریده است؟

ج. این سؤالات را خود انسان می‌فهمد که پاسخ‌گفتن صحیح آسان نیست و میدانی نیست که همه کس بتواند در آن وارد شود؛ فقط اگر از طریق حضرات ائمه طاهرین علیهم‌السلام جوابی باشد به آن اعتماد می‌شود.

در ارتباط با بنده و کارهای خدا که بر حسب اعتقاد و ادله، طبق حکمت و مصلحت است، انسان این حکمت‌ها را می‌یابد و می‌بیند و خدا را حکیم و علیم می‌شناسد. حال اگر همین جا هم در یک مورد، انسان ابهامی ببیند که از درک حکمت آن عاجز باشد، باید آن را حمل بر قصور و کوتاهی خود بنماید، و این‌که به او ابزار فهم همه چیز را نداده‌اند. شاید اگر انسان غیر از این حواس پنج‌گانه، حاسه دیگری داشت خیلی از مجهولات که تا دنیا باقی است مجهول می‌ماند، بر او معلوم می‌شد، چنان‌که از این حواس اگر هم حاسه‌ای را فاقد بود آنچه را با داشتن، اینک حس می‌کند و برای او محسوس و معلوم است مجهول می‌ماند.

آنچه مهم است این‌که انسان در داخل این نظام تکوین و تشریع، راهی را که می‌فهمد راه خیر و سعادت اوست و خدا او را به آن هدایت نموده، رها نکند و از نعمت‌های الهی استفاده کند و خود را معطل این مطالب نکند و در این سؤالات به پاسخ:

لَا یسْأَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَهُمْ یسْأَلُونَ ۶۱] اکتفا کند. مع ذلک در ارتباط با خلق این انسان‌ها، ممکن است بگوییم والله اعلم

معارف دین، ج۳، ص: ۵۶

که خلقت این افراد مقصود بالاصالهٔ نیست و به تبع خلقت انسان‌های صالح که بالاصالهٔ مقصودند خلق شده‌اند که لازم خلقت این عالم و همه مخلوقات و این افراد صالح و حصول مقصودی که از خلقت کل و افراد رستگار است، خلقت این افراد است؛ نه این‌که این افراد برای معصیت خلق شده باشند، بلکه هر دو گروه را خدا مختار آفریده است که

إِنَّا هَدَینَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِرًا وَإِمَّا کَفُورًا[۶۲] اما آن گروه پاک، مقصود از خلقت می‌باشند ولی هر دو در میدان تکلیف و هدایت تشریعی مختار و مکلف به اطاعت می‌باشند. بالاخره آنچه باید باشد هست:

هر چیز که هست آن‌چنان می‌بایدو آن‌چیز که آن‌چنان نمی‌باید نیست

حدوث یا قدم عالم

۱۶. اگر جهان، ازلی تصور شود، نیاز آن به خالق چه توجیهی دارد؟

ج. چون هر چه در آن است، حادث است و علی‌الدوام حدوث در آن جاری است و در تغییر و تبدل و تجدد است. کل عالم و اجزاء عالم، پدیده و آیت می‌باشند و مسبوق به عدم هستند. عالم بر این اساس قرار دارد، و چیزی بی‌سابقه‌ی عدم یافت نمی‌شود. اگر گفته شود چرا ماده ازلی نباشد و این تطورات همه از شئون و خواص آن باشد؟، جواب این است که این تطورات بدون عامل شعور از خارج، قابل تصور نیست، بلکه عامل عقل و شعور در آن ظاهر است و اگر این عامل، عقل و شعور نباشد، بیشتر شئونی که در عالم می‌بینیم تحقق نمی‌یابد.

معارف دین، ج۳، ص: ۵۷

وقتی این عقل و شعور را در بخشی از کاینات درک می‌کنیم سایر هم بر آن قیاس می‌شوند، خصوصاً با آن که پیچیده‌ترند هرچه غور و بررسی در آنها بیشتر می‌شود، وابستگی آنها به علم و قدرت و شعور خارج از وجودشان ظاهرتر می‌شود.

رابطه معرفت خدا و ابتلاء مومن

۱۷. نظر حضرتعالی در مورد شعر

هر که در این بزم مقرب‌تر است‌جام بلا بیشترش می‌دهند

چیست؟ آیا خداوند متعال با دوستان خویش این‌گونه رفتار می‌نماید؟

ج. ممکن است این شعر به این شرح معنی شود که هر کس در جهان، استعداد و درك و معرفتش به خداوند متعال و آیات الهی و اسرار بی‌شمار و نظامات و برنامه‌هایی که در کاینات وجود دارد، بیشتر باشد، احساس مسئولیت بیشتر می‌نماید و بیشتر مورد انتظار است که به وظایف دینی و اجتماعی خود عمل نماید و در این راه متحمل زحمات بسیار گردد. هر کس از عواطف زنده و ترحم بیشتر بهره‌مند باشد، بیشتر غمخوار فقرا و محرومین و حامی ضعفا و مظلومین است. لذا در روایت است که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمودند:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِیاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءًفَالْمُؤْمِنُ مِنَ الْأَمْثَلِ فَالْأَمْثَل»[۶۳]

ابتلاء ما پیغمبران از همه بیشتر است؛ یعنی زحمت و مسئولیت ما زیادتر است. و پس از آن، آنان که به ما همانندتر و شبیه‌تر هستند و ...

معارف دین، ج۳، ص: ۵۸

مؤمن به قدر ایمان خود، ابتلاء و زحمت دارد. کسی که مؤمن نیست، احساس مسئولیت ندارد. بی‌خیال، بی‌توجه به مردم و به بنی‌نوع خود، مثل حیوانات زندگی می‌کند. این شعر در اصل دارای معنایی دقیق است و بیان مقام عالی بندگان خاص خداوند و خدمتگزاران حقیقی بشر است که از صفات آنها، ایثار و برگزیدن دیگران بر خود و قبول صدمات در راه خدمت به جامعه و هدایت بشر و نجات ضعفا است.

دوست‌داشتن بندگان خدا

۱۸. آیا دوست‌داشتن کسی به اندازه خدا و به زبان‌آوردن آن برای خود شرك است؟ و آیا می‌توان گفت که دوست‌داشتن زیاد عبادت است؟

ج. قرآن مجید می‌فرماید:

الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً للّه ۶۴] کسانی که ایمان آورده‌اند، دوستی آنها به خدا بیشتر و محکم‌تر است.

این که کسی گمان کند اگر کسی را به اندازه خدا دوست می‌دارد از قلّت معرفت است، قیاس بنده عاجز ناتوان و جاهل و محتاج و مخلوق خدا به خداوند عالم قادر حکیم خالق بی‌نیاز چگونه توجیه می‌شود؟

شخص مؤمن و با معرفت باید همه دوستی‌هایش برای خدا باشد. اصلًا ایمان، دوستی است؛ دوستی خدا اصل است و همه دوستی‌ها را باید فرع آن قرار داد. به قول شاعر:

معارف دین، ج۳، ص: ۵۹

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست‌عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

در حدیث شریف صحیح است:

«أَوْثَقُ عُرَى الْإِیمَانِ الْحُبُّ فِی الله وَ الْبُغْضُ فِی الله»[۶۵]

محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوست‌داشتن در راه خدا و دشمن‌بودن از برای خدا است.

عدم سنخیت بین خالق و مخلوق

۱۹. آیا ذات خداوند متعال و مخلوقات در اصل حقیقت وجود، اشتراک و سنخیتی دارند، مثل نور آفتاب و مراتب آن؟

ج. بین خالق و مخلوق، سنخیت ذاتی نیست و صریح آیه شریفه لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ[۶۶] و صریح روایات، بینونت کامل بین خالق و مخلوق؛ چه در ذات و چه در صفات است، مانند روایات:

«تنزه عن مجانسهٔ مخلوقاته ...»[۶۷]

«ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه ...»[۶۸]

«لایلیق بالذی هو خالق کل شئ الا ان یکون مبایناً «لکل شئ متعالیاً عن کل شئ».[۶۹]

«مباینته ایاهم مفارقته لهم ...»[۷۰]

«کنهه تفریق بینه و بین خلقه ...»[۷۱]

«هو باین من خلقه محیط بما خلق علماً و قدرهٔ و احاطهٔ و سلطاناً».[۷۲]

اسماء و صفات خداوند

عینیت ذات و صفات

۲۰. آیا صفات خداوند عین ذات اوست؟ در روز ازل که غیر از خدا موجودی نبوده است، آیا خداوند صفت فعل داشته یا فقط صفت ذات بوده است؟

ج. صفات ذاتیه خداوند متعال، عین ذات اوست، مثل علم و قدرت و حیات و ... و صفات ذاتیه یعنی، عین ذات است نه زاید بر ذات و غیر ذات- چنان‌که اشاعره گویند- بر خلاف صفات فعلیه که اتصاف به آن عین ذات نیست، مثل خالق و رازق که به جهت دو فعل خلق و رزق که حادث است و قدیم نیست. به خدا خالق و رازق گفته می‌شود و غیر از قدرت بر خلق و رزق و قدرت بر هر فعل دیگر است که صفت قدرت است که ذاتی است ولی قدرت‌داشتن بر خلق و رزق غیر از خلق‌کردن و روزی‌دادن است که حادث است؛ و به عبارت دیگر صفات فعل پروردگار، عین ذات او نیست، و به صدور فعل و آفرینش و آفریدن، و رزق و روزی‌دادن، بر او اطلاق می‌شود و کافی است برای واضح‌شدن این معنا که بدانیم همه اشیاء خلق خدا و فعل خدا هستند و نبودند و به فعل خدا بود شدند. و این بودشدن و خلق، فعل خدا است و خداوند، فاعل این افعال است و اسامی مثل خالق، مصوّر، رازق، قابض، محیی، ممیت، رحمان و رحیم که بر او اطلاق می‌شود، اسماء افعال الهی است؛ ولی در اصل، همه صفات فعلیه به صفات ذاتیه راجع می‌شود؛ قدرت بر تمام این افعال، صفت ذات است ولی به

اعتبار نفس آن، اطلاق قادر بر خدا می‌شود ولی رازق و خالق اطلاق نمی‌شود و در اسماء افعال، این شعر صادق است:

عباراتنا شتی و حسنک واحدو کل الی ذلک الکمال یشیر

اطلاق وجود بر خداوند؛ مشترک لفظی یا معنوی

۲۱. اطلاق موجود بر خداوند متعال و بر افراد ممکنات، مشترک معنوی است یا لفظی؟ و به عبارت دیگر، وجود و بود بین خدا جل اسمه و مخلوقات مشترک لفظی است یا معنوی؟

ج. مشترک معنوی است، به این معنا که در قضایای خدا هست و موجود هست و انسان هست و فرشته هست و کوه هست و دریا

هست و موجود است، مراد از هست و وجود و موجود در همه، یک معنا است و در هر قضیه، خبر از کینونت موضوع قضیه داده می‌شود، با این تفاوت که کینونت و بود خدا بالذات است و کینونت سایر اشیا، بالغیر و به خدا است. و به هر حال، در همه، خبر از کینونت و بود آنها داده می‌شود وآنچه محمول است، در همه قضایا کینونت است و تفاوت آنها به حسب موضوع و یا محمل علیه الکینونهٔ است.

اما اشتراک معنوی به معنای این‌که هر یک فردی در حقیقت وجود می‌باشند، تفاوت آنها به مراتب و قوت و ضعف و تقدم و تأخر آنها است، چنان‌که برخی به اصطلاح حکما و قائلان به اصالهٔ الوجود برآنند، با صریح مثل آیه‌ی شریفه «لیس کمثله شیٔ» منافات تام دارد، زیرا مثلیت در ذات و حقیقت، ظاهرترین مثلیت است.

و اما اشتراک لفظی، اگر مقصود از تسمیه واجب و ممکن به آن، تسمیه هر یک مستقلًا و به حسب هویت و ذات هر یک باشد که با هم تباین بالذات دارند، اطلاق وجود و موجود بر هر یک، به اشتراک لفظی صحیح است، و این اطلاق اگر بر حسب لغت صحیح باشد، فی حد نفسه اشکال ندارد و فقط دائر مدار این

معارف دین، ج۳، ص: ۶۲

است که این تسمیه، سابقه لغوی و استعمال اهل لغت داشته باشد.

وحدت وجود، خلاف نصوص کتاب و سنت

۲۲. آیا نظریه وحدت وجود، مطابق عقل و نصوص شرعی است یا خیر؟

ج. وحدت وجود به معنی نفی غیریت الله من غیره من الموجودات و نفی الاثنینیهٔ و وحدت شخصی فی دارالتحقق، باطل و خلاف نصوص کتاب از بسم‌الله فاتحهٔالکتاب تا من الجنهٔ و الناس و نصوص سنت و احادیث متواتر است؛ اگر کسی بر این عقیده باشد واجب است به قرآن مجید و عترت رجوع نماید و توبه کند.[۷۳]

معنای ازلیت و ابدیت

۲۳. «هو الازلی الابدی جل اسمه». دلیل بر این ازلیت و ابدیت چیست؟

ج. خدابودن و ممکن‌نبودن، مساوی با ازلیت و ابدیت است. واجب‌الوجود، وجوب وجودش بالنسبهٔ الی الازل و الابد مطلق است و الّا لازم می‌شود خلف و خروج الوجوب الی الامکان و به عبارت دیگر معنای ازلی‌بودن، ابتدا و آغازنداشتن و معنای ابدی‌بودن، پایان و نهایت‌نداشتن است و دلیل آن، همان حادث‌نبودن و به‌خودبودن و بی‌سبب و علت‌بودن است. فرض ابتدا و آغاز برای او جلت اسمائه مساوی با حدوث و نیاز به محدث و احتیاج به غیر است و فرض پایان و نهایت نیز مستلزم امکان و عدم وجوب است، همان‌طور که احتمال آغاز نسبت به ذات الهی خلاف و منتفی است، احتمال پایان و عدم نیز منتفی است.

معارف دین، ج۳، ص: ۶۳

معنای اسم «قابض»

۲۴. معنای کلمه «قابض» که از نام‌های خداوند می‌باشد چیست؟

ج. معنای اسم شریف القابض، گیرنده و بازگیرنده است؛ چنان‌که معنی اسم شریف الباسط، عطاکننده و بسطدهنده است که معنی این است که قبض و بسط و عطا و امساک هر دو از اوصاف و افعال خدا است که بر حسب حکمت و مصلحت جریان دارد که باید

خدای متعال چنان‌که به صفت بسط و اسم الباسط موصوف و موسوم است به صفت قبض و اسم القابض نیز چون واجد جمیع صفات کمال است موصوف و موسوم باشد هر دو از صفات کمالیه است و شاید القابض به صفات جلالیه اشبه باشد چنان‌که الباسط از صفات جمالیه است.

صفات ثبوتی

علم الهی

علم مطلق خداوند

۲۵. آیا خداوند دانای مطلق است؟ کیفیت تعلق علم خداوند به اشیاء قبل از خلقت آنها چگونه است؟

ج. بلی، علم خداوند متعال به همه چیز تعلّق دارد؛ وَهُوَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ ۷۴]، اما بحث از کیفیت تعلق علم خدا به اشیاء قبل از ایجاد آنها، بحثی است که ورود در آن لزومی ندارد؛ نه درک آن ممکن است و نه بر فرض درک، به کمال معرفت انسان چیزی می‌افزاید، حتی مثل صاحب اسفار، در مبدأ و معاد، کیفیت علم خدا را

معارف دین، ج۳، ص: ۶۴

به اشیاء به نحوی که از آن فساد و خلاف عقل و محالی، مثل اتحاد یا فاعل و قابل‌بودن ذات به وجهی از وجوه لازم نشود، از غامض‌ترین مسائل فلسفی شمرده است که کمتر کسی است که به فهم آن راهی پیدا کرده و قدمش در این راه نلغزیده باشد، حتی شیخ الرئیس ابوعلی سینا و شیخ اشراق و دیگران. پس باید در کیفیت تعلق علم خداوند به اشیاء، وارد نشویم که ادراک آن بر ما ناممکن است. بلکه در شناخت حقیقت علم بشر و کنه و ارتباط عالم با معلوم نیز مسائل غامضی مطرح شده که برخی از آنها تا حال برای بشر، جوابش معلوم نشده است.

علم خداوند و مسأله اختیار

۲۶. موریس مترلینگ (بزرگ‌ترین فیلسوف قرن حاضر) می‌گوید: تا وقتی که من و شما دارای مغز هستیم محال است که بتوانیم دانایی خداوند را با اختیار خودمان در زندگی وفق بدهیم! یعنی همین که ما گفتیم خداوند دانا و تواناست و همه کار را می‌توانست و می‌تواند بکند و قادر به پیش‌بینی همه چیز بوده و هست، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که ما در کار خود اختیار داریم و هر چه دلمان بخواهد خواهیم کرد! زیرا هر فکری که شما برای امروز و یا آینده کنید و هر کاری را که امروز و یا در آتیه انجام بدهید قبلًا از طرف خدا پیش‌بینی شده و اگر پیش‌بینی نمی‌شد و او قادر نبود که وقایع را ادراک نماید خدا نبود و همین که پیش‌بینی کرد ناچار آن کار اتفاق خواهد افتاد و دیگر اختیار از دست شما خارج است!. با توجه به این مطلب، آیا در اعمال خویش مجبوریم؟

ج. درباره سؤال باید به کتب مفصّله، مانند کفایهٔ الموحدین و نیز کتاب کشف‌المراد علامه حلّی مراجعه شود. این شبهه جدیدی نیست که (موریس

معارف دین، ج۳، ص: ۶۵

مترلینگ) اظهار کرده باشد حتی در شعر معروف از خیام، نیز این شبهه مطرح شده است به یک رباعی که بیت دومش این است:

می خوردن من، حق ز ازل می‌دانست گر می نخورم، علم خدا جهل بود

و خواجه در جوابش سروده:

این نکته نگوید آن‌که او اهل بودزیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود

علم ازلی علت عصیان گفتن‌نزد عقلا ز غایت جهل بود

ولی اجمالًا عرض می‌شود که علم خداوند متعال به افعال و اعمال بندگان هرگز سبب جبر و سلب اختیار از بندگان نمی‌شود؛ چون خداوند علم دارد که بندگان با اختیار خود فلان فعل یا عمل را انجام می‌دهند، نه این‌که چون خداوند علم دارد، پس انسان نیز جبراً همان فعل را در خارج واقع می‌سازد!

از سوی دیگر علم از جنس آگاهی و دانایی است و بدیهی است که آگاهی و دانایی نسبت به امری موجب انجام‌شدن آن نمی‌شود. آیا شما وقتی می‌دانید که مثلًا دو ساعت دیگر به مکانی خواهید رفت، صِرف دانستن، موجب انجام جبری آن می‌شود و شما دیگر اختیار این‌که به آن مکان نروید را نیز ندارید؟!

از جهت سوم، وجود اختیار یک امر وجدانی است که هر کس با وجدان خود آن را درمی‌یابد که نسبت به یک فعل دو حالت دارد: انجام‌دادن و نیز انجام‌ندادن آن و هرگز نسبت به آن مجبور و بی‌اختیار نیست.

بنابراین انکار اختیار، انکار یک امر بدیهی و روشن است و این انکار، موهومی بیش نیست و بهتر است برای کسب معرفت به کتب مذکور در اول جواب و سایر کتبی که از بزرگان علماء شیعه است مراجعه نمایید، نه این‌که از به اصطلاح فیلسوفانی مثل شخص مزبور که مسلمان نیستند و هیچ‌گونه آگاهی از معارف دین مبین اسلام ندارند کسب نمایید که موجب تشویش و ورود شبهه به ذهن

معارف دین، ج۳، ص: ۶۶

شما درباره عقاید حقّه دینی می‌شود.

قدرت

عدم تعلق قدرت خدا به محال

۲۷. آیا خدا می‌تواند زمین را بدون کوچک‌کردن، داخل یک تخم‌مرغ با اندازه طبیعی جا بدهد؟

ج. خداوند بر هر چیزی قادر است و اگر امری شدنی نباشد، نقص در قدرت حق تعالی نیست، مثلًا اگر پهلوانی که قدرت دارد سنگی را یک کیلومتر پرتاب کند، اگر پری را نتواند صدمتر پرتاب کند، نقصی در قدرت او محسوب نمی‌شود. این عدم قابلیت پر است که هر چه با سرعت هم پرتاب شود، ۱۰ یا ۱۵ متر بیشتر نمی‌رود. البته این مثال برای تقریب به ذهن است و در مورد سؤال هم این تخم‌مرغ است که قابلیت گنجایش زمین را ندارد نه این‌که خداوند متعال قدرت بر انجام آن را ندارد، بلکه امری ذاتاً محال است. مع ذلک این سؤال از حضرت صادق علیه‌السلام شده و از جمله جواب‌هایی که داده‌اند، مثال به رؤیت اشیا است که چشم با این حجم کوچک، فراگیر تمام اشیا است؛ آسمان و زمین و کوه و دریا و همه را فراگیر است که در تفسیر این معنی و این‌که رؤیت به چه کیفیت است و شرح این بیانات، مفصل است. اجمالًا اگر ما امکان چیزی را نفهمیدیم و یا آن را با عقل خود ناممکن دیدیم، اگر امکان آن هر چند به مثل اطلاق

إِنَّ اللَّه عَلَى کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ[۷۵] باشد نباید منکر آن شویم. به قول انیشتین: مسائل فیزیکی غیر از مسائل متافیزیکی و اخبار انبیا است. در اینجا دقت و تعمق لازم است.

معارف دین، ج۳، ص: ۶۷

بداء

۲۸. منظور از بداء چیست؟ آیا وقوع آن منوط به زمان و شرایط خاصی است؟

ج. بـداء به معنـای تـأخیر در وقوع بعض حوادث یا تقـدم آن، مثل موت اشـخاص یا دفع بعض خطرات و بلیات یا کم‌شـدن میوه‌ها و باران به واسطه اعمال خوب و بد بندگان خدا بر حسب آیات متعدد قرآن مجید در روایات متواتره ثابت است، مثل این آیه ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیدِی النَّاسِ لِیذِیقَهُم بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ ۷۶] یا مثل این آیه إِنَّ اللّهَ لَا یغَیرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یغَیرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ ۷۷] یا مثل این آیه وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَیهِم بَرَکَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَکِن کَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا کَانُواْ یکْسِبُونَ ۷۸] و آیات متعدد دیگر و چنان‌که در نهج‌البلاغه به صـراحت بیان شده است این یک اصل بزرگ الهی است. اگر تفصـیل مطلب را بخواهید به رساله (بداء) اینجانب مراجعه نمایید.

معارف دین، ج۳، ص: ۶۸

بداء در امر غیبت

۲۹. آیا برای خـدا در امر غیبت امام زمان علیه‌السـلام بداء حاصل می‌شود، مثلًا به علت معاصـی زیاد مردم، امام زمان را بمیراند ولی نور آن حضرت باقی باشد؟

ج. اصل وجود امام زمان علیه‌السـلام از امور بدائیه نیست و ظهور آن حضـرت و پرکردن زمین از عدل و داد و جهانی‌شدن اسلام از امور حتمیه است که وقوع آن تخلف‌ناپـذیر است تا آن حدّ که همه مسـلمانان روایت کرده‌اند: «اگر یک روز هم از دنیا باقی نمانده باشد و آن حضرت ظهور نفرموده باشد، آن روز را خدا آن‌قدر طولانی می‌فرماید که آن حضرت ظهور کند و عالم را که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد فرماید»[۷۹]. در وجود یا عـدم مثل این موضوع؛ نه صدقه و نه دعا و نه کار خیر و عمل صالح و یا گناه تأثیر ندارد. بلی، دعا در تعجیل در امر فرج آن حضرت ممکن است مؤثر شود که دستور فرمودند:

«أَکْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِیلِ الْفَرَجِ»[۸۰]

معارف دین، ج۳، ص: ۷۰

فصل دوم: عدل الهی

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۷۲

اثبات عدل الهی

۳۰. عدل الهی چگونه اثبات می‌شود؟

ج. برای اثبات عـدل الهی می‌توان گفت: کسـی که ظلم می‌کنـد؛ یا جاهل و نادان است یا نیازمنـد، یا حریص است و یا مجبور و ... در حالی که خداوند سبحان از همه این صفات نقصانی منزّه و مبرا است. پس خداوند متعال به موجودی ظلم نمی‌کند و عادل است. برای تفصیل بیشتر می‌توانید به کتاب کفایة الموحدین و نیز کتاب کشف المراد علامه حلّی اعلی‌الله مقامه مراجعه نمایید.

مسأله شرور

خدای رحیم و مسأله شرور

۳۱. چنـد وقتی است به خاطر مشـکلات زیادی که برای من پیش می‌آیـد نسـبت به خدا و قدرت و رحمانیت او دچار شک و تردید شـدهم و بـا خود فکر می‌کنم که خـدایی نیست و یا اگر هم هست، اداره‌کردن این دنیا بر عهـده او نیست و یا این‌که در اداره‌کردن فقط به ثروتمندان و یا ظالمان توجه می‌کند. خواهشمندم مرا راهنمایی کنید.

ج. از آنچه به دستم رسید بسیار متأثر و متأسف شدم و امیدوارم به لطف الهی هر چه زودتر از این سراب وهم خارج شده و آنچه از نعمت‌ها و رحمت‌های

معارف دین، ج۳، ص: ۷۳

الهی که همه موجودات را فراگرفته و قابل شمار نیست اندکی را ببینید و از تسویلات شیطانی رهایی یابید.

شکی نیست که

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیدِی النَّاس ۸۱] اختلاف طبقات و تبعیض‌ها و افکار خرافی و گناه و معصیت‌ها فراگیر شده و در چنین فضایی که بشـر برای خود به وجود آورده تنفس بسیار مشکل شده و نور عقل و فهم صحیح بدون هم‌نشینی با اهل ایمان و علماء ربّانی دست‌خوش ضعف و کم‌سویی می‌شود و انسان را به مهلکه و خطرات عظیم می‌کشاند.

انسـان بـا ایمـان به نور ایمـان، بـا فقر و محرومیت‌هـا نیز در طاعت الهی سـستی نمی‌کنـد و آنچه از بـدبختی‌هاست، از ناحیه رفتار و روش‌هـای خود مردم است که اطـاعت و راهنمایی‌هـای الهی را رهـا نموده و به سـلیقه خود رفتـار می‌کننـد و این از جهـات فردی و اجتمـاعی مصـیبت‌های غیرقابـل جـبران برای همگـان فراهم می‌آورد، ولی در عین حـال قوت ایمـان در مؤمنین ایشـان را در صـراط مستقیم پایدار نگه می‌دارد.

یکی از علل این کج‌اندیشـی‌ها، جهل و نادانی است که انسان جاهل بسـیاری از حوادث را- که بسا عین مصـلحت او باشـد-، شـر و ضرر برای خود می‌شمارد. بدنگری به پیش‌آمدها، بیماری خطرناک روانی است که استراحت و آرامش را بر شخص حرام می‌نماید و عکس آن، نیک‌نگری از بهترین حالات روحی است که شـخص با آن، آرامش خود را حفظ می‌کند و برای هر پیش‌آمد به ظاهر بد هم، تفسـیری خوب دارد و این درس بزرگ مکتب قرآن، او را همواره بدون اضطراب و با اعتماد تمام و قوت قلب نسبت به حال و آینده می‌سازد:

وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکُمْ وَ عَسی

معارف دین، ج۳، ص: ۷۴

أَنْ تُحِبُّوا شَیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللهُ یعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ۸۲]

و اما شـما برادر عزیز توجه داشـته باشـید که خداوند متعال چقدر به شـما نعمت داده است؟ مگر می‌توان نعمت‌های خدا را شمارش

نمود؛ نعمت عقل، ایمان، سلامتی، ولایت اهل بیت علیهم‌السلام، سلامتی پدر و مادر، سلامتی ارحام و اقوام و ...؟ شما فقط کمبودها را نبینید، شاید آن هم به مصلحت شما باشد. البته لازم است انسان تلاش کند و
وَأَن لَّیسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی ۸۳] در هر حال بنده هم برای شما دعا می‌کنم آنچه خیر است خداوند متعال به شما عنایت فرماید.

افراد ناقص الخلقهٔ

۳۲. چرا خداوند در بدو تولد، بعضی انسان‌ها را با معایبی می‌آفریند که آن معایب باعث می‌شود انسان نتواند هم‌چون سایر انسان‌ها به کمال برسد، به عنوان مثال اگر شخصی نابینا متولد شود هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل انسان بینا پیشرفت کند و از زندگی بهره ببرد. چگونه این رقابت نابرابر برای رسیدن به کمال و بهره‌بردن از زندگی با عدل آفریدگار هستی‌بخش برابری می‌کند؟
ج. عالم ما، عالم طبیعت است، علاوه بر آن‌که انواع نبات و حیوان هر کدام با استعداد خاص خود هستند و با هم فرق و تفاوت دارند، مثلًا شکوفه‌های درختان
معارف دین، ج۳، ص: ۷۵
هر کدام رنگ و بو و زیبایی خود را دارند یا میوه‌ها هر کدام طعم و مزه خاص دارند؛ یکی شیرین است و یکی تلخ و ... همه سنت و نظامی دارند، حیات و رشد دارند ولی اگر به واسطه بعض عوارض و اتفاقات در نظم آنها اختلالی پیدا شود، مثلًا کشاورز یا باغدار کوتاهی کند، درخت چنان که باید رشد نمی‌کند. انسان و حیوان نیز از این وضعیت مستثنی نیستند، هر کجا کمبود یا نقصی پیدا شد، به علل خاصی است، مثلًا اعمال والدین بسا در چگونگی تکوّن جنین اثر می‌کند و خبط و اشتباه آنها با اتفاقات مختلف مانع از کمال موجود می‌شود و این از خواص عالم طبیعت و تکمیل و تکامل و اسباب مختلف است غیر از این باشد، عالم این عالم نمی‌باشد. در اینجا نکات و مطالب ظریف و دقیق، بسیار است که در درک آنها آشنایی با علوم بسیار لازم است. اجمالًا معایب و کمبودها توجیه دارد و کمبودها که نیست و عدم است آفریده نیست؛
هر چیز که هست آن‌چنان می‌بایدآن چیز که آن‌چنان نمی‌باید نیست

نوزادان ناقص الخلقهٔ

۳۳. در سلامت یک انسان از قبل از تولد، مسائل بسیار زیادی دخیل هستند، از جمله آنها رعایت برخی از مسائل رفتاری برای آمیزش زن و شوهر، مراقبت مادر از جنین خود هنگام حاملگی و .... چنانچه پدر و مادری این امور را رعایت نکنند و فرزندی ناقص به‌دنیا بیاید، سؤال اینجاست که آن کودک چرا باید تاوان اشتباه والدین خود را بدهد؟
ج. مانند این سؤال در موارد دیگری نیز مطرح است، مثل این‌که چرا انسانی که یک لحظه غفلت کرده تا آخر عمر باید تاوان اشتباه خود را بدهد و احیاناً با نقص در اعضاء بدن باید زندگی را ادامه دهد؟ و صدها نمونه دیگر که قابل طرح
معارف دین، ج۳، ص: ۷۶
است. جواب اجمالی که در اینجا می‌توان داد و تفصیل آن در کتب مفصله است این است که، تکوین فرزند مثل پیدایش هر موجود دیگری نیازمند زمینه‌ها و علل متعددی است که در صورت کامل‌شدن آنها خداوند فرزندی تام‌الخلقهٔ و سالم عطا خواهد فرمود و در صورت نقصان هر یک از آنها، ممکن است که فرزند ناقص الخلقهٔ متولد شود، مثل هر موجود دیگری که در صورت نقصان در علل و زمینه‌ها ممکن است ناقص به وجود آید.
در هر صورت فرزندی که نقصی در اعضا دارد در برابر صبر بر مشکلات و تنگناها دارای اجر و ثواب خواهد بود و خداوند هم

تکلیفی بیش از آنچه که در توانش هست از او نمی‌خواهد و او نیز مانند دیگران می‌تواند سعادتمند باشد.
با در نظرگرفتن این مطلب که خدای سبحان، صلاح و فساد بشر را بهتر از خود او می‌داند می‌توان گفت که این نقص در خلقت برای این شخص مصلحتی دارد که در سلامت او برای او نبوده است.

تفاوت در خلقت

۳۴. با توجه به این‌که می‌گوییم خدا زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد، چرا خداوند عده‌ی را زشت و عده‌ی را زیبا خلق کرده است. مگر نمی‌توانست همه را زیبا خلق کند؟
ج. زشتی و زیبایی به حسب انظار مختلف است و در خلقت و آفرینش خداوند متعال، نقص و کمبود نیست، و اگر شخص با چشم بصیرت و معرفت نگاه کند، در مجموع شکل عالم جمیل و زیباست و همان که در نظر زشت است اگر به همان شکل خود نبود نازیبا بود که گفتهند:
ابروی تو گر راست بُدی کج بودیبنابر این در خلقت خدا کجی نیست؛
معارف دین، ج۳، ص: ۷۷

هر چیز که هست آن‌چنان می‌بایدو آن‌چیز که آن‌چنان نمی‌باید نیست
والبته این نسبت به اموری است که به عالم اختیار بشر، ارتباط پیدا نکند، چون در این عالم بسیاری از امور در مسیر تصرفات و مداخلات بشر قرار می‌گیرد، و چون بشر جاهل است، زشتی‌هایی که باید آنها را واقعی دانست پیش می‌آمد و بسا همان افرادی که زشت پرورش می‌یابند به واسطه همان تصرفات جاهلانه خودشان یا پدر و مادر و حتی دیگران واقع می‌شوند.
به هر حال، موضوع در اصل از اسرار خلقت است و تأمل و تفکر در آن موجب مزید معرفت و بصیرت است:
چنان‌داده نگارش این جهان راکه به هرگز نیامد زان گمان را
از او عالم شود انسان منظم‌که نه در آن زیاد و نه در آن کم
در عین حال، یکی از اسرار بزرگ خلقت، تفاوت بسیار و بی‌شماری است که در مخلوقات است. باید توجه داشت، تفاوت انواع و افراد اگر نباشد، عالم خلقت از نظام می‌افتد.

تبعیض میان بندگان

۳۵. اگر عدالت از جانب خداوند در حق همه بندگانش رعایت شده است، پس چرا برای مثال یکی هم ثروتمند است و هم بسیاری از نعمت‌ها را دارد، ولی دیگری هیچ‌کدام از اینها را ندارد؟
ج. عدل خداوند به این معنی است که هر کاری را مطابق حکمت و مصلحت و درست و بجا انجام دهد، و اما تشخیص این‌که کاری بجا و صحیح انجام شده یا نه، در این خصوص انسان نمی‌تواند فهم و درک محدود و ناچیز خود را ملاک و میزان قرار دهد، زیرا خداوند قادر و بخشنده و غنی است و احتیاج به
معارف دین، ج۳، ص: ۷۸
بندگان ندارد تا خلاف عدالت عمل کند و خداوند عالم به غیب و آینده است و بشر، عاجز از درک اسرار عالم و آینده و غیب است و اگر خداوند در آینده چیزی را که خیال کند به خاطر نداشتن آن در حق او مضایقه و ظلم شده به او نشان دهد، فهمد که

کار بر طبق عدل بوده است، مثلًا اگر کسی که فرض کنید مسجد را ندیده، چنانچه مسجد را به او نشان دهند ممکن است اشکال کند و بگوید این ساختمان ایراد دارد. اطاق به این بزرگی به چه درد خورد و اینجا آشپزخانه ندارد و توالت ندارد و درب آن نیز بزرگ است و از این قبیل اشکالات، در حالی که اگر به او بگوید اینجا منزل و جای زندگی نیست و برای نمازخواندن جمعیتی زیاد و ورود هیئت ساخته شده و باید به همین شکل باشد قانع شود و فهمد که ساختمان ایرادی ندارد و خود او در تشخیص، اشتباه کرده است.

جبر و اختیار

جبر و اختیار و مسأله سعادت

۳۶. شنیده‌ام اگر کسی خدای ناکرده ولد حیض باشد، دشمن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و خاندانش می‌باشد. آیا این با عدالت خداوند سازگار است که شخص بدون تقصیر، سرنوشتی این‌چنینی داشته باشد؟

ج. سخن فوق صحیح نیست و سعادت و شقاوت هر فردی، معلول اعمال و افعال نیک و بد اوست و هیچ‌کس از بدو تولد شقی و زیانکار به دنیا نمی‌آید، بلکه طبق روایات وارده همه انسان‌ها بر فطرت پاک توحید و خداشناسی آفریده می‌شوند و به مرور زمان در اثر غفلت خودش و نیز تأثیر پدر و مادر و اطرافیان

معارف دین، ج۳، ص: ۷۹

و خلاصه محیط، ممکن است از راه راست منحرف شود و به منجلاب گمراهی سقوط کند. بلی، اگر پدر و مادر مؤمن باشند و نیز آداب اسلامی را- که در کتاب حلیهٔ‌المتقین آمده است- هنگام بچه‌داری رعایت کنند و بچه را بعد از تولد با محبت اهل بیت علیهم‌السلام تربیت کنند، این خودش به عنوان یک عامل مهم ولی نه تمام سبب برای سعادت و خوشبختی فرزند محسوب می‌شود، از آن طرف هم اگر فرد تحت القائات گمراه‌کننده اطرافیان و محیط باشد، این خودش یک عامل مهم ولی نه تمام سبب، برای شقاوت و بدبختی فرد می‌باشد.

بنابراین هر فرد مسلمانی باید بدون در نظرگرفتن سخنانی، مثل سخن مرقوم در سؤال، به وظایف و تکالیف شرعی خود عمل کند که ان‌شاءالله در دنیا و آخرت رستگار و سعادتمند خواهد بود.

جبر و اختیار و محاسبه اعمال

۳۷. در آموزه‌های دینی داریم که از علل آفرینش عالم، امتحان و آزمایش الهی است. اگر چنین است، چرا برخی در کودکی و قبل از امتحان الهی می‌میرند؟ به علاوه چرا مثلًا به حضرت علی اصغرعلیه‌السلام ثواب می‌دهند حال آن‌که هیچ عمل خیری را آگاهانه انجام نداده است؟ اگر یزید بن معاویه نیز در گهواره تیر می‌خورد و کشته می‌شد، آیا به او نیز ثواب زیاد می‌دادند؟

ج.

یکی مرغ برکوه بنشست و خاست‌برآن کُه نه چیزی فزود و نه کاست

زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی‌سزد گر بر بَروت خود بخندی

اگر یک گنجشک کوچک که بر کوه بزرگی نشسته و اطراف وسیع و پهناور

معارف دین، ج۳، ص: ۸۰

خود را تا هر کجا ممکن باشد می‌بیند و کاینات گوناگون که در آن کوه و پیرامون و اطراف آن هستند و حساب و شمارشان را جز خدا کسی نمی‌داند و به زمین و آسمان و ماه و مهر و ستارگان می‌نگرد و معلوم نیست چه ادراکی و چه بینشی دارد، می‌تواند در کل این عوالم اظهار نظر کند و قواعد و نظامات آنها را از جهت بود و نبود و اختلافات زیر سؤال ببرد؟! و اگر این گنجشک بر درخت بزرگی که میلیاردها برگ دارد نشسته باشد، می‌تواند از تفاوت‌های برگ‌های این درخت و پرونده وجود و پیدایش هر کدام و علت کوچک‌بودن یک برگ و بزرگ‌بودن یک برگ دیگر چیزی بگوید و اصلًا برای او اختلاف صورت و شکل این برگ‌ها که در واقع همه از هم مشخص می‌باشند قابل درک باشد، می‌تواند به سرّ اختلافات آنها، به کم و زیاد آنها اعتراض کند؟! بشر هم می‌تواند در گزارش‌های تکوینی این عالم ایراد و اعتراض کند و در علت و فلسفه تفاوت‌هایی که در این عالم وجود دارد و به طور قطع از عددی از یک تا نه که صد صفر و هزار صفر جلوی آن بگذارید بیشتر و بیشتر است و چگونگی آنها و این بودن و آن نبودن هر یک حرفی بزند یا در یکسان‌بودن و نبودن آنها چرا بگوید؟! این بشر که در میان این کاینات بی‌شمار و این اوضاع پر از تفاوت و فاصله و جدایی‌ها و همگونی‌ها خودش از ذرّه کمتر است و همان‌طور که امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر سوزنی در چشم او فرو رود نابینا می‌شود و دل او را اگر پرنده کوچکی بخورد سیر نمی‌شود می‌تواند در حقایق و اسرار ما سوی الله حرف بزند که چرا این، چنین است و آن، چنان؟! بگوید چرا هندوانه با آن بزرگی محصول آن بوته و گیاه کوچک و ناتوان است و گردو با آن کوچکی میوه درختی تنومند و بزرگ است؟! چرا میکروب‌ها و ژن‌ها فعال‌اند؟! و چرا بوی این موجود روح‌افزا و نشاط‌بخش است و آن دیگری بد بو و نفرت‌انگیز است؟! این موجود این رنگ را دارد و آن دیگری به رنگ دیگر؟! این

معارف دین، ج۳، ص: ۸۱

تلخ است و آن شور و آن دیگری شیرین؟!

در این میان، بشر، این موجود به ظاهر بسیار کوچک و در باطن بسیار بزرگ وظیفه‌اش اعتراض نیست. باید این مسیر به ظاهر غیر متناهی کاینات را تا آنجا که می‌فهمد بپیماید و تماشا کند و از آن بهره بگیرد، از تضادها و اختلافات عبرت بگیرد و همه را لازم بداند و

جهان چون چشم و خال و خط و ابرو است که هر چیزش بجای خویش نیکو است

ببیند. هم آن کودک شیرخوار که در دامن مادر می‌میرد، و هم آن سالمند صد و بیست ساله را، همه را اعضاء و اجزاء لازم این عالم بشناسد؛ این سالمند باید امتحان بدهد، باید از استعداد خود بهره بگیرد و اگر هر طور دیگر باشد این دستگاه بزرگ خلقت ناقص می‌شود. کمال آن به همین است که هست؛

هر چیز که هست آن‌چنان می‌بایدو آن‌چیز که آن‌چنان نمی‌باید نیست

این نباید آن‌چنان باشد که نیست. عالم تکوین، سراسرش حکمت و قدرت و مشیت و نظام است. عالم تشریع نیز همان جلوه عالم تکوین را دارد که همه احکام و قوانین و نظام عقاب و عذاب و ثواب همه تحت سیر حکمت الهی است؛ نه یزید بن معاویه می‌تواند بگوید چرا من خلق شده‌ام و چرا در کودکی سقط نشدم، و نه حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند که چرا شمر و یزید، مثل هزاران دیگر در کودکی نمردند تا جنایات عاشورا پیش نیاید؟ اصلًا این عالم همین است و باید همین باشد. بشر باید عالم تکوین را به سیر خود واگذارد و در آن تصرفات مجاز بنماید؛ از آب و هوا و خاک و نور و خواص اشیاء استفاده کند. زراعت کند، تولید داشته باشد، صنعت‌گر باشد و در عالم تشریع و امر و نهی و احکام و هدایت‌های وحیانی مطیع باشد تا به کمال برسد و غیر از این، هر راه دیگری برود سفیهانه است. او عضو این عالم است نه صاحب این عالم.

معارف دین، ج۳، ص: ۸۲

مدیریت کل عالم با صاحب آن است و به تقدیر او است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ۸۴] بایـد جوانب آموزنده عالم را تحت مطالعه قرار دهد و روی زیبای آنچه را تضاد می‌بینـد تماشا کنـد. خودش را ببینـد که می‌توانـد با نردبان علم و تفکر و امتحانی که برقرار است تا کجاها بالا برود و به خود بگوید:

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیرندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟

کتاب خلقت را بخواند و از راه تسلیم و برای مزید معرفت و پی‌بردن به مطالب بیشتر، آن را تفسیر نماید.

حوادث طبیعی و رابطه آن با عدل خداوند

۳۸. حـوادث نـاگوار، مثـل زلزله و سـیل و کم‌آبی و قحطی موجب ابتلاـ میلیون‌هـا بشـر و گرفتارشـدن کوچـک و بزرگ است. این حوادث چگونه تفسیر می‌شود که با عدل خدا و رحیمیت و رحمانیت او هماهنگ باشد؟

ج. پیـدایش این عـالم بر اساس امتزاج خیر و شـر و ضـرر و نفع و سود و زیان و صـحت و مرض و نقص و کمال و بلنـدی و پستی و عزت و ذلت است که غیر از این اگر باشـد، مثلًا سراسـر آن وجـدان و خیر و نفع و راحـتی باشـد یـا بر عکس، همه‌ی جلوه‌هـای آن فقدان و شر و ضرر و ناراحتی و فقر باشد، خلاف مصلحت است.

در صورت نخست، موجبات عمل و بروز اسـتعدادات و سیر بشر به سوی علم و رشد فراهم نمی‌شود و حال توقف و بی‌تحرکی او را از عروج به مدارج کمال

معارف دین، ج۳، ص: ۸۳

باز می‌دارد و اگر شـر و سـختی و فقـدان و فقر عام نباشد، عالم متلاشـی می‌شود. در هر دو صورت، همه وجدانیات و فضایل از بین می‌رود و خصائص عجیبی که در بشر است به هدر می‌رود و ظاهر نمی‌شود.

همه ظواهر عالم، ظواهر تعطیل و رکود و توقف و انحطاط و انقراض می‌گردد. تـدبیر و تصـرف بشـر و جلب منفعت و رفع مفسده و ضرر و صبر بر مکروه و احسان محسن و رحم به ضـعیف و همکاری و محبت و شـیرینی صـداقت و امانت و همه‌ی آنچه که در این عالم با این نظام و برنامه مطلوب بشر است ظاهر نمی‌شود و این فضائل- که شخصیت بشر به آنهاست- در معرض ظهور و بروز واقع نمی‌شود. منافع و وجـدانیات نعمت و مضار و زیان‌ها، موجب ترقی و بروز کمالات است. در مصائب و شدائـد و متاعب، نبایـد فقط نظر به موضوع معین و مصـیبت خاص در وقت معین داشت، بلکه بایـد همه‌ی حوادث را با هم بررسـی کرد تا حکمت‌های کلی این نفع و ضررها معلوم شود و معلوم شود که نظام اکمل همین است که هست و باید بشر در عرصه اختیار و با استفاده از هدایت عقل و شرع و وحی و نظر در آیـات خـدا و عجـایب خلقت و نظـام حـاکم بر کـل جهـان و انـواع و اصـناف و اجزا و افراد، از این مـوقعیت استفاده نماید.

معارف دین، ج۳، ص: ۸۴

فصل سوم: نبوّت

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۸۶

عدم ارسال رسول در بعض اقوام

۳۹. چرا در بین برخی از اقوام قبل از اسلام، پیامبری مبعوث نشده است و اگر فرستاده شده است؛ چرا در تاریخ ذکر نشده است؟
ج. آنچه از تاریخ دنیا در کتاب‌های تاریخی ضبط است، گوشه‌هایی مختصر از حوادث است، آن هم از این هزاره‌های اخیر است. از انبیا و پیغمبران که شمار آنها را بعضی صد و بیست و چهار هزار گفته‌اند، جز این عده معدود و اندکِ بیست و پنج نفر شناسایی نشده‌اند. تاریخ زرتشت و بودا هم بسیار تاریک است. آنچه مسلّم است این است که رشته هدایت‌های الهی به واسطه پیغمبران تا حضرت خاتم‌الانبیاء ادامه داشته است و اگر خود پیغمبران نبوده‌اند، اوصیاء آنها وظیفه هدایت را انجام داده‌اند. چگونگی و تاریخ یکایک آنها برای ما قابل بررسی و در دسترس نیست، البته کتابی به نام (اثبات الوصیهٔ) از مسعودی صاحب مروج الذهب وجود دارد که می‌خواسته رشته وجود حجت در هر عصر را از آدم تا خاتم معرفی کند، ولی آن هم جز در بخش مابعد التاریخ کامل نیست و خلاصه در این بخش بیشتر از آنچه که قرآن بر آن دلالت دارد- که آن هم به طور تفصیل نیست-، کتاب معتبر و مدرک مورد اعتمادی وجود ندارد. آثاری هم که اخیراً در گوشه و کنار دنیا از تمدن‌های گذشته پیدا می‌شود اجمالًا گویای قدمت تاریخ و تمدن است.

معارف دین، ج۳، ص: ۸۷

پیامبران غیر اولوا العزم

حضرت خضر و قتل نفس

۴۰. اگر قصاص قبل از جنایت صحیح نیست، پس چگونه حضرت خضر آن‌گونه که در قرآن آمده است- آن پسر را کشت؟
ج. افعالی که از آن عبد من عبادالله صادر شد، مأموریت‌های غیبیه الهیه بود که وجه و جهت آن مثل بسیاری از حوادث که در عالم واقع می‌شود به علل و جهاتی است که خداوند متعال و ملائکه و اشخاصی که این مأموریت‌ها را دارند، می‌دانند و مسأله ارتباطی به برنامه‌های تشریعی و تکلیفی الهی ندارد و جنایت و قصاص نیست.

ذوالقرنین یا کوروش

۴۱. ذوالقرنین کیست؟ آیا وی همان کوروش است؟
ج. آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود ذوالقرنین شخصیتی ممتاز، با ایمان، عالم و مورد عنایت خاص خداوند متعال بوده است. اصل وجود او و این‌که از نوابغ و نوادر جهان است مسلّم است ولی در اسم او، ملّیت و موطن اصلی، بین مورّخان و همچنین اهل تفسیر اختلاف است؛ می‌توانید به کتاب‌های تفسیر، مثل تفسیر مجمع‌البیان و لاهیجی و کتاب‌های تراجم و دائرةالمعارف رجوع نمایید.

معارف دین، ج۳، ص: ۸۸

پیامبران اولوا العزم

آیات موهم سهو النبی

۴۲. با توجه به آیه ۱۰۵ سوره نسا

إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكَمَ بَينَ النَّاسِ بِما أَراكَ اللَّهُ وَ لا تَكَنْ لِلْخائِنينَ خَصيماً می‌توان گفت که پیامبر ابتدا قضاوت اشتباه کرده‌اند و با نزول این آیه آن را تصحیح نموده‌اند؟ یعنی می‌توان بیان کرد که پیامبر با وجود معصوم‌بودن مرتکب اشتباه شده‌اند.

ج. ایـن آیه و دو آیه بعـد از آن (۱۰۶ و ۱۰۷) که نهی از حمـایت از خـائنین و امر به اسـتغفار است دلالـت بر این‌که از پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم گناهی صادر شده است ندارد. از این رقم آیات در مورد گناهان، متعدد هست. اولًا از آن استفاده می‌شود که خـدا شـخص پیغمبر اعظم صـلی‌الله علیه و آله را نیز مورد اوامر و نواهی خود قرار داده است، و ثانیاً دیگران ملتفت می‌شونـد که این اوامر و نواهی در حق همه و صاحبـان مقامـات علی‌السواء است، و ثالثـاً در بعض موارد اگرچه مخـاطب شـخص حضـرت رسول اکرم صـلی‌الله علیه و آله و سـلم است، ولی غرض توجیه دیگران به تکلیف است. در مثـل سفارشـی که در مورد والـدین خطـاب به حضـرت پیغمـبر صـلی‌الله علیه و آله و سـلم است می‌فرمایـد: «إمـا یبلغن عنـدک الکبر احـدهما او کلاهمـا فلاتقـل لهـا اف»[۸۵] در حالی‌که پدر و مادر آن حضرت در حیات نبودند، مخاطب حقیقی، مردم و امت آن حضرت می‌باشند و این با نظر به نفس آیه است که ظهوری در صدور اولی از آن حضرت ندارد؛ و اما بعض روایات که در تفسیر آیه نقل شده است:

معارف دین، ج۳، ص: ۸۹

اولًا اعتبـار کـافی ندارنـد، و ثانیاً دلالت بر این دارنـد که بعضـی به‌واسـطه سوابق خود و این‌که طرف آنها منافق یا کافر بودنـد توقع داشـتند یا چنان می‌دانسـتند که در مورد منافق و کافر- اگرچه مسأله نزاع مالی باشـد- نبایـد محکوم شونـد و خدا برای اعلام این‌که این توقع و انتظار بی‌جا است وحی فرمود تا بداننـد که جای گله نیست و باید پیغمبر صـلی‌الله علیه و آله در حق هر کس باشد حکم به حق کند.

عدم ترک اولی از رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله

۴۳. در مورد ترک اولی از پیامبر که در مثل آیه "عبس و تولی "ذکر شده است توضیح دهید؟

ج. اولًا چنان‌که بزرگ استاد فن ادب و تفسیر و سایر علوم، علم الهدی سیدمرتضی فرموده است آیات عَبَسَ وَتَوَلَّی أن جَاءَهُ الْأَعْمَی ۸۶] دلالتی بر این‌که مخبر عنه حضـرت رسول اکرم صـلوات الله علیه وآله باشـد نـدارد، و ثانیاً در مجمع‌البیان شـیخ اجل طبرسـی از حضـرت صادق علیه‌السـلام روایت می‌کند که او یکی از بنی‌امیه بوده است. در تفسیر شـیخ جلیل و مفسر اقدم علی بن ابراهیم قمی روایت است که این فرد عثمان بوده است و شخصی که مورد این اسائه ادب شده بر حسب تفاسیر، ابن ام مکتوم اعمی بوده است.

برتری رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله بر دیگر پیامبران

۴۴. آیـا ارتبـاط بی‌واسـطه حضـرت موسـی کلیم الله بـا خداونـد دلیـل برتری بر ارتبـاط وحیـانی حضـرت رسول صـلی‌الله علیه و آله نمی‌باشد؟

ج. به طور کلی همه انواع ارتبـاط انبیـاء بـا خداونـد متعـال تحت عنوان وحی منـدرج می‌شود که وحی اقسامی دارد، مثل صـحبت با فرشته و موارد دیگر که در

معارف دین، ج۳، ص: ۹۰

کتب مفصله ذکر شده است. از جانب دیگر، هر نبی و پیامبری دارای لقب خاصی بوده است، مثل حضرت موسی که کلیم‌الله بوده و مثل حضـرت ابراهیم که خلیل‌الله بوده و حضـرت محمّـد صـلی‌الله علیه و آله که حبیب‌الله بوده‌انـد و این لقب دلیل بر برتری نیست و بالاخره این‌که برتری رسول مکرم صـلی‌الله علیه و آله بر جمیع انبیاء و اولیاء طبق روایات وارده و قرائن و شواهد از جمله متن و نص

دین، مثل آیه
ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی ۸۷] که دلالت بر نهایت قُرب ممکن با خدای تعالی برای آن حضرت دارد و مشهور است که جبرئیل عرض کرد:
لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ ۸۸]
گفت بیرون زین حد ای خوش فرمن گر زنم پری بسوزد پر من
و از روایات معتبری که سنی و شیعه روایت کرده‌اند، روایتی است که از آن حضرت پرسیده شد: در شب معراج، خدا با چه لهجه و صوتی تکلم کرد؟ جواب فرمود:
«خاطبنی بلغهٔ علی بن ابی طالب».[۸۹]

معجزات

۴۵. از اعتقادات ما این است که پیامبر دارای معجزات فراوانی بوده است و از طرف دیگر با آیاتی در قرآن مواجه می‌شویم که پیامبر در جواب کافران
۴۶.

معارف دین ؛ ج۳ ؛ ص ۹۰
معارف دین، ج۳، ص: ۹۱
– که درخواست معجزه می‌کنند– می‌فرمایند: من هم بشری هستم، مثل شما و به اسرار غیب آگاه نیستم. این تناقض چگونه حل می‌شود؟
ج. هم شیعه و هم سنی و هر مسلمانی معتقد است که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله معجزات متعددی داشته‌اند. علاوه بر قرآن مجید– که معجزه باقی و جاودان رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌باشد و تا امروز و روز قیامت اعلام
وَإِن كُنتُمْ فِي رَيبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۹۰] برقرار و همه بشر تا روز قیامت از آوردن مثل آن عاجزند– معجزات بسیار دیگری هم از آن حضرت صادر شده که در معتبرترین کتب تاریخ ضبط شده است. در کتاب شریف منتهی‌الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی‌رحمه‌الله در احوال حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله چنین آمده است: «بدان که از برای حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلّم معجزاتی بوده که از برای غیر آن حضرت از پیغمبران دیگر نبوده و نظیر معجزات جمیع پیغمبران از آن حضرت به ظهور آمده است و ابن شهر آشوب نقل کرده که چهار هزار و چهارصد و چهل بوده معجزات آن حضرت، که سه هزار از آنها ذکر شده است.» برای اطلاع بیشتر به کتاب‌های معتبر تاریخ و حدیث از شیعه و سنی مراجعه نمایید.

رسول اکرم

صلی‌الله علیه و آله

وبرده‌داری

۴۷. آیا درست است که در بدو ظهور اسلام، پیامبر، خرید یا فروش کنیز و غلام را اجازه می‌دادند؟

ج. به طور کلی احکام غلام و کنیز در فقه مطرح است، ولی دین مبین اسلام

معارف دین، ج۳، ص: ۹۲

برتری را بر پایه تقوی می‌داند که از بدو ظهور اسلام تاکنون و از این به بعد هم همین‌طور است، یعنی فرد آزاد اگر تقوی نداشته باشد فضیلتی ندارد و غلام و کنیز اگر اهل تقوی باشند، صاحب فضیلت هستند و بر فردی که تقوایش کمتر باشد، فضیلت دارند؛ و این ربطی به وجود اشخاصی به نام غلام و کنیز که خرید و فروش می‌شده‌اند ندارد، یعنی همان غلامِ در معرضِ خرید و فروش اگر متقی باشد بر فرد آزاد بی‌تقوایی که قابل خرید و فروش نیست برتری دارد.

این خرید و فروش منشأ فضیلت یا عدم فضیلت نیست، بلکه شأنی از امور مربوط به امور مالی دنیوی است که نظر به مصالح و اوضاعی که در آن عصر بوده، لغو نشده است، ولی اصلاحات اساسی در آن به عمل آمده و زمینه‌های متعدد بر حسب آیات قرآن مجید و روایات برای آزادشدن غلام و کنیز قرار داده شده است و از عبادات مهم، آزادکردن غلام و کنیز است. حتی زید بن حارثه که یکی از شخصیت‌های بزرگ و افضل از بیشتر صحابه است، غلامِ آزادشده‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌باشد.

رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله؛ رحلت یا شهادت

۴۸. برخی از بزرگان شیعه، معتقدند که حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله به شهادت رسیده‌اند و به بعض روایات استناد می‌نمایند. نظر شما در این مورد چیست؟

ج. بر حسب بعض روایات، حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله به شهادت رسیده‌اند و خبر مروی از حضرت امام حسن علیه‌السلام است؛ یکی

«مَا مِنّا إلّا مَقْتُولٌ أو مَسْمُومٌ»[۹۱]

و دیگری به این لفظ است

«مَا مِنّا إلّا مَسْمُومٌ أو مَقْتُولٌ»[۹۲]

معارف دین، ج۳، ص: ۹۳

در هر حال، روایات در این باب، یقین‌بخش نیست و چون متواتر نیست از اظهار نظر قطعی معذورم.

رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و فتنه بنی‌قریظه

۴۹. امروزه بعضی از مخالفان، یک سری وقایع را بزرگ‌نمایی می‌کنند و اسلام عزیز را بد جلوه می‌دهند. یکی از این موارد جنگ بنی‌قریظه است. چنانچه امکان دارد به شبهات ذیل در این‌باره پاسخ دهید:

۱. آیا پیامبر دستور دادند تا تمام مردان بالغ کشته شوند؟

۲. می‌گویند پیامبر دستور فرمودند که یهودی‌ها را آزمایش کنند و اگر موی زهار آنها درآمده آنها را اعدام کنند. آیا این صحت دارد؟

۳. در جایی خواندم که زبیر و علی علیه‌السلام نوجوانان بنی‌قریظه را اعدام کردند. آیا این سندیت دارد؟

ج. بر حسب تواریخ معتبر، یهود با این‌که تا قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله از ظهور آن حضرت خبر می‌دادند، از وقتی که اسلام را رو به پیشرفت و استقبال روزافزون مردم را از آن دیدند و با این‌که دعوت اسلام را به توحید خالص و دعوت انبیاء

گذشته؛ ابراهیم و موسی و عیسی می‌دیدند و اعلام رسمی
قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالأسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۹۳] را می‌شنیدند، با نهضت توحیدی اسلام، حسودانه و در کمال تعصب و حیله و

نیرنگ و نفاق معارضه می‌کردند و آنچه از جانب آنها ضربت به اسلام وارد می‌شد، بسیار بیشتر و گسترده‌تر از معارضان رسمی و مشرکان و بت‌پرستان بود؛ بت‌پرستان مخالفت خود را پنهان نمی‌کردند و علناً جنگ‌های متعددی علیه اسلام و مسلمانان بر پا می‌کردند، اما یهود در خفاء با توطئه‌ها و تحریک مشرکان و بت‌پرستان و وعده همراهی با آنها، بت‌پرست‌ها را بسیج می‌کردند و به آنها دلداری می‌دادند و حتی می‌گفتند: بر حسب کتاب‌های ما این نهضت شکست می‌خورد؛ شما مقاومت کنید که پیروز می‌شوید.
خلاصه بر خلاف انتظار- با این‌که به اصطلاح، اهل کتاب بودند- به بت‌پرست‌ها می‌گفتند: دین شما از دین اسلام که توحید ناب بود بهتر است؛ بی‌شرمانه شرک را بر توحید برتری می‌دادند. این‌که بت‌پرستی و بت‌پرستان را بر خداپرستی و مسلمانان ترجیح می‌دادند چیز کمی نبود. قرآن، این برنامه‌ی خصومت بسیار شدید را در سوره نساء بیان می‌فرماید:
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلًا[۹۴]
قرآن هم مخاطبان خود را به تعجب می‌اندازد که نمی‌بینی اینها با این‌که نصیبی از کتاب داده شده‌اند که باید از پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و دعوت توحیدی او حمایت کنند، می‌گویند: اینها (بت‌پرست‌ها و مشرکان) بر آن خداپرستان و موحدین که به پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله ایمان آورده و موحد و یکتاپرست شده‌اند برتری دارند.
حاصل این‌که فتنه یهود و توطئه‌های آنها علیه اسلام و خیانت‌های متعددی که

کردند و عهدشکنی‌هایی که پیش گرفتند، خطر بسیار عظیمی برای اسلام و مسلمین و آن دعوت ناب و پاک نوپا بود. آنان در عین حال که کفار را تشویق به مقاومت می‌کردند و آنها را در ضدیت با اسلام مجهز می‌نمودند، هدف دیگری که داشتند سیطره بر کل منطقه بود که با این توطئه‌ها هم به گمان خود مسلمان‌ها را از میان بر می‌داشتند و هم بت‌پرستان و مشرکان را ضعیف و تحت‌الحمایه خود قرار می‌دادند. قرآن، عداوت شدید یهود را با مؤمنان این‌گونه بیان می‌فرماید:
لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُواْ الْيهُودَ ...[۹۵] نقش بنی‌قریظه در این فتنه‌ها و براندازی کامل اسلام و مسلمانان بسیار حساس بود و نه فقط از نظر شخص رسول الله صلی‌الله علیه و آله مخفی نبود، بلکه بر مسلمان‌ها نیز آشکار شده بود که اینها همیشه سرّی و پنهانی خیانت می‌کنند و از پشت به مسلمان‌ها خنجر می‌زنند.
مسلمان‌ها دیگر مجامله و مسامحه با آنها را نمی‌پذیرفتند و حلم و بردباری پیغمبر درباره آنها بر ایشان گران بود؛ اینها تا باشند و هستند فتنه‌ها خاموش نمی‌شود و جامعه نوپای توحید به امنیت و آرامش نمی‌رسد؛ باید قلع و قمع شوند.
نباید بیش از این، چشم از خیانت‌های یهود فرو بست. شخص حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله شاید از این‌که از آنها می‌خواست به امر خود حضرت تسلیم شوند، می‌خواست به این تسلیم ظاهری آنها جواب مثبتی بدهد تا کار به حکمی که خود یهود به حکمش گردن نهادند و حکم مورد انتظار همه را صادر کرد منتهی نشود از آنها می‌خواست که به حکم او تسلیم شوند، اما آیا باز هم تعصب و کینه یهود از مسلمانان کار خود را کرد. آنها می‌دانستند که به هر کس حکمیت بدهند، حکمش تار و مار کردن این گروه و برقراری امنیت در منطقه هست و نسبت به سعد بن معاذ احتمال موافقت و مسامحه می‌دادند. پس او را حَکَم قرار

دادند و او هم می‌دید که باید سران فتنه از سر راه برداشته شوند. اجمالًا آنچه مسلّم است افرادی که توطئه‌گر بوده و می‌توانستند این

رشته توطئه را ادامه دهند به حکم سعدبن معاذ اعدام شدند، ولی این خصوصیات که اینها چند نفر بودند و فقط کسانی از آنها را که می‌توانستند اسلحه بردارند و با مشرکان همکاری کنند یا از سران فتنه بودند اعدام شدند یا همه مردهای بالغ آنها حسب حکم سعد اعدام شده باشند و این‌که چه کسی آنها را اعدام می‌کرده و همه افراد مسلمان به سهم خود وارد بودند یا به صورت دیگر این تفصیلات، همه خبرِ واحد است و ثابت و قطعی نیست و شاید که در بیان آن نقل‌کنندگان- که به زعم خود می‌خواستند خذلان یهود را بیشتر بگویند- مبالغه کرده باشند و این احتمال به نظر اینجانب و هر محقق در تاریخ بعید نیست و تفاصیل را نمی‌توان ثابت دانست و طبق آن نظر داد. خداوند متعال بشریت را از فتنه‌های یهود، مخصوصاً صهیونیسم در این عصر هم محافظت فرماید و دنیا و اقتصاد دنیا و سیاست دنیا را از شر فتنه‌های آنها حفظ فرماید.

فایده صلوات بر پیامبر و خاندانش

۵۰. با توجه به این‌که پیامبر و خاندان بزرگوارش نیازی به درود و صلوات ما ندارند، صلوات چه فایده‌ای دارد؟

ج. صلوات بر حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و خاندان مطهرش آثار و فوائد بسیار زیادی دارد که بعضی از علماء و دانشمندان کتاب‌های ویژه‌ای برای آن نوشته‌اند. به طور خلاصه عرض می‌شود ذکر صلوات، تعظیم‌نمودن آن بزرگواران است و وظیفه امت این است که در مقابل زحمات رسالت و امامت که قابل احصاء و شمارش نیست، آنان را تعظیم و تجلیل نموده و همیشه از حضرات معصومین

معارف دین، ج۳، ص: ۹۷

علیهم‌السلام به بزرگی یاد نمایند و از طرف دیگر از خداوند متعال می‌خواهیم درجه و رتبه آنان در آخرت بالاتر شود که هر چه رتبه آنان بالا رود برای امت آنان فایده بیشتر دارد. البته از نظر ظاهری هم صلوات آثار زیادی دارد که در کتب ادعیه و روایی ذکر شده است، مثلًا اگر کسی صد مرتبه صلوات یا بیشتر بگوید و متوسل به آن بزرگواران شود، امید است به حاجت خود برسد و یا در روایات داریم اگر کسی در دعاهای خود اول و آخر صلوات بفرستد و در میان حوائج خود را بخواهد خدا حاجت او را برآورده می‌کند. مسلمانان باید با شعار صلوات، احساسات و افتخار خود را به مسلمان‌بودن به هویت اسلامی اعلام نمایند.

سواد رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله

۵۱. آیا درست است که پیامبر صلی‌الله علیه و آله سواد خواندن و نوشتن نداشتهند؟

ج. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله پیش کسی درس نخوانده و به الهام الهی همه چیز می‌دانست و قدرت بر خواندن و نوشتن هم داشت، ولی با دست مبارک خود چیزی ننوشت. و شاید هم چیزی را نمی‌خواند تا کسی گمان نکند که دعوت آن حضرت و آیات قرآن مجید را از خواندن کتاب و درس و مدرسه می‌فرماید. همه مقامات حضرت، لدنی و وحیانی است و به گفته شاعر:

معارف دین، ج۳، ص: ۹۸

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت‌به غمزه‌مسأله‌آموز صد مدرّس شد

تعدد زوجات پیامبر

۵۲. فلسفه چند همسری پیامبر صلی‌الله علیه و آله را- با توجه به این‌که برخی اصرار بر این دارند که هدف ایشان را العیاذ بالله هدفی

مادی و در راستای اغراض جنسی قلمداد کنند- بیان فرمایید؟

.۵۳

معارف دین، ج۳، ص: ۹۹

ج. در پاسخ به این سؤال لازم است نخست یک بخش مهمّ از تاریخ زندگی حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله را دقیقاً تحت مطالعه قرار دهیم تا بدانیم ازدواج‌های آن حضرت با زنان متعدد بر اساس فشار غریزه جنسی و برای کامجویی غیرمتعارف نبوده و در این جهت در حداقل و تحت‌الشعاع مطالب و مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی بوده است، و به عبارت دیگر آن مسائل، اصل، و موضوع زناشوئی، مثل فرع بوده است. در عین حالی که معاشرت به معروف آن حضرت با همسران و اخلاق او در خانواده در عالی‌ترین سطح قرار داشته و الگو و نمونه و مورد تأسی است، اما برحسب اقتضای طبیعت، قوت و تحریک و تهییج غریزه جنسی در جوانی است و در این بخش است که در ازدواج و اختیار همسر، غرض اصلی بیشتر اگر گوییم همه اشباع غریزه جنسی در کاملترین وجه ممکن است. در این بخش که از رسیدن به سن بلوغ آغاز می‌شود، قوت و حدّت آن روزافزون می‌گردد و در سن بیست تا بیست و پنج و سی در کمال ظهور است.

در این بخش از زندگی پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم هیچ کاری که نشان بدهد آن حضرت صرفاً در مقام اشباع غریزه جنسی باشد، ظاهر نگشته و در نهایت متانت و وقار و اعتماد به نفس، عمل فرموده است. و ازدواج‌های دیگر در بخش دوم و بلکه سوم عمر آن حضرت واقع شده است.

پیغمبر صلی‌الله علیه و آله در سن ۲۱ سالگی یا ۲۵ سالگی با همسری که با او فاصله سنی داشت و او هم در وقار و عفاف، بی‌همتا بود با وجود آن تفاوت سنی، ازدواج فرمود و این همسر، حدود ۲۵ سال، تنها همسر آن حضرت بود و ازدواج‌های دیگر آن حضرت، پس از سن بیش از ۵۰ سالگی- که غریزه جنسی دوران کاهش و ضعف را سپری می‌نماید- واقع شده است. از سوی دیگر در

معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۰

عرف آن زمان ازدواج زنان و دختران در سنین پایین‌تر متداول بلکه مورد استقبال و علاقه خانواده دختر بود و بسا توقع و انتظار داشتند و این‌که سن مرد با دختر تفاوت زیاد داشته باشد اصلًا عیب نبود، خصوصاً اگر ازدواج تحت روابط خاص، مثل پیوستگی دو قبیله و دو خانواده با هم و جهات دیگر قرار می‌گرفت و در این شرایط ازدواج مرد هفتاد ساله هم با دختر نه ساله مطلوب بود.

حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله بعد از حضرت خدیجه با سوده بنت زمعه که زنی سالمند بود ازدواج کرد، و ازدواج با عایشه بر اساس همان شرایط خاص بود، چنان‌که با حفصه دختر عمربن الخطاب نیز ازدواج حضرت بر اساس یک انتخاب جهت مدیریت خانه و بانوی منزل نبود. وقتی حفصه شوهرش را از دست داد؛ بر عمر بن الخطاب تحمل نفقه او به واسطه فقری که داشت سنگین بود، به همین سبب به عثمان پیشنهاد ازدواج او با دخترش را داد، عثمان قبول نکرد. از ابوبکر هم خواهش کرد او هم نپذیرفت. این جریان را به حضرت عرض کرد و از آن دو گله کرد، حضرت او را به همسری پذیرفتند که در واقع فقر عمر، بر او سنگینی ننماید.

این ازدواج‌ها تحت شرایطی بوده که بسا بعض آن شرایط بر ما مجهول باشد. به هر حال مطلبی که در ازدواج با عایشه مطرح نبوده و بر هر محقق در تاریخ و سیره رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله معلوم است که این‌طور نبوده که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله خواسته باشند جهت اشباع غریزه و التذاذ جنسی با دختری ازدواج کرده باشند، اصلًا و ابداً این نبوده است و این برنامه را ابوبکر و خاندانش استقبال کرده و قطعاً اظهار میل و علاقه کرده‌اند که به این وسیله با خاندان رسالت و نبوت بپیوندند و به این امید که حضرت از او صاحب فرزندی بشوند که به مقصود نرسیدند.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۱

پس از این مطالب تذکر می‌دهم که این توضیحات به عنوان کسی است که فقط با قطع نظر از نبوت و رسالت و ایمان به آن حضرت، سیره و زندگی آن حضرت را بررسی می‌نماید و الّا از نظر یک مسلمان، اعمال و رفتار پیغمبر صلی‌الله علیه و آله تحت عنایت خاص الهی بوده و در مسیر مقاصد بزرگ و مأموریتی که داشته انجام شده است. جایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن حضرت را این‌گونه توصیف می‌نماید که از هنگام ولادت در تمام مراحل تحت عنایات خاصه الهیه بوده است و هر چه بر آن حضرت گذشته و از او صادر شده است، برنامه‌اش تنظیم خدایی داشته است، جواب این سؤالات معلوم و جای سخن و ایراد نیست.

موسیقی در استقبال از پیامبر

۵۴. آیا قضیه پایکوبی و آواز و موسیقی در استقبال از پیامبر صلی‌الله علیه وآله هنگام ورود به مدینه صحت دارد؟

ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست؛ و بر فرض این هم که قطعی باشد، دلیل بر جواز نیست، چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام، احکام را به تدریج بیان فرموده‌اند، و چنان نبوده که همه محرّمات را در همان اوایل بیان کنند.

آزادشدگان پیامبر

۵۵. آیا اشخاصی که نزد پیغمبر صلی‌الله علیه و آله خدمت می‌نمودند، برده آن حضرت بودند؟

ج. برخی از آنان را پیامبر اکرم صلوات‌الله علیه و آله آزاد فرمودند که مثل سلمان و زید بن حارثه چنانچه مشهور است، پس از آزادشدن در محضر آن حضرت باقی ماندند.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۲

قرار بین پیامبر و قبیله بنی غطفان

۵۶. پیغمبر صلی‌الله علیه و آله در جنگ احزاب به قبیله بنی‌غطفان فرموده بودند که در صورت بازگشت از جنگ، یک سوم محصول خرمای مدینه را به آنها می‌دهد. چرا این پیشنهاد حضرت عملی نگردید؟

ج. قرار بین حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و بنی غطفان منجّز نشد و چنان‌که در تواریخ معتبر آمده است، به علت اظهار وفاداری و اعلام شجاعت و فداکاری که از سعد بن عباد و سعد بن معاذ شد، آن قرار رسمیت نیافت، و به شهادت شهود نرسید. می‌توانید برای اطلاع بیشتر، به سیره ابن هشام ۹۶] و تواریخ دیگر رجوع نمایید.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۳

فصل چهارم: امامت و مهدویت

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۵

[امامت و مهدویت

حاکمیت در اسلام

۵۷. در زمان حضرت علی علیه‌السلام با توجه به این‌که ولایت امری الهی است، اگر مردم امام را برای رهبری و حاکمیت بر مسلمین نمی‌خواستند، آیا ایشان می‌توانستند خود را بر مسلمانان تحمیل کنند؟

ج. اینجا مسأله تحمیل شخصی نیست و نظام، نظام الهی است نه از نظامات عرفی که پر از نقص و عیب و نارسائی است. حاکم، حاکم به اصطلاح دموکراسی نیست که روی اغراض شخصی و جزئی و جلب نظر یک رقاصه مشهور یا یک خواننده یا یک برنده جایزه یک بازی تکواندو بر کرسی ریاست می‌نشیند. حاکم نظام الهی است که به نصب و تعیین خدا، شخص برازنده و صالح‌ترین افراد، مثل علی علیه‌السلام نصب می‌شود و مأموریتش، اقامه عدل و اصلاح امور جامعه است.

همه باید از او اطاعت کنند و برای برقراری نظام به وسیله او همکاری نمایند، مع ذلک اگر چنان باشد که مردم همکاری نکنند بر امام واجب نیست که اقدام نماید، چنان‌که در سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام همه این جلوه‌ها نمایان شد و در پایان خطبه شقشقیه سیاست شرعی خود را اعلام می‌کند که می‌فرماید:

«أَمَا وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِیامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَی الْعُلَمَاءِ أَلَّا یقَارُّوا عَلَی کِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَغَبِ

معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۶

مَظْلُومٍ لَأَلْقَیتُ حَبْلَهَا عَلَی غَارِبِهَا وَ لَسَقَیتُ آخِرَهَا بِکَأْسِ أَوَّلِهَا»[۹۷]

این عبارات طلایی و روح‌بخش نشان می‌دهد که در عین حال که این نظام الهی است و علی علیه‌السلام به نصب و تعیین خدا حاکم است، مردمی است و نظامی از آن پاک‌تر نیست.

مرجعیت علمی و دینی ائمه علیهم‌السلام

۵۸. آیا هر مسلمانی به خودی خود می‌تواند مسائل دینی خویش و احکام شرعی را از قرآن کریم استنباط کند؟

ج. قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام با هم حجّت هستند نه به تنهائی، یعنی در زمان حضرت رسول اکرم صلوات الله وسلامه علیه و آله، قرآن و حضرت رسول حجّت بودند و در زمان حضرت امیر، قرآن و حضرت امیر و در زمان امام حسن مجتبی، قرآن و امام مجتبی علیه‌السلام و همین‌طور تا آخر ائمه علیهم‌السلام و اگر کسی تنها به قرآن اکتفا کند، گمراه می‌شود و به احکام الهی نمی‌رسد و در جهل می‌ماند که نتیجه‌اش حزن و اندوه دائم و عذاب و هلاکت ابدی است و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه‌ای قرار نمی‌دهد. و نیز باید دانسته شود که قرآن مشتمل بر آیات محکمه و آیات متشابه است؛ نسبت به آیات متشابه که هیچ‌کس نمی‌تواند درباره مقصود که دارای احتمالات متعدّده است اظهار نظر کند و یک احتمال را در بین احتمالات، به ظنّ و گمان خود اختیار کند، چون عمل به ظن و استحسان است نه عمل به قرآن، بلکه باید معنی آیه توسّط مفسّری که عقلًا و نقلًا، معصوم است و خطا و گناه نمی‌کند بیان شود و آنها خاندان عصمت و طهارت یعنی ائمه هدی علیهم‌السلام- که قرآن بر آنها نازل شده است- می‌باشند، و آیات محکم نیز از

معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۷

جهت عام و خاص و اطلاق و تقیید و الفاظ مشترک و معنوی و منطوق و جهات مختلف ادبی، مدلولش مورد احتمالات متعدد و استظهارات مختلف واقع می‌شود که ترجیح این احتمالات ولو دو احتمال باشد بر دیگری، بدون رجوع به مفسر معصوم و منصوص، جایز نیست.

ولایت، معیار قبولی اعمال

۵۹. آیا شیعیان فقط وارد بهشت می‌شوند یا مسلمان‌بودن برای ورود به بهشت کفایت می‌کند؟
ج. ملاک قبولی اعمال، ولایت امام امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام و حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است، و در روایت آمده است: «اگر کسی هزار سال و پس از آن هزار سال و بعد از آن هزار سال، میان صفا و مروه عبادت کند تا جایی که مانند یک مشک خشک باشد ولی محبت ما را درک نکند، خداوند او را بر رو در آتش خواهد افکند».[۹۸] و در حدیثی از طریق اهل سنت وارد شده که:
«لایجوز أحَدٌ الصِّرَاطَ إلّا مَنْ کَتَبَ لَهُ عَلِیّ الجَوَازَ»[۹۹]

تبری از دشمنان

لعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام

۶۰. آیا لعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در مجامع عمومی اشکال دارد؟
۶۱.
معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۸
ج. هر کسی که اهل ظلم باشد، خداوند او را در قرآن لعنت فرموده است، مخصوصاً اگر به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله ظلم کرده باشد، و اگر در موردی، لعن علنی موجب فتنه و تلف نفس باشد یا آثار سوء دیگری داشته باشد، باید خودداری کرد اما ناسزاگفتن به الفاظ رکیک (غیر از لعن) سزاوار نیست.

عدم تصریح به نام امام علی علیه‌السلام در قرآن

۶۲. چرا در باب ولایت معصومین علیهم‌السلام به خصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام آیه‌ای در قرآن وارد نشده است؟
ج. در قرآن مجید آیات متعددی وجود دارد که ذکر شأن نزول در آن نشده است، چون واضح و روشن می‌باشد، و در بعض موارد، عدم ذکر برای تنظیم موضوع رساتر است، مثل آیه شریفه:
إِنَّمَا وَلِیکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ ۱۰۰] در وقتی که آن خاتم‌بخشی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام صادر شد، این اعلام و اعلان، بلیغ‌تر از آن است که بفرماید: «انما ولیکم الله و محمد صلی‌الله علیه و آله و علی علیه‌السلام».
آیات دیگری در قرآن است که خودبه‌خود حضرت علی علیه‌السلام را نشان می‌دهد و دیگران را نفی می‌نماید، مثل این آیه شریفه:
أَفَمَن یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یتَّبَعَ أَمَّن لَّا یهِدِّی إِلَّا أَن یهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیفَ تَحْکُمُونَ ۱۰۱]
معارف دین، ج۳، ص: ۱۰۹
این آیه شریفه تا روز قیامت اعلام می‌کند (علی هو الهادی، علی هو الهادی، علی هو الهادی)، و امّا آیه شریفه:
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَینَا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیرَاتِ ...[۱۰۲] در مورد پیامبران، این جعل نسبت به مثل آنها و ائمه‌علیهم‌السلام هم به حسب نظامی است که در کل عالم مقرر است و هم عنایات الهیه نسبت به آن بزرگواران است، و آیه شریفه:
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یدْعُونَ إِلَی النَّارِ[۱۰۳] درباره کفار هم نسبت آن به خدا به مناسبت این است که کل عالم خلقت با نظم و نظامی که

دارد، خلق خداست، و هم از جهت سلب عنایات خاصه و توفیقات از این کفار است. این مسأله، شرح مفصل و معانی بلندی دارد که در این مختصر، مجال بیان بیشتر از این نیست.

علت عدم تصریح به نام ائمه علیهم‌السلام در قرآن

۶۳. چرا نام شخصیتی به مهمی امام زمان علیه‌السلام و نیز نام هیچ‌یک از امامانی که ما آنها را این‌قدر ارج می‌نهیم، مستقیم در قرآن نیامده است؟

ج. مسأله امام مهدی علیه‌السلام از مسائلی است که در عصر حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله و قبل از آن حضرت در بین اهل کتاب معروف بوده است و تصریح به خصوص آن در قرآن لزوم نداشته است و به علامات و جهات دیگر- که لازم بوده- اشاره شده است، مثل آیه:

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۰

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ ۱۰۴] و آیات متعدد دیگر.

به علاوه در قرآن مجید چنان‌که گفته‌اند گاه بعضی آیات، لفظش عام و مصداق یا مراد از آن خاص است، مثلًا برای مثل این آیه: أَفَمَن يهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يتَّبَعَ أَمَّن لَّا يهِدِّی إِلَّا أَن يهْدَی فَمَا لَكُمْ كَيفَ تَحْكُمُونَ ۱۰۵] مصداق برای من یهدی الی الحق غیر از امیرالمؤمنین و ائمه تا حضرت مهدی‌علیهم السلام نیست.

به این صورت، معرفی اشخاص با بیان وجه آن از تصریح به اسم کمتر نیست، چنان‌که من لایهدی الی ان یهدی نیز در برابر ائمه‌علیهم‌السلام، مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام مصداق آن سه نفر و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس و مخالفان ائمه علیهم‌السلام مقصود است. خلاصه این‌که، موضوع در کمال وضوح است.

علم امام

ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه علیهم‌السلام

۶۴. آیا ایمان به ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه اطهار علیهم‌السلام واجب است؟

ج. عقیده به آن از مراتب معرفت است و شرط صحت ایمان و تشیع نیست، بلکه اعتقاد به عصمت و امامت ایشان و واجب الاطاعه بودنشان برای حکم به

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۱

تشیع کافی است. ولی ولایت تکوینی و تصرف آنها در امور تکوینی، بر حسب معجزات متعدد ثابت است، چنان‌که عالم‌بودن آن بزرگواران به علوم لدنی یعنی من جانب الله، نیز ثابت و محقق است.

محدوده علم اهل بیت علیهم‌السلام

۶۵. علم اهل بیت علیهم‌السلام محدود است یا نامحدود؟

ج. این سؤال مجمل است. محدود و نامحدود به چه معنایی مراد است؛ اگر مقصود این است که شماره معین دارد یا نه، جواب این است که عدد و شماره ندارد، و اگر مقصود این است که آیا بخشی از علوم که ما از عنوان آنها هم اطلاع نداریم هست که مختص

به ذات باریتعالی باشد، این نیز ثابت است، و آیه وَقُل رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا[۱۰۶] بر آن دلالت دارد.

عصمت

عصمت؛ اکتسابی یا ذاتی

۶۶. آیا عصمت معصومین علیهم‌السلام ذاتی است، یعنی این‌گونه خلق شده‌اند یا اکتسابی و در اثر عبادت به این مقام نائل شده‌اند؟
ج. در مورد عصمت، ممکن است به این بیان عنوان شود که فی‌الجمله و حسب درجات مختلف اطلاع اشخاص از مصالح یا مفاسد اعمال، همگان ملکه عصمت و خودداری از گناه و معصیت را دارند، اما قوت اطلاع آنها از قبح گناه و آثار سوئی که بر آن مرتب می‌شود و ایمان آنها به ترتب این آثار مراتب دارد؛ در بعضی در
معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۲
مرتبه ضعیف قرار دارد که آگاهی او از مفاسد مترتب بر آن ضعیف و در حدّ معین و علمی نیست که بازدارنده باشد، ولی بعض دیگر صاحب مراتب بالاتر هستند که گاه علم و اطلاع آنها بازدارنده می‌شود و در بعض موارد مؤثر نمی‌گردد.
هر چه بیشتر شخص ترتب مفاسد را به علم می‌بینند، بیشتر عصمت از گناه دارد تا مرتبه‌ای که بعض افراد که صاحب آن هستند، چنان روشن‌بینی دارند که خطر را حاضر می‌بینند. این اشخاص که معدودند، معصومند یعنی مرتکب گناه نمی‌شوند، مثل کسی که به ضرر غذای مسموم معتقد است و آن را تناول نمی‌کند و خلاصه، عصمت در اشخاص مثل نور است و نورها به حسب مراتب، تاریکی‌ها را روشن می‌سازد تا مرتبه‌ای که هیچ تاریکی را باقی نمی‌گذارد.
نور امام، اعظم انوار است؛ فاصله‌های دور را می‌بیند، در عین حال به اختیار گناه نمی‌کند و غیر امام نیز مجبور بر فعل گناه نیست.
بنابراین عصمت یک حال پرهیز از خطر و ضرر است که عمل آن در اشخاص مختلف می‌شود و تا مرتبه عالی عمل می‌کند و مثل شعور و درک و عواطف اشخاص متفاوت می‌شود. در همه ذاتی است، اما ارادی و اختیاری است. می‌توانید به رساله‌ای که حقیر در این موضوع نوشته‌ام مراجعه نمایید.

توسل

توسل به ائمه علیهم‌السلام و توحید

۶۷. در فرهنگ ما عباراتی، مانند «یا اباالفضل حاجت مرا بده، و یا امام رضا مشکل مرا حل کن» رایج است. با توجه به این‌که تمام امور عالم در دست خداست، آیا این‌گونه توسل‌ها با توحید منافات ندارد؟
معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۳
ج. به طور کلّی قدرت و ولایت به طور غیر مستقیم و به اذن الله بر احیا و شفای بیماران و توسعه رزق و سازمان‌دادن کاینات، شرک و غلوّ نیست، بلکه اعطای این قدرت به بعضی از بندگان، طبق حکمت و مصلحت لازم است و اینها مجاری فیض خداوند هستند، و چنانچه مقصود از مجاری فیض این باشد که ایشان در باطن، وسایل و اسباب و وسایط تربیت و رسیدن فیض الهی به ممکنات می‌باشند، که همه از آنان کسب استعداد و صلاحیت می‌نمایند، چنان‌که در ظاهر، بسیاری از مخلوقات از آفتاب استفاده می‌نمایند و در ادامه‌ی بقا و رشد و نموّ از آن مدد می‌گیرند، مطلب صحیحی است و شائبه شرک و تفویض و غلوّ در آن نیست.
توسل به اهل بیت علیهم‌السلام برای گشایش کارها و مشکلات، از راه‌هایی است که خداوند متعال، بندگانش را به آن توصیه

نموده است. بنابراین توسل به ایشان، در واقع تمسک به ریسمانی است که خداوند برای نجات قرار داده است.

جهت مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب ولایت تکوینی و تشریعی اینجانب مراجعه نمایید.

آیات موهم نفی توسل

۶۹. در گفت‌وگویی که با یکی از اهل سنت داشتم ایشان با استناد به آیات ۵ سوره فاتحه، ۴۸ بقره، ۳ زمر و ۱۰۰ توبه، توسل را نفی می‌کرد. تفسیر این آیات چیست؟

ج. اولًا اهل سنت همه این عقیده را ندارند. بلکه علماء بزرگ اهل سنّت، توسل را تأیید و آن را سیره مسلمین در عصر متصل به رسالت تا امروز می‌دانند و راجع به جواز توسل، بلکه استحباب آن و آثار آن کتاب‌ها نوشته‌اند، مثل

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۴

«حسن التوسل فی‌آداب زیارهٔ خیر الرسل».

به علاوه، شعراء بزرگ آنها نیز در توسل، بهترین قصاید و اشعار را سروده‌اند؛ و ثانیاً قرآن مجید صریحاً دستور به توسل می‌دهد، قال‌الله تعالی:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا[۱۰۷] و هم در قرآن است:

وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ[۱۰۸] حتی در روایات است که شخصی که می‌خواست عفو حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله را جلب کند حسنین علیهما السلام را بر دوش گرفت و به وسیله آنها از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله طلب عفو نمود؛ ثالثاً عبادت، بندگی و پرستش و کرنش و نهایت توکل و تواضع به شخص است به عنوان خدابودن و صاحب و حاکم بالاستقلال‌بودن عالم. ما او را می‌پرستیم و برای هیچ‌کس چنین شأنی قائل نیستیم.

همه انبیاء و اولیاء را، بنده و محتاج و مخلوق و مرزوق او می‌دانیم، و اگر گفته شود که از آیه سوم سوره زمر استفاده می‌شود که عبادت اعم از این است که معبود را خدا بدانیم یا او را دخیل در کار خدا و وسیله تقرب به خدا بدانیم. آیه کریمه این است:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِياء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يحْكُمُ بَينَهُمْ

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۵

فِي مَا هُمْ فِيهِ يخْتَلِفُونَ ۱۰۹]

از این آیه هم استفاده نمی‌شود که توسل، شرک و عبادت خدا است.

سخن کفار این بود که ما در مقابل بت‌ها، کمال تذلل و خضوع می‌نماییم تا موجب تقرب ما به خدا شود.

مفاد آیه این است که این کمال تذلل و سجده در برابر غیر خدا جایز نیست؛ اگرچه به قصد حصول تقرب به خدا باشد. ولی کسی که متوسل می‌شود و چیزی را، مثل دعا و صدقه و هر عمل خیر را وسیله قرار می‌دهد یا کسی را وسیله قرار می‌دهد که برای او دعا کند یا استغفار نماید، مثل زیارت قبر پیغمبر صلی‌الله علیه و آله و سلم و توسل به پیرمردان و اخیار واطفال و حتی بردن دواب و حیوانات در مقام دعا و استسقا، این اشیاء و اشخاص را عبادت نمی‌کند بلکه آنها را وسیله قرار می‌دهد. فقط چیزی که در اینجا می‌توان گفت که باید توسل به وسیله‌ای باشد که شرع به آن دستور داده باشد و یا از آن نهی نکرده باشد که هر چند بدون آن موجب کفر و شرک نمی‌گردد گاه موجب تشریع و بدعت می‌شود.

بنابراین تمسک به آیه ۵ سوره فاتحه برای نفی توسل، خارج از موضوع است چرا که توسل از طرق استعانت از خداوند است؛ و آیه ۴۸ سوره بقره نیز در مورد مشرکان و کسانی می‌باشد که محکوم به عذاب و محروم از عفو و مغفرت باشند، نه عصاهٔ مؤمنین یا شفاعت برای کسب درجات بالاتر، و آیات متعدد دلالت بر شفعاء مأذون از خداوند دارند؛ و آیه ۳ سوره زمر نیز آیه‌ای است که

پیرامون آن و عدم ارتباط آن به نفی توسل مشروح توضیح داده شد:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِياء ... و آیه ۱۰۰ سوره توبه وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ .. اصلًا ارتباطی به نفی توسل ندارد.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۶

ذکر فضائل و تجلیل از اهل بیت علیهم‌السلام

آیات و احادیث فضائل اهل بیت علیهم‌السلام

منظور از "أهل الذکر"

۷۰. منظور از اهل ذکر در آیه شریفه فاسألوا أهل الذکر ...[۱۱۰] چه کسانی هستند؟

ج. برحسب روایات متعدده، مقصود از اهل‌الذکر در آیه شریفه، اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام هستند. از جمله حدیث شریف:

«عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ- فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ. قَالَ رَسُولُ الله: الذِّكْرُ أَنَا وَ الْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ ...»[۱۱۱]

هنگامی که از امام علیه‌السلام درباره تفسیر آیه کریمه سؤال می‌شود، می‌فرماید: ما اهل بیت پیامبر، اهل ذکر هستیم.

شعر در فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام

۷۱. آیا انشاد اشعار در مدح و ذکر فضائل اهل بیت علیهم‌السلام و مصائب ایشان منشأ روایی داشته و شرعاً از مستحبات محسوب شود یا خیر؟

ج. بلی، منشأ روایی دارد و شعراء معروف، مانند حسان بن ثابت که در حضور حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله شعر گفت و حضرت فرمود:

«لَا تَزَالُ یا حَسَّانُ مُؤَیداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۷

بِلِسَانِک»

مؤید به روح‌القدس باشی مادامی که با زبانت ما را یاری می‌رسانی».[۱۱۲]

دعبل و کمیت و فرزدق و سید حمیری و امثال اینها در محضر ائمه علیهم‌السلام شعر گفتند و آن بزرگواران در حقّ ایشان دعا کردند و آنها را تأیید فرمودند.

حضرت رضا علیه‌السلام درباره دعبل فرمود: خداوند تو را از هول و ترسی روز قیامت ایمن بدارد و حتی خود آن بزرگوار دو شعر هم به اشعار او افزود[۱۱۳] و در این زمینه، روایات بسیار است، حتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام، صدور بلیغ‌ترین اشعار ثابت است.

مداحی اهل بیت علیهم‌السلام

۷۲. اینجانب روضه‌خوان حضرت سید الشهداء علیه‌السلام هستم. بنده را نصیحتی بفرمایید تا مرا به آن بزرگوار نزدیک‌تر کند؟

ج. روضه‌خواندن و ذکر مصایب اهل بیت علیهم‌السلام، مخصوصاً حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام، امتیاز بزرگی است که آن را به همه کس نمی‌دهند.

شما که بحمدالله نوکری خاندان طهارت و عصمت را برای خود افتخار می‌دانید، روضه را از مقاتل صحیح بخوانید، و از اشعاری که

در آن، مناقب و فضایل اهل بیت علیهم‌السلام آمده است استفاده کنید، و از خواندن اشعاری که مقام آن بزرگواران را کوچک جلوه می‌دهد خودداری نمایید، و هدف شما از

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۸

روضه‌خواندن، ارشاد و هدایت مردم به خصوص جوانان باشد.

یکی از بهترین وسائل تبلیغ، همین مداحی و روضه‌خواندن است. جنابعالی هم با وعظ، ارشاد و هم با عمل، مروج مکتب نورانی تشیع باشید، و در همه اوقات، کارهایتان برای خداوند، و کسب رضایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

تمثال ائمه علیهم‌السلام

۷۳. در برخی از مجالس، عزاداری منتسب به اباعبدالله علیه‌السلام را بر اساس شمایلی منسوب به ایشان برگزار می‌کنند. نظر جنابعالی در رابطه با این تصاویر چیست؟

ج. صورت‌هایی که به پیامبر اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نسبت داده می‌شود، خیالی و سلیقه‌ای می‌باشد، و بهتر این است که دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام احادیث و سخنان آن بزرگواران را با خطّ زیبا نوشته و در مجالس و منازل و بناهای دیگر نصب نمایند.

عدم تجویز تصویرسازی از معصومین علیهم‌السلام

۷۴. آیا به تصویر کشیدن چهارده معصوم علیهم‌السلام در رسانه‌ها جایز است؟

ج. نشان‌دادن چهره این بزرگواران چون حاکی از چهره‌ی واقعی‌شان نیست و به اختلاف کسانی که خود را شبیه ایشان می‌نمایند، چهره‌های گوناگون- که بسا برخی از آنها نامناسب است- ارائه می‌شود و به جهات متعدّد دیگری که مجال شرح آن نیست، موجب اهانت و تحریف بعضی حقایق می‌شود و برای هیچ‌یک از پیامبران و ائمه معصومین علیهم‌السلام تجویز نمی‌شود.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۱۹

امام‌زادگان

فرزندان ناصالح در ذریه اهل بیت علیهم‌السلام

۷۵. روزی و غذای حلال و اعمال نیک و تربیت دینی، در به ثمر رسیدن فرزند صالح نقش بسیار مهمی دارد و از طرفی امامان معصوم علیهم‌السلام عاری از گناه می‌باشند. حال چگونه است که بعضی از فرزندان آن بزرگواران خطاکار و گنهکار شده‌اند، مثل جعفر کذاب؟

ج. همان‌طور که خود شما توجه دارید، امور مذکوره در به ثمر رسیدن فرزند صالح نقش دارند، ولی علت تامه محسوب نمی‌شوند، بلکه ممکن است که در آینده به خاطر غفلت خود شخص و تأثیرات محیط، شخص از صراط مستقیم منحرف شود، هرچند منسوب به خاندان عصمت و طهارت باشد و در مورد فرزند نوح هم در قرآن است که خداوند فرمود:

إِنَّهُ عَمَلٌ غَيرُ صالِحٍ ۱۱۴] زیارت اهل بیت علیهم‌السلام

ثواب زیارت کربلا و مکه

۷۶. زیارت کدام‌یک از این دو محل مقدس ثواب بیشتری دارد؛ کعبه یا کربلا؟

ج. بر حسب روایات، زیارت امام حسین علیه‌السلام در کربلا از حج مستحبی و عمره مستحبی ثوابش بیشتر است، مانند روایتی که از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است:

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۰

«زِیارَةُ قَبْرِ الْحُسَینِ علیه‌السلام تَعْدِلُ عِشْرِینَ حَجَّةً وَ أَفْضَلُ مِنْ عِشْرِینَ عُمْرَةً وَ حَجَّة»[۱۱۵]

تبرک‌جویی

۷۷. حکم تبرک‌جستن و بوسیدن و کشیدن دست بر منبرها و درهای مساجد و حسینیهیی که به نام اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است چیست؟

ج. این اعمال، برای اظهار علاقه و محبّت است. بوسیدن منبر نسبت به منبر رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله که بالخصوص در آداب زیارت آن بزرگوار وارد شده و در غیر آن هم، چون منبر جای رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام و مقام ارشاد و بیان اصول و فروع دین است، بوسیدن آن مستحسن است، و درب مسجد به جهت انتساب آن به خداوند و درب حسینیه برای انتساب به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است؛ و دلیل این امور، فطرت شخص مؤمن و معتقد است.

شما، طفل خود را می‌بوسید و ممکن است اگر فرزند شما از شما دور شده باشد، لباس و اشیاء متعلّق به او را ببوسید. دلیلش چیست؟ آیا این عمل احتیاج به آیه و روایت دارد، یا یک امر طبیعی است؟ مورد سؤال نیز چنان‌که شرح داده شد چنین است، و همه مضمون فعلی این دو بیت است و این دو بیت هم مضمون لفظی آن اظهار علاقه‌ها است:

أمرّ علی جدار دیار لیلیأُقبّل ذا الدیار وذا الجدارا

ما حبّ الدیار شغفن قلبیو لکن حبّ من سکن الدیارا

اذن دخول

۷۸. نظر حضرت‌عالی در مورد اذن دخول هنگام

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۱

زیارت ائمه علیهم‌السلام چیست؟

ج. در مورد حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله که وارد شده است و در زیارت ائمه علیهم‌السلام نیز به مناسبت وصایت و خلافت آنها از پیغمبر صلی‌الله علیه و آله است؛ و چنان‌که در حدیث مربوط به تفسیر آیه:

فی بُیوتٍ أَذِنَ اللّه أَنْ تُرْفَعَ وَ یذْکَرَ فیهَا اسْمُه ۱۱۶] وارد شده است، این بیوت، بیوت انبیاء و بیت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام‌الله علیهم اجمعین می‌باشد.[۱۱۷]

و در مورد امام‌زادهی معروف، مانند حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم و حضرت احمد بن موسی معروف به شاه‌چراغ علیهم‌السلام به قصد رجاء مانع ندارد.

عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام

الفاظ و عبارات خاص در مداحی

۸۰. آیا گفتن الفاظی، مانند انا عبدالرقیهٔ، من سگ زینبم، حسین وجه الله، در عزاداری‌ها صحیح است؟
ج. به طور کلی هر شعاری که با توحید یا سایر اصول عقاید منافی باشد، جایز نیست و باید از آن جلوگیری شود. و در مورد کلب، باید یادآوری شود که برای اظهار کوچکی و تواضع نسبت به مقام ائمه علیهم‌السلام اگر در جایی که مناسبت اقتضاء کند، تعبیر به کلب آستان مقدس شود، نشانه علاقه و ایمان است که سابق
معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۲
بر این نام‌گذاری، به اسم کلب علی و کلب حسین مرسوم و افتخار بوده است، و فعلًا هم در بین شیعه در بعضی نقاط متداول است و در اشعار شعراء نیز تکرار شده است، و این یک لطف و ذوق ادبی و حاوی نکات است.

عزاداری بانوان

۸۱. گروهی از بانوان شیعی در ایام عزاداری معصومان علیهم السلام تابوت نمادین را حمل می‌کنند و تشییع می‌نمایند. چون این رسم سابقاً در میان مردان و زنان رایج نبوده است، بفرمایید آیا این عمل برای دسته عزاداری بانوان جایز است؟
ج. چنین عملی برای بانوان صحیح نیست. بهتر است زن‌های متدین با حفظ حجاب و پوشاندن صورت و عفت خود و شوهرداری و تربیت فرزندان صالح و مؤمن از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام الگو گرفته و راه ایشان را ادامه دهند.

روضه‌خوانی یا شبیه‌خوانی

۸۲. روضه‌خوانی برای عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام اولویت دارد یا تعزیه‌خوانی؟
ج. آنچه واقعاً عزاداری محسوب شود اعمّ از روضه‌خوانی و تعزیه‌خوانی و غیره که مشتمل بر گناه، مانند استفاده از نی و آلات موسیقی و غیر اینها نباشد، رجحان و مطلوبیت دارد، و موجب زنده‌نگه‌داشتن حادثه کربلا است، و بهترین عمل در عزاداری، بیان مصایب آن بزرگوار و اهل بیت علیهم‌السلام بر طبق مدارک معتبره می‌باشد.

مطلوبیت لطم در حد معمول در عزاداری

۸۳. در لهوف سیدبن‌طاوس آمده است: در لحظهی
معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۳
که حضرت زینب علیهاالسلام بی‌قرار بودند، اباعبدالله الحسین نگاهی به خواهر کرده و فرمودند: خواهرم دامن شکیبایی را شیطان از دستت نگیرد. از این مطلب استفاده شود در عزاداری سیدالشهداء، هر رفتاری جایز نیست؟ در همان منبع آمده است که امام به اهل خیام فرمودند: من کشته شدم، گریبان چاک مزنید و صورت به ناخن مخراشید و سخنان بیهوده بر زبانتان نیاورید. جمله در اینجا

پایان می‌یابد و نمی‌گوید به خاطر دشمنان این‌کار را نکنید. (اللهوف علی القتلی الطفوف؛ ص ۹۲) پس لطمه‌زدن را امام رد می‌کند. نظر حضرت‌عالی چیست؟

ج. این‌که حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام خواهرش حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را مورد خطاب قرار دادند که گریبان چاک نکن و لطمه به صورت نزن، برای مورد و مقامی بود که انجام این‌گونه امور در غم فقدان برادر، شماتت دشمنان را به دنبال داشته و صبر و شکیبایی بسیار بالایی لازم داشته است، و گرنه اظهار حزن و جزع در موارد دیگر منعی نداشت، مثل وقتی که حضرت زینب سلام الله علیها بدنِ در خون غلطان و سر از تن جدای برادرش را مشاهده کرد و بعد از آن‌که دوست و دشمن آن بدن را شناختند گریه و جزع نمود و دشمن را به گریه انداخت، و بالاترین اثر را در قلب مردم علیه یزید و ابن زیاد گذاشت.

و امّا در زمان ما نسبت به گریه و اقامه مراسم عزاداری و لطمه‌زدن بر صورت و انجام هر عملی که نشان‌گر حزن است- البته به‌گونه‌ای که با عنوان شعائر منافات نداشته باشد- مطلوب می‌باشد و نشانه اظهار همدردی با حضرات رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها و فرمانبرداری از اوامر ائمه طاهرین علیهم‌السلام و اعلام تشیع و ولایت و شعار است، و اقامه مجالس، موجب حفظ مذهب و قوّت ارتباط بین

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۴

شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام است و تولّی به آنان و تبری از دشمنان اهل بیت است که از ارکان دین می‌باشد. بنابراین دیگر اشکالی با توجه به جوانب قضیه نمی‌تواند وارد باشد.

توصیه به بکاء و تباکی

۸۵. دستور شرع انور برای شخصی که دچار خشکی چشم شده باشد به طوری که در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام اشکش جاری نشود، چیست؟

ج. خشکی چشم می‌تواند از عوامل مختلفی، اعم از عوامل طبیعی، جسمی یا روحی و روانی داشته باشد که لازم است درصدد معالجه آن برآمد؛ اما اگر چنانچه جنبه روحی و سنگینی دل منشأ آن باشد، مطلب دیگری است.

این بیماری روحی باید با ریاضت‌های معنوی و توجه‌دادن روح به حقایق و مقامات حقیقی انسانی و آثار سوءدنیا دوستی و تفکر در فناء دنیا و زوال همه این جلوه‌های فریبنده، علاج شود.

توسل، مراقبت نسبت به اعمال، و اجتناب از گناهان بلکه شبهات، راه معالجه آن است، و در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام اگر کسی نتواند گریه کند، می‌تواند تباکی نماید، یعنی به گونهی خود را به هیئت گریه‌کنندگان درآورد که همین عمل هم از وی پذیرفته، و مورد قبول واقع خواهد شد ان‌شاءالله تعالی.

سؤالاتی پیرامون حضرت امام علی علیه‌السلام

اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگر معصومین

۸۶. آیا اطلاق لقب «امیر المؤمنین» به غیر از حضرت علی علیه‌السلام، به سایر معصومین علیهم‌السلام حرام است؟

۸۷.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۵

ج. در روایات از اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگران نهی شده است.

شکاف کعبه برای وضع حمل فاطمه بنت اسد

۸۸. لطفاً در مورد شکاف دیوار کعبه که منسوب به ورود مادر حضرت علی علیه‌السلام و تولد ایشان در خانه کعبه است توضیحی فرمایید.

ج. این مطلب در کتب تاریخ؛ اعم از عربی و فارسی مذکور و قضیه متواتر است به طوری که هیچ‌گونه شکی در آن نیست، حتی بعض کسانی که در سابق مکه رفته‌اند و موفق به دخول کعبه شده‌اند نقل کرده‌اند که در موضعی از آن سنگی است که بر او نوشته شده (مولد علی) یعنی محل ولادت علی علیه‌السلام.

پیروی از امیر المؤمنین در قرآن

۸۹. در کدام سوره از قرآن درباره پیروی و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله آیه‌ای آمده است؟ و آیا درباره غدیرخم در قرآن مطلبی ذکر شده است؟

ج. در این آیه

یـا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَـا أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ...[۱۱۸] که منظور، ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و بر حسب روایات معتبره شیعه و سنّی رسول خدا ابلاغ فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه) و اگر منظور، مجرّد دوستی بود با این اهمیت ذکر نمی‌شد و این‌که خداوند فرموده است وَاللّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ معلوم می‌شود خوف مخالفت بوده است که فرمود: ابلاغ کن و

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۶

خدا تو را حفظ می‌کند.

اگر مجرّد اعلام دوستی بود خوفی در کار نبود و در این جریان عمر به حضرت امیر گفت: بخّ بخّ لک یا امیرالمؤمنین، اصبحت مولائی و مولی کلّ مؤمن و مؤمنهٔ. و بیش‌تر از این است که ولایت علی علیه‌السلام بر سایرین در طول ولایت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله در حیات حضرت نیز ثابت است و آیه کریمه

إِنَّما وَلِیکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا[۱۱۹] دلالت آن بر ولایت مطلقه آن حضرت نسبت به حال حیات و بعد از ارتحال رسول خدا صلی‌الله علیه وآله ظاهر و باهر است.

علت انحراف با وجود تواتر در غدیر خم

۹۰. در جریان غدیر خم و اعلام رسمی ولایت و جانشینی علی ابن ابیطالب از طرف پیامبر از نظر تاریخی هیچ شکی نیست، اما مطلبی که در اینجا مورد سؤال است این‌که مگر ۱۲۰ هزار نفر از بلاد مختلف اسلامی (طبق برخی نقل‌ها) در روز عید غدیر با علی ابن ابیطالب بیعت نکردند و از طرفی از روز عید غدیر تا شهادت پیغمبر فاصله‌ای ۷۰ روزه می‌باشد. پس چرا مردم امری که پیامبر ۳

روز مردم را برای آن نگه داشتند را زیر پا گذاشته و با ابوبکر بیعت کردند؟

ج. اما در مدینه چنان‌که در تواریخ آمده هنوز حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله در حال حیات و در بستر بود و در این حال فرمود: قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. عمر گفت «ان الرجل لیهجر»[۱۲۰]؛ این مرد هذیان می گوید. و بعد از رحلت آن بزرگوار هم در انظار همه حمله به خانه حضرت

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۷

زهراء علیهاالسلام کردند و واقعه احراق بیت و جریانات مفصله‌ای که در تواریخ همه را ضبط کرده‌اند اتفاق افتاد.

می‌توانید به تواریخ عربی و فارسی از شیعه و سنی مراجعه و حقیقت را دریابید و منشأ این امور، هواپرستی و ریاست‌طلبی بود.

و نسبت به سایر بلاد هم در طول زمان و تبلیغات سوء دست‌اندرکاران، مردم جاهل فریب خوردند تا کار به وضعی که مشاهده می کنید رسید و این اشاره‌ای به حوادث واقع شده است و شرح و تفصیل در اینجا نمی گنجد. باید کتب مربوطه را مطالعه کنید، مانند ترجمه کتاب المراجعات و بیت الاحزان و غیر اینها و چه نیکو سروده شده است:

لقد عجبوا من اصحاب احمد اذ رضوابتقدیم ذی جهل و تأخیر ذی فضل

و اصحاب موسی فی زمان حیاته‌رضوا بان الرب العظیم بالعجل

فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۹۱. بعضی از کرامات و معجزات در خصوص حضرت علی علیه‌السلام نقل شده است، مثل این‌که حضرت درب قلعه خیبر را به تنهایی از جا کندند و روی دست نگه داشتند تا سپاه اسلام از آن به عنوان پل استفاده کرده و وارد قلعه شدند و این در حالی بوده که حضرت حتی پاهایشان روی زمین یا تکیه‌گاه دیگری نبوده و سپاه از روی آن رد شدند و قلعه را فتح نمودند؛ یا ایشان طی الارض می‌نمودند و در یک لحظه از کشوری به هزاران کیلومتر آن طرف رفتند. آیا این کرامات صحت دارد؟

ج. فضائل و مناقب رسول خدا صلی‌الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت برای

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۸

کسی قابل احصاء نیست، و آنچه در کتب مسطور است حاوی بخشی از عجایبی است که از آن بزرگواران ظاهر شده است همچنان‌که عجایب بسیاری از توسّل و زیارت آن حضرات و از حرم‌ها و قبور مطهّر ایشان ظاهر گردیده که بخشی از آن هم در کتب بسیاری که در این زمینه بزرگان نوشتهند مسطور است.

البته برای آشنایی با حالات و فضائل ایشان لازم است به کتب معتبرهی که توسّط علماء و بزرگانی که صحّت نقل ایشان محرز است مراجعه نمایید. و در مثل معجزه قلع باب خیبر نیز در حد روایت معتبر باید بسنده نمود که نقل اخبار ضعیف، موجب وهن روایات صحیح می‌شود. از جمله توانید برای اطّلاع صحیح از حالات و فضائل و مجاری احوال ائمه علیهم‌السلام به کتاب منتهی الآمال مرحوم مبرور حاج شیخ عبّاس قمی‌صاحب مفاتیح الجنان مراجعه نمایید. و کتاب‌های معتبر و مورد اعتماد در شعب فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام از سنی و شیعه به قدری زیاد است که نیازی به نقل روایات ضعیف یا غیرمستند نیست.

سؤالاتی پیرامون حضرت زهرا علیها السلام

عصمت حضرت زهرا علیها السلام

۹۲. از آنجایی که حجت خاص خدا بر روی زمین (حضرت رسول و ۱۲ امام) باید معصوم باشند و از جمع ۱۴ معصوم، معصومیت ۱۳ موردشان کاملًا مدلل و با دلیل و برهان است. حال سؤال پیش می‌آید آیا حضرت زهرا علیها السلام معصوم بوده‌اند؟

ج. آن بزرگوار دارای مقام عصمت و افضل زنان عالم از اولین و آخرین است، چنان‌که حدیثی که در وجه تسمیه آن بزرگوار آمده اشاره به آن دارد:

معارف دین، ج۳، ص: ۱۲۹

«لِأَی شَیءٍ سُمِّیتْ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: فُطِمَتْ مِنَ الشَّر»[۱۲۱]

فاطمه، فاطمه نامیده شده است چرا که از شر بریده و جدا است. این جمله اشاره به عصمت زهرا سلام الله علیها است، زیرا مسلّماً او معصومه است، و آیه

إِنَّمَا یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا[۱۲۲] هم درباره‌او است.

بلکه از اهل بیت، فرد اولی که این آیه، بر طهارت و عصمت او دلالت دارد، فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها است و آیه

یا مَرْیمُ إِنَّ الله اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمین ۱۲۳] نیز به ضمیمه روایتی که خاص و عام روایت نموده‌اند که الگو و نمونه آنچه در امم سابقه بوده است در این امت نیز خواهد بود، دلیل بر مقام عصمت و اصطفا و برگزیدگی حضرت خیر النساء علیها السلام بر زنان عالمین است، زیرا در این امت تنها زنی را که می‌توان تالی تلو یا افضل و برتر از مریم علیها السلام معرفی نمود غیر از حضرت زهرا علیها السلام نیست که بر حسب روایت معتبر، مریم سیده زنان عصر خود بوده و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، سیده زنان اولین و آخرین است.[۱۲۴]

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۰

جایگاه حضرت زهرا علیها السلام

۹۳. جایگاه حضرت زهرا علیهاالسلام در کلام پیامبر و برخی ویژگی‌های ایشان را بیان فرمایید.

ج. قال الله تعالی:

قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی ..[۱۲۵] گفتار و رفتار حضرت نبی اکرم صلی‌الله علیه وآله نسبت به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت از جایگاه رفیع آن کوثر قرآن دارد که در این مقام به بعض از آنها اشاره می‌نمایم:

۱. قال رسول الله صلی‌الله علیه وآله مخاطباً إیاها:

«إِنَّ اللَه یغْضَبُ لِغَضَبِکِ وَ یرْضَی لِرِضَاکِ»[۱۲۶]

غضب خداوند در غضب فاطمه و رضای خداوند در رضایت فاطمه است.

۲. قال رسول الله صلی‌الله علیه وآله:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی»[۱۲۷]

فاطمه پاره تن من است. هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

لازم به ذکر است که تجلیل و تعظیم از حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سیده نساء عالمیان صلوات الله علیها و بیان فضائل و مناقب و مصائب آن حضرت، و ذکر اخلاق و سیره عملی و دفاع از موضع امام مظلوم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر همگان لازم است و در همه اعصار باید برای مردم تبیین شود.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۱

ان‌شاءالله تعالی مؤمنین با تمسّک به قرآن و عترت به بهترین صورت ممکن به ساحت مقدّس آن بزرگوار عرض ادب و اخلاص نمایند به ویژه بانوان با ایمان، با حفظ حجاب و عفّت و پاکدامنی، ایشان را الگوی خود قرار دهند.

بوسیدن دست حضرت زهرا توسط پیامبر صلی الله علیه وآله

۹۴. آیا سند بوسیدن دست حضرت فاطمه علیهاالسلام توسط پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله معتبر است؟ در صورت صحّت، آیا این کار خلاف شأن حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و ناقض افضلیت ایشان بر حضرت صدیقه کبری علیها السلام نمی‌باشد؟

ج. نقل آن مشهور است و بعید هم نیست زیرا حضرت زهرا علیها السلام دارای مقام عصمت است و این عمل، حکایت از کثرت محبّت آن بزرگوار به او و بلکه تفهیم عظمت مقام حضرت زهرا به مردم است و ضمناً برای آیندگان سندی است بر این‌که ظلم به آن حضرت- که این همه مورد عنایت حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله بوده- ظلم به پدر بزرگوارش است که با ایمان منافات دارد.

عدم بازگرداندن فدک در زمان حکومت امام علی علیه‌السلام

۹۵. چرا حضرت علی علیه‌السلام در زمانی که به حکومت رسیدند فدک را پس نگرفتند؟

ج. در جواب این سؤال به سه نکته اشاره می‌کنم:

۱. زمانی خلافت به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید که ۲۵ سال حکومت بر روش دیگری عمل کرده و بدعت‌ها و مشکلات فراوانی را ایجاد نموده بود و مبارزه هم‌زمان با همه آنها امکان نداشت، و برای مبارزه تدریجی هم‌زمان، مقتضیات لازم در اختیار نبود، زیرا حضرت در طول چهار سال و چند ماه حکومت با سه

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۲

جنگ جمل و نهروان و صفین و بحران مصر و دیگر نقاط روبرو بودند و از طرفی بدعت به‌گونهی نهادینه شده بود که حتی کلام امام علیه‌السلام را در مورد نماز جماعت مستحبی شبی ماه رمضان نپذیرفتند و نزدیک بود فتنه جدیدی با فریاد وا سنّهٔ عمراه ایجاد گردد.

۲. شاید در زمان خلافت، درآمد فدک در اختیار ایشان بود و با اجازه فرزندان حضرت زهرا علیها السلام در امور مسلمین صرف می‌شده است.

۳. با وجود بدعت‌هایی که جنبه عمومی داشت، شاید اولویت مبارزه با آنها نسبت به فدک که در ظاهر جنبه شخصی داشته، برگرداندن آن را به تأخیر انداخته است.

امیرمؤمنان در نامه به عثمان بن حنیف که در نهج‌البلاغه می‌توانید مطالعه کنید شکایت می‌فرماید:

«بَلَی کَانَتْ فِی أَیدِینَا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَیهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِینَ وَ نِعْمَ الْحَکَمُ الله وَ مَا اصنَعُ بِفَدَک وَ غَیر فَدَک»[۱۲۸].

تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا علیها السلام

۹۶. ایام شهادت و فاطمیه دقیقاً چه تاریخی از ماه جمادی‌الاولی می‌باشد؟

ج. نسبت به روز شهادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها اقوال مختلفی ذکر شده است، لکن آنچه بیشتر مورد توجّه علماء واقع شده است فاطمیه اولی و فاطمیه دوّم در ماه جمادی الاولی و جمادی الثانیهٔ است؛ و شایسته

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۳

است که شیعیان از روز سیزدهم جمادی الاولی تا سوّم جمادی الثانیهٔ سوگوار و با انجام مراسم عزاداری آن حضرت، ارادت و مودّت خود را به اهل بیت علیهم‌السلام اظهار نمایند و از انجام مراسمی که موجب وهن مراسم شهادت آن حضرت است اجتناب نمایند.

توصیه به عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام

۹۷. نظر مبارک را پیرامون راه‌اندازی و حرکت دستهی عزاداری از مساجد، تکایا و حسینیهی شهرها در روز سوم جمادی الثانیهٔ شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام مرقوم فرمایید.

ج. تجلیل و تعظیم حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سیدهٔ نساء عالمین صلوات الله علیها و بیان فضائل و مناقب و مصائب آن حضرت و ذکر اخلاق و سیره‌ی عملی و دفاع ایشان از امام مظلوم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لازم است و در همه اعصار باید برای مردم تبیین شود.

ان‌شاء الله تعالی مؤمنین با تمسّک به قرآن و عترت به بهترین صورت ممکن به ساحت مقدّس آن بزرگوار عرض ادب و اخلاص نمایند، به ویژه بانوان متدینه با حفظ حجاب و عفّت و پاکدامنی، ایشان را الگوی خود قرار دهند.

سکوت مردم مدینه وتضییع حقوق حضرت زهرا علیهاالسلام

۹۸. در سور مدنی قرآن کریم، آیات بسیاری در مورد مردم مدینهٔ النبی هست که هم در مدح و هم در ذم ایشان ی باشد. پس چه شده بود هنگامی که ناموس خلقت حضرت فاطمهٔ الزهرا سلام الله علیها بعد از غصب خلافت و تضییع حقوق ائمه معصومین به درخانه مردم مدینه مراجعه نمود و به آنها سخنان

.۹۹

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۴

پیامبر و موقعیت امیرالمؤمنین را یادآوری نمود به جز چهار تن که از سابقین بودند، کسی به یاری ایشان نیامد؟ وجه جمع عدم یاری مردم مدینه و این آیات چگونه است؟

ج. بعد از این‌که به وسیله حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله حقانیت اسلام آشکار و ملاک حق و باطل معلوم گردید و رسول خدا صلوات الله علیه و آله جانشین خود را به امر پروردگار و تعیین خداوند به مردم ابلاغ فرمود و همه مطلع شدند، دیگر برای کسی که پیرو پیامبر و امر خدا است چیزی مشتبه نمی‌شود، یعنی حتی اگر ببینند کسانی که از آنها مدح شده از حضرت امیر و حضرت زهرا علیها السلام اطاعت نکردند و آنها را یاری ننمودند، فهمد که از حق برگشته و گمراه شدهند و مدح آنها مقطعی و مشروط بوده است. خلاصه این‌که باید حق را ملاک شناخت اشخاص قرارداد نه اشخاص را ملاک شناخت حق.

شهادت حضرت زهرا علیها السلام

۱۰۰. با توجه به این‌که بعضـی از علمای اهل تسنن، شهادت حضرت زهرا و مصائبی که بر ایشان وارد شده است را رد می‌کنند، نظر شما در مورد شهادت آن حضرت چیست؟

ج. شهادت حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها و مصائبی که بعد از ارتحال حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه و آله بر آن حضرت وارد آوردنـد، مثل آتش‌زدن درب خانه واقعیت دارد، آن قـدر مطلب، فاش و آشـکار است که حتی در مثل کتاب النهایهٔ ابن اثیر با این‌کـه سـنی اسـت و کتـابش لغت است، به مناسبت از اشاره به این مصـائب پس از رحلت رسـول الله صـلی‌الله علیه و آله نتوانسـته خودداری کند. در لغت (هنبث) به این دو شعر از حضرت زهرا علیهاالسلام استشهاد می‌نماید که

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۵

اجمالی از آن غوغا و آن هتک حرمت‌ها است که هر کس و هر شـخص آگاهی همه چیز را از آن می‌فهمـد و شـدت ناراحتی زهرا سلام الله علیها و رنج و غم او و اعتراض او را به آنچه واقع شده نشان می‌دهد. آنجا که خطاب به پدر بزرگوارش می‌فرماید:

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۶

قد کان بعدک انباء و هنبثهٔلو کنت شاهدها لم یکثر الخطب

انا فقدناک فقد الأرض وابلهافاختل قومک فاشهدهم ولاتغب

سپس می‌گوید:

«الهنبثهٔ واحـدهٔ الهنابث، و هی الامور الشـداد المختلفهٔ، و اشار الی عتبها علی ابی بکر: انها خرجت فی لمهٔ من نسائها تتوطأ ذیلها الی ابی بکر فعاتبته».

برای آگـاهی بیشتر از آن حوادث، به کتاب‌هایی که در حالات حضـرت زهرا سـلام‌الله علیها نوشـته شـده، ماننـد کتاب بیت الاحزان مرحوم محدث قمی اعلی‌الله مقامه مراجعه نمایید.

سؤالاتی پیرامون حضرت امام حسین علیه‌السلام

علم امام حسین علیه‌السلام و علت قیام

۱۰۱. آیا امام حسین با علم به کشته‌شدن به طرف کوفه حرکت کرد و قصد ایشان از این حرکت شهادت بود یا حکومت و قدرت؟

ج. بدانید اولًا امام- که صاحب مقام امامت و عصـمت است-، از تمام امّت اعلم به احکام و معصوم از خطا و اشـتباه است و آنچه از او صادر شود طبق فرمان الهی و تکلیف شرعی می‌باشد.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۷

و ثانیاً، بنی امیه او را می‌کشـتند، خواه به سوی عراق می‌رفت یا در مکه می‌مانـد. امام در این مورد ملاحظه تمام مصالـح را نمود. از مکه بیرون آمد برای این‌که در مکه او را نکشند و حرمت حرم هتک نشود.

هرکس با دقت، برنامه‌ی قیام آن حضـرت را ملاحظه کنـد می‌فهمد که امام برای آن‌که شـهادت و مظلومیتش حداکثر فایده را برای بقای اسلام و احیای دین داشته باشد، تمام دقایق و نکات را مراعات کرد.

و ثالثاً، هدف امام حسین علیه‌السلام از قیام و امتناع از بیعت و تسلیم‌نشدن و تحمل آن مصائب عظیمه، نجات دین بود، و این هدفی بود که ارزش داشت، امام برای حصول آن، جان خود و جوانان و اصحابش را فدا کند، از این جهت شهادت را اختیار کرد و از آن مصیبات بزرگ استقبال نمود.

مقصود اصلی و بالذات امام حسین علیه‌السلام، امتثال امر خدا و حفظ دین و حمایت از حق و کشیدن خط بطلان بر حکومت بنی امیه و افکار و هدف‌های آنها بود، و مقدمه رسیدن به این مقصود، تسلیم‌نشدن و استقامت تا سر حدّ شهادت و آن همه حادثه بود.

به هر حال، مقصود امام، محبوب خدا و محبوب پیغمبر و مقبول عقل و وجدان پاک انسانیت بود. جهت آگاهی بیشتر از اهداف قیام آن حضرت، می‌توانید به کتاب پرتوی از عظمت امام حسین علیه‌السلام تألیف اینجانب‌مراجعه نمایید.

قیام امام و مسأله ضرر در امر به معروف و نهی از منکر

۱۰۲. یکی از شبهاتی که وهابیت مطرح می‌کنند این است که در اعتقادات مسلمانان و هم‌چنین شیعیان، امر به معروف و نهی از منکر تا زمانی است که ضرر جانی و یا مالی برای خود فرد و یا برادران دینی خود، نداشته باشد. اما امام حسین علیه‌السلام هدف خود را

.۱۰۳

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۸

در قیام عاشورا امر به معروف و نهی از منکر اعلام کردند و از شهادت خود نیز خبر داشتند، حال چگونه است که امام حسین علیه‌السلام به شهادت (و یا به تعبیر وهابیت کشته‌شدن) خود و یاران با وفای خود راضی شدند؟

ج. جواب واضح است. با اندکی تأمل در روش بنی‌امیه در سخره‌گرفتن دین و اندیشه اضمحلال دین و مسلط‌نمودن فسق و فجره بر امور دین و دنیای مردم واضح می‌شود که اسلام در خطر جدّی و بر لب پرتگاه نابودی قرار گرفته بود و در چنین زمانی آن شرایط امر به معروف، دیگر اعتباری ندارد، و بر هر مسلمانی لازم است تا پای بذل جان به دفاع از اسلام برخیزد؛ فضلًا از امام مسلمانان که امام حسین علیه‌السلام بر این مهم قیام فرمود و مسیر اضمحلال اسلام را تغییر داده و موجب نابودی و انقراض بنی‌امیه را فراهم آورد، و احیاء اسلام و ابقاء شریعت غرّاء، ثمره قیام خونین سید الشهداء و یاران آن حضرت می‌باشد، و تاریخ و تتبّع در آثار، به وضوح این حقیقت را گویاست. برای مطالعه در این زمینه می‌توانید به کتاب پرتوی از عظمت امام حسین علیه‌السلام تألیف اینجانب مراجعه نمایید.

شب عاشورا و غسل اصحاب

۱۰۴. در کتابی خواندم که در شب قبل عاشورا، امام حسین و اصحابش غسل کرده بودند و آب در آن‌جا در دسترس بوده است. آیا این قضیه حقیقت دارد؟

ج. این عبارت در منتهی الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمهٔ الله علیه آورده شده که امام علیه‌السلام حضرت علی اکبر علیه‌السلام را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند، پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود که از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و وضو بسازید و غسل کنید و جامه‌های خود را بشویید که کفن‌های شما خواهد بود، و

معارف دین، ج۳، ص: ۱۳۹

تمام آن شب را به عبادت و دعا و تلاوت و تضرّع و مناجات به سر آوردند.

ثواب زیارت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام

۱۰۵. در روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام وارد شده است که زیارت سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام ثواب فراوانی دارد. در صورت امکان:

۱. روایتی که دال بر ثواب زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام باشد را بیان فرمایید.

۲. روایتی که دال بر ثواب نایب‌گرفتن در امر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام باشد را بیان فرمایید.

ج. از جمله روایات، روایت ریان بن شبیب است از مصدر معتبر که گفت: در روز اوّل مُحَرّم به خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام رفتم، ... (امام فرمود:) ای پسر شبیب! اگر خواهی خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد، پس زیارت کن امام حسین علیه‌السلام را.

ای پسر شبیب! اگر خواهی که در غرفه عالیه بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم‌السلام، پس لعنت کن قاتلان حسین علیه‌السلام را.

ای پسر شبیب! اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا راداشته باشی، پس هر گاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو:

«یا لَیتَنی کُنْتُ مَعَهُم فَافُوزَ فَوْزاً عَظیماً»

ای کاش من بودم با ایشان و رستگاری عظیمی می‌یافتم.

و در مورد نیابت در این امر، به خصوص چیزی نرسیده است اما درباره عموم دعا برای دیگر مؤمنین، در کتاب شریف اصول کافی کتاب دعا، روایت شده است که شخص تنها برای خودش دعا نکند بلکه برای دیگران هم دعا کند.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۰

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمودند: هر گاه یکی از شما دعا کند پس عمومیت دهد (و همه را دعا کند) زیرا که آن به اجابت نزدیک‌تر است.

در هر صورت، ثواب زیارت امام حسین علیه‌السلام و ثواب نیابت برای زیارت حضرت بر مؤمنین پوشیده نیست و همه مؤمنین باید؛ چه مباشرتاً و چه نیابتاً به زیارت حضرات معصومین علیهم‌السلام مفتخر و شرفیاب شوند.

وجه تسمیه حضرت به قتیل العبرات

۱۰۶. چرا به امام حسین قتیل العبرات می گویند؟

ج. جواب این سؤال در روایتی که از خود حضرت سید الشهدا علیه‌السلام در امالی صدوق روایت شده است آمده که

«أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَةِ لَا یذْکُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَر»[۱۲۹]

من کشته اشک‌ها هستم. مؤمنی مرا ذکر نمی‌کند مگر این‌که اشکش روان شود.

علت سیاه‌پوشیدن برای حضرت امام حسین علیه‌السلام

۱۰۷. چرا برای امام حسین لباس سیاه می‌پوشند در صورتی که لباس سیاه برای بدن مضرّ است؟
ج. پوشیدن آن در عزای حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مطلوب و از شعائر مذهبی است.
معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۱

رأس الحسین علیه‌السلام

۱۰۸. درباره محلّ دفن سر مبارك امام حسین و اصحاب امام علیهم‌السلام و این‌که سر مبارك چگونه و چه زمانی به بدن آن بزرگوار ملحق شد، توضیحاتی بیان فرمایید.
ج. در محلّ دفن رأس شریف آن امام مظلوم علیه‌السلام، اماكن متعددی را گفته‌اند كه ممكن است بعضی از آنها، مراد گذاشتن رأس مباركك در آن محل باشد.
به هر حال از جمله این اماكن، بالای سر مضجع مبارك حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و از جمله مشهد رأس الحسین علیه‌السلام در دمشق، و از جمله در قاهره، و از جمله بالای سر قبر مطهر خود آن حضرت است كه ملازم با نبش قبر نیست و دانستن این جزئیات هم اثر عملی و عقیدتی ندارد، و تمام این اماكن مورد احترام و تجلیل است و از همه، بركات و معجزات و آثار توسلات ظاهر شده و می‌شود.
مشهد رأس الحسین علیه‌السلام در قاهره كه به مسجد الامام الحسین علیه‌السلام مشهور است، از مشاهد و اماكن زیارتی بسیار با عظمت و محل اجتماع است و تا حدی مورد اعتقاد مردم مصر و آن منطقه است كه برای حاجت خود، به مشهد آن حضرت عریضه از اطراف با پست می‌فرستند به عنوان حضرت امام حسین علیه‌السلام كه تنها در این سه، چهار سال اخیر، مدیر پست قاهره گفته بود: بیش از یك میلیون عریضه در این یك سال به وسیله پست ارسال شده كه همه را به كلیددار و متولی ضریح تسلیم می‌نماییم.
در مشهد رأس الحسین علیه‌السلام در دمشق و جامع آنجا نیز نظیر همین بركات ظاهر می‌شود و مورد اعتقاد مردم است.
معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۲

توصیه‌ای جهت كاشی‌كاری‌های حرم امام حسین علیه‌السلام

۱۰۹. نظر به این‌كه مقرر است كاشی‌كاریی حرم مطهر امام حسین علیه‌السلام تعویض گردد، در خصوص سوره، آیات، روایات مناسب، سخنان، رجزها و خطابات آن حضرت اعلام نظر فرمایید.
ج. آیات شریفه قرآن كه درباره اهل بیت علیهم‌السلام نازل گردیده است، مانند آیه تطهیر و آیه اكمال دین و اتمام نعمت و آیه شریفه ولایت «انما ولیكم الله ...» و نیز سوره شریفه فجر كه در روایات آمده است كه سوره امام حسین علیه‌السلام است، و همچنین روایاتی كه درباره منزلت و فضایل اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه روایاتی كه درباره وجود پربركت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام و یاران با وفایش وارد شده و اشعار و كلماتی كه خود آن حضرت در قیام كربلا فرمودهند، مثل «انا بن علی الطهر من آل هاشم» بسیار مناسب باشد.

حمل علم

۱۱۰. نظر شرع نسبت به حمل عَلَم در جلوی دستهی عزاداری حضرت سید الشهدا علیه‌السلام چیست؟
ج. اصولًا اگر چه مناسب‌تر این است که عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم‌السلام به صورت مجلس روضه‌خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه‌خوان‌های متعهد، ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بدع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هدایت و ارشاد نمایند. ولی نقش هیئت‌های عزا که با راهپیمایی و با پرچم‌های سیاه و علامات و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی انجام شود نیز بسیار حساس و مهم است، و باید با

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۳

رعایت ضوابط شرعی برگزار گردد، و این شعائر حسینی علیه‌السلام کما فی السابق در حسینیه‌ها و در خیابان‌ها نیز ادامه و استمرار داشته باشد و همگان در برکات این برنامه عام و پیام‌های آن بهره‌مند شوند و به مقصد بزرگ حضرت سید الشهداء علیه‌السلام که نجات بشریت از جهالت و حیرت ضلالت و اعلای کلمه اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است آشنا و صمیمانه و مخلصانه عامل و وفادار باشند.

حضرت امام صادق علیه‌السلام

علت تسمیه امام صادق علیه‌السلام به رئیس مذهب شیعه

۱۱۱. در یکی از کلاس‌های درس، استاد ما فرمودند: این‌که امام صادق علیه‌السلام را رییس مذهب شیعه گویند اشتباه بوده و از دو گروه صادر شده است: اول از سوی مخالفان شیعه که خواهند بگویند بین معارف نبوی تا معارف شیعه فاصله زیادی هست و گروه دوم شیعیان هستند که نسبت به حقیقت جاهل بوده و از روی عرف و به تبع دیگران چنین حرفی زنند، رییس مذهب ما پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و بعد امام علی علیه‌السلام باشند نه امام صادق علیه‌السلام. از حضرتعالی تقاضا دارم این مطلب مهم را به طور شفاف و قابل فهم تبیین فرمایید.
ج. با تقدیر از توجه آن استاد عزیز، عرض می‌شود حضرات ائمه علیهم‌السلام همه عالم به احکام و دارای مقام امامت و فضایل دیگر بوده‌اند، ولی این‌که مذهب شیعه را مذهب جعفری می‌گویند برای این است که تا زمان حضرت امام صادق علیه‌السلام به واسطه تسلط سیاستمداران و زمامداران ستمگر، فرصت نشر علوم و معارف اسلام و تربیت شاگرد، آن‌طور که برای ایشان فراهم شد، برای

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۴

امامان قبل از ایشان فراهم نگردید.
بنابر این ایشان از موقعیت و فرصت، حداکثر استفاده را فرموده، علوم و معارف اسلام را تعلیم و تدریس فرمودند و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هر کدام از علمای بزرگ اسلام به شمار می‌روند؛ از آن موقع، شیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر شیعه باقی ماند و امامان بعد هم آن را منع نفرمودند چرا که غرض همه، ترویج دین و هدایت مردم بود؛ همه راستگو بودند و همه مردم را به یک راه که یگانه راه راست است- هدایت فرمودند.

حضرت امام کاظم علیه‌السلام

کیفیت و مدت زندان امام موسی کاظم علیه‌السلام

۱۱۲. آیا زندان‌بان‌ها، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند؟ مدت حبس آن بزرگوار چند سال می‌باشد؟

ج. به طور قطعی معلوم نیست و در دعا است «المعذّب فی قعر السجون» اما محتمل است برای این‌که می‌خواسته‌اند از آن حضرت اعترافاتی بگیرند و حضرت امتناع می‌فرمودند، آن بزرگوار را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دادند، و در رابطه با مدّت زندانی‌بودن آن بزرگوار، اختلاف وجود دارد و نمی‌توان به طور قطع، مقدار آن را معین نمود.

معارف مهدوی

معرفت امام زمان علیه‌السلام

۱۱۳. شناخت امام عصر علیه‌السلام چه حکمی دارد؟

.۱۱۴

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۵

در صورت وجوب، از چه راهی باید اقدام کرد؟

ج. بدون شک، معرفت امام زمان و ولی عصر بر حسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر و از جمله حدیث معروف بین الفریقین «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیةً»[۱۳۰]

یکی از مهمترین مسائل اسلامی و اعتقادی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و علماء اعلام پیرامون آن کتاب‌ها و تألیفات ارزنده‌ای دارند. معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی، و موجب تقرّب به خداوند متعال و ترقّی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولی امر، هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به جلد دوم کفایة الموحدین و نیز کتاب امامت و مهدویت اینجانب مراجعه نمایید.

توارث در ولایت

۱۱۵. بعضی از جوانان می‌گویند: اعتقاد به این‌که حضرت مهدی علیه‌السلام حتماً باید از نژاد حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله باشد نوعی نژادپرستی است. به نظر شما در برابر این شبهه بهترین جواب چیست؟

ج. ما معتقدیم حضرت مهدی علیه‌السلام از اولاد حضرت محمد و حضرت علی و حضرت فاطمه زهرا علیهم‌السلام و از نسل ابراهیم و اسماعیل می‌باشند چنان‌که حضرت محمد و سایر انبیاء ابراهیمی، همه از اولاد حضرت ابراهیم خلیل هستند نه این‌که شرط نبوّت از نسل ابراهیم بوده باشد، و به عبارت دیگر پیغمبران و امامان، فرزندان ابراهیم نیستند و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی و زکریا و یحیی و خاتم الانبیاء محمّد مصطفی و علی مرتضی تا حضرت مهدی علیهم‌السلام از نسل ابراهیم می‌باشند، نه این‌که فرزندان ابراهیم،

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۶

پیغمبر و امامان می‌باشند.

در قضیه اولی، هر پیغمبر و امامی فرزند ابراهیم است و در قضیه ثانیه، هر فرزند ابراهیم، پیغمبر و امام می‌باشد و آنچه حق است قضیه اولی است و اگر این اشکال را اشکال بگیریم به قضیه ثانیه وارد است.

دقّت شود در اینجا آنچه موضوع قضیه است، پیغمبر و امام و مهدی و صاحب الامر و منجی است و فرزند رسول الله و علی و فاطمه محمول است.

در عین حال مهدی از اولاد رسول الله و صاحب آن اسامی و حسب و نسب مشهور است.

و سخن دیگر این‌که این معانی و شئون مقدسه را که به شخصیت معنوی و بعد روحانی ارتباط دارد به نژاد و جهات صوری و ظاهری نباید قیاس کرد، در این شئون فاصله بین اشخاص و انسان‌ها و ملائکه و انبیاء بسیار است و گاهی تا آنجا می‌رود که جبرئیل هم از سیر و همراهی با رسول خدا باز می‌ماند و می گوید:

«وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ»[۱۳۱]

این سؤال، قیاس معقول به محسوس و باطن به ظاهر و حقیقت به مجاز و معنی به صورت و روح به جسم است و مطلب بالاتر از این حرف‌ها است.

اعتقاد به وجود امام عصر علیه‌السلام

۱۱۶. اعتقاد به منجی چه ضرورتی دارد؟ آیا اگر کسی این گونه اعتقادی نداشته باشد، خللی در زندگی معنوی و ایمانی او به وجود می آید؟

ج. اصل اعتقاد به منجی آخر الزمان، مثل اعتقاد به امامت و اعتقاد به ملائکه و

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۷

اعتقاد به آنچه در قرآن کریم و روایات متواتره از آن خبر داده شده از ایمان است و از شعب ایمان به غیب است.

اعتقاد به وجود خلیفهٔ الله و حجهٔ الله در هر زمان و خالی نماندن زمین از وجود حجت خدا، عقیده‌ای است که بر حسب تفاسیر معتبر از آیات متعدد قرآن کریم و روایات کثیره ثابت و مسلّم است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام برحسب روایت صحیح که در نهج‌البلاغه نقل شده و شیعه و اهل سنّت آن را نقل نموده‌اند می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً»[۱۳۲].

اصل وجود حجت و امام در هر عصر و زمان- که در حال حاضر غایب است و در آخرالزمان هر وقت خدا اراده می‌فرماید ظهور می‌فرماید-، ضرورت دارد و تعبیر به منجی و مصلح از آن حضرت در لسان ما برای اعمال و انقلاب بزرگی است که به وسیله آن حضرت اتفاق می‌افتد و جهان پر از عدل و داد و علم و برکت می گردد.

اراده الهی بر این امر تعلّق گرفته چنان‌که بر خلقت آسمان‌ها و زمین و بعث انبیاء و رسل تعلّق گرفته است. این ضرورت و اعتقاد به آن، از شعب ضرورت خلقت و کل عالم و مخلوقات زمینی و آسمانی و کهکشان‌ها و عرش و کرسی است که ایمان به این‌که همه مخلوقات خدا هستند و خداوند خالق همه است امری ضروری و انکار ناپذیر است.

در اینجا مطالب عالیه مهم بسیاری است که مجال طرح آنها نیست. اعتقاد به منجی یعنی حجت عصر و امام غائب بر حسب قاعده‌ی لطف، مثل اعتقاد به نبوّت و لزوم بعثت انبیاء حاصل است و اقتضاء اسماء الحسنی مثل الرّحمن،

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۸

الرّحیم و الهادی و الرّب والرّئوف و ... می‌باشد.

توصیه‌هایی در تقویت اعتقاد به حضرت حجت علیه‌السلام

۱۱۷. مدتی است اعتقادم نسبت به وجود حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام کمرنگ شده است. خواهش کنم مرا راهنمایی کنید؟

ج. امر آن حضرت مانند آفتاب، روشن و آشکار است. شاید نتوان در اسلام قضیه‌ای پیدا کرد که مشهورتر از قضیه‌ی آن حضرت باشد. قضیه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در صدر اسلام، قضیه‌ای فوق العاده ضروری و واضح است.

علامه مجلسی در جلد سیزده بحار بیش از پنجاه آیه (و می‌گویند ۱۳۰ آیه) در شأن حضرت مهدی آورده است. روات اسلام از سنّی و شیعه بیش از هزار روایت برای حضرت نقل کرده‌اند. صفتی که پیامبر اسلام به حضرت مهدی داده است و سایر ائمه نیز فرموده‌اند چنین است:

«یمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً»[۱۳۳]

پروردگار عالم به دست او زمین را پر از عدالت می‌کند چنان‌که پر از ظلم شده باشد.

این روایت قطعاً از متواترات است. زیرا بیش از سیصد روایت دارای این جمله است. افرادی که قبل از غیبت و بعد از غیبت به خدمت ایشان رسیده‌اند کم نیستند، افرادی عادی هم نیستند و نمی‌توان انکارش نمود. در عصر ما هم بعض کسانی بوده‌اند که خدمت آن بزرگوار شرفیاب شده‌اند و برای حقیر، تشرف آنان ثابت است.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۴۹

هیچ کسی از سنّی و شیعه منکر این نیست که قضیه‌حضرت قضیه‌ای است که پیامبر از او خبر داده است و او است که پرچم اسلام را روی کره‌زمین افراشته می‌کند و عدالت سرتاسر جهان را فرا می‌گیرد.

شما جهت تکمیل معارف دینی از کتاب نوید امن و امان و منتخب الاثر حقیر استفاده نمایید. ان‌شاء الله خداوند شما را از یاران و منتظران حقیقی آن حضرت قرار دهد.

نیاز به امام برای بیان دین

۱۱۸. اگر پیامبر تمام احکام اسلامی را در زمان حیاتشان بیان ننمودهند که رسالت‌شان ناقص است و این بر خلاف عقیده شیعه است، و اگر بیان نمودهند و احکام کامل به مسلمین رسیده است، دیگر چه نیازی به وجود امام است که از طرف خدا احکام را به مردم بگوید؟

ج. رسول خدا صلی‌الله علیه وآله رسالت خود را به تمام و کمال انجام داده و خداوند متعال هم او را تقدیر نموده است و در بیان احکام و سایر مسائل دینی آنچه که در زمان خود آن حضرت مطرح بوده به امت بیان فرمودند و آنچه را که تا قیامت لازم می‌شود به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام تعلیم فرمودند و امت را به امام ارجاع دادند و فرمودند:

«أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِی بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ مَدِینَةَ الْعِلْمِ فَلْیأْتِهَا مِنْ بَابِهَا»[۱۳۴]

و هم‌چنین هر یک از امامان، یکی پس از دیگری تا قیامت عهده‌دار این ابلاغ هستند.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۰

از ظهور تا غیبت

تولد و حیات حضرت مهدی

سندیت و تواتر روایات ولادت امام زمان علیه‌السلام

۱۱۹. در کتب روایی، احادیث زیادی از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل شده که بیانگر داستان ولادت امام زمان و حضور آن اصحاب در صحنه‌ی ولادت آن حضرت است. روایات حکیمه خاتون و ابوالادیان و غیره نمونهیی از این روایات هستند. با توجه به این‌که بسیاری از این روایات از لحاظ صحت سندی، دارای اسناد ضعیفی هستند چرا که بعضی از راویان این احادیث یا مجهول و مهمل هستند، یا متهم به ضعف و غلوّ و کذب شدند، و نیز با توجه به این‌که از نظر دلالت متنی بسیاری از این روایات با همدیگر تناقض دارند، آیا می‌توان ادعای تواتر اجمالی یا معنوی ولادت امام مهدی عجل الله فرجه الشریف را از این روایات ضعیف الاسناد و ضد و نقیض اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام کرد؟

ج. اولًا در اعتبار حدیث و صحت اعتماد و عدم اعتماد بر آن، تقسیمی که به آن اشاره کرده‌اید تقسیمی است که بر حسب اصطلاح متأخرین از علماء رجال و اسناد عنوان شده و نظر به نفس حال راوی است، نه این‌که معیار و میزان کلی در رد یا قبول روایات و حکم به اعتبار یا عدم اعتبار آن باشد و قرائن و شواهد دیگر را که قوی‌تر از این اصطلاح است و مورد قبول و معمولٌ به عرف است و اصل در اعتبار اسناد است در نظر نگرفته باشند. بر این اساس قویم گاه حدیثی به

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۱

این اصطلاح مخترع صحیح شناخته می‌شود، در حالی که با آن اصطلاح مقبول و عرف‌پسند مردود و فاقد حجیت و اعتبار است، و به عکس حدیثی را که به این اصطلاح ضعیف می‌گویند بر اساس میزان معمولٌ به بین القدماء که میزان عرف‌پسند در همه ازمنه و امکنه و نزد هر عرف است، واجد حجیت و در کمال صحت و اعتبار است.

بنابر این اگر حدیثی را اجلّه و بزرگانی، مثل کلینی و صدوق و فضل بن شاذان با سند عالی روایت کرده باشند، دلیل بر اعتبار آن حدیث و وجود شواهد معتبر بر صدور آن در نزد آن بزرگواران است. و در این موضوع و اخبار شخص حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از ولادت فرزند عظیم الشأن عزیزش چندین روایات متعدد وجود دارد و ضعیف‌شمردن آنها بر حسب این اصطلاح متأخر، مضرّ به اعتبار و صحت احتجاج به آنها نیست.

و ثانیاً: از روایات و احادیث شریفه که دلالت بر ولادت حضرت بقیهٔ الله ارواح العالمین له الفداء دارند از شخص پدر بزرگوار ایشان حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در حدود چهل حدیث در کتاب منتخب الأثر روایت نموده‌ایم که تواتر معنوی به این روایات ثابت می‌شود اگر چه فرضاً اسناد آنها بر حسب این اصطلاح متأخر ضعیف شمرده شود، زیرا همه و هر یک از آنها محتمل الصدور است و معنی ضعیف، مقطوع الکذب نیست و تواتر معنوی این روایات قطعی و حتمی است.

و ثالثاً: شمار زیادی از این روایات هر یک بنفسه معتبر و علم‌آور و اطمینان‌بخش است و به هر کدام استناد جایز و عرف‌پسند و عقلائی است و شک در آن شک در مبانی محکمی است که عقلاء بر آن اتفاق دارند و موضوعات مهم از تاریخ و غیره را به آن اثبات می‌نمایند، از جمله این روایات در کتاب

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۲

منتخب‌الاثر این احادیث است. «حدیث شماره ۲۸۱، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۶۴۱، ۷۸۶، ۷۹۱، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۱، ۸۰۶، ۸۰۸، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶ و ۸۳۰»

از این روایـات هر کـدام به تنهایی بشارت حضـرت امام حسن عسـکری علیه‌السـلام به ولادت فرزنـد عالیقـدرشان، موعود انبیا ثابت می‌شود.
خلاصه، امر آن حضرت مانند آفتاب روشن و آشکار است.
«ثبتنـا الله علی القول الثـابت بامـامته و جعلنـا من المنتظرین لظهوره و ایـامه والمتمسـکین بولاـیته فی غیبته بحقّه و بحقّ آبائه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین»

عمر حضرت مهدی علیه‌السلام

۱۲۰. عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند سال است؟
ج. بر حسب احـادیث معتبر آن حضـرت عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف در سـال ۲۵۵ هجری قمری متولـد شده‌انـد و تـاکنون ۱۳۵] حدود ۱۱۷۷ سال از عمر شریفشان می‌گذرد و نهایت عمر ایشان را خداوند متعال می‌داند.

محل زندگی و خانواده امام زمان علیه‌السلام

۱۲۱. آیا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای همسر، فرزند و منزل می‌باشند؟ در صورت داشتن، آیا آنها نیز غایب‌اند؟ آیا محلی به نام جزیره خضراء وجود دارد؟
ج. محلّ زندگی آن بزرگوار ارواحنا فداه به طور یقین برای ما معلوم نیست، ولی
معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۳
از بعضـی نقل‌ها استفاده می‌شود که آن بزرگوار همسر و فرزند دارند، و حکایت جزیره خضراء همان است که در کتاب‌هایی، مانند النجم الثاقب مرحوم نوری نوّر الله ضریحه آمده است.

نام و القاب امام زمان و احکام آن

تصریح به نام امام زمان علیه‌السلام

۱۲۲. بردن نام امام عصر علیه‌السلام «م ح م د» چه حکمی‌دارد و بهتر است نام حضرت به چه شکل برده شود؟
ج. ظاهر اخبار کثیره، حرمت تصـریح به اسم و کنیه‌ی آن حضـرت در عصـر غیبت است و در خصوص بعض ادعیه که تصریح شده است، رعایت احتیاط این است که خواننده خود شـخصاً دعا را بخواند و روایات نهی از تسـمیه را می‌توانید در منتخب الاثر ملاحظه نمایید؛ حدیث شـماره ۲۸۰، ۲۹۱، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۷۴، ۶۲۱، ۶۵۳، ۸۰۶ و ۸۱۰. بنابر این باید به ذکر القاب شـریفه آن حضـرت اکتفا شود.

قیام در هنگام شنیدن نام امام زمان

۱۲۳. قیام‌کردن در هنگام بردن نام مخصوص امام عصر علیه‌السلام چه حکمی دارد؟
ج. واجب نیست، ولی بر حسب روایات و سـیره‌ای که برقرار شده، این کار، تجلیل و تعظیم از آن حضـرت می‌باشد و مطابق بعضـی

روایات دست بر سرگذاشتن تأسی به حضرت امام رضا سلام الله علیه است ۱۳۶]، مع ذلک قیام‌نکردن در

بعضی مواقع که مشعر بر بی‌احترامی‌باشد جائز نیست؛ به روایت ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ منتخب الأثر ج ۳ مراجعه نمایید.

وجه تسمیه به اباصالح

۱۲۴. چرا به حضرت مهدی علیه‌السلام کنیه «اباصالح» داده‌اند؟ و آیا این کنیه به لحاظ پسر بزرگ حضرت است؟

ج. در کنیه شرط نیست که شخص مکنّی به آن، صاحب فرزند باشد یا به آن اسم فرزندی داشته باشد، بلکه به مناسبات دیگر هم کنیه معلوم می‌کرده‌اند بلکه از همان زمان ولادت برای فرزندان اسم و کنیه و لقب بر می‌گزیده‌اند.

دوران غیبت و انتظار

فواید غیبت

۱۲۵. به نظر شما امامی که پیدا نیست و هیچ فایده‌ای برای ما ندارد و امر غیبتش باعث شود افرادی پیدا شوند و به بهانه این‌که با امام زمان ارتباط دارند و ... سوء استفاده‌هایی نمایند. بفرمایید فایده‌ی امام غایب چیست؟

ج. اجمالًا عرض می‌شود که وجود مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که واسطه‌ی فیض الهی هستند هرچند در پرده غیبت قرار دارد، ولی منشأ خیرات و برکات فراوان برای عامه مخلوقات و به طور ویژه برای شیعیان و مؤمنین حضرت می‌باشد.

در حدیث معروف است که همان‌طور که مردم از خورشید پشت ابر منتفع

می‌شوند، از وجود امام زمان خود در زمان غیبت بهره‌مند هستند.[۱۳۷]

ایشان برای گشایش در امور مؤمنین دعا می‌فرمایند و در حدیثی از ناحیه مقدسه می‌باشد که:

«إِنَّا غَیرُ مُهْمِلِینَ لِمُرَاعَاتِکُمْ وَ لَا نَاسِینَ لِذِکْرِکُمْ»[۱۳۸]

ما شما را از یاد نمی‌بریم و پیوسته به حال شما توجه داریم.

البته هرچند ما از فیض نعمت رهبری و هدایت ظاهری حضرت محروم هستیم ولی ایشان به وظایف امامت کاملًا عمل می‌فرمایند. بنابراین استقرار نظام کائنات وابسته به وجود حجت خدا می‌باشد. در هر حال وظیفه همگان، دعا برای تعجیل در فرج امر آن حضرت می‌باشد که خداوند متعال آن را نزدیک بفرماید.

وجوب انتظار

۱۲۶. طبق روایاتی که از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است فرموده‌اند که مردم در عصر غیبت باید منتظر باشند. این وجوب چه نوع وجوبی است؟

ج. بلی. طبق بعض روایات مثل روایتی که در ذیل می‌آید انتظار واجب است:

«عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ الْحَسَنِی قَالَ دَخَلْتُ عَلَی سَیدِی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِی علیه‌السلام وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَ هُوَ الْمَهْدِی أَوْ غَیرُهُ؟ فَابْتَدَأَنِی فَقَالَ یا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِی الَّذِی یجِبُ أَنْ ینْتَظَرَ فِی غَیبَتِهِ وَ یطَاعَ فِی ظُهُورِهِ»[۱۳۹]

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۶

شیعه باید منتظر فرج باشد مثل هر جریان و برنامه و امر مهم خوبی که در زندگی انتظار آن را می‌کشد باید بیشتر و بیشتر فرج آن حضرت را که پایان‌بخش دوره‌های ظلم و جهالت و عصر خلاصی و عصر نجات است انتظار داشته باشد. البته هر چه التزامات دینی و تعهدات مذهبی و عمل برای تحقق مقاصد و مطالب آن حضرت بیشتر باشد این حال انتظار از او ظاهرتر می‌باشد. در این موضوع به کتاب اینجانب (انتظار، عامل مقاومت وحرکت) مراجعه فرمایید.

وظیفه در عصر غیبت

۱۲۷. وظیفه مؤمنان در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام چیست؟

ج. وظیفه مؤمنین در زمان غیبت و حضور، اطاعت از دستورات دینی و سرلوحه قرار دادن تقوی در زندگی است. بلی، در زمان غیبت دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت و صدقه‌دادن برای سلامتی آن بزرگوار و انتظار مقدم مبارکش وشب و روز به یاد آن حضرت‌بودن از وظائف مهمّه در عصر غیبت است.

زمینه‌سازی برای ظهور

۱۲۸. آیا زمینه‌سازی برای ظهور حضرت حجت علیه‌السلام یک تکلیف شرعی است؟

ج. ظهور تحت شرایط غیر ارادی مؤمنان است و مؤمنان باید با دفع ظلم و فساد تا می‌توانند مبارزه کنند و عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز باشند، ولی حوادث و سیری که بشریت دارد موجب غلبه جهل و ظلم می‌شود و به عنایت الهی یا ظهور امام، مؤمنان عزیز و آیین باطل مغلوب و حکومت جهانی اسلام مستقرّ می‌شود.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۷

بنابراین معنای درست زمینه‌سازی برای ظهور حضور شخصی و آمادگی برای نصرت حقّ و یاری امام علیه‌السلام است. این‌که هرکسی به عنوان زمینه‌سازی ظهور تکلیف خاص دارد در روایات به نظر نرسیده است، بلکه همه باید در عصر غیبت- که عصر امتحانات متعدّد و شدید است- در حفظ دین خود و التزام به احکام اسلام و تعهدات ولائی ثبات قدم خود را حفظ کنند، و در هیچ شرایطی در عمل به وظایف شرعی کوتاهی ننمایند و برای یاری و نصرت آن حضرت حضور کامل داشته باشند.

بر حسب روایات، ظهور در شرایط فتنه‌های خاص و تجاهر به معاصی و شیوع منکرات و اندراس اسلام و غلبه باطل و پر شدن عالم از ظلم و جور واقع می‌شود و بشریت نجات می‌یابد و آن منجی الهی ظهور می‌کند.

معارف دین ؛ ج۳ ؛ ص۱۵۷

ینه‌سازی به این است که هر کس در عمل چنان باشد که در شمار ۳۱۳ نفر اصحاب خاص آن حضرت یا ده هزار نفری که در روایات است محسوب شود، و همه برای نیل به این موقعیت عمل کنند و در یاری دین خدا ثبات‌قدم و استقامت نشان دهند، هویت دینی و اسلامی را حفظ کنند و هجوم‌های دین‌ستیز و حملاتی که به اسلام می‌شود آنها را سست و ضعیف نسازد.

هر کس باید مراقب خود باشد که از همکاری با اهل باطل پرهیز نماید و خود را و تا حدّی که بتواند دیگران را حفظ کند. زمینه‌سازی برای ماندن در خطّ برای ایستادگی در امتحانات، برای رنگ‌نباختن و به هویت کامل دینی باقی‌ماندن معنی درست زمینه‌سازی برای ظهور و انتظار است.

صحت اخبار "امان"

۱۲۹. آیا اخبار "امان "معتبر می‌باشند و در صورت اعتبار، بفرمایید چگونه امام، موجب بقاء ارض و امان آن می‌باشد؟

۱۳۰.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۸

ج. موضوع این‌که وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا است و زمین به وجود امام به إذن الله و تقدیره برقرار و پایدار است، بر حسب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه من جمله اخبار امان، ثابت و مسلم است و اخباری از این امور، مانند اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا و تکویر شمس و انکدار نجوم و انشقاق سماء و امتداد و انبساط زمین و سیر جبال و ... فقط از طریق وحی و اخبار پیغمبر صادق مصدق قابل قبول و باورآور است و از اموری که مستقیماً با برهان عقلی قابل اثبات باشد، نیست.

و اگر صاحبان بعض مسالک و اهل علوم عقلیه یا مدعیان کشف و شهود بر حسب نگرش‌های خود، خصوص دخل وجود امام را در بقاء عالم ثابت بدانند و بر آن استدلال عقلی هم بنمایند، چون خارج از فهم عامه و بلکه اکثر خواص است، نیاز به اثبات مقدمات دیگر دارد، و از نظر آنهایی که در این مسالک سیر نمی‌نمایند و اثبات این امور را با عقل مقبول نمی‌شمارند، راه صواب همان اتکاء به وحی و اخبار مخبر عن الله است که وساطت و سفارش او بین الخلق و الخالق به دلیل و معجزه ثابت شده باشد.

بنابراین همین‌که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد با اخبار نبی ثابت النبوة و وصی ثابت الوصایة ثابت می‌شود و نفس انسان مستقیم الذهن آن را می‌پذیرد و باور می‌کند. آیا عقل توانسته و می‌تواند از واقعه‌ای، مثل قتل عمار به دست فئه باغیه ده‌ها سال قبل خبر بدهد؟ آیا با دلیل عقلی می‌توان مثل وحی خبر از جنگ جمل داد؟ یا از معارضه زبیر با امیرالمؤمنین یا از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و صدها وقایع غیبیه دیگر خبر داد؟ هیچ عقلی نمی‌تواند از این امور غیبیه خبر بدهد، ولی با خبر نبی ثابت النبوة و وصی ثابت الوصایة، پذیرفته می‌شود و ردّ آن به عنوان این‌که دلیل

معارف دین، ج۳، ص: ۱۵۹

عقلی ندارد جایز نیست.

بنابر این بر حسب این روایات معتبره و متواتره که از آن جمله در نهج البلاغه نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که فرمود: «اللَّهُمَّ بَلَی لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً»[۱۴۰]

و محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده‌اند، این فایده وجود امام غایب- که وجودش امان اهل ارض است و بقاء آن وابسته به بقاء اوست- قابل انکار و تردید نیست.

امّا نقض و ردّ این دلیل نقلی به وقوع جنگ‌ها و ویرانی‌ها و زلزله‌ها و آتش‌فشان‌ها و سیل‌ها و طاعون‌ها و وباها و امور دیگر در طول دوازده قرن بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار، جوابش این است که از این اخبار و احادیث، نفی کلی این حوادث که طبیعت عالم و زمین مقتضی آن است و علاوه سنت الله بر آن جاری شده است استفاده نمی‌شود. اینها اموری است که حتی بر حسب نظام مقرر در این عالم طبیعت، حدوث آنها طبیعی است و غرض از این‌که امام امان است این نیست که با وجود امام کسی بیمار نمی‌شود یا جنگی واقع نمی‌شود یا زلزله و حوادث دیگری اتفاق نمی‌افتد. همه‌ی این امور در اعصار حضور انبیاء و ائمه

علیهم‌السلام اتفاق افتاده و بعد از این هم اتفاق خواهد افتاد.

بلکه غرض این است که امـام، وجودش در بقاء ارض مؤثر است و آن‌گاه که زمین خالی از حجت باشـد، زمین و نظامات آن بر هم می‌خورد.

مع ذلـک چون اسـرار قضـا و قـدر بر مـا معلوم نیست، تـأثیر وجود امام در منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسـلم است، چنان‌که اعمال مردم و خوب

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۰

و بد در بروز و عدم بروز این حوادث مؤثر است. و مثل دعا که دافع بلیات عمومی و خصوصـی است حتی استغفار سبب نزول باران و برکات می‌شود و وجود سالمندان و کودکان و چرندگان نیز مانع از دفع بلا است.

چنان‌که در خبر است:

«إِنَّ لِلهِ عَزَّوَجَـلَّ فِی کُلِّ یوْمٍ وَ لَیلَـهٍٔ مُنَادِیاً ینَادِی مَهْلًا مَهْلًا عِبَادَ الله عَنْ مَعَاصِـی اللهِ فَلَوْ لَا بَهَائِمُ رُتَّعٌ وَ صِبْیـهٌٔ رُضَّعٌ وَ شُـیوخٌ رُکَّعٌ لَصُبَّ عَلَیکُمُ الْعَذَابُ صَبّاً تُرَضُّونَ بِهِ رَضّاً»[۱۴۱]

مسأله فایـده وجود امام را با این دیـد ایمانی بایـد بررسـی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضاء و قدر الهی معتقدند حرف می‌زنیم.

وجود پیغمبر به صریح قرآن، امان از عذاب است. وجود قائم مقام او نیز امان است و استغفار نیز امان است:

«وَ مَا کَانَ اللهُ لِیعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ مَا کَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یسْتَغْفِرُونَ»[۱۴۲]

و خلاصه این فایده‌ای که برای وجود امام؛ چه غائب و چه حاضر باشد بیان کردیم با توجه به این معانی- که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطاله کلام نـدارم- روشن و منطقی است و کلام حکیمانه محقق طوسـی بسـیار محکم است (وجوده لطف و تصـرّفه لطف آخر و عدمه منّا)[۱۴۳].

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۱

نصرت مالی امام زمان علیه‌السلام

۱۳۱. نصرت مالی (جهاد مالی) امام عصر که در روایات فراوان تأکید شده است چه حکمی‌دارد؟

ج. عمـل به تکـالیف مـالی آنچه واجب است از قبیـل خمس و زکـات و آنچه مسـتحب است از قبیـل کمـک به فقراء شـیعه و اجراء برنامه‌های تبلیغی و نشر احکام و اقامه دین و احیاء امر اهل بیت علیهم‌السلام، همه کمک و نصرت مالی به آن حضرت است.

توصیه به تجلیل نیمه شعبان

۱۳۲. برای برگزاری جشن‌های نیمه شعبان چه توصیه و سفارشی به مسئولان دارید؟

ج. احیای امر اهل بیت علیهم‌السـلام که در عصـر غیبت، یکی از بزرگ‌ترین مصادیق آن، عرض ادب، ثناخوانی و دعاء برای تعجیل فرج حضـرت صاحب الأمر علیه‌السـلام و زنده نگاه‌داشتن یاد آن امام عظیم الشأن در قلوب است، از اهم وظایفی است که شیعه باید به آن ملتزم و متعهّد باشد.

توقّع و انتظـار این است که در انجـام این مراسم، در عین اهتمام به شـکوه و جلال جشن‌ها و مجالس، مواظبت شود که در محـدوده

آداب و برنامهی دینی انجام گیرد و عملی که مانع از قبول این خدمات گردد، از کسی صادر نشود و جلوه ملکوتی این مجالس را حفظ نمایند.

ارتباط، رؤیت و مدعیان

۱۳۳. گوش‌دادن به صحبت‌های مدعیان دروغین و شرکت در مجالس آنها چه حکمی دارد؟

ج. ادعای ارتباط خاص‌داشتن با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۲

زمان غیبت آن بزرگوار، کذب و دروغ است، و شرکت در مجالسی که در آن چنین ادعا می‌شود حرام است و مؤمنین باید بی‌اساس‌بودن چنین ادعاهایی را برای مردم بیان کنند که گمراه نشوند.

۱۳۴. طرح ادعای ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط اشخاص چه حکمی دارد؟

ج. اگر مقصود این است که در عصر غیبت، شخص یا اشخاص واجد این مقام باشند که بتوانند به قصد و اراده خود شرفیاب شوند، چنین رابطه‌ای را احدی با آن حضرت ندارد و مدعی آن را باید تکذیب نمود؛ و اگر مقصود این است که تشرف به خدمت آن حضرت به طور خلاف عادت و بدون این‌که تحت اختیار خود شخص باشد ممکن است یا خیر؟ جواب این است که امکان آن منتفی نیست و هر چند امکان اعم از وقوع است ولی در مواردی بعض اشخاص تشرف یافته و این امر ممکن واقع شده است.

معنای استعجال در برخی روایات

۱۳۵. منظور از استعجال در روایت ذیل چیست:

«عن عبدالرحمان بن کثیر، قال: کنت عند ابی‌عبدالله علیه‌السلام اذ دخل علیه مهزم، فقال له: جعلت فداک: اخبرنی عن هذا الامر الذی ننتظر متی هو؟ فقال: یا مهزم! کذب الوقّاتون، و هلک المستعجلون و نجا المسلمون»[۱۴۴]

ج. عجله، درخواست مطلب است پیش از رسیدن وقت آن و این روایات همه مربوط به عصر ائمه علیهم‌السلام است که اوان ظهور نبود و مسلم بود که

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۳

وقت آن نیست، چون شرط اصل و اصل ظهور این امر، متوقف به ولادت حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء و غیبت صغری و کبری است که هنوز ادامه دارد. مع ذلک همان مؤمنان معاصر ائمه علیهم‌السلام مشتاق این عصر و این دوره بودند و مردم را به آن مژده و نوید می‌دادند و اراده حتمی خدا را بر وقوع آن اعلام می کردند.

آنها منتظر بودند ولی مستعجل نبودند؛ هم به امر خدا و هرگونه تأخیر در این ظهور تسلیم بودند و ایمانشان بر آن استوار و محکم بود و هم آن را موکول به وقت و زمان آن که خداوند عالم به آن است، می‌دانستند.

عریضه‌نویسی

۱۳۶. نوشتن عریضه به امام زمان علیه‌السلام چه حکمی‌دارد؟

ج. نظر اینجانب در این باره مثبت است؛ می‌توانید به کتاب النجم الثاقب و منتهی الآمال و عبقری الحسان مراجعه نمایید.

اماکن منتسب به حضرت ولی عصر علیه‌السلام

۱۳۷. نظر حضرت‌عالی راجع به مسجد جمکران و دیگر مقامات منسوب به حضرت امام زمان علیه‌السلام چیست؟

ج. مسجد مقدس جمکران از مساجد و مقامات مشرفه به عنایات حضرت بقیهٔالله ارواح العالمین له الفداء است؛ هم از جهت اصل بناء که بر حسب نقل بزرگان حدیث از کتاب تاریخ قم و قبول اعاظم علماء و اعتماد آنها بر آن، به امر حضرت بنا شده و از آن زمان تا حال خلفاً عن سلف آن را پذیرفته و شرف حضور و نماز و عبادت در آن را مغتنم شمرده‌اند و هم از جهت معجزات

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۴

باهره‌ای که در آن به واسطه توسلات به آن حضرت وقوع یافته و تشرف بعضی که اجمالًا معلوم و مسلم است و مثل تواتر معنوی است و بالجملهٔ فضیلت و موقعیت و انتساب آن به حضرت ثابت است و این‌که نیز همیشه مورد توجّه بزرگان از علماء بوده و خواندن نماز در آن موجب ثواب و اجر است و از سؤال و جوابی که از مرحوم استاد اعظم حضرت آیت الله العظمی بروجردی اعلی اللهمقامه شد و حقیر هم حضور داشتم، معلوم شد که ایشان نماز مسجد جمکران را مستحب می‌دانند، چنان‌که در بعض مناطق دیگر نیز اماکن و مقامات مقدسه وجود دارد که همه به عنوان مقام و ناحیه مقدسه عنوان می‌شوند. در مسجد سهله بقعه‌ای است معروف به مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که زیارت آن حضرت در آن محل مناسب است، و نیز سرداب اشرف و اقدس سامره که حتی بعض خلفاء بنی‌عباس مثل الناصر لدین الله به آن معتقد بوده و معجزات بزرگ در آن دیده شده است، و هم‌چنین مقام معروف دیگر، مقام حضرت مهدی علیه‌السلام در وادی السلام است که در کشف الأستار معجزه باهره‌ای را- که شکی در وقوع آن نیست- نقل می‌نماید، و هم‌چنین مقام آن حضرت در حله و نقاط مشرفه دیگر نیز از این مقامات و مشاهد مقدسه است.

«رزقنا الله تعالی و ایاکم العبادهٔ و الصلاهٔ فیها و السلام علی مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و علی‌آبائه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین»

شبهات مربوط به روایت حسن مثله جمکرانی

۱۳۸. در اینترنت، ۳۵ اشکال به روایت حسن مثله جمکرانی وارد کرده‌اند و نویسنده آن با صراحت، انتساب مسجد مقدس جمکران به امام زمان

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۵

علیه‌السلام را رد کرده است. ۱۲ اشکال از این اشکالات- که مهم‌ترین آنها می‌باشد- در ذیل آمده است. خواهشمند است جواب آنها را مرقوم نمایید:

۱. در تمام منابعی که روایت حسن مثله جمکرانی نقل شده، منبع اولیه و اصلی این روایت را کتابی به نام «مونس الحزین» نوشته ابن بابویه قمی می‌دانند. در حالی که هیچ یک از کتب فهرست و رجال برای ابن بابویه قمی کتابی به نام مونس الحزین ذکر نکرده‌اند و مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرك الوسایل جلد سوم با صراحت اعلام می‌کند که ابن بابویه قمی هرگز کتابی به نام مونس الحزین نداشته است؟

۲. ابن بابویه قمی متوفای ۳۸۱ است و داستان ملاقات حسن مثله جمکرانی (همان‌طورکه در متن روایت تصریح شده) در سال ۳۹۳

به وقوع پیوسته است. اینک این سؤال پیش می‌آید که چگونه ابن بابویه واقعه‌ای را که ۱۲ سال بعد از وفاتش رخ خواهد داد در کتابش نقل کرده است؟ و این ادعا که شاید در نسخه‌برداری سبعه و ثلاثین را تسعه و ثلاثین نوشته باشند؛ تا زمانی که صرف ادعا باشد و با دلیل و شواهد و قرائن و مؤیداتی همراه نباشد مردود است.

۳. حسن مثله ادعا می‌کند: امام زمان به من نیابت داده که زمین حسن مثله را از تصرفش خارج نموده و عایدات ۵ سال کشت و زرع را از او بگیرم و در این مکان مسجد بسازم.

سؤال: توقیعی را که صریحاً ادعای رؤیت در زمان غیبت کبری را نفی کرده؛ با ادعای نیابت حسن مثله چگونه توجیه می‌کنید؟

۴. طبق مبنایی که «راوی هر روایتی باید شناخته شده

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۶

و مورد تأیید کتب رجال باشد» این سؤال پیش می‌آید که غیر از کتاب مونس الحزین که وجود خارجی ندارد؛ در چه کتابی و توسط چه شخصیتی حسن مثله‌ی جمکرانی توثیق شده است؟

۵. طبق حدیثی که می‌فرماید: «من أحیی ارضاً میتهٔ فهی له»؛ حسن مثله جمکرانی؛ مالک زمینی که احیاکرده باید شناخته شود. پس چرا برخلاف مبنای فقهی زمین او تصرف غاصبانه می‌شود؟ آیا امام زمان برخلاف موازین شرعی عمل می‌کند؟

۶. اگر این مکان آن‌قدر مقدس است که ثواب نمازخواندن در آن فوق نماز در مسجد النبی و مسجد الحرام است و همانند نمازخواندن در بیت العتیق است، پس چرا رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام درباره‌ی فضیلت نماز در چنین مکان مقدسی چیزی نگفته‌اند و چرا وقتی حضرت علی علیه‌السلام بر ایران حکومت می‌کرد به والی خود دستور نداد در این مکان شریف مسجد بسازد؟

۷. در متن حدیث، حسن مثله از قول امام نقل می‌کند که عایدات پنج سال کشت و زرع را از حسن مسلم بگیر و در این مکان مسجد بساز. در حالی که در مبانی فقهی گفته شده: «الزرع للزارع ولو کان غاصباً» مالک زمین مغصوبه حق اجرت زمین مغصوبه را دارد نه تمام عایدات آن را!

۸. در متن روایت است که امام می‌فرماید: به حسن مسلم بگو پنج سال است داری در این زمین کشت و زرع می‌کنی و من غله و محصولت را تخریب می‌کنم. باز آمدی این‌جا کشت و زرع کردی؟ سؤال این است که اگر این محصول مال حسن مسلم است تخریب آن

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۷

ظالمانه است و اگر مال خود امام زمان است، تخریب آن اسراف و جاهلانه و خلاف شرع است و از همه مهم‌تر آن که امام زمانی که تمام محصول ۵ ساله را تخریب کرده، دیگر چه حقی به گردن مالک دارد که بگوید عایدات و غله‌ی این پنج سال را بده تا با آن مسجد بسازیم؟

۹. امام می‌فرماید: به حسن مسلم بگو: به خاطر این‌که این زمین را غصب کردی دو تا پسرهایت جوانمرگ شدند و تو هنوز عبرت نگرفتی و دوباره آمدی و در زمین من کشت و زرع کردی؟ اینک این سؤال پیش می‌آید که: چرا کسانی که آن سرزمین پهناور وآباد فدک را غصب کردند پسرشان جوانمرگ نشد اما این کشاورز بدبخت جمکرانی با کشاورزی روی این چهارمتر زمین موات جمکران به این مصیبت دچار شد؟

۱۰. مسجد النبی که زمینش ملک شخصی پیامبر صلی‌الله علیه و آله بوده و به گفته پیامبر باغی از باغ‌های بهشت است و هم‌اکنون مدفن رسول خداست، مسجدی که بیش از ده سال پیش‌نماز آن رسول خدا و علی مرتضی علیهما السلام بوده و بیش از دویست سال عبادت‌گاه ائمه‌ی اطهار بوده است. چرا ثواب فضیلت نمازخواندن در چنین مسجد با شرافتی (طبق حدیث رسول خدا بیش از

هزار برابر یعنی) یک درصد مسجد الحرام است؟ اما نماز در مسجد جمکران معادل نماز در بیت العتیق است و مافوق مسجد الحرام و حدود صد برابر مسجد النبی است؟

۱۱. چرا امام به حسن مثله می گوید: گوسفندی با این مشخصات در گله جعفر کاشانی است آن را خریداری

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۸

کن و پول آن را از اهالی جمکران بگیر و اگر پول آن را ندادند، خودت پول آن را بده. در حالی که وقتی حسن مثله اقدام به خرید گوسفند می کند معلوم می‌شود این گوسفند تازه از زیر ساق عرش الهی به گله جعفر کاشانی هبوط کرده و مالکی ندارد و در عمل برای تهیه آن نیازی به تهیه پول نبوده که امام زمان به فکر تهیه پول خرید آن باشد؟

۱۲. امام به حسن مثله دستور می‌دهد: گوسفند را فردا شب در همین مکان (مکان مسجد جمکران) ذبح کند. اینک این سؤال پیش می‌آید که با وجود آن همه روایاتی که از ذبح گوسفند در شب نهی کرده است، چرا امام بر خلاف نهی معصومین علیهم‌السلام چنین دستوری می‌دهند؟

ج.

«الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا أن هدانا الله و الصلاهٔ و السلام علی رسول الله و آله آل الله»

با تشکر و تقدیر فراوان از توجه جنابعالی به تحکیم اساس ایمان افراد، مخصوصاً نسل جوان که شور و شوق آن ها به امور ولائی مخصوصاً ولایت حضرت بقیهٔ الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا روز به روز بیشتر می‌شود، در جواب مشروحه علی رغم مشاغل و وظایف متراکم، اشعار می‌دارد:

مسجد مقدس جمکران از مشاهد شریفه و مقامات مشرفه به شرف انتساب به حضرت بقیهٔ الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا می‌باشد، و علاوه بر حکایت معروفه از حسن مثله جمکرانی، شواهد و کرامات و بعض تشرفات نیز به طور خاص این انتساب را اثبات می‌نماید.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۶۹

لذا تردید در مضمون حکایت حسن مثله بی‌مورد است و اشکالات و شبهه‌ها ضعیف است و ایرادسازی و اشکال‌پردازی تا حد ۳۵ اشکال، دعوایی غریب است و آن را نمی‌توان ساده و بدون غرض شمرد، مخصوصاً دشمنان و منکران مهدویت که می‌بینند روز به روز بر ظهور و جلوه و اقبال مردم به حضور و عبادت در این مسجد افزوده می‌شود و از مراکز مهم احیاء امر اهل بیت علیهم‌السلام و افشاء بطلان مدعیان مهدویت، خصوصاً فرقه بابی گری و بهایی گری است که چون در برابر این توجه عمومی محکوم و بر انزوا و انقراضشان افزوده می‌شود، به‌دست و پا افتاده و اشکال‌پردازی و شبهه‌سازی می‌نمایند.

چنان‌که شنیده‌ام یکی از دستوراتی که به بهایی‌ها داده شده، این است که برنامه‌های جشن نیمه شعبان را مخصوصاً در مسجد جمکران- که باید نمایش خلوص و توحید و بندگی و تعفف و پرهیز از مناهی و ملاهی باشد- به برنامه‌های لهوی و پای کوبی و دست‌زدن آلوده سازند.

از سستی و ضعف این اشکالات دوازده گانه، سستی بقیه اشکالات هم معلوم می‌شود. اینک جواب به این ۱۲ شبهه:

۱. تشکیک در وجود کتابی به نام (مونس الحزین فی معرفهٔ الحق و الیقین) با توجه به این‌که در تاریخ قم، واقعه را از کتاب مونس الحزین که از مصنفات صدوق علیه الرحمهٔ است نقل نموده، برای اثبات وجود چنین کتابی از صدوق علیه‌الرحمهٔ کافی است.

و مجرد این‌که مرحوم حاجی نوری به آن دست نیافته، مجوز نفی آن نیست. ایشان و غیر ایشان به مصنفاتی دیگر از صدوق هم دست نیافته‌اند، مثلًا کتاب مدینهٔ العلم ایشان در کجا است و چرا در یک کتابخانه، نسخه‌ای از آن نیست؟ عدم اطلاع بعد از هزار سال دلیل بر عدم و رد قول شخصی که معاصر صدوق

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۰

بوده است نمی‌شود. اصلًا این خلاف سیره عقلاـ است که عدم اطلاع شخصی را در قبال دعوای اطلاع شخص دیگر قرار دهیم و معارض فرض کنیم.

معلوم است کتاب (مونس الحزین فی معرفهٔ الحق و الیقین)- چنان‌که از اسمش معلوم است- کتابی مهم در اصول دین و مورد مراجعه علماء بوده است.

مرحوم حاجی نوری که خود این حکایت را در النجم الثاقب و جنهٔ المأوی نقل نموده است به آن اعتماد و احتجاج کرده است، چگونه می گوید: ابن بابویه هرگز کتابی به نام مونس الحزین نداشته است. ظاهر این است که قبل از اطلاع او از تاریخ قم بوده است.

به هر حال این موضوع که اصل این حکایت در کتاب‌های معتبر پیشینیان و قدماء علماء قم نقل شده، انکارناپذیر است و عدم وجود آن در عصر ما و متأخرین، مثل عدم وجود صدها و بیشتر کتاب از محدثین، دلیل بر عدم وجود آنها نیست.

۲. راجع به اشتباهی که در تاریخ وقوع این واقعه دیده می‌شود امر بعیدی نیست. نظائر آن متعدد دیده می‌شود و شاهد اشتباه، همان تاریخ وفات صدوق است. برداشت اهل نظر از این اشتباه، اخذ به همان تاریخ صحیح است، نه ردّ اصل خبر و حکایت.

۳. راجع به توقیع شریف مفصل در برخی از کتاب‌ها جواب داده‌ایم که مقصود از آن، اعلام وقوع غیبت کبری و ختم نیابت خاصه است و نه نفی دیدار و تشرف علی سبیل الاتفاق.

۴. حسن مثله جمکرانی چنان‌که از متن حکایت استفاده می‌شود متهم به کذب و افتراء نشده و ادعاء او مقبول واقع شده و مسجد در این مکان بنا شده است و از آن زمان تا حال مسجد برقرار بوده است.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۱

۵. اشکال‌کننده خودش را در موضعی قرار می‌دهد که انگار از سابقه زمین این مسجد و این‌که محیاۂ بوده یا ممات و ید حسن مثله بر آن بر حسب احیاء شخص خودش بوده است، اطلاع کافی دارد و اسناد زمین را در اختیار دارد و بنابراین تصرف حسن مثله در آن به موجب احیاء بوده است و امام زمان علیه‌السلام مورد سؤال واقع می‌شود که چرا بر خلاف مبنای فقهی، تصرف احیاءکننده زمین را تصرف غیر مالک شمرده‌اند، در حالی که از حکایت معلوم است که زمین ملك شخصی نبوده و ظاهراً وقف بوده و در بین مردم هم این سابقه مطرح بوده است.

۶. این ایراد بسیار عجیب است. اولًا ثواب‌های کلان در مورد مستحبات بسیار است و باب وسیعی است و به مسأله تفضل حضرت احدیت عز اسمه ارتباط دارد که الله اعلم حیث یجعل عنایاته و لایسئل عما یفعل و هم یسألون.

تبلیغ احکام به وسیله شخص حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و آنچه مربوط به اصول و اساس دین بود، انجام گرفت و در بسیاری از فروع، ائمه طاهرین علیهم‌السلام بین آن حضرت و مردم واسطه تبلیغ بودند که در طی حدود سه قرن انجام شد. می گوید: چرا وقتی حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام بر ایران حکومت می‌کرد به والی خود دستور نداد که در این مکان شریف مسجد بسازد، مثل این است که اصلًا از تاریخ بی‌اطلاع هستند و نمی‌دانند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مرکز حکومت اسلامی با چه مشکلات و معارضانی روبه‌رو بود و چه تکالیف بسیار سنگینی بر دوش آن حضرت بود که نوبت به ایران و جمکران و مسجد جمکران نمی‌رسید. او باید تا حدی که ممکن بود در مکه و مدینه، بدعت‌ها و تحریفاتی را که واقع شده بود از میان بردارد و مردم را به اسلام ناب بازگرداند، اما نگذاشتند. جنگ جمل و صفین و خوارج نهروان و ناکثین و قاسطین و

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۲

مارقین، طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و خوارج، راه را بر سر اصلاحات و اقدامات آن حضرت بستند؛ وضع طوری بود که فرمود:

«لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَای مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَیرْتُ أَشْیاءَ»[۱۴۵]

می گویند: چرا به ایران نپرداخت و چرا در جمکران در این مکان مسجد نساخت. تعجب است این چه استبعاداتی است که با آن، کسی قداست مسجد جمکران را نفی نماید.

برخی ناآگاهان شبیه این چراها را نسبت به شخص حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه و آله بلکه نسبت به خداوند متعال هم می گویند و بالاخره در تکوینیات هم می گویند.

۷. عایدات پنج‌ساله کشت و زرع زمین، همان اجرة المثل زمین است که باید حسن مسلم بپردازد؛ چه زراعتی شده باشد و چه نشده باشد و با مسأله «الزرع للزارع» معارضه ندارد.

۸. در مسأله تخریب زراعت، مقصود مباشرت شخص حضرت در تخریب نیست و ظاهراً مقصود، بیان اثر وضعی کار او است که با اشتغال ذمه او به مال الاجاره زمین منافات ندارد و یا تخریب ظالمانه باشد. انصافاً این بررسی‌ها بسیار عوامانه است.

۹. این ایراد هم مثل ایراد هشتم عامیانه است. مسأله آثار وضعی اعمال از مسائل دقیقی است که احاطه بر تمام آن برای بشر فراهم نمی‌شود. بسا مواردی که در نظر ظاهربین، تبعیض است و در واقع، لازم خصوص آن عمل است. بسا در یک مورد، یک فرد مؤمن مبتلا به مرگ فرزند، مصداق هر که در این بزم

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۳

مقرب‌تر است می‌شود، در حالی‌که فردی با داشتن فرزندان متعدد و اعمال زشت زحمتی نمی‌بینند و مصداق إِنَّمَا نُمْلِی لَهُم ۱۴۶] می‌باشد.

در اینجا شرایط و مقتضیات خاص است که بسا می‌شود آنچه در ظاهر ضرر دیده می‌شود خیر واقعی است و این بحث با بحث ما از دو مقوله است.

۱۰. مسأله ثواب و عقاب نیز از اسرار و پر از نکته‌ها و جوانب است و گاه ممکن است ثواب متعارف یک عمل مستحب از عمل واجب بیشتر باشد یا از این جهت که وجوب آن مانع دارد یا از آن جهت که واجب به واسطه ذات خودش مورد رغبت مردم است ولی مستحب چنان نیست بلکه باید با تشویق و بیان ثواب، اشخاص را به آن شایق نمود. به هر حال مقوله‌ها را نباید مخلوط کرد تا بررسی‌ها دقیق و از روی معرفت انجام شود.

۱۱. این‌که این گوسفند از زیر ساق عرش الهی به گله جعفر کاشانی هبوط کرده در حکایت نیست، اما اصل دستور در حکایت آمده است و ظاهراً دستور صوری است و یا امر به آمادگی برای خریداری است، نظیر اوامر امتحانیه یا امر به مقدمات، مثل داستان امر خدا به حضرت ابراهیم خلیل در ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.

۱۲. جواب آن واضح است. کراهت در مستحبات معنایش کمتربودن ثواب است. گوسفند صدقه را اگر روز ذبح کنند ثواب دارد، ولی ذبح آن در شب ثوابش کمتر است و اگر مصلحت مهمتری باشد، جبران آن کمبود می‌شود. بلی، در ذبح گوسفندی که برای صدقه نباشد، مثل آن‌که برای فروش گوشت آن یا مصرف شخصی باشد که فعلی مباح است، شب کراهت دارد و ارشادی است که ممکن است از این جهت باشد که اگر برای مصرف شخصی در شب نیست،

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۴

حیوان را نیازارند تا خواب و استراحت کند.

در پایان تذکر می‌دهم که این گونه ایرادسازی در روایات و حکایات، موجب وهن و ضعف صدور روایت و حکایت نمی‌شود و تسلیم مؤمنان را ضعیف نمی‌سازد.

«جعلنا الله و ایاکم من موالیه و من المنتظرین لظهوره و عجل الله فرجه و سهل مخرجه و السلام علیکم و رحمة الله».

علم امام به زمان ظهور

۱۴۰. آیا امام زمان علیه‌السلام از زمان ظهور خود خبر دارند یا خیر؟

ج. بر حسب ظاهر بعضی از روایات و اخبار، خبر ندارند.

عصر ظهور و حوادث مرتبط

۱۴۱. آیا ظهور امام زمان علیه‌السلام نزدیک است یا نه؟

ج. بدانیـد که برای ظهور حضـرت مولی، بقیهٔ الله ارواح العالمین له الفداء زمان خاص، یعنی روز فلان از فلان ماه معین از فلان سال معین، تعیین نشـده است. هرکس تعیین وقت نمایـد بر حسب اخبار دروغگو است، و همه علمای اعلام اعلی الله کلمتهم بر این اتّفاق دارند.

ان‌شـاء الله از منتظرین حقیقی ظهور امـام زمان ارواح العالمین له الفـداء باشـید که متعهّدانه به وظائف خود عمل می‌کننـد و تقوی و پرهیزکاری را پیشه نموده و در دوستی آن حضرت اگر مشکلاتی هم برایشان جلو بیاید صبر می‌کنند که بر

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۵

حسب اخبار چنین افراد عزیزی، حزب خدا و رستگارند، خدا را فراموش نکنید و در ولایت آن حضرت ثابت قدم باشید.

هلاکت عده‌ای پیش از ظهور

۱۴۲. پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام به واسطه حوادث عظیم چه مقدار از مردم تلف می‌شوند؟

ج. آنچه در این مورد مسلّم است فتنه‌هایی پیش از زمان ظهور چنانچه مشاهده می‌شود موجب اتلاف نفوس بسیاری خواهد شد. به کتاب نوید امن و امان اینجانب مراجعه فرمایید.

رابطه ظهور و ظلم در جهان

۱۴۳. از نشانهی ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف فراگرفتن ظلم و ستم در جهان است. وقتی که سؤال می‌شود چرا امام زمان علیه‌السـلام ظهور نمی‌کنـد، می‌گوینـد بین مردم فساد، ظلم و زورگویی هست. آیا باید ظلم و سـتم باشد تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند یا نه؟

ج. ظهور حضـرت در زمانی است که ظلم مطلق باشـد یا جلوه جهان ظلم باشد و در مثل زمانی که حاکم بر همه ظلم کند و نظامات بر اساس زور و اسـتبداد باشـد ولی مردم در بین خود عدالت و قانون را رعایت نمایند و کم و بیش پایبند به تعهدات خود و مراعات یکـدیگر باشـند، ظلم و جور مطلق نیست و هم‌چنین تـا وقتی برای خود مردم امکان دفع ظلم نیست ولی خود از حق خود دفاع نکند جور و ظلم مطلق نیست. بلکه جور و ظلم وقتی است که همه یا اکثریت ملزم به حق نباشد و در استضعاف باشند.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۶

سندیت روایات درباره آینده دنیا

۱۴۴. آیا احادیثی که در مورد آینده دنیا و رویدادهای قبل از ظهور از ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده است صحت دارند؟

ج. روایات صحیح و معتبر بسیاری در بیان وضعیت مردم در زمان غیبت و وقوع حوادث قرب ظهور یا پیش از ظهور؛ اعم از قریب یا بعیدبودن آن و یا سال ظهور رسیده که مطالعه آن و مشاهده حال و روز مردمان این زمان و مسیری را که جوامع به سمت آن می‌روند، موجب تقویت دین و ایمان و مزید بصیرت در دین و هشیاری اهل ایمان می‌باشد.

پاسخ شبهه عدم امکان تشکیل جامعه مهدوی

۱۴۵. بعضی از افراد معتقدند که طرح یک جامعه آرمانی یک طرح وهمی بیش نیست و در عمل نمی‌توان این طرح را در جامعه پیاده کرد چرا که همواره خیر و شرّ در کنار هم حضور دارند و تا روز قیامت خداوند به شیطان مهلت داده است. پس امید به اصلاح همه انسان‌ها خیالی واهی است. در برابر این شبهه بهترین پاسخ چیست؟

ج. این افراد واقعه بی‌سابقه و بی‌نظیر ظهور حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء را یک واقعه عادی- که همه عوامل و اطراف و ابعاد آن عادی و طبیعی باشد- بررسی می‌نمایند و ارتباط خاص آن را با عالم غیب و عنایات غیبی و حتی مداخله ملائکه و خوارق عادات بررسی نمی‌کنند.

و اگر آیات شریفه قرآن مجید و روایات متواتره‌ای را که این واقعه عظمی و حادثه کبری در آنها شرح داده شده ملاحظه نمایند، این استبعاد را نخواهند نمود.

واقعه، واقعه‌ای الهی است، و در جهان آفرینش منحصر به خود و مشحون به

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۷

آیات بزرگ الهی است، در عین حال که بسیاری از جلوات آن به وضع عادی ارائه می‌شود.

دین اسلام عالم‌گیر و مشارق و مغارب زمین به ید یداللّهی حضرت بقیهٔ الله ارواح العالمین له الفداء فتح می‌شود، حرکتی که دنیا در اثر این ظهور به آن متحرک می‌شود و تکانی که جوامع بشری در اثر آن می‌خورند، همه‌ی ارواح و نفوس را فرا می‌گیرد، خیر بر شرّ غالب و پیروز می‌شود و جنود شرّ و جهل خلع سلاح می‌گردند و خصومت‌ها پایان می‌پذیرد. البته تکالیف همانند قبل برقرار و همه سنن اسلامی اخبار و اظهار می‌شود و واقع این است که زبان و بیان و قلم مثل من از شرح ما وقع آن عاجز است.

شیطان هم بر حسب بعض تفاسیر از آیه شریفه، مهلتش الی یوم الوقت المعلوم است که همان روز ظهور و ساعهٔ صغری است، و اگر هم مهلتش تا قیامت و ساعهٔ کبری باشد با آن ظهور و جلوات و علم و معرفت و قوّت عقل بشر امکان عمل نخواهد داشت.

خلاصه این ظهور با این همه تأکیدات انبیاء و کتب سالفه و قرآن مجید و احادیث متواتر از فریقین، ظهوری حقیقی است و وعده‌هایی که داده‌اند همه حتمی‌الوقوع است البته در بسیاری از تفاصیل ما نمی‌توانیم به طور جزم اظهارنظر نماییم، ولی استبعاد آن وقایع که از آن جمله روایاتی است که در تفسیر یأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ ۱۴۷]

وارد شده همه غیر قابل انکار است

ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ۱۴۸]

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۸

إِنَّ اللَّه عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ[۱۴۹]

اقامه عدل کامل توسط حضرت

۱۴۶. آیا غایت نهایی در دعوت انبیاء هـدایت کل بشـر و برپایی قسط و عدالت در سرتاسـر عالم نبوده است؟ چرا این کار به دست توانـای پیامبر خاتم تحقق نیافت، و راز یا حکمت این‌که این کار بایـد پس از قرن‌های متمادی و انتظارهای جان فرسا و تحقق ظلم‌ها و ستم‌های بی حدّ به دست یکی از فرزندان آن پیامبر خاتم صورت گیرد چیست؟

ج. مثـل این پرسـش در حوزه‌هـای پر گسترش تکوینیـات و تشـریعیات هزارهـا و میلیون‌هـا و بیشتر قابل طرح است. همه جا و در هر مورد از اتم و ذرّات و کهکشان‌ها و کاینات بزرگ‌تر و بزرگ‌تر و عالم نبات و جماد و حیوان می‌توان این پرسش را نمود، البته گاه به عنوان اعتراض و گـاه به صورت اسـتفهام حقیقی است، چرا فعلیت بسـیاری از کائنـات بالفعـل محقق نشـده و از آغاز بالقوهٔ و ذی الاسـتعداد آفریده شده‌اند؟ چرا یک درخت تا به ثمر برسد سال‌ها به طول می‌انجامد و دیگری در مدت کوتاهی به فعلیت می‌رسد؟ و خلاـصه این می‌شـود که چرا این نظـام مـادّه و مـدّت، اجزاء و اعضـایش به تدریـج و طی زمـان و سـیر حالاـت مختلـف به غـایت می‌رسد؟

جـواب کلی همین است که این عـالم همین است که هست و اگر طور دیگر باشـد این عـالم نیست. مـا خود در این عـالمیم و تحت شرایـط مقرر در این عالم موجود شـده‌ایم. بالقوهٔ و بالاسـتعداد آفریـده شـده‌ایم تا در مـدّت معین به فعلیت برسـیم. انبیاء نیز براساس همین نظم و نظامی که خدا مقرر فرموده و مبعوث شده

معارف دین، ج۳، ص: ۱۷۹

و یکی پس از دیگری امر تعلیـم و تربیـت و هــدایت بشــر را بـه عهــده گرفتـه و می‌تـوان دوره و عصــر دوام نبـوّت هر کـدام را به کلاس‌های دانشگاهی یا دانشگاه‌های متعاقب یکدیگر تشبیه کرد که باید یکی پس از دیگری طی شود.

هدف از بعثت همه انبیاء و کتاب‌های آسمانی برپا بودن مردم به قسط است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...[۱۵۰] این هدف تا حدودی در طی قرون و به وسیله بنـدگان متعبـد و ملتزم تأمین شـده و بسیاری به حکم ضـمیر ایمانی خود را به اقامه قسط ملزم دانسته و می‌دانند امّا آن برنامه عام و عـالمی طبق شـرایطی که دارد در زمان خاص و مخصوص به خود اجرا می‌شود، چنان‌که حوادث مهم دیگری نیز که در قرآن مجید به آن اشاره شده در آینده‌هایی که خدا دور و نزدیکی آن را می‌داند واقع خواهند شد که از جمله مثل این آیه است

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمِ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّهً مِّنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآیاتِنَا لَا یوقِنُونَ ۱۵۱] مؤمن به خـدا و رسول و به کتاب خدا و وحی الهی و اخبار ائمه هدی علیهم‌السلام به همه ایمان دارد؛ هم به عالم امر و فعلیت و هم به عالم خلق عقیده‌مند است.

حضرت عیسی و اقتدا به امام زمان علیه‌السلام

۱۴۷. بنا به مستندات و روایات، در زمان ظهور

۱۴۸.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۰

حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا له الفداء حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام در رکاب ایشان هستند. آیا این عقیده صحیح است؟

ج. در روایات آمده است که حضرات خضر و الیاس و عیسی علیهم‌السلام زنده و غایب‌اند و حضرت عیسی علیه‌السلام اقتدا به حضرت حجت سلام الله علیه می‌نماید. برای اطلاع از روایات این باب، می‌توانید به کتاب منتخب الاثر اینجانب مراجعه نمایید.

کیفیت شریعت جدید در زمان ظهور

۱۴۹. آیا در روایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان صاحب شریعت جدید و کتاب جدید معرفی شده است؟

ج. از بعضی روایات چنین چیزی استفاده می‌شود و به این معنی است که به مرور زمان و بی‌مبالاتی مردم، احکام خدا متروک شده و آن بزرگوار احکام را تجدید می‌کند نه این‌که دین و شریعت دیگری تأسیس می‌کند، و اگر حکم خاصی هم بیاورد حکمی است که در اصل شریعت بوده، ولی زمان عمل به آن در عصر ظهور آن حضرت است.

ظلم و عدالت در زمان ظهور

۱۵۰. آیا در زمان امام عصر علیه‌السلام ظلم و بی‌عدالتی وجود خواهد داشت؟ اگر خیر، پس چرا امام زمان علیه‌السلام به شهادت می‌رسند؟

ج. ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت، دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد، لذا احکام قضایی

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۱

و جزایی اسلام اجرا می‌شود و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «ما منّا الا مسموم او مقتول»[۱۵۲] ممکن الوقوع است.

قاتل امام زمان

۱۵۱. آیا در روایات، قاتلی برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شده است؟

ج. روایت معتبری به نظر نرسیده است.

رجعت دشمنان اهل بیت

علیهم‌السلام

۱۵۲. آیا یزید و بنی امیه لعنهٔ الله علیهم در زمان ظهور آن حضرت به دنیا رجعت خواهند نمود؟

ج. مضمون بعض روایات این است که در زمان ظهور سراسر نور و سرور آن حضرت علیه‌السلام، جمعی از مؤمنان خالص و جمعی از کافران خالص به این دنیا رجعت می‌کنند.

قیام حضرت ولی عصر علیه‌السلام

قیام حضرت و دعوت به توحید

۱۵۳. آیا حضرت مهدی علیه‌السلام همه مردم را مجبور می‌کند تا یک‌نوع اعتقاد داشته باشند با توجه به این‌که در صدر اسلام، پیامبر صلی‌الله علیه و آله اهل کتاب را دعوت به پیروی از مشترکات دینی می‌کرد؟

ج. حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله در کنار دعوت به مشترکات ادیان، دعوت به سایر عقاید حقه اسلامی نیز داشت و شهادت به رسالت خود را نیز

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۲

همراه با شهادت به توحید از مردم می‌خواست، و اساساً اکتفاء به دعوت به مشترکات- با توجه به این‌که در عقاید خاصه آنان اعتقادات سخیفه باطله وجود داشت-، صحیح نیست و دعوت حقّ و به سوی حقّ باید متضمّن نفی و سلب آنها نیز باشد؛ و امّا این‌که در عصر ظهور حضرت با کفار از اهل کتاب و غیره چگونه رفتار می‌کنند، ظاهراً قدر مسلم این است که هیچ‌کدام از آنان به طور رسمی حتی با پرداخت جزیه و عناوین دیگر مطرح نیستند، و بسا با اوضاع ظهور با آن شکوه و برنامه‌های خاص، آنها خود به خود گرایش به اسلام پیدا کنند و همگان متحد العقیدهٔ و متفق، دین واحد جهانی را بپذیرند، و خلاصه اصل عقیده و اعتقاد، امری قلبی است و اجبار بر آن سلباً یا اثباتاً نمی‌شود ولی ظواهر امور همه بر اساس اسلام و مسلمان‌بودن جاری می‌شود و تفاصیل و کل این‌گونه نظامات در حکومت حقه آن حضرت مشخص و برقرار می‌شود و اظهار نظر ما در این امور و اجتهاد در استنباط احکام در آن شرایط که بر کل آنها اشراف نداریم فضولی است و علم به این مسائل با اصل مسأله مهدویت و ظهور موعود آخر الزمان ارتباط ندارد.

قیام حضرت؛ اصلاح یا انقلاب

۱۵۴. ما اعتقاد داریم منجی مصلح است، و از طرفی می‌گوییم او یک انقلاب بزرگ جهانی را هدایت می‌کند. آیا انقلاب و اصلاح قابل جمع هستند؟

ج. انقلاب و اصلاح دو لفظ مترادف نیستند و هر یک معنی خاص خود را دارند. اصلاح رفع فساد است؛ چه عام باشد و چه خاص، فساد ضدّ صلاح است و به این معنی امام علیه‌السلام مصلح است و همه و هر فسادی را از میان می‌برد و امّا انقلاب به معنی دگرگون کردن و برگرداندن شئ است از حالتی که دارد و این

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۳

اعم از این است که حالت خیر باشد یا شرّ و در قرآن مجید به معنی بازگشت به عقب و از حال خیر به شرّ آمده است، و در اصطلاح زمان ما انقلاب عبارت است از دگرگون کردن نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم که عکس العمل وضع نابسامان گذشته باشد، و اصلاح عبارت است از تغییرات در داخل نظام با حفظ اصل.

به این ملاحظات، اطلاق اصلاح و انقلاب بر ظهور امام علیه‌السلام نه عنوان کامل کل اعمال امام علیه‌السلام است و نه کل آن در معنی و تفسیر قیام امام علیه‌السلام داخل است. بنابراین اطلاق منجی و مصلح بر آن حضرت یا انقلاب و اصلاح بر اقدامات آن حضرت کوتاه و به طور مسامحه در تعبیر است و حرکت و واقعه ظهور آن حضرت بالاتر و پر محتواتر و معنی‌دارتر از این است که با این اصطلاحات تعبیر شود و به اصطلاحات بعض انقلابات غیر الهی و مجرّد از قداست تشبیه گردد و یکی از تعابیری که به هویت آن اشاره دارد یوم الله است که در روایات هم به عنوان یکی از سه روز بزرگ الهی عنوان شده است.

القابی مثل صاحب الامر و صاحب الزمان مهدی و القائم و بقیة الله و الموعود و خلیفة الله و محیی الکتاب و السنة و ممیت الضلالة و البدعة معزّ الاولیاء و ولی الله و المجدد در اشاره به شئون مقدسه و مقامات ولائیه، وافی‌تر و برازنده‌تر است و در پایان می گویم:
معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۴

تو را چنان‌که تویی چون توان نمود شناخت‌به قدر بینش خود هر کسی کند ادراک

یاران امام زمان علیه‌السلام

۱۵۵. از ۳۱۳ نفر یار امام زمان علیه‌السلام چند نفر مرد و چند نفر زن هستند؟
ج. در بعضی از اخبار آمده است که پنجاه نفر زن از اصحاب آن حضرت
معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۵
می‌باشند البته نقش و عمل آنها در محدوده احکام شرعی است. برای آگاهی بیشتر می‌توانید به کتاب منتخب الاثر اینجانب مراجعه کنید.

قلّت یاران امام زمان و پیروزی بر همه جهان

۱۵۶. اگر همه مردم در زمان ظهور جزء ظالمان باشند و فقط تعداد اندکی انسان خوب پیدا شوند، آیا از دیدگاه عقل، منجی می‌تواند با تعدادی اندک بر جمع کثیری از ظالم‌ها پیروز شود؟
ج. اولًا باید دانست که امر این رویداد عظیم، امری الهی است و به آن تنها با نظر عادی و رویدادهای متعارف نباید نگاه نمود. امری است که تحقق آن از آیات بزرگ است و شخص ولی الله امام عصر ارواح العالمین له الفداء باذن الله تعالی و قدرت الهی آن را رهبری می‌نماید و همه موانع را برطرف و همه شرایط را فراهم می‌فرماید.
او صاحب شئون و وارث انبیاء و عالم به علم کتاب است، و ثانیاً از کجا می گویند که در زمان ظهور همه مردم جز عده‌ای اندک جزء ظالمان هستند، بلکه ظاهراً چنان است که اکثریت مردم مظلوم و محروم و مستضعف می‌باشند، اگر چه خواصّی که از آغاز به آن حضرت می‌پیوندند سیصد و سیزده نفر هستند و سپس تا ده هزار نفر کامل می‌شوند ولی چنان نیست که اکثریت مظلوم، از دعوت آن حضرت استقبال ننمایند و وقتی بانگ آزادی‌بخش ظهور به گوش همه رسید به حرکت در نیایند، شاید چنان شود که با همان بانگ آسمانی اعلام ظهور، در بسیاری از نقاط علیه ظالمان شورش برپا شود و خلاصه بر انصار آن حضرت افزوده خواهد شد و دولت آسمانی و حکومت الهی به دست حضرت مهدی ارواحنا له الفداء برقرار و اکثریت مردم از آن بهره‌مند می‌شوند.
معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۶

رابطه تکنولوژی با قیام امام زمان علیه‌السلام

۱۵۷. هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وضعیت سلاح‌های جنگی آن حضرت و یا به طور اعم وضعیت دنیای آن روز از نظر تکنولوژی و اجتماعی به چه صورتی می‌شود؟
ج. اجمالًا مسلّم است که وضعیت فعلی عوض شود و همه امور بر طبق شریعت اسلام از طریق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام اجراء شود که قهراً مستلزم بسط عدالت در همه جای جهان است به طوری که عدالت آن بزرگوار بر حسب روایات مانند سرما و گرما همه جا را فرا گیرد، و زندگی انسان‌ها زندگی به معنی واقعی انسانی تبدیل و از صورت کنونی خارج گردد و

اما تفصیل جزئیات دیگر روشن نیست.

سلاح مورد استفاده حضرت در زمان ظهور

۱۵۸. آیا شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌الصلاهٔ و السلام نزد حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا له الفداء است یا خیر؟ با وجود این سلاح‌های مخرب پیشرفته ساخت دست بشر، آن بزرگوار به چه نحو به مصاف این سلاح‌ها می‌روند؟

ج. بر حسب روایات متعدده که در کتاب‌های معتبر، مثل غیبهٔ نعمانی و خصال و عیون اخبار الرضا علیه‌السلام و معانی الاخبار و مناقب و کفایهٔ الاثر و احتجاج و مهج الدعوات روایت شده شمشیر موسوم به (ذوالفقار) که از ذخائر نبوت و امامت است، مانند سائر ذخائر و مواریث انبیاء علیهم‌السلام در نزد حضرت ولی عصر مولانا بقیهٔ الله ارواح العالمین له الفداء موجود و محفوظ است.
می توانید این احادیث را در جامع شریف بحار الانوار در مجلداتی که ذیلًا ذکر می‌شود

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۷

ملاحظه فرمایید:
(ج ۲۵، ص ۱۱۶ سطر ۱۳- تا ص ۱۱۷ سطر ۱۰) و (ج ۳۶، ص ۳۳۳ سطر ۱۹ تا ص ۳۳۵ سطر ۱۳) و (ج ۴۲، ص ۵۸، سطر ۴ تا ۵) و (ج ۴۵، ص ۵۸، سطر ۷ تا ۹) و (ج ۵۲، ص ۱۷۱ سطر ۱۴ وص ۳۰۷ سطر ۲۰ وص ۳۶۰ سطر ۸ تا ص ۳۰۷ سطر ۲۰۰ و ص ۳۶۰ سطر ۸ تا ۳۶۱ سطر ۱۱ و ص ۳۷۹ سطر ۲۱ تا ص ۳۸۰ سطر ۹) و (ج ۹۲، ص ۳۸۱ سطر ۱۱ تا ص ۳۸۶ سطر ۱ در ضمن دعا و عبرات) مذخوربودن این شمشیر و سایر مواریث مذخوره نزد ائمه علیهم‌السلام از خصائص امام و تشریفات و امتیازات امامت است.
این مواریث از آیات الهیه و از مظاهر عنایات ربانیه به انبیاء است بالخصوص درع (زره) و لواء (پرچم) رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سیف ذوالفقار هر یک مبارک و دارای قداست هستند، هر چند برای بیشتر از ائمه اطهار سلام الله علیهم فرصت این‌که در جهاد با کفار، آنها را به کار گیرند فراهم نگردید و رسماً متقلد این شمشیر نشدند ولی بر حسب بعض این روایات، حضرت صاحب الزمان روحی لتراب مقدم شیعته الفداء به این سیف متقلد می‌شوند، و نفس تقلد ایشان به این شمشیر، دلیل بر مأموریت و قیام ایشان به جهاد است، چنان‌که ظاهر این روایات این است که آن حضرت در قتل اعداء الله از آن استفاده خواهند نمود، و این منافات با این‌که آن پیشوای عادل جهان از هر سلاحی که در زمان ظهور متعارف باشد استفاده نمایند ندارد.
مضافاً بر این‌که آن حضرت مؤید به جنود غیبیه و نصرت ملائکه می‌باشند، و غلبه و پیروزی ایشان بر اعداء و فتح شرق و غرب عالم به دست ایشان اعجازآمیز و به تأیید مستقیم الهی و مشتمل بر معجزات بسیار است. چنان‌که این احتمال نیز هست که تا موقع ظهور در اثر حوادث و اتفاقات بزرگ و

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۸

جنگ‌های جهانی سلاح‌های به اصطلاح پیشرفته منهدم شوند و سلاح‌های ساده متداول گردد.
در هر حال، قدر مسلم این است که به هر صورت و به هر نحو گذشت زمان جریان یابد، حضرت مهدی ارواحنا فداه ظهور به سیف و جهاد می‌نمایند و با تقلید به سیف ذوالفقار نیز عملًا این برنامه را اعلام می‌فرمایند و منصور به رعب و مؤید به نصرت و تأیید خداوند قادر متعال می‌باشند و از هر سلاحی لازم باشد در تشکیل حکومت حقه جهانی اسلامی استفاده می‌نمایند.
در پایان تذکراً عرض می‌شود در رساله (پاسخ به ده پرسش)، دو پرسش و پاسخ در ارتباط با این مطالب نوشته‌ام می‌توانید به آن رساله یا کتاب (امامت و مهدویت؛ ج ۲ ص ۴۴۴ تا ص ۴۵۰) هم مراجعه نمایید.
«اللهم انا نرغب الیک فی دولهٔ کریمهٔ تعز بها الإسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین».

موضع علما در هنگام ظهور

۱۵۹. این‌که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وقتی ظهور کند اکثر مراجع فتوا می‌دهند که ایشان امام نیست و او را بکشید به چه معناست؟

ج. آنچه در روایات آمده، بیشتر نظر به علماء معاندین و مخالفین و درباری و جیره‌خوار حکومت‌ها دارد، ولی علماء عاملین از منتظرین با معرفت آن حضرت محسوب می‌شوند.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۸۹

فصل پنجم: جهان پس از مرگ

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۱

اثبات معاد

اثبات معاد، لازمه اثبات عدل الهی

۱۶۰. آیا برای اثبات معاد نیاز به اثبات عدل الهی است؟

ج. معاد و عود ارواح به ابدان دنیوی، اصل مهم تبلیغ انبیاء عظام و آیات قرآن مجید در کنار مبدأ و ایمان و اعتقاد به خالق یگانه و یکتای جهان خداوند قادر عالم حکیم و صاحب اسماء الحسنی است.

اتصاف به آن صفات کمالیه جمالیه و جلالیه، مقتضی معاد و بازگرداندن ارواح به اجساد است. بدون معاد و ثواب و جزاء اخروی و تجدید وجود جسمانی و نو شدن علاقه‌ی سابقه روح به جسم، اسماء الحسنی بی‌تفسیر می‌ماند و بسا که عکس آنها صادق شود.

کمال معانی حکیم و عادل و حکمت‌داشتن خلقت و بیهوده و عبث‌نبودن دنیا به وجود عقبی است. می‌شود بگوییم همان‌طور که لولا الدنیا لما تکونت العقبی، لو لا العقبی لما خلقت الدنیا. کمال ربط دنیا و عقبی به یکدیگر، از آیات کریمه قرآن مجید ظاهر و آشکار است. در کنار بیان وجود مبدأ و آفریننده جهان و خلاق کون و مکان، معاد بیان شده و عدم انفکاك آنها از یکدیگر اثبات گردیده است.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۲

خلق عالم، عبث و بازی نیست و خداوند از خلق عبث و باطل، منزه است و عبث و باطل‌نبودن خلق بدون معاد، مفهوم و معنی ندارد. عقبی و معاد، مثل علت غایی دنیا است و دنیا، مثل علت وجودی عقبی است که خلقت خالق، به هر دو، کامل و از عیب و نقص و بیهوده‌کاری منزه می‌باشد، و خلاصه ربط تام و تمام بین این دو پدیده- که عالم خلقت بر آن استوار است- برقرار می‌باشد. خلقت این دنیا با این همه عوالم پهناور و پر از آیات الهی، و بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب همه با خلقت عقبی و عالم و عوالم اخری- که به مراتب، اوسع و اوسع از این عالم است- معنی می‌شود.

افراد بشر و انسان‌های مرکب از جسم و روح، چنان‌که در دنیا بودند ظهور می‌یابند. همان انسان دنیا، آنجا حضور دارد. از جهت بعض خصوصیات حاشیه‌ای، مثل مکان و زمان فرق دارند، چنان‌که در دنیا نیز مکان و زمان یك انسان عوض می‌شود، ولی انسان و

زید و عمر، همان انسان و زید و عمر است، چنان‌که در دنیا، انسان و فرد یک‌صد ساله و هزار ساله همان طفل نوزاد روز نخست است با قدر مشترک واحد؛ این همان است و آن همین است.

وجود جسمانی و روحانی آن نوزاد در آن حال و در این حال یک صد سالگی محفوظ و برقرار است. البته استعدادات آن طفل نوزاد به تدریج ظاهر می‌شود، چنان‌که گاهی هم نقصان می‌پذیرد و بسا که در عالم عقبی هم، این ظهور بالاتر و بیشتر از ظهور استعداد طفل یک روزه با آدم صد ساله گردد.

غرض این‌که، معاد و این ارتباط دنیا و عقبی و عود ارواح به اجساد به هم پیوسته و وابسته‌اند، هر چند ما از درک چگونگی این عوالم عاجز باشیم یا حتی شبهه‌هایی از قبیل همان شبهه‌هایی که منکرین معاد و حشر اجساد می‌کردند و قرآن کریم به آنها جواب می‌دهد داشته باشیم.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۳

آیات کوبنده قرآن مجید، مثل این آیه

قُلْ كُونُوا حِجارَةً أَوْ حَديداً أَوْ خَلْقاً مِمَّا يكْبُرُ فی صُدُورِكُمْ ۱۵۳] به آنها هشدار می‌دهد. یا این آیات

اوَ لَمْ يرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصيمٌ مُبينٌ وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِىَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يحْيى الْعِظامَ وَ هِىَ رَميمٌ قُلْ يحْييهَا الَّذى أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَليمٌ الَّذى جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ اوَ لَيسَ الَّذى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَليمُ ۱۵۴] بشر فراموش‌کار که آفرینش خود را فراموش کرده- می‌گوید: چه کسی استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ او احیاء استخوان‌ها را به خودش یا ناتوانی مثل خودش نسبت می‌دهد. خلقت خود را که خداوند قادر دانا آفریده، فراموش کرده و می‌پرسد: «من یحیی العظام و هی رمیم؟» قرآن جواب می‌دهد: آن‌که او را آفریده، و از عدم به وجود آورده است، استخوان‌ها را زنده می‌گرداند؛ آن که به هر خلق و آفرینشی دانا است، آن که آسمان‌ها و زمین را آفریده است. آیا او توانا نیست که بشر را بازگرداند؟

مسأله معاد با مسأله مبدأ و علم و قدرت و حکمت الهی در کمال ارتباط است و با اثبات مبدأ، معاد هم ثابت است. انکار عالم برزخ و عالم آخرت و حشر و نشر و کتاب و حساب و تفصیلات مذکور در قرآن مجید و روایات صحیحه در

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۴

قبال قدرت خداوند متعال- که اوصاف علم و قدرتش را بشر بالعیان در وجود خودش و در این همه عوالم بزرگ و کوچک جهان می‌بیند و قرآن آنها را در این آیه بر می‌شمارد که

قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِماتُ رَبِّى وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً[۱۵۵]- و استبعاد آن، چه ارزشی دارد؟ از چه کسی احیاء موتی را بعید می‌دانید؟ آیا از آن که خدا می‌فرماید توان خلق مگس و پشه‌ای را ندارد، از آن که از خلق یک ذره و درک حقیقت آن عاجز است، از آن که مالک خودش نیست، احیاء موتی را استبعاد می‌کنید یا از خداوند قادر حکیم، خالق آسمان‌ها و زمین و ملائکه و عرش و کرسی و ابر و باران و کهکشان‌ها؟ چه جای استبعاد است؟!

کدام یک از مظاهر این عالم و کائنات آن وجودش به نظر انسان- اگر تجربه نکرده باشد- مستبعد نیست؟ خلقت انسان و حیوان و کوه و گیاه را چون علی‌الدوام می‌بینند، استبعاد می‌کنند، ولی اگر همان‌طور که قرآن دستور می‌دهد تفکر کنند و نظر کنند همه عجیب، و خلقت همه حیرت‌افزا و معرفت‌آفرین است. در اینجا افراد خلق شده و تجربه وجود آنها را ملاک اظهارنظر قرار ندهید.

قدرت الهی را که علی‌الدوام می‌بینید و تجربه می‌کنید، معیار قرار دهید تا بفهمید که احیاء موتی در جنب قدرت الهی چیزی به حساب نمی‌آید

«أو لَيسَ الَّذى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَنْ يخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَليمُ»[۱۵۶]

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۵

از مرگ تا قیامت

راه نجات از فشار شب اول قبر

۱۶۱. بهترین عملی که انسان را از فشار شب اول قبر محفوظ می‌دارد چیست و چگونه می‌توان شب اول قبر را راحت‌تر گذراند؟
ج. باید به اطاعت و بندگی خدا بپردازید و از انجام حرام دوری نمایید و با اهل و عیال خود با اخلاق خوب رفتار نمایید و از ناسزاگفتن و فحش به آنها و دیگران و نیز ضایع‌کردن نعمت‌ها خودداری کنید.

فشار قبر نداشتن بعض اموات

۱۶۲. اگر انسانی شب جمعه یا روز جمعه فوت کند، آیا برای همیشه از فشار قبر در امان هست؟ انسانی که مرده ولی هنوز دفن نشده آیا فشار قبر بر او نازل می‌شود؟
ج. انسانی که در شب یا روز جمعه فوت نماید، طبق روایات وارده، فشار قبر ندارد. و نسبت به قسمت دوم سؤال، اگر جسد باشد و در قبر نباشد، وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است، و زمانی که روح از بدن جدا می‌شود برزخ او شروع می‌شود هرچند هنوز دفن نشده باشد. این وقایع به طور اجمال مورد اعتقاد است، اما نسبت به تفصیل آن از لحاظ این‌که یا معرفت به آنها لازم نیست و یا این‌که معرفت به آنها در این عالم میسر نیست، تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می‌شود.

وضعیت ارواح اموات تا قیامت

۱۶۳. انسان‌هایی که تا الان فوت کرده‌اند کجا

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۶

هستند؟ آیا همه آنها در یک مکان و منتظر روز قیامت‌اند؟
ج. جسم آنها در این دنیا است و روح آنها همراه بدن مثالی در عالم برزخ می‌باشد و متناسب با اعمال خود در این دنیا، در عالم برزخ از رحمت یا نقمت الهی برخوردار و یا گرفتار هستند تا روز قیامت.

قیامت

معاد جسمانی و روحانی

۱۶۵. عده‌ای می‌گویند در روز رستاخیز، روح در کالبد جسم می‌رود و در بهشت و جهنم وقتی وارد می‌شود جسم و روح با هم است که از میوه‌های بهشتی تناول می‌کند و عده‌ای با این مورد مخالف هستند و می‌گویند روح تنها به بهشت و جهنم می‌رود. کدام صحیح است؟
ج. قول اول صحیح است، یعنی جسم و روح با هم به بهشت یا جهنم می‌روند و این مطلب از قرآن و روایات استفاده می‌شود و جای شک و شبهه‌ای نیست.

معاد جسمانی؛ عام یا خاص

۱۶۶. آیا فقط روح به جسم دنیایی خود عود می‌نماید یا سائر مظاهر عالم آخرت از ثواب و عقاب و بهشت و جهنم و صراط و میزان نیز جسمانی است؟

ج. بهشت و نعمت‌های آن و دوزخ و عذاب‌های آن، بر حسب آیات قرآن مجید و روایات صحیحه متواتره، جسمانی است و صراط و میزان نیز جسمانی است که همان افراد- که معاد جسمانی دارند- از آن عبور می‌نمایند. البته در

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۷

آنجا جلوات و برنامه‌های روحانی و معنوی بسیاری در صورت‌های گوناگون هست که در مجموع، عالم عقبی به آن امور جامع‌تر و گسترده‌تر می‌باشد که تصور آنها به طور تفصیل در این عالم برای ما ممکن نیست. آوازهای پرندگان بهشتی، هم گوش جسمانی را می‌نوازد و هم ارواح را به سوی معارج روحانی پرواز می‌دهد.

اجمالًا چنان است که انسان با روح و جسم دنیایی یا از همه متمتع و بهره‌مند می‌شوند یا گرفتار آن عذاب‌های جسمانی می‌گردد، در عین حال که عذاب روحانی یا ثواب روحانی نیز هست. در دعای شریف کمیل است که

«فَهَبْنِی یا إِلَهِی وَ سَیِدِی صَبَرْتُ عَلَی عَذَابِکَ فَکَیفَ أَصْبِرُ عَلَی فِرَاقِکَ وَ هَبْنِی صَبَرْتُ عَلَی حَرِّ نَارِکَ فَکَیفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَی کَرَامَتِکَ»

اعتقاد به این امور، همه به طور اجمال لازم است.

علم به زمان وقوع قیامت

۱۶۷. آیا چهارده معصوم علیهم‌السلام از تاریخ روز قیامت خبر دارند یا خیر؟

ج. بر حسب ظاهر بعضی از روایات و اخبار، خبر ندارند.

کودکان و حسابرسی قیامت

۱۶۸. بچهیی که در سن کودکی از دنیا می‌روند فرصتی برای به فعلیت رساندن باطن خود ندارند. تکلیف آنها در روز قیامت چیست؟

ج. فرزندان اهل ایمان با ایمان محشور می‌شوند و فرزندان کفار امرشان با پروردگار است و او غفور و حکیم و عادل است.

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۸

وجود فعلی بهشت و جهنم

۱۶۹. آیا بهشت و جهنم در حال حاضر وجود دارند یا در آخرت، و هنگام پاداش و کیفر آفریده می‌شوند؟

ج. مستفاد از آیات و روایات این است که بهشت و جهنم، در حال حاضر، مخلوق و موجودند. اگر کسی بگوید وجود بهشت و جهنم قبل از یوم الجزاء بی‌فایده است یا این‌که به حکم

کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ إِلّا وَجْهَهُ ۱۵۷] بهشت و جهنم هم هلاک و نابود می‌گردند، جواب این است که فایده وجود آن، تشویق خوبان به اعمال خیر و تهدید دیگران به آثار گناه و معصیت است، و اما هلاکت آنها ممکن است مثل جنت و جهنم و عرش و کرسی و

میزان و صراط داخل در مستثنی (وجه الله) باشند.

آخرین واردشونده به بهشت

۱۷۰. نام آخرین کسی که به بهشت می‌رود چیست؟

ج. مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه این حدیث را نقل کرده است:

«أَوْحَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنَ الْمُغْتَابَ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ إِنْ لَمْ يتُبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يدْخُلُ النَّار»[۱۵۸]

خداوند به موسی بن عمران وحی فرمود: به درستی که غیبت کننده اگر از گناه خود توبه بکند آخرین کسی است که به بهشت می‌رود و اگر توبه نکند اولین

معارف دین، ج۳، ص: ۱۹۹

کسی است که وارد آتش می‌شود.

کیفیت عذاب جهنم

۱۷۱. عذابی جهنم آن طور که بیان شده از آتش خواهد بود. سؤال اینجاست که چرا این عذاب از سرما و یخبندان نخواهد بود. در صورتی که اگر آماری از تلفات هر دو را در سال در این دنیا بگیریم شاید تلفات سرما و یخبندان بیشتر هم باشد.

ج. عذاب الهی در جهنم به آتش است ولی ممکن است در جای دیگری برخی از مجرمین را خداوند به عذابی دیگری نیز کیفر نماید و خداوند متعال اعلم است به آنچه انجام می‌دهد.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۰

فصل ششم: معارف قرآنی

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۲

آیات الاحکام

ادله خمس

۱۷۲. در آیه ۴۳ سوره مبارکه انفال، پرداخت خمس فقط به غنایم جنگی منحصر شده است، و این آیه شریفه تنها آیه‌ای است که قرآن مجید درآن به صراحت، پرداخت خمس را واجب کرده است. امّا اکنون بر فتوای فقهای معظّم کثرالله امثالهم خمس به هفت چیز تعلّق می‌گیرد. صدور این فتاوا و نظرات بر چه اساسی صورت می‌گیرد؟

ج. استدلال به آیه بر وجوب، در اعم از غنایم جنگی و غیر جنگی، عدم انحصار مفهوم غنیمت به غنایم جنگی است و مناسبت حکم و موضوع و کلیت احکام است که کریمه در موارد و مناسبات خاصی بیان شده است و حکم، اختصاص به خصوص آن مورد ندارد. علاوه، در روایات وارده از اهل بیت علیهم‌السلام- که بر حسب احادیث ثقلین، یگانه مرجع مورد اعتماد و منصوص هستند-

مراد از آیه، عموم غنایم و فواید و عواید است.

فتاوای علما و فقها و احکام شرعیه بر اساس موازین بسیار دقیق و مدارک و اسناد معتبر قرآنی و روایی است. بزرگ‌ترین بلکه یگانه خطری که در فقه مورد نظر فقیه است، خطر فتوای به رأی و به غیر دلیل مقبول و حجت عند الله است. برای اطلاع کامل می‌توانید به تفسیر آیه در کتب تفاسیر در آیات الاحکام و فقه،

مراجعه نمایید. حقیر نیز در اول کتاب (فقه الخمس) آن را مطرح نموده‌ام.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۳

نماز در سفر

۱۷۳. آیه ۱۰۰ سوره نساء راجع به شکسته‌بودن نماز است. می‌خواستم بدانم از روی چه مبنایی تشخیص دادهید که آن آیه دلالت بر این دارد که مطلقاً باید در (سفر) نماز شکسته خوانده شود؟ چون به عربی ریشه کلمه ضرب (هنگام جنگ) به کار برده شده نه سفر (هنگام سفر).

ج. گرچه آیه شریفه ظاهرش انحصار تقصیر در صورت خوف است و لکن روایات معتبره وارد در ذیل آیه، دال بر عمومیت آیه نسبت به مسافر غیر خائف نیز می‌باشد.

یکی از آن اخبار، صحیحه زراره و محمد بن مسلم است از امام باقر علیه‌السلام که حضرت برای وجوب صلاهٔ قصر برای مسافر غیر خائف بر آیه مذکور تمسک می‌نمایند و از جهت مفصل‌بودن روایت به مجامع روایی از قبیل کتاب من لایحضره الفقیه ۱۵۹] مراجعه نمایید، بلکه ممکن است گفته شود که ذکر خوف در آیه شریفه از جهت غالب است به جهت این‌که غالب مسافرها در زمان سفرشان از دشمنان و راهزنان می‌ترسیدند و الا وجوب قصر نسبت به غیر خائف هم می‌باشد. راجع به این آیه، حقیر نیز در مقدمه کتاب (القول الفاخر فی صلاهٔ المسافر) توضیحات لازمی عرض کرده‌ام می‌توانید مراجعه نمایید.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۴

ولایت در قرآن

تبعیت از ولایت

۱۷۴. در کدام یک از آیات قرآن آمده است که علاوه بر دوست‌داشتن اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام باید از آنها تبعیت کنید و اطاعت آنها بر شما واجب است؟

ج. در این آیه مبارکه

أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنكُمْ ۱۶۰] زیرا منظور از أولی الامر حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند که پاک و مطهّر از گناه و خطا و اشتباه هستند.

ادله علم معصومین علیهم‌السلام

۱۷۵. بر اساس کدام آیه یا کدام حدیث نبوی توان ثابت کرد که معصومین علیهم‌السلام دارای علم غیب بودهند زیرا خدا به حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله فرماید: بگو من علم غیب نمی‌دانم؟

وَلَا یحِیطُونَ بِشَیءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاء[۱۶۱] و عَالِمُ الْغَیبِ فَلَا یظْهِرُ عَلَی غَیبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ ۱۶۲]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۵

نمونه‌ای است از آن آیات و علاوه، واضح‌ترین دلیل بر علم غیب آن بزرگواران، خبر آنها از مغیبات و حوادث آینده است که به تواتر، ثابت و مسلم است.

آیه تطهیر

۱۷۶. آیا سیاق آیه تطهیر درباره زنان پیامبر است؟ و اگر آری، سیاق مهم‌تر است یا روایت؟

ج. اگر در آیه شریفه تطهیر

انَّمَا یرِیدُ اللّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً[۱۶۳] دقت شود ملاحظه می‌شود که ضمیر مخاطب به صورت جمع مذکر آمده است که نشان می‌دهد سیاق ترک شده است، و مقصود همسران پیامبر صلی‌الله علیه وآله نیست. علاوه بر این‌که اجتماع رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله و سلم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین علیهم‌السلام تحت کساء و نزول آیه تطهیر در شأن آنها سند صحیح بلکه متواتر دارد.

فنون قرآن و آداب آن

رسم الخط

۱۷۷. آیا رسم الخط قرآن امری توقیفی است؟ و اگر خیر، آیا کتابت قرآن به شیوه رسم الإملاء جایز است؟ استفاده از شیوه رسم المصحف در نگارش آیات رجحان شرعی بر رسم الإملاء دارد یا خیر؟

ج. رسم الخط توقیفی نیست بلکه رسم الخط برای حفظ کلمات قرآن است که باقی بماند و به آیندگان برسد. و رسم الاملاء مقدم بر رسم المصحف است زیرا

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۶

رسم المصحف در بسیاری از موارد و برای بسیاری از کسانی که قرآن خوانند سبب اشتباه و غلطخواندن می‌شود در حالی که بر طبق رسم الاملاء به سهولت و صحیح خوانده می‌شود.

پیرامون تفسیر و ترجمه

تفسیر عرفانی از قرآن

آیه مِمَّا خَطِیئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا[۱۶۴] را برخی این گونه تأویل نمودهند:

فهی التی خطت بهم ف-: ادخلوا فی بحار العلم بالله و هی الحیرة

فادخلوا ناراً فی عین الماء أو ناراً کائنهٔ فی عین الماء لیفنیهم عن انفسهم و یبقیهم بالحق فلم یجدوا من دون الله انصاراً فکان الله عین أنصار هم فهلکوا فیه الی الابد.

ولا- تذر علی الارض ... من الکافرین ... دیاراً ... إنّک ان تذرهم أی تدعهم و تترکهم یضلّوا عبادک أی یحیرهم فیخرجوهم من العبودیهٔ إلی ما فیهم من أسرار الربوبیهٔ.

آیا این گونه تأویلات صحیح است؟

ج. تأویلات مذکور اساس ندارند و تفسیر قرآن و تأویلش به این نحو تأویلات جایز نیست، زیرا تفسیر به رأی شمرده می‌شود و این امور از ذوق کسانی است که خود را از عرفاء می‌شمارند و اشکالات زیادی بر تفسیر و تأویل آنها وجود دارد که تمامشان باطل است و از باطن آن بویی نبرده‌اند.

مفسران قرآن

۱۷۸. آیا هر مسلمانی به خودی خود می‌تواند مسائل

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۷

دینی خویش و احکام شرعی را از قرآن کریم استنباط کند و نیاز به مفسّر مورد اعتمادی که خود قرآن یا پیامبر خدا صلی‌الله علیه وآله معرفی نموده باشند نداشته باشد؟

ج. قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام با هم حجّت هستند، نه به تنهایی یعنی در زمان حضرت رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه، قرآن و حضرت رسول حجّت بودند و در زمان حضرت امیر، قرآن و حضرت امیر و در زمان امام حسن مجتبی، قرآن و امام مجتبی علیه‌السلام و همین طور تا آخر ائمه علیهم‌السلام ۱۶۵] و اگر کسی تنها به قرآن، اکتفا کند گمراه می‌شود و به احکام الهی نمی‌رسد و در خطا می‌ماند که نتیجه‌اش حزن و اندوه دایم و عذاب و هلاکت ابدی است، و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه‌ای قرار نمی‌دهد و باید دانسته شود که قرآن مشتمل بر آیات محکمه و آیات متشابه است؛ نسبت به آیات متشابه که هیچ‌کس نمی‌تواند مقصود را که دارای احتمالات متعدّده است اظهار نظر کند و یک احتمال را در بین احتمالات، به ظنّ و گمان خود اختیار کند چون عمل به ظن و استحسان است نه عمل به قرآن بلکه باید معنی آیه توسّط مفسّری که عقلًا و نقلًا، معصوم است و خطا و گناه نمی‌کند بیان شود و آنها خاندان عصمت و طهارت یعنی ائمه هدی علیهم‌السلام که قرآن بر آنها نازل شده می‌باشند، و همچنین در محکمات هم، هر کجا احتمال متعدد باشد، حجت، قول امام معصوم علیه‌السلام است.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۸

تفسیر به رأی

۱۸۰. گروهی هستیم که درباره موضوعات خاصی تفسیر را تورق می‌کنیم تا جواب سؤالات قرآنی خود را بیابیم. اگر چه با تکیه بر تفسیر پیش می‌رویم گاهی هم نکاتی در مورد سؤالاتمان از آیات به ذهن خودمان می رسد که به عنوان فرضیه نه یک نظر قطعی و جزمی بیان می کنیم و بر سر آنها مباحثه انجام می‌دهیم. آیا این‌کار ما مصداق تفسیر به رأی است؟

ج. قرآن مجید، وحی الهی و کتاب دین و عقیده و توحید و کتاب اخلاق و کتاب تعلیمات و نظامات مدنی و سیاسی و نسخه کامله درمان دردهای اجتماعی و کتاب حکمت و بشارت و موعظه و هدایت و در کلّ، کتاب حیات و زندگی و راهنمای راه کمال دنیا و آخرت و عروج به معارج بلند انسانی و روحانی است، چنان‌که می‌فرماید

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ ۱۶۶] قَدْ جَاءتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِی الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ۱۶۷] برای این بر رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله و سلّم نازل شده است که مردم را با آن از ظلمات و تاریکی‌ها نجات دهد و به نور و روشنایی برساند

كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ[۱۶۸] هیچ‌کس با قرآن همنشین نمی‌شود مگر این‌که از نقصان‌های

معنوی‌اش کاسته و

معارف دین، ج۳، ص: ۲۰۹

بر کمالات حقیقی و فضایلش افزوده می‌شود، علی هذا ارتباط با این کتاب که برهان خاتمیت دین اسلام و بلکه دلیل قاطع صحّت نبوت همه انبیاء سلف و معجزه جاویدان رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلّم است به هر صورت که توفیق آن حاصل شود ارزنده و مغتنم است؛ به صورت یادگیری قرائت و خواندن آن، به صورت حفظ آن در شکل تدبّر در آیات، در صورت بررسی تفسیر آن یا در صورت تعلیم و تعلّم انواع علوم مربوط به آن و در شکل دعوت مردم دنیا به دعوت و هدایت آن و در صورت‌های مستحسنه و ارزنده‌ی دیگر، همه کمال و فضیلت و موجب تقرّب به درگاه صاحب اصلی آن خداوند متعال است. بدیهی است با این تمسّک به قرآن مجید باید تمسّک به عترت و اهل بیت علیهم‌السلام نیز همراه باشد تا شخص از گمراهی و ضلالت در ضمان امان قرار بگیرد که بر حسب حدیث متواتر ثقلین فقط امان از گمراهی، به تمسک به قرآن و عترت حاصل می‌شود. در تفسیر قرآن مجید در هر کجا که دو معنی و دو تفسیر محتمل باشد، تنها تفسیر اهل البیت علیهم‌السلام حجّت و معتبر است و نظر و تفسیر دیگر، تفسیر به رأی و فاقد اعتبار است و آنچه را که برداشت نامیده‌اید، باید به تفسیر اهل البیت علیهم‌السلام وعلمای آشنا به این نوع تفسیر عرضه نمایید.

افضلیت قرائت متن عربی قرآن

۱۸۱. خواندن ترجمه قرآن کریم دارای ثواب بیشتری است است یا قرائت خود قرآن کریم؟

ج. خواندن ترجمه صحیح قرآن کریم بسیار خوب است و فضیلت و ثواب دارد و تا حدودی شخص را با قرآن مجید آشنا و مربوط می‌سازد، اما ثواب‌های خاص و مهمی که برای قرائت قرآن است به خواندن خود قرآن به همان الفاظ عربی اختصاص دارد.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۰

ترجمه هرچه هم دقیق و رسا باشد بالاخره کلام بنده و مخلوق است، و قرآن، کلام خدا و خالق و هرگز ترجمه قرآن را نمی‌توان مثل ترجمه کتاب‌های دیگر در کنار هم و مانند هم دانست. و بلکه در ترجمه‌های دیگر، بسا ترجمه از اصل رساتر و کامل‌تر می‌شود، اما در قرآن کریم و مثل کلمات ائمه طاهرین علیهم‌السلام، مثل نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، ترجمه هرگز به اصل نمی‌رسد.

به هر حال باید ترجمه قرآن را پله اول صعود به‌معارف الهی و حقایق غیر متناهی دانست و صعود را تا هر کجا ممکن است ادامه داد، و بدیهی است که تفسیر از سطح عمیق‌تر و غنای بیشتری برخوردار است و مفسّر باید علاوه بر تسلط به لغت عرب، آگاه به روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام درباره آیات قرآنی نیز باشد.

امکان و لزوم ترجمه قرآن

۱۸۲. نظر حضرتعالی درباره ترجمه‌های قرآن به خصوص ترجمه الهی قمشه‌ای چیست؟

ج. قرآن، وحی و کلام الهی است، و بیان مضمون آیات آن به زبان عربی کامل و تمام ممکن نیست، چون آن مضامین عالی را به هر جمله و لفظ و کلمه دیگر بگوییم حتماً کمبود دارد. ترجمه‌ها به طریق اولی چنان‌که باید، وافی نمی‌شود؛ اما اگر از طرف اشخاص مسلط به زبان و نکات فصاحت و بلاغت و اهل معرفت به مطالب و معانی آیات که همه بالنسبهٔ است ترجمه شود، ترجمه است.

و خصوص این ترجمه را چون فرصت بررسی نداشته‌ام در مقایسه با ترجمه‌های دیگر نمی‌توانم نظر بدهم، ولی فی الجمله در بعض موارد، نواقصی در آن دیده شده است که بر اساسی که بالا بودن کلام موجب می‌شود که بعض محققین آن را کم بگیرند، و لفظ کامل‌تر را انتخاب نمایند، در اصل نه می‌شود ترجمه را ممنوع

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۱

دانست- چون سبب آشنایی مردم به مطالب قرآن می‌شود- و نه می‌شود نسبت به آن سهل‌انگاری نمود و آن را کار آسانی دانست که همه از عهده آن برآیند.

نبوت و انبیاء در قرآن

خاتمیت

۱۸۳. آیا از آیه ۳۵ سوره اعراف می‌توان فهمید که ارسال رسل ادامه خواهد داشت؟

ج. حضرت محمد صلی‌الله علیه وآله خاتم پیامبران است و به ایشان نبوّت ختم شده است و در آیه شریفه

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكم وَ لكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيينَ ۱۶۹] بدان اشاره شده است. و آیه ۳۵ سوره اعراف دلالت بر استمرار ارسال رسل تا قیامت ندارد و در مقام بیان استمرار و عدم استمرار نیست، بلکه بیان این است که هر کس در برابر ارسال رسل، تقوی و اصلاح پیشه سازد (و هدایت آنها را پذیرد)،

فَلَا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَلَا هُمْ يحْزَنُونَ ۱۷۰]

عصمت حضرت یونس

۱۸۴. خداوند متعال در قرآن فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۲

إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيتِي قَالَ لَا ينَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ۱۷۱]

و در جایی دیگر فرماید:

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۷۲] چرا پیغمبر خدا، حضرت یونس که دارای درجه عصمت باشد خود را ظالم خواند در حالی که طبق آیه اول عهد و پیمان الهی به ظالمین نخواهد رسید؟

ج. در تفسیر این آیه شریفه، بعض مفسران ۱۷۳] فرموده‌اند: «انه کان مندوباً الی المقام فلم یکن ذلک محظوراً و انما کان ترک الاولی و قوله «کنت من الظالمین أی کنت من الباخسین نفسی ثوابها لو اقمت لأنه کان مندوبا الیه» طبق تفسیر این آیه شریفه کار حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه‌السلام ترک اولی بوده است نه ظلم. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به تفاسیر معتبر شیعی از جمله مجمع البیان و صافی مراجعه نمایید.

زبان قرآن

مخاطبان قرآن؛ مردان یا زنان

۱۸۵. چرا در قرآن مجید مخاطب به طور مخصوص زنان نیستند؟ و چرا گاهی راجع به زنان طوری صحبت می‌شود که انگار آنها اموال مردان هستند و

.۱۸۶

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۳

مردان باید با آنها با مساوات رفتار کنند و اگر سرکشی کردند می‌توانند حتی زنان را تنبیه کنند؟

ج. گرچه خطاب آیات شریفه و بسیاری از ضمایر آن به لفظ مذکر است ولی در واقع مخاطب جمیع مکلفین هستند و خطابات مشترک بین زنان و مردان است و نعیم بهشت نیز اختصاص به مردان ندارد و زنان مؤمنه نیز مشمول آن هستند هم‌چنان‌که عقوبات و عذاب اخروی هم برای گنهکاران؛ چه زن باشند و چه مرد شامل همگان می‌شود.

قال الله تعالی:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ[۱۷۴] در این آیه سوره احزاب دقت کنید کاملا مطلب بر شما روشن می‌شود إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ ...[۱۷۵] که در همه ارزش‌های حقیقی همه علی السویه‌اند.

گردآوری و وثاقت قرآن

گردآورنده

۱۸۷. برخی افراد اظهار می‌دارند که قرآن طی دوران پیامبر صلی‌الله علیه و آله گردآوری شده، اما عده دیگری می گویند قرآن طی دوران خلفا جمع‌آوری شده است. به نظر شما، آیا پیامبر چنین امر مهمی را به افراد بعد از خویش سپرده است؟

ج. گردآورنده قرآن حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه‌السلام است که

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۴

طبق روایات معتبره پس از رسول خدا صلی‌الله علیه وآله و به سفارش آن حضرت قرآن را جمع‌آوری نمودند.

مصونیت از تحریف

۱۸۸. از آنجا که قرآن در زمان عثمان گردآوری شده و احتمال بدعت هم به واسطه عثمان و هم به واسطه اصحابی که آیات قرآن را ذکر می‌کردند بوده است، چگونه می‌توان صحت و سلامت کامل آن را به اثبات رساند؟

ج. چون اسلام، خاتم ادیان است و پس از آن نبوّت و رسالتی نیست، قرآن را خداوند متعال از گزند حوادث دوران و دستبرد اهل طغیان حفظ می‌فرماید که رشته‌ی هدایت الهی منقطع نشود، و قرآن که معجزه باقیه و دلیل صحّت نبوّت و پیغمبری همه انبیا است باید تا انقراض عالم باقی باشد و هیچ تحریفی در آن صورت نپذیرفته است.

حقیر در این رابطه رساله‌ای به نام (القرآن مصون من التحریف) و بحثی در کتاب (مع الخطیب) با عنوان (صیانهٔ الکتاب من التحریف) دارم، مراجعه نمایید. تذکر این نکته در اینجا مناسب است که احتمال این‌که چیزی از قرآن جمع‌آوری نشده باشد، بر حسب مبانی اهل سنت به طور جزم و قطع مردود نیست، اما بر حسب مبانی شیعه که ائمه معصومین علیهم‌السلام را عدل قرآن و عالم به جهات قرآن می‌شناسند، تصدیق و تأکید ائمه علیهم‌السلام بر این‌که کل قرآن همین است که در دست همه امت است و آیه‌ای از آن که منسوخ التلاوهٔ نباشد ساقط نشده، حجت قاطع بر عدم نقیصه است.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۵

دلالت آیات قرآن

۱۸۹. آیا قرآن ظنّی الدّلالهٔ است؟

ج. بعضی از آیات قرآنی ظنی الدلالهٔ و بعضی قطعی الدلالهٔ است و هر دو حجت است.

عدم وجود تناقض در آیات

۱۹۰. گاهی اوقات در مطالعات خود در قرآن به تناقضاتی برخورده‌ام مثل این‌که قرآن بارها مرکز تفکر انسان را قلب معرفی می‌کند و هر چند مفسرین منظور از قلب در قرآن را چیز دیگری دانسته‌اند، اما در نهج البلاغه صراحتاً می‌بینیم که امام علی علیه‌السلام منظور از قلب را همان قلبی که درون سینه ماست معرفی می‌کند و این در حالی است که امروزه همه به خوبی می‌دانند که مرکز تفکر انسان مغز است. در مورد تحدی‌طلبی قرآن نیز تاکنون اشخاص بسیاری به مقابله برخاسته‌اند و به ظن بسیاری، آثار آنها از آیات قرآنی بهتر بوده‌اند و نمونه آخر همان کتاب فرقان الحق می‌باشد که از حیث بلاغت و فصاحت و معنا و هماهنگی و عدم تضاد، ادعای برتری بر قرآن را دارد. بر چه اساسی باید برتری قرآن را بر دیگری آثار اثبات کرد؟

ج. نسبت تناقضات آن هم آشکار به قرآن مجید واضح‌البطلان است. اگر این چنین بود پس از هزار و چهار صد سال که این کتاب در همه دنیا مطرح است، فلاسفه بزرگ جهان به دقت آن را هزارها بار مطالعه کرده‌اند و خاورشناسان از مسیحی و غیر مسیحی آن را با کمال توجه زیر نظر برده‌اند، این تناقضات آشکار را به دنیا اعلام می‌کردند نه این‌که در مقابل آن اظهار خضوع نمایند و مثل شبلی

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۶

شمیل مسیحی بگوید:

انی و ان اک قد کفرت بدینه‌هل اکفرن بمحکم الآیات

در این آیات تناقضی نیست و اشاره‌ای است اجمالی نه تفصیلی به ادوار خلقت و جواب کل این حرف‌ها همان فرمایش حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام است که به آن حضرت عرض شده بود که کندی فیلسوف می‌خواهد به گمان خود راجع به وجود تناقض در قرآن بنویسد.

شخصی به امر حضرت بی‌آن‌که بگوید آنچه را می‌گویم از امام گرفته‌ام، گفت: اگر بر تو پس از زحمتی که کشیدی آورنده بگوید مراد من غیر از این است که تو گمان کرده‌ای چه جواب می‌دهی؟ کندی گفت: این کلام بزرگ است. از تو نیست. او فاش کرد که حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرموده‌اند. کندی تصدیق نمود و توبه کرد.

اثبات تناقض در کلام متکلمی، مثل قرآن که از حیث مضامین در بین کتاب‌های مذهبی اول و در فصاحت و بلاغت هم معجزه است و نیز پیداکردن تناقض امکان‌پذیر نیست.

تحدی‌طلبی قرآن (نه تعدی) از عصر نزول اعلام شد و آیه فصیح و بلیغ

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ ...[۱۷۶] و آیه

قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۷

الْقُرْآنِ لَا یأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا[۱۷۷]

این تحدی در همان عصر پیغمبر، حقانیت نزول وحی و آسمانی‌بودن قرآن را ثابت نمود و بلغاء بزرگ، مثل ولید بن مغیره و کل فصحاء عرب که در فن سخن و فصاحت و بلاغت بالاترین درجات را داشتند، در برابر این تحدی زانوی عجز بر زمین زدند و هم اکنون هم این تحدّی زنده است و مورد اعتراف و قبول فصحاء بوده است و به قول بوصیری در وصف آن می گوید:

ردّت بلاغها دعوی معارضهاردت الغیور ید الجانی عن الحرم

در خود عالم اسلام هزارها از فصحا و بلغاء ظهور کرده و همه در مقابل قرآن خضوع کامل اظهار نموده‌اند.

اگر چنین بود، مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌توانست آن‌گونه رسا و بالا از قرآن ستایش نماید. تعجب است که مهملات کتاب فرقان الحق را که مورد مضحکه بلغا است می گویید ادعاء برتری بر قرآن را دارد، مثل این‌که کتاب خاله موشه را کسی از گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ بالاتر بگوید. (اگر چه این مثال هم کم است).

من صرف وقت را در پاسخ به این سخنان، ضایع‌کردن عمر می‌شمارم و در این دنیای سخن و فصاحت و بلاغت عرب از مسلمان و مسیحی و ملحد یک نفر را پیدا کنید که مهملات فرمان الحق را با مثل کتاب‌های عادی ادب قابل قیاس بداند.

جمع بین آیات ارسال رسل و عدم وجود رسول در بعض اقوام

۱۹۱. در آیات قرآن به تناقضاتی برخورده‌ام مثلًا چرا برای هدایت دیگر ملل، حتی یک نبی هم فرستاده نشد؟ قرآن، بیان می‌کند که ما کسی و یا گروهی را

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۸

عذاب نمی‌دهیم مگر این‌که فرستاده‌ای برای آنها مبعوث نماییم:

مَّنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یهْتَدی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یضِلُّ عَلَیهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولًا[۱۷۸] این مسأله نیز از دو جنبه قابل بررسی است: سلب آزادی انتخاب، و کوربودن این نوع عذاب. در مورد نخست، خود قرآن بیان می‌کند که در پذیرش دین اجباری نیست:

لَا إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَّبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی فَمَنْ یکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیؤْمِن بِاللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ۱۷۹] اگر این‌گونه باشد؛ پس، چرا خداوند، ملت‌ها را مجبور به پذیرش دین جدید می‌نماید؟ اما در مورد دوم؛ فرض می‌نماییم کسانی که از پذیرش نظر پدیدآورنده گیتی امتناع می‌ورزند، مستحق چنین عذابی باشند؛ گناه بچه‌ها، نوزادان و کسانی که در رحم مادرانشان هستند، چیست؟

ج. در مطالبی که نوشته‌اید و به گمان خود یکی از تناقضات واقع در قرآن را نشان داده‌اید، چند مورد اشتباه است و چیزی که در این آیات یافت نمی‌شود تناقض است.

الف) هدف‌مندبودن عذاب از آیاتی که نقل کرده‌اید استفاده نمی‌شود و این‌که کسی بگوید خدا پیغمبران را فرستاد و به مردم امر و نهی فرمود تا آنها مخالفت

معارف دین، ج۳، ص: ۲۱۹

کنند و آنها را عذاب فرماید هرگز صحیح نیست و توهم نمی‌شود، بلکه مطلب از این قرار است که خدا بر حسب حکمت، بندگان خود را هدایت فرموده، به وسیله عقل و اسباب تکوینی او را هدایت فرموده چنان‌که تشریعاً هم به وسیله انبیا هدایت فرموده است و راه راست و خیر و صلاح و نجات و رستگاری و راه خلاف و فساد را به بشر نشان داده است و به او آثار سوء گناه و مخالفت را

نشان داده و این‌که او را مورد مؤاخذه و عقاب و عذاب قرار دهد اعلام نموده است، اما به این معنی نیست که راه صواب و راه خطا را به او نشان داده برای این‌که او مخالفت کند تا او را عذاب نماید.

نباید برنامه صحیح عالی بعثت انبیاء را که هدف از آن کمال انسان‌ها است به عکس و به این زشتی تفسیر نمود.

ب) راجع به خشم خدا و سلب آزادی انتخاب از مردم و اکراه آنها بر ایمان و تسلیم و استبداد خدا و این الفاظ و اصطلاحات که خدا از آن منزه است باید بدانیم که نگاه ما به جهان و مسائل مربوط به انسان و حقوق بشر بر اساس جهان‌بینی الهی و توحیدی است، نه جهان‌بینی مادی و لائیکی و الحادی. در جهان‌بینی الهی خدا خالق و همه مخلوق و او مالک و همه مملوک و او رازق و همه مرزوق و او قادر و همه عاجز.

در این جهان‌بینی هر چه سخن گفته می‌شود از مرتبه تسلیم بنده و قبول او است.

کمال همه به این است که او را بپرستند و حکم او را پذیرا باشند. کسی حق معصیت و مخالفت امر خدا را ندارد، اگرچه تکویناً مختارند، اما تشریعاً باید در محدوده هدایت و تعلیمات وحیانی اعمال اختیار نمایند

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا[۱۸۰]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۰

هست و امر و نهی و حلال و حرام و نهی از ظلم هم هست و عقوبت بر گناه و مؤاخذه هم بر فعل مناهی و معاصی و ملاهی هم هست. تهدید به قطع نعمت‌ها و نزول بلا و آنچه بر بعض اقوام به واسطه گردنکشی و تکبر در برابر هدایت انبیا شد نیز هست. عالم مخلوق خدا است و اداره آن با او است و نظام همان نظام است که بخشی از آن تکویناً برقرار و در بخش اختیار بشر تشریعاً برقرار می‌شود.

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ معنایش به خودواگذاری بشر نیست و جمله اخباریه را نباید انشاییه معنی نمود. معنایش این است که در نظام تشریع امر دین و عقیده امری قلبی است که مثل سایر مقررات الهی در ظاهر کسی بر آن مجبور نمی‌شود اما بر اظهار تسلیم و دین و احترام از شرع همه مکلّفند همه ملت‌ها و همه مردم باید دین خدا را بپذیرند، و اگر نپذیرند مستحق عقوبت و عذاب هستند. به آیات متعددی در اینجا استشهاد کرده‌اید که هیچ‌کدام با مطالبی که تصور کرده‌اید ارتباط ندارد و هر کدام معنای خاص خود را دارند. قرآن است و کلام الهی و وحی است و معنای هیچ‌یک هدف‌مندبودن عذاب نیست. مطالب و حقایق عالی در این آیات بیان می‌شود که در اینجا مجال ورود در آنها نیست. اوج معرفت بشر، درک معانی این آیات و شناخت شئون الهی، خودشناسی و خداشناسی است.

ج) عذاب عام الهی، مثل طوفان یا هلاک قوم لوط و سایر انبیاء هدف‌مند نیست، یعنی برنامه‌ریزی برای تعذیب نیست؛ بلکه برنامه‌ریزی برای نجات و برای ظهور لیاقتی است که خداوند در انسان قرار داده است برای فوز و فلاح تکریم و تشریف.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۱

هر چه واقع می‌شود و هر چه صادر می‌شود همه با حساب و تقدیر خاص و

کل شئ عنده بمقدار است نه در جایی چیزی کم است و نه زیاد، البته احاطه بشر به کل این امور اگر محال نباشد شبه محال است.

ابتلاء اخیار به واسطه سوء اعمال اشرار از لوازم این عالم است و گاه هم اشرار به واسطه مصلحت وجود اخیار منفعت می‌بینند. این مسائل در حساب‌های الهی محفوظ است و ما هم کمی از کم و از کمتر آن را درک می‌کنیم، و اجمالًا اگر به نظر عبرت و معرفت‌اندوزی و نیک‌نگری و درک اسرار انسان وارد مطالعه آیات تکوین و تشریع شود، کاری کودکانه پیدا نمی‌کند و هر چه تفکر کند و جلو برود بینایی و بینش و روشنایی در همه جوانب عالم تکوین و تشریع می‌یابد.

انسان آگاه باید حدّ خود را نگاه دارد و استبدادات خود را در مسیر نیل به حقایق عالی محو نماید و به مضامین این اشعار توجه

داشته باشد:

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۲

دل گرچه در این بادیه بسیار شناخت‌یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت‌وآخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

و

زمین در جنب این نه طاق خضراچه خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی‌سزد گر بر بروت خود بخندی

سازگاری درونی آیات سؤال از مجرمان

۱۹۳. دو جا در قرآن کریم آمده که خداوند کریم از همه بندگانش سؤال (پرس‌وجو) می‌کند:

لَا یسْأَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَهُمْ یسْأَلُونَ ۱۸۱] جای دیگر می‌فرماید:

وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ ۱۸۲]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۳

ولی جای دیگری می‌فرماید که سؤال نمی‌شود:

وَلَا یسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ۱۸۳] آیا این آیات با هم دیگر تناقض دارند؟

ج. اشکال، منطقی و عالمانه نیست و تحقق تناقض متوقف بر تحقق وحدات ثمانیه (هشت‌گانه) است که بدون قطع به تحقق هر هشت وحدت، حکم به تناقض صحیح نیست و با عدم یکی از وحدات، تناقض حاصل نمی‌شود.

از جمله وحدات ثمانیه، وحدت زمان است که در این آیات محقق نیست، زیرا آیه ۷۸ سوره قصص مربوط به سؤال از مجرمین در تعذیب آنها به عذاب در دنیا است، مثل عذاب قارون و اما آیه وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ در سوره صافات آیه‌مربوط به سؤال از مجرمین در آخرت است.

بنابراین وحدت زمان محقق نیست، بلکه وحدت مکان هم به اعتبار دنیا و آخرت حاصل نیست، و آیه ۲۳ سوره انبیا نیز اگر در مقام بیان فعلیت سؤال باشد، مربوط به آخرت است هر چند محتمل است مراد بیان تفاوت شأن خالق و مخلوق است که نسبت به خالق شأنیت سؤال هم نیست، ولی در مخلوق این شأنیت ثابت است. حاصل این‌که اشکال تناقض بسیار واهی و باطل است.

تفأل به قرآن

بازکردن سرکتاب

۱۹۴. افرادی هستند که برای حل مشکلات مردم از قرآن استفاده می‌کنند. از شخص می‌خواهند که قرآن

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۴

را باز کند، و سپس خود نیز این کار را انجام می‌دهند و بی‌درنگ از همه حقایق گذشته و آینده (به درستی) اطلاع پیدا می‌کنند و به آگاهی شخص می‌رسانند. آیا انجام چنین کاری جایز است؟

ج. این اعمال خلاف است و مراجعه به این‌گونه افراد و دادن اجرت به اینها جایز نیست.

پیشگویی از طریق قرآن

۱۹۶. مدتی است با فردی آشنا شدهم که مدعی است در قرآن مجید تمام مطالب از جمله تمام مشخصات ما و پدران ما و فرزندان ما نوشته شده است.

او بر این اساس، دستوراتی برای من صادر نمود. او می گوید: این علوم غریبه در اثر ریاضت‌ها و به واسطه اساتید عرفان فراگرفته است. آیا می‌توان تمام احوال و خصوصیات روحی و ... را ازطریق قرآن به دست آورد؟

ج. علم به قرآن، مخصوص خداوند تبارك و تعالی و راسخون فی العلم (پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام) می‌باشد، و کسی که تفسیر و برداشتی از قرآن دارد باید به محکمات آیات قرآن تمسک کند و مسلّط بر روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام در آیات قرآنی باشد، از تفسیرهای مهم و معتبر شیعه، استفاده نماید و این‌گونه نیست که برداشت هر کسی مورد قبول باشد؛ و ادعای این‌گونه مدعیان مسموع نیست و نباید به آنها مراجعه نمود.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۵

تفسیر برخی آیات

زنان

تفسیر آیه الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاء

۱۹۷. طبق آیه ۳۴ سوره نساء

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاء چرا باید مرد سرپرست زن باشد و بر او برتری داشته باشد؟

ج. این‌که در امور اجتماعی مربوط به زن و مرد، مرد قیمومت و اداره و مدیریت را داشته باشد، امری است فطری و خود به خود حاصل است، و اگر در مواردی خلاف آن دیده می‌شود یک حرکت خلاف فطرت است، حتّی در بعض اجناس دیگر نیز دیده می‌شود.

وضع فیزیکی و طبیعی و نوعی مرد هم همین اقتضاء را دارد. به هر حال امر، امری است الهی و در عین حال در اسلام، مواضع شخصی زن و مرد و استقلال آنها در حقوق خاصّ خود، در کمال اعتبار و احترام مراعات شده است، و در آنچه ارزشی حقیقی هست چنان‌که در سوره احزاب ۱۸۴] تصریح و اعلان شده برابر می‌باشند.

تفسیر آیه زنان خبیث برای مردان خبیث

۱۹۸. با این‌که در آیه ۲۶ سوره نور خداوند می‌فرماید: زنان ناپاك برای مردان ناپاك و مردان ناپاك برای زنان ناپاك. چرا زنانی بد، نصیب امام

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۶

مسن و امام جواد علیهماالسلام شد؟

ج. در رابطه با آیه

«الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَ الطَّیبَاتُ لِلطَّیبِینَ وَ الطَّیبُونَ لِلطَّیبَاتِ أُولئِکَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا یقُولُونَ»[۱۸۵]

این تفسیر که گفته شود زن‌های خبیث و ناپاک مختص مردهای خبیث می‌باشد و مردهای خبیث نیز برای زن‌های خبیث می‌باشد، ظاهراً صحیح نیست.

اگر خبث و ناپاکی اعم از ناپاکی جنسی و گناهان دیگر باشد با آیه

امْرَأَةَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَینِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَینِ فَخَانَتَاهُمَا[۱۸۶] منافات دارد، اگر چه خیانت جنسی نباشد و تفسیر آیه به خباثت باشد هم با آن‌که در بین بعض زن‌ها و همسرها اتفاق می‌افتد- که گاه زن، پاک از آلایش جنسی است و مرد ناپاک و گاه به عکس، زن ناپاک و همسر پاک است- صحیح نیست. بنابراین هر دو تفسیر غیرمقبول است و تفسیری که مستقیم باشد این است که آیه در مقام ذم محکوم‌کردن اشخاصی است که افراد را متهم به ارتکاب گناه و اعمال زشت می‌نمایند و سخن تهمت‌آمیز و خبیث و ناپاک و دروغ و غیبت می‌گویند، مثل آنها که در داستان افک، عایشه یا ماریه را مورد تهمت قرار دادند.

پس معلوم شد آیه ارتباطی به همسران حضرت نوح و لوط پیغمبران خدا و همسران امام مجتبی و حضرت جواد علیهما السلام ندارد.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۷

آیه نِسَاؤکُم حَرْثٌ لَّکُم

۲۰۰. در مورد آیه: زنان شما کشتزار شمایند، پس در هر جا یا در هر زمان خواستید به کشتزار خود، درآیید[۱۸۷]، چرا این بحث فقط به مردان اجازه داده شده است و نسبت به زنان این اجازه نیست؟

ج. البته حکمت دستورهای قرآن مجید و احکام، بیشتر و برتر از درک ما است، ولی نکته‌ای که در اینجا باید ملاحظه شود این است که این موضوع امری طبیعی و جنسی است و در همه حیوانات جنس مذکر فاعل و جنس مؤنث منفعل است، و طبعاً اختیار فعل با فاعل می‌شود. مع ذلک در دستورات اسلامی راجع به روابط زن و شوهر هدایت‌هایی است که هر دو را کامیاب و سعادت‌مند می‌نماید.

کنیزگرفتن زنان کفار حربی

۲۰۱. در قرآن کریم می‌فرماید: «و نکاح زنان محصنه (شوهردار) نیز برای شما حرام شد مگر آن زنانی که متصرف و مالک شدهید»[۱۸۸] چگونه این حکم یعنی تجاوز به زنان حتی زنان شوهردار در جنگ- را می‌شود قبول کرد؟

ج. خداوند متعال برای هدایت بندگان، انبیاء را مبعوث فرموده و آنها هم با بیان احکام و اخلاق و اعتقادات صحیح، مردم را دعوت به سوی خدا کرده‌اند و گروهی از مردم با داشتن عقل خدادادی اعتنا به دستورات خالق خود ننموده و

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۸

سدّ راه سعادت دیگران نیز شده و می‌شوند و اینها کفّاری هستند که در معرکه جنگ با اهل ایمان روبرو می‌شوند و درصدد کشتن و اسیرکردن آنها هستند. به همین جهت مال و جان و زنان آنها از ارزش و اعتبار ساقط می‌شود، یعنی تا چندی که درصدد محاربه با مسلمین بر نیامده‌اند همه چیز آنها ارزش دارد و کسی حق تعرّض به آنها را ندارد، ولی وقتی که درصدد محو اسلام و قرآن و ضدیت با خدای خود برآمدند از ارزش می‌افتند و خود این هم حکم خدا است که مانند سایر احکام تغییر نمی‌کند.

نعمات بهشتی بانوان در قرآن

۲۰۲. طبق فرموده قرآن کریم و روایات برای مؤمنان در بهشت وعـده حورالعین داده شده است. سؤالی که مطرح است این است که برای افراد مؤنث این پاداش به چه صورتی است؟

ج. در قرآن و احادیث، ذکری و توضیحی درباره آن داده نشده است ولی به طور کلّی فرماید:

هُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ۱۸۹] و نیز می‌فرماید:

وَفِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنفُسُ ۱۹۰]

آفرینش جهان

۲۰۳. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که جهان را در شش روز آفریدیم و تکامل دادیم. از طرفی

معارف دین، ج۳، ص: ۲۲۹

تحقیقات نشان می‌دهد که جهان به طور تدریجی تکامل یافته است. جمع بین این آیات چگونه است؟

ج. کلمه «یوم» و مرادف آن روز اگر چه بیشتر به معنای زمان تابش آفتاب و ضـدّ شب به کار برده می‌شود، ولی مفهوم آن وسیع‌تر از این است.

گـاه گفته می‌شود: «روز» و «یوم» و مقصود از آن، زمـان بین طلوع آفتـاب و غروب آن است. گـاهی این کلمـات گفته می‌شود و از آن، مدّت یک جریان یا زمان و دوران یک حکومت، یا یک عصـر، یا عمر یک شخص، یا دوران جوانی یا پیری، یا دوران سیادت و عزّت و خوشـی یـک امّت و ملّت قصـد می‌شود، مثلًا گفته می‌شود: امروز و فردا و از روز، دنیا و از فردا، آخرت قصـد می‌شود. یا شاعر می‌گوید:

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۰

روز بزرگ گر چه جهان کم ندیده‌است

روزی چو روز حضـرت خاتم ندیده است که مقصود او از «روز حضـرت خاتم»، تمام عصـر حضـرت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله می‌باشد، و امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نیز در «خطبه شقشـقیه» به این شـعر، تمثّل جسته، و دو عصر و دو دوره را در ارتباط با خودشان، دو «روز» شـمرده‌اند. با توجهّ به این توضـیح مختصـر، معلوم می‌شود که ستّهٔ ایام (شش روز) در سوره مبارکه «حدید» و همچنین در سوره «اعراف» اشاره به شش دورانی است که در آنها آسمان‌ها و زمین شکل گرفته و این نظامات و تشکیلات وجود یافته است.

و اشـاره به این است که خلقت آسـمان‌ها و زمین دفعی نبـوده، بلکه به ارادهٔ الله و حکمت بـاری تعـالی تـدریجی انجـام شـده است؛ چنـان‌که در اجزای عـالم خلقت و طبیعت، بیشتر یـا همه چیزهـا به تدریـج آفریـده می‌شونـد، مثلًا سـنگ‌ها و معادن و کاینات دیگر، بعضی در طی هزاران سال و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از یک‌سال، و برخی کمتر از این زمان وجود پیدا می‌کنند.

آسـمان‌ها و زمین نیز بنابر این دو آیه کریمه در طی شـش روز، شش دوران و شش تحوّل و جریان شکل گرفته و خلق شده‌اند. این دو آیه از عجایب آیات و

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۱

معجزات قرآن کریم است که شکل‌گیری و خلقت کلّ نظام آسمان‌ها و زمین را تدریجی اعلام می‌نماید.

چگونگی عالم برزخ و قیامت

۲۰۵. تعداد زیادی از آیات قرآن بر جاری‌بودن نهرهایی در بهشت تأکید دارند و آنها را توصیف می‌نماید و در آیات دیگری نشستن بهشتیان در زیر سایه‌های درختان بهشت و ... توصیف می‌شود. با توجه به این توصیفات این نتیجه‌گیری از زندگی و حیات دنیای دیگر (قیامت و حیات آخروی) می‌شود: در سراب آخرت هم همانند این دنیا جاذبه وجود دارد، چون نهرها در آن جاری است و لازمه جاری‌شدن نیروی جاذبه زمین یا همان ثقل است. تابش نور ساطع‌شده از خورشید یا هر ستاره روشنایی‌بخش وجود دارد و باعث به‌وجودآورده‌شدن سایه می‌شود. سکون و آرامش بر سراسر خلقت حاکم است و چرخش زمین به دور خورشید وجود ندارد.

پس آفرینش بر این سه مرحله برای انسان تقسیم شده است: ۱. عالم رحم. ۲. عالم رشد و مرگ. ۳. عالم آخرت.

بفرمایید آیا این توصیف درست است یا خیر؟

ج. با تشکر فراوان و تقدیر از پژوهش و مطالعات دینی جنابعالی و با اعتراف به عدم استعداد کامل خودم برای ورود در این مطالب عالیه:

این معانی که بیان کرده‌اید شرح فی الجمله است که با تعبیرات دیگر هم قابل بیان است. اجمالًا آنچه در قرآن مجید و روایات از عالم بعد از این عالم (عالم برزخ و عالم آخرت) بیان شده- در عین حال که بر حسب ظواهر آیات و نصوص واقعیت دارند- کل سرگذشت آن دو عالم نیست، و همه را هم نمی‌توان با مقیاس‌های این عالم و قواعد و قوانینی که بر آن حاکم است شناسایی کرد.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۲

بسا مطالبی که در آن عالم بر انسان کشف می‌شود خیلی پیش اینها وسیع‌تر باشد.

معارف دین ؛ ج۳ ؛ ص۲۳۲

قرآن بعض تعریفات در آخرت را به عنوان مثال می‌فرماید مثل

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۱۹۱] و بیشتر از این‌که بفرمایند

فِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ ۱۹۲] نمی‌شود آن عالم را به این بشر معرفی کرد.

باید از این همه تعریفات قرآنی از عالم آخرت از بهشت و جهنم، از قرب و بعد از خدا، از ثواب و عقاب الهام گرفت، و در عین اعتقاد به همین نصوص توجه داشت که تفهیم کامل آن حقایق و وسعتی که بسا بیش از وسعت عالم دنیا نسبت به عالم جنین باشد با ابزار خاص و یا بینش بالای آن جهان که فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ[۱۹۳] قابل تفهیم است. در این رابطه حتی ما می‌توانیم از همین عالم دنیا مثال بیاوریم که فهم بسیاری از آن در حد صفر و فهم بعضی بسیار بسیار بالا است که آن‌که در مرتبه صفر است نمی‌تواند مراتب بالاـ را تصور کرد در این عالم دنیا چقدر عجایب و شگفتی‌های مرئی و نامرئی هست که بشر از تصور آنها عاجز بوده و به مرور زمان و پیشرفت رشد علمی به بخشی اندک از آن راه یافته و ملتفت است که برخی از حقایق است که از دسترس فهم و درک او برون است، و حتی بزرگان علم و بصیرت و بالاتر شخصیت‌هایی، مثل حضرت علی علیه‌السلام آن‌گونه نسبت به همین دنیا اذعان و اقرار کنند و بگویند:

«سُبْحَانَکَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَی مِنْ خَلْقِکَ وَ مَا أَصْغَرَ کُلَّ عَظِیمَةٍ فِی جَنْبِ قُدْرَتِکَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَی مِنْ

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۳

مَلَکُوتِکَ وَ مَا أَحْقَرَ ذَلِکَ فِیمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِکَ وَ مَا أَسْبَغَ نِعَمَکَ فِی الدُّنْیا وَ مَا أَصْغَرَهَا فِی نِعَمِ الْآخِرَة»[۱۹۴].

و آنها که در این مکتب قرآنی و هدایت‌های وحیانی درس خواندند بگویند:

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۴

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت‌یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت‌و آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

حال همه معلوم است که باید از همین داده‌های وحیانی قرآنی و روایی استفاده کرد و اعتقاد و ایمان را به عالم آخرت کامل نمود، و آیات قرآنی موارد را همواره متذکر بوده و با تلاوت آنها و تفکر در آنها اعتقادات را بالا برد که در ایمان اگر به مقام قائل «لَوْ کُشِفَ الغطَاءُ مَا ازْدَدْتُ یقِیناً»[۱۹۵]

نرسیم به مقام

«فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُنَعَّمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ کَمَنْ قَدْ رَآهَا فَهُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ»[۱۹۶]

و آن جوان انصاری برسیم.

اللّهُمَّ ارزُقْنَا کَمَالَ المَعْرِفَةِ وَالبَصِیرَةِ رَبَّنَا أتْمِمْ لَنَا نُورَنَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَاهِرِینَ صَلَوَاتُ الله عَلَیهِم أجْمَعِینَ.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۵

انسان؛ جاهل یا اشرف مخلوقات

۲۰۶. آیه‌ای از قرآن می‌فرماید: انسان جاهل بود که آن امانت را قبول کرد، اما از طرفی خداوند می‌فرماید که انسان اشرف مخلوقات است. جمع بین دو آیه چیست؟

ج. بر حسب بعض تفاسیر، مراد از الانسان در وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ ۱۹۷] شخص خاصی است که الف و لام برای عهد باشد نه جنس. بنابر این با این‌که در موارد دیگر برای جنس باشد و انسان از جهت جنس اشرف باشد، اشکالی پیش نمی‌آید و بر این اساس، مطالب در تفسیر و احتمالات متعدد می‌شود. به تفاسیر معتبر شیعی مراجعه شود.

فرشتگان و مسأله اختیار

۲۰۷. آیا ملائکه هم دارای قدرت اختیار هستند و می‌توانند خودشان تصمیم بگیرند یا کارهای آنها جبری است؟

ج. آیه کریمه

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ لَا یسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یعْمَلُونَ ۱۹۸] ظاهر در اختیار است. برای آگاهی بیشتر به تفاسیر معتبر شیعی مراجعه نمایید.

برده‌داری در قرآن

۲۰۸. با توجه به این‌که خداوند همه را آزاد آفریده است چرا اسلام مسأله برده‌داری را رد نکرده است و یک دختر باید خرید و فروش شود؟

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۶

ج. تعالیم حیات‌بخش اسلام به گونه‌ای حکیمانه در جامعه‌ای که برده‌داری و برده‌فروشی یکی از داغ‌ترین بازارهای رایج زمان

بوده، بشریت را به سمتی سوق داد و احکام بسیاری برای آزادی بردگان جاری نمود که بی‌رونقی برده‌داری امروز، نتیجه آن است، و تاریخ تمدن بشر شاهد صدق آن می‌باشد و سیر احکام اسلام، به سوی پایان دوره برده‌داری است.

آیات برتری بنی اسراییل بر جهانیان

۲۱۰. خداوند متعال می‌فرماید:

وَ لَقَدْ آتَینَا بَنِی إِسْرَائِیلَ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ ۱۹۹] و در جایی دیگر می‌فرماید: إِذْ قَالَ اللّهُ یـا عِیسَـی إِنِّی مُتَوَفِّـیکَ وَرَافِعُکَ إِلَی وَمُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَجَاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوکَ فَوْقَ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ ثُمَّ إِلَی مَرْجِعُکُمْ فَأَحْکُمُ بَینَکُمْ فِیمَا کُنتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ ۲۰۰] خداونـد وعده داده است که قوم بنی‌اسـراییل را بر عالمین برتری دهد و اتباع عیسی ابن مریم علیه‌السلام را تا روز قیامت بر کفار تفوق دهد. آیا با آمدن دین اسلام این وعده ملغی شده است؟

ج. در آیه شـریفه، خداونـد به عیسـی علی نبینا و آله و علیه‌السـلام وعده داده است به زودی پیروانش بر مخالفین کافر (یهود) تفوق پیدا می‌کنند، و این تفوق تا روز قیامت دوام دارد.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۷

و از این‌که خداونـد از یهود و نصـاری نام نبرده، اسـتفاده می‌شود که بفهمانـد اگر طایفه اول تفوق پیـدا می‌کننـد برای این است که پیرو حق‌انـد و اگر طـایفه دوم زیر دست قرار می‌گیرنـد به خاطر این است که منکر حق بودنـد. پس عبارت «کسانی که تو را پیروی می‌کننـد» تنهـا صـادق بر افرادی از نصـارا است که تـا قبـل از ظهور اسـلام و نسخ‌شـدن دین عیسـی علی نبینـا و آله و علیه‌السـلام بر نصـرانیت اسـتوار بودهنـد و نیز بر افرادی از مسـلمانان است که بعد از ظهور اسـلام در پیروی از اسـلام اسـتقامت کردند و می‌کنند، چون پیروی از اسلام هم پیروی از حق و پیروی از مسیح علی نبینا و آله و علیه‌السلام است، و مراد از تفوق، تفوق در حجت و منطق است.

پس نتیجه این می‌شود که پیروان تو؛ چه نصارا و چه مسـلمانان به زودی حجتشان بر حجت کافران یهودی تفوق پیـدا می‌کنـد و این تفوق تا روز قیامت ادامه دارد.

مطلب دیگر این‌که پیرو واقعی حضـرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام حتماً باید پیرو پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله باشد چون در موارد مختلف در انجیـل وجود دارد که حضـرت عیسـی علی نبینا و آله و علیه‌السـلام به رسالت پیامبری بعـد از خود به نام احمد صلی‌الله علیه و آله خبر داده است، پس کسـانی که انجیـل را قبول دارنـد بایـد به بشارت‌هـای انجیـل ایمـان داشـته باشـند و پیامبری حضرت محمد بن عبد الله صلی‌الله علیه و آله را قبول داشته باشد.

واژگان "سمع "و "ابصار"

۲۱۱. چرا در آیه

وَاللّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَیئًا وَجَعَلَ لَکُمُ الْسَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۸

تَشْکُرُونَ ۲۰۱]

کلمه السمع به صورت مفرد به کار رفته است در حالی که کلمات الابصار و الافئده به صورت جمع ذکر شده‌اند؟

ج. برای اطلاع از تفسیر و نکته مذکوره در آیه شـریفه می‌توانید به تفاسـیر معتبر شیعی از جمله مجمع البیان و تبیان و صافی و منهج

الصادقین مراجعه نمایید. اجمالًا بدانید مرحوم شیخ طوسی اعلی‌الله مقامه در تفسیر تبیان از یکی از ادبای معروف چنین نقل می‌کند که علّت مفرد آمدن سمع ممکن است یکی از دو چیز باشد:

نخست این‌که سمع گاهی به عنوان اسم جمع به کار می‌رود و می‌دانیم که در اسم جمع معنی جمع وجود دارد و نیازی به جمع‌بستن نیست.

دیگر این‌که سمع می‌تواند معنی مصدری داشته باشد و مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می‌کند و نیازی به جمع‌بستن ندارد، و جواب دیگر این است که از جنبه ادبی، تعبیر به سمع متداول‌تر از اسماع بوده است.

معنای "ایاب "و "حساب"

۲۱۲. در قرآن آمده است:

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ۲۰۲] که از «إنّ» و مقدم‌بودن جار و مجرور (إلینا و علینا) استفاده شود که إیاب و حساب در انحصار خدا است. ولی در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده است:

«إیابُ الخَلقِ اَلیکُم وَ حِسَابُهُم عَلَیکم»

که به نظر رسد این جمله از زیارت، منافات با نصّ

معارف دین، ج۳، ص: ۲۳۹

قرآنی دارد. وجه جمع بین این دو چیست؟

ج. حساب مردم اصالتاً با خداوند متعال است. ممکن است این امر به اذن خداوند متعال به اولیاء خاص او یا به ملائکه ارجاع شود، و ظاهر این است که مراد، ایاب به سوی خدا و حساب بر خداست و این اعم از این است که بلاواسطه باشد یا مع الواسطه و یکی اصل و دیگری فرع و در طول اولی باشد.

معنای "سریع‌الحساب "بودن

۲۱۳. منظور از سریع‌الحساب‌بودن خداوند در آیه ۵۱ سوره ابراهیم چیست؛ سریع‌الحساب در اعمال مجازات یا در دادن پاداش؟

ج. این جمله (سریع الحساب) در قرآن مجید در هشت مورد و جمله (سریع العقاب) در دو مورد ذکر شده است و در یک مورد هم اسرع الحاسبین است، اما سریع الحساب به این معنی تفسیر شده است که خلایق را در عرض واحد حسابرسی می‌نماید و چنان نیست که لازم باشد در طول یکدیگر باشد. در مجمع البیان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت است که فرمود «دفعةً واحدةً» و با هم همه را حساب می‌فرماید چنان که همه را با هم روزی می‌دهد، و این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در موارد دیگر نیز هست چنان‌که دعاء همه را با هم می‌شنود و صدای کسی مانع از صدای دیگری نمی‌شود «و لایشغله سمع عن سمع»[۲۰۳] یا دعاء همه را در آن واحد مستجاب می‌کند و مقتضی قدرت مطلقه نیز همین است، چنان‌که امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَایشْغلُه شَأنٌ عَن شَأنٍ وَ لَا مُحَاسَبَهٔ عَنْ مُحَاسَبَهٔ فَاذَا حَاسَبَ وَاحِداً فَهُوَ فی تِلْکَ الحالَهٔ مُحَاسب

معارف دین، ج۳، ص: ۲۴۰

لِلْکُل یتمّ حِسَاب الکل بِتَمَام حِسَابِ الوَاحِد.»[۲۰۴]

این همه معانی و این اسماء الحسنی و صفات الهی همه تفسیر قدرت خداوند متعال است که مقتضی قدرت کامله او و صفات جمالیه و جلالیه این است که سریع الحساب، سریع العقاب، اسرع الحاسبین و ارحم الراحمین و أبصر الناظرین و اسمع السامعین و ... باشد.

آیه ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیدِیکُمْ ونواقص جسمی

۲۱۴. در کتاب توحیـد مفضل آمـده است که مفضل از امام صادق علیه‌السـلام می‌پرسد: من کسانی را دیده‌ام که با رسیدن به سن بزرگ‌سالی مو بر صورت ندارند. علت چیست؟ حضرت علیه‌السلام در پاسخ، آیه شریفه
ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیدِیکُمْ ۲۰۵] را بیان می‌فرمایند. منظور چیست؟
ج. استشهاد حضرت در این مورد به آیه
ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَیدِیکُمْ وَأَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیدِ اشاره به این است که در اصل مقتضـی کمبود نیست، و نواقص بر اثر تصـرفات و اعمـال جاهلانه و برخوردها و خلاصه اقتضائات عالم طبیعت و هم اختیار است. این کم و زیادها در عالم حیوانات و در عالم نبات و معادن هم هست. یک درخت که باید بر حسب اصل میوه بدهد، در جای مناسب و پرورش مناسب به کمال و حمره می‌رسد و میوه می‌دهد و در جای دیگر کمتر یا اصلًا بی‌بار
معارف دین، ج۳، ص: ۲۴۱
می‌شود، و حاصل این است که در سیر عالم خلقت و تکوینیات ظلم و سـتمی نیست و هر چیز که هست آن چنان می‌باید که هست و آن چیز که آن چنـان نمی‌بایـد، نیست. اگر شخصـی کوسه است با سوابقی که دارد بایـد کوسه باشـد و کوسه می‌شود آن هم که ریش دارد باید ریش داشته باشد. این بالاصل است و آن بالعارض است.
در اینجـا تأملات بزرگـان اهـل فـن و کاوشـگران در اصـناف مخلوقـات هر چه عمیق‌باشـد به پایـان نمی‌رسـد و پاسخ به هر سؤال پرسش‌های جدیدی را پیش می‌آورد.
معارف دین، ج۳، ص: ۲۴۲

فصل هفتم: معارف روایی

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۲۴۴

تفسیر برخی روایات

روایتی در مورد جزای شهید در اسلام

۲۱۵. با توجه به عجیب‌بودن روایت ذیل از جهت محاسبه ریاضی خواهشمند است سند این روایت و نیز تفسیر آن را بیان فرمایید:
«بررسـی ریاضـی حدیث: رسول خدا فرمود: هر مؤمنی که شـهید می‌شود در بهشت قصـری انتظارش را می‌کشد که در آن قصـر ۷۰ حجره است و هر حجره دارای ۷۰ تخت است و بر هر تختی ۷۰ فرش گسترانده‌اند و بر هر فرشی ۷۰ حوری نشسته و انتظار آن شهید کشته شده در راه اسلام را می‌کشد.
با بررسـی این سـخن و با یک ضـرب ساده ریاضـی می‌توان به این نتیجه رسـید که: بر طبق سـخنی که از رسول خدا نقل شده، ۷ به توان ۴ حوری یعنی رقمی معادل ۲۴۰۱۰۰۰۰ (حدود ۲۴ میلیون) حوری بهشتی فقط در انتظار یک شـهید اسلامی می‌باشد. با فرض این‌که هر کدام از فرش‌ها ۶ متر مربع باشد مساحت کل فرش‌ها می‌شود ۲۰۵۸۰۰۰ متر مربع، و با در نظرگرفتن ۲۰ درصد راهروها و

راه‌پله و فضاهای بدون فرش، مساحت کاخ ۲۴۶۹۶۰۰ متر مربع به دست می‌آید، که می‌شود عمارتی با زیر بنای ۲۰۰ متر در ۲۰۰ متر و ۶۲ طبقه به ارتفاع ۱۸۶ متر پر از حوری

معارف دین، ج۳، ص: ۲۴۵

فقط برای یک شهید اسلامی. با فرض این‌که شهید مورد نظر به هر حوری یک ساعت برسد، بعد از ۲۷۴۰ سال کار بدون وقفه نوبت به آخرین حوری می‌رسد.»

ج. پیش از این‌که در خصوص روایتی که مورد سؤال است وارد جواب بشویم نکات مهمی را تذکر می‌دهیم:

۱. به طور کلی روایاتی که در بیان مقدار ثواب و یا عقاب اعمال و تفاصیل اوضاع بهشت و جهنم روایت شده است- اگر سند صحیح هم داشته باشند- اعتقاد به آن بالخصوص واجب نیست، و خبر واحد در فروع دین و احکام، حجت و معتبر است. در این امور، نقل روایات موجب تشویق و ترغیب اشخاص به کارهای خیر و ثواب و اجتناب از کارهای زشت و گناه است، و افراد سلیم‌النفس و پاک نهاد و مؤمن هر کدام را که به سند صحیح روایت شده باشد و متن مضمون آن غرابت نداشته باشد، قبول می‌کنند.

به هر حال اعتبار روایات، شرایط معتبر و دقیق و عقل‌پسند دارند که علم مهم درایه مربوط به آن است. نقل روایت، مثلًا در کتاب‌های ثواب الاعمال یا عقاب الاعمال یا در مسایل تاریخی اسلامی و مباحث دیگر یک موضوع است و شناسایی اعتبار آن، موضوع دیگری است و به مجرد نقل نمی‌شود اعتماد نمود.

۲. در مضامین روایات نیز درک معانی و مقاصد روایات و اظهار نظر در آنها، خصوص روایات مربوط به عالم غیب و غیب این عالم، فن هر کس نیست و اشخاص با سابقه کامل در احادیث و آیات قرآن مجید و مستقیم السلیقهٔ می‌توانند در مواردی که معنای حدیث، سهل التناول برای همه نیست اظهار نظر کنند. دارابودن علوم مختلف از ادبیات و شناختن اقسام الفاظ و تشخیص حقیقت و مجاز و فرق بین اخبار و انشاء و اطلاع از نظرات علماء و تخصص کامل در علم کلام و اعتقادات و گفته‌ها و اقوال علماء و اصحاب لازم است.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۴۶

چه بسا مضمون حدیثی که مورد ردّ و خنده یک نفر عوام و بی‌اطلاع شود که برای یک عالم حدیث‌شناس و عالیقدر، مثل شیخ مفید یا طوسی یا علامه حلی یا علامه مجلسی و بزرگان دیگر، اعجاب‌آفرین و معجزه علمی محسوب گردد.

۳. به طور کلی در مقام نقل حدیث برای عموم و به عنوان منبر و موعظه باید فهم مستمعین و میزان معارف دینی آنها را در نظر گرفت که سخنرانی، بلیغ و به مقتضای حال باشد تا موجب سردرگمی و استعجاب و انکار قلبی بعض مستمعین نشود؛

هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد

ابن رشد در مقدمه کتاب خود این حدیث شریف را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌نماید که فرمود:

«حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا یفْهَمُون وَ لَاتُحَدِّثُوهُم بِمَا لَایفْهَمُون تُرِیدُون أن یكذَّب اللَه وَ رَسُوله.»

در کافی شریف هم مضمون این حدیث با لفظ (بما یعرفون) روایت شده است، و این اصل و دستور را در هر مجلسی که مستمعین بسیار با درجات مختلف در فهم و معرفت و اطلاع حضور دارند، نمی‌توان نقل نمود.

این مجالس با مجالس درس و املاء حدیث فرق دارد. حدیثی که به وسیله رادیو به جهانیان ابلاغ می‌شود باید برای همه مورد استفاده واقع شود و سؤال برانگیز از سوی اشخاص مغرض و یا کم فهم یا عوام نگردد.

۴. آیات و احادیثی را که مربوط به عالم غیب، مثل وسعت عرش و کرسی و قدرت ملائکه و عذاب جهنم و نعمت‌های بهشتی و عالم برزخ و امور دیگر از این قبیل است، نباید همه را به تمام معنی با معیارهای این عالم بررسی کرد و نظر به امکان یا عدم امکان

آن داد. حتی در آیات و روایاتی که به بخش‌های خاصی از

این عالم مربوط می‌شود، اظهارنظر در هر بخشی از آن، در صلاحیت

متخصص خاص است و هر کسی نمی‌تواند اظهارنظر کند. آن‌که عالم به علم هیئت- آن علم بزرگ- است و کیهان‌شناس است، باید در این علم، در فواصل ستارگان، در تعداد آنها- که از چند هزار میلیارد هم بیشتر به شمار آمده است-، در ارتباط با آیه کریمه

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُوم ۲۰۶] و

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ ۲۰۷] و آیه

وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ۲۰۸] شرح و تفسیر بدهد. در وجود جسمانی انسان، در این شعب مختلف که هر یک علمی مستقل است، فقط متخصص در همان شعبه می‌تواند سخن بگوید. نسبت عالم دنیا به عقبی، نسبت عالم رحم به بیرون آن است.

وسعت وکیفیات عالم بیرون از رحم را در عالم رحم نمی‌توان تصور کرد و با تنگناهای عالم رحم اگر در آنجا به او از گسترش‌ها و از توانایی‌های عالم بیرون خبر می‌دادند نمی‌توانست عالم بیرون را انکار کند. در این عالم نیز نمی‌توان اوضاع بهشت و دوزخ و نعمت‌های بهشتی و حور العین را در تمام ابعاد آن تصور کرد.

حساب آنجا و معیارها و توانایی‌های اشخاص با این عالم تفاوت بسیار دارد، مثل این است که در اینجا توانایی حمل بیشتر از یک‌صد کیلو را ندارد، ولی در عالم آخرت می‌تواند هزارها برابرش را بردارد، و اگر در آنجا به شما- که در

اینجا یک خانه پانصد متری بیشتر از حد احتیاج است- خانه‌ای بدهند که پانصد میلیون متر وسعت داشته باشد نمی‌توان گفت بیش از حد امکان استفاده از آن است. مثل این روایت، اشاره و نگاهی از این جهان به آن جهان است.

اینجانب این به‌جانبودن مقایسه‌ی کامل و تمام این عوالم را به یکدیگر در حد شعر به عالم جنین و دنیا اشاره کرده‌ام:

جنین بیند رحم را دلگشا جاگمانش آن‌که باشد کل دنیا

رحم او را مکان است و جهان استبرای او زمین و آسمان است

ندارد او خبر از باغ و هامونز ماه و آفتاب و چرخ گردون

ز اقیانوس‌ها و دشت و صحراز بستان‌ها و کهساران زیبا

گمانش جز رحم جای دگر نیستشب تاریک آن‌جا را سحر نیست

مثال عالم دنیا و عقبی‌چنین باشد به پیش مرد دانا

جهان با اختران و کهکشان‌هاو با منظومه‌ها و آسمان‌ها

نشان از قدرت حی قدیر استولی در جنب آن عالم صغیر است

در این معنی چه خوش فرموده استادکه رحمت بر روان پاک او باد

«زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی‌سزد گر بر بروت خود بخندی»

سخن کوتاه کن (لطفی صافی)طلب کن از خدا توفیق وافی

پس از این بیانات- اگرچه قدری طولانی شد-، این روایت را که مورد سؤال یا مورد خنده ناآگاهان از این معانی بلند شده است بررسی می کنیم:

از لحاظ سند، روایت هم مرسل به نظر می‌رسد و هم برخی از روایت‌کنندگان آن ناشناخته می‌باشند و به اصطلاح اهل فن ضعیف است. در مراتبی که برای اسناد حدیث گفته‌اند مرتبه اولی و بالا را صحیح و مرتبه پایین‌تر از آن را حسن و

معارف دین، ج۳، ص: ۲۴۹

مرتبه سوم را موثق می‌گویند که هر سه حسب مرتبه معتبرند و آخرین و کمترین مرتبه را ضعیف می‌گویند که به خودی خود- اگر قرائنی در بین نباشد- مورد استدلال نمی‌شود ولی ردّ و نفی و حکم به جعل و وضع آن هم جایز نیست.

و اما از حیث مضمون که در این محاسبات ریاضی، تلاش عجیب و غریبی نشان داده شده است که بالاخره باید این غازی و شهید بیچاره در ظرف دو هزار و هفتصد و چهل سال هر ساعت به یک حورالعین بپردازد، اشتباه و استعجاب از اینجا پیش آمده که این جهان و مخصوصاً عوالم شهوانی و حیوانی آن را، معیار شناخت آن عالم قرار داده و گمان کرده‌اند غازی باید با همه حورالعین‌ها هم‌آغوش و هم‌بستر و مثل دنیا علی الدوام غرق در لذایذ شهوانی و از همه، کام‌گیری حیوانی نماید. عالم آخرت را که عالم لقاء و عالم توسعه است، با عالم دنیا- که نسبتش با عالم آخرت نسبت عالم جنین و دنیا است- یکسان می‌شمارند و از لذایذ روحانی و معنوی و قرب الهی که در آنجا است بی‌خبرند.

قوه بینایی و شنوایی و حظ و بهره‌گرفتن از نعمت‌ها، از منظره‌های بهشتی، از حورالعین‌ها، به اضعاف مضاعف را- که اندازه آن را جز خدا و اولیاء خدا کسی نمی‌داند- تصور نمی‌کنند.

به حورالعین‌ها که اگر هزار بار بیشتر از این ارقام در حال تهلیل و تسبیح و تحمید باشند و صدای تسبیح دلنواز آنها همه بهشت را فرا گرفته باشد نظر نمی‌کنند و وجود حورالعین را فقط با نظر حیوانی این جهانی در نظر می‌گیرد. نوای روح‌بخش پرنده‌های بهشتی و لذت آن را نمی‌توان در این عالم به تصور کسی درآورد.

البته جسمانیت آنجا و عمومیت لذایذ- که هر کس بخواهد هر لذتی برای او فراهم است- ثابت است، اما در حورالعین و اشجار و گل‌ها و پرندگان بهشتی

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۰

بهترین التذاذات، همان التذاذ معنوی است که:

من هر چه خوانده‌ام همه از یاد من برفالّا حدیث دوست که تکرار می‌کنم

بسیار کوته‌نظرانه است که کسی نعمت‌های بهشتی را با این معیارها و میل‌های اهل شهوات قیاس کند.

چرا نمی‌گویید این شهید صاحب این همه حورالعین با این حورالعین‌ها از سایرین که به فیض شهادت نرسیده‌اند با آن خانه‌های زیبا، پذیرایی و میهمانی می‌کنند یا آنها را به دیگران هدیه می‌دهند؟ میلیون‌ها حورالعین هم که باشد در آن محیط- که نسبت آن در بزرگی، به بزرگی دنیای ما از عالم رحم است- از همه، بهره‌برداری‌های معنوی و روحانی می‌شود.

لَا عَينٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ[۲۰۹] قال الله تعالی:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِي لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يعْمَلُونَ ۲۱۰] وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْينُ ۲۱۱]

روایات پیرامون فضیلت تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

۲۱۶. در خصوص تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها سه رفتار ذیل در بین مؤمنان در مساجد مشاهده شود:

۱. بلافاصله بعد از سلام نماز حتی بدون صلوات، تسبیح را شروع کنند.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۱

۲. بعد از تلاوت آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يصَلُّونَ عَلَى النَّبِى يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا[۲۱۲] و سه صلوات.

۳. گروه سوم معتقدند روایت شریف شامل خارج‌شدن از حالت نماز است، بنابراین فرستادن صلوات و تکبیر انقلابی که خود تولی و تبری باشد، را شامل نشده و بعد از آنها تسبیح را شروع کند. بفرمایید کدام یک صحیح است؟

ج. در روایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است می‌فرماید:

«مَنْ سَبَّحَ تَسْبِیحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ قَبْلَ أَنْ یثْنِی رِجْلَیهِ مِنْ صَلَاةِ الْفَرِیضَةِ غَفَرَ اللهُ لَهُ وَ لْیبْدَأْ بِالتَّکْبِیرِ»[۲۱۳]

و ظاهر جمله «قَبْلَ أَنْ یثْنِی رِجْلَیهِ» این است که بلافاصله شروع به تسبیح کند که همان وجه اول باشد، ولی به این معنی نیست که اگر پس از کار دیگری که وارد است بگوید، عمل به مستحب نشده باشد.

روایات در علم امام و تعارضات

۲۱۷. طریقه جمع روایاتی که در تفسیر آیه ۱۰۵ سوره توبه وارد شده است با نامه ۷۱ نهج البلاغه چیست؟

ج. در جواب به سؤال مطرح شده باید به چند نکته توجه کرد:

اوّلًا، خداوند و کسانی که مجریان مشیت الهیه هستند، و از حوادث آینده و امور نهانی و پنهانی به اذن و اعلام خدا اطّلاع دارند، این علوم را در اختیار عامّه

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۲

نمی‌گذارند، و نوعاً و اکثراً از آن استفاده نمی‌نمایند.

ثانیاً، انبیا و ائمه علیهم‌السلام در روش زندگی و سلوک، معاشرات و معاملات و مجالست با اصحاب و مؤمنین و اغیار و اخیار و فجّار، به طور عادّی و متعارف رفتار می‌فرمودند، و به علم و قدرتی که به آنها اعطا شده، جز در موارد استثنایی، عمل نمی‌کردند.

ثالثاً آنان در انجام تکالیف، شرایط عامّه را ملاحظه می‌فرمودند، مثلًا اگر اطّلاع از آب به نحو غیرعادّی داشتند، تکلیفشان مثل دیگران تیمّم بوده است؛ چنان‌که در قضا و حکومت و تدبیر امور نیز به همین نحو عمل می‌کردند و به بینه و یمین حکم می‌دادند.

ثواب صلوات

۲۱۸. با توجه به این‌که اسلام منیت و از خود گفتن و فقط برای خود خواستن را نکوهیده است، چرا پیامبر اسلام امر به صلوات بر خودش فرموده‌اند.

ج. قال الله تعالی:

إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ یصَلُّونَ عَلَى النَّبِی یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً[۲۱۴] خداوند تبارک و تعالی و فرشتگان بر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و آل او پیوسته صلوات و درود می‌فرستند و در ادامه آیه خداوند متعال ما را امر به صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله نموده، نه این‌که شخص پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله ما را امر نموده باشد، بلکه حضرت از ثواب این ذکر اخبار نموده است، و نیز چون معرفت به پیامبر و علوّ مقام آن حضرت و قرب مقامش به

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۳

پروردگار عالم، موجب کمال و تعالی مردم است و معرفی ایشان جز توسط خودشان ممکن نیست از این رو خود را معرفی کردهند.

روایات در نکاح موقت

۲۱۹. ائمه اطهار گاهی متناسب با شرایط زمان و مسأله فقهی خاص، احادیثی را نقل فرموده‌اند. علاوه بر این نقل احادیث جعلی نیز

در کتب مذهبی به چشم می‌خورد. اخیراً برخی در بحث عقد موقت، احادیثی را جمع‌آوری و منتشر کرده‌اند که به نظر ضعیف و دارای استبعاد می‌باشد. نظر شما نسبت به روایات این باب چیست؟

ج. در موضوع نکاح موقت، روایاتی است که بر انجام آن تشویق و تأکید و ثواب بسیار بیان شده است. بعض این روایات، موجب اعجاب و بلکه استبعاد شده است چون موضوع نکاح موقت را در مسأله اعمال غریزه جنسی و جلوگیری از زنا و گناه و فحشاء و تضمین امنیت ناموسی و اجتماعی بررسی نکرده‌اند، حاجت به آن را کم گرفته‌اند.

جواز نکاح موقت، مانند نکاح دایم از مهمات تشریع است. در برابر تحریم مؤکد زنا و فحشا و روابط غیر مشروع جنسی که موجب مخاصمات شدید و هتک اعراض و قتل نفوس بسیار می‌شود و از طرفی نکاح مشروع و سالم (موقت و دایم) تشریع شده است چون منع کلی از اعمال غرایز، غیر معقول و غیر عملی است، و حصر جواز نکاح در صورت دایم آن نیز پاسخ‌گوی غریزه همه افراد در همه حالات جنسی نیست و در صورتی که هر دو سالم و با ضابطه خاص قابل استفاده باشد تجویز یکی و منع از دیگری با اشتراک هر دو در تأمین مصالح و نفی مفاسد صحیح نیست و موجب نقص شریعت می‌شود.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۴

آنچه در اینجا باید به آن توجه داشت این است که هر چند غرایز مختلفی که در بشر وجود دارد هر کدام در موضع خود قوی و فعّال می‌باشند، امّا غریزه جنسی در بین این غرایز به قدری نیرومند است که کنترل آن بسیار دشوار و کار تهمتنان میدان مبارزه با نفس و پرورش‌یافتگان مکتب جهاد اکبر است، چون فعالیت این غریزه حیوانی در همه حیوانات بروز و ظهورش از غرایز دیگر بیشتر است؛ نفی و منع کلی آن نزدیک به امور ممتنع و غیر ممکن است و ترک کلی اعمال آن هم ناستوده و موجب مفاسد جسمی و بلکه روحی است.

باید تشریع برای اشباع این غریزه و انضباط و انتظام آن و جلوگیری از افراط و تفریطهای خطرناک هدایت‌های لازم داشته باشد. نباید کسی از آن محروم باشد و از آن بهره نگیرد، و نباید انسانیت انسان زیر تسلط آن محو و منقرض گردد. حتماً باید اشباع این غریزه به طور سالم در جامعه رایج و ممدوح و پسندیده و کاری عقلایی و لازم که بر آن آثار و منافع بزرگ مترتب است مطرح باشد. چرا باید نکاح موقت معمول نباشد؟ آیا در جوامعی که فقط نکاح را دایم یا یک همسری را عنوان می‌کنند زنان یا مردانی که برایشان نکاح دایم فراهم نیست به مطالبات این غریزه چه پاسخی می‌دهند؟!

آیا به روابط نامشروع روی نمی‌آورند و آیا چنان‌که هم اکنون در غرب رایج است و ممنوع نیست، روابط نامشروع با زن‌های شوهردار معمول نمی‌شود؟!

و از سوی دیگر چرا نباید زنانی که شوهر ندارند و برای آنان نکاح دایم میسر نیست، در اشباع غریزه خود با نکاح موقت محروم باشد و چرا باید نکاح موقت قانونی نباشد و روابط نامشروع آزاد باشد؟! میلیون‌ها زن و مردی که برایشان نکاح دایم میسر نیست، چرا از نکاح موقت محروم باشند؟!

خلاصه نکاح موقت که مثل نکاح دائم حتماً و بنابر ضرورت باید در جامعه مطرح و مورد استقبال باشد به واسطه بعض سوء تفاهمات و تبلیغات سوء و غیر

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۵

واقعی پیروان آن شخصی که در امر تحریم و تحلیل، خود را هم‌ردیف خدا قرارداد، بسیاری ماهیت آن را غیر از نکاح دایم دانسته و حتی- العیاذ بالله- با زنا آن را قیاس نموده و امّت را از حلالی با این اهمیت محروم نموده و آن را مثل عادات سوء دیگر، مثل نگاه‌داشتن دختر و زنده به‌گورنکردن او عیب و عار نشان دادند؛ لذا ائمه علیهم‌السلام با این عادت زشت مثل سایر عادات سوء مبارزه کرده و ترک آن را در اثر التزام به این عادات ناستوده مورد مذمّت قرار دادند و مردم را با بیان ثواب آن تشویق فرمودند.

روایات همه برای ترک عادات زشت وارد شـده و انجام نکاح موقت را مشروع می‌داننـد. مع ذلک اگر چه این روایات شأن صدور مناسب و لازم دارند، امّا نسبت به هر یک از آنها و رجال اسناد آنها بالخصوص اظهار نظر اهل خبره و حدیث‌شناس معتبر است. و نیز در مورد روایـات، مناسب این است که با مراجعه به اهل فن حدیث‌شـناس، احادیثی انتخاب شود که، هم سند آنها معتبر باشد و هم از جهت مضمون بـا توجه به سـایر روایـات بی‌اشکال باشـد و هم مورد استبعاد اشـخاص کم‌مایه‌ی علمی و فکری واقع نشود و دستور در نقل احادیث برای مردم این است که احادیثی را که همه می‌فهمند نقل کنند و از نقل احادیثی که بعض اذهان نمی‌پذیرند اجتناب نمایید، و به طور خلاصه در عین حال که حقایق دین را می‌گویید این را هم رعایت نمایید که

«أُمِرْنَا أنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»[۲۱۵]

روایت پیرامون علم و عمل

۲۲۰. جایگاه تلفیق و همراهی علم و عمل در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام چیست؟

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۶

ج. آیاتی مثل

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ۲۱۶] همه دعوت به علم و عمل به آن علم می‌نماینـد و بایـد دانست که علم و عمل ماننـد دو بال است که اگر هر دو باشد، پرواز ممکن و اگر یکی باشد و دیگری نباشد پرواز به سوی کمال، محال است. و در روایات آمده اسـت که

«الْعِلْمُ يهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ، وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْه»[۲۱۷]

اگر کسی به علمش عمل نکند آن علم از او رخت برخواهد بست. پس اگر عمل بدون علم باشد، اعمال انسان جاهلانه و بی ارزش است و اگر علم بی عمل باشد موجب قساوت و بعد عن الله و حسرت و ندامتی غیر قابل توصیف است و چه بسا آثار سوء دنیوی نیز داشـته باشد و نیز معلوم باشد که انسان همیشه و تا آخر عمر توفیق رسیدن به کمالات انسانی را ندارد، مگر این‌که از دوران جوانی، اهـل علم و عمـل باشـد چون در جوانی هنوز آلوده نشـده و قـابلیت و نورانیت خـدادادی وجود دارد، ولی اگر مراقب خود نباشـد و آلوده به معاصـی شود، قابلیت تدریجاً ضـعیف و بلکه گاهی از بین می‌رود. پس جوانی یک فرصت و مقطع طلایی و استثنایی است که باید قدر آن را دانست و از آن حدّ اکثر استفاده را برد.

صبر بعد از عطسه

۲۲۱. آیا صبر بعد از عطسه وجه شرعی دارد؟

ج. در مورد صبر و تأنی بعد از عطسه چیزی به نظر نرسیده است، اما برای بعد از عطسه در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آدابی ذکر شده است از جمله گفتن الحمد لله رب العالمین، مانند حدیث شریف

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۷

«مَنْ عَطسَ ثُمَّ وَضَعَ يـدَهُ عَلَى قَصَبَةِ أَنْفِهِ ثُمَّ قَـالَ الْحَمْـدُلله رَبِّ الْعـالَمِينَ كَثِيراً كَمَـا هُوَ أَهْلُهُ يسْتَغْفِرُ اللهَ لَهُ طَائِرٌ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى يوْمِ الْقِيامَةِ»[۲۱۸].

منظور از (ذم اختلاف العلماء فی الفُتیا ...) در نهج البلاغه

۲۲۲. در نهج البلاغهٔ خطبه ۱۸ آمده است: «و من کلام له علیه‌السلام فی ذمّ اختلاف العلماء فی الفُتیا؛ در مذمت اختلاف علما در فتوادادن. با توجه به این‌که هم اکنون مراجع در یک موضوع فتاوای مختلفی دارند، بفرمایید آیا منظور حضرت در این خطبه، فقها و مراجع شیعه هستند؟

ج. این خطبه شریفه، متضمن یک مطلب و معنای اصلی و اساسی است و آن ذم فتوای به رأی و تصویب آراء متخالفه و به اصطلاح علمایی است که از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام- که حجیت هدایت‌های آنها در دین بر حسب روایات بسیار، مثل حدیث متواتر ثقلین ثابت است- اعراض نموده و به رأی و قیاس و استحسان بدون حجت شرعی فتوا می‌دادند، و خلیفه وقت همه آن فتاوای متعارضه را تصویب می‌نمود؛ و ارتباطی به فتاوای فقهایی که از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام اخذ فقه می‌نمایند ندارد.

آنچه در فتاوای فقهاء مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به نظر رسد، فتوای به رأی نیست، بلکه اختلاف نظر عادی و عرفی است.

مع ذلک بر اساس تصویبی که فرقه مصوبه گویند- که غیر معقول است- نیست، و مسأله تخطئه و وجوب حکم الله واقعی محفوظ است و فقه شیعه به حمد الله در نهایت استحکام و قوت و مناسبت و اصالت است.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۸

زمان نماز لیلهٔ الرغائب

۲۲۳. در خصوص زمان انجام نماز شب جمعه اول ماه رجب معروف به لیلهٔ الرغائب روایات مختلف‌اند. در روایتی که مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آورده، زمان انجام این نماز بین دو نماز مغرب و عشاء معرفی شده، ولی در روایتی که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی در المراقبات آورده‌اند زمان انجام آن از بعد نماز عشاء تا نیمه شب دانسته شده است. لطفاً نظر خود را در خصوص زمان صحیح این نماز بیان فرمایید.

ج. ظاهراً روایات در این موضوع مختلف و متعدد نیست و در اصل، یک روایت است و آن روایتی است که سید ابن طاوس قدس‌سرّه روایت فرموده است ۲۱۹] و روایت نبوی و مرسل است.

باید توجه داشت:

اوّلًا صریح در این‌که این نماز به اوّلین شب جمعه ماه رجب- که همان لیلهٔ‌الرغائب است- مختص باشد اگر چه جمعه شب اول ماه باشد نیست، بلکه می‌توان گفت که ظاهر عبارت این است که شب دوم یا شب سوم یا شب چهارم یا شب پنجم یا شب ششم و هفتم و یا هشتم باشد اگر چه احتمال مختص‌بودن آن به مطلق اوّلین شب جمعه که شامل شب جمعه اول هم باشد مردود نیست. به مناسبت آن‌که در ابتداء حدیث (لیلهٔ اوّل جمعهٔ منه) مطلق است، و این‌که گفته شود نماز مذکور بصوم یوم الخمیس در اول ماه نیست، به هر دو احتمال، احتیاط به جمع به عنوان رجاء و «

الصَّلَاةُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِی»[۲۲۰]

موجب یقین به انجام عمل می‌شود.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۵۹

ثانیاً: در وقت اداء نماز نیز اختلاف از جهت فهم معنایی لفظ روایت پیش آمده است. عبارت روایت این است

«مَا مِنْ أَحَدٍ صَامَ یوْمَ الْخَمِیسِ أَوَّلَ خَمِیسٍ مِنْ رَجَبٍ ثُمَّ یصَلِّی بَینَ الْعِشَاءِ وَ الْعَتَمَهْ»؛

اگر از عشاء و عتمه نماز مغرب و عشا مراد باشد، زمان انجام این نماز بین این دو نماز می‌شود و اگر در وقت (عشاء و عتمه)، (مغرب و عشاء) باشد، مدلول این می‌شود که بین وقت فضیلت مغرب و عشاء واقع شود اگر چه بعد از نماز عشاء باشد، و شاید اظهر

همین قول دوم باشد. در عین حال که با بناء بر این، جمع بین دو قول هم ممکن است، و ممکن است گفته شود اگر مراد قول اوّل هم باشد، از باب تعدد مطلوب و مستحب در مستحب است.

به هر حال در موارد شک در این‌گونه مستحبات، به قصد رجاء و مطلق محبوبیت، نماز صحیح و موجب اجر خاص آن است، البته چون روایت مرسل است بر حسب اخبار من بلغ هم مأجور می‌شود.

روایتی پیرامون صلاح ذات البین

۲۲۴. در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که از قول پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرموده است: «

صَلَاحُ ذَاتِ الْبَینِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّیام»[۲۲۱]؛

مراد از (عامة) چیست؟

ج. در مجمع البحرین آمده است: «و قد ذهب عامة النهار أی جمیعه». قدر متیقن از معنی، افضلیت اصلاح ذات بین از همه نمازها و روزهی مستحبی است، و ممکن است مراد این باشد که از هر یک از نمازها و روزه به انفراده افضل است.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۰

شوهرداری زن

۲۲۵. با توجه به حدیث «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّل»[۲۲۲]، خواهشمند است دیدگاه فقهی خود را در حوزه تفسیر حسن التبعل ارائه فرمایید.

ج. موضوع حسن تبعل و شوهرداری خوب و نیک که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است؛ و در قبال جهاد مرد با کفار و بذل نفس و شهادت طلبی بیان شده است، بخش نخست و مرتبه اولی آن، همان عمل‌کردن زن به وظایف واجب شرعی است که در قبال مرد دارد؛ و بر حسب عقد ازدواج به آن تعهد می‌دهد. چنان‌که مرد نیز بر حسب این عقد، تعهدات خاص و مسئولیت‌هایی را می‌پذیرد؛ ولی حسن تبعّل و خوب شوهرداری معنایی است که قداست و معنویت آن فراتر از یک معاهده خشک و قرارداد است.

رابطه‌ای است که از آن تعبیر قرآنی هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَ ۲۲۳] است. رابطه‌مودت و مهر و رحمت مجعول الهی است. این‌گونه نیست که زن، یک طرف قرارداد باشد، و مرد یک طرف و از هم جدا و بیگانه باشند.

زن در این جهاد، با مرد یک واحد و صاحب مصالح و منافع واحد می‌شود؛ هر مصیبتی که به هر کدام برسد، به دیگری هم می‌رسد، حفظ الغیب آنها از یکدیگر با حضور و حفظ منافع شخصی تفاوت نمی‌یابد.

خوشبختانه در بیشتر زن‌های مسلمانان این روحیه وجود دارد، و حقیقتاً جهادی که می‌نمایند حقیقی و نه فقط عدل جهاد اصغر، بلکه جهاد اکبر است.

در یک دوره طولانی همسری از هم رنجشی نمی‌یابند، و غبار گله از یکدیگر بر صفحه دل پاکشان نمی‌نشیند.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۱

توقعات زن از مرد، هرگز خارج از توان او نمی‌شود، و مرد از این کم و زیادهای امور اقتصادی مورد اعتراض یا تقاضای جدایی واقع نمی‌شود.

خلاصه، این تبعل و این شوهرداری و قداست آن را فقط خود این بانوان با معرفت و تربیت اسلامی می‌دانند، و از آن لذت می‌برند.

خانه‌داری، زحمات خانه، تحمل زحمت بارداری، ایام رضاع و بچه‌داری و مـدیریت خانه، کار بسـیار پر مسـئولیتی است که اگر چه بسـیاری از این موارد برحسب تکلیف شـرعی بر زن نیست، ولی حسن تبعـل و شوهرداری که در عین حـال، ریشه و اصـالت خـاص دارد، و امید به ثواب و اجر الهی آن زن را با مرد و مرد را با زن یگانه می‌سازد که با هم به زندگی ادامه می‌دهند، و چه حال خوش و پر معنا و کامیابی مقدسی است.

این، جهاد است، و ثواب جهاد با کفار و منزلت آن را دارد، و تعالیم اسلام و هدایت‌های نورانی اهل بیت علیهم‌السلام، و سیره زنان و بانوانی که در صف اول این برنامه قرار دارند، برای همه زن‌ها و خانواده‌ها، آموزش و درس و تعلیم و تربیت است.

توان عقلی زن و مرد

۲۲۶. در نهـج البلاغه و دیگر روایات اهل بیت علیهم‌السـلام وارد شـده است که عقل زنان ناقص و ایمانشان ضـعیف است. بفرمایید آیا این روایات از نظر سند معتبر است؟ و اگر آری، تبیین و توجیه آن چیست؟

ج. اگر چه در بین بانوان، زنانی می‌باشـند که در توان عقلی از نوع مردها و اکثریت آنان قوی‌تر و رشـد فکری بیشتر دارنـد، ولی بر حسب نوع، زنان از مردان عاطفی‌تر و احساساتی‌تر، و رحم و مهرشان بیشتر است، هر چند همه دارای عقل

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۲

می‌باشـند؛ و آیـاتی که در قرآن مجیـد در آنها از صاحبان عقل و تفکر، تمجیـد و توصـیف شـده چنان‌که شامل مردان است- شامل بـانوان نیز هست، و «اولی الالبـاب» و «اولی النهی» بر هر دو اطلاـق شـده است؛ با این وجود مردان بر حسب نوع از زنان در تـدبیر و سخت‌گیری و مـدیریت و صـلابت نفس، قوی‌ترنـد و کمتر از زنان تحت تأثیر عوامل جالب رأفت و رحم و گذشت قرار می‌گیرند؛ بنابراین مرد برای یک سلسله وظایف خاص بر حسب نوع مناسب‌تر است و زن هم برای یک سلسله وظایف دیگر.

پس می‌توان گفت که مراد، نقصان عقل زن در برابر عواطف خاص اوست و از عقل، آن معنای حقیقی مطلقاً نیست یا به طور مطلق نیست. مضافاً بر این‌که این روایات نهـج البلاغه ۲۲۴] ظـاهراً مخـاطب خاص دارد که همان زنی است که آن جنگ بزرگ و فتنه‌ای را- که تاکنون هم بسیاری در آتش آن می‌سوزند- رهبری کرد؛ او هم نقص عقل داشت و هم نقص ایمان.

سیره بانوان اهل بیت علیهم السلام در حضور اجتماعی

۲۲۷. اگر از نظر اسـلام، بهترین چیز برای زن آن است که مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند، چرا حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در مسجد در حضور مردان خطبه خواندند؟ و چرا امام حسین علیهالسلام، زن و خانوادهش را به کربلا برد تا به اسارت نامحرمان در بیایند؟

ج. در جواب به این سؤال باید به چند نکته توجه داشت:

اوّلًا عملی که شـخص معصومی، ماننـد حضـرت زهرا علیهاالسـلام انجام بدهـد، چنانچه علّت آن به طور قطعی و یقینی معلوم نباشد، دلیل این نیست که هر کسی

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۳

بتواند و جایز باشد که آن عمل را انجام دهد، چون ممکن است از مختصّات آن بزرگوار باشد.

ثانیاً خطبه‌خواندن آن بزرگوار در آن شرایط که مردم اجتماع بر غصب خلافت حضرت امیر علیه‌السلام کرده بودند و مفاسد آن بی حساب بود- چنان‌که هنوز هم ادامه دارد و تا ظهور امام عصـر ارواح العالمین له الفـداء ادامه خواهد داشت، و مفاسد آن و گمراهی

میلیاردها انسان در اثر این امر به متتبع بصیر مخفی نیست- لازم بود که آن بزرگوار خطبه ایراد کند و سندی برای آیندگان باشد، زیرا همه شنیده بودند و می‌دانستند که رضای حضرت زهرا علیهاالسلام رضای حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله است، و رضای این بزرگوار هم رضای خدا است، و غضب حضرت زهرا غضب حضرت رسول علیهماالسلام و در نتیجه، غضب خداوند است.

پس هر عاقل هوشمندی می‌فهمد که آن بزرگوار از مردم ناراضی بوده، چنان‌که وصیت به اخفاء قبر نیز برای آیندگان همین فایده را دارد، و اگر غیر از حضرت زهرا علیهاالسلام خطبه می‌خواند، این اثر را نداشت؛ و شاید غیر از او کسی دیگر حتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌توانست در مسجد و در آن جوّ، اعلام حضور تا چه رسد مخالفت بنماید.

این موضع‌گیری و این اتمام حجت و نصرت حق، تنها در توان حضرت زهرا سلام‌الله علیها بود که حشمت و عظمت او بر محیط و جوّ غلبه می‌یافت، و مع ذلک از پشت پرده‌آن خطابه تاریخی را ایراد فرمود.

مسأله بالاتر از این بود. اگر آن حضرت به میدان نمی‌آمد، کسی نمی‌توانست با آن بلاغت و شهامت، دین را یاری نماید.

همین‌طور نسبت به وجود مبارک حضرت سید الشهداء علیه‌السلام و همراه‌بردن

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۴

اهل بیت و اسارت آنها، اختصاص به خود ایشان داشته است، و همان‌طور که می‌دانید پیام عاشورا را حضرت زینب علیهاالسلام به دیگران رسانید، و اسرار و مطالب بسیار بزرگی در این موضوع وجود دارد.

مهریه بانوان خاندان عصمت

۲۲۸. مهریه حضرت فاطمه زهرا و زینب کبری علیهماالسلام چه مقدار بوده است؟

ج. مهر السنهٔ، دویست و شصت و دو مثقال و نیم پول نقره مسکوک است، و مهریه حضرت زهرا سلام الله علیها بنابر آنچه روایت شده است همین مقدار بوده است؛ و مستحب است که مهریه زیادتر از مهر السنهٔ نباشد، و هر چه مهریه کمتر باشد مطلوب‌تر است.

تفسیر "ما رأیت الّا جمیلًا"

۲۲۹. با توجه به مصائب زیادی که به حضرت زینب علیهاالسلام در واقعه کربلا وارد شد، چرا آن حضرت فرمودند: ما رأیت الّا جمیلًا.؟

ج. بلاغت در کلام، سخن‌گفتن به مقتضای حال است. در جواب سؤال ابن زیاد ملعون که گفت:

«کَیفَ رَأَیتِ صُنْعَ اللهِ بِأَخِیکِ»[۲۲۵]

این جواب بسیار به موقع بود و بهتر از آن جوابی بود، یعنی آنچه بر ما ظلم و ستم شد از موقعیت و شأن و مقام ما چیزی نکاست، و اهانتی از خدا به ما نشد، بلکه آنچه از جانب خدا به ما می‌رسد جمیل و موجب بروز شرف و افتخار و تسلیم ما در برابر امر خدا، و تحمل مصائب برای دین خدا است.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۵

سندیت روایات

غیبت

۲۳۰. آیا چنین حدیثی «الغیبة اشد من القتل» روایت شده است؟

ج. چنین حدیثی در مجامع روایی به نظر نرسیده است. در مورد شدت گناه غیبت آن‌چه در روایات آمده است این‌که پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمودند:

«إِیاكُمْ وَ الْغِیبَةَ فَإِنَ الْغِیبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ یزْنِی وَ یتُوبُ فَیتُوبُ اللهُ عَلَیهِ وَ إِنَّ صَاحِبَ الْغِیبَةِ لَا یغْفَرُ لَهُ حَتَّی یغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.»[۲۲۶]

اعلام آخر ماه توسط امیرمؤمنان علیه السلام

۲۳۱. در روایتی آمده است که:

صَامَ عَلِی بِالْكُوفَةِ ثَمَانِیةً وَ عِشْرِینَ یوْماً شَهْرَ رَمَضَانَ. فَرَأَوُا الْهِلَالَ فَأَمَرَ مُنَادِیاً ینَادِی اقْضُوا یوْماً فَإِنَّ الشَّهْرَ تِسْعَةٌ وَ عِشْرُونَ یوْماً؛[۲۲۷]

حضرت امیر علیه‌السلام در زمان خلافت در کوفه ۲۸ روز در ماه مبارک روزه گرفت. مردم هلال را رؤیت کردند. پس حضرت امیر علیه‌السلام امر کرد که منادی اعلام نماید که یک روز را قضا کنید، زیرا که ماه مبارک ۲۹ روز باشد. آیا این روایت درصدد بیان اشتباه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اعلام آخر ماه است یا بیانگر امر دیگری می‌باشد؟

ج. این حدیث مرسل است، و راوی آن عبدالله بن سنان است که چهار طبقه از

طبقات رجالی با حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام فاصله دارد، یعنی تقریباً چهار یا اقلًا سند آن فاقد سه واسطه است؛ و بر فرض قبول، روایت بیشتر از این دلالت ندارد که اوّل ماه بر حسب احکام ظاهریه بر مردم ثابت نشده و روز اوّل را روزه نگرفتهند، و بر امام علیه‌السلام لازم نیست که در احکام ظاهریه، واقعی را که به آن علم دارد به مردم بگوید، بلکه شاید به عکس باشد تا مردم به تکالیف خود آشنا شوند، و امّا این‌که خود آن حضرت روزه اول ماه را افطار کردهند، از روایت استفاده نمی‌شود.

اهمیت فقر

۲۳۲. از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله پرسیدند: فقر چیست؟ فرمودند: گنجی از گنجی خدا. باز پرسیدند: فقر چیست؟ فرمودند: لطفی است از جانب حق. باز سؤال را تکرار کردند؟ فرمودند: چیزی است که خداوند ندهد جز به پیغمبری که دارای مقام رسالت باشد یا مؤمنی که نزد خدا ارجمند باشد.[۲۲۸] آیا این حدیث معتبر است؟

ج. روایت سنداً و متناً ضعیف است، مع ذلک ممکن است در توضیح آن گفته شود این تعریف از فقر، تعریفی بالا و عالی از آن است که اگر به آن، به نظر و بینش بلند نگاه شود، و به فوائد معنوی و اخلاقی آن توجه شود، در نیل به مقاماتی، مثل توجه به خدا و احساس فقر و نیاز به خدا، و عرض حاجت به درگاه او، و برقراری ارتباط با او مؤثر است، و همان نعمتی است که خداوند به کسی غیر از پیغمبر مرسل یا مؤمنی که در نزد خدا کریم باشد عطا نمی‌شود، و فقر، در عمران و آبادی جهان و استفاده از نعمت‌ها مؤثر بوده و هست، و اگر فقر نبود،

بسیاری از اسرار مکشوفه جهان و فوائد و منافع مخلوقات ناشناخته باقی می‌ماند.

حدیث کساء

۲۳۳. آیا حدیث کسای منقول در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی ره معتبر است یا خیر؟

ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصیت‌های بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان، مسلّم و متواتر قطعی است؛ و بر حسب روایات مکرّر واقع شده است، که از جمله همین روایت مشهور است که خوانده می‌شود، و منقول از عوالم با سند است، و در مفاتیح روایت نشده بلکه به آن ملحق شده است.

به هر حال خواندن آن چون به این لفظ خوانده می‌شود، هیچ اشکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست، و نفی آن هم بالجزم وجهی ندارد، بلکه از آن جهت که مشتمل بر ذکر فضائل رسول خدا و اهل بیت او صلوات‌الله علیهم اجمعین می‌باشد، رجحان بر مواظبت بر آن است.

عاشورا

۲۳۴. در بحار الانوار حدیثی از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرمایند: «آیا می‌دانید که عاشورا چه روزی است؟ همان روزی است که خداوند توبه آدم و حوا را پذیرفت، روزی است که خداوند دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و فرعون و پیروانش را غرق کرد و موسی بر فرعون پیروز شد، روزی است که ابراهیم متولد شد و ...»[۲۲۹]

مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان در اعمال روز عاشورا، این روایت را کذب دانسته‌اند و آن را به

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۸

نواصب مدینه یا خوارج مسقط نسبت داده‌اند. نظر مبارک حضرتعالی درباره این روایت چیست؟

ج. به طور کلی اخباری که در آنها، روز عاشورا به عنوان یک روز سرور و حوادث مسرت‌بخش معرفی شده است، علاوه بر ضعف سند، از جهت متن و مدلول قابل قبول نیست، و ظاهر این است که اعداء اهل بیت علیهم‌السلام و نواصب، آنها را جعل و وضع نمودهند.

فطرس ملک

۲۳۵. آیا قضیه فطرس ملک که بال شکسته خود را به امام حسین علیه‌السلام زد تا به دستور پیامبر به مقام اولی خود بازگشت، صحت دارد؟

ج. بلی، این قضیه واقعیت دارد، و در آخر روایاتی که در این باره نقل شده است آمده که

«... فَقَالَ النَّبِی: قُلْ لَهُ تَمَسَّحْ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَ عُدْ إِلَی مَکَانِکَ. قَالَ فَتَمَسَّحَ فُطْرُسُ بِالْحُسَینِ بْنِ عَلِی وَ ارْتَفَعَ فَقَالَ یا رَسُولَ اللهِ أَمَا إِنَّ أُمَّتَکَ سَتَقْتُلُهُ وَ لَهُ عَلَی مُکَافَاةٌ أَلَّا یزُورَهُ زَائِرٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ عَنْهُ وَ لَا یسَلِّمَ عَلَیهِ مُسَلِّمٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ سَلَامَهُ وَ لَا یصَلِّی عَلَیهِ مُصَلٍّ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ صَلَاتَهُ ثُمَّ ارْتَفَعَ.»[۲۳۰]

حدیث "لولاک"

۲۳۶. آیا حدیث قدسی که خداوند در آن فرمودند: اگر فاطمه نبود، محمد و علی، و هستی را خلق

.۲۳۷

معارف دین، ج۳، ص: ۲۶۹

نمی‌کردم، معتبر است؟

ج. در ادامه حدیث شریف «
لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الافْلَاکَ»،
این مضمون آمده است که
«وَ لَولَا عَلِی لَما خَلَقْتُکَ وَ لَولَا فَاطِمَهُ لَما خَلَقْتُکما»[۲۳۱]
صلوات الله علیها و علی اولادها المعصومین.

روایات جعلی تصوف

۲۳۸. آیا مسانید احادیث زیر دارای اعتبار است:
۱. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمود:
مَن سَرَّه ان یجْلسَ مَعَ اللهِ فَلْیجْلِس مَعَ اهْلِ تَصَوُّف.
۲. امام صادق علیه‌السلام فرمود:
مَن عَاشَ فِی ظَاهِرِ الرَّسُولِ فَهُوَ سُنّی وَ مَن عَاش بَاطِنَ الرَّسُول فَهُوَ صُوفی.
۳. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمود: لا تطْعِنوا عَلَی اهْلِ التَّصَوّف وَ الخرق فَانّ اخْلَاقَهُم اخْلَاقُ الأنْبیاء وَ لِبَاسَهُم لِبَاسُ الأنبِیاء.
ج. این احادیث معتبر نیست، و اعتماد بر آنها جایز نمی‌باشد، و هیچ شباهتی به احادیث و روایاتی که از حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم‌السلام رسیده نـدارد، و انحراف تصوف و صوفیگری از واضحات است که باید جداً از آنها پرهیز شود.

روایت "من لم یشکر المخلوق" ...

۲۳۹. روایت معروفی که می‌فرماید:
«مَنْ لَمْ یشْکُرِ المَخْلُوقَ لَمْ یشْکُرِ الخَالِقَ»
هرکس شکر مخلوق را نگذارد، خدا را شکر نکرده است
معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۰
آیا از نظر سند و متن دارای اعتبار است؟
ج. روایتی با این لفظ دیده نشده است، بلکه آنچه در روایات از ائمه علیهم‌السلام وارد شده است این حدیث شریف است که
«مَنْ لَمْ یشْکُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ لَمْ یشْکُرِ اللهَ عَزَّوَجَلَّ»[۲۳۲]

سندیت کتب

کافی

۲۴۰. به نظر شما آیا همه روایات کتاب کافی معتبر است؟
ج. معمولًا کتب حدیث، اخبار صحاح و ضعاف دارد، ولی کتاب شریف کافی یک اعتبار و اهمیت خاصی دارد که نمی‌توان کل احادیثی را که بر حسب این اصطلاح مستحدث ضعیف می‌گویند، غیر صحیح و غیر معتبر دانست؛ و برخی از آنها نیاز به بیان و

جمع با روایات و آیات که در آن موضوع آمده دارد، و فقط بزرگان این فن می‌توانند نظر بدهند.

صحیفهٔ الرضا علیه‌السلام

۲۴۱. نظر حضرتعالی نسبت به کتاب شریف صحیفهٔالرضا علیه‌السلام چیست؟
ج. اصل صحیفه، از صحف کریمه است، و مشتمل بر مطالب و روایات بسیار بلند مضمون در معارف و اعتقادات و فضائل و اخلاقیات است، و متضمن ۲۰۳ روایت می‌باشد که با روایات باب زیادات- که ۳۲ روایت است- جمعاً به ۲۳۵
معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۱
روایت می‌رسد.
این صحیفه را بزرگانی از محدثین سنی، مثل ابوسعید سجستانی (ت ۴۷۷) و جمشادی از بیهقی و غیر اینها و اجلّائی از محدثین شیعه، مثل صدوق و طبرسی هر کدام به سند خودشان که متصل می‌شود به عبد الله بن احمد بن عامر از پدرش احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر الشهید مع سید الشهداء علیه‌السلام فی کربلا- و ابن حسان الشهید بصفین مع امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و ابن احمد بن عامر کسی است که به شرف درک دیدار حضرت رضا علیه‌السلام مشرف شده، و صحیفه را در سال ۱۹۴ از آن حضرت روایت نموده است، و تا عصر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام حیات داشته است، و مؤذن آن حضرت و پدر بزرگوارش حضرت هادی علیهماالسلام نیز بوده است.

الکلمات المکنونهٔ

۲۴۲. آیا احادیث و روایات کتاب الکلمات المکنونهٔ معتبر است، و می‌شود به آنها اعتماد کرد؟
ج. کتاب کلمات مکنونه، مشتمل بر احادیث ضعیفه است که از مجامع و مصادر معتبر و مورد قبول بزرگان محدثین نقل نشده است. علاوه بر این، مطالب کتاب نیز با مطالب روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام داریم و با ظواهر آیات قرآن مجید در بسیاری از کلمات همخوانی ندارند.
البته ایشان در پایان عمر کتابی به نام الانصاف نوشتند که بازگشت خود را از این عرفان‌بافی‌ها یا شطحیات، به سوی معارف ناب اهل بیت علیهم‌السلام اعلام نموده‌اند. غفرالله له و لنا و اعلی الله درجات علمائنا العاملین.
معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۲

تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری

۲۴۳. نظر حضرتعالی راجع به ابوبکر عتیق نیشابوری و تفسیر قرآن ایشان (تفسیر سور آبادی) چیست؟
ج. هر چند بعض فضایل معتبر و مشهور اهل بیت علیهم‌السلام در این کتاب روایت شده است، اما تفسیر معتبری نیست، و فقط مراجعه به آن برای کسانی که می‌خواهند از آراء او مطلع شوند و سره را از ناسره و حق را از باطل تشخیص دهند مفید است، و ابوبکر عتیق از فرقه کرامیه بوده است.

زوائد الفوائد

۲۴۴. آیا کتاب زوائد الفوائد از نظر معظم له معتبر است؟

ج. ظاهر این است که کتاب زوائد الفوائد از کتب معتبره ادعیه است. به الذریعة[۲۳۳] مراجعه نمایید.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۴

فصل هشتم: ادعیه و زیارات

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۶

کلیات

کسب اجازه در نقل ادعیه

۲۴۵. آیا همان‌طور که در علوم تخصصی، مثل علم الحدیث، کسب اجازه از متخصص آن نیاز است، در نقل اذکار مأخوذه از ائمه معصومین علیهم‌السلام هم اذن لازم است؟

ج. در جهت خواندن ادعیه، همین مقدار که شخص، ادعیه و اذکار را از کتاب‌های معتبری، مثل کتاب‌های علامه مجلسی، و کتاب مصباح شیخ طوسی و مفاتیح الجنان بخواند، کافی است، و نیز نظر شخص خاص و اجازه لازم نیست، بلکه بعضی برنامه‌هایی که به این عناوین- که باید با اجازه باشد، و صوفیه و بعضی دیگر عنوان کرده و می‌کنند- بی‌اصل، و بعض صورت‌های آن بدعت و حرام است. غرض این است که برنامهی دعا و عبادت و همه وظایف باید از شرع و از حضرات معصومین علیهم‌السلام رسیده باشد، و نباید شخص از اختراعات اشخاص تقلید نماید.

معنای قصد ورود و رجاء

۲۴۶. اصطلاح ورود و رجاء در خواندن اذکار و ادعیه به چه معناست؟

ج. تعبیر رجاء، در جاهایی به کار می‌رود که دلیل معتبری بر استحباب دعا

معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۷

نباشد، و به این معنی است که به‌جا آورنده عمل، قصد ورود آن در شریعت به طور جزمی‌نکند، و به امید این‌که اگر در واقع و عند الله مطلوب و موجب ثواب باشد، به‌جا آورد؛ و اگر دلیلی بر استحباب دعا باشد، به قصد ورود خوانده می‌شود. لازم به تذکر است هر دعایی که مضمون آن صحیح و مطلبی مشروع باشد- به هر زبان هم که باشد- فی حد نفسه استحباب دارد، و مشمول اطلاقات امر به دعا است، مثل قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ۲۳۴]

وثاقت برخی ادعیه

دعای صد صلوات

۲۴۷. کتابی با عنوان «دعای صد صلوات» منتشر شده است که در فرازهایی از آن آمده است:

۱. اللهم صل علی محمد سید المغفورین.

۲. اللهم صلی علی محمد سید الغاسلین.

۳. الف صلوات و الف سلام علیك یا سید المتکبرین.

۴. اللهم صل علی محمد مع الوحوش اذا حشرت و آله.

به نظر شما، آیا مطالب این کتاب دارای اعتبار و صحت می‌باشد؟

ج. مثل این الفاظ، صادر از حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام نمی‌باشد؛ بزرگوارانی که در بلاغت و فصاحت، کلماتشان معجز نشان است، و همان مقامی را دارند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

«إِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنَشَّبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُه»[۲۳۵]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۸

مؤمنین باید در برنامه‌های دعا به کتب معتبری، مثل مصباح شیخ طوسی علیه‌الرحمه و کتاب‌های سید بن طاوس و مفاتیح الجنان و خصوصاً صحیفه سجادیه مراجعه نمایند.

زیارت ناحیه مقدسه

۲۴۸. نظر حضرتعالی در رابطه با زیارت ناحیه مقدسه و اعتبار آن چیست؟ و آیا مختص به روز عاشورا است یا در هر روزی می‌شود آن را خواند؟

ج. این زیارت، از زیارات شریفه است، و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجّل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد، که علامه مجلسی رحمه الله از قول شیخ مفید قدس سره آن را با لفظ (زیارة اخری فی یوم عاشورا بروایة اخری)[۲۳۶] نقل فرموده، و شیخ جلیل محمد بن المشهدی آن را روایت نموده است، و لفظ او این است (زیارة اخری فی یوم عاشورا مما خرج من الناحیة الی احد الابواب)[۲۳۷]، و سید اجلّ مفخر عالم اسلام سید مرتضی رضوان‌الله علیه آن امام شهید مظلوم کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زوار قبره را به زیارتی که مشتمل بر بخش‌ها و فرازهایی از این زیارت است، زیارت نموده که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد.[۲۳۸]

به هر حال، همه مشتمل بر مضامین بسیار مهمّ و معرفت‌افزا و حزن‌انگیز است، و علّامه مجلسی قدس سره می‌فرماید که محتمل است این زیارت ناحیه، مختص به روز عاشورا نباشد، بلکه در سایر ایام، نیز خواندن آن به قصد رجاء و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی، مطلوب و مرغوب است؛ و امّا در

معارف دین، ج۳، ص: ۲۷۹

خصوص روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد، جواز خواندن آن را به قصد ورود بعید نمی‌دانم اگر چه احوط، خواندن آن به قصد مطلق زیارت است.

دعای گنج العرش

۲۴۹. آیا دعای گنج العرش معتبر است؟

ج. این دعا، اصلی ندارد، و مدرك معتبری برای آن به نظر نرسیده است.

اجابت دعا

راه‌های اجابت دعا

۲۵۰. شرایط و راه‌های اجابت دعا در درگاه خداوند چیست؟

ج. اجابت دعا، شرایط و موانعی دارد که در روایات شریفه وارده از اهل بیت علیهم‌السلام به آنها اشاره شده که یکی از مهمترین شرایط آن، گریه و زاری و بی‌قراری از دوری از درگاه انس حضرت باری عزّ اسمه، و محروم‌بودن از عنایات خاصّه اوست.

نقش و اثر گریه و ضراعت در حال دعا- که روح و جان آن است-، در اجابت دعا بسیار مؤثر، و در اعاده حیثیت دعا کننده و تکمیل و تصفیه روح او به طور اعجازآمیزی اثر دارد.

گریه در حال دعا از خوف خدا و تذکر فرصت‌های تلف شده و عمر به غفلت گذشته و یاد لغزش‌ها و گناهان و تقصیرات و در حال طلب مغفرت و آمرزش معصیت و اقرار به گناه‌کردن، فضیلت بسیار و آثار بزرگی دارد. آن چنان این حال بکاء و گریه، مطلوب، محبوب و سازنده است که در روایت است:

«إنْ لَمْ تَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ»

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۰

اگر تو را گریه‌ای نیست. پس به حالت گریه‌کننده خود را درآور»[۲۳۹].

و موانع دعا هم به طور خلاصه عبارتند از:

۱. گناه، چنان‌که در دعا است:

«أَعُوذُ بِكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ»[۲۴۰]

۲. شکّی نیست که انسان در دعاهای خود خیر خود را می‌خواهد، و اگر بداند که این خواسته، برایش خیر نیست آن را نمی‌خواهد، و خداوند هم خیر بنده‌اش را می‌خواهد؛ لکن تفاوت این است که خداوند چون عواقب امور را می‌داند، می‌داند که خیر بنده در چیست، و بنده خیر خود را چون از آینده بی‌خبر است نمی‌داند، لذا گاهی خداوند اجابت نمی‌کند، چون به خیر بنده نیست و علل دیگری هم هست که مجال شرحش نیست.

علت تأخیر در اجابت دعا

۲۵۱. چند صباحی است نیمه‌های شب از خواب بیدار شده و با خدای خود راز و مناجات می‌کنم و نیازهای خود را به درگاه آن بی‌نیاز عرضه می‌کنم و از این مناجات لذت می‌برم. اما نمی‌دانم چرا زندگی‌ام روی روال نیست و حاجاتم برآورده نمی‌شود؟

ج. نامه شما- که حاکی از ایمان و اصرار شما به دعا و درخواست و مسألت از خداوند سمیع الدعاء و مجیب الدعوات و قاضی الحاجات بود- بسیار حال خوش و خوبی است؛ آن حالی که بنده دعا می‌کند، و فقر و حاجت خود را به خدا و خالق و رازق خود و قدرت او را بر قضاء حوائج او و همه بندگانش

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۱

ادراك می‌کند، و در خانه او را می‌کوبد، و با او مناجات و عرض حاجت می‌نماید، و یا الله و یا رب و یا ارحم الراحمین می‌گوید، و او را یاد می‌کند، و او هم، او را یاد می‌فرماید؛ چه حالی از این حال توجه به او بهتر است.

اگر انسان با برآورده‌شدن حاجتش، فاقد این حال اقبال به رب می‌شود، چه از این بهتر که برآورده‌شدن حاجتش به تأخیر افتد یا اصلًا برآورده نشود تا او را بخواند، و زبانش به ذکر او مترنم و دلش به یاد او باشد. او هزارها حاجت‌های ناخواسته ما را به کرم و حکمت وجود خود عطا فرموده است که ما فیض دعا و عرض نیاز نسبت به آن را نداشته‌ایم، و حتی حال هم که برآورده شده،

چون به آن جاهل یا از آن غافلیم، در مقام اداء شکر آنها نیستیم.

دعا مغز عبادت، و پرستش خدا و حقیقت عبودیت و ایمان به غیب است، و متضمن حکمت‌های جلیل و بزرگی است.

بنابر این گله‌ای نیست شما این جهت را که در اثر بر نیامدن حاجت خود در این مدت به یاد خدا بوده‌اید که یادش شرف للذاکرین و فخر للمحتاجین و المضطرین است فراموش نکنید. بسا اگر حاجت شما برآورده شده بود، یاد او را- که از هر چیز و همه کس حتی انبیاء به آن محتاجند- فراموش می‌کردید، یا کمتر به آن موفق می‌شدید.

و این توفیق دعا را، اگر در معرفت و بینش و بصیرت کمالی داشته و به جایی رسیده باشیم، غنیمت می‌شماریم. از سوی دیگر، آیا برآورده‌شدن هر حاجتی که بنده ناآگاه از مصالح و مفاسد امور و آینده، از خدا می‌خواهد به صلاح او است؟ آیا چنان نیست که بسیاری از حوایجی که ما بالفعل و در حالات و شرایط خاصی از خدا می‌خواهیم اگر برآورده شده یا برای دنیا یا آخرت موجب گرفتاری می‌شود که هرکس که عمری بر او گذشته باشد و در مطالب و مقاصد گذشته خود بیندیشد، در می‌یابد که بسیاری از آنها که برآورده نشده، اگر برآورده

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۲

شده بود، موجب نگرانی‌ها و مصیبت‌ها بود. این حکمت بزرگ قرآنی است که از آن در این موضوع بالاتر و شافی‌تر نیست که می‌فرماید:

«... عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللّهُ يعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»[۲۴۱].

کیفیت برخی از ادعیه

"هدی "یا "مهدی "در زیارت عاشورا

۲۵۲. در زیارت عاشورا در عبارت شریف «مَعَ إِمَامٍ هُدى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُم ...»، برخی از کتب ادعیه به جای کلمه [هدی ، از کلمه [مهدی استفاده می‌کنند. کدام عبارت ارجح است؟

ج. هر دو عبارت در کتب آمده است؛ برای مثال علامه مجلسی رحمه‌الله لفظ (مهدی) را نقل کرده ۲۴۲]، و شیخ جلیل محمد بن المشهدی در المزار الکبیر با لفظ (هدی) نقل کرده است؛[۲۴۳] و احتیاطاً باید هر دو عبارت را خواند.

ادعیه مخصوص بعضی از حوائج

طلب رزق

۲۵۳. جهت ازدیاد رزق و روزی چه دعایی را بخوانیم؟

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۳

ج. در این خصوص می‌توانید به کتاب مفاتیح الجنان مراجعه نمایید که در تعقیب نماز عشاء، و نیز در حواشی مفاتیح دعاهایی در این خصوص نقل نموده است.

همچنین در روایت است که

«ادْعُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ فِي الْمَكْتُوبَةِ وَ أَنْتَ سَاجِدٌ يا خَيرَ الْمَسْئُولِينَ وَ يا خَيرَ الْمُعْطِينَ ارْزُقْنِي وَ ارْزُقْ عِيالِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

برای افزایش روزی در سجده نماز واجب خود دعای یا خیر المسئولین ... را بخوان»[۲۴۴]

قنوت و کلمات فرج

۲۵۴. در قنوت، خواندن چه دعاهایی بهتر و دارای ثواب بیشتری است؟

ج. در قنوت هر ذکری گفته شود، اگرچه یک سبحان الله باشد کافی است، و بهتر است این دعا خوانده شود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْعَلِي الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمِينَ».

تقویت حافظه

۲۵۵. برای تقویت حافظه و سرعت در حفظ چه دعایی را بخوانیم؟

۲۵۶.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۴

ج. دعایی در تعقیبات مشترکه در مفاتیح الجنان آمده است که پیامبر صلی‌الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای حفظ آنچه که می‌شنود تعلیم دادند که بعد از هر نمازی خوانده شود:

«سُبْحَانَ مَنْ لَا يعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يأْخُذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِأَلْوَانِ الْعَذَابِ سُبْحَانَ الرَّءُوفِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُوراً وَ بَصَراً وَ فَهْماً وَ عِلْماً إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ.»[۲۴۵]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۵

فصل نهم: مسائل اجتماعی اسلام

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۷

علم، هنر و ورزش

علم در اسلام

۲۵۷. چرا اسلام تا این حد بر علم تأکید کرده است؟ و نتیجه نهایی که باید از علم حاصل شود چیست؟

ج. در حدیث آمده است: تَخَلَّقُوا بِاَخْلاقِ اللهِ ۲۴۶]؛ یعنی به اخلاق خدا، خود را خلق و خوی دهید، و خود را به صفات خداوند آراسته سازید.

در بین صفات خداوند متعال، صفت علم، اشرف صفات و اسم العالم، اعظم اسماء الهیه است. بیشتر اسما و صفات جمالیه و جلالیه، به این اسم و اسم القادر و صفت قدرت بر می‌گردد. بنابر این تزین به زینت و زیور علم و آراسته‌شدن به این صفت، از اخلاق دیگر بالاتر و ارزنده‌تر است.

نشان‌یافتن و نشان‌داشتن از خدا، همان دارابودن اخلاق کریمه الهی است که مهم‌ترین و سرآمد آنها، علم و قدرت، دانایی و توانایی است.

دانایی و توانایی، همه جا باید توأم باشد. در میان آنچه بشر جسته و می‌جوید و مطالب و خواسته‌هایی که دارد، خواسته و مطلوبی از علم بالاتر نیست که هر چه طالب آن، به مطلوب می‌رسد، باز طلبش بیشتر و به مطلوب واصل‌تر می‌شود.

قال مَوْلانا امیرالمُؤْمِنینَ علیه‌السلام:

«کُلُّ وِعاء یضیقُ بِما جُعِلَ فیهِ الا وِعاء الْعِلْمِ فَانَّهُ یتَّسِعُ»[۲۴۷].

این کلام بسیاری بزرگ است. می‌فرماید: هر ظرفی، ظرفیتش و گنجایش آن به آنچه در آن می‌گذارند تنگ می‌شود، و عاقبت، ظرفیت آن تمام می‌شود، ولی ظرف علم هر چه علم در آن بگذارند، وسیع‌تر و گنجایش آن بیشتر می‌شود.

باید دنبال علم رفت تا آگاهی و معرفت پیدا نمود. باید دنبال علم رفت، برای این‌که مشکلاتی را که در رشته‌های گوناگون علمی تاکنون لاینحل مانده، حل نمود.

خداوند متعال به بشر و این مخلوق هنوز هم ناشناخته، لیاقت تسخیر کاینات زمینی و آسمانی را عطا کرده، یا به بیان دیگر، آنها را مسخّر او گردانیده است.

باید به پیش رفت، و اسرار کاینات و آیات علم و قدرت خدا را کشف نمود. عزّت و قوّت و استقلال و هر چیز خوبی که فطرت سالم و پاک بشر طالب آن است، با علم فراهم می‌شود، و ذلّت و ضعف و زبونی، نتیجه جهل و ناآگاهی است.

باید نیت به دنبال علم‌رفتن، آماده‌ساختن خود برای اسلام و برای اعلای کلمةالله و برای حصول اهداف الهی، قرآنی و برای خدمت به محرومان و نجات مستضعفان باشد؛ پس آن‌که نیتش غیر از این باشد، نتیجه‌ای جز پوچی برایش حاصل نمی‌گردد.

شعر از نظر اسلام

۲۵۸. جایگاه شعر و اهمیت به سرودن اشعار پر محتوا در مکتب اسلام و به خصوص شیعه چیست؟

ج. آیات خداوند متعال و نشانه‌های قدرت و حکمت الهی، بیرون از حدّ شمار و احصاء است. در قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً[۲۴۸] این آیات، احصاناپذیر است، و چنان‌که شاعر با معرفت گفته است:

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۸

هر گیاهی که از زمین رویدوح-- ده لاش-- ریک له گوید

همه‌ی کوه و صحرا، درختان، ستارگان و منظومه‌ها و کهکشان‌ها، دریاها و جنبندگان که با چشم‌های مسلحِ به ذره‌بین هم دیده نمی‌شوند، و موجوداتی که به سال‌های نوری در حدّی از ما دورند که آنها نیز با چشم‌های مسلحِ به دوربین دیده نمی‌شوند و ذرّه و اتم، همه آیات خدا هستند که انسان، در معرفت آنها و ذات آنها با این همه دانشی که به دست آورده، مات و مبهوت مانده است، و بالاخره هر کس باشد و تا هر کجا و هر زمان صدها و هزارها سال، مَرکب اندیشه و تحقیق را براند می‌گوید:

معارف دین، ج۳، ص: ۲۸۹

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت‌یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من ه-- زار خ-- ورشید بتافتو آخ-- ر به ک-- مال ذره‌ای راه نیافت

چه لذت‌بخش و نشاط‌آفرین است تفکر در این کاینات، و چه اندک و کم است آنچه بر انسان کشف شده است در برابر آنچه نامکشوف مانده است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خداوند عرضه می‌دارند:

«سُبْحَانَکَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَی مِنْ خَلْقِکَ»[۲۴۹]

و ما باید بگوییم چه اندک و کم است تفکر ما در این آیاتی که می‌بینیم، و شب و روزمان مستغرق در آنها هست. و چه قدر کم است آگاهی ما از آنها در کنار آنچه از آن علی الدوام غافلیم.

قال الله تعالی:

وَ کَأَیِّنْ مِنْ آیَةٍ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یمُرُّونَ عَلَیها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُون. صَدَقَ اللّهُ العَلِی العَظِیمُ ۲۵۰]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۰

یکی از این آیات عظیمه انفسیه- که اگر چه بیشتر یا همگان با گوش و هوش خود با آن آشنا هستند، ولی در عظمت آن، کم اندیشه می‌شود، و ابعاد وسیع آن بسیار عمیق است- ذوق و قریحه و طبع شعر و میل به سخن‌سرایی موزون و لطیفه گویی و سخن به نظم و نظام گفتن است که در تعریف کامل آن، این الفاظ، گویای حقیقت نیست.

البته برای انسان‌های با معرفت که فقط به ظاهر دنیا نمی‌نگرند، و مثل حیوانات- که از سبزه و گیاهان خوش‌رنگ و زیبا، به همان ظاهر و استفاده جسمانی از آن اکتفا می‌کنند- نیستند، و نیروی درّاکه‌ای دارند که باطن اشیاء را با آن درک می‌کنند، جمال همه اشیاء بر انسان، لذت‌بخش و شور و شوق‌آفرین است؛ شکوفه‌های درختان، مرغزارها و سبزه‌زارها و آبشارها و گل‌های رنگارنگ و آواز و الحان پرندگان و حرکت ماهیان دریا و هزاران هزار کایناتی که می‌بینند، آنها را به پرواز در می‌آورد و از خود بی‌خود می‌سازد.

این قریحه و ذوق شعری و ادبی از هیچ‌کدام از آنها کمتر نیست که برای بسیاری بیشتر و بالاتر است. گاه برای اهل معرفت و ذوق، درک و بینشی که از یکی آیات قرآن کریم فراهم می‌شود، برای بقیه فراهم نمی‌شود.

شوق و ذوقی که برای اهل معرفت و معنی در وقت شنیدن و خواندن خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نهج البلاغه حاصل می‌شود، از تماشای سبزه و گلزار فراهم نمی‌گردد.

راجع به شعر و ادب و فنون و رموز آن که یکی از فنون جمیله و آیات الهیه است، سخن بسیار است. یکی از ابعاد بسیار مهم شعر که کمتر مورد توجه است، بُعد دلالت آن بر وجود عالم غیب و باطن وجود انسان می‌باشد.

همان‌طور که آیات آسمان و زمین، همه و هر کدام، کتاب‌های بزرگ معرفت‌بخش است، اشعار شعرا در ستایش و سپاس خدا، در مدائح پیغمبر خدا

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۱

حضرت محمد مصطفی و اهل بیت آن حضرت سلام‌الله علیهم اجمعین، در مواعظ و نصایح و آداب و اخلاق، در دعوت به خیر و تحریک به مهر و رحمت و احسان، در بیان عظمت کاینات زمین و آسمان و وصف طبیعت، و رشته‌های فنی شعر و ادب، بسیار عجیب است.

باید همان‌طور که وقتی یکی از آیات تکوینیه ظاهری را می‌بینیم، زبان به تکبیر و تعظیم و ستایش قدرت الهی باز می‌کنیم، از شنیدن اشعار شعرای بزرگ نیز همین تسبیح و تعظیم را داشته باشیم.

این معانی که خدا می‌داند چند هزار سال یا چند صد هزار سال پیشتر بوده است و به زبان‌های مختلف و الفاظ و جمله‌های جداگانه گفته‌اند، و این استعارات، این تشبیهات، این حقایق و این لطایف از کجا می‌آید؟ و چگونه است که تمام‌شدنی نیست و چگونه در

اندیشه می‌آید؟ غیر از این است که هر اندیشمندی می‌فهمد که انسان، این گوشت و پوستِ در استخوان نیست، و حقیقتش بسیار والاـ و بالاـ است. خودش، خود را کم گرفته است، و اسیر ظاهر و لذات ظاهر نموده است. این شعرای عرب و عجم، هر بیت شعرشان، کلمه‌ای از کلمات خدا و آیتی از آیات خدا است.

آیا مثل این شعر از آیات الهی نیست؟ اگر سنگ و کلوخ و کوه و ابر و آب و برگ هر درخت، آیتی الهی است، این ابیات به این عنوان سزاوارترند:

س-- پاس و حمد بی‌حد است خدا راک-- ه از ک--- تم ع-- دم آورد م--- ا را

خداوندی که وحدت پ-- ایه‌ی او استزم---- ین و آسمان در سایه‌ی او است

ب-- سیطی خ-- ارج از ترکیب و پیوندمح-- یطی پاک از ه-- متا و م-- انند

چ-- سان این ب-- نده حمدش را نماید؟که بر ه-- ر حمد، حمدی لازم آید

به پیش آن که بی‌پیوند و خویش استهرآن را معرفت بیش است پیش است [۲۵۱]

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۲

ی

کی دیگر از ویژگی‌های شعر، نقش و تأثیر آن در روح و اندیشه شنونده است که گاه بسیار شگفت‌انگیز است، و بسا که اثر یک بیت شعر، شخص را عوض کند، و سال‌ها و تا عمر دارد باقی بماند.

به این جهت، نقش شعرای متعهد در تربیت جامعه و هدایت همگان خصوص نسل جوان و تحول فکری، عامل مهمی به شمار می‌آید؛ بسا یک شعر در معارف، در اخلاق و در مواعظ به گونه‌ای مؤثر شود که سخنرانی‌های متعدد، آن اثر را ندارد.

در حرکت‌های بزرگ تاریخ، در تهییج اقوام و در دعوت به کارهای نیک، و اقدامات بزرگ سرنوشت‌ساز، در اظهار حق و کوبیدن باطل، کاری که از شعر بر می‌آید با صرف هزینه‌های کلام فراهم نمی‌شود.

برای اشعار شعرای صدر اسلام، مثل حسان، لبید، و یا اشعاری مثل قصیده میمیه فرزدق در آن موقعیت حساس که کسی زبان به بیان حق باز نمی‌کرد، و یا اشعار سید حمیری و دعبل و کمیت و صدها شعرای شجاع و خود نفروخته، نمی‌توان ارزشی معین نمود. این اشعار، همیشه در طی مرور قرون و اعصار، آموزنده و انسان‌ساز بوده است.

شعرهای شعرای فارسی‌زبان در الهیات و مدایح حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین و بیان حقایق و مواعظ، و وصف حال طبیعت و قدرت الهی، و هم در مراثی مخصوصاً در موضوع عاشورا، نیز سازنده و وسیله‌ی انتقال حقایق و حفظ هویت فرهنگی اسلامی و مذهبی بوده و هست.

در این میان هم، افرادی به عنوان شاعر، از این نعمت عالی طبع شعر و ذوق، سوء استفاده نموده، و با سرودن اشعار مبتذل، به ترویج فساد اخلاق و گمراه‌کردن مردم و مدح ستمگران پرداختند، و به جای شکر این نعمت، کفران نعمت نمودند.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۳

خواندن فلسفه

۲۵۹. خواندن فلسفه و مطالعه کتب فلسفی برای تقویت مبانی اعتقادی چه حکمی دارد؟

ج. تحصیل فلسفه قبل از تحصیل یقین به عقاید حقه به واسطه مطالعه و مباحثه کتب کلامیه، و دریافت عقاید از متون صریحه کتاب و سنت، معرض وقوع در اشتباه و ضلالت است، چنان‌که بسیاری از اکابر اهل این فن یا در مسائل الهیات و ربط حادث به قدیم و بررسی معارف توحیدی بر اساس اصالهٔ الوجود و یا در معاد گمراه شده‌اند.

با این معرضیت وقوع در خطر انحراف، شخص مؤمن به قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام بدون ضرورت، تعمق در فلسفه و مباحث مبدأ و معاد آن نخواهد نمود، و راه را برای کسب معارف از اهل بیت علیهم‌السلام همواره باز و مفتوح می‌بینند که هر چه بیشتر در این مسیر جلو برود، باز هم مجال بیشتر و مراتب بالاتری برای او خواهد بود. برای روشن‌شدن مطلب به کتاب "نگرشی بر فلسفه و عرفان "اینجانب مراجعه نمایید.

توصیه‌ای درباره مطالعه

۲۶۰. در مورد مطالعه، و هم‌چنین ساعات آن توصیه‌ای بفرمایید؟
ج. به مقداری که فهم و احاطه کامل به آنچه می‌خوانید داشته باشید، درس بخوانید، مثلًا اگر بیش از دو درس بخوانید، کاملًا از عهده مطالعه و تسلّط بر آن بر نمی‌آیید، فقط دو درس بخوانید، و تا ممکن است وقت معینی را برای مطالعه قرار دهید.
هم‌چنین نکات مفیدی را از مطالعه به دست آورید یادداشت نمایید، و الّا دیر یا
معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۴
زود فراموش می‌شود.
در ضمن کتاب‌ها و نوشته‌هایی را مطالعه کنید که برای دین و دنیای شما نافع باشد. مبادا عمر گرانقدر، صرف مطالعه چیزهایی شود که ارزش یک بار خواندن را ندارد، و یا احیاناً به عقائد و اخلاق حسنه لطمه وارد کند.

ورزش از نظر دین

۲۶۱. به نظر شرع مقدس، چه نوع ورزشی مفید است، و آیا ورزشی که فقط برای امور مادی انجام گیرد، و نیز پولی میلیونی که برخی از ورزشکاران به خاطر انجام آن دریافت می‌کنند، شرعاً صحیح است؟
ج. ورزش، برای پرورش جسم و تقویت بدن و قوت مقاومت اعضاء و استقامت و حفظ تناسب اندام، و خلاصه، فواید و منافع جسمی، بلکه روحی آن، مطلوب و مستحب و در بعضی موارد واجب است.
لازم است همگان را از نتایج و فواید آن، آگاه و به آن ترغیب و تشویق نمایند، و درس و آموزش بدهند، و این ورزش بر حسب تعالیم جامع و کامل اسلام نیز ممدوح و مستحسن است.
امّا تصویری که امروزه از ورزش در اذهان منعکس است، غیر از این تصویر اسلامی است؛ تصویری که ورزش در اذهان بسیاری دارد، و در نام تربیت بدنی و ورزش آن را تبلیغ و ترویج می‌نمایند، این است که گروه‌ها و افرادی برای یک مسابقات تماشایی تربیت شوند، و فراتر از آنچه بدن نیاز دارد، به تمرینات و عملیاتی به اصطلاح ورزشی سر گرم باشند تا در مسابقات مختلف، مثلًا رسیدن به قلّه کوه یا دویدن و رسیدن به نقطه معلوم از دیگران- اگر چه با یک ثانیه باشند- زودتر مسابقه را ببرند یا طرف را به زمین بکوبند و یا ...
معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۵
آن ورزش لازم و مفید، با این ورزشی که به عنوان تربیت بدنی آن را ترویج می‌نمایند، تفاوت‌های بسیاری دارد؛ آن یک ضرورت حیاتی است، و این یک سر گرمی و بازی و تفریح است.
آن، همه‌اش فایده است، و این، در بعضی اقسام و انواعش مضرّ و غیرمشروع و در حداقل به طور مطلق، عقلانیت آن زیر سؤال است.

فایده ورزش مورد سفارش اسلام، حقیقی و واقعی است، و این، غیر واقعی است؛ و خلاصه، این که به نام ورزش، گروه‌ها و افرادی را- که نمی‌توان آنها را در خطوط ممتاز و واقعی حیاتی و ارزشی و حقیقی در سیر تکامل و تربیتی قرار داد- به تمرین ورزش‌هایی مختلف مشغول می‌کنند که بهترین اوقات عمرشان، صرف کسب مهارت در انواع ورزش‌ها بشود.

این ورزش‌ها و مسابقات، اگر مفید باشد فقط در همان حدّ تربیت واقعی و پرورش بدن قابل تشویق است، و صرف این‌که در دنیا معمول است، موجب استحسان آن نیست، خصوصاً اگر جوانان را از کارهای اصلی باز دارد، و رغبت آنان را به رشته‌های لازم دیگر کم‌رنگ سازد.

اما راجع به پول‌هایی که به آنها پرداخت می‌شود؛ اگر از بیت‌المال باشد، حاکم بر بیت‌المال مسئول است، و اگر از شخص حقیقی باشد، شبهه اسراف بلکه تبذیر دارد، و آن که می‌گیرد، در همین معنا، مسئول و مدیون می‌شود، و مشمول کریمه وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ [۲۵۲] است؛ ولی متأسفانه در عصر ما، بین مسلمانان، به تقلید از بیگانگان، اعمال و کارهای بی‌ارزش یا ضد ارزش، چنان ارزشی معرفی می‌شود که به آن افتخار می‌نمایند.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۶

جامعه، رسانه و سیاست

حقوق همسایگان

۲۶۲. همسایه از لحاظ شرعی چه حقوقی بر همسایه دارد؟

ج. باید با همسایه به مهربانی و خیرخواهی عمل نمود، و از کارهایی که موجب ایذاء همسایه باشد اجتناب کرد، و بلکه مشکلاتی که از طرف او پیش می‌آید تحمّل نمود.

در حدیثی، حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید: به قدری خداوند درباره همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم همسایه از من ارث می‌برد.[۲۵۳]

به هر حال، اگر همسایه مریض شود از او عیادت کند، و اگر از دنیا برود، در تشییع او شرکت کند؛ اگر گرفتار است و این شخص قدرت دارد، گرفتاری او را برطرف نماید.

فرهنگ اسلام در ارتباط بین زن و مرد

۲۶۳. در کتب اخلاقی علمای بزرگ راجع به رابطه زن و مرد و حفظ حدود و ثغور آن، توصیه‌های بسیاری شده است که با وضعیت برخی از زنان امروز، سازگار نیست. وظیفه ما در ارتباط با این توصیه‌ها چیست؟

ج. مسأله فرهنگ اسلام در ارتباط با دو جنس مخالف (زن و مرد)، بر اساس تعدیل روابط جنسی، و دوری از هرج و مرج در این روابط و نظامات خاص است، البته بعض این پیشنهادها در مواردی است که اطمینان به عدم مفاسد

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۷

نباشد، و زن‌ها بدون نیاز عرفی آمد و شد غیر متعارف در بین مردها در بازارها و خیابان‌های شلوغ نداشته باشند، و رفت وآمد با بیگانه، مثل دو نفر جنس موافق یا دو زن و مرد محرم نداشته باشند.

البته توالی مراعات‌نکردن این حریم، مفاسدی است که امروز دنیای معاصر و غرب به آن بی‌اعتنا است، و روابط بین زن‌های همسردار با مردها و با محارم همه عملاً آزاد شده است، و اولاد زنا بیشتر از ولد حلال است. زن‌های همسردار که از بیگانه باردار

می‌شوند و فرزند دارند، بسیارند، و مقامات و مسئولان بلند پایه غربی با کارمندان خود روابط دارند، و خلاصه در همه جا و مراکز علمی و حتی اخیراً در کنیسه‌ها هم رایج شده است که امروز و در عصر ما فرهنگ شده است.

مسافرت زن همسردار با مرد بیگانه و خلوت آنها، همه معمول است، و پیروی از فرهنگ آنها با تعالیم اسلام سازگار نیست، و اگر مسلمانان، غرب‌گرایی را تعقیب کنند، با الزام به این فرهنگ عفاف ممکن نیست.

به نظر ما و عقیده ما، فرهنگ اسلام که الهی و وحیانی است، بهترین روابط بین این دو جنس را پیشنهاد نموده است، و این دو جنس را مکمل یکدیگر و با هم و حافظ کرامت یکدیگر قرار داده است.

خانه‌داری را فضیلت شمرده و زن را هر چه از معرض شهوت‌رانی بیگانه دورتر باشد، پاك‌تر و با کرامت‌تر می‌داند، و برای او، اعتبارات و امتیازات خاصی مقرر فرموده است، و از اختلاطی که فعلًا در غرب وجود دارد به شدت منع فرموده است. مع ذلک این توصیه‌هایی که در این کتاب‌ها شده است همه تأکیدی می‌باشد و دعوت به اعتنا به حفظ عفت و حجاب و پاکدامنی و پارسایی است.

اگر جامعه بر اساس هدایت‌ها و تعالیم اسلام برقرار باشد، هیچ اشکالی و زحمتی پیش نمی‌آید، و زن‌ها همان‌طور که هزار و چهار صد سال است از آن استقبال داشته‌اند استقبال می‌کنند؛ ولی اگر بخواهیم فرهنگ تمام غربی یا

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۸

نیمه‌غربی و دو شخصیتی بسازیم، مشکل ایجاد می‌شود، و جمع بین این دو فرهنگ، امکان‌پذیر نیست.

متأسفانه این گرایش به فرهنگ غرب کم و بیش بعضی را تحت نفوذ قرار داده است، و اختلاط دو جنس و اشتغال زن‌ها به مشاغلی که این حریم‌ها و حرمت‌ها را می‌شکند وجهه نظر حتی بعضی مسئولان نیز قرار گرفته است.

ورود زنان در عرصه‌های اجتماعی

۲۶۴. از نظر دین مقدس اسلام حضور زن در جامعه و عرصه اداره آن با توجه به سیره حضرت زهرا علیهاالسلام در این امر چیست؟

ج. به طور کلی ورود زن در صحنه‌ی اجتماع و دوشادوش مردان و به طور مختلط با آنها در همه امور شرکت‌کردن، مفاسد بسیاری دارد که مجال شرحش نیست، و بلکه از کثرت وضوح، نیاز به شرح ندارد. گذشته از این‌که به موازات آن، لطمه‌های فراوانی به خانواده و تربیت اطفال و امور منزل و بیکاری مردان که نفقه زن بر عهده آنان است وارد می‌شود. خداوند متعال جامعه مسلمانان را از فتنه‌ها و مفاسدی که بیشترش در اثر غرب‌گرایی و تقلید از کفار و اعمال و رفتار آنها است حفظ فرماید و عفاف و حجاب و شخصیت ارزشمند اسلامی بانوان مسلمان را در حصن حصین ایمان و تعهّد خودشان از هر گزند و خطری مصون بدارد، و مردها را نیز در اظهار غیرت و شجاعت و صراحت بیان توفیق عطا فرماید.

رابطه و اختلاط زن و مرد نامحرم

۲۶۵. نظر اسلام در رابطه با اختلاط زن و مرد اجنبی در اجتماع، و ورود دوشادوش زن و مرد در محیطهای کاری و ... چیست؟

۲۶۶.

معارف دین، ج۳، ص: ۲۹۹

ج. قال الله تَعَالی:

وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ صَدَقَ اللّه العَلِی العَظِیمُ ۲۵۴] مسأله حجاب بین زن و مرد بیگانه، و به طور کلی

مواضعی که این دو جنس بر حسب ذات و مطالبات جنسی و اصالت متساوی انسانی و شخصیت اسلامی و مصالح مادی و معنوی دارند، از مسائل بسیار مهم اجتماعی اصیل و اسلامی است.

موقعیت و مواضعی که منافع این دو صنف را به هم وابسته می‌سازد، زندگی آنها را مستقل از دیگری، ناقص و فاقد آرامش و استراحت می‌کند.

در اکثر جوامع- تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد- ضرورت برقراربودن نظام معقول و معتدل در این موضوع، مورد نظر عقلاء و سران اقوام بوده است، و این نکته اساسی مورد اتفاق بوده که زیان‌بارترین وضع بی‌نظمی و هرج و مرج، در این رابطه است که البته بیشتر و عمده این زیان و فساد، تحمیل بر جنس مؤنث می‌شود.

بر حسب تکوین و فطرت، توزیع وظایف و تکالیف بین این دو، در اصل، عادلانه و به نفع هر دو بوده است، مثل تقسیم و توزیع داخل و خارج که کارها و مشاغل سنگین و موجب اضطراب و هیجان در عهده مرد قرار گرفته، و مدیریت داخلی خانواده، و تربیت فرزند و فراغت خاطر از گرفتاری‌های امور خارج از منزل، با بانوان شده است.

مسائلی که در ارتباط با این مطالب مورد بحث قرار می‌گیرد، خودبه‌خود یک علم وسیع است. آنچه که مسلم است، این است که نظر در اصلاح این موضوع و

معارف دین ؛ ج۳ ؛ ص۳۰۰

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۰

برقراری نظم صحیح و درست، نباید در محیط جار و جنجال و هوا و هوس و حمایت از یک طرف؛ چه زن و چه مرد باشد. مسأله در اهمیت، فراتر از این محاسبات است.

فقط در محیط عقلانی و فارغ از ملاحظات حیوانی و شهوانی و دفاع از یک طرف، می‌شود این مسأله را بررسی نمود.

تحقق جامعه سالم، در گرو درست‌اندیشی در این موضوع است، و درک موضع اصلی هر دو به عنوان مکمل یکدیگر چنان‌که در آیه کریمه

هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَ ۲۵۵] اشاره شده است- ضرورت دارد.

در این میان، مطالعه سوابق معامله مکتب‌ها و جماعات و اقوام در رعایت کرامت انسانی بانوان، نشان می‌دهد که همواره ظلم‌آمیز و به نظر حقارت بوده است؛ دوران‌هایی که زن را؛ یا انسان نمی‌دانستند و یا برزخ بین انسان و حیوان می‌شمردند، و وجود دختر را ننگ و عار می‌دانستند، و دختران را با کمال قساوت و سنگدلی زنده به‌گور می‌کردند.

این اوضاع ناهنجار برای این بود که قوانین صحیح و هدایت‌های اخلاقی و دینی، قدرت اجرایی لازم را نداشت، و بر مردها هم- که از لحاظ فیزیکی قوی‌تر بودند- نظامات اخلاقی و وجدانی و معنوی حکومت نداشت.

در این اوضاع آشفته، اسلام بود که به فریاد بانوان رسید؛ اسلام بود که با آن اعلام‌های صریح، زنان را در کنار مردان قرار داد، و با اعلام‌هایی، مثل الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ ۲۵۶]، و یا أَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثَی ۲۵۷]، و یا إِنَ

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۱

الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ ...[۲۵۸]، نظامات عام و جامع و صحیح را در روابط زن و مرد اعلام نمود، و تا آنجا جلو رفت که برای زن‌ها نسبت به مردها، احترامات خاص و ملاحظات ویژه‌ای برقرار کرد، و امنیت این جنس لطیف را- که مورد طمع جنس مقابل و هجوم آن است- تأمین نمود، و مردان را به احترام به کرامت زنان مکلف کرد تا آنجا که به حسن مصاحبت با مادر، نسبت به پدر تأکید بیشتر نمود.

یکی از نقاط ضعفی که کرامت زن را تهدید می‌نماید، و به‌طور کلی عفاف و پاکدامنی جامعه را در خطر قرار می‌دهد- اگرچه مفاسد آن به هر دو جنس، آسیب‌های بزرگی می‌رساند، و صیانت کل جامعه را تهدید می‌کند-، اختلاط دو جنس به صورت‌های غیر مصون و معرض فساد و خلاف عفاف و حجاب و نگاه و نظر است، که فرمودند: «

النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُوم»[۲۵۹]

و سخن گفتن مرد بیگانه با زن بیگانه است که اگر بیش از ضرورت متعارف باشد خطرناک می‌شود، تا حدی که بزرگان و پارسایان، از سلام بر زن جوان خودداری می‌کردند از بیم این‌که صدای او را خوش و جاذب بیابند که البته حالتی فطری و غریزی است؛ و از سوی دیگر، زنان از سخن گفتن با نامحرم با نرمش و خاطره‌انگیز نهی شده‌اند:

لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ۲۶۰] که مرد بیمار شهوت، به هوس و هوا نیفتد؛ و همچنین خلوت مرد با زن بیگانه را ممنوع فرموده‌اند که سوم آنها شیطان ۲۶۱] و تهییج و تکان‌دهنده غریزه است؛

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۲

غریزه‌ای که در برابر آن، عابدان پارسا می‌توانند مقاومت کنند. اینها برنامه‌هایی است که متأسفانه در جامعه ما در اثر غرب‌گرایی متداول شده است.

تشویق بانوان به خانه‌داری و تعظیم قدر بانوان خانه‌دار و ثواب‌های بسیاری که برای زنان باردار هنگام بارداری و شیرخواری کودک و پرورش کودکان و امور دیگر است، همه در مسیر حفظ و حراست از کرامت زن، و دفع مردان بدنهاد مقهور شهوات از تعرض به حریم عفت آنان است.

این اشتباه بزرگی است که زن خانه‌دار را کسی بیکار بداند، و آن را که با مرد بیگانه در یک اطاق همکار است کارمند بگوید. پاکی و پاکدامنی و عفت و حجاب و پارسایی، فضیلتی است که زن اگر به خدشه‌دار شدن آن در برابر ملک دنیا راضی شود، مغبون و زیانکار است.

در بسیاری از برنامه‌ها و تعالیم دینی، حفظ شخصیت زن و کرامت او در برابر مردان رعایت شده است، حتی در مراسم عبادات؛ در نماز، در حج، در معاف‌بودن زنان از جهاد و بعض تکالیف دیگر، این حشمت زن منظور است.

در مجموع، جایگاه زن در اسلام جایگاهی رفیع و با قداست و احترامی خاص است. در همه ارزش‌ها- که رأس و اساس آنها، ایمان و ثواب عبادات و طاعات و مقامات و درجات حقیقی است- زن، از مرد کمتر نیست، و در میدان مسابقه فردی، بسا زن‌ها که بر بیشتر مردها برتری می‌یابند، و در این میدان، باعث ترقی و تقرب به خدا، ابراهیم‌وار و اسماعیل‌سان تسلیم امر خدا بودن و احکام خدا را از دل قبول‌داشتن است.

مسائل مربوط به زن و روابط زن و مرد و مواضع و جایگاه آنها در اسلام، به دقیق‌ترین وجه- که عالی‌تر از آن متصور نیست- مطرح است.

باید کسانی که در علوم مختلف تخصص دارند، هر کدام این جایگاه‌ها را

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۳

شناسایی کنند تا ببینند که اسلام در این مسائل، اعجاز کرده است که هر کسی با نظر حکیمانه مطالعه کند، همین بخش از تعالیم اسلام، او را به ایمان می‌رساند.

متأسفانه بعض نظرها در این مسائل، آلوده به شهوات و بازی‌گرفتن مقام زن است که اسلام- چنان‌که عرض شد- نسبت به آن بسیار حساس است، و آن را معرض هلاک زن و مرد می‌داند، و چنان، این رشته شهوترانی را خطرناک می‌بینند که هزار سال حبس اخروی را مجازات یک شوخی مرد بیگانه با زن نامحرم می‌داند:

«مَنْ فَاکَهَ امْرَأَةً لَایمْلِکَهَا حَبَسَهُ اللهُ بِکَلِّ کَلِمَةٍ کَلَّمَهَا فِی الدُّنْیا أَلْفَ عَامٍ»[۲۶۲]

در این مواضع دینی، شخص مسلمان؛ مرد مؤمن و زن مؤمنه، بایـد وظایف خود را در حفظ عفاف و حجاب و ترک هوا و هوس و چشم‌چرانی درک نمایند.

تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها

۲۶۷. نظر حضرتعالی در مورد اختلاط در کلاس‌های دانشگاهی، با توجه به این‌که برخی عنوان می‌کنند که این طرح، اولًا مانع پیشرفت‌های علمی می‌شود، و ثانیاً بیت‌المال از این جهت، باید هزینه‌های زیادی را متحمل شود، چیست؟

ج. جداکردن کلاس‌های دختران و پسران، کار لازمی است، چون بسیار واضح است که کلاس‌های مختلط، مفاسد زیادی دارد. به طور کلی، ورود زن در صحنه اجتماع در حالی که رعایت احکام شرع نشود، مفاسد بسیاری دارد که مجال شرحش نیست، و بلکه از کثرت وضوح، نیاز به شرح ندارد؛ گذشته از این‌که به موازات آن، لطمه‌های فراوانی به خانواده و تربیت اطفال و امور منزل وارد می‌شود.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۴

اختلاط در دانشگاه‌ها، موجب محرومیت بسیاری از جوانان متعهّد به سنن اسلامی از تحصیل علم است، و وجهی برای اصرار بر اختلاط، غیر از غرب‌گرایی و تضعیف هویت اسلامی نیست.

این‌که برخی عنوان کنند که جلوگیری از اختلاط، مانع پیشرفت علمی است، مجرد یک ادعا است. مختلط‌بودن، مانع پیشرفت علمی و موجب مفاسد بزرگ است. هزینه مالی اجراء تفکیک جنسیتی هر چه هم سنگین باشد قابل تحمل است، و ملت مسلمان ما که برای برقراری نظام اسلامی و احکام اسلام، ده‌ها هزار شهید والا مقام تقدیم داشته‌اند، از این هزینه‌ها استقبال دارند، و باید از هزینه‌های غیرلازم و غیر ضروری و اسراف‌گرانه بکاهند، و به این موارد حساس و اساسی اختصاص دهند.

قرائت قرآن زن در حضور نامحرم

۲۶۸. آیا قرائت قرآن بانوان در مسابقات قرآنی که آقایان نیز حضور دارند جایز است؟

ج. کیفیت قرائت‌ها و لهجه‌ها و شخصی که قرائت می‌نماید، متفاوت است؛ بعض قرائت‌ها و لهجه‌ها، معرض فساد و فتنه است. باید در این مورد، طرف احتیاط گرفته شود. موضوع به گونه‌ای خطر تهییج دارد که از بعض بزرگان نقل است که عذر خود را در ابتداءنکردن سلام به خانم‌های جوان این می‌گفتند که از آن بیم دارم که وقتی جواب سلام می‌دهد لهجه او را خوش بیابم؛ أخافُ أن تُعجِبَنی صوتُها.

کنترل جمعیت از نظر اسلام

۲۶۹. نظر اسلام درباره کنترل جمعیت و جلوگیری از ازدیاد فرزند چیست؟

۲۷۰.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۵

ج. آنچه از روایات معصومین علیهم السلام به ما رسیده، تشویق و ترغیب به تکثیر جمعیت است. چنانچه در حدیث معروف از حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله آمده است که:

«تَنَاکَحُوا تَکْثُرُوا فَإِنِّی أُبَاهِی بِکُمُ الْأُمَمَ یوْمَ الْقِیامَةِ وَ لَوْ بِالسِّقْطِ»[۲۶۳]

و باید توجه داشت که حفظ هویت اسلامی‌از واجبات اصلیه است که همه باید مواظبت کنند که در آن ضعف و گرایش به غرب و شرق و عادات اجانب پیدا نشود، و از تشبه به کفار و تقلید از آنها در همه شئون و برنامه‌ها اجتناب کنند.

اکنون در بعض نقاط مسلمان‌نشین یا شیعه‌نشین، اقلیت‌ها با اصرار بر تکثیر نسل و جمعیت، درصدد اقلیت قراردادن مسلمانان و شیعیان هستند که حتی در بعض این نقاط، تولید مثل بین زوج واحد تا نزدیک به بیست نفر می‌رسد، و از این جهت باید مسلمانان از آثار سیاسی کنترل که به عناوین فریبنده تبلیغ می‌شود غفلت نکنند.

سفرهای توریستی به کشورهای خارجی

۲۷۱. نظر به موج گسترده مسافرت‌های خارجی با عنوان سفرهای توریستی به‌کشورهای مختلف و با توجه به فضای فرهنگی حاکم بر کشورهای مذکور از نظر نوع پوشش زنان و ...، نظر خود را پیرامون این مسافرت‌ها مطرح فرمایید؟

ج. شخص مسلمان باید همواره اعمال و رفتار خود را با قرآن و سیره‌ائمه علیهم‌السلام بسنجد و در آن چهارچوب حرکت نماید.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۶

در قرآن مجید و کلمات اهل بیت علیهم‌السلام، به مسافرت، تشویق و ترغیب گردیده است، و آن را آینه عبرت دانسته و می‌فرماید:

سِیرُوا فِی الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا کَیفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذِّبِین ۲۶۴]

أَفَلَمْ یسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَینْظُرُوا کَیفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَانُوا أَکْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِی الْأَرْضِ ۲۶۵] و در شعری منسوب به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است که می‌فرماید:

تَغَرَّبْ عَنِ الْأَوْطَانِ فِی طَلَبِ الْعُلَیوَ سَافِرْ فَفِی الْأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدَ

تَفَرُّجُ هَمٍّ وَ اکْتِسَابُ مَعِیشَةٍوَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَاجِدٍ

فَإِنْ قِیلَ فِی الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مِحْنَةٌوَ قَطْعُ الْفَیافِی وَ ارْتِکَابُ الشَّدَائِدِ

فَمَوْتُ الْفَتَی خَیرٌ لَهُ مِنْ مَعَاشِهِبِدَارِ هَوَانٍ بَینَ وَاشٍ وَ حَاسِدِ[۲۶۶]

که در واقع مسافرت، مدرسه‌ای برای تربیت نفوس، و درس گرفتن از گذشتگان و کسب فضیلت‌های جدید شمرده شده است؛ اما متأسفانه، تشویق‌هایی که اکنون برای بعضی از مسافرت‌ها قرار داده شده است، در مسیر ترویج گناه و انتقال فرهنگ و آداب غلط دیگران و مفاسد اعتقادی و سوغات انواع مدها به‌وسیله

لباس و کفش و ... می‌باشد.

مؤمنان باید توجه داشته باشند که اگر کسی برای ارتکاب این محرّمات به

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۷

مسافرت برود، سفر او، سفر معصیت، و در صورت فوت و عدم توبه، مهاجر الی الشیطان خواهد بود.

رسانه دینی

۲۷۲. صدا و سیمای ایده آل از نظر اسلام باید دارای چه خصوصیاتی باشد؟

ج. رسانهی که تمام برنامه‌هایش طبق دستور شرع مقدس اسلام و ساعی در نشر معارف الهی باشد، و چیزی بر خلاف عقاید و احکام اسلام پخش نکند، رسانه دینی به معنای واقعی خواهد بود.

مسئولان محترم چنین رسانهی وظیفه خطیری به عهده دارند، و لازم است با حضرات علمایی که از شرع مقدس و حلال و حرام الهی آگاهند، پیوسته در ارتباط باشند، و از نظرات آنها تبعیت و استفاده نمایند، و از اعمال سلیقهی شخصی خودداری کنند؛ ضد دین را به عنوان دین، و حرام را به عنوان حلال، و منکر را به جای معروف به مردم القاء نکنند.

استفاده از فضای مجازی در برابر تهاجم فرهنگی

۲۷۳. با توجه به فراهم‌شدن فضای مجازی گسترده ضد هویت اسلامی، نظر حضرتعالی در خصوص مواجهه با این تهدیدات در حوزه فضای مجازی چیست؟

ج. در برابر این وضعی که پیشرفت بشر در صنعت و تکنولوژی، آن را به وجود آورده و در دسترس همگان؛ هر فرقه و گروه حتی هر فرد قرار گرفته و در چنین جوّی، اشخاص با اغراض متعدد به راحتی فعالیت می‌نمایند، و گمراهی‌ها و اندیشه‌های خود را تبلیغ می‌نمایند، باید مؤمنان و کسانی که در صراط مستقیم اسلام هستند، با همان وسائل، به شبهات آنها پاسخ دهند، و گمراهی‌های آنها را

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۸

بازگو کنند، و اسلام و ایمان و دعوت قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام را به مردم، ابلاغ، و بطلان دعواهای باطله را آشکار سازند، و از علماء اعلام و اهل فن و تخصص در کلام کمک بگیرند.

باید چنان گسترده این رشته را پیگیری کنند که زمینه برای تأثیر دعوای باطل باقی نماند تا هم باطل، بطلانش آشکار، و هم امنیت فکری و اعتقادی، مخصوصاً برای نسل جوان فراهم شود، «و یکتب لکم بذلک الحسنات.»

قاعده نفی سبیل در تعهدات بین‌المللی

۲۷۴. چگونه می‌توان در عرصه بین‌المللی به گونه‌ای رفتار نمود که ضمن تعامل گسترده با جهان، خدشه‌ای به قاعده نفی سبیل وارد نگردد. در مواردی در اجرای این قاعده، شاهد برخورد منعطف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با کفار و مشرکین بوده‌ایم؛ به عنوان مثال، به موجب یکی از بندهای پیمان صلح حدیبیه، «هر کسی از مردم قریش بدون اجازه ولی خود به محمّد صلی الله علیه و آله بپیوندد، محمّد صلی الله علیه وآله او را به قریش بازگرداند و هر کس از پیروان محمّد صلی الله علیه وآله نزد قریش رفت، بازگردانده نشود». هرچند این اقدام به حسب ظاهر، قبول تسلّط غیر مسلم بر مسلم است، اما صرف نظر از محتوای پیمان و آثار و عواقبی که این پیمان بر قریش گذاشت، آن بزرگوار در تقابل مصالح کوتاه مدت و بلند مدت جامعه اسلامی، مصالح بلند مدت را ترجیح دادند. با توجه به این امر، آیا حاکم اسلامی در زمان غیبت معصوم علیه‌السلام نیز می‌تواند به جهت رعایت برخی مصالح و در نظر گرفتن اهداف بلند مدت امت اسلامی، برخوردی انعطاف‌پذیر با قاعده مذکور داشته باشد، و به طور مشخص به لحاظ .۲۷۵

معارف دین، ج۳، ص: ۳۰۹

حفظ کلیت نظام اسلامی در مواردی، قاعده مذکور را به طور کامل اجرا ننماید؟

ج. به طور کلی، قاعده نفی سبیل در داخل جوامع اسلامی اجرا می‌شود، و در برابر دیگران و روابط با آنها نیز محافظت آن واجب است.

در قراردادهای بین المللی هم می‌توان التزام ما را در محدوده احکام اسلامی قرار داد، و در واقع قراردادها، محدود به همکاری‌های

انسانی، اقتصادی و سیاسی و تعیین مرزها باشد، و مثل تحویل مسلمان به آنها و تسلط آنها بر ما خلاف این قاعده است.
همه این مسائل و مصالح در شرایط عادی است، و اگر شرایط غیر عادی و اتخاذ تصمیمات خاص لازم شود، اولیاء نظام اسلامی در کمال آگاهی و بررسی همه جوانب، تصمیم مقتضی اتخاذ می‌نمایند. ضمناً معاهداتی که بالهویهٔ در آن خیر بشر و حمایت از مظلوم و تعاون باشد، نظیر حلف الفضول که حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله در آن- با این‌که اعضای آن کافر بودند- شرکت فرمودند، بعد از اسلام هم خود را به آن متعهد می‌دانستند، همه اموری است که در چهار چوب احکام اسلام، و خط عزت و شرف اسلامی قابل مشارکت است.

جهاد و دفاع

۲۷۶. آیا در شرع مقدس اسلام و سیره پیامبر بزرگوار اسلام، اجبار افراد به خدمت سربازی مجاز است؟
ج. در مواقعی که مسلمانان، مورد هجوم اعداء و اشرار قرار می‌گیرند و دفاع، وجوب کفائی دارد، اگر اشخاص به قدر کفایت خود را برای دفاع معرفی نکنند، فقیه جامع الشرایط مبسوط الید باید اشخاص را مجبور به حضور در جبهه نماید، و هم‌چنین تحت‌السلاح‌بودن و آماده نگه‌داشتن افراد برای دفع خطر احتمالی

معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۰

عقلائی نیز واجب است.
در این محدوده حفظ امنیت بلاد و نوامیس مردم و به طور کلی شئونی که در جامعه و نظام وجود آنها ضرورت دارد، همه باید تحت موازین صحیح و رعایت همه جوانب تأمین شود.

حفظ استقلال اسلامی

۲۷۷. بنده در زمان ارایه کنفرانسیم به زبان انگلیسی، ابتدا بسم الله الرحمن الرحیم را به زبان عربی روی اولین اسلاید نمایش می‌دهم و با ترجمه آن به زبان انگلیسی کنفرانسم را آغاز کنم. در یکی از کنفرانس‌ها، استاد به جهت این کار از بنده، چند امتیاز کسر کرد و چندین دقیقه در مذمت این کار سخنرانی نمود. وظیفه حقیر در برخورد با این‌گونه اساتید چیست؟
ج. انسان موحّد و خداشناس، خلقت و آفرینش را هدف‌مند می‌بیند، و به عوالم کوچک و بزرگ و صنایع بدیع و زیبا که می‌نگرد، با آن، خالق هستی را می‌بینند، و با ارتقاء معرفت خود نسبت به خداوند تبارک و تعالی، به مرحله‌ای می‌رسد که کاری را انجام نمی‌دهد مگر آن‌که صبغه و رنگ الهی داشته باشد، و قبل از هر چیز و با هر چیز و بعد از هر چیز، خدای را می‌بینند.
لازم به ذکر است اقدام هر مهمی بدون نام خالق هستی که عنان اختیار را به فاعل آن امر داده ناقص خواهد ماند، و در حدیث آمده است:
«کُلُّ أَمْرٍ ذِی بَالٍ لَمْ یذْکَرْ فِیهِ بِسْمِ اللهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ»[۲۶۷]
شما برای این‌که نتیجه زحمات خود را در اقدام نسبت به هر امری در زندگی

معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۱

شاهد باشید، با نام خداوند تبارک و تعالی آغاز نمایید، و در هر جامعه و محفل علمیو کنگره و سمیناری حضور پیدا کردید، تحت تأثیر محیط قرار نگیرید و رنگ نبازید، و به خداوند اتکاء نمایید و نام هستی‌بخش را بر زبان آورید، و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

اسلام و سیاست

۲۷۸. وظیفه یک مسلمان نسبت به مسایل سیاسی، و دخالت در عرصه‌های مختلف آن چیست؟

ج. سیاست دو تفسیر دارد؛ یک تفسیر مذموم و غیر مقبول و غیر مشروع که عمل برای استثمار بندگان و استضعاف و استعمار و نفی آزادی مشروع دیگران است، که مسلمان در این سیاست وارد نمی‌شود. البته شعب آن زیاد است و حتی در دانشگاه‌ها هم این رشته را تدریس می‌نمایند.

این، همان سیاستی است که آن مرد بزرگ و سیاسی اسلام گفت: «لعن الله السیاسهٔ و سینها و ساس و یسوس و کل لفظ اشتق من السیاسهٔ» که مظاهر این سیاست، دولت‌های انگلیس و آمریکا و فرانسه و ... می‌باشند.

اما تفسیر صحیح و مقدس این کلمه، عبارت است از حسن تدبیر منزل و حسن اداره جامعه و کشور، با تدبیر و کاردانی، و همچنین حفظ مصالح جامعه و رعایت مستضعفان و عدم انظلام و استقلال دینی، و پاسداری از هویت مذهبی و امور دیگر که کیاست و سیاست لازم دارد، و به طور کلی، این سیاست مقدس در اسلام از دیانت جدا نیست، و در بسیاری از برنامه‌های دین، سیاست است، اگر چه اصل نباشد، چون اصل در اسلام، عبادت و اطاعت است. حج، اگر چه از عبادات مهمه است، از آن، عظمت و شوکت اسلام و جلال و جمال آن هم آشکار است؛ در نماز جماعت و نماز جمعه و حتی اذان و برنامه‌های عاشورایی، همه اعلام وجود و شکوه دین و ابراز وفاداری به اسلام ظاهر است.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۲

امر به معروف و نهی از منکر- که یک واجب همگانی است اگر چه کفایی است- اما در عین حال همه را نسبت به اسلام و احکام اسلام متعهد نشان می‌دهد.

این مسأله، شعب متعددی دارد که باید مسلمانان نسبت به آن آگاه و بیدار باشند. اگر اسلام، سیاسی و با نظارت همه باشد، هرگز ملاهی و مناهی، علنی و به صورت برنامه‌ای تشویق نخواهد شد، و بیت المال فقط صرف عمران و آبادی بلاد و رسیدگی به حال مستمندان و تقویت قوای دفاعی خواهد شد.

اسلام، سیاسی که نباشد، مردم نسبت به احکام اسلام، بی‌تفاوت هستند، و معایب بسیار پیش می‌آید، و حتی مثل نظام کشور ما- که بر اساس دین و رعایت همه احکام حلال و حرام است- در معرض خطر قرار می‌گیرد، و اگر سیاست اسلامی عام باشد، هرگز خائنی فکر براندازی این نظام را- که هزاران شهید جان خود را فدای اقامه آن نموده‌اند- نخواهد داشت.

اما در مورد دخالت در سیاست، باید توجه داشت که سیاست وسیع الاطراف است. دخالت در مراتب بالا، محتاج به اطلاعات وسیع و احاطه بر اوضاع و احوال ملل در گذشته و حال است. این، باید به اهلش واگذار شود، ولی در حدودی که وظیفه است، مثل زمان حاضر که انتخاب نماینده و رئیس‌جمهور پیش می‌آید، باید با بررسی و آگاهی کامل از دین و ایمان و تعهد و شعور اشخاص، در سیاست شرکت نمود.

روزها و مناسبت‌ها

چهارشنبه‌سوری

۲۷۹. نظر حضرتعالی راجع به مراسم چهارشنبه آخر سال (چهارشنبه‌سوری) به عنوان یک مراسم و آیین دیرین ایرانیان چیست؟

.۲۸۰

معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۳

ج. مراسم مذکور، از خرافات مجوس و جاهلیت است، که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و سنت‌های الهی را به جای آنها برقرار فرموده است. انجام این مراسم، وهن به هویت اسلامی، و احیاء آن حرام است.

مراسم سیزده فروردین

۲۸۱. آیا نحس‌بودن روز سیزدهم فروردین، وجه شرعی و دینی دارد؟
ج. واضح است این برنامه به این کیفیت و اهتمامی که انجام می‌شود، احیاء شعارهای غیراسلامی است، و مفاسد و معایب و گناهانی که بر آن مرتب می‌شود، همه مبغوض خداوند متعال است.
روز سیزده و دوازده و سایر روزها، روز خدا است، و باید در آن از خدا اطاعت کرد. بلی، بیرون‌رفتن در این روز به عنوان تفرج و تماشای مناظر خرم بهاری و آثار قدرت الهی که با التفات و توجه موجب مزید معرفت وآگاهی می‌شود جایز، و بلکه خوب و مفید است. مع ذلک باید توجه داشت که احیاء عادات مرده قبل از اسلام نشود.
معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۵

فصل دهم: تربیت دینی

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۷

برنامه ریزی روزانه

۲۸۲. از نظر حضرتعالی، یک شخص مؤمن یک شبانه‌روز خود را چگونه تقسیم کند که مورد رضایت خداوند متعال باشد؟
ج. این امور بر حسب موارد و اشخاص تفاوت می‌کند، و تنظیم آن به دست خود شخص و مراعات همه جوانب زندگی است. بلی، در روایات، بعض ساعات برای مثلًا خواب ستوده شده است، مانند خواب قیلوله (قبل از ظهر)، و خوابیدن در بعض ساعات مذمّت شده است، مانند خواب بین الطلوعین؛ و نسبت به دعاء و عبادت، اوقات خاصه در روایات آمده است، مانند شب جمعه و بین الطلوعین ...
به هر حال هر کسی، باید با ملاحظه تمام شرایط، اوقات خود را تنظیم نماید، و نمی‌توان برنامه‌ای کلّی برای همه افراد داد.

شکرگزاری و اثر آن

۲۸۳. اثر شکرگزاری را در پیشرفت و موفقیت انسان و افزایش نعمت‌ها تبیین نمایید؟
ج. به طور کلی، شکر و اظهار قدردانی از هر کسی که به انسان نیکی و احسانی کرده باشد، فطری است، و حتی ذاتی بعض حیوانات نیز هست، و نسبت
به بندگان خدا شکرگزاری، اثرش ظاهر است.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۸

شکرگزاری، موجب تشویق و ترغیب اشخاص به کار نیک و خدمت به فرد و جامعه و گرایش به قضاء حوائج می‌شود. باید این سجیه در جامعه زنده باشد، و همه به آن اهمّیت بدهند، و اگر این تربیت فطری و دینی نباشد، مردم نسبت به کارهای خیر و کمک و اعانت به نیازمندان بی‌تفاوت و بی‌رغبت می‌شوند. از سوی دیگر، شخصی شکرگزارنده نیست، مگر این‌که از شکر و تشکر خود لذت می‌برد، مثل این است که خود را مدیون به دین بزرگی بداند و اداء کند.

با این توضیح، اهمّیت شکر نعمت‌های الهی که به حکم لاتحصوها قابل احصاء نیست معلوم می‌شود.

یکی از لذیذترین حالات معنوی بشر، درک نعمت‌های الهی و اداء شکر آن است که فوائد تربیتی و اجتماعی و حتی بهداشتی آن بسیار است، و از جنبه معنوی هم که برحسب آیه شریفه، موجب زیادتی نعمت می‌شود که لَئِنْ شَکَرْتُمْ لأزِیدَنَّکُمْ وَلَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ[۲۶۸] هر چند شکر نعمت خدا، خود، موجب شکر جدید می‌شود و به فرموده مرحوم حضرت والد اعلی الله مقامه:

معارف دین، ج۳، ص: ۳۱۹

چسان این بنده حمدش را نماید که بر هر حمد، حمدی لازم آید[۲۶۹]

در اینجا مطالب و نکات دقیق و رقیق، بسیار است که هر چه بنویسیم، قطره‌ای از دریا است. به این روایت شریفه، کلام را پایان می‌دهم که:

«أَقَلُّ مَا یلْزَمُکُمْ لله سُبْحَانَهُ أَنْ لَا تَسْتَعِینُوا بِنِعَمِهِ عَلَی مَعَاصِیهِ»[۲۷۰]

کمتر وظیفه‌ای که هر کسی در برابر نعمت‌های خدا

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۰

دارد، این است که با نعمت خدا، خدا را معصیت و مخالفت نکند.

تسکین رنج‌ها با برنامه‌های معنوی

۲۸۴. به نظر حضرتعالی، برنامه‌های معنوی و تعالیم اخلاقی چه نقشی در تسکین آلام و رنج‌ها دارد؟

ج. در این باب، بسیاری از تعالیم اخلاقی اسلام و خلقیات و صفاتی که به کسب یا تقویت آنها در قرآن مجید و در روایات شریفه تشویق شده، مثل توکل و تسلیم و تفویض و رضا و ابواب معرفة الله؛ همه یا مستقلًا موجب درمان بیمار یا کمک به درمان و روحیه‌بخش است.

مقاومت بیمار در اثر این تربیت‌های دینی فوق‌العاده می‌شود، و هم دعا استشفاء؛ چه دعاهای وارده و مأثور، و چه مطلق دعا و خواستن شفا از برنامه‌های عالی اسلام، و هدایت‌های ائمه علیهم‌السلام است که در عین حال همه این برنامه‌ها از شعب ایمان صحیح، و معرفت به خداوند متعال است و هم‌چنین است باب شکر که در اسلام به آن این همه تأکید شده است.

و خلاصه، معنویات و آموزه‌های معنوی اسلام که باید از آنها، هم بیماران و هم پزشکان محترم و هم پرستاران و هم عیادت‌کنندگان بیماران کمک بگیرند، و استفاده کنند، سرمایه‌هایی بسیار غنی و سرنوشت‌ساز است.

آیه کریمه أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۲۷۱]، اثر یاد خدا و ذکر خدا را در اطمینان‌بخشی به قلب بیان می‌کند، و واقعیتی است که همه آن را درک کرده و تصدیق دارند.

شخص مؤمن برای همه حالات به ظاهر ناگوار و نامطلوب، تفسیری خوب

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۱

دارد، و هیچ حالی از این حالات را برای خود، ضرر حقیقی نمی‌داند و آیه

عَسَی أنْ تَكْرَهُوا شَیئاً وَ هُوَ خَیرٌ لَکَمْ وَ عَسَی أنْ تُحِبُّوا شَیئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکَمْ وَ اللّهُ یعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۲۷۲] همواره به او روحیه و توانایی می‌دهد، و از سوی دیگر به ثواب‌هایی که برای بیماران شاکر مقرر است دل می‌بندد، و درد و رنج خود را هدر نمی‌دهد، و زبان حالش با خدا این است:

گر نوازی چه سعادت به از این خواهم یافت‌ور کشی زار چ-- ه دولت به از آنم‌باشد

در بیماری، مدارج و معارف بلند عرفانی را طی می‌کند، و خدا را شاکر است که او را با درد، از بی‌دردی واقعی نجات داده، و به یاد او و گفتن (یا شافی) مشرف نموده، و صعود داده است.

خانواده و ازدواج

خانواده اسلامی

اشاره

۲۸۵. ملاک‌و معیارهای یک خانواده اسلامی- که کانون زندگی آنها با صفا و صمیمیت باشد- چیست؟

ج. باید محیط همسری- همان‌طور که در قرآن کریم به آن اشاره شده- محیطی پر از مودّت و مهر و رحمت بین طرفین باشد، و حقیقت این جمله نورانی قرآن در آن ظاهر باشد که:

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۲

هُنَّ لِبَاسٌ لَّکُم وَ أنتُم لِبَاسٌ لَهُنَ ۲۷۳] مرد، موضع زن را همین‌گونه که در قرآن، عزیز و گرامی معرفی شده، نسبت به خود عزیز و گرامی بدارد، و قدر و ارزش همسر را بشناسد؛ و زن هم نسبت به مرد، همین احساس قدرشناسی و عاطفه را داشته باشد و معاشرت هر دو با هم، باید پاک و انسانی و اسلامی و با رعایت تمام موازین باشد.

و همه افراد خانواده هم باید طبق تعالیم اسلام به هم احترام کنند، و بزرگ و سرپرست خانواده در کیفیت زندگی و معاش، تمایلات همه را رعایت، و این دستور بسیار عالی اسلام را که برای همه درس است مراعات نماید که:

«الْمُؤْمِنُ یأْکُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَ الْمُنَافِقُ یأْکُلُ أَهْلُهُ بِشَهْوَتِهِ»[۲۷۴].

آرامش و دوستی

۲۸۶. همه می‌گویند که زنان مایه آرامش مردان هستند. چرا این رابطه عاطفی و آرام‌بخش فقط از طرف زن است؟ آیا مرد مایه آرامش زن نیست؟

ج. دین اسلام، اکمل از تمام ادیان و حاوی هر دانشی است که انسان، جهت تحصیل سعادت به آن احتیاج دارد؛ و انسان، موجودی است که زندگی و تعیش او ابعاد وسیع و گسترده‌ای دارد؛ از جهتی موجودی عقلانی، و از سویی اجتماعی، و از جهاتی دارای خصوصیاتی فردی است، و نیز بعد احساسی بسیار قوی دارد؛ و احکام و آموزه‌های اسلام در بردارنده همه علومی است که انسان در ابعاد مختلف برای سعادت به آن دانش‌ها نیازمند است.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۳

شما تنها از بُعد یک مرد و احساساتش نسبت به جنس مخالف به آموزه‌های دین نگاه می‌کنید، و از شدت احساس زنان نسبت به مردان و گرایش ایشان به مرد بلکه عمده همتشان در جلب نظر مردان غافل شده‌اید. اکنون جواب از سؤال شما:

قرآن کریم صریحاً از رابطه مهر و مودت طرفین خبر داده است، و می‌فرماید:

وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً[۲۷۵] خداوند میان شما همسران، دوستی و عاطفه و رحم قرار داده است.

این خود یکی از آیات بزرگ الهی است که زن و شوهر را در اوج دوستی و مهر به یکدیگر قرار داده است، و همچنین می‌فرماید: هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ ۲۷۶] زن و شوهر برای هم مانند لباس می‌باشند؛ زن لباس مرد و مرد لباس زن.

در این تعبیر، معانی بلند و ارزشمندی درج است. زن و شوهر اگر چه به ظاهر دو فردند، ولی با هم، چنان پیوسته می‌شوند که یک واحد می‌شوند؛ شریک زندگی در منفعت و مصلحت که واقعاً توصیف آن با قلم دشوار است.

ملاک همسر شایسته

۲۸۷. جوانی هستم در آستانه ازدواج. از دیدگاه حضرتعالی، ملاک‌های یک همسر خوب چیست؟

ج. چنانچه شخص مورد نظر، از جهت ایمان و توافق اخلاقی، خصوصاً دیانت و عفّت شناخته شده باشد، و پدر و مادر پسر و افرادی که به آنها اعتماد دارد نیز مورد را مناسب بدانند، بقیه امر و آینده همه با خداوند متعال است، و با توکّل به خدا و طلب خیر از او و به نیت انجام سنّت دینی اقدام نمایند، و آینده اموری را

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۴

که انسان در جریان آن مؤثر نیست، همه را به خدا واگذار نمایند: مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۲۷۷]

البته لازم به تذکر است که نباید در این امر مهم، فقط به جنبه‌های عاطفی و عشقی توجه کرد، بلکه مطالب مهم اخلاقی و دینی از همه مهمتر است، چون همسر شریک زندگی است، و با ازدواج، برای ایشان، مسئولیت‌های زیادی پیش می‌آید.

همسر شایسته، مایه آرامش

۲۸۸. مدتی است قصد ازدواج دارم، ولی نگرانیی مانع از آن شود که با اطمینان و اعتماد لازم پای در این مسیر بگذارم. با خانمی آشنا شدهم که به لحاظ سطح تحصیلات و خانواده هم کفو به نظر رسیم، شروطی از جمله مهریه بالایی را عنوان کرده که قابل قبول نیست. امروزه اصلًا دختری با مهریه کم پیدا نمی‌شود.

متأسفانه، دختران امروز نسبت به روابط و اقتدار هرچند مثبت و سازنده پدران خود در گذشته معترض هستند و مخالف شکل‌گیری فضایی قدرتمند، سالم و سازنده برای همسرانشان در زندگی آینده هستند.

سؤال بنده این است که اگر روزی در جامعه به دلایل مختلفی از جمله ضعف ایمان و فرهنگ اجتماعی و سیاسی، مردسالاری و زورگویی حاکم بوده است، راه جلوگیری از سوء استفاده دختران نسل امروز از وقایع گذشته چیست؟ و چگونه توان با رعایت

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۵

حقوق و حدود شرعی و انسانی، مانع از حاکم‌شدن زن سالاری، زورگویی زن شد؟

آیا در زندگی مشترک، نباید اصل بر شراکت و مسؤلیت‌پذیری در همه امور زندگی از غم و شادی، کار و تفریح و ... باشد؟

ج. فرزند عزیزم! نامه‌شما را به دقّت از نظر گذراندم. در این نامه اشاره کرده‌اید که به ندرت می‌توان دختری را یافت که با مهریه کم به ازدواج حاضر شود، و حال آن‌که این‌طور نیست. چه بسا دختران با عفاف و با حجابی که از خانواده‌ای اصیل نیز می‌باشند، و هم خود و خویشاوندانشان شهرت به خیر و خوبی دارند که هنوز رو به مهریه‌های سنگین نیاورده‌اند، و همراه با تدینی که دارند کم توقع می‌باشند. انتظار این است که شما ازدواج با تشریفات و رسوم کنونی را از ذهن خود خارج نمایید، و با انتخاب صحیح از چنین

خانواده‌هایی، زندگی آینده‌خود را ترسیم نمایید.

نکته دیگر در نامه شما این است که شما شدیداً در نبرد با زن به میدان بحث آمده‌اید و حال آن‌که از دید قرآن که کلام الهی است، زن وسیله سکون و آرامش مرد است: وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیهَا[۲۷۸]

و کم نیست عدد بانوانی که آن‌قدر غم شوهر را می‌خورند، و شوهر را بر خود مقدّم می‌دارند، و در محیط خانه با روابط صمیمی و گرمی که با شوهر دارند، محور تمام حرکات درونی خانه می‌شوند، و هیچ دنبال زیاده‌خواهی نیستند، و چه بسا گرفتاری‌های درونی خانه را تا آخر عمر با برکتشان، برای احدی افشاء و آشکار ننموده‌اند، و سپاس خدا اکنون هم اکثریت قریب به اتفاق خانم‌ها به همین اخلاق عالی آراسته‌اند.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۶

فرزند عزیزم! البته نامه شما حاوی نکاتی هم بود که باید به آن پرداخت. بدان هرچه از اسلام فاصله بگیریم، از نور فاصله گرفته‌ایم و با این جدایی، به فضای تاریک جهالت قدم گذاشته‌ایم، و زندگی را برای خود سخت می‌نماییم.

در سایه‌اسلام، زن باید خانه‌دار، شوهردار، و مربی خوب برای فرزندان خود باشد، نه این‌که به دنبال تمهیداتی برای جذب در میدان کار باشد، و در محیط آموزشی مختلط، به تحصیل و در محیط تجاری و اداری که اختلاط زن و مرد اجتناب‌ناپذیر است وارد شود، و امروز این نحوه‌اختلاط، ویرانگر است، و چه بسا به سستی بنیان خانواده‌ها منجر خواهد شد.

مشکلات در امر ازدواج

۲۸۹. دختری ۳۵ ساله هستم که چند خواهر و برادر دارم و همگی در سن ازدواج هستیم، ولی متأسفانه هیچ‌یک ازدواج نکرده‌ایم. هر چه نذر و نیاز می‌کنم نتیجه نمی‌گیرم. تا به حال خودم را از گناه حفظ کرده‌ام، اما از نظر روحی و جنسی به شدت احساس نیاز می‌کنم. خواهشمند است اینجانب را راهنمایی فرمایید؟

ج دختر با ایمان و عفت و تقوا و با حجاب و پارسا!

نامه شما را این پدر تو- که خوب و بد جهان را دیده، و گرم و سرد روزگار را چشیده- به دقت خواند، و شکایت شما را که بسیاری از دختران در سن و سال شما دارند می‌داند.

این شکایت همیشه مطرح بوده و خواهد بود، و طبع دنیا این است که همه از پسر و دختر و جوان و پیر و اهل هر شغل و پیشه از آن بی‌گله و شکایت نیستند، مگر آنهایی که حقایق و واقعیات این جهان را درک کرده باشند، و هر طور و هر

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۷

وضعی را که پیش بیاید، خلاف جریان و مسیر این عالم ندانند، و به خوب و بد هر پیش آمد به ظاهر بد رضایت می‌دهند، و ناامید نمی‌شوند، و در هر شدت و سختی به گشایش و آسایش و یاری و لطف و رحمت خدا دل می‌بندند و امیدوارند، و پیش آمدها را با تفسیرهای خوب و آرامبخش، معنا و تفسیر می‌کنند، و راحت و مطمئن کار خود را به خدا واگذار می‌نمایند، و با أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلی اللّه ۲۷۹] و تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّه ۲۸۰] روح خود را از هر فشار و افسردگی و ناامیدی و بدبینی به آینده نجات می‌دهند. می‌گویند اگر در این فرصت به مقصودی که داشتیم نرسیدیم از کجا که اگر به آن می‌رسیدیم خیر و صلاح ما بود، شاید صدها گرفتاری‌ها و دشواری‌ها را به بار می‌آورد. اگر این شغل، این سفر، این تجارت، این ازدواج برای ما فراهم شده بود پشیمانی‌هایی پیش می‌آورد. کسی چه می‌داند که به همین شکلی که برای او پیش آمده، خیر و صلاح او نیست. و شما که نمی‌دانید این تأخیری که در ازدواج شما پیش آمده خیر نبوده، حتماً بگویید خیر و صلاح بوده و آنچه خیر و صلاح است جلو می‌آید انشاء الله. چرا افسرده شده‌اید؟! صدها و هزارها بوده و هستند که در سنین بالاتر از سن شما بوده‌اند و برای آنها بهتر از هر دختر کم سن و سال وسایل زندگی و

همسر مناسب فراهم شده است.

شخص آگاه برای نشده‌ها نباید غصه بخورد. قرآن مجید می‌فرماید:

وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَهُوَ خَيرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللّهُ يعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۸

بسا شما چیزی را ناخوش و مکروه می‌دارید، در حالی که آن برای شما خیر است و یا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما شرّ است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

در این مورد راهنمایی‌ها و دلگرمی‌هایی که اسلام به ما داده است بسیار است. به شما توصیه می کنم که افسرده نباشید. ان‌شاء الله تعالی این موضوع که شما به آن به صورت یک مشکل نظر می کنید، با لطف خدا حلّ و آسان می‌شود. من هم دعا می کنم که خداوند متعال همه دختران مؤمنه و پسران مؤمن را در زندگی موفق و سعادتمند و عاقبت به خیر بفرماید.

البته در ارتباط با مسأله ازدواج، مطالب بسیاری داریم. فرهنگ اجتماع ما آن چنان که باید و شاید در این موضوع اسلامی نیست، و راهنمایی‌های دینی جلوی چشم بیشتر جوان‌ها (پسر و دختر) و نزدیکان و بستگان آنها نیست. اگر بود این همه جوان پسر و دختر از زندگی مقدس و آرام‌بخش ازدواج محروم نمی‌ماندند. باید خود پسرها و دخترها و مخصوصاً پدران و مادران آنها سعی کنند هرچه ممکن است شرایط را کم بگیرند و شرایط را به محدوده شرایط اسلام نزدیک کنند و موانع را از بین بردارند. ازدواج که باید از آسان‌ترین مسائل زندگی باشد به این صورت و با مخارج کمرشکن و پیشنهادهایی که مرسوم شده از معضلات شده که بسیاری از جوان‌های جامع الشرایط، آن را برای خود غیرمقدور می‌بینند.

در هر حال شما امیدوار باشید و این نگرانی‌هایی را که نوشته‌اید از خود دور کنید و یقین داشته باشید که وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۲۸۱]

من مخصوصاً برای حسن عاقبت و سعادت دنیا و آخرت شما دعا می کنم. در ضمن زیارت عاشورا، نماز استغاثه به حضرت زهرا علیهاالسلام و نیز نماز جناب

معارف دین، ج۳، ص: ۳۲۹

جعفر طیار که در مفاتیح الجنان آمده است را بخوانید ان‌شاء الله مؤثر واقع می‌شود.

نصایح

نصیحتی به یک جوان

۲۹۰. از حضرتعالی تقاضا دارم پند و نصیحتی ماندگار برای بنده که جوانی ۲۰ ساله هستم بفرمایید؟

ج. قال الله تعالی:

أَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۲۸۲] و قال تعالی شأنه:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّى لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّى وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً[۲۸۳] و قال عز شأنه:

وَ لَا تَسْتَوِى الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِى هِى أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِى بَينَكَ وَ بَينَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِى حَمِيمٌ ۲۸۴] و فی نهج البلاغة:

«القَنَاعَةُ مَالٌ لاتَنفَد»[۲۸۵]؛

و قال رسول الله صلی‌الله علیه و آله:

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۰

«إنّ الله تَبارَکَ وَ تَعالی إذا أرَادَ بِقَوم بَقَاءً أو نماءً رَزَقَهُمُ القَصْدَ و العِفافَ»[۲۸۶]
و این چند بیت، سروده‌حقیر به عنوان استغاثه به آستان ملائک پاسبان حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء تقدیم می‌شود:

ای سجده‌گاه اهل نظر خاک پای توو ای طلعتت، نمایش حسن خدای تو

موعود انبیایی و مقصود اولیامن کمترم از آن که بگویم ثنایِ تو

از آفتاب و ماه فزون‌تر شود به قدرهر کس که گشت خادم دولت سرای تو

محروم آن بود که قبول تو را نیافت‌مسکین کسی بود که نباشد گدای تو

خلقی به دام عشق تو گردیده مبتلای من فدای آن‌که بود مبتلای تو

از روی، این نقاب برافکن که مردمان‌بینند بر ملا رخ ایزد نمای تو

بیمارم و فکار و پریشان و خسته حال‌آورده‌ام پناه به دارالشفای تو

دارد امید (لطفی صافی) که از کَرَم‌باشد همیشه مورد لطف و عطای تو

ان‌شاءالله تعالی همیشه به یاد مولایمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشید، و با رفتار و گفتارتان آن امام عزیز را خرسند نمایید، و برای فرج موفور السرور حضرت دعا کنید. بنده حقیر هم ملتمس دعا هستم.

نصیحتی برای مکاشفه حقیقی

۲۹۱. از حضرتعالی دستوری می‌خواهم تا مکاشفه‌ای هر چند در سطح پایین برای من رخ بدهد و ان‌شاءالله موجب اطمینان قلب بنده گردد؟

ج. فرزندم! از آغاز جوانی و تکلیف خود، از قرآن مجید و هدایت‌های احادیث شریفه و دعاهای معتبر، مثل صحیفه سجادیه الهام و دستور بگیر، و در پی این

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۱

فکر کشف و مکاشفه که حتی بعضی مدعی‌داشتن آن شده‌اند، وقت و عمر خود را ضایع نکن.

این همه مشاهده تو را کافی نیست؟ این همه آیات و نشانه‌های خدا و انکشافاتی که عقل بشر به وسیله تفکر در خلقت جهان و زمین و آسمان و آفتاب و ماه و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و انسان و حیوانات و جنبندگان و عالم وسیع نباتات و وجود خودت، همه وسیله کشف و شهود حقایق است.

چیزی از معارف و خداشناسی پنهان نمانده است که با مکاشفه بتوان آن را به دست آورد. در خودت، در خلقت خودت، در عجایب عالم خلقت و این‌همه اسرار و علایم حق و حقیقت، بیندیش که همه مکاشفه است. مگر با چشم سر آنچه را می‌بینی کم است؟ این همه آیات آشکار را که می‌بینی، نشان و دلیل بر عالم غیب نیست که می‌خواهی با خواب و مکاشفه، خدا را بشناسی و عقیده را محکم کنی؟!

کدام برگ درخت است اگر نظر داری‌که سرّ پاک الهی در آن نه محجوب است

این همه درخت‌های گوناگون، این همه میوه به طعم‌های جالب و جاذب، این همه شکوفه‌ها و گل‌های رنگارنگ؛

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

نظر کن. فکر کن. کتاب آفرینش را بخوان. شگفتی‌های برّ و بحر، استعداد بشر و خواص گیاه‌ها و سنگ‌ها. در همه نظر کن. همه، کشف و انکشاف و شهود است.

خدا، خودش را با این آثار قدرت و حکمت به همه نشان داده است. هر جزء کوچک از اجزاء و اعضاء این عالم، کتاب بزرگ کشف و شهود است، ولی باید بشر بخواهد، و ببیند، و تسبیح خدا را بگوید.

قرآن می‌فرماید:

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۲

«وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»[۲۸۷]

در زمین برای اهل بصیرت نشانه‌هایی است و در وجود خودتان. آیا نمی‌بینید؟

مگر مکاشفه با این همه آیات بی‌شمار که قرآن می‌فرماید، حاصل نمی‌شود؟ چرا مکاشفه به صورت‌هایی، مثل خواب را دنبال کنیم، و مکاشفه و استکشاف را با تفکر در خلق آسمان و زمین پی نمی‌گیریم که مکاشفه حقیقی است، و صوفیانه و عارفانه و مصنوعی نیست؟!

سیر در آفاق انفس، عالم‌شناسی، حیوان‌شناسی، انسان‌شناسی، آب‌شناسی، خاک‌شناسی و گیاه‌شناسی و ... همه وسیله مکاشفه است. چرا دور می‌رویم؟ خودشناسی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»[۲۸۸].

توی-- ی تو، نس--- خه صنع الهی‌بجو از خویش هر چیزی که خواهی

اگر همه عقل‌های بشر را به یک نفر بدهند که قرن‌ها و قرن‌ها در خودش فکر کند تمام نمی‌شود.

کشف و مکاشفه این است که فرمودند: به هر چه می‌نگرید و از هر چه به ظاهر می‌بینید، به باطن آن نظر کنید.

مکاشفه حقیقی، تأمل در مثل این آیات است:

إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیلِ وَ النَّهَارِ لَآیاتٍ لِأُولِی الْأَلْبَابِ الَّذِینَ یذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ وَ یتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۳

الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّار[۲۸۹]

در این راه، آنچه مهم است، و شخص را بیشتر موفق می‌نماید، اهتمام در عبادات و عمل به احکام دین، و التزام به هدایت‌های ائمه طاهرین علیهم‌السلام و تقوی و پرهیزکاری، و پرهیز از گناه، حتی مکروهات است.

امید آن‌که شما نوجوان عزیز موفق شوید به مدارج و مراتب عالیه علم و عمل و اخلاق و انسانیت نائل شوید، و خصوصاً امام زمان و قطب عالم امکان حضرت مولانا بقیهٔ الله المهدی ارواح العالمین له الفداء را- که امروز به برکت وجود آن حضرت عالم برپاست- فراموش ننماییم، و سعی کنیم با اعمال و رفتار، آن حضرت را از خود، راضی و خوشنود سازیم که این منتهی الآمال است.

توصیه‌ای برای نحوه ارتباط با خدا

۲۹۲. می‌خواهم نمازم مورد قبول درگاه خداوند باشد. به نظر حضرتعالی، شرایط نماز مورد قبول حضرت حق چیست؟

ج. علاوه بر رعایت احکام شرعی- که در رساله توضیح المسائل احکام نماز درج شده است- سزاوار است که انسان، نماز را در اول وقت بخواند، و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی‌خواند.

انسان باید مواظب باشد که با عجله و شتابزدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید، و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم، بسیار پست و ناچیز ببیند، و چنان باشد که میل و علاقه دارد نماز او طولانی و طولانی‌تر شود،

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۴

تا او بیشتر در آن حال عروج و لذت‌بخش وقوف داشته باشد.

نیز بایـد نمازگزار، توبه و استغفار نمایـد، و گناهانی که مانع قبول‌شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات، بلکه هر معصیتی را ترک کند، و هم‌چنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند به جـا نیاورد، مثلًا در حال خواب‌آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد، و در موقع نماز به آسـمان نگاه نکنـد، و نیز کارهایی که ثواب نمـاز را زیـاد می‌کنـد به جا آورد، مثلًا انگشتری عقیق به دست کنـد، و لباس پاکیزه بپوشـد، و شانه و مسواک کنـد، و خود را خوشبو نماید.

توصیه برای نشاط در عبادات

۲۹۳. هر چه به درگاه خداونـد راز و نیاز می‌کنم، هیـچ لذتی نمی‌برم، و فکر می‌کنم خداوند مرا از درگاه خود رانده است. بفرمایید برای درمان این مشکل چه کاری انجام دهم؟

ج. حالتی که شـما داریـد- که عبادت خود را در مقابل خداونـد متعال به حساب نمی‌آورید- حالت بسـیار خوبی است. انسان مؤمن هر چه قدر هم عبادت کند، باز در مقابل خداوند، خود را حقیر می‌شمارد.

شمـا با تقویت اعتقادات و تحصـیل اخلاق اسـلامی و پاکیزگی اعمال و مطالعه کتاب‌های مفیـد دینی، همیشه عظمت خداونـد را در نظر بگیرید، و او را در همه حال، ناظر کارهای خود بدانید، و سعی نمایید واجبات را انجام داده و محرمات را ترک نمایید که همه اینها غیر از ثواب و ادای وظیفه شـرعی، اثر وضـعی دارند، و دل انسان را صـفا داده، و قلب را پاک می‌کند، و نور ایمان در آن وارد می‌شود، و مسلّم از عبـادت لـذت می‌بریـد. حتی‌المقـدور قرآن را بـا تـدبر زیاد تلاوت نماییـد، و دعاهای وارده، به خصوص دعای مکارم الاخلاق و دعای عرفه و کمیل را

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۵

بخوانید، و به معانی آن توجه کنید.

سعی نمایید حوایج بندگان خدا را با قصد قربت برآورده، و صله رحم نمایید، و به پدر و مادر بسیار احترام کنید، و با نزدیکان خود بـا اخلاق خوب، رفتار نماییـد، که اگر انسانی در زنـدگی چنین برنامه‌ای داشـته باشـد، به طور یقین از عبادات و انجام وظایف دینی خود لذت می‌برد؛ لذتی که با لذت‌های مادی، قابل مقایسه نیست.

نصیحتی برای ازدیاد صبر

۲۹۴. دستور العملی جهت این که صبرم زیاد شود بیان فرمایید؟

ج. بالابردن سـطح آگاهی و عاقبت‌اندیشـی و توکل به خداوند متعال، و نیز تمرین و ممارست و احتراز از وقوع در شرایط نامطلوب، می‌تواند در تقویت صبر بسیار مؤثر باشد؛

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِیمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»[۲۹۰]

توصیه به صبر در برابر مشکلات

۲۹۵. مادر دختری عقب‌مانـده ذهنی هسـتم. با توجه به مشـکلات زیادی که پیش می‌آیـد، همیشه از خداوند، تقاضای مرگ خود و دخترم را دارم. آیا این نوع دعاکردن اشکال دارد؟

ج. خواهر محترمه! خداونـد متعال اجر و پاداش شـما را در مقابل صبر و حوصـله‌ای که داریـد، بیشتر عنایت فرماید. البته این دعا که نوشـته‌اید اشـکال ندارد، ولی بهتر این است که از خداوند متعال، شـفای ایشان را بخواهید، و بدانید که اجر و ثوابی که شما در صبر بر پرستاری این فرزند می‌برید، بسیار بسیار زیاد

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۶

است؛. إِنَّمَا یوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیرِ حِسَابٍ ۲۹۱]

توصیه برای احترام به مادر

۲۹۶. بنـده از طرف مادرم اذیت و آزار زیادی می‌شوم. می‌خواهم با ایشان قطع رابطه نمایم، از طرفی می‌ترسم نکنـد عاق او شوم، و همه زندگی‌ام نابود گردد. خواهشمند است مرا راهنمایی بفرمایید؟

ج. فرزنـد عزیزم! بدان که مادر حق بسـیار عظیمی بر گردن فرزند دارد، و این حق، آن‌قدر سـنگین است که اگر فرزند در همه عمر در خدمت به ایشان، لحظاتش را سپری نماید نمی‌تواند درصدی از زحمات او را جبران نماید.

به یـاد آر روزی را که مـادر، سـنگینی شـما در درون رحم را تحمل کرد تا این‌که شـما را به دنیا آورد، و چهره زیبایت را در کمال سلامتی نظاره نمود.

به یاد آر روزی را که با همه زحمت، شما را از شیره جان خود پرورید و از خود مایه گذاشت تا تو را در کمال سلامت رشد بدهد.

به یاد آر روزی را که مادر، هر وقت به شما نگاه می‌کرد با خود می‌گفت: تمام این زحمات را متحمل می‌شوم به امید این‌که روزی با جبران آن از طرف ثمره عمر خود، دل خوش بشوم.

حال سزاوار است با این همه امید، شما با قهر و قطع رابطه نسبت به مادر، موجبات ناراحتی او را فراهم بیاورید؟!

سعی کن زیباترین رفتار، و بهترین گفتار، و بیشترین تواضع را در مقابل مادر داشـته باشید تا با دعای خیر او، آینده‌ای روشن را برای خود ترسیم نمایید.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۷

توصیه برای نحوه جذب فرزندان به عبادات

۲۹۷. پسـری دارم که تازه به سن تکلیف رسیده است. ایشان با این دلیل نماز موجب خستگی می‌شود از خواندن نماز طفره می‌رود. خواهشمند است بفرمایید وظیفه ما در برخورد با او چیست؟

ج. بایـد مطابق درک و فهم و ذهنیات او از نماز، جاذبه‌های خوب را به فرزنـدتان نشان دهیـد که خودش رغبت به نماز پیـدا کنـد. مسـلماً وضع محیط خانه، مـدرسه، معلم و معاشـرین او، و رفت وآمـدهای خانوادگی، همه در ترغیب طفل به نماز و آداب و اخلاق خوب، مؤثّر است. در مورد معلم گفته‌اند:

درس معلّم ار بود زمزمه محبّتی‌جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای‌را

در احادیث شریفه است:

«أَطْرِفُوا أَهَالِیکُمْ فِی کُلِّ جُمُعَةٍ بِشَیءٍ مِنَ الْفَاکِهَةِ أَوِ اللَّحْمِ حَتَّی یفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ»[۲۹۲]

در روزهای جمعه برای اهل منزل وخانواده از میوه‌ها یا گوشت‌ها (وهر چیز که تحفه است) تحفه ببرید تا با روز جمعه، خوشـحال و به آن علاقه‌مند باشند.

در تربیت اولاد، باید انواع تدبیرهای لازم را به کار گرفت، و آهسته آهسته و به تدریج جلو رفت؛ نه تندی اعمال کرد، و نه کندی و مسامحه نمود.

غرض این است که فرزند، تربیت اسلامی و انسانی پیدا نماید، و برای این منظور، پدر و مادر باید از لطایف و دقایق تربیتی مناسب استفاده کنند، خصوصاً که تربیت فرزند کار بسیار لطیف و دقیقی است.

لازم به تذکر است که از عوامل سوء تربیت، اختلاف پدر و مادر در کیفیت

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۸

تربیت فرزند است که اگر مثلًا مادر به پدر در برابر فرزند اعتراض کند که چرا او را زده است، اثری سوء و بسیار منفی خواهد داشت.

انتظار خداوند از یک نوجوان

۲۹۸. به نظر حضرت‌عالی انتظار خداوند از یک نوجوان ۱۶ ساله چیست؟

ج. باید عقاید خود را به توحید، نبوت، امامت، معاد و به کتاب‌ها و پیامبران گذشته و ملائکه، با دلایل هر چند مختصر و در عین حال قوی و محکم، در ذهن خود حاضر کند؛ و سعی کند که به حول و قوّه الهی، برای خداوند متعال بنده‌ای صالح و برای پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله پیروی راستین و برای ائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم، به خصوص صاحب الامر حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء شیعه‌ای مخلص و سربازی حقیقی، برای اسلام و قرآن، پاسداری امین، و برای همه مؤمنان و مؤمنات، برادر یا خواهری غم‌خوار و مهربان باشد؛ و حقوق همگان، مخصوصاً حق پدر و مادر و اساتید و علما را رعایت کند، و کوتاه سخن آن‌که خود را به اخلاق کریمه اسلامی آراسته سازد، و در نیکی به خلق و قضای حوایج مردم، اهتمام نماید. در علم و عمل و کسب معرفت و دانش، هر چه پیش می‌رود و به هر مقام و درجه ای که می‌رسد، در آن درجه متوقف نشود، و به کمال بیشتر و مقامات بالاتر نظر داشته باشد.

از نعمت‌ها و امکاناتی که برای ترقّی دارد، حدّاکثر استفاده را بنماید. قدر و ارزش عمر و فرصت‌ها و حتی دقایق زندگی را بداند، مبادا بیهوده تلف شود.

هر یک از نوجوانان عزیز، چنان بدانند که باید شخص خودشان و باز هم شخص خودشان برای اسلام و برای امت اسلام، افتخارآفرین باشند، و موجب عزّت و عظمت گردند. اوقات خود را به بطالت، سستی، غفلت و خدای نخواسته

معارف دین، ج۳، ص: ۳۳۹

اشتغال به مناهی و ملاهی ضایع نسازند.

در جهاد با نفس و هواهای نفسانی- که جهاد اکبر است- کوتاهی نکنند و سعی کنند بر غرایز خود مسلّط باشند. خود را به هیچ‌چیز و به هیچ‌کس و به هیچ قیمت، جز به خدا و به ثواب خدا نفروشند.

تلاش کنند که در هر رشته و شغلی که انتخاب می‌کنند، برای جامعه، عضوی مفید و امین باشد؛ چنان بدانند که همه به سعی و تحصیل و تلاش وی نیازمندند؛ و او باید به سهم خودش، این نیازمندی‌ها را برطرف نماید.

خدا را هیچ‌گاه فراموش نکنند، و از یاد خدا و دعا و عبادت، به خصوص نماز و توسل به ائمه هدی علیهم‌السلام، و زیارت مشاهد مشرّفه نیرو بگیرند، و به سوی سعادت و کمال پیش بروند، و به لطف و کمک و مدد خداوند امیدوار باشد که در قرآن مجید می‌فرماید:

وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ انَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ ۲۹۳] خداوند متعال همه نوجوانان عزیز را از یاران و سربازان واقعی

حضرت بقیةالله الاعظم ارواح العالمین له الفداء قرار دهد.

نصیحتی برای فرهنگیان

۲۹۹. ما تعدادی از فرهنگیان استدعا داریم ما را مورد دعای خویش قرار دهید و نصیحتی بفرمایید تا چراغ راهمان باشد؟

ج. با تشکر و تقدیر از این احساسات پاک معنوی و ایمانی امید است که تحت عنایات حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء موفق باشید.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۰

موضوع فرهنگ و معارف و بصیرت از اهم مسائل، بلکه مهمترین مسائل بشر است. حیات حقیقی فرد و جامعه، وابسته به داشتن فرهنگ صحیح و عقاید و معارف است:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اندقومی که گشت فاقد اخلاق مُرده است

البته اخلاق کریمه و صفات پسندیده. در حدیث است:

«إِنَّكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَى اكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَ الذَّهَب»[۲۹۴]

شما به کسب ادب و فرهنگ نیازمندترید از نیاز به کسب طلا و نقره (مال).

مخصوصاً فرهنگیان عزیز، معلمان و آموزگاران و دبیران که شأن و مقامشان در اسلام بسیار بلند و عهده‌دار وظیفه بزرگ فردسازی و جامعه‌سازی هستند.

هر چه بیشتر در تربیت شاگرد و دانشجو و دانش‌آموز زحمت بکشید که هم علم و هم عمل آنها، اسلامی و قرآنی باشد، که در این صورت بزرگ‌ترین عبادت‌ها را انجام داده‌اید.

ان‌شاء الله تعالی همه شما موفق باشید، و رضای خدا را با حسن خدمت و اهتمام در تعلیم و تربیت کسب نموده، و جامعه را در مسیر پیشرفت و نهضت و حرکت قرار دهید.

توصیه به دانش‌آموزان

۳۰۰. خواهشمند است برای شروع مدارس توصیه‌ای به بنده بفرمایید.

ج. دانش‌آموز عزیز! فرصت را غنیمت بشمارید، و پیش از درس، نام خدا را

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۱

ببرید، مخصوصاً بسم الله الرحمن الرحیم بگویید.

درس بخوانید تا آگاهی و معرفت پیدا کنید. درس بخوانید تا خودتان و جامعه و اسلام را عزیز و سربلند کنید. درس بخوانید تا خودتان و دیگران را از ظلمت جهالت نجات دهید. درس بخوانید تا دانشمند شوید. بفهمید که شما از دیگران در استعداد و نیل به مدارج عالیه کمال و معارج سامیه ابتکار و اختراع کمتر نیستید، بلکه قوی‌تر و رشیدترید.

خود را متعهد بدانید و متعهد بسازید که از کارهای زشت و ناشایست و حرام اجتناب کنید، و واجبات و فرایض را انجام دهید، و مخصوصاً به نماز، که معراج مؤمن است، اهمیت بدهید. در جمعه و جماعات شرکت نمایید، و وقار دانش‌آموزی و دانشجویی را پاس دارید، و خداوند متعال را در همه حالات فراموش نکنید، و درس و تدریس و تعلیم و تعلّم را برای رضای او قرار دهید، و از او استعانت و کمک بخواهید.

و به مولی الوری، حضرت بقیهٔ الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء متوسل باشید، و بدانید که وجود مقدس و بزرگوار آن حضرت از موفقیتی که نصیب شما می‌شود، بیشتر مسرور و خوشحال می گردند.

اینجانب برای شما و سایر دانش‌آموزان عزیز دعا می کنم، و برای شروع، ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و لاحول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم را تکرار نمایید.

توصیه‌ای به مؤمنان برای تعظیم شعائر و عدم ایذاء دیگران

۳۰۱. در برخی از مکان‌های مذهبی مانند مساجد، غیر از اذان، دعا و یا مصیبت‌خوانی و ... با صدای بلندی پخش می‌شود و موجب آزار همسایگان می گردد. توصیه حضرتعالی چیست؟

.۳۰۲

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۲

ج. اینجانب توصیه و نصیحت می کنم به کسانی که از بلندگوهای مساجد و برنامه‌های دینی گله و شکایت دارند، بپرهیزند از آنها نباشند که خداوند متعال در حق آنها می‌فرماید:

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يسْتَبْشِرُونَ ۲۹۵] که بلندگو اگر اذان و قرآن و موعظه و عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام را پخش نماید، اشمئزاز و ناراحتی پیدا می کنند، ولی اگر موسیقی و ساز و آواز باشد، حرف و اعتراضی نداشته باشند.

سعی نمایند از آن گروهی باشند که مثل حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه‌السلام وقتی بنابر بعضی روایات، ذکر «سبّوح قدّوس ربّ الملائكة و الرّوح» را شنید، خواست که یک بار دیگر آن را بگوید تا بخشی از گوسفندانش را به او بدهد، و گوینده تکرار کرد تا همه گوسفندانش را به او بخشید، و در آخر کار از او خواست که خودش را در اختیار او و ملکیت او قرار دهد که یك بار دیگر این ذکر را بگوید؛ این عزیزانی که از بلندگوهای مساجد گله دارند این نکته را رعایت نمایند.

و امّا توصیه‌اینجانب به برگزارکنندگان این مراسم این است که مواردی که جنبه شعاریت و اعلام شعار دارد، مانند اذان از بلندگو پخش شود، و در غیر آن مواظب باشند که مردم‌آزاری نباشد و به‌دست بهانه‌جو بهانه ندهند که همه این برنامه‌ها را زیر سؤال ببرند، مخصوصاً رعایت حال بیماران و اشخاص سالمند را بنمایند.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۳

بانوان

توصیه به حجاب

۳۰۳. دختر جوانی دارم که حجاب خود را رعایت نمی کند؛ موهای خود را از چادر بیرون می گذارد و آرایش‌کرده در اجتماع حاضر می‌شود.

خواهشمند است به ایشان توصیه‌ای فرمایید امید است که ان‌شاء الله نصیحت شما در وی اثر کند.

ج. بسیار مایه تأسف است که یک دختر مسلمان به جای این‌که حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها آن بزرگواری که هنگام حضور مرد نابینا در خدمت پیامبر، بلند شد تا پشت پرده برود و فرمود: اگر او نابینا است، من بینا هستم، و اگر مرا نبیند بوی بدن مرا می‌فهمد[۲۹۶]- را برای خود الگو قرار دهد، و به جای پیروی از این بانوی معصومه بزرگوار، زن‌ها و دختران بی‌بند و بار و بی

مبالات را الگو قرار دهد، و موهای خود را از نامحرمان نپوشاند.

دخترم! زن، متاع نفیسی است. باید هویت خود را حفظ کند، و خود را در معرض دید اجنبی قرار ندهد، و هرچه پوشیده‌تر و با حجاب‌تر باشد، ارزش او در جامعه بیشتر است، و این روش کفار است که فرقی بین زن و مرد نمی‌گذارند.

به هر حال، این عمل موجب پشیمانی خواهد شد و این زنان و دختران بی مبالات، ملعبه و بازیچه مردان هوسران قرار می‌گیرند، و هم در دنیا ضرر می‌بینند و هم در آخرت. واقعاً حیف است که یک دختر نجیب و خانواده‌دار و اصیل به رنگ آنها در آید.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۴

در پایان، اشعاری را که خطاب به دختر گفته‌ام، به شما هدیه می‌نمایم:

دخترم دختر نیکو سیرمقوّت قلبم و نور بصرم

دختر ای جان پدر، سرو روانهم‌عنان باد تو را بخت جوان

ای گل گلشن اقبال و صفاای همه عاطفه و مهر و وفا

در ادب کوش و فضیلت‌جو باشراستی پیشه کن و خوش خو باش

لطف حق باد تو را روز افزونپا منه از ره عفت بیرون

ای همه حُسن و جمال و فر و هوشروی چون ماه ز اغیار بپوش

راه شیطان لعین هیچ مپونزد بیگانه سخن، نرم مگو

جلوه در کوچه و بازار مکنفتنه‌سان، خلق، گرفتار مکن

تا توانی ز خَسان، پنهان باشادب‌آموز به فرزندان باش

زیور زن نه برلیان و طلاستزیورش عفت و آزرم و حیاست

شوهر خویش گرامی می‌دارگر نمایند دل شوهر شاد

بانوان راست به حق، اجر جهادزو پذیرایی و دلجویی کن

خدمت مام به نیکویی کنقلبش از عاطفه سرشار بود

خاطرش خواه و عزیزش بشمارمام را حرمت بسیار بود

که بُوَد شعبه‌ای از حقّخداحقّ‌مادر نتوان کرد ادا

که بهشت است به زیر اقداممادران راست بس این قدر و مقام

سخت، محروم و گرفتار بُدندپیش از اسلام زنان خوار بُدند

که کم از زندگی حیوان بودزندگی‌شان نه چو یک انسان بود

مانده در تیه جهالت بودندهمه در قید اسارت بودند

بلکه چون کلفت و کمتر بودندبهر شوهر نه چو همسر بودند

می‌نمودند نهان در دل خاکدختران را پدران بی‌باک

کرد شش دختر خود زنده به گورپور خطّاب در آن دوره دور

نور اسلام چو شد عالمتابکرد بیدار، زنان را از خواب

صبح کردند در آفاق جدیدبا حقوقی که بر آن نیست مزید

یافت زن از برکات اسلامحرمت و حشمت و اعزاز تمام

احمد آن شمع سبل ختم رسلمقتدای همگان هادی کلّ

بهر زن، عزت و اکرام آوردمژده‌ها دادش و پیغام آورد

کرد اعلام که زن انسان استکرد اعلام که زن انسان است

ای بسا زن که ز ملیون‌ها مردگشت در معرفت و بینش فرد

دارم امید ز حی سبحان‌گوی سبقت بربایی ز اقران

خواهی ار فوز به جنات و قصوردر عبادت منما هیچ قصور

پدرت را ز وفا یاد نماروحش از خیر و دعا شاد نما

چنگ بر حبّ پیمبر زن و آل‌که فلاح است و نجات از اهوال

حد پوشش بانوان

۳۰۴. حد پوشش برای یک زن مسلمان جهت حضور در اجتماع و مقابل نامحرم چگونه است؟

ج. به نظر اینجانب، بنابراحتیاط واجب، پوشاندن وجه و کفین، مخصوصاً اگر در معرض دید من فی قلبه مرض باشد، لازم است.
تذکر می‌دهم وضعی که فعلًا متعارف شده- که به هیچ وجه، بانوان بر مرجوحیت و ناخوشایندبودن کشف وجه توجه ندارند، و با مردان بیگانه به طور مستمر، مثل مرد با مرد، یا زن با زن معاشرت و همکاری دارند، و آن را عادت و رسم قرار داده‌اند، و در معابر و خیابان‌ها و مجالس ظاهر می‌شوند- با مجموع تعالیم اسلامی و جهاتی که شارع مقدس در آن، حفظ کرامت والای زن را در نظر

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۵

گرفته منطبق نمی‌شود، و با این جمله بزرگ و پر معنی قرآنی که حد رابطه زن و مرد بیگانه با هم اگر چه به صورت ارشاد و سفارش و توصیه آن را فرض کنیم، سازگار نیست:

ذلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَ ۲۹۷] هر نوع و هر وضعی که با آن دل‌های مردان و زنان پاکتر بماند، آن مطلوب است. البته فرهنگ‌های غربی- که حتی روابط نامشروع زن و مرد را عیب نمی‌گیرند یا مهم نمی‌شمارند و شنایع دیگر را مجاز و قانونی کرده‌اند- بسیاری از سنن و اخلاقیات زن مسلمان را در حفظ عفت و شرف خود، خلاف آزادی او می‌دانند، اما زن مسلمان و تعلیمات اسلامی، آن فرهنگ را محکوم و مبتذل و دون شأن زن و انسان می‌دانند. شخصیت زن مسلمان را نمی‌توان با این نگرش‌های حیوانی زیر سؤال برد.

امید است خواهران با فضیلت که بر جوانب متعدد حیات زن و سیاست‌هایی که همیشه و خصوص تقریباً از یکصد سال پیش تا این زمان، برای تغییر هویت اسلامی بانوان و در نتیجه تغییر هویت اسلامی‌کل جامعه وجود داشته، احاطه و آگاهی یابند، و بتوانند تعهد خود را با سنن اسلامی، بیش از پیش استحکام بخشند، و خود را در برابر تبلیغات سوء مصونیت داده و بیمه نمایند.

حجاب زن مسلمان مقابل زن اهل کتاب

۳۰۵. نحوه حجاب زن مسلمان در مقابل زن کافر یا زن اهل کتاب چگونه باشد؟

ج. باید حجاب، طوری باشد که مواضع زینت زن مسلمان پوشیده باشد. در کتاب شریف کافی، جناب کلینی قدس سره به سند خود از حضرت امام صادق

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۶

علیه‌السلام روایت فرموده است که فرمودند:

«لایَنْبَغی لِلْمَرْأَةِ أنْ تَنْکَشِفَ بَینَ یدَی الیهُودِیةِ و النصرانیةِ فإنَّهُن یصِفنَ ذلِك لأزوَاجِهِنَّ»

این حدیث را شیخ عظیم القدر صدوق قدس‌سره نیز در کتاب من لایحضره الفقیه و خصال و فیض از وافی و شیخ عاملی در وسائل روایت کرده‌اند.[۲۹۸]

پیام‌های حدیث، بسیار مهم و با معنی، و برای زمان ما و بانوان مؤمنه هشدار و بیدارباش، و برای مسؤلان درس است و حجت.

ترجمه حدیث شریف این است که از برای زن مسلمان، سزاوار نیست که در برابر زن یهودی و نصرانی کشف (وجه) نماید، زیرا آنها برای شوهرانشان، آنها را توصیف می کنند.

لازم به تذکر است که بعض بزرگان، احتمال حرمت این انکشاف را به ملاحظه آیه ۳۱ سوره نور عنوان کرده‌اند.

پوشش بر مبنای حیا

۳۰۶. به نظر حضرتعالی، پوشش زنان و مردان، در اجتماع اسلامی و در خانواده‌ها و محیطهای کاری چگونه باید باشد؟

ج. به طور کلی، لباس و پوشش اسلامی؛ چه در رفت وآمدهای بیرون از منزل، و چه داخل منزل در بین محارم و بین هم‌جنس، و چه در دانشگاه، و چه در مراسم رسمی، در سفر و حضر برای مرد و زن و پیر و جوان در حضور غیر همسر باید بر اساس وقار و حیا و مراعات حیا باشد که در جوامع اسلامی نظر به سفارش‌های بسیار و تشویقات اکیده که در موضوع حیا شده است، مسلمان‌ها

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۷

همه بر حسب تربیت اسلامی و محیط اسلامی، مصادیق آن را می‌شناختند، و به حفظ آن اهمیت می‌دادند، باید در لباس نیز، استقلال و شخصیت اسلامی ظاهر باشد، و تقلید از بیگانگان حتی در بعض مراسم و اعطاء امتیازات و جوایز نباشد.

هویت اسلامی در هر مورد و برنامه باید ظاهر گردد، مانند کنارگذاشتن کراوات در اثر انقلاب اگر چه به ظاهر چیز مهمی نیست- ولی دارای معنایی با اهمیت و اعلام موجودیت و هویت است.

در اهمیت حیا- که البته رشته‌های مختلف دارد و فقط در لباس منحصر نمی‌شود- همین که فرموده‌اند: «

لَا إِیمَانَ لِمَنْ لَا حَیاءَ لَهُ»[۲۹۹]

کافی است.

بنابراین، پوشش‌های فعلی که روز به روز در جامعه مسلمانان در اثر تقلید از بیگانگان، رایج و هویت اسلامی ما را خدشه‌دار می‌نماید، و پوشش‌هایی که وضع اندام را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد، لباس حیا نیست، و مسلمان با حیا، در پوشیدن آن شرم می کند.

تا پیش از این نهضت غرب‌گرایی- که در اثر استضعاف مسلمانان و تضعیف استقلال اسلامی به وسیله عمال اجانب، مثل رضاخان و مصطفی کمال به بهانه اتحاد الشکل به اجبار و زور تحمیل شد- لباس همه، لباس حیا بود.

امروز هم، هر چه لباس با شرم و حیا بیشتر رعایت شود، لباس اسلامی‌تر است. البته غرض ما اعلام حرمت این لباس‌ها که متداول شده نیست، چون به هر حال آن را ساتر عورت و پوشش بشره می‌دانند، ولی با حیای اسلامی هم‌سو نیست، و بعض صور آن تا حد حرام هم می‌رسد.

این مقداری که عرض شد، شرط پوشش و لباس مسلمان با حیا است. حجاب کامل برای زن مسلمان همین است که غربی‌ها در کشورهای خود با آن معارضه

معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۸

دارند، و می‌خواهند آن را براندازند، چنان‌که در فرانسه، همان فرانسه‌ای که این روزها ممنوعیت پوشیدن صورت را به اصطلاح

قانونی کرده‌اند، و از طرف دیگر رسوایی تعرض نمایندگان مرد پارلمان فرانسه به زنان نماینده، مضار اختلاط زن و مرد و مصون‌نبودن این مجالس را نشان می‌دهد.

حاصل این‌که مطابق تربیت دینی در محیط اسلامی، پوشش عام زن و مرد بر اساس حیای شخص می‌باشد.

توصیه به حجاب کامل

۳۰۷. دختری هستم که برای رعایت کامل مسائل شرعی از پوشیه استفاده می‌کنم، اما بیشتر اوقات مورد تمسخر و مؤاخذه نزدیکان و اقوام قرار می‌گیرم. وظیفه اینجانب نسبت به این‌گونه برخوردها چیست؟

ج. احساسات دینی، علاقه و تعهّد شما نسبت به پیاده‌شدن احکام و وظایف شرعی، مورد تقدیر است، و از این احساس مسئولیت تشکر می‌شود. ان‌شاءالله مشمول الطاف حضرت بقیهٔالله ارواح العالمین له الفداء باشید.

بدانید پوشیدن صورت و ستر وجه، موجب شناخته‌شدن زن به تعهد، به حجاب و عفاف، و کرامت نفس می‌شود، و افراد بوالهوس و چشم‌چران را از او مأیوس می‌نماید.

بدیهی است چنین پوشش و لباسی- که لباس دین و اسلام زن و اعلام استقلال و شخصیت و تعهد دینی اوست- لباس شهرتی که مذموم است نیست. اگر همه زنان- العیاذ بالله- به بی‌مبالاتی در امر حجاب گرایش پیدا کنند، و لباس‌های آن‌چنانی که زن‌های بعضی اماکن می‌پوشند، بپوشند، و به آن و اختلاط با بیگانگان- چنان‌که رو به رواج است- افتخار کنند، آیا زن مسلمان می‌تواند از معارف دین، ج۳، ص: ۳۴۹

مواضع دینی و عفت و عصمت خود دست بردارد یا باید با حضور شجاعانه خود، و با همان چادر خویش، اعلام موجودیت کند که من هستم و به دین و حیثیات انسانی و اسلامی خود متعهدم و افتخار دارم؟

اگر منکرات شایع، و ارتکاب این امور و بی‌اعتنایی به محرمات و شکستن سنت‌های الهی، رایج شد و ترک آن مورد تمسخر گردید، آیا ارتکاب این معاصی جایز می‌شود یا باید بگویند:

إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۳۰۰] لازم به ذکر است که به نظر اینجانب، پوشاندن صورت و دست، بنابر احتیاط از نامحرم بر زنان واجب است.

ریاضت‌های غیرمشروع

اعتقادات بر مبنای کتب عرفا

۳۰۸. نظر شریفتان را در رابطه با مطالعه نظریات فلسفی و عرفانی محی‌الدین ابن عربی، ابن رشد و ابن ترکی و تطابق دیدگاه اعتقادی با دیدگاه ایشان را بیان فرمایید؟

ج. قال الله تعالی:

هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یتْلُوا عَلَیهِمْ آیاتِهِ وَ یزَكِّیهِمْ وَ یعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُبِین ۳۰۱] توجه به این آیه شریفه و آیات دیگری که در این باره نازل شده، و سیره اهل

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۰

بیت پیامبر صلی‌الله علیه و آله در عمل به قرآن و تدبر در آیات آن، برای هر طالب حقیقت و حکمتی، ما را از هر سخن و کلامی که از غیر ناحیه قرآن و عترت علیهم‌السلام صادر شده مستغنی می‌کند.

اصحاب ائمه و فقهای بزرگ شیعه نیز همین طریق بی‌خطر و مطمئن را رفتند و نتیجه گرفتند.

توجه به این‌نکته هم لازم است که به دنبال آنچه نامبردگان در سؤال گفته‌اند و نوشته‌هند- که مطالبشان مملوّ از ضلالت و گمراهی است- خود را به ورطه هلاکت‌افکندن است، و پی‌بردن به لغزش و انحرافات ایشان، و بازگشت از آن برای کسانی که خوش‌بین نسبت به آنها بودهند بسیار سخت و به ندرت پیش آمده است.

برای اطلاع بیشتر از انحرافات و ضلالات امثال ایشان می‌توانید به بخش‌هایی از کتاب عین الحیوهٔ مرحوم علامه مجلسی رحمهٔ الله علیه مراجعه نمایید.

چله‌نشینی

۳۰۹. آیا چله‌گرفتن مورد تأیید شرع مقدس اسلام است؟

ج. اگر منظور از چله‌نشینی، ریاضتی است که بعضی متحمل می‌شوند، روشی ساختگی است، و بهترین راهی که در سیر و سلوک الی الله عملی است، و قطع به صحّت آن است، پرهیز از محرمات و بلکه تا آنجا که ممکن است پرهیز از مکروهات و انجام واجبات، و بلکه مستحبات است.

همه دین، سیر و سلوک است؛ نماز و روزه و حج و ترک کارهای حرام و اخلاق نیک و راستی، امانت، تواضع، صله رحم، قضاء حوایج بندگان، عدالت، ترک تکبر و حسد و ... که در قرآن کریم و روایات توصیه شده است، همه سیر و سلوک است.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۱

کلاس‌های عرفان کیهانی

۳۱۰. نظر شما در مورد شرکت در کلاس‌های عرفان کیهانی چیست؟

ج. به طور کلّی بهترین راهی که انسان را به خداوند متعال نزدیک می‌کند، و قطع به صحّت آن است، و هیچ‌گونه شبهه‌ای در آن نیست، داشتن ورع (پرهیز از گناه و محرّمات) و بلکه تا آنجا که ممکن است پرهیز از مکروهات و انجام واجبات، و بلکه مستحبات است؛ و اگر کسی توفیق این کار را داشته باشد، سیر و سلوک واقعی را نموده است.

دین، همه‌اش سیر و سلوک است. نماز و روزه و حج و ترک کارهای حرام، سیر و سلوک است، و تفکر در خلقت و آفرینش از ذره تا انسان و فرشته و کهکشان‌ها و ... کلاس عرفانی است.

خدا در قرآن، در وصف خردمندان می‌فرماید: الَّذِینَ یذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ وَ یتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّماوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هذَا بَاطِلًا سُبْحَانَک فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ[۳۰۲]. و چیزهای دیگر که بعضی‌ها به عنوان، مثلًا استاد و قطب می‌گویند باطل است، و اجتناب از آنها لازم می‌باشد، و آنچه لازم است یادگیری حلال و حرام دین، و تکمیل معارف دینی است.

بیماری‌های روحی و گناهان

حقیقت غفلت

۳۱۱. بازتاب غفلت از خدا در زندگی معنوی انسان چیست؟ و آیا اصل غفلت، جنبه مثبت هم دارد؟

ج. اصل غفلت، موضوعی است که در انسان وجود دارد، و خوب و بد و مثبت

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۲

و منفی‌بودن آن به حسب موردی است که از آن غفلت می‌شود.

چنان‌که می‌دانیم غفلت از یاد خدا، غفلت از وضع اخلاقی و حقایق بسیار، غفلت از وضع همسایه، غفلت از درس، غفلت از انجام وظائف نسبت به ارحام و اشخاص و غفلت از اداء نماز، غفلت‌هایی است که تأثیر منفی دارد و زیان‌بخش است و باید با آن مبارزه شود.

اما غفلت از ارتکاب گناه و غفلت از کارهایی که موجب تضییع عمر و غفلت از خدا و اشتغال به مناهی و ملاهی می‌شود، غفلت از زیان‌ها و مصایب گذشته که تذکر آنها موجب دوام هم و غم می‌شود، همه مفید و اثر مثبت دارد، و شعب آن بسیار است.

انسان اگر تفکر کند، می‌فهمد که اگر این غفلت نباشد، بشر یک ساعت هم نمی‌تواند بی‌نگرانی و ناراحتی زندگی کند.

گناه کبیره، مفهوم شناسی و مصداق

۳۱۲. گناه کبیره چیست، و مصادیق آن کدام‌اند؟

ج. هر گناهی که بر آن وعده آتش داده شده، گناه کبیره است چرا که در حدیث است:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنِ الْکَبائِرِ؟ قَالَ: کُلُّ شَیءٍ وَعَدَ اللهُ عَلَیهِ النَّارَ»[۳۰۳]

و برای شناخت موارد آن، می‌توانید به روایات و کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده مراجعه نمایید.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۳

حب نفس؛ ممدوح یا مذموم

۳۱۳. مدتی است از حبّ نفس رنج می‌برم و علیرغم توسلات متعدد نتیجه‌ای نگرفته‌ام. از محضر حضرتعالی درخواست دستور العملی جهت حل این مشکل دارم؟

ج. حبّ نفس، به عنوان صفتی مذموم، مطرح نیست. آنچه مذموم و زشت است و باید با آن مبارزه نمود، هوای نفس و پیروی غیرمشروع از غرایز حیوانی، مثل شهوت و غضب است که در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ طَغَی وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِی الْمَأْوَی وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِی الْمَأْوَی»[۳۰۴]

مهم، نگاهداری نفس و غرایز در حدّ اعتدال است. بازداری و بازداشتن نفس از طغیان و سرکشی که تحت ضابطه عقلی و شرعی آن را باید کنترل نمود، و یکی از راه‌های آن محاسبه است که همیشه باید انسان، حساب اعمال و رفتار خود را داشته باشد که در روایت است:

«لَیسَ مِنَّا مَنْ لَمْ یحَاسِبْ نَفْسَهُ فِی کُلِّ یوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَناً اسْتَزَادَ اللهَ وَ إِنْ عَمِلَ سَیئاً اسْتَغْفَرَ اللهَ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَیهِ»[۳۰۵]

از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفس خود رسیدگی نکند که اگر عمل خیر و صالحی انجام داده باشد، آن را زیاد کند، و اگر عمل بد و خلافی کرده باشد، استغفار نماید.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۴

اینجانب برای شما و خودم در جهاد با نفس اماره، طلب توفیق می‌نمایم، و این حالی که دارید را می‌ستایم. نفس شخص در این حال نفس لوامه است که بیدار است، و احساس خطر سقوط می‌نماید، و صاحب خود را ملامت و سرزنش می‌کند.

تجسس در امور دیگران

۳۱۴. آیا تجسس‌هایی که در سازمان‌های مختلف، مثل شنود مکالمات تلفنی و پیگیری پیامک‌ها و ... انجام می گیرد، از نظر اخلاق و شرع صحیح است؟

ج. حرمت تجسس از عیوب اشخاص و حسن حفاظت از اسرار مردم و حرمت سوء ظن و متهم‌کردن اشخاص، و حرمت شنود مکالمات بین مردم همه از احکامی است که باید رعایت شود تا مردم امنیت روحی داشته باشند و به هم بدبین نگردند.

این دستورات در سطح عمومی باید رعایت شود و تخلف از آنها، تجاوز به حریم آسایش و آزادی شرعی اشخاص است، اما در داخل یک مؤسسه یا یک دانشگاه یا سازمان بزرگ اگر مؤسس برای اداره آنجا بخواهد ضوابطی را معین کند و احوال کارمندان را تحت نظر بگیرد که از مقررات تخلف ننمایند، و به آنها هم وضع کنترل و حراست گفته شده باشد، و آنها هم با اطلاع در آنجا عضویت یابند، ظاهراً اشکال ندارد.

این نهادها اگر هم دولتی باشد در حدّ مناسب، مواظبت از رفتار اعضاء جایز است؛ ولی به هر حال باید در این برنامه‌ها، شئون و شرف و آبروی اشخاص حفظ شود، و خارج از حد متعارف دنبال زوایای اعمال اشخاص نگردند که اصل نهاد موهون و متهم به سخت‌گیری و اعمال فشار و استحقار گردد. این امور در

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۵

هر شعبه‌ای بسیار ظریف و دقیق است و تخطی از عقلانیت و اعتدال در آنها، فساد انگیز است.

چشم‌چرانی

۳۱۵. آیا چشم‌چرانی، نقض حریم خصوصی دیگران، و به عبارتی دیگر حق‌الناس است؟

ج. نگاه‌کردن با ریبه و لذت به دیگران جایز نیست، ولی مرتکب آن از جهت حق‌الناس ضامن نمی‌باشد، و نیازی هم به طلب حلیت از فرد مورد نگاه نیست، بلکه مرتکب، بین خود و خداوند متعال از جهت گناه مزبور باید توبه جدی نماید که در آینده هرگز مرتکب آن نشود که:

«النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ، وَكَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً»[۳۰۶].

خودکشی

۳۱۶. خودکشی برای شخصی که انگیزه‌ای برای ادامه‌دادن زندگی ندارد و مشکلات او را احاطه کرده‌اند، چه حکمی دارد؟

ج. خودکشی، حرام و از گناهان کبیره است. چنین شخصی باید بداند که دنیا، همه‌اش فراز و نشیب و تغییر و تحوّل است، و اشخاصی در زندگی واقعاً شکست می‌خورند که روحیه صبر و مقاومت نداشته باشند، و با یک پیش آمد و یک امر ناملایم و ناگوار، روحیه خود را ببازند و خود را بیچاره بشمارند.

افراد موفق- که بر مشکلات فایق می‌شوند- به اراده و همت و عزم خود اعتماد

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۶

دارند، و با توکل به خداوند متعال، بر مشکلات صابرند، و با شکست‌های پی در پی روبرو می‌شوند و در برابر آن می‌ایستند تا عاقبت پیروز و موفق می گردند.

تاریخ بشر پر است از فرج بعد از شدّت و گشایش، و رفاه و توانگری بعد از تنگی و گرفتاری و فقر. مردان و زنان موفق از هیچ

حادثه‌ای تکان نمی‌خورنـد، و عقب‌نشـینی نمی کننـد؛ به فضل و لطف خـدا اعتماد دارنـد و این آیه را با مضـمون بلند آن همواره به خاطر دارند که فَانَّ مَعَ الْعُسْرِ یسْراً، انَّ مَعَ الْعُسْرِ یسْراً[۳۰۷]؛ آسانی‌ها از میان دشواری‌ها رخ می‌دهند، و روشنایی‌ها بر تاریکی‌ها غلبه می‌یابند.

خودارضایی

۳۱۷. نوجوانی هستم درمانده و عاجز از گناهی که دامنگیر من شده است.

دچار خودارضایی و استمنا شده‌ام و قادر بر ترک آن نیستم. چگونه از این مشکل رهایی پیدا کنم؟

ج. مطمئن باشـید بـا عزم و اراده، و اسـتعانت از درگـاه خداونـد متعـال، در جهاد اکبر، یعنی جهاد با هواهای نفسانی موفق و سـربلند خواهید شد.

فرض کنیـد اگر نزد شـخص محترمی باشـید و او ناظر اعمال شـما باشـد، آیا مرتکب این عمل می‌شوید؟ اگر نمی‌شوید، پس بدانید قدرت ترک آن را دارید. بنابراین چگونه در مقابل خدای متعال که همیشه ناظر بر اعمال است، می گویید نمی‌توانم از این گناه فرار کنم؟

توصـیه می‌شود اولًا از نظر به نـامحرم و دیـدن فیلم‌هـای بـدآموز تلویزیون و غیره خودداری کنیـد که این امور از عوامل مهم تهییج شهوت است، و ثانیاً ازدواج را ساده و سبک بگیرید و لو فعلًا عقد نمایید و بعدها عروسی کنید، و مقید به

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۷

مخارج سـنگین عقـد و عروسـی شایع در این زمان و آداب و رسوم غلط روز نباشـید تا بتوانید به راحتی ازدواج کنید، و ثالثاً با افراد متدین معاشرت کنید، و از رفاقت با افراد فاسق و فاسد الاخلاق که گفتار و رفتارشان بدآموزی دارد جداً خودداری کنید.

عامل بدحجابی

۳۱۸. به نظر حضرتعالی، عامل به‌وجود آمدن وضع بدحجابی در اجتماع چیست؟

ج. این گونه اعمـال در بین اجتمـاع، حاکی از بی‌مبالاتی و پیروی هوای نفس، و نقص تعلیم و تربیت است، البته تغییردادن این روش با مقداری نصیحت که بارها شده، کم اثر است.

تـا برای انسـان، معرفت به مضـار دنیوی و اخروی این امور حاصل نشود، هوای نفسانی را دنبال می کنـد و حصول معرفت، محتاج به تربیت‌های خانوادگی و مراقبت جدّی و تبلیغ و ارشاد است که باید همه با هم همکاری نماییم.

همه بایـد در مقابل این گناه، نهی از منکر در صورت احتمال تأثیر نماینـد که ترک این فریضه مهمّ، جامعه اسـلامی را به این مرحله شنیع رسانده است.

اگر در برخوردهـا، کـاسب، معلّم، مـدیر، کـارگر و هر صـنفی از زن و مرد تـذکّر بدهنـد ولـو یـک کلمه بـا ملایـمت، کـار به اینجا نمی‌رسد که دست و روی باز و زینت کرده در اجتماع ظاهرشدن یک امر عادی شود، و کم کم زنان و دختران خجالت بکشـند که صورت خود را بپوشانند.

افکار و وساوس

۳۱۹. بنده حتی در بهترین لحظات عبادت، با افکار و

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۸

اوهام زشت و ناخواسته مواجه می‌شوم. بفرمایید راه نجات از این افکار و وساوس چیست؟

ج. سنخ افکار متفاوت است، و مبارزه یا علاج آن فرق می‌کند. اذکار مستحبه که در کتب ادعیه بیان شده خوب است، لکن آنچه تأثیر مهمی دارد، مراقبت خود شخص نسبت به اعمال و اخلاق است.

مراقب اعمال خود باشید، و به خطورات مذکوره ترتیب اثر ندهید، و همیشه در یاد حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، و این که اعمال هر کس از نظر مبارکش می‌گذرد باشید، و تا می‌توانید با افراد صالح و متدین معاشرت کنید، و خود را از صحنه‌های غافل‌کننده و آماده‌کننده برای گناه و فکر گناه، مانند بسیاری از مناظر تلویزیون و غیره دور نگه دارید ان‌شاء الله برطرف می‌شود، مخصوصاً اگر عامل فکر، غریزه جنسی باشد با ازدواج برطرف می‌شود.

در ضمن برای جمع‌شدن حواس باید توجه داشته باشید که با خداوند متعال صحبت می‌کنید و در حال بندگی او هستید، و هر اندازه شخص علاقه به مظاهر مادی کمتر و خاطر را از بازی‌های زندگی فارغ‌تر کند، حواسش جمع‌تر می‌شود؛ و نیز هر مقدار اعتقادات، محکم‌تر و عظمت خداوند برای انسان روشن‌تر شود، تمرکز حواس در پیشگاه او بیشتر می‌شود.

توبه

۳۲۱. چنانچه کسی گناهی مانند دروغ، غیبت، نگاه حرام، استماع موسیقی، و هدردادن بیت المال و ... را انجام داده باشد، توبه او چگونه محقق می‌شود؟

ج. این شخص باید از گناهی که مرتکب شده توبه نماید، و از خداوند طلب مغفرت کند، و بناء بگذارد تا زنده هست دیگر گناه نکند. با توبه نصوح و

معارف دین، ج۳، ص: ۳۵۹

صادقانه است که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد و توبه‌کننده را دوست می‌دارد.

حال اگر از گناهانی باشد که جنبه حق‌الناسی نداشته باشند، مانند دروغ‌گفتن یا نگاه حرام و یا استماع موسیقی توبه تنها به درگاه خداوند کفایت می‌کند، ولی اگر حق الناس باشد، مانند این‌که مال کسی را از بین برده یا از بیت‌المال برداشته یا در اداره کم‌کاری نموده، باید به صاحب حقّ برساند، و در موارد غیبت و تهمت اگر اشخاص را می‌شناسد در صورتی که مفسده نداشته باشد، باید از آنها طلب حلیت کند، و الا توبه کافی است.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۰

فصل یازدهم: فلسفه احکام

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۲

احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد

۳۲۲. آیا احکام شرع مقدس اسلام بر اساس مصلحت و مفسده است؟ اگر جواب مثبت است، آیا فهم این مصالح و مفاسد برای همه ممکن می‌باشد؟

ج. هر عملی واقعاً یا دارای مصلحت است یا مفسده، و یا از جهاتی مصلحت دارد و از جهاتی مفسده، و یا نه مصلحت دارد و نه مفسده، و این، از امور واقعیه است، اما چون دانش انسان، احاطهی به آن ندارد، نمی‌تواند تعیین کند که کدام عمل مصلحت دارد و میزان مصلحت آن چه مقدار است، امّا خداوند متعال که آفریننده همه چیز است، مصالح و مفاسد واقعی همه چیز را می‌داند، و با ارسال پیامبران و کتب آسمانی و فرامین و دستوراتی که فرستاده، انسان را به آنچه مصلحت وی درآن است راهنمایی و ارشاد نموده، و از آنچه برایش مفسده دارد نهی نموده و بازداشته است؛ و همه احکام و مسائل شرعی بر اساس همان مصالح و مفاسد واقعی می‌باشد.

چرایی استنباط احکام از غیرقرآن

۳۲۳. با توجه به این که قرآن، کتابی کامل است، و آنچه برای سعادت بشر لازم می‌باشد در آن بیان گردیده است، استنباط احکام شرع از غیر قرآن چه توجیهی دارد؟

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۳

ج. فهم قرآن مجید به گواهی تمام متخصّصین فن ومفسّرانی که غور کامل در قرآن و تفسیر آن داشته‌اند، بدون اطّلاع لازم از علوم قرآن، مثل اسباب نزول آیات، و اماکن نزول و جوّ فکری محیط بر عرف زمان نزول کامل نمی‌شود.

از سیره و سنّت قولی و عملی پیغمبر صلی‌الله علیه و آله در کلّ برنامه‌هایی که اجرا فرمود، و در پیاده‌کردن اوامر و نواهی قرآن و تفهیم کامل مقاصد آن، و تفاصیل برنامه‌ها، حتماً باید از حدیث کمک گرفت، و الّا در بیشتر موارد، استفاده ما، تفسیر آیات، مستقیم و موافق مدلول حقیقی قرآن مجید نخواهد بود.

هر جا اقتضای کلام قرآن، تصریح مطلب بوده، تصریح شده است؛ و هر کجا بیان مطلبی با اشاره لازم بوده، اشاره گردیده است. هر کجا بیان امری به نحو عموم یا مطلق لازم بوده است، مطلب به همان نحو بیان گردیده است و ...؛ امّا این نکات و تفاصیل را هم باید از حدیث و سنّت استفاده کرد، که البتّه در این مورد، استقامت اذهان و قوّت تعقّل و درک اشخاص نیز کمک‌کار شایانی بوده و هست.

اصلًا این موضوع در محیط علمی، مثل آفتاب روشن است، و کسی از اهل فن نبوده که به طور قطعی در فهم قرآن، نیاز به علم حدیث و سیره و تاریخ را منکر شده و ربط حدیث با قرآن، و قرآن با حدیث را مورد تردید قرار داده باشد.

اگر یک نفر غیر مسلمان هم بخواهد اسلام‌شناس شود، تنها به استناد قرآن، اسلام‌شناسی او تکمیل نمی‌شود، و او هم در خلال تحصیل به این نکته می‌رسد.

و این مطلب، با آیاتی، مثل وَلَقَد یسَّرنَا القُرآنَ لِلذِّکرِ فَهَل مِّن مُّدَّکر[۳۰۸] منافاتی ندارد. این آیات شریفه، این حقیقت را بیان می‌نماید که قرآن برای شرح اهداف کلّی و مقاصد اصولی، رسا وگویا است، و همه، حق‌بودن دعوت قرآن را به آسانی از آن می‌فهمند.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۴

هر کس به سهولت، دعوت اسلام به توحید و یکتاپرستی را از قرآن می‌فهمد. همه، اهتمام قرآن به ترغیب به عدل، احسان، مکارم

اخلاق، و احترام به حقوق دیگران را از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که قرآن به شدّت، از ظلم، فحشا، فساد، فتنه انگیزی، دروغ و انواع کارهای زشت، نکوهش کرده است.

این را که دعوت قرآن، الغای تبعیضات نژادی و برابری همه انسان‌ها است، همه با آسانی از آن می‌فهمند. همه این را می‌فهمند که قرآن، رسالت انبیای گذشته را تصدیق کرده، و همه را در عقیده به معاد و جزاء و ثواب، دعوت نموده است.

اینها و صدها حقایق دیگر، همه به آسانی، هم از قرآن و هم از ترجمه‌های صحیح آن- به هر زبان که باشد- استفاده می‌شود.

با این وجود، کلّ اسلام، این مطالب نیست؛ و حقایق قرآن، منحصر به امور و اصولی که بیان شد نبوده، و اسرار و مطالب قرآن تمام‌شدنی نمی‌باشد.

حدیث و بیان و شرح شخص پیغمبر و عترت آن حضرت صلوات‌الله علیهم اجمعین و پیشرفت علم، همه قرآن را تفسیر و شرح می‌دهند.

کسانی که بگویند: کلّ دعوت و پیام‌های قرآن، بدون شرح و تفسیر حدیث و سنّت، و تحقیقات علما و بیان علوم مختلف از خود قرآن استفاده می‌شود، و حاجتی به حدیث و سنّت نیست، قرآن را کم شمرده، و امثال این آیه را نخوانده‌اند که: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیء[۳۰۹]، و کتاب خدا را در آن اوجی که دارد، نشناخته‌اند.

خداوند، فهم قرآن را برای همه افراد، آسان قرار داده است؛ امّا مراتب مضامین قرآن و استفاده‌ای که اشخاص از آن می‌نمایند، یکسان نیست.

آن‌گونه که شخص پیغمبر اکرم صلّی‌الله علیه وآله یا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از قرآن درک داشته‌اند، یک فرد عادی و عرب‌زبان نمی‌تواند داشته باشد.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۵

آن که در شنیدن آیه فَمَنْ یعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یرَهُ وَ مَنْ یعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یرَه ۳۱۰]، صدایش بلند می‌شود که:« حسبی حسبی »، با آن که سوره اخلاص را می‌شنود، یا می‌خواند، و از آن، مطالبی توحیدی می‌فهمد و درمی‌یابد که به همه محتوای این سوره دست نیافته است، با هم فرق دارند.

خلاصه، افرادی که نیاز فهم قرآن را به طور مطلق و یک جا با استفاده از حدیث، منکر شوند؛ نه قرآن را شناخته‌اند، و نه حدیث و سنّت، و نه نقش انبیا در هدایت بشر را.

هیچ گفتاری، مثل گفتار «حَسْبُنَا کِتَابُ اللهِ»[۳۱۱] در طول قرون و به مرور ایام، محکوم نشده است. بنابر این دین و اسلام، یعنی مطالب و هدایت‌های کتاب (قرآن) و سنّت (حدیث)، و اکتفا به هر یک از این دو، مساوی با ترک بخش مهمی از اصول و فروع و تعلیمات دین است.

فلسفه تقلید

لزوم تقلید

۳۲۴. آیا تقلید در احکام، دلیل عقلی دارد یا صرف یک حکم شرعی است؟

ج. مسأله وجوب عمل به تقلید یا احتیاط در صورتی که شخص، عالم به حکم الله نباشد و جاهل باشد، مسأله‌ای است که عقل به آن حکم می‌کند، و هیچ عاقلی در آن تردید نمی‌کند، مثلًا اگر شخص، بیمار باشد، و نتواند تشخیص دهد که فلان غذا برای او مضرّ است یا بی‌ضرر، عقل او حکم می‌کند که از پزشک

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۶

بهداشت سؤال کند، یا احتیاط کند و از آن غذا بپرهیزد، یا در مسایل اسلامی اگر نمی‌داند فلان کار یا فلان غذا حلال است یا نه، یا باید به مجتهد- که عالم به حلال و حرام شرع است- رجوع نماید، یا اقلًا آن کار را ترک و آن غذا را نخورد، یا اگر نمی‌داند فلان کار موجب بطلان نماز یا روزه است یا نه، باید یا به عالمان به احکام رجوع کند، یا اقلًا احتیاط نموده هر یک از این کارها را ترک نماید.

مسأله تقلید، مسأله‌ای نیست که کسی بتواند در صحت آن تشکیک کند. مع ذلک در قرآن کریم هم بر آن تأکید و بلکه احتجاج شده است، مثل آیه شریفه:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُون»[۳۱۲]

و آیه نفر:

«وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیهِمْ لَعَلَّهُمْ یحْذَرُون»[۳۱۳].

معارف دین ؛ ج۳ ؛ ص۳۶۶

فلسفه نماز

خواندن نماز به زبان عربی

۳۲۵. چرا باید نماز را تنها به زبان عربی بخوانیم؟

ج. اسلام، دین جهانی است؛ به همه اقوام و ملل، به یک نظر نگاه می‌کند، و اعلامیه جهانی آن إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُم [۳۱۴] می‌باشد؛ و نماز، یکی از بزرگ‌ترین شعائر اسلام است که به صورت فرادی و جماعت و نماز عیدفطر و

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۷

قربان و نماز جمعه، وحدت مسلمانان را نشان می‌دهد.

شعارهای نماز، اذکار و حرف‌هایی که در آن بشر با خدا می‌گوید، و خدا را به آن می‌خواند، و عالی‌ترین تسبیح و تمجید و تحمید و تهلیل و تکبیر را بر زبان می‌آورد، همه از حیث معنا و عروج روح، انسان‌ساز است.

نمی‌توان آنچه را خصوص اهل معرفت و بینش از این نماز به حسب مرتبه معرفت خود درک می‌کنند، توصیف نمود. نماز، همین ظاهر مختصر و کوتاه نیست، بلکه عالم، و بلکه عالم‌ها معنا و درس و تهذیب نفس و نجات از علایق گوناگون دنیوی و حیوانی و شهوانی است، و بلکه وصول به عوالم عقلانی است.

اگر چه بیشتر و اکثریت، در هنگام اداء، به آن التفات ندارند، اما چنان نیست که همه از برکات آن بی‌بهره بمانند، حتی آن چوپانی که در بیابان پهناور هنگام نماز، وضو می‌گیرد، و با خدا این الفاظ عربی را می‌گوید، نماز برای او معراج است.

الفاظ این نماز، مخصوصاً سوره حمد و هر سوره دیگری که نمازگزار بخواند، عین وحی الهی است که حتی کلام شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله نیست.

آن حضرت در نماز، کلام الهی را قرائت می‌نمود. اذکار واجب نماز هم به معنایی حکم وحی دارد، و همه الفاظ و لغات آن، قرآنی و وحیانی است.

چنین برنامه عالی و وحدت‌آفرینی را نمی‌شود به صدها لغات، و بلکه هزارها لغات پراکنده و متفرق و از هم بیگانه و جدا قرار داد. اصلًا با مقاصد اصلیه اسلام که نزدیک‌شدن و بلکه متحدشدن همه اقوام و ملل است، منافات دارد، و به مرور زمان، اکتفا به معنی و ترجمه، دست‌خوش تصرفات و بینش‌های مختلف می‌شود، و در عین حال، هیچ‌کدام از ترجمه‌ها، وحی الهی و کلام خدا نیست که باید مثل قرآن مجید همیشه تا جهان، جهان است بماند، و علی الدوام میلیاردها بشر در طول قرون و اعصار آن را تکرار نمایند.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۸

در این موضوع، توجیهات دیگری هم است مثل این که در زبان عربی، نکات و دقایق و دستوری است که در زبان‌های دیگر نیست، و هیچ ترجمه‌ای، آن معانی را به تمام و کمال واجد نمی‌شود؛ ولی مسأله، فراتر از این توجیهات است، و این وحدت نماز، در وحدت مسلمین نقش بزرگ و رمز اساسی است، و مقاصد بزرگی از آن تأمین می‌شود که با زبان‌های محلی از بین می‌رود.

استفاده از مهر در نماز

۳۲۶. در صحبتی که با یکی از اهل تسنن داشتم، ایشان اشکال گرفت که چرا شما شیعیان در نماز بر مهر سجده می کنید؟ او می گفت: این بدعتی است که شیعیان بعد از پیامبر گذاشتند، و هیچ دستوری در این باره نداریم. به نظر فقهای شیعه، دلیل استفاده از مهر در سجده چیست؟

ج. اولًا جای بسی تعجّب است که سنّی، شیعیان را متّهم به بدعت کند، در حالی که اساس مسلک خودشان مبتنی بر بدعت است؛ جایی که خداوند، امّت آخرین رسولش را بدون امام و سرپرست رها نکرده، و بر مردم، امام را معین و معرفی نموده، و حضرت رسول خدا در غدیر خم و غیر آن حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را به فرمان خدا، امام و جانشین و وصی و خلیفه خود قرارداده، و برایش از مردم بیعت گرفته، و مسیر اسلام و مسلمین و صراط مستقیم را مشخّص نموده است، چگونه مخالفین سرکش عصیان نمودند، و کار را به دست کسانی که سوابق و رفتار و کردارشان گویای این حقیقت بود که در توطئه ضد اسلام و مسلمین بوده و در صدد غصب این جایگاهند، دادهند؟!

آنان که از بدعت بسیار ضربه خوردهند، اسلام و اهل بیت رسول خدا و پیروان به حقّ ایشان‌اند، و آنان که باب بدعت را در اسلام گشودند و آراء و نظریات خود را از روی افتراء به خداوند نسبت دادهند، کسانی هستند که در مخالفت با

معارف دین، ج۳، ص: ۳۶۹

اهل بیت رسول خدا بودهند، و بدعت‌گزاری را در همه جای دین خدا حتّی فروع دین آوردهند از جمله همین سجده بر زمین.

حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمودهند:

«جُعِلَتْ لِی الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً»[۳۱۵]

زمین را برای من، محلّ سجده و موجب طهارت به تیمّم قرار دادهند.

خود آن حضرت هم بر زمین سجده نمودهند، و به بیان روشنی که از اهل بیت آن حضرت رسیده است، سجده بر زمین و چیزهایی که از زمین روید و از زمین محسوب شود، صحیح است، مانند حصیر که حضرت رسول خدا صلی‌الله علیه و آله بر آن و بر خاک سجده نمودند، و افضل از همه خاک‌ها، خاک و تربت حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه‌السلام است که اهل بیت علیهم‌السلام از آن تربت مهر تهیه کرده و نماز برآن خواندند.

جمع بین نمازها

۳۲۷. چرا شیعیان، نمازهای ظهر و عصر، و نیز مغرب و عشا را با هم می‌خوانند در حالی که سیره رسول خدا صلی‌الله علیه و آله جداخواندن آنها بوده است؟

ج. درباره جمع بین نمازها در اول وقت، چون در حال حاضر و همچنین از قدیم الایام، همه علماء و مراجع بزرگوار تقلید جمع می‌نمودند، و به صورت شعاری برای شیعه می‌باشد مطلوب است، و این جمع، تأسی به رسول خدا صلی‌الله علیه وآله می‌باشد که حضرت هم جمع، و هم جدا می‌خواندند، و در روایات نیز ترغیب به جمع بین صلاتین شده است.[۳۱۶]

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۰

مصافحه بعد از نماز

۳۲۸. نظر حضرتعالی درباره مصافحه نمازگزاران، بعد از اتمام نماز چیست؟ آیا می‌توان به خاطر افزایش محبت بین مؤمنان، آن را جایز دانست؟

ج. اصل مصافحه دو مؤمن با یکدیگر در هنگام ملاقات، مستحبّ است، و روایات متعدّده در این خصوص وارد شده است؛ و امّا در خصوص مصافحه بعد از نماز، چیزی به نظر نرسیده است. جز روایتی که خلاصه‌اش این است: در شب معراج، جبرئیل اذان گفت، و حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله جلو ایستادند، و سایر انبیاء علیهم‌السلام در حالی که ابراهیم علیه‌السلام در طرف راست، و حضرت امیر علیه‌السلام در طرف چپ آن حضرت قرار داشتند. نماز را به جماعت خواندند، و بعد از نماز، حضرت ابراهیم با رسول خدا و حضرت امیر با دو دست مصافحه نمود.[۳۱۷]

به هر حال، مصافحه بعد از نماز نه به عنوان خصوصیت، بلکه به عنوان استحباب اصل مصافحه خوب است، و بهتر است که بعد از تسبیح حضرت زهراء سلام‌الله علیها باشد، چرا که از جمله آداب این تسبیح مقدس این است که بعد از نماز، و قبل از این که صورت را از قبله بگرداند، بگوید، و مصافحه نوعاً مستلزم رو از قبله برگرداندن است.

شهادت ثالثه در اذان

۳۲۹. چرا شیعیان، شهادت ثالثه را به اذان اضافه نموده‌اند در حالی که در اذان وحی‌شده به رسول الله صلی‌الله علیه و آله نبوده است؟

ج. شهادت بر هر عقیده حقی، مثل وجود ملائکه و صراط و میزان و غیره در

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۱

بین اذان و اقامه، موجب بطلان آن نمی‌شود، و شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همه حالات مستحب است، و در بین اذان بعد از شهادتین نیز عمل به مستحب است، و جزء اذان نمی‌شود.

شکسته‌بودن نماز در سفر

۳۳۰. بر طبق چه آیه و روایتی نماز مسافر باید شکسته باشد، در حالی که آیه سوره نساء برای زمانی بود که سفرها دارای مشقات و زحمات زیادی بود، و اکنون سفرها بسیار راحت و بی‌زحمت انجام می‌گیرد؟

ج. هم قرآن مجید و هم به حکم قرآن، سنّت و سیره و گفتار و کردار پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت و حضرت علی و فاطمه زهرا و بقیه ائمه علیهم‌السلام تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حجت خدا می‌باشند؛ و تفسیر قرآن و بیان و

شرح و تفصیلات احکام را باید از آنها فرا گرفت، و اگر دین منهای این هدایت باشد، به تمام معنی ناقص است.

همین آیه شریفه که مطرح کرده‌اید: فَلَیسَ عَلَیکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ[۳۱۸] اگرچه صریح است در کفایت نماز مسافر به قصر، ولی کفایت نماز مسافر به تمام از آن استفاده نمی‌شود، خصوصاً که در آیه دیگر إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیهِ أَنْ یطَّوَّفَ بِهِما[۳۱۹] کسی استفاده جواز ترک سعی نکرده، و اتفاق مسلمین بر وجوب سعی است. هم چنان‌که در این آیه از لا جناح استفاده عدم وجوب نمی‌شود. در آن آیه نیز از) فلیس جناح (، استفاده جواز نماز به تمام نمی‌شود، و حداقل این است که جواز قصر و اکتفاء به آن یقینی

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۲

است، و جواز تمام، مورد شک، و ترک آن موافق احتیاط است.

بنابر این تعجب است که شما از یقین، رفع ید کنید و به شک اکتفا نمایید. علاوه بر این، تعین قصر بر مسافر بر حسب روایات صحیحه از اهل بیت علیهم‌السلام ثابت است، و بر حسب ادلّه قطعیه و مسلّمه عمل به دستور اهل البیت علیهم‌السلام لازم و واجب است، و تقدّم بر آنها و همچنین تأخّر از آن بزرگواران جایز نیست، و امان از ضلالت و گمراهی منحصر به تبعیت از آنها است.

در تفسیر قرآن و تکالیف شرعی و دینی و هزارها فرع و مسأله فقهی و عملی که همه مورد نیاز بشر در زندگی فردی و اجتماعی و اقتصادی و عبادی و سیاسی است، صلاحیت‌ها و شرایط علمی در حدّ تخصص در رشته‌های علوم متعدد لازم است. البته در بعض موارد و مسائل ساده گاه برای اشخاص که در این مراتب عالیه نیستند، نیز اظهار نظر و درک مطلب ممکن است، ولی در مجموع باید شخص، استاد در فنون علمی باشد، مثلًا باید در ادبیات لسان عرب سخن‌شناس باشد، و کلام مجمل را از مبین، و عام را از خاص، و ظاهر را از اظهر، و نصّ و مطلق را از مقید، و منطوق را از مفهوم، و مختصر را از مفصّل، و مشترک و حقیقت و مجاز و عناوین دیگر را همه از هم باز شناسد، و نیز حجة را از لا حجة، و محکم را از متشابه جدا نماید؛ و به علم اسباب النزول در قرآن، واقف باشد تا بتواند در این میدان- که پهلوانان بزرگ علم با کمال تورّع و تحفّظ و احتیاط و تقوی وارد می‌شوند- اظهار نظر کند؛ البته کتاب و سنّت، یعنی قرآن و احادیث دریای بیکرانی است که همه از آن بهره می‌برند، و معرفت و بصیرت می گیرند. عرب‌های بدوی درس‌نخوانده هم از آن منتفع می‌شدند، و گاه یک آیه یا یک حدیث، آنها را از ضلالت و گمراهی چنان نجات می‌داد که به سر منزل یقین می‌رسیدند، اما موضوع تکالیف عملی و نظامات دینی باید برای

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۳

شخص به تفصیل به اجتهاد یا تقلید صحیح روشن باشد، و فهم ابتدایی اشخاص که مشرف به جوانب لازم نباشد؛ نه برای خودشان حجّت است، و نه برای دیگران؛ و عقل و فطرت، اکتفاء به اطلاعات بسیط و مختصر را کافی نمی‌داند، بلکه درس و مدرسه و استاد و کتاب و دانشگاه و بحث را لازم می‌داند.

فلسفه روزه

فواید اجتماعی روزه

۳۳۱. آیا روزه فایده‌ای به حال اجتماع هم دارد؟ این‌که انسان چند ساعت از شبانه‌روز را چیزی نخورد و نیاشامد، فایده‌اش برای جامعه چیست؟

ج. روزه، دارای فواید، حکمت‌ها، مصالح روانی و اخلاقی، جسمی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی، درمانی و حتّی سیاسی است، که به برخی از فواید اجتماعی آن‌اشاره می‌شود:

۱. روزه، اراده اجتماع را قوی و همّت جامعه را بلند می‌سازد. کسی که توانست مدّت دوازده ساعت؛ کمتر یا بیشتر در شدّت گرما، طعام و غذا را ترک، و زحمت و رنج تشنگی را تحمّل نماید، و از لذایذ جنسی خودداری نماید، می‌تواند برای خاطر مصالح بزرگ اجتماعی نیز شکیبایی ورزد.

۲. دیگر از فواید اجتماعی روزه، تذکّر و یاد کردن حال طبقه محروم است. اگر روزه‌دار متمکّن و توانگر فقط در ماه رمضان به صبر و شکیبایی می‌پردازد، و از خوردن غذاهای لذیذ و اعمال غریزه جنسی خودداری می‌کند، فقیر و محروم صابر و با ایمان، علاوه بر اجرای برنامه ماه رمضان در دوره سال، بر محرومیت‌هایی که دارد صبر می‌کند، و از حدود شرع تجاوز نمی‌نماید، و به مال کسی چشم طمع ندوخته و به اغنیا و ثروتمندان حسد نمی‌ورزد.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۴

۳. فایده دیگر روزه آن است که روزه‌دار، حقیقت آزادی و حرّیت را درک می‌کند و روزه او را از عبادت، شهوات، عادات و پرستش هوای نفس آزاد می‌سازد، و در پیکر اجتماع، روح آزادی می‌دمد و همه را به خضوع در پیشگاه آفریدگار- که جز او کسی سزاوار پرستش نبوده و هر مخلوقی از قید رقیت و عبودیت او بیرون نیست- رهبری می‌نماید و از بشرپرستی و کرنش و تعظیم در برابر صاحبان قدرت‌های مادّی و ستمگران باز می‌دارد.

۴. یکی دیگر از فواید اجتماعی روزه، حصول ملکه حسن خلق و عفو و گذشت و دوری از کینه‌توزی، تندخویی، بدزبانی، ستیزه‌جویی، غیبت و دشنام است؛ زیرا از جمله تعالیمی که به طور مؤکّد به روزه‌دار داده شده، این است که مواظب چشم و زبان و گوش خویش باشد، و اگر از کسی نادانی و بی‌ادبی دید یا دشنام و سخن زشتی شنید، به او پاسخ ندهد؛ و در روایت است:

«إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَ بَصَرُكَ مِنَ الْحَرَامِ وَ الْقَبِيحِ وَ دَعِ الْمِرَاءَ وَ أَذَى الْخَادِمِ وَ لْيَكُنْ عَلَيْكَ وَقَارُ الصَّائِمِ وَ لَا تَجْعَلْ يَوْمَ صَوْمِكَ كَيَوْمِ فِطْرِكَ»[۳۲۰]

فلسفه خمس

ادله وجوب خمس

۳۳۲. با توجه به آیات قرآن کریم، و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، وجوب خمس را تبیین فرمایید؟

ج. در قرآن کریم آیه خمس این است:

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيل [۳۲۱]

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۵

و روایات متعددی در این باب وارد شده است. از جمله روایتی که توسط محمد بن عثمان عمری نائب خاص دوم در توقیع آن حضرت نقل شده است:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيم لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَماً حَرَاماً».[۳۲۲]

برای اطّلاع بیشتر، به روایات ابواب مختلف خمس در وسائل الشیعة مراجعه نمایید.

سیادت منتسب از طرف مادر

۳۳۳. حضرت فاطمه علیهاالسلام فرزند پیامبر صلی‌الله علیه و آله، و حضرت امام حسن و امام حسین علیهماالسلام از فرزندان حضرت زهرا علیهاالسلام می‌باشند.

سؤال این‌که، آیا انتساب فرزنـد نسبت به پـدر و مادر مساوی است، یا بایـد انتساب فرزنـد نسبت به مادر بیشتر باشد؟ و اگر به یک نسبت است، آیا کسانی که از طرف مادر به اهل بیت علیهم‌السلام می‌رسند، از سادات محسوب می گردند؟

ج. آنچه مرقوم داشـته‌اید در اثبات ابوت حضـرت رسول اکرم صـلی‌الله علیه و آله نسـبت به اولاد حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها؛ اناثاً و ذکوراً، بلاواسـطه و بالوسائط الکثیرهٔ البعیـدهٔ بواسـطهٔ الابناء و البنات الی یوم القیامهٔ و هم بنوّت آنها نسبت به حضـرت رسول اعظم صلی‌الله علیه و آله و سلم حق است، ولی از لحاظ احکام، بعض احکام با همین ملاحظه ابوت و بنوّت تشریع شده، مثل حرمت

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۶

نکـاح مادر یا دختر و احکام ارث که مثلًا اگر کسـی بمیرد و فرزنـدی غیر از دختر مع الوسائط- که همه هم دختر باشـند- از او باقی نمانـده باشد، وارث او آن دختر است، و او از اولاد جدّ بزرگ و بزرگتر خود می‌باشد و او را دختر او می گویند؛ اما در احکامی که در آنهـا، حکمت‌هـای خـاص ملاحظه شـده، و معیار آن شـرایط خاص است، حکم خـدا علی السواء نیست، مثلًا بر منتسب به رسول اکرم صـلی‌الله علیه و آله یـا یکی از سادات از طریق مادر، گرفتن زکات، اگر فقیر باشـد حلال و جایز است، ولی بر منتسب از طریق پـدر جـایز نیست، و عکس آن در سـهم سـادات است، چنـان‌که در مقـدار سـهم دختر و پسـر اگر چه هر دو بلاواسـطه باشـند، فرق می کند. این احکام، حکمت‌های خود را دارد، و در اثر تشریع است؛ و آن احکام، مربوط به دائره تکوین است.

به هر حـال هر منتسب به حضـرت پیغمبر اکرم صـلی‌الله علیه و آله دارای شـرافت و مشـمول افتخـار «کُـلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ یوْمَ الْقِیامَهِٔ مَا خَلَا حَسَبِی وَ نَسَبِی»[۳۲۳] می‌باشد، و خود نیز باید قداست این انتساب شریف را با تعهد دینی و اسلامی حفظ نماید.

فلسفه ادعیه

عربی‌بودن زبان ادعیه

۳۳۴. چرا ما باید راز و نیازهای خود را به زبان عربی و دعاهای تکراری که صحبت‌های شخصی با خداوند است، مانند دعای کمیل که کلام امام علی با خداوند است انجام دهیم؟

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۷

ج. در الفـاظ عربی، نکـات ادبی و خاصـی وجود دارد که به فارسـی ادا نمی‌شود و اگر هم ادا شود، همه نمی‌تواننـد. علاوه بر اینکه ایـن الفـاظ آنچـه کـه قرآن اسـت وحی الهی اسـت و نکـات و جهـاتی که در آن منظور است در چنـان حـد کمـالی است که بشـر نمی‌تواند- کما هو حقه- آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند.

اذکار هم، همه مأثور و از اهل بیت وحی علیهم‌السلام رسیده است. مضافاً بر این‌که تعهد بر خصوص این الفاظ، موجب اتحاد شکل و حفـظ اسـاس می‌شـود و ترجمـه آن به زبان‌هـای مختلـف به مرور زمـان خصـوص که هر کس خـودش ترجمه را بگویـد مـوجب اختلـاف در اصل مضـمون می‌شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و رفع این معایب، بایـد قرائت و اذکار واجب به عربی باشـد و ظاهراً در این‌گونه دعاها با توجّه به معرفت و کمال آن بزرگواران و نیز احاطه‌ای که بر نفوس انسان‌ها و تمایلات و هواها و جهالت‌ها و ضلالت‌ها و بی‌خبری‌ها و غفلت‌های آنها دارند و عاقبت امور را هم می‌دانند. از لسان آنها در صورت توجّهشان به موقعیت خود سـخن می‌گوینـد و گویـا به زبـان حال می‌فرماینـد: ای انسان تو در چنین وضـعی قرار گرفته‌ای و بایـد حالتت چنین باشد و مشاهده می‌کنیم گاهی کسـی در خطر عظیمی قرار گرفته و چون بی خبر و غافل است بی‌تفاوت عمل می کند و در این حال شخص عاقل و دلسوزی که خطر را احساس می‌کند، به حال او گریه می‌کند.

در روایات هم مؤیداتی بر این امر وجود دارد که مجال ذکرش نیست. در هر صورت دعا به هر زبانی که باشد مطلوب است و ثواب

دارد؛ به عربی، به فارسی، به هندی، به هر زبانی خدا را بخوانی، خدا اجابت می‌کند؛ فقط فرق این است که دعاهائی از پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که مشتمل بر مضامین و معارفی

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۸

است که دیگران- اگرچه به عربی دعا کنند- آن مضامین عالیۀالمعانی معرفت‌بخش را ندارند.

فلسفه ازدواج و طلاق

تفاوت در برخی احکام زن و مرد

۳۳۶. اگر چه پس از اسلام، زن مقامی والاـ به دست آورد، و اسلام به او حیثیت داد، ولی از جهاتی، مقام او را پست و کم‌ارزش شمرد.

می‌گویند احادیثی هست که زن را ناقص العقل، بی‌وفا و عامل فساد معرفی کرده‌اند. در فقه هم، شهادت دو زن در برابر یک مرد اعتبار دارد. اینها همه نشانه آن است که اسلام، وجود مرد را بر زن برتری داده است، و الّا چه توجیهی برای این همه تحقیر زن است؟

ج. در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱. تفاوت‌های مختلفی در مواضع مردان و زنان، یا زن و شوهر وجود دارد که نفس جنسیت هر یک، مقتضی آن اختلاف است، و اقتضاء تکوین این دو جنس است که حتی در حیوانات هم کم و بیش بین نر و ماده وجود دارد، و مثل این است که با هم تفاهم و توافق دارند؛ و در عالم تشریع و تأمین حقوق و نظام والای انسانی نیز همین فرق‌ها با ملاحظه این جهات تکوینی است که نه از آن چیزی می‌کاهد و نه بر این چیزی می‌افزاید، حتی مثل

الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء[۳۲۴]

معارف دین، ج۳، ص: ۳۷۹

که مربوط به زندگی عائلی و اداره خانواده است، مدیریت به مرد واگذار شده است که اگرچه مرد در اداره، صاحب اختیار است، اما تبعات و مسئولیت‌های سنگینی به او تحمیل شده که در واقع، مدیریت نیست، بلکه مسئولیت است؛ و این نظم و ترتیب در بین زن و شوهر مسلمان به طور خشک و رو در رویی با هم سامان نمی‌یابد، و مانند رابطه اداری یا تجاری دو نفر نیست، بلکه رابطه‌ای زنده و تعاملی عاطفی است.

بر اساس هدایت‌های وحیانی و قرآنی، مثل

وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً[۳۲۵] یا

هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ ۳۲۶] بهترین و لذّت‌بخش‌ترین روابط بین دو همسر برقرار می‌شود که هر دو با هم، یک واحد مشترک المنافع می‌شوند؛ نه این، خود را از او جدا می‌بیند و نه او. زندگی عائله و مدیریت مرد تا آنجا حسّاس می‌شود که پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ يأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَ الْمُنَافِقُ يأْكُلُ أَهْلُهُ بِشَهْوَتِهِ»[۳۲۷]

این دو همسر، در اسلام در هم فانی هستند و مصداق این شعر می‌شوند که:

ترسم ای فصّاد چون فصدم کنی‌نیشتر ناگاه بر ل-- یلی زن-- ی

من کی‌ام لیلی و لیلی کیست؟ منم---- ا یکی روحیم اندر دو بدن

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۰

اگر بخواهم از این زندگانی، مثالی بگویم، نزدیکتر از پدر و مادر خودم مثالی ندارم. اگر فرصت بود و شرح روابط این دو همسر و فضیلت‌های بالایی را که در همسری و اشتراک منافع و در هم فانی‌شدن آنها را و روبروشدنشان را با مشکلات و دشواری‌ها و قداست بین آنها می‌نوشتم، همه درس بود و عرض مکتب.

هیچ وقت در دل، آنها گله‌ای از یکدیگر نداشتند؛ یک واحد کامل بودند. پدرم مجتهد و فقیه عالیقدر، و مادرم فاضله عارفه اهل قرآن و حدیث و دعا، و در نظر همه اقوام و خویشان با مهابت و احترام خاص بود.

معاش اقتصادی آنها بسیار مختصر و در حداقل بود که نمی‌خواهم بیشتر از این بنویسم که شاید حمل بر خودستایی شود.

مقصدم این است که در مکتب دین، زن هیچ حقارتی ندارد، و در مواردی، حرمتش بیشتر، و حتی بر مرد هم حفظ آن واجب می‌شود، اگرچه به خطر انداختن جان خود باشد.

مردی که در راه حفظ کیان همسر خود کشته شود، شهید محسوب می‌شود، و رعایت رضایت و خواست مادر نسبت به پدر اولی و مقدم است که پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم اولویت آن را تا سه درجه مقدّم فرموده است.

۲. راجع به روایات، اولًا باید سند هر روایت به دقت شناسایی شود که از چه صنفی از روایات است؛ مرسل است یا ضعیف السند، و یا سند معتبر دارد، و ثانیاً متن و مضمون با مبانی اصیل قرآنی و روایی موافقت دارد یا با آن اصول سازگار نیست.

قرآن مجید، مرد و زن را به دو قسم تقسیم، و درکنار هم قرار داده است؛ یک تقسیم مرد و زن مسلمان مؤمن متعهد صابر حافظ شرافت و سایر صفات فاضله، و بر یک لفظ مؤمنین و مؤمنات- که در قرآن در تعریف آنها، آن صفات ارزشی

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۱

را بیان می‌کند:

انَّ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتینَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقینَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرینَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعینَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقینَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمینَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاکِرینَ اللّهَ کَثیراً وَ الذَّاکِراتِ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظیماً[۳۲۸] در همه این صفات ده‌گانه با این که اگر به همان مؤمنین اکتفا می‌شد، به قاعده اشتراک زن‌ها را شامل می‌گردید، ولی قرآن مجید در این آیه، عنایت به ذکر بانوان و تصریح به هم ردیف‌بودن آنها دارد.

حال، اگر خبری باشد که به ظاهر، این معانی در آن حفظ نشده باشد، یا خبر ضعیف است، و یا در فهم مضمون و برداشت مقصود از آن اشتباه شده است.

و مطلبی که باید در این روایات در نظر گرفت این است که مخاطب در این روایات و حتی سخنان حکما و ادباء و شعراء، هر کجا که مذمتی از زن‌ها شده باشد، مخاطب همه نیستند.

این گونه روایات، مخاطب خود را دارند. مخاطب آنها مثل حضرت مریم و حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و هزارها و میلیون‌ها زن‌های عالیقدر نیستند.

مخاطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مثل ام سلمه همسر پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم، آن زن کم نظیر و عاقل و با معرفت نیست. مخاطب حضرت، همان زنی است که جنگ جمل و آن فتنه بزرگ را در اسلام- که تا امروز هم مسلمانان در آتش آن می‌سوزند- برپا نمود.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۲

مخاطبِ حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله، همان قشر و صنفی هستند که مستقیماً مورد این هشدارها قرار می‌گیرند؛ زن‌های آنچنانی، زن‌های خودفروشه، زن‌های خواننده و نوازنده. زن‌هایی که در دنیای امروز متأسفانه بسیار زیاد هستند.

زن‌هایی که به همسرها خیانت می‌کنند، زن‌هایی که از اختلاط با مرد بیگانه نمی‌پرهیزند، و ... زن‌هایی که در کتاب‌های روایی ما از آنها در آخر الزمان خبر داده شده است:

«نِسْوَةٌ کَاشِفَاتٌ عَارِیاتٌ مُتَبَرِّجَاتٌ مِنَ الدِّینِ دَاخِلَاتٌ فِی الْفِتَنِ مَائِلَاتٌ إِلَی الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٌ إِلَی اللَّذَّاتِ مُسْتَحِلَّاتٌ لِلْمُحَرَّمَاتِ»[۳۲۹]،

و بالاخره مخاطب این روایات، همان زن‌هایی هستند که مردها را نیز در فتنه‌های فساد اخلاق و رذائل جنسی وارد می‌کنند، و امروز در غرب، طوری رایج شده که این قبایح را مدح می‌کنند، و ترک آن را قبیح می‌دانند، و متأسفانه در کشورهای اسلامی هم کم و بیش به تدریج این برنامه‌ها؛ در سینماها و تلویزیون‌ها شایع شده است. مخاطب این روایات، این زن‌ها می‌باشند.

در پایان، پرسشی که اینجانب از شما دارم این است که چرا مثل آن مؤمنی سخن نمی‌گویید که می‌گفت اگر شما (امام) بفرمایید این سیب که در دست من است، نصفش حلال و نصفش حرام است، همان را حلال، و حرام می‌دانم؟

من بنده ناقابل هم عرض می‌کنم که اگر خدا تمام وجود زن را امتیاز بر مرد قرار داده بود، من گله‌ای نمی‌کردم و به حکم خدا تسلیم بودم.

خواندن صیغه جهت محرمیت

۳۳۷. با توجه به این‌که اصل در ازدواج، رضایت طرفین

است، صیغه محرمیت- که یک سری الفاظ است- چه تأثیری در محرم‌شدن دو نامحرم به هم دارد؟

ج. پاسخ این سؤال، محتاج به مقداری توضیح در اصول دین است که مختصراً به آن اشاره می‌شود: بعد از یقین به وجود خدای قادر و علیم و حکیم، و یقین به بعثت پیغمبران و خصوص پیغمبر اسلام، و جانشینی ائمه هدی صلوات‌الله علیهم اجمعین که همه این امور، در کتب مربوطه با دلیل و برهان ثابت شده است، و از جمله عصمت پیغمبر و امام، در مورد سؤال مذکوره باید گفت که ما می‌دانیم حتماً فلسفه دارد، هر چند ما ندانیم، و برای اتمام حجّت، همین اندازه کافی است.

مسأله، مربوط به نظام ازدواج و همسری است که مثل سایر روابط بین اشخاص، مانند خرید و فروش و انواع معاملات، محتاج به نظام است، که بر اساس آن، طرفین متعهد به حفظ روابط و مقاصدی که از این امور منظور است باشند. رضایت طرفین به مبادله مال فروشنده با مال مشتری، باید ظاهر باشد که هیچ‌یک نتوانند آن را انکار نمایند، و رضایت‌داشتن و نداشتن، امری باطنی است، و اثبات آن برای دیگری محتاج به دلیل است.

ظاهرتر از صیغه، برای بیان خرید و فروش، و زوجیت و همسری چیزی نیست. اگر این اظهار رضایت، به لفظ در نیاید، قطع نظر از شرع، عرف نیز تحقق بیع یا ازدواج را معتبر نمی‌داند؛ لذا شارع بر این اساس، نظامی خاص تعیین فرموده است.

ازدواج موقت

۳۳۹. حکمت و دلیل تشریع ازدواج موقت در اسلام چیست؟

ج. در پاسخ به سؤال جنابعالی، اشعار می‌دارد که‌دین مقدس اسلام، خاتم ادیان و کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه سعادت بشر است، که مصالح کارهای

خوب و معایب و مفاسد کارهای بد و زشت در تعالیم این دین مبین ملاحظه شده است.

اسلام، در مسأله ازدواج، اهمیت غریزه جنسی و قوّت و حدّت آن را در نظر داشته، و اشباع آن را تحت ضابطه لازم دانسته است، و لذا اگر از زنا و لواط، با آن شدت نهی و منع فرموده، و مجازات سخت دنیوی و اخروی برای آن مقرر کرده است، اصل استفاده از غریزه جنسی و کام‌گیری زن و مرد را از یکدیگر ممنوع نکرده، و در چهارچوب نظامات صحیح حتی به آن تشویق و ترغیب نموده تا حدّی که فرموده‌اند:

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِینِه»[۳۳۰]،

که از این گونه بیانات معلوم می‌شود که اشباع غریزه جنسی از نظر اسلام تا چه حدّی لازم وضروری است.

در نکاح موقت، که به نظر می‌رسد باید در یک جامعهی که زنا و ارتباط غیر شرعی و غیر قانونی زن و مرد، و روابط خلاف عفت بین آنها ممنوع است، حتماً مجاز و قانونی باشد، تمام این موضوع ملاحظه شده است.

ازدواج موقت، آثار مهم و عمده نکاح دائم را دارا است، و وجهی برای این که ممنوع باشد به نظر نمی‌رسد، و منع آن در آثار سوء، مثل منع ازدواج دائم است، و مواردی که برای مقاصد عقلی و عرفی، طرفین می‌خواهند به طور موقت ازدواج نمایند، متعدد است، و نباید جامعه از این فواید مشروع محروم شود.

اگر اشخاصی باشند که صرفاً برای ارضاء غریزه جنسی، ازدواج دائم یا موقت می‌نمایند، چرا نباید تحت این مقرّرات شرعی مجاز باشند؟ اگر دو نفر در شرایطی هستند که غریزه جنسی، آنها را در فشار گذاشته و نمی‌توانند ازدواج دائم نمایند، چرا نتوانند و چرا برای این‌که از زنا و ارتباط غیر مشروع آنها

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۵

جلوگیری شود، نباید حق ازدواج موقت رسمی و قانونی داشته باشند؟

لازم به تذکّر است که در اینجا ما نمی‌خواهیم کسی را دعوت به ازدواج موقت کنیم، بلکه غرض این است که این ازدواج با توجه به فواید بسیاری که دارد، و ضرورت‌هایی که برای اشخاص پیش می‌آید یا محروم‌بودن بسیاری از ازدواج دائم، باید مجاز باشد، و نمی‌توان به عنوان این که بعضی به وسیله آن در اعمال غریزه جنسی ممکن است افراط نمایند، مجازبودن آن را زیر سؤال قرار داد، و یا اشخاص را از اعمال غرایزشان به طور قانونی و تحت نظام صحیح ممنوع کرد.

تعدد زوجات

۳۴۰. فلسفه این که مرد می‌تواند چند زن داشته باشد، اما یک زن نمی‌تواند چند همسر داشته باشد، چیست؟ آیا این تبعیض در احکام نیست؟

ج. از نظر یک مسلمان- که جهان‌بینی الهی دارد، و به خداوند قادر عالم حکیم، ایمان دارد- جواب این پرسش‌ها واضح است.

برنامه‌های قوانین الهی و تشریعی، مانند برنامه‌ها و نظامات جهان آفرینش و عالم تکوین؛ از جماد و نبات و انسان و حیوان و آسمان و زمین و کهکشان‌ها و آفتاب و ماه و منظومه‌ها و میلیاردها مجموعه‌های عالم خلقت با اسرار و نظامات و ارتباطاتی که بین کوچک‌ترین آنها از ذرات اتمی و کوچک‌تر و بزرگ‌ترینشان که بسیاری از آنها هزار برابر زمین و منظومه ما می‌باشند، و از برگ یک درخت و یک جنبنده، همه و همه، تحت تقدیر الهی و نظم محیر العقول او می‌باشند، و کسی را نمی‌رسد که به چند و چون آنها اعتراض کند، یعنی اگر عقل همه افراد بشر را به یک نفر بدهند، نخواهد توانست بخش کوچکی را به تمام جوانب درک کند، و در چگونگی آنها حرفی بزند.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۶

عالم تشریع و احکام الهی نیز تحت همین جریان است، و خدایی که بشر را آفریده و در او این نظامات بسیار پیچیده را- که عقول نادره بشری را مسخر ساخته- قرار داد، برای عرصه اختیاری که به او داده، این احکام را به وسیله انبیا و پیامبران فرستاده است، و شخص مؤمن به خدا، عمل به این احکام را وسیله سعادت خود می‌داند، و همان‌طور که نمی‌گوید: چرا میوه گیاه کوچکی، مثل هندوانه و خربزه، بزرگ است، و میوه درخت تنومند بزرگی، مانند توت و گردو کوچک است، در عالم تشریع و احکام نیز حرفی ندارد، و تسلیم است.

غرض این که از نظر مسلمان و موحد و معتقد به این که جهان را خالقی خدا نام است، جواب این پرسش‌ها روشن است.

اما به یک ملحد و کسی که جهان‌بینی مادی دارد، و غیر از عالم ماده و ظاهر و محسوسات به چیزی عقیده‌مند نیست، و عالم را بی‌شعور و بی‌ادراک دانسته، و همه این علائم درک و شعور و اراده را منکر باشد، جواب می‌گوییم که این برنامه‌ها و تفاوت‌های ظاهری بین زن و مرد و جنس ماده و نر، نیز موافق با سیر همان لاشعوری و لا مدرکی است که تو تصور می‌کنی؛ اینها به حفظ وضع ظاهری جهان مربوط است و حافظ وقوع اختلال است.

اما جواب از این که «چرا مرد می‌تواند چهار زن دائم داشته باشد؟» این است که:

اگر یک مرد با هزار زن و بیشتر رابطه جنسی داشته باشد، محصول این رابطه، هزار انسان می‌باشد، و اگر هزار مرد و بیشتر با یک زن ارتباط جنسی داشته باشند، محصولش یک فرزند بیشتر نمی‌باشد.

به علاوه اگر کسی بخواهد با این زبان معترض حرفی بزند- که آن را هم نباید بگوید- آن است که چرا رابطه دائمی به چهار زن محدود شده و تا چهار صد و بیشتر از او نیست؟

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۷

این موضوعات را با سیر عالم طبیعت، باید در نظر گرفت. مسأله جنس نر و ماده در عالم نباتات هم هست، و در آنجا نیز چنین است که جنس نر می‌تواند در بیشتر از یک جنس ماده، مؤثر و فراگیر باشد، ولی جنس ماده نمی‌تواند.

این تفاوت‌های تشریعی، بیشتر از مسأله تکثیر نسل، مسأله عدم اختلاط انساب، مسأله به هم‌پیوستگی زن و مرد و مصالح، ریشه می‌گیرد.

از سوی دیگر، چرا نظر بلند و عالی و متعالی اسلام را به زن فراموش کرده، و به این مسائل مهم، صرفاً از جنبه شهوانی و اعمال غریزه جنسی می‌نگرید؟ اسلام، زن را در مقامات متعالی و سیر معنوی و رشد عقلانی هم‌طراز مرد قرار داد، و با اعلان:

إِنَّ الْمُسْلِمينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتينَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقينَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرينَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعينَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمينَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاكِرينَ اللّهَ كَثيراً وَ الذَّاكِراتِ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظيماً[۳۳۱] همه را، اعم از زن و مرد در این جایگاه رفیع قرار می‌دهد؛ در حالی که بسیاری از مجموعه بشری، زن را از نوع انسان نمی‌شناخت، و یا جایگاهی بین حیوان و انسان برای او قائل بود، و یا وجود دختر را ننگ و عار می‌دانست، و دختران را زنده به گور می‌کردند.

معروف است که یک فیلسوف که نمی‌توانست- و البته هم نباید بتواند- سراسر عالم خلقت را درک کند، مدت‌هایی طولانی فکر می‌کرد که اگر به جای خدا

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۸

می‌خواست عالمی‌بیافریند، چگونه می‌آفرید؟ او پس از سال‌ها تفکر- که اگر به میلیون‌ها سال هم می‌رسید همین نتیجه را داشت- به این نتیجه رسید که من هم اگر می‌خواستم و می‌توانستم عالمی‌خلق کنم، به همین نظم و نظام خلق می‌کردم.

عالم احکام الهی که مربوط به روح و جسم و ظاهر و باطن و فرد و اجتماع و حیات و موت و اعمال غرایز و تفکیک و توزیع

نعمت‌ها و مسایل بسیار دیگر است، نیز همین گونه می‌باشد. اگر کسی که عقلش اجلّ عقول باشد، و همه عقل‌ها را در سر او گذاشته باشند تفکر کند، باز هم به بهتر و کافی و کامل‌تر از این احکام نمی‌رسد.

این که سؤال کننده، گوشه بسیار کوچکی از احکام را گرفته، و روی تفاوت‌هایی که به ظاهر در آن است سؤالی طرح کند، مثل کسی است که یک بخش از اندام و اعضای انسان را مطالعه کند، و بخواهد بدون این که ارتباط آن با همه اعضا را ببیند، نظری بدهد.

به هر حال، حیف است که انسان قدر خود را نداند، و با کمی‌اطلاع و علم در اطراف این مطالب حرف بزند. در خاتمه، از خداوند متعال، برای پرسش‌کننده محترم و خودم، هدایت و افزایش آگاهی و درک و معرفت، مسألت می‌نمایم.

ازدواج مجدد مردان

۳۴۱. چرا یک مرد برای ازدواج مجدد نیازی به اجازه زن اول ندارد؟ زنی که تمام جوانی‌اش را برای یک مرد می‌گذارد، چرا باید تحت این ظلم قرار بگیرد که شوهرش بدون اجازه او زن بگیرد؟

ج. مسأله‌ای که شما طرح کرده‌اید، از مسائل مهم در روابط همسربودن و همسرشدن است که بر حسب فرهنگ‌های مختلف، نگاه به آن تفاوت دارد.

در اصل، بین تمام حیوانات، اختصاص مؤنث به مذکر، و مطلق‌بودن مذکر، یک

معارف دین، ج۳، ص: ۳۸۹

قاعده طبیعی است.

زن از جهت تولید، بیشتر از رابطه با یک مرد تولید ندارد، ولی مرد، از این جهت به عدد زنانی که با آنها ارتباط جنسی دارد، تولید دارد.

این غریزه و ارتباط باید مثل سایر امور، نظم و انضباط خاص خود را داشته باشد. در مجامع غربی همین است که می‌خوانید و می‌شنوید؛ نظم و ترتیب و قداست در بین نیست، و مرد با زن‌های دیگر، و حتی زن‌های همسردار در ارتباط جنسی آزاد است که بر حسب روزنامه‌ها در طبقات به اصطلاح بالای جامعه‌آنها مرسوم است به اسم عنوان یک همسری است، ولی به رسم و عمل همه همسری و حیوان‌پروری است. اسلام، پس از دوران‌های بدرفتاری با زن در اقوام و ملل مختلف، ظهور کرد، و آن جاهلیت‌های ستم‌کیشانه را- که تا حد زنده به گورکردن دختران رسیده بود-، محو و دوری جدید و الهی را عنوان کرد:

اولًا زنان را در ارزش‌های انسانی به حکم آیه ۳۵ سوره احزاب با مرد هم‌قطار قرار داد که در این ارزش‌ها، بسا زن‌ها که از بسیاری از مردها هم پیشی گرفتند.

در نظام عائله هم برای زن‌ها که قبلًا حقوقی نداشتند، و رسم‌های بسیار زشت در آنها معمول بود که زن بسا نه فقط حق مالکیت نداشت، بلکه ملک دیگران بود، حقوق عالی و انسانی مقرر فرمود، و نظام همسری را بر اساس آیه وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً[۳۳۲] یا آیه هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَ ۳۳۳] بهترین و با قداست و لذت قرار داد، و مسأله روابط جنسی مرد را با زن‌ها حتی زن‌های شوهردار که حدی نداشت محدود به روابط شرعی و قانونی و رعایت تمام حقوق فرمود، و مسأله جواز ازدواج شرعی مرد با بیش از یک زن را تحت ضوابط و حفظ حقوق زن اول قرار داد، و با این کار، از مفاسد زیادی پیشگیری نمود.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۰

در عین حال، سنت رایج بین مسلمانان تک همسری است، ولی اگر این اجازه نباشد، قانون ناقص می‌گردد، و جواب‌گوی بعض موارد استثنایی نمی‌شود، و منتهی به اعمال خلاف عفت و منافی شرف می‌گردد.

خلاصه، از نظر عقل و وضع زن و مرد اگر ملاحظه شود، بهترین قوانین و انضباطات بین زن و مرد مقرر شده است. باید این مباحث را با دقت و در راستای هدایت عقلانی و علم الاجتماع و توجه به غرایز همه مطالعه نمود تا معلوم شود دستورات شرع همه بر اساس حکمت و تأمین آسایش انسان‌ها است، و ملاک برتری زن و مرد فقط تقوی و پرهیزکاری است.

حق مرد در طلاق

۳۴۲. آیا در دین اسلام زن حق طلاق دارد؟ اگر نه، چرا خداوند اختیار طلاق را فقط به دست مرد داده است و زن را از این حق محروم نموده است؟

ج. نکاح و ازدواج، اعتبار رابطه خاص بین زن و مرد است که در نوع، چنان مستحکم و پایدار است که طرفین در تمام عمر به آن وفادار و با هم و به‌هم پیوسته می‌شوند، و فصل این ارتباط در ذهن آنها نیست، و اگر چه در طبع این رابطه و اعتبار آن، اختیار فصل رابطه برای مرد قرار داده شده است و اعتباری جدید در اسلام نیست، اما در اسلام، قداستی برای آن عنوان شده که در نوع و اکثر قریب به اتفاق، این رابطه بین آنها منفصل نمی‌شود؛ و حاصل این‌که اختیار طلاق با مرد، شرط و حق برای او بر زن نیست. اعتبار عرفی آن، این اختیار است، و در اسلام نیز آن امضاء و ابقا شده است، و حاصل این‌که این یک اعتبار عقلایی است که مختار بودن زن در آن، معرض معایب و مفاسد و تزلزل بنیاد خانواده است. از آن جمله این است که اگر در مورد زن این حکم باشد، زن

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۱

همیشه معرض طمع دیگران می‌شود، مثل زنی که همسر نداشته باشد روی آن حرف و حساب است؛ به عکس بدون این حق برای وی، زن از این‌که مزاوجت با او مطرح باشد مصونیت دارد، و این موضوعی است که حتماً باید در این رابطه محفوظ باشد؛ لذا از قدیم و اعصار گذشته، محترم و برقرار مانده است.

مع ذلک برای این‌که مبادا مردی از این حکم سوء استفاده نماید، جنبه‌های تأمینی دقیق در احکام اسلام برای حفظ مصالح زن مقرر شده است که تا الزام مرد بر طلاق و با امتناع او، طلاق به وسیله حاکم شرع پیش‌بینی شده است، و عادلانه‌ترین احکام و عقلایی‌ترین نظامات در این رابطه بین طرفین مقرر شده است.

حرمت همجنس گرایی

۳۴۳. طبق آمارهای جهانی حدود ۷ تا ۱۰ درصد مردم کل دنیا همجنس‌گرا هستند، و بر اساس تحقیقات، همجنس‌گرایی یک انتخاب نیست، بلکه بسیاری از افراد به طور طبیعی و غریزی این مسأله را دارا هستند. با این تفصیل، چرا اسلام این عمل را حرام کرده است؟

ج. در جواب شما به دو نکته اشعار می‌دارد:

اولًا در تحریم این کار، مصالح مهم و دفع مفاسدی بزرگ ملاحظه شده که برای این که عده‌ای بخواهند غریزه جنسی را با آن اشباع نمایند یا به فرض راه آن ها منحصر باشد، نمی‌توان از آن مصالح کلی صرف نظر نمود.

ثانیاً همجنس‌گرایی اگر در حد این آماری که نوشته‌اید باشد، چنان نیست که در حد یک بیماری غیر قابل علاج باشد.

بسیاری از همین همجنس‌گراها با جنس مخالف هم آمیزش دارند، یعنی همجنس‌گرای مطلق شاید نباشد، و اگر باشد، بسیار نادر است.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۲

بالطبع، هم انسان و هم حیوان به جنس مخالف مایل است. این عنوان هم‌جنس گرایی، نتیجه تمدن جدید و آزادی کاذبی است که تبلیغ شده و بشریت را ساقط نموده است.
بسیاری از عادات نیک دیگر نیز بر اساس همین گرایش پایمال شده است، و بسا کسانی باشند که حیوان‌گرا باشند، و به آمیزش مثلًا با بوزینه یا سگ بیشتر اظهار میل نمایند تا به انسان.
غرض این است که این گرایش را فرهنگ و بی‌تعهدی به اخلاق و جامعه به اصطلاح مدنی به وجود آورده است، و مسأله هم‌جنس گرایی در حدّ اضطرار نیست، و غریزه جنسی اگر هدایت نشود، به هر طرف میل می‌کند، و از محارم خود و حیوانات هم استفاده می‌کند، و وقتی از هر طریق آزاد باشد، این میل اظهار می‌شود.
شرایع انبیا و هدایت‌های آسمانی، انسان را چنان تربیت می‌نماید که بر خود مسلط شود، و بتواند خود را بدون دشواری کنترل کند.
در عصر حاضر گرایش‌هایی برای بشر در اثر ترک اخلاق و نداشتن عقیده و ایمان و قبول‌نداشتن حسن و قبح عقلی و فطری جلو آمده که بیشتر امتیازات انسان را بر حیوان زیر سؤال برده است.
نمونه‌های بسیار آن در جوان‌ها، در موضع گیری‌ها، در تکثیر جنایات و خیانت‌ها و لغو نظام عائله و مفاسد دیگر، نمایان است، و انسان در عین حال که در صنعت و تکنیک پیشرفته و پیش می‌رود، در انسانیت رو به انحطاط کامل است.
به هر حال، حرمت این عمل شنیع در مکتب انبیا و پیامبران خدا از جمله اسلام بسیار مؤکد است، تا حدی که اگر کسی آن را انکار کند از مسلمانی خارج می‌شود، و در کتاب‌هایی که بیش از هزارسال پیش از این تألیف شده، روایاتی از
معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۳
ائمه علیهم‌السلام داریم که در آنها از ظهور همین بدعت هم‌جنس گرایی و شیوع آن خبر داده‌اند.

فلسفه دیه

نصف بودن دیه زن

۳۴۴. با تحقیقات و مطالعاتی که داشتم متوجه شدم که در هیچ آیه و روایتی بحثی در مورد نصف‌بودن دیه زن نشده است. بعضی از فقها هم که قایل به این حکم هستند، دلیلشان، نان‌آوربودن مرد برای زن است که این علت هم با اشتغال زنان از بین رفته است. پس این حکم چه توجیهی دارد با این که اکثریت، آن را خلاف عدل می‌دانند؟
ج. شما برای تحقیقات خود به کدام منبع فقهی و کتب استدلالی مراجعه کردهید و به این نتیجه رسیدهید. آیا واقعاً تحقیق کردهید؟ خوب بود منابع تحقیق خود را بیان می‌کردید، و این‌طور بر خلاف واقع سخن نمی‌گفتید، چون بر حسب روایات و فتاوای فقهای بزرگ، هیچ اشکال و شبههی در حکم مذکور نیست، و بلکه مسأله، اجماعی بین علماء شیعه و سنّی است، و در این حکم، تفاوتی بین صغیر و کبیر و عاقل و مجنون و سالم الاعضاء و غیر سالم و مورد عمد و شبه عمد و خطا نیست، و همین طور در جراحات، دیه زن، نصف دیه مرد است. بلی، اگر دیه جراحت کمتر از ثلث دیه مرد باشد، در این مورد دیه مرد و زن برابر است؛ و امّا روایات در این حکم بسیار است. از جمله در وسائل‌الشیعهٔ جلد ۱۹ در ابواب دیه‌نفس، باب پنجم، ۴ روایت، و در صفحه ۵۹ تا ۶۳ کتاب مذکور، باب حکم الرّجل یقتل المرأة و المرأة تقتل الرّجل، حدود ۱۵
معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۴
روایت، آمده است.
با این حال شما می‌گویید در هیچ روایتی صحبت در این مورد نیست. بسیار جای تعجّب و تأسّف است که بی‌تحقیق چنین ادّعایی

کرده‌اید.

دیگر این که کدامند این اکثریتی که می‌گویند این قانون بر خلاف عدل است؟ آیا منظور کسانی هستند که اصل اسلام را قبول ندارند؟ اگر این باشد، که ارزشی ندارد.

ما با مسلمان طرف هستیم، و یک مسلمان معتقد، می‌داند این حکم خدا است هر چند علّت آن را نداند، و برای اتمام حجّت و قطع عذر، همین بس است که انسان یقین کند فلان حکم، حکم خدا است هر چند نداند که چرا خداوند این حکم را تشریع فرموده است. عمده این است که اصل این نظام‌ها، همه بر اساس نصوص قرآن کریم و روایات معتبر و صحیح، ثابت است، و در عین حال که استحکام نظامات شرع را به قدر معرفت خود درک می‌کنیم، و صاحبان عقول کبیره از عصر رسالت تا حال به آن معترف بوده و هستند، در عین حال، بشر به تمام حکمت‌های احکام دست نخواهد یافت. آنچه مهم است این است که حال قبول و تسلیم نسبت به تمام احکام و نظامات شرع داشته باشیم، و در برابر شرعیات و احکام شرع، مثل تکوینیات، تسلیم و خاضع باشیم و با عمل به این احکام، به مقامات بلند معرفت نائل، و قلّه‌های کمال معنوی را فتح نماییم.

فلسفه حج

فلسفه طواف دور کعبه

۳۴۵. علت و فلسفه طواف، و گردیدن دور خانه کعبه چیست؟

۳۴۶.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۵

ج. برنامه‌های حج، برنامه‌هایی استثنایی و حاوی اسرار و رموزی است که شخص را به حال تسلیم کامل احکام الهی و قبول بی غل و غش قلبی هدایت می‌نماید. از جمله اعمال، طواف خانه کعبه است که از عبادات مهمه و دارای فضیلت بسیاری است.

مطاف، به قدری با روحانیت و پر معنویت و معرفت‌بخش است که هر کس به حسب حال خود احساس حضور می‌نماید، و همان‌طور که در حدیث است «الطَّوَافُ بِالْبیتِ صَلَاة»[۳۳۴] چنان است که انسان در حال نماز است، و همان‌طور که در نماز، هر چه خضوع و خشوع و توجه بیشتر باشد، برکات معنوی و حظوظ روحانی آن بیشتر است، طواف هم به همین قسم است.

در حال طواف مثل نماز، بین بنده و خدا ارتباط برقرار می‌شود که اگر هم در حال طواف از دعا و مناجات ساکت باشد، همان سکوت نیز با معنا و حاکی از حال عبادت و درک عظمت موقف و وقار پرستش حق تعالی می‌باشد. البته مردمی که طواف می‌کنند همه می‌دانند که خدا جسم نیست، چنان‌که می‌دانند که اضافه (بیت) به (الله)، و (خانه) به (خدا) اضافه تعظیمی و تشریفی است. این خانه شرافت خاص دارد، و مورد عنایات خاصه الهی است، چون اینجا اولین مرکز پرستش خدا و اولین خانه‌ای است که برای بشر ساخته شده است (خانه مردم)، و ابراهیم خلیل علیه‌السلام پیامبری که در دعوت به توحید و مبارزه با شرک، شهرت جهانی دارد- پایه‌های این خانه را با همکاری فرزندش اسماعیل بالا برد، و معماری آن را به عهده داشت، و حتی پیش از ابراهیم، کشتی نوح هم به دوراین خانه طواف کرد، و انبیای بزرگ به زیارت و طواف آن آمدند، و این خانه در نظر همه اقوام، معظم و مقدس بود، و از این‌که ایرانیان در دوران‌های

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۶

قدیم از این خانه احترام می‌کرده‌اند، و این‌که ساسان پسر بابک جد اردشیر به نقل مسعودی [۳۳۵] به حج این خانه مشرف شد، معلوم می‌شود که در کیش زرتشت نیز این خانه محترم شمرده شده است.

پس پرستش خدا و اظهار و اعلان توحید و یکتاپرستی در اینجا، از هر مکان دیگری مناسب‌تر است، و دور این خانه طواف کردن، اظهار خضوع و تواضع در برابر خدای یگانه است که این خانه به امر او بنا شده است. دعاها و اذکاری که در موقع طواف می‌خوانند، همه آموزنده و زنده‌کننده روح توحید و امیدبخش است. هر کس به لهجه و لغتی مناسکی دارد، و مشغول دعا است؛ بعضی به طور فردی، و بعضی به طور دسته‌جمعی طواف می‌کنند، و دعاها را همه با هم می‌خوانند.

تفاوت اعمال حج برای زن و مرد

۳۴۷. علل تفاوت احکام و اعمال حج، بین زنان و مردان چیست؟

ج. تفاوت احکام عبادی حج بین زنان و مردان، تبعیض نیست، مثل تفاوت بین مالك گندم و جو و سایر اشیایی که متعلق زکات است که بر مالك و کسی که در حد نصاب داشته باشد، واجب است، و بر کسی که ندارد، واجب نیست. مالك نصاب نمی‌تواند اعتراض کند که چرا بر من زکات واجب شد، و بر کسی که مالك نصاب نیست زکات واجب نشده است؟ حج بر مستطیع واجب است، ولی بر غیر مستطیع واجب نیست؟ این تفاوت‌ها، تبعیض نیست. حلق برای صروره و کسی که حج مرتبه اولی او است، اگر مرد باشد واجب یا به فتوای بعضی مستحب مؤکد است، ولی بر زن واجب نیست.

مرد، نمی‌تواند این تکلیف را تبعیض بگوید که زن‌های محرمه در پوشیدن

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۷

لباس دوخته آزادند، ولی مرد محرم نباید لباس دوخته بپوشد. بلندگفتن تلبیه برای مرد محرم مستحب است، ولی بر زن استحباب ندارد.

این‌گونه فرق‌ها و تفاوت‌ها در احکام حج و سایر احکام، هیچ‌یک تبعیض نیست. باید متفاوت باشد، و اما علل احکام، بهتر این است که بگوییم حکمت احکام، چون بسا علت حکم بر ما مخفی باشد، ولی حکمت آن را درك می‌کنیم. در همه این مثال‌ها که گفتیم حکمت حکم و وجه فرق در نظر ظاهر است.

فلسفه پوشش و حجاب

پوشش زن

۳۴۸. آیا خارج‌شدن خانم‌ها از منزل با مانتو و شلوار از نظر شرعی اشکال دارد؟ اگر جواب منفی است، چرا باید با پوشش کذایی برخی از زنان به صورت چادر و یا پوشیه، در اجتماع ظاهر شد؟

ج. در این سؤال، اگر منظور پرسش از فلسفه حکم خدا و حکمت و فلسفه ظاهر شدن زن با پوشش‌های مهیج و محرّك، مثل مانتو و شلوار در انظار بیگانگان و در خیابان‌ها و معابر و مجالس عمومی باشد، گمان نمی‌رود بر کسی حکمت این دستورات اسلام- که حافظ حشمت و شئون زن و مانع از مفاسد اخلاقی و اجتماعی بسیار است- معلوم نباشد، و حضور با بعضی پوشش‌های تنگ و اندام‌نما در انظار اجانب غیر از علاقه به ارائه مفاتن بدن و خودنمایی و جلب توجّه بیگانه، تعبیر و معنایی داشته باشد.

این مسائل را با دید عقلانی و حکیمانه باید تحت مطالعه قرار داد، و با دیدی که گرفتار طوفان غریزه جنسی و میل به خودنمایی و دلربایی دارد، و از مفاسد بسیار آن غافل است، نمی‌توان بررسی نمود.

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۸

در جامعه و مناطق غیر اسلامی، تا حدودی زشتی و قباحت این جلوه‌های حیوانی از میان رفته، و به اسم آزادی، به زنان اجازه هر

کار خلاف عفّتی می‌دهند، و از او به صورت ابزاری برای جلب توجّه مردان بوالهوس و شهوتران جهت مقاصد سیاسی و تجاری و غیره استفاده می‌شود. آنان مفاسدی را که بر این آزادی‌ها و روش‌های ضدّ اخلاقی مترتّب می‌شود، تا هر کجا باشد و به هر کجا منتهی بشود، عیب و عار و خلاف شرف و حیثیت زن و جامعه نمی‌دانند؛ گاهی روزنامه و جراید و خبرگزاری‌ها، اعمال و رفتاری از اینها خبر می‌دهند که از هیچ حیوان وحشی صادر نمی‌شود که نمونه‌های بسیار رسوایی از آن را در زندگی به اصطلاح بانوهای اول مثل آمریکا باید خواند.

متأسّفانه غرب‌زدگی، بعضی از مسلمان‌ها و زن‌های مسلمان را کم و بیش به سوی آن زندگی منحطّ و غیر انسانی گرایش داده، و به حریم‌ها و حرمت‌ها اهانت می‌گردد. بازی‌ها و اختلاطهای ناهنجار و حتّی مسابقه‌های غیر سالم، همه و همه برای ریشه‌کن‌کردن بنیاد عفّت اسلامی و اساس عائله مسلمان، خطراتش از موادّ مخدّر و هروئین و تریاک- که با آن مبارزه می‌شود- کمتر نیست.

راجع به این موضوعات، کتاب‌ها نوشته شده، و علماء و صاحب‌نظران مسلمان و غیر مسلمان، همه به زن و مرد هشدار داده‌اند؛ و اگر غرض، سؤال از دلیل شرعی بر منع از این حضور زن در مجامع باشد، مگر سؤال‌کننده در غیر مجامع و کشورهای اسلامی تربیت شده و بزرگ شده باشد گر چه این برنامه‌های اسلام و مسلمان‌بودن زن و زن مسلمان‌بودن را بسیاری از بیگانگان هم که مختصری در احکام اسلام مطالعه دارند می‌دانند.

از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، سیره زن‌های متعهّد و مسلمان از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما از شیعه و سنّی همه استفاده می‌شود که حفظ حجاب و پوشش مناسب چادر و عبا و حتّی پوشیدن رو و صورت از مهم‌ترین وجوه تمایز

معارف دین، ج۳، ص: ۳۹۹

زن مسلمان با کفّار بوده است، و همیشه خانم‌ها بدان معتقد بوده‌اند، و برنامه‌هایی که اسلام، در نواحی مختلف حیات زن مقرّر فرموده، همه حافظ شرافت زن و شئون اجتماع است.

برانداختن این برنامه‌ها همواره مخصوصاً در این قرن اخیر از مهم‌ترین مقاصد سیاسی استعمارگران شرق و غرب بوده و هست، و همواره پیدا و ناپیدا و آشکار و پنهان، ایادی و مزدوران آنها؛ از نویسندگان و شعراء خود فروخته و مطبوعات فاسد، این برنامه را دنبال کرده، و در پوشش‌های مختلف، تیشه به ریشه مبانی عزّت و شرف مسلمان‌ها می‌زنند، و مفاسد را به نام مفاخر، ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

باید زن و مرد مسلمان در عین حالی که با عزم راسخ، و تصمیم محکم با تمسّک به تعالیم عالیه اسلام اهتمام می‌کنند که همیشه در صحنه‌های ترقّی واقعی علم و عمل و صنعت رو به جلو و قدم به پیش باشند، از این نقشه‌های شوم- که در مذاق گرفتاران به شهوات، شیرین جلوه می‌کند- بی‌خبر نباشند، و با آن تبلیغات و روش‌های غیر اسلامی و نابکارانه با کمال اهتمام مبارزه نمایند.

مصالح حجاب

۳۴۹. آیا احکامی مثل حجاب، و محرم و نامحرم بودن و عدم اجازه حضور زن در بعضی مراکز اجتماعی برای زن محدودیت و چالش نیست و زنان و حتی مردان را از زندگی دلبخواه خود منع نمی‌کند؟ چرا برای پوشش کنیز در اسلام استثنائاتی هست؟

ج. اصل وجوب حجاب فی الجمله، از ضروریات اسلام است، و دلیل آن قرآن کریم و روایات شریفه و اجماع علماء اسلام است، و حکمت آن واضح است، و مفسده بی‌حجابی و یا بدحجابی بر هر عاقلی روشن است.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۰

تشریع حجاب، برای حفظ وقار و متانت و شخصیت زن است تا ملعبه مردان اجنبی و شیوع فساد در جامعه نشود، و بیشتر روابط غیر مشروع و مفاسد اخلاقی که فعلًا در جوامع وجود دارد، به خاطر عدم رعایت کامل حجاب است.

حجاب زن، موجب شخصیت و مصون‌مانـدن او از نظرهای سوء هواپرسـتان و عفت جامعه است، و عدم رعایت آن، تبعات کثیره‌ای دارد، و بر این اسـاس، زن بایـد خـود را از نظر نامحرمـان مستور بـدارد به‌طوری که حجم مفـاتن بـدن او هم معلوم نباشـد، و انظار هواپرسـتان را جلب نکند، و هیچ پوششی، مانند چادر این هدف را تأمین نمی‌کند؛ چنان‌که سیره بانوان متدین هم- خلفاً عن سلف- پوشش با چادر و مانند آن بوده است.

البته فرهنگ‌های غربی- که حتی روابط نامشـروع زن و مرد را عیب نمی‌گیرنـد یا مهم نمی‌شـمارند و شـنایع دیگر را مجاز و قانونی کرده‌انـد-، بسـیاری از سـنن و اخلاقیات زن مسـلمان را در حفظ عفت و شـرف خود، خلاف آزادی او می‌داننـد، اما زن مسـلمان و تعلیمات اسـلامی، آن فرهنگ را محکوم و مبتذل، و دون شأن زن و انسان می‌دانند. شخصـیت زن مسلمان را نمی‌توان با این نگرش های حیوانی زیر سؤال برد.

امید است خواهران با فضـیلت که بر جوانب متعدد حیات زن و سـیاست‌هایی که همیشه و خصوص تقریباً از یکصد سال پیش تا این زمان، برای تغییر هویت اسـلامی بانوان و در نتیجه تغییر هویت اسـلامی کل جامعه وجود داشـته احاطه و آگاهی دارند، بتوانند تعهد بـانوان را به سـنن اسـلامی، بیش از پیش اسـتحکام بخشـند، و آنـان را در برابر تبلیغات سوء مصونیت داده و بیمه نماینـد. در نهایت، متـذکر می‌شوم که اسـلام عزیز، کرامت زن را بر هر چیز دیگری ترجیح داده است و آن، تنها با حفظ عفت وحجاب و عدم اختلاط با مردان بیگانه میسر است.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۱

لازم به ذکر است که بعضـی از اسـتثنائات بین کنیز و زن آزاد به ملاحظه بعض حکمت‌ها، مثل موضع کنیز است که در خدماتی که بایـد در جـامعه برده‌داری انجام دهـد موظف به پوشـیدن وجه نیست. مع ذلک به این معنی نیست که نگاه به او مطلقاً جایز باشـد، و تحت شرایط لازم قرار دارد.

اختلاط زن و مرد در حال احرام

۳۵۰. اگر اختلاـط زن و مرد در اسـلام حرام است، چرا در طـواف کعبه در حـالی که در حـال احرام زن و شوهر نسـبت به هم حرام شوند، این اختلاط در سطحی وسیع اجرا می‌شود؟

ج. احکام شـرع مقـدّس از طرف خداوند به وسـیله پیامبر صـلوات‌الله علیه و آله به مردم ابلاغ می‌شود. خداوند، اختلاط زن و مرد را حرام فرموده، و خود خداوند فرموده که احرام مرد در سـر و گردن او، و احرام زن در صورت اوست، و حکمت آن را خدا می‌داند. ما که مصالح و حکمت‌های احکام خدا را نمی‌دانیم، نباید اشکال کنیم.

مع ذلک تـذکر این نکته لازم است که حـج و آن اجتماعات بزرگ، جلوه‌ای از روز قیامت و حضور در آن موقف حساس است که در آن شـرایط بـا این‌که همه زن و مرد در کنـار هم هسـتند، هیـچ‌کس در حـال آن‌که در کنـار اوست و حتی حضور او است، به او توجه ندارد، و چنان است که خود او و تنها آنجا حاضر شده است:

لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یوْمَئِـذٍ شَأْنٌ یغْنیه ۳۳۶]. در مراسم طواف و آن عبـادت بزرگ، چنان موقعیت و ایسـتگاهی است که همه غرق توجه به خدای تعالی، و محو در حال حضور خود هستند، و از خود و

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۲

هستی خود هم بی‌خیال و غافل‌اند؛ کسی و چیزی را غیر از خدا نمی‌بینند.

در آن حال روحانی، هر کسـی به خود و حال خود و توبه و اصـلاح نفس خود، مشـغول است. مرد، التفات به این‌که، آن کسـی که در کنار او است زن است یا مرد یا جماد، نـدارد، و هم‌چنین‌است زن. تمام حال احرام، در این حال و در این سـیر رو به خـدا است و

به سوی قرب بیشتر پیش می‌رود.
فرض بر این است که شخص در عالم دیگر و عالم فرشتگان سیر می‌کند. کسی نیست که محرم به او نگاه کند، و کسی نیست که به محرم نگاه کند. در هر حال، مطلب همان است که همه باید تسلیم حکم خدا باشیم؛ جایی تعبد به پوشاندن وجه است، و گاهی بر عکس وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُون ۳۳۷].

حجاب در نماز

۳۵۱. فلسفه رعایت حجاب در هنگام عبادت به خصوص در حال نماز چیست؟
ج. نماز، ظاهرترین و کامل‌ترین مصداق عبادت و معارج پرستندگان خدا و وسیله قرب پرهیزکاران است، و تمام آداب مناسب شأن و قدس مقام آن، باید مراعات گردد. حکمت پوشش در این حال شریف و مقدس، پنهان‌کردن و مستور نمودن از خدا نیست؛ زیرا چیزی از علم خدا، مستور و پنهان نمی‌شود، بلکه یکی از حکمت‌های آن، مناسبتی است که عرفاً و در ظاهر حال بین حضور خدارفتن (نماز) و پوشش وجود دارد که بر حسب عرف بدون پوشش، خلاف ادب، و استهزاء شمرده می‌شود و اگر این پوشش نباشد، نماز بی‌احترام می‌گردد، چنان‌که قدس و عظمت نماز مقتضی است که بدن و لباس و محل سجده پاک باشد، و لباس و مکان نمازگزار غصبی نباشد، و خلاصه، در تمام این جهات طهارت و
معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۳
پاکی معنوی و ظاهری ملاحظه شود.
حکمت دیگر این است که این آداب از جنبه روانی و به جهت حصول حضور قلب مؤثر است، و رعایت این برنامه‌ها، شخص را از غیاب به حضور می‌رساند، و پرده‌ها و حجاب‌هایی را که میان بنده و خدا ایجاد شده است کنار می‌زند.
حکمت دیگر این است که شخص در حال نماز نه فقط در حضور خدا است، بلکه ملائکه و بسا ارواح طیبه هم او را می‌بینند، و محتمل است که این ستر و پوشش اگر چه مانع از علم آنها نیست، مانع از رؤیت آنها باشد.
به هر حال شخص مؤمن باید تسلیم احکام خدا باشد، هر چند فائده یا فلسفه آن را نداند، زیرا اگر بخواهد عمل به احکام را مشروط به دانستن فلسفه احکام نماید، عمرش به آن وفا نمی‌نماید و از عمل باز می‌ماند، مانند بیماری که بخواهد نسخه طبیب حاذق را بررسی کند، و از خصوصیات و چگونگی و مقدار تأثیر آن و عکس‌العمل‌های گوناگون داروها مطلع شود؛ بدیهی است چنین بیماری با این طرز برخورد با نسخه طبیب از پا درخواهد آمد.

تراشیدن ریش

۳۵۲. در حدیثی از پیامبر اعظم صلی‌الله علیه و آله در کتاب شریف اصول کافی آمده است: «هر کاری که موجب عذاب جسم شود، حرام است و ریش‌تراشی هم موجب عذاب جسم می‌شود». با توجه به این که در عصر کنونی ابزار جدیدی جهت تراشیدن ریش موجود است، و علی الظاهر ضرری هم به جسم نمی‌رساند، آیا عمل به این حدیث لازم است؟
ج. این امر بر فرض که با روایت معتبر هم ثابت شود، ممکن است یکی از حکمت‌های حکم باشد و تمام علت نیست و به علاوه، استفاده از یک روایت
معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۴
حجت نیست. باید کسی که فقیه است، همه روایات را ببیند تا بتواند حکم خدا را استنباط کند، و کسی که مایه علمی‌حوزوی

نـدارد، نمی‌تواند به مجرد دیدن یک روایت که تشـخیص نمی‌دهد ضـعیف است یا راوی مجهول است و یا اشـکالات دیگر دارد یا نه، نظر بدهد.

به هر حال، دلائل حرمت‌ریش‌تراشـی متعدد است، و علماء بزرگ از جمله مرحوم علامه صاحب تفسیر آلاء الرحمن آیت الله بلاغی قدس سره، رساله‌ای مختصر در اثبات حرمت ریش‌تراشی و دلائل آن نگاشته‌اند، می‌توانید مراجعه نمایید.

فعالیت اجتماعی بانوان

عدم قضاوت زنان

۳۵۳. چرا یک زن نمی‌تواند مسئولیت قضاوت را در جامعه اسلامی بپذیرد؟

ج. قضاوت زنان، جایز نیست، و از اول پیدایش اسلام تاکنون در هیچ عصری، زن متصدی منصب قضاوت نبوده است، و ورود آنها به دستگاه قضایی هر چند قاضی نباشد هم مستلزم مفاسد و تبعات سوء اخلاقی است.

رجولیت، شرط مدیریت

۳۵۴. آیا زن تواند به مقام رهبری یا ریاست‌جمهوری برسد؟

ج. رجولیت، در مدیریت جامعه به عنوان رهبر یا رئیس‌جمهوری یا اسـتاندار یا فرماندار، شـرط است، و دلیل آن، اجماع و اسـتقصاء موارد و بعضی روایات می‌باشد، مثل

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۵

«لَنْ یفْلِحَ قَوْمٌ أَسْندوا أَمْرَهُمْ إِلَی امْرَأَة»[۳۳۸]

تـذکر لازم در اینجا این است که این سؤال، باید این چنین طرح شود که به چه دلیل، زن، از قبول مسـئولیت قضا معاف است؟ چون مسئولیت آن، سـنگین و قاضـی بر لب گودال جهنم قرار دارد و خطر سـقوط او را تهدیـد می‌نمایـد، مثل این‌که چرا نمی‌گویند زن نمی‌تواند جهاد کند، زیرا جهاد، خطر قتل و اسارت دارد.

باید پرسید که چرا زن معاف شده و این مسئولیت سنگین بر عهده مرد است؟ جواب این است که این احکام به علت ناتوانی جسمی یا علمی و فنی زن است، و به عبارت دیگر، تضعیف موضع زن نیست. بسا زن‌ها که در این توانایی‌ها از بسیاری مردها قوی‌تر باشند، و با وجود این، مکلف نیستند.

حکمت این احکـام، حفـظ موقعیت زن است، و محـافظت زن از خطرات، بهـتر از ارجـاع این مسـئولیت‌ها به اوست. اینهـا محرومیت نیست، بلکه امتیاز است.

وقتی مثل حضـرت فاطمه سـلام‌الله علیها با آن مقامات و صـلاحیت‌هایی که هم‌طراز با انبیاء الهی می‌باشـد، مکلف به ولایت بر امور اجرایی و مـدیریت جامعه‌ای نباشـد، معلوم می‌شود که چه مصالـح بزرگی را شارع مقدس در نظر داشته است که اگر بخواهیم وارد بیان این موضوع شویم، باید رساله‌ای طولانی بنگاریم.

فلسفه حدود

فلسفه جرم‌انگاری بعض جرائم

۳۵۵. بـا توجه به این که در بحث جرایم، دسـته‌ای از آنها به عنوان (جرایم بـدون بزه دیـده) یا توأم با رضایت می‌باشـد، ماننـد زنا و شرب خمر و ... نظر

۳۵۶.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۶

حضرتعالی در مورد فلسفه جرم‌انگاری این دسته از جرایم در شرع مقدس چیست؟

ج. این تفاوت‌هـا، بر اسـاس تفـاوت نگرش‌هـا و جهان‌بینی اشـخاص و مکتب‌ها است. در مکتبی که جهان‌بینی آن سـکولار و مادی است، این‌که انسـان را در رابطه با کارهایی که موجب تضـرر دیگران نشود، مسـئول نمی‌داننـد، و صـرفاً مضـروبودن به غیر را ملاک جرم‌بودن می گوینـد، امـا در مکتب جهـان‌بینی ایمانی و اعتقاد به خـدا و وحی، در جرم و گناه، ملاک، مخالفت امر یا نهی خـداوند است. امر و نهی و احکـام و قوانینی که هم در آن دفع ضـرر از خود شـخص و فاعل و هم غیر ملاحظه شـده است. علاوه بر این، در مورد جرائمی، مانند زنا و خمر و غیره ملاحظه دفع ضرر از کل جامعه و نظامات مختلف، حکمت است.

اگر این اعمـال، جرم تلقی نشود و قبـح آن منظور نگردد، موجب شـیوع این اعمـال می‌شود، و مفاسـد اجتمـاعی مهم و اختلال کلی نظم و نظام پیش می‌آید و امنیت جامعه در خطر قرار می گیرد.

بسـیاری نادانسته و فکر نکرده بر اساس محدودیت اطلاعات، این مسائل و حکمت‌ها را در نظر نمی گیرند. غرض این است که بسیار و بیشتر محرمات شـرعی و نواهی الهی، حکمت‌هایی دارند که بشـر اگر بخواهد و لو سکولار و ملحد باشد از یک سلسله خطرات و ناامنی‌ها محفوظ بماند، باید این تحریمات را محترم بشمارد، و تخلف از آنها را که در نتیجه، ثبات جامعه را متزلزل می‌سازد رعایت نماید.

دلیل وجوب رجم

۳۵۷. با عنایت به این‌که در حال حاضر اجرای مجازات سنگسار از سوی دشمنان اسلام و قرآن، دستاویزی جهت وهن احکام شرعی قرار گرفته است،

۳۵۸.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۷

آیـا به نظر حضـرتعالی، این مجازات جزء حـدود لایتغیر الهی الی الابـد تلقی می‌شود، یا می‌توان به اقتضای زمان و مکان جایگزینی برای آن قرار داد؟

ج. این مسأله و اختلاف در شکل مجازات (بین مجازات بدنی به طور مطلق و غیر بدنی، مثل حبس) است که شامل موارد قصاص و تعزیر به تازیانه هم می‌شود.

در اصـل، بـدیهی است که در نظـام اسـلامی، آنچه متبع است و قابل تخلف نیست، مجازات بـدنی در موارد معینه است، و در بعض موارد هم مجازات غیر بدنی، مثل حبس و یا تبعید نیز مقرر شده است.

بر حسب عقیده مسلمان، تقدیم هیچ قاعده و نظامی بر قوانین اسلامی که الهی و ریشه وحیانی دارد، جایز نیست و مجازات مجرم به هر طریق دیگر غیر از آنچه در اسـلام معین است، ظلم بر او است. در حاشـیه و کنار این دو شـیوه لائیکی و وحیانی و تقـدیم آنها به یکـدیگر حکمت‌هایی هم برای تنبیهات بـدنی و تقـدیم آنها بر غیر بـدنی هم گفته می‌شود که از جمله حبس‌های طویل المـدهٔ و از کار بازماندن اشخاص و مفاسد نگهداری زندانیان بسیار است که در اینجا مجال بیشتر برای بیان آن نیست، لذا حکم سنگسار نیز در این بحث وارد است، بـا این فرق که در این حکم به مناسـبت اینکه شـرایط اثبـات جرم (زنا) به نوعی است که اثبات آن غالباً امکان

عرفی نـدارد، قضیـه بـا حکم تعزیر یـا اصل برائت متهم تمام می‌شود، به عکس این که در قتل نفس عمـدی، شـهادت ۲ عادل کافی است، در زنا و حـد آن؛ اعم از رمی و جلد، شـهادت ۴ نفر عـادل آن هم به کیفیت خـاص معتبر شـده است. به همین خاطر ملاحظه می‌شود بیشتر فایـده این حکم، بـازداری از گنـاه است، و عنوان این مجـازات شدیـد بـا توجه به موضوع، لازم به نظر می‌رسـد، زیرا زندان و تعزیر، در بازداری از این گناه کافی نیست، هر چند پس از اثبات شرعی، البته اجراء می‌شود که نقض غرض لازم نگردد. به هر حال اعتنایی

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۸

به عدم قبول دیگران نیست.

اعدام و کرامت انسانی

۳۵۹. به نظر حضرتعالی، آیا حکم اعدام با کرامت انسانی مغایر است یا خیر؟

ج. این حکم، بـا اجتمـاع شـرایط خـودش از احکـام الهی است، و هرگز مغـایر بـا کرامت انسـانی نیست، بلکه به مصـلحت و منفعت جامعه انسانی است.

آنـان که دائمـاً در اعتراض به مسـلمین بوده و هسـتند، و از جنایـات بی‌شـمار ابرقـدرت‌ها و بی‌رحمی و قسـاوت آنهـا و کشـتارهای دسـته‌جمعی زن و مرد و کودک و مریض و خواب و بیـدار به صورت فجیع دم نمی‌زنند، و تمام تبلیغات آنها علیه اسـلام است. اگر حـدود اجرا نشود، بـاز هم اعتراضـات دیگری می‌نماینـد، و اگر به اعتراضـات آن‌هـا ترتیب اثر داده شود، هر روز یکی از احکـام را مورد اعتراض قرار می‌دهنـد، و ممکن است بعـدها به نمـاز و روزه اشـکال کننـد. بنـابراین مسـلمان‌ها بایـد اسـتقلال خود را در همه زمینه‌ها حفظ کنند، و به نغمه‌های شوم بیگانگان اعتنا نکنند.

حکم ارتداد

۳۶۰. در کشور ما هر فردی که از پدر و مادر مسـلمان متولد شود در شناسـنامه او مذهب مسلمان نوشته خواهد شد و در صورتی که شخص مذکور پس از تحقیق بخواهد به دین دیگری وارد شود مرتد خوانده شده و حکم اعدام بر او اجرا خواهد شد. آیا این قانون با عقل سازگار است؟

ج. دو مطلب باید از هم جدا شود: یکی این‌که هیچ کس بر اساس عقیده

معارف دین، ج۳، ص: ۴۰۹

باطنی‌اش، مجازات و اعدام نمی‌شود و دیگر آن‌که در نظام اسلامی، اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمّه مجاز نیست و خلاف تسلیم به اسلام و تسلیم به نظام است، مگر این‌که شخص از اهل ذمه باشد که در این صورت احکام خاص خود را دارد.

پس معنای آزادی عقیده این نیست که شـخص، آزاد در بیان نتیجه آن نیز باشد. حتی اگر کسـی اظهار کفر کند و در باطن مسلمان باشـد به همـان جرم اظهـار کفر، مـأخوذ می‌شود. به هر حـال، هر چه علم و آگاهی و معرفت انسان بیشتر شود، زبان اعتراض و ایراد کوتاه‌تر، و حال خضوع و تسلیم او بیشتر می‌شود.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۱

فصل دوازدهم: ادیان، مذاهب و فرق

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۳

اسلام و پلورالیسم (کثرت گرایی دینی)

اسلامیت دیگر ادیان

۳۶۱. آیا ادیانی مثل زرتشت، یهودیت و مسیحیت همه از شاخهی اسلام میباشند و بر حق‌اند، یا همه شرایع قبل، با آمدن اسلام کنار رفتند؟

ج. ادیانی که قبل از دین مقدس اسلام بودهند، همه از طرف خدای متعال و بر حق و به وسیله انبیاءابلاغ شده است، لکن بعد از بعثت حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی‌الله علیه و آله دین حق همان اسلام است که آن حضرت ابلاغ فرمود، و ادیان دیگر از شاخهی اسلام نیستند، و بعد از رسول اکرم اسلام صلوات‌الله علیه و آله هر کسی بر دین قبل از اسلام (هر دینی که باشد) باقی بماند، گمراه است، چون در حقیقت، پیغمبر و دینی را که خداوند ابلاغ فرموده رد کرده که در حکم کفر است.

این سابقه نسبت به دین موسی و دین عیسی علیهماالسلام؛ مسیحیت و یهودیت ثابت است، ولی نسبت به زرتشت، این سابقه‌حقانیت هم ثابت نیست که آیا بر اساس توحید بوده یا شرک (عقیده به یزدان و اهرمن)، و اصلًا تاریخ زرتشت نیز چنان‌که مورد اطمینان باشد روشن نیست.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۴

تغییر دین به مسیحیت

۳۶۲. بنده با مطالعات و تحقیقاتی که داشته‌ام، قصد تغییر دین و عدول به دین مسیحیت را دارم. بفرمایید

۳۶۳. آیا تهدیدی از جانب دین اسلام برای من نمی‌باشد؟

ج. نخست از خداوند متعال، بازگشت شما را به دین مقدس اسلام؛ دین توحید و ایمان خالص به خدا، دین برابری و مساوات و الغاء اختلاف نژادی و امتیازات بسیار دیگر مسألت می‌نمایم. ان‌شاءالله تعالی با تجدید نظر و اندیشه درست و جهش موحدانه اعاده حیثیت نمایید.

این‌که نوشته‌اید بعد از مطالعات فراوان، تصمیم گرفته‌اید خدای نخواسته به دین مسیحیت، یعنی مسیحیت تحریف‌شده فعلی روی بیاورید، سؤال این است که شما در مسیحیت از جهت اصل فکر و عقیده چه یافته‌اید، و حضرت عیسی مسیح را چه شخصی شناخته‌اید، و این که او پسر خدا باشد و مبدأ عالم سه اقنوم باشد؛ اب و ابن و روح القدس یا هر تعبیر دیگری بنمایید، چگونه معقول دانسته‌اید؟ آیا به شرک خالص، ایمان پیدا کرده که مبدأ عالم این اقنوم باشد، یا خود را موحد می‌دانید و مبدأ را یکتا و یگانه می‌دانید؟ اگر از شرک بیزارید، این سه اقنوم را چگونه و با چه عقلی، یکی می‌دانید؟ آیا خدا را مرکب می‌دانید؛ هم توحید و هم شرک؟

عقل بشر این را نمی‌پذیرد، و حتی بزرگان مسیحیت محرّف هم نتوانسته‌اند معنی معقولی از آن بدهند. خلاصه، در اصل، شما مسأله شرک و توحید را چگونه با اعتقادی به سه اقنوم حلّ کرده‌اید، و از توحید اسلام و قرآن که حضرت محمد بن عبد الله صلوات‌الله

علیه و آله آن را به خلوص و کامل‌ترین حقیقت بیان فرموده روی گردان شده‌اید؟ آن عقیده را چگونه بر این عقیده إِلهُکَمْ إِلهٌ وَاحِدٌ[۳۳۹] برگزیده‌اید؟ عقیده‌ای که حتی مسیحیان کاوشگر، مثل دکتر گوستاولوبون فرانسوی، آن محقق معروف می گوید: عقیده توحید تاج افتخاری است که در بین ادیان بر سر دین اسلام نهاده شده است.[۳۴۰]

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۵

چرا این عقیده را ترک می کنید و به آن عقیده‌ای که نمی‌شود و نمی‌توانند آن را به صورت عقل‌پسند عرضه کنند گرایش یافته‌اید؟ در بخش عقاید، مطالب و مقایسه‌های زیادی است که اعتبار دین اسلام و عقلانیت آن بر مثل مسیحیت کنونی آشکار است. شما چه کتابی را مطالعه کرده‌اید؟ آیا کتاب انیس الاعلام آن کشیش محقق مسیحی را- که بالاخره پس از یک عمر زحمت و تحقیق، اسلام را پذیرفت، و آن کتاب و آن همه تحقیقات را به عالم مسیحیت و اسلام تحویل داد- اسمش را اصلًا شنیده یا خوانده‌اید؟ آیا نمی‌شنوید که غیر معقول‌بودن اساس این مسیحیت فعلی موجب شده که در پرسش‌هایی که از مسیحیان کشورهای غربی می‌شود گاه هشتاد یا نود درصد و بیشتر، عدم اعتقاد خود را با التزام به رفتن کلیسا به دین مسیحیت ابراز می‌دارند؟

در بخش‌های دیگر هم، هر کجا مقایسه کنید، اسلام، دین ممتاز عالم است، و مسیحیت فعلی در کنار سایر ادیان، محکوم است.

به هر حال خواهش دارم شما این را روشن کنید که چه امتیازی در مسیحیت دیده و شناخته‌اید که آن را برتر از اسلام شناخته‌اید.

منتظر جواب شما، و بلکه مژده بازگشت شما به دین توحید اسلام و برائت از مسیحیت شرک‌آلود می‌باشم.

پیدایش فرق در اسلام

۳۶۴. آیا در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله هم دو مذهب (شیعه و سنی) وجود داشت؟

ج. با ظهور دین اسلام و مبعوث‌شدن حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله علیه و آله و سلم، دین جهانی و همگانی از سوی خداوند متعال، دین اسلام اعلام شد. در قرآن می‌فرماید:

إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسْلَامُ ۳۴۱]

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۶

و اسلام کامل و خالص هم همان است که خود پیغمبر و اهل بیت آن حضرت و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام یعنی شیعه به آن اعتقاد دارند؛ هم در اصول دین و هم در فروع دین. و چون بعد از رحلت حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله، مسیر رهبری و هدایت مردم و ولایت را که به‌حکم خدا با تأکید تمام علی علیه‌السلام برای آن منصوب شده بود گروهی تغییر دادند؛ به پیروان راستین پیغمبر صلی‌الله علیه و آله که بر هدایت همان اهل بیت و علی علیهم‌السلام و استمرار آن تا عصر حاضر و اعصار آینده باقی ماندند شیعه، یعنی پیرو علی عنوان شد و به آن گروه مستحدث، سنی گفته شد.

تعامل اهل سنت و شیعه

۳۶۵. در چند سال اخیر، برخی افراد تندرو در استان سیستان و بلوچستان، به پخش کتب تفرقه‌آمیز بین فریقین پرداخته‌اند، و حساسیت‌های مذهبی بین شیعه و سنت ایجاد نموده‌اند. نظر مبارک را در مورد این اعمال، و نیز لزوم وحدت بین شیعه و سنت بیان فرمایید؟

ج. در شرایط فوق و به طور کلی، طرفین و هر دو طائفه، باید مصلحت اسلام و مسلمین و جامعه‌ای را که هر دو طائفه عضو آن شمرده می‌شوند، حفظ نمایند، و از آنچه موجب ضعف و انکسار ملّت اسلام می‌شود بپرهیزند، و به مضمون «وَ هُمْ یدٌ عَلَی مَنْ

سِوَاهُمْ»[۳۴۲] عمل کنند، و از فتنه‌جویی و آشوب‌سازی به شدّت دوری جویند، و با هم، به مهر و محبت و الفت و تعاون رفتار کنند.

آنچه از مفاسدی که تذکر داده‌اید مشاهده می‌شود همه مربوط به فرقه وهابی است که عالم اسلام را ناامن کرده، و کشورهای متعددی را متزلزل و موجب

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۷

وهن مسلمانان و جلوه بدترین خشونت‌ها شده، و با عملیات انتحاری و فریب جوانان و دختران جاهل، آنها را به انفجارهای انتحاری بر می‌انگیزاند، و زن و مرد و کودکان بی‌گناه را قتل عام می‌نمایند.

سیستان وبلوچستان بر حسب تواریخ، یک نشان افتخار ولایت اهل بیت و وفا به خاندان رسالت، بر پیشانی دارد که در عالم اسلام آن زمان که تحت اختناق و ظلم و حبس و قتل عمال حکومت بنی‌امیه بودند، از منطقه دیگر شنیده نشده است.

سیستان، منطقه‌ای که در مقابل حکومت ایستاد و مقاومت کرد، و در نماز جمعه از جسارت و بی‌ادبی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام امتناع نمودند، سیستان بود. این منطقه بود که سب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نپذیرفت، در حالی که بیشتر و اکثریت عالم اسلام- اگر چه در دل، آن بدعت را نمی‌پذیرفتند- ضعف ایمان و ترس از مرگ و حفظ مال و مقام، آنها را به سکوت قانع کرده بود.

کثرت اهل باطل

۳۶۶. با توجه به جمعیت زیاد اهل سنت نسبت به شیعه، آیا این کثرت جمعیت، دلیلی بر حقانیت آنها نیست؟

ج. این‌که تعداد شیعیان کمتر از دیگران است، علت آن با کمی دقت در تاریخ به خوبی روشن می‌شود.

پس از رحلت رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله و روی کارآمدن دولت‌های جائر و منحرف و قرارگرفتن ظالمان بر مسند امور، و دشمنی و کینه‌ورزی با اهل بیت رسول خدا و پیروان ایشان و تبلیغ اسلام بدون امام معصوم، و در حجابی از جهل و نادانی قرارداشتن مردم، و شیعه را هدف آماج انواع تهمت‌ها قراردادن، و نسل‌ها را بر این منوال تربیت‌کردن، انتظاری جز این‌که هست می‌توان داشت؟

بلکه بقای مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تا به امروز به این شفافی و روشنی- که

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۸

خود محصول تلاش‌ها و جانفشانی دانشمندان بزرگی است که با زبان و قلم و بذل جان، درخت استوار دین مبین اسلام را به دور از تحریف‌ها و خرافه‌ها در مکتب وحی آبیاری نموده‌اند و حمایت و عنایت خاصه ولی الله الاعظم ارواحنا له الفدا- خود از معجزات و خوارق عادات محسوب می‌شود. و این سنت الهی در طول تاریخ بشر است که همواره ستمگران در زمان سلطه چنین کرده‌اند، و خدای متعال دین خود را همچنان باقی نگهداشته است، و اکثر مردم، تابع شرایط محیط و مایل به مرام حکّام و زورگویان بوده و هستند، به قول شاعر:

معارف دین، ج۳، ص: ۴۱۹

گفتم به فلک: چه رذل‌پرور شده‌ای؟خندید که «النّاس علی دین ملوك»

و بالاتر از همه، قرآن کریم می‌فرماید:

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّه ۳۴۳] به هر حال، کثرت جمعیت و دست‌برنداشتن از مسلك و مرام، دلیل حقانیت نیست.

در خاتمه برای مطالعه بیشتر در این زمینه، می‌توانید به کتاب‌هایی که مرحوم علامه مجلسی در این‌باره نوشته‌اند مراجعه نمایید.

تحقیق درباره دیگر ادیان

۳۶۷. آیا تحقیق و مطالعه اعتقادات ادیان دیگر برای اطلاع از آنها برای یک مسلمان جایز است؟

ج. برای یک مسلمان، تحقیق در ادیان دیگر و مطالعه کتب آنها در صورتی جایز و مفید است که اطّلاع کامل از اصول و فروع مذهب شیعه داشته باشد، زیرا در این‌صورت قطعاً گمراهی آنان را درک می‌کند، و در غیر این‌صورت خوف تأثیرپذیری و گمراهی وجود دارد.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۰

بنابراین باید ابتدا تحقیقات خود را منحصر به مطالعه کتب شیعه، مانند ترجمه المراجعات و کفایهٔ الموحدین و کتب مجلسی علیه‌الرحمهٔ و دیگر کتب اعتقادی معتبر نمایید.

شریعت سمحه سهله

۳۶۸. برخی در تفسیر سهولت دین اسلام، مثال‌هایی مانند تحریم روزه در هنگام عذر را بیان می‌کنند. سؤالی که پیش آید این است که شرایع قبلی مثل مسیحیت و یهودیت اصلًا اعمالی مثل نماز، حج، خمس، زکات و ... را نداشتندکه اینگونه احکام اسلامی نسبت به آنها آسان‌تر باشد. به نظر حضرتعالی تفسیر صحیح سمحه و سهله‌بودن دین مبین اسلام چیست؟

ج. منظور از این‌که اسلام دین آسانی است، تنها مقایسه آن با دین مسیحیت و یهودیت و غیر اینها نیست تا گفته شود در آن دین‌ها، زکات و غیره وجود نداشته، با این‌که در اسلام این تکالیف وجود دارد؛ بلکه مراد این است که احکام اسلام فی حدّ نفسه برای هرکس مقدور و آسان است و تکلیف شاقّی نیست، چنان‌که می‌بینیم متدینین در هر عصری به راحتی انجام می‌دهند، علاوه بر این‌که در ادیان گذشته هم حج و زکات و نماز و روزه بوده است و نیز در آن ادیان، تضییقاتی وجود داشته که آنها را به مشقت می‌انداخته که در دین اسلام وجود ندارد، و آن تضییقات در روایات ذکر شده و در تفاسیر موجود است.

سماحت و سهولت نسبت به تعالیم اسلام و تعالیم ادیان دیگر ملاحظه می‌شود. به طور موردی، در اسلام، مسأله توبه و اعاده حیثیت در کمال آسانی فراهم می‌شود، و بنده با ندامت، به خدا بازگشت می‌کند و حبیب خدا می‌شود، در حالی که در گذشته در شرایط توبه و دستور آن، کشت و کشتار یکدیگر مقرر شده بود

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۱

که خودشان، خودشان را بکشند. در این مورد، می‌توانید به تفسیر آیه شریفه آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ۳۴۴] مراجعه کنید.

تصوف و عرفان

نسبت تصوف به برخی علمای شیعه

۳۶۹. بعضی از مروّجان تصوّف در ضمن سخنرانی‌های خود مطالبی به شرح ذیل بیان می‌نمایند:

۱. سید بن طاووس در کتب تراجم جزو صوفیه یا متهمین به تصوف شناخته می‌شود. دفاع‌هایی که مرحوم سید از عقاید صوفیه

کرده‌اند، سبب شده است که سید را به عنوان یک شخصیت صوفی در کتب تراجم معرفی کنند.
۲. بزرگترین شخصیت در قرن هشتم، علامه حلی است. وی مطلقاً در برابر صوفیه جبهه‌گیری نمی‌کند، علاوه با صوفیه همکاری هم می‌نماید.
۳. شهید ثانی در منیهٔ المرید می‌گوید: اگر خواستی باطن قرآن را بفهمی، به سراغ کتاب تأویلات ملاعبدالرزاق کاشانی برو ... که این کتاب آن قدر شبیه آرای محی الدین است که به اسم تفسیر محی الدین اشتباهاً چاپ شده است.
۴. شیخ بهایی که تصوفش اظهر من الشمس است و احتیاج به توضیح ندارد.
معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۲
۵. میرلوحی در کتاب‌هایش می‌گوید: گول نخورید که مجلسی ثانی با تصوف مخالف است. او هم مثل پدرش صوفی است و فعلًا برای این که زمانه اقتضا نمی‌کند، تظاهر به مخالفت با تصوف می‌کند.
بفرمایید آیا سیره و منش این بزرگان منطبق بر تصوف می‌باشد یا این نسبت‌ها افترا است؟
ج. تعجّب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدّثان عالیقدر بر بطلان و فساد فرق صوفیه، و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخصی بخواهد با این اکاذیب برای صوفیه تأیید بسازد.
از همه اینها عجیب‌تر، نسبت تصریح به صحّت تصوّف علمایی، مانند علّامه مجلسی دوم علیه‌الرحمهٔ است، که باید گفت: یک تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته‌های مهم مجاهدات علمی و دینی او، برخورد با تصوّف و هدایت مردم و شیعیان به تشیع خالص- که منزّه و پیراسته از تصوّف می‌باشد- بود.
این «مجلسی» بود که بازار تصوّف را که به واسطه بعضی عوامل، رواج و رونقی یافته بود به کسادی کشاند، و در اثر افشاگری‌هایش، خانقاه‌های بسیاری که حتّی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد، و همان دوره، تشیع راستین عصر ائمه علیهم‌السّلام را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر «زین العابدین شیروانی»، صاحب «ریاض الساحهٔ و بستان السیاحهٔ» که خود از صوفیان مشهور و سفرپیشه بوده، این تهمت را به او زده باشد بعید نیست، و هر کس مختصری از حال مجلسی دوم مطّلع باشد، و کتاب‌هایش را خوانده باشد، می‌داند که در بساط این مرد بزرگ و مؤلّف موسوعه «بحارالانوار» و کتب ارزنده دیگر، ذرّه‌ای که وجود نداشته و از آن منزّه و مبرّا بوده است، گرایش به تصوّف می‌باشد. به هر حال در بطلان این نسبت که به فقهای عظام و علمای والامقام مذکور در سؤال داده شده است، شکی نیست.
معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۳
شما اگر بخواهید تا حدی از حالات این فرقه مطلع شوید به کتاب‌هایی، مثل (از کوی صوفیان تا حضور عارفان؛ سید تقی واحدی صالح علیشاه) و (صوفی و عارف چه می‌گوید) و (خیراتیه) و (فضایح الصوفیهٔ) و (جستجو در عرفان اسلامی و عرفان تصوف) و کتاب‌های کیوان قزوینی مراجعه نمایید تا روشن شود که هیچ‌گاه امثال سیدبن طاووس و شهید ثانی و ... طبق این مسلک‌های انحرافی رفتار نکرده‌اند.

انحراف مشایخ عرفان و تصوف

۳۷۰. تمجید از افرادی مانند مولوی، ابن عربی، بایزید بسطامی و ... که از بزرگان عرفان محسوب می‌شوند چه حکمی دارد؟
ج. این افراد که به اصطلاح عرفا نامیده می‌شوند، اکثریت دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روش‌های خرافی می‌باشند، و گفتارها و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.
اگر هم برخی، آنها را از عقائد فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آراء و عقائدشان حجّت نیست، و قدر مسلم این است که

این افراد و آرائشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیع هیچ‌گاه مرجع و ملجأ نبوده است، و در همه ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی، مثل ابن‌بابویه پدر صدوق و خود صدوق و شیخ مفیدها و شیخ طوسی‌ها و علّامه حلّی‌ها و مجلسی‌ها و صدها و هزارها علما از این قبیل بوده‌اند که در ارائه مرزهای بین کفر و اسلام، همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است؛ اکنون هم، راه و صراط مستقیم همان راه آنها است.

مع ذلک برای مزید شناسایی حال این افراد می‌توانید به کتاب‌هایی، مثل

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۴

خیراتیه، و فضائح الصوفیهٔ و نقدی بر مثنوی، و حدیقهٔ الشیعهٔ، و عرفان و تصوّف، و جستجو در عرفان اسلامی رجوع نمایید.

شخصیت معروف کرخی

۳۷۱. عدهی که خود را فقرا می‌نامند، معروف کرخی را از مقربان حضرت رضا علیه‌السلام و دربان یاران سرّ آن حضرت می‌دانند، و او را از مشایخ خود می‌دانند. نظر حضرتعالی نسبت به معروف کرخی چیست؟

ج. اسناد و رجال مذهب و روایات معتبر، همان‌هایی‌اند که در کتب رجال، مثل رجال نجاشی، کشی و جامع الرواهٔ ذکر شدهند که از معروف کرخی، اسمی در آنها نیست، و خواص اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام همه، در بین علماء رجال و تراجم مشهور و معروف‌اند، و از آن حضرت، اخذ علم و روایت نمودهند، مثلًا محمد بن اسماعیل بن بزیع- که از اجله اصحاب آن حضرت است- بیش از دویست روایت از آن حضرت نقل نموده است که همه، اکنون باقی و مورد استفاده و منبع استخراج علوم و معارف اسلامی‌است؛ یا مثل احمد بن محمد بن ابی نصر یکی دیگر از اصحاب و خواص و اجلاء و نزدیکان به آن حضرت است که بیش از هزار حدیث از ایشان روایت نموده و در اسناد همه این احادیث، نام ایشان مذکور و شناخته شده است، و دیگران و دیگران.

این معروف کرخی کیست که به تعبیر شما از مقربان و مربّای وجود حضرت رضا علیه‌السلام و بلکه دربان بوده و حتی یک روایت از او نقل نشده است؟! حیف است که شخص با وجود این همه هدایت‌های روشن و راه مستقیم اهل بیت علیهم‌السلام- که به وسیله مقربان و اصحاب آن حضرت دنیا را پُر کرده است- به

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۵

این گفته اعتنا نماید، و در دین خود، به این اشخاص مجهول الهویهٔ اعتماد کند.

صفی علیشاه

۳۷۲. نظر حضرتعالی پیرامون شخصیت و آراء و تفسیر قرآنی «صفی علیشاه» چیست؟

ج. عقائد و افکار شخص مزبور، و نیز آنچه به عنوان تفسیر قرآن نگاشته، خالی از مطالب انحرافی و مشتبه نیست. از این رو برای کسی که طالب تفسیر و مطالب عالی قرآنی است، نه تنها نمی‌تواند روشنگر باشد، بلکه مضرّ هم است.

برای فهم قرآن لازم است به تفاسیر مورد اعتماد، خصوصاً آنچه که مشتمل بر بیانات راستین ائمه اطهار علیهم‌السلام و علوم صادره از آن بزرگواران است مراجعه گردد.

بکتاشیه

۳۷۳. نظر علمای اسلام را پیرامون طریقت امامیه بکتاشیه بیان فرمایید؟

ج. فرقه بکتاشیه، اگر هم به عنوان عام از فرق مسلمین شمرده شوند، عقائدشان اسلامی خالص و مأخوذ از هدایت‌های اهل‌بیت و ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام نیست، و از فرق صوفیه شمرده شدهند، و چنان‌که ارباب تراجم گفتهند، طریقت آنها متضمن عناصر غیر اسلامی است؛ و در عین حال که معترف به ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام می‌باشند، و بالخصوص از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام تجلیل و تعظیم می‌نمایند، و از دیگران برائت می‌جویند، به غلو نیز متهم می‌باشند.

به هر حال، اگر جمعی و طایفهی از آنها باشند که عقاید پاك و خالص از شرك و غلو را داشته باشند، فرقه خاصی نیستند، و مثل میلیون‌ها شیعه ایران و عراق و لبنان و نقاط دیگر، خط و راه و عقاید و برنامه‌های عقیدتی و اخلاقی و

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۶

عبادی و عملی آنها و مصادر و کتب آنها، معلوم و مشهور است.

بنابر این مثل همه شیعه اهل بیت علیهم‌السلام مسلمان خالص و موحدند، و فرقه خاص و دارای شعائر و برنامهی خاص و جدای از سایر شیعیان نیستند که کسی به خصوص آنها بپیوندد، و عضو آنها باشد؛ و اگر برنامهی خاص و عقاید جدا و نقاط افتراقی با شیعیان دارند، در آن نقاط افتراق؛ چه غلو باشد و چه در سایر عقاید و چه در برنامهی عبادی و عملی، عضویت در طریقت آنها، باطل و انحراف است، و معرض عقاید باطله است.

ذهبیه احمدیه

۳۷۴. نظر حضرتعالی در رابطه با طریقه صوفیه ذهبیه احمدیه چیست؟

ج. روش گروه مذکور، بر خلاف روش رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم‌السلام است، و این روش، انحراف از طریقه متشرعه- که متلقّاۀ از ائمه هدی علیهم‌السلام است و موجب اضلال می‌باشد- است.

نور علی اللهی

۳۷۵. برخی از اعتقادات افرادی که خود را نور علی اللهی می‌نامند، عبارتند از:

۱. روح انسان پس از مرگ مجدداً در جسم افراد دیگری حلول می‌کند، تا چندین مرحله تا انسان بتواند به کمال برسد.

۲. همین شخص می‌گوید: حضرت علی به من می‌فرمود دین تو دین ابداعی است، ولی نیک ابداعی است.

۳. حتی به آفتاب‌پرست و بت‌پرست نمی‌توان ایرادی

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۷

گرفت، چرا که هرکدام به جای خود صحیح بودند و کافری وجود ندارد.

نظر حضرتعالی در خصوص معتقدین به این عقاید چیست؟

ج. عقایدی که از فرقه مذکوره ذکر کردهید، از طریقه حقه شیعه اثنی عشر، منحرف و شرکت در مجالس آنها و تبلیغ مرامشان حرام است.

باید مردم متدین را نسبت به انحراف این فرقه ضاله و سایر فرقهی منحرف، آگاه، و با بیان صحیح و استدلال متین، حق را برای آنها روشن ساخت. البته نسبت به مبلغان و مروجان این گروه‌ها، حاکم شرع جامع الشرایط می‌تواند حسب مورد تعزیر نماید.

دیگر فرق

وهابیت

۳۷۶. درباره پیدایش و انحرافات فرقه ضاله وهابیت، نظر خود را بیان فرمایید؟

ج. راجع به این فرقه و تاریخ پیدایش آنها و صدمات و خساراتی که به اسلام و مسلمین و مواریث دینی و فرهنگی و آثار جلیله تاریخی وارد نموده‌اند، و هم‌چنین در افشاء انحرافات و عقاید خاصی که دارند و موجب انشعاب و تفرقه بین مسلمین شده‌اند، و عملیات تروریستی آنها که بیش از صدها هزار مسلمان را به قتل رسانده و بر آن استمرار و اصرار دارند، و بلاد اسلام را ناامن نموده، هر چه بنویسیم توضیح واضح است؛ علماء و محققان مسلمین، صدها کتاب در رد آنها نوشته‌اند. خداوند مسلمانان را از شرور و فتنه‌های آنها نجات بخشد.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۸

بهائیت

۳۷۷. آیا فرقه بهائیت از فرق ضاله می‌باشد؟ تبلیغ و ترویج آنها چه حکمی دارد؟

ج. فرقه بهائیت، دینی ندارند، و ساخته بیگانگان و ضالّ و مضلّ هستند، و کافر و نجس می‌باشند. انجام هر معامله و داد وستدی که موجب تقویت اقتصادی آنها و خروج کار از دست مسلمین شود، حرام است، و تبلیغ آنها فساد، و عمل بر ضد مصالح مسلمین و مملکت و امنیت است.

کتاب‌های بسیاری هم در تاریخ پیدایش این فرقه منحرف و گمراه تا حال نوشته شده، و حتی اشخاصی که در ردیف مبلغان درجه یک آنها بوده‌اند یا از خواص حسینعلی بها و عباس افندی و شوقی بوده‌اند و سپس برگشته‌اند، ردّ بر او نوشته‌اند، مثل کتاب ساخته‌های بهائیت در صحنه دین و سیاست یا خاطرات صبحی مهتدی و کشف الحیل.

امروز بطلان این طائفه و وابستگی آنها را به استعمار اول، استعمار روس و بعد استعمار انگلیس، و سپس استعمار آمریکا و ربط آنها با صهیونیسم بر هر کسی که فی الجمله در این مسائل وارد باشد پوشیده نیست، و این عباس افندی بوده که به پاس خدماتش به انگلیس و صهیونیسم و کمک به ایجاد رژیم غاصب اسرائیل، مورد جائزه قرار گرفت، و لقب سری از انگلستان دریافت کرد.

در هر صورت، مجالست و معاشرت با آنها بدون قصد ارشاد، و نیز برقرار کردن روابط ازدواج با آنها خطرناک است.

اسماعیلیه

۳۷۸. نظر شما درباره فرقه اسماعیلیه- که با حمایت آمریکا و انگلیس و پشتیبانی گسترده وهابیت،

.۳۷۹

معارف دین، ج۳، ص: ۴۲۹

فعالیت تبلیغی گسترده‌ای را دارد- چیست؟

ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه، از دین مبین اسلام منحرفند، و همکاری با آنها جایز نیست، و لازم است از این‌گونه برنامه و مداخلات آنها جلوگیری شود.

اخباریون

۳۸۰. آیا اخباری‌ها، جزو فرق منحرف از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شوند؟

ج. بعضی از اخباریون از شیعه، دارای مکتب خاصی در جمع روایات و برخی اصول دیگری داشته‌اند، و عده‌ای از آنها، صاحب تألیفات بسیار ارزنده‌ای نیز بوده‌اند، ولی ربطی به برخی فرق منحرفه که خود را به اخباریون منسوب می‌کنند ندارند. در این خصوص باید به کتاب‌هایی، مانند تألیفات مرحوم وحید بهبهانی و شیخ کاشف الغطاء رجوع نمایید تا به طور کامل، این گروه را بشناسید.

اهل حق

۳۸۱. تازگی به اهل حق پیوسته‌ام. نظر مبارک حضرتعالی به عنوان عالم شریعت را درباره فرقه مذکوره بیان فرمایید؟

ج. اگر این فرقه، حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام را خدا بداند، یا منکر ضروری دین، مانند نماز و روزه و مانند اینها شوند کافرند، و اگر آن بزرگوار را خدا ندانند و منکر ضروری دین هم نشوند، چون انحرافات عقیدتی و اخلاقی و عملی بسیاری دارند، لازم است مؤمنین و مؤمنات از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند.

بلی، افرادی از آنها که قائل به شهادتین باشند، و اقرار به عقائد باطله و انکار ضروریات دین از آنها ثابت نیست، مال و جان و عرضشان محترم است.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۰

شیخیه

۳۸۲. آیا مکتب شیخیه از مکاتب انحرافی است، و دارای عقاید باطل می‌باشد؟

ج. فرقه مذکوره در عقائد خود انحرافاتی دارند؛ ترویج و تقویت آنها و حضور در جلسات و برنامه‌های آنها اگر چه به عنوان ولایی و مذهبی باشد، جایز نیست.

مؤمنان باید با شناخت کامل از عقائد حقّه شیعه اثنا عشری دفاع نموده، و خودشان را از شر مکائد شیطانی و دشمنان محافظت نمایند. می‌توانید برای آگاهی بیشتر از انحرافات آنها، کتاب‌هایی در رد آنها نوشته شده که از جمله آن کتاب علمی (البعث و النشور) می‌باشد.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۲

فصل سیزدهم: تاریخ

اشاره

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۴

حضور همسران پیامبر در غزوات

۳۸۳. آیا رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و حضرت علی علیه‌السلام، همسرانشان به ویژه حضرت خدیجه و حضرت فاطمه زهرا

علیهماالسلام را در غزوات جهت کمک به زخمی‌ها شرکت دادند؟

ج. چنین چیزی به نظر نرسیده است.

عایشه

۳۸۴. به نظر حضرتعالی به عنوان محقق تاریخ اسلام، آیا عایشه دچار گناه کبیره زنا شده است؟

ج. طرح این سؤال صحیح نیست، و همسران حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله از مثل این معصیت برئ هستند. عایشه در موضع گیری‌های سیاسی و معارضه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و برپاشدن جنگ جمل، و آغاز آن فتنه‌ها در اسلام و خون‌هایی که ریخته شد، مسئولیت بسیار بسیار سنگینی دارد، و با امر صریح قرآنی وَقَرْنَ فِی بُیوتِکُنَ ۳۴۵] مخالفت کرد.

مقداد

۳۸۵. آیا مقداد، شیعه و از اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله بوده است؟

ج. مقداد بن اسود، شیعه خالص، و از اصحاب خاصّ حضرت رسول اکرم

صلی‌الله علیه و آله و بر حسب بعض روایات، در درجه هشتم ایمان بوده است ۳۴۶].

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۵

بلال حبشی

۳۸۶. مقام و منزلت بلال حبشی علیه‌الرحمهٔ نزد شیعه در چه درجه‌ای است؟

ج. در کتاب شریف منتهی الآمال در احوال حضرت رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله درباره بلال چنین آمده است: «بلال بن رباح مؤذّن حضرت رسول صلی‌الله علیه وآله و سلّم، ... از سابقین در اسلام است، و در بدر و احُد و خندق و سایر مَشاهد با حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و سلّم بوده، واز حضرت صادق علیه‌السلام مروی است که فرمود: خدا رحمت کند بلال را که ما اهل بیت را دوست می‌داشت و او بنده صالح بود و گفت اذان نمی‌گویم برای احَدی بعد از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلّم ...»

ابوذر و هجرت پیامبر از مکه

۳۸۷. برخی نقل می‌کنند که ابوذر، پیامبر را از مکه فراری می‌دهد. ایشان در یک کیسه قرار می‌گیرند و ابوذر حضرت را به این طریق از مکه خارج می‌کند. آیا این موضوع از نظر تاریخی حقیقت دارد؟

ج. جریان فوق حقیقت ندارد. نحوه هجرت پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله از مکه به مدینه در کتاب‌های معتبر تاریخی نوشته شده است می‌توانید رجوع نمایید.

کنیه‌ها و القاب برخی دشمنان پیامبر

۳۸۸. آیا اسامی‌ابوسفیان و ابوجهل و مروان حمار نام اصلی این افراد بوده است یا بعدها، مردم بر روی آنها این نام‌ها را نهاده‌اند؟

ج. ابوسفیان و ابوجهل را در اصطلاح، کنیه می‌گویند. نام ابوسفیان اگر مقصود

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۶

ابوسفیان پدر معاویه باشد، صخر است، و نام ابوجهل، عمرو بن هشام بوده است، و چون در جاهلیت، کنیه‌اش ابوالحکم بوده، به

مناسبت جهالت‌های بزرگی که از او صادر شده، مخصوصاً معارضه با اسلام به ابوجهل معروف شد؛ و راجع به مروان حمار، علت لقب او را دو گونه گفته‌اند که یکی از آنها از باب تسمیهٔ الشیء باسم ضده است، و گونه دوم اشاره به نادانی است.

معاویه و کتابت وحی

۳۸۹. آیا معاویه لعنه الله از کاتبان وحی بوده است؟

ج. این نسبت صحیح نیست، و معاویه هرگز کاتب وحی نبوده است.

شورش علیه عثمان

۳۹۰. از مسلمات تاریخی، مشارکت برخی یاران حضرت علی علیه‌السلام، مانند مالک اشتر در شورش علیه عثمان بود که منجر به قتل خلیفه گردید.

آیا وجود چنین افرادی، بر موافقت آن حضرت در به قتل‌رساندن عثمان دلالت دارد؟

ج. بررسی تمام تفاصیل و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر، محتاج به شرح و بسط طولانی است. اجمالًا بیان می‌شود که منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بد سابقه‌ای بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند، و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوانی خود می‌دانستند.

همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می‌کردند، و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.

بر اثر ادامه این اوضاع، رجال و بزرگان مسلمانان حسب الوظیفه زبان به اعتراض گشوده، و همه، ترک این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۷

او می‌خواستند، و نمی‌خواستند که با استمرار این وضع، غائله و فتنه‌ای بین مسلمانان پیش بیاید که حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی‌فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده‌هایی که عثمان می‌داد، آتش فتنه و اعتراض خاموش شد، ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه، زبان اعتراض مردم را باز می‌کرد، و آتش فتنه را روشن می‌نمود. در این اعتراض، همه خود را محق می‌دانستند، و وظیفه و تکلیف شرعی خود می‌شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند، و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان هم‌چنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.

این موضع‌گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف می‌دانست، و نیاز به کسب دستور از حضرت مولا ـ علی علیه‌السلام نبود، و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی‌شد، و فتنه راه خود را باز می‌کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کاربودن عثمان در خطر می‌دیدند، و لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه، شاید بعضی را به این نظر رساند که باید با از میان‌بردن خود او- که فساد را در عالم اسلام پی‌ریزی می‌کند- دفع خطر از اسلام نمایند. این افراد همه در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب‌بودن کاری که کردند صد در صد اطمینان داشتند. حفظ اسلام را از مهلکه می‌خواستند، و در جریان امر و موضع‌های نامشروعی که عثمان اتخاذ می‌کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می‌شد، و مسأله را طوری واضح می‌دانستند که حاجت به پرسش از آقا امیر المؤمنین علیه‌السلام نداشت.

آنها می‌دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثری نمی‌کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام اگر با آنها که قتله عثمان بودند همراهی نمی‌کرد،

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۸

به ابعاد این فتنه توجه داشت، و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی‌کرد، برای این بود که آنها بر حسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند، و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه، امام علیه‌السلام جز این که همان‌گونه که عمل کرد عمل نماید، شرعاً و عرفاً وظیفه‌ای نداشت؛ نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست، و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت می‌توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید.

به هر حال هر کس محقق در تاریخ باشد، نمی‌تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. برنامه ای که او پیاده می‌کرد، و برخوردهایی که با معترضان داشت که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت، طبعاً نتیجه‌ای جز آنچه پیش آمد نداشت.

دامادی حضرت قاسم علیه‌السلام

۳۹۱. آیا ماجرای دامادی حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام در واقعه عاشورا اعتبار تاریخی دارد؟

ج. این موضوع گر چه در بعض کتب نقل شده، ولی صحت آن معلوم نیست؛ و اولی و احوط، ترک نقل آن در مجالس است. باید در مجالس مذهبی، از مطالب معتبره و مقاتل دارای اعتبار، مانند نفس المهموم استفاده کرد.

رقیه، دختر امام حسین علیه‌السلام

۳۹۲. آیا امام حسین علیه‌السلام فرزندی با نام رقیه داشتهند؟

ج. بلی، طبق نقل بعض کتب مقاتل و تاریخ، آن حضرت چنین فرزندی داشته‌اند که مرقد مطهر ایشان در شام است. علاوه بر شهرت این موضوع، به طور کلی مشاهد و مقامات مشرفه از جهت انتساب به اهل بیت علیهم‌السلام مورد

معارف دین، ج۳، ص: ۴۳۹

تجلیل و احترام است. شهرت مثل این بارگاه مقدسه نیز مخصوصاً با توجه به قرائن معتبر مورد انکار نیست.

مختار ثقفی

۳۹۳. نظر حضرتعالی درباره شخصیت مختار ثقفی چیست؟

ج. در خصوص شناخت مختار بن ابی عبیده ثقفی بهتر است به کتب تراجم ورجال، مثل جامع الرواهٔ و رجال العلامهٔ الحلی رجوع نمایید. به طور اجمال بدانید که موضع‌گیری او به عنوان خون‌خواهی حضرت سید الشهداء علیه‌السلام، و انتقام از قتله آن حضرت، و قتل مثل ابن زیاد، موضعی بسیار مهم و تحسین برانگیز، و موجب خوشحالی و سرور همه دوستان اهل بیت علیهم‌السلام است.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۴۰

فصل چهاردهم: رؤیا، علوم غریبه،

سحر و جادو

معارف دین، ج۳، ص: ۴۴۲

آثار اعتقاد به سحر و نظر

راجع به سحر و جادو و چشم و نظر بلکه هیپنوتیزم، آنچه که مهم است این‌که انسان در مسیر حوادث تلخ و شیرین زندگی نباید به حساب سحر یا نظر یا به‌اصطلاح، علوم غریبه و بر اساس این تفکرات، سعی در کار و اقدامات خود را متوقف سازد. نباید نشاط لازم در انجام کار و تلاش و کوشش و صنعت و فلاحت و کسب مقاصد و امید به نیل مطالب در شخص ضعیف شود.

باید بداند که جریان امور، به اسباب است، و توکل و اعتماد و امید به خدا، انسان را از کار و عمل بازنایستاند، و شخص متوکل و مؤمن به‌خدا، سحر و چشم‌نظر را چیزی فرض نمی‌کند که بتواند او را از نیل به مقاصد منع کند.

قوت ایمان و عقیده او به مراتب و باز هم به مراتب، بیشتر از این عنوان‌ها است.

دل‌بستن به این اسم‌ها، اشخاص را از مسیر عادی نیل به مقاصد باز می‌دارد، و به گونه‌ای که برای نیل به هر مطلب و مقصدی که با اسباب خاص خود به آسانی فراهم می‌شود، به این وسائل- که هرگز وسیله نیستند- رو می‌آورند، و در زندگی، ناکام و زیان‌کار می‌شوند، و گاه مبتلا به بیماری‌های روانی بسیار خطرناک و افکار مالیخولیایی می‌گردند.

باید این اشخاص هر کجا با عدم موفقیت روبرو شدند، جهت و اسباب عادی و طبیعی آن را بجویند و مانع را برطرف کنند، و خلاصه این که اشخاصی که با این وسایل می‌خواهند کسب موفقیت کنند یا مانع عدم توفیق را برطرف کنند، هرگز موفق نمی‌شوند.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۴۳

خدا به انسان، توان و قدرت بخشیده، و عقل و فهم عطا کرده است تا خودش در مسیر مستقیم حرکت کند، و علل بعضی از حوادث نامطلوب را جستجو کند.

این افکار تشبث به ساحر و جادوگر، اگر بر کسی مسلط باشد باید خود را به نقص متهم کند، البته عوامل غیبی، مثل دعا و صدقه در موفقیت و یا دفع بلا اثر می‌گذارد، ولی این عوامل غیبی، عوامل ظاهری را تأیید می‌نماید.

خلاصه، همان‌طور که در بیماری‌ها به رمال و جادوگر و ساحر رجوع نمی‌کنیم و نزد پزشک حاذق می‌رویم، در سایر امور نیز باید اسباب ظاهر و موانع ظاهری را شناسایی کرد.

روزی، با زحمت، با عمل و تلاش، با کشاورزی، با استخراج برکات زمینی و آسمانی، با پرورش مردم و با استفاده از دریا و معادن به دست می‌آید، و خداوند عطا می‌کند و هو الرزاق العلیم.

تعبیر خواب

۳۹۴. آیا کتب تعبیر خواب، مانند کتاب ابن سیرین معتبر است؟

ج. به طور کلّی، تعبیر خواب اگر از جانب غیر معصوم باشد، اعتبار شرعی ندارد.

هیپنوتیزم

۳۹۵. نظر شارع مقدس در مورد فراگیری هیپنوتیزم را بیان فرمایید؟

ج. جواز یادگرفتن آن، محل اشکال است، و اشتغال به این امور، موجب تلف‌شدن وقت و بازماندن از سیر و ترقی و نیل به کمالات حقیقی است.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۴۴

علم پیشگویی

۳۹۶. آیا با یادگرفتن علم پیشگویی، می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد؟
ج. تعلیم این گونه علوم برای اکثر اشخاص، لزوم و ضرورت ندارد، بلکه بعض آنها شرعاً جایز نیست و موجب اتلاف عمر می‌شود. آینده جهان از گذشته جهان پیش‌بینی می‌شود، و با نظر عبرت در گذشته و حال، آینده را می‌توان دید.

دعانویسی جهت رفع اختلاف زوجین

۳۹۷. آیا نوشتن دعا و مراجعه به دعانویس جهت رفع اختلاف بین زوجین جایز است؟
ج. اگر از ادعیه وارده از معصومین علیهم‌السلام باشد، نوشتن آن اشکالی ندارد، و برای این امر می‌توانید به متن و حواشی مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی‌اعلی‌الله مقامه مراجعه فرمایید.
لازم به ذکر است که خواندن دعاها، علت تامّه برای وقوع خواسته انسان نیست، ولی وظیفه، دعا کردن و خواستن است. البته با رعایت اصول اخلاقی و احترام متقابل به یکدیگر و لجبازی‌نکردن، اختلاف برطرف می‌شود، و زوجین باید بدانند هر کدام برای خدا از حق خود بگذرد و به دیگری حق را بدهد، ثواب زیادی دارد.

سحر و جادو

۳۹۸. آیا سحر و جادو واقعیت دارد؟ و در صورت واقعیت، طریق بطلان آن چیست؟
ج. سحر و جادو حقیقت دارد، و آن را می‌توان با دعا یا سحر باطل کرد. ساحری و جادوگری حقیقی در عصر حاضر، بسیار نادر است. می‌توانید حرزهای
معارف دین، ج۳، ص: ۴۴۵
حضرات معصومین علیهم‌السلام که در کتاب مفاتیح الجنان موجود است را با طهارت بنویسید و همراه خود نگاه دارید.

معارف دین ؛ ج۳ ؛ ص۴۴۵
م این است که در زندگی خود به خداوند متعال توکل کنید، و کارهای خود را به خدا واگذار کنید، و أُفَوِّضُ امْرِی إِلَی اللّه إِنَّ اللّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبَادِ[۳۴۷] بگویید، و به معنای آرامش‌آفرین و حرکت‌بخش آن توجه کنید؛ و به حضرات معصومین علیهم‌السلام به ویژه حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه متوسل باشید.

چشم زخم

۳۹۹. بفرمایید آیا چشم‌زخم واقعیت دارد؟ و برای رفع آن چه کاری باید انجام داد؟
ج. چشم زخم وجود دارد، لکن تشخیص موارد آن بسیار مشکل است، و نمی‌توان هر حادثه ناگواری را معلول چشم زخم به حساب آورد. شما با دادن صدقه، آفات و بلایا را از خود و اطرافیان، دور سازید، و به خدا توکل کنید، و اعتنا به این احتمالات ننمایید.

ارتباط با ارواح

۴۰۰. نظر اسلام در مورد احضار ارواح چیست؟

ج. احضار ارواح امکان دارد، لکن شرعاً حرام است، بلکه آنچه برای یک مسلمان لازم است، یادگیری احکام و وظایف اسلامی و تکمیل معارف دینی و تحصیل کمال دنیوی و اخروی است.

معارف دین، ج۳، ص: ۴۴۶

احضار جن

۴۰۱. آیا کسانی که قدرت بر احضار و تسخیر جن دارند صاحب کرامت و فضیلت محسوب می‌شوند؟

ج. این عمل، فضیلت و کرامت که نیست، بلکه بنابراحتیاط، جایز هم نمی‌باشد.

راه امان از جن

۴۰۲. برای امان از اذیت و آزار جن چه عملی باید انجام داد؟

ج. برای امان از جن، اگر چه حرزها و دعاهایی رسیده است که در مثل حاشیه مفاتیح الجنان، مخصوصاً آیهٔ الکرسی و معوذتین نقل شده است، و مخصوصاً قرائت قرآن را مؤثر دانسته‌اند، ولی بهترین راه امان، تقویت ایمان و قدرت روحی است.

---

[۱] (۱). یوسف، آیه ۱۰۵ ..

[۲] (۱). کهف، آیه ۱۰۹.

[۳] (۲). لقمان، آیه ۲۷.

[۴] (۳). ذاریات، آیات ۲۱- ۲۰.

[۵] (۴). آل عمران، آیات ۱۹۱- ۱۹۰ ..

[۶] (۱). آل عمران، آیه ۱۹۰.

[۷] (۲). همان ..

[۸] (۱). طور، آیه ۳۵.

[۹] (۲). لقمان، آیه ۲۵.

[۱۰] (۳). واقعه، آیات ۶۴- ۶۳.

[۱۱] (۴). همان، آیات ۵۹- ۵۸.

[۱۲] (۵). یس، آیه ۳۳ ..

[۱۳] (۱). ق، آیات ۷- ۶.

[۱۴] (۲). شعراء، آیه ۷.

[۱۵] (۳). انعام، آیات ۹۶- ۹۵.

[۱۶] (۴). ذاریات، آیات ۲۱- ۲۰.

[۱۷] (۵). جاثیه، آیات ۶- ۳ ..

[۱۸] (۱). لقمان، آیه ۲۷.

[۱۹] (۲). کهف، آیه ۱۰۹.

[۲۰] (۳). زخرف، آیه ۹.

[۲۱] (۴). رعد، آیه ۸.

[۲۲] (۵). قمر، آیه ۴۹.

[۲۳] (۶). فرقان، آیه ۲ ..

[۲۴] (۱). نمل، آیه ۸۸.

[۲۵] (۲). سجده، آیه ۷ ..

[۲۶] (۱). فصلت، آیه ۵۳ ..

[۲۷] (۱). یس، آیه ۸۳ ..

[۲۸] (۱). طور، آیه ۳۵ ..

[۲۹] (۱). ذاریات، آیات ۲۱- ۲۰ ..

[۳۰] (۱). ذاریات، آیه ۴۷.

[۳۱] (۲). اعراف، آیه ۱۸۵.

[۳۲] (۳). ق، آیه ۶ ..

[۳۳] (۱). نهج البلاغة، خطبه ۱۰۸.

[۳۴] (۲). حجر، آیه ۲۰.

[۳۵] (۳). جاثیه، آیه ۳ ..

[۳۶] (۱). مرسلات، آیات ۲۳- ۲۰.

[۳۷] (۲). فاطر، آیه ۱۱.

[۳۸] (۳). رعد، آیه ۸.

[۳۹] (۴). اسراء، آیه ۸۵.

[۴۰] (۵). غافر، آیه ۶۴.

[۴۱] (۶). مؤمنون، آیات ۱۴- ۱۲ ..

[۴۲] (۱). سجده، آیات ۹- ۷ ..

[۴۳] (۱). توحید شیخ صدوق ره؛ صفحه ۲۸۳، حدیث ۲ ..

[۴۴] (۱). نهج البلاغة، خطبه ۹۱.

[۴۵] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۶۶، باب ۳۷ ..

[۴۶] (۱). کهف، آیه ۱۱۰ ..

[۴۷] (۱). طور، آیه ۳۵ ..

[۴۸] (۱). ذاریات، آیات ۲۱- ۲۰ ..

[۴۹] (۱). حشر، آیه ۲۲.

[۵۰] (۲). همان، آیه ۲۳.

[۵۱] (۳). حشر، آیه ۲۴ ..

[۵۲] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۲، باب ۹، حدیث ۲۲.

[۵۳] (۲). آل عمران، آیه ۱۹۰ ..

[۵۴] (۱). کافی؛ جلد ۳، باب العبادهٔ، حدیث ۱۶۷۲ ..

[۵۵] (۱). بحارالانوار؛ جلد ۴۶، باب ۵، حدیث ۷۳ ..

[۵۶] (۱). اشعار از مؤلف ..

[۵۷] (۱). انعام، آیه ۹۶ ..

[۵۸] (۱). کهف، آیه ۱۰۹ ..

[۵۹] (۱). قیامت، آیه ۳۶ ..

[۶۰] (۱). کهف، آیه ۴۹ ..

[۶۱] (۱). انبیاء، آیه ۲۳ ..

[۶۲] (۱). انسان، آیه ۳ ..

[۶۳] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۶۴، باب ۱۲، حدیث ۴۷ ..

[۶۴] (۱). بقره، آیه ۱۶۵ ..

[۶۵] (۱). کافی؛ جلد ۲، صفحه ۱۲۶، حدیث ۶.

[۶۶] (۲). شوری، آیه ۱۱.

[۶۷] (۳). دعای صباح منقول از امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

[۶۸] (۴). کافی؛ جلد ۱، صفحه ۸۲.

[۶۹] (۵). توحید مفضل، صفحه ۱۷۹.

[۷۰] (۶). امالی شیخ مفید؛ مجلس ۳۰.

[۷۱] (۷). توحید شیخ صدوق؛ باب التوحید و نفی التشبیه ..

[۷۲] (۱). توحید شیخ صدوق؛ باب القدرهٔ ..

[۷۳] (۱). تعبیر دیگر از وحدت وجود این است که خدا روح عالم است، و عالم جسد است. بنابراین خدا کل است، و نسبت او به اجزاء عالم، نسبت روح و جسد است، و تعبیر دیگر این است که در حقیقت هر چه در عالم محقق است خدا است و همه او و هستند و او همه است. این‌گونه تعابیر همه باطل، و خلاف وجدان و صریح کتاب و سنت است ..

[۷۴] (۱). حدید، آیه ۳ ..

[۷۵] (۱). بقره، آیه ۲۰ ..

[۷۶] (۱). روم، آیه ۴۱.

[۷۷] (۲). رعد، آیه ۱۱.

[۷۸] (۳). اعراف، آیه ۹۶ ..

[۷۹] (۱). بحار الانوار، جلد ۵۱، باب ۱، حدیث ۲۶.

[۸۰] (۲). همان، جلد ۵۲، باب ۲۰، حدیث ۷ ..

[۸۱] (۱). روم، آیه ۴۱ ..

[۸۲] (۱). بقره، آیه ۲۱۶.

[۸۳] (۲). نجم، آیه ۳۹ ..

[۸۴] (۱). یس، آیه ۳۸ ..

[۸۵] (۱). اسراء، آیه ۲۳ ..

[۸۶] (۱). عبس، آیات ۲- ۱ ..

[۸۷] (۱). نجم، آیات ۹- ۸.

[۸۸] (۲). بحار الانوار، جلد ۱۸، باب ۳، حدیث ۸۶.

[۸۹] (۳). همان، حدیث ۹۴ ..

[۹۰] (۱). بقره، آیه ۲۳ ..

[۹۱] (۱). بحار الانوار، جلد ۲۷، باب ۹، حدیث ۱۸.

[۹۲] (۲). همان ..

[۹۳] (۱). بقره، آیه ۱۳۶ ..

[۹۴] (۱). نساء، آیه ۵۱ ..

[۹۵] (۱). مائده، آیه ۸۲ ..

[۹۶] (۱). سیره ابن هشام؛ جلد ۳، فی محاولهٔ الرسول عقد الصلح مع غطفان ثم عدوله ..

[۹۷] (۱). نهج‌البلاغهٔ، خطبه ۳ ..

[۹۸] (۱). قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

\Aلَوْ أَنَّ عَبْداً عَبَدَ اللهَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ لَمْ يُدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكَبَّهُ اللهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ\E

بحارالانوار، جلد ۲۳، باب ۱۳.

[۹۹] (۲). الریاض النضرهٔ، جلد ۲، صفحه ۱۷۷ ..

[۱۰۰] (۱). مائده، آیه ۵۵.

[۱۰۱] (۲). یونس، آیه ۳۵ ..

[۱۰۲] (۱). انبیاء، آیه ۷۳.

[۱۰۳] (۲). قصص، آیه ۴۱ ..

[۱۰۴] (۱). انبیاء، آیه ۱۰۵.

[۱۰۵] (۲). یونس، آیه ۳۵ ..

[۱۰۶] (۱). طه، آیه ۱۱۴ ..

[۱۰۷] (۱). نساء، آیه ۶۴.

[۱۰۸] (۲). مائده، آیه ۳۵ ..

[۱۰۹] (۱). زمر، آیه ۳..

[۱۱۰] (۱). نحل، آیه ۴۳.

[۱۱۱] (۲). کافی؛ جلد ۱، صفحه ۲۱۰، حدیث ۱ ..

[۱۱۲] (۱). ارشاد شیخ مفید؛ جلد ۱، صفحه ۱۷۷.

[۱۱۳] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۴۹، باب ۱۷ ..

[۱۱۴] (۱). هود، آیه ۴۶ ..

[۱۱۵] (۱). کافی؛ جلد ۴، باب فضل زیارة ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام ..

[۱۱۶] (۱). نور، آیه ۳۶.

[۱۱۷] (۲). اشاره به روایت«

\Aقَرَأَ رَسُولُ الله فِی بُیوتٍ أذِنَ الله أنْ تُرْفَعَ وَ یـذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یسَبِّحُ لَهُ فِیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ فَقَامَ إلَیهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أی بُیوتٍ هَذِهِ یا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ: بُیوتُ الْأَنْبِیاءِ. فَقَامَ إلَیهِ أبُوبَکْرٍ فَقَالَ: یا رَسُولَ اللهِ هَذَا الْبَیتُ مِنْهَا وَ أَشَارَ إلَی بَیتِ عَلِی وَ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا.\E«

بحار الانوار، جلد ۲۳، باب ۱۹..

[۱۱۸] (۱). مائده، آیه ۶۷ ..

[۱۱۹] (۱). مائده، آیه ۵۵.

[۱۲۰] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۳۰، باب ۲۳ ..

[۱۲۱] (۱). امالی شیخ صدوق، مجلس ۸۶.

[۱۲۲] (۲). احزاب، آیه ۳۳.

[۱۲۳] (۳). آل عمران، آیه ۴۲.

[۱۲۴] (۴). روایت به شرح ذیل است:

\A«... وَ إِنَّهَا لَسَیدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ. فَقِیلَ یا رَسُولَ اللهِ أَهِی سَیدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا؟ فَقَالَ: ذَاکَ لِمَرْیمَ بِنْتِ عِمْرَانَ فَأَمَّا ابْنَتِی فَاطِمَةُ فَهِی سَیدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ\E«

بحار الانوار؛ جلد ۴۳، باب ۳ ..

[۱۲۵] (۱). شوری، آیه ۲۳.

[۱۲۶] (۲). بحار الانوار، جلد ۳۰، باب ۲۰.

[۱۲۷] (۳). بحار الانوار، جلد ۲۷، باب ۱ ..

[۱۲۸] (۱). نهج البلاغة، نامه ۴۵ ..

[۱۲۹] (۱). أمالی شیخ صدوق؛ مجلس ۲۸، حدیث ۷ ..

[۱۳۰] (۱). وسائل الشیعة؛ جلد ۱۶، باب ۳۳ ..

[۱۳۱] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۱۸، باب ۳ ..

[۱۳۲] (۱). نهج البلاغة، حکمت ۱۳۹ ..

[۱۳۳] (۱). بحار الأنوار؛ جلد ۹۸، صفحه ۲۶۵، باب ۱۸ ..

[۱۳۴] (۱). تحف العقول، صفحه ۴۳۰ ..

[۱۳۵] (۱). سال ۱۴۳۲ هجری قمری..

[۱۳۶] (۱). منتهی الآمال شیخ عباس قمی؛ باب ۱۴، فصل ۶ ..

[۱۳۷] (۱). امالی شیخ صدوق، مجلس ۳۴.

[۱۳۸] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۵۳، باب ۳۱.

[۱۳۹] (۳). بحار الانوار؛ جلد ۵۱، باب ۹ ..

[۱۴۰] (۱). نهج البلاغة، حکمت ۱۳۹ ..

[۱۴۱] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۷۰، باب ۱۳۷.

[۱۴۲] (۲). انفال، آیه ۳۳.

[۱۴۳] (۳). کشف المراد؛ صفحه ۲۸۵، المقصد الخامس فی الإمامة ..

[۱۴۴] (۱). کافی؛ جلد اول، باب کراهیة التوقیت ..

[۱۴۵] (۱). نهج البلاغة، حکمت ۲۶۴ ..

[۱۴۶] (۱). آل عمران، آیه ۱۷۸ ..

[۱۴۷] (۱). انعام، آیه ۱۵۸.

[۱۴۸] (۲). همان، آیه ۹۶ ..

[۱۴۹] (۱). بقره، آیه ۲۰ ..

[۱۵۰] (۱). حدید، آیه ۲۵.

[۱۵۱] (۲). نمل، آیه ۸۲ ..

[۱۵۲] (۱). بحارالانوار؛ جلد ۲۷، باب ۹، حدیث ۱۸ ..

[۱۵۳] (۱). اسراء، آیات ۵۱- ۵۰.

[۱۵۴] (۲). یس، آیات ۸۱- ۷۷ ..

[۱۵۵] (۱). کهف، آیه ۱۰۹.

[۱۵۶] (۲). یس، آیه ۸۱ ..

[۱۵۷] (۱). قصص، آیه ۸۸.

[۱۵۸] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۷۲، باب ۶۶ ..

[۱۵۹] (۱). من لایحضره الفقیه؛ جلد ۱، صفحه ۲۸۷، باب ۵۹، حدیث ۱۲۶۶/ ۰۱.

[۱۶۰] (۱). نساء، آیه ۵۹.

[۱۶۱] (۲). بقره، آیه ۲۵۵.

[۱۶۲] (۳). جن، آیات ۲۷- ۲۶ ..

[۱۶۳] (۱). احزاب، آیه ۳۳ ..

[۱۶۴] (۱). نوح، آیه ۲۵..

[۱۶۵] (۱). لازم به توضیح است مقصود از این بیان، این نیست که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حجت نبودند یا در عصر حضرت امیرالمؤمنین، حضرت امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام حجت نبودند، بلکه غرض، موضع رسمی آنها است و الا آنها همه با هم و معاصر با هم در کنار قرآن، حجت و عدل قرآن بودند علیهم صلوات الله ..

[۱۶۶] (۱). اسراء، آیه ۹.

[۱۶۷] (۲). یونس، آیه ۵۷.

[۱۶۸] (۳). ابراهیم، آیه ۱ ..

[۱۶۹] (۱). احزاب، آیه ۴۰.

[۱۷۰] (۲). اعراف، آیه ۳۵ ..

[۱۷۱] (۱). بقره، آیه ۱۲۴.

[۱۷۲] (۲). انبیاء، آیه ۸۷.

[۱۷۳] (۳). التبیان فی تفسیر القرآن، تفسیر همین آیه ..

[۱۷۴] (۱). حجرات، آیه ۱۳.

[۱۷۵] (۲). احزاب، آیه ۳۵ ..

[۱۷۶] (۱). بقره، آیات ۲۴- ۲۳ ..

[۱۷۷] (۱). اسراء، آیه ۸۸ ..

[۱۷۸] (۱). اسراء، آیه ۱۵.

[۱۷۹] (۲) بقره، آیه ۲۵۶ ..

[۱۸۰] (۱). انسان، آیه ۳ ..

[۱۸۱] (۱). انبیاء، آیه ۲۳.

[۱۸۲] (۲). صافات، آیه ۲۴ ..

[۱۸۳] (۱). قصص، آیه ۷۸ ..

[۱۸۴] (۱). احزاب، آیه ۳۵ ..

[۱۸۵] (۱). نور، آیه ۲۶.

[۱۸۶] (۲). تحریم، آیه ۱۰ ..

[۱۸۷] (۱). بقره، آیه ۲۲۳.

[۱۸۸] (۲). نساء، آیه ۲۴ ..

[۱۸۹] (۱). انبیاء، آیه ۱۰۲.

[۱۹۰] (۲). زخرف، آیه ۷۱ ..

[۱۹۱] (۱). رعد، آیه ۳۵.

[۱۹۲] (۲). زخرف، آیه ۷۱.

[۱۹۳] (۳). ق، آیه ۲۲ ..

[۱۹۴] (۱). نهج البلاغهٔ، خطبه ۱۰۹ ..

[۱۹۵] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۸۴ باب ۱۲.

[۱۹۶] (۲). نهج البلاغهٔ، خطبه ۱۸۴ ..

[۱۹۷] (۱). احزاب، آیه ۷۲.

[۱۹۸] (۲). انبیاء، آیات ۲۷- ۲۶ ..

[۱۹۹] (۱). جاثیه، آیه ۱۶.

[۲۰۰] (۲). آل عمران، آیه ۵۵ ..

[۲۰۱] (۱). نحل، آیه ۷۸.

[۲۰۲] (۲). غاشیه، آیات ۲۶- ۲۵ ..

[۲۰۳] (۱). مستدرک الوسائل؛ جلد ۵، باب ۲۲ ..

[۲۰۴] (۱). تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام.

[۲۰۵] (۲). آل عمران، آیه ۱۸۲ ..

[۲۰۶] (۱). واقعه، آیه ۷۵.

[۲۰۷] (۲). معارج، آیه ۴۰.

[۲۰۸] (۳). ذاریات، آیه ۴۷ ..

[۲۰۹] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۶۵، باب ۱۸.

[۲۱۰] (۲). سجده، آیه ۱۷.

[۲۱۱] (۳). زخرف، آیه ۷۱ ..

[۲۱۲] (۱). احزاب، آیه ۵۶.

[۲۱۳] (۲). کافی؛ جلد ۳، باب التعقیب بعد الصلاة و الدعاء ..

[۲۱۴] (۱). احزاب، آیه ۵۶ ..

[۲۱۵] (۱). کافی؛ جلد ۱، کتاب العقل و الجهل ..

[۲۱۶] (۱). بقره، آیه ۲۷۷.

[۲۱۷] (۲). کافی؛ جلد ۱، باب استعمال العلم ..

[۲۱۸] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۷۳، باب ۱۰۳، حدیث ۲ ..

[۲۱۹] (۱). اقبال، فصل فیما نذکره من اوّل جمعة من شهر رجب.

[۲۲۰] (۲). کافی؛ جلد ۳، باب فضل الصلاة ..

[۲۲۱] (۱). نهج البلاغة، نامه ۴۷ ..

[۲۲۲] (۱). کافی؛ جلد ۱۱، باب ۱۴۸، حدیث ۱۰۱۶۸.

[۲۲۳] (۲). بقره، آیه ۱۸۷..

[۲۲۴] (۱). نهج البلاغة، خطبه ۸۰ ..

[۲۲۵] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۴۵، باب ۳۹ ..

[۲۲۶] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۷۲، باب ۶۶.

[۲۲۷] (۲). وسایل الشیعة؛ جلد ۱۰، صفحه ۲۹۶، باب ۱۴ از ابواب احکام شهر رمضان ..

[۲۲۸] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۶۹، صفحه ۴۷، حدیث ۵۸ ..

[۲۲۹] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۹۵، صفحه ۳۴۰، باب ۸ ..

[۲۳۰] (۱). امالی صدوق؛ مجلس ۲۸- بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۴۱، باب ۸ ..

[۲۳۱] (۱). عوالم العلوم و مستدرکاته؛ مجلد فاطمة الزهراء علیهاالسلام، جلد ۱، صفحه ۴۴، عن مستدرک سفینة البحار؛ جلد ۳، صفحه ۳۳۴، عن مجمع النورین؛ صفحه ۱۴ ..

[۲۳۲] (۱). وسائل الشیعة؛ جلد ۱۶، صفحه ۳۱۳، باب ۸ ..

[۲۳۳] (۱). جلد ۱۲، صفحه ۵۹..

[۲۳۴] (۱). غافر، آیه ۶۰.

[۲۳۵] (۲). نهج البلاغهٔ، حکمت ۲۳۳ ..

[۲۳۶] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۹۸، کتاب المزار، باب ۲۴، حدیث ۸.

[۲۳۷] (۲). المزار الکبیر؛ صفحه ۴۹۶، حدیث ۹.

[۲۳۸] (۳). بحار الانوار؛ جلد ۹۸، کتاب المزار، باب ۱۸، حدیث ۳۸ ..

[۲۳۹] (۱). کافی؛ جلد ۲، صفحه ۴۸۳، باب البکاء.

[۲۴۰] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۹۵، باب ۷، حدیث ۸ ..

[۲۴۱] (۱). بقره، آیه ۲۱۶.

[۲۴۲] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۹۸، باب ۲۴، حدیث ۲.

[۲۴۳] (۳). المزار الکبیر؛ صفحه ۴۸۳ ..

[۲۴۴] (۱). کافی؛ جلد ۲، باب الدعاء للرزق، حدیث ۴ ..

[۲۴۵] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۸۳ باب ۳۸، حدیث ۸ ..

[۲۴۶] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۵۸، صفحه ۱۲۹.

[۲۴۷] (۲). نهج البلاغهٔ؛ حکمت ۱۹۶.

[۲۴۸] (۳). کهف، آیه ۱۰۹ ..

[۲۴۹] (۱). نهج البلاغهٔ، خطبه ۱۰۹.

[۲۵۰] (۲). یوسف، آیه ۱۰۵ ..

[۲۵۱] (۱). از کتاب گنج دانش از تألیفات مرحوم آیت الله آخوند ملامحمدجواد صافی رحمه الله والد معظم مؤلف ..

[۲۵۲] (۱). بقره، آیه ۱۸۸ ..

[۲۵۳] (۱). قَالَ رَسُول الله صلی الله علیه و آله:« انَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعَالَی أَوْصَانِی فِی الْجَارِ حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ یرِثُنِی»/ مستدرک الوسائل؛ جلد ۸، باب ۷۳ ..

[۲۵۴] (۱). احزاب، آیه ۵۳ ..

[۲۵۵] (۱). بقره، آیه ۱۸۷.

[۲۵۶] (۲). توبه، آیه ۷۱.

[۲۵۷] (۳). حجرات، آیه ۱۳ ..

[۲۵۸] (۱). احزاب، آیه ۳۵.

[۲۵۹] (۲). کافی؛ جلد ۵، باب نوادر، حدیث ۱۲.

[۲۶۰] (۳). احزاب، آیه ۳۲.

[۲۶۱] (۴). اشاره دارد به فرموده پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله:
\أ« لَا یخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ فَمَا مِنْ رَجُلٍ خَلَا بِامْرَأَةٍ إِلَّا کَانَ الشَّیطَانُ ثَالِثَهُمَا»\E

./ دعائم الاسلام؛ جلد ۲، فصل ۴، حدیث ۷۸۸ ..

[۲۶۲] (۱). وسائل الشیعهٔ؛ جلد ۲۰، باب ۱۰۶، حدیث ۲۵۴۱۸ ..

[۲۶۳] (۱). بحارالانوار؛ جلد ۱۰۰، باب ۱، حدیث ۲۴ ..

[۲۶۴] (۱). انعام، آیه ۱۱.

[۲۶۵] (۲). غافر، آیه ۸۲.

[۲۶۶] (۳). مستدرک الوسائل؛ جلد ۸ باب ۲، حدیث ۹۱۹۹ ..

[۲۶۷] (۱). بحارالانوار؛ جلد ۸۹ باب ۲۹، حدیث ۴۹ ..

[۲۶۸] (۱). ابراهیم، آیه ۷ ..

[۲۶۹] (۱). از کتاب گنج دانش از تألیفات مرحوم آیت الله آخوند ملامحمدجواد صافی رحمه الله والد معظم مؤلف

[۲۷۰] (۲). نهج البلاغهٔ؛ حکمت ۳۳۰ ..

[۲۷۱] (۱). رعد، آیه ۲۸ ..

[۲۷۲] (۱). بقره، آیه ۲۱۶ ..

[۲۷۳] (۱). بقره، آیه ۱۸۷.

[۲۷۴] (۲). کافی؛ جلد ۴، بَابُ کِفَایهِٔ الْعِیالِ وَ التَّوَسُّعِ عَلَیهِمْ، حدیث ۶ ..

[۲۷۵] (۱). روم، آیه ۲۱.

[۲۷۶] (۲). بقره، آیه ۱۸۷ ..

[۲۷۷] (۱). طلاق، آیه ۳ ..

[۲۷۸] (۱). روم، آیه ۲۱ ..

[۲۷۹] (۱). غافر، آیه ۴۴.

[۲۸۰] (۲). هود، آیه ۵۶ ..

[۲۸۱] (۱). طلاق، آیه ۳ ..

[۲۸۲] (۱). رعد، آیه ۲۸.

[۲۸۳] (۲). کهف، آیه ۱۰۹.

[۲۸۴] (۳). فصلت، آیه ۳۴.

[۲۸۵] (۴). نهج البلاغهٔ، حکمت ۳۴۱ ..

[۲۸۶] (۱). الدر المنثور؛ جلد ۳، صفحه ۲۳۰ ..

[۲۸۷] (۱). ذاریات، آیات ۲۱- ۲۰.

[۲۸۸] (۲). عوالی اللئالی؛ جلد ۴، صفحه ۱۴۲ ..

[۲۸۹] (۱). آل عمران، آیات ۱۹۱- ۱۹۰ ..

[۲۹۰] (۱). صحیفهٔ الرضا، صفحه ۸۱ ..

[۲۹۱] (۱). زمر، آیه ۱۰ ..

[۲۹۲] (۱). کافی؛ جلد ۶، باب نوادر، حدیث ۱۹ ..

[۲۹۳] (۱). عنکبوت، آیه ۶۹ ..

[۲۹۴] (۱). غرر الحکم؛ جلد ۱، صفحه ۲۶۹ ..

[۲۹۵] (۱). زمر، آیه ۴۵ ..

[۲۹۶] (۱). در روایت آمده است

\آ: اسْتَأْذَنَ أَعْمَى عَلَى فَاطِمَةَ؛ فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ رَسُولُ الله لَهَا لِمَ حَجَبْتِيهِ وَ هُوَ لَا يرَاكِ. فَقَالَتْ إِنْ لَمْ يكُنْ يرَانِى فَإِنِّى أَرَاهُ وَ هُوَ يشَمُ الرِّيحَ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ أَشْهَدُ أَنَّكِ بَضْعَةٌ مِنِّى\./E

بحار الانوار؛ جلد ۴۳، باب ۴، حدیث ۱۶ ..

[۲۹۷] (۱). احزاب، آیه ۵۳ ..

[۲۹۸] (۱). کافی؛ جلد ۱۱، صفحه ۱۹۱، باب ۱۵۸- خصال؛ صفحه ۵۸۷، ابواب‌السبعین و مافوقه- وافی؛ جلد ۲۲، صفحه ۸۱۶، حدیث ۲۲۲۵۷- وسائل الشیعهٔ؛ جلد ۲۰، صفحه ۱۸۴، حدیث ۲۵۳۷۹ ..

[۲۹۹] (۱). کافی؛ جلد ۲، باب الحیاء، حدیث ۵..

[۳۰۰] (۱). هود، آیه ۳۸.

[۳۰۱] (۲). جمعه، آیه ۲ ..

[۳۰۲] (۱). آل‌عمران، آیه ۱۹۱ ..

[۳۰۳] (۱). ثواب الاعمال و عقاب الاعمال؛ صفحه ۲۳۳ ..

[۳۰۴] (۱). نازعات، آیات ۴۱- ۳۷.

[۳۰۵] (۲). کافی؛ جلد ۲، صفحه ۴۵۳، باب محاسبهٔ الاعمال ..

[۳۰۶] (۱). کافی؛ جلد ۵، باب نوادر، حدیث ۱۲ ..

[۳۰۷] (۱). انشراح، آیات ۶- ۵ ..

[۳۰۸] (۱). قمر، آیه ۱۷ ..

[۳۰۹] (۱). انعام، آیه ۳۸ ..

[۳۱۰] (۱). زلزال، آیات ۸- ۷.

[۳۱۱] (۲). امالی مفید؛ مجلس پنجم، حدیث ۳ ..

[۳۱۲] (۱). انبیاء، آیه ۷.

[۳۱۳] (۲). توبه، آیه ۱۲۲.

[۳۱۴] (۳). حجرات، آیه ۱۳ ..

[۳۱۵] (۱). وسائل الشیعهٔ؛ جلد ۵، باب ۱، حدیث ۶۷۴۷.

[۳۱۶] (۲). می‌توانید به مجامع روایی از جمله کتاب شریف کافی؛ جلد ۳، باب الجمع بین الصلاتین مراجعه نمایید ..

[۳۱۷] (۱). بحارالانوار؛ جلد ۱۸، صفحه ۳۱۸، حدیث ۳۲ ..

[۳۱۸] (۱). نساء، آیه ۱۰۱.

[۳۱۹] (۲) بقره، آیه ۱۵۸ ..

[۳۲۰] (۱). من لایحضره الفقیه؛ جلد ۲، صفحه ۱۰۷، حدیث ۱۸۶۲.

[۳۲۱] (۲). انفال، آیه ۴۱ ..

[۳۲۲] (۱). وسائل الشیعهٔ؛ کتاب خمس، حدیث ۱۲۶۷۱- الخرائج و الجرائح؛ جلد ۳، صفحه ۱۱۱۸ ..

[۳۲۳] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۴۲، باب ۱۲۰، حدیث ۲۹ ..

[۳۲۴] (۱). نساء، آیه ۳۴ ..

[۳۲۵] (۱). روم، آیه ۲۱.

[۳۲۶] (۲). بقره، آیه ۱۸۷.

[۳۲۷] (۳). کافی، جلد ۴، بَابُ کِفَایَةِ الْعِیالِ وَ التَّوَسُّعِ عَلَیهِمْ، حدیث ۶ ..

[۳۲۸] (۱). احزاب، آیه ۳۵ ..

[۳۲۹] (۱). من لا یحضره الفقیه؛ جلد ۳، حدیث ۴۳۷۴ ..

[۳۳۰] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۱۰۰، باب ۱، حدیث ۱۴ ..

[۳۳۱] (۱). احزاب، آیه ۳۵ ..

[۳۳۲] (۱). روم، آیه ۲۱.

[۳۳۳] (۲). بقره، آیه ۱۸۷ ..

[۳۳۴] (۱). مستدرک الوسائل؛ جلد ۹، باب ۳۸، حدیث ۱۱۲۰۳ ..

[۳۳۵] (۱). مروج الذهب؛ فصل: الفرس یحجون البیت ..

[۳۳۶] (۱). عبس، آیه ۳۷ ..

[۳۳۷] (۱). بقره، آیه ۱۳۳ ..

[۳۳۸] (۱). تحف العقول؛ صفحه ۳۵ ..

[۳۳۹] (۱). بقره، آیه ۱۶۳.

[۳۴۰] (۲). تمدن اسلام و عرب، صفحه ۱۴۲ ..

[۳۴۱] (۱). آل عمران، آیه ۱۹ ..

[۳۴۲] (۱). وسائل الشیعۀ، جلد ۲۹، باب ۳۱ ..

[۳۴۳] (۱). انعام، آیه ۱۱۶ ..

[۳۴۴] (۱). بقره، آیه ۲۸۵ ..

[۳۴۵] (۱). احزاب، آیه ۳۳.

[۳۴۶] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۲۲، باب ۱۰، حدیث ۵۲ ..

[۳۴۷] (۱). غافر، آیه ۴۴ ..

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».